



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

عِبْرَاتُ الْأَنْبِيَاءِ

حَدِيث

أَنَا وَمَنْ يَتَّبِعُنِي

بِإِيمَانٍ

وَقَدْرٍ يَرْجُو عِزًّا

يُغْفِرُ تَرْبِيئَهُ

وَيُجْزِيهِ أَجْرَ عَشْرَةِ

أَنْبِيَاءٍ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# خلاصه عبققات الانوار : حديث أنا مدينة العلم

نويسنده:

مير حامد حسين هندی

ناشر چاپي:

موسسه فرهنگي نبا

ناشر ديجيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان



## فهرست

۵	فهرست
۵۷	خلاصه عبققات الانوار : حدیث أنا مدینه العلم
۵۷	مشخصات کتاب
۵۹	اشاره
۶۵	چکیده
۶۵	سخن مؤلف
۶۷	سخن مؤلف
۶۷	اشاره
۷۵	سخن دهلوی در ردّ حدیث أنا مدینه العلم
۷۸	مقدمه
۷۸	اشاره
۷۸	۱- فایده ی نخست: در نام های راویان حدیث از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم
۷۸	اشاره
۷۹	۱ - حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام
۷۹	۲ - حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام
۷۹	۳ - حضرت امام حسین علیه السلام
۸۰	۴ - عبدالله بن عباس
۸۰	۵- جابر بن عبدالله انصاری
۸۰	۶ - عبدالله بن مسعود
۸۱	۷ - حذیفه بن یمان
۸۱	۸ - عبدالله بن عمر
۸۱	۹ - انس بن مالک
۸۱	۱۰ - عمرو بن عاص
۸۲	۲- فایده ی دوم: در نام راویان حدیث از تابعان

..... اشاره ۸۲

۱ - حضرت امام زین العابدین علی بن حسین علیهما السلام ..... ۸۲

۲ - حضرت امام محمد بن علی باقر علیهما السلام ..... ۸۲

۳ - أصبغ بن نباته حنظلی کوفی ..... ۸۲

۴ - جریر ضبی ..... ۸۲

۵ - حارث بن عبدالله همدانی کوفی ..... ۸۳

۶ - سعد بن طریف حنظلی کوفی ..... ۸۳

۷ - سعید بن جبیر اسدی کوفی ..... ۸۳

۸ - سلمه بن کهیل حضرمی کوفی ..... ۸۳

۹ - سلیمان بن مهران کوفی معروف به «أعمش» ..... ۸۳

۱۰ - عاصم بن ضمره سلولی کوفی ..... ۸۳

۱۱ - عبدالله بن عثمان بن خثیم قاری مکی ..... ۸۴

۱۲ - عبدالرحمان بن عثمان - یا بهمان تیمی مدنی ..... ۸۴

۱۳ - عبدالرحمان بن عسیله مرادی أبو عبدالله صنابحی ..... ۸۴

۱۴ - مجاهد بن جبر أبو حجاج مخزومی مکی ..... ۸۴

۳- فایده ی سوم: در نام راویان حدیث از حافظان و محدثان ..... ۸۴

..... اشاره ۸۴

۱- سده ی سوم هجری ..... ۸۴

۲- سده ی چهارم هجری ..... ۸۵

۳- سده ی پنجم هجری ..... ۸۵

۴- سده ی ششم هجری ..... ۸۷

۵- سده ی هفتم هجری ..... ۸۸

۶- سده ی هشتم هجری ..... ۸۸

۷- سده ی نهم هجری ..... ۹۰

۸- سده ی دهم هجری ..... ۹۰

۹- سده ی یازدهم هجری ..... ۹۲

- ۱۰- سده ی دوازدهم هجری ..... ۹۴
- ۱۱- سده ی سیزدهم هجری ..... ۹۴
- ۴- فایده ی چهارم در ذکر کسانی که نصّ بر صحت این حدیث دارند ..... ۹۶
- ۵- فایده ی پنجم: در ذکر کسانی که نصّ بر «حسن بودن» این حدیث دارند ..... ۹۸
- ۶- فایده ی ششم: در ذکر کسانی که حدیث را به صورت «مرسل مسلّم» نقل کرده اند ..... ۹۹
- ۷- فایده ی هفتم: در ذکر کسانی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را به «باب مدینه العلم» توصیف کرده اند ..... ۱۰۱
- ۸- فایده ی هشتم: در ذکر کسانی که این بزرگواری و شرافت را به نظم درآورده اند ..... ۱۰۲
- ۹- فایده ی نهم: در شهرت این حدیث و تواتر آن در پرتو سخنان دانشمندان اهل سنت ..... ۱۰۲
- ۱۰- فایده ی دهم توضیحی بیشتر درباره ی ثبوت این حدیث ..... ۱۰۵
- سند حدیث مدینه العلم ..... ۱۱۰
- ۱- روایت امام رضا علیه السلام ..... ۱۱۰
- اشاره ..... ۱۱۰
- «صحیفه» رضا علیه السلام از اصول معتبره است ..... ۱۱۱
- شرح حال سندی ..... ۱۱۴
- دیگر راویان «صحیفه الزّضا» ..... ۱۱۴
- ۲- روایت حضرت امام رضا علیه السلام با لفظی دیگر ..... ۱۱۵
- اشاره ..... ۱۱۵
- جایگاه این اسناد ..... ۱۱۶
- عصمت حضرت امام رضا علیه السلام از هر خطا ..... ۱۱۹
- ۳- روایت عبدالرزاق ..... ۱۲۰
- اشاره ..... ۱۲۰
- رجال این حدیث ..... ۱۲۰
- رجال این سند ..... ۱۲۴
- ۴- «تصحیح» یحیی بن معین ..... ۱۲۴
- اشاره ..... ۱۲۴
- شرح حال یحیی بن معین ..... ۱۲۶

- ۵ - روایت سویدبن سعید ..... ۱۲۸
- ۶ - روایت احمدبن حنبل ..... ۱۲۹
- اشاره ..... ۱۲۹
- رجوع به حدیثی که احمدبن حنبل روایت کند، واجب است ..... ۱۳۰
- ۷ - روایت عبادبن یعقوب ..... ۱۳۰
- ۸ - روایت ترمذی ..... ۱۳۱
- اشاره ..... ۱۳۱
- شرح حال ترمذی ..... ۱۳۲
- ۹ - روایت ابن فهم بغدادی ..... ۱۳۴
- اشاره ..... ۱۳۴
- شرح حالش ..... ۱۳۴
- ۱۰ - روایت بزّار ..... ۱۳۵
- اشاره ..... ۱۳۵
- شرح حال بزّار ..... ۱۳۵
- ۱۱ - روایت ابن جریر طبری ..... ۱۳۶
- اشاره ..... ۱۳۶
- شرح حالش ..... ۱۳۶
- ۱۲ - روایت ابوبکر باغندی ..... ۱۳۸
- اشاره ..... ۱۳۸
- شرح حالش ..... ۱۳۸
- ۱۳ - روایت اصم ..... ۱۳۹
- اشاره ..... ۱۳۹
- شرح حالش ..... ۱۳۹
- ۱۴ - روایت ابوالحسن ابن تمیم بغدادی ..... ۱۴۰
- ۱۵ - روایت ابوبکر ابن جعابی ..... ۱۴۰
- اشاره ..... ۱۴۰

- شرح حالش ..... ۱۴۱
- ۱۶ - روایت طبرانی ..... ۱۴۱
- اشاره ..... ۱۴۱
- شرح حالش ..... ۱۴۳
- ۱۷ - روایت ابوبکر قفال چاچی ..... ۱۴۴
- اشاره ..... ۱۴۴
- شرح حالش ..... ۱۴۴
- ۱۸ - روایت ابوالشیخ ..... ۱۴۶
- اشاره ..... ۱۴۶
- شرح حالش ..... ۱۴۶
- ۱۹ - روایت «بن سقا» ..... ۱۴۸
- اشاره ..... ۱۴۸
- شرح حالش ..... ۱۴۸
- ۲۰ - روایت ابواللیث ..... ۱۴۹
- اشاره ..... ۱۴۹
- شرح حالش ..... ۱۴۹
- ۲۱ - روایت محمدبن مظفر بغدادی ..... ۱۵۰
- اشاره ..... ۱۵۰
- شرح حالش ..... ۱۵۰
- ۲۲ - روایت «بن شاهین» ..... ۱۵۰
- اشاره ..... ۱۵۰
- شرح حالش ..... ۱۵۱
- ۲۳ - تأیید صاحب بن عباد ..... ۱۵۱
- اشاره ..... ۱۵۱
- شرح حالش ..... ۱۵۲
- ۲۴ - روایت ابن شاذان سکری حربی ..... ۱۵۵

- ۱۵۵ ..... اشاره
- ۱۵۵ ..... شرح حالش
- ۱۵۵ ..... ۲۵ - روایت ابن بطه
- ۱۵۵ ..... اشاره
- ۱۵۵ ..... شرح حالش
- ۱۵۶ ..... ۲۶ - روایت حاکم
- ۱۵۶ ..... اشاره
- ۱۵۸ ..... شرح حالش
- ۱۵۹ ..... ۲۷ - تأیید فردوسی
- ۱۵۹ ..... اشاره
- ۱۶۰ ..... شرح حال سلطان محمود
- ۱۶۲ ..... ۲۸ - روایت ابوبکر بن مردویه
- ۱۶۲ ..... اشاره
- ۱۶۳ ..... شرح حالش
- ۱۶۳ ..... ۲۹ - روایت ابونعیم
- ۱۶۳ ..... اشاره
- ۱۶۴ ..... شرح حالش
- ۱۶۵ ..... ۳۰ - روایت احمد بن مظفر، فقیه شافعی
- ۱۶۵ ..... اشاره
- ۱۶۶ ..... شرح حالش
- ۱۶۶ ..... ۳۱ - روایت ابوالحسن ماوردی
- ۱۶۶ ..... اشاره
- ۱۶۶ ..... شرح حالش
- ۱۶۸ ..... ۳۲ - روایت ابوبکر بیهقی
- ۱۶۸ ..... اشاره
- ۱۶۸ ..... شرح حالش

- ۳۳ - روایت ابو غالب ابن بشران نحوی ..... ۱۷۰  
اشاره ..... ۱۷۰  
شرح حالش ..... ۱۷۰
- ۳۴ - روایت خطیب بغدادی ..... ۱۷۰  
اشاره ..... ۱۷۰  
شرح حالش ..... ۱۷۲
- ۳۵ - روایت ابن عبدالبرّ قرطبی ..... ۱۷۴  
اشاره ..... ۱۷۴  
شرح حالش ..... ۱۷۴
- ۳۶ - روایت غندجانی ..... ۱۷۶  
اشاره ..... ۱۷۶  
شرح حالش ..... ۱۷۸
- ۳۸ - روایت ابومظفر سمعانی ..... ۱۷۹  
اشاره ..... ۱۷۹  
شرح حالش ..... ۱۷۹
- ۳۹ - روایت ابوعلی بیهقی ..... ۱۸۱  
اشاره ..... ۱۸۱  
شرح حالش ..... ۱۸۱
- ۴۰ - روایت شیرویه دیلمی ..... ۱۸۲  
اشاره ..... ۱۸۲  
شرح حالش ..... ۱۸۲
- ۴۱ - روایت عاصمی ..... ۱۸۳  
اشاره ..... ۱۸۵  
شرح حالش ..... ۱۸۵
- ۴۲ - تأیید حکیم سنایی ..... ۱۸۵  
اشاره ..... ۱۸۵  
شرح حالش ..... ۱۸۶

- ١٨٧ ----- ٤٣ - روایت شهردار دیلمی
- ١٨٧ ----- اشاره
- ١٨٨ ----- شرح حالش
- ١٨٨ ----- ٤٤ - تأیید سمعانی
- ١٨٨ ----- اشاره
- ١٨٨ ----- شرح حالش
- ١٩٠ ----- ٤٥ - روایت خطیب خوارزمی
- ١٩٠ ----- اشاره
- ١٩٤ ----- شرح حالش
- ١٩٦ ----- ٤٦ - روایت ابن عساکر
- ١٩٦ ----- اشاره
- ١٩٦ ----- شرح حالش
- ١٩٨ ----- ٤٧ - تأیید افضل الدین خاقانی
- ١٩٨ ----- اشاره
- ١٩٨ ----- شرح حالش
- ٢٠٠ ----- ٤٨ - تأیید ابن الشیخ بلوی
- ٢٠٠ ----- اشاره
- ٢٠١ ----- کتاب الف باء
- ٢٠٢ ----- ٤٩ - روایت ابوالسعادات ابن اثیر
- ٢٠٢ ----- اشاره
- ٢٠٢ ----- شرح حالش
- ٢٠٣ ----- ٥٠ - تأیید فریدالدین عطار
- ٢٠٣ ----- اشاره
- ٢٠٤ ----- شرح حالش
- ٢٠٤ ----- ٥١ - روایت ابوالحسن ابن اثیر
- ٢٠٤ ----- اشاره



- شرح حالش ..... ۲۰۵
- ۵۲ - تأييد محيي الدين ابن عربي ..... ۲۰۵
- اشاره ..... ۲۰۵
- شرح حالش ..... ۲۰۶
- ۵۳ - روايت محب الدين ابن نجار ..... ۲۰۷
- اشاره ..... ۲۰۷
- شرح حالش ..... ۲۰۹
- شرح حال علي بن محمد بن مهرويہ ..... ۲۰۹
- شرح حال داود بن سليمان غازي ..... ۲۱۰
- ۵۴ - تأييد ابن طلحه شافعي ..... ۲۱۰
- اشاره ..... ۲۱۰
- كتاب «مطالب السؤل» ..... ۲۱۱
- ۵۵ - روايت سبط ابن جوزي ..... ۲۱۲
- اشاره ..... ۲۱۲
- شرح حالش ..... ۲۱۴
- ۵۶ - روايت گنجي شافعي ..... ۲۱۶
- اشاره ..... ۲۱۶
- كتاب «كفاية الطالب» ..... ۲۲۰
- شرح حالش ..... ۲۲۰
- ۵۷ - اثبات عز بن عبدالسلام ..... ۲۲۰
- اشاره ..... ۲۲۰
- شرح حالش ..... ۲۲۱
- ۵۸ - اثبات جلال الدين محمد معروف به «مولوي» ..... ۲۲۳
- اشاره ..... ۲۲۳
- شرح حالش ..... ۲۲۴
- ۵۹ - اثبات محيي الدين نووي ..... ۲۲۴

- ۲۲۴ ..... اشاره
- ۲۲۵ ..... شرح حالش
- ۲۲۵ ..... ۶۰ - اثبات سعدی شیرازی
- ۲۲۵ ..... اشاره
- ۲۲۹ ..... شرح حالش
- ۲۲۹ ..... ۶۱ - روایت محب طبری
- ۲۲۹ ..... اشاره
- ۲۲۹ ..... شرح حالش
- ۲۳۰ ..... ۶۲ - اثبات فرغانی
- ۲۳۰ ..... اشاره
- ۲۳۱ ..... فرغانی و شرح تائیه
- ۲۳۲ ..... ۶۳ - اثبات کازرونی
- ۲۳۲ ..... اشاره
- ۲۳۴ ..... کتاب مفتاح الفتوح
- ۲۳۴ ..... ۶۴ - اثبات امیرحسینی فوزی
- ۲۳۴ ..... اشاره
- ۲۳۴ ..... شرح حالش
- ۲۳۵ ..... ۶۵ - روایت صدرالدین حموئی
- ۲۳۵ ..... اشاره
- ۲۳۶ ..... شرح حالش
- ۲۳۶ ..... ۶۶ - اثبات نظام الأولیاء بخاری
- ۲۳۶ ..... اشاره
- ۲۳۷ ..... شرح حالش
- ۲۳۷ ..... ۶۷ - روایت ابوالحجاج مزّی
- ۲۳۷ ..... اشاره
- ۲۳۷ ..... شرح حالش

- ۶۸ - روایت جمال الدین زرنندی ..... ۲۳۸
- اشاره ..... ۲۳۸
- زرنندی حجّت است ..... ۲۴۰
- اصطلاح «الحجّة» ..... ۲۴۱
- ۶۹ - حسن دانستن صلاح الدین علانی ..... ۲۴۲
- اشاره ..... ۲۴۲
- شرح حالش ..... ۲۴۵
- ۷۰ - روایت سید علی همدانی ..... ۲۴۶
- اشاره ..... ۲۴۶
- شرح حالش ..... ۲۴۷
- ۷۱ - اثبات نورالدین بدخشانی ..... ۲۴۷
- اشاره ..... ۲۴۷
- شرح حالش ..... ۲۴۸
- ۷۲ - حسن شمردن بدر زرکشی ..... ۲۴۸
- اشاره ..... ۲۴۸
- شرح حالش ..... ۲۴۸
- ۷۳ - اثبات فخرالدین ابن مکناس ..... ۲۴۹
- اشاره ..... ۲۴۹
- شرح حالش ..... ۲۴۹
- ۷۴ - اثبات کمال الدین دمیری ..... ۲۵۰
- اشاره ..... ۲۵۰
- شرح حالش ..... ۲۵۰
- ۷۵ - اثبات مجدالدین فیروزآبادی ..... ۲۵۲
- اشاره ..... ۲۵۲
- شرح حالش ..... ۲۵۴
- ۷۶ - اثبات امام الدین هجروی ..... ۲۵۵

- ۲۵۵ ..... اشاره
- ۲۵۶ ..... شرح حالش
- ۲۵۶ ..... ۷۷ - اثبات یوسف اعور واسطی
- ۲۵۷ ..... ۷۸ - روایت شمس الدین ابن جزری
- ۲۵۷ ..... اشاره
- ۲۵۸ ..... اعتبار حدیث های «سنی المطالب»
- ۲۵۸ ..... شرح حالش
- ۲۶۱ ..... ۷۹ - اثبات زین الدین خوافی
- ۲۶۱ ..... اشاره
- ۲۶۱ ..... شرح حالش
- ۲۶۲ ..... ۸۰ - اثبات ملک العلماء دولت آبادی
- ۲۶۲ ..... اشاره
- ۲۶۲ ..... شرح حالش
- ۲۶۳ ..... ۸۱ - اثبات ابن حجر عسقلانی
- ۲۶۳ ..... اشاره
- ۲۶۵ ..... شرح حالش
- ۲۶۶ ..... ۸۲ - روایت شهاب الدین احمد
- ۲۷۲ ..... ۸۳ - اثبات ابن صباغ
- ۲۷۲ ..... اشاره
- ۲۷۳ ..... شرح حالش
- ۲۷۴ ..... ۸۴ - اثبات بسطامی حنفی
- ۲۷۴ ..... اشاره
- ۲۷۴ ..... شرح حالش
- ۲۷۴ ..... ۸۵ - اثبات شمس گیلانی
- ۲۷۴ ..... اشاره
- ۲۷۵ ..... مفاتیح الإعجاز

- ٢٧٥ ..... ٨٦ - اثبات شمس الدين سخاوى
- ٢٧٥ ..... اشاره
- ٢٧٧ ..... شرح حالش
- ٢٧٨ ..... ٨٧ - اثبات كاشفى واعظ
- ٢٧٨ ..... اشاره
- ٢٧٨ ..... «روضه الشهداء»
- ٢٧٩ ..... ٨٨ - روايت جلال الدين سيوطى
- ٢٧٩ ..... اشاره
- ٢٧٩ ..... «لقول الجلى»
- ٢٧٩ ..... اشاره
- ٢٨٤ ..... شرح حالش
- ٢٨٤ ..... ٨٩ - روايت نورالدين سمهودى
- ٢٨٤ ..... اشاره
- ٢٨٨ ..... شرح حالش
- ٢٩٠ ..... «جواهر العقدين»
- ٢٩٠ ..... ٩٠ - تصحيح ابن روزبهان
- ٢٩٠ ..... اشاره
- ٢٩١ ..... شرح حالش
- ٢٩١ ..... ٩١ - اثبات عزابن فهد مكي
- ٢٩١ ..... اشاره
- ٢٩٣ ..... شرح حالش
- ٢٩٤ ..... ٩٢ - اثبات قسطلانى
- ٢٩٤ ..... اشاره
- ٢٩٥ ..... شرح حالش
- ٢٩٦ ..... ٩٣ - اثبات جلال الدين دوانى
- ٢٩٦ ..... اشاره

- ۲۹۷ ..... شرح حالش
- ۲۹۸ ..... نقل کتاب هایش
- ۲۹۸ ..... ۹۴ - اثبات میبیدی
- ۲۹۸ ..... اشاره
- ۲۹۹ ..... شرح حالش
- ۲۹۹ ..... ۹۵ - اثبات عبدالوهاب بخاری
- ۲۹۹ ..... اشاره
- ۳۰۰ ..... شرح حالش
- ۳۰۰ ..... ۹۶ - اثبات خواند امیر
- ۳۰۰ ..... اشاره
- ۳۰۰ ..... کتاب حبیب السیر
- ۳۰۰ ..... ۹۷ - اثبات محمّد بن یوسف صالحی شامی
- ۳۰۰ ..... اشاره
- ۳۰۱ ..... شرح حالش
- ۳۰۲ ..... ۹۸ - حسن دانستن ابوالحسن ابن عزّاق کنانی
- ۳۰۲ ..... اشاره
- ۳۰۲ ..... شرح حالش
- ۳۰۳ ..... ۹۹ - حسن دانستن ابن حجر مکی
- ۳۰۳ ..... اشاره
- ۳۰۶ ..... شرح حالش
- ۳۰۶ ..... ۱۰۰ - روایت متقی هندی
- ۳۰۶ ..... اشاره
- ۳۰۹ ..... شرح حالش
- ۳۱۰ ..... ۱۰۱ - روایت وضایی شافعی
- ۳۱۰ ..... ۱۰۲ - حسن دانستن محمّد طاهر فتنی
- ۳۱۰ ..... اشاره

- شرح حالش ..... ۳۱۱
- ۱۰۳ - روایت میرزا مخدوم شیرازی ..... ۳۱۲
- ۱۰۴ - روایت عیدروس یمنی ..... ۳۱۲
- اشاره ..... ۳۱۲
- شرح حالش ..... ۳۱۵
- ۱۰۵ - روایت جمال الدین محدث شیرازی ..... ۳۱۵
- اشاره ..... ۳۱۵
- روضه‌الأحباب ..... ۳۱۶
- ۱۰۶ - اثبات ابوالعصمة محمد معصوم سمرقندی ..... ۳۱۷
- ۱۰۷ - روایت علی قاری ..... ۳۱۷
- اشاره ..... ۳۱۷
- شرح حالش ..... ۳۱۸
- ۱۰۸ - روایت عبدالرؤف مناوی ..... ۳۱۹
- اشاره ..... ۳۱۹
- شرح حالش ..... ۳۲۱
- ۱۰۹ - اثبات ملا یعقوب بنبانی ..... ۳۲۲
- اشاره ..... ۳۲۲
- شرح حالش ..... ۳۲۲
- ۱۱۰ - اثبات مقری اندلسی ..... ۳۲۲
- اشاره ..... ۳۲۲
- شرح حالش ..... ۳۲۳
- ۱۱۱ - روایت ابن باکثیر مکی ..... ۳۲۴
- اشاره ..... ۳۲۴
- شرح حالش ..... ۳۲۴
- ۱۱۲ - روایت شیخانی قادری ..... ۳۲۴
- اشاره ..... ۳۲۴

- ۳۲۵ ..... کتاب «الصراف السوی» -
- ۳۲۷ ..... ۱۱۳ - اثبات شیخ عبدالحق دهلوی
- ۳۲۷ ..... اشاره
- ۳۳۰ ..... شرح حالش
- ۳۳۱ ..... ۱۱۴ - روایت سید محمد ماه عالم
- ۳۳۲ ..... ۱۱۵ - اثبات الله دیابن عبدالرحیم
- ۳۳۲ ..... ۱۱۶ - اثبات عبدالرحمان چشتی
- ۳۳۲ ..... اشاره
- ۳۳۲ ..... «مرآة الأسرار» -
- ۳۳۳ ..... ۱۱۷ - اثبات جفری
- ۳۳۳ ..... اشاره
- ۳۳۳ ..... شرح حالش
- ۳۳۳ ..... ۱۱۸ - حسن دانستن عزیز
- ۳۳۳ ..... اشاره
- ۳۳۳ ..... شرح حالش
- ۳۳۴ ..... ۱۱۹ - اثبات نور شبراملسی
- ۳۳۴ ..... اشاره
- ۳۳۴ ..... شرح حالش
- ۳۳۶ ..... ۱۲۰ - اثبات تاج سنهلی
- ۳۳۶ ..... اشاره
- ۳۳۸ ..... سنهلی و رساله اش
- ۳۳۸ ..... ۱۲۱ - روایت کردی کورانی
- ۳۳۸ ..... اشاره
- ۳۳۹ ..... شرح حالش
- ۳۴۱ ..... ۱۲۲ - اثبات کردی بصری
- ۳۴۲ ..... ۱۲۳ - روایت زرقانی مالکی



- ۳۴۲ ..... اشارہ
- ۳۴۲ ..... شرح حالش
- ۳۴۳ ..... «شرح المواهب»
- ۳۴۳ ..... ۱۲۴ - اثبات سالم بصری
- ۳۴۳ ..... اشارہ
- ۳۴۳ ..... شرح حالش
- ۳۴۴ ..... ۱۲۵ - اثبات یرزنجی مدنی
- ۳۴۴ ..... اشارہ
- ۳۴۴ ..... شرح حالش
- ۳۴۵ ..... ۱۲۶ - روایت بدخشانی
- ۳۴۶ ..... ۱۲۷ - اثبات صدر العالم
- ۳۴۶ ..... ۱۲۸ - روایت شاہ ولی اللہ
- ۳۴۶ ..... اشارہ
- ۳۴۸ ..... شرح حالش
- ۳۵۰ ..... ۱۲۹ - اثبات محمد معین سندی
- ۳۵۰ ..... اشارہ
- ۳۵۰ ..... شرح حالش
- ۳۵۱ ..... ۱۳۰ - اثبات محمد سالم حفنی
- ۳۵۱ ..... اشارہ
- ۳۵۱ ..... شرح حالش
- ۳۵۲ ..... ۱۳۱ - روایت محمدین اسماعیل امیر
- ۳۵۲ ..... اشارہ
- ۳۵۹ ..... شرح حالش
- ۳۶۰ ..... ۱۳۲ - روایت محمد صبان
- ۳۶۰ ..... ۱۳۳ - اثبات سلیمان جمل
- ۳۶۱ ..... ۱۳۴ - اثبات اورنگ آبادی

- ۳۶۱ ..... اشاره -
- ۳۶۱ ..... شرح حالش -
- ۳۶۲ ..... ۱۳۵ - روایت شهاب الدین عجیلی -
- ۳۶۴ ..... ۱۳۶ - روایت محمد مبین سهالوی -
- ۳۶۴ ..... اشاره -
- ۳۶۵ ..... شرح حالش -
- ۳۶۵ ..... ۱۳۷ - روایت ثناء الله پانی پتی -
- ۳۶۵ ..... اشاره -
- ۳۶۵ ..... شرح حالش -
- ۳۶۶ ..... ۱۳۸ - اثبات دهلوی -
- ۳۶۸ ..... ۱۳۹ - اثبات ساباطی حنفی -
- ۳۶۹ ..... ۱۴۰ - روایت خربوتی حنفی -
- ۳۶۹ ..... اشاره -
- ۳۶۹ ..... شرح حالش -
- ۳۷۰ ..... ۱۴۱ - روایت شوکانی -
- ۳۷۰ ..... اشاره -
- ۳۷۱ ..... شرح حالش -
- ۳۷۳ ..... ۱۴۲ - اثبات رشیدالدین دهلوی -
- ۳۷۳ ..... اشاره -
- ۳۷۳ ..... شرح حالش -
- ۳۷۴ ..... ۱۴۳ - روایت میرزا حسن محدث -
- ۳۷۴ ..... اشاره -
- ۳۷۴ ..... شرح حالش -
- ۳۷۴ ..... ۱۴۴ - روایت نورالدین سلیمانی -
- ۳۷۵ ..... ۱۴۵ - روایت ولی الله سهالوی -
- ۳۷۵ ..... ۱۴۶ - اثبات شهاب الدین آلوسی -

- ٣٧٥ ..... اشاره
- ٣٧٥ ..... شرح حالش
- ٣٧٧ ..... ١٤٧ - روایت بلخی قندوزی
- ٣٨١ ..... ١٤٨ - اثبات بدایونی
- ٣٨١ ..... ١٤٩ - اثبات حسن الزمان
- ٣٨٢ ..... ١٥٠ - اثبات علی بن سلیمان شاذلی
- ٣٨٢ ..... ١٥١ - اثبات عبدالغنی غنیمی
- ٣٨٤ ..... شواهد حدیث «مدینه العلم»
- ٣٨٤ ..... اشاره
- ٣٨٤ ..... (١) «أنا دارالحکمة و علی بابها»
- ٣٨٤ ..... اشاره
- ٣٨٩ ..... ١ - روایت احمد بن حنبل
- ٣٨٩ ..... ٢ - روایت ترمذی
- ٣٩٠ ..... ٣ - روایت ابومسلم کجی
- ٣٩٠ ..... اشاره
- ٣٩٠ ..... شرح حالش
- ٣٩١ ..... ٤ - روایت طبری
- ٣٩١ ..... ٥ - روایت ابن بطه
- ٣٩١ ..... ٦ - روایت حاکم
- ٣٩٢ ..... ٧ - روایت ابن مردویه
- ٣٩٢ ..... ٨ - روایت ابونعیم
- ٣٩٢ ..... ٩ - روایت ابن مغزلی
- ٣٩٣ ..... ١٠ - روایت ابوالمظفر سمعانی
- ٣٩٣ ..... ١١ - روایت دیلمی
- ٣٩٣ ..... ١٢ - روایت عاصمی
- ٣٩٤ ..... ١٣ - روایت ابن طلحه شافعی

- ۳۹۴ ..... ۱۴ - روایت سبط ابن جوزی
- ۳۹۵ ..... ۱۵ - روایت گنجی شافعی
- ۳۹۵ ..... ۱۶ - روایت محب طبری
- ۳۹۶ ..... ۱۷ - روایت حموی
- ۳۹۶ ..... ۱۸ - روایت خطیب تبریزی
- ۳۹۷ ..... ۱۹ - روایت زرندی
- ۳۹۷ ..... ۲۰ - روایت علایی
- ۳۹۷ ..... ۲۱ - روایت فیروزآبادی
- ۳۹۷ ..... ۲۲ - روایت ابن جزری
- ۳۹۷ ..... ۲۳ - روایت عسقلانی
- ۳۹۷ ..... ۲۴ - روایت شهاب الدین احمد
- ۳۹۸ ..... ۲۵ - روایت سیوطی
- ۳۹۸ ..... ۲۶ - اثبات قسطلانی
- ۳۹۹ ..... ۲۷ - روایت علقمی
- ۳۹۹ ..... ۲۸ - روایت شامی
- ۳۹۹ ..... ۲۹ - روایت ابن حجر مکی
- ۳۹۹ ..... ۳۰ - روایت متقی
- ۴۰۰ ..... ۳۱ - روایت وصابی
- ۴۰۰ ..... ۳۲ - روایت عیدروس
- ۴۰۰ ..... ۳۳ - روایت سنندی
- ۴۰۰ ..... ۳۴ - اثبات محدث
- ۴۰۱ ..... ۳۵ - روایت مناوی
- ۴۰۲ ..... ۳۶ - روایت شعرانی
- ۴۰۲ ..... ۳۷ - اثبات یعقوب لاهوری
- ۴۰۳ ..... ۳۸ - روایت ابن باکثیر مکی
- ۴۰۳ ..... ۳۹ - اثبات عبدالحق دهلوی

- ۴۰ - روایت جفری ..... ۴۰۳
- ۴۱ - روایت عزیزی ..... ۴۰۳
- ۴۲ - روایت شبراملسی ..... ۴۰۳
- ۴۳ - روایت زرقانی ..... ۴۰۴
- ۴۴ - روایت بدخشانی ..... ۴۰۴
- ۴۵ - روایت محمد صدر العالم ..... ۴۰۵
- ۴۶ - اثبات نظام سهالوی ..... ۴۰۵
- ۴۷ - روایت ولی الله دهلوی ..... ۴۰۵
- ۴۸ - روایت امیر صنعانی ..... ۴۰۵
- ۴۹ - روایت محمد مبین لکهنوی ..... ۴۰۵
- ۵۰ - روایت دهلوی ..... ۴۰۵
- ۵۱ - اثبات کردن محمد اسماعیل هلوی ..... ۴۰۶
- ۵۲ - روایت محدث دهلوی ..... ۴۰۶
- ۵۳ - روایت سلیمانی ..... ۴۰۶
- ۵۴ - روایت ولی الله لکهنوی ..... ۴۰۷
- ۵۵ - روایت بلخی قندوزی ..... ۴۰۷
- ۵۶ - روایت شاذلی ..... ۴۰۷
- (۲) «أنا مدينة الحكمة و علی بابها» ..... ۴۰۷
- اشاره ..... ۴۰۷
- ۱ - روایت انماطی ..... ۴۰۸
- ۲ - روایت شاذان فضلی ..... ۴۰۸
- ۳ - روایت دارقطنی ..... ۴۰۸
- ۴ - اثبات ابونعیم ..... ۴۰۹
- ۵ - روایت خطیب بغدادی ..... ۴۰۹
- ۶ - روایت حموبنی ..... ۴۱۰
- ۷ - روایت شهاب الدین احمد ..... ۴۱۰

- ۴۱۰ ..... ۸ - روایت سیوطی
- ۴۱۱ ..... ۹ - روایت مناوی
- ۴۱۱ ..... ۱۰ - روایت ولی الله دهلوی
- ۴۱۱ ..... ۱۱ - روایت ولی الله لکهنوی
- ۴۱۱ ..... ۱۲ - روایت قندوزی
- ۴۱۲ ..... تنبیهی در مورد کلام دارقطنی
- ۴۱۴ ..... (۳) «أنا دارالعلم و علی بابها»
- ۴۱۴ ..... اشاره
- ۴۱۵ ..... ۱ - روایت بغوی
- ۴۱۵ ..... ۲ - روایت محب طبری
- ۴۱۶ ..... ۳ - روایت قاری
- ۴۱۶ ..... ۴ - روایت ابن باکثیر
- ۴۱۶ ..... ۵ - روایت جفری
- ۴۱۶ ..... (۴) «أنا میزان العلم و علی کفتاه»
- ۴۱۶ ..... اشاره
- ۴۱۷ ..... ۱ - روایت دیلمی
- ۴۱۷ ..... ۲ - روایت همدانی
- ۴۱۷ ..... ۳ - روایت عبدالوهاب بخاری
- ۴۱۷ ..... ۴ - روایت قندوزی
- ۴۱۷ ..... (۵) «أنا مدينة الجنة و علی بابها»
- ۴۱۸ ..... (۶) «أنا مدينة الفقه و علی بابها»
- ۴۱۸ ..... اشاره
- ۴۱۸ ..... ۱ - روایت ابن بطه
- ۴۱۸ ..... ۲ - روایت سبط ابن جوزی
- ۴۱۹ ..... ۳ - روایت ابن عراق
- ۴۱۹ ..... ۴ - روایت سندی

- ٤١٩ ..... « أنا ميزان الحكمة و على لسانه » (٧)
- ٤١٩ ..... « أنا المدينة و أنت الباب و لا تؤتى المدينة إلّا من بابها »
- ٤٢٠ ..... « فهو باب مدينة علمي » يا « فهو باب علمي » (٩)
- ٤٢٠ ..... اشاره
- ٤٢٠ ..... ١ - رواية ابن مغازلي
- ٤٢١ ..... ٢ - رواية خوارزمي
- ٤٢١ ..... (١٠) « على منى و أنا من على، فهو باب علمي و وصيتي »
- ٤٢١ ..... (١١) على باب علمي و مبيت لأمتي ما أرسلت به
- ٤٢١ ..... اشاره
- ٤٢٢ ..... ١ - رواية شيرويه ديلمى
- ٤٢٢ ..... ٢ - رواية شهردار ديلمى
- ٤٢٢ ..... ٣ - رواية همدانى
- ٤٢٣ ..... ٤ - رواية سيوطى
- ٤٢٣ ..... ٥ - رواية عبدالوهاب بخارى
- ٤٢٤ ..... ٦ - رواية متقى
- ٤٢٤ ..... ٧ - رواية وصابى
- ٤٢٤ ..... ٨ - رواية جمال محدث
- ٤٢٤ ..... ٩ - رواية صدر العالم
- ٤٢٥ ..... ١٠ - رواية عجيبى
- ٤٢٥ ..... ١١ - رواية سليمانى
- ٤٢٥ ..... ١٢ - رواية لكهنوى
- ٤٢٥ ..... ١٣ - رواية قندوزى
- ٤٢٦ ..... (١٢) « و أنت باب علمي »
- ٤٢٦ ..... اشاره
- ٤٢٦ ..... ١ - رواية خرگوشى
- ٤٢٦ ..... ٢ - رواية ابونعيم

- ٤٢٦ ..... ٣ - روایت دیلمی
- ٤٢٧ ..... ٤ - روایت خوارزمی
- ٤٢٨ ..... ٥ - روایت عطار همدانی
- ٤٢٨ ..... ٦ - روایت صالحانی
- ٤٢٨ ..... ٧ - روایت گنجی
- ٤٢٨ ..... ٨ - روایت شهاب الدین احمد
- ٤٢٩ ..... ٩ - روایت قندوزی
- ٤٢٩ ..... (١٣) « عیبۀ علمی و بابی الّذی أوتی منه »
- ٤٢٩ ..... اشاره
- ٤٣٠ ..... ١ - روایت ابونعیم
- ٤٣٠ ..... ٢ - روایت خوارزمی
- ٤٣٢ ..... ٣ - روایت رافعی
- ٤٣٢ ..... ٤ - روایت گنجی
- ٤٣٣ ..... ٥ - روایت حموی
- ٤٣٣ ..... ٦ - روایت محلی
- ٤٣٣ ..... ٧ - روایت شهاب الدین احمد
- ٤٣٤ ..... ٨ - روایت امیر صنعانی
- ٤٣٥ ..... ٩ - روایت قندوزی
- ٤٣٥ ..... (١٤) « و هو بابی الّذی أوتی منه »
- ٤٣٥ ..... اشاره
- ٤٣٥ ..... ١ - روایت ابن مردویه
- ٤٣٦ ..... ٢ - روایت ابن عساکر
- ٤٣٦ ..... ٣ - روایت گنجی
- ٤٣٦ ..... (١٥) « علی بن أبی طالب باب حطّة »
- ٤٣٦ ..... اشاره
- ٤٣٧ ..... ١ - روایت دارقطنی



- ٢ - رواية ديلمى ..... ٤٣٧
- ٣ - رواية همدانى ..... ٤٣٧
- ٤ - رواية سيوطى ..... ٤٣٩
- ٥ - رواية ابن حجر ..... ٤٣٩
- ٦ - رواية متقى ..... ٤٣٩
- ٧ - رواية عيدروس ..... ٤٣٩
- ٨ - رواية عزيزى ..... ٤٣٩
- ٩ - رواية امير صنعانى ..... ٤٤٠
- (١٦) « على بن ابى طالب باب الدين. » ..... ٤٤١
- (١٧) « و أنت باب الله » ..... ٤٤٢
- (١٨) « أنا باب المدينة » ..... ٤٤٣
- (١٩) « على مئى و لا يؤدى إنا أنا أو على » ..... ٤٤٤
- (٢٠) « فهم الباب المبتلى بهم، من أتاهم نجا و من أباهم هوى. » ..... ٤٤٩
- (٢١) « مثل أهل بيتى فيكم مثل باب حطه. » ..... ٤٥١
- (٢٢) « و هم أبواب العلم فى أمتى. » ..... ٤٥٥
- ملحق سند حديث مدينة العلم ..... ٤٥٧
- اشاره ..... ٤٥٧
- ١ - رواية داوود بن سليمان غازى ..... ٤٥٧
- اشاره ..... ٤٥٧
- شرح حالش ..... ٤٥٧
- ٢ - رواية أبو معاوية بن نابين ..... ٤٥٨
- اشاره ..... ٤٥٨
- شرح حالش ..... ٤٥٨
- ٣ - رواية أبو عبيد ..... ٤٥٨
- اشاره ..... ٤٥٨
- شرح حالش ..... ٤٥٩

- ٤ - روایت فیدی ..... ٤٥٩
- اشاره ..... ٤٥٩
- شرح حالش ..... ٤٦٠
- ٥ - روایت ابن خدّاش ..... ٤٦٠
- اشاره ..... ٤٦٠
- شرح حالش ..... ٤٦٠
- ٦ - روایت اسحاق حربی ..... ٤٦١
- اشاره ..... ٤٦١
- شرح حالش ..... ٤٦١
- ٧ - روایت محمّد بن اسماعیل ضراری ..... ٤٦١
- اشاره ..... ٤٦١
- شرح حالش ..... ٤٦٢
- ٨ - روایت قاسم بن عبدالرحمان أنباری ..... ٤٦٢
- اشاره ..... ٤٦٢
- شرح حالش ..... ٤٦٢
- ٩ - روایت مبرّد ..... ٤٦٣
- اشاره ..... ٤٦٣
- شرح حالش ..... ٤٦٣
- ١٠ - روایت ابو عبدالله صائغ ..... ٤٦٣
- اشاره ..... ٤٦٣
- شرح حالش ..... ٤٦٤
- ١١ - روایت احمد بن حفص ..... ٤٦٤
- اشاره ..... ٤٦٤
- شرح حالش ..... ٤٦٤
- ١٢ - روایت صالح بن محمّد جزرّة ..... ٤٦٥
- اشاره ..... ٤٦٥

- ٤٦٥ ..... شرح حالش
- ٤٦٦ ..... ١٣ - روایت مَعْمَرِي
- ٤٦٦ ..... اشاره
- ٤٦٦ ..... شرح حالش
- ٤٦٦ ..... ١٤ - روایت ابن زاطيا
- ٤٦٦ ..... اشاره
- ٤٦٧ ..... شرح حالش
- ٤٦٧ ..... ١٥ - روایت خثعمي اشناني
- ٤٦٧ ..... اشاره
- ٤٦٧ ..... شرح حالش
- ٤٦٨ ..... ١٦ - روایت ابن مروان قرشي
- ٤٦٨ ..... اشاره
- ٤٦٨ ..... شرح حالش
- ٤٦٨ ..... ١٧ - روایت ابوالطيب دقاق
- ٤٦٨ ..... اشاره
- ٤٦٨ ..... شرح حالش
- ٤٦٨ ..... ١٨ - روایت عبدالملك جرجاني
- ٤٦٨ ..... اشاره
- ٤٧٠ ..... شرح حالش
- ٤٧٠ ..... ١٩ - روایت مكرم بن احمد
- ٤٧٠ ..... اشاره
- ٤٧٠ ..... شرح حالش
- ٤٧١ ..... ٢٠ - روایت احمد بن فاذويه طحان
- ٤٧١ ..... ٢١ - روایت نعمان بن هارون بلدي
- ٤٧١ ..... اشاره
- ٤٧١ ..... شرح حالش

- ۴۷۱ ..... ۲۲ - روایت عبدالرحمان بن سلیمان بن موسیٰ جرجانی
- ۴۷۱ ..... اشاره
- ۴۷۲ ..... شرح حالش
- ۴۷۲ ..... ۲۳ - روایت ابن مہرویہ
- ۴۷۲ ..... اشاره
- ۴۷۲ ..... شرح حالش
- ۴۷۳ ..... ۲۴ - روایت ابن خَلَّاد
- ۴۷۳ ..... اشاره
- ۴۷۳ ..... شرح حالش
- ۴۷۳ ..... ۲۵ - روایت فاروق خطابی
- ۴۷۳ ..... اشاره
- ۴۷۳ ..... شرح حالش
- ۴۷۴ ..... ۲۶ - روایت ابن عدی
- ۴۷۴ ..... اشاره
- ۴۷۴ ..... شرح حالش
- ۴۷۵ ..... ۲۷ - روایت شمس الدین مقدسی
- ۴۷۵ ..... اشاره
- ۴۷۵ ..... شرح حالش
- ۴۷۵ ..... ۲۸ - روایت ابن شاذان
- ۴۷۵ ..... اشاره
- ۴۷۶ ..... شرح حالش
- ۴۷۶ ..... ۲۹ - روایت دارقطنی
- ۴۷۶ ..... اشاره
- ۴۷۶ ..... شرح حالش
- ۴۷۷ ..... ۳۰ - روایت کلایبی
- ۴۷۷ ..... اشاره

شرح حالش ..... ۴۷۷

۳۱ - روایت ابوالحسن علوی ..... ۴۷۷

اشاره ..... ۴۷۷

شرح حالش ..... ۴۷۸

۳۲ - روایت محمدبن احمدبن رزق ..... ۴۷۸

اشاره ..... ۴۷۸

شرح حالش ..... ۴۷۸

۳۳ - روایت صیرفی ..... ۴۷۹

اشاره ..... ۴۷۹

شرح حالش ..... ۴۷۹

۳۴ - روایت برقانی ..... ۴۷۹

اشاره ..... ۴۷۹

شرح حالش ..... ۴۷۹

۳۵ - روایت نرسی ..... ۴۸۰

اشاره ..... ۴۸۰

شرح حالش ..... ۴۸۰

۳۶ - روایت تعلبی ..... ۴۸۰

اشاره ..... ۴۸۰

شرح حالش ..... ۴۸۱

۳۷ - روایت دسکری ..... ۴۸۱

اشاره ..... ۴۸۱

شرح حالش ..... ۴۸۱

۳۸ - روایت صیمری ..... ۴۸۲

اشاره ..... ۴۸۲

شرح حالش ..... ۴۸۲

۳۹ - روایت سهمی ..... ۴۸۳

۴۸۳ ..... اشاره

۴۸۳ ..... شرح حالش

۴۸۳ ..... ۴۰ - روایت عتیقی

۴۸۳ ..... اشاره

۴۸۴ ..... شرح حالش

۴۸۴ ..... ۴۱ - روایت ابوسعید فقیه

۴۸۴ ..... اشاره

۴۸۴ ..... شرح حالش

۴۸۵ ..... ۴۲ - روایت جوهری

۴۸۵ ..... اشاره

۴۸۵ ..... شرح حالش

۴۸۵ ..... ۴۳ - روایت عیار

۴۸۵ ..... اشاره

۴۸۵ ..... شرح حالش

۴۸۶ ..... ۴۴ - روایت حسکانی

۴۸۶ ..... اشاره

۴۸۶ ..... شرح حالش

۴۸۷ ..... ۴۵ - روایت ابن مسعدة

۴۸۷ ..... اشاره

۴۸۷ ..... شرح حالش

۴۸۸ ..... ۴۶ - روایت ابوالولید باجی

۴۸۸ ..... اشاره

۴۸۸ ..... شرح حالش

۴۸۸ ..... ۴۷ - روایت سمرقندی

۴۸۸ ..... اشاره

۴۸۹ ..... شرح حالش

- ۴۸۹ ..... ۴۸ - روایت راغب اصفهانی
- ۴۸۹ ..... اشاره
- ۴۸۹ ..... شرح حالش
- ۴۹۰ ..... ۴۹ - روایت ابن قبیس
- ۴۹۰ ..... اشاره
- ۴۹۰ ..... شرح حالش
- ۴۹۱ ..... ۵۰ - روایت ابن قشیری
- ۴۹۱ ..... اشاره
- ۴۹۱ ..... شرح حالش
- ۴۹۱ ..... ۵۱ - روایت زاهر شحامی
- ۴۹۱ ..... اشاره
- ۴۹۲ ..... شرح حالش
- ۴۹۲ ..... ۵۲ - روایت ابومنصور قزاز
- ۴۹۲ ..... اشاره
- ۴۹۲ ..... شرح حالش
- ۴۹۳ ..... ۵۳ - روایت زمخشری
- ۴۹۳ ..... اشاره
- ۴۹۳ ..... شرح حالش
- ۴۹۳ ..... ۵۴ - روایت انماطی
- ۴۹۳ ..... اشاره
- ۴۹۴ ..... شرح حالش
- ۴۹۴ ..... ۵۵ - روایت ابن خیرون
- ۴۹۴ ..... اشاره
- ۴۹۴ ..... شرح حالش
- ۴۹۵ ..... ۵۶ - روایت فاطمه دختر محمد بغدادی
- ۴۹۵ ..... اشاره

شرح حالش ..... ۴۹۵

۵۷ - روایت وجیه بن طاهر ..... ۴۹۵

اشاره ..... ۴۹۵

شرح حالش ..... ۴۹۵

۵۸ - روایت قاضی عیاض ..... ۴۹۶

اشاره ..... ۴۹۶

شرح حالش ..... ۴۹۶

۵۹ - روایت دهقلی ..... ۴۹۷

۶۰ - روایت ملّا ..... ۴۹۷

اشاره ..... ۴۹۷

شرح حالش ..... ۴۹۷

۶۱ - روایت ابن الأنباری ..... ۴۹۸

اشاره ..... ۴۹۸

شرح حالش ..... ۴۹۸

۶۲ - روایت طالقانی ..... ۴۹۸

اشاره ..... ۴۹۸

شرح حالش ..... ۴۹۹

۶۳ - روایت ابوالیمن کندی ..... ۴۹۹

اشاره ..... ۴۹۹

شرح حالش ..... ۵۰۰

۶۴ - روایت رافعی ..... ۵۰۰

اشاره ..... ۵۰۰

شرح حالش ..... ۵۰۰

۶۵ - روایت ابونصر دمشقی ..... ۵۰۱

اشاره ..... ۵۰۱

شرح حالش ..... ۵۰۱



- ٥٠١ ..... ٦٦ - روایت ابوالزجا خوارزمی
- ٥٠١ ..... اشاره
- ٥٠٢ ..... شرح حالش
- ٥٠٢ ..... ٦٧ - روایت ابن ابی جمرة مالکی
- ٥٠٢ ..... اشاره
- ٥٠٢ ..... شرح حالش
- ٥٠٣ ..... ٦٨ - روایت نویری
- ٥٠٣ ..... اشاره
- ٥٠٣ ..... شرح حالش
- ٥٠٣ ..... ٦٩ - روایت ذهبی
- ٥٠٣ ..... اشاره
- ٥٠٣ ..... شرح حالش
- ٥٠٤ ..... ٧٠ - روایت ابن کثیر دمشقی
- ٥٠٤ ..... اشاره
- ٥٠٤ ..... شرح حالش
- ٥٠٤ ..... ٧١ - روایت زین العراقی
- ٥٠٤ ..... اشاره
- ٥٠٥ ..... شرح حالش
- ٥٠٥ ..... ٧٢ - روایت هیثمی
- ٥٠٥ ..... اشاره
- ٥٠٥ ..... شرح حالش
- ٥٠٦ ..... ٧٣ - روایت قلقشندی
- ٥٠٦ ..... اشاره
- ٥٠٦ ..... شرح حالش
- ٥٠٧ ..... ٧٤ - روایت عینی
- ٥٠٧ ..... اشاره

- شرح حالش ..... ۵۰۷
- ۷۵ - روایت اعور واسطی ..... ۵۰۷
- اشاره ..... ۵۰۷
- شرح حالش ..... ۵۰۸
- ۷۶ - روایت ابن وزیر حنفی ..... ۵۰۸
- ۷۷ - روایت ابن دبیع ..... ۵۰۸
- اشاره ..... ۵۰۸
- شرح حالش ..... ۵۰۸
- ۷۸ - روایت نجم غیطی ..... ۵۰۹
- اشاره ..... ۵۰۹
- شرح حالش ..... ۵۰۹
- ۷۹ - روایت احمد بن خلیل سبکی ..... ۵۰۹
- اشاره ..... ۵۰۹
- شرح حالش ..... ۵۱۰
- ۸۰ - روایت شمس بابلی ..... ۵۱۰
- اشاره ..... ۵۱۰
- شرح حالش ..... ۵۱۰
- ۸۱ - روایت مقدسی حنفی ..... ۵۱۰
- ۸۲ - روایت عبدالقادر کُردی ..... ۵۱۱
- ۸۳ - روایت عبدالکریم بن ولّی الدّین ..... ۵۱۱
- ۸۴ - روایت مغربی ..... ۵۱۲
- اشاره ..... ۵۱۲
- شرح حالش ..... ۵۱۲
- ۸۵ - روایت عصامی مکی ..... ۵۱۲
- اشاره ..... ۵۱۲
- شرح حالش ..... ۵۱۲

٥١٣	٨٦ - روایت عجلونی
٥١٣	اشاره
٥١٣	شرح حالش
٥١٣	٨٧ - روایت زبیدی
٥١٣	اشاره
٥١٤	شرح حالش
٥١٤	٨٨ - روایت محمد کزبری
٥١٤	اشاره
٥١٤	شرح حالش
٥١٤	٨٩ - روایت آلوسی
٥١٤	اشاره
٥١٥	شرح حالش
٥١٥	٩٠ - روایت عبدالرحمان کزبری
٥١٥	اشاره
٥١٥	شرح حالش
٥١٥	٩١ - روایت زینی دحلان
٥١٥	اشاره
٥١٥	شرح حالش
٥١٦	٩٢ - روایت آبیاری
٥١٦	اشاره
٥١٦	شرح حالش
٥١٦	٩٣ - روایت ولاتی
٥١٦	اشاره
٥١٦	شرح حالش
٥١٧	٩٤ - روایت برزنجی
٥١٧	اشاره

- شرح حالش ..... ۵۱۷
- ۹۵ - روایت بهجت أفندی ..... ۵۱۷
- ۹۶ - روایت نبهانی ..... ۵۱۷
- اشاره ..... ۵۱۷
- شرح حالش ..... ۵۱۷
- ۹۷ - روایت محمد مخلوف مالکی ..... ۵۱۸
- اشاره ..... ۵۱۸
- شرح حالش ..... ۵۱۸
- ۹۸ - روایت شنقیطی ..... ۵۱۸
- اشاره ..... ۵۱۸
- شرح حالش ..... ۵۱۹
- ۹۹ - روایت احمد عبدالجواد و عباس احمد صقر ..... ۵۱۹
- ۱۰۰ - روایت ابن الصدیق مغربی ..... ۵۱۹
- اشاره ..... ۵۱۹
- شرح حالش ..... ۵۲۱
- همگام با دهلوی درباره سند حدیث «مدینه العلم» ..... ۵۲۲
- اشاره ..... ۵۲۲
- ۱- ردّ نسبت قدح به ابن معین ..... ۵۲۵
- اشاره ..... ۵۲۵
- ۱ - او در پاسخ سؤال «نباری» آن را صحیح دانسته است ..... ۵۲۵
- ۲ - ابن معین در پاسخ به «دوری» حدیث را اثبات کرده است ..... ۵۲۶
- ۳ - او این حدیث را در پاسخ به «ابن محرز» اثبات کرده است ..... ۵۲۷
- ۴ - او حدیث را در پاسخ «صالح جزرة» اثبات کرده است ..... ۵۲۸
- ۲- ردّ قدح بخاری ..... ۵۳۲
- اشاره ..... ۵۳۲
- ۱ - بخاری جرح شده است ..... ۵۳۳

- ۲ - بخاری منحرف است ..... ۵۳۳
- ۳ - روایت عبدالرزاق از این حدیث ..... ۵۳۳
- ۴ - روایت احمد ..... ۵۳۳
- ۵ - روایت ابن معین ..... ۵۳۴
- ۶ - روایت طبری ..... ۵۳۴
- ۷ - روایت حاکم ..... ۵۳۴
- ۸ - روایت ترمذی ..... ۵۳۴
- ۹ - یقین گروهی از حافظان بر صحت این حدیث ..... ۵۳۵
- ۱۰ - حسن شمردن گروهی ..... ۵۳۵
- ۱۱ - سخن زرکشی ..... ۵۳۵
- ۱۲ - فتوای ابن حجر مکی ..... ۵۳۵
- ۱۳ - رویگردانی گروهی از نکوهش بخاری ..... ۵۳۶
- ۳- ردّ نسبت قدح به ترمذی ..... ۵۳۶
- اشاره ..... ۵۳۶
- (۱) جماعتی حدیث را از صحیح ترمذی نقل کرده اند ..... ۵۳۷
- ۱ - ابن طلحه شافعی ..... ۵۳۷
- ۲ - ابن تیمیه ..... ۵۳۷
- ۳ - ابن روزبهان ..... ۵۳۷
- ۴ - میبیدی ..... ۵۳۷
- ۵ - محمدبن یوسف شامی ..... ۵۳۸
- ۶ - ابن حجر مکی ..... ۵۳۸
- ۷ - میرزا مخدوم ..... ۵۳۸
- ۸ - عیدروس یمنی ..... ۵۳۸
- ۹ - شیخانی قادری ..... ۵۳۹
- ۱۰ - عبدالحق دهلوی ..... ۵۳۹
- ۱۱ - شیراملسی ..... ۵۳۹

- ۱۲ - کردی ..... ۵۳۹
- ۱۳ - زرقانی ..... ۵۳۹
- ۱۴ - صبان ..... ۵۴۰
- ۱۵ - عجیلی ..... ۵۴۰
- (۲) ترمذی حدیث را حسن دانسته است ..... ۵۴۰
- (۳) اعتراض سیوطی بر ابن جوزی ..... ۵۴۰
- (۴) سخن شوکانی ..... ۵۴۱
- ۴- ردّ قح ابن جوزی ..... ۵۴۱
- اشاره ..... ۵۴۱
- از گفته های دانشمندان درباره ی ابن جوزی ..... ۵۴۲
- از سخنان دانشمندان درباره ی کتاب الموضوعات ابن جوزی ..... ۵۴۴
- ۵- ردّ دانشمندان بر قح ابن جوزی ..... ۵۵۲
- ۶- ردّ نکوهش ابن دقیق العید ..... ۵۵۴
- سخن درباره ی نظر نووی و ذهبی و جزری ..... ۵۵۴
- اشاره ..... ۵۵۴
- ۱- نظر شیخ محی الدین نووی ..... ۵۵۵
- اشاره ..... ۵۵۵
- ثبوت حدیث: «أنا دارالحکمة و علی بابها» ..... ۵۵۵
- اشاره ..... ۵۵۵
- ۱ - روایت احمد ..... ۵۵۶
- ۲ - روایت ترمذی و حسن دانستن او ..... ۵۵۶
- ۳ - روایت طبری و صحیح دانستن او ..... ۵۵۶
- ۴ - روایت حاکم و صحیح دانستن او ..... ۵۵۶
- ۵ - روایت گروهی دیگر ..... ۵۵۷
- ردّ نسبت نکوهش این حدیث به ترمذی ..... ۵۵۷
- تحریف عبارت ترمذی ..... ۵۵۷

- و چه بسیار چنین است!! ..... ۵۵۸
- تصرف نووی در سخن ترمذی ..... ۵۶۰
- تحریف دیگری از گفته ترمذی ..... ۵۶۱
- توهم نووی ..... ۵۶۱
- راویان حدیث «أنا دارالحكمة» ..... ۵۶۲
- از صحابه و تابعان ..... ۵۶۲
- نتیجه ی بحث ..... ۵۶۳
- باطل بودن نکوهش او در سخن دانشمندان ..... ۵۶۳
- ثبوت حدیث «مدینةالعلم» ..... ۵۶۴
- از یک شعر نووی ..... ۵۶۴
- ۲- رأی شمس الدین ذهبی ..... ۵۶۴
- اشاره ..... ۵۶۴
- ۱- انحراف و تعصب ذهبی ..... ۵۶۴
- ۲- تحقیق علایی ..... ۵۶۴
- ۳- ردّ ابن حجر عسقلانی بر ذهبی ..... ۵۶۶
- ۴- ردّ ابن حجر مکی بر او ..... ۵۶۶
- ۵- اعراض گروهی دیگر و ردّ آنان بر ضدّ او ..... ۵۶۷
- ۶- از نشانه های برتری حق ..... ۵۶۸
- ۳- رأی شمس الدین جزری ..... ۵۶۹
- اشاره ..... ۵۶۹
- استدلال دانشمندان اهل سنت به حدیث «مدینةالعلم» ..... ۵۷۲
- احتجاج شاه ولی الله ..... ۵۷۵
- احتجاج خود دهلوی ..... ۵۷۵
- دلالت حدیث «أنا مدینةالعلم و علی بابها» ..... ۵۷۷
- اشاره ..... ۵۷۷
- ۱- دلالت حدیث مدینة العلم بر اعلمیت ..... ۵۷۷

- اشاره ..... ۵۷۷
- اعتراف آنان به دلالت حدیث بر اعلیّت ..... ۵۸۵
- و اما استلزام اعلیّت برای افضلیّت ..... ۵۸۸
- داستان خلیفه شدن آدم علیه السلام ..... ۵۹۵
- مشابهت میان حضرت علی و حضرت آدم علیهما السلام ..... ۵۹۷
- ۲- دلالت آن بر عصمت ..... ۵۹۹
- ۳- دلالت حدیث بر اینکه امام واسطه ی دانش هاست ..... ۶۰۱
- ۴- دلالت حدیث بر اینکه امام نگهبان دانش است ..... ۶۰۳
- ۵- دلالت حدیث بر واجب بودن مراجعه ی به او ..... ۶۰۴
- ۶- دلالت حدیث بر اینکه امام نخستین کسی است که با سرکشان (اهل بغی) می جنگد ..... ۶۰۷
- ۷- حدیث در روایت جابر ..... ۶۰۸
- ۸- این حدیث در خطبه ی حضرت امام حسن علیه السلام ..... ۶۱۱
- ۹- رسیدن تمام راه ها به امام علیه السلام ..... ۶۱۲
- ۱۰- دلالت حدیث بر خاتم الأولیا بودن امام علیه السلام ..... ۶۱۳
- ۱۱- دلیل های دیگری بر استلزام اعلیّت برای افضلیّت و سپس امامت ..... ۶۱۵
- اشاره ..... ۶۱۵
- ۱ - داستان جالوت ..... ۶۱۵
- ۲ - داستان جانشینی سلیمان برای داوود علیهما السلام ..... ۶۱۶
- ۳ - حدیث: هر کس کارگزاری را به کار گیرد... (من استعمل عاملاً...) ..... ۶۱۸
- ۴ - دلیل از اشعار روایت شده ..... ۶۱۸
- ۵ - گفته ی عمر: «اگر معاذبن جبل را درک می کردم...» ..... ۶۲۴
- ۱۲- باطل کردن معارضه با «ماصبّ اللّٰه فی صدری الا و صببته فی صدر ابی بکر» ..... ۶۲۶
- اشاره ..... ۶۲۶
- ۱ - این حدیث ساختگی است ..... ۶۲۶
- ۲ - عدم تطابق با واقع ..... ۶۲۶
- ۳ - نظر ابن جوزی ..... ۶۲۷



- ۴ - دیدگاه طیبی ..... ۶۲۸
- ۵ - نظر ابن قیم ..... ۶۲۹
- ۶ - نظر فیروزآبادی ..... ۶۳۰
- ۷ - نظر فتنی ..... ۶۳۰
- ۸ - نظر قاری ..... ۶۳۰
- ۹ - نظر عبدالحق دهلوی ..... ۶۳۱
- ۱۰ - نظر إله آبادی ..... ۶۳۱
- ۱۱ - نظر شوکانی ..... ۶۳۳
- ۱۲ - باطل بودن حدیث از سخن دهلوی ..... ۶۳۳
- خلاصه ها و نکته ها ..... ۶۳۴
- ۱۳ - باطل کردن معارضه با «لو كان بعدی نبی لكان عمر» ..... ۶۳۵
- اشاره ..... ۶۳۵
- ۱ - کفر پیشین عمر ..... ۶۳۵
- ۲ - عمر معصوم نیست ..... ۶۳۷
- ۳ - لازمه ی این حدیث، افضلیت عمر بر ابوبکر است ..... ۶۳۷
- ۴ - باطل بودنش با بداهت عقل ..... ۶۳۸
- ۵ - ضعیف بودن اسنادهایش ..... ۶۳۸
- ضعیف بودن مشرح بن هاعان ..... ۶۳۹
- ضعیف بودن بکر بن عمرو ..... ۶۴۰
- حدیث از طریق دیگر ..... ۶۴۰
- ضعیف بودن فضل بن مختار ..... ۶۴۱
- حدیث با لفظی دیگر ..... ۶۴۲
- هدف از ساختن این حدیث ..... ۶۴۳
- تغییر لفظ حدیث ساختگی ..... ۶۴۴
- ابن جوزی حدیث را در «الموضوعات» آورده است ..... ۶۴۵
- دفاع سیوطی ..... ۶۴۶

- ۶۴۷ - ..... ردّ بر دفاع سیوطی
- ۶۵۸ - ..... ۱۴- وجوه استدلال شیعه به روایت های اهل سنت
- ۶۵۸ - ..... اشاره
- ۶۵۸ - ..... ۱- باطل بودن احتجاج های او به این گفته
- ۶۵۸ - ..... ۲- نقض با استدلال مسلمانان
- ۶۵۹ - ..... ۳- لزوم بسته شدن باب الزام
- ۶۵۹ - ..... ۴- وجه استدلال شیعه
- ۶۵۹ - ..... ۵- قاعده اقرار
- ۶۶۰ - ..... ۶- اعتبار اقرار دشمن
- ۶۶۰ - ..... ۷- سخن رشیدالدین
- ۶۶۱ - ..... ۸- سخن دهلوی در آغاز کتاب «التحفة»
- ۶۶۱ - ..... ۹- سخن پدرش
- ۶۶۲ - ..... ۱۰- باطل بودن دو حدیث آدعاشده
- ۶۶۳ - ..... با دیگر دانشمندان در آن چه درباره ی حدیث «مدینة العلم» گفته اند
- ۶۶۳ - ..... اشاره
- ۶۶۳ - ..... ۱- با سخن عاصمی درباره ی حدیث
- ۶۶۳ - ..... اشاره
- ۶۶۴ - ..... دلالت حدیث بر مذهب امامیه
- ۶۶۸ - ..... وجه های پاسخ به تأویل عاصمی
- ۶۶۸ - ..... اشاره
- ۶۶۹ - ..... ۱- آدعایی تو خالی است
- ۶۶۹ - ..... ۲- پیامبر تنها از یک باب نام برده است
- ۶۷۰ - ..... ۳- پیامبر فرمان دادند که تنها به سراغ این باب روید
- ۶۷۰ - ..... ۴- نام نبردن از آن سه نفر در حدیثی دیگر
- ۶۷۰ - ..... ۵- اعتراف آنان به نادانی در جاهای بسیار
- ۶۷۱ - ..... ۶- نقض بر او با سخن خودش

- ۶۷۱ - ..... ۷ - باطل بودن سخن او از ذیل گفته اش
- ۶۷۲ - ..... ۲ - با سخنی دیگر از عاصمی
- ۶۷۲ - ..... اشاره
- ۶۷۴ - ..... ۱ - تناقض در کلماتش
- ۶۷۴ - ..... ۲ - باطل بودن ادعای اختصاص علی به قضاوت
- ۶۷۵ - ..... ۳ - حدیث: «رحیم ترین ائمه ابوبکر است» ساختگی است
- ۶۷۵ - ..... اشاره
- ۶۷۶ - ..... نگاهی به رجال حدیث
- ۶۷۸ - ..... این حدیث از ارسال خالی نیست
- ۶۷۹ - ..... مرسل، حدیثی ضعیف است
- ۶۷۹ - ..... مرسل بودن روایت عاصمی کاملاً واضح است
- ۶۸۰ - ..... روایت مرسل قتاده
- ۶۸۰ - ..... حاصل و نتیجه ی بحث
- ۶۸۱ - ..... نقل این حدیث از ابن عمر
- ۶۸۱ - ..... نگاهی به رجالش
- ۶۸۲ - ..... نقل دیگری از ابن عمر
- ۶۸۲ - ..... نگاهی به سندش
- ۶۸۳ - ..... حاصل بحث
- ۶۸۴ - ..... حدیث از جابر
- ۶۸۵ - ..... نگاهی به رجال آن
- ۶۸۶ - ..... این حدیث به نقل از ابوسعید خدری
- ۶۸۷ - ..... نگاهی به رجالش
- ۶۸۹ - ..... حدیث از ابومحجن ثقفی
- ۶۸۹ - ..... نگاهی به سندش
- ۶۹۰ - ..... نقل حدیث از شدادبن اوس در الموضوعات
- ۶۹۲ - ..... حدیث به نقل از ابن عباس سندی ندارد

- ۶۹۳ ..... حاصل و نتیجه ی بحث
- ۶۹۳ ..... نظر دیگر پژوهشگران
- ۶۹۳ ..... شرح حال ابن عبدالهادی
- ۶۹۴ - ۴ - باطل بودن این ادعا که ابوبکر اولین در است؛ چون دری در رحمت است .....  
۶۹۴ ..... اشاره
- ۶۹۵ ..... نمونه هایی از سخت گیری های ابوبکر
- ۷۰۴ ..... ابوبکر گفت: مرا شیطانی است که نزد می آید...
- ۷۰۵ - ۵ - باطل بودن ادعای این که عمر باب مدینه العلم بعد از ابوبکر است .....  
۷۰۵ ..... اشاره
- ۷۰۵ ..... از شواهد پشتیبانی عمر از منافقان و مخالفان
- ۷۱۸ ..... حدیث ساختگی دیگر
- ۷۱۹ ..... اختصاص حذیفه به علم به منافقان
- ۷۲۱ - ۶ - باطل بودن این ادعا که عثمان بعد از عمر در آن شهر است .....  
۷۲۱ - ۷ - باطل بودن این ادعا که اُبی از درهای شهر دانش است .....  
۷۲۲ - ۸ - باطل بودن این ادعا که «معاد» از درهای شهر دانش است .....  
۷۲۲ ..... اشاره
- ۷۲۲ ..... وجوه باطل بودن این ادعا
- ۷۲۳ ..... از شواهد نادانی معاذ به حلال و حرام
- ۷۲۵ ..... حدیثی ساختگی در دفاع از معاذ
- ۷۲۶ ..... دلیل هایی بر ساختگی بودنش
- ۷۲۹ ..... تجارت معاذ در اموال خداوند
- ۷۳۱ - ۹ - باطل بودن این ادعا که زید از درهای شهر دانش است .....  
۷۳۲ - ۱۰ - باطل بودن این ادعا که ابوعبیده از درهای شهر دانش است .....  
۷۳۲ ..... اشاره
- ۷۳۲ ..... وجه های بطلان این ادعا
- ۷۳۳ ..... نقل های حدیث از صحیح بخاری

- ۷۳۴ - ..... نقل های حدیث در صحیح مسلم
- ۷۳۵ - ..... وجه های سستی این نقل ها
- ۷۴۵ - ..... حدیث امانت داری ابو عبیده با لفظی دیگر و قدح حافظان نسبت به آن
- ۷۴۵ - ..... وجه سوم: باطل بودن حدیث از نظر معنی
- ۷۴۶ - ..... اعتذار طبری و رد کردنش آن را
- ۷۴۷ - ..... اعتذار سبط ابن جوزی و وجه های رد کردن آن
- ۷۵۸ - ..... حدیث جعل شده در زهد ابو عبیده
- ۷۶۱ - ..... ۱۱ - باطل بودن ادعای این که ابوذر از درهای شهر دانش است
- ۷۶۱ - ..... اشاره
- ۷۶۱ - ..... ۱ - عبارت عاصمی درباره ی ابوذر با عبارت او درباره ی دیگران فرق دارد
- ۷۶۲ - ..... ۲ - حدیث های شباهت ابوذر به حضرت عیسی از حدیث های متفرد به اهل سنت است
- ۷۶۳ - ..... ۳ - شاذ بودن حدیثی که عاصمی در زهد ابوذر نقل کرده است
- ۷۶۴ - ..... ۴ - نگاهی به سخن عاصمی درباره ی راست گویی ابوذر
- ۷۶۴ - ..... ۵ - تصرف عاصمی در حدیث: «سایه نیفکنند...»
- ۷۶۴ - ..... ۶ - باطل بودن این ادعا که زهد جامع تمام دانش هاست
- ۷۶۵ - ..... ۳ - با سخن طیبی درباره ی حدیث:
- ۷۶۵ - ..... اشاره
- ۷۶۵ - ..... وجه های باطل بودن سخن طیبی
- ۷۶۵ - ..... ۱ - وسعت خانه مستلزم داشتن بیش از یک در نیست
- ۷۶۶ - ..... ۲ - متعدد بودن درهای بهشت بر پایه ی کردارهای بهشتیان است نه بر پایه ی وسعتش
- ۷۶۸ - ..... ۳
- ۷۶۹ - ..... ۴ - اگر خانه ی حکمت را درهایی باشد، همان ائمه ی معصومین هستند
- ۷۶۹ - ..... ۵ - ظاهر حدیث بیانگر یگانگی در است
- ۷۷۲ - ..... ۶ - دوازده امام علیهم السلام ابواب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هستند
- ۷۷۴ - ..... ۴ - با سخن ابن تیمیه حرانی درباره ی حدیث
- ۷۷۴ - ..... اشاره

- ۱ - باطل بودن ادعای ضعیف بودن حدیث ..... ۷۷۵
- اشاره ..... ۷۷۵
- ستایش ابن تیمیه بر ابن معین و احمد ..... ۷۷۶
- اعتراف ابن تیمیه به روایت ترمذی ..... ۷۸۱
- ثنای ابن تیمیه بر ترمذی و اعتمادش نسبت به او ..... ۷۸۱
- غلو ابن تیمیه درباره ی ابن جریر طبری ..... ۷۸۳
- ستایش ابن تیمیه از حاکم ..... ۷۸۵
- ۲ - ساقط بودن تمسک به قدح حدیث توسط ابن جوزی ..... ۷۸۶
- ۳ - درباره ی این گفته: و دروغ از خود متن آن شناخته می شود - ..... ۷۸۸
- ۴ - باطل بودن این ادعا که مبلغان باید از اهل تواتر باشند ..... ۷۸۹
- ۵ - درباره این گفته ابن تیمیه: «خبر واحد جز با قرائن مفید علم نیست، و این ..... ۸۱۲
- ۶ - اشاره به دلیل های عصمت حضرت علی علیه السلام ..... ۸۱۵
- ۷ - لازمه ی این گفته ابن تیمیه: «این حدیث چیزی جز افترای زندیقی نادان نیست» ..... ۸۱۷
- اشاره ..... ۸۱۷
- از حدیث هایی که دلالت دارد علی مبلغ دانش های پیامبر است ..... ۸۱۹
- ۸ - انتشار دانش از علی ..... ۸۲۱
- اشاره ..... ۸۲۱
- مدینه ی منوره ..... ۸۲۳
- مکه ی مکرمه ..... ۸۲۴
- شام ..... ۸۲۶
- بصره ..... ۸۲۷
- کوفه ..... ۸۲۸
- یمن ..... ۸۳۲
- ۵- با سخن یوسف اُعور درباره ی این حدیث ..... ۸۳۸
- اشاره ..... ۸۳۸
- دلالت حدیث بر برتری علم امام ..... ۸۳۹

- ۸۳۹ ..... دلالت آن بر احاطه داشتن بر دانش های پیامبر
- ۸۳۹ ..... دلالت آن بر اعلمیت
- ۸۴۰ ..... باطل بودن ادعای مساوی بودن اصحاب در دانش
- ۸۴۰ ..... حدیث «اصحابی کالتجوم» ساختگی است
- ۸۴۵ ..... دلالت نداشتن حدیث ستارگان بر مساوات
- ۸۴۷ ..... اثبات دانش برای همه ی اصحاب محال است
- ۸۴۷ ..... حدیث مدینه العلم از نقل های هر دو فرقه ثابت است
- ۸۴۸ ..... آن اضافه گمان برده شده یک نقل مورد اطمینان هم ندارد
- ۸۴۸ ..... و چه کسی آن را روایت کرد؟
- ۸۴۸ ..... اگر ثابت هم شود بر امامیه حجت نیست
- ۸۴۸ ..... اصل در این زیاده و اقوالی درباره ی آن و واضح آن
- ۸۵۳ ..... دلالت این زیاده بر خلاف مرام آنان
- ۸۵۴ ..... تأویل لفظ «علی» کار خوارج است
- ۸۵۵ ..... این بر خلاف چیزی است که مردم فهمیدند
- ۸۵۵ ..... این تأویل را حدیث هایی که در منقبت های امام می آوردند، باطل می کند
- ۸۵۵ ..... ساختن آن زیاده در حدیث دلیلی بر باطل بودن تأویل آن است
- ۸۵۶ ..... طعن بعضی از آنان درباره ی سند این حدیث، دلیل به باطل بودن تأویل آن است
- ۸۵۶ ..... فرمایش امام:
- ۸۵۹ ..... احتجاج امام علیه السلام به این حدیث در روز شوری
- ۸۶۰ ..... استدلال ابن عباس به این حدیث
- ۸۶۰ ..... احتجاج عمروبن عاص با معاویه به این حدیث
- ۸۶۲ ..... فرموده حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم در پایان حدیث: «پس باید نزد علی بیاید»
- ۸۶۳ ..... قرینه ها در بعضی الفاظ حدیث
- ۸۶۴ ..... شواهد حدیث، آن تأویل رای تکذیب می کند
- ۸۶۸ ..... بزرگان قوم تأویل ذکرشده را رد کردند
- ۸۷۰ ..... ۶- یا سخن سخاوی درباره ی این حدیث

- ۸۷۰ ..... اشاره
- ۸۷۱ ..... ادعای اجماع اصحاب و تابعان بر افضلیت شیخین فاسد است
- ۸۷۲ ..... اگر انعقادش رای بپذیریم ، حدیث مدینه العلم و غیر آن باطلش می کند
- ۸۷۲ ..... معنی حدیث ابن عمر در تفضیل دادن صحت ندارد
- ۸۷۳ ..... عدم صحت سند حدیث ابن عمر
- ۸۷۵ ..... حدیث ابن عمر با لفظی صریح در افضلیت امام
- ۸۷۶ ..... تصریح ابن عمر به برتری امام علیه السلام در حدیث هایی دیگر
- ۸۷۸ ..... تأملات قوم در حدیث ابن عمر
- ۸۸۰ ..... نظر علی علیه السلام درباره ی شیخین
- ۸۸۲ ..... تحریفی از بخاری
- ۸۸۴ ..... تحریفی از ابوبکر جوهری
- ۸۸۶ ..... نگاهی به سند حدیثی ساختگی
- ۸۸۸ ..... حدیث ساختگی دیگر
- ۸۸۹ ..... حدیث ساختگی دیگر
- ۸۹۰ ..... ۷- با سخن سیوطی درباره ی این حدیث
- ۸۹۰ ..... ۸- با سخن سمهودی درباره ی این حدیث
- ۸۹۰ ..... اشاره
- ۸۹۱ ..... ۱ - نسبت طعن به بخاری و ترمذی دروغ است
- ۸۹۳ ..... ۲ - ادعای منافات نداشتن میان این حدیث و برتری ابوبکر باطل است
- ۸۹۳ ..... ۳ - ادعای گواهی دادن امام علیه السلام به برتری ابوبکر باطل است
- ۸۹۳ ..... ۴ - ادعای گواهی غیر امام به آن نیز باطل است
- ۸۹۴ ..... ۵ - ادعای گواهی امام علیه السلام به دانش او دروغین است
- ۸۹۴ ..... ۶ - ادعای حقانیت ابوبکر در موارد اختلاف دروغ است
- ۸۹۴ ..... ۷ - اعتذار به اینکه مدت ابوبکر کوتاه بود، پذیرفته نیست
- ۸۹۶ ..... ۸ - اعتراف شیخین به اعلمیت حضرت علی علیه السلام و مراجعه ی آن دو به ایشان
- ۸۹۸ ..... ۹- با سخن ابن روزبهان درباره ی این حدیث



- ۸۹۸ ..... اشاره
- ۸۹۹ ..... سخن دیگری از ابن روزبهان
- ۹۰۳ ..... تحریف در «مصابیح» نوشته ی بغوی
- ۹۰۹ ..... ۱۰- با سخن ابن حجر مکی درباره ی این حدیث
- ۹۰۹ ..... اشاره
- ۹۱۰ ..... علی اعلم است به سبب حدیث مدینةالعلم
- ۹۱۰ ..... اشاره
- ۹۱۰ ..... ۱- ادعای این که حدیث مورد طعنه قرار گرفته، باطل است
- ۹۱۰ ..... اشاره
- ۹۱۲ ..... نظر دانشمندان درباره ی ابن جوزی
- ۹۱۴ ..... رد دانشمندان بر طعن ابن جوزی به حدیث
- ۹۱۷ ..... ۲- حسن دانستن حدیث توسط ابن حجر در المنح المکیة
- ۹۲۱ ..... ۳- حسن به شمار آوردن حدیث توسط ابن حجر در «تطهير الجنان»
- ۹۲۳ ..... ۴- حسن دانستن حدیث توسط ابن حجر در بعضی فتوهایش
- ۹۲۴ ..... ۵- ... و ابوبکر محرابش است؟! ..
- ۹۲۴ ..... اشاره
- ۹۲۵ ..... بنای محراب نزد اهل سنت بدعت است
- ۹۲۹ ..... اولین کسی که محراب بنا کرد عمر بن عبدالعزیز بود
- ۹۳۰ ..... حال واقعی ابوبکر با آن نسبت تناسب ندارد
- ۹۳۰ ..... تفاوت های میان «باب» و «محراب»
- ۹۳۴ ..... ۶- درباره این گفته او که: «فمن أراد العلم... مقتضى علمیت نیست.»
- ۹۳۴ ..... اشاره
- ۹۳۴ ..... فرموده اش:
- ۹۳۴ ..... به تنهایی اقتضای علمیت دارد
- ۹۳۴ ..... آیا ارجاع به غیر اعلم جایز است؟
- ۹۳۵ ..... ابطال توجیه ابن حجر

- ۷ - حدیث: ابوبکر پایه و عمر دیوارها و عثمان سقف آن است - - - - - ۹۳۶
- اشاره - - - - - ۹۳۶
- سخاوی و این حدیث - - - - - ۹۳۷
- نظر خود ابن حجر درباره این حدیث - - - - - ۹۳۷
- نظر بدخشانی درباره این حدیث - - - - - ۹۳۸
- لکهنوی و این حدیث - - - - - ۹۳۸
- ابوبکر پایه آن است...!! (ابوبکر اساسها) - - - - - ۹۳۹
- عمر دیوارهای آن است...!! (عمر حیطانها) - - - - - ۹۴۰
- و عثمان سقف آن است...!! - - - - - ۹۴۱
- دیدگاه ابن حجر در تأویل «علی»: - - - - - ۹۴۳
- فرموده ی خداوند متعال: - - - - - ۹۴۳
- در قرائت اهل بیت علیهم السلام - - - - - ۹۴۳
- و حلقه اش معاویه است...!! - - - - - ۹۴۴
- چیزی از پیامبر در برتری معاویه نمی تواند صحیح باشد - - - - - ۹۴۵
- باطل بودن آن جمله ی ساختگی از نظر معنی - - - - - ۹۵۱
- حدیث مدینه با لفظ ساختگی دیگر - - - - - ۹۵۲
- ۱۱- با سخن قاری درباره ی این حدیث - - - - - ۹۵۳
- اشاره - - - - - ۹۵۳
- علی باب مدینه است نه دیگری - - - - - ۹۵۶
- حدیث «ستارگان» ساختگی است - - - - - ۹۵۷
- ادّعی اختصاص حدیث به «باب قضاوت» - - - - - ۹۵۹
- اشاره به پاسخ دیگر گفته های قاری - - - - - ۹۶۱
- ۱۲- با سخن بنیانی درباره ی این حدیث - - - - - ۹۶۱
- اشاره - - - - - ۹۶۱
- ادّعی اینکه او فقط برای غیر اصحاب باب است - - - - - ۹۶۳
- ادّعی این که خلفا داناترین اصحاب هستند - - - - - ۹۶۴

- ۹۶۸ ..... خلفا و دیگران از امام علیه السلام بهره می گرفتند
- ۹۷۰ ..... دلالت حدیث بر این که شهر را فقط یک در است
- ۹۷۵ ..... ۱۳- با سخن قادری درباره ی این حدیث
- ۹۷۷ ..... ۱۴- با سخن عبدالحق درباره ی این حدیث
- ۹۷۷ ..... اشاره
- ۹۷۹ ..... بررسی این ادعا که وجه تخصیص، ویژگی گستردگی علم اوست
- ۹۸۱ ..... برای صفات نبوت، مظهري جز اهل بیت عليهم السلام نیست
- ۹۸۱ ..... دانش والاترین صفت هاست
- ۹۸۴ ..... حدیث نجوم ساختگی است
- ۹۸۵ ..... ۱۵- با سخن ولی الله درباره ی این حدیث
- ۹۸۵ ..... اشاره
- ۹۸۸ ..... کلام دیگری از ولی الله
- ۹۸۸ ..... پژوهشی در حدیث اقتدا
- ۹۸۹ ..... بررسی سندی حدیث شیر
- ۹۹۱ ..... پژوهشی در احوال راویان آن
- ۹۹۳ ..... نامه ی ابوحازم به زهری
- ۱۰۰۰ ..... شرح حال ابوحازم اعرج
- ۱۰۰۱ ..... وضع پدر و جد زهری
- ۱۰۰۲ ..... بررسی دلالت حدیث شیر
- ۱۰۰۴ ..... بررسی سندی حدیث پیراهن (قمیص)
- ۱۰۰۶ ..... بررسی دلالت حدیث پیراهن
- ۱۰۰۸ ..... هشدار و تنبیه
- ۱۰۰۹ ..... ادعای نزدیک بودن آن چه در فضیلت ابن مسعود وارد شده به حدیث مدینه
- ۱۰۱۰ ..... ادعای نزدیک بودن آن چه در فضیلت عایشه وارد شده با حدیث مدینه
- ۱۰۱۱ ..... ادعای نزدیک بودن آن چه در برتری معاد و ابی وارد شده، به حدیث مدینه
- ۱۰۱۱ ..... درنگی همراه با سرزنش

- کلامی دیگر از ولی الله ..... ۱۰۱۴
- نگاهی به سند حدیث «از حمیراء بگیرید» ..... ۱۰۱۵
- نگاهی به دلالت حدیث «خذوا عن الحمیراء» ..... ۱۰۱۷
- نگاهی به سند و دلالت حدیث «قتدا» ..... ۱۰۱۷
- نگاهی به حدیث ..... ۱۰۱۸
- ۱۶- با سخن اورنگ آبادی درباره ی این حدیث ..... ۱۰۱۹
- اشاره ..... ۱۰۱۹
- نگاهی به حدیث خوخته ..... ۱۰۲۰
- شرح حال جریر بن حازم ..... ۱۰۲۱
- شرح حال عکرمة ..... ۱۰۲۳
- شرح حال اسماعیل بن اویس ..... ۱۰۴۱
- مالک بن انس ..... ۱۰۴۵
- تحریف بخاری در حدیث خوخته و ضعف اسنادهایش ..... ۱۰۴۶
- نگاهی به حدیث حدیفه در اینکه عمر باب بود ..... ۱۰۵۴
- ادعای دلالت حدیث مدینه، بر اینکه خانه ی نبوت بر چیزی از ثروت تملک ندارد ..... ۱۰۵۶
- ائمه ی اطهار در دانش یکسان هستند ..... ۱۰۵۹
- دانش را جز ائمه ی اطهار علیهم السلام به ارث نمی برند ..... ۱۰۶۱
- ۱۷- با سخن قاضی ثناءالله درباره ی این حدیث ..... ۱۰۶۱
- اشاره ..... ۱۰۶۱
- حمل بر دانش های باطنی، باطل است ..... ۱۰۶۲
- حدیث «أنا مدینه الفقه و علی بابها» ..... ۱۰۷۶
- قدح حدیث ستارگان ..... ۱۰۷۷
- ۱۸- با سخن دهلوی درباره ی این حدیث ..... ۱۰۷۷
- درباره مرکز ..... ۱۱۲۹

## خلاصه عباات الانوار : اءءء انا مءءنه العلم

### مشءصاء ءءاب

سرشناسه: ءنءورى، ءامء ءسفن بن مءءءلى، 1246 - 1306ق.

ءنوان ءرارءاءى: عبااء الانوار فى امامه الاثمه الاطهار. فارسى. برءزفءه

ءنوان و نام پءفء آور: ءلاصه ى عبااء الانوار ءءءء انا مءءنه العلم/ ءالف ءامء ءسفن هءءى؛ ءلءفص و ءءرفب ءلى ءسفن مىلانى؛ ءرءمه مءءءباقر مءءوب القلوب؛ ورفاش امفر مسعود ءهان بفن.

مشءصاء نشر: ءهران: نباء، 1387.

مشءصاء ظاهرفى: 1039 ص.

شابء: 145000 رفال 6-56-8323-964-978 :

وضءفء فهرسء نوفسى: فافا

فاءءاشء: ءءابنامه به صورء زفر نوفس.

موضوع: ءلى بن ابى طالب (ع)، امام اول، 23 ءبل از هءءرء - 40ق -- اءاءفء

موضوع: ءلى بن ابى طالب (ع)، امام اول، 23 ءبل از هءءرء - 40ق. -- فضافل

موضوع: اءاءفء ءاص (باب مءءنه العلم).

موضوع: اءاءفء شفعه

شناسه افزوءه: ءسفن مىلانى، سفءءلى، 1326 -

شناسه افزوءه: مءءوب القلوب، مءءءباقر، 1328 -، مءرءم

شناسه افزوءه: ءهان بفن، امفر مسعود

رءه بنءى ءنءره: BP145 / ب2 ء9 1387

وفراسءار ءفءفءالى: مءء منصورى

رءه بنءى ءفوفى: 297/218

شماره کتابشناسی ملی: م 85-44676

ص: 1

اشاره

ص: 2













تقدیم به:

پرچم دار امامت بزرگ و خلافت سترگ،

حضرت ولی عصر مهدی منتظر:

حجة بن الحسن العسکری

ارواحنا فداء

یا ایها العزیز مسنا و أهلنا الصرّ

و جننا ببضاعة مزجاة فأوف لنا

الکیل و تصدّق علينا إنّ الله یجزی

المتصدّقین

علی تقدیم این ترجمه را از طرف پدر و مادر مرحوم خویش، به پیشگاه مقدّس قطب عالم امکان، آخرین ذخیره ی الهی حضرت حجّة بن الحسن المهدی ارواحنا لتراب مقدمه الفداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف تقدیم می دارم.

امید آن دارم که مورد پذیرش درگاهش قرار گیرد. آمین رب العالمین.

محمّد باقر محبوب القلوب 13 / 10 / 1385 - 13 ذیحجه 1427 حدیث «أنا مدینة العلم» از نقل های آن است: «أنا مدینة العلم و علیّ بأبها فمن أراد المدینة

فلیأتها من بابها» «من شهر دانشم و علی در آن است. هر که قصد آن شهر دارد، باید از درش وارد آن شود.»

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حمد از آن پروردگار جهانیان است و درود و سلام بر سرور و پیامبر ما، محمّد و خاندان پاک و پاکیزه اش باد و لعنت خداوند بر تمامی دشمنان آن ها از نخستین تا آخرین تا روز رستاخیز باد.

ص: 9

خداوند، جهان را با دانش آفرید، و دانش را علّت کلی برای آفرینش خود قرار داد. سپس فرمود:

«اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا» (1) «خداوند آن کسی است که هفت آسمان و مانند آن از زمین را آفرید. فرمان میان آن ها فرود می آید تا بدانید که خداوند بر هر چیز تواناست و بر هر چیز احاطه علمی دارد.»

و علم، اولین نعمتی است که خداوند بعد از آفرینش انسان به او عطا نمود، پس در نخستین آیاتی که بر پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم فر فرستاد، فرمود:

«اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ؛ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ؛ اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» (2) «بخوان به نام پروردگارت که آفرید، انسان را از علقه آفرید. بخوان که پروردگار تو گرامی تر است. همو که با قلم آموخت، آن چه را که انسان نمی دانست به او آموخت.»

گویی به انسان می گوید: تو در آغاز علقه ای در پست ترین مرتبه ها بودی. من تو را گرامی داشتم و به بالاترین مرتبه ها که علم است، رسانیدم.

ص: 10

1- طلاق / 12.

2- علق / 1- 5.

«گویی که گرامی داشتنی برتر از دادن علم نیست، آن جا که فرمود: «الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ، عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ»؛ با آموختن نادانسته ها به بندگان و بردن آن ها از تاریکی جهل به روشنی علم، به کمال کرم خود راهنمایی کرد و بر برتری دانش نوشتن توجه داد، از آن جهت که بهره های بسیار بزرگی در آن نهفته است که کسی جز او بر آن ها احاطه ندارد.»

همه ی دانش ها و حکمت ها، اخبار و اطلاعات و گفته های پیشینیان و کتاب های فرو فرستاده شده ی الهی، تنها با نوشتن ثبت و نگهداری شده است. اگر نوشتن نبود، کارهای دین و دنیا استوار نمی شد و بر حکمت دقیق خدا و تدبیر لطیف او دلیلی جز امر قلم و خط، نیاز نیست.

پس کمال انسان تنها به دانش است... اگر دانش نمی بود، بنده از پروردگارش نمی ترسید، آن ترسی که مورد نظر خداوند است که می فرماید:

«إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» (1)

«تنها بندگان دانشمند خدا از او می ترسند.»

و اگر این ترس نمی بود «باتقواتر»ی نبود تا نزد خداوند متعال «گرامی تر» باشد، همان گونه که فرمود:

«إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» (2)

«گرامی ترین شما نزد خداوند پرهیزکارترین شماست.»

و از این رو خداوند، دانشمندان را بر دیگران ترجیح می دهد؛ آن جا که می فرماید:

«هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ» (3)

آیا آنان که می دانند با آنان که نمی دانند یکسانند؟ تنها خردمندان متذکر



می شوند.

و آنان را که نمی دانند، فرمان می دهد که به عالمان مراجعه و از ایشان سؤال کنند؛ وقتی می فرماید:

«فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (1)

از اهل ذکر پرسید، اگر نمی دانید.

و بی تردید فرمان به پرسیدن و یادگیری و هدایت پذیری، همان فرمان به پذیرش و اطاعت و پیروی است. هم چنین خداوند عزّ و جلّ فرموده است:

«أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» (2)

پس پرسیدن، پیروی و فرمان بری را به دنبال دارد. لیکن فرمان بری مطلق، جز برای دانشمند معصوم، سزاوار نیست و اگر چنین باشد، دارای ولایت کبری است...

خداوند متعال می فرماید:

«أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (3)

از خداوند و پیامبر و اولی الامر از میان خود پیروی کنید.

و خداوند متعال حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را برای پیامبری برگزید و او را با رسالت الهی فرستاد و کتاب آسمانی (قرآن) و حکمت را بر او فرو فرستاد و آن چه را که نمی دانست از تورات، انجیل و ... به او آموخت، بدان گونه که هیچ پیامبری را نفرستاد جز اینکه ایشان از او داناتر بود. در راه نمایی و آموزش و ارشاد مردم همه ی توان خود را به کار بست و از تلاشی فروگذار نمود و همه گونه مشکل و سختی را آسان و ساده گرفت. همه ی مشقّت ها را به جان خرید... با شکیبایی و بردباری... با رأفت و رحمت... تا آن جا که پدر و مادرم فدایش باد، به بهترین شیوه رسالت و وظیفه اش را به انجام رساند... و کارهایی ماند که بر عهده ی اطرافیان و مؤمنان به

ص: 12

1- انبیاء / 7.

2- یونس / 35.

3- نساء / 59.

او بعد از خود نهاد. و سخن ما این جا به ویژه درباره ی اصحاب خاص است.

آموزش و بهره گیری از هر استادی افزون بر ایمان و باورداشتنش، نیازمند هم راهی کامل، پیوستگی شدید، دل خردمند و گوش شنواست و هر چه درجه و مرتبه ی استاد بالاتر و والاتر و مطالب درس دقیق تر و ژرف تر باشد، بهره مندی شاگرد از این ویژگی ها لازم تر و واجب تر خواهد بود.

حال کسی که می خواهد از این پیامبر بیاموزد و از دانش هایش بهره گیرد به نظر شما چگونه باید باشد؟!

آری... هر یک از یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به اندازه ی همراهی با ایشان، ظرفیت پذیرش، فهم و درک خویش از آن چه که می فرمود، بهره می گرفت... که در میانشان کسانی بودند که از پیرامون حضرتش پراکنده شدند و رهایش کردند، آن گاه که سوداگری یا خرید و فروش در بازارها را دیدند، یا افرادی پرسش های بی ارزشی مطرح می کردند یا بعضی دیگر آن چه را که می فرمود، نمی فهمیدند... تا جایی که برخی بزرگانشان، ساده ترین معارف و نخستین حکم ها را نمی دانستند....

و علی بن ابی طالب علیه السلام کسی بود که جهانیان جایگاه او را نسبت به رسول گرامی خدا صلی الله علیه و آله و سلم می دانستند؛ «با خویشاوندی بسیار نزدیک و جایگاهی ویژه» (1) «به سان پیروی بچه شتر از مادرش، از ایشان پیروی می کرد.» (2)؛ «هنگامی که درخواست می کرد به او می داد و اگر سکوت اختیار می نمود خود آغازگر سخن با او می شد» (3) و او «آن گوش شنوا و بیدار بود.» (4) آن گونه بود که خود فرمود:

« علم الغیب الذی لا یعلمه إلا الله و ما سوی ذلک فعلم علمه الله نبیه فعلمنیه

ص: 13

1- بالقرابة القريبة و المنزلة الخصیصة.

2- یتبعه اتباع الفصیل أثر أمه.

3- اذا سأله أعطاه و اذا سکت ابتدأه.

4- المستدرک 3 / 110، تفسیر طبری 29 / 35، حلیة الأولیا 1 / 67، مجمع الزوائد 1 / 131، اسباب النزول 329 و کتاب های دیگر.

و دعا لی بأن یعیه صدری و تضطم علیه جوانحی» (1)

«علم غیبی که کسی جز خداوند آن را نمی داند و به غیر از آن، دانشی است که خداوند به پیامبرش آموخت، ایشان آن را به من آموخت و برایم دعا کرد که سینه ام آن را بپذیرد.»

او این چنین، داناترین اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود، نشانه ها و دلیل ها بر این واقعیت بی شمار است و آن مطلبی است که پیامبر گرامی و صحابه و تابعان بر آن گواهی داده اند. از جمله، این گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به حضرت فاطمه علیها السلام است:

- «تورا به ازدواج بهترین فرد امت خود در آوردم، در دانش، داناترین و در شکیبایی، برترین آنان و نخستین مسلمان است.» (2) - «او نخستین یار مسلمان من و دانشمندترین و شکیباترین آنان است.» (3) - «داناترین فرد امتم بعد از من، علی بن ابی طالب است.» (4) - «علی رازدار دانش من است.» (5) - «حکمت به ده بخش تقسیم شده است. نُه بخش آن به علی داده شد و یک بخش به مردم واگذار شده است.» (6) - «داورترین فرد امتم علی است.» (7) - «داورترین آنان علی است.» (8)

ص: 14

1- نهج البلاغه / 186.

2- (زوّجتک خیر امتی، أعلمهم علماً و أفضلهم حلماً و أولهم سلماً). مسند احمد 5 / 26، مجمع الزوائد 9 / 101 و 114، الاستیعاب 3 / 1099، الریاض النضرة 2 / 194.

3- (انّه لا أول أصحابی اسلاماً و أكثرهم علماً و أعظمهم حلماً). کنز العمال 6 / 13.

4- (أعلم امتی من بعدی، علی بن ابی طالب). کنز العمال 6 / 153.

5- (علی عیبة علمی). تاریخ بغداد 4 / 158، کنز العمال 6 / 153.

6- (قسّمت الحکمة عشرة اجزاء، فأعطی علیّ تسعة اجزاء و الناس جزءاً واحداً). حلیة الأولیاء 1 / 65.

7- (أفضی امتی علیّ). فتح الباری 8 / 136، الریاض النضرة 2 / 198، مصابیح السنّة 2 / 277.

8- الاستیعاب 3 / 1102.

- «داناترین فرد اتم به سنت و داوری بعد از من علی بن ابی طالب است.» (1) و از عمر نقل شده است که گفت:

- «داورترین ما علی است.» (2) - «علی داورترین ماست.» (3) و بسیار می گفت: «ای علی! خدا مرا بعد از تو باقی نگذارد.» (4) - «اگر علی نبود عمر حتماً هلاک می شد.» (5) و از سعدبن ابی وقاص نقل شده است که دید گروهی گرد مردی جمع شده اند. ایستاد و گفت: «این کیست؟»

گفتند: «مردی است که به علی بن ابی طالب ناسزا می گوید.»

سعد جلو رفت، راه برایش باز کردند تا به او رسید و گفت: «ای مرد! چرا به علی بن ابی طالب ناسزا می گویی؟ آیا او نخستین کسی نبود که اسلام را پذیرفت؟ آیا نخستین کسی نبود که با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز گزارد؟ آیا پارساترین مردم نبود؟ و آیا داناترین مردم نبود؟...» (6) و از ابن عباس روایت شده است که گفت: «به خداوند سوگند؛ نه دهم دانش به علی بن ابی طالب عطا شد و به خداوند سوگند که در یک دهم دیگر هم با شما (مردم) شریک است.» (7) ابو سعید خدری: «داورترین آنان (اصحاب) علی است.» (8) ابن مسعود: «هماره با خود می گفتیم که داورترین مردم مدینه علی است.» (9)

ص: 15

1- کفایة الطالب / 190.

2- الاستیعاب / 3 / 1102.

3- حلیة الأولیاء / 1 / 65، تاریخ ابن کثیر / 7 / 2359، الریاض النّضرة / 2 / 198.

4- الریاض النّضرة / 2 / 197، فیض القدر / 4 / 357.

5- الاستیعاب / 3 / 1103، فیض القدر / 4 / 357.

6- المستدرک / 3 / 500.

7- الاستیعاب / 3 / 1104، الریاض النّضرة / 2 / 194.

8- فتح الباری / 8 / 136.

9- الاستیعاب / 3 / 1105، الصّواعق / 76.

عایشه: «علی داناترین مردم به سنت است.» (1) از عطاء پرسیده شد: «آیا در میان یاران محمد کسی داناتر از علی بود؟» گفت: «نه. به خداوند سوگند کسی را نمی شناسم.» (2) و مراجعه ی یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مشکلات و گرفتاری ها به ایشان و هرگز مراجعه نکردن آن بزرگوار در چیزی به آنان، امری کاملاً مشهور است. همان گونه که بزرگان نوشته اند، مانند حافظ نووی در شرح حال آن بزرگوار در کتاب «تهذیب الأسماء و اللغات» و نیز استناد همه ی علوم اسلامی به ایشان از قضایای ثابت شده ای است که همگان در برابرش سر تسلیم فرود آورده اند.

و از محکم ترین دلیل ها بر برتری علم امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به تمام اصحاب، حدیث «أنا مدينة العلم و علیُّ بأبها» می باشد.

این حدیث، در کتاب های هر دو فرقه سنی و شیعه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم، با سندها و طرق معتبر آمده است و لفظهای مختلف و شواهد بی شماری دارد تا آن جا که گروهی از دانشمندان اهل سنت، آن را از احادیث متواتر مشهور به شمار آورده اند و گروهی هم سخن کسانی را که سند آن را مورد طعن قرار داده اند، ردّ و باطل نموده اند.

ولی علت اصلی طعن گروهی به سند این حدیث، دلالت شدید و قوی آن بر برتری حضرت امام علی علیه السلام بر تمامی دیگر افراد است که این ویژگی، خود، لازمه ی امامت و خلافت، بدون نیاز به هر دلیل و سخن دیگری است. از این رو گروه هایی با تأویل و تحریف در آن، تلاش در به بازی گرفتن متن آن کرده اند.

در این راستا، بعضی لفظ «علی» را از ریشه «علو» و صفتی برای «باب» گرفته اند؛ به این معنی که «در آن عالی و بلند مرتبه است.» و بعضی متن حدیث را با افزودن واژه هایی در آن، تحریف کرده اند؛ اما این افزونی ها متعدّد است به خاطر اختلاف تحریف کنندگان. برخی از دروغ گوینان نام سه خلیفه را بر آن افزوده اند: «من

ص: 16

---

1- الرّیاض التّنصرة 2 / 193، الصّواعق 76.

2- الرّیاض التّنصرة 2 / 194.

شهر علمم و ابوبکر پایه ها و عمر دیوارها و عثمان سقف و علی درش می باشد.»

و یا: «من شهر دانشم و ابوبکر و عمر و عثمان دیوار اطرافش و علی در آن است.» که در آن نامی از معاویه نیست! اما برخی دیگر چنین تحریف کرده اند: «من شهر علمم و علی درش و معاویه حلقه ی درش می باشد!!»

در این کتاب برآنیم سند و دلالت این حدیث را مورد بررسی و تحقیق قرار داده، افزون بر صحت، متواتر بودنش را هم ثابت کنیم و معانی و مفاهیم مختلف آن را بر پایه ی مذهب امامیه بیان کنیم؛ البته با بهره گیری از قاعده ها و اصول مربوطه و در پرتو سخنان بزرگان اهل فن اهل سنت. سپس آن چه طعنه زنان بر سند و مخالفان با دلالت و دروغ پردازان در متن حدیث آورده اند را مورد بررسی قرار می دهیم تا نادرستی تک تک و همه ی آن ها آشکار و روشن گردد.

از خداوند متعال درخواست دارم که آن را همانند اصل آن، سودمند نماید و به حقّ محمّد و آل محمّد علیهم السلام از ما بپذیرد.

علی حسینی میلانی

دهم رمضان المبارک 1408

قم - ایران

ص: 17

## سخن دهلوی در ردّ حدیث أنا مدینة العلم

شیخ عبدالعزیز دهلوی در پاسخ به حدیث: «أنا مدینة العلم وعلیّ بابها» می گوید:

«حدیث پنجم خبر جابر از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است که فرمود:

«أنا مدینة العلم وعلیّ بابها.»

این حدیث نیز رد شده و مورد طعن قرار گرفته است و درباره آن چنین گفته اند: یحیی بن معین: اصلی ندارد.

بخاری: ناشناخته است و هرگز وجه صحیحی ندارد.

ترمذی: منکر و غریب است.

و ابن جوزی آن را در کتاب الموضوعات (اخبار ساختگی) یاد کرده است.

شیخ تقی الدین ابن دقیق العید: این حدیث را ثبت و اثبات نکرده اند.

شیخ محیی الدین نووی و حافظ شمس الدین ذهبی و شیخ شمس الدین جزری گفته اند: ساختگی است.

پس تمسک به چنین حدیث های ساختگی - که اهل سنت آن را از گردونه ی آن چه می توان به آن تمسک جست و احتجاج نمود، خارج کرده اند - و ملزم داشتن خود به آن ها، دلیل روشنی بر فهم افزون دانشمندان شیعه است!! و این کار شیعیان همانند رفتار معامله گری با خدمتکاری است که ارباب او در پی خیانت ها و نافرمانی هایش او را رانده و از خانه بیرون کرده و به همه جا اعلام داشته که از این

پس با آن خدمتکار ارتباطی و نسبت به او مسؤولیتی ندارد، سپس آن معامله گر با آگاهی از همه این ها، نزد ارباب آمده تا بدهی های خدمتکار را از او مطالبه کند!! بدیهی است چنین شخصی، از نظر خردمندان در بالاترین درجه ی نادانی است.

با این همه، این حدیث بر آن چه که ادعا می کنند، دلالت ندارد، از این رو که چه ملازمه ای میانِ بابِ مدینه العلم بودن، با ریاست تام و بلافصل بعد از پیامبر، وجود دارد؟! حدّاکثر چیزی که در این موضوع می توان گفت، این که یکی از شرطهای امامت به صورت کامل در او متحقّق شده است، امّا با وجود یکی از این شرطها، تحقّق مشروط (امامت) واجب نیست، به ویژه هنگامی که همان شرط و یا بالاتر از آن را بتوان در شخص دیگری یافت. همان گونه که با روایت های اهل سنت ثابت شده است؛ مانند: «خداوند چیزی بر سینه ام فرو نریخت مگر اینکه آن را در سینه ی ابوبکر ریختم.» و مانند: «اگر بعد از من پیامبری می بود، عمر بود.»

پس اگر روایت های اهل سنت معتبر باشد همه ی آن ها معتبر است؛ وگرنه الزام آنان ساقط می شود؛ زیرا نمی توان آن ها را به یک روایت خاص ملزم دانست.»

با استمداد از لطف خداوند دانای بینا گویم:

از رخدادهای بسیار شگفت انگیز، بروز این گونه لغزش ها از چنین شخصی است که خود مدّعی است - یا درباره اش مدّعی شده اند که «مسند محدّثان دوران خویش است» یا «پیشوای محقّقان زمان خویش است»!!

آیا طعنه زدن و رد کردن حدیث: «أنا مدینه العلم و علیُّ أبؤها» ممکن است؟ حدیثی که یکی از فضیلت های برتر سرورمان حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به شمار می آید و کتابی از کتاب های مناقب از آن خالی نیست. حدیثی که بسیاری از پیشوایان معتبر و محدّثان مشهور آن را روایت کرده اند و گروهی از محدّثان بسیار بزرگ آن را «صحیح» و جمعی «حسن» و بسیاری از بزرگان مورد اعتماد، آن را به منزله «حدیث مرسل مسلّم» نقل کرده اند و دسته ای هم آن را «مشهور» دانسته اند.

امّا پیش از پاسخ گویی و ردّ آن سخنان بسیار زشت و بی ارزش و یاوه گویی های بی مقدار، ذکر مقدّمه ای مشتمل بر ده فایده ضروری است.





اشاره

- 1- راویان حدیث از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم .
  - 2- راویان حدیث از تابعان.
  - 3- طبقات راویان حدیث از علما.
  - 4- کسانی که نصّ بر «صحیح بودن» حدیث دارند.
  - 5- کسانی که نصّ بر «حسن بودن» حدیث دارند.
  - 6- کسانی که حدیث را به صورت «مرسل مسلّم» نقل کرده اند.
  - 7- کسانی که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را با «باب مدینه العلم» وصف کرده اند.
  - 8- کسانی که این فضیلت را در ضمن شعری آورده اند.
  - 9- در «متواتر بودن» حدیث «شهر علم»
  - 10- توضیحی در ثبوت حدیث.
- 1- فایده ی نخست: در نام های راویان حدیث از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم**

اشاره

حدیث «مدینه العلم» را گروهی از یاران مشهور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده اند؛ اسامی آن ها عبارتند از:

## 1 - حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام

حدیث آن بزرگوار را گروهی از بزرگان اهل سنت نقل کرده اند؛ از جمله:

سویدبن سعید حدثانی / احمدبن حنبل / عبادبن یعقوب رواجنی / ابوعیسی ترمذی / ابوبکر باغندی واسطی / محمدبن مظفر بغدادی / ابن شاذان حربی / ابوعبدالله حاکم نیشابوری / ابن مردویه اصفهانی / ابونعیم اصفهانی / ابوغالب محمدبن احمدبن سهل معروف به «ابن بشران» / ابن مغزلی واسطی / احمدبن محمد عاصمی / مجدالدین ابن الاثیر / ابن النجار بغدادی / سبط ابن جوزی / محمدبن یوسف گنجی / محبت طبری شافعی / شهاب الدین احمد / جلال الدین سیوطی / نورالدین سمهودی / ابن حجر مکی / علی متقی هندی / ابراهیم وصابی یمنی / شیخ بن عبدالله عیدروس یمنی / احمد مکی شافعی / محمود شیخانی قادری / شیخ عبدالحق دهلوی / شیخ ابراهیم کردی / میرزا محمد بدخشانی / شیخ محمد صبان مصری / عبدالقادر عجیلی / مولوی محمد مبین لکنهوی / مولوی ثناءالله پانی پتی / مولوی ولی الله لکنهوی / مولوی حسن علی محدث لکنهوی / نورالدین سلیمانی / سلیمان بن ابراهیم بلخی قندوزی

## 2 - حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام

بلخی حدیث آن حضرت را از طریق ابوسعید بختری روایت کرده است.

## 3 - حضرت امام حسین علیه السلام

گروهی حدیث حضرتش را روایت کرده اند؛ از جمله:

ابن مردویه اصفهانی / ابن بشران واسطی / ابن مغزلی واسطی / احمدبن محمد عاصمی / ابن النجار بغدادی / سلیمان بلخی قندوزی

#### 4 - عبدالله بن عباس

حدیث اور اینان روایت کردہ اند:

یحییٰ بن معین / ابن فہم بغدادی / ابوالعبّاس أصم / ابن تمیم قنطری / ابن جریر طبری / ابوالقاسم طبرانی / أبو الشیخ اصفہانی / حاکم نیشابوری / ابن مردویہ اصفہانی / ابوبکر بیہقی / خطیب بغدادی / ابن عبدالبرّ قرطبی / ابن المغازلی واسطی / ابوعلی بیہقی / احمد بن محمد عاصمی / أخطب خوارزم / عزّالدین ابن اثیر / گنجی شافعی / صدرالدین حموی / ابوالحجاج مزی / جمال الدین زرنندی / صلاح الدین علائی / مجدالدین فیروزآبادی / شمس الدین جزری / ابن حجر عسقلانی / جلال الدین سیوطی / سمہودی شافعی / علی متقی ہندی / وصابی یمینی / جمال الدین محدّث شیرازی / عبدالرؤف مناوی / علی عزیزی / محمد بدخشانی / محمد صدر العالم / شاہ ولیّ اللہ دہلوی / محمد مبین لکنہوی / ثناء اللہ پانی پتی / ولیّ اللہ لکنہوی / نورالدین سلیمان / بلخی قندوزی

#### 5 - جابر بن عبدالله انصاری

اینان حدیث اور روایت کردہ اند:

عبدالرزاق صنعانی / ابوبکر بزار / ابوالقاسم طبرانی / قتال چاچی / ابن سقا واسطی / حاکم نیشابوری / ابوالحسن عطار شافعی / خطیب بغدادی / ابو محمد غندجانی / ابن مغازلی واسطی / شیرویه دیلمی / شہردار دیلمی / ابن عساکر دمشقی / گنجی شافعی / علی ہمدانی / جزری شافعی / ابن حجر عسقلانی / جلال الدین سیوطی / سمہودی شافعی / عبدالوہاب بخاری / ابن حجر مکی / علی متقی ہندی / عیدروس یمنی / محدّث شیرازی / عبدالرؤف مناوی / شیخ علی عزیزی / شیخ ابراہیم کردی / میرزا محمد بدخشانی / شاہ ولیّ اللہ دہلوی / شیخ محمد صبان مصری / مولوی محمد مبین لکنہوی / مولوی ثناء اللہ پانی پتی / مولوی حسن علی محدّث

#### 6 - عبدالله بن مسعود

حدیث اور سیّد علی ہمدانی و شیخ سلیمان بلخی روایت کردہ اند.

## 7 - حذيفة بن يمان

حدیثش را بلخی از ابن مغازلی روایت کرده است.

## 8 - عبدالله بن عمر

گروهی حدیث او را روایت کرده اند، از جمله:

ابوالقاسم طبرانی / ابو عبدالله حاکم / ابن حجر مکی / عیدروس یمنی / میرزا محمد بدخشانی / شیخ محمد صبان / مولوی محمد مبین لکنهوی / مولوی ثناء الله پانی پتی / مولوی ولی الله لکنهوی / شیخ سلیمان بلخی

## 9 - انس بن مالک

حدیث او را سید علی همدانی و شیخ سلیمان بلخی روایت کرده اند.

## 10 - عمرو بن عاص

حدیث او را ابوالمؤید أخطب خوارزم روایت کرده است.

واصحابی دیگر غیر اینان، آن را نقل کرده اند. همان گونه که بر خردمندان ژرف نگر در شواهد این باب، پوشیده نیست، بلکه همه ی آنان، بر صدور این حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم متفقند و به این فضیلتی که بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت می کند، معترفند و بر آن چه گفتیم، بیان زرندی در آغاز این حدیث گواهی می دهد که:

«فضیلتی دیگر که یاران (رسول خدا) به آن اعتراف و ابراز شادمانی کرده اند و راه سازش پیمودند و پیش رفتند.» (1) شهاب الدین احمد هم پس از روایت حدیث از ابن عباس می گوید:

«زرندی آن را روایت کرده و گفته است: این فضیلتی است که اصحاب به آن اعتراف و ابراز شادمانی کرده اند و راه سازش پیمودند و پیش رفتند.» (2)

ص: 24

---

1- نظم دُرر السمطين / 113.

2- کتاب (توضیح الدلائل علی تصحیح الفضائل) دست نویس است.

گویم: اگر چنین است، چگونه طعنه زدن در این حدیث رواست؟ آن هم از کسی که مدّعی رابطه با اصحاب است و در هر زمینه ای از آنان دفاع می کند!!

## 2- فایده ی دوم: در نام راویان حدیث از تابعان

### اشاره

این حدیث را گروهی از بزرگان تابعان روایت کرده اند:

### 1 - حضرت امام زین العابدین علی بن حسین علیهما السلام

کسانی که حدیث ایشان را آورده اند:

ابوغالب ابن بشران نحوی/ فقیه ابن مغازلی واسطی/ احمدبن محمد عاصمی/ محبّ بن نجّار بغدادی/ شیخ بلخی قندوزی

### 2 - حضرت امام محمدبن علی باقر علیهما السلام

کسانی که حدیث را از ایشان نقل کرده اند:

ابوغالب ابن بشران/ فقیه ابن مغازلی/ احمدبن محمد عاصمی/ محبّ بن نجّار بغدادی/ بلخی قندوزی

بدیهی است که این دو امام معصوم علیهما السلام را بر اساس اصطلاح اهل سنّت در گروه تابعان آوردیم.

### 3 - أصبغ بن نباته حنظلی کوفی

روایت او را ابن شاذان حربی و جلال الدّین سیوطی نقل کرده اند.

### 4 - جریر ضبی

حدیث او را ابوبکر باغندی واسطی/ محمدبن مظفّر بغدادی/ فقیه ابن مغازلی واسطی نقل کرده اند.

ص: 25

## 5 - حارث بن عبدالله همدانی کوفی

عباد بن یعقوب رواجنی / ابوبکر خطیب بغدادی / ابوعبدالله گنجی شافعی حدیث او را نقل کرده اند.

## 6 - سعد بن طریف حنظلی کوفی

حدیث او را ابن شاذان حربی و جلال الدین سیوطی نقل کرده اند.

## 7 - سعید بن جبیر اسدی کوفی

از تصریح بلخی از حموی، آشکار می شود که او این حدیث را روایت کرده است.

## 8 - سلمة بن کهیل حضرمی کوفی

حدیث او را سدید بن سعید / احمد بن حنبل / سبط ابن جوزی آورده اند.

## 9 - سلیمان بن مهران کوفی معروف به «أعمش»

کسانی که حدیث را از او نقل کرده اند:

یحیی بن معین / ابن فهم بغدادی / أصم نیشابوری / ابن تمیم قنطری / محمد بن جریر طبری / ابوعبدالله حاکم نیشابوری / ابوالقاسم طبرانی / ابوبکر بیهقی / ابوبکر خطیب بغدادی / فقیه ابن مغازلی شافعی / ابوعلی بیهقی / احمد بن محمد عاصمی / أخطب خوارزم / عز بن اثیر / گنجی شافعی / صدرالدین حموی / صلاح الدین علایی / مجدالدین فیروزآبادی / محمد جزری دمشقی / جلال الدین سیوطی

## 10 - عاصم بن ضمره سلولی کوفی

حدیث او را عباد بن یعقوب رواجنی / ابوبکر خطیب بغدادی و گنجی شافعی نقل کرده اند.

## 11 - عبدالله بن عثمان بن خثیم قاری مکی

کسانی که حدیث او را نقل کرده اند:

عبدالرزاق صنعانی / ابوبکر قفال چاچی / ابن سقّا واسطی / ابوعبدالله حاکم نیشابوری / ابوالحسن عطار شافعی / ابوبکر خطیب بغدادی / ابو محمد غندجانی / فقیه ابن مغازلی شافعی / ابن عساکر دمشقی / گنجی شافعی / ابن حجر عسقلانی

## 12 - عبدالرحمان بن عثمان - یا بهمان تیمی مدنی

حدیث او را روایان حدیث عبدالله بن عثمان نیز نقل کرده اند.

## 13 - عبدالرحمان بن عسیله مرادی ابوعبدالله صنابچی

حدیثش را سویدبن سعید / احمدبن حنبل و سبط ابن جوزی نقل کرده اند.

## 14 - مجاهدبن جبر ابوحجاج مخزومی مکی

حدیث او را نیز روایان حدیث أعمش نقل کرده اند.

## 3- فایده ی سوم: در نام روایان حدیث از حافظان و محدثان

### اشاره

حدیث «مدینه العلم» را بزرگان پیشوایان و حافظان و دانشمندان اهل سنت در طول سده های گذشته نقل کرده اند:

### 1- سده ی سوم هجری

ابوبکر عبدالرزاق بن همام صنعانی (211)

ابوبکر یحیی بن معین مری (233)

ابومحمد سویدبن سعید هروی حدثانی انباری (240)

احمدبن محمدبن حنبل شیبانی (240)

عبادبن یعقوب رواجنی أسدی (250)



ابوعیسیٰ محمدبن عیسیٰ بن سوره ترمذی (279)

ابوعلی حسین بن محمدبن عبدالرحمان بن فهم بغدادی (285)

ابوبکر احمدبن عمروبن عبدالخالق معروف به بزّار (292)

## 2- سده ی چهارم هجری

ابوجعفر محمدبن جریر طبری (310)

ابوبکر محمدبن محمدبن سلیمان بن حارث باغندی واسطی بغدادی (312)

ابوالعبّاس محمدبن یعقوب أموی أصم (346)

ابوالحسن محمدبن احمدبن تمیم حنّاط قنطری بغدادی (348)

ابوبکر محمدبن عمر بن محمدبن سلیم تمیمی بغدادی معروف به «جعایی» (355)

ابوالقاسم سلیمان بن احمدبن ایوب طبرانی (360)

ابوبکر محمدبن علی بن اسماعیل چاچی معروف به «قفال» (366)

ابومحمد عبدالله بن عبدالله بن جعفر بن حیّان اصفهانی معروف به «ابوشیخ» (369)

ابومحمد عبدالله بن محمدبن عثمان معروف به «ابن سقا واسطی» (373)

ابواللیث نصر بن محمد سمرقندی حنفی (379)

ابوالحسین محمدبن مظفر بن موسی بن عیسیٰ بغدادی (379)

ابوحفص عمر بن احمدبن عثمان معروف به «ابن شاهین بغدادی» (385)

ابوالحسن علی بن عمر بن محمدبن حسن بن شاذان سکری حرّی (386)

ابوعبدالله عبیدالله بن محمدبن بطه عکبری معروف به «ابن بطه» (387)

## 3- سده ی پنجم هجری

ابوعبدالله محمدبن عبدالله نیشابوری معروف به «حاکم» (405)

ابوبکر احمدبن موسی بن مردویه اصفهانی (416)



ابونعيم احمد بن عبدالله اصفهاني (430)

ابوالحسن احمد بن مظفر بن احمد عطار فقيه شافعي (441)

ابوالحسن علي بن محمد بن حبيب بصري شافعي معروف به «ماوردي» (450)

ابوبكر احمد بن حسين بن علي بيهقي (458)

ابوغالب محمد بن احمد بن سهل نحوي معروف به «ابن بشران» (462)

ابوبكر احمد بن علي معروف به «خطيب بغدادي» (463)

ابوعمر يوسف بن عبدالله معروف به «ابن عبدالبر نمرى قرطبي» (463)

ابومحمد حسن بن احمد بن موسى غندجاني (467)

ابوالحسن علي بن محمد بن طيب جلابي معروف به «ابن المغازلي» (483)

ابوالمظفر منصور بن محمد بن عبدالجبار سمعاني (489)

#### 4- سده ي ششم هجري

ابوعلي اسماعيل بن احمد بن حسين بيهقي (507)

ابوشجاع شيرويه بن شهردار بن شيرويه همداني ديلمي (509)

احمد بن محمد بن علي عاصمي، صاحب (زين الفتى - شرح سوره ي هل اتي)

شهردار بن شيرويه ديلمي همداني (558)

ابوسعد عبدالكريم بن محمد بن منصور تميمي سمعاني مروزي (562)

ابوالمؤيد موفق بن احمد معروف به «اخطب خوارزم» (568)

ابوالقاسم علي بن حسن بن هبة الله دمشقي معروف به «ابن عساكر» (571)

ابوالحجاج يوسف بن محمد بلوي اندلسي معروف به «ابن الشيخ» (605) تقريباً

## 5- سده ی هفتم هجری

ابوالسّاعات مبارک بن محمّدين محمّد جزری معروف به «ابن اثیر» (606)

ابوالحسن علی بن محمّد جزری معروف به «ابن اثیر» (630)

محيّ الدّين محمّدين علی بن عربي طائي اندلسی (638)

محبّ الدّين محمّدين محمود بغدادی معروف به «ابن النّجار» (643)

کمال الدّين ابوسالم محمّدين طلحه قرشی نصیبی شافعی (652)

شمس الدّين أبوالمظفر سبط ابن جوزی (654)

ابوعبدالله محمّدين يوسف گنجی شافعی (658)

عزّالدّين عبدالعزيز بن عبدالسلام سلمی (660)

جلال الدّين محمّد معروف به «مولوی رومی» (672)

ابوزکریا يحيی بن شرف بن مرّی نووی (676)

محبّ الدّين احمدبن عبدالله طبری شافعی مکی (694)

سعيدالدّين محمّدين احمد فرغانی (699)

## 6- سده ی هشتم هجری

احمدبن منصور کازورنی (متوفای بعد از 707)

حسین بن محمّد معروف به «امیر حسینی فوزی» (718)

ابوالمجامع ابراهيم بن محمّدين مؤیدبن حمویه جوینی حموی (722)

نظام الدّين محمّدين احمد بخاری مشهور به «نظام الأولیاء» (725)

جمال الدّين ابوالحجاج يوسف بن عبدالرحمان مزی (742)

محمّدين يوسف زرندي (متوفای بعد از 750)

صلاح الدّين ابوسعید خلیل بن کیکلدي علائی دمشقی (761)

سید علی بن شهاب الدین همدانی (786)

نورالدین جعفر بن سالار بدخشانی معروف به «امیر ملا خلیفه ی همدانی»

بدرالدین محمد بن بهادر زرکشی شافعی (794)

ص: 30

## 7- سده ی نهم هجری

کمال الدین محمدبن عیسی دمیری (808)

محمدبن یعقوب شیرازی فیروزآبادی لغوی (816)

امام الدین محمد هجروی ایجی واسطی

شمس الدین محمدبن محمدبن محمد جزری (833)

زین الدین ابوبکر محمدبن محمدبن علی خوافی (838)

شهاب الدین بن شمس الدین زاوی دولت آبادی (849)

شهاب الدین احمدبن علی بن حجر کنانی عسقلانی (852)

سیّد شهاب الدین احمد (صاحب توضیح الدلائل)

نورالدین علی بن محمدبن صباغ مالکی مکی (855)

عبدالرحمان بن محمد بسطامی (858)

شمس الدین محمدبن یحیی گیلانی لاهیجی (متوفای بعد از 877)

## 8- سده ی دهم هجری

شمس الدین ابوالخیر محمدبن عبدالرحمان سخاوی (902)

حسین بن علی کاشفی (910)

جلال الدین عبدالرحمان سیوطی (911)

نورالدین علی بن عبدالله سمهودی (911)

فضل الله بن روزبهان شیرازی

عزالدین عبدالعزیز بن عمر بن فهد هاشمی مکی (922)

شهاب الدین احمدبن محمد قسطلانی مصری شافعی (923)

جلال الدین محمدبن اسعد صدیقی دوانی (928)

کمال الدین حسین بن معین الدین میدی

غیاث الدین بن همام الدین (نامیده شده به «خواند امیر») نویسنده ی حبیب السیر

ص: 31

عبدالوہاب بن محمد رفیع الدین بخاری (932)

شمس الدین محمد بن یوسف شامی دمشقی صالحی (942)

شیخ ابوالحسن علی بن محمد بن عراق کنانی (963)

احمد بن محمد بن علی حجر ہیشمی مکی (974)

علی بن حسام الدین (مشہور بہ «متقی») (975)

ابراہیم بن عبداللہ وصابی یمنی شافعی

محمد بن طاہر فتی ہندی (986)

عباس بن معین الدین جرجانی (مشہور بہ «میرزا مخدوم») (988)

کمال الدین بن فخر الدین جہرمی

شیخ بن عبداللہ عیدروس یمنی (990)

جمال الدین عطاء اللہ بن فضل اللہ محدث شیرازی (1000)

أبو العصمة محمد معصوم بابا سمرقندی

## 9- سدہ ی یازدہم ہجری

علی بن سلطان ہروی (معروف بہ «قاری») (1014)

محمد بن عبدالرؤف بن تاج العارفین مناوی (1031)

ملا یعقوب بن بانی لاہوری

أبو العباس احمد بن محمد مقرئ اندلسی (1041)

احمد بن فضل بن محمد بن باکثیر مکی شافعی (1047)

محمود بن محمد بن علی شیخانی قادری

عبدالحق بن سیف الدین دہلوی بخاری (1052)

سیّد محمد بن سیّد جلال الدین ماہ عالم بخاری



اللّٰه دياب عبدالرحيم چشتى عثمانى

عبدالرحمان بن عبدالرسول چشتى

شيخ بن على بن محمد خفرى (1063)

ص: 32

علی بن احمد بن محمد عزیزی (1070)

ابوالضیاء نورالدین علی بن علی شبر املسی قاهری شافعی (1082)

تاج الدین سنهلی نقشبندی

### 10- سده ی دوازدهم هجری

ابراهیم بن حسن کردی کورانی شافعی (1101)

سیّد محمد بن عبدالرسول برزنجی (1103)

اسماعیل بن سلیمان کردی بصری

محمد بن عبدالباقی ازهری زرقانی مالکی (1122)

سالم بن عبدالله بن سالم بصری شافعی (متوفای بعد از 1121)

میرزا محمد بن معتمد خان بدخشانی

محمد صدر العالم

شاه ولی الله احمد بن عبدالرحیم دهلوی (1176)

محمد معین بن محمد امین سندی

محمد بن سالم بن احمد شافعی مصری (مشهور به «الحفنی») (1181)

محمد بن اسماعیل بن صلاح الأمير صنعانی (1182)

شیخ سلیمان جمل

قمرالدین حسینی اورنگ آبادی (1193)

### 11- سده ی سیزدهم هجری

شهاب الدین احمد بن عبدالقادر عجیلی شافعی

شیخ محمد بن علی صبان (1205)

محمد مبین بن محب الله سهالوی لکنهوی (1225)

ثناء اللہ پانی پتی (1225)

عبدالعزیز بن ولی اللہ (دہلوی)

ص: 33

شیخ جواد ساباطین ابراهیم ساباطی حنفی

عمر بن احمد خربوتی

محمد بن علی شوکانی (1250)

محمد رشیدالدین خان شاگرد (دهلوی)

جمال الدین ابوعبدالله محمد بن عبدالعلی محدث شاگرد (دهلوی)

نورالدین بن اسماعیل سلیمانی

ولی الله بن حبیب الله سهالوی لکنهوی (1270)

شهاب الدین محمود بن عبدالله بغدادی (مشهور به «آلوسی») (1270)

سلیمان بن ابراهیم قندوزی بلخی (1293)

سلامة الله بدایونی

حسن الزمان

محمد بن قاسم ترکمانی تبریزی (سپس، حیدرآبادی)

علی بن سلیمان شاذلی

عبدالغنی غنیمی

#### **4- فایده ی چهارم در ذکر کسانی که نصّ بر صحت این حدیث دارند**

گروهی از دانشمندان بزرگ اهل سنت حدیث را آشکارا «صحیح» شمرده اند از جمله:

یحیی بن معین / محمد بن جریر طبری که آن را با حدیث «أنا دارالحکمة» یکسان دانسته است.

حاکم نیشابوری / محمد بن طلحة / سبط ابن جوزی / محمد بن یوسف گنجی در کتاب «کفایة الطالب»

صلاح الدین علائی بر اساس گفته ی سخاوی و ابن حجر مکی

شمس الدین ابن جزری در کتاب «اسنی المطالب»

شمس الدین سخاوی در کتاب «المقاصد الحسنه»



جلال الدین سیوطی در «جمع الجوامع»

فضل الله بن روز بهان شیرازی در «الباطل»

علی متقی هندی

سید محمد بخاری

میرزا محمد بدخشانی در کتاب «نزل الأبرار» که به صحت آن ملتزم گشته است.

محمد صدر العالم در «معارج العلی»

محمد امیر یمانی در «الروضة الندیة»

ثناء الله پانی پتی در «السيف المسلول»

مولوی حسن الزمان

گفته های آنان خواهد آمد؛ ان شاء الله.

## 5- فایده ی پنجم: در ذکر کسانی که نصّ بر «حسن بودن» این حدیث دارند

گروهی از دانشمندان بزرگ اهل سنت این حدیث را مطلقاً و یا از لحاظ بعضی طرق آن، «حسن» شمرده اند و در این میان دسته ای آن را «صحیح» دانسته اند؛ گروه اخیر بر دو قسمند: برخی نخست آن را حسن به شمار می آورده و بعد «صحت» آن برایش آشکار شده، مانند سیوطی که در مورد خود چنین می گوید و برخی دیگر، مانند گنجی بعضی طرق آن را صحیح و بعضی دیگر را حسن می دیده اند. از جمله:

ترمذی، بنابر آن چه عبدالحق دهلوی در «اللمعات» به او نسبت داده است.

گنجی که درباره ی حدیث ابن عباس گوید: «این حدیث حسن عالی است.»

صلاح الدین علائی

بدر زرکشی بنابر آن چه که مناوی و حسن الزمان به او نسبت داده اند.

مجد شیرازی در «نقد الصحیح»

ابن حجر عسقلانی در فتوهایش و در پاسخ به حدیث هایی که سراج قزوینی

پی گیر آن ها بوده است.

سخاوی نسبت به حدیث ابن عباس در «المقاصد الحسنة»

سیوطی در «تاریخ الخلفاء» و کتاب های دیگر

سمهودی که «صحیح دانستن» حاکم و «حسن شمردن» علائی و ابن حجر را آورده است. و خود نسبت به آن سکوت اختیار کرده پس دست کم به حسن بودن آن قائل است.

محمدبن یوسف شامی صالحی در «سبل الهدی و الرشاد»

ابوالحسن علی بن عراق در «تنزیه الشریعة»

ابن حجر مکی در «الصواعق» و «المنح المکیة» و «تطهیر الجنان» و دیگر کتاب ها

محمد طاهر فتنی که سخن علایی و ابن حجر را در «تذکره الموضوعات» نقل کرده است.

علی قاری در «المرقاة»

مناوی در «فیض القدر»

محمد حجازی شعرانی، بنابر آن چه که عزیزی از او نقل کرده است.

عبدالحق دهلوی در «اللمعات» و کتاب های دیگر

عزیزی در «السراج المنیر»

علی بن علی شبراملسی در «تیسیر المطالب السنیة»

زرقانی در «شرح المواهب»

صبنان در «اسعاف الراغبین»

شوکانی در «الفوائد المجموعة»

حسن علی محدث در «تفریح الأحاب»

## 6- فایده ی ششم: در ذکر کسانی که حدیث را به صورت «مرسل مسلم» نقل کرده اند

حدیث «أنا مدینة العلم» را بسیاری از بزرگان علمای اهل سنت، «مرسل





مسلم» دانسته اند. از جمله:

ابواللیث سمرقندی / احمد بن محمد عاصمی / ابوالمجد غزنوی / ابوالحجاج بلوی / ابن عربی اندلسی / ابن طلحة شافعی / ابوعبدالله گنجی شافعی / عزّین عبدالسلام / محبّ الدّین طبری شافعی / سعیدالدّین فرغانی / امیرحسینی فوزی / نظام الأولیاء هندی / شمس الدّین زرنندی / سیّد علی همدانی / کمال الدّین دمیری / زین الدّین خواری / شهاب الدّین دولت آبادی / شهاب الدّین احمد / ابن صباغ مالکی / عبدالرحمان بسطامی / شمس الدّین لاهیجی / حسین بن علی کاشفی / جلال الدّین دوانی / حسین میبیدی یزدی / خواند امیر مؤرخ / ابن حجر مکی / جمال الدّین محدث شیرازی / ابوالعصمة سمرقندی / شیخ علی قاری / عبدالرحمان چشتی / شیخ بن علی خفّری / شیخ ابراهیم کردی / شاه ولیّ الله دهلوی / شیخ سلیمان جمل / قمرالدّین حسینی / مولوی مبین لکنهوی / مولوی ثناء الله / شیخ جواد ساباطی / مولوی ولی لکنهوی.

بدین ترتیب آیا کسی در ثبوت این حدیث شک و تردید خواهد کرد؟

### **7- فایده ی هفتم: در ذکر کسانی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را به «باب مدینه العلم» توصیف کرده اند**

بزرگان پیشوایان اهل سنت، سرورمان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را به «باب مدینه العلم» یا همانند آن و پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم را به «مدینه العلم» توصیف کرده اند.

بدیهی است که تمامی آن ها بر پایه ی حدیث «من شهر دانشم و علی در آن است» می باشد و این امر خود از واضح ترین و روشن ترین دلیل ها بر صحیح دانستن این حدیث شریف از سوی ایشان می باشد. از آن جمله اند:

ابونعیم اصفهانی / ابوسعید سمعانی / ابوالمؤید خوارزمی / ابوعبدالله گنجی / سعیدالدّین کازرونی / شمس الدّین زرنندی / سیّد علی همدانی / میرزا محمد بدخشانی / هروی ایچی / شهاب الدّین دولت آبادی / شهاب الدّین احمد / شهاب الدّین قسطلانی / جلال الدّین دوانی / شمس الدّین صالحی دمشقی / ابن حجر

ص: 37

مکی / جمال الدین محدث شیرازی / شیخ علی قاری / عبدالرؤف مناوی / عبدالحق دهلوی / سید محمد ماه عالم / عبدالرحمان چشتی /  
شیخ تاج الدین نقش بندی / شیخ ابراهیم کردی / شیخ سالم بصری / سید محمد برزنجی / محمد معین سندی / محمد بن اسماعیل امیر /  
شهاب الدین احمد عجیلی / رشیدالدین دهلوی / سلامة الله بدایونی / حسن الزمان ترکمانی / عبدالغنی غنیمی

### 8- فایده ی هشتم: در ذکر کسانی که این بزرگواری و شرافت را به نظم درآورده اند

گروهی از بزرگان ادبی، این منقبت را در شعرهای خود به نظم درآورده اند، مانند:

ابوالقاسم اسماعیل بن عبّاد معروف به «صاحب»

ابوالقاسم حسن بن اسحاق طوسی معروف به «فردوسی»

ابوالمجد مجدودبن آدم، حکیم سنایی

موفق بن احمد خوارزمی مکی

افضل الدین ابراهیم بن علی، مشهور به «خاقانی»

فریدالدین محمدبن ابراهیم معروف به «فرید عطار»

جلال الدین محمدبن محمد بلخی رومی معروف به «مولوی»

محبی الدین یحیی بن شرف نووی

شرف الدین مصلح بن عبدالله شیرازی معروف به «سعدی»

شمس الدین محمدبن احمد اندلسی هواری معروف به «ابن جابر»

فخرالدین عبدالرحمان بن مکاس قبطنی مصری

عزالدین عبدالعزیزبن عمر هاشمی مکی معروف به «ابن فهد»

محمدبن اسماعیل بن صلاح امیر صنعانی

شهاب الدین احمدبن عبدالقادر عجیلی

### 9- فایده ی نهم: در شهرت این حدیث و تواتر آن در پرتو سخنان دانشمندان اهل سنت

پوشیده نیست که این حدیث شریف از حدیث های مشهور، بلکه متواتری



است که از شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است و برخی از شواهد آن از این قرار است:

1 - بیان صریح سبط ابن جوزی در «تذکرۃ الخواص» که این حدیث از فضیلت های مشهور و ثابت شده است.

قسطلانی نیز تصریح می کند که نزد علمای درایت، حدیث مشهور به تواتر ملحق می شود.

2 - شیخ عبدالحق دهلوی در «اللمعات فی شرح المشکات»، بر شهرت این حدیث، تصریح دارد.

3 - شیخ محمّد بن اسماعیل، امیر یمانی صنعانی در «الروضۃ الثّنیّة» آن را به شهرت وصف کرده است.

4 - اعتراف خود دهلوی به مشهور بودن حدیث، در پاسخ به پرسشی در این باره که به زودی خواهد آمد؛ إن شاء الله.

5 - مولوی حسن الزّمان در «القول المستحسن» به مشهور بودنش تصریح می کند، که به زودی خواهد آمد.

6 - ابن حجر مکی در «الصّواعق» مدّعی است که حدیث امر کردن مردم به نمازگزاردن پشت ابوبکر متواتر است (1)، چون به ادّعی او هشت نفر از اصحاب آن را روایت کرده اند. بنابراین، اگر این تعداد راوی برای متواتر بودن حدیث بسنده است، پس حدیث «مدینة العلم» که ده نفر از اصحاب آن را روایت کرده اند، به طریق اولی متواتر است.

7 - ابن حزم در کتاب «المحلی» مدّعی متواتر بودن روایت «منع فروش آب» است که تنها چهار تن از اصحاب آن را روایت کرده اند. بر این پایه، وقتی روایت چهار نفر دلیل بر تواتر است، پس حدیث «مدینة العلم» قطعاً و یقیناً بدون هرگونه

ص: 39

---

1- الصّواعق المحرّقة: 13 «بدان این حدیث متواتر است و از سوی عایشه، ابن مسعود، ابن عبّاس، ابن عمر، عبد الله بن زمعة، ابوسعید، علی بن ابی طالب و حفصه روایت شده است.»

تردیدی و به طریق اولی، متواتر می باشد.

8 - ابن تیمیّه در کتاب «المنهاج» حدیث ساختگی: «اگر می خواستم از اهل زمین دوستی انتخاب کنم، ابوبکر را به دوستی می گرفتم» را متواتر گرفته، چون از ابن مسعود و ابوسعید و ابن عباس و ابن زبیر نقل شده است و گفته اش چنین می باشد: «این حدیث نزد اهل علم حدیث، مستفیض بلکه متواتر است و در صحاح از طرق مختلف از حدیث ابن مسعود و ابوسعید و ابن عباس و ابن زبیر روایت شده است.»

پس حدیث «مدینه العلم» نزد عالمان متواتر است - قطعاً و یقیناً چون از طرق متعدّد و از ده تن از اصحاب نقل شده است که عبارتند از امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و ابن عباس و جابر و ابن مسعود و حذیفه و عبدالله بن عمر و انس و عمرو بن عاص.

9 - ادّعی «دهلوی» در کتاب «التحفة» در مقابل نکوهشهای وارد بر عثمان، که این حدیث را - که به دروغ به امیرالمؤمنین نسبت داده اند متواتر دانسته است:

«مثل من و عثمان مانند سه نور است.» تنها به این دلیل که در کتاب های فریقین نقل شده است و چنین می گوید: «این داستان به آن اندازه از شهرت و تواتر رسیده است که در کتاب های هر دو فرقه آمده است و جای انکار ندارد.»

پس اگر نقل این سخن ساختگی در کتاب های دو فرقه، دلیل بر متواتر بودن آن است، حدیث «مدینه العلم» قطعاً متواتر است؛ زیرا شمارش کتاب هایی از دو فرقه که این حدیث در آن آمده است، بسیار دشوار است.

### **10- فایده ی دهم توضیحی بیشتر درباره ی ثبوت این حدیث**

وجوهی دیگر، ثبوت حدیث «مدینه العلم» و صدور قطعی آن از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را آشکار می سازد.

1 - این حدیث را حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت کرده است که دلیل و برهان هایی روشن و استوار بر عصمت آن بزرگوار برپا شده است؛ بلکه شاه ولی الله و

خود دهلوی، نیز بر عصمت ایشان اعتراف دارند؛ همان گونه که دهلوی بر اساس اجماع اهل سنت به راست گویی آن حضرت تصریح می کند؛ لذا چاره ای جز اعتراف به صدور قطعی حدیث، نیست.

2 - این بزرگواران نیز حدیث را روایت کرده اند:

حضرات امام حسن مجتبی، امام حسین، امام زین العابدین، امام محمد باقر، هم چنین امام جعفر صادق، امام موسی بن جعفر، امام علی بن موسی الرضا علیهم السلام (چنان که به زودی خواهد آمد) که در عصمت همگی آنان با دلیل هایی که عامّه و خاصّه دارند، تردیدی نیست.

پس این حدیث قطعاً و بدون هر گونه تردیدی صادر شده است.

3 - دهلوی در کتاب «التحفة» حدیث ساختگی «لا نورث...» را، همانند قرآن کریم که افاده ی یقین می کند، به شمار آورده است، با این ادّعا که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و هم چنین حذیفه آن را روایت کرده اند. بنابراین در پرتوی کلام دهلوی در این راستا حدیث «مدینه العلم» نیز که هم آن حضرت و هم حذیفه آن را روایت نموده اند، در قطعیت همانند آیه های قرآن کریم خواهد بود.

4 - دهلوی هم چنین حدیث ساختگی پیشین را مفید یقین دانسته چون زبیر، ابوالدرداء، ابوهریره، عبّاس، عبدالرحمان بن عوف و سعد آن را روایت کرده اند.

بنابراین حدیث «مدینه العلم» هم چنین است؛ زیرا همان گونه که دانستنی آن را ده تن از اصحاب روایت کرده اند. بنابراین در پرتو نوشته های خود دهلوی، قطعی الصدور بودن آن ثابت و روشن می گردد. از این رو خداوند را سپاس می گوئیم.

5 - حافظ قاضی عیاض در کتاب «الشفاء» چنین می گوید:

«... و هم چنین است داستان جوشیدن آب از زمین و افزایش غذا که آن را اشخاص ثقه و بسیاری از مردم از تعداد فراوانی از اصحاب روایت کرده اند... پس

ص: 41

این دسته از معجزات ایشان قطعی به شمار می آید...» (1) گوئیم: همین گونه است حدیث «مدینه العلم» که آن را افراد ثقه و تعداد زیادی از ائمه از بسیاری از اصحاب روایت کرده اند. پس آن هم قطعی است.

6 - قاضی عیاض در کتاب «الشفاء» در ادامه ی سخن پیشین خود گوید: «از این قبیل است، حدیث هایی که همگان از همگان آن ها را با سند متصل از جمله اصحاب و اخبار آن ها روایت کرده اند، این گزارش ها در حضور و محل اجتماع تعداد زیادی از اصحاب چون روز جنگ خندق، غزوه ی بواط، عمره ی حدیبیه و غزوه ی تبوک و مانند آن از محفل های مسلمانان و جمع سربازان نقل شده است. و در آن هنگام هیچ یک از اصحاب مخالفتی با آن چه راوی نقل می کرد، ابراز نکرده است، از این رو سکوتشان همانند سخن گفتنشان خواهد بود، چون یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از سکوت در برابر باطل و سازش با دروغ، منزّه می باشند و هیچ گونه رغبت و ترسی مانع حقیقت گویی آنان نیست و اگر مطلبی را می شنیدند که برایشان آشنا و شناخته شده نبود، انکارش می کردند همان گونه که تعدادی از آنان، بعضی روایات را درباره ی سنت ها، سیره ها و حروف قرآن انکار کردند و در این مورد به یک دیگر نسبت خطا و توهم دادند که آشکار و روشن است. پس همه ی این دسته روایت ها به معجزه های قطعی ایشان می پیوندد، همان گونه که توضیح دادیم...» (2) این گفتار او بود، بر این پایه گوئیم:

بیشتر فضیلت های امیرالمؤمنین علیه السلام و به ویژه حدیث «مدینه العلم»، قطعی است؛ آن گونه که خواهد آمد؛ مثلاً از جمله روایات اشخاص معروف، روایت جابر است که حدیث را از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در غزوه ی حدیبیه نقل می کند و هیچ یک از اصحاب نه تنها مخالفتی با جابر نمی کند، بلکه از عبارت «زندی» چنین برمی آید

ص: 42

---

1- کتاب الشفاء بتعریف حقوق المصطفی: 308 و 309 با شرح قاری.

2- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی: 309 با شرح قاری.

که آنان همگی به آن معترف بوده اند. او چنین می گوید: «این هم فضیلتی است که اصحاب به آن اعتراف و شادمانی کرده اند و راه سازش پیمودند و پیش رفتند.»

شهاب الدین احمد هم این سخن او را در «توضیح الدلائل» نقل کرده است:

بنابراین اصحاب همگی به این فضیلت اعتراف و آن را بازگو کرده اند و رغبت یا ترسی آنان را از بازگوکردنش منع نمی کرده است. هر چند - در خصوص فضیلت های امام علیه السلام کار بر عکس بوده و در بیشتر آن ها انگیزه های پنهان کاری موجود بوده است.

7 - قاضی پس از گفته های پیشین این گونه ادامه می دهد:

«هم چنین است روایت هایی که اصلی ندارند و بر باطل بنا شده اند، به ناچار با گذشت زمان و بازگویی نسل ها و پژوهشگران بالاخره سستی آن ها برملا شده و کم کم از یاد می روند، همان گونه که در مورد بسیاری از روایت های دروغین و اراجیف ناشناخته دیده می شود؛ اما خبرهای راست و درست پیامبرمان صلی الله علیه و آله و سلم که از طریق روایات آحاد رسیده با گذشت زمان آشکارتر می شوند و با بازگویی فرقه ها و افزایش طعنه های دشمن و تلاش او بر کوچک شمردن و تضعیف اصل آن ها و کوشش ملحدان بر خاموش کردن نورشان، استوارتر و قابل قبول تر می گردند و بر حسرت طعنه زنان نیز می افزایند.» (1) گویم: این سخن کاملاً در مورد فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام - که واقعیت هم جز این نیست جاری و صادق است و همین دلیل و برهان بر درستی و صادرشدن قطعی آن ها از پیامبر مکرم صلی الله علیه و آله و سلم بسنده است.

8 - دانشمندان بزرگ هر دو فرقه از آغاز تاکنون - این حدیث را در نظر داشته، آن را نقل کرده، مورد پژوهش قرار داده و شرح کرده اند و نسبت به آن شادمان بوده و به آن تبرک می جسته اند.

و هر کس به سخنان این بزرگان مراجعه نماید، شک و تردیدی در صحت و

ص: 43



ثبوت آن نخواهد داشت و به یاوه های نادری از اهل کژی و دشمنی گوش فرا نخواهد داد.

9- این حدیثی است که هر دو فرقه ی سنّی و شیعی بر آن اتفاق کرده اند که این خود روشن ترین دلیل بر صدور قطعی آن است و ما در جلد «حدیث طیر» در مورد گفته های دهلوی در کتاب «التحفة» به تفصیل آن را توضیح داده ایم.

ص: 44

اشاره

سرورمان حضرت امام رضا علیه السلام حدیث «مدینه العلم» را در «صحیفه» ی مبارکه از پدران معصوم خویش علیهم السلام ، چنین روایت کرده اند:

- و با اسنادش فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«قاتل حسین در تابوتی از آتش است و نیمی از عذاب مردم دنیا بر اوست.

دست ها و پاهایش با زنجیرهای آتشین بسته شده تا به قعر جهنم فرو افتد. بویی دارد که جهنمیان از شدت تعفن آن به پروردگارشان پناه می برند. جاودانه عذاب دردآور را خواهد چشید؛ [عذابی که در آن] هرگاه پوست هایشان پخته شود، خداوند پوست های دیگری برایشان جایگزین می کند؛ [عذابی که] لحظه ای از آنان بریده نگردد و از آب جوشان جهنم نوشانده می شوند، پس [چاه] ویل یکی از عذاب های خداوند عزوجل است.»

- و به اسنادش فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش خواهد، باید از آن در آید.»

- و با اسنادش فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«وقتی روز قیامت فرا می رسد از درون عرش ندا داده می شوم: نیکو پدری است، پدرت ابراهیم و نیکو برادری است، برادرت علی بن ابی طالب.»

«صحیفه الرضا علیه السلام»، از کتاب های معروف و مورد اعتماد و از اصول مشهور و معتبر نزد دانشمندان بزرگ اهل سنت است.

ابوشجاع شیرویه فرزند شهردار دیلمی درباره اش این چنین می نویسد:

«اما بعد، دیدم مردم این زمانه ی ما، به ویژه همشهریان از حدیث و اسنادهایش روی گردانده اند و نسبت به شناخت درست و نادرست آگاهی ندارند.

کتاب های قدیمی یا نوینی را که بزرگان دین تصنیف کرده اند، وانهاده اند و مسندهایی را که در واجبات و سنت ها، حلال و حرام، آداب و وصایا، مثال ها و موعظه ها و فضیلت اعمال نوشته شده است، رها کرده اند و خود را با داستان ها و حدیث هایی مشغول کرده اند که اسنادش حذف شده و برای روایان حدیث ناشناخته است و بر هیچ یک از بزرگان حدیث هم خوانده نشده است و آنان جویای آن دسته از مطالب ساختگی شده اند که پرداخته ی قصه خوانان است و این گونه می خواهند به مطالب قطعی در کوی و برزن آسیب رسانند.

از این رو من در این کتابم دوازده هزار و اندی حدیث کوتاه به اختصار ثبت کرده ام؛ با استفاده از کتاب های صحاح، غرائب، افراد و کتاب های روایت شده از پیامبر، نوشته ی علی بن موسی الرضا و عمر بن شیب...» (1) جارالله زمخشری در کتاب «ربیع الأبرار» می نویسد:

یحیی بن حسین حسینی در اسناد «صحیفه الرضا» می گفت: «اگر این اسناد بر گوش دیوانه ای خوانده شود، هشیار می گردد.»

سمعانی گوید: «رضوی، نسبتی است به «رضا» و او علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب ابوالحسن و معروف به «رضا» است که در طوس مدفون است. او از پدران خود «صحیفه» ای را روایت می کند و گروهی از فرزندان او منسوبند که جملگی «رضوی» خوانده می شوند.» (2)

ص: 46

1- مسند فردوس (خطی).

2- الأنساب در «الرضوی».

سبط ابن جوزی در شرح حال حضرت امام رضا علیه السلام آورده است:

«عبدالله بن احمد مقدسی در کتاب «انساب القرشیین» از نسخه ای یاد کرده است که علی بن موسی الرضا از پدرش موسی از پدرش جعفر از پدرش محمد از پدرش علی از پدرش حسین، از پدرش علی علیهم السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت می کند؛ اسنادی که اگر بر دیوانه ای خوانده شود شفا یابد.» (1) مزّی گوید: «روایت کرده است از او فرزندش محمد و عثمان بن مثنور و نحوی علی بن علی دعبلی و ایوب بن منصور نیشابوری و ابوالصلت عبدالسلام بن صالح هروی و مأمون بن رشید و علی بن مهدی بن صدقة که یک نسخه از آن را دارد و ابواحمد داود بن سلیمان بن سیف غازی قزوینی یک نسخه از آن را دارد و احمد بن عامر بن سلیمان طایبی نسخه ی بزرگی از آن دارد.» (2) محبّ طبری «صحیفة الرضا» را با نام «مسند الرضا»، یکی از مآخذ کتاب خود به شمار آورده است و در چند جا از آن نقل کرده است. از جمله سخن او در فضیلت های امیرالمؤمنین علیه السلام است که ایشان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نخستین کسی است که در بهشت را می کوبد. حضرت علی علیه السلام گوید:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی! تو نخستین کسی هستی که در بهشت را می کوبد و بدون حساب بعد از من واردش می شود.»

امام علی بن موسی الرضا در مسندش آن را نقل کرده است. (3) و هم چنین گوید: جبرئیل از سوی خداوند متعال خبر آورد که جایگاه علی نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همانند جایگاه هارون نسبت به موسی است. از اسماء بنت عمیس نقل شده که گفت: «جبرئیل علیه السلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرود آمد و گفت:

«ای محمد پروردگارت بر تو سلام می رساند و می فرماید: علی نسبت به تو به منزله ی هارون نسبت به موسی است؛ اما بعد از تو پیامبری نیست.»

ص: 47

1- تذکرة خواص الامة/ 352.

2- تعذیب الکمال «نسخه ی خطّی».

3- الریاض النضرّة فی مناقب العشرة/ 211 2.

امام علی بن موسی الرضا علیه السلام آن را [ در مسندش ] نقل کرده است. (1) و هم چنین آورده است: «از علی نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«تو آقای مسلمانان و پیشوای سپیدرویان و بزرگ دین هستی.»

امام علی بن موسی الرضا علیه السلام آن را [ در مسندش ] نقل کرده است. (2) محب طبری در کتاب دیگرش «ذخائرالعقبی» هم شماری از فضیلت های اهل بیت علیهم السلام را از «صحیفه الرضا» نقل کرده است. (3) ابراهیم بن عبدالله وصابی یمنی هم، در چند جای کتابش «الإکتفاء فی فضل الأربعة الخلفاء» (که خطی است) درباره ی فضیلت های امیرالمؤمنین علیه السلام با نام «مسندالرضا» از آن نقل کرده است. به آن مراجعه شود.

ابن باکثیر مکی هم چنین آورده است: از آقایمان علی نقل شده که گفت:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هنگامی که به آسمان برده شدم، جبرئیل دستم را گرفت و بر فرشی از فرش های پُرزدار بهشتی نشانید و یک عدد به دستم داد.

در حالی که آن را زیر و رو می کردم، شکافت و حوریه ای از میانش بیرون آمد که زیباتر از او ندیده بودم. گفت: سلام بر تو ای محمد! گفتم: و بر تو سلام، تو کیستی؟

گفت: من راضیه ی مرضیه ام. خداوند مرا از سه بخش آفرید، بالای بدنم از عنبر، میانم از کافور و پایین بدنم از مشک است. با آب حیات مرا سرشت، سپس به من فرمود: «باش» آنگاه هست شدم. مرا برای برادرت و پسرعمویت علی بن ابی طالب آفرید.»

این روایت را امام علی بن موسی الرضا نقل کرده است، (4) بلکه محمد عابد سندی آن [ صحیفه ] را از کتاب های معتبری شمرده که آن ها را با اسنادهای صحیح روایت می کند؛ آن جا که در کتاب «حصر الشارد» می گوید:

ص: 48

---

1- الریاض التّضرة فی مناقب العشرة / 2 / 216.

2- همان / 234.

3- ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی: 26 / 32 / 39 / 44 / 47 / 48 و ...

4- وسیلة المآل فی مناقب الآل - خطی.

«امّا آن چهل حدیث را از نسخه ی علی بن موسی الرضا از پدرانشان، نقل می کنم با سند پیشین که به حافظ ابن حجر می رسد، از احمد بن ابی المقدّسی از سلیمان بن حمزه، از محمود بن ابراهیم، از حسن بن محمد بن عبّاس راسمی، از ابوبکر احمد بن علی بن خلف، از ابوالقاسم حسن بن محمد ابن حبیب، از ابوبکر محمد بن عبداللّه نوه ی عبّاس بن حمزه، از ابوالقاسم عبداللّه بن احمد بن عامر طایی.»

## شرح حال سندی

شیخ محمد عابد سندی از دانشمندان بزرگ اهل سنّت است و صدیق حسن قنوجی در کتاب «ابجد العلوم» ضمن ستایش او، درباره اش چنین می گوید:

«شیخ محمد عابد سندی فرزند احمد علی فرزند یعقوب، حافظ و از دودمان ابویوب انصاری است. در شهر «سیون» واقع در ساحل رودخانه، در شمال حیدرآباد سند که بعد از شهر «بویک» قرار دارد به دنیا آمد. جدّش که لقب «شیخ الإسلام» داشت و از اهل دانش و درستی بود، به عربستان مهاجرت کرد.

شیخ محمد عابد در «زبید» که مرکز دانش معروفی در یمن بود، اقامت گزید و از دانشمندان و پرتویزرگانش بهره گرفت، تا از آنان به شمار آمد. سپس برای معالجه ی امام صنعاء به یمن رفت و با دختر وزیر او ازدواج کرد. یک بار هم به عنوان سفیر امام صنعاء به مصر رفت. او به سرزمین «طابه» علاقه بسیار داشت. یک سفر به وطن خانواده اش رفت و وارد شهر «نواری» شد که در منطقه ی سند بعد از بندر کراچی قرار دارد و تنها چند شب در آن جا ماند و سپس به شهر مدینه طیّبه بازگشت، و از سوی والی مصر، عهده دار ریاست علمای آن شهر گردید. نوشته های مبسوط و مختصری از خود به جای گذاشت. او نسبت به مذهب حنفی تعصّب داشت...»

## دیگر راویان «صحیفه الرضا»

از بیان سندی روشن می شود که گروهی از حافظان اهل سنّت - مانند ابن حجر عسقلانی صحیفه ی حضرت امام رضا علیه السلام را روایت کرده اند.

در کتابخانه‌ی ناصریه دو نسخه از این صحیفه وجود دارد، یکی از آن دو را ابوالفتح عبیدالله بن عبدالکریم بن هوازن قشیری نیشابوری شافعی روایت می‌کند که شرح حالش در کتاب «طبقات الشافعیة» نوشته‌ی سبکی 207/7 آمده است.

و دیگری را صدرالدین ابوالمجامع ابراهیم بن محمد حموی جوینی متوفای 722 روایت می‌کند که شرح حالش در کتاب های «تذکره الحفاظ 4 / 298»، «مرآة الجنان - حوادث 722»، «العبر - حوادث 795»، «الدرر الكامنة 1 / 67» و غیر آن آمده است. هم چنین حدیث «مدینه العلم» به زودی به روایت «عاصمی» و «ابن النجار» در جای خود خواهد آمد، که عیناً از حضرت امام رضا علیه السلام، از «صحیفه» نقل شده است. شکی نیست که روایت این امام معصوم علیه السلام برای خواستار حقیقت بسنده است و آن را انکار نمی‌کند؛ جز کسی که دشمنی و بغض در دل نهان دارد.

## 2 - روایت حضرت امام رضا علیه السلام با لفظی دیگر

### اشاره

حضرت امام رضا علیه السلام حدیث «مدینه العلم» را با بیان دیگری هم از پدران بزرگوارشان از جدشان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، روایت فرموده است. ابن مغزلی متن آن را چنین نقل کرده است:

«ابوغالب محمد بن احمد بن سهل نحوی در میان روایاتی که به ما اجازه‌ی نقل آن‌ها را داده، ما را خبر داد که:

ابوطاهر ابراهیم بن عمر بن یحیی بر آنان حدیث کرد و گفت: حدیث کرد بر ما محمد بن مطلب، از احمد بن محمد بن عیسی در سال سیصد و ده از محمد بن عبدالله بن عمر بن مسلم لاحقی صفار در بصره سال دویست و چهل و چهار، از ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام که فرمود: «مرا حدیث کرد پدرم از پدرش جعفر بن محمد از پدرش از جدش علی بن الحسین از پدرش حسین از پدرش علی بن ابی طالب علیهم السلام که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«ای علی من شهر دانشم و تو در آن هستی، دروغ گوید هر کس بپندارد جز از پیش در به شهر می‌رسد.» (1)

ص: 50

این اسنادی است که رسیدن به ژرفای بزرگی و شکوه آن امکان پذیر نیست، و پیشوایان بزرگ و حافظان از حضرت امام رضا علیه السلام ملتسمانه تقاضا کردند که با آن اسناد برایشان حدیثی بفرمایند.

احمد حنبل گوید:

«اگر این اسناد بر دیوانه ای خوانده شود، شفا یابد.»

متن گفته ی ابوسعید منصور بن حسین آبی وزیر چنین است:

ابوصلت حدیث کرد و گفت:

با علی بن موسی بودم که سوار بر استری خاکستری رنگ وارد نیشابور شد.

دانشمندان شهر، احمد بن حرب و یاسین بن نصر و یحیی بن یحیی و شماری از اهل دانش، از بامدادان دنبال ایشان بودند. در «مربعه» به لگام استر آویختند و گفتند:

«به حق پدران طاهرینت یک حدیث که از پدرت شنیده ای برای ما نقل کن.»

فرمود: «پدرم، عبد صالح، موسی بن جعفر فرمود: پدرم صادق جعفر بن محمد فرمود: پدرم شکافنده ی دانش پیامبران محمد بن علی فرمود: پدرم آقای عبادت کنندگان علی بن الحسین فرمود: پدرم سید جوانان اهل بهشت حسین بن علی فرمود: شنیدم پدرم سید عرب علی بن ابی طالب فرمود: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود:

«ایمان، معرفت به قلب و اقرار به زبان و عمل به ارکان است.»

گوید: احمد بن حنبل گفت: «اگر این اسناد بر دیوانه ای خوانده شود، شفا یابد.»

و از عبدالرحمان بن ابوحاتم مانند آن، از پدرش حکایت شده است و اینکه آن را بر یک بیمار صرعی خوانده است و او به هوش آمده است.» (1) ابن صباغ گوید:

ص: 51



«مولای سعادت‌مند، امام دنیا، عماد دین، محمدبن ابوسعیدبن عبدالکریم وزان در محرم سال پانصد و نود و شش گفت: نویسنده ی کتاب تاریخ نیشابور در کتابش آورده است: هنگامی که علی بن موسی الرضا در سفری که در آن به فضیلت شهادت رسید وارد نیشابور شد، در کجاوه ای پوشیده با پارچه ای پشمین و سوار بر استری خاکستری رنگ بود. از بازار نیشابور که گذشت، دو تن از پیشوایان و حافظان حدیث های نبوی و سخت کوشان بر سنت محمدی، ابوزرعه ی رازی و محمدبن اسلم طوسی همراه بی شماری از دانشجویان و طلاب حدیث و اهل روایت و درایت بر سر راهش آمدند و گفتند:

« ای سید جلیل، فرزند امامان سرور، تو را سوگند می دهیم به حق پدران طاهرین و نیاکان گرامی ات، چهره ی مبارک خود را به ما بنمایان و از پدرانت از جدت محمد صلی الله علیه و آله و سلم حدیثی برایمان روایت کن که شما را همواره به آن یاد کنیم.»

پس استر را متوقف کرد و به غلامانش دستور داد که سایبان را از روی کجاوه کنار زنند و دیدگان آن مردم را با دیدن چهره ی مبارکش روشنی بخشید؛ در حالی که دو دسته موی بر شانه اش ریخته بود و مردم از همه ی طبقات برپا ایستاده به او می نگریستند؛ در حالی که یا فریاد می زدند یا گریه می کردند یا خود را به خاک می مالیدند یا سم استرش را می بوسیدند. هیاهو بالا گرفت. پیشوایان، فقیهان و دانشمندان فریاد برآوردند:

«ای مردم بشنوید و حفظ کنید و گوش فرا دهید به آن چه برایتان سودمند است. با فریادها و گریه های فراوانتان ما را آزار ندهید.»

و ابوزرعه و محمدبن اسلم طوسی تقاضای املاء کردند. علی بن موسی الرضا فرمود:

«حدیث کرد مرا پدرم موسی کاظم از پدرش جعفر صادق از پدرش محمد باقر، از پدرش زین العابدین، از پدرش حسین شهید کربلا از پدرش علی بن ابی طالب که گفت: جبرئیل بر من حدیث کرد و گفت: شنیدم پروردگار عزیز، سبحانه و تعالی می فرمود:

«كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ قَالَهَا دَخَلَ حِصْنِي وَ مَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي.» (1) سپس پرده را بر کجاوه انداخت و حرکت کرد. نویسندگان قلم و دوات به دست را که شمردند، بیش از بیست هزار نفر شدند.

شیخ ابوالقاسم قشیری گوید:

این حدیث به یکی از امیران سامانی رسید، آن را با طلا نوشت و وصیت کرد که با جنازه اش در قبر دفن شود. پس از مرگش در خواب دیده و به او گفته شد:

خداوند با تو چه کرد؟ گفت: با تلفظ «لا إله إلا الله» و تصدیق به اینکه محمد رسول خداوند است، مرا بخشید.» (2) در کتاب «جواهر العقدين» به نقل از جمال زرنندی در کتابش «معراج الوصول» آمده است:

«پس از عبارت «تصدیق به این که محمد رسول خداوند است» چنین افزود:- و نوشتن این حدیث را با طلا برای بزرگداشت و احترام آن.» (3) چنان چه خواستار مرجع های بیشتری بر این مطلب هستی، می توانی به این کتاب ها مراجعه نمایی:

المقاصد الحسنة مفتاح النجا الحق المبين و فصل الخطاب. هم چنین سبط ابن جوزی در کتاب «تذكرة الخواص / 352» و ابن حجر مکی در کتاب «الصواعق / 122» این حدیث را روایت کرده اند.

بعضی از روایان هم افزون بر آن، این عبارت را نقل کرده اند:

«هنگامی که مرکب حرکت کرد ما را چنین ندا داد: «با شرطهایش و من از شرط هایش هستم.»»

ص: 53

---

1- کلمه لا اله الا الله دژ من است، هر کس آن را بر زبان آورد، وارد دژ من شده است و هر کس داخل دژ من شود، از عذاب من در امان است.

2- الفصول المهمة فی معرفة الأئمة / 241.

3- جواهر العقدين - خطی.

خواجه پارسا گوید:

«گفته شد: از شرطهایش اقرار به این است که او امامی است که اطاعتش واجب می باشد.»

### عصمت حضرت امام رضا علیه السلام از هر خطا

هر چند عصمت حضرت امام رضا علیه السلام، با دلیل های افزون بی شمار عامّه و خاصّه، ثابت است، ولی به مناسبت، با بهره گیری از کتاب های اهل سنت متذکر دو دلیل خاص می شویم:

1- خواجه پارسا در «فصل الخطاب»، عبدالحقّ دهلوی در «رسالة مناقب الأئمة»، محمّد مبین لکنهوی در «وسيلة النجاة»، جامی در «شواهد النبوة»، رشیدالدین دهلوی در «ایضاح لطافة المقال» و ولی الله لکنهوی در «مرآة المؤمنین» از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده اند که فرمود:

«در خواب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دیدم که امیرالمؤمنین علیه السلام با ایشان بود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «علی، پسرت، با نور خداوند عزّ و جلّ نگاه می کند و با حکمت سخن می گوید، صحیح می گوید و خطا نمی گوید، می داند و نادانی ندارد، از حکمت و دانش سرشار شده است.»

2- جامی در «شواهد النبوة» و شیخ عبدالحقّ دهلوی در «رسالة مناقب الأئمة» و خواجه پارسا در «فصل الخطاب» و مولوی محمّد مبین در «وسيلة النجاة» و مولوی ولی الله در «مرآة المؤمنین» روایت کرده اند که:

به ابوجعفر محمّدين علی الرضا علیهما السلام گفتند:

مأمون پدرت را رضا نامید و به ولایت عهدی او راضی شد. فرمود: «خداوند سبحان او را رضا نامید، چون او رضای خداوند عزّ و جلّ در آسمانش و رضای رسولش صلی الله علیه و آله و سلم در زمینش بود، و از میان پدران گذشته اش این ویژگی را یافته بود، چون مخالفان همچون موافقان نسبت به او رضایت داشتند و پدرش موسی کاظم علیه السلام می فرمود: پسر من رضا را برایم بخوانید و اگر صدایش می زد می فرمود: ای

در نتیجه پوشیده نمی ماند که روایت حدیث مدینه العلم از امامی معصوم با چنین سند از جدّ بزرگوارش، بسنده است برای اعتراف به این که حدیثی قطعی است و هیچ گونه تردید و شکّی در آن راه ندارد.

و ستایش تنها از آن خداوند پروردگارِ جهانیان است.

### 3 - روایت عبدالرزاق

#### اشاره

حاکم نیشابوری پس از نقل حدیث از ابن عبّاس و صحیح دانستنش چنین گوید:

«این حدیث، گواهی از حدیث سفیان ثوری با اسناد صحیح دارد که: ابوبکر محمدبن علی فقیه امام چاچی قفال در بخارا با پرسش من مرا حدیث کرد که از نعمان بن هارون بلدی در شهر بلد از اصل کتابش از احمدبن عبدالله بن یزید حرّانی از عبدالرزاق از سفیان ثوری از عبدالله بن عثمان بن خثیم از عبدالرحمان عثمان تیمی که گفت: از جابر بن عبدالله شنیدم که گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش خواهد، باید از آن در، درآید.» (1) حاکم هم چنین از کتاب های مناقب ابن مغازلی، تاریخ دمشق، تاریخ بغداد و کفایة الطالب حدیث را نقل کرده است (که خواهد آمد).

#### رجال این حدیث

بخشی از نوشته ها در توثیق رجال این سند را برای تأکید بر صحیح شمردن حدیث از طرف حاکم، متذکر می شویم:

الف - سفیان ثوری:

او از رجال صحاح سته است و ابن حبان (2) او را ثقه دانسته و شرح حالش را

ص: 55

---

1- المستدرک علی الصحیحین 3 / 127.

2- الثقات 6 / 401.

1 - سمعانی درباره اش چنین گوید: «اما تبار ثورین عبدمناة، امام ابو عبدالله سفیان بن سعید است... در دوران خود از برگزیدگان در فقه، خویشتن داری، حفظ و دقت در عمل بود. ظاهر و رفتارش در نیکوکاری و پرهیز، مشهورتر از آن است که نیازمند اغراق در بیان باشد...»  
(1) 2 - ابن اثیر گفته است: «پیشوای مسلمانان و حجت خداوند بر بندگانش، فضیلت هایش فراتر از شمارش و ناتوان کننده ی شمارشگران است، در دوران خود فقه و اجتهاد در آن، حدیث، زهد، عبادت، پرهیز و اعتماد را یک جا جمع کرده بود و علم حدیث و دیگر دانش ها به او منتهی می شد. مردم بر دیانت و زهد و پرهیز و اعتماد بر او اجماع کرده، اختلافی در آن نداشتند. او یکی از پیشوایان کوشا و قطب های اسلام و پایه های دین است.» (2) 3 - ذهبی گوید: «یکی از بزرگان دانش و زهد است.» (3) 4 - ابن حجر آورده است: «شعبه و ابن عیینه و ابوعاصم و ابن معین و تنی چند از دیگر دانشمندان گفته اند: سفیان در حدیث سرآمد مؤمنین است.

و ابن مبارک گوید: من از یک هزار و یک صد استاد بزرگ حدیث نقل کردم ولی از کسی بهتر از سفیان نقل نکردم. مردی به او گفت: ای ابوعبدالله! با دیدن سعید بن جبیر و دیگران چنین می گویی؟ گفت: همین است که می گویم، بهتر از سفیان ندیدم.

وکیع از شعبه نقل می کند: حفظکردن سفیان بیشتر از من است.

ابن مهدی گوید: وهب در حفظکردن، سفیان را مقدم بر مالک می داشت.

یحیی قطان گوید: نزد من کسی دوست داشتنی تر و هم پایه ی شعبه نیست و اگر سفیان با او مخالفت کند، گفته ی سفیان را برمی گزینم.

ص: 56

---

1- الأنساب: (ثوری).

2- «جامع الاصول» از ابن اثیر.

3- الکاشف 1 / 378.

دوری گوید: دیدم یحیی بن معین در دوران خود کسی را در فقه، حدیث، زهد و همه چیز مقدم بر سفیان نمی شمرد.

اجری به نقل از ابوداود گوید: شعبه و سفیان در مطلبی اختلاف پیدا نمی کنند مگر اینکه سفیان پیروز می شود.

ابوداود گوید: از ابن معین مرا خبر رسید که گفت: کسی در مطلبی با سفیان مخالفت نکرد، مگر اینکه سخن، سخن سفیان بود.

عجلی گوید: بهترین اسناد کوفه، سفیان از منصور از ابراهیم از علقمه از عبدالله است.

مروزی به نقل از احمد گوید: در قلب من کسی از سفیان پیشی نمی گیرد.

عبدالله بن داود گوید: فقیه تر از سفیان ندیدم.

ابوقطن گوید: شعبه به من گفت: سفیان با پرهیز و دانش، بر مردم آقایی کرد.

خطیب گفت: او پیشوایی از پیشوایان مسلمانان بود و بزرگی از بزرگان دین؛ بر امانت او اجماع کرده بودند به گونه ای که نیاز به تزکیه نداشت. هم راه با دقت عمل و حفظ و معرفت و ضبط و پرهیز و زهد بود.

ابن سعد گوید: او ثقه ای امانت دار و عابدی استوار بود.

نسائی گوید: او والاتراز آن است که او را ثقه بنامیم؛ او یکی از پیشوایانی است که امیدوارم از کسانی باشد که خداوند او را پیشوای پرهیزکاران قرار داده باشد.

ابن ابوحاتم گوید: کسی را شبیه تر از سفیان به تابعان ندیدم.

زائده گفت: در میان ما، داناترین مردم بود.

ابن حبان گفت: او از سروران مردم در فقه و پرهیز و دقت عمل بود. [\(1\)](#) ب- عبدالله بن عثمان بن خثیم قاری

1 - ابن حبان گوید: «عبدالله بن عثمان بن خثیم مکی از سعید بن جبیر روایت می کند. ابن جریر و مردم حجاز از او روایت کرده اند. در سال 132 وفات یافت.» [\(2\)](#)

ص: 57

1- تهذیب التّهذیب / 4/ 113.

2- الثقات / 5/ 34.

2 - سمعانی گوید: «ابوعثمان عبدالله بن عثمان بن خثیم از «قارة» است. از ابوظفیل روایت می کند. از مردم مکه به شمار می آید. معمر از او روایت کرده است.

سال 144 - گفته شده است سال 135 - از دنیا رفته است.» (1)3 - ابن حجر: «ابن ابومریم از ابن معین نقل می کند: او ثقه و حجّت است.

عجلی گفته: ثقه است. ابوحاتم گوید: مشکلی ندارد؛ صلاحیت حدیث دارد.

نسائی گفته: ثقه است و یک بار هم گفته است: قوی نیست و ابن حبان او را در ثقه ها آورده است.

... و ابن سعد گوید: او ثقه بود و حدیث های حسنی دارد.» (2)ج - عبدالرحمان بن بهمان مدنی

که در مستدرک حاکم، «عبدالرحمان بن عثمان تیمی» خوانده شده است.

1 - ابن حبان، او را در ثقات آورده است.

2 - ذهبی: ثقه است. (3)3 - ابن حجر: او را ثقه دانسته است. (4)عبدالرزاق بن همام حدیث «مدینه العلم» را با سند دیگری هم (که در مناقب ابن مغزلی نقل شده) به این متن روایت کرده است:

«خبر داد ما را حسن بن احمد بن موسی از ابوالحسن احمد بن محمد بن صلت قریشی از علی بن محمد مصری از محمد بن عیسی بن شبیه بزار از احمد بن عبدالله بن یزید مؤدب از عبدالرزاق از معمر از عبدالله بن عثمان از عبدالرحمان که گفت: شنیدم جابر بن عبدالله انصاری می گفت: در روز حدیبیه شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم - در حالی که بازوی علی بن ابی طالب را گرفته بودند می فرمود: «این امیر نیکوکاران و قاتل تبه کاران است. هر کسی یاری اش کند، یاری

ص: 58

1- الانساب - قاری.

2- تهذیب التهذیب / 314 5.

3- الکاشف / 2 / 158.

4- تقریب التهذیب / 1 / 474؛ تهذیب التهذیب / 6 / 149.

شده است، هر کسی یاری اش نکند سرشکسته و مخدول است.» سپس صدایش را بلند کرده، فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است، پس هرکه دانش را خواهد، باید از آن در درآید.» (1)

## رجال این سند

رجال این حدیث ثقه هستند. اما از معمر، صاحبان صحاح سته، روایت کرده اند و شرح حال او با ستایش و تعظیم کامل (در این کتاب ها) آمده است:

الثقات - خطی، تهذیب الأسماء و اللغات 2 / 107، تذكرة الحفاظ 1 / 190، تهذیب التّهذیب 10 / 243، العبر 1 / 220، الكاشف 2 / 266، مرآة الجنان 1 / 323، طبقات الحفاظ / 82 و دیگر کتاب ها.

اما عبدالله بن عثمان و عبدالرحمان بن بهمان، بیشتر بخشی از سخنان در ستایش آنان ذکر شد.

شرح حال «عبدالرزاق بن همام» را هم در جلد «حدیث تشبیه» به تفصیل از تعدادی معجم های معتبر شرح حال آورده ایم. (2)

## 4 - «صحیح» یحیی بن معین

### اشاره

### (3)

یحیی بن معین به صراحت، حدیث «مدینه العلم» را صحیح دانسته است.

مزّی و عسقلانی در شرح حال ابوصلت عبدالسلام بن صالح هروی آورده اند:

«قاسم بن عبدالرحمان انباری گفت: ابوالصلت هروی ما را حدیث کرد از ابومعاویه از اعمش از مجاهد از ابن عباس که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و

ص: 59

---

1- المناقب، از «ابن مغزلی» / 84.

2- از جمله: الکمال فی اسماء الرجال از مقدسی خطی؛ الأنساب از الصنعانی؛ دول الاسلام: حوادث 211؛ مرآة الجنان: حوادث 211؛ تذكرة الحفاظ 1 / 334 و ...

3- صحیح دانستن.



علی در آن است، هر که دانش را خواهد، باید از درس درآید.»

قاسم گوید: درباره ی این حدیث از یحیی بن معین پرسیدم گفت: صحیح است.

حافظ ابوبکرین ثابت گفت: منظور یحیی بن معین این است که از نظر روایت کردن آن توسط ابومعاویه صحیح است و باطل نیست، چون چندین نفر آن را از او روایت کرده اند.» (1) سیوطی گفته است: «خطیب در تاریخش از یحیی بن معین روایت می کند که از او درباره ی حدیث ابن عباس پرسیدند، گفت: صحیح است.» (2) مناوی گوید: «خطیب آن را در «التاریخ» روایت کرده با همان لفظی که در روایت ابومعاویه از اعمش از مجاهد از ابن عباس آمده است. سپس می افزاید: قاسم گوید: از ابن معین درباره ی آن حدیث پرسیدم، گفت: صحیح است. خطیب گوید:

منظورش صحیح بودن و باطل نبودن آن از نظر نقل ابومعاویه است، چون بیش از یک نفر آن را از او روایت کرده اند.» (3) شوکانی در پاسخ به قدح نسبت به این حدیث گوید:

«در مورد آن پاسخ می دهم که محمد بن جعفر بغدادی فیدی را یحیی بن معین ثقه دانسته است و هم چنین اباصلت هروی را ابن معین و حاکم، ثقه به شمار آورده اند و از یحیی درباره ی این حدیث سؤال شد، گفت: صحیح است.» (4) و امیر گوید: «خطیب در تاریخش از یحیی بن معین روایت کرده که درباره ی حدیث ابن عباس پرسیدند، گفت: صحیح است.» (5) پس، این ادعا که «منظورش صحیح بودن از جهت نقل ابومعاویه است»

ص: 60

---

1- تهذیب الکمال فی اسماء الرّجال خطّی، تهذیب التّهذیب 6 / 319.

2- «جمع الجوامع» از «حافظ، سیوطی».

3- فیض القدیر فی شرح الجامع الصغیر 3 / 47.

4- «الفوائد المجموعة» از «قاضی شوکانی» / 349.

5- «الروضة الندية» - شرح التحفة العلویة.

بی دلیل و اساس است و از این رو سیوطی و شوکانی و دیگران، حدیث را به طور مطلق صحیح دانسته اند. و اگر از این بگذریم، ابومعایه و اعمش و مجاهد، ثقه بوده و بدون تردید حدیث صحیح است.

به زودی تأیید و تحقیق بیشتری در این زمینه از گفته های حافظ علائی و علامه فیروزآبادی خواهد آمد؛ همان گونه که هنگام ردّ سخنان «دهلوی» بارها اثبات این حدیث توسط یحیی بن معین را خواهی دانست.

## شرح حال یحیی بن معین

1 - ابن جزلة گوید:

«او پیشوا، حافظ و با دقت بود... علی بن مدینی درباره اش گوید: دانش در بصره به یحیی بن ابی کثیر و قتاده، در کوفه به اسحاق و اعمش، در حجاز به ابن شهاب و عمرو بن دینار پایان پذیرفت. دانش این شش نفر در بصره به سعید بن ابوعروبه و شعبه و معمر و حماد بن سلمه و ابوعوانه رسید و از مردم کوفه به سفیان ثوری و سفیان بن عیینه و از مردم حجاز به مالک بن انس و از مردم شام به اوزاعی رسید. سپس دانش اینان به محمد بن اسحاق و هشیم و یحیی بن سعید ابن ابوزائده و وکیع و ابن مبارک (که از همه ی آنان داناتر بود) و ابن مهدی و ابن آدم رسید. سپس دانش همگی آنان به یحیی بن معین رسید.

احمد گوید: هر حدیثی که یحیی بن معین آن را شناسد، حدیث نیست.

ابن رومی گوید: هرگز هیچ یک از مشایخ را ندیدم که حق گو باشد جز یحیی بن معین؛ در حالی که دیگران در سخن انحراف داشتند.»  
(1) 2 - سمعانی گوید:

«اوپیشوایی ربّانی، دانا، حافظ، ثابت و بسیار دقیق بود، در جرح و تعدیل به او مراجعه می شد... دانش دانشمندان به او منتهی شد به طوری که احمد بن حنبل

ص: 61

---

1- مختار مختصر تاریخ بغداد خطی.

گفت: در این جا مردی است که خداوند او را برای این کار آفرید و دروغ دروغ گویان را آشکار فرمود - که منظورش یحیی بن معین بود و علی بن مدینی گوید: کسی از فرزندان آدم را نمی شناسیم که مانند یحیی بن معین حدیث نوشته باشد. ابوحاتم رازی گوید: اگر می بینی بغدادی احمد بن حنبل را دوست دارد، بدان که او پیروی سنت است و اگر دیدی که یحیی بن معین را دشمن می دارد، بدان که دروغ گو است.» (1)3 - نووی گوید:

«او در زمان خودش پیشوای اهل حدیث بود و به او اعتماد می شد ... بر پیشوایی و ثقه دانستن و حفظ و جلالت و پیشی گرفتن و توانایی اش در این زمینه همگی بر او اجماع داشتند... حالات و فضیلت هایش، بی شمار است...» (2)4 - ابن خلکان گوید:

«حافظ معروف، پیشوا و دانشمند و حافظ و با دقت بود. او صاحب جرح و تعدیل است. پیشوایان بزرگ از او روایت کرده اند؛ از جمله:

ابوعبدالله محمد بن اسماعیل بخاری و ابوالحسین مسلم بن حجاج قشیری و ابوداود سجستانی و حافظانی دیگر. میان او و امام احمد بن حنبل دوستی و الفت و هم کاری فراوانی در علوم حدیث بود که شهرت داشت و نیاز به بازگویی و اطاله کلام ندارد...» (3)5 - ابوالفداء ایوبی گوید: او پیشوا و حافظ بود...» (4)6 - ذهبی گوید:

الف: «یحیی بن معین، پیشوای حافظ دانای توانا، بزرگ محدثان...»

عبدالرحمان بن ابوحاتم گفت: از پدرم درباره ی یحیی سؤال شد گفت: امام است. نسائی گفت: ابوزکریا یکی از پیشوایان در حدیث، ثقه و امین است.» (5)

ص: 62

1- الأنساب: مزی.

2- تهذیب الأسماء و اللغات 1 / 156.

3- وفيات الأعیان 6 / 139.

4- المختصر فی احوال البشر 2 / 37.

5- سیر اعلام النبلاء 11 / 71.

ب: «یحیی بن معین امام یگانه، سرور حافظان... یحیی بن قطان گفت: پیش از ما، مانند این دو، یعنی احمد بن حنبل و یحیی بن معین کسی نبود.»

احمد بن حنبل گفت: یحیی بن معین در رجال از همگی ما داناتر است. گویم:

یحیی مشهورتر از آن است که شرح مناقبش را به درازا بکشانیم. خنیس بن مبشر، یکی از ثقه‌ها، گفت: یحیی بن معین را در خواب دیدم، گفتم: خداوند نسبت به تو چه کرد؟ گفت: سیصد حوریه عطا کرد و بخشید و به ازدواج من درآورد و میان مردم جایی برایم تدارک دید.

در ذیقعدة ی سال 233 در مدینة النبى صلی الله علیه و آله و سلم غریبانه درگذشت. «(1)ج: «امام ابوزکریا یحیی بن معین بغدادی حافظ، یکی از بزرگان قوم و حجة الاسلام... حدیث هایش در کتاب های شش گانه است.» (2)د: «امام محدثان، فضیلت های بسیاری دارد. تولدش به سال 158 بود و در سفر حج در ذیقعدة ی سال 233 در مدینه مُرد و بر تابوت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حمل شد.» (3)7 - یافعی: آن گونه که از پیش گفته شد. (4)8 - فنوجی در کتاب «التاج المکمل / 141»

## 5 - روایت سویدبن سعید

از مشایخ مُسلم و ابن ماجه است. ابن کثیر پس از روایت حدیث «انا دارالحکمة...» از ترمذی - گوید: «روایت سویدبن سعید از شریک از سلمة از صنابحی از علی مرفوعا: «من شهر دانشم و علی در آن است. هر کس دانش را خواهد از آن درآید.» (5)ذهبی هم آن را با اسنادش از او روایت کرده است که به زودی خواهد آمد؛ ان شاء الله تعالی.

ص: 63

1- تذکرة الحفاظ 2 / 429.

2- العبر فی خبر من غیر 1 / 415.

3- الکاشف 2 / 358.

4- مرآة الجنان 2 / 108.

5- تاریخ ابن کثیر 7 / 359.

شرح حالش را اینان آورده اند:

1 - سمعانی در «الأنساب - الحدیثانی»

2 - مزّی در «تهذیب الکمال 12 / 247»

3 - ذهبی در «تذیب التّهبیب - خطّی» و «تذکرة الحفّاظ 2 / 454» و «العبر فی خبر من غبر 1 / 432»

4 - ابن حجر در «تهذیب التّهبیب 4 / 272»

5 - سیوطی در «طبقات الحفّاظ / 198»

و دیگران... همه او را مدح و ستایش بسیار کرده و موصوف به صفت های نیکو دانسته اند، مراجعه کنید.

## 6 - روایت احمد بن حنبل

### اشاره

او از طریق های متعدّدی حدیث را روایت کرده است... علامه محمّد بن علی بن شهر آشوب (که شرح حالش در کتاب های: الوافی بالوفیات 4 / 164 و البلغة از فیروزآبادی / 240 و لسان المیزان 5 / 310 و بغیة الوعاة 1 / 181 و طبقات المفسّرين از داودی 2 / 199 آمده است)، گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به اجماع گفت: من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد، باید از آن در آید. و احمد آن را از هشت طریق روایت کرده است.» (1) سبط ابن جوزی گوید: «احمد در «الفضائل» آورده است: حدیث کرد ما را ابراهیم بن عبدالله از محمّد بن عبدالله (عمر) رومی از شریک از سلمة بن کهیل از صنابحی از علی که گفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدينة العلم و علیّ بابها.» (2) سمهودی گفت: «امام احمد آن را در «الفضائل» از علی روایت کرده است.» (3) هم چنین از سخن مناوی و شیخانی قادری همین مطلب برمی آید که ان شاء الله به زودی خواهد آمد.

ص: 64

---

1- مناقب آل ابی طالب 2 / 34.

2- تذکرة خواص الأمة / 47.

3- جواهر العقدين خطّی.

## رجوع به حدیثی که احمد بن حنبل روایت کند، واجب است

دانشمندان اهل سنت این پایه و اساس را نهاده اند که واجب است رجوع به حدیثی که احمد بن حنبل روایت می کند. چون او امام دوران خویش و پیشوای این فن است.

اخطب خوارزم و گنجی در بی شمار بودن فضایل مولایمان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گویند:

«دلاله دارد بر این امر، آن چه که از امام اهل حدیث، احمد بن حنبل، روایت کردیم، که او عارف ترین اهل حدیث به علم حدیث است و برگزیده ی همتیانش و پیشوای زمان خویش است و از آغاز در این فن به او اقتدا شده است. او سواری است که اسب دیگر حافظان حدیث در میدان فرود می افتند. روایتش پذیرفته است و بر شانه ی تصدیق حمل می شود. ولایت آنان در دین اوست و بی تردید، قائل به برتری شیخین ابوبکر و عمر است، خداوند از آن دو راضی شود و آن دو را راضی کند و ما را در سایه ی رضای آن دو قرار دهد، پس روایتش درباره ی او چون ستون شعله ی چراغ است که پوشانیدنش با کف دست غیر ممکن است...» (1) سبط ابن جوزی در ذکر حدیث «مؤاخاة» - برادری گوید:

«ما می گوئیم: در حدیثی که احمد در «فضائل» روایت کرده، جای سخنی نیست و در این زمینه از احمد تقلید می شده است. هر گاه او حدیثی روایت کند بازگشت به آن واجب است، چون او امام زمان خویش و دانشمند دوران خود است و در علم نقل، بر همتایان خود برتری دارد. او تک سواری است که در میدان هم آوردی ندارد و این پاسخی است به تمام اشکالاتی که در این زمینه به حدیث های آن کتاب وارد می شود.» (2)

### 7 - روایت عباد بن یعقوب

عباد بن یعقوب رواجی اسدی، استاد بخاری و ابن ماجه و ترمذی است و

ص: 65

1- مناقب خوارزمی 3؛ کفایة الطالب / 253.

2- تذکرة خواص الأمة / 22.

این مطلب به زودی از سخن خطیب بغدادی و گنجی روشن و آشکار خواهد شد؛ ان شاء الله. شرح حال او را در جلد «حدیث طیر» به تفصیل آوردیم.

## 8 - روایت ترمذی

### اشاره

ترمذی حدیث را در صحیحش روایت کرده؛ همان گونه که در «جامع الأصول» آمده است؛ آنجا که گوید: «علی: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: أنا مدینة العلم وعلیّ بابها. ترمذی آن را روایت کرده است.» (1) و در «مطالب السؤل» آمده است: «همواره او - یعنی علی علیه السلام - در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و خداوند دانش او را افزون می کرد تا اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم - آن گونه که ترمذی با سندش از او نقل می کند - فرمود: أنا مدینة العلم وعلیّ بابها.» (2) و در همین کتاب، در شواهد دانش آن حضرت علیه السلام آمده است: «از آن جمله روایتی است که امام ترمذی در صحیحش با سند خود روایت کرده است - که بیشتر ذکر آن در استشهاد به این صفت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد که او انزع بطن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدینة العلم وعلیّ بابها.» (3) سیوطی گوید: «ترمذی و حاکم از علی روایت کرده اند که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: أنا مدینة العلم وعلیّ بابها. حق این است که این حدیثی حسن است.» (4) و در کتاب «السیرة الشامیة» در نام های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمده است: «شهر دانش، ترمذی و دیگران مرفوعاً روایت کرده اند: أنا مدینة العلم وعلیّ بابها. حق این است که گفته شود حدیثی حسن است.»

ابن تیمیّه در کتاب «المنهاج» و ابن روزبهان در کتاب «الباطل» اعتراف کرده اند که ترمذی حدیث مدینة العلم را در صحیحش روایت کرده است و این امر به زودی

ص: 66

1- جامع الأصول 9 / 473.

2- مطالب السؤل / 35.

3- همان / 61.

4- تاریخ الخلفاء / 170.

از کتاب های: الصّواعق، النواقض، العقد النبوی، الصّراط السوی، اسماء رجال المشکاة، تیسیر المطالب، النبراس، شرح المواهب اللدنیة، اسعاف الراغبین، ذخیرة المآل، شرح المثنوی و غیره، ظاهر و آشکار می گردد؛ ان شاء الله تعالی.

## شرح حال ترمذی

در این جا مناسب است که از کتاب های بزرگان و مشاهیر اهل سنّت، بخشی از فضیلت های ترمذی نقل شود. برخی از اقوال کسانی که شرح حال او را آورده اند، به شرح زیر است :

1 - سمعانی گوید: «این نسبتی است به «بوغ» که دهی از دهات ترمذ و در فاصله ی شش فرسنگی از آن می باشد و امام نایبنا، ابوعیسی بن سوره بن شداد بوغی ترمذی از آن ده است. او بی نیاز از پشتیبانی و دفاع، امام دوران خویش و دارای تألیفاتی است...» (1) و در لغت «ترمذی» هم گوید: «یکی از پیشوایانی است که در علم حدیث به آنان اقتدا می شود. کتاب های الجامع، التّاریخ و العلل را هم چون مردی دانشمند و دقیق تألیف کرده و در حفظ و درستی و دقّت، مثال زدنی بود. شاگردی ابوعبداللّه محمّد بن اسماعیل بخاری را نمود و با استاد های او، شریک است.» (2) - مجدّابن اثیر گوید: «او یکی از دانشمندان حافظ بزرگ بود و در فقه دستی شایسته داشت. نزد گروهی از پیشوایان حدیث درس خواند و با استادان صدر اوّل ملاقات کرد... و در علم حدیث کتاب های بسیاری دارد و این کتاب «الصّحیح» او، سودمندترین و از نظر ترتیب بهترین کتاب هاست و کم ترین تکرار را دارد. مطالبی دارد که در دیگر کتاب ها نیست، از ذکر مذهب ها و راه های استدلال و تبیین انواع حدیث، از صحیح و حسن و غریب. در آن جرح و تعدیل هم هست. در پایان آن «کتاب العلل» آمده که فایده های نیکویی در آن گردآورده است که ارزش آن بر خواننده پوشیده نخواهد ماند.»

ص: 67

---

1- الأنساب: البوغی.

2- الأنساب: الترمذی.



ترمذی خود گوید: «این کتاب را نوشتم و بر علمای حجاز عرضه کردم، به آن راضی شدند، بر دانشمندان عراق عرضه کردم، به آن راضی شدند، بر علمای خراسان عرضه کردم به آن راضی شدند و هر کس این کتاب را در خانه اش داشته باشد، گویی پیامبری سخن گو در خانه دارد.» (1)3 - عزابن اثیر گوید: «او امامی حافظ بود. تصنیف های نیکویی دارد از جمله:

الجامع الكبير في الحديث که بهترین کتاب هاست. او نابینا بود.» (2)4 - ابن خلکان مانند سمعانی گفته است. (3)5 - ابوالفداء ایوبی: «او امامی حافظ بود و کتاب های نیکویی دارد از جمله «الجامع الكبير في الحديث» و نابینا بود. او از پیشوایان مشهور حدیث است که در علم حدیث از آنان پیروی می شود...» (4)6 - ذهبی: الف: «امام حافظ، ابوعیسی محمدبن عیسی بن سوره سلمی ترمذی، نابینا و نویسنده ی «الجامع» و «کتاب العلل»...»

ابن حبان در کتاب «الثقات» گوید: ابوعیسی از کسانی بود که گردآوری کرد، تألیف نمود، حفظ و مذاکره کرد و ابوسعید ادریسی گفت: ابوعیسی در حفظ، مثال زدنی بود و حاکم گفت: شنیدم عمر بن علیک می گفت: بخاری از دنیا رفت و در خراسان مانند ابوعیسی در علم و حفظ و ورع و زهد به جا گذاشت. گریه کرد تا کور شد و سال ها نابینا ماند... او گفت: در این کتابم حدیثی روایت نکردم جز این که بعضی از فقها به آن عمل کرده اند...» (5)ب: «... او در این زمینه از پیشوایان بود...» (6)7 - خطیب تبریزی، مانند سخن مجد ابن اثیر را بیان کرده است. (7)8 - سیوطی گوید: «حافظ و علامه است. کشورها را در نوردید و به مردمان

ص: 68

- 
- 1- جامع الأصول 1 / 193 و 194.
  - 2- الكامل في التاريخ حوادث 279.
  - 3- وفيات الاعيان 4 / 278.
  - 4- المختصر حوادث 279.
  - 5- تذكرة الحفاظ 2 / 633.
  - 6- العبر 2 / 62.
  - 7- اسماء رجال المشكاة که با «المشكاة» چاپ شده است: 3 / 803.

بسیاری از خراسان و عراق و حجاز و غیر آنان گوش فرا داد...» (1) 9 - قاری گوید: او یکی از پیشوایان دوران و حافظان بزرگ زمانه خویش بود.

گفته شده است: کور مادرزاد بود، از مردم بسیاری شنید، از علمای بزرگ و حافظان مشایخ اسلام چون قتیبۀ بن سعید و بخاری و دارمی و هم ردیفانشان. کتاب جامعش نمایان گر گستره ی حفظ و فراوانی دانش او است، گویی که برای مجتهد بسنده و برای مقلد پاسخ گوست. از شیخ عبداللّه انصاری نقل شده است که گفت: جامع ترمذی نزد من سودمندتر از دو کتاب بخاری و مسلم است...» (2) هم چنین به این کتاب ها مراجعه کنید:

دول الاسلام 1 / 168، مرآة الجنان 2 / 193، تامة المختصر حوادث 279 و غیر آن ها.

## 9 - روایت ابن فهم بغدادی

### اشاره

حاکم در «المستدرک» گوید: «حدیث کرد ما را - با صحیح دانستن آن چه که امام ابوزکریا یحیی بن معین ذکر کرده است ابوالحسین محمد بن احمد بن تمیم قنطری از حسین بن فهم از محمد بن یحیی بن ضریر از محمد بن جعفر فیدی از ابومعاویه از اعمش از مجاهد از ابن عباس که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من شهر دانشم و علی در آن است. هر کس آن شهر را خواهد نزد در آید.»

حسین بن فهم گفت: آن را ابوصلت هروی از ابومعاویه برای ما حدیث کرد.

حاکم گفت: بهره گیرنده از این دانش بداند که: حسین بن فهم بن عبدالرحمان، ثقه، مأمون و حافظ است.» (3)

### شرح حالش

این بیان حاکم درباره ی ابن فهم ما را از پرداختن به شرح حالش بی نیاز

ص: 69

---

1- طبقات الحفاظ / 278.

2- «شرح الشمائل» نوشته ی قاری 1 / 7.

3- المستدرک علی الصحیحین 3 / 127.

می‌کند. حافظ ذهبی هم در حوادث سال 289 از او یاد می‌کند: «در آن سال حسین بن محمد بن فهم بن علی بغدادی حافظ، یکی از بزرگان حدیث درگذشت، که از یحیی بن معین برگرفت و طبقات را از ابن سعد روایت کرد.» (1)

## 10 - روایت بزّار

### اشاره

شیخ ابراهیم بن حسن کردی گوید: «اما این که او باب مدینه العلم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است؛ در سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است که: أنا مدینه العلم و علی بابها. بزّار و طبرانی آن را در «الأوسط» از جابر بن عبد الله و ترمذی و حاکم آن را از علی، روایت کرده اند.» (2) و به زودی روایت او را از کتاب های: الصّواعق، العقد التّبوی، نزل الأبرار، اسعاف الرّاعیین، مفتاح النّجا، وسیلة النّجاة، و السّیف المسلول خواهی دید.

### شرح حال بزّار

1 - ابونعیم گوید: «احمد بن عمرو بن عبد الخالق بصری ابوبکر بزّار، حافظ است. دویار به اصفهان آمد.» (3) 2 - ذهبی گوید: «در آن سال حافظ زمان خویش، ابوبکر احمد بن عمرو بصری بزّار، نویسنده ی «المسند الکبیر»، در «رملة» از دنیا رفت.» (4) 3 - سیوطی گوید: «بزّار حافظ و علامه ی مشهور است...» (5) 4 - ازهری گوید: «سنن بزّار، حافظ ابوبکر احمد بن عبد الخالق بزّار عتکی...»

ابن ابوخیثمه گوید: او رکنی از ارکان اسلام است. در زهد و تقوایش همانند ابن حنبل بود...» (6)

ص: 70

---

1- العبر فی خبر من غبر 2 / 83.

2- النبراس، از شیخ ابراهیم کردی.

3- اخبار اصفهان 1 / 104.

4- دول الاسلام 1 / 177.

5- طبقات الحفاظ / 285.

6- «رسالة الأسانید» از ازهری.

5 - دهلوی در کتابش، «التحفة»، او را به «عمدة المحدثین» توصیف کرده و بر نقل او اعتماد نموده و در جاهای متعددی از آن کتاب، به روایت های او استشهاد کرده است.

## 11 - روایت ابن جریر طبری

### اشاره

سیوطی بعد از نقل حدیث «أنا دارالحکمة وعلیُّ بأبها» از ترمذی و طبری و ابونعیم، سخن ترمذی را درباره ی آن آورده است که گفت: «ابن جریر سند این خبر را صحیح دانسته، اما بر مبنای نظر دیگران به دو علت باید آن را غیر صحیح شمرد، یکی اینکه فقط از این طریق نقل شده است، از علی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و دیگر این که سلمة بن کهیل نزد ایشان از کسانی به شمار می رود که با نقل او حجّتی برپا نمی شود.

و غیر از علی، دیگری هم در روایت این حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با او موافق هستند: حدیث کرد ما را محمد بن ابراهیم فزاری از عبدالسّلام بن صالح بن هروی از ابومعاویه از اعمش از مجاهد از ابن عبّاس که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس آن شهر را خواهد، باید از درس درآید.»

ابراهیم بن موسی رازی که شخصی غیر از فراء است از ابومعاویه با اسنادش مانند آن را برای ما حدیث کرد. این شیخ را نمی شناسم و غیر از این، حدیث دیگری از او نشنیدم. سخن ابن جریر پایان یافت.» (1)

### شرح حاشی

1 - ابن جزلة در «مختار مختصر تاریخ بغداد» - خطی.

2 - سمعانی در «الأنساب»: الطبری.

3 - یاقوت در «معجم الأدباء» 6 / 423.

4 - نووی در «تهذیب الأسماء و اللغات» 1 / 78.

ص: 71

1- جمع الجوامع / 373.

5- ذهبی در «تذکرۃ الحفاظ» 2 / 710 و در «العبر»

6- ابن وردی در «تتمۃ المختصر: حوادث 307»

7- یافعی در «مرآة الجنان» 2 / 261

8- سبکی در «طبقات الشافعیة» 2 / 135

9- ابن الشحنة در «روضۃ المناظر»: حوادث 310

10- اسدی در «طبقات الشافعیة» - خطی

11- سیوطی در «طبقات الحفاظ» 307 /

12- داووی در «طبقات المفسرین» 2 / 106

هم چنین شرح حال او را در جلد «حدیث ولایت» به تفصیل آورده ایم.

فشرده ی گفته ی ابن خلکان نیز از این قرار است: «در فنون بسیاری مانند تفسیر، حدیث، فقه، تاریخ و غیر آن ها پیشوا بود. او دارای نوشته های ظریفی در رشته های مختلفی است که نمایانگر گستره ی دانش و فزونی فضلش می باشد. او از پیشوایان مجتهد بود و از کسی تقلید نکرد. ابوالفرج معافی بن زکریای نهروانی معروف به «ابن طرار» بر مذهب او بود که بعد از این ذکرش خواهد آمد؛ ان شاء الله تعالی.

او در نقل، ثقه بود و تاریخش صحیح ترین و ثابت ترین تاریخ هاست. شیخ ابواسحاق شیرازی در «طبقات الفقهاء» او را در زمره ی مجتهدین یاد کرده است...» (1) ابوالفداء ایوبی درباره ی او گوید: «او حافظ کتاب خدا و دانا به قرائت ها و بینا به معنی ها و از مجتهدین بود و از کسی تقلید نکرد، او فقیهی دانا و آگاه به گفته های اصحاب و تابعان و گروه بعدی بود... هنگامی که مُرد، عامه نسبت به او تعصب ورزیده او را به رافضی بودن متهم کردند، علتش جز این نبود که او کتابی در اختلاف فقیهان نوشت و احمدبن حنبل را در آن ذکر نکرد؛ در این باره به او خبر دادند، گفت:

احمدبن حنبل فقیه نبود و فقط محدث بود. این سخن بر حنبلی ها بسیار گران آمد؛ در حالی که تعداد بی شماری از آنان در بغداد بودند، پس هر آن چه که خواستند به

ص: 72

1- وفيات الأعیان 4 / 191.

او دشنام دادند.» (1) جزری گوید: «امام ابوجعفر طبری آملی بغدادی یکی از بزرگان و صاحب تفسیر و تاریخ و تصنیف ها است. خطیب گفت: یکی از پیشوایان علم بود و به سخنش حکم می شود و به خاطر معرفت و فضلش، به رأیش مراجعه می شود. او دانش هایی را گرد آورده بود که کسی از افراد هم زمانش با او در آن شریک نبود، حافظ کتاب خداوند و دانا به قرائت ها و بینا به معانی، فقیه در احکام قرآن، دانا به سنت ها و طریق آن، از صحیح و نادرست و ناسخ و منسوخ آن، آگاه به گفته های صحابه و تابعان، دانا به احوال مردم و خبرهایشان بود.» (2)

## 12 - روایت ابوبکر باغندی

### اشاره

ابن مغزلی گوید: «خبر داد ما را محمد بن احمد بن عثمان از ابوالحسین محمد بن مظفر بن موسی بن عیسی، حافظ بغدادی از باغندی محمد بن محمد بن سلیمان از محمد بن مصفّا از حفص بن عمر عدنانی از علی بن عمر از پدرش از جریر از علی که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است و به خانه ها جز از درهایشان وارد نمی شوند.» (3)

### شرح حالش

1 - سمعانی در: «الانساب» - باغندی.

2 - ذهبی در: تذکرة الحفاظ 2 / 736، العبر 2 / 153، دول الاسلام: حوادث 312.

3 - سیوطی در: طبقات الحفاظ: 311.

و کتاب های دیگر، مراجعه شود.

ص: 73

---

1- المختصر: حوادث 307.

2- غاية التّهایة فی طبقات القراء 2 / 106.

3- المناقب ابن مغزلی / 81.

حاکم چنین گوید: «حدیث کرد ما را ابوالعباس محمدبن یعقوب (اصم) از محمدبن عبدالرحیم هروی در رملة از ابوالصّلت عبدالسلام بن صالح از ابومعاویه از اعمش از مجاهد از ابن عباس که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس آن شهر را خواهد، از آن در آید.»

اسناد این حدیث صحیح است ولی مسلم و بخاری آن را روایت نکرده اند، و ابوصلت ثقه و امین است. من شنیدم که ابوالعباس محمدبن یعقوب در «التاریخ» می گوید: شنیدم عباس بن محمد دوری می گفت: از یحیی بن معین درباره ی ابوصلت هروی پرسیدم، گفت: ثقه است. گفتم: مگر حدیث مدینه العلم را از ابومعاویه از اعمش نقل نکرده است؟ گفت: محمدبن جعفر فیدی آن را حدیث کرد و او ثقه و امین است.» (1) ابن مغزلی چنین گوید:

«خبر داد ما را ابوالقاسم فضل بن محمدبن عبدالله اصفهانی هنگامی که به مسجد ما در واسط آمد در ماه رمضان سال چهارصد و سی و چهار و املاء کرد بر ما از ابوسعید محمدبن موسی بن فضل بن شاذان صیرفی در نیشابور، از ابوالعباس محمدبن یعقوب اصم، از محمدبن عبدالرحیم هروی از عبدالسلام بن صالح از ابومعاویه از اعمش از مجاهد از ابن عباس که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد، نزد آن در، بیاید.» (2)

### شرح حاشی

#### 1 - سمعانی:

«أصمّ صفت کسی است که نمی شنود، از صمم مشتق می شود و کسی که به این نام در مشرق و مغرب شهرت دارد، ابوالعباس محمدبن یعقوب است که محدّث

ص: 74

1- المستدرک علی الصحیحین 3 / 126.

2- مناقب ابن مغزلی / 83.

بلامنازع دوران خویش بود و هرگز در راست گویی و صحت روایت او اختلاف نشده است. حاکم ابوعبدالله حافظ گوید: در سرزمین های اسلامی کسی را مانند او ندیدیم که مسافران برای شنیدن حدیث به سوی او بروند و همین بسنده است برای شرافت و شهرت و مقام والای او در دین و مقبولیت او در سرتاسر کشورهای اسلامی.» (1) 2 - ذهبی:

«اصم، امام ثقه و محدث مشرق زمین است. حاکم گوید: شنیدم محمد بن فضل بن خزیمه گفت: از جدّم پیشوای پیشوایان شنیدم هنگامی که درباره ی کتاب «المبسوط» شافعی از او سؤال شد گفت: آن را از ابوالعبّاس اصم بشنوید. او ثقه است او را دیدم که در مصر (حدیث) می شنید و شنیدم ابواحمد حافظ می گفت:

شنیدم عبدالرحمان بن ابوحاتم می گوید: راوی برای کتاب «المبسوط» جز ابوالعبّاس وراق نمانده است و به ما خبر رسید که او ثقه و راستگوست.» (2) و ذهبی در کتاب «العبر» گوید: «در آن سال محدث خراسان و راوی دوران ابوالعبّاس اصم محمد بن یعقوب درگذشت.» (3) 3 - سیوطی گوید: «اصم پیشوای سودمند، ثقه، محدث مشرق زمین...»

محدث بلامنازع دوران خویش است...» (4)

#### 14 - روایت ابوالحسن ابن تمیم بغدادی

پیشتر روایت او از این حدیث، از سخن حاکم، روشن شد و پس از این هم خواهد آمد.

#### 15 - روایت ابوبکر ابن جعابی

##### اشاره

ابن شهر آشوب گوید:

«اجماع است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است، هر

ص: 75

1- الأنساب الأصمّ.

2- تذکرة الحفاظ 3 / 860.

3- العبر فی خبر من غیر حوادث 346.

4- طبقات الحفاظ / 354.



کس دانش را خواهد، باید نزد آن در بیاید.» احمد از هشت نفر و ابراهیم ثقفی از هفت نفر، و ابن بطة و قاضی جعابی از شش نفر آن را روایت کرده اند.» (1)

## شرح حالش

حافظ جلال الدین سیوطی درباره اش چنین گوید:

«ابن جعابی حافظ برجسته، یگانه ی زمان خود، قاضی موصل، ابوبکر محمدبن عمر بن محمدبن مسلم تمیمی بغدادی در ماه صفر سال 284 متولد شد، و از ابن عقدة آموخت و «الابواب و الشیوخ» را نوشت. دارقطنی و حاکم و ابونعیم از او روایت کردند و او آخرین یارانش بود. ابوعلی گفت: در مشایخ حافظتر از ابن جعابی ندیدم و از کسی شنیدم که می گفت: او دویست هزار حدیث در حفظ دارد و در مورد همین تعداد حدیث به مشکلات پاسخ می داد. بلکه او بر حافظان هم برتری داشت؛ زیرا متن ها را پیاپی با لفظهایش می خواند؛ در حالی که بیشتر حافظان در این زمینه کوتاهی می کنند. او در شناسایی مشکلات احادیث و رجال ثقه و تاریخ آنان، پیشتاز و پیشوا بود. در رجب سال 355 در بغداد از دنیا رفت.» (2)

## 16 - روایت طبرانی

### اشاره

آن را از حدیث ابن عباس روایت کرده است؛ آن جا که گوید:

«حدیث کرد ما را حسن بن علی معمّری و محمدبن علی صائفی مکی از ابوالصّلت عبدالسلام بن صالح هروی از ابومعاویه از اعمش از مجاهد از ابن عباس که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد، نزد در آن آید.» (3)

ص: 76

1- مناقب آل ابی طالب 2 / 34.

2- طبقات الحفاظ / 375 و در تذکرة الحفاظ 3 / 925 و العبر 2 / 302 هم شرح حالش آمده است.

3- المعجم الکبیر از طبرانی - خطّی.

ابن حجر هم با همین لفظ از او روایت کرده است، بر اساس آن چه که سیوطی در «شرح صحیح ترمذی» و «جمع الجوامع»، متقی در «کنز العمال»، بدخشانی در «نزل الأبرار» و «مفتاح النجا»، مولوی مبین در «وسيلة النجاة» و ولی الله در «مرآة المؤمنین» آورده اند که پس از این خواهد آمد، ان شاء الله تعالی.

و در همان کتاب آن را با لفظ دیگری از ابن عباس روایت کرده است. سیوطی گوید: «من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد، نزد آن در، آید.

عق عد طب ک (عقیلی، ابن عدی، طبرانی، حاکم)» (1) و با همین لفظ، سمهودی در «جواهر العقدين» و متقی هندی در «کنز العمال» از او روایت کرده اند، که خواهد آمد.

روایت طبرانی از این حدیث از ابن عباس، از کتاب های «النکت البدیعات» و «شرح المواهب» و «الفوائد المجموعة» نیز آشکار می شود، آن گونه که در آینده خواهد آمد؛ ان شاء الله تعالی.

طبرانی در کتاب «الأوسط» این حدیث را از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده است؛ ابن حجر مکی گوید:

«حدیث نهم: بزار و طبرانی در «الأوسط» از جابر بن عبدالله آورده اند و طبرانی و حاکم و عقیلی در «الضعفاء» و ابن عدی از ابن عمر و ترمذی و حاکم از علی نقل کرده اند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و س 99 لم فرمود، «أنا مدينة العلم و علی بابها.» (2) روایت کردن طبرانی از حدیث جابر، در این کتاب ها هم آشکار می شود:

العقد النبوی، النبراس، نزل الأبرار، مفتاح النجا، تحفة المحبین، اسعاف الراغبین، وسیلة النجاة و السیف المسلول که بعد از این خواهد آمد؛ ان شاء الله تعالی.

هم چنین آن را از حدیث ابن عمر هم نقل کرده است؛ که در عبارت کتاب «الصواعق» دیدیم و آن را از عبارت این کتاب ها هم به زودی خواهیم دید:

ص: 77

---

1- الجامع الصغیر من احادیث البشیر النذیر 1 / 108.

2- الصواعق المحرقة / 73.

نزل الأبرار، مفتاح النجا، تحفة المحبين، اسعاف الراغبين، وسيلة النجاة، ان شاء الله.

البته نقل این حدیث به طور مطلق از عبارت کتاب «کنوز الحقائق» او نیز، خواهد آمد؛ ان شاء الله تعالی.

### شرح حاشی

1 - سمعانی در «الانساب الطبرانی»

2 - ابن خلکان در «وفیات الاعیان 1 / 215»

3 - ذهبی در «العبر 2 / 315»

4 - یافعی در «مرآة الجنان 2 / 372»

5 - سیوطی در «طبقات الحفاظ / 372»

6 - جزری در «طبقات القراء: 1 / 311»

شرح حال مفصل او را از این کتاب ها و غیر آن ها، در جلد «حدیث طبرانی» آورده ایم.

ذهبی درباره اش چنین گوید:

«طبرانی، حافظ، امام، علامه، حجّت، ابوالقاسم سلیمان بن احمد بن ایوب بن مطیر شامی لخمی طبرانی مُسند دنیاست...» (1) و در «دول الاسلام» آمده است: «مُسند دنیا، حافظ ابوالقاسم...» (2) قنوجی چنین گوید:

«او حافظ دوران خویش بود؛ در جست و جوی حدیث به مدّت سی و سه سال از شام به عراق، حجاز، یمن، مصر و شهرهای جزیره ی فراتیه سفر کرد و از بزرگان بسیاری حدیث شنید، تعداد استادانش به هزار تن می رسد، نوشته های او لذّت بخش، سودمند و غریب است، از جمله ی آن ها معجم های سه گانه است.» (3)

ص: 78

---

1- تذكرة الحفاظ 3 / 912.

2- دول الاسلام 1 / 223.

3- «التاج المکمل» از صدیق حسن خان قنوجی / 54.

«دهلوی» هم -مانند دیگران، در مواضعی از کتاب «التحفة» به خبرها و گفته های طبرانی تمسک جسته است.

## 17 - روایت ابوبکر قفال چاچی

### اشاره

حاکم پس از نقل این حدیث، از روایت ابن عباس گوید:

«برای این حدیث با اسنادی صحیح، گواهی از حدیث سفیان ثوری وجود دارد: حدیث کرد مرا ابوبکر محمدبن علی، فقیه امام چاچی قفال در بخارا که من از او پرسیدم حدیث کرد مرا نعمان بن هارون بلدی در شهر «بلد» از اصل کتابش از احمدبن عبدالله بن یزید حرّانی از عبدالرزاق از سفیان ثوری از عبدالله بن عثمان بن خثیم از عبدالرحمان بن عثمان تیمی که گفت: شنیدم جابر بن عبدالله می گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است؛ هر کس دانش را خواهد، نزد آن در بیاید.»

(1)

### شرح حاشی

1 - سمعانی: «امام ابوبکر محمدبن علی بن اسماعیل قفال چاچی یکی از پیشوایان دنیا در تفسیر و حدیث و فقه و لغت است.» (2) و درباره ی قفال گوید: «امام مسلم مردم دوران خویش است. او امامی اصولی، لغوی و شاعر بود که عمرش را در طلب دانش و گسترش آن گذراند و یادش در شرق و غرب گسترده شد و کتاب های بسیار زیبایی نوشت...» (3) - رافعی گوید: «پیشوایی از پیشوایان اصحاب شافعی است، پیشرو در دانش است و کتاب های مشهوری در تفسیر و حدیث و اصول و فقه دارد.» (4) - نووی گوید: «در ماوراءالنهر پیشوای عصر خویش و داناترین آنان در

ص: 79

1- المستدرک علی الصحیحین 127/3

2- الانساب چاچی

3- الأنساب القفال.

4- التدوین بذکر علماء قزوین 1 / 457.

اصول بود و کتاب‌هایی از بهترین کتاب‌ها دارد. اول کسی است که در باب جلد، کتاب نوشت و رساله شافعی را شرح کرد. شیخ ابواسحاق در طبقاتش گوید:

کتاب‌های زیادی دارد که مانندش را دیگری ندارد... و امام ابو عبدالله حلیمی گوید:

استاد ما، قفال چاچی داناترین دانشمند دروان خویش بود که ملاقاتش کردم...» (1)4 - ابن خلکان گوید: «فقیه شافعی، امام مسلم دوران خویش است او فقیه، محدث، اصولی، لغوی و شاعر بود. در دوران او، در شافعی‌ها کسی مانند او در ماوراءالنهر نبود...» (2)5 - ذهبی گوید: «او در مذهب دارای وجهه‌ای است...» (3)6 - یافعی گوید: «پیشوای بسیار دانشمند، فاضل مشهور، معروف به «قفال کبیر» و «قفال چاچی فقیه شافعی» پیشوای بی‌رقیب دوران و یگانه‌ی مسلم روزگار خویش است. دارای تألیف‌های سودمند و روش ستوده‌ای است... از دانشمندان بزرگ از جمله دو امام بزرگ، محمد بن جریر طبری و پیشوای پیشوایان، محمد بن خزیمه و هم‌ردیفانش روایت کرده است و گروهی از بزرگان از او روایت کرده‌اند؛ از جمله: حاکم ابو عبدالله و ابن مندة و ابو عبدالرحمان سلمی و دیگران...» (4)7 - سبکی گوید: «امام جلیل، یکی از پیشوایان دهر، دارای چیرگی در دانش‌ها و دست‌گشاده و جلالت کامل و عظمت فراوان است. در تفسیر، حدیث، کلام، اصول، فروع، پرهیزکاری و زهد، لغت و شعر، امام و پیشوا بود. یادآور دانش‌ها بود. درباره‌ی آن چه که به دست می‌آورد، پژوهش می‌کرد. از آن چه که داشت به خوبی بهره‌می‌گرفت. یگانه‌ی افراد زمان بود.

ابوعاصم عبادی درباره‌اش گوید: در میان یاران، فصیح‌ترین قلم را داشت و در ظرائف دانش‌ها، ژرف‌نگرتر و در بیان، سریع‌تر و در خرد استوارتر بود و از نظر سند حدیثی پایه‌ای رفیع‌تر داشت.

ص: 80

---

1- «تهذیب الاسماء و اللغات» از نووی.

2- وفيات الاعیان 338/3.

3- العبر 2/338.

4- مرآة الجنان حوادث: 365.

حلیمی گوید: استادمان قفال، داناترین دانشمندان دوران خویش بود که با او ملاقات کردم ... حاکم ابوعبدالله گوید: او فقیه، ادیب، پیشوای شافعیان دوران خویش در ماوراءالنهر و در اصول، داناترین بود و در جست و جوی حدیث از همه ی آنان بیشتر مسافرت کرد. شیخ ابواسحاق شیرازی گوید: او امام بود و کتاب هایی دارد که کسی مانندش را ندارد... و ابن صلاح گوید: قفال کبیر بزرگی از بزرگان مذهب، بلندآوازه و مجمع دانش هایی است که خود به آن ها آگاه است که دارای نوشته هایی است...» (1) 8 - اسنوی گوید: «یکی از پیشوایان اسلام است...» (2)

## 18 - روایت ابوالشیخ

### اشاره

بر اساس گفته ی سخاوی، ابوالشیخ این حدیث را در «کتاب السنة» روایت کرده است. سخاوی گوید: «حدیث أنا مدینه العلم و علی بابها. حاکم در بخش «المناقب» در کتاب مستدرکش و طبرانی در معجم کبیرش و ابوالشیخ ابن حیّان در «السنة» خودش و دیگران همگی از حدیث ابومعاویه ی نابینا از اعمش از مجاهد از ابن عباس با این اضافه روایت کرده اند: هر کس آن علم را خواهد نزد آن در، بیاید.» (3) همان گونه که به زودی از تصریح سمهودی و مناوی و زرقانی روایت او را خواهی دانست.

### شرح حاشی

1 - سمعانی گوید: «ابومحمد عبدالله بن عبدالله بن جعفر بن حیّان اصفهانی معروف به «ابوالشیخ»، حافظی بزرگ و ثقة است. کتاب های زیادی نوشت و ابونعیم احمد بن عبدالله حافظ از او بسیار روایت کرده است. آخرین کسی که از او روایت

ص: 81

1- طبقات الشافعیه: از سبکی 3 / 200.

2- طبقات الشافعیه: از اسنوی 2 / 79.

3- المقاصد الحسنه / 97.

کرده، ابوطاهر محمدبن احمدبن عبدالرحیم، کتاب اصفهانی، می باشد.» (1)2 - ذهبی گوید: «ابوالشیخ، حافظ اصفهان و مُسند زمان خویش، امام ابو محمد عبدالله بن محمدبن جعفر بن حیان انصاری، صاحب کتاب های پراکنده در نقاط عالم است و به ابوالشیخ شناخته می شود... با وسعت دانش و فراوانی حفظ، نیکوکار، خیر، پرهیزکار و بسیار راستگو بود... ابن مردویه گوید: ثقه و امین است؛ تفسیر و کتاب های بسیاری در احکام و غیر آن تألیف کرد. ابوبکر خطیب گوید:

حافظ، استوار و بسیار راست گو بود... ابونعیم گوید: یکی از بزرگان و ثقه بود.» (2)3 - سیوطی گوید: «ابوالشیخ حافظ اصفهان و مُسند دوران خویش و پیشواست... با دانش وسیع و فراوانی حفظش یکی از بزرگان بود، نیکوکار، خیر، امین، ثقه و با دقت بود. تفسیر و کتاب های دیگری نوشت. در محرم سال 369 از دنیا رفت.» (3)هم چنین در کتاب «کفایة المتطلع» نوشته ی تاج الدین دهان در زمره ی کتاب هایی که شیخ حسن عجمی روایتشان کرده است، چنین گوید: «کتاب اخلاق النبی صلی الله علیه و آله و سلم، از امام محدث ابوعبدالله محمدبن محمدبن جعفر بن حیان معروف به «ابوالشیخ»: خبر داد آن روایت را از شیخ محمدبن علاءالدین بابلی از محمد حجازی شعرانی از معمر محمد ارکماس از حافظ احمدبن حجر عسقلانی از ابواسحاق ابراهیم بن صدیق رسام که گفت: خبر داد مارا ابومحمد اسحاق بن یحیی امدی از ابوسفیان خلیل حافظ از ناصر بن محمد ویری از جعفر بن عبدالواحد ثقفی از ابوطاهر محمدبن احمدبن عبدالرحیم از نویسنده اش ابومحمد عبدالله بن محمدبن جعفر بن حیان، پس او را یاد کرد.»

و شیخ حسن عجمی از هفت استادی است که شاه ولیّ الله در «الإرشاد الی مهمات الاسناد» افتخار می کند که اسنادهایش به آنان می رسد و بنابراین، شیخ

ص: 82

1- الأنساب الحیانی.

2- تذکرة الحفاظ 3 / 945.

3- طبقات الحفاظ / 381.

ابوالشیخ حیانی از بزرگان استاد‌های پدر «دهلوی» می‌باشد. همچنین کابلی در «الصّواعق» و خود دهلوی در «التحفة» به روایت ابوالشیخ تمسک می‌جویند... پس از شگفتی هاست که در یک مورد به روایت او متمسک می‌شود و در موردی دیگر از آن دوری می‌جوید. آیا این چیزی جز تعصّب است؟!

## 19 - روایت «ابن سقا»

### اشاره

ابن مغزلی گوید: «سخن ایشان صلی الله علیه و آله و سلم: من شهر دانشم: خبر داد ما را ابوالحسن احمد بن مظفر بن احمد عطار، فقیه شافعی که حدیث را در سال 434 برایش خواندم پس به آن اقرار کرد. به او گفتم: خبر داد شما را ابو محمد عبدالله بن محمد بن عثمان مزنی ملقب به «ابن السقا» حافظ واسطی از عمر بن حسن صیرفی از احمد بن عبدالله بن یزید از عبدالرزاق از سفیان ثوری از عبدالله بن عثمان از عبدالرحمان بن بهمان از جابر بن عبدالله که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بازوی علی را گرفت و فرمود: «این امیر نیکوکاران و قاتل کافران است. هر که او را یاری دهد، یاری می‌شود و بی‌یاور است هر کس او را بی‌یاور نهد.» سپس صدایشان را بلند کرده فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد، نزد آن در، بیاید.» (1)

### شرح حاشی

1 - ابن مغزلی در «ذیل تاریخ واسط خطی»

2 - سمعانی در «الأنساب السقا»

3 - ذهبی در «تذکره الحفاظ 3 / 965» و «العبر 2 / 365»

4 - ابن ناصرالدین در «الطبقات»

5 - سیوطی در «طبقات الحفاظ / 385»

6 - بدخشانی در «تراجم الحفاظ - خطی»

ص: 83

---

1- «مناقب» از ابن مغزلی / 80.



در این جا به بیان ذهبی در «العبر» بسنده می کنیم که گوید: «ابومحمّد بن سقا، حافظ عبداللّه بن محمّد بن عثمان واسطی است، از ابوخلیفه و عبدان و هم ردیفان این دوروایت کرده است. جزا حافظه اش چیزی حدیث نکرد. در جمادی الآخر از دنیارفت و از بزرگان اهل واسط و دارای حشمت بود، پدرش او را به مسافرت بُرد.» (1)

## 20 - روایت ابواللیث

### اشاره

ابواللیث نصر بن محمّد سمرقندی حدیث مدینه العلم را چنین روایت می کند: «از قیس بن ابوحازم نقل شده که گفت: مردی نزد معاویه آمد و مسأله ای از او پرسید، گفت: آن را از علی بن ابی طالب پرس که او به آن داناتر است. آن مرد گفت:

سخن تو برایم دل پذیرتر از سخن علی است. معاویه گفت: بسیار بد گفتمی و کار ناشایستی کردی، از مردی کراهت داری که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را برای دانش به شدت می جنانید و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: یا علی تو نزد من مانند هارون نزد موسی هستی؛ مگر اینکه بعد از من پیامبری نیست و عمر بن خطاب همواره از او می پرسید و برمی گرفت و من خودم دیدم که هرگاه بر عمر بن خطاب چیزی مشکل می شد، می گفت: علی بن ابی طالب آن جاست. سپس معاویه به آن مرد گفت: بلند شو، خداوند پاهایت را بر پا ندارد و نامش را از دیوان حذف کرد.

و روایت شده که سؤال کننده ای از عایشه درباره ی مسح بر کفش پرسید، گفت: درباره ی آن از علی بن ابی طالب پرسید؛ او به سنّت داناتر است.

و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدينة العلم و علی بابها.» (2)

### شرح حالش

1 - ذهبی در «تذکره الحفاظ»

2 - عبدالقادر در «الجواهر المضية فی طبقات الحنفية 2 / 196»

ص: 84

1- العبر فی خبر من غیر 3 / 365.

2- المجالس خطی.

3 - كفوى در «كئائب أعلام الأختيار خطى»

4 - قارى در «الأئمار الجنبية فى طبقات الحنفية»

5 - دهان در «كفاية المتطلع خطى»

6 - كاتب چلبى در «كشف الظنون 441»

و در جلد «حدیث طیر» به تفصیل شرح حالش را آوردیم.

## 21 - روایت محمدبن مظفر بغدادی

### اشاره

ابن مغزلى گوید: «ما را خبر داد محمدبن احمدبن عثمان از ابوالحسين محمدبن مظفر بن موسى بن عيسى، حافظ بغدادى، از باغندى محمدبن محمدبن سليمان از محمدبن مصفاً از حفص بن عمر عدنى از على بن عمرو از پدرش از جرير از على عليه السلام كه گفت: رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: من شهر دانشم و على در آن است و خانه ها را جز از درهايشان وارد نمى شوند.» (1)

### شرح حالش

1 - ذهبى در «تذكرة الحفاظ 3 / 980» و «العبر 3 / 12» و «دول الاسلام 1 / 231» شرح حال او را آورده است.

2 - صفدى در «الوافى بالوفيات 4 / 34»

3 - سيوطى در «طبقات الحفاظ / 389»

و ديگران... و ما شرح حال او را در جلد «حدیث ثقلین» به تفصیل آورده ایم.

## 22 - روایت «ابن شاهین»

### اشاره

ابن شهر آشوب گوید: «اجماع بر این است كه پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: من شهر دانشم و على در آن است، پس هر كس دانش را خواهد، باید نزد آن در بیاید. احمد

ص: 85

از هشت طریق و ابراهیم ثقفی از هفت طریق و ابن بطه از شش طریق و قاضی جعابی از شش طریق و ابن شاهین از چهار طریق آن را روایت کرده اند.» (1)

### شرح حالش

- 1 - سمعانی در «الأنساب»
- 2 - ابن اثیر در «الکامل حوادث 385»
- 3 - خوارزمی در «اسماء رجال مسانید ابی حنیفة»
- 4 - ذهبی در «العبر 3 / 29»
- 5 - یافعی در «مرآة الجنان 2 / 426»
- 6 - جزری در «طبقات القراء 1 / 588»
- 7 - سیوطی در «طبقات الحفّاظ 392 / 1»
- 8 - داودی در «طبقات المفسّرين 2 / 2»
- 9 - دیار بکری در «الخمیس: حوادث 385»
- 10 - زرقانی در «شرح المواهب اللدنیة 1 / 166»

در این جا برای اختصار، به خلاصه ای از شرح حال ابن شاهین از «تذکرة الحفّاظ» بسنده می کنیم:

«ابن شاهین، حافظ، دانش گستر، مكثر و محدّث مشهور عراق است. ابن ماکولا گوید: ثقه و امین است در شام و فارس و بصره حدیث شنید. باب ها و شرح حال ها را جمع آوری کرد و چیزهای بسیاری نوشت. از هری گوید: ابن شاهین ثقه است و نزد او از بغوی هفت صد رساله وجود دارد. ابن ابوالفوارس گوید: ثقه و امین است و تصنیفات بسیاری دارد و کسی به پایه او نمی رسد.» (2)

### 23 - تأیید صاحب بن عباد

#### اشاره

ابن شهر آشوب در کتاب «مناقب»، شعر بعضی شاعران درباره ی دانش

ص: 86



امیرالمؤمنین علیه السلام را گواه می گیرد، از جمله شعر صاحب بن عباد:

كان النَّبِيَّ مدينةً هو بابها \*\*\* لو أثبت النَّصاب ذات المرسل

- پیامبر شهر و او در آن بود، اگر ناصبی ها اصل پیامبری را بپذیرند.

و نیز گوید:

باب المدينة لا تبغوا سواها لها \*\*\* لتدخلوها فخلّوا جانب التّيه

- او در آن شهر است، غیر او را برای آن نخواهید که به آن وارد شوید، پس بیابان های گمراهی را رها کنید.

و در یادکرد کسانی که حدیث «ردّ الشّمس» را به نظم آورده اند از صاحب بن عباد آورده است:

كان النَّبِيَّ مدينة العلم الّتي \*\*\* حوت الكمال و كنت أفضل باب

ردّت عليك الشمس و هي فضيلة \*\*\* ظهرت فلم تستر بلف نقاب

- پیامبر شهر آن دانشی بود که همه ی کمال را در برگرفت و تو بهترین در بودی

- برای تو خورشید برگشت و این فضیلتی است که آشکار شد و با پوشش نقابی، پوشانده نشد. (1)

### شرح حاشی

1 - ثعالبی در «یتیمه الدهر 3 / 31-118»

2 - ابن خلکان در «وفیات الأعیان 1 / 75»

3 - ابوالفداء ایوبی در «المختصر - حوادث 385»

4 - ابن اثیر در «الکامل حوادث 385»

5 - ذهبی در «العبر حوادث 385»

6 - ابن وردی در «تتمة المختصر حوادث 385»

7 - یافعی در «مرآة الجنان حوادث 385»

8 - سیوطی در «بغیة الوعاة/ 196»



و ما شرح حال مفصّل او را در جلد «حدیث طیر» آورده ایم.

## 24 - روایت ابن شاذان سکری حربی

### اشاره

این گونه در کتاب «الأمالی» حدیث را روایت کرده است: «حدیث کرد ما را اسحاق بن مروان، از پدرش از عامر بن کثیر سراج از ابو خالد از سعد بن طریف از اصبع بن نباته از علی بن ابی طالب که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است، ای علی! دروغ گوید هر کسی ادعا کند از غیر درش وارد آن می شود.»

### شرح حاشی

- 1 - سمعانی در «الأنساب سکری»
  - 2 - ابن اثیر در «الکامل حوادث 386»
  - 3 - ذهبی در «العبر حوادث 386»
- شرح حال او در جلد «حدیث طیر» آورده ایم.

## 25 - روایت ابن بطّة

### اشاره

از بیان ابن شهر آشوب معلوم شد که ابن بطّة حدیث را از شش طریق روایت کرده است.

### شرح حاشی

- 1 - سمعانی در «الأنساب العکبری»
  - 2 - ابن ناصرالدین در «الطبقات خطّی»
  - 3 - بدخشانی در «تراجم الحفاظ خطّی»
- و افرادی دیگر. در جلد «حدیث طیر» از تمسک و اعتماد ابن تیمیّه به روایت های او یاد کردیم. هم چنین در جلد «حدیث تشبیه» بیان کردیم که ابن بطّة از

## 26 - روایت حاکم

### اشاره

این روایت را از طریق های بسیاری آورده و گفته است: «حدیث کرد ما را ابوالعبّاس محمّد بن یعقوب از محمّد بن عبدالرحیم هروی در شهر «رملة» از ابوالصلت عبدالسلام بن صالح از ابومعاویه از اعمش از مجاهد از ابن عبّاس که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهری از دانشم و علی در آن می باشد، هر کس آن شهر را خواهد، باید نزد آن در بیاید.» و این حدیثی با اسناد صحیح است ولی آن دو نقلش نکرده اند؛ در حالی که ابوالصلت ثقه و امین است و من از ابوالعبّاس محمّد بن یعقوب در «التاریخ» شنیدم که می گفت: از عبّاس بن محمّد دوری شنیدم که می گفت: از یحیی بن معین درباره ی ابوالصلت هروی پرسیدم، گفت: او ثقه است.

گفتم: آیا حدیث «من شهر دانشم» را از ابومعاویه از اعمش نقل نکرده است؟ گفت:

محمّد بن جعفر فیدی هم آن را نقل کرده و او ثقه و امین است.

از ابونصر احمد بن سهل، فقیه قَبّانی که پیشوای دورانش در بخارا بود، شنیدم که می گفت: شنیدم حافظ، صالح بن محمّد بن حبیب، در حالی که درباره ی ابوصلت هروی از او پرسیدند، می گفت: یحیی بن معین در حالی که ما همراهش بودیم به ابوصلت وارد شد، بر او سلام کرد، هنگامی که بیرون آمد، او را دنبال کردم و گفتم:

خدایت رحمت کند درباره ی ابوصلت چه می گویی؟ گفت: او بسیار راست گوشت.

گفتم: او حدیث اعمش را از مجاهد از ابن عبّاس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت می کند که:

«من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد، از در آن وارد شود»؟ گفت: این حدیث را دانشمند اهل فید (محمّد بن جعفر فیدی) از ابومعاویه از اعمش نیز نقل کرده؛ همان گونه که ابوصلت روایت کرده است.

در تأیید صحّت آن چه یحیی بن معین آورده است، ابوحسین محمّد بن احمد بن تمیم قنطری گوید: حسین بن فهم از محمّد بن یحیی بن ضریس از محمّد بن جعفر فیدی از ابومعاویه از اعمش از مجاهد از ابن عبّاس نقل کرده که



گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس آن شهر را خواهد، باید نزد آن در بیاید. حسین بن فهم گفت: ابوصلت هر وی آن را از ابومعاویه برایمان نقل کرد.

حاکم گوید: بهره گیرنده از این دانش باید بداند که حسین بن فهم بن عبدالرحمان ثقه، امین و حافظ است. و این حدیث گواهی از حدیث سفیان ثوری با اسناد صحیح دارد: مرا حدیث کرد ابوبکر محمد بن علی، فقیه، امام چاچی قفال در بخارا - و من از او پرسیدم - مرا حدیث کرد نعمان بن هارون بلدی در شهر «بلد» از اصل کتابش از احمد بن عبدالله بن یزید حرانی از عبدالرزاق از سفیان ثوری از عبدالله بن عثمان بن خثیم از عبدالرحمان بن عثمان تیمی که گفت: شنیدم جابر بن عبدالله می گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن در بیاید.» (1) گویم:

حاکم در صحیح دانستن و تنقیح این حدیث شریف بسیار کوشیده است.

بارها و بارها سندش را صحیح شمرده تا دشمنی انکارکنندگان را سست و شک تردیدکنندگان را از ریشه برگند... و همه ی سپاس از آن خداوند، پروردگار جهانیان است.

حاکم هم چنین حدیث «مدینه العلم» را به روایت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده است... سیوطی گوید: «ترمذی و حاکم از علی روایت کرده اند که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن شهر است.» (2) این واقعیت از کتاب های «الصواعق، العقد النبوی، النبراس، شرح المواهب، نزل الأبرار، مفتاح النجا، تحفة المحبّین، اسعاف الراغبین، وسیلة النّجاة، مرآة المؤمنین و ینایع المودّة، نیز به دست می آید.

حاکم آن را از حدیث ابن عمر هم نقل کرده است. ابن حجر گوید: «حدیث

ص: 90

---

1- المستدرک علی الصحیحین 3 / 126 و 127.

2- تاریخ الخلفاء / 170.

نهم: بزار و طبرانی در «الأوسط» از جابر بن عبدالله و طبرانی و حاکم و عقیلی در «الصّدّ عفاء» و ابن عدی از ابن عمر، ترمذی و حاکم از علی روایت کرده اند که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: أنا مدينة العلم و علیّ بابها. (1) در کتاب های: العقد النبوی و نزل الأبرار، مفتاح النجا، تحفة المحبین، اسعاف الرّاعین، وسیلة النجاة، مرآة المؤمنین، ینابیع المودّة هم این حدیث ذکر شده است که در آینده بدان آگاه خواهی شد؛ ان شاء الله تعالی.

### شرح حاشی

- 1 - ابو موسی مدینی در «المصنّف المفرد خطّی»
- 2 - عبدالغافر فارسی در «تاریخ نیشابور»
- 3 - فخر رازی در «مناقب الشّافعی»
- 4 - ابن اثیر در «جامع الاصول» و «الکامل حوادث 405»
- 5 - نووی در «تهذیب الأسماء و اللغات»
- 6 - ابن خلکان در «وفیات الأعیان 3 / 408»
- 7 - ابوالفداء ایوبی در «المختصر 2 / 144»
- 8 - ذهبی در «تذکرة الحفّاظ 3 / 1039»
- 9 - ابن وردی در «تتمة المختصر 1 / 453»
- 10 - خطیب تبریزی در «رجال المشکاة که به ضمیمه ی کتاب المشکاة چاپ شده است»
- 11 - یافعی در «مرآة الجنان حوادث 405»
- 12 - سبکی در «طبقات الشّافعیة 4 / 155»
- 13 - سیوطی در «طبقات الحفّاظ / 409»
- 14 - فنوجی در «التاج المکمل / 113»

ص: 91

و دیگران... . بخشی از شرح حال هایش را در جلد‌های پیشین آوردیم و بخشی دیگر را در جلد‌های بعدی خواهیم آورد.

هم چنین شاه ولیّ الله دهلوی در کتاب «قرة العینین» او را تجدیدکننده ی دین در آغاز قرن چهارم دانسته و در آن کتاب و هم چنین در کتاب «إزالة الخفاء» به روایت های او تمسک می جوید و خود دهلوی نیز در کتابش «التحفة» چنین کرده است.

## 27 - تأیید فردوسی

### اشاره

ابوالقاسم حسن بن اسحاق فردوسی حدیث «مدینة العلم» را مرسل مسلم دانسته و در «شاه نامه» چنین گوید:

چهارم علی بود جفت بتول \*\*\* که او را به خوبی ستاید رسول

که من شهر علمم علیم درست \*\*\* درست این سخن، قول پیغمبر است

گواهی دهم کاین سخن را ز اوست \*\*\* تو گویی دو گوشم بر آواز اوست

بدان باش کو گفت، زان برمگرد \*\*\* چو گفتار و رایت نیاز بدرد

گویم: این بهترین گواه بر شهرت حدیث «مدینة العلم» و گسترش آن میان امت از دوران های قدیم و دلیلی است بر درستی و ثابت بودنش نزد همه ی مسلمانان، حتی متعصب های اهل سنت؛ زیرا فردوسی شاه نامه را به فرمان سلطان محمود فرزند سبکتکین به نظم درآورد که از سرسخت ترین دشمنان شیعیان و پیروان اهل بیت علیهم السلام بود. به علم حدیث دل بستگی داشت و از فقیهان شافعی بود، اگر در این حدیث جایی برای طعن بود، آن را انجام می داد. این گفته های بعضی از دانشمندان اهل سنت در ستایش اوست:

ص: 92

1 - ابن تیمیّه در کتاب «منهاج السنّة» گوید: «اما نمازی که علامه حلّی یاد کرده که ابوحنیفه جایز نشد نمی داند و نزد یکی از پادشاهان به جا آورده تا پادشاه از مذهبش برگشته است، دلیلی بر فساد مذهب اهل سنّت نمی باشد، چون آنان می گویند که حق از ایشان بیرون نیست و نمی گویند که هیچ یک از آنان خطا نمی کند و این نماز را اکثریت اهل سنّت مانند مالک و شافعی و احمد ناروا می دانند. و پادشاهی را که یاد کرده محمود بن سبکتکین است و او بازگشت به آنچه که سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می دانست. او از نیکان و عادل ترین شاهان بود و نسبت به بدعت گذاران به ویژه رافضی ها بسیار سخت گیر بود.»

2 - ابن خلکان گوید: «امام الحرمین ابوالمعالی عبدالملک جوینی - که پیشتر یاد شد - در کتابش که «مغیث الخلق فی اختیار الأحق» نام دارد، آورده است: سلطان محمود بر مذهب ابوحنیفه بود و شیفته ی علم حدیث بود، در حضورش استادان حدیث می خواندند و او می شنید و در مورد آن ها توضیح و تفسیر می طلبید، وقتی اکثر آن ها را موافق با مذهب شافعی یافت، علمای هر دو مذهب را در مرو گرد آورد و از آنان درخواست کرد در مورد ترجیح یک مذهب بر دیگری سخن بگویند، پس موافقت شد که در حضور او دو رکعت نماز بر مذهب امام شافعی و دو رکعت بر مذهب ابوحنیفه بخوانند، تا سلطان بنگرد و بیندیشد و نیکوترین را برگزیند. قفال مروزی - که پیشتر یاد شد با طهارت فراوان و شرایط معتبر طهارت و پوشش و مقابل قبله ایستادن با انجام رکن ها و حرکت ها و سنّت ها و آداب و واجبات، به طور کمال و تمام دو رکعت نماز به جا آورد و گفت: این نمازی است که امام شافعی کمتر از آن را جایز نمی داند.

سپس دو رکعت نماز آن گونه که ابوحنیفه جایز می داند به جا آورد، پوست دَبّاغی شده ی سگی را پوشید و جای نمازش را آلوده به نجاست کرد با عرق خرما وضو گرفت و چون در میانه ی تابستان و در بیابان بود مگس و پشه جمع شد و وضوی او وارونه و واژگون بود، سپس رو به قبله ایستاد و بدون نیت در وضو به نماز

ایستاد و به زبان فارسی تکبیر گفت و یک آیه به فارسی خواند «دو برگ سبز» (ترجمه ی مَدَّهَامَتَان) و بدون رکوع رفتن مانند نوک زدن خروس دوبار پیپی سرش را به زمین زد و تشهّد خواند و در پایان بدون سلام گفتن از ماتحت خود صدایی برآورد و گفت: ای سلطان! این نماز ابوحنیفه است.

پادشاه گفت: اگر این نماز، نماز ابوحنیفه نباشد تو را می کشم، چون این چنین نمازی را هیچ دین داری جایز و روا نمی داند. حنفی ها انکار کردند که این نماز ابوحنیفه باشد. قفال دستور داد کتاب های ابوحنیفه را بیاورند، سلطان به یک مسیحی که نویسنده بود دستور داد کتاب های هر دو مذهب را بخواند، پس نماز بر مذهب ابوحنیفه را همان گونه یافت که قفال حکایت کرده بود، آنگاه پادشاه از مذهب ابوحنیفه دوری نمود و به مذهب شافعی تمسک جست. سخن امام حرّمین پایان یافت.

افتخارهای سلطان محمود بسیار بود و روش او بهترین روش ها و تولّدش در شب عاشورای سال سیصد و شصت و یک و مرگش در ماه ربیع الآخر و گفته شده در یازدهم صفر سال چهارصد و بیست و یک یا دو در غزنه بود. «(1)3 - ذهبی گوید: «عبدالغافر فارسی گفت: او راست یت در بالابردن کلمة الله تعالی، در جنگ هایش پیروز بود؛ سالی از سال های سلطنتش خالی از یک جنگ یا یک مسافرت نبود. او باهوش، دوراندیش، و خوش فکر بود. مجلس او جایگاه رفت و آمد دانشمندان بود...» (2)4 - یافعی: آن گونه که پیشتر آمد. (3)5 - سبکی گوید: «محمود بن سبکتکین پادشاه بزرگ، ابوالقاسم، سیف الدوله، فرزند امیرناصرالدوله ابومنصور: یکی از پیشوایان دادگر و کسی که کشورها و بندگان تسلیم او شدند و زیبایی آثارش نمایان شد، پیش از سلطنت، «سیف الدوله» لقب

ص: 94

---

1- وفيات الاعيان 2 / 84.

2- العبر- حوادث 421.

3- مرآة الجنان- حوادث 421.

داشت و بعد از آن «یمین الدوله» لقب گرفت و بر اساس این لقب، «الکتاب الیمینی» را ابوالنصر محمد بن عبدالجبار عتبی درباره ی زندگی این پادشاه نوشت و مردم خوارزم و سرزمین هایی که بر آن حکومت می کرد، به این کتاب توجه و عنایت دارند و لفظهایش را با دقت، ضبط و نگه داری می کنند، بیش از توجه مردم سرزمین ما به «مقامات حریری».

این پادشاهی پیشوا، عادل، شجاع، پیشی جو، فقیه، دانا، جوان مرد، بخشنده، سعادتمند و تأیید شده بود. بررسی که کردم، در دادگری بعد از عمر بن عبدالعزیز، چهار نفر را یافتم که پنجمی ندارند اما برای بعضی از مردم زمان به درازا نکشید و آثاری ماندنی از آنان دیده نشد و آنان عبارتند از سلطان محمود و نظام الملک وزیر - میان این دو فاصله ی زمانی وجود دارد و در کشور ما، یک سلطان و یک پادشاه، سلطان صلاح الدین یوسف بن ایوب فتح کننده ی بیت المقدس، و پیش از او پادشاه نورالدین محمود بن زنکی شهید...» (1) هم چنین شرح حال فردوسی رادولت شاه سمرقندی در «تذکره الشعراء 57/» آورده است و بخشی از احوال او را با سلطان محمود بن سبکتکین به تفصیل بیان داشته است... به آن مراجعه کنید.

## 28 - روایت ابوبکر بن مردویه

### اشاره

این روایت را از حدیث امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده و می گوید: «از علی نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است، پس هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن در بیاید.»

و از حدیث ابن عباس چنین آورده است: «از ابن عباس نقل شده که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است، پس هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن در بیاید.»

ص: 95

از بیان شوکانی هم - که خواهد آمد روایت او از حدیث ابن عباس آشکار می شود. ان شاء الله تعالی.

## شرح حالش

1 - سمعانی در «الأنساب البیهقی»

2 - یاقوت حموی در «معجم البلدان 2 / 346»

3 - ذهبی در «تذکره الحفاظ 4 / 1212» و «العبر حوادث 458»

4 - ابن کثیر در «التاریخ حوادث 458»

5 - سبکی در «الطبقات خطی»

6 - سیوطی در «طبقات الحفاظ / 446»

7 - زرقانی در «شرح المواهب اللدنیة 1 / 68»

## 29 - روایت ابونعیم

### اشاره

این حدیث را ابونعیم اصفهانی در کتاب «معرفة الصحابة» آورده است. در کتاب «جمع الجوامع» از جلال سیوطی چنین آمده است: «أنا مدينة العلم وعلیّ بابها. ابونعیم در کتاب «المعرفة» از علی نقل کرده است.» (1) هم چنین سیوطی گوید: «حدیث شانزدهم: از او - یعنی از علی - نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: أنا مدينة العلم وعلیّ بابها. ابونعیم در «المعرفة» آن را روایت کرده است.» (2) نقل ابونعیم از حدیث، در کتاب «المعرفة» از کتاب های «الاكتفاء» و «نزل الأبرار» و «مفتاح النجا» و «تحفة المحبّین» نیز بر می آید. و نورالدین سلیمانی هم در کتاب «الدر الیتیم» آن را نقل کرده که خواهد آمد، ان شاء الله تعالی.

هم چنین ابونعیم معنی حدیث «شهردانش» را در زمره ی لقب های

ص: 96

1- جمع الجوامع.

2- القول الجلی فی مناقب علی خطی.

امیرالمؤمنین علیه السلام آورده است و این دلیلی بر اثبات بدون تردید آن می باشد و این متن سخن اوست در شرح حال آن امام علیه السلام:

«آقای قوم، دوستدار مردم، محبوب معبود، در شهر حکمت ها و دانش ها، سرلوحه ی خطاب ها، شکافنده و نمایان کننده ی اشاره ها، پرچم ره یافتگان و نور اطاعت کنندگان، ولیّ پرهیزکاران و امام دادگران، در پذیرش ایمان از همه جلوتر و در حکم و یقین از همه پایدارتر، در بردباری از همه والایتر و در دانش از همه برتر، علیّ بن ابی طالب، پیشوای پرهیزکاران، زینت عارفان، خبردهنده از حقیقت های توحید، اشاره کننده به درخشش های علم یگانه پرستی، دارنده ی قلب بسیار خردمند و زبان بسیار پرسشگر و گوش شنوا و پیمان وفادار، چشم های فتنه ها را کور کرد و از محنت های گوناگون دوری گزید، ناکثین را عقب زد، قاسطین را خوار و مارقین خشن در دین خدا را سرکوب کرد، در راه خدا از ملامت هیچ کس نهراسید.» (1)

### شرح حاشی

- 1 - فخر رازی در «مناقب الشّافعی»
- 2 - ابن اثیر در «الکامل: حوادث: 430»
- 3 - خوارزمی در «اسماء رجال مسانید ابی حنیفة»
- 4 - ابن خلّکان در «وفیات الأعیان 1 / 26»
- 5 - ابوالفداء ایوبی در «المختصر حوادث 430»
- 6 - ذهبی در «تذکرة الحفاظ 3 / 1092» و «العبر 3 / 170» و «دول الاسلام حوادث: 430»
- 7 - ابن وردی در «تتمةالمختصر حوادث: 430»
- 8 - خطیب تبریزی در «اسماء رجال المشکاة (با مشکاة چاپ شده) 3 / 805»

ص: 97



9 - صفدی در «الوفی بالوفیات 7 / 81»

10 - یافعی در «مرآة الجنان - حوادث 430»

11 - سبکی در «طبقات الشافعية 4 / 18»

12 - اسنوی در «طبقات الشافعية 2 / 474»

13 - سیوطی در «طبقات الحقاظ / 423»

14 - شعرانی در «لوائح الأنوار فی طبقات الأخیار»

15 - دیار بکری در «الخمیس حوادث 430»

16 - فنوجی در «التاج المکمل / 31»

17 - دهلوی در «بستان المحدثین»

و دیگران که در دیگر جلد‌های کتاب خواهد آمد.

ابن خلکان گوید: «حافظ ابونعیم احمد بن عبدالله بن احمد بن اسحاق بن موسی بن مهران اصفهانی، حافظ مشهور و نویسنده ی کتاب «حلیة الأولیاء» از بزرگان محدثان و حافظان ثقه بود. از فضلا درس گرفت و از او درس گرفتند و بهره بردند و کتاب «حلیه» ی او از بهترین کتاب ها است و کتاب «تاریخ اصفهان» هم دارد که از آن نقل کردم...» (1) و در کتاب «العبر» آورده است:

«در اسنادهای بلندمرتبه اش یگانه ی دنیا بود، همراه با حفظ و ژرف نگری در حدیث و در فنونش... کتاب های ارزشمندی نوشت که در بلاد مختلف شهرت دارند.» (2)

### 30 - روایت احمد بن مظفر، فقیه شافعی

#### اشاره

همان گونه که از کتاب «المناقب» ابن مغزلی گذشت، حدیث «مدینه العلم» را با اسنادش از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است و در آینده نیز از آن آگاه خواهی

ص: 98

---

1- وفیات الاعیان 1 / 26.

2- العبر فی خبر من غیر 3 / 170.

شد؛ ان شاء الله تعالی.

## شرح حالش

ذهبی شرح حالش را آورده است (1) و جلالت او از روایت کردن ابن مغازلی از او و توصیف او به «فقیه شافعی» در چند جای کتاب «المناقب» نمایان می شود.

## 31 - روایت ابوالحسن ماوردی

### اشاره

این حدیث را بزرگ قاضیان، ابوالحسن علی بن محمد بن حبیب بصری شافعی، معروف به «ماوردی» روایت کرده است. ابن شهر آشوب در مناقب آورده است:

« اجماع است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش خواهد، باید نزد آن در بیاید.» احمد از هشت طریق، ابراهیم ثقفی از هفت طریق، ابن بطّاء از شش طریق، قاضی جعابی از شش طریق، ابن شاهین از چهار طریق، خطیب از سه طریق، یحیی بن معین از دو طریق و هم چنین سمعانی و قاضی ماوردی و ابومنصور سکری آن را روایت کرده اند.» (2)

## شرح حالش

1 - سمعانی: «بزرگ قاضیان، ابوالحسن علی بن محمد بن حبیب بصری معروف به «ماوردی» از مردم بصره و ساکن بغداد، از بزرگان فقیهان شافعی بود.

کتاب هایی در اصول و فروع فقه و غیره دارد. خطیب گوید: از او حدیث نوشته ام و ثقه بود.» (3) 2 - ابن اثیر گوید: «او پیشوا بود و کتاب های زیادی در علوم مختلف دارد؛

ص: 99

---

1- العبر فی خبر من غیر.

2- مناقب آل ابی طالب 2 / 34.

3- الأنساب ماوردی.

یکی از آن‌ها «الحاوی» است. هشتاد و شش سال عمر کرد.» (1)3 - ابن خلکان: «از چهره‌های برجسته و بزرگان فقه‌های شافعی و نگهبان مذهب بود و کتاب «الحاوی» از اوست. هر که کتاب او را مطالعه کرد، به تبخّر و معرفت کامل او به مذهب گواهی داد. در شهرهای بسیاری قضاوت به او واگذار شده بود...» (2)4 - ذهبی: «در فقه و اصول و تفسیر، پیشوا و نسبت به ادبیات عرب، بینا بود...» (3)5 - یافعی: «پیشوای بسیار دانشمند و دریای بزرگ و داورترین قضات...» (4)6 - سبکی: «ابوالحسن ماوردی نویسنده‌ی «الحاوی»، پیشوای جلیل‌القدر و بلندمرتبه... او امامی بلندمرتبه و باجلالت بود، دستی گشاده در مذهب و آگاهی فراوانی در دیگر دانش‌ها داشت. شیخ ابواسحاق گفت: در بصره و بغداد سال‌های بسیاری درس خواند و در فقه و ادبیات، کتاب‌های فراوانی دارد و حافظ مذهب بود و خطیب گفت: از فقه‌های بزرگ شافعی است و کتاب‌های متعددی در اصول و فروع فقه و غیر آن دارد و گفت: در کل کشور قضاوت به او واگذار شده بود، یکی از پیشوایان بود و دارای نوشته‌های نیکویی در هر رشته از دانش بود...»

آن چه ماوردی در کتاب «ادب الدّین و الدّنیاء» می‌آورد بیانگر دیانت و مجاهده اش با نفس خویش است:

«از چیزهایی که در مورد خود می‌یابم اینکه در اقسام بیع‌ها کتابی تألیف کردم. در آن از کتاب‌های دیگران هرچه توانستم گرد آوردم و سخت کوشیدم و ذهن خود را به کار گرفتم تا کامل شد و به پایان رسید. از آن به خود می‌بالیدم و می‌پنداشتم که آگاه‌ترین مردم در این رشته هستم. در مجلسی بودم که دو مرد اعرابی پیش من آمدند و از بیعی پرسیدند که در بادیه انجام داده بودند که آن عقد،

ص: 100

---

1- الکامل فی التاریخ حوادث 450.

2- وفيات الأعیان 1 / 326.

3- العبر فی خبر من غیر حوادث: 450.

4- مرآة الجنان حوادث: 450.

شرط هایی در ضمن خود داشت که چهار مسأله در مورد آن مطرح بود که برای هیچ کدام پاسخی نمی دانستم. سر به زیر انداخته، به حال خود و آن دو نفر می اندیشیدم که گفتند: آیا برای آن چه از تو سؤال کردیم پاسخی نداری، و حال آنکه سرکرده ی این گروه هستی؟ گفتم: نه. گفتند: ساکت باش و رفتند. سپس نزد کسی رفتند که بسیاری از دوستانم در دانش از او برتر بودند و از او پرسیدند، به سرعت پاسخ قانع کننده ای داد. در حالی که از پاسخ او خشنود بودند و دانش او را می ستودند، از پیش او بازگشتند... (تا آن جا که گوید: آن رخداد، نهیبی پندآموز و اندیشه ای ژرف بود که زمام نفس در برابرش خوار و بال خودپسندی در برابرش به زیر کشیده شد.

خطیب گوید: او ثقة بود...» (1)

## 32 - روایت ابوبکر بیهقی

### اشاره

اخطب خوارزم گوید: «خبر داد ما را، شیخ زاهد حافظ، ابوالحسن علی بن احمد عاصمی خوارزمی از شیخ القضاة، اسماعیل بن احمد واعظ از ابوبکر احمد بن حسین بیهقی از ابوالحسن محمد بن حسین بن داود علوی از محمد بن محمد بن سعد هروی شعرانی از محمد بن عبدالرحمان نیشابوری از ابوالصلت هروی از ابومعاویه از اعمش از مجاهد از ابن عباس که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد باید نزد آن در، بیاید.» (2)

### شرح حالش

1 - فخر رازی در «مناقب الشافعی»

2 - ابن اثیر در «الکامل حوادث: 458»

ص: 101

---

1- «طبقات الشافعیة» از سبکی 3 / 303.

2- المناقب خوارزمی / 40.

3 - یاقوت حموی در «معجم البلدان 1 / 804»

4 - ابن خلکان در «وفیات الأعیان 1 / 20»

5 - ابوالفداء ایوبی در «المختصر حوادث: 458»

6 - ابن وردی در «تتمة المختصر حوادث: 458»

7 - ذهبی در «تذكرة الحفاظ 3 / 1132» و «العبر 3 / 240» و «دول الإسلام - حوادث: 458»

8 - خطیب تبریزی در «اسماء رجال المشكاة (چاپ شده با مشكاة) 3 / 806»

9 - یافعی در «مرآة الجنان حوادث: 458»

10 - سبکی در «طبقات الشافعية 4 / 8»

118 - اسنوی در «طبقات الشافعية 1 / 198»

12 - سیوطی در «طبقات الحفاظ 433»

13 - قاری در «المرقاة 1 / 23»

14 - مناوی در «فیض القدير 1 / 28»

15 - زرقانی در «شرح المواهب 1 / 33»

16 - دهلوی در «بستان المحدثین»

17 - قنوجی در «التاج المکمل 28»

و افرادی دیگر. شرح حال او را در بعضی جلدهای این کتاب به تفصیل آورده ایم و در این جا به گفته ی ابن خلکان بسنده می کنیم که گوید:

«ابوبکر احمد بن حسین بن علی بن عبدالله بن موسی بیهقی خسرو جردی، فقیه شافعی و حافظ بزرگ مشهور، یگانه ی دوران و یکتا در فنون، در میان هم ردیفان خود و از بزرگان اصحاب حاکم ابوعبدالله بن بیع در حدیث بود و در دانش های مختلف افزون بر او بود، فقه را از ابوالفتح ناصر بن محمد عمری مروزی دریافت کرد. حدیث عمده ی وقت او را گرفت و به آن شهرت یافت و برای یافتن آن به عراق و حجاز مسافرت کرد و از علمای دوران خود در خراسان و دیگر کشورها حدیث

شنید و سپس به تألیف روی آورد و در مورد حدیث تا جایی نوشت که گفته شد تصنیف هایش به هزار جزء رسید. او نخستین کسی است که متن گفته های امام شافعی را در ده جلد گرد آورد... و در دنیا به اندک قانع بود. امام الحرمین درباره اش گوید: هیچ شافعی مذهبی نیست مگر این که شافعی بر او منت دارد؛ جز احمد بیهقی که او بر شافعی منت دارد. بیشترین یاری را به مذهب شافعی رساند. برای گسترش دانش به نیشابور دعوت شد، پذیرفت و به آن جا منتقل شد. بر روش گذشتگان بود و گروهی از بزرگان، حدیث را از او گرفتند...»

### 33 - روایت ابو غالب ابن بشران نحوی

#### اشاره

از بیان ابن مغزلی در «المناقب» روایت او را ملاحظه کردید و در آینده نیز آن را خواهید یافت؛ ان شاء الله تعالی.

#### شرح حاشی

1 - ذهبی در «العبر حوادث: 462»

2 - قرشی در «الجواهر المضیة فی طبقات الحنفیة 2 / 11»

3 - یافعی در «مرآة الجنان حوادث؛ 462»

4 - قاری در «الأثمار الجنیة فی طبقات الحنفیة»

و ما آن را در مجلد «حدیث طیر» آوردیم.

### 34 - روایت خطیب بغدادی

#### اشاره

حدیث «مدینة العلم» را از طرق متعددی از ابن عباس نقل کرده است؛ آن جا که گوید: «خبر داد ما را حسین بن علی صمیری از احمد بن محمد بن علی صیرفی از ابراهیم بن احمد بن ابو حصین از محمد بن عبدالله ابو جعفر حضرمی از جعفر بن محمد بغدادی ابو محمد فقیه از ابو معاویه از اعمش از مجاهد از ابن عباس که گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش را

خواهد، باید نزد آن در بیاید.» (1) «خبر داد مرا احمد بن محمد عتیقی از عبدالله بن محمد بن عبدالله شاهد از ابوبکر احمد بن فاذویه بن عزرة طحان از ابوعبدالله احمد بن احمد بن یزید بن سلیم از رجاء بن سلمة از ابومعاویه ی نایبنا از اعمش از مجاهد از ابن عباس که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد باید نزد آن در بیاید.» (2) «ما را حدیث کرد محمد بن احمد بن رزق از ابوبکر مکرّم قاضی از قاسم بن عبدالرحمان انباری از ابوالصلت عبدالسلام بن صالح بن سلیمان بن میسره ی هروی از ابومعاویه از اعمش از مجاهد از ابن عباس که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«أنا مدينة العلم و علی بابها.» (3) و از حدیث جابر از رسول خدا علیه السلام هم آن را نقل کرده؛ آن جا که گوید: «ما را خبر داد یحیی بن علی دسکری در حلوان از ابوبکر محمد بن مقری در اصفهان از ابوالطیب محمد بن عبدالصمد دقاق از احمد بن عبدالله ابوجعفر مکتب از عبدالرزاق از سیفان از عبدالله بن عثمان بن خثیم از عبدالرحمان بن بهمان که گفت: شنیدم جابر بن عبدالله گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز حدیبیه در حالی که دست علی را گرفته بود، شنیدم: «این امیر نیکوکاران و قاتل بدکاران است، پیروز است هر کس او را یاری کند، سرشکسته است هر کسی او را یاری نکند و واگذارد. صدایشان را بلند کرده فرمود: - من شهر دانشم و علی در آن است، پس هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن در بیاید.» (4) از حدیث سرورمان امیرالمؤمنین علیه السلام هم آن را نقل کرده، گوید: «ما را خبر داد عبدالله بن محمد بن عبدالله از محمد بن مظفر از ابوجعفر حسین بن حفص خثعمی از عباد بن یعقوب از یحیی بن بشیر کنندی از اسماعیل بن ابراهیم همدانی از ابواسحاق از

ص: 104

1- تاریخ بغداد: 7 / 172.

2- تاریخ بغداد 4 / 348.

3- همان 11 / 204.

4- همان 2 / 377.

حارث از علی، و از عاصم بن ضمیره از علی که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«خداوند من و علی را از یک درخت آفرید. من ریشه و علی شاخه ی آن و حسن و حسین میوه اش و شیعیان برگ هایش هستند. آیا از پاکیزه جز پاکیزه بیرون آید؟ و من شهر دانشم و علی در آن است. پس هر کس آن شهر را خواهد، باید نزد آن در بیاید.» (1) و این روایت، از کتاب «کفایة الطالب فی مناقب امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب» هم دانسته می شود؛ همان گونه که خواهد آمد.

در کتاب «المتفق و المفترق» هم بر اساس آن چه در کتاب «الاكتفاء»، نوشته ی وصابی آمده، از حدیث ابن عباس، آن را نقل کرده که متن آن چنین است: «از او (یعنی از ابن عباس) نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من شهر دانشم و علی در آن است، پس هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن در بیاید. حاکم در «المستدرک» و خطیب آن را در «المتفق و المفترق» نقل کرده است.» (2) هم چنین در کتاب «تاریخ بغداد» چندین روایت از یحیی بن معین آورده است که نمایان گر ثابت و صحیح دانستن حدیث «مدینة العلم» است که در آینده آن ها را خواهی دید؛ ان شاء الله تعالی.

### شرح حاشی

1 - سمعانی در «الأنساب البغدادی»

2 - ابن اثیر در «الکامل حوادث: 463»

3 - خوارزمی در «اسماء رجال جامع مسانید ابی حنیفه»

4 - ابن خلکان در «وفیات الأعیان 1 / 27»

5 - ابوالفداء ایوبی در «المختصر حوادث: 463»

ص: 105

1- تاریخ بغداد 11 / 49.

2- الاکتفاء از وصابی به نقل از المتفق و المفترق از خطیب خطی.



6 - ابن وردی در «تتمة المختصر حوادث: 463»

7 - ذهبی در «تذكرة الحفاظ 3 / 1135» و «العبر 3 / 253» و کتاب های دیگر.

8 - یافعی در «مرآة الجنان 3 / 87»

9 - سبکی در «طبقات الشافعية 4 / 29»

10 - اسنوی در «طبقات الشافعية 1 / 201»

11 - سیوطی در «طبقات الحفاظ 434 / 434»

12 - دیار بکری در «الخمیس حوادث: 463»

13 - مناوی در «فیض القدير 1 / 29»

14 - زرقانی در «شرح المواهب 1 / 105»

15 - ابن قاضی شهبه در «طبقات الشافعية 1 / 246»

16 - دهلوی در «بستان المحدثین»

17 - قنوجی در «التاج المکمل»

قنوجی گوید: «حافظ ابوبکر احمد بن علی بن ثابت بن احمد بن مهدی بن ثابت بغدادی معروف به «خطیب»، نویسنده ی «تاریخ بغداد» و کتاب هایی دیگر است. از حافظان با دقت و دانشمندان متبحر بود و اگر جز کتاب تاریخ را نداشت، او را بسنده بود؛ که آن بیانگر اطلاعی گسترده است. نزدیک به یک صد کتاب نوشت.

فضل او مشهورتر از آن است که وصف شود. فقه را از ابوالحسن محاملی و قاضی ابوالطیب طبری و دیگران آموخت. او فقیهی بود که بیشتر به حدیث و تاریخ پرداخت. در روز پنج شنبه بیست و چهارم جمادی الثانی سال 392 متولد شد و در روز دوشنبه هفتم ذی حجه ی سال 463 در بغداد از دنیا رفت. خداوند متعال رحمتش فرماید و سمعانی گوید: در سؤال از دنیا رفت و شنیدم که شیخ ابواسحاق شیرازی از کسانی بود که جنازه اش را بر دوش گرفت چون از او بسیار بهره مند شده بود و در کتاب هایش به او مراجعه می کرد. از شگفتی هاست که او در دوران خود، حافظ مشرق بود و ابوعمر و یوسف بن عبدالبر نویسنده ی کتاب «استیعاب» حافظ

### 35 - روایت ابن عبدالبرّ قرطبی

#### اشاره

حدیث «مدینه العلم» را در شرح حال امام امیرالمؤمنین علیه السلام چنین آورده است: «از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است، پس هر کس دانش را خواهد، باید از آن وارد شود.»» (2)

#### شرح حاشی

- 1 - سمعانی در «الانساب القرطبی»
- 2 - ابن خلکان در «وفیات الأعیان 2 / 348»
- 3 - ابوالفداء در «المختصر حوادث: 463»
- 4 - ابن وردی در «تتمة المختصر حوادث: 463»
- 5 - ذهبی در «تذکرة الحفظاء 3 / 1128» و «العبر 3 / 255» و کتاب های دیگر.
- 6 - یافعی در «مرآة الجنان حوادث: 463»
- 7 - ابن شحنة در «روضة المناظر حوادث: 463»
- 8 - ابن ناصرالدین در «طبقات الحفظاء - خطی»
- 9 - سیوطی در «طبقات الحفظاء 432»
- 10 - زرقانی در «شرح المواهب 1 / 126»
- 11 - بدخشانی در «تراجم الحفظاء - خطی»
- 12 - قنوجی در «التاج المکمل 153»
- 13 - دهلوی در «بستان المحدثین»

خلاصه گفته میرزا محمد بدخشانی چنین است: «یوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبرّ نمری اندلسی، ابوعمر، معروف به ابن عبدالبرّ یکی از پیشوایان - او

---

1- التّاج المكلّ / 32.

2- الاستيعاب في معرفة الأصحاب / 3 / 1102.

را در نسبت قرطبی آورده است - و حافظان است. او امامی فاضل و بزرگ و جلیل القدر بود. کتاب هایی نوشت و در سال 463 از دنیا رفت. ذهبی و ابن ناصرالدین در «طبقات الحفاظ» از او یاد کرده اند.»

### 36 - روایت غندجانی

همان گونه که آمد، ابومحمد حسن بن احمد بن موسی غندجانی حدیث «مدینه العلم» را روایت کرده است و در سخن ابن مغزلی هم می آید. بخشی از شرح حال غندجانی را در جلد «حدیث ثقلین» به نقل از «کتاب الأنساب» آوردیم؛ که در آن آمده است: «او شیخی صالح، ثقه، صدوق بود، در پایان در واسط ساکن شد...» او در کتاب هایی چون معجم الأدباء 261/7 و بغیة الوعاة 217 هم شرح حال دارد.

### 37 - روایت ابن مغزلی

#### اشاره

این روایت را از طریق های متعدد و لفظهای مختلفی روایت کرده است و چنین گوید: «ما را حدیث کرد ابراهیم بن عبدالرحمان از محمّد بن عبدالرحیم هروی در «رملة» از ابوالصلت هروی، عبدالسّلام بن صالح از ابومعاویه از اعمش از مجاهد از ابن عبّاس که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است، پس هر کس دانش را خواهد باید از در آن وارد شود.»

فرمایش ایشان صلی الله علیه و آله و سلم: من شهر دانشم و علی در آن است، ما را خیر داد ابوالحسن احمد بن مظفر بن احمد عطار، فقیه شافعی که من در سال 434 بر او خواندم و او به درستی آن اقرار کرد. به او گفتم: خبر داد به شما ابومحمد عبدالله بن عثمان مزنی ملقب به «ابن السقاء حافظ واسطی» از عمر بن حسن صیرفی از احمد بن عبدالله بن یزید از عبدالرزاق از سفیان ثوری از عبدالله بن عثمان از عبدالرحمان بن بهمان از جابر بن عبدالله که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بازوی علی علیه السلام را گرفتند و فرمود: «این امیر نیکوکاران و قاتل کافران است، هر کس او را یاری کند، یاری می شود. هر کس او را یاری نکند، یاری نمی شود.» سپس صدایشان را بلند کرده و

فرمود: من شهر دانشم و علی در آن است، پس هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن در بیاید.»

ما را خبر داد ابوطالب محمّد بن احمد بن عثمان بن فرج از ابوبکر احمد بن ابراهیم ابن حسن بن شاذان بزّاز، با اجازه، از محمّد بن حمید لخمی از ابوجعفر محمّد بن عمّار بن عطیه از عبدالسلام بن صالح هروی از ابومعاویه از اعمش از مجاهد از ابن عبّاس که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من شهر دانشم و علی در آن است، پس هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن در بیاید.

ما را خبر داد محمّد بن احمد بن عثمان از ابوالحسین محمّد بن مظفّر بن موسی بن عیسی، حافظ بغدادی از باغندی محمّد بن سلیمان از محمّد بن مصفّا از حفص بن عمر عدنی از علی بن عمر از پدرش از جریر از علی که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است و جز از درها به خانه ها وارد نتوان شد.»

ما را خبر داد ابومنصور زید بن طاهر بن سیّار بصری که نزد ما در واسط آمد از ابو عبدالله محمّد بن عبدالله بن داسه از احمد بن عبیدالله از بکر بن احمد بن مقیل از محمّد بن حسن بن عبّاس از عبدالسلام بن صالح از ابومعاویه از اعمش از مجاهد از ابن عبّاس که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من شهر دانشم و علی در آن است، پس هر کس دانش را خواهد باید نزد آن در بیاید.

ما را خبر داد ابوالقاسم فضل بن محمّد بن عبدالله اصفهانی که به واسط نزد ما آمد و در مسجد جامع شهر بر ما املاء کرد، در ماه رمضان سال چهار صد و سی و چهار از ابوسعید محمّد بن موسی بن فضل بن شاذان صیرفی در نیشابور از ابوالعبّاس محمّد بن یعقوب اصم از محمّد بن عبدالرحیم هروی از عبدالسلام بن صالح از ابومعاویه از اعمش از مجاهد از ابن عبّاس که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من شهر دانشم و علی در آن است، پس هر کس دانش را خواهد باید نزد آن در بیاید.»

ما را خبر داد حسن بن احمد بن موسی از ابوالحسن احمد بن محمّد بن صلت قریشی از علی بن محمّد مقری از محمّد بن عیسی بن شعبه ی بزّاز از

احمدبن عبدالله بن یزید مؤدّب از عبدالرزّاق از معمر از عبدالله بن عثمان از عبدالرحمان که گفت: شنیدم جابر بن عبدالله انصاری گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روز حدیبیه می فرمود: - در حالی که بازوی علی بن ابی طالب را گرفته بود: این امیر نیکوکاران و قاتل گناه کاران است، هر کس او را یاری کند، یاری می شود هر که او را بی یاور نهد بی یاور می ماند. سپس صدایشان را بلند کرده، فرمود: من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن در بیاید.

ما را خبر داد ابوغالب محمدبن احمدبن سهل نحوی -ضمن آن چه که اجازه ی روایتش را به من داد که ابوطاهر ابراهیم بن عمر بن یحیی برایشان حدیث کرد از محمدبن عییدالله بن [محمدبن عییدالله بن] المطلب از احمدبن محمدبن عیسی در سال سیصد و ده از محمدبن عبدالله بن عمر بن مسلم لاحقی صفّار در بصره در سال دویست و چهل و چهار از ابوالحسن علی بن موسی الرضا که فرمود: حدیث کرد مرا پدرم از پدرش جعفر بن محمد از پدرش از جدّش علی بن الحسین از پدرش حسین از پدرش علی بن ابی طالب علیهم السلام که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی! من شهر دانشم و تو در [آن] هستی، دروغ گفته هر کس ادعا کند که به آن شهر جز از مقابل آن در می رسد.» (1)

### شرح حالش

گروهی از بزرگان علمای اهل سنّت شرح حالش را آورده اند و او را بسیار ستوده اند. همان گونه که در بعضی جلد های کتاب آوردیم. برخی از منابع شرح حال او عبارتند از الأنساب - جلابی، ذیل تاریخ بغداد از ابن نجّار 4 / 71، الوافی بالوفیات 22 / 133 و اللباب فی الأنساب 1 / 319، تبصیر المنقبه 1 / 380.

ص: 110

## اشاره

ابن شهر آشوب گوید: «اجماع است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد باید نزد آن در بیاید.

احمد آن را از هشت طریق، ابراهیم ثقفی از هفت طریق، ابن بطه از شش طریق، قاضی جعابی از شش طریق، ابن شاهین از چهار طریق، خطیب تاریخی از سه طریق و یحیی بن معین از دو طریق این حدیث را روایت کرده اند.

هم چنین سمعانی و قاضی ماوردی و ابومنصور سکری آن را روایت کرده اند.» (1)

## شرح حاشی

1 - عبدالغافر فارسی در «سیاق تاریخ نیشابور»

2 - سمعانی در «الأنساب: سمعانی»

3 - رافعی در «التدوین 4 / 118»

4 - ابن خلکان در «وفیات الأعیان»

5 - ذهبی در «العبر حوادث 489» و «دول الاسلام حوادث 489»

6 - یافعی در «مرآة الجنان حوادث 489»

7 - سبکی در «طبقات الشافعية 5 / 330»

8 - اسنوی در «طبقات الشافعية 2 / 29»

9 - ابن قاضی شهبه در «طبقات الشافعية - 1 / 381»

10 - داودی در «طبقات المفسرین 2 / 339»

و افرادی دیگر.

خلاصه ی گفته ی رافعی چنین است: «منصور بن محمد سمعانی تمیمی، ابومظفر، نزد پدرش بر مذهب ابوحنیفه فقه خواند تا در آن سرآمد شد، سپس وارد





بغداد شد و با ابواسحاق شیرازی ملاقات کرد و میان او و ابونصر بن صباغ نویسنده ی «الشامل» بحثی پیش آمد که به نیکویی در آن سخن گفت. سپس به مذهب شافعی روی آورد.

ابوالحسن عبدالغافر بن اسماعیل فارسی در سیاق تاریخ نیشابور گوید:

ابوالمظفر سمعانی در فضیلت و روش، یگانه دوران خویش و از خاندان دانش و پارسایی بود.

امام ابوالمظفر تفسیری در سه جلد تألیف کرد و درباره ی مسائل اختلافی کتاب های مشهوری نوشت. سال چهارصد و هشتاد و نه از دنیا رفت.

### 39 - روایت ابوعلی بیهقی

#### اشاره

آن گونه که پیشتر، از عبارت «المناقب» اخطاب خطباء خوارزم، دانستی، ابوعلی اسماعیل بن احمد بن حسین بیهقی حدیث «مدینه العلم» را روایت کرده است.

#### شرح حاش

1 - ابن اثیر در «الکامل حوادث: 507»

2 - ابوالفداء در «المختصر حوادث: 507»

3 - ابن وردی در «تتمة المختصر حوادث: 507»

4 - سبکی در «طبقات الشافعية الوسطی خطی»

5 - اسنوی در «طبقات الشافعية 1 / 200»

6 - ابن شحنة در «روضه المناظر حوادث: 507»

و غیر آنان. ابن اثیر گوید: «اسماعیل بن احمد بن حسین بن علی، ابوعلی بن ابوبکر بیهقی امام و فرزند امام است. در سال چهارصد و بیست هشت متولد شد و در شهر بیهق از دنیا رفت. پدرش کتاب های بسیار و مشهوری دارد.»

این حدیث را چنین روایت می‌کند: «من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن در بیاید.» (1)

### شرح حاشی

1 - رافعی در «التدوین 3 / 85»

2 - ذهبی در «تذکره الحفاظ 4 / 1259» و «العبر 4 / 18» و کتاب های دیگر.

3 - یافعی در «مرآة الجنان حوادث: 509»

4 - اسنوی در «طبقات الشافعیه 2 / 104»

5 - سبکی در «طبقات الشافعیه 7 / 111»

6 - ابن قاضی شهبه در «طبقات الشافعیة - 1 / 292»

7 - سیوطی در «طبقات الحفاظ 457»

8 - مناوی در «فیض القدير 1 / 28»

و افرادی دیگر. شرح حال مفصل او را در آینده خواهید دید؛ ان شاء الله تعالی.

البته بر دانشمندان پوشیده نیست که کتاب «الفردوس» دارای بالاترین درجه ی اعتبار و شهرت نزد دانشمندان بزرگ و دانایان حدیث و اخبار می باشد.

همان گونه که نویسنده اش، دیلمی، در مقدمه ی کتاب آورده است که حدیث هایش را از میان حدیث های صحیح و غریب و فرد برگزیده است و بر اینکه کتابش خالی از دروغ های ساختگی است، تصریح دارد.

و فرزندش هم برتری و شأن این کتاب را در «مسند الفردوس» مورد ستایش قرار داده است؛ همان گونه که سید علی همدانی در کتاب «روضه الفردوس» چنین کرده است. مراجعه کنید.

ص: 113

این حدیث را در کتاب «زین الفتی فی تفسیر سورة هل اُتی» چنین روایت می کند: «ذکر شباهت های پدرمان، آدم علیه السلام؛ آدم علیه السلام در ده مورد با مرتضی علیه السلام شباهت داشت، اول: در آفرینش و طینت، دوم: در درنگ و طول زمان، سوم: در هم نشین و همسر، چهارم: در ازدواج و خلعت، پنجم: در دانش و حکمت، ششم: در خردمندی و زیرکی، هفتم: در فرمان و خلافت، هشتم: در دشمنان و مخالفت، نهم:

در مرگ، وصیت و دهم: در فرزندان و خاندان.»

گوید: «اما شباهت در علم و حکمت، خداوند متعال در مورد آدم علیه السلام فرمود:

«تمام اسماء را به آدم آموخت» (1). پس با دانش برتری داد بندگان را که از فرمان خداوند سرپیچی نمی کنند و آن چه را امر می شوند، انجام می دهند؛ از این رو شایستگی سجده کردن برای او یافت. همان گونه که دانش نادانی و دانشمند نادان نمی گردد، هم چنین آدم که با دانش برتری داده شده بود، زیر دست قرار نگرفت و این چنین است حال کسی که با دانش برتری یافته است. اما کسی که با عبادت برتری یافته ممکن است که زیر دست قرار گیرد، چون ممکن است عابد از درجه ی عبادت سقوط کند؛ اگر آن را رها کند و از آن رو برگرداند یا در بندگی از روی غفلت و چشم پوشی سستی کند که در این صورت فضل او فرو می ریزد و لذا گفته شده است: (عالم) با دانش برتری می یابد و بر او برتری نمی یابند و به دیدار دانشمند می روند و او به دیدار کسی نمی رود و از این بابت واجب است که خداوند به علم و عالم توصیف شود و نادرست است توصیف او به عبادت و عابد و لذا بر پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم منت نهاد و فرمود: «و آن چه نمی دانستی به تو آموخت و بخشش خداوند بر تو بسیار بزرگ بود» (2). پس بخشش دانش به او را بسیار بزرگ داشت، در مقابل دیگر فضیلت هایی که به او عطا فرمود از خصلت ها و اخلاق و آن چه که از

ص: 114

1- بقره / 31؛ «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا».

2- نساء / 113؛ «وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا».

و هم چنین است مرتضی علیه السلام، برتری یافت به دانش و حکمت بر تمام امت جز خلفای پیشین. و از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را به این دو صفت چنین توصیف فرمود: «یا علی! از دانش و حکمت انباشته شدی.» و در حدیث از مرتضی علیه السلام آمده است که: «شبی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در منزل ام سلمه بود، سحرگاهان به سوی ایشان رفتم، دیدم عبدالله بن عباس بر در خانه ایستاده است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به قصد مسجد بیرون آمدند در حالی که من در سمت راست و ابن عباس در سمت چپ ایشان بودیم.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: یا علی نخستین نعمت خداوند بر تو چیست؟

عرض کردم: این که مرا آفرید و آفرینش مرا نیکو گردانید.

فرمود: سپس چه چیز؟ عرض کردم: این که خودش را به من شناسانید.

فرمود: سپس چه چیز؟ عرض کردم: اگر نعمت های خداوند را بشمارید، آن ها را شمردن نمی توانید. [\(1\)](#) پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر شانه ام زده فرمود: یا علی از دانش و حکمت انباشته شده ای.»

و از این جهت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدينة العلم و علیّ بابها.» و در بعضی روایات است: «من خانه ی حکمت و علی در آن است.»

استادم محمد بن احمد مرا خبر داد و گفت: ابوسعید رازی مرا حدیث کرد که در مسجد در حالی که می شنیدم حدیث بر ابوالحسن بن محمد بن مهرویه قزوینی خوانده شد، گفت: حدیث کرد ما را ابواحمد داود بن سلیمان بن وهب قرّاء از علی بن موسی الرضا از پدرشان موسی بن جعفر از پدرشان جعفر بن محمد از پدرشان محمد بن علی از پدرشان علی بن الحسین از پدرشان حسین بن علی از پدرشان علی بن ابی طالب که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من شهر دانشم و علی در آن است، پس هر کس دانش را خواهد باید نزد آن در بیاید.

ص: 115

این حدیث نقل های دیگری هم دارد که در فصل «خصایص المرتضی» خواهیم آورد؛ ان شاء الله عزّ و جلّ.

و در بخش «ذکر مشابه داود ذی الأید علیه السلام» آن را روایت کرده و گفته است:

«میان داود علیه السلام و مرتضی علیه السلام در هشت مورد همانندی واقع شده است... و هشتم صفت فصل الخطاب است؛ این فرمایش خداوند متعال است: «حکمت و فصل الخطاب به او دادیم...» (1) و هم چنین است مرتضی علیه السلام که فصل الخطاب به او داده شده است، که در معنی سخنش صلی الله علیه و آله و سلم آوردیم: «أنا مدينة العلم و علیّ بابها.» و نیز در فصل قضاوت او.»

هم چنین آن را در بخش «اسماء الامام علیه السلام» روایت کرده که یکی از آن نام ها «باب مدينة العلم و باب دارالحکمة» است و سپس گوید: «اما باب مدينة العلم، پس ما را خبر داد محمّد بن ابوز کریاکه گفت: از چیزهایی که ابوحنفص بن عمر اجازه ی روایتش را داد این است که گفت: ابوبکر بن اسحاق ما را خبر داد از عبّاس بن فضل از ابوالصلت هروی از ابومعاویه از اعمش از مجاهد از ابن عبّاس که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: أنا مدينة العلم و علیّ بابها.»

## 42 - تأیید حکیم سنایی

### اشاره

ابوالمجد مجدودبن آدم، مشهور به «حکیم سنایی»، در کتاب «حديقة الحقيقة و الشريعة و الطريفة» حدیث را به صورت مرسل مسلّم نقل کرده، چنین گوید:

«در مناقب همسر بتول و پسرعموی پیامبر، پدر حسن و حسین، آن مبارز کزّار و غیر فرّار، پیروز لشکر، سرور مهاجرین و انصار، امیرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب علیه السلام: هر کس علی را دوست دارد به ریسمان مستحکم چنگ زده است، آن کس که خداوند متعال در شأنش فرو فرستاده است: «ولی شما تنها

ص: 116

خداوند و پیامبرش و کسانی هستند که نماز برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند» (1) و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من شهر دانشم و علی در آن است و فرمود: ای علی! جایگاه تو نسبت به من مانند جایگاه هارون به موسی است جز اینکه بعد از من پیامبری نیست و فرمود: پروردگارا! دوست بدار هر کس را که او را دوست بدارد و دشمنی کن با کسی که با او دشمنی کند و یاری ده هر کس او را یاری کرد و یاری مفرما آن کس که او را یاری نکرد و فرمود: هر کس من مولا و سرپرست اویم پس علی سرپرست اوست و جابر بن عبدالله گفت: عایشه بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد، فرمود:

ای عایشه! درباره ی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب چه می گویی؟ اندکی سر به زیر انداخت سپس سر برداشت و دو بیت شعر گفت: وقتی که طلا بر محک زده شود

و در کتاب «حدیقة الحقیقة» در مدح امام علیه السلام آمده است:

آل یس شرف بدو دیده \*\*\* ایزد او را به علم بگزیده

مر نبی را وصی و هم داماد \*\*\* جان پیغمبر از جمالش شاد

کتب نادیده بود خوانده بود به دل \*\*\* علم هر دو جهان ورا حاصل

به فصاحت چو او سخن گفتمی \*\*\* مسمتع زان حدیث دُر سُفتی

لطف او بود لطف پیغمبر \*\*\* عنف او عنف شیر شَرزه ی نر

خوانده در دین و ملک مختارش \*\*\* هم دَرِ علم و هم عَلمدارش

### شرح حاشی

1 - عبدالرحمان جامی در «نفحات الأنس من حضرات القدس: 595»

2 - دولت شاه سمرقندی در «تذکره الشعراء: 106»

3 - مجدالدین بدخشانی در «جامع السلاسل - خطی»

ص: 117

---

1- مائده 55/. «اتّما ولیکم الله ورسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصّلاة و یؤتون الزّکاة و هم راکعون».

دهلوی او را در کتاب «التحفة» از بزرگان اهل سنت به شمار آورده که نزد آنان از مقبولیت برخوردار است و از والاترین بزرگانشان دانسته که میان شریعت و طریقت جمع کرده است... و در تفسیرش به نام «فتح العزیز»، شعری از او را به گواهی گرفته و از او تعبیر به «بعض المحققین» نموده است.

هم چنین کاتب چلبی این چنین از کتاب او یاد کرده است: «حديقة الحقيقة و شريعة الطريقة معروف به «فخری نامه» کتابی فارسی و منظوم از ابومجد محمد فرزند آدم، مشهور به حکیم سنایی، متوفای سال 525 می باشد. آن را در بحر خفیف برای بهرام شاه قونوی سبکتکینی به نظم در آورده است که دارای بیست باب در توحید و سخن خداوند و ستایش پیامبر و برتری صحابه و خلفا و برتری دو سید شهید و دو امام ابوحنیفه و شافعی، و عقل و علم و عشق و قلب و تصوّف و صفت بشر و کهنسالی و فرورفتن در غفلت و حکمت و شهوت و صنعت افلاک و بهار و مدح بهرام شاه و پسرش دولت شاه و حکمت ها و مثل ها می باشد. در سال 524 از سرودن آن فارغ شد.» (1)

### 43 - روایت شهردار دیلمی

#### اشاره

حدیث «مدینة العلم» را در کتابش، «مسند الفردوس»، روایت کرده است. او در این کتاب سند حدیث هایی را که پدرش در کتاب «الفردوس» آورده، ذکر کرده است.

مناوی در کتاب «فیض القدير» گوید:

علامت اختصاری «فر» را برای «مسند الفردوس» دیلمی به کار برده ام که به «مأثور الخطاب المخرج علی کتاب الشهاب» نامیده شده است و کتاب «الفردوس» نوشته ی امام عماد الاسلام ابوشجاع دیلمی است که با حذف اسنادهایش و به ترتیب حروف آن را تألیف کرده تا حفظ کردنش آسان گردد و به جای نام راویان

ص: 118

احادیث حروف رمزی به کار برد (تا کتاب مختصر شود). همان گونه که پیشتر گفته شد و مُسند آن کتاب، از فرزندش، ابومنصور شهرداربن شیرویه، بزرگ حافظان است، که سند هر حدیث را در ذیلش آورده و آن را «إبانة الشبهة في معرفة كيفية الوقوف على ما في كتاب الفردوس من علامات الحروف» نامیده است. (1) در مورد روایت کردن حدیث (مدینة العلم) در کتاب «الفردوس» توسط پدر او پیش از این یاد کردیم.

### شرح حاشی

- 1 - ذهبی در «العبر حوادث: 558»
- 2 - سبکی در «طبقات الشافعية 4 / 229»
- 3 - اسنوی در «طبقات الشافعية 2 / 105»
- 4 - ابن قاضی شهبه در «طبقات الشافعية 1 / 324»
- 5 - دهلوی در «بستان المحدثین»

پیشتر هم گفتیم که مناوی او را به «بزرگ حافظان» توصیف کرده است.

### 44 - تأیید سمعانی

#### اشاره

سمعانی چنین می گوید:

گروهی از دانشمندان معروف که کشته شدند به نام «الشهید» مشهور و شناخته شدند. نخستین آنان فرزند «باب مدینة العلم» و ریحانه رسول خدا شهید فرزند شهید حسین بن علی سرور جوانان اهل بهشت است که گُنیه اش ابو عبد الله بود... (2)

### شرح حاشی

- 1 - ابن اثیر در «الکامل حوادث: 562» و «اللباب سمعانی»
- 2 - محب بن نجار در کتاب تاریخش که خطی است.

ص: 119

---

1- فیض القدیر 1 / 28.

2- الأنساب الشَّهید.



3 - ابن خلکان در «وفیات الأعیان 1 / 301»

4 - ابوالفداء در «المختصر حوادث: 562»

5 - ابن وردی در «تتمة المختصر حوادث: 562»

6 - ذهبی در «تذكرة الحفاظ 4 / 1316» و «العبر 4 / 178»

7 - یافعی در «مرآة الجنان 4 / 371»

8 - سبکی در «طبقات الشافعية 7 / 180»

9 - اسنوی در «طبقات الشافعية 2 / 55»

10 - سیوطی در «طبقات الحفاظ 471»

11 - دیار بکری در «الخمیس حوادث: 562»

12 - قنوجی در «التاج المکمل 76»

و دیگران.

خلاصه ی کلام ذهبی در «تذكرة الحفاظ» چنین است: «سمعانی: حافظ برجسته، علامه، تاج اسلام، ابوسعده عبدالکریم تمیمی سماعانی مروزی، صاحب کتاب هایی است. در ماه شعبان سال پانصد و شش متولد شد و به کشورهای دور دست سفر کرد. او باهوش و فهمیده بود، با سرعت و زیبا می نوشت. درس خواند، فتوا داد، موعظه و املاء کرد و از افراد بسیاری حدیث نوشت. او مورد اطمینان، حافظ، حجت، دارای مسافرت های زیاد، میانه رو در دین، رفتار نیکو، خوش صحبت و با محفوظات بسیار بود.

ابن نجار گوید: از کسی شنیدم که می گفت: استادهایش به هفت هزار نفر می رسند و این چیزی است که کسی به آن نرسیده است. نوشته هایش ملیح و پر بار با اسنادهای بسیار است. شوخی های لطیف و ظریف داشت، حافظ، دارای مسافرت های زیاد، مورد اطمینان در دین و بسیار صادق بود. استادان و هم ردیفانش از او حدیث شنیدند. گروهی از او حدیث نقل کردند.

در ماه ربیع الأول سال پانصد و شصت و دو در مرو از دنیا رفت، در حالی که پنجاه و شش سال داشت.»

ص: 120

ابوالمؤید، موفق بن احمد بن اسحاق خوارزمی مکی معروف به اخطب خوارزم و خطیب خوارزمی، در لقب های علی علیه السلام چنین گوید:

«لقب های او چنین است: امیرالمؤمنین، یعسوب الدین و المسلمین، مبیر الشکر و المشرکین، قاتل الناکثین و القاسطین و المارقین، مولی المؤمنین، شبیه هارون و المرتضی، نفس پیامبر و برادر او، همسر بتول، سیف الله المسلول، ابوالسبطين، امیر البررة، قاتل الفجرة، قسیم الجنة و النار، صاحب اللواء، سید العرب، خاصف التعل، کاشف الكرب، الصدیق الأكبر، ابوالریحانتین، ذوالقرنین، الهادی، الفاروق، الواعی، الشاهد، باب المدينة، بیضة البلد، الولی، الوصی، قاضی دین الرسول و منجز وعده.» (1) و در فصل هفتم کتابش، در بیان دانش سرشار او و اینکه داورترین اصحاب است، چنین گوید:

«ما را خبر داد شیخ زاهد حافظ، ابوالحسن علی بن احمد عاصمی خوارزمی از شیخ القضاة اسماعیل بن احمد واعظ از ابوبکر احمد بن حسین بیهقی، از ابوالحسن محمد بن حسین بن داود علوی، از محمد بن محمد بن سعد هروی شعرانی از محمد بن عبدالرحمان نیشابوری از ابوصلت هروی از ابومعاویة از اعمش از مجاهد از ابن عباس که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن در بیاید.» (2) و در فصل شانزدهم کتابش چنین گوید:

«روایت است که امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب پیش از حرکت به سوی صفین پیک های خود، طرماح، جریر بن عبدالله بجلی و دیگرانی را نزد معاویة فرستاد و چندین نامه برایش نوشت و احتجاج کرد به بیعت مردم مکه و مدینه با او، و پیشینه اش در اسلام تا میان مردم عراق و شام جنگ واقع نشود؛ در حالی که

ص: 121

1- مناقب خوارزمی / 8.

2- مناقب خوارزمی / 40.

معاویه خون عثمان را بهانه کرده بود و بدین ترتیب نادانان اهل شام و فرومایگان بادیه نشین را فریب می داد و دنیاپرستان و ریاست طلبان را با نرمی و ملاحظت به سوی خود می کشید و در این میان با افراد مورد اطمینانش و دوستان و خویشانش برای جنگ با علی علیه السلام مشورت می کرد. برادرش عتبه به او گفت:

این کاری بس بزرگ است و جز به عمرو بن عاص پایان نمی پذیرد که او در زیرکی و نیرنگ سرآمد مردان دوران خویش است، فریب می دهد و فریب نمی خورد و دل های مردم شام به او متمایل است. معاویه گفت:

راست گفתי، ولی او علی را دوست می دارد، می ترسم موافقت نکند. گفت:

با اموال و فرمانداری مصر او را بفریب. پس معاویه به او نوشت:

از معاویه بن ابوسفیان جانشین عثمان بن عفان، امام مسلمین و جانشین رسول پروردگار جهانیان، ذوالنورین که دو دخترش را به ازدواج مصطفی درآورد و فرماندهی لشکر عسرة و چاه دومة، بی یاور، بسیار سرشکسته، محاصره شده در خانه اش، با تشنگی و ستم در محراب منزلش گشته شده، عذاب دیده با شمشیرهای فاسق ها به عمرو بن عاص یار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و مورد اطمینانش و فرماندهی سپاهش در غزوه ی ذات السلاسل، بلندنظر و چاره اندیش:

اما بعد، بر تو پوشیده نیست آتش گرفتن دل های مؤمنان و فاجعه ای که از کشته شدن عثمان به آنان برخورد و آن چه همسایه اش از روی حسد و دشمنی مرتکب شد که از یاری کردنش خودداری کرد و او را تنها گذاشت و تحریک توده ی مردم بر ضد او [گمراه کردن مردم نسبت به او] تا اینکه او را در محرابش کشتند. پس چه مصیبت بزرگی است که مسلمانان را فرا گرفت و خون خواهی از قاتلین او را، بر آنان واجب کرد. و من تو را به ثواب بسیار زیاد و بهره ی فراوان در سرانجامی نیکو، برای جنگ با پناه دهنده ی قاتلین عثمان می خوانم که خداوند از او راضی باد و در بهشت جایش دهد.

پس عمرو بن عاص چنین پاسخ داد:

از عمرو بن عاص یار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به معاویه بن ابوسفیان. اما بعد، نامه ات

رسید، آن را خواندم و فهمیدم. اما اینکه مرا دعوت کرده ای به بازکردن ریسمان اسلام از گردنم و فرورفتن در گم راهی همراه تو و یاری کردنت بر باطل و شمشیر کشیدن در برابر علی بن ابی طالب در حالی که او برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و وصی و جانشین و وارث و پرداخت کننده ی بدهی های او و به انجام رساننده ی وعده هایش و همسر دخترش سرور زنان اهل بهشت و پدر دو نواده اش حسن و حسین سروران جوانان اهل بهشت است، [پس هرگز محقق نخواهد شد].

اما این که گفته ای تو جانشین عثمان هستی، پس راست گفتی، ولی امروز برکناری تو از جانشینی او، آشکار شد و با دیگری بیعت شد و جانشینی تو از بین رفت.

اما بزرگ داشت من از جانب تو و به یاری رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نسبت دادنم و اینکه فرمانده ی سپاهش بودم؛ با این ستایش، مغرور نمی شوم و از دین منحرف نگردم.

اما نسبت هایی که به ابوالحسن، برادر رسول خداوند صلی الله علیه و آله و سلم و وصی او دادی، از حسادت و دشمنی با عثمان و این که یاران پیامبر را فاسقان نامیدی و گمان بردی که او آنان را بر کشتنش تحریک نموده، پس این فریب کاری است.

وای بر تو ای معاویه! آیا ندانسته ای که ابوالحسن، در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جان فشانی کرد و در بستر او خوابید؟ و در اسلام و هجرت بر همگان پیشی گرفت؟ و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره اش فرمود: «او از من است و من از اویم، و نسبت او به من مانند جایگاه هارون نزد موسی است جز اینکه بعد از من پیامبری نیست.» و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز غدیر خم درباره اش فرمود: «بدانید هر کس من مولایش هستم، علی مولای اوست، خدایا دوستی کن با هر که با او دوستی کرد و دشمن باش با هر کس که با او دشمن است و یاری کن هر کس یاری اش کرد و خوار کن هر کس او را یاری نکرد.» و او همان کسی است که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در روز خیبر در باره اش فرمود: «فردا پرچم را به کسی می دهم که خدا و پیامبرش را دوست می دارد و خدا و پیامبرش هم او را دوست می دارند.» و او همان کسی است که در

روز «طیر» حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم درباره اش فرمود: «خدایا دوست داشتنی ترین آفریده ات نزد خود را به من برسان.» پس هنگامی که بر ایشان وارد شد، فرمود: «به سوی من بیا، به سوی من بیا.» و در روز نظیر در باره اش فرمود: «علی امام نیکوکاران و قاتل گنه کاران است. یاری شونده است هر کس یاری اش کند و یاری نمی شود هر کس او را یاری نکند.» و درباره اش فرمود: «علی ولیّ شما بعد از من است» و سخن را بر من و تو بر همه ی مسلمانان تأکید کرده، فرمود: «من میان شما دو چیز گران سنگ به جا می گذارم، کتاب خداوند عزّوجلّ و خاندانم را» و فرمود: «أنا مدینة العلم وعلیّ بابها.»

و تو ای معاویه! آیه های تلاوت شده را می دانی که خداوند متعال در فضائل او فرو فرستاده که دیگری در آن شریک نیست. مانند فرموده اش:

«يُوفُونَ بِالنَّذْرِ» (1)، «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (2)، «أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ» (3)، «رَجُلًا صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ» (4)

و خداوند متعال به پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ» (5) و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: «آیا خشنود نیستی از اینکه صلح با تو صلح با من و جنگ با تو جنگ با من باشد و در دنیا و آخرت برادر و ولیّ من باشی؟ ای ابوالحسن! هر کس تو را دوست بدارد، مرا دوست داشته و هر کس تو را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است و هر کس تو را دوست بدارد خداوند او را وارد بهشت کند و هر کس تو را دشمن بدارد، خداوند او را وارد جهنّم کند.»

ای معاویه! این پاسخ نامه ای است که نوشتی و نامه ات، چیزی نیست که انسان باخرد یا دیندار، به آن فریب خورد؛ و السلام.» (6)

ص: 124

- 1- انسان/ 7.
- 2- مائده/ 55.
- 3- هود/ 17.
- 4- احزاب/ 23.
- 5- شوری/ 23.
- 6- مناقب خوارزمی/ 128.

خطیب خوارزمی از علمای برجسته و استوانه های محدثان مورد اعتماد اهل سنت است و بزرگان علما و حافظان مشهور آنان، او را ستوده اند و از او حدیث نقل کرده اند، مانند:

ابوحامد محمود بن محمد صالحانی.

عمادالدین کاتب اصفهانی.

ابوالفتح ناصر بن عبدالسید مطرزی.

محب الدین ابن نجار بغدادی.

جمال الدین قفطی.

ابوالمؤید خوارزمی.

ابوعبدالله گنجی شافعی.

شمس الدین ذهبی.

جمال الدین زرندی.

صلاح الدین صفدی.

عبدالقادر قرشی.

محمد بن احمد فارسی.

احمد بن ابراهیم صنعانی معروف به «ابن وزیر»

شهاب الدین احمد نویسنده ی «توضیح الدلائل»

نورالدین ابن صباغ مالکی.

جلال الدین سیوطی.

نورالدین سمهودی.

شمس دمشقی صالحی.

شهاب الدّين ابن حجر مكيّ.

احمدبن باكثر مكيّ.

عبداللّه بن محمّد مطيريّ.

وليّ اللّه لكهنويّ.

ص: 125

به کتاب هایشان مراجعه کنید. ما نیز گوشه ای از گفته هایشان را در بعضی جلد های این مجموعه آورده ایم.

## 46 - روایت ابن عساکر

### اشاره

ابوالقاسم علی بن حسن، معروف به «ابن عساکر دمشقی»، حدیث «مدینه العلم» را به طرق متعدّد، روایت کرده که گنجی در این باره چنین آورده است:

«ما را خبر داد علامه قاضی القضاة ابونصر محمد بن هبة الله فرزند قاضی القضاة و محمد بن هبة الله بن محمد شیرازی، از حافظ ابوالقاسم از ابوالقاسم ابن (محمد) سمرقندی از ابوالقاسم بن مسعدة از حمزة بن یوسف از ابواحمد بن عدی از نعمان بن هارون بلدی و محمد بن احمد بن مؤمل صیرفی و عبدالملک بن محمد از احمد بن عبدالله بن یزید مؤدّب از عبدالرزاق از سفیان از عبدالله بن عثمان بن خثیم از عبدالرحمان بن بهمان که گفت: شنیدم جابر می گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز حدیبیه می فرمود - در حالی که بازوی علی بن ابی طالب را گرفته بود: این امیر نیکوکاران و قاتل گنه کاران است، یاری شود، هر کس او را یاری کند و بی یاور ماند، هر کس او را یاری نکند، سپس صدایش را بلند کرده فرمود: من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن در بیاید.»

گویم: ابن عساکر آن را چنین در تاریخش روایت و سلسله ی سند آن را از اساتید خود بیان کرده است. [\(1\)](#)

### شرح حاشی

1 - یاقوت حموی در «معجم الأدباء 13 / 73»

2 - خوارزمی در «اسماء رجال جامع مسانید ابی حنیفة»

3 - ابن خلکان در «وفیات الأعیان 1 / 335»

ص: 126



4 - ابوالفداء در «المختصر حوادث: 571»

5 - ابن وردی در «تتمة المختصر حوادث: 571»

6 - ذهبی در «تذكرة الحفاظ 4 / 1328» و «العبر 4 / 212» و «دول الاسلام حوادث: 571»

7 - یافعی در «مرآة الجنان 3 / 393»

8 - سبکی در «طبقات الشافعية 7 / 215»

9 - اسنوی در «طبقات الشافعية 2 / 216»

10 - ابن قاضی شهبه در «طبقات الشافعية 1 / 345»

11 - جلال الدین سیوطی در «طبقات الحفاظ 474 / 4»

12 - دیار بکری در «الخمیس حوادث: 571»

13 - قنوجی در «التاج المکمل 84»

خلاصه ی بیان ابن خلکان چنین است:

«حافظ، ابوالقاسم ابن عساکر دمشقی، ملقب به «ثقة الدین»، یگانه محدث شام در دوران خود و از بزرگان فقیهان شافعی بود، حدیث بر او چیره گشت و بدان شهرت یافت و در جمع آوری آن بسیار کوشید تا آن جا که کسی به آن شمار از حدیث دسترسی نیافت. به مسافرت و گردش در شهرها روی آورد و با اساتید ملاقات کرد. حافظی دیندار بود، میان شناخت متون و اسنادها جمع کرده بود و در توضیح حدیث ها بیانی نیکو داشت. از گردآوری و تألیف لذت می برد، تاریخ کبیر را درباره ی دمشق در هشتاد جلد نوشت و شگفتی های بسیاری در آن گنجانید که این خود گزیده ها و مطالب صحیح انتخابی اوست که از میان پیش نویس های بی شمار خود گزینش کرده است. علاوه بر این نوشته هایی نیکو و رساله های سودمند دیگری هم دارد.»

در کتاب «العبر» هم چنین آورده است:

«حافظ، ابن عساکر نویسنده ی تاریخ هشتاد جلدی، محدث شام، ثقة الدین است. در حدیث و رجال شناسی، سرآمد مردم زمان خویش بود، و به بالاترین قله ی آن دست یافت و هر کس تاریخ او را بنگرد، به جایگاه او در حفظ آگاهی

## 47 - تأیید افضل الدین خاقانی

### اشاره

افضل الدین ابراهیم بن علی، معروف به «خاقانی»، حدیث را مرسل مسلم دانسته و در کتابش، «تحفة العراقین»، بدون هرگونه تردید آن را اثبات کرده است، آن جا که در قصیده اش در مدح محمدبن مطهر علوی چنین گوید:

«این قدر و صفا که خاطر م راست \*\*\* از خدمت سید اجل خاست

این مایه که طبع را قوام است \*\*\* هم همت سید امام است

ذوالف ضل محمد مطهر \*\*\* آن عرق محمد پیمبر

آن مردم دیده مصطفی را \*\*\* وان وارث صدق مصطفی را

قدرش ز دو کون بر گذشته \*\*\* یک موی ز مصطفی نگشته

تا جایی که گوید:

در شهر علم حیدر \*\*\* وین سید دین، کلید آن در

وقف ابدی است بر زبانش \*\*\* هر خانه که داشت شهر دانش

جای شرفست و بحر علم است \*\*\* استاد سرای شهر علم است

پیش کرمش ز روی تسلیم \*\*\* پیش قلمش به بوی تعلیم

شهری که خراجش آورد دهر \*\*\* او میوه ی باغ آن چنان شهر»

هم چنین، «کاتب چلبی» در کتابش «کشف الظنون» درباره ی کتاب «تحفة العراقین» چنین می نویسد:

«تحفة العراقین منظومه ای فارسی از، افضل الدین ابراهیم بن علی خاقانی است که در سال 582 از دنیا رفته است. وزن آن از «مزاحفات

مسدس» است. (1)

### شرح حالش

1 - دولت شاه سمرقندی در «تذكرة الشعراء / 88»

2 - عبدالرحمان جامی در «نفحات الأنس / 607»



ابوالحجاج یوسف بن محمد بلوی اندلسی معروف به «ابن‌الشیخ» حدیث «مدینه‌العلم» را در مناقب امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام آورده، در حالی که به صحّت آن اطمینان و به ثبوت آن قطع دارد. او در کتابش «الف‌باء» پس از نقل سخنان ابن‌عبّاس در اعلمیّت امام علیّه السلام گوید: «اینک که یاد علی و ابن‌عبّاس به میان آمد، پس بعضی از فضیلت‌های آن‌دورا ذکر می‌کنیم و با مفاخر علی پارسا و والا مرتبه، پسرعموی پیامبر آغاز می‌کنیم و سپس ابن‌عبّاس آن عدالت‌پیشه‌ی رضی‌را مورد ستایش قرار می‌دهیم که او هم پسرعموی پیامبر است:

ابوالطفیل گوید: دیدم علی خطبه می‌خواند و می‌گوید: از من پرسید. به خداوند سوگند از هر چه پرسید پاسختان می‌دهم. از کتاب خدا پرسید. به خداوند سوگند آیه‌ای نیست جز این که می‌دانم در شب یا در روز، در بیابان یا در کوه نازل شده است. و اگر بخواهم در تفسیر فاتحه‌الکتاب (از نوشته‌هایم) هفتاد شتر را بار سنگین می‌کنم.

و سخن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم درباره‌ی او خواهد آمد (که فرمود): «من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد، باید از در آن نزدش بیاید.» و سخن ابن‌عبّاس درباره‌ی اوست: نه‌دهم دانش به علی داده شد و به خداوند سوگند که در یک‌دهم دیگر هم با آنان شریک شده است...» (1) ابن‌شیخ یک بار دیگر این حدیث را در همان کتابش نقل می‌کند - پس از ذکر داستانی شامل این سخن حجّاج بن یوسف ثقفی درباره‌ی امیرالمؤمنین علیّه‌السلام، که:

«انسان از سخن او می‌گریزد.» - چنین گوید:

«گفتم: هنگامی که این داستان را در «الکامل» و سخن حجّاج را درباره‌ی علی این‌گونه جفاکارانه دیدم، نتوانستم خویشتن‌داری کنم و غیرتم نسبت به محبوبم علی‌مرا بر آن داشت که در حاشیه‌ی کتاب نوشتم:

ص: 129

حجاج فيما قلته تكذب \*\*\* في قول من فيه الوری یرغب

ذاك علی بن ابی طالب \*\*\* من مثله أو منه من یقرب

یکفیه أن کان ابن عم الذی \*\*\* فی جاهه تطمع یا مذنب

صلی علیه الله من سید \*\*\* ما تطلع الشمس و ما تغرب

حجاج در آن چه گفته ای، دروغ می گویی، درباره ی سخن کسی که همه ی مردم به او رغبت دارند

او علی بن ابی طالب است، چه کسی مانند اوست یا چه کسی می تواند به مقام او نزدیک شود؟!

او را بسنده است که پسرعموی کسی است که، در جاه و مقامش ای گناهکار طمع می ورزی

خداوند بر او درود فرستاد بر آن که آقا و سرور است، تا زمانی که خورشید، طلوع و غروب کند

هم چنین گفتم: حجاج را بنگر با طرفداران بسیار اندکش و گونه ی به خاک ساییده اش چگونه درباره ی مولایمان علی این گونه سخن می گوید و از فرموده های او دوری می جوید. به خداوند سوگند چیزی جز رشک آبروریز، او را به گفتن این سخن زشت وادار نکرده است و الا آن گم راه، جایگاه رفیع علمی علی را دانسته است. چگونه نداند؟ در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره اش می فرماید: «من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد، باید از در آن نزدش بیاید.» و ابن عباس می گوید: به خداوند سوگند نه دهم دانش به علی علیه السلام عطا شده است و به خدا سوگند در یک دهم دیگر هم با آنان شریک شده است. و عمر بن خطاب گفت:

داورترین ما علی است. و ابن مسعود گفت: داناترین مردم مدینه به واجبات، فرزند ابوطالب است...» (1)

## کتاب الف باء

در کتاب «کشف الظنون» درباره ی کتاب «الف باء» چنین آمده: «کتاب الف باء محاضراتی است از شیخ ابوالحجاج یوسف بن محمد بلوی اندلسی معروف به «ابن الشیخ» که کتاب قطوری است...»

ص: 130

در این کتاب بیان می‌کند که فایده‌های دانش‌های نوین را برای فرزندش عبدالرحیم گرد آورده است، تا پس از مرگش آن‌ها را بخواند، چون اکنون با سنّ اندکش به درجه و مقام خردمندان نرسیده است و آن‌چه را برای این کودک گرد آورده «کتاب الف‌باء» نامیده است... و آن نوشتاری ناشناخته است ولی سودمندی‌های فراوانی دارد.» (1)

## 49 - روایت ابوالسعادات ابن اثیر

### اشاره

ابوالسعادات، مبارک بن محمّد، معروف به «ابن اثیر جزری» حدیث مدینه‌العلم را روایت کرده، چنین گوید:

«علی: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: أنا مدینه العلم وعلیّ بابها. ترمذی آن را نقل کرد.» (2) و در کتاب «توضیح الدلائل» آمده است: «از علی نقل شده است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: أنا مدینه العلم وعلیّ بابها. آن را در «جامع الأصول» روایت کرده و گفته است: ترمذی آن را نقل کرده است.» (3)

### شرح حاشی

1 - ابوالحسن ابن اثیر در «الکامل حوادث: 606»

2 - ابن مستوفی در «تاریخ اربل خطّی»

3 - ابن خلّکان در «وفیات الأعیان 1 / 441»

4 - ابوالفداء، در «المختصر حوادث: 606»

5 - ابن وردی در «تتمة المختصر حوادث: 606»

6 - ذهبی در «العبر حوادث: 606» و «دول الاسلام حوادث: 606»

ص: 131

1- کشف الظنون 1 / 150.

2- جامع الأصول 9 / 473.

3- توضیح الدلائل خطّی.

7 - خطیب تبریزی در «اسماء رجال المشكاة 3 / 808»

8 - یافعی در «مرآة الجنان حوادث: 606»

9 - سبکی در «طبقات الشافعية 5 / 153»

10 - أسنوی در «طبقات الشافعية 1 / 130»

11 - ابن شحنة در «روضۃ المناظر حوادث: 606»

12 - ابن قاضی شهبه در «طبقات الشافعية 1 / 392»

13 - سیوطی در «بغیة الوعاة: 385»

14 - فنوجی در «التاج المکمل 100»

و افرادی دیگر، که در جلد «حدیث طیر» آن را آوردیم. فشرده ی سخن سبکی چنین است: «مبارک بن محمد شیبانی، علامه مجدالدین ابوالسّ عادات جزری ابن اثیر، نویسنده ی «جامع الأصول» و «غریب الحدیث» و «شرح مسند الشافعی» و غیر از آن ها. او مردی فاضل و رئیس‌ی مورد توجه بود. سال ششصد و شش درگذشت.»

## 50 - نایید فریدالدین عطار

### اشاره

شیخ فریدالدین محمد بن ابراهیم همدانی معروف به «عطار» حدیث مدینة العلم را چند نوبت در دیوانش، «مظهر العجائب»، اثبات کرده است. از جمله در یکی از قصیده هایش گوید:

هیچ می دانی که معجز آن کیست؟ \*\*\* وین همه مدح و ثنا در شأن کیست؟

که نهاده پای بر کتف رسول؟ \*\*\* مصطفی کرده به معراجش قبول

که بده خود تاج دار إنما \*\*\* که بده در ملک معنا هل آتی

که بده قرآن ناطق در عیان \*\*\* که شده در لو کشف اسرار دان

کیست باب علم از گفت رسول \*\*\* خود که را بودست در علم قبول

و در دیوانش «اسرارنامه» گوید:

اگر فرمان بری، فرمانِ شه بر \*\*\* و گرنه اوفتادی خود به چه در

اگر فرمان بری فرمان حیدر \*\*\* چو باب است آن به علم مصطفی در

و در دیوانش «الهی نامه» گوید:

پیمبر گفت با آن نور دیده \*\*\* ز یک نوریم هر دو آفریده

علی چون با نبی باشد ز یک نور \*\*\* یکی باشند هر دو از دوی دور

چنان در شهر دانش باب آمد \*\*\* که جنت را به حق بواب آمد

### شرح حاشی

بزرگان علمای اهل سنت شرح حال او را آورده و از عارفان مشهور خود به شمار آورده اند، که به تفصیل در بعضی جلد‌های کتاب خواهد آمد. ان شاء الله تعالی.

دهلوی صریحاً می گوید که او از بزرگان پذیرفته شده نزد اهل سنت می باشد.

همان طور او و کابلی سخنی از عطار را به گواهی گرفته اند. کابلی گوید: شیخ جلیل فریدالدین احمد بن محمد نیشابوری گفت: هر کس به محمد صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورد و به خاندانش ایمان نیاورد، مؤمن نیست، علما و عارفان همگی بر این مطلب اجماع کرده اند و هیچ کس آن را انکار ننموده است.» به «الصواعق» نوشته ی کابلی و «التحفة الاثنا عشریة» مراجعه کنید.

### 51 - روایت ابوالحسن ابن اثیر

#### اشاره

ابوالحسن علی بن محمد جزری معروف به «ابن اثیر» حدیث مدینه‌العلم را در کتابش «أسد الغابة فی معرفة الصحابة» چنین آورده است: «ما را زید بن حسن بن زید، ابوالیمن الکندی و غیر از او، با نوشتن خبر دادند: خبر داد ما را ابومنصور زریق از احمد بن علی بن ثابت از محمد بن احمد بن رزق از ابوبکر بن مکرم بن احمد بن مکرم قاضی، ما را حدیث کرد قاسم بن عبدالرحمان انباری از ابوصلت هروی، از ابومعاویه از اعمش از مجاهد از ابن عباس که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر



دانشم و علی در آن است، پس هر کس دانش را خواهد باید نزد در آن بیاید.» (1)

## شرح حالش

1 - ابن خلکان در «وفیات الأعیان 1 / 347»

2 - ذهبی در «دول الاسلام حوادث: 630» و «العبر 5 / 120»

3 - یافعی در «مرآة الجنان حوادث: 630»

4 - سبکی در «طبقات الشافعية 5 / 127»

5 - اسنوی در «طبقات الشافعية 1 / 132»

6 - ابن شحنة در «روضة المناظر حوادث: 630»

7 - ابن قاضی شهبه در «طبقات الشافعية 1 / 412»

8 - سیوطی در «طبات الحقاظ: 492»

و دیگر دانشمندان بزرگ در کتاب های معتبر خود آورده اند. خلاصه ی گفته ی ذهبی چنین است: «ابن اثیر: امام، علامه، حافظ، فخر العلماء، عزالدین، ابوالحسن علی بن اثیر جزری محدث و زبان شناس، نویسنده ی تاریخ و «معرفة الصحابة» و «الانساب» و کتاب های دیگر.

خانه اش مجمع فضلا بود و خود فضیلت هایش کامل بود. علامه، نسب شناس، اخباری، آگاه به رجال و نسب های آنان، به ویژه یاران رسول خدا، هم راه با امانت داری و تواضع و کرامت. در اواخر ماه شعبان سال شش صد و سی از دنیا رفت.» (2)

## 52 - تأیید محیی الدین ابن عربی

### اشاره

محمی الدین ابن عربی طایبی حدیث را به صورت حدیثی مرسل و مسلم نقل کرده و در کتابش «الدرّالمکنون و الجوهر المصون» - بنابر آن چه بلخی قندوزی از او

ص: 134

1- أسد الغابة 4 / 22

2- تذكرة الحقاظ 4 / 1399.

نقل کرده چنین گوید:

« امام علی ، علم حروف را از سرورمان محمد صلی الله علیه و آله و سلم به ارث برد و سخن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم اشاره به آن است: من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن در بیاید.» (1)

### شرح حالش

گروهی از تاریخ نویسان و رجال شناسان بزرگ، شرح حال ابن عربی را آورده و محدثان و عارفان برجسته از او حدیث نقل کرده اند و بعضی او را توصیفهای والایی کرده و مقام های بلندمرتبه ای برایش قائل شده اند. از جمله کسانی که شرح حالش را آورده و او را ستوده اند و در کتاب خود با اعتماد از او حدیث نقل کرده اند، اینان می باشند:

1 - ابن نجّار در «ذیل تاریخ بغداد»

2 - ابن نقطه، در «تکملة الاکمال»

3 - ابن عدیم در «تاریخ حلب»

4 - منذری در «الوفیات»

5 - ابن أبار در «التّاریخ»

6 - ابن زبیر در «التّاریخ»

7 - ابن دبّشی در ذیل تاریخ بغداد»

8 - ابوالعلاء فرضی در «مشتبه النسبة»

9 - قطب الدّین یونینی در «تاریخ مصر»

10 - سبط ابن جوزی در «مرآة الزّمان»

11 - قطب یونینی در «ذیل مرآة الزّمان»

12 - ابن فضل الله در «المسالک»

ص: 135

13 - اسکندری در «لطائف المنن»

14 - یافعی در «مرآة الجنان»

15 - صفدی در «الوافی بالوفیات»

16 - ابن شاکر کتبی در «فوات الوفیات»

17 - شعرانی در «لواقح الأنوار»

18 - جامی در «نفحات الأنس»

19 - کفوی در «کتاب اعلام الأخیار»

20 - ازنیقی در «مدینه العلوم»

21 - برزنجی در «الإشاعة»

22 - سهالوی در «الصبح الصادق»

23 - صدیق حسن در «الجنة فی اتباع السنة»

24 - دهلوی در «رسالة الرؤیا»

برخی هم در منقبت های او کتابی جداگانه نوشته اند، مانند کتاب جلال سیوطی به نام «تنبيه الغیبی فی مناقب ابن عربی»

بعضی از مصادر شرح حال ابن عربی از این قرار است:

الوافی بالوفیات 4 / 173، البداية و النهاية 13 / 156، سیر اعلام النبلاء 15 / 48، مرآة الجنان 4 / 100، طبقات المفسرین 38، النجوم الزاهرة 6 / 339، فوات الوفیات 2 / 241، شذرات الذهب 5 / 190، نفع الطیب 7 / 90، تاریخ ابن ابار 1 / 356، التكملة لوفیات النقلة 3 / 555.

### 53 - روایت محب الدین ابن نجار

#### اشاره

محب الدین محمد بن محمود بغدادی معروف به «ابن نجار» با اسنادش از سرورمان امام رضا علیه السلام حدیث را روایت کرده، گوید: «ما را خبر داد رقیه دختر معمر بن عبدالواحد از فاطمه دختر محمّد بن ابوسعّد بغدادی از سعید بن احمد نیشابوری از علی بن حسن بن بندار بن مثنی از علی بن محمد بن مهرویه، حدیث کرد ما



را داود بن سلیمان غازی از علی بن موسی الرضا از پدرانش از علی مرفوعاً: «من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن در بیاید.» (1)

### شرح حالش

1 - ذهبی در «تذکرۃ الحفاظ 4 / 1428» و «العبر 5 / 180»

2 - صفدی در «الوافی بالوفیات 5 / 9»

3 - یافعی در «مرآة الجنان 4 / 111»

4 - اسنوی در «طبقات الشافعیة 2 / 502»

5 - کتبی در «فوات الوفیات 2 / 522»

6 - ابن قاضی شهبه در «طبقات الشافعیة 1 / 454»

7 - صدیق حسن قنوجی در «التاج المکمل 180 / 180»

### شرح حال علی بن محمد بن مهروه

پوشیده نیست که «علی بن محمد بن مهروه» که نامش در سند حدیث روایت شده از ابن نجار و عاصمی قرار دارد، از بزرگان محدثان موثق می باشد. سمعانی درباره اش گوید: «ابوالحسن علی بن محمد بن مهروه قزوینی در قریه در بغداد و در جبال از یحیی بن عبدک قزوینی و داود بن سلیمان غازی و محمد بن مغیره و حسن بن علی بن عفان حدیث نقل کرده است.

این اشخاص هم از او روایت کرده اند:

عمر بن محمد بن سنبل، ابوبکر محمد بن عبدالله ابهری، محمد بن عبیدالله بن شخیر و ابوحفص بن شاهین واعظ و دیگران.

ابوالفضل صالح بن محمد بن احمد حافظ او را در «طبقات اهل همدان» چنین یاد کرده است: «ابوالحسن قزوینی سال سیصد و هیجده نزد ما آمد، از

ص: 137

1- ذیل تاریخ بغداد خطی.

هارون بن هزارى و داودبن سليمان غازى نسخه على بن موسى الرضا را روايت كرد، هم چنين از محمدبن جهم سمري، عباس بن محمد دورى، يحيى بن ابى طالب، ابى حاتم رازى حديث نقل مى كند. خودم و پدرم از او مطلب شنيديم و او به نسخه ي كتاب على بن موسى الرضا تمسك مى جست. او استادى سالمند بود و جاگاهش راستگويى بود.» (1) و رافعى هم او را اين چنين ياد کرده است و از خطيب نقل مى كند كه او در سال سي صد و بيست و سه در بغداد حديث مى گفته است...» (2)

### شرح حال داودبن سليمان غازى

«داودبن سليمان غازى قزوينى» نيز از راويان مشهور و پيشوايان حديث است. رافعى درباره اش چنين آورده است: «داودبن سليمان بن يوسف غازى ابواحمد قزوينى، بزرگى است كه به روايت كردن از على بن موسى الرضا شهرت يافته است و گفته مى شود: على در طول مدت اقامتش در قزوين در خانه ي او پنهان شده بود و او نسخه اى از ايشان دارد كه مردم قزوين آن را از داود روايت مى كنند؛ همانند اسحاق بن محمد و على بن محمدبن مهرويه و ديگران...» (3) و در كتاب «ايضاح لطافة المقال» نوشته ي رشيد دهلوى در ذكر امام رضا عليه السلام چنين آمده است: «بيشتر بزرگان حديث از او روايت کرده اند و در كتاب «مفتاح النجا» در شرح حالش چنين آمده است: اسحاق بن راهويه و يحيى بن يحيى و عبدالله بن عباس قزوينى و داودبن سليمان و احمدبن حرب و محمدبن اسلم و افراد فراوان ديگرى از او روايت کرده اند و ابن ماجه از او روايت کرده است...»

### 54 - تأييد ابن طلحه شافعى

#### اشاره

ابن طلحه شافعى حديث «مدينة العلم» را با اطمينان به صحت آن، اثبات

ص: 138

1- الانساب القزوينى.

2- التدوين بذكر علماء قزوين 3 / 417.

3- التدوين 3 / 3.

کرده است؛ او آن جا که در فصل چهارم کتاب، درباره ی صفت «الانزع البطين»، برای امیرالمؤمنین علیه السلام سخن می گوید، به آن حدیث استشهاد می کند. بخشی از کلام او چنین است:

«همواره در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و خداوند متعال بر دانش او می افزود تا اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم -بنابر آن چه ترمذی در صحیحش با اسناد خود از او نقل کرده است فرمود: «أنا مدينة العلم و علیّ بابها.» او از دانش سرشارش قضایای پیچیده و سرکش را فرو می نشاند و مشکلات رخدادها را توضیح می داد و احکام بسیار سخت را آسان می نمود و در هر دانشی از او نشان و اثری بود و بر هر حکمتی روشنگری و غلبه داشت که به زودی در فصل ششم، تفصیل این اثرگذاری و بیان دانش و فضیلت او خواهد آمد. ان شاء الله تعالی.»

و در فصل ششم به آن اشاره می کند:

«از آن جمله، روایتی است که امام ترمذی در صحیحش با اسنادش نقل کرده و پیشتر در صفت امیرالمؤمنین که ایشان انزع بطين است، بدان استشهاد شد:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدينة العلم و علیّ بابها.» و امام ابو محمد حسین بن مسعود قاضی بغوی در کتابش، «المصابیح» نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من خانه ی حکمت و علی در آن است.» آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دانش را به شهر و حکمت را به خانه مخصوص گردانید. از آن رو که دانش، گونه های وسیع تر و فنون گسترده تر و شاخه های بیشتر و سودهای فراگیرتر از حکمت دارد. (لذا) اعم را به بزرگتر و اخص را به کوچک تر اختصاص داد، تا پایان آن چه که بعد از این خواهد آمد. ان شاء الله تعالی.»

### کتاب «مطالب السؤل»

از کتاب های ارزشمند و نوشته های معتبر شمرده می شود که دانشمندان بزرگ در نوشته های گوناگون خود بر آن اعتماد و تکیه کرده اند. محمد محبوب العالم در جاهایی از تفسیرش که دهلوی و شاگردش، رشید، آن را ستوده اند و بر

عظمت و وثاقت آن تأکید کرده اند به «مطالب السؤل» استناد کرده و به مطالب آن گواهی جسته است.

ابن طلحه، خود نیز در آغاز کتابش (مطالب السؤل) به اطمینان و اعتمادش به حدیث های آن تصریح کرده که متن گفته اش را در مجلد «حدیث طبر» آوردیم.

هم چنین در فصل ششم - آن جا که حدیث «مدینه العلم» را آورده است، تصریح کرده است:

«در این کتاب چیزی نیآورده ام که اضطراب داشته باشد و چیزی به ودیعت نهادم که شک و دودلی بیافریند و بیهوده ای نگذاشتم که صدف گوش ها آن را نپذیرند، و خاشاکی که اصناف خردها آن را دور افکنند، بلکه برایش سابقه روایتی خلف از سلف تدارک دیدم تا از کوه ی مشک های مملو از شیر بهره گرفتم و در آن گوهرها و درها را به نظم و ترتیب کشیدم. لذا زبان سنت ها به آن تصریح دارند و آیه های کتاب (قرآن کریم) به آن گویا هستند و آن ها را با دلیل های دیدگاه های محکم صحیح تقریر کردم، ابری است فروریزنده ی آن چه دوست داشتی است، بازکننده ی درها برای دانشجویان می باشد. ان شاء الله تعالی برای گردآوردنده اش ستایش نیکو و ثواب فراوان بیافریند.»

در همان فصل ششم نیز گوید: «این فصل را برای بیان فضیلت های بی شمار و دانش مشهور او قرار دادم، آیات قرآن و حدیث های نبوی مربوط به آن را آوردم، که در آن درمان (درد) سینه ها و وفا به قدر توان و استطاعت است و راه نمایی دل های گم راه از تاریکی ها به نور را در بر دارد. و به آن ها بسنده کردم، از آن جهت که مسیر و راهی روشن است، از نظر درستی و اعتقادی برتری دارد و نگهبانان الهی را از پیش و پس برای حفظش قرار دادم و از این روش با آوردن حدیث های پرتعداد، اما با سند و استناد بی اساس، تجاوز نکردم.»

## 55 - روایت سبط ابن جوزی

### اشاره

شمس الدین ابوالمظفر یوسف بن قزغلی معروف به «سبط ابن جوزی» این روایت را از احمد بن حنبل نقل کرده و آن را صحیح دانسته و گفته است:

ص: 140



«حدیث انا مدینة العلم: احمد در «الفضائل» گوید: حدیث کرد ما را ابراهیم بن عبدالله از محمدبن عبدالله رومی از شریک از سلمةبن کهیل از صنابحی از علی که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است.» و در روایتی: «من خانه ی حکمت و علی در آن است.» و در روایتی: «من شهر فقه هستم و علی در آن است پس هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن در بیاید.» عبدالرزاق آن را روایت کرده و افزوده است: هر کس حکمت ها را خواهد، باید نزد آن در بیاید.

اگر گفته شود: حدیث را ضعیف به شمار آورده اند، پاسخ چنین است:

دارقطنی گفته است: سويدبن غفلة از صنابحی آن را روایت کرده است و در این جا سويدبن غفله را ذکر نکرده است و اگر گفته ی دارقطنی ثابت شود این حدیث مرسل می شود و در باب احکام، مُرسل حجت است، چه رسد به باب فضیلت ها؟

اگر گفته شود در این روایت ها گفت وگو و بحث است، گوییم: ما به آن ها نمی پردازیم، بلکه احتجاج می کنیم به آن چه احمد آورده و آن روایت اول از علی است. اگر نخستین روایت ثابت شد، تمامی آن روایات ثابت خواهند شد، چون روایت کردن معنای حدیث در احکام شریعت، جایز است و در این جا سزاوارتر.

اگر گفته شود: محمدبن علی رومی استاد استاد احمدبن حنبل است که ابن حبان او را تضعیف کرده و گفته است: بر ضدّ ثقه ها حدیثهایی می آورد که اثبات نشده است. گوییم: ابراهیم بن محمد استاد احمد از او روایت کرده و اگر ضعیف بود آن را بیان می کرد و هم چنین احمد به او اسناد داده و او را ضعیف نشمرده در حالی که عادت او جرح و تعدیل است، پس هنگامی که به او اسناد می دهد، معلوم می شود که در روایت کردنش عادل است.»<sup>(1)</sup> هم چنین شایان ذکر است که در فصل دوم کتابش که درباره ی فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام است، گوید: «فضیلت های او مشهورتر از خورشید و ماه است و افزون تر از ریگ ها و سنگریزه هاست و من از آن ها آن چه را که ثابت و مشهور شده

ص: 141

است برگزیده ام که بر دو گونه است: بخشی از کتاب (قرآن کریم) استنباط شده و بخش دیگر از سنت پاکي که هيچ شک و تردیدی در آن نیست.» (1) پس ثابت شد که حدیث مدینه العلم از فضیلت های امام علی علیه السلام می باشد که ثابت و مشهور بوده و هيچ گونه شک و تردیدی در آن نیست.

و چیزی که بیانگر پای بندی ابن جوزی است به نقل آن چه ثابت شد، این گفتارش در فصل ویژه ی مادر امیرالمؤمنین علیهما السلام است که گوید: «گویم: حافظ ابونعیم حدیثی طولانی در فضیلت او آورده است، مگر اینکه گفته اند در اسنادش روح بن صلاح آمده که ابن عدی او را تضعیف کرده است و از این جهت آن را نقل نکردیم.» (2) به هر حال مجرد روایت کردن این حدیث توسط احمد در فضایل ایشان، برای سبط ابن جوزی و دیگران از نظر صحتش بسنده است، چون آنان معتقدند هر حدیثی را که احمد روایتش کند، حجت است و باید بدان رجوع کرد. همان گونه که در بخش روایت این حدیث توسط احمد بیان شد.

### شرح حالش

شرح حال سبط ابن جوزی در کتاب های تاریخ و طبقات فقها با تجلیل و بزرگداشت آمده است. بزرگان علمای اعلام در کتاب های حدیث، فقه و سیره از او حدیث نقل کرده اند. از جمله:

1 - وفيات العيان از ابن خلّکان.

2 - ذیل مرآة الزّمان از یونینی.

3 - المختصر فی اخبار البشر از ابوالفداء.

4 - تتمة المختصر از ابن وردی.

5 - العبر فی خبر من غیر از ذهبی.

ص: 142

---

1- تذکرة خواص الأمة/ 13.

2- همان / 10.

- 6 - الوافی بالوفیات از صفدی.
- 7 - مرآة الجنان از یافعی.
- 8 - الجواهر المضية فی طبقات الحنفیة از قرشی.
- 9 - الأثمار الجنیة فی طبقات الحنفیة از قاری.
- 10 - طبقات الشافعیة از ابن قاضی شهبه.
- 11 - مختصر الجواهر المضية از فیروزآبادی.
- 12 - غایة المرام بأخبار البلد الحرام از ابن فهد.
- 13 - إتحاف الوری بأخبار امّ القرى از ابن فهد.
- 14 - طبقات المفسّرين از داودی.
- 15 - کتاب اعلام الأخیار از کفوی.
- 16 - القول المنبى از سخاوی.
- 17 - حسن المقصد از سیوطی.
- 18 - الدرّ المختار از حصکفی.
- 19 - جواهر العقدين از سمهودی.
- 20 - الصواعق المحرقة از ابن حجر.
- 21 - انسان العیون از حلبی.
- 22 - کفایة الطالب از گنجی.
- 23 - مفتاح النجا از بدخشانی.
- 24 - التحفة از دهلوی.

بعضی مدارک شرح حال او از این قرار است:

اشاره

ابوعبدالله محمد بن یوسف گنجی شافعی، یک باب از کتابش، «کفایة الطالب» را به حدیث «مدینة العلم» اختصاص داده و آن را از طرق بسیار و وجوه استوار ثابت

ص: 143

کرده است؛ جایی که گوید:

« باب پنجاه و هشتم در اختصاص یافتن علی به این فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است: أنا مدينة العلم و علی بابها.

ما را خبر داد علامه قاضی القضاة، بزرگ شام، ابوالفضل محمد فرزند قاضی القضاة، استاد مذهب ها ابوالمعالی محمد بن علی قرشی، از حجت عرب زید بن حسن کندی، از ابومنصور قزاز، از زینت حافظان و بزرگ مطلق اهل حدیث احمد بن علی بن ثابت بغدادی از ابوعبدالله بن محمد بن عبدالله که ما را حدیث کرد محمد بن مظفر از ابوجعفر حسین بن حفص خثعمی از عبّاد بن یعقوب از یحیی بن بشیر (بشر) کندی، از اسماعیل بن ابراهیم همدانی از ابواسحاق، از حرث از علی و از عاصم بن ضمرة از علی که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «خداوند من و علی را از درختی آفرید که من ریشه اش هستم و علی شاخه اش و حسن و حسین میوه اش و شیعیان برگ هایش هستند. پس آیا از پاکیزه جز پاکیزه بیرون می آید؟ من شهر دانشم و علی در آن است، پس هر کس آن شهر را خواهد، باید نزد آن در بیاید.»

گویم: خطیب آن را این گونه روایت کرده است.

و خبر داد ما را علامه قاضی القضاة ابونصر محمد بن هبة الله، و قاضی القضاة محمد بن هبة الله بن محمد شیرازی، از حافظ ابوالقاسم، از ابوالقاسم بن سمرقندی، از ابوالقاسم بن مسعدة از حمزة بن یوسف، از ابواحمد ابن عدی، از نعمان بن هارون بلدی و محمد بن احمد بن مؤمل صیرفی و عبدالملک بن محمد که گفتند: حدیث کرد ما را احمد بن عبدالله بن یزید مؤدب، از عبدالرزاق از سفیان از عبدالله بن عثمان بن خثیم از عبدالرحمان بن بهمان که گفت: شنیدم جابر می گوید:

شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز حدیبیه، در حالی که بازوی علی بن ابی طالب را گرفته بود، می فرمود: «این امیر نیکوکاران و قاتل گناه کاران است، هر کس او را یاری کند، یاری شود و بی یاور است هر کسی او را یاری نکند.» سپس صدایشان را بلندتر کرده فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس آن شهر را خواهد باید نزد آن در بیاید. (پس از درس در آید).»

(گفتم:) این چنین ابن عساکر در تاریخش آن را روایت کرده و روایانش را از سوی استادانش ذکر کرده است.

ما را خیر داد علی بن عبدالله بن ابوالحسن از جی در دمشق، از مبارک بن حسن، از ابوالقاسم بن بسری، از ابوعبدالله (بن) محمد، از محمد بن حسین از ابوالحسن علی بن اسحاق بن زاطیا از عثمان بن عبدالله عثمانی از عیسی بن یونس از اعمش از مجاهد، از ابن عباس که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدينة العلم و علی بابها.»

گویم: این حدیث، حسنِ عالی است.

دانشمندان در معنی این حدیث گفته اند: علی در دانش است و بسیار گفته اند تاجایی که گروهی گفتند: جز این نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با فرمایش «من شهر دانشم» منظورشان این بوده است: من معدن دانش و جایگاه آنم و آن چه نزد غیر از من است دانش، شمرده نمی شود. و مقصود ایشان از: «و علی در آن است.» این است که در این شهر بسیار بلند است (از آن جهت که شریعت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، پایدارترین و ثابت ترین و هدایتگرترین شریعت هاست و نسخ و تحریف و تبدیل هرگز بر آن وارد نمی شود، بلکه با ننگه داری خداوند عزّ و جلّ، نگاه داشته می شود؛ از کاستی مصون است و چیزی آن را دگرگون نمی کند، از این رو آن را به بلندی نسبت داده است و کتاب او آخرین کتابی است که خداوند عزّ و جلّ آن را فرو فرستاده است؛ پس نسخی بر آن وارد نمی شود. خداوند متعال می فرماید: «و مهمناً علیه» (1) یعنی: این قرآن بر دیگر کتاب های نازل شده ی پیشین حکم فرمایی می کند و آن چه از حلال و حرام در آن آمده است، هرگز تغییر نمی کند و نسخ نمی شود و باطل نمی گردد. پس قرآن والاترین کتاب هایی است که خداوند متعال فرو فرستاده است و شریعت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم والاترین و بالاترین و زیباترین و گران بهاترین شریعت هاست، بدان گونه که نسخ و تبدیل بر آن وارد نمی شود. پس همواره والا مرتبه، برافراشته و بر فراز است.

ص: 145

گوییم: - و خداوند داناتر است و چه این حدیث نزد من چنین است که منظور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از: «أنا مدينة العلم وعلی بابها» این بود که خداوند متعال دانش را به من آموخت و فرمانم داد که در آغاز پیامبری مردم را به اقرار به یگانگی او بخوانم تا بخشی از دوران رسالت بدین گونه سپری شد، سپس خداوند به جنگ با کسانی فرمانم داد که از اقرار به یگانگی خداوند عزّ و جلّ خودداری کردند؛ پس از اینکه از این کار منع کرده بود. پس من شهر دانشم، در امرها و نهیها و در صلح و جنگ تا اینکه جنگیدم با مشرکان و علی بن ابی طالب در آن است؛ یعنی او نخستین کسی از خاندانم و دیگر افراد ائمه است که بعد از من با ستمگران می جنگد و اگر علی برای مردم جنگیدن با ستمگران (گناه کاران) را وضع نمی کرد و حکم قتل آنان را و اسیرانشان را رها نمی ساخت و گرفتن اموالشان و فرزندانشان را حرام نمی داشت، این حکم هرگز شناخته و دانسته نمی شد.

پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در جنگ با مشرکان قانون به تاراج بردن اموالشان و اسیرگرفتن فرزندانشان را وضع کرد و علی در جنگ با ستم کاران قانون وضع کرد که بر مجروحان حمله نشود و اسیری کشته نشود و زنان و فرزندان به اسارت گرفته نشوند و اموالشان مصادره نشود و این وجهی صحیح و نیکوست.

با این همه، دانشمندان از صحابه و تابعان و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به برتری علی و افزونی و سرشاربودن دانشش و زیرکی و حکمت فراوانش و نیکویی قضاوت هایش و درستی فتوهایش قائل شده اند و ابوبکر و عمر و عثمان و دیگر دانشمندان اصحاب با او در احکام مشاوره می کردند و سخن او را در تأیید یا رد می پذیرفتند و عمل می کردند که این خود اعترافشان به دانش و فضل فراوان او و برتری خردش و درستی حکمش می باشد.

این سخن هرگز در حق او گزافه نیست، چون مقام او نزد خداوند و پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم و نزد بندگان مؤمن او، والاتر و بالاتر از آن است.» (1)

ص: 146

حافظ گنجی در مقدمه ی کتابش «کفایة الطالب» تصریح می کند که «کتابی است شامل بخشی از روایت هایی که بزرگان ما در شهرها روایت کرده اند؛ از جمله حدیث های صحیح از کتاب های ائمه و حافظان در مناقب امیرالمؤمنین علی، آن کسی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فضیلتی در پدران خود و پاکیزگی مولدش نیافته است جز اینکه او هم در آن شریکش می باشد.»

### شرح حالش

علمای بزرگ و سران مورّخان شرح حالش را در کتاب های تاریخ و رجال آورده اند و ما در بعضی از جلدهای کتاب شرح حالش را آوردیم. و از مصادر شرح حال اوست: ذیل مرآةالزمان 1 / 392؛ الوافی بالوفیات 5 / 254؛ تلخیص مجمع الآداب 3 / 389.

### 57 - اثبات عزّ بن عبدالسلام

#### اشاره

شیخ عزّالدین، عبدالعزیز بن عبدالسلام سلمی دمشقی شافعی حدیث را در سخنی که از زبان مولایمان امیرالمؤمنین علیه السلام برگرفته، آورده است که شهاب الدین احمد متن آن را در کتابش «توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل» نقل کرده؛ جایی که گوید:

«سلطان علما در دوران خویش، برهان عارفان در روزگار خود، بزرگ راهبر، پیشوای بزرگان معاصر، مُفتی مردم، عزّالدین عبدالعزیز بن عبدالسلام، به عنوان زبان حال نخستین صحابی بی چون و چرا، و برترین همگنان هنگام شمارش نیکی ها: علی ولیّ خداوند در زمین و آسمان که خداوند از او راضی باد و در هر حال ما را از او بهره مند فرماید گوید:

«ای مردم! طینت ما اهل البیت، با دست عنایت در سرشت گاه حمایت، سرشته شده است، بعد از آن که فیض هدایت بر ما فرو ریخت. سپس با خمیره ی



نبوت عجیب و با وحی آبیاری شد و روح امر در آن دمیده شد، پس هرگز پاهایمان نمی لغزد و هرگز دیدگانمان گم راه نمی شوند و هرگز نورهایمان کاسته نمی شود. پس اگر ما گمراه شویم، پس چه کسی مردم را راه نمایی می کند؟! مردمی که از درختان گوناگون هستند و درخت نبوت یکی است و محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، اصل آن درخت و من فرعش هستم و فاطمه ی زهرا میوه اش و حسن و حسین شاخه هایش هستند، پس اصلش نور، فرعش نور، میوه اش نور و شاخه اش نور است، نزدیک است که روغنش تابان شود هرچند که آتشی به آن نرسد، نور است بر روی نور، ای قوم من! از آن طجا که فرع ها بر پایه ها بنا می شود، فصل فضیلت من بر پاکیزگی پایه ی من بنا شد، پس دانشم را از پسرعمویم به ارث بردم، و به آن اندوهم برطرف شد.

رسول امینی را پیروی کردم و غیر از اسلام به دینی راضی نگشتم، پس اگر پرده برداشته شود، بر یقینم افزوده نمی گردد و مرا به تاج «من کنت مولاه» زینت بخشید و با کمر بند «أنا مدینة العلم و علی بابها» کمرم را آذین بست و «اقضاکم علی» را حمایتم فرمود و با لباس زرین «أنا من علی و علی منی» مرا پوشانید.»

شاعر گوید:

عجبت منک أشغلتنی بک عینی \*\*\* أدنیتی منک حتی طنت أنک أنّی

در شگفتم از تو، که چشم من مرا به تو مشغول داشته.

چنان مرا به خویش نزدیک کردی که گمان بردم تو من هستی.

تا پایان آن چه که ذکر کرده است. (1)

### شرح حالش

1 - ذهبی: «عزالدین شیخ الاسلام، ابو محمد عبدالعزیز بن عبدالسلام بن ابوالقاسم سلمی دمشقی شافعی... در فقه و طاصول و زبان عربی سرآمد شد، آموزش و فتوا داد و کتاب نوشت و به درجه ی اجتهاد رسید و شناخت مذهب به او

ص: 148

1- توضیح الدلائل عل ترجیح الفضائل - خطی.

منتهی شد هم راه بازهد و ورع و امر به معروف و نهی از منکر و استواری در دین...» (1)2 - یافعی: «شیخ فقیه، علامه، امام، فتوادهنده، مدرّس، قاضی، خطیب، سلطان دانشمندان و جایگاه پذیرای پاکان، پشتتاز دوران خویش بر دیگر هم ردیفان، دریای دانش ها و معارف و بزرگ داشته شده در دیگر کشورها، دارای پژوهش و نازک بینی و عرفان و یقین که همراه با دانش و صلاح و جلالت و وجاهت و احترام از او مشهود بود؛ کسی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم راه شاذلی بر او درود فرستاد، فتوادهنده ی مردم، بزرگ اسلام، عزالدّین عبدالعزیز بن عبدالستّ لام، ابوالقاسم سلمی دمشقی شافعی... در فقه و اصول و عربی سرآمد شد و آموزش و فتوا داد، کتاب های سودمندی نوشت و فتواهای استواری داد و در فنون دانش ها، شگفتی های بی مانندی گرد آورد؛ از تفسیر و حدیث و فقه و عربی و اصول و اختلاف مذهب و دانشمندان و گفته های مردم و مأخذهای آن تا اینکه گفته شد به درجه ی اجتهاد رسیده است و دانشجویان از دیگر کشورها به سوی او مسافرت کردند و شناخت مذهب به او ختم شد؛ هم راه بازهد و ورع و برکندن گم راهی ها و بدعت ها، اقامه امر به معروف و نهی از منکر و کارهای دیگری که از او شهرت یافت؛ او حق را آشکار و به آن عمل می کرد، در دین سخت گیر بود و در راه خداوند سرزنش کسی در او اثر نمی کرد، و از قدرت هیچ پادشاه و سلطان نمی ترسید، بلکه به فرمان خداوند و پیامبرش و آن چه که اقتضای شرع مطهر بود، عمل می کرد، او که خداوند بیامرزده اش، در مصر به سال ششصد و شصت درگذشت.» (2)3 - اسنوی: «او که خداوند بیامرزده اش، بزرگ اسلام در علم و عمل و پرهیزکاری و زهد و تصنیف و شاگردان، امرکننده به معروف و نهی کننده از منکر بود.» (3)4 - ابن قاضی شهبه: «او، بزرگ، امام، علامه، یگانه ی دورانش، سلطان دانشمندان، عزالدّین ابومحمّد سلمی بود... دمیاطی از او روایت کرده و چهل حدیث از او نقل کرده است - و ابن دقیق العید همانی است که لقب «سلطان

ص: 149

- 
- 1- العبر فی خبر من غیر حوادث: 660.
  - 2- مرآة الجنان حوادث: 660.
  - 3- طبقات الشافعية از اسنوی 2 / 197.

العلماء» به او داد و بسیار امر به معروف و نهی از منکر می کرد، در دمشق عهده دار خطابه شد؛ بسیاری از بدعت های سخن رانان را از بین برد... و نماز رغائب و نیمه (شعبان) را باطل کرد؛ پس بین او و ابن صلاح بدین سبب نزاع درگرفت.» (1) 5 - سیوطی: «ابومحمد شیخ اسلام، سلطان علما، ذهبی در «العبر» گفته است: شناخت مذهب هم راه با زهد و پارسایی به او پایان یافت و به درجه ی اجتهاد رسید.»

شیخ ابوالحسن شاذلی گفته است: به من گفته شد که روی زمین مجلسی فقهی درخشان تر از مجلس شیخ عزالدین بن عبدالسلام نیست و ابن کثیر در تاریخش گفت: ریاست مذهب به او رسید و از دیگر سرزمین ها برای فتواگرفتن از او به نزدش آمدند. در پایان عمرش سرسپردگی به مذهب نداشت، بلکه افق دیدش گسترش یافت و به آن چه اجتهادش می رسید، فتوا داد.

و شاگردش ابن دقیق العید گفت: ابن عبدالسلام یکی از پادشاهان اسلام بود.

و شیخ جمال الدین بن حاجب گفت: ابن عبدالسلام فقیه تر از غزالی است.» (2)

## 58 - اثبات جلال الدین محمد معروف به «مولوی»

### اشاره

جلال الدین محمد بن محمد بلخی معروف به «مولوی» حدیث «مدینه العلم» را در ضمن شعری در مدح مولایمان امیرالمؤمنین علیه السلام در دیوانش «مثنوی» آورده است که چنین آغاز می شود:

از علی آموز اخلاص عمل \*\*\* شیر حق را دان منزه از دغل

تا آن جا که گوید:

چون تو بایی آن مدینه ی علم را \*\*\* چون شعاعی آفتاب حلم را

باز بانشای باب! بر جویای باب \*\*\* تا رسند از توقشور اندر لباب

باز باش ای باب رحمت تا ابد \*\*\* بارگاه ما له کفوا احد

ص: 150

1- طبقات الشافعية از ابن قاضی شهبه 1 / 440.

2- حسن المحاضرة 1 / 314.

1 - عبدالقادر قرشی: «محمد بن محمد بن حسین بن احمد بن قاسم بن مسیب بن عبدالله بن عبدالرحمان بن ابوبکر صدیق ابن ابوقحافه تیمی معروف به «مولانا جلال الدین غزنوی».

[قونوی]: «او دانا به مذهب، آگاه در فقه، و دانا به مسائل فقهی مورد اختلاف بین مذاهب و دانش های مختلف،... شیخ جلال الدین سپس منزوی شد و تنهایی گزید و نوشتن و کار کردن را رها کرد...» (1) - فاضل ازنیقی: «از علمای حنفی شیخ جلال الدین بود که به «سلطان العلماء» لقب یافت، یا اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را چنین لقب داد، بسیاری از صالحان در خواب از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چنین شنیده اند.» (2) - عبدالرحمان جامی شرح حال گسترده ای از او آورده است. (3) - مجدالدین بدخشانی نیز شرح حال گسترده ای از او آورده است. (4) به هر حال، مولوی عبدالعلی بن نظام الدین انصاری که نزد آنان ملقب به «بحرالعلوم» است، «مولوی» و «مثنوی» را در مقدمه ی کتابش، «شرح مثنوی» مورد ستایش قرار داده است.

### 59 - اثبات محیی الدین نووی

#### اشاره

او حدیث «مدینه العلم» را ضمن بیت شعری در مدح امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت کرده است... هم چنان که در «توضیح الدلائل» در یاد کسانی که امام علیه السلام را مدح کرده اند، آمده است:

«مانند پیشوای در اسلام و مورد اشاره در بزرگان، مرجع دانش ها و فتواها،

ص: 151

1- الجواهر المضیة فی طبقات الحنفیة 2 / 123 - 124.

2- مدینه العلوم از ازنیقی.

3- نفحات الانس / 459.

4- جامع السلاسل خطی.

ابوزکریا محیی الدین یحیی نووی، سروده و بسیار خوب گفته است:

امام المسلمین بلا ارتیاب \*\*\* امیرالمومنین ابوتراب

بی تردید امیر مومنان ابوتراب \*\*\* امام مسلمانان است

نبی الله خازن کل علم \*\*\* علی للخزانه مثل باب

پیامبر خداوند نگهدارنده ی هر دانشی است \*\*\* علی برای آن گنجینه چون در است

### شرح حالش

بزرگان حافظان و مورخان شرح حالش را آورده اند و او را مورد ستایش قرار داده اند به گونه ای که بیش از آن نمی توان گفت. رجوع شود به:

1 - تذکره الحفاظ 4 / 1470.

2 - العبر 5 / 312.

3 - مرآة الجنان - حوادث سنة 676.

4 - تنمة المختصر - حوادث 676.

5 - طبقات شافعیه از أسنوی 2 / 476.

6 - طبقات شافعیه از سبکی 8 / 395.

7 - النجوم الزاهرة 7 / 378.

8 - طبقات الحفاظ / 510.

9 - الخمیس - حوادث 676.

### 60 - اثبات سعدی شیرازی

### اشاره

شیخ شرف الدین مصلح بن عبدالله، سعدی شیرازی این حدیث را ضمن قصیده اش در مدح مولایمان امیرالمومنین علیه السلام ثابت کرده است، که نورالدین جعفر مشهور به «میرملاً بدخشی» آن را آورده است که متن آن چنین است:

منم کز جان شدم مولای حیدر \*\*\* امیرالمومنین آن شاه صفدر

علی کورا خدا بی شک ولی خوانند \*\*\* به امر حق علی کردش پیمبر

ص: 152

به حق پادشاه هر دو عالم \*\*\* خدای بی نیاز فرد اکبر

به حق آسمانها و ملائک \*\*\* کز آنجا هیچ جای نیست برتر

به پنج ارکان شرع و هفت اقلیم \*\*\* به نه چرخ و ده و دو برج دیگر

به کرسی و به عرش و لوح محفوظ \*\*\* به حق جبرئیل آن خوب منظر

به میکائیل و اسرافیل و صورش \*\*\* به عزرائیل و هول گور و منکر

به تورات و زبور و صحف و انجیل \*\*\* به حق حرمت هر چار دفتر

به حق آیه الکرسی و یس \*\*\* به حق سوره ی طه سراسر

به حق آدم و نوح ستوده \*\*\* به حق هود و شیث دادگستر

به درد یحیی و درمان لقمان \*\*\* به ذوالقرنین و لوط نیک محضر

به ابراهیم و قربان کردن او \*\*\* به اسحاق و اسماعیل و هاجر

به ختم انبیا احمد که باشد \*\*\* شفیع عاصیان در روز محشر

به حق مکه و بطحا و زمزم \*\*\* به حق مروه و رکنی ز مشعر

به تعظیم رجب با قدر شعبان \*\*\* به حق روزه و تصدیق داور

به رنج اهل بیت و آه زهرا \*\*\* به خون ناحق شبیر و شبر

به آب دیده ی طفلان محروم \*\*\* به سوز سینه ی پیران محروم (1)

که بعد از مصطفی در جمله عالم \*\*\* نبد فاضل تر و بهتر ز حیدر

مسلم بد سلونی گفتن او را \*\*\* که علم مصطفی را بود او در

یقین اندر سخا و علم و عصمت \*\*\* ز پیغمبر نبود او هیچ کمتر

اگر دانی بگویی جز علی کیست؟ \*\*\* که دلدل زیر رانش بود و رخور

چه گویم وصف آن شاهی که جبریل \*\*\* گهی بد مدح گویش، گاه چاکر

بدان گفتم که تا خلقان بدانند \*\*\* که سعدی زین سعادت نیست بی بر

1- ردیف در متن همین است.

2- خلاصة المناقب - خطی.



1 - عبدالرحمان جامی در «نفحات الانس / 600»

2 - سمرقندی در «تذكرة الشعراء / 223»

## 61 - روایت محب طبری

### اشاره

در «الریاض النضره» آن را چنین روایت کرده است: «یاد این ویژگی او که در خانه علم و باب مدینه العلم است: از علی که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من خانه ی دانشم و علی در آن است.»

در «المصابیح»، ضمن حدیث های حسن آن را نقل کرده است و ابوعمر و آن را روایت کرده گوید: «من شهر دانشم. و افزوده است: هر کس دانش را خواهد پس باید از در آن وارد شود» (1) و در «ذخائر العقبی» آمده است: «یاد اینکه او در خانه ی علم و باب مدینه العلم است، از علی نقل شده که گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من خانه ی دانشم و علی در آن است.» بغوی آن را در «مصابیح» ضمن حدیث های حسن نقل کرده است.

و ابوعمر و آن را نقل کرده است که فرمود: من شهر دانشم و علی در آن است، و افزود: هر کس دانش را خواهد، باید از در آن وارد شود.»

### شرح حالش

بزرگان پیشوایان و حافظان با بزرگ داشت و اجلال کامل، شرح حالش را آورده اند، مراجعه کنید:

1 - تذكرة الحفاظ 4 / 1474.

2 - طبقات سبکی 8 / 18.

ص: 154

---

1- الرياض النضره في مناقب العشرة 2 / 255.

3 - مرآة الجنان 4 / 224.

4 - النجوم الزاهرة 8 / 74.

5 - طبقات الحفاظ 511.

## 62 - اثبات فرغانی

### اشاره

سعیدالدین محمدبن احمد فرغانی آن را اثبات کرده است و آن را حدیث مرسل مسلّم دانسته و در «شرح التائیه» در شرح این بیت ابن فارض که گفته است:

«كراماتهم من بعض ما خصّهم به \*\*\* بما خصّهم من إرث كلّ فضيلة»

كرامت های آنان پاره ای است از آن چه خدا آنان را بدان مخصوص داشته است، به گونه ای که هر فضیلتی را به ارث برده اند.

گوید: اما سهم علی بن ابی طالب: دانش و شهود عرفانی است و گشودن مشکلات کلام عظیم و کتاب کریم است که آن کتاب از مخصوص ترین معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، با روشن ترین بیان که با کلام نبوی:

«أنا مدينة العلم وعلی بابها» بدان رسیده بود و با این گفتارشان: «من کُنت مولاه فعَلیّ مولاه» هم راه با فضیلت های دیگری که نمی توان برشمرد. و در شرح فارسی قصیده تأئیه، در شرح این بیت:

«و أوضح بالتأویل ما كان مشکلاً \*\*\* علی بعلم ناله بالوصیة»

و علی با تأویل، آن چه را که مشکل بود روشن و واضح کرد. با دانشی که به وصیت و جانشینی بدان دست یافت.

گوید: «علی با تأویل، آن چه را که در فهم معنی کتاب و سنت بر دیگر یاران مشکل بود، توضیح داد و روشن کرد، به ویژه عمر که در این باره گفته است: اگر علی نبود عمر به هلاکت می رسید و آن مشکل ها را با دانش هایی توضیح داد که با وصایت از مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم به او منتقل شده بود و از این رو فرمود: «من در میان شما دو بار گران می گذارم، کتاب خداوند و خاندانم و سه بار فرمود نسبت به خاندانم خداوند را به یاد شما می آورم.»

ص: 155

و هم چنین فرمود: « جایگاه تو نزد من مانند هارون نسبت به موسی است، غیر از اینکه بعد از من پیامبری نیست. »

و نیز فرمود: « أنا مدینة العلم و علی بابها. »

## فرغانی و شرح تائیه

باید دانسته شود که شرح فرغانی بر تائیه از کتاب های معروف است و او از بزرگان علمای اهل سنت است. در «کشف الظنون» آمده:

«تائیه قصیده ای مشهور در تصوف است و از شیخ ابوحفص عمر بن علی فارض حموی متوفای سال 576 است... و شرح هایی دارد از جمله: شرح سعیدالدین محمد بن احمد فرغانی متوفای حدود سال 700 که نخستین و قدیمی ترین شارح آن است. گویند که شیخ صدرالدین قونوی شرح آن را به استادش محیی الدین ابن عربی پیشنهاد کرد، او به قونوی گفت: این عروس شوهری از فرزندان تودارد، پس فرغانی و تلمسانی که هر دو از شاگردانش بودند، آن را شرح کردند.

و نیز گویند که ابن عربی بر آن شرحی به اندازه پنج دفتر نگاشت و همه در دست صدرالدین بود. گفته اند: درسش را با بیتی از آن به پایان می برد و سخنی از ابن عربی بر آن یاد می کرد. سپس رد آن را به فارسی می خواند. سعیدالدین برای گردآوری آن انتخاب شد و نیز گفته شده است که فرغانی نخست آن را بر جلال الدین رومی مولوی خواند سپس آن را به فارسی و بعد به عربی شرح کرد و آن را «منتهی المدارک» نامید که اوراق بسیاری دارد و در ابتدای آن مقدمه ای در احوال سلوک آورده است. «<sup>(1)</sup> و جامی او را چنین یاد کرده است: «او از کامل ترین بزرگان عرفان و از بزرگان صاحبان ذوق و وجدان است؛ کسی جز او مسائل علم حقیقت را با بررسی و تحقیق، آن چنان که در مقدمه ی شرح تائیه ابن فارض آورده است، بیان ننموده، او

ص: 156

نخست آن را به فارسی نوشت و بر استادش شیخ صدرالدین قونوی عرضه داشت.

شیخ آن را بسیار نکو داشت بر آن تقریض نوشت و شیخ سعید، تقریض او را در مقدمه‌ی شرح برای تیمن و تبرک آن آورده است. سپس برای گسترش و تکمیل فایده‌هایش آن را به زبان عربی نگاشت و فایده‌های دیگری بر آن افزود. خداوند از سوی خواستارانش نیکوترین پاداش را به او دهد.

و کتاب دیگری دارد که آن را «مناهج العباد الی المعاد» نامیده است، در آن مذهب‌های پیشوایان چهارگانه را بیان کرده است در مسأله‌های عبادت‌ها و بعضی معامله‌ها...» (1) محمودبن سلیمان کفوی در شرح حالش چنین گوید: «شیخ فاضل ربّانی، کامل صمدانی، سعیدالدین فرغانی. او از عزیزان اصحاب شیخ صدرالدین قونوی، مرید شیخ محیی‌الدین عربی است.

از کامل‌ترین بزرگان عرفان و برترین اصحاب ذوق و وجدان بود. او جامع دانش‌های شریعت و حقیقت بود. او بهترین شرح را بر اصول طریقت نگاشت و زبان دوران خود و برهان روزگار خویش و راه‌نمای راه حق و سرّ خداوند میان‌بندگان بود. مسائل علم حقیقت را گسترش داد و فنون اصول طریقت را در مقدمه‌ی شرح قصیده‌ی تائیه فارضیه ضبط و ثبت کرد.» (2) و ذهبی گوید: «شیخ سعید کاشانی فرغانی، شیخ خانقاه طاجون و شاگرد صدر قونوی است. او یکی از کسانی است که به وحدت قائل بود. تائیه ابن فارض را در دو مجلد شرح کرد و در ذیحجه، حدود هفتادسالگی مُرد.» (3)

### 63 - اثبات کازرونی

#### اشاره

احمدبن منصور کازورنی حدیث مدینه‌العلم را اثبات کرده است؛ وقتی که در شرح حال امیرالمؤمنین علیه السلام، ایشان را با «باب العلم» وصف نموده است. متن گفته‌ی

ص: 157

1- نفحات الانس / 559.

2- کتائب اعلام الأخیار خطّی.

3- العبر فی خبر من غیر حوادث 699.

او در کتابش، «مفتاح الفتوح» چنین است:

«ابوالحسن علی بن ابی طالب، اولین کسی است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را «امیرالمؤمنین» نامید. خاتم خلفای راشدین، از همه پیش تر در پذیرفتن و ایمان و نخستین آنان در تصدیق و یقین و پایدارترین آنان در حکم و اتقان. در دانش و معدن فضل، همیشه پیش تاز، بزرگ دین، گُشنده ی مشرکان و سرکشان، ذوالقرنین، و پدر دوریخانه، پسرعموی پیامبر، برادرش از جهت حق و نسب، و یارش در دنیا و دین، خداوند خلافت را به او ختم کرد همان گونه به محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسالت را به پایان برد و هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم شکلان را به هم و هم جنسان را به هم، و همانندها را به هم پیوند می داد، علی را برای خود نگه داشت و او را به برادری خود اختصاص داد و همین شرافت و افتخار برایش بسنده است.

و هر که در سخن و نوشته ها و خطبه ها و نامه هایش تأمل کند، می یابد که دانش کسی با دانش او برابری نمی کند و فضیلت هایش بعد از محمد صلی الله علیه و آله و سلم مانند ندارد. و از جمله ی آن ها کتاب «نهج البلاغه» است و به خداوند سوگند که فصاحت فصیحان و بلاغت بلیغان و حکمت حکیمان پایین تر از آن ایستاده است.

در شأن او آیه های بسیار نازل شده است و در فضیلت هایش حدیث های فراوانی رسیده است که کتاب های تفسیر از آن پُر شده است و نهاد اسنادها بر آن ها پیچیده شده است، شمارشگری نمی تواند آن ها را بشمارد و تعداد آن ها را در برنمی گیرد، هیچ مشکلی نیست جز اینکه ید بیضای او در آن است، و هیچ دشواری نیست جز اینکه او به بهترین گونه آن را برطرف کرده است، فاروق راست گفت، آن جا که گفت: به خداوند پناه می برم از آن دشواری که ابوالحسن در آن نباشد.

علی نام هایی دارد که پیشوایان در کتاب هایشان آورده اند؛ از آن هاست: در آسمان «اعلی» و در زمین «علی» و در تورات «ولی» و در انجیل «وفی» و در زبور «تقی» و نزد حاملان عرش، «سخی» و در بهشت «ساقی» و نزد مؤمنان «مرتضی» و «حیدر» و در قرآن «رُکَّعاً سُجَّداً» و نیز «قصم» نامیده می شود. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را «علی» نامید و «ابوالحسن» و «ابوتراب» کنیه اش داد. نسبش، نسب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و حسبش حسب ایشان، و دینش دین ایشان، در خویشاوندی بسیار نزدیک و در

هجرت پیشتاز بود.

مادرش فاطمه دختر اسد، نخستین زن هاشمی است که برای مرد هاشمی فرزند به دنیا آورد. گفته شده است: فاطمه علی را در کعبه زایید و از او (فاطمه) نقل شده است: هر گاه می خواست برای بُتی سجده کند در حالی که علی در شکمش بود، نمی توانست، پایش را بر شکمش می گذاشت و پشتش را بر پشت او می چسباند و از آن کار (سجده کردن) منع می کرد و از این رو هنگام نام بردن او گفته می شود: «کرم الله وجهه» یعنی: خداوند صورتش را گرامی داشت از اینکه بر بُتی سجده کند.» (1)

## کتاب مفتاح الفتوح

کتاب «مفتاح الفتوح» از شرح های معروف کتاب «مصاییح» است. در کشف الظنون آمده است:

«از شرح های مصاییح، مفتاح الفتوح است که آغازش چنین است: الحمد لله الذي قصرت الافهام عمایلیق بکبریائه... الخ. در آن ذکر کرده که آن را از «شرح السنة» و «الغریبین» و «الفائق» و «التهایة» گرد آورده است و رمزهایی برای آن کتاب قرار داده است و در بیست و یکم رمضان سال هفتصد و هفت از آن فارغ شده است.» (2)

## 64 - اثبات امیرحسینی فوزی

### اشاره

حسین بن محمد معروف به «امیرحسینی فوزی» حدیث «مدینة العلم» را اثبات کرده است. او امیرالمؤمنین علیه السلام را به وصف باب مدینة العلم توصیف کرده است؛ ضمن اوصافی که در شرح حال ایشان در کتاب «نزهة الأرواح» آورده است.

### شرح حاشی

ستایش او و کتابش «نزهة الأرواح» و دیگر نوشته هایش در کتاب های نوشته

ص: 159

---

1- مفتاح الفتوح فی شرح المصاییح خطی.

2- کشف الظنون 2 / 1701.

شده در شرح حال عرفا و بزرگان صوفیه، موجود است، مانند:

1 - نفحات الأنس / 605.

2 - جامع السلاسل خطی.

و در «کشف الظنون» چنین آمده است: «نزهة الأرواح» فارسی است از فخرالسادات حسین بن محمد معروف به «امیرحسینی فوزی» که در سال 711 آن را تألیف کرد، مختصر، منشور و منظوم است...» (1)

## 65 - روایت صدرالدین حموئی

### اشاره

صدرالدین ابوالمجامع ابراهیم بن محمد حموئی جوینی حدیث «مدینه‌العلم» را روایت کرده؛ آن جا که گوید:

«مرا خبر داد شیخ صالح، احمد بن محمد بن محمد قزوینی به طور شفاهی با اجازه ی روایتش از امام ابوالقاسم محمد بن عبدالکریم، و مرا خبر داد شیخ عدالت پیشه، بهاءالدین محمد بن یوسف بن محمد بن یوسف، شنیدم از او در مسجد ربوة در شهر دمشق، گفت: ما را خبر داد شیخ الشیوخ تاج الدین ابومحمد عبدالله بن عمر بن علی بن محمد بن حمویه جوینی از شیخ الشیوخ سعدالدین ابو سعد عبدالواحد بن ابوالحسن علی بن محمد بن حمویه از شیخ علی بن محمد بن احمد بن محمد بن حمزه ثعلبی از ابوبکر وجیه بن طاهر بن محمد شحامی از شیخ الشیوخ ابوسعید در نیشابور در پایان ماه رمضان سال پانصد و سی و هشت از ابو محمد الحسن بن احمد حافظ، از سید ابوطالب حمزه بن محمد جعفری از محمد بن احمد حافظ، از ابوصالح کرسی (کرایسی) از صالح بن احمد از ابوصلت هروی از ابومعاویه از اعمش از مجاهد از ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس در آن را خواهد پس باید نزد علی آید.» (2) و در کتاب «ینایع المودّة» بعد از روایت کردن حدیث از ابن مغزلی گوید:

ص: 160

1- کشف الظنون / 2 / 1939.

2- فرائد السمطين 1 / 98.

«هم چنین: این حدیث را موفق بن احمد و حموی و دیلمی در کتاب «الفردوس» و صاحب کتاب «المناقب» از مجاهد از ابن عباس آن را روایت کرده اند.» (1)

### شرح حالش

1 - ذهبی گوید: «به آن جا آمد شیخ الشیوخ، صدرالدین ابراهیم بن شیخ سعد الدین بن حمویه جوینی، خواستار حدیث، پس حدیث بسیار شنید، و از یاران مؤید طوسی برای ما روایت کرد، و اطلاع داد که پادشاه تاتار، غازان بن ارغون، به دست او اسلام آورد، به وسیله ی جانشینش نوروز، و آن رویدادی فراموش نشدنی بود.» (2) - ذهبی هم چنین در یادکرد استادانش گوید: «از محدث یگانه کامل، فخرالاسلام، صدرالدین ابراهیم بن محمد بن مؤید بن حمویه خراسانی جوینی استاد صوفیه شنیدم، نزد ما یک خواستار حدیث آمد، و از دو نفر از یاران مؤید طوسی برایمان روایت کرد و به شدت توجه به روایت و به دست آوردن اجزای آن داشت.

غازان پادشاه به دست او اسلام آورد، سال 722 درگذشت در حالی که ستم هفتاد و هشت سال بود.» (3) - یافعی مانند عبارت «العبر» را آورده است. (4) - اسنوی گوید: «در دانش های حدیث و فقه پیشوا بود، در جست و جوی دانش بسیار سفر می کرد، مراجعه ی بسیار داشت، مشهور به مقامات عرفانی بود.» (5) و این سخنان و غیر آن ها را در جلد «حدیث طیر» آورده ایم.

### 66 - اثبات نظام الأولیاء بخاری

#### اشاره

نظام الدین محمد بن احمد بن علی بخاری، مشهور به «نظام الأولیاء» حدیث «مدینه العلم» را تأیید کرده است و تصریح کرده که این از فضایل و خصوصیات

ص: 161

1- ینابیع المودة / 72.

2- العبر: حوادث 795.

3- تذكرة الحفاظ 4 / 1505.

4- مرآة الجنان حوادث: 722.

5- طبقات السّافعیة 1 / 217.



امیرالمؤمنین علیه السلام است بر پایه ی آن چه عبدالرحمان چشتی از او در کتاب «مرآة الأسرار» در بخش ذکر احوالش علیه السلام نقل کرده است.

### شرح حاشی

بزرگان عارفان در کتاب های شرح حال مشایخ خود، شرح حال او را آورده اند؛ مانند:

1 - عبدالرحمان جامی در «نفحات الأنس 504»

2 - مجدالدین بدخشانی در «جامع السلاسل خطی»

3 - عبدالحق دهلوی در «اخبار الأخیار 56»

4 - پدر دهلوی در «الانتباه فی سلاسل أولیاء الله»

### 67 - روایت ابوالحجاج مزّی

#### اشاره

جمال الدّین ابوالحجاج یوسف بن عبدالرحمان مزّی حدیث «مدینه العلم» را در شرح حال امام علیه السلام این چنین آورده است:

«روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من شهر دانشم و علی در آن است، پس هر کس دانش را خواهد، پس باید از درس وارد آن شود.» (1) و در همین کتاب در شرح حال ابوصلت هروی نیز آن را روایت کرده است که پیشتر آمد و باز خواهد آمد.

### شرح حاشی

1 - ذهبی در «تذکره الحفّاظ 4 / 1498» و کتاب های دیگر.

2 - ابن وردی در «تتمة المختصر، حوادث 742»

3 - اسنوی در «طبقات الشافعیّة 2 / 464»

ص: 162

4 - ابن شحنة در «روضه المناظر، حوادث: 742»

5 - ابن حجر در «الدرر الكامنة 5 / 233»

6 - ابن تغری بردی در «التَّجْوِمُ الزَّاهِرَةُ 10 / 76»

7 - سیوطی در «طبقات الحفاظ / 517»

8 - شوکانی در «البدر الطالع 2 / 353»

9 - صدیق حسن خان در «التَّاجُ المَكْمَلُ 475»

سیوطی گوید: «مزی، پیشوا، عالم، دانشمند، حافظ، یگانه، محدث شام...»

اندکی ققاهت کرد و سپس به این مقام روی آورد، مسافرت کرد و بسیار شنید و در لغت نظر افکند و در آن و در تصریف مهارت یافت و عربی خواند. در شناسایی رجال پرچم دار است، دیدگان مانند او را ندیده است، دو کتاب «تهذیب الکیمال» و «الأطراف» را نگاشت، و مجالس خود را املاء کرد و مشکلات و معضلات از پیش گفته شده ی علم حدیث و رجال را توضیح داد، و به ریاست استادان دارالحدیث اشرافیه درآمد. روز شنبه دوازدهم صفر سال 742 درگذشت.»

خلاصه گفته اسنوی از این قرار است: «حافظترین مردم زمان خود بود، به ویژه در رجال متقدم، و از همه سو برای روایت و درایتش به او مراجعه می شد، در لغت و تصریف سرآمد بود، دین دار خیر و گوشه گیر از مردم، بی تکلف و فقیر بود.»

کتاب «تهذیب الکیمال فی اسماء الرِّجال» و کتاب «الأطراف» را تألیف کرد.»

## 68 - روایت جمال الدین زرنندی

### اشاره

جمال الدین محمدبن یوسف زرنندی انصاری در بیان ترتیب کتابش گوید:

«پس بخش نخست مشتمل است بر فضایل جناب سید المرسلین و خاتم النبیین و رسول رب العالمین محمد علیه افضل صلوات المصلین و شمائل و صفات ایشان و آن چه خداوند متعال از آیه ها و معجزاتش به او اختصاص داده است و بر

منقبت های پسرعمویش و باب مدینه العلم او، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب .» (1) سپس در قسمت دوم از بخش اول گوید: «قسمت دوم از بخش نخست در مناقب امیرالمؤمنین و امام المتّقین، چشمه راه های حق و یقین و سرآمد اولیاء و صدّیقین، همسر فاطمه ی بتول نور دیده ی رسول، پسرعمو و باب مدینه العلم او، پشتیبان و برادرش، نور دیده ابوطالب، مرتضای مجتبی که در دنیا و آخرت امام و سیّد است. و در راه خداوند سبحانه و تعالی و برپا داشتن دینش دستانی قوی داشت. دلی خردمند و گوشی شنوا و همّتی داشت که به پیمان ها و ضمانت ها وفادار بود، بزرگ دین و برادر پیامبر پروردگار جهانیان... شیر چیره، و عقاب شکننده و شمشیر بزّنده، و قهرمان پیروز و شیر از پا درآوردنده و آقای باوقار و دریای آرام و دانش گسترده و موج انبوه، دریای وسیع، کوه بلند سربرافراشته و ساقی مؤمنان از حوض به اندازه ی کامل و اتم، شیر کزّار خداوند، پدر ائمّه ی اطهار، شرف یافته به مزیت «من کنت مولاه فعلی مولاه» تأیید شده با دعای «اللّهمّ وال من والاہ و عاد من عاداه» شکننده ی بت ها و شکست دهنده ی احزاب، صدقه دهنده ی انگشترش در محراب، سوارکار میدان جنگ، شیر هر بیشه و هر جنگل، کسی که زبان هرعیب جو و غیبت کننده و بیان هر بدگو و دودل را از کار انداخت از نکوهیدن مرتبه بلند او از آن رو که گرداگردش از هر مذمت و عیبی بی آرایش است، اختصاص یافته از حضرت پیامبر به کرامت برادری و برگزیده ی به نام او که او برای خانه ی حکمت و شهر دانش، دراست و دربرتری او و برگزیدگی او وحی فرود آمد و کتاب نازل شد (گویا شد) کنیه داده شده به «ابوالریحانتین» و «ابوالحسن» و «ابوالتراب»...» (2) و گفته است: «فضیلت دیگری که اصحاب به آن اعتراف کردند و شادمان شدند، و راه هم دلی را پیمودند و آن را برگزیدند: از ابن عبّاس نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس در آن را خواهد باید به سوی علی آید.» (3)

ص: 164

1- نظم درر السمطین / 20.

2- نظم درر السمطین / 77.

3- نظم درر السمطین / 113.

و زرنندی در کتاب خود، «معارض الاصول» گوید: «ابن عباس روایت کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من شهر دانشم و علی در آن است، پس هر کسی در آن را بخواهد، باید نزد علی بیاید.» (1) و گفته ی زرنندی در کتابش، «الاعلام»، چنین است:

«بابی در خلافت امیرالمؤمنین ابی الحسن علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب هاشمی او با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در عبدالمطلب پیوند می یابد، اوست پسرعمویش و در شهر علمش و پشتیبانش و برادرش و نور چشم ابوطالب... کسی که از سوی حضرت پیامبر اختصاص یافته است به کرامت برادری و انتخاب و از او چنین نام برده شد که برای خانه ی حکمت و شهر دانش در است...» (2)

## زرنندی حجت است

زرنندی از حافظان بزرگ اهل سنت است که نص عبارت های ایشان در ستایش او را در مجلد «حدیث نور» آوردیم.

و در «ذخیره المال» آمده است:

هذا الذي قرره الأجله \*\*\* و المقتضى و لازم الأدلة

این چیزی است که بزرگواران آن را تقریر کرده اند و مقتضی و لازمه ی دلیل ها چنین است.

از این جهت است که وقتی برای دانشمندان بزرگ، دلیل هایی بر این ویژگی های اهل بیت شریف آشکار شد، آن ها را تقریر و تحریر کردند، مانند: سید علی سمهودی پیشوای اهل سنت در کتاب «الجواهر» خویش، و حافظ طبری شافعی در کتاب «الذخائر» خود، و حجت زرنندی شافعی در کتاب «معارض» خود، و شیخ الاسلام، ابن حجر شافعی در کتابش «الصواعق» و جلال الدین سیوطی شافعی در کتاب «الثغور الباسمة فی مناقب السیده فاطمه» و کتاب «احیاء المیت فی ذکر

ص: 165

---

1- معارج الاصول الی معرفة فضل آل رسول - خطّی.

2- الاعلام خطّی.

## اصطلاح «الحجة»

ذهبی گوید: «بالاترین عبارت ها در مورد راویان مقبول از این قرار است:

ثبت، حجة، حافظ ثقة و متقن ثقة و بالاتر از آن ثقة، و بالاتر از آن صدوق، و لا بأس به، و ليس به بأس، و بالاتر از آن اینکه در جایگاه صدق است (محلّه الصدق)، و جید الحدیث، صالح الحدیث، شیخ وسط، شیخ، حسن الحدیث، صدوق ان شاء الله، صویلح و مانند آن.»  
(1)

و گفته است: «حافظ در عرف بالاتر از مفید است هم چنان که حجت بالای ثقة است.» (2) و عراقی گوید: «ابن ابوحاتم گفته است، لفظها را در جرح و تعدیل، بر مرتبه های مختلفی دیدم، پس اگر درباره ی کسی گفته شد: او ثقة یا متقن است، یعنی به حدیثش احتجاج می شود.

ابن صلاح گوید: و هم چنین است اگر گفته شود: ثبت یا حجة و هم چنین اگر در عدالت گفته شود: حافظ یا ضابط.

خطیب گوید: بالاترین عبارت ها این است که گفته شود: حجت است یا ثقة است.» (3) سخاوی گفته است: «اقتضای سخن ابوداود این است که حجت قوی تر از ثقة است و توضیح اینکه «آجری» درباره ی سلیمان بن بنت شریحیل از او پرسید، گفت: ثقة ای است که اشتباه می کند همان گونه که مردم اشتباه می کنند. آجری گفت:

به او گفتیم: او حجت است؟ پاسخ داد: حجت، احمد بن حنبل است. و همین گونه

ص: 166

1- میزان الاعتدال 1 / 4.

2- تذكرة الحفاظ 3 / 979.

3- شرح الفیة الحدیث از زین عراقی 2 / 4.

عثمان بن ابوشیبہ درباره ی احمد بن عبدالله بن یونس گفت: او ثقہ است ولی حجّت نیست.

ابن معین درباره ی محمد بن اسحاق گفته: ثقہ است ولی حجّت نیست و درباره ی ابوایس گفت: صدوق است ولی حجّت نیست.

گویی بر اساس همین نکته هاست که خطیب تعبیر حجّت را بر ثقہ مقدم داشته؛ آنجا که گوید: بالاترین عبارات این است که گفته شود: حجّت است یا ثقہ است. (1) قاری گوید: «حافظ، در اصطلاح محدّثان کسی است که دانش او احاطه داشته باشد به متن و اسناد یک صد هزار حدیث و «طالب»، آغازگر علاقه مند به آن است و «محدّث» و «شیخ» و «امام» استاد کامل است. و «حجّة» کسی است که دانش او به متن و اسناد سیصد هزار حدیث احاطه داشته باشد هم راه با شرح حال روایان آن از نظر جرح و تعدیل و تاریخ و «حاکم» کسی است که به همان ترتیب، دانش او احاطه به تمام حدیث های روایت شده داشته باشد.» (2)

## 69 - حسن دانستن صلاح الدین علّی

### اشاره

صلاح الدین ابوسعید خلیل بن کیکلدی علّی دمشقی شافعی، حدیث «مدینه العلم» را ثابت کرده و شاهد صحّت آن را آورده است. در کتاب «المقاصد الحسنه» درباره ی این حدیث چنین آمده است:

«بلکه علّی به توقّف در قضاوت بر ضدّ آن حدیث تصریح کرده است. او گوید: اشکالی به نظر او دارم. سپس شاهد صحّت آن را بیان می کند، از آن جهت که ابومعاویه راوی حدیث ابن عبّاس، آن را بازگو کرده است، پس محذور از کسانی که پایین تر از او هستند، برطرف می شود. گوید: ابومعاویه ثقہ و حافظ است؛ که هر گاه به تنهایی حدیثی را نقل کند، به آن نقل احتجاج می شود؛ همان گونه که ابن عیینه و

ص: 167

1- شرح الفیه الحدیث، از سخاوی 21 / 3.

2- جمع الوسائل فی شرح السّمائل 7 / 1.

دیگران چنین بوده اند، پس در این صورت هر کس حکم به دروغ بودن این حدیث دهد خطا کرده است. گوید: و این حدیث از لفظهای ناشایستی که خردها از آن پرهیز کند، نیست، بلکه مانند حدیث «أرحم أمتی بأمتی» می باشد که دست آوردی مورد اعتماد است.» (1) و سیوطی گوید: «حافظ، صلاح الدین علائی - که از دست نویس او نقل کرده ام - در پاسخ به حدیث هایی از «مصابیح بغوی» که سراج قزوینی به آنها اشکال کرده که ساختگی هستند، گوید: حدیث «أنا مدينة العلم و علیُّ بأبها» را ابوالفرج از چندین طریق در زمره ی اخبار ساختگی آورده است و تأکید بر باطل بودن همگی آن ها دارد و هم چنین گروهی بعد از او چنین گفته اند؛ از جمله ذهبی در «المیزان» و کتاب های دیگر. راوی مشهور آن ابوالصلت عبدالسلام بن صالح هروی است از ابومعاویه از اعمش از مجاهد مرفوعاً از ابن عباس. و درباره ی این عبدالسلام بسیار سخن گفته اند: نسائی گوید: ثقه نیست. دارقطنی و ابن عدی گفته اند: متهم است و دارقطنی می افزاید: رافضی است. ابوحاتم گوید: نزد من صدوق نبوده است و ابوزرعه حدیث او را کنار زده است.

با این همه حاکم گوید: ما را حدیث کرد اصم از عباس - یعنی دوری - که گفت: از یحیی بن معین درباره ی ابوصلت پرسیدم، گفت: ثقه است، گفتم: مگر حدیث «أنا مدينة العلم» را از ابومعاویه نقل نکرده است؟ گفت: محمد بن جعفر فیدی که ثقه است آن را از ابومعاویه نقل کرده است. و همین گونه صالح جزرة آن را از ابن معین روایت کرده است. سپس حاکم آن را ادامه می دهد از طرق محمد بن یحیی بن ضریس که او ثقه و حافظ است از محمد بن جعفر فیدی از ابومعاویه.

علائی گوید: ابوصلت عبدالسلام حق مطلب را ادا کرده است و ابومعاویه ثقه و مأمون و از بزرگان پیشوایان و حافظانی است که مورد اتفاق همگان می باشند و تنها او آن را از اعمش نقل کرده است، پس چه شد؟ و چه استحالته ای است در

ص: 168

اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مانند این سخن را در حق علی بفرماید؟

و هیچ یک از کسانی که بر این حدیث اشکال کرده اند و تأکید بر ساختگی بودن آن داشته اند، پاسخی درباره ی این روایت های صحیح از ابن معین، نیاورده اند.

با این همه این حدیث شاهی دارد که ترمذی آن را در کتاب «الجامع» روایت کرده است از اسماعیل بن موسی فزاری از محمد بن عمر بن رومی از شریک بن عبدالله از سلمه بن کهیل از سوید بن غفله از ابو عبدالله صنابحی مرفوعاً از علی که گفت: «من خانه ی حکمت و علی در آن است.» و آن را روایت کرده است ابو مسلم کجی و دیگران از محمد بن عمر بن رومی و او کسی است که بخاری در غیر کتاب «صحیح» از او روایت کرده است و ابن حبان او را ثقة دانسته و ابوداود او را ضعیف دانسته است.

ابوزرعه گوید: در او سستی است، ترمذی پس از نقل حدیث گوید: این حدیث غریبی است. و بعضی آن را از شریک روایت کرده اند و صنابحی را ذکر نکرده اند و این حدیث از کسی از ثقة ها غیر از شریک شناخته نشده است.

علائی گوید: محمد بن عمر بن رومی از تنهایی در روایت کردن آن بیرون آمده است و شریک، ابن عبدالله نخعی قاضی است که مسلم به او احتجاج کرده و بخاری بر او تعلیق کرده و یحیی بن معین او را ثقة دانسته است. عجللی گوید: او ثقة و حسن الحدیث است.

عیسی بن یونس گوید: هرگز کسی را پارسا تر از شریک در علمش ندیدم.

بنابراین تقریباً او در نقل حدیث نیکوست، چه رسد به اینکه ضمیمه ی حدیث ابومعویه شود. نیز روایت کسانی که صنابحی را اسقاط کرده اند، بر آن ایراد وارد نمی کنند؛ چون سوید بن غفله از تابعان مخضرم است که خلفای چهارگانه را درک کرده و از آنان شنیده است، پس ذکر صنابحی در سند به جهت استحکام بیشتر آن است و ابوالفرج و نه هیچ شخص دیگری، علت ناشایستی درباره ی حدیث «شریک» نیاورده است، جز اینکه بی هیچ دلیلی ادعای «ساختگی بودن» کرده



است. سخن حافظ، صلاح الدین علایی پایان یافت.» (1) هم چنین سیوطی این سخن را در «قوت المغتذی فی شرح الترمذی» آورده است. (2) و در کتاب «النکت البدیعات» گوید: «حافظ ابوسعید علایی درباره ی ابن جوزی نسبت به این حدیث پی گیری کرده است با فصلی طولانی که اصل آن را پیمودم که خلاصه اش چنین است که گوید: ابن جوزی و غیر از او درباره ی این حدیث حکم به ساختگی بودنش داده اند و من درباره اش دیدگاهی دارم، تا آن جا که گوید: و نتیجه این که با طریق هایش منتهی می شود به اینکه (حدیث) حسن است و به آن احتجاج شده است، پس هرگز «ضعیف» نیست چه رسد که «ساختگی» باشد.

هم چنین این سخن علایی را در کتاب های زیر می یابید:

الأحادیث المشتهرة از زرکشی.

الدرر المنتشرة از سیوطی.

جواهر العقدين از سمهودی.

السيرة الشامية و تنزيه الشريعة از ابن عراق.

تذکره فتنی.

المرقاة از قاری.

فیض القدير از مناوی.

حاشية المواهب اللدنية از شبراملسی.

و القول المستحسن.

## شرح حاشی

1 - ذهبی در «المعجم المختص 92»

ص: 170

1- اللآلی المصنوعة فی الأحادیث الموضوعة 1 / 332.

2- قوت المغتذی فی شرح صحیح الترمذی.

2 - اسنوی در «طبقات الشافعية 2 / 239»

3 - ابن حجر در «الدرر الكامنة 2 / 179»

4 - سیوطی در «طبقات الحفاظ 528»

5 - علیمی در «الانس الجلیل 2 / 106»

6 - شوکانی در «البدر الطالع 1 / 245»

و خلاصه ی شرح حال شوکانی از او چنین است:

«در ربیع الأوّل سال 694 متولّد شد. از شرف الدّین فزاری و برهان الدّین ذهبی و ابن عبدالدائم و قاسم بن عساکر و گروهی دیگر که به هفت صد نفر می رسند، حدیث شنید، به شهرها سفر کرد و پیش از آن به فقه و عربی مشغول بود، در آن مهارت یافت و کتاب هایی در فقه و اصول و حدیث نگاشت. ابن حجر در کتاب «الدرر» گوید: او کتاب های بسیاری نگاشت که گسترش یافته، مشهور و سودمند است.

ذهبی او را به حافظ بودن توصیف کرده و گفته است: علم رجال و علم علل حدیث را فرا گرفت و در این زمینه هم راه با سلامت ذهنی و سرعت فهم پیش افتاد.

و غیر او گفته است: او در فقه و نحو و اصول و حدیث و فنون آن پیشوا بود تا اینکه بازمانده ی حافظان شد، رجال را می شناخت در متن ها و اسنادها بسیار دانا بود و نوشته هایش نمایان گر پیشوایی او در هر فتنی است. اسنوی گفته است: او حافظ زمان خویش بود. سال 761 درگذشت.»

## 70 - روایت سید علی همدانی

### اشاره

حدیث «مدینه العلم» را این گونه روایت می کند: «از جابر نقل شده که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدینه العلم و علیّ بابها.» و از ابن مسعود و از انس مانند آن روایت شده است. <sup>(1)</sup> و در کتاب «السبعین فی فضائل امیر المؤمنین علی» گوید:

ص: 171

---

1- به ینابیع المودّة / 254 بنگرید.

« حدیث بیست و دوم، جابر گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بازوی علی را گرفتند و فرمود: «این امام نیکوکاران و کُشنده گنه کاران است، بی یاور است هر کس او را فرو گذارد، یاری می شود هر کس او را یاری کند.» سپس صدایشان را بلند کرده و فرمود:

«من شهر دانشم و علی در آن است، پس هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن در بیاید.» ابن مغزلی آن را روایت کرد. (1) و در کتاب «روضه الفردوس» گوید: «باب اول آغاز می شود با آن چه روایت می کند باب مدینه العلم و سرچشمه ی بخشندگی و بردباری، دارنده ی مناقب علی بن ابی طالب کرم الله وجهه» (2) و در باب یازدهم شامل آن چه از جابر روایت شده است، گوید: و از او نقل شده که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن در بیاید.» (3) و در کتاب دیگرش، «مشارب الأذواق»، حدیث را به عنوان مرسل مسلم نقل کرده است.

### شرح حالش

بزرگان دانشمندان مشهور و عارفان برجسته شرح حالش را آورده اند و مدح های بزرگ و منقبت های بزرگوارانه اش را ذکر کرده اند. همان گونه که درباره ی «حدیث غدیر» گذشت و نیز در جلد «حدیث تشبیه» خواهد آمد. ان شاء الله تعالی.

## 71 - اثبات نورالدین بدخشانی

### اشاره

نورالدین جعفر بن سالار بدخشانی معروف به «امیر ملا»، حدیث را تأیید کرده است، او جانشین سید علی همدانی مذکور است. او حدیثی از امام علیه السلام نقل می کند و

ص: 172

---

1- به ینابیع المودّة 234/ بنگرید.

2- روضة الفردوس - خطّی.

3- روضة الفردوس خطّی.

ایشان را به «باب مدینة العلم و سرچشمه ی بخشندگی و بردباری...» وصف می کند. (1)

### شرح حاشی

1 - شاه ولیّ الله در «الانتباه فی سلاسل اولیاء الله»

2 - مجدالدین بدخشانی در «جامع السلاسل - خطی»

### 72 - حسن شمردن بدر زرکشی

### اشاره

بدرالدین محمدبن بهادر زرکشی شافعی چنین حکم کرده است که حدیث «مدینة العلم» «به درجه ای از حُسن می رسد که بدان احتجاج می شود و هرگز ضعیف نیست؛ چه رسد به اینکه «ساختگی» باشد.»

و مناوی از کسانی است که این مطلب را از او نقل کرده است. (2)

### شرح حاشی

1 - ابن قاضی شهبه: «محمدبن بهادر بن عبدالله: دانشمند علامه، نویسنده و محرّر، بدرالدین ابوعبدالله مصری زرکشی، تولّدش به سال 745 بود و از دو استاد، جمال الدین اسنوی و سراج الدین بلقینی دریافت کرد و به حلب نزد شیخ شهاب الدین اذرعی مسافرت کرد و برای آموختن حدیث به خدمت مغلطائی رسید و حدیث را در دمشق و شهرهای دیگر شنید.

بعضی از مورّخان گفتند: او فقیه، اصولی و فاضل در همه ی آن ها بود. درس و فتوا داد و در رجب سال هفت صد و نود و چهار درگذشت.» (3) - ابن حجر استادان و نوشته هایش را ذکر کرده است. (4)

ص: 173

1- خلاصة المناقب - خطی.

2- فیض القدیر شرح الجامع الصغیر 47/3.

3- طبقات الشافعیه از ابن قاضی شهبه ی اسدی 319/2.

4- الدر الكامنه از ابن حجر 17/4.

3 - سیوطی گوید: «از اسنوی و مغلطائی و ابن کثیر و اذرعی و غیر آنان برگرفت و کتاب های بسیاری در فن های چندی نگاشت...»  
(1) 4 - داودی گوید: «امام، عالم، علامه نویسنده و محرّر بود، او فقهی اصولی و مفسّر، ادیب و فاضل در تمام آن ها بود، درس و فتوا داد...» (2) 5 - دهلوی خود در «بستان المحدثین» کتاب او «التنقیح لألفاظ الجامع الصحیح» و هم چنین استادان و مصنفاتش را یاد کرده و او را ستوده است.

### 73 - اثبات فخرالدین ابن مکنس

#### اشاره

فخرالدین عبدالرحمان بن عبدالرزاق بن ابراهیم بن مکنس قبطی مصری، حدیث را اثبات کرده است که آن را در بیت هایی که امیرالمؤمنین علیه السلام را مدح کرده وارد نموده است. ابن حجة گوید:

«از او شعری رانقل کرده ام که در آن امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب را مدح نموده است: یا ابن عم النبی إنّ أناساً

- ای پسرعموی پیامبر! مردمانی از تو پیروی کردند و به سعادت رسیدند.

- تو در حقیقی دانش هستی؛ ای امامی که غیر تو، همگی مجاز هستند.

#### شرح حالش

ابن حجر عسقلانی در شرح حالش چنین گوید: «عبدالرحمان بن عبدالرزاق بن ابراهیم بن مکنس قبطی مصری، فخرالدین، در آخر ذیحجه سال 745 متولد شد.

پدرش در دیوان ها نویسنده بود، و در این زمینه پرورش یافت و او دارای هوش بود،

ص: 174

1- حسن المحاضرة 1 / 437.

2- طبقات المفسرين 2 / 157.

پس مشتاق ادبیات شد و از قیروطی و غیر او آموخت، و هم نشین شیخ بدرالدین بشتکی شد و آیین فرقه نباتیه را به خوبی به نظم در آورد هر چند در عربی کم بود داشت ولی ذهنی قوی، ذوقی نیکو، تیزبینی در سخنان نغز و هوشی سرشار داشت. مقام داوری دولت و منصب های دیگری را در قاهره یافت، یک بار با برادرش صاحب کریم الدین صدارت یافت، سپس عهده دار وزارت شام شد و مدتی در آن جا اقامت کرد و وارد حلب شد، و با فاضلان شام در دو شهر مناظره کرد، سپس از دمشق درخواست کرد که به وزارت در مصر منصوب شود. گفته می شود که در بازگشت با سم کشته شد، پس مرده به خانه اش رسید و آن رخداد در دوازدهم ذیحجه ی سال 794 بود در حالی که هنوز پنجاه سال را به پایان نرسانیده بود.

چندین بار با او ملاقات کردم و مقداری شعر از او شنیدم...» (1)

## 74 - اثبات کمال الدین دمیری

### اشاره

متن گفته ی کمال الدین محمدبن موسی دمیری چنین است: « مناقب او علیه السلام بسیار است، و این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بسنده است که فرمود: «أنا مدينة العلم و علیّ بابها.» (2)

### شرح حاش

1 - ابن قاضی شهبه گوید: «محمدبن موسی بن عیسی دمیری مصری کمال الدین، حدود سال هفت صد و پنجاه متولد شد و از خیاطی ارتزاق می کرد، سپس خادم بهاءالدین سبکی شد و از او و از شیخ جمال الدین اسنوی آموخت و او را بسیار ستود و آموختن را به پایان برد و در فنون مهارت یافته، شعر سرود و در «قبة الزکیة» نزدیک «باب النصر» مدرّس حدیث شد. بارها حج گزارد و در آن جا مجاور شد و در مسجد «الظاهر» در «الحسینیه» برای مردم سخنرانی کرد، او از

ص: 175

---

1- الدرر الكامنه 2 / 330.

2- حیاة الحیوان از دمیری 1 / 55.

عبادت و تلاوت بسیار بهره مند بود و بیشتر زبانش به این دو مشغول بود. شرح المنهاج در چهار جلد نوشته ی اوست که شامل فواید بسیاری خارج از فقه می باشد و نیز «الديباجة فی شرح سنن ابن ماجة» در چهار جلد از آن اوست. کتابی به نام «حياة الحيوان» گردآوری کرد و تعدادی از فایده های طبّی، خواص و نکات ادبی و حدیثی و غیره را در آن گنجانید. و از او خطبه هایی گروهی و موعظه ای تدوین شده است.

حافظ، شهاب الدّین ابن حجر در «المعجم» آورده است: او بهره هایی از عبادت، تلاوت، روزه و مجاورت مگّه و مدینه را داشت. کرامت ها و اخباری غیبی از او شهرت گرفت که گاهی آن را به رؤیا و گاهی دیگر به بعضی بزرگان نسبت می داد. و بیشتر مردم معتقد بودند که قصد پرده پوشی داشت. در جمادی الآخر سال هشت صد و هشت درگذشت. «(1)2 - تقی الدّین فاسی: استادان و نوشته های او را ذکر کرده و درباره ی کتاب «حياة الحيوان» گوید: «کتابی نفیس است که آن را خلاصه کردم.» و می گوید: «وقتی شیخ بهاء الدّین سبکی او را شایسته تدریس و فتوا دید، با جدّم قاضی کمال الدّین ابوالفضل نویری صحبت کرد تا این اجازه را به او بدهد و او چنین کرد» و می افزاید:

«در تفسیر و حدیث و فقه و اصول فقه و عربی و ادبیات برتری یافت.» (2)3 - شمس الدّین سخاوی شرح حال مفصّلی از او آورده است که خلاصه ی آن چنین است: «زیلعی در بیان طبقات دانشمندان او را به «فاضل کمال الدّین کمال» وصف کرده است. در تفسیر و حدیث و فقه و اصول و عربیّت و ادبیات و غیر آن ها برتری یافت، به او اجازه فتوا و تدریس داده شد و متصدّی اقرار شد. گروهی از او بهره بردند و شرحی بر ابن ماجه نوشت که بسیار سودمند افتاد. «حياة الحيوان» کتاب نفیس اوست که فوائد بسیاری در آن گنجانید.

تقی فاسی شرح حالش را در «تاریخ مگّه» آورده و استاد ما در «أنباء» خود، او

ص: 176

1- طبقات الشافعية از ابن قاضی شهبه اسدی خطّی.

2- العقد الثمین فی تاریخ بلد اللّهُ الامین 2 / 372.

را یاد کرده گوید: در فقه، ادبیات و حدیث مهارت یافت و در فنون شرکت داشت و برای محدّثان در «قبة بیبرس» و چند جای دیگر تدریس کرد. موعظه کرد و بس سودمند افتاد، بسیار خوب خطبه خواند. از عبادت تلاوت و روزه و مجاورت حرمین بهره مند بود. کرامت هایی از او نقل می شد که آن را مخفی می داشت و چه بسا آشکار می کرد و آن را به دیگری نسبت می داد.» (1) 4 - جلال الدین سیوطی گوید:

(... در ادبیات مهارت یافت و در «قبة ی بیبرس» حدیث تدرس کرد.

کتاب هایی دارد از جمله ی آن ها «شرح المنهاج» و «المنظومة الكبرى» و «حياة الحيوان» است. به داشتن کرامت ها و خبر دادن از امور غیبی شهرت یافت...» (2)

## 75 - اثبات مجدالدین فیروزآبادی

### اشاره

نصّ گفته ی مجدالدین محمدبن یعقوب شیرازی فیروزآبادی چنین است:

حدیث: «أنا مدينة العلم وعلیّ بابها. ابوالفرج ابن جوزی از چند طریق آن را در کتاب «الموضوعات» آورده است و بر باطل بودن همه ی آن ها تأکید می کند. و گروهی همانند آن گفته اند؛ اما من در این باره نظری دارم که بیانش خواهم کرد.

کسی که به روایت کردن آن شهرت دارد، ابوصلت عبدالسلام بن صالح هروی از ابومعاویه محمدبن خازم نابینا از اعمش از مجاهد از ابن عباس است. ابن عبدالسلام را بسیار ضعیف دانستند و به شیعه بودن متهم کردند ولی او با این همه بسیار راست گوست. عباس بن محمد دوری روایت کرده که ضمن پرسش هایش از یحیی بن معین، از او درباره ی این ابوالصلت پرسیده و او ابوصلت را ثقه شمرده است. پس پرسید: مگر نه این است که حدیث «من شهر دانشم و علی در آن است» را از ابومعاویه نقل کرده است؟ او پاسخ داد: محمدبن جعفر فیدی هم آن را از

ص: 177

1- الضوء اللامع بأعیان القرن التاسع 10 / 59، 62.

2- حسن المحاضرة 1 / 330.



ابومعاویه نقل کرده است و حافظ، صالح بن محمّد و احمد بن محمّد بن محرز نیز این چنین از یحیی بن معین نقل کرده اند. در روایت ابن محرز آمده که یحیی گفت: این حدیث، از حدیث های ابومعاویه است. ابن نمیر مرا خبر داد که: ابومعاویه در گذشته آن را نقل می کرد سپس از آن خودداری کرد و ابوصلت هروری مردی ثروتمند بود. این گونه حدیث ها را خواهان بود و استادان را مورد تکریم قرار می داد، یعنی ابومعاویه با این حدیث او را مخصوص گردانید.

عبدالسلام، از عهده ی این حدیث، به لحاظ سخنان ناپسندی که خردها نمی پذیرند، بدر آمد؛ بلکه این حدیث مانند این فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است که:

مهربان ترین فرد امت من نسبت به امت من ابوبکر است. الحدیث.

و ترمذی آن را حسن و غیر او هم آن را صحیح دانسته اند. و کسانی که بر خلاف حدیث «أنا مدینة العلم» سخن گفته اند، پاسخی به این روایت های ثابت شده از سوی یحیی بن معین، نیاورده اند. و حکم به «ساختگی بودن» آن قطعاً باطل است و جز این نیست که ابومعاویه از جهت غرابت آن را فراگیر نکرده و در نقل آن سکوت نموده است نه از جهت باطل بودنش، چون اگر چنین بود هرگز آن را نقل نمی کرد با توجه به حفظ و اتقانی که داشت.

این حدیث طریق دیگری دارد که ترمذی در جامع خود آن را روایت کرده از اسماعیل بن موسی فزاری از محمّد بن عمر رومی از شریک بن عبدالله از سلمة بن کهیل از سوید بن غفلة از ابوعبدالله صنابحی از علی که گفت:

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من خانه ی حکمت و علی در آن است.» و ابومسلم کجی و غیر او از روایت او از محمّد بن عمر رومی پیروی کرده اند. و بخاری از این محمّد در «الصحيح» روایت کرده است و ابن حبان او را ثقة دانسته و ابوداود ضعیف به شمار آورده است. ترمذی بعد از نقل متن حدیث گوید: این حدیث «غریب» است و بعضی آن را از شریک روایت کرده و از صنابحی در آن نام نبرده اند. گوید: و غیر از شریک کسی از ثقة ها را نمی شناسیم که آن را نقل کرده باشد.

گویم: بنابراین حدیث تنها از محمّد رومی نقل نشده و به این شریک، مسلم

احتجاج کرده و بخاری بر آن تعلیقه زده و ابن معین او را تقه دانسته و هم چنین عجللی که بر آن، حسن بودن این حدیث را هم افزوده است. و عیسی بن یونس گوید:

هرگز پارسا تر از شریک در دانش ندیدم. بنابراین حدیث مفرد او هم حسن خواهد بود و روایت کسی که صنابحی را از (سلسله سند) انداخته بر آن ایرادی وارد نمی کند، چون سویدبن غفله تابعی مخضرم است و از ابوبکر و عمر و عثمان و علی روایت کرده و از آنان حدیث شنیده است. پس نام بردن از صنابحی، برای برقراری بیشتر اتّصال اسنادها می باشد.

در نتیجه مجموعاً این حدیث به دو طریق ابومعاویه و شریک به درجه ای از حُسن می رسد که بدان احتجاج می شود و ضعیف نخواهد بود؛ چه رسد به این که ساختگی باشد و کسی را ندیدم که حدیث را در ساختگی ها قرار داده باشد و نسبت به این دو اسناد طعن کرده، طعنِ کارسازی داشته باشد. و توفیق به خداوند است. <sup>(1)</sup> و شیخ عبدالحق دهلوی این عبارت را در کتاب «اللّمعات فی شرح المشکاة» آورده است که بعد از این خواهد آمد؛ ان شاء الله تعالی.

### شرح حاش

1 - ابن قاضی شبهه در «طبقات الشافعیه 2/ 391»

2 - تقی الدّین فاسی در «العقد الثمین 2/ 392»

3 - سخاوی در «الضوء اللامع 10/ 79»

4 - سیوطی در «بغیة الوعاة 1/ 273»

5 - شوکانی در «البدر الطالع 2/ 280»

6 - طاش کبری زاده در «الشقائق النعمانیة: 21»

و دیگران...

اینک گوشه هایی از نوشته های برخی از ایشان را می آوریم:

ص: 179

1- نقد الصحیح.

خلاصه ی گفته ی طاش کبری زاده در ذکر علمای طبقه چهارم، چنین است:

«از جمله ی آنان مولای فاضل، صاحب قاموس است که در همه ی دانش ها به ویژه حدیث و تفسیر و لغت برتری یافت و کتاب های بسیاری دارد که نزدیک به چهل کتاب می باشد. او خیلی سریع حفظ می کرد و می گفت: نمی خوابم مگر اینکه دوست خط (سطر) حفظ می کنم. او دانایی و آگاهی زیادی در معارف شگفت انگیز داشت و در مجموع، آیتی در حفظ و نوشتن بود...»

خلاصه ی گفتار شوکانی چنین است: «پیشوای بزرگ، ماهر در لغت و فنون دیگر، سال 729 در کازرون متولد شد و به عراق سفر کرد و وارد «واسط» شد. سپس داخل بغداد شد و از آن جا به دمشق و بعلبک و حماة و حلب و قدس رفت و نزدیک به ده سال در قدس ماندگار شد. او درس داد و صدارت یافت و فضیلت هایش نمایان و بهره گیری از او بسیار شد، و بزرگانی مانند صلاح صفدی و غیر او شاگردی او را کردند و در کشورهای شمالی و شرقی به گردش پرداخت و به روم و هند و سپس به یمن رفت. بهره ی بسیار داشت و نزد پادشاهان مقبول بود. وارد شهری نمی شد مگر اینکه رییس شهر او را گرامی می داشت؛ با آنکه به کشورهای زیادی مسافرت کرد. نوشته های بسیار و سودمندی دارد و بزرگان هر شهری که واردش می شد از او بهره می بردند و از جمله شاگردانش: حافظ ابن حجر، مقریزی و برهان حلبی می باشند. در شب بیستم شوال سال 812 با شنوایی و حواس کامل از دنیا رفت.»

## 76 - اثبات امام الدین هجروی

### اشاره

امام الدین، محمد هجروی ایجی حدیث «مدینه العلم» را در کتاب «اسماء التبی و خلفائه الأربعة» بنابر نقل شهاب الدین احمد از او در کتاب «توضیح الدلائل» اثبات کرده است. آن جا که بعد از یادکردن بعضی نام های امیرالمؤمنین علیه السلام و آوردن هجروی آن ها را، می گوید: «از جمله ی آن ها «باب مدینه العلم» است. از علی نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است، پس هر کس

ص: 180

دانش را خواهد، باید از در آن بیاید.» طبری از نقل ابوعمر و آن را روایت کرده است و امام فقیه مذکور آن را نقل کرده؛ همان گونه که در حدیث است.»

## شرح حالش

هجروی از بزرگان فقیهان و عارفان اهل سنت است و شهاب الدین، احمد در کتاب خود، او را چنین وصف کرده است: «امام، شیخ، عالم، عارف ربّانی، که به خاطر دانش بسیارش به «غزالی دوم» لقب گرفته است. مرشد مردمان، فقیه امام الدین محمد هجروی ایجی».

## 77 - اثبات یوسف اعور واسطی

یوسف اعور واسطی جرأت نکرده است در رساله مشهورش، در ردّ بر امامیه، اصل حدیث «مدینه العلم» را انکار کند، پس برای تأویل آن خود را به چپ و راست زده است و جواب هایی در این زمینه آورده است که بعد از این ان شاء الله تعالی پاسخ آن ها را خواهیم داد. اما نصّ سخن او چنین است:

«دومین از حجّت های رافضی ها در علم، حدیث «من شهر دانشم و علی در آن است» می باشد.

پاسخ به آن نیز از چند وجه است:

یکی اینکه این حدیث متضمّن علم برای علی است و در این شکی نیست که اودریای ژرف علم است که قعرش قابل درک نیست، اما متضمّن برتری او بر دیگری نیست، به دلیل ثابت بودن دانش برای غیر او به گونه ی مساوات؛ بنا به فرموده ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره ی همه ی اصحاب که: «اصحاب من همانند ستارگان هستند به هر کدام که اقتدا کنید، هدایت یافته اید» پس دانش برای همه ی آنان ثابت شد.

دوم این که: بعضی از اهل سنت اضافه ای بر آن را نقل می کنند و گویند:

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است و ابوبکر و عمر و عثمان دیوارها و ستون های آن هستند.» و در، فضایی خالی است و دیوارها و پایه ها ظرف

احاطه کننده است، پس برتری آن ها بر در آشکار است.

سوم: در تأویل «علی بابها» دفعی است: یعنی در آن بلند است. بنابراین احتجاج رافضی ها به آن باطل می شود.»

پس بسیار بسیار شگفت انگیز است از «دهلوی» که چگونه میان طعنه زدن در اسناد حدیث و خودداری از معنی و مدلول آن جمع کرده است، تا آن جا که با این کارش از دشمنی و انحراف پیشی گرفته است.

## 78 - روایت شمس الدین ابن جزری

### اشاره

او حدیث «مدینه العلم» را چنین روایت می کند:

«ما را خبر داد حسن بن احمد بن هلال که بر او خوانده شد از علی بن احمد بن عبدالواحد، از احمد بن محمد بن محمد بن محمد در نامه اش از اصفهان از حسن بن احمد بن حسین مرقی از حافظ، احمد بن عبدالله بن احمد از ابواحمد محمد بن احمد جرجانی از جرجانی از حسن بن سفیان از عبدالحمید بن بحر از شریک از سلمه بن کهیل از صنابحی از علی که گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من خانه ی حکمت و علی در آن است.»

ترمذی آن را در جامعش از اسماعیل بن موسی از محمد بن عمر رومی از شریک از سلمه بن کهیل از سوی بن غفلة از صنابحی از علی، روایت کرده و گفته است: حدیثی غریب است. بعضی ها آن را از شریک روایت کرده و از صنابحی یاد نکرده اند. گوید: این حدیث از ثقه ای جز شریک، شناخته نشده است و در همین باب، از ابن عباس. پایان یافت.

گویم: بعضی ها آن را از شریک از سلمه روایت کرده اند و سوید در آن ذکر نشده است و اصبع بن نباته و حارث مانند آن را از علی روایت کرده اند.

و حاکم آن را از مجاهد از ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده با این لفظ: «من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد، باید از در آن واردش شود.» حاکم گوید: اسنادش صحیح است ولی مسلم و بخاری آن را نقل نکرده اند.

هم چنین آن را از حدیث جابر بن عبدالله با این لفظ روایت کرده است: من شهر دانشم و علی در آن است. پس هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن در بیاید.» (1)

### اعتبار حدیث های «اسنی المطالب»

پوشیده نیست که ابن جزری در مقدمه ی این کتاب، تصریح می کند که حدیث های آن دارای اعتبار است و این نصّ سخن اوست:

«و بعد این حدیث هایی با اسناد است که متواتر و صحیح و حسن است؛ از عالی ترین منقبت های آن شیر چیره و لشکرشکن، مظهر شگفتی ها، شیر بنی غالب امیرالمؤمنین ابوالحسن علی بن ابی طالب آن ها را یکی پس از دیگری آوردم از حدیث های مسلسل او و روایت های پیوسته و بازگورده اش و با بالاترین اسناد صحیح او از قرآن و اصحاب و معجزاتی که اهل ولایت بر آن اعتماد کرده اند. از خداوند متعال می خواهیم ما را بر آن ثواب دهد و نزد او نزدیکمان سازد.»

و در پایان می گوید: «این قطره ای از دریا و اندکی از بسیار است، نسبت به منقبت های ارزشمند و حُسن های زیبای او و اگر بخواهیم به آن چه شایسته ی حق اوست آن ها را برشمریم، کلام در این مقام طولانی می شود ولی امیدواریم خداوند وسایل فراهم آورد تا کتابی جداگانه از آن چه در این باره به ما رسیده است در آن بگنجانیم و خداوند توفیق دهنده برای صواب است.»

### شرح حاشی

شرح حال او همراه با اوصاف ارزشمند در تمام فرهنگ های رجالی و کتاب های حدیث و غیره آمده است، از جمله:

1 - «معجم الشیوخ» از نجم الدین ابن فهد مکی.

2 - «انباء الغمر» از ابن حجر عسقلانی.

ص: 183

---

1- اسنی المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب: 69.

- 3 - « الدرر الفريدة » از مقریزی.
- 4 - « الضوء اللامع » از سخاوی.
- 5 - « الانس الجلیل » از علیمی.
- 6 - « الحبل المتین فی اجازات الامین » از ابن روزبهان.
- 7 - « شرح الشمائل » از ابن روزبهان.
- 8 - « طبقات الحفاظ » از سیوطی.
- 9 - « حسن المقصد » از سیوطی.
- 10 - « میزان المعدلة » از سیوطی.
- 11 - « الإیتقان » از سیوطی.
- 12 - « الصّواعق » از ابن حجر مکی.
- 13 - « مقالید الأسانید » از ثعالبی.
- 14 - « الشقائق النعمانية » از طاش کبری زاده.
- 15 - « النواقض » از برزنجی.
- 16 - « کفایة المتطلع » از دهان.
- 17 - « مدارج الإسناد » از ابوعلی صفوی.
- 18 - « حصر الشارد » از محمد عابد سندی.
- 19 - « المرافض » از سهارنفوری.
- 20 - « الصّواعق » از کابلی.
- 21 - « الإیتباه فی سلاسل اولیاء » از شاه ولیّ الله دهلوی.
- 22 - « البدر الطالع » از شوکانی.
- 23 - « بستان المحدثین » از دهلوی.

24 - «التحفة» از دهلوی.

25 - «اشباع الکلام» از شاه سلامت اللّٰه.

26 - «التاج المکّلل» از صدیق حسن خان.

و ما شرح حال مفصّل اورا در جلد «حدیث الغدیر» آوردیم. بعضی از مدارک

ص: 184



آن از این قرار است:

الضوء اللامع 9 / 255، الانس الجلیل 2 / 109، الشقائق النعمانية 1 / 98، طبقات الحفاظ 543، البدر الطالع 2 / 257، التاج المکمل 463.

## 79 - اثبات زین الدین خوافی

### اشاره

شیخ زین الدین ابوبکر محمدبن محمدبن علی خوافی با قاطعیت حدیث «مدینه العلم» را اثبات می کند، بنابر آن چه شهاب الدین احمد در کتاب «توضیح الدلائل» از او نقل می کند و می گوید: بعد از ذکر نزول آیه ی: «و تعیها اذن واعیه» (1) در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام، گوید:

«استاد استادان دوران خود و یگانه ی همتایان در دانش ها و عرفان، شیخ زین الدین ابوبکر محمدبن محمدبن علی خوافی گوید: از این رو علی به دانش و حکمت افزونتر مخصوص شد تا اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدینه العلم و علی بابها». و عمر گفت: اگر علی نبود عمر به هلاکت می رسید.»

### شرح حاشی

1 - عبدالرحمان جامی در «نفحات الأنس 492»

2 - عبدالحق دهلوی در «اخبار الأخیار 48»

3 - قشاشی در «السمط المجید 77»

و همگی او را مورد ستایش فراوان قرار داده و با اوصاف زیبایی او را وصف کرده اند و خواجه محمد پارسا که استاد خوافی است - او را چنین توصیف می کند:

دارای دانش سودمند و عمل بالارونده است. پناه مردم، درمان سینه ها، برگزیده ی دانشمندان و عارفان و فقیهان، پرچم دار سنت ها و از بین برنده ی بدعت های گم راه کننده، رهرو راه های حقیقت و سالک راه های شریعت و طریقت، دعوت کننده

ص: 185

## 80 - اثبات ملک العلماء دولت آبادی

### اشاره

ملک العلماء، شهاب الدین بن شمس الدین زاوی دولت آبادی حدیث را اثبات کرده و آن را به گونه‌ی مرسل مسلم در کتاب «هدایة السعداء» نقل کرده است و آن را در زمره‌ی دلیل‌هایی ذکر کرده که نشان می‌دهد علی علیه السلام وارث پیامبر علیه السلام است نه عمویش عباس.

### شرح حاشی

بزرگان علما شرح حال او را در کتاب‌هایشان نوشته‌اند و ما آن را در مجلد «حدیث نور» آوردیم. در این جا به شرح حالی که «غلام علی آزاد» از او آورده است بسنده می‌کنیم:

«مولایمان قاضی شهاب الدین بن شمس الدین زاوی دولت آبادی، در دولت آباد دهلی متولد شد و نزد قاضی عبدالمقتدر دهلی و مولانا خواجگی دهلوی که خود از شاگردان مولانا معین الدین عمرانی می‌باشد، درس خواند. پس از هم‌ردیفان و برادران خود پیشی گرفت و برتری یافت. و قاضی عبدالمقتدر درباره‌اش می‌گفت:

شاگردی نزد من می‌آید که پوست و گوشت و استخوانش دانش است.

هنگامی که کاروان تیمور به سوی هند حرکت کرد، مولانا خواجگی پیش از رسیدن آن به دهلی از آن جا بیرون آمد و به کالپی رفت و قاضی شهاب الدین هم به هم‌راهی استادش به کالپی رفت. مولانا خواجگی در کالپی اقامت گزید و قاضی به دارالخیر، در جُونفُور رفت - که شهری بسیار بزرگ از دیار آله آباد و دارالخلافه‌ی پادشاهان شرقی بود که سرگذشت آنان در تاریخ‌های هند آمده است و بسیاری از استادان و دانشمندان در آن زندگی کردند. پس سلطان ابراهیم شرقی فرماندار جُونفُور ورود او را مغتنم شمرد... و میان بزرگان او را بزرگ داشت و به او لقب «ملک العلماء» داد. پس قاضی جایگاه استادی را زینت بخشید و در سعادت بخشی از

برجیس برتری یافت و کتاب‌هایی تألیف کرد که سوارکاران عرب و عجم آن را منتشر کردند و چراغی برافروخت که از آتش شعله‌ور، هدایت‌گرتر بود. دانش را آموزش داد. پنج روز به پایان رجب المرجّب سال هشت صد و چهل و نه درگذشت.» (1)

## 81 - اثبات ابن حجر عسقلانی

### اشاره

شهاب الدین ابوالفضل بن حجر عسقلانی حدیث «مدینة العلم» را اثبات کرده و آن را در فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام آورده است، و اعتقاد به ساختگی بودن آن را باطل دانسته و در کتاب‌های مختلفش بر بسیاری طُرُق آن تأکید کرده است:

او در شرح حال امیرالمؤمنین علیه السلام ضمن برخی فضایل ایشان چنین گوید:

«روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «أنا مدینة العلم وعلیّ بابها.»

و عمر گفت: داورترین ما علی است و اُبی قاری ترین ماست.

و یحیی بن سعید از سعید بن مسیب نقل کرد که گفت: عمر به خداوند پناه می برد از مشکلی که ابوالحسن آن را نگشاید.

و سعید بن جبیر از ابن عباس نقل می کند که گفت: هر گاه فردی راستگو کلامی از علی برای ما نقل می کرد، چیزی را همسنگ آن نمی نهادیم.

معمّر از وهب بن عبداللّه از ابوالطفیل نقل می کند که گفت: علی را دیدم خطبه می خواند و گفت: «از من پرسید. به خداوند سوگند چیزی از من نمی پرسید جز اینکه شما را از آن آگاه کنم. و از کتاب خداوند از من پرسید که به خداوند سوگند آیه ای نیست مگر این که من می دانم در شب یا روز یا در بیابان یا در کوه نازل شده است...» (2) و سیوطی در «قوت المغتذی» گوید: «حافظ، ابن حجر در پاسخ هایش گفت:

حدیث ابن عباس را ابن عبدالبر در کتاب مربوط به صحابه، به نام «الاستیعاب» با این

ص: 187

1- سبحة المرجان فی آثار هندوستان: 39.

2- تهذیب التّهذیب 7 / 337.

الفاظ نقل کرده است: «من شهر دانشم و علی در آن است، پس هر کس دانش را خواهد، باید از درس وارد شود.» و حاکم آن را صحیح دانسته است و طبرانی هم با همین لفظ از حدیث ابن عباس آن را نقل کرده است و رجال آن، رجال حدیث صحیح است جز عبدالسلام هروی که ضعیف می باشد.

این مطالب را در پاسخ فتوایی درباره ی این حدیث که از او خواسته شده بود گفته است.

این فتوا را ابن حجر مکی هم در کتاب «المنح المکیة» از او آورده است که خواهد آمد.

او در فتوای دیگری تصریح می کند به «حسن» بودن حدیث مدینة العلم و بطلان اعتقاد به ساختگی بودن آن. این مطلب در کتاب «اللاالی المصنوعة» آمده است: «شیخ الاسلام ابوالفضل ابن حجر در فتوایی که درباره ی این حدیث از او خواسته شده بود گفت: این حدیث را حاکم در کتاب «المستدرک» نقل کرده و گفته صحیح است و ابوالفرج ابن جوزی با او مخالفت کرده و حدیث را ساختگی دانسته و گفته است دروغ است. و سخن درست بر خلاف قول هر دو نفرشان است.

حدیث، حدیثی حسن است که به مرتبه ی صحیح نمی رسد و نیز به دروغ بودن فرو نمی افتد و بیان این مطلب به درازا می کشد ولی این سخن مورد اعتماد درباره ی آن است. به پایان رسید و از دست نویس او نقل کردم.» [\(1\)](#) این فتوای او در کتاب های «جمع الجوامع» و «النکت البدیعات» و «الدرر المنتثرة» و «جواهر العقدين» هم آمده است.

هم چنین در کتاب های «السیرة الشامیة» و «تنزیه الشریعة» و «تذکره الموضوعات» و «المرقاة» و «فیض القدير» و «رجال المشکاة» و «حاشیة المواهب اللدنیة» و «شرح المواهب اللدنیة» و «نزل الابرار» و «تحفة المحبتین» و «الروضة الندیة» و «وسیلة النجاة» و «السيف المسلول» و «الفوائد المجموعة» و «مرآة

ص: 188

المؤمنين» و «القول المستحسن» حکم او به «حسن» بودن این حدیث آمده است.

او در پاسخ خود بر حدیث های مورد انتقاد سراج قزوینی در کتاب «المصابیح» نیز، درباره ی این حدیث، حکم به «حسن» بودن داده و افزوده است که شاهد هم دارد ... این مطلب در «اللاکی المصنوعة» بعد از عبارت پیشین چنین آمده است: «در پاسخ هایش درباره ی حدیث های مورد انتقاد سراج قزوینی از «المصابیح»، همین گونه آورده است. و می افزاید که حاکم شاهی از حدیث جابر برای آن روایت کرده است و گفته است: مرا حدیث کرد ابوبکر محمد بن علی فقیه چاچی قفال از نعمان بن هارون بلدی از احمد بن عبدالله بن یزید حرانی از عبدالرزاق از سفیان ثوری از عبدالله بن عثمان بن خثیم از عبدالرحمان بن عثمان تیمی از جابر، به طور مرفوع».

عسقلانی در کتاب «لسان المیزان» به بسیار بودن طریق های آن تصریح می کند. در «اللاکی المصنوعة» بعد از عبارت های پیشین چنین آمده است: «در لسان المیزان، وقتی از نقل ذهبی از روایت جعفر بن محمد از ابومعاویه یاد می کند و گفته ی او را در مورد ساختگی بودن آن، می آورد، چنین می گوید: «این حدیث را در مستدرک حاکم نقل های بسیاری است لذا کم ترین حالت آن این است که اصلی دارد، پس شایسته نیست که «ساختگی بودن» بر آن اطلاق شود.» (1)

### شرح حاشی

1 - بدر بشتکی در «الطبقات»

2 - فاسی در «ذیل التقیید»

3 - ابن ناصرالدین در «توضیح المشتبه»

4 - ابن خطیب ناصریه در «الدر المنتخب»

5 - مقریزی در «العقود الفریدة»

ص: 189

---

1- اللاکی المصنوعة 1 / 334 و بنگرید به: لسان المیزان 2 / 122.

6 - ابن قاضی شهبه اسدی در «الأعلام»

7 - تقی ابن فهدمکی در «ذیل طبقات الحفاظ»

8 - نجم ابن فهد مکی در «معجم الشیوخ»

9 - قطب خیضری در «طبقات الشافعیة»

10 - سخاوی در «الضوء اللامع»

11 - سیوطی در «طبقات الحفاظ»

12 - سیوطی در «نظم العقیان»

13 - سیوطی در «حسن المحاضرة»

14 - شوکانی در «البدر الطالع»

15 - شاه ولیّ الله در «قرّة العینین»

16 - دهلوی در «بستان المحدثین»

17 - صدیق حسن خان در «التاج المکمل»

در این کتاب ها و غیر آن ها، شرح حال او و نقل از او و اعتماد بر او، آمده است و گوشه هایی از گفته های آنان را در بزرگ داشت و ستایش او، در بعضی مجلّدات این مجموعه آورده ایم. و از مصادر شرح حال اوست:

ذیل طبقات الحفاظ از ابن فهد / 380؛ الضوء اللامع / 2 / 36؛ شذرات الذهب / 7 / 270؛ نظم العقیان / 45؛ البدر الطالع / 1 / 87 - 92؛ طبقات الحفاظ / 547؛ حسن المحاضرة / 1 / 363؛ و برای سخاوی است: «الجواهر و الدرر فی ترجمة شیخ الاسلام ابن حجر».

## 82 - روایت شهاب الدّین احمد

شهاب الدّین احمد در کتاب «توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل» بابتی را به روایت حدیث «مدینة العلم» و حدیث «أنا دارالحکمة» و تحقیق در اعلمیّت سرورمان، امیرالمؤمنین علیه السلام، اختصاص داده و گفته است:

« باب پانزدهم، در اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خانه ی حکمت و شهر علم است و علی

در این دو می باشد و این که اوبی تردید، داناترین مردم به خداوند متعال و احکام و نشانه ها و سخن اوست:

از مولایمان امیرالمؤمنین علی نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«ای علی! خداوند مرا فرمان داد تا تو را نزدیک سازم و بیاموزم تا حفظ کنی.

و این آیه نازل شد: «وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَاَعِيَةٌ» تو گوش دریابنده دانش من هستی.»

حافظ، امام، ابونعیم در «حلیة الاولیاء» آن را روایت کرده است و سلطان طریقت و برهان حقیقت، شیخ شهاب الدین ابوجعفر عمر سهروردی، در «عوارف المعارف» آن را با اسنادش به عبدالله بن حسن و لفظ او روایت کرده و گفته است:

هنگامی که این آیه «وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَاَعِيَةٌ» (1) نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی فرمود:

«یا علی از خداوند خواستم آن را گوش تو قرار دهد». علی گفت: «پس از آن چیزی را فراموش نکردم و مرا نیاید که فراموش کنم». شیخ المشایخ در زمان خود و یگانه ی هم ردیفان در دانش ها و عرفان آن، شیخ زین الدین ابوبکر محمدبن محمدبن علی خوافی گفت: «از این روست که علی به دانش و حکمت افزون، اختصاص یافت تا اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من شهر دانشم و علی در آن است و عمر گفت: اگر علی نبود، عمر به هلاکت می رسید.»

از علی نقل شده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است». در «جامع الأصول» آن را روایت کرده، گوید: ترمذی آن را نقل کرده است.

و از ابن عبّاس نقل شده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است، پس هر کس در آن را خواهد، باید نزد علی بیاید.» زرنندی آن را روایت کرده و گفته است: این فضیلتی است که اصحاب به آن اعتراف کرده و شادمان شدند و راه هم زیستی را پیمودند و پیروی کردند. طبری آن را روایت کرده، گوید: ابوعمر آن را چنین نقل کرده است: «من شهر دانشم و علی در آن است پس

ص: 191

هر کس دانش را خواهد، باید از در آن وارد شود».

و در «ذکر نام های امیرالمؤمنین علیه السلام» گوید:

و از آن هاست: «باب مدینه العلم».

از علی نقل شده است که گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من شهر دانشم و علی در آن است، پس هر کس دانش را خواهد، باید از در آن وارد شود. طبری از نقل ابوعمر آن را روایت کرده است و امام فقیه مذکور آن را آورده و همان گونه که در حدیث است گوید: و بدان که در، حایل و مانع وارد شدن به خانه را برمی دارد. پس هر کس بخواهد از غیر درها وارد خانه ها شود، ورود بر او مشکل و سخت می گردد، هم چنین است کسی که جویای دانش باشد و آن را از علی و بیان او برنگیرد که به مقصود نمی رسد. او دارای دانش و خرد و بیان بود. چه بسا کسی عالم است ولی بر بیان و فصاحت توانا نیست و علی در میان اصحاب به این امر مشهور بود. پس دانش و روایت و استنباط آن از علی خواسته می شود. در دانش به اجماع اصحاب (رسول خدا) به او مراجعه می شد، و حکم و فتوایش مورد اطمینان بود و اصحاب همگی در هر مشکلی به او مراجعه می کردند و از او پیشی نمی گرفتند و بر این پایه عمر گفت: اگر علی نبود عمر حتماً به هلاکت می رسید.»

و گفته است: «از نام هایش «فاروق» است که حدیث آن پیشتر آمد. و من با خط بعضی از بزرگان علما و اعیان یافتم آن چه را امیرالمؤمنین و امام متقین علی بن ابی طالب بر بالای منبر گفته است که تصویر آن با قلم و دوات چنین است:

«أنا النون و القلم، و أنا النور و مصباح الظلم، أنا الطريق الأقوم، أنا الفاروق الأعظم، أنا عيبة العلم، أنا أوبة الحلم، أنا النبا العظيم، أنا الصراط المستقيم، أنا وارث العلوم، أنا هيولى النجوم، أنا عمود الاسلام، أنا مكسر الأصنام، أنا ليث الزحام، أنا أنيس الهوام، أنا الفخار الأفر، أنا الصديق الأكبر، أنا امام المحشر، أنا ساقى الكوثر، أنا صاحب الرايات، أنا سريرة الخفيات، أنا جامع الآيات، أنا مؤلف الشتات، أنا مفرج الكربات، أنا دافع



الشقا، أنا حافظ الكلمات، أنا مخاطب الأموات، أنا حلال المشكلات، أنا مزيل الشبهات، أنا صنيعة الغزوات، أنا صاحب المعجزات، أنا الزمام الأطول، أنا محكم المفصل، أنا حافظ القرآن، أنا تبيان الإيمان، أنا قسيم الجنان، أنا شاطر النيران، أنا مكلم الثعبان، أنا حاطم الأوثان، أنا حقيقة الأديان، أنا عين الأعيان، أنا قرن الأقران، أنا مذل الشجعان، أنا فارس الفرسان، أنا سؤال متى، أنا الممدوح بهل أتى، أنا شديد القوى، أنا حامل اللوا، أنا كاشف الردي، أنا بعيد المدى، أنا عصمة الوري، أنا ذكي الوغى، أنا قاتل من بغى، أنا موهوب الشذا، أنا أتمد القذى، أنا صفوة الصفا، أنا كفوالوفا، أنا موضح القضايا، أنا مستودع الوصايا، أنا معدن الإنصاف، أنا محض العفاف، أنا صواب الخلاف، أنا رجل الأعراف، أنا سور المعارف، أنا معارف العوارف، أنا صاحب الاذن، أنا قاتل الجن، أنا يعسوب الدين و صالح المؤمنين و امام المتقين، أنا أول الصديقين، أنا الحبل المتين، أنا دعامة الدين، أنا صحيفة المؤمن، أنا ذخيرة المهيمن، أنا الإمام الأمين، أنا الدرع الحصين، أنا الضارب بالسيفين، أنا الطاعن بالرمحين، أنا صاحب بدر و حنين، أنا شقيق الرسول، أنا بعل البتول، أنا سيف الله المسلول، أنا أوام الغليل، أنا شفاء العليل، أنا سؤال المسائل، أنا نجحة الوسائل، أنا قالع الباب، أنا مفرق الأحزاب، أنا سيد العرب، أنا كاشف الكرب، أنا ساقى العطاش، أنا النائب على الفراش، أنا الجوهرة الثمينة، أنا باب المدينة، أنا حكمة الحكمة، أنا واضع الشريعة، أنا حافظ الطريقة، أنا موضح الحقيقة، أنا مطية الوديعة، أنا مبيد الكفرة، أنا أبو الأئمة، أنا الدوحة الأصلية، أنا مفضل الفضيلة، أنا خليفة الرسالة، أنا سميع البسالة، أنا وارث المختار، أنا ظهير الأطهار، أنا عقاب الكفور، أنا مشكاة النور، أنا جملة الأمور، أنا زهرة النور، أنا بصيرة البصائر، أنا ذخيرة الدخائر، أنا بشارة البشر، أنا

الشفيع المشفق في المحشر، أنا ابن عم البشير النذير، أنا طود الأطواد، أنا جود الأجواد، أنا حلية الخلد، أنا بيضة البلد، أنا صمصام الجهاد، أنا جلسة الآساد، أنا الشاهد المشهود، أنا العهد المعهود، أنا منحة المنائح، أنا صلاح المصالح، أنا غمضة الغوامض، أنا لحظة اللواحق، أنا عذوبة اللفظ، أنا أعجوبة الحفظ، أنا نفيس النفائس، أنا غياث الضنك، أنا سريع الفتك، أنا رحيب الباع، أنا وقر الأسماع، أنا إرث الوارث، أنا نفثة النافث، أنا جنب الله، أنا وجه الله.»

«منم نون و قلم، منم نور و چراغ تاریکی ها، منم راه پایدارتر، منم فاروق اعظم، منم کیسه دانش، منم استواری بردباری، منم خبر عظیم، منم راه مستقیم، منم وارث دانش ها، منم هیولای ستارگان، منم ستون اسلام، منم شکننده ی بت ها، منم شیر جمعیت انبوه، منم انیس عاشقان سرگشته، منم بسیار فخرکننده ی بافخرتر، منم بسیار راست گوی بزرگتر، منم پیشوای محشر، منم ساقی کوثر، منم صاحب پرچم ها، منم پنهانی رازها، منم گردآورنده ی آیه ها، منم جمع کننده ی از هم گسیخته ها، منم از بین برنده ی ناراحتی ها، منم دفع کننده ی سنگ دلان، منم حافظ کلمات، منم سخن گو با اموات، منم حلال مشکل ها، منم از بین برنده ی شبهه ها، منم دست پرورده ی جنگ ها، منم دارنده ی معجزه ها، منم پیشوای بالا بلند، منم محکم تفصیل داده شده، منم حافظ قرآن، منم آشکارکننده ی ایمان، منم تقسیم کننده ی بهشت ها، منم دورکننده ی آتش ها، منم سخن گو با اژدها، منم خردکننده ی بُت ها، منم حقیقت دین ها، منم چشمه ی چشمه ها، منم هم تایی همتایان، منم خوارکننده ی یلان، منم تک سوار تک سواران جنگ جو، منم سؤال متی، منم ستایش شده به «هل ائی»، منم بسیار نیرومند، منم پرچم دار، منم برطرف کننده ی سختی ها، منم دارای دیدگاه بسیار دور، منم پناه مردم، منم تیزهوش و بانگ و فریاد، منم قاتل سرکشان، منم دارنده ی بوی خوش خدادادی، منم گرد و غبار را سرمه می کشم، منم برگزیده ی صفا، منم هم تایی وفا، منم توضیح دهنده ی قضایا، منم انبار سفارش ها، منم معدن انصاف، منم عفت محض، منم درستی اختلاف، منم مرد اعراف، منم دیوار معارف، منم شناسای بخشنندگان، منم دارنده ی اذن، منم قاتل جنّ، منم رییس دین و نیکوکار

مؤمنان و امام پرهیزکاران، منم نخستین بسیار راستگویان، منم حبل متین، منم ستون دین، منم نامه‌ی اعمال مؤمن، منم ذخیره‌ی مهیمن، منم امام امین، منم زره محکم بافته شده، منم گُشنده‌ی با دو شمشیر، منم نیزه زن با دو نیزه، منم صاحب بدر و حنین، منم برادر پیامبر، منم همسر بتول، منم شمشیر برکشیده‌ی خداوند، منم سوزش تشنگی تشنه کام، منم شفای بیمار، منم سؤال پرسشگر، منم پیروزی وسیله‌ها، منم برکننده‌ی در، منم پراکننده‌ی احزاب، منم آقای عرب، منم برطرف کننده‌ی سختی‌ها، منم ساقی تشنگان، منم خوابیده بر بستر، منم آن گوهر گران بها، منم در شهر، منم حکمت آن حکمت، منم وضع کننده‌ی شریعت، منم نگاهبان طریقت، منم توضیح دهنده‌ی حقیقت، منم مرکب امانت، منم نابودکننده‌ی کافران، منم پدر امامان، منم درخت تناور اصلی، منم بسیار دانای فضیلت، منم جانشین رسالت، منم دلیر دلاوری، منم وارث پیامبر، منم پشتوانه‌ی اطهار، منم عقاب کافران، منم چراغ نور، منم تمامی امور، منم گل نور، منم بصیرت دیدگان، منم اندوخته‌ی اندوخته‌ها، منم بشارت بشر، منم شفاعت کننده‌ی پذیرفته شده در محشر، منم پسرعموی بشارت دهنده‌ی بیم دهنده، منم کوه کوه‌ها، منم بخشش بخشنندگان، منم زیور جاودانی، منم روشنایی شهر، منم شمشیر بران جهاد، منم بیشه شیران، منم شاهد مشهود، منم پیمان معهود، منم بخشش بخشش‌ها، منم صلاح مصالح، منم چشم پوش چشم پوشی‌ها، منم لحظه‌ی لحظه‌ها، منم لفظ گوارا، منم حفظ شگفت انگیز منم ارزشمند ارزشمنداها، منم فریادرس تنگ‌دستان، منم به سرعت از پادآورنده، منم بسیار بخشنده، منم ناشنواکننده‌ی شنوایی‌ها، منم ارث وارث، منم افسون افسونگر، منم جنب الله، منم وجه الله.»

هم چنین گوید: «امام همام که همگان اتفاق دارند بر مرتبه‌ی بلند او در دانش‌ها و اعمال، آنکه ستارگان درخشان برتری اش با زبان اهل کمال به رشته‌ی نظم درآمده است، حافظ، پارسا، برجسته، دانشمند، عامل، عارف کامل بدون هرگونه شک و تردیدی، ابونعیم احمدبن عبدالله اصفهانی در کتاب والای شایسته اش، به نام «الحلیة»، گوید: «سرور قوم، دوستدار شهود و محبوب معبود، در شهر حکمت‌ها و دانش‌ها و سرلوحه‌ی مخاطبه‌ها و استنباط کننده‌ی اشاره‌ها،

پرچم هدایت یافته گان و نور اطاعت کنندگان، و ولیّ پرهیزکاران و امام عدالت پیشه گان، پیش تر از همه در پذیرفتن و ایمان و پایدارترین آنان در حُکم و یقین، و شکیباترین و داناترین آنان، علیّ بن ابی طالب، پیشوای پرهیزکاران و زینت عارفان، خبردهنده ی از حقایق توحید و اشاره کننده به درخشش های علم تفرید، دارنده ی قلب خردمند و زبان پرسش گر و گوش شنوا و پیمان وفاکننده، چشم فتنه ها را کور کرد و از محنت های گوناگون جلوگیری نمود، ناکثین را دفع کرد، قاسطین را نشانید و مارقین را سرکوب کرد...»

او هم چنین سخن عزّ بن عبدالسّلام را از زبان حال امیرالمؤمنین علیه السلام و شعر ابوزکریای نووی و سخن زندی را در نظم درر السمطین آورده است، که همه ی آن ها پیشتر آمد.

### 83 - اثبات ابن صباغ

#### اشاره

نورالدین علیّ بن محمّد بن صباغ مالکی مکی، حدیث را به عنوان مرسل مسلّم نقل کرده است. پس از ذکر حُکم امام علیه السلام در جریان آن فرد خُنشی، گوید: «پس بنگر - بر امیرالمؤمنین علی که با نور دانش و تیزفهمی خود چیزی را استخراج کرده که راه درستی و صحت را توضیح داد، و راه هدایت را بیان و جهت مردی بر زنانگی را از ماده ی خلقت آشکار کرد. این منّت کامل و نعمت فراگیر با توجّه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و تربیت او و مهربانی و شفقت ایشان نسبت به او برایش به دست آمده است، پس آمادگی پذیرش پرتوها را یافت و برای فیض دانش ها و رازهای بی پایان مهیا شد.

پس حکمت از سخنانش برآمد و دانش های ظاهری و باطنی با قلبش مرتبط شد، همواره دریا های دانش ها از سینه اش می جهید و موج هایش آب دریا را فرا می گرفت، تا آن جا که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدینة العلم و علیّ بابها.» (1)

ص: 196

شرح حال او را نجم الدین عمرین فهد مکی بیان کرده و او را از علمای مکه ی مکرمه شمرد و تاریخ مرگش را سال 855 نگاشته و شاگردش سخاوی نیز چنین نموده است. (1) هم چنین احمد بن عبدالقادر عجیلی در کتاب «ذخیره المآل» او را با اوصاف جلیله ای هم چون «شیخ» و «امام» ستوده است و تصریح بر این کرده که او از علمای مالکی بوده است و سخنان او را نقل نموده و در مواضعی از کتاب خود، به آن ها اعتماد کرده است.

هم چنین عبدالله بن محمد مطیری در کتابش «الریاض الزاهرة فی فضل آل بیت النبی و عترته الطاهرة» چنین کرده است. و بر کتاب او «الفصول المهمة» اعتماد کرده است. ضمناً هر یک از این بزرگان از آن کتاب نقل کرده اند:

مولوی اکرام الدین دهلوی در «سعادة الکونین»

بلخی قندوزی در «ینابیع المودة»

سمهودی در «جواهر العقدين»

حلبی در «انسان العیون»

شیخانی قادری در «الصراط السوی»

صفوری در «نزهة المجالس»

محبوب عالم در تفسیرش

صبان در «اسعاف الراغبین»

عدوی حمزوی در «مشارق الأنوار»

شبلنجی در «نور الأبصار»

از سوی دیگر رشیدالدین خان - شاگرد دهلوی در کتاب «ایضاح لطافة المقال» او را از علمای اهل سنت به شمار آورده که در فضایل اهل بیت علیهم السلام کتاب

ص: 197

نگاشته است و او را با وصف «الشیخ الجلیل» توصیف می کند و کتاب او، «الفصول المهمة» را نام می برد و می افزاید: و همین او را بسنده است که حجتی برتر، بر وثوق و اعتبارش می باشد و دلیلی تابناک بر بزرگواری و شهرت او است.

## 84 - اثبات بسطامی حنفی

### اشاره

بنا بر نقل بلخی، عبدالرحمان بن محمد بن علی بن احمد بسطامی حنفی، حدیث «مدینة العلم» را در کتابش «درة المعارف الإلهیة فی الأسرار الحرفیة» اثبات کرده و گفته است:

«امام علی علم اسرار و حروف را از سید و مولایمان محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به ارث برد و این سخن آن بزرگوار صلی الله علیه و آله و سلم اشاره به آن است که فرمود: أنا مدینة العلم و علیّ بابها.» (1)

### شرح حاشی

شرح حال او را سخاوی چنین آورده است: «عبدالرحمان بن محمد بن علی بن احمد، یا احمد بن علی بسطامی حنفی از کسانی است که از عزّ محمد بن جماعه در سال هشت صد و اندی آموخت و در علم حروف برتری یافت و از اوست کتاب «شمس الآفاق فی علم الحروف و الاوقاف» و در سال هشتصد و چهل و یک زنده بوده است.» (2)

## 85 - اثبات شمس گیلانی

### اشاره

شمس الدین محمد بن یحیی بن علی گیلانی لاهیجی نوربخشی حدیث «مدینة العلم» را ثابت کرده است، ضمن فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام در کتاب «مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز» در شرح این بیت:

ص: 198

1- ینابیع المودّة: 400.

2- الضوء اللامع 4 / 284.

## مفاتیح الإعجاز

حاجی خلیفه این کتاب را در زمره ی شرح های «گلشن راز» نام برده و گفته است: «آن را این افراد شرح کرده اند: مظفرالدین علی شیرازی، و شیخ شمس الدین محمد بن یحیی بن علی لاهیجی گیلانی نوربخشی که شرح او فارسی ممزوج است و آن را «مفاتیح الإعجاز» نامید و آن را در ذیحجه ی سال 877 پاک نویس کرد. (1)

## 86 - اثبات شمس الدین سخاوی

### اشاره

شمس الدین ابوالخیر محمد بن عبدالرحمان سخاوی مصری حدیث «مدینه العلم» را در کتابش، «المقاصد الحسنه»، اثبات و تحقیق کرده و گفته است:

«حدیث «أنا مدینه العلم و علیُّ بابها»، حاکم در بخش مناقب از مستدرک خود، و طبرانی در معجم کبیرش، ابوالشیخ ابن حیّان در «السنة»، و دیگران، همگی آن را از حدیث ابومعاویه ی نابینا، از اعمش، از مجاهد، از ابن عباس مرفوعاً به او، با اضافه ی «فمن أراد العلم فلیأت الباب» نقل کرده اند.

و ترمذی در بخش مناقب از جامع خود، و ابونعیم در «الحلیة» و غیر از آن دو از حدیث علی نقل کرده اند که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا دارالحکمة و علیُّ بابها»

دارقطنی در «العلل» به دنبال آن دو گوید: حدیثی مضطرب و غیر ثابت است و ترمذی گوید: منکر است و استادش بخاری نیز چنین گوید: وجه صحیحی برایش نیست و یحیی بن معین - آن گونه که خطیب در تاریخ بغداد حکایت می کند گوید:

دروغ است و اصلی ندارد و حاکم پس از اولین حدیث گوید: اسنادش صحیح است. و ابن جوزی از این دو جهت، آن را در الموضوعات آورده است و ذهبی و غیر او با ابن جوزی موافق هستند.

ص: 199

ابن دقیق العید به این مطلب چنین اشاره می‌کند: «این حدیث را ثابت نکرده اند و گفته شده که باطل است»؛ این گفته، اشعار دارد بر این که او در حکم آنان به کذب حدیث، توقف می‌کند؛ بلکه علائی، به توقف خود در این حکم، تصریح کرده، گوید: «من در مورد آن نظری دارم»، سپس گواه بر صحت و درستی آن را بیان می‌کند، از آن جهت که ابومعاویه راوی حدیث از ابن عباس است پس مشکل و محذور از کسانی که بعد از او هستند برطرف می‌شود. گوید: و ابومعاویه حافظ و ثقه است و به حدیث های افرادی مانند ابن عیینه و غیر او احتجاج می‌شود. پس با این وجود، هر کس به ساختگی بودن این حدیث حکم دهد، قطعاً خطا کرده است.

گوید: و حدیث از آن لفظهای ناشناخته ای نیست که خردها از آن پرهیز کنند بلکه مانند حدیث «أرحم أمتی بأمتی» است که قابل اعتماد است، پس این حدیث هرگز دروغ نیست.

به ویژه که دیلمی در مسندش با سندی جداً ضعیف از ابن عمر مرفوعاً چنین آورده است: علی بن ابی طالب باب حطه است هر کس از آن وارد شود مؤمن است و هر کس از آن بیرون رود کافر است.

و از حدیث ابوذر مرفوعاً آورده است: علی در دانش من است و بعد از من برای امتم بیان کننده است آن چه را که به همراه آن فرستاده شده ام. دوستی او ایمان و دشمنی با او نفاق و نگاه کردن به او عبادت است.

و از حدیث ابن عباس آن را مرفوعاً آورده است: من ترازوی دانش هستم و علی دو کفه ی آن است و حسن و حسین رشته های آن هستند. و نویسنده ی «الفردوس»- و به پیروی از او پسر نامبرده اش بدون اسناد آن را از ابن عباس مرفوعاً آورده اند: من شهر دانشم و ابوبکر پایه، عمر دیوارها، عثمان سقف و علی در آن است.

و مرفوعاً از انس آورده است: من شهر دانشم و علی در و معاویه حلقه ی آن است.

و به طور کلی همه ی آنها ضعیف و لفظهای اکثر آن ها زشت است و بهترین



آن ها حدیث ابن عباس است بلکه «حسن» است.

هم چنین ترمذی و نسایی و ابن ماجه و غیر آن ها از حبشی بن جناده مرفوعاً چنین روایت کرده اند: «علی از من و من از علی هستیم. از من ادا نمی کند جز خودم یا علی.» (1)

### شرح حالش

1 - عبدالقادر عیدروس یمنی، شرح حال مفصّلی از او آورده و در آن استادان و تألیفاتش و گفته های علمای دیگر در حق او را آورده است و در آغاز او را چنین توصیف می کند: «شیخ، العلامة الرَّحلة الحافظ» گوید: «پس از او کسی مانند او در مجموع فنونی که داشت، جانشین او نشد... و اما خواننده ها و شنیده هایش بسیار زیاد و نامحدود است و از افراد بی شماری دانش برگرفت تا اینکه تعداد آن ها بیش از چهارصد نفر شد و چندین نفر اجازه ی فتوادادن و تدریس و املاء به او دادند.

استادش، شیخ الاسلام ابن حجر بود که او را دوست می داشت و ستایش می کرد و همواره یاد او را تذکر می داد و او را به والایی افتخارش معرفی می کرد و او را بر دیگر منسوبین به حدیث و صنعتش ترجیح می داد... و بخشی از آن چه بعضی از حافظان او را بدان توصیف کرده اند چنین است: او به خداوند سوگند بازمانده ی استادانی است که من دیدم و من و همه ی دانش جویان حدیث در شام و مصر و دیگر کشورهای اسلامی جیره خوار او هستیم. به خداوند سوگند همتایی برای او نمی شناسم. دیگری هم گفت: اینک او از یگانگان علم حدیث است که برتری او در آن شهرت یافته و بعد از شیخ الاسلام ابن حجر مانند او وجود ندارد. دیگری گوید:

او کسی است که در حدیث نبوی یگانگی اش مورد اجماع است و در آگاهی سرشار و پژوهش هایش در انواع حدیث در درجه ای است که نمی توان به آن رسید، نوشته هایش تدوین شده و شهرت یافته و ریاست او در این فن ارزشمند ثابت و مقرر

ص: 201

شده و هیچ کدام از خردمندان در جلالت و مورد اطمینان بودن و دیانت و امانت او، مخالفتی نکرده است، بلکه همگی تصریح کرده اند که او مورد مراجعه در تجریح و تعدیل و تحسین و تصحیح بعد از استادش، شیخ مشایخ الاسلام ابن حجر، پرچم دار دانش ها و اثر بوده است.» (1) 2- فضل الله بن روزبهان در «شرح الشمائل» او را چنین توصیف می کند:

«استاد، امام، مورد مراجعه از دیگر شهرها، حافظ دوران، مسند روزگار، کسی که در دوران خود در اسناد والا و شأن رفیع یکتا بود، تا آن جا که پیشوایان برجسته ی دوران به جلالت قدر او اذعان کرده اند.»

3- عبدالغفار عدثانی در «عجالة المراكب و بغية الطالب» چنین گوید: «حافظ بزرگ، شناخته ی مشهور، آخرین حافظ بدون منازع، در ربیع الأول سال 821 در قاهره متولد شد. امامی جلیل القدر و آخرین حافظ دوران بود. سال 901 در مدینه ی شریفه درگذشت.»

4- شوکانی هم چنین شرح حال مفصّلی از او آورده است. (2)

## 87 - اثبات کاشفی واعظ

### اشاره

حسین بن علی کاشفی معروف به «واعظ بیهقی» این حدیث را در ذکر مولایمان امیرالمؤمنین علیه السلام و بیان فضائل و مناقب ایشان در کتاب مشهورش «روضه الشهداء» اثبات کرده است. (3)

### «روضه الشهداء»

پوشیده نماند که کتاب «روضه الشهداء» از کتاب های معروفی است که مورد اعتنای علما قرار گرفته است. در «کشف الطنون» آمده است: «روضه الشهداء کتابی

ص: 202

1- النور السافر: 16.

2- البدر الطالع 2 / 184.

3- روضة الشهداء از حسین کاشفی.

فارسی است و از حسین بن علی کاشفی معروف به «واعظ بیهقی» متوفای 910 می باشد و فضولی محمد بن سلیمان بغدادی متوفی سال 970 آن را ترجمه کرده و «حدیقة السعداء» نامیده است و در آن چنین گوید: در اصل تألیف به کتاب «روضه الشّهداء» اقتدا کردم و فایده هایی از کتاب های دیگر به آن افزودم، پس کتاب مستقلی شد؛ همان گونه که در حرف «الحاء» گذشت. هم چنین جامی مصری آن را ترجمه کرده و «سعادت نامه» نامیده و گفته است: از او پیروی کردم جز اینکه آیه ها و حدیث ها را در لابلاى داستان ها آوردم...» (1)

## 88- روایت جلال الدین سیوطی

### اشاره

جلال الدین سیوطی حدیث مدینه العلم را در تعدادی از کتاب هایش، روایت کرده و ثابت و محقق دانسته است. در کتاب «القول الجلی» گوید:

« حدیث شانزدهم - از علی نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدينة العلم و علیّ بابها.» ابونعیم آن را در «المعرفة» نقل کرده است.

حدیث هفدهم از جابر: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن در بیاید.» حاکم آن را نقل و پی گیری کرده است.

حدیث هیجدهم - از ابن عبّاس: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس آن علم را خواهد پس باید از درش به سوی آن بیاید.

طبرانی آن را نقل کرده است.» (2)

### «القول الجلی»

### اشاره

سیوطی در آغاز کتابش، «القول الجلی»، گوید: «و بعد، این بخشی از قطره ای از قطره های دریاهاى متلاطم است که اندکی از مناقب تابان آقایمان علی را آوردم و

ص: 203

1- کشف الظنون 1 / 926.

2- القول الجلی فی مناقب سیدنا علیّ خطّی.

آن را «القول الجلی فی فضائل علی» نامیدم و در آن چهل حدیث مختصر هم راه با نسب نقل کنندگان و برخی الفاظ غریب و معانی مشکل آن آوردم. و از خداوند درخواست می کنم که پذیرش آن را به من هدیه فرماید و برکت تمسک به دوستی آل بیت، بالاترین آرزو را، روزی فرماید.»

و دهلوی در «رسالة اصول الحدیث» و مولوی صدیق حسن خان قنوجی در «الحطة فی ذکر الصحاح الستة» این کتاب را از کتاب های حدیث های مناقبی که بزرگان محدثان تألیف کرده اند، به شمار آورده اند. دومی گوید: «حدیث های مناقب و مثالب، «علم المناقب» نامیده می شود و کتاب های گوناگون متعددی در این علم است و بعضی از محدثان، مناقب بعضی را از بعضی دیگر با قصد خاصّی جدا کرده اند به ویژه مناقب خاندان و اصحاب مانند مناقب قریش، مناقب انصار و مناقب العشرة المبشرة با نام «الریاض النضرة فی مناقب العشرة المبشرة» از محبّ طبری، و ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، و حلبة الکمیت فی مناقب أهل البيت و الدیباچ فی مناقب الأزواج، و کتاب های بسیاری که در مناقب خلفای راشدین تألیف شده است؛ مانند: القول الصواب فی مناقب عمر بن الخطاب، و القول الجلی فی مناقب علی، و نسائی رساله ای طولانی در مناقب او دارد و در اثر آن به دست ناصبی های شام به شهادت نایل آمد، به علت تعصّب و دشمنی بسیار زاید آنان با علی.»

سیوطی در کتاب «جمع الجوامع» گوید: «من شهر دانشم و علی در آن است و هر کسی دانش را خواهد، باید نزد آن در بیاید.» حاکم آن را از جابر نقل و پی گیری کرده است و خطیب هم از ابن عبّاس نقل نموده است.

«أنا مدینة العلم و علیّ بابها.» ابونعیم در «المعرفة» از علی آورده است.

«من شهر دانشم و علی در آن است و هر کس دانش را خواهد، باید از آن در بیاید.» طبرانی از ابن عبّاس. [\(1\)](#)

ص: 204

و در کتاب «الجامع الصغير» چنین روایتش می‌کند: «من شهر دانشم و علی در آن است، پس هر کس دانش را خواهد، باید از آن در بیاید. عقیلی، ابن عدی، طبرانی، حاکم.» (1) و در کتاب «الدرر المنتشرة في الأحاديث المشتهرة» گوید: «حدیث «أنا مدينة العلم و علی بابها» ترمذی از حدیث علی نقل کرده و گفته است: منکر است و بخاری هم آن را انکار کرده و حاکم در مستدرکش از حدیث ابن عباس نقل کرده و گفته است: صحیح است. ذهبی گوید: بلکه ساختگی است. و ابوزرعة گوید: چه بسیار مردمی که درباره ی آن مفتضح شدند و یحیی بن معین گوید: اصلی ندارد. و ابوحاتم و یحیی بن سعید هم چنین گفته اند. دارقطنی گوید: ثابت نیست. و ابن دقیق العید گوید: آن را اثبات نکرده اند. ابن جوزی آن را در الموضوعات آورده است.

حافظ ابوسعید علایی گوید: درست آن است که این حدیث، به اعتبار روایانش حسن می‌باشد، نه صحیح و نه ضعیف است چه رسد به آن که ساختگی باشد.

گوییم: و شیخ الاسلام ابن حجر هم در فتوایش چنین گفته است و سخن علایی و ابن حجر را بسط داده ام، در تعلیقاتی که درباره الموضوعات نوشته ام.» (2) و در کتاب «تاریخ الخلفاء» گوید: «بزار و طبرانی در کتاب «المعجم الأوسط» از جابر بن عبد الله آن را نقل کرده اند و ترمذی و حاکم از علی نقل کرده اند که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدينة العلم و علی بابها.» این حدیثی حسن است، نه صحیح آن گونه که حاکم گفته است و نه ساختگی است چنان که گروهی مانند ابن جوزی و نووی گفته اند و وضعیّت آن را در «التعقبات علی الموضوعات» بیان کرده ام.» (3)

ص: 205

---

1- الجامع الصغير من احاديث البشير النذير بشرح المناوي 3 / 47.

2- الدرر المنتشرة في الاحاديث المشتهرة: 23.

3- تاريخ الخلفاء: 170.

و در کتاب «النکت البدیعات علی الموضوعات» نسبت به حکم ابن جوزی که این حدیث ساختگی است، گوید: «حدیث ت ک: من شهر دانشم و علی در آن است، آن را از حدیث علی و ابن عباس نقل کرده است. گویم: حدیث علی را ترمذی و حاکم و حدیث ابن عباس را حاکم و طبرانی و حدیث جابر را حاکم نقل کرده اند. و حافظ ابوسعید علایی، سخن ابن جوزی را در مورد این حدیث در فصلی طولانی، مورد سرزنش قرار داده که خلاصه اش چنین است: ابن جوزی و غیر او حکم بر ساختگی بودن آن کرده اند و مرا در این باره نظری است. تا آن جا که گوید:

نتیجه اینکه با توجه به روایانش به درجه ی حسن و حجت بودن می رسد و ضعیف نخواهد بود چه رسد به اینکه ساختگی باشد. و در باره اش فتوایی دیدم که به حافظ ابن حجر داده شد و او بر آن نوشت:

این حدیث را حاکم در مستدرک نقل کرده و گفته صحیح است و ابن جوزی با او مخالفت کرده و آن را در موضوعات آورده و گفته که دروغ است؛ اما درست و صحیح بر خلاف گفته ی این دو نفر است و این حدیث از قسم حدیث «حسن» است که به صحت ارتقا پیدا نمی کند و به دروغ بودن هم فرو نمی افتد و بیان این مطلب به درازا می کشد. ولی این سخن مورد اعتماد است. این عین سخن اوست!

و همین گونه در کتاب «اللاالی المصنوعة» رفتار کرده و حکم ابن جوزی را مورد انتقاد قرار داده و سخنان حاکم و خطیب و علایی و ابن حجر عسقلانی را گواه گرفته است. (1) و هم چنین در کتاب «قوت المغتذی علی جامع الترمذی» پایه ی های این حدیث را با سخنان علایی و ابن حجر که پیش از این آورده شده، استوار و ثابت کرده است.

بلکه در کتاب «جمع الجوامع» حکم به صحیح بودن آن داده؛ آن جا که گوید:

«ترمذی و ابن جریر هر دو گفته اند: ما را حدیث کرد اسماعیل بن موسی سری از

ص: 206

محمّد بن عمر رومی از شریک از سلمة بن کهیل از سویدین غفلة از صنابحی از علی که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من خانه ی حکمت و علی در آن است.» حل (حلیة الاولیاء). ترمذی گفته: این حدیثی ناآشناست و در نسخه ای دیگر گفته: منکر است. برخی از ایشان این حدیث را از شریک نقل کرده و صنابحی را نام نبرده اند و این حدیث را از ثقات غیر از شریک، نمی شناسیم. و در همین باب از ابن عبّاس هم نقل شده است.

ابن جریر گوید: این خبر نزد ما صحیح است و باید بر مذهب دیگران نادرست و غیر صحیح باشد به دو علت: یکی اینکه خبری است که نقلی از آن از علی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به غیر این وجه شناسایی نشده است و دیگری این که:

سلمة بن کهیل نزد آنان کسی است که با نقل او حجّتی ثابت نمی شود و در روایت کردن این خبر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کسانی دیگر هم موافق علی می باشند: ما را حدیث کرد محمد بن اسماعیل فزاری از عبدالسلام بن صالح هروی از ابومعاویه از اعمش از مجاهد از ابن عبّاس که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است، پس هر کس شهر را خواهد باید از در آن وارد شود.» مرا ابراهیم بن موسی رازی - که همان فزّاء نیست از ابومعاویه به اسنادش مانند آن را حدیث کرد. این شیخ را نمی شناسم و غیر از این حدیث چیزی از او نشنیدم. پایان یافت سخن ابن جریر.

ابن جوزی حدیث علی و ابن عبّاس را در الموضوعات آورده است و حاکم حدیث ابن عبّاس را نقل کرده و گفته است: اسنادش صحیح است. خطیب در تاریخش نوشته ای از یحیی بن معین روایت می کند که از او درباره ی حدیث ابن عبّاس پرسیدند و او گفت: صحیح است. و «ابن عدی» درباره ی حدیث ابن عبّاس گفته: ساختگی است.

و حافظ صلاح الدّین علائی گوید: ذهبی هم در کتاب «میزان الاعتدال» و دیگران، آن را باطل دانسته اند؛ ولی دلیل سرزنش کننده ای برایش نیاورده اند جز اینکه بی هیچ دلیلی ادّعای ساختگی بودن این حدیث را کرده اند.

و حافظ ابن حجر در «لسان المیزان» گوید: این حدیث در مستدرک حاکم نقل های بسیار دارد حدّ اقل حالتش این که دارای اصلی است، بنابراین شایسته نیست که گفته شود ساختگی است و در فتوایی گوید: این حدیث را حاکم در المستدرک آورده و گفته است: صحیح است. و ابن جوزی با او مخالفت کرده و آن را در «الموضوعات» آورده است و گفته که دروغ است. اما حقیقت، بر خلاف گفته ی هر دو، این است که حدیث از نوع «حسن» می باشد که به صحت نمی رسد و به دروغ فرو نمی افتد و بیان این مطلب به درازا می کشد ولی این سخن مورد اعتماد است. پایان یافت.

سال ها پاسخ من هم این چنین بود تا اینکه بر تصحیح ابن جریر نسبت به حدیث علی در کتاب «تهذیب الآثار» و تصحیح حاکم نسبت به حدیث ابن عباس آگاه شدم و پس از استخاره از خداوند متعال، مصمّم شدم که این حدیث را از درجه ی حسن بودن به درجه ی صحیح بودن ارتقا دهم. و خداوند داناتر است.» (1) و سیوطی نوشته ای در طرق حدیث «أنا مدينة العلم وعلیّ بابها» نگاشته است. آن گونه که در فهرست تألیف های خود در فن حدیث و وابسته های آن آورده است. این فهرست را در شرح حال خودش در کتاب «حسن المحاضرة» ذکر کرده است.

### شرح حالش

1 - خلاصه ی شرح حال طولانی شعرانی چنین است: «از آنان، استاد و پیشوایمان به سوی خداوند، شیخ جلال الدّین سیوطی است. و شیخ عبدالقادر شاذلی بعضی از منقبت های او را در نوشته ای آورده است و اینک برای شما فشرده ی مطالب اصلی او را می آورم و با توفیق خداوند می گویم: شیخ جلال الدّین خصلت های زیبای ستایش شده ی فراوانی داشت از صفای باطن و سلامت درون و

ص: 208



اعتقاد نیکو. پارسا، خویشتن دار و کوشا در دانش و عمل بود. کتاب های تألیفی او به تعداد چهار صد و شصت می رسد که بعضی از آن ها در ده مجلد و یا کم تر تدوین و در کشورهای مختلف منتشر شده است و خودش می گفت: خداوند ژرف اندیشی در هفت دانش را به من روزی کرده است: تفسیر، حدیث، فقه، نحو، معانی، بیان و بدیع. هم چنین می گفت: در همه ابزارهای اجتهاد، به مقام کمال رسیده ام و از این جهت به آن تصریح می کنم که نعمت خداوند متعال را بازگو کرده باشم. و گوید: اما من دویست هزار حدیث حفظ دارم و اگر بیش از آن می یافتم، آن ها را حفظ می کردم و شاید اکنون در روی زمین بیش از این پیدا نشود؛ اما کتاب هایی درباره ی اجتهاد در فقه، نوشته ام. و می گفت: هرگز پاسخ سؤالی را ندادم جز این که برایش پاسخی تدارک دیدم که در پیشگاه خداوند آن را بازگو کنم اگر مورد پرسش قرار گیرم.

او داناترین فرد دوران خویش در فقه و حدیث و رشته هایش بود. حافظ هنرمندی بود که لفظهای ناآشنای حدیث و استنباط احکام را می دانست. او در بیداری خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می رسید. و منقبت های شیخ بسیار و مشهور است. «(1) 2 - عیدروس یمنی گوید: «عصر روز جمعه نوزدهم جمادی الاولی سال نهصد یازده، شیخ علامه حافظ ابوالفضل جلال الدین سیوطی مصری شافعی درگذشت. نوشته هایش به شش صد کتاب می رسد غیر از آن چه از آن ها برگشت و آن ها را شُست. در محل های متعددی از قاهره عهده دار ریاست و استادی شد.

سپس از تمامی آن ها روی برگردانید و درگذشت. کرامت هایی داشت که بیشترش پس از درگذشت او آشکار شد...» (2) 3 - ابومهدی ثعالبی در «مقالید الأسانید» گوید: «امام و حافظ ابوالفضل...»

دارای نوشتارهایی است که سود آن فراگیر شد و در جان های والا جایگاه ارزشمندی یافت و نوآموز و عالم بدان غبطه خوردند و شهری و روستایی به چمن زار حاصل خیزش روی آوردند و نام کتاب ها را در یک رساله آورد...» (3)

ص: 209

---

1- لوائح الأنوار فی طبقات الأخیار، از شعرانی.

2- النور السافر عن اخبار القرن العاشر / 54- 58.

3- مقالید الأسانید، از ثعالبی.

4 - محمّد بن یوسف شامی در اوّل کتاب «سبل الّهّدی و الرشاد» او را چنین توصیف می کند: «استاد ما حافظ اسلام، باقی مانده ی مجتهدان والامقام».

5 - مناوی گوید: «حافظ بزرگ، امام با جلال» (1)6 - مقرّی مالکی در کتاب «فتح المتعال فی مدح النعال» گوید: «مجدّد سده ی نهم و نزدیک کننده ی فوائد گسترده، جلال سیوطی».

7 - قشاشی گوید: «شیخ الاسلام، حافظ، زاهد، جمع کننده میان دانش و دین، سالک راه بزرگان پیشینیان» (2) و قابل ذکر است: سیوطی استاد اساتید پدر دهلوی است. در کتاب «الارشاد الی مهمات الأسناد» چنین آمده است: «فصل: سپاس خداوند را که سند من به هفت نفر از استادان بزرگ، گرامی و پیشوایان والامقام رسید که در حرمین مشهور و مورد احترام می باشند و همگان بر فضلشان اجماع دارند...»

فصل: سند این اساتید هفت گانه منتهی می شود به دو امام حافظ و پیشوا و مشهور به شیخ الاسلام زین الدّین زکریا و شیخ جلال الدین سیوطی...»

هم چنین او از استادانش در سلسله ی تصوف و خرّقه پوشان است که در کتاب «الانتباه فی سلاسل اولیاء اللّه» آمده است و این مطلب را فرزندش «دهلوی» هم در «رسالة اصول الحدیث» آورده است.

## 89 - روایت نورالدین سمهودی

### اشاره

نورالدین علی بن عبدالله سمهودی این حدیث را روایت و اثبات کرده است؛ آن گاه که گوید: «ابن سمان از ابوسعید خدری نقل کرد که شنید عمر به علی می گفت - در حالی که سؤالی از او کرده و پاسخ گرفته و مشککش را حل کرده بود - هرگز خداوند مرا بعد از تو باقی نگذارد. زین عراقی در «شرح التّقریب» در شرح حال علی آورده است که عمر گفت: داورترین ما علی است و همواره به خداوند پناه

ص: 210

---

1- فیض القدیر فی شرح الجامع الصغیر - در مقدّمه ی کتاب.

2- السمط المجید: 86.

می برد از مشکلی که ابوالحسن گشاینده اش نباشد. تمام شد و این استعاده عمر را دارقطنی و دیگران هم روایت کرده اند با این کلمات: به خداوند پناه می برم از مشکلی که ابوالحسن حلالش نباشد.

از ابوسعید خدری روایت می کند که گفت: با عمر به مکه آمدیم؛ در حالی که علی بن ابی طالب با او بود، پس علی چیزی به عمر گفت؛ پس عمر گفت: پناه می برم به خداوند که میان مردمی زندگی کنم که تو در میانشان نباشی، ای ابوالحسن!

گفته اند: او را مأمور به جایی نکرد چون او را نزد خودش نگه می داشت تا نظر و مشاورت او را بگیرد.

و حافظ ذهبی از عبدالملک بن ابوسلیمان نقل می کند که گفت: به عطاء گفته شد آیا از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کسی فقیه تر از علی بود؟ گفت: نه به خداوند سوگند؛ کسی را نمی شناسم.

گویم: این گفته ها و همانند آن که در فضیلت علی در این باب آمده است خود گواهی بر حدیث «أنا مدينة و علی بابها» می باشد. امام احمد آن را در «الفضائل» از علی و حاکم در «المناقب» مستدرک و طبرانی در «المعجم الکبیر» و ابوالشیخ ابن حیّان در «السنة» و دیگران همگی مرفوعاً از ابن عباس روایت کرده اند با این اضافه: «فمن أراد العلم فلیأت الباب.»

و ترمذی آن را مرفوعاً از حدیث علی چنین روایت کرده است: أنا مدينة العلم و علی بابها. و به دنبال آن گفته است: این مُنکر است. و استادش بخاری نیز چنین گفته است و حاکم به دنبال بخش نخست گوید: اسنادش صحیح است و ابن جوزی هر دو بخش را در «الموضوعات» آورده است.

حافظ ابوسعید علانی گوید: درست آن است که این حدیث حسن است به اعتبار نقل هایش، نه صحیح و نه ضعیف است، چه رسد به این که ساختگی باشد و حافظ ابن حجر هم در فتوایش در این باره چنین گفته است. <sup>(1)</sup>

ص: 211

در کتاب ذکر شده و کتاب های دیگر گروهی از دانشمندان و الامقام شرح حالش را آورده و او را ستوده و برگفته هایش اعتماد کرده اند از جمله:

- 1 - سخاوی در «الضوء اللامع»
- 2 - جار الله بن فهد مکی در «ذیل الضوء اللامع»
- 3 - قطب الدین مکی در «الأعلام بأعلام بیت الله الحرام»
- 4 - عیدروس یمنی در «النور السافر»
- 5 - عدثانی در «عجالة الراكب و بلغة الطالب»
- 6 - محمّد بن یوسف شامی در «سبل الهدی و الرّشاد»
- 7 - ابن باکثیر مکی در «وسيلة المآل»
- 8 - شیخانی در «الصراط السوی»
- 9 - عبدالحق دهلوی در «جذب القلوب»
- 10 - کردی کورانی در «بلغة المسیر»
- 11 - تاج الدین دهّان در «كفاية المتطلع»
- 12 - رضی الدّین شامی در «تنضید العقود السنیّة»
- 13 - برزنجی در «الاشاعة» و در «النواقض»
- 14 - بدخشی در «مفتاح النجا»
- 15 - عجیلی در «ذخيرة المآل»
- 16 - شوکانی در «البدر الطالع»
- 17 - رشیدالدّین دهلوی در «ایضاح لطافة المقال»
- 18 - حیدرعلی در «إزالة الغین»

و بخشی از گفته های این گروه را در مجلّد «حدیث غدیر» آورده ایم و هم چنین بنگرید به: الضوء اللامع 5 / 245، البدر الطالع 1 / 470،  
و النور السافر / 58 - 60.

ص: 212

در «كشف الظنون» آمده: «كتاب جواهر العقدين في فضل الشرفين؛ شرف العلم الجلی و النسب العلی، از سيّد نورالدین ابوالحسن علی بن عبدالله سمهودی مدنی شافعی، متوفای سال نه صد و یازده می باشد که آغازش چنین است: سپاس خداوندی را که اولیانش را عزیز و گرامی داشت... دو بخش دارد. اول در فضیلت دانش و دانشمندان که دارای سه باب است. بخش دوم در فضیلت خاندان نبوی و شرافت آنان که دارای پانزده باب است. به سال 898 تألیف آن پایان یافته است.» (1) رشیدالدین خان، کتاب «جواهر العقدين» را ضمن کتاب هایی آورده است که علمای اهل سنت در مناقب خاندان نبوی علیهم السلام تألیف کرده اند. اعتبار و جایگاه کتاب از سخن خود سمهودی در مقدمه ی کتاب آشکار می شود.

## 90 - تصحیح ابن روزبهان

### اشاره

فضل الله بن روزبهان خنجی شیرازی با همه ی تعصب و سرسختی که دارد به صحیح بودن حدیث «مدینه العلم» اعتراف کرده؛ آن گاه که در کتاب «ابطال الباطل» پاسخ می گوید به گفتار علامه حلی و استدلالش بر اعلمیت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برای اثبات امامت و سپس استشهاد او به حدیث ترمذی در صحیحش که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدینه العلم و علی بابها.»

ابن روزبهان گوید: «آن چه را که نویسنده از دانش امیرالمؤمنین ذکر کرده است، پس شکی در آن نیست که او از دانشمندان امت است و مردم به دانش او نیازمند هستند و چگونه نباشند؟ در حالی که او وصی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است در ابلاغ دانش و زیبایی های حقایق معارف، پس کسی در این مطلب نزاعی ندارد و اما آن چه را که از صحیح ترمذی نقل کرده است، صحیح است.»

و در پاسخ این سخن او: «نوزدهم: در مسند احمد بن حنبل و صحیح مسلم

ص: 213

آمده است: هیچ یک از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نمی گفتند: از من پرسید جز علی بن ابی طالب و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من شهر دانشم و علی در آن است» گوید:

این دلیلی است بر بسیاری دانش او و پاسخ گویی بی درنگش درباره ی وقایع و آگاهی اش بر دانش ها و معارف و تمام این امور مسلم و قطعی است و دلیلی در برابر نصّ نیست...»

این گفته، اعتراف اوست به صحیح بودن حدیث «مدینه العلم»، با وجود عناد و لجاجتی که نسبت به حق و اهل حق دارد.

پس شگفت از «دهلوی» است که چگونه در سند این حدیث زبان به سرزنش باز کرده است!

### شرح حالش

شمس الدین سخاوی (1) شرح حالش را آورده و رشیدالدین خان دهلوی او را ستوده و بر گفته هایش در کتاب های مختلفش اعتماد کرده است. همچنین حیدر علی نویسنده ی «منتهی الکلام» هم در چند قسمت از کتابش از شیوه او پیروی و به گفته هایش استناد کرده است.

و به طور کلی او از محدثان اهل سنت و از متکلمان مشهور آنان است، و شرح حالش را در مجلد «حدیث طیر» آورده ایم.

### 91 - اثبات عزّابن فهد مکی

#### اشاره

عزّالدین عبدالعزیز عمر، معروف به ابن فهد هاشمی مکی، در شرح حال مولایمان حضرت علی علیه السلام گوید:

«پراکنده ی لشکرها، و گشاینده ی گرفتاری ها، شیر بدون تردید پیکارها و شیر دلیران جنگ آور بدون غوغا و جنجال، معدن فضائل و زیباشمائل، دارای

ص: 214

عدالت فراگیر و فضیلت بسیار که بر کمال سیادتش اجماع شده و بر شدت زهد و شجاعت بی اندازه اش اتّفاق شده، دارای پیشی (در اسلام) و برادری و مناعت و فتوّت بود، همسر بتول و پسر عموی رسول، شیر بنی غالب دارنده ی فضیلت ها و مناقب، امیرالمؤمنین علی که برتری اش میان آفریدگان آشکاراست، رحمت و رضوان خداوندش بر او باد تا گردش شب و روز:

ليث الحروب المدرة الضرغام من \*\*\* بحسامه جاب الدياجي و الظم

صهر الرسول أخوه، باب علومه \*\*\* أفضى الصحابة ذو الشمانل و الشيم

الزهد والورع الشديد شعاره \*\*\* و دثاره العدل العميم مع الكرم

في جوده، ما البحر؟ ما التيار؟ ما \*\*\* كل السيول؟ و ما الغوادي والديم؟

وله الشجاعة والشهامة و الحيا \*\*\* و كذا الفصاحة و البلاغة و الحكم

ما عتتر ما غيره في البأس ما \*\*\* أسد الشرى معه إذا الحرب اصطلم

ما نجل ساعدة البليغ لديه ما \*\*\* سبحان إن نثر الكلام و إن نظم

حاز الفضائل كلّها سبحان من \*\*\* من فضله أعطاه ذاك من القدم

نصر الرسول و كم فداه فيا له \*\*\* من نجل عم فضله للخلق عم

كل أقرّ بفضله حقاً و ذا \*\*\* أمرٌ جلي في على ما انبهم



فعلیه منی ألف ألف تحية\*\*\* و علی الصحابة کلهم أهل الذمم (1)

- 1 - شیر جنگ ها و سرور و دلیر، کسی که با شمشیر برانش تاریکی ها و ظلمت ها را در نوردید
- 2 - داماد پیامبر، برادرش، باب دانشهای او، داورترین یاران، دارای سرشت و اخلاق نیکو
- 3 - پارسایی و خویشتن داری بسیار لباس اوست و عدالت فراگیر همراه با بخشش روانداز اوست
- 4 - در برابر بخشش او، دریا چیست؟ امواج دریا چیست؟ تمام سیل ها چیست؟ و باران بامدادی و مداوم چیست؟
- 5 - شجاعت و شهامت و حیا و هم چنین فصاحت و بلاغت و حکمت ها از آن اوست
- 6 - عنتر و غیر او در جنگ چیست؟ شیران کوهستان در برابر او چیستند؟ هنگامی که جنگ بر افروزد
- 7 - زاده ی ساعده ی بلیغ نزد او کیست؟ سبحان کیست؟ اگر سخن نثر و یا نظم بفرماید
- 8 - تمام فضیلت ها را به دست آورد منزّه است کسی که از فضل خود از قدیم آن ها را به او عطا فرمود
- 9 - پیامبر را یاری کرد و چه بسیار خود را فدایی او دانست، ارزانی اش باد این چنین پسرعمویی که بخشش او بر آفریدگان فراگیر شد
- 10 - به حقیقت همگان به برتری او اقرار کردند و این امر آشکاری درباره ی علی است که ابهامی در آن نیست
- 11 - اینک از جانب من بر او هزار هزار درود و بر تمامی صحابه که اهل وفا به پیمان هایند

### شرح حالش

1 - سخاوی چنین گوید: «عبدالعزیز بن عمر بن محمد بن محمد بن ابوالخیر محمد العز أبو فارس و ابوالخیر فرزند دوستان نجم ابوالقاسم هاشمی مکی شافعی که مانند پدرش به «ابن فهد» شناخته می شود، در جست وجو و ضبط حدیث پیشی گرفت... و در تدریس و افاده و حدیث گفتن به او اجازه دادم و جوجری هم در

ص: 216

1- غاية المرام بأخبار سلطنة البلد الحرام - شرح حال امیرالمؤمنین علیه السلام .

تدریس فقه و نحو و افاده اجازه اش داد و محیوی گروهی را به خواندن الفیه نزد او فرستاد، و بعد از پدرش در کشور حجاز کسی در حدیث به او نمی رسد، ضمن مشارکت داشتن در فضیلت ها و زیبایی خط و فهم، و قیافه ی زیبا و همّت عالی و مروّت و داشتن صفت های نیکو و قناعت به اندک و اظهار بی نیازی و شکایت نکردن و او نیکویی از نیکویی های شهرش می باشد.» (1) 2 - فرزندش جارالله بن فهد، گوید: «پس از مؤلف، او در آن دانش یگانه بود و استاد محدّثان در آن دیار بود و بیشتر روایت هایش را گروهی از مردمان آن سامان و واردان به آن، از او گرفتند.» (2) 3 - تاج الدّین مکی در کتابش، «کفایة المتطلّع»، که روایت های استادش حسن عجمی را گرد آورده است، چنین گوید:

«الموطأ روایت ابو عبدالرحمان عبدالله بن سلمة قعنبی خیر داد آن را از امام صفی الدّین احمد بن محمد قشاشی از شیخ عبدالرحمان بن عبدالقادر بن فهد هاشمی از عمویش رحلة محمد جارالله بن رحلة عزالدّین عبدالعزیز بن حافظ عمر بن حافظ، تقی الدّین بن فهد از پدرش عمر بن فهد با پسرعمویش استاد ما خطیب محبّ الدّین نویری...»

و از این عبارت استفاده می شود که «عبدالعزیز بن فهد» از استادان «شیخ حسن عجمی» می باشد و معلوم است که او یکی از هفت استاد «شاه ولیّ الله دهلوی» است. بنابراین ابن فهد از استادان استاد های پدر «دهلوی» می باشد.

## 92 - اثبات قسطلانی

### اشاره

شهاب الدّین احمد بن محمد قسطلانی شافعی حدیث را اثبات کرده است؛ آن جا که در ذکر نام های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گوید:

«آن چه را که در سخن استادمان در «القول البدیع» و در سخن قاضی عیاض

ص: 217

1- الضوء اللامع 4 / 224.

2- ذیل الضوء اللامع و شرح حالش در «شذرات الذهب 8 / 100» آمده است.

در «الشفاء» و در گفتار ابن عربی در «القبس و الأحكام» و ابن سیدالتاس و دیگران دیدم، بیش از چهارصد نام است و آن‌ها را بر اساس حروف معجم تنظیم کرده ام.»

سپس در حرف میم نام‌هایی از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آورده است که از جمله «مدینة العلم» است. (1)

### شرح حاشی

1 - سخاوی در «الضوء اللامع 2 / 103»

2 - ابن فهد مکی در «ذیل الضوء اللامع»

3 - شعرانی در «لواحق الأنوار»

4 - عیدروس در «التور السافر: 113»

5 - ثعالبی در «مقالید الاسناد»

6 - قشاشی در «السمط المجید: 97»

7 - دهان مکی در «کفایة المتطلع»

8 - شوکانی در «البدر الطالع 1 / 102»

9 - دهلوی در «بستان المحدثین»

10 - صدیق حسن خان در «اتحاف النبلاء المتقین»

ابن فهد گوید: «مؤلفات او بسیار و مشهور است، از آن‌هاست: «المواهب اللدنیة بالمنح المحمدیة» و شرح مزجی «ارشاد الساری علی صحیح البخاری» در چهار مجلد و «شرح صحیح مسلم» مانند آن است که تکمیلش نکرده است و به صلاح و زهدپیشگی به گونه‌ی اهل رستگاری شهرت یافت... در شب جمعه هفتم محرم سال 993 درگذشت... و پس از خودش مانند خودش به جا گذاشت، خداوند ما را از برکاتش بهره‌مند سازد.»

ص: 218

جلال الدین محمد بن اسعد دوانی صدیقی حدیث «مدینة العلم» را اثبات کرده؛ آن جا که در «شرح الزوراء» چنین گوید:

«پس اولین چیزی که می گویم: این رساله را چنین شانی است: در خوابم دیدم - در بیرون بغداد، خارج از دارالسلام نزدیک ساحل زوراء امیرالمؤمنین رئیس یکتاپرستان علی را در رؤیایی بشارت دهنده و طولانی که خلاصه اش چنین است:

او با نظر عنایتی به من می نگریست و به طور مداوم مرا زیر نظر داشت و این باعث شد که رساله ای معنوی با عنوان نام عالی او بنویسم و به آن تبرک جویم و هنگام تشرّف و زیارت بارگاه مقدّسش آن را بخوانم. و با نور خاک آستانه ی درش سورمه کشم و در تعیین موضوع آن رساله تردید داشتم، گاهی می خواستم در تحقیق ماهیت علم آن را بنویسم به مناسبت فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم: «أنا مدینة العلم و علیّ بابها.» و گاهی چیز دیگری به فکرم می رسید و چیزی از آن فکرها معین نشد، تا اینکه خداوند توفیق و سعادت بوسیدن آستانه ی مقدّسه غروی و آستانه ی مقدّسه ی حائری را عطا فرمود که بر پیامبر و ساکنان آن دو بارگاه، درود و سلام باد.

بعد از بازگشت، یکی از یاران آماده ی درک حقایق که درکی درخشان و ذهنی برتر، اخلاق و نهادی بخشنده، نام و مسّمایی نیکو داشت و کتاب «حکمة الاشراق» از شیخ اجل و حکیم اکمل، شهاب الدین سهروردی را نزد من خوانده بود، از من سؤال کرد؛ در حالی که هنگام مباحثه با او درباره ی این کتاب گوشه هایی از پیش آمدها را بر او تقریر می کردم و بعضی از ذهنیاتم را بر او املاء می نمودم و به فکرم رسید که آن ها را در رساله ای گردآوری کنم. پس پرسش او علّتی برای اقدام به این رساله شد. موضوعات آن در کم تر از یک ساعت در ذهنم گرد آمد و ابتدا از مقصود اصلی غافل شدم تا اینکه به پایانش رساندم. وقتی بعد از اتمام به آن نگریستم، همانی را دیدم که خواسته بودم. یقین کردم که نسیم امدادی برای آن از باب مدینة العلم و از کشتی بخشش که بر دریای حکمت و بردباری ایستاده است می وزید. به پیامبر و بر او درود و سلام و تحیّت و گرامی داشت باد. آن را «الزوراء»

نامیدم و این نام رودخانه دجله است و مناسبت این نام گذاری آشکار است با تمام اشاره هایی که در آن است که این فیض از زیارت بارگاه های مقدّس و جایگاه های انس آور است و خداوند متعال عطاکننده ی غیب ها و بازکننده ی قلب هاست.»

و گوید: «پس آن را چنان بدان که قدرت نمایی آن چه طبع تو با نخستین نگاه از آن رمیده است را درهم می شکند تا به یقین برسی و به افق مبین بالا-روی، و با چشم بینا چیزی را ببینی که بیان از آن عاجز است و بر حقیقت سخن سرورمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آگاهی یابی که برای تکمیل سخنان دیگر پیامبران مبعوث شده است که فرمود: «خواب برادر مرگ است.» و سخن رازدارش و باب مدینه العلم او علیه السلام که فرمود: «مردم همگی خواب هستند، وقتی بمیرند، بیدار شوند.»

## شرح حاشی

1 - سخاوی گوید: «محمّدبن اسعد مولایمان جلال الدّین صدیقی دوانی - نسبت است به دهکده ای اطراف کازرون - کازرونی شافعی، قاضی در سرزمین فارس بود، و به دانش فراوان یاد شده است، و از کسانی است که از محیوی لاری و حسن بن بقّال آموخته است و در دانش ها به ویژه عقلیات سرآمد شد و مردم آن سامان از او آموختند و از روم و خراسان و ماوراء النهر به سوی او سفر کردند و از گروهی از دانش آموزان خودم، ستایش او را شنیدم. و سلطان یعقوب او را به قضاوت گماشت. و کتاب بسیار نوشت از جمله: شرح بر شرح تجرید طوسی که بهره گیری از آن گسترده شد، و این چنین هم راه با فصاحت و بلاغت و درستی و فروتنی نوشت. او اینک در سال نه صد و نود و هفت زنده است؛ در سن هفتاد و چند سالگی.» (1) 2 - عیدروس گوید: «در سال نه صد و بیست و هشت: علامه محمّدبن اسعد جلال الدّین صدیق دوانی درگذشت...» (2)

ص: 220

1- الضوء اللّامع 7 / 133.

2- النور السافر / 133-134.

3 - محمدبن یعقوب اماسی در «حاشیة روض الأخیار» گوید: «در آغاز قرن نهم در فنون حکمیة برتری یافت و در علوم شرعی از فقه و حدیث و قرائت تبخّر یافت و کتاب هایی در تصوف و علم اخلاق نوشت. کتاب هایش نزدیک یک صد جلد است که در دانش های ادبی و عقلی و حدیث و تفسیر و فقه با نقل از پدرش مولانا أسعد صدیقی محدّث در مسجد مرشدی در کازرون، نوشته شده است...».

4 - شوکانی گوید: «دانشمند عجم در سرزمین فارس، امام معقولات و مؤلف کتاب ها، دانش را از محیوی و بقال فرا گرفت و در تمام دانش ها به ویژه دانش های عقلی برتری یافت و مردم آن سامان از او آموختند، و افرادی از روم و خراسان و ماوراء النّهر به سوی او سفر کردند و شهرت و آوازه ی بزرگی دارد. شاگردانش بسیارند...» (1)

### نقل کتاب هایش

علمای اهل سنت کتاب های جلال الدّین دوانی را با اسنادهای پیوسته خود نقل کردند و این امری آشکار است برای کسانی که به کتاب های این رشته ها مراجعه می کنند؛ مانند «الأمم لإیقاظ الهمم» و «کفاية المتّطلع» و «الإمداد بمعرفة الإسناد» و «الدرر السنّیة فیما علا من الأسانید الشنوانیة» و «إتحاف الأكابر بإسناد الدفاتر» و «حصر الشارد».

### 94 - اثبات میبیدی

#### اشاره

قاضی کمال الدّین حسین بن معین الدّین یزدی میبیدی، حدیث «مدینة العلم» را اثبات و تحقیق کرده است آن جا که از صحیح ترمذی چنین نقل کرده است: «أنا مدینة العلم و علیّ بابها.» سپس بیان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را از غزالی نقل کرده است که فرمود: «من میزان (ترازوی) حکمت و علیّ زبان آن است.» و دیگر فضایل در خشان

ص: 221

## شرح حالش

علمای بزرگ شرح حالش را آورده و توصیف های زیبایی از او کرده اند که به تفصیل در مجلد «حدیث تشبیه» آورده ایم.

## 95 - اثبات عبدالوهاب بخاری

### اشاره

عبدالوهاب بن محمد بن رفیع الدین احمد بخاری، حدیث را در تفسیرش، «الانوری» اثبات کرده است. در تفسیر سخن خداوند متعال «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» (2) گفته است:

«بدان ای خواننده! این آیه بیان واجب بودن حبّ اهل البیت بر تمام مسلمانان تا روز قیامت است؛ درود خداوند بر محمد و خاندانش باد. روایت شده است:

هنگامی که این آیه نازل شد گفته شد: ای رسول خدا! این نزدیکان شما چه کسانی هستند که دوستی آنان بر ما واجب شده است؟ فرمود: علی و فاطمه و دو فرزندشان.»

آن گاه پس از بیان پاره ای از فضیلت های ایشان گوید: «از جابر نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بازوی علی را گرفت و فرمود: «این امیر نیکوکاران و کُشنده ی گنه کاران است، بی یاور است هر کسی او را یاری نکند و یاری شود هر کسی او را یاری نماید.» سپس صدایشان را بلند کرده فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است، پس هر کسی دانش را خواهد باید نزد آن در بیاید.» مغازلی این را روایت کرده است.»

سپس چند حدیث روایت کرده و چنین گوید: «بدان ای خواننده! این حدیث ها از رسول خدا علیه السلام درباره ی علی وارد شده است...»

ص: 222

---

1- الفواتح، شرح دیوان امیرالمؤمنین / 3.

2- شوری 23.

1 - شیخ عبدالحق دهلوی در «اخبار الأخیار 206».

2 - سیّد محمّد ماه عالم در «تذکرة الأبرار - خطّی»

## 96 - اثبات خواند امیر

### اشاره

غیاث الدّین بن همام الدّین که به «خواند امیر» مشهور است در خطبه ی کتابش «حیب السیر فی اخبار افراد البشر» گوید:

«... صلوات خداوند و سلامش بر او و بر خاندانش باد، به ویژه وصیّ و وارث دانش اش و جانشین اش که گرامی داشته شده است به گرامی داشت «أنا مدینة العلم و علیّ بابها.» و شرافت یافته است به شرافت «تو نسبت به من به منزله ی هارون نسبت به موسی می باشی.» نمایانگر شگفتی ها و غرائب، امیر مؤمنان و امام مسلمانان، علیّ بن ابی طالب...»

### کتاب حیب السیر

در کتاب «کشف الظنون» آمده است: «کتاب حیب السیر فی اخبار افراد البشر، فارسی و از غیاث الدّین بن همام الدّین معروف به «خواند امیر» است که تاریخ بزرگی است... از کتاب های ارزشمند و معتبر...»

و دانشمندانی چون حسام الدّین سهارنفوری در «المرافض» و خود دهلوی در جاهایی از کتاب «تحفة» بر آن اعتماد کرده اند...

## 97 - اثبات محمّد بن یوسف صالحی شامی

### اشاره

محمّد بن یوسف صالحی شامی در کتاب «سبل الهدی و الرشاد فی سیرة خیر العباد» حدیث را اثبات کرده و حکم به حسن بودن آن داده است و در بخش نام های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گوید: «مدینة العلم؛ ترمذی و دیگران مرفوعاً روایت کرده اند: «أنا مدینة العلم و علیّ بابها.» و حقیقت این است که این، حدیثی حسن می باشد همان گونه که



حافظ علائی و ابن حجر گفته اند و شیخ، سخن را درباره ی این حدیث در دو کتابش «تهذیب الموضوعات» و «النکت» گسترانیده است.»

## شرح حالش

1 - شعرانی در «لواقح الانوار» گوید: «از آنان است برادر صالح، عالم زاهد متمسک به سنت محمدیه، شیخ محمد شامی، ساکن زمین برفوتیه، دانشمندی صالح که در دانش ها چیره دست بود و «السیره» مشهور را تألیف کرد که آن را از هزار کتاب گرد آورد. و مردم به نوشتن آن روی آوردند و در آن روش نوینی را به کار گرفت که پیش از او کسی بر آن سبقت نجسته بود.»

2 - ابن حجر مکی در کتاب «الخیرات الحسان» او را چنین توصیف کرده است: «امام، علامه، صالح، بسیار فهمیده، ثقه آگاه، و حافظ پی گیر، شیخ محمد شامی دمشقی سپس مصری...».

3 - مفتی صدرالدین خان در «منتهی المقال» گوید: «شیخ، امام، عالم، علامه، برترین محققان و محدثان، محمد شامی در باب دلیل مشروع بودن سفر و بار و بنه بستن برای زیارت سرورمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ورد کسی که ادعا می کند این کار معصیت است، می گوید: اجماع شده است بر تأکید بر زیارت آن حضرت...»

4 - مولوی حسن زمان گوید: «علامه، حافظ شامی، رفیق سیوطی در کتابی به نام «سبل الهدی و الرشاد فی سیره خیر العباد صلی الله علیه و آله و سلم» گوید: درباره مشروع بودن سفر برای زیارت آرامگاه پیامبر که درود خداوند بر او و بر خاندان بزرگوارش باد عده ای کتاب نوشته اند؛ از جمله: شیخ تقی الدین سبکی، و شیخ کمال الدین ابن زملکانی، و شیخ ابوداود سلیمان که نام کتاب او کتاب الانتصار است و ابن جمله و پیشوایان دیگری در باره اش نوشته اند.» (1)

ص: 224

---

1- القول المستحسن فی فخر الحسن و شرح حالی از او در شذرات الذهب 8 / 250 هم آمده است.

## اشاره

ابوالحسن علی بن محمد بن عراق کنانی به حسن بودن حدیث حکم کرده و گفته است: «حدیث أنا دارالحکمة وعلیُّ بابها» ابن بطه، نع، مر، طب، حب، عد، خط (ابی نعیم، ابن مردویه، طبرانی، ابن حبان، ابن عدی، خطیب) و با لفظ «أنا مدينة الفقه» و نیز «أنا مدينة العلم» و در آن گروه زیادی جرح شده و مجهول می باشد و حاکم و ترمذی آن را نقل کرده اند و حافظ ابن حجر گوید: حاکم آن را نقل کرده و صحیح دانسته است و ابوالفرج ابن جوزی مخالفت کرده و آن را در «الموضوعات» آورده است.

و حقیقت بر خلاف قول هر دو و این حدیث از نوع حسن می باشد که به صحت نمی رسد و به دروغ فرو نمی افتد و بیان آن نیاز به بحثی طولانی دارد؛ ولی این همان چیزی است که مورد اعتماد است و هم چنین علایی آن را حسن دانسته است. [\(1\)](#)

## شرح حاشی

1 - رحمت الله سندی در خطبه ی «مختصر تنزیه الشریعة»: «استادمان، امام، حافظ، علامه دانشمند مدینه ی نبوی در دوران خودش، شیخ علی بن محمد بن عراق، ولی خلاق، مشهور در آفاق.»

2 - عیدروس: «بدان که در قلبم حسرت بسیار بزرگی است که فرصت نیافتم بر تاریخ گروهی از بزرگان مشهور آگاهی یابم، مانند گروهی از اولیای گرامی و دانشمندان برجسته مانند استاد استادان علی الاطلاق، شیخ محمد بن عراق و دو پسرش شیخ، امام، علامه علی و شیخ فاضل، عبد النافع...» [\(2\)](#) هم چنین عیدروس در همان کتاب گوید: «او از بزرگان اهل علم بود و تعدادی

ص: 225

1- تنزیه الشریعة 1 / 277.

2- النور السافر فی اعیان القرن العاشر / 84.

کتاب نوشته است...» (1)3 - صدیق حسن خان قنوجی: «شیخ علی بن محمد بن عراق دانشمند مدینه ی منوره، و سخنران مسجد النبی صلی الله علیه و آله و سلم، او جانشین شایسته ی پدرش در دانش، عمل و تقوی بود. کتاب های سودمندی دارد از جمله: «تنزیه الشریعة عن الأحادیث الموضوعة» که شاگردش شیخ رحمة الله سندی آن را خلاصه کرده است و از لحاظ اختصار در نهایت لطافت است.» (2)

## 99 - حسن دانستن ابن حجر مکی

### اشاره

شهاب الدین احمد بن محمد بن حجر هیتمی مکی در چندین کتاب حکم به حسن بودن این حدیث داده است:

در کتاب «الصواعق» در حدیث های فضایل علی علیه السلام گوید: «نهم بزار و طبرانی در «الاوسط» نقل می کنند از جابر بن عبدالله، و طبرانی و حاکم و عقیلی در «الضعفاء» و ابن عدی از ابن عمر، و ترمذی و حاکم از علی نقل کرده اند که فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است.» و در روایتی است: «هر کس دانش را خواهد باید نزد آن در بیاید.» و در روایت دیگری نزد ترمذی از علی است که فرمود: من خانه ی حکمتم و علی در آن است. و در دیگری نزد ابن عدی است که فرمود: علی در دانش من است...

و بعضی از پژوهشگران محدث متأخر آگاه ثابت کرده اند که این حدیثی حسن است و سخن درباره اش گذشت.» (3) و در کتاب «المنح المکیة شرح القصیة الهمزیة» گفته است: «... و مانند علی به سبب فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم - در آن حدیث حسن بر خلاف ادعای کسانی که مدعی ساختگی بودن آن هستند من شهر دانشم و علی در آن است و از این جا

ص: 226

---

1- «ابجد العلوم» از حسن القنوجی، و شرح حال هایی هم در «شذرات الذهب 8 / 337» و در «الکواکب السائرة فی اعیان المائة العاشرة 2 / 197» دارد.

2- النور السافر فی اعیان القرن العاشر / 84.

3- الصواعق المحرقة / 73

ابن عباس گفته است: تمام آن چه از تفسیر برایتان گفته ام، همه از علی می باشد...»

و هم چنین گفته است:

«... درباره ی این حدیث چهار نظر است: حدیثی صحیح است، بنابر نظر حاکم که قول حافظ علایی با آن موافق است ... و حدیثی حسن است که این نظری پژوهشگرانه است و شیخ الاسلام، حافظ ابن حجر بر این نظر موافقت دارد که گوید:

رجال آن جز عبدالسّلام هروی که نزد آنان ضعیف است، بقیه رجال صحیح هستند.

تمام شد.

و تا پایان کلامش، حافظ علایی بر او پیشی گرفته و گفته است: درباره ی این هروی، سخن بسیار گفته اند؛ پایان یافت.

و با این مطلب، پی گیری ابی زرعه بر این حدیث، تعارض است و حاکم از یحیی بن معین نقل کرده که او را توثیق کرده است. پس ثابت شد که این حدیث حسن نزدیک به صحیح است. همان گونه که از قول ابن حجر دانستی که گوید:

راویان آن، همگی راویان صحیح هستند؛ غیر از هروی، و اینکه هروی را برخی توثیق و بعضی تضعیف کرده اند.

و این حدیث ضعیف است، بنا بر رأی کسانی که هروی را تضعیف کرده اند.

و ساختگی است که بسیاری از پیشوایان حافظان مانند قزوینی و ابن جوزی بر این نظرند و ذهبی در میزان و غیر او، همه ی طرق آن را باطل دانسته اند.

و اینان هرچند پیشوایانی بزرگوار هستند لیکن - سهل انگاری بسیاری کرده اند؛ همان گونه که از آن چه آورده ام دانسته شد، و چگونه حکم به «ساختگی» بودن آن داده اند با اینکه روشن شد که همه ی رجالش جز یکی که در آن اختلاف است، رجال صحیح هستند و می باید سخن آنان را که قائل به «ساختگی» بودن آن هستند، تأویل کرد که این نظر مربوط به بعضی از نقل های آن و نه همه است.

درباره ی ابومعویه، یکی از راویان حدیث که درباره اش چیزهایی گفته اند که ارزش شنیدن ندارد، یکی از حافظان چه نیکو گفته است: او ثقه، امانت دار، از استادان بزرگ و حافظان است و تنها کسی است که حدیث را از اعمش نقل کرده است. پس

چه می شود؟ و این چه امر محالی است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چنین سخنی در حق علی فرموده باشد...»

و در کتاب «تطهیر الجنان» در دفاع از معاویه گوید: «ششم: شورش او بر علی و جنگیدن با او، با توجه به اینکه او به اجماع اهل حل و عقد، امام حق و افضل و عدل و اعلم بود بر اساس نص حدیث حسن «أنا مدينة العلم و علیّ بابها.» که این حدیث به خاطر بسیاری طرق آن، حسن است بر خلاف نظر کسانی که گمان به ساختگی بودن یا صحت یا حُسن مطلق آن برده اند. پیشوایان حافظان هم گفته اند:

برای هیچ یک از یاران نرسیده است این فضایل و مناقب و مزایا که درباره ی علی وارد شده است...» (1) گوید: «ابن عبّاس گفت: و این - یعنی خبر دادن علی از حدیث غیبی و وقوع آن - هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را آگاه می ساخت - یعنی به غیب گویی ها (حوادث آینده) - پس علی از آن خبر می داد همان گونه که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را آگاه ساخته بود و کسی که خبرهایش به خبرهای صادق مستند باشد جز صادق نخواهد بود، و در این باره منقبت بسیار والایی برای علی می باشد به آن چه حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از دانشهای غیبی علما فرموده بودند و لذا او باب شهر دانش نبوی و امین سرّ علوی بود.»

و در «فتواهایش» آمده است: «از علی پرسیده شد: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من شهر دانشم و ابوبکر پایه و عمر دیوارها و عثمان سقف و علی در آن است، آیا این حدیث صحیح است یا خیر؟»

چنین پاسخ داد: این حدیث را مؤلف «مسند الفردوس» و به پیروی از او فرزندش بدون اسناد از ابن مسعود مرفوعاً روایت کرده اند و حدیثی ضعیف است، مانند حدیث «من شهر دانشم و علی در آن و معاویه حلقه ی آن در است» که این هم ضعیف می باشد.

و اما حدیث «من شهر دانشم و علی در آن است»، حدیثی حسن است؛ بلکه

ص: 228

حاکم گوید: صحیح است. و سخن بخاری که گوید: وجه صحیحی ندارد، و سخن ترمذی که گوید: منکر (ناشناخته) است و سخن ابن معین که گوید: دروغ است، مورد اعتراض می باشد. و هرچند ابن جوزی آن را در «الموضوعات» یاد کرده و ذهبی و دیگران از او پیروی نموده اند...» (1)

### شرح حاشی

1 - شعرانی در «لوائح الأنوار فی طبقات الأخیار»

2 - الخفاجی در «ریحانة الألباء / 211-212»

3 - عیدروس در «النور السافر / 287-298»

4 - شرقاوی در «التحفة البهیة فی طبقات الشافعیة»

5 - قاری در «المرفأة فی شرح المشکاة»

6 - عبدالحق دهلوی در «ما ثبت بالسنة»

7 - دهان مکی در «کفایة المتطلع»

8 - ابن سالم بصری در «الامداد فی علو الاسناد»

9 - شنوانی در «الدرر السنیة فی الأسانید الشنوانیة»

10 - دهلوی در «رسالة اصول الحدیث»

و عبدالقادر بن احمد فاکهی در فضائل استادش ابن حجر هیتمی کتابی نوشته است؛ چنانکه در کتاب «البدر الطالع / 1 / 109» ضمن شرح حاشی آمده است.

### 100 - روایت متقی هندی

#### اشاره

علی بن حسام الدین مشهور به «متقی» گوید:

«من شهر دانشم و علی در آن است، پس هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن در بیاید.» عقی، عد، طب، ک (عقیلی، ابن عدی، طبرانی، حاکم) از ابن عباس، عد، ک از جابر.» (2)

1- فتاویٰ ابن حجر مکی.

2- کنز العمال 12 / 201.

«أنا مدينة العلم وعلی بابها.» ابونعیم در «المعرفة» از علی.

«من شهر دانشم وعلی در آن است، هر کس علم را خواهد، باید از آن نزد آن بیاید.» طب از ابن عباس. (1) و متقی گوید: «ترمذی و ابن جریر با هم گویند: حدیث کرد ما را اسماعیل بن موسی سری از محمد بن عمر رومی از شریک از سلمة بن کهیل از سویدین غفلة از صنابحی از علی که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من خانه ی حکمتم وعلی در آن است. حل (حلیة الاولیاء).» ترمذی گوید: این حدیثی غریب می باشد و در نسخه ای دیگر: این حدیث منکر است و بعضی این حدیث را از شریک روایت می کنند و صنابحی را در آن نام نبرده اند. و این حدیث از هیچ یک از ثقات جز شریک شناخته نشده است و در این باب از ابن عباس نقل شده است. پایان یافت.

ابن جریر گوید: سند این خبر صحیح است و واجب است بر مذهب دیگران ناصحیح و سقیم باشد به دو علت؛ یکی اینکه خبری است که جز از این طریق از علی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقلی برایش شناخته نمی شود و دیگر اینکه سلمة بن کهیل نزد آنان از کسانی است که با نقل او حجّتی ثابت نمی شود.

و با علی در این خبر از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم غیر او هم موافقت کرده اند: حدیث کرد ما را محمد بن ابراهیم فزاری از عبدالسلام بن صالح هروی از معاویه از اعمش از مجاهد از ابن عباس که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم وعلی در آن است، هر کس آن شهر را خواهد، باید از آن وارد شود.» ابراهیم بن موسی رازی - که او همان فرّا نیست از ابو معاویه باسنادش مانند آن را برای ما نقل کرد. این استاد را نمی شناسم و غیر از این حدیثی از او نشنیده ام. کلام ابن جریر پایان یافت.

ابن جوزی هم حدیث علی و ابن عباس را در «الموضوعات» آورده است، و حاکم حدیث ابن عباس را نقل کرده و گفته است: اسناد آن صحیح است. خطیب در تاریخش روایت کرده که از یحیی بن معین درباره ی حدیث ابن عباس سؤال شد،

ص: 230



گفت: صحیح است. و ابن عدی در مورد حدیث ابن عباس گوید: ساختگی است. و حافظ، صلاح الدین علائی گوید: ذہبی هم در «المیزان» و دیگران به باطل بودن این حدیث قائل شده اند، ولی علّت سرزنش کننده ای در این مورد نیاورده اند جز اینکه بی هیچ دلیلی ادّعی «ساختگی» بودن آن را کرده اند.

حافظ ابن حجر در لسان المیزان گوید: در مستدرک حاکم این حدیث نقل های بسیاری دارد و کم ترین حالتش، این است که اصلی دارد. پس شایسته نیست که «ساختگی» بر آن اطلاق شود. او در فتوی گوید: این حدیث را حاکم در المستدرک نقل کرده و گفته است صحیح می باشد. و ابن جوزی با او مخالفت کرده و آن را در «الموضوعات» آورده و گفته دروغ است.

و حقیقت بر خلاف هر دو قول آنان است، و حدیث از نوع حسن است که به صحت نمی رسد و به دروغ فرو نمی افتد و بیان این مطلب طولانی است، ولی این نظر مورد اعتماد در این باره است. پایان یافت.

و مدّتی طولانی این پاسخ را در جواب بیان می کردم تا اینکه صحیح شمردن ابن جریر حدیث علی را در «تهذیب الآثار» و صحیح شمردن حاکم حدیث ابن عباس را دیدم. پس از خداوند خیر خواستم و تصمیم قطعی گرفتم که این حدیث را از درجه ی حسن به مرتبه ی صحیح بالا ببرم. و الله اعلم.» (1)

### شرح حاشی

گروهی شرح حال متّقی و نشانه های بلندمرتبگی و مقام والای او را آورده اند؛ از جمله:

1 - عبدالحق دهلوی در «اخبار الأخیار / 245»

2 - عیدروس یمنی در «النور السافر / 315»

3 - غلام علی آزاد در «سبحة المرجان / 43»

ص: 231

4 - تاج الدین دهان مکی در «کفایة المتطلع»

5 - حاجی خلیفه در «کشف الظنون 2/ 1518»

6 - صدیق حسن خان در «ابجد العلوم»

و در کتاب شیخ عبدالقادر فاکهی به نام «القول النقی فی مناقب المتقی» و کتاب شیخ عبدالوهاب متقی قادری به نام «إتحاف التقی فی فضل الشیخ علی المتقی» شرح حال او آمده است.

### 101 - روایت وصابی شافعی

ابراهیم بن عبدالله وصابی یمنی شافعی در کتاب فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام حدیث را روایت کرده و گفته است:

«باب نهم، در فضیلت دانش او علیه السلام... و از علی علیه السلام نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدينة العلم وعلی بابها. ابونعیم در «المعرفة» آن را نقل کرده است.» (1) گوید: «ابن عباس گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن در بیاید.» حاکم در «المستدرک» و خطیب در «المفتقر و المتفق» آن را نقل کرده اند.» (2)

### 102 - حسن دانستن محمد طاهر فتنی

#### اشاره

محمد طاهر فتنی گوید: «أنا مدينة العلم وعلی بابها. آن را از حدیث علی و ابن عباس و جابر نقل می کنم.

گویم: علایی حکم ابن جوزی را بر ساختگی بودن حدیث، پی گیری و سرزنش کرده است و نقل هایش به درجه «حسن» می رسد، پس ضعیف نخواهد بود چه رسد به اینکه ساختگی باشد.

ص: 232

---

1- الاکتفاء فی فضل الأربعة الخلفاء - خطی.

2- مدرک قبلی.

و ابن حجر گفته است: حاکم آن را صحیح دانسته و ابن جوزی با او مخالفت کرده و حدیث را «دروغ» شمرده است و حقیقت بر خلاف سخن هر دو است، این حدیث حسّ می باشد نه صحیح و نه دروغ. «(1) و گوید: «هر کس به دروغ بودنش حکم دهد خطا کرده است.»» (2)

## شرح حاشی

1 - عیدروس در حوادث سال 986 گوید: «در این سال به شهادت رسید آن مرد صالح علامه جمال الدین محمدطاهر ملقب به «ملک المحدثین هندی» به دست بدعت گذاران از فرقه ی رافضی های بسیار دشنام دهنده و مهدویّه بسیار قاتل و علّش این بود که او از آنان دوری می جست و مناظره می کرد و می خواست که به راه حق برگردند و گم راهی و الحاد خود را رها کنند و این روش همیشگی او بود و اتفاق های بسیاری میان آنان واقع شد و در نشست های متعددی بر آنان پیروز شد و زشتی های آنان را ظاهر و یاوه گویی ایشان را آشکار کرد و عقب راند و حجّت های آنان را شکست و باطل کرد و بر ردّ و دوری آنان تلاش بسیار کرد، تا جایی که در کفرشان سخن گفت و بر خروجشان از دین و روش استوار و گم راهی آنان از صراط مستقیم تأکید کرد و خود خواستار از بین بردن کامل این مذهب زشت شد و تلاش بسیار در این زمینه نمود. و از این راه خواهان رسیدن و نزدیک شدن به پادشاه آن زمان بود، پس با حيله گری و پیش از رسیدن به آن هدف او را کشتند، و لا حول و لا قوّة إلا باللّه.

و او همان کسی است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به برتری او اشاره فرمود، در رؤیای یاد شده ای که شیخ متقی دیده بود و برای تو بسنده است، چنین منقبت والایی برای او، و او در راه صلاح و پرهیزگاری و ژرف اندیشی در دانش پیشوا بود...» (3)

ص: 233

1- تذکرة الموضوعات / 95.

2- همان / 96.

3- النور السافر / 361.

2 - عبدالحق دهلوی مانند همان که گذشت. (1)3 - غلام علی آزاد گوید: «مولایمان شیخ محمد طاهر فتنی، خدمت گزار حدیث های مقدّس و یاری دهنده ی سنّت های پایه گذاری شده بود.» (2)4 - صدیق حسن خان قنوجی گوید: «... در دانش های حدیثی و ادبی سرآمد شد و به حرمین شریفین سفر کرد و دانشمندان و استادان آن جا را ملاقات کرد به ویژه علی متقی... و شیخ عبدالحق دهلوی شرح حالش را در «اخبار الأخیار» آورده است و من آن را در کتاب «اتحاف النبلاء» آوردم، هم چنین شرح حال او را در جزوه ای مستقل نگاشتم...» (3)

### 103 - روایت میرزا مخدوم شیرازی

عبّاس بن معین الدّین، مشهور به میرزا مخدوم گرگانی و سپس شیرازی، در کتاب «نواقض الروافض» حدیث را آورده است. در فصل دوم با عنوان «در فضایل علی بن ابی طالب» تعدادی از حدیث های فضیلت ها و منقبت های او علیه السلام را آورده و گفته است:

« از علی: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدینة العلم و علیّ بابها. ترمذی آن را نقل کرده است.»

### 104 - روایت عیدروس یمنی

#### اشاره

شیخ بن عبداللّه عیدروس یمنی حدیث مدینة العلم را روایت کرده و چنین گوید:

«بزار و طبرانی در «الأوسط» از جابر بن عبداللّه، و طبرانی و حاکم و عقیلی در «الضعفاء» و ابن عدی از ابن عمر، و ترمذی و حاکم از علی نقل کرده اند که گفت:

ص: 234

---

1- اخبار الأخیار / 268.

2- سبحة المرجان / 43-44.

3- ابجدالعلوم / 895.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است.» و در روایتی است: «هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن در بیاید.» و در روایت دیگری از علی است: «من خانه ی حکمت و علی در آن است.» و در دیگری از ابن عدی: «علی در دانش من است.» (1) هم چنین عیدروس قصیده ی ابن جابر اندلسی را ذکر کرده و آن را نیکو دانسته و گفته: ابن جابر اندلسی خوش گفته است:

وإنَّ عَلِيًّا كَانَ سَيْفَ رَسُولِهِ \*\*\* وَصَاحِبَهُ السَّامِيَّ لِمَجْدِ مَشِيدِ

و علی شمشیر پیامبرش بود \*\*\* و یار بلندمرتبه ی او برای سرفرازی استوار

و صهر النبی المجتبی و ابن عمّه \*\*\* أبا الحسنین المحتوی کلّ سؤدد

و داماد پیامبر برگزیده و پسر عمویش \*\*\* ابوالحسنین که در برگیرنده ی هر سروری است

و خیر نساء الغر زوجته غدت \*\*\* و حسبك هذا سؤدد المسؤدد

و نیکوترین زنان ارجمند همسر اوست \*\*\* و این کلام تو را بسنده است تا آقایی او را دریابی

و زوجه ربّ السماء من سمائه \*\*\* و ناهیک تزویجاً من العرش قد بدی

و پروردگار آسمان در آسمان او را به ازدواج او درآورد \*\*\* و تزویجی که از عرش سرزده برای درک آقایی او بس است

ص: 235

فباتا و حلّی الزهد خیر حلاهما \*\*\* و قد آثرا بالزاد من جاء یجتدی

چنان زیستند که زیور پارسایی بهترین زینتشان بود \*\*\* و کسی را که حاجتی خواست بر زاد و توشه خود ترجیح دادند

فأثمرت الجنات من حللٍ و من \*\*\* حلاهما رعیا لذاک التزهد

پس به هشت زینت خود را نثار کرد \*\*\* در عوض زهدی که آنان در زمین ورزیدند

و ماضر من قد بات و الصوف لبسه \*\*\* و فی السندس الغالی سوف یغتدی

و هرگز کسی که با لباس پشمینه خوابید زیان نکرد \*\*\* حال آنکه بر او سندس گران بها فردای قیامت پوشانده میشود

و قال رسول الله: «إنّ مدینة \*\*\* من العلم و هو الباب و الباب فاقصد» (1)

و رسول خدا فرمود من شهری \*\*\* از دانشم و او در است و به آن در روی آور

هم چنین قصیده ی ابوالحسن علی بن ابوبکر بن عبدالرحمان سقاف را آورده است که در یکی از بیت هایش حدیث «مدینة العلم» را به

نظم در آورده است: و من سرّ باب العلم اکرم حلة علی العلی اکرم بذاک المهدّب (2)

ص: 236

---

1- العقد النبوی والسرّ المصطفوی خطی

2- همان مدرک.

1 - عبدالقادر بن شیخ عیدروس شرح حال طولانی از او آورده است که خلاصه اش چنین است:

«در شب شنبه بیست و پنجم رمضان سال نه صد و نود، استاد بزرگ و سرآمد مشهور، قطب عارف بالله شیخ بن عبداللّه عیدروس در احمدآباد درگذشت و در حیاط خانه اش دفن شد و گنبد بزرگی بر آن وجود دارد و تولّدش در سال نه صد و نوزده بود... و شکر خدا استادِ دوران خویش شد که عرفای هم زمانش بر آن اتفاق دارند و خداوند به خانواده اش الهام فرمود و پیش پیش او را «شیخ» نامیدند... و از استادانش، شیخ الاسلام حافظ، شهاب الدّین ابن حجر هیتمی مصری و فقیه نیکوکار علامه عبداللّه بن احمد باقشیر حضر می است که از هر دو آنان اجازه دارد و از تعداد زیادی دیگر هم اجازه گرفت. و با علامه دیبع بزیید ملاقات کرد. و خوانده هایش بسیار زیاد است. و از کتاب هایش «العقد النبوی و السر المصطفوی» است. و جای بیان منقبت ها و کرامت هایش این جا نیست، ولی چند تن از دانشمندان کتاب های اختصاصی درباره اش نوشته اند...» (1) - شیخانی قادری هنگام نقل از کتاب او چنین وصفش می کند: «شیخ، امام، فریادرس همام، سرور و بخشنده، دریای حقیقت ها و معارف، سید مورد اعتماد، یگانه، والا، شریف حسینی.» (2)

### 105 - روایت جمال الدّین محدّث شیرازی

#### اشاره

جمال الدّین عطاء اللّه بن فضل اللّه شیرازی معروف به جمال الدّین محدّث گوید:

« حدیث شانزدهم از جابر بن عبداللّه و عبداللّه بن عبّاس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است که فرمود: «من شهر دانشم - و در روایتی: من خانه ی حکمتم و علی در آن است، هر

ص: 237

1- النور السافر / 372.

2- الصراط السوی خطّی.

کس دانش را خواهد، باید نزد آن در بیاید.»<sup>(1)</sup> و محدّث شیرازی در مقدّمه ی کتابش، چنین آورده است:

«و بعد، بنده ی نیازمند به خداوند بی نیاز، عطاء الله بن فضل الله، مشهور به «جمال الدّین محدّث حسینی» که خداوند احوالش را نیکو و به کرم گسترده اش آرزوهایش را برآورد، گوید: این چهل حدیث در مناقب امیرالمؤمنین و امام پرهیزکاران و بزرگ مسلمانان و سردمدار اولیاء و صدّیقین و بیان کننده ی راه های حق و یقین، شکننده ی بت ها و فراری دهنده ی احزاب، آن کسی که انگشترش را در محراب صدقه داد، یگّه تاز میدان جنگ و ستیز، اختصاص یافته به بزرگواری برادری و برگزیدگی، که عنوان در خانه ی حکمت و شهر دانش برای او مشخص و معلوم گشته، و به فضل و برگزیدگی او وحی و کتاب به سخن درآمد...»

هم چنین در صدر کتاب دیگرش «تحفة الاحباب من مناقب آل العبا» آن بزرگوار را به چنین عبارت هایی توصیف کرده است.

و در کتاب «روضه الأحاب» نیز هنگام بیان مقام امیرالمؤمنین علیه السلام و جایگاه علمی ایشان، حدیث را ثابت کرده است...

### روضه الأحاب

کتاب او «روضه الأحاب فی سیره النبی و الآل و الأصحاب» از کتاب های مشهور در تاریخ و سیره است که شهرتی فراگیر در آفاق دارد و مورّخان بر آن اعتماد کرده و تصریح به اعتبارش نموده و به روایت هایش استناد کرده اند؛ از جمله:

غیاث الدّین خواند امیر در «حبیب السیر» و دیار بکری در «الخمیس» و عبدالحق دهلوی در «مدارج النبوة» و شاه ولیّ الله، پدر دهلوی، در «إزالة الخفا» و هم چنین حاجی خلیفه در کتاب «کشف الظنون» از آن یاد کرده است.<sup>(2)</sup>

ص: 238

---

1- الأربعین فی فضائل امیرالمؤمنین خطّی.

2- کشف الظنون / 1 / 922.



ابوالعصمة محمد معصوم بابا سمرقندی در رساله ی «الفصول الأربعة» حدیث «مدینة العلم» را اثبات و به آن احتجاج کرده است؛ جایی که در فصل دوم، در پاسخ به جریان غصب فدک گوید:

«و بعد از تسلیم شدن به درستی آن چه درباره ی شهادت دادن امیر نسبت به آن، گفته شده است، پذیرش آن شهادت بر قاضی لازم نیست، با توجه به این که شریعت مطهره صراحت در نپذیرفتن آن دارد، و این خود از دلیل های دروغ بودن این روایت است، چون تصور نمی شود که حضرت امیرالمؤمنین با اختصاص شرافت «أنا مدینة العلم و علی بابها» به ایشان، بر چنین شهادتی اقدام کند و از این قبیل است شهادت حسنین.»

### 107 - روایت علی قاری

#### اشاره

علی بن سلطان محمد هروی معروف به «قاری» در کتاب «شرح الفقه الأكبر» در شرح این عبارت نویسنده: «ثم علی بن ابی طالب»، چنین می نویسد:

«یعنی فرزند عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصی قریشی هاشمی، و او مرتضی همسر فاطمه ی زهرا و پسر عموی مصطفی و دانشمند در بالاترین درجه است و مشکلاتی که بزرگان صحابه از او پرسیدند و در آن به فتوایش بازگشتند فضیلت های بسیار و مشهوری است که سخن او علیه السلام را محقق کرد که فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است.» و فرمایش ایشان علیه السلام: «داورترین شما علی است.» (1) و در کتاب «المرقاة» گفته است:

«بدان که حدیث «من شهر دانشم و علی در آن است» را حاکم در مناقب از کتاب مستدرکش از حدیث ابن عباس روایت کرده و گفته است: صحیح است و ذهبی به دنبال او گفته است: بلکه این حدیث ساختگی است و ابوزرعة گفته: چه مردمانی که در آن مفتضح شدند و یحیی بن معین گفته: اصلی ندارد و ابوحاتم و

ص: 239

یحیی بن سعید نیز چنین گفته اند. دارقطنی گفته: ثابت است، ترمذی در مناقب کتاب «الجامع» آن را روایت کرده و گفته: ناشناخته و منکر است و بخاری هم گفته: وجه صحیحی ندارد. ابن جوزی هم آن را در «الموضوعات» آورده است و ابن دقیق العید گوید: این حدیث را اثبات نکرده اند و گفته شده که باطل است.

لیکن حافظ، ابوسعید علایی گفته: درست آن است که به اعتبار نقل هایش حسن است، نه صحیح و نه ضعیف، چه رسد به این که ساختگی باشد، زرکشی آن را ذکر کرده است.

از حافظ عسقلانی درباره ی آن پرسیدند، گفت: این حدیث حسن است نه صحیح آن گونه که حاکم گفته و نه ساختگی آن گونه که ابن جوزی گفته است. سیوطی گفته: سخن علایی و عسقلانی را در کتاب التعقبات التی علی الموضوعات بسط دادم. (1)

### شرح حاشی

1 - محبّی: «علی بن محمد سلطان هروی معروف به «قاری حنفی»، ساکن مکه و یکی از پیشوایان دانش، یگانه ی دوران خویش، با عقیده ی درخشان در تحقیق و تنقیح عبارت ها بود و شهرتش، از زیاده گوئی در وصفش، بسنده است...

نامش مشهور و آوازه اش فراگیر شد، کتاب های لطیف بسیاری نوشت که شامل فضیلت های والایی است...» (2) - شوکانی: «عصامی در وصفش گوید: جامع دانش های عقلی و نقلی و سرآمد در آگاهی از سنت نبوی، یکی از بزرگان و مشهوران حفظ و دانایی - سپس گوید ولی او مورد آزمایش قرار گرفت با اعتراض بر پیشوایان به ویژه شافعی و یارانش و اعتراض کرد بر مالک بن انس که چرا باز گذاشتن دست در نماز را جائز می داند. و لذا می بینی که بر کتاب هایش نور دانش نیست، لذا بسیاری از علما و اولیا از مطالعه ی آن ها نهی کرده اند. پایان یافت.

ص: 240

---

1- المرقاة فی شرح المشکاة 5 / 571.

2- خلاصة الأثر 3 / 185.

و می گویم: این دلیلی بر منزلت والای اوست، شأن مجتهد است که روشن و بیان کند آن چه را که با دلیل های صحیح مخالفت دارد و به آن اعتراض نماید، چه گوینده اش بزرگ باشد چه پست، و این شکایتی است که پستی و عارش از تو نمایان است. و صاحب شرح حال در سال (1014) درگذشت.» (1) 3 - صدیق خان قنوجی در کتاب «اتحاف النبلاء» درباره ی او چنین گوید:

«نوشته هایش مقبول و میان اهل علم متداول است، پس معنی «بر کتب او نور دانش نیست» چیست؟...»

و اقوال او مورد اعتماد و استناد و بزرگان دانشمندان متأخر می باشد؛ مانند:

فاضل رشید و شاه سلامة الله و مولوی حیدر علی، هم چنین گروهی کتاب هایش را با اسنادهای پیوسته به قاری، نقل کرده اند مانند: تاج الدین دهان، و محمد عابد سندی...

## 108 - روایت عبدالرؤف مناوی

### اشاره

عبدالرؤف بن تاج العارفین مناوی شافعی در کتاب هایش این حدیث را نقل کرده است... در کتاب «کنوز الحقایق» است: «أنا مدينة العلم و علیّ بابها. طبرانی.» (2) و در کتاب «فیض القدير» در شرح حدیثی گوید: «از باب مدينة العلم و ناخدای کشتی فهم، سرور حنفا، زینت خلفا، دارنده ی قلب خردمند و زبان بسیار پرسشگر به گواهی پیامبر، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب که مصطفی درباره اش فرمود: «من كنت مولاه فعليّ مولاه»

و خودش گوینده ی این کلام است: «اگر بنخواهم از تفسیر سوره ی فاتحه برایتان هفتاد بار شتر بار می کردم.»

و گوینده ی: «من بنده ی خدا و برادر پیامبرش و صدیق اکبر می باشم و این را بعد از من کسی نمی گوید جز دروغ گو...» (3)

ص: 241

1- البدر الطالع 1 / 445.

2- کنوز الحقائق - حاشیه ی الجامع الصغیر 1 / 80.

3- فیض القدير فی شرح الجامع الصغیر 1 / 51 - 52.

و در شرح حدیث «مدینه العلم» گوید:

«مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم، آن شهر فراگیرنده ی تمام دین ها می باشد و به ناچار باید آن شهر دری داشته باشد، پس اطلاع داد که آن در علی است. پس هر کس راه او را در پیش گرفت وارد آن شهر شد و هر کس به خطا رفت راه هدایت را اشتباه گرفت و موافق و هم دل و دشمن و مخالف بر اعلمیت او گواهی داده اند. و کلابادی نقل می کند:

مردی از معاویه سؤالی پرسید، به او گفت: از علی بپرس؛ او از من دانتر است. گفت: پاسخ تو را می خواهم.

معاویه گفت: وای بر تو، از مردی ناخشنودی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همواره او را به دانش، می آراست، و بزرگان اصحاب درباره ی او به این امر اعتراف می کردند و عمر مشکلات خود را از او می پرسید. مردی نزد عمر آمد و از او سؤالی کرد، گفت:

علی آن جاست؛ از او بپرس.

گفت: می خواهم پاسخ را از تو بشنوم ای فرمانروای مؤمنان. عمر گفت:

برخیز، خداوند پاهایت را برپا ندارد و سپس نامش را از دیوان حذف کرد.

و به نقل های صحیح از عمر نقل شده است که همواره به خداوند پناه می برد از گروهی که او (علی) در میانشان نیست، تا آن جا که او را نزد خود نگه داشت و او را فرمان دار جایی نکرد تا در مشکلات با او مشورت کند. حافظ، عبدالملک بن سلیمان نقل می کند که گفت: به عطاء گفته شد آیا کسی از اصحاب فقیه تر از علی بود؟ گفت: به خدا سوگند نه.

و حرالی گفت: پیشینیان و پسینیان دانسته اند که فهم کتاب خداوند منحصر به علم علی است و هر کس نسبت به این مطلب جاهل باشد، از آن دری که پیش روی اوست، گم راه شده است. خداوند حجاب را از دل ها برمی دارد تا یقینی پدید آید که با کنار رفتن پرده، تغییری نیابد. تا این جا سخن او بود. <sup>(1)</sup>

و در کتاب «التیسیر» فتوا به «حسن بودن» حدیث داده است، آن جا که بعد از

ص: 242

شرح آن گوید: «آن حدیث حسن می باشد به اعتبار نقل هایش؛ نه صحیح و نه ضعیف است، چه رسد به اینکه ساختگی باشد و ابن جوزی اشتباه کرده است.» (1)

## شرح حالش

محبّی شرح حال گسترده ای از او آورده که خلاصه اش چنین است:

«پیشوای بزرگ، حجتِ ثبت، رهبر، دارنده ی کتاب های فراگیر، برترین مردم دوران خویش بدون شک، امامی فاضل، زاهد، عابد، بنده و قانت و خاضع، بسیار سودمند، با کارهای نیکو به خداوند نزدیکی می جست و پیوسته بر تسبیح و ذکرها مداومت داشت، صابر و صادق بود، دانش ها و معارف مختلف و متباین را گرد آورده بود که در کسی از مردم دورانش چنین گرد نیامده بود. استاد مدرسه صالحیه شد، آنگاه مردم زمانه اش به او رشک بردند در حالی که برتری دانش او را نمی دانستند چون از آنان کناره گیری کرده بود. هنگامی که برای تدریس در آن جا حاضر شد، دانایان هر مذهبی بر او وارد شده، مورد انتقادش قرار دادند. خواندن و تقریر «مختصر مزنی» را آغاز کرد و جدل در مذهب ها را پایه گذاری کرد و در تقریرش چیزهایی گفت که از دیگری شنیده نشده بود، پس به برتری او اذعان کردند تا جایی که بزرگان علما به حضور او مبادرت می ورزیدند، و مردمان بسیاری از او علم برگرفتند و نوشته هایش بسیار است و به طور کلی او بزرگترین علمای این تاریخ در تألیفات است که غالباً در دسترس و بسیار سودمند است و مردم بسیار به آن ها روی می آورند و قیمت آن ها را می افزایند و مشهورترین آن ها دو شرح او بر جامع الصغیر، و بر سیره ی منظومه از عراقی است. تولّدش در سال 952 بود و در سال 1031 درگذشت.» (2) کتاب هایش را روایت کرده اند و بزرگان دانشمندان از آن ها در کتاب هایشان نقل کرده اند همان گونه که در کتاب های: مقالید الأسانید، و الامداد بمعرفة علو الاسناد، و أسانید احمد النخلی المکّی، و غرة الراشدین، و ازالة الغین آمده است. و

ص: 243

1- التیسیر فی شرح الجامع الصغیر 1 / 377.

2- خلاصه الأثر 2 / 412 - 416.

دهلوی کتاب «فیض القدیر» او را در کتاب «اصول الحدیث» ستوده است.

## 109 - اثبات مَلاَ یعقوب بنبانی

### اشاره

مَلاَ یعقوب بنبانی لاهوری ثابت بودن این حدیث را در کتاب «عقائد» خود مسلّم دانسته هر چند که در مدلول آن مناقشه کرده است که گفته اش در محل خود خواهد آمد.

### شرح حالش

صاحب نزّهة الخواطر (1) شرح حال او را آورده و او را به شیخ عالم محدّث، یکی از مردان مشهور در فقه و حدیث و فنون حکمت، وصف کرده است. سپس ستایش او را از «الأفق المبین فی أحوال المقرّیین» و «مرآة أفتاب نما» نقل نموده و تألیفات او را ذکر کرده و وفاتش را در سال 1098 دانسته است. و دهلوی مناقشه ی او را در مورد دلالت حدیث ثقلین نقل کرده و در حاشیه ی «التحفة الاثناعشریة» بر آن اعتماد کرده است و ما آن را در جلد «حدیث ثقلین» آورده و محتوایش را آشکار کرده ایم.

## 110 - اثبات مقری اندلسی

### اشاره

ابوالعبّاس احمد بن محمد مقری اندلسی حدیث «مدینة العلم» را اثبات کرده است و بیت های مذکور ذیل شماره 104 در همین بخش از قصیده ی ابن جابر اندلسی را نقل کرده و سپس گفته است:

«این ابیاتی است که از آن قصیده ی بی نظیر به دست آورده ام و اینک دیوان شعر او در اختیارم نیست تا تمام آن را بنویسم. آن قصیده مناسب این باب است که آن را پایان بخش این کتاب قرار داده ایم، همان گونه که پوشیده نیست.» (2)

ص: 244

---

1- نزّهة الخواطر 4 / 285.

2- نفع الطیب 4 / 603.

1 - شهاب خفاجی چنین گوید: «عَلَّامَه شهاب الدِّین احمد بن محمد مقری مغربی مالکی ساکن مصر، دارای مناقب برتر، ماه کامل به جهت همت بلندش که از مغرب به مشرق گسترش یافت، همراه هوشیاری بود و وسایل خانه ی بزرگواری او فراهم و پایه های ثابت بود، او - آن گونه که گفته شده است نرمی بدون شرمندگی، و اخلاقی نرم بدون ناتوانی داشت، رأی و نظری داشت که شیر را به پستان و آتش را به آتش زنه باز می گرداند، آثار و نوشته هایی دارد که به سان ستودن نسیم بر شبیم مورد ستایش قرار می گیرد و ادبی همراه با لطف مانند آمیختگی آب با شراب داشت و حکم جداکننده ای داشت که با آن کشمکش زید و عمرو را از میان برداشت. در فقه مالکی گرامی ترین دانشمند بود و خداوند او را جایگاهی در حدیث عطا کرد که در میان علیاء و سند گرامی داشته شد...» (1) 2 - محبتی چنین آورده است: «... حافظ مغرب، جاحظ بیان، و کسی که مانندش در زیبایی قریحه و صفای ذهن و قوت بدیهه گویی دیده نشده است. او نشانه ی درخشانی در علم کلام، تفسیر و حدیث و معجزه ی تابناکی در ادب و گفت و گو بود. دارای کتاب های فراگیری است...» (2) 3 - رضی الدِّین شامی در کتاب «تنضید العقود السنّیة» در شرح حال شریف مبارک بن شریف نامی آورده است:

«فصلی در حوادث مربوط به دولت صاحب شرح حال تا سال وفاتش: پس در سال هزار و چهل و دو عالم عَلَّامَه شیخ احمد مقری مالکی دارنده ی کتاب های بسیار و دانش فراوان درگذشت. او در تلمسان متولّد شد و در شهر «فاس» از کشور مغرب زندگی کرد و در آن جا دانش آموخت. معرفتش گسترش و فضیلتش کمال یافت و به حرمین و مصر و شام سفر کرد... دارای بخشش فراوان و اطلاع کامل در دیگر دانش ها بود...»

ص: 245

1- ریحانة الألبا / 293 - 297.

2- خلاصة الأثر / 1 / 302 - 311.

4- صدیق حسن خان قنوجی شرح حال او را همان گونه که از پیش آمد، آورده است. (1) قابل ذکر است که شهاب احمد مقری از استادان اساتید پدر دهلوی است؛ آنان که سپاس خداوند را می کنند که سندش به ایشان می پیوندد و آنان را به «استادان جلیل القدر گرامی و پیشوایان راه نمای بزرگوار و مشهور در حرمین محترمین و کسانی که بر فضلشان در میان مردم اجماع شده است» توصیف می کند.

## 111 - روایت ابن باکثیر مکی

### اشاره

احمد بن فضل بن محمد باکثیر مکی شافعی حدیث «مدینة العلم» را چنین روایت کرده است: «از علی نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد از درش به سوی آن آید.» ابوعمر و آن را نقل کرده است.» (2)

### شرح حاشی

شرح حال ابن باکثیر و اعتبار کتابش را در جلد «حدیث ولایت» آوردیم و یکی از منابع شرح حال او عبارت است از «خلاصة الأثر فی أعیان القرن الحادی عشر 1 / 271».

## 112 - روایت شیخانی قادری

### اشاره

محمود بن محمد بن علی شیخانی قادری حدیث را این چنین روایت کرده است: «امام احمد در «الفضائل» و ترمذی مرفوعاً روایت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: أنا مدینة العلم و علی بابها. و از این رو بود که ابن عباس می گفت:

ص: 246

---

1- التاج المکمل / 324.

2- وسیلة المآل فی مناقب الآل - خطی.



## کتاب «الصراط السوی»

اعتبار کتاب «الصراط السوی» از سخن نویسنده اش در آغاز آن آشکار می شود، او پس از حمد و صلوات گوید:

«اما بعد، عمل بدون دانش و بال و دانش بدون عمل خیال است. و دانش گرفته نمی شود مگر با مرگ دانشمندان؛ همان گونه که در حدیث مورد اتفاق در صحیحش در روایت عبداللّه بن عمر آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند دانش را از مردم یک باره بر نمی کند، ولی آن را با مرگ علما می گیرد، هر گاه عالمی برود، آن چه با اوست هم می رود تا این که عالمی نماند و مردم رؤسای نادانی برگزینند، پس از آنان سؤال شود و آنان بدون دانش فتوا دهند، آنگاه گم راه شوند و گم راه کنند.

و بدان که جان مردان گرفته شد و بزرگواران هلاک شدند و دوران دانش به سر رسید و شعله اش خاموش گشت و حمله ی نادانی آن را فراری داد و دولتش بیمار شد تا آن جا که در ذکر انساب کتاب های مورد اعتماد باقی نماند جز چند کتاب نوشته شده توسط بدعت گذاران که به زودی لابلای اوراق این کتاب نام های آن ها را خواهی یافت؛ ان شاء الله تعالی، که شراره هایش هم چون سراب از دور به چشم می خورد، چون از راستی و درستی تّهی است، و این یا از این جهت است که محبّت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در دل های نیکوکاران اهل سنّت کهنه و پاره شده است که از این فتنه به خداوند پناه برده می شود یا در اثر کم بود ایمان و تردید در یقین یا بر اثر زشتی فاحش و آسیبی در امر دین است، و دلیلش این که شنیده ام از گروهی که خداوند توجّهی به آنان ندارد، بزرگان خاندان بنی الحسن و الحسین را که در مکه ی مشرفه و مدینه ی منوره ساکن هستند، دشنام می دهند پس با گفته ی آن شاعر،

ص: 247

پاسخ را دادم که گوید:

لو كلّ كلب عوى لقمته حجراً \*\*\* لأصبح الصخر مثقالاً بدینار

اگر به دهان هر سگی که پارس میکند سنگی نهادی \*\*\* بهای هر مثقال سنگ به یک دینار می رسید

سپس از نهادم در حرم نبوی میان قبر شریف و منبر ندایی برآمد که به یاری اهل بیت برخیزم، آن گاه کتابی را آغاز کردم که در آن به اختصار مناقب اهل البیت را بیاورم، آن چه را که اهل سنت و جماعت بر آن اتفاق دارند و ان شاء الله تعالی در آن یاد کنم هر یک از ائمه ی اهل البیت را و یاران و دشمنان معاصرشان را که به زودی ان شاء الله خواهی دید و آن را «الصرّاط السوی فی مناقب آل النّبی» نامیدم. و چه زیبا چنین شعر نیکویی بدیبه سرایی کرده آنکه درباره ی آن گفته است:

هذا کتاب نفیس قد حوی درراً \*\*\* فی مدح آل رسول الله و الشرف

این کتابی نفیس است که است که مرواریدهایی \*\*\* در مدح و شرف خاندان پیامبر خدا در برگرفته است

أنعم به من کتاب تحفة برزت \*\*\* ما مثلها فی خبايا الدهر من تحف

چه نعمتی است این کتاب تحفه که نمایان شده است \*\*\* در گوشه های روزگار مانند آن تحفه ای نیست

فغنّ به صاحٍ و اغنم فی مطالعه \*\*\* و استخرج الجوهر المکنون فی الصدف

فریاد زنی بدان ترنم کرد و در مطلع هایش گردآورد \*\*\* و گوهر نهفته در صدف را بیرون آورد

ص: 248

يزول عنك العنا و الهَمّ سائره \*\*\* وفيه تهدي صراطاً غير مختلف

سختی و غم را از تو می زاید \*\*\* و به راه بی پیچ و خمی در آن هدایت می شوی

فهو الصّراط السوي في الإسم شهرته \*\*\* تأليف محمود تالي نه السلف

پس آن راه مستقیم است که به همین نام مشهور است \*\*\* نوشته ی محمود که پیرو روش پیش از خود است

القادري طريقاً في مسالكة \*\*\* الشافعي اتباعاً للعهد و في

راه قادری را در راه های خود پی گرفته است \*\*\* شافعی مذهب و وفادار به پیمان هاست

### 113 - اثبات شیخ عبدالحق دهلوی

#### اشاره

شیخ عبدالحق دهلوی در کتاب «اللمعات فی شرح المشكاة» به منظور اثبات حدیث «مدینة العلم» چنین گوید:

«بدان که لفظ مشهور حدیث در این معنی این است: أنا مدینة العلم و علیّ بابها. و منتقدان درباره اش سخن گفته اند، اصل حدیث از ابوصلت می باشد که شیعه است و حاکم درباره اش سخن گفته و این حدیث را صحیح دانسته و ترمذی آن را حسن شمرده است. دیگرانی آن را ضعیف شمرده اند، گروهی نسبت ساختگی بودن به آن داده اند و ما آن چه را که دانشمندان ما ذکر کرده اند با کلمات خودشان نقل می کنیم؛ هر چند که تکراری داشته باشد. پس می گوئیم:

شیخ مجدالدین شیرازی لغوی صاحب «القاموس فی نقد الصحیح» گوید:

حدیث «أنا مدینة العلم و علیّ بابها.» را ابوالفرج ابن جوزی در «ساختگی ها» از چند نقل آورده است. و بر باطل بودن تمامی آن ها یقین کرده و گروهی مانند او گفته اند. و

مرا در این باره نظری است که آن را بیان خواهم کرد. و شخص مشهور به روایت کردن آن، ابوصلت عبدالسّلام بن صالح هروی از ابومعاویه محمّدين خازم نایبنا، از اعمش از مجاهد از ابن عبّاس می باشد. و این عبدالسّلام را بسیار ضعیف دانسته اند و متّهم به رافضی (شیعه) بودن است.

با این همه عبّاس بن محمّد دوری روایت می کند که ضمن سؤال هایش از یحیی بن معین درباره ی این ابوالصلت پرسیده است و یحیی او را ثقه شمرده است.

سپس گفته است: آیا او از ابومعاویه حدیث نکرده است که: «من شهر دانشم و علی در آن است»؟ و او گفته است: محمّدين جعفر فیدی هم آن را از ابومعاویه حدیث کرده و هم چنین حافظ صالح بن محمّد ملّقب به «جزرة» و هم چنین ابوالصلت احمدبن محمّدين محرز از یحیی بن معین نقل کرده است. و در روایت ابوالصلت ابن محرز آمده است که یحیی درباره ی این حدیث گوید: این از حدیث ابومعاویه است. ابن نمیر مرا خبر داد و گفت: ابومعاویه در گذشته آن را حدیث می کرد سپس از نقل آن خودداری نمود و ابوالصلت هروی مردی ثروتمند بود که چنین حدیث هایی را خواستار بود و استادان را گرامی می داشت یعنی ابومعاویه او را به این حدیث مخصوص گردانید پس عبدالسّلام از عهده ی این حدیث به درآمد، چون ابوعمینه و دیگران به حدیث واحد حافظ، ابومعاویه ی نایبنا احتجاج می کنند و این حدیث از لفظهای ناشناخته ای نیست که خردها آن را نپذیرند بلکه مانند فرمایش حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث «رؤوف ترین ائمتّم ابوبکر است» می باشد.

ترمذی هم آن را حسن دانسته و دیگرانی آن را صحیح دانسته اند و هیچ یک از کسانی که برضد حدیث «من شهر دانشم» سخن گفته اند، پاسخی به روایت های ثابت شده ای که از یحیی بن معین نقل شده، نداده اند. و لذا قطعاً حکم به اینکه «ساختگی است» باطل می باشد. و ابومعاویه فقط از این جهت که حدیث ناشناخته است، از نقل شایع و فراگیر آن خودداری کرده نه از نظر اینکه حدیث باطلی است.

چون اگر چنین بود اصلاً آن را با وجود حفظ و اتقانش نقل نمی کرد.

ضمناً این حدیث نقل دیگری دارد که ترمذی در کتاب جامعش روایت کرده

است، از اسماعیل بن موسی فزاری از محمد بن عمر رومی از شریک بن عبدالله از سلمة بن کهیل از سویدین غفلة از ابو عبدالله صنابحی از علی علیه السلام که گفت:

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است و از او پیروی کرده اند ابو مسلم کجی و دیگران در روایت آن از محمد بن عمر رومی و بخاری از این محمد در بخش حدیث های غیر صحیح روایت کرده است و ابن حبان او را ثقه شمرده و ابوداود او را ضعیف دانسته است.

ترمذی بعد از نقل حدیث گوید: این حدیث ناآشناست و بعضی آن را از شریک نقل کرده و از صنابحی نام نبرده اند، و این حدیث از احدی از ثقات غیر شریک شناخته نشده است.

گویم: پس حدیث از فردهای رومی بیرون می آید و مسلم درباره ی شریک احتجاج می کند و بخاری برای آن تعلیق نوشته و ابن معین و عجللی او را ثقه دانسته و این توثیق بر حسن حدیث افزوده است. عیسی بن یونس گوید: هرگز کسی را پارسا تر از شریک در علمش ندیدم. بنابراین حدیث مفرد او حسن خواهد بود و روایتی که صنابحی از آن حذف شده است، حدیث را ردّ نمی کند چون سویدین غفله از تابعان مخضرم است که از ابوبکر و عمر و عثمان و علی روایت کرده و از آنان حدیث شنیده است. پس آوردن نام صنابحی در سند حدیث از جهت اتصال بیشتر اسنادهای حدیث است.

و نتیجه: این حدیث با دو نقل ابو معاویه و شریک به درجه ی «حسن» می رسد که به آن احتجاج شده و لذا ضعیف نخواهد بود، چه رسد به اینکه ساختگی باشد.

و من از کسی که این حدیث را در «الموضوعات» آورده، طعن مؤثری در این دو سند ندیده ام و توفیق از خداوند است. سخن شیخ مجدالدین پایان یافت.»

سپس شیخ عبدالحق دهلوی سخن سخاوی را در «المقاصد الحسنة» آورده و هر دو گفتار را درست شمرده است.

این حدیث را در کتاب «اشعة اللمعات» تفسیر کرده و معنی آن را بیان نموده و گفته است: «اصل در روایت این حدیث ابوالصلت عبدالسلام بن صالح هروی

است که او شیعه است ولی بسیار راست گوشت و استادان را گرامی می داشت...» (1) و «مدینه‌العلم» را در نام های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم (2) آورده است که این نیز دلیلی بر ثابت بودن این حدیث نزد اوست.

### شرح حالش

شرح حال شیخ عبدالحق دهلوی در کتب تألیف شده در شرح حال علمای هند آمده است؛ مانند تذکرة الأبرار، مرآة آفتاب نما، اتحاف النبلاء و سبحة المرجان بذکر آثار هندوستان.

غلام علی آزاد گوید:

«مولایمان شیخ عبدالحق دهلوی، سرشار از کمال ظاهری و معنوی و عاشق راستین از عشاق جمال نبوی است، شهرت فراوانی روزی او شد و مورخان یاد او را به اجمال و تفصیل نگاشتند و در گنبد مزارش در دهلی سنگی است که خلاصه ای از احوالش با این مضامین بر آن چنین نقش بسته است:

از آغاز ادراک و فهم کمر به طاعت حق و طلب دانش بست، و نزدیک به زمان بلوغ بیشتر علوم دینی را فرا گرفت و در سن بیست و دو سالگی از تحصیل آن ها فارغ شد، قرآن را حفظ کرد و بر مسند تدریس نشست و در عنفوان جوانی جذبه ی الهی او را گرفت و علاقه اش را از دوستان و شهرها برید و به سوی حرمین رفت و مدتی در آن اماکن اقامت گزید. با بزرگان زمان و اولیاء بزرگ، همراه با برکت های فراوان هم نشین شد و در سن پنجاه و دو سالگی در جمعیت ظاهر و باطن مستقر شد و مشغول تکمیل فرزندان و دانشجویان شد و به نشر دانش ها به ویژه حدیث شریف پرداخت به گونه ای که برای هیچ یک از علمای گذشته و معاصر چنین کاری در سرزمین هند میسر نشد. در علوم به ویژه حدیث، کتاب های معتبری نوشت که مورد توجه علمای آن زمان قرار گرفت و آن را سرمشقی برای کارهای خویش قرار

ص: 252

---

1- اشعه اللمعات 4 / 666.

2- مدارج النبوة - فصل: اسماء النبوی صلی الله علیه و آله و سلم .

دادند. نوشته هایش از بزرگ و کوچک به صد جلد می رسد. در محرم سال 958 متولد شد و در سال 1052 درگذشت.» (1) لکهنوی گوید: «شیخ امام عالم علامه محدث فقیه، شیخ الاسلام و اعلم علمای اعلام و پرچمدار دانش و عمل در استادان ارجمند، اولین کسی که علم حدیث را با تصنیف و تدریس، در سرزمین هند نشر داد.» (2) و از نشانه های جلالت و بزرگی عبدالحق دهلوی این است که از استادان شیخ حسن عجمی است و عجمی خود از استادان هفت گانه شاه ولی الله دهلوی است که خداوند را سپاس می گوید که سندش به آنان می رسد...

شاه ولی الله در «المقدمة السنیة» گوید: «از شگفتی های کار خداوند است که همان گونه که در دوران این دو (یعنی اکبرشاه و جهانگیرشاه) فتنه های سخت بسیار پیش آمد که یک دهم آن ها از دوران گذشتگان بازگو نشده است، هم چنین در زمان آن دو، گرد آمدن اولیا و صاحبان نشانه های آشکار و کرامت های درخشان و دانشمندان نویسنده ی کتاب های سودمند و تألیف های ستوده شده، دیده نشده است؛ مانند سید عبدالوهاب بخاری، و شاه محمد خیالی دارنده ی نشانه های شگفت انگیز و شیخ عبدالعزیز پرچم دار چشتیه در دوران خویش، و خواجه باقی گسترش دهنده ی طریقه ی نقشبندی در سرزمین هند، و شیخ عبدالحق که دو شرح بر «المشکاة» و شرحی بر «سفر السعادة» از شیخ مجدالدین فیروزآبادی دارد و نویسنده ی کتاب «جذب القلوب الی دیار المحبوب» در تاریخ مدینه ی منوره و رساله های سودمند دیگری است که همگی در سرزمین دهلی است.»

#### 114 - روایت سید محمد ماه عالم

سید محمد ابن سید جلال ماه عالم فرزند سید حسن بخاری، بر صحت حدیث «مدینه العلم» تصریح کرده است؛ آن جا که در ذکر منقبت های امیرالمؤمنین علیه السلام در کتاب «تذكرة الأبرار» چنین گوید:

ص: 253

1- سبحة المرجان / 52.

2- نزهة الخاطر 5 / 201.

«فضائلش بیش از آن است که گردآوری شود و بیان از احاطه بر کمالاتش ناتوان است، رفعت نسبت شریف او از خبر معتبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم متجلی می شود که فرمود: «من و علی از نور واحد هستیم.» و عظمت دودمان او از فرمایش ایشان معلوم می شود که: «برادرم در دنیا و آخرت است.» و فراوانی دانش او از حدیث صحیح پیدا می شود که: «أنا مدينة العلم و علی بابها.» و فراگیری بخشش او از قول خداوند متعال که: «کسانی که اموال خویش را در شب و روز، نهان و آشکارا انفاق می کنند.» (1) و آثار شجاعتش از «لافی الأعلی و لا سیف إلا ذوالفقار» و اخبار فضیلتش از حدیث «جنگیدن علی بن ابی طالب در روز خندق، برتر از اعمال ائمت می باشد...»، نمایان است.

و در همان کتاب است: «ذکر سیّد السّادات: سیّد علی بن سیّد جعفر بخاری که نسبت او به باب مدینه العلم، علی، می رسد...»

### 115 - اثبات الله دیابن عبدالرحیم

الله دیابن عبدالرحیم بن بینا، حکیم چشتی عثمانی، حدیث «مدینه العلم» را در کتابش «سیر الاقطاب»، ضمن فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام اثبات کرده است.

### 116 - اثبات عبدالرحمان چشتی

#### اشاره

هم چنین عبدالرحمان بن عبدالرسول بن قاسم چشتی، در کتاب «مرآة الأسرار» در شرح حال مولایمان امیرالمؤمنین علیه السلام حدیث «مدینه العلم» را اثبات نموده است.

#### «مرآة الأسرار»

شاه ولی الله دهلوی در کتاب «الانتباه فی سلاسل أولیاء الله» و رشیدالدین خان دهلوی در کتاب «ایضاح لطافة المقال» به کتاب «مرآة الأسرار» اعتماد کرده و از آن نقل کرده اند.

ص: 254

---

1- الذین ینفقون اموالهم باللیل و النهار سرّاً و علانیة؛ بقره / 274.



## اشاره

شیخ بن علی بن محمد جفری در کتاب «کنز البراهین الکسبیه و الأسرار الألوهیه الغیبیه لسادات مشایخ الطریقه العلویّه» گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است و هر کس دانش را خواهد، پس باید نزد آن در بیاید.»

## شرح حاشی

شرح حال جفری را در جلد «حدیث طیر» آورده ایم.

## 118 - حسن دانستن عزیزی

## اشاره

علی بن احمد بن محمد بن ابراهیم عزیزی، به حسن بودن حدیث فتوا داده و گفته است: «من شهر دانشم و علی در آن است، پس هر کس دانش را خواهد باید نزد آن در بیاید.» از این حدیث برمی آید که برای دانشمند سزاوار است که برتری کسی را که برتری او را یافته به مردم اطلاع دهد تا از دانش او بهره گیرند «عق، عد، طب، ک از ابن عباس، عد، ک از جابر بن عبدالله». شیخ گفت: به اعتبار طرق دیگری که نقل شده است، حدیثی حسن است. <sup>(1)</sup>

## شرح حاشی

محمد امین محبّی شرح حال او را چنین آورده است:

«علی عزیزی بولاقی شافعی، امام، فقیه، محدّث، حافظ، باهوش و بادقت بود، به سرعت حفظ می کرد و چیزی را فراموش نمی نمود. در بررسی و تحصیل کوشا بود، قرآن را سریع و بسیار تلاوت می کرد، محبّت آمیز و متواضع بود، اوقات بسیاری به دانش آموزی می پرداخت، دوستدار اهل دانش به ویژه اهل حدیث بود، اخلاق و هم نشینی نیکویی داشت، در دانش مورد اشاره بود، با نور شبراملسی در

ص: 255

استادان شریک بود و از او آموخت و بهره گرفت. در درس های اصلی و فرعی، رشته های عربی ملازم او بود، تألیف های بسیاری دارد که نقل همگی آن ها خارج از حوصله اینجاست، از جمله: شرح بر «الجامع الصغیر» سیوطی در چند جلد، حاشیه بر «شرح التحریر» از قاضی زکریا، حاشیه بر «شرح الغایة» از ابن قاسم در حدود هفتاد دفتر و شرح دیگری بر شرح خطیب بر آن کتاب، درگذشت او در سال هزار و هفتاد در «بولاق» بود که همان جا دفن شد و عزیزی منسوب به «عزیزیة» از بخش شرقیة در مصر است.» (1)

## 119 - اثبات نور شبراملسی

### اشاره

ابوالضیا نورالدین علی بن علی شبراملسی قاهری شافعی در حاشیه اش بر «المواهب اللدنیة» که «تیسیر المطالب السنیة» نامیده شده است، در ذکر نام های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گوید:

«در مورد فرمایش أنا مدینة العلم باید گفت: ترمذی و دیگران مرفوعاً آن را روایت کرده اند: «أنا مدینة العلم و علی بابها.» و درست آن است که آن حدیثی «حسن» است همان گونه که حافظ علایی و ابن حجر گفته اند.»

### شرح حاشی

1 - محبّی گوید: «علی بن علی ابوالضیا نورالدین شبراملسی شافعی قاهری، آخرین از محققان و ولی خداوند متعال، نویسنده ی دانش های نقلی و داناترین فرد دوران خویش بود، در دقت نظر و خوب فهمی و سرعت استخراج احکام از بیانات دانشمندان مانند او نیامده است. دارای توان درنگ در بحث و لطف و بردباری و انصاف به گونه ای بود که کسی یاد ندارد حتی با کلمه ای به کسی که او را رنجانده بود بی احترامی کرده باشد و حداکثر جمله ای که به شاگردانش می گفت اگر از ایشان

ص: 256

ناراحت می شد، این بود: خداوند حالت را اصلاح فرماید. او استادی والا و دانشمند و عامل بود... نسبت به دنیا پارسا و از احوال اهل دنیا برکنار بود و با هیچ کس رفت و آمد نمی کرد جز برای شفاعت در کاری خیر، هنگامی که در بازار می گذشت مردم مسلمان و کافر برای دست بوسی او ازدحام می کردند و هیچ یک از دانشمندان و همتایان دورانش برتری او را انکار نکرده اند، بلکه همه ی دانشمندان وقتی مسأله ای برایشان مشکل می شد، نزدش می آمدند و او آن را به بهترین و کامل ترین وجه روشن می کرد.

علامه سرّی الدّین دروری در باره اش گفته است: هیچ کس با او سخن نمی گفت جز اینکه او را در هر رشته ای برتر می یافت. و همواره می گفت: «در مسجد کسی نیست جز آن نابینا» و به او اشاره می کرد. و این سرّی الدّین خود یگانه ی دوران خویش در علوم نظری بود.

...بزرگان و دانشمندان دوران، برای بهره گیری از دانش او، ملازمش بودند مانند: شیخ شرف الدّین بن شیخ الاسلام و شیخ زین العابدین و محمّد بهوتی حنبلی و یس حمّصی و منصور طوخی و عبدالرحمان محلّی، شهاب بشیشی، و سیّد احمد حموی و عبدالرزاق زرقانی و دیگران که قابل شمارش نیستند... از نوشته هایش شهرت نیافته جز حاشیه اش بر «المواهب اللدنیّة» در پنج جلد ضخیم...» (1) 2 - شرقاوی در «التحفّة البهیّة فی طبقات الشافعیّة» گوید: «استاد استادان اسلام، پادشاه علمای اعلام، شیخ نورالدّین علی شبراملسی، که کنیه اش «ابوالضیا» بود، دارای اخلاقی بسیار نیکو و سود فراگیر بود. در فروتنی و ادب و نداشتن ادّعای دانش در مرتبه ی والایی بود. همواره از استادانش خواستار دانش بود و در درس آنان حاضر می شد تا جایی که شیخ محمّد شوبری به او گفت: تا چه وقت از استادان خواستار دانشی و در درس هایشان حاضر می شوی؟ تو را مجبور می کنم که برای تدریس و بهره رسانی به طلبه ها بنشینی. پس به سخن او عمل کرد و دانش را خواند

ص: 257

و مردم از او بهره بردند و کتاب های بسیاری تألیف کرد...

در دیگر علوم شرعی و عقلی نیز پیشوا بود، از فقه و حدیث و تفسیر و اصول و معانی بیان و نحو و صرف و قرائت ها و دیگر علوم دینی. و علم وهبی لدنی بر او غالب بود.

روز پنج شنبه هجدهم شوال سال 1087 درگذشت و در مقبره ی مجاورین کنار قبر شیخ حسن شرنبلانی دفن شد.»

3 - رضی الدین شامی در کتاب «تنضید العقود السنّیة» و در حوادث سال مذکور، گوید: «در این سال عالم، علامه شیخ الاسلام نورالدین بن علی شبراملسی درگذشت. او رئیس علما و پیشگام فضلا بود، ریاست دانش در مصر و جاهای دیگر به او رسید.»

هم چنین نام او در کتاب های اجازه ها و استادان با احترام و بزرگ داشت کامل آمده است، مانند «کفایة المتطلع» و «الإمداد بمعرفة علو الإسناد» و «رسالة الشيخ احمد نخلی»...

## 120 - اثبات تاج سنهلی

### اشاره

شیخ تاج الدین سنهلی حدیث را در رساله اش درباره ی «الأشغال النقشبندیة» اثبات کرده است، آن جا که استادانش را در آن طریقه یاد می کند و گوید:

«این طریقت علیّه نقشبندیه را فقیر حقیر، کامل در نقصان و ناتوان در معرفت رحمان، تاج الدین سنهلی از مهدی زمان خواجه محمّد باقی گرفته است و او از مولا خواجهکی امکانکی و او از مولا درویش محمّد و او از مولا محمّد زاهد و او از غوث اعظم خواجه عبیدالله احرار، و او از شیخ الشیوخ یعقوب چرخ و او از خواجه کبیر، خواجه بهاءالدین معروف به «نقشبند» و او از سید امیر کلّال، و او از خواجه محمّد باباسامی، و او از حضرت عزیزان خواجه علی رامتینی و او از خواجه محمود خیر فعنوی، و او از خواجه ریوکری، و او از خواجه عبدالخالق غجدوانی و او از شیخ یوسف بن یعقوب بن ایوب همدانی و او از ابوعلی فارمدی و

ص: 258

او از ابوالحسن خرقانی گرفته است.

و شیخ ابوعلی را نیز نسبت خدمت (خرقه) و هم نشینی و استفاضه به شیخ ابوالقاسم کرکانی می باشد. و از آن جا که نزد محققان شیوخ سه نفرند: شیخ خرقه، شیخ ذکر و شیخ هم نشینی. و شیخ هم نشینی در ارتباط، اتم و اکمل است و او شیخ حقیقی است. به ناچار نسبت شیخ ابوالقاسم را آوردیم که سلوک شیخ ابوعلی به او منتهی می شود و میان شیخ ابوالقاسم تا امام علی بن موسی الرضا شش واسطه است که عبارتند از: «شیخ ابوعثمان مغربی، و ابوعلی کاتب و ابوعلی رودباری و بزرگ طایفه، جنید بغدادی، و سری سقطی، و معروف کرخی.

و معروف کرخی نسبت دیگری هم دارد که او را به داود طائی از طریق حبیب عجمی از طریق حسن بصری پیوند می دهد. و کامل بودن نسبت او به «باب مدینه العلم» معروف و مشهور است.

و من در این جا به آغاز سخن باز می گردم، پس بدان: شیخ ابوالحسن خرقانی از روحانیت ابویزید بسطامی گرفته است مانند رابطه او پس با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، منبع انوار، که بر او برترین درود و سلام و کامل ترین تحیت ها باد.

و هم چنین است نسبت سلطان عارفان به روحانیت جعفر الصادق، و آن چه از خدمت و هم نشینی با او معروف شده، صحیح نیست و امام جعفر الصادق با وجود انوار به ارث رسیده اش از نیاکان گرامی اش، به نیای مادرش قاسم بن محمد بن ابوبکر صدیق می پیوندد و او از فقهای هفت گانه در تابعان است که در علم ظاهر و باطن از همگی آنان کامل تر بود و به سلمان فارسی منسوب بود و سلمان با داشتن شرافت صحبت و هم نشینی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، طریقت را از صدیق گرفته و او از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و طریقت دیگر برای امام جعفر از طرف پدر به جد است تا برسد به باب مدینه العلم که این طریقت معروف است.»

ص: 259

این رساله ی سنهلی از رساله های معتبر نزد اهل سنت است. شاه ولیّ الله پدر «دهلوی» در کتاب «الانتباه فی سلاسل أولیاء الله» گوید: «نویسنده می گوید: شیخ تاج الدین سنهلی، جانشین حضرت خواجه محمد باقی، رساله ی مختصری در باب شغل های نقشبندیه دارد، و پدر بزرگوارم آن را بسیار می ستود. و خود از نسخه ی یکی از یاران شیخ تاج الدین با خطّ خویش آن را رونویسی کرد و آنان را که خواهان بودند به عمل به آن راه نمایی می کرد. و من آن را نزد او با بحث و درایت خواندم و دوست داشتم که این جا به طور کامل آن را ذکر کنم... و توفیق به خداوند است.»

سپس شاه ولیّ الله تمام آن رساله را در کتابش آورده است.

و از افتخارات سنهلی این است که از اساتید شاه ولیّ الله در طریقت است؛ بلکه از اساتید عبدالله بن سالم بصری است که این خود یکی از استادان هفت گانه ای است که ولیّ الله دهلوی افتخار می کند که سندش به آنان می رسد. و در «الانتباه» بسیار آنان را می ستاید.

### 121 - روایت کردی کورانی

#### اشاره

ابراهیم بن حسن کردی کورانی شهرزوری شافعی در کتاب «النبراس لکشف الإلتباس الواقع فی الأساس» چنین می گوید:

«صلوات و سلام بر محمد پیامبر برگزیده برای تبلیغ رسالت به ثقلین (جنّ و انس) برای ادای شکر نعمتش و بر برادرش و وصیش و باب مدینه العلم او که جایگاهش جایگاه هارون به جز نبوت است و ولی عهد او بعد از او در امتش می باشد.

اما برادری اش، در فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است: «تو در دنیا و آخرت برادرم هستی.» ترمذی از ابن عمر آن را روایت کرده است.

و اما اینکه او باب مدینه العلم می باشد، پس در فرمایش ایشان صلی الله علیه و آله و سلم است که

فرمود: «أنا مدينة العلم وعلیّ بابها.» بزار و طبرانی در کتاب «الاوسط» از جابر بن عبد الله و ترمذی و حاکم آن را از علی روایت کرده اند.

و اما اینکه جایگاهش، جایگاه هارون است، در فرمایش ایشان صلی الله علیه و آله و سلم است که: «آیا راضی نمی شوی که نسبت به من، منزلت هارون نسبت به موسی را داشته باشی جز اینکه بعد از من پیامبری نیست؟» شیخان از سعد بن ابی وقاص و امام احمد و بزار از ابوسعید خدری، و طبرانی از اسماء بنت عمیس، ام سلمة، ابن عمر، ابن عباس، جابر بن سمرة، علی، براء بن عازب و زید بن ارقم، آن را روایت کرده اند.

مؤلف به این حدیث بر امامت علی علیه السلام در فصل سوم کتاب «الامامة» احتجاج کرده است. که به زودی رد آن خواهد آمد ان شاء الله تعالی و در آن دلالتی بر آن چه ذکر کرده اند، نیست.»

### شرح حالش

1 - مرادی: «ابراهیم بن حسن کورانی شهرزوری شهرانی شافعی، ساکن مدینه ی منوره، استاد، امام، عالم، علامه، پایان بخش محققان، بزرگ مسندان، عارف بالله تعالی، دارای تألیف های متعدد، صوفی نقش بندی، محقق با دقت، دانا به آثار گذشتگان مسند تبارشناس ابوالوقت، برهان الدین، در شوال سال هزار و بیست و پنج به دنیا آمد، تألیف کرد و خودش دانش طلبید و به مدینه ی منوره مسافرت کرد و در آن جا ساکن شد و از علمای برجسته ی آن جا بهره گرفت، نامش مشهور شد و منزلتش بالا گرفت و دانش جویانی از کشورهای دوردست به سویش شتافتند تا از او بگیرند و بیاموزند، و در مسجد شریف نبوی تدریس کرد، و کتاب های متعدد سودمند نزدیک به صد جلد تألیف کرد، او کوهی از کوه های دانش و دریایی از دریا های عرفان بود. در روز چهارشنبه بعد از ظهر هجدهم ربیع الثانی سال یک هزار و یک صد و یک در خانه اش در مدینه ی منوره درگذشت و در بقیع

دفن شد، خداوند متعال رحمتش فرماید.» (1)2 - شیخ احمد نخلی در «رساله اش درباره ی الأسانید» در بیان اساتیدش گوید:

«از آنان است، عالم، علامه، دانشمند بخشنده، کسی که افکارش حکایت از درستی استنباط پیشینیان در تمام رشته ها داشت، پس شایسته بود که تألیفاتش با اشک چشم نوشته شود، و در راه تحصیل آن ها ثروت و خانواده و فرزندان داده شوند:

شیخ برهان الدین، ابوالفضائل، ابراهیم بن حسن کردی کورانی شافعی صوفی، ساکن مدینه ی مشرفه و دانشمند آن، خداوند متعال ما و مسلمانان را از او بهره مند سازد و او را مورد رحمت واسعه در دنیا و آخرت قرار دهد. آمین.» (2)3 - سالم بصری در کتاب «الإمداد بمعرفة علو الاسناد» در ذکر اساتید پدرش گوید: «از آنان است: علامه ی محقق، ابراهیم بن حسن کورانی مدنی...»

4 - فخرالدین اورنگ آبادی به هنگام نقل از او گوید: «زبدة المحدثین، عمدة المحققین، پایه گذار قاعده های طریقت، جامع میان شریعت و حقیقت، سالک صراط مستقیم، شیخ ابراهیم کردی، استاد استاد صاحب مقامات عالیه و کرامت های جلیه شیخ ولی الله محدث، در فن حدیث.»

5 - مولوی حسن زمان در کتاب فخر الحسن گوید: «این کردی نشانه ای از نشانه های خداوند متعال در هر دو علم اصول عقائد و اصول فقه و فرع های فقهی و علوم صوفی گری بود، و در زمان خودش مورد توجه و اشاره در همه ی کشورها و در سایر چیزهایی که ذکر شد، بود و از هر گوشه و کناری مورد سؤال قرار گرفته بود، به آن ها پاسخ می داد و آن ها را به رساله ای تبدیل می کرد و در تمام رشته ها نوشته های بسیار و بی نظیری دارد که از آن ها دانش برتر و فضیلت بسیار او شناخته می شود.»

هم چنین، کردی از اساتید شاه ولی الله دهلوی است که متن گفته اش در کتاب «الإرشاد الی مهمات الاسناد» چنین است:

ص: 262

---

1- سلك الدرر فی أعيان القرن الثانی عشر 1 / 5.

2- بغيّة الطالبین / 45.



«فصل - سپاس خدا را که سند من به هفت تن از اساتید باجلال گرامی، پیشوایان راهبر بزرگوار، از مشاهیر در حرمین محترم می رسد که همگان بر برتری آنان اجماع دارند: شیخ محمدبن علاء بابلی، و شیخ عیسی مغربی جعفری، و شیخ محمدبن محمدبن سلیمان ردانی مغربی، و شیخ ابراهیم بن حسن کردی مدنی، و شیخ حسن بن علی عجیمی مکی، و شیخ احمدبن محمد نخلی مکی، و شیخ عبداللّه بن سالم بصری سپس مکی و برای هر یک از آنان رساله ای است که خود آن ها یا دیگران اسنادهای گوناگون خود را در دانش های مختلف گردآورده اند.»

و شایان ذکر است که: دهلوی به گفته ای از کردی در کتابش «التحفة» در پاسخ به استدلال به کلام خدای متعال «انّما ولیکم اللّهُ...» استفاده کرده است.

پس استدلال او به کلام او در آن جا و اعراض او در این جا از سخن او نسبت به حدیث «مدینه العلم» شگفت انگیز است.

## 122 - اثبات کردی بصری

شیخ اسماعیل بن سلیمان کردی بصری، حدیث «مدینه العلم» را با اطمینان به آن، اثبات کرده است. او در کتابش، «جلاء النظر فی دفع شبهات ابن حجر» در جهت باطل کردن سخن ابن تیمیّه ی ناصبی معاند که به امیرالمؤمنین علیه السلام خطا نسبت می دهد، چنین می نویسد:

«پرهیز از مغرور شدن به آثار و احوال ظاهری از پوشیدن لباس های فقیرانه مانند پوشیدن خرّقه ها و عصا به دست گرفتن و غیره، چون این ها برای کسی که به آن ها متّصف شده، سودمند نیست، در حالی که چیزی از معرفت خداوند ندارد، بلکه کسی که به آن ها متّصف است، با خودبینی، به اساتید انتقاد می کند. از آن جا که او حقیقت امر را تنها نزد خود و نه دیگری می بیند و بسیاری از چنین مردمانی این حالت در وادی های حیرت به هلاکت رسیدند، چون دچار جهل مرکّب شدند و نمی دانند و نمی دانند که نمی دانند، مانند ابن تیمیّه، ابن المقریء، و سعد تفتازانی، و ابن حجر عسقلانی و دیگران، و اعتراض آنان بر معاصران و مردگان پیش از خود،

دلیل بر منحصر کردن راه حق تنها نزد خویش است نه دیگری. ابن تیمیّه چیزهایی دیگر را هم افزوده است؛ از جمله آن چه فقیه ابن حجر هیتمی در فتوهای حدیثی خود از برخی بزرگان عصر خود آورده است: «خود شنیده است که می گفت: - بر منبر مسجد جبل در صالحیه آقایان عمر دارای اشتباهاتی است و چه اشتباهاتی! و آقایان علی هم در بیش از سی صد محل خطا کرده است. پس به زعم تو چگونه برای تو درستی حاصل می شود هنگامی که عمر و علی خطا می کنند؟»

آیا فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در حق آقایان علی شنیده ای که فرمود: من شهر دانشم و علی در آن است؟...»

## 123 - روایت زرقانی مالکی

### اشاره

محمد بن عبدالباقی بن یوسف ازهری زرقانی مالکی در شرح نام های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گوید: «شهر دانش؛ همان گونه که صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدينة العلم وعلی بابها.» ترمذی و حاکم آن روایت را صحیح دانسته اند و دیگران از علی و هم چنین حاکم و طبرانی و ابوالشیخ و دیگران از ابن عباس. و درست آن است که حدیثی حسن می باشد، همان گونه که دو حافظ علایی و ابن حجر گفته اند. نه ساختگی آن گونه که ابن جوزی ادعا کرده است و نه صحیح آن گونه که حاکم گفته است ولی در میان محدثان کسانی هستند که حسن را صحیح می نامند.» (1)

### شرح حالش

مرادی در شرح حال او گوید:

«محمد زرقانی بن عبدالباقی بن یوسف ازهری مالکی مشهور به «زرقانی» امام محدث، زاهد هوشیار، فقیه علامه، از پدرش واز نورعلی شبراملسی واز شیخ محمد بابلی و دیگران دانش آموخت. و کتاب هایی دارد مانند شرحی بر الموطأ، شرحی بر

ص: 264

المواهب و غیره. و از شیخ محمّد بن خلیل عجلونی دمشقی، و جمال عبداللّه شبرآوری هم درس گرفت، وفاتش به سال 1122 است؛ خدایش رحمت کند.» (1)

### «شرح المواهب»

در کتاب «کشف الظنون» درباره ی این کتاب چنین آمده است: «شرح المواهب مولا، علامه، خاتم المحدثین، محمّد بن عبدالباقی بن یوسف زرقانی مصری مالکی متوفای سال 1122، شرح کاملی است در چهار جلد، در آن بیشتر حدیث های روایت شده در شمائل مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و سیره و صفات شریف آن بزرگوار را گرد آورده است، خداوند جزای خیر و رحمت واسعه عطایش فرماید.» (2) وزینی دحلان این کتاب را در مدارک کتاب «سیره» خود آورده و گفته است که:

«این کتاب ها صحیح ترین کتاب های نوشته شده در این زمینه است...». هم چنین خود نویسنده ی آن، زرقانی، در آغاز کتاب به اعتبار آن اشاره کرده است... .

### 124 - اثبات سالم بصری

#### اشاره

سالم بن عبداللّه بن سالم بصری شافعی در کتاب «الامداد بمعرفة علو الاسناد» گوید: «اما سلسله ی طریقت نقشبندیه؛ شیخ والد که خداوند حفظش فرماید از استادش عبداللّه باقشیر و او از شیخ عارف، تاج الدین عثمانی نقشبندی و او از خواجه محمّد باقی گرفته است» تا آخر آن چه پیشتر در شماره ی (120) آمد.

#### شرح حالش

شیخ سالم بن عبداللّه بصری از مشایخ اجازه دهنده ی علمای بزرگ است مانند: شیخ محمّد بن محمّد امیر ازهری مالکی که در «رساله اسانید» او آمده است، و شاه ولیّ الله دهلوی که در «الارشاد الی مهمّات الاسناد» آمده، و شوکانی آن گونه که در «إتحاف الأكابر بأسناد الدفاتر» آمده است؛ و دیگران.

ص: 265

1- سلک الدرر 4 / 32-33.

2- کشف الظنون 2 / 1899.

محمد بن عبدالرسول برزنجی کردی مدنی در کتاب «الإشاعة فی اشراف السّاعة» پس از نقل داستان ساختگی آموختن خضر از ابوحنیفه از کتاب «المشرب الوردی فی مذهب المهدی نوشته ی علی قاری» گوید:

«شیخ علی گفت: پوشیده نماند که این داستان با توجه به رکیک بودن و لحنش از سخنان بعضی از ملحدان کوشا در تباهی دین است، چون حاصلش این است که: آن خضری که خداوند متعال در حقش می فرماید: «بنده ای از بندگان ما را یافتند که رحمتی از سوی خودمان به او دادیم و دانشی از خودمان به او آموختیم» (1) و موسی علیه السلام از او آموخته، شاگرد ابوحنیفه بوده است (!) و چه فهم سریعی داشته این شاگرد که در مدت سه سال آموخت آن چه را که خضر در مدت سی سال از ابوحنیفه در حیات و مماتش آموخته بود! و شگفت آورتر آنکه ابوالقاسم قشیری در طبقات حنفی ها به شمار نیامده است! و شگفت انگیزتر از خضر اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را درک کرده ولی اسلام را از ایشان نیاموخته است و نه از دانشمندان اصحاب مانند علی باب مدینه العلم و داورترین یاران!...»

### شرح حالش

مرادی گوید: «محمد برزنجی ابن عبدالرسول بن عبدالسیّد بن عبدالرسول بن قلندر بن عبدالسیّد که نسب او به آقایان حسن بن علی بن ابی طالب پیوند دارد شافعی است که اصلاً برزنجی و تولّدش هم در آن جاست، محقق با دقت، دانشمند یگانه بخشنده، در شهر زور شب جمعه دوازدهم ربیع الأوّل سال یک هزار و چهل متولّد شد، در آن جا رشد یافت و قرائت قرآن و تجوید آن را از پدرش آموخت و به وسیله ی او دیگر دانش ها را فرا گرفت... سپس ساکن مدینه ی شریفه شد و ریاست تدریس را عهده دار شد و از بزرگان آن شد و کتاب های شگفت انگیزی نوشت... و به

ص: 266

1- فوجدا عبداً من عبادنا، آتیناه رحمة من عندنا و علمناه من لدنا علماً (کَهِف/ 65).

طور کلی از دانشمندان یگانه در علم و عمل بود، مرگش در اوّل محرّم سال هزار و یک صد و سه بود و در مدینه دفن شد؛ خدای متعال رحمتش فرماید.» (1)

## 126 - روایت بدخشانی

میرزا محمّد بن معتمد خان حارثی بدخشانی این حدیث را چنین روایت می کند: «نقل می کند بزّار از جابر بن عبد الله، و عقیلی و ابن عدی از ابن عمر و طبرانی از هر دو، و حاکم از علی و ابن عمر، و ابونعیم در «المعرفة» از علی که گفتند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدينة العلم و علیّ بابها.» و طبرانی در روایتی از ابن عبّاس مرفوعاً افزوده است: پس هر کس دانش را خواهد، باید از درش وارد آن شود.»

این حدیث به رأی حاکم صحیح است و ابن جوزی با او مخالفت کرده و آن را در «الموضوعات» آورده است. و حافظ ابن حجر گفته است: خلاف قول هر دو نفر درست است. پس حدیث حسن است نه صحیح و نه ساختگی. و این حدیث نزد ترمذی و نزد ابونعیم در «الحلیّة» از علی با این لفظ است: «من خانه ی حکمت و علی در آن است.» (2) هم چنین در کتاب «مفتاح النجا» آن را روایت کرده و سپس گوید:

«گویم: بیشتر پژوهشگران از محدّثان بر آنند که این حدیث حسن است؛ بلکه حاکم گفته، صحیح است و ابن جوزی در اینکه آن را در شمار اخبار ساختگی آورده، به خطا رفته است.» (3) و در کتاب «تحفة المحیّین» هم آن را چنین روایت کرده است: «أنا مدينة العلم و علیّ بابها.»، طس از جابر بن عبد الله. عقی، طب، عد از ابن عمر. عم

ص: 267

---

1- سلک الدرر 4 / 65 - 66.

2- نزل الأبرار بما صحّ من مناقب اهل البيت الأطهار / 73.

3- مفتاح النجا فی مناقب آل العبا خطّی.

(ابونعیم) در «المعرفة» از علی. ک (حاکم) از هر دو نفر آخری.

گویم: این حدیث را حاکم صحیح دانسته و ابن جوزی با او مخالفت کرده و آن را در الموضوعات آورده است. و حافظ ابن حجر گفته است: حق بر خلاف قول هر دو نفر آنان است. پس حدیث حسن است نه صحیح و نه ساختگی. من شهر دانشم و علی در آن است، پس هر کس دانش را خواهد، باید از آن نزد آن بیاید.

طبرانی از ابن عباس. (1)

## 127 - اثبات صدر العالم

محمد صدر العالم (2) حدیث را اثبات کرده؛ آن جا که تمام سخن حافظ، سیوطی در «جمع الجوامع» را آورده است که متن آن در جای خود (شماره ی 88) آورده شد.

## 128 - روایت شاه ولی الله

### اشاره

شاه ولی الله پدر «دهلوی» در چند جای کتابش «قرّة العینین» به عنوان حدیث مسلم، این حدیث را به طور مرسل آورده است، از جمله در بیان فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام گوید: «حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم به دانش او گواهی دادند با فرمایش «أنا مدينة العلم و علی بابها.» و به برتری او در داوری با فرمایش: «داورترین شما علی

ص: 268

---

1- تحفة المحبّین - خطّی. و بدخشانی از محدّثان بزرگ مورد اعتماد اهل سنّت است و بسیاری از علمای متأخّرین آنان از کتاب هایش نقل می کنند مانند: نزل الأبرار، تحفة المحبّین، مفتاح النجا، و در آن کتب به روایت هایش استشهاد می کنند و نویسنده ی «نزّهة الخواطر 259/ 6» شرح حال او را چنین آورده است: «شیخ، عالم، محدّث، محمّدبن رستم بن قباد حارثی بدخشی. یکی از بزرگان مشهور در حدیث و رجال است.» سپس کتاب های ذکرشده ی او و غیر آن را ذکر می کند.

2- از بزرگان علمای اهل سنّت در سرزمین هند در قرن دوازدهم است. معاصر شاه ولی الله دهلوی بود که در کتاب «التفهیمات الالهیة» او را مدح و ستایش کرده است.

و هم چنین گوید: «ایشان صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: أنا مدينة العلم و علی بابها.»

و نیز گوید: «نکته ی هفتم: خداوند متعال خواستار گسترش دینش در همه ی آفاق به وسیله ی پیامبرش شد. و این نمی شد جز از طریق دانشمندان و قاریانی که قرآن را از ایشان صلی الله علیه و آله و سلم آموختند. پس خداوند سبحان بر زبان ایشان صلی الله علیه و آله و سلم فضایل گروهی از صحابه را آشکار فرمود تا مردم را به یادگیری دانش و قرآن از آنان ترغیب کند و آن فضیلت ها به منزله ی اجازه های محدثان به شاگردان خود درآمد تا اینکه کسانی که رجال را به اقوال نمی شناسند، اقوال را به رجال بشناسند. و علمای اصحاب در این فضیلت ها مشترک بودند همان گونه که کتاب های حدیث آن را بازگو می کنند و از این باب است: «من شهر دانشم و علی در آن است و قرائت کننده ترین شما اُبی است و داناترین شما به حلال و حرام معاذ است.»

و شاه ولیّ الله در کتاب «إزالة الخفا فی سیرة الخلفاء» در بزرگواری های امیرالمؤمنین علیه السلام گوید:

« از ابن عباس نقل شده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من شهر دانشم و علی در آن است، پس هر کس دانش را خواهد باید نزد آن در بیاید. و از جابر بن عبدالله نقل شده که می گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است، و هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن در بیاید.»

دهلوی به روایت پدرش از حدیث مدینه العلم اعتراف می کند، آن جا که در رساله ای که در بیان اعتقادات پدرش نوشته است آن گونه که در «ذخیره العقبی» از عاشق علی خان دهلوی آمده است گوید: «در کتاب هایش، حدیث های بی شماری از مناقب امیرالمؤمنین را نقل کرده است؛ به ویژه «حدیث غدیرخم» و «أنت منی و أنا منک.» «تو از منی و من از تو» و «من فارقک یا علی فقد فارقتی» (یا علی هر کس از تو جدا شود از من جدا شده) و حدیث: «أنتنی بأحبّ خلقک إلیک» (خداوند! محبوب ترین آفریده ات نزد خودت را به من برسان) و «أنا مدينة العلم و علیّ بابها.» (من شهر دانشم و علی در آن است) و حدیث «هذا أمير البررة و قاتل الفجرة» (این

امیر نیکوکاران و قاتل گنهکاران است) و حدیث: «ردّ الشمس» (برگرداندن خورشید) - را که محدّثان درباره اش اختلاف کرده اند به نقل صحیح از شیخ ابوطاهر مدنی از ابوالقاسم طبرانی نقل کرده است و سپس شواهد آن را از طحاوی و دیگر از بزرگان محدّثان آورده و به صحیح بودن آن حکم کرده است. هم چنین کرامت های متعدّدی با نقل های صحیحی از مرتضی روایت کرده است.»

## شرح حاشی

شاه ولیّ الله دهلوی بی نیاز از تعریف است. او بزرگ علمای هند و مورد اعتمادشان است. محمّد معین سندی او را به «عالم هند و عارف زمانش...» توصیف کرده است. (1) در جای دیگر گوید: «پیشوای علمای دوران، رئیس زمان ما، شیخ اجل، صوفی اکمل، امام سرزمین هند...» (2) و رشیدالدین دهلوی در «غرة الرّاشدین» چنین توصیفش کرده است: «بزرگ محدّثان، پیشوای عارفان...»

و حیدرعلی فیض آبادی در «منتهی الکلام» این گونه توصیفش کرده است:

«پایان بخش عارفان، گُشنده ی مخالفان، سرور محدّثان، پایه ی متکلمان، حجت خداوند بر جهانیان...»

و صدیق حسن خان قنوجی در کتاب های «إتحاف النبلاء» و «أبجد العلوم» شرح حال او را آورده است که خلاصه ی آن از کتاب دوم چنین است:

«مسند زمان، شیخ اجل، شاه ولیّ الله احمدبن عبدالرحیم، محدّث دهلوی؛ رساله ای به نام «الجزء اللطیف فی ترجمة العبد الضعیف» دارد که شرح حال خود را مفصّل به فارسی در آن آورده است. خلاصه اش این است: «او روز چهارشنبه،

ص: 270

---

1- دراسات اللیب فی الأسوة الحسنة بالحبیب / 273.

2- همان / 292.



چهارم شوال هنگام طلوع فجر، در سال 1114 هجری متولد شده است که ماده تاریخ آن به حساب ابجد، عظیم الدین است، گروهی از صالحان از جمله پدر بزرگوارش بشارت هایی قبل از تولدش دیده بودند، که در کتاب «القول الجلی فی ذکر آثار الولی» از شیخ محمد عاشق بن عیدالله بارهوی پهلیتی که مخاطب به علی است، آمده است. در کودکی از کتاب های فارسی و کتاب های مختصر عربی فرا گرفت، و به کارهای مشایخ نقشبندیه مشغول شد، و خرقة ی صوفیان را پوشید، و اجازه ی درس خواندن یافت و از تحصیل دانش فارغ شد، پدرش اجازه ی گرفتن بیعت از هر کس که خواهد به او داد و گفت: «که دست او مانند دست خودش است». سپس حدود دوازده سال مشغول درس شد و گشایش بزرگی در توحید برای او محقق شد و دامن گسترده ای در سلوک برایش پهن گشت و فوج فوج علوم وجدانی بر قلبش سرازیر شد و در دریا های مذاهب چهارگانه فرورفت و مشتاق زیارت حرمین شریفین شد، سال 1143 به آن جا سفر کرد و دو سال کامل آن جا اقامت گزید و شاگرد شیخ ابوطاهر مدنی و دیگر مشایخ حرمین شد.

و از نعمت های الهی بر او، اینکه خلعت فاتحیه را بدو بخشید و جمع میان فقه و حدیث و رازهای سنت ها و مصالح احکام و دیگر چیزهایی را به او الهام کرد که حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم از سوی پروردگارش عزّ و جلّ آورده بود. تا اینکه باورهای اهل سنت را با دلیل ها و حجّت ها اثبات کرد و از آلودگی های اهل معقول پاک نمود و تمام علم ابداع و خلق و تدبیر و نزدیک شدن با طول و عرض و علم استعداد نفس های انسانی، به او عطا شد و حکمت عملی و توفیق برپاداشتن آن با کتاب و سنت به او افاضه شد و جداسازی علم منقول از تحریف شده ی مدخول و سنت بلندمرتبه را از بدعت ناپسندیده را جدا کرد. تمام شد.

و در گذشت او به سال 1176 هجری بود. تألیف های ارزشمند سودمند فراوانی دارد از جمله: فتح الرّحمان فی ترجمة القرآن، و الفوز الكبير فی أصول التفسیر، و المسوّی و المصفّی فی شروح الموطأ، و القول الجمیل و الخیر الكثير، و الانتباه و الدر الثمین و کتاب حجة الله البالغه، و کتاب ازالة الخفا عن خلافة الخلفاء و

و شرح حال مبسوطی از او در کتابم «إتحاف النبلاء المّتّين بإحياء مآثر الفقهاء و المحدثين» آورده ام و معاصر ما مرحوم مولوی محمّد محسن بن یحیی بکری تیمی ترهتی، شرح حال مشروحي از او در رساله اش «الیانع الجنی» آورده و در ستایش او مبالغه کرده و عبارت بسیار ارزشمندی آورده است و شرح حال آغاز و پایان او را نیکو و طولانی ذکر نموده است.»

## 129 - اثبات محمّد معین سندی

### اشاره

معین بن محمّد امین سندی گفته است: «بر حجّیت قیاس، به عمل گروه بسیاری از یاران پیامبر استدلال کرده اند، و این که به تواتر قیاس از آنان نقل شده است هر چند که تفصیل های آن آحاد، بوده باشد و هم چنین: عمل آنان به قیاس و ترجیح دادن یکی بر دیگری، تکرار شده و شایع گردیده بدون انکارکننده ای و این وفاق، اجماعی بر حجّیت قیاس است.

پس پاسخ این که: همان گونه که از آنان قیاس نقل شده، طعن و مذمت قیاس هم از آنان نقل شده است. پس از باب مدینة العلم نقل شده است که گفت: «اگر دین به قیاس می بود، مسح کردن کف کفش بهتر از روی آن بود.» (1)

### شرح حاشی

محمّد معین سندی از محققان مشهور اهل سنت و از شاگردان شیخ عبدالقادر، مفتی مکّه ی مکرمه و از معاصران شاه ولی الله است. و کتابش «دراسات اللیب» از کتاب های معتبر مشهور است. در آن کتاب می گوید:

«بر این رأی، پیشوای علما و بزرگ دورانمان، شیخ اجل صوفی اکمل، امام سرزمین هند، شیخ ولیّ الله بن عبدالرحیم با ما موافقت کرده است و به طور شفاهی

ص: 272

در یک سری از رأی های نیکوی ما مرا مورد خطاب قرار داد و در مورد تنها بودن من در مخالفت با بعضی مطالب جمهور گفت: «و من الرّدیف فقد رکبت غضنفرًا؟» (1) و سپاس خداوند متعال را بر این مطلب، سیاسی بسیار، پاکیزه و مبارک، آن گونه که پروردگارمان دوست می دارد و می پسندد.»

مولوی صدیق خان حسن قنوجی هم در کتاب «إتحاف النبلاء المتّقین بإحیاء مآثر الفقهاء و المحدثین» از او یاد کرده و او را به «شیخ فاضل محقق» توصیف نموده، او و آن کتابش را ستوده و به قصیده ای اشاره کرده است که یکی از معاصران سندی، قاضی بشاوری، در وصف کتاب «دراسات اللیب» سروده است و آن را نیکو دانسته است و آن قصیده در پایان کتاب مذکور چاپ شده است.

## 130 - اثبات محمد سالم حنفی

### اشاره

شیخ محمدبن سالم حنفی شافعی این حدیث را در کتاب «حاشیة الجامع الصغیر» چنین اثبات کرده است: «فرمایش او: «پس باید نزد آن در بیاید»، یعنی: به سوی علی. وارد شده است که دانش ده جزء است؛ نه جزء آن به علی و یک جزء به مردم عطا شده است و لذا از معاویه سؤال شد و او به سؤال کننده گفت: از علی پرس که او از من داناتر است.»

### شرح حالش

1 - محمد بن محمد امیر ازهری در «أسانید» خود پس از یادکردن برادرش جمال الدین حنفی گوید: «از آنان است برادرش؛ همردیف گروه علمای پژوهشگر و باقی مانده ی بزرگان هدایتگر عارف، زیبایی دنیا و زینت آیین و دین، پیونددهنده ی سالکان، خلاصه ی واصلان، استاد اعظم، شیخ الشیوخ، ابو عبدالله بدرالدین، آقای من، محمد حنفی، در مجلس درس «جامع الصغیر» و «النجم الغیطی» در مولد

ص: 273

---

1- دو ترکه بر شیر سوار شده ای؟ (شعری منسوب به ابوالطیب متنبی - ویراستار)

حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم حاضر شدم و هنگام خواندن متن الشمائل از ترمذی درگذشت. و از طریق خلوتیه ی از جانب او ذکر به من تلقین شد. و اجازه ای عام به من داد...»

2 - مرادی گوید: «محمد حنفی - شیخ، عالم، محقق، مدقق، عارف بالله متعال، قطب زمان خود، ابوالمکارم، نجم الدین، سال 1101 متولد شد و وارد الأزهر شد و مشغول کسب دانش از فضلاء آن جا شد، و کتاب های سودمندی نوشت، و بیش از پانصد شاگرد در مجلس درسش حاضر می شدند، تقریرش نیکو و دارای فصاحت و بیان خوب بود. شجاع، بزرگوار، پژوهشگر و مدقق بود که همه ی مردم به سویش می شتافتند. و طریقه ی خلوتیه در زمان حیاتش در مشرق و مغرب زمین از او شهرت یافت و وفات او در ربیع الأول سال 1181 واقع شد.» (1)

### 131 - روایت محمد بن اسماعیل امیر

#### اشاره

محمد بن اسماعیل بن صلاح امیر یمانی صنعانی، حدیث «مدینه العلم» را روایت و صحیح بودنش را ثابت کرده است. متن گفته او در «الروضة النديه فی شرح التحفة العلویة» چنین است:

باب علم المصطفی، إن تأتیه \*\*\* فهنیئاً لک بالعلم مریاً

اگر نزد باب علم مصطفی آیی، دانش گوارایت باد.

اشاره به حدیث مشهور روایت شده از نقل ابن عباس و دیگران است که لفظ آن از ابن عباس چنین است: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است، پس هر کس دانش را خواهد باید نزد آن در بیاید.» عقیلی و ابن عدی و طبرانی و حاکم آن را نقل کرده اند.

هم چنین ابن عدی و حاکم از حدیث جابر، آن را نقل کرده و ترمذی از حدیث علی علیه السلام با لفظ: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است.» ترمذی گفته: این حدیث غریب - و در نسخه ای - منکر است.

ص: 274

و علامه، حافظ بزرگ، مجتهد، محمدبن جریر طبری گفت: این حدیث نزد ما صحیح است، سندش صحیح می باشد. حاکم در مورد حدیث ابن عباس گوید:

اسنادش صحیح است. خطیب در تاریخش از یحیی بن معین روایت می کند که از او درباره ی حدیث ابن عباس پرسیده شد، گفت: صحیح است.

ابن عدی گوید: ساختگی است و ابن جوزی دو حدیث جابر و ابن عباس را در «الموضوعات» آورده است. و حافظ صلاح الدین علائی گوید: ذہبی هم در المیزان و غیر آن به باطل بودن آن معتقد شده اند و در این باره علت قدح کننده ای برایش نیاورده اند، جز اینکه بدون هیچ دلیلی ادعای «ساختگی بودن» کرده اند.

و حافظ ابن حجر گوید: این حدیث طریق های بسیاری در مستدرک حاکم دارد حداقل این است که این حدیث اصلی دارد. پس شایسته نیست که «ساختگی» بر آن اطلاق شود و گوید: حقیقت بر خلاف قول حاکم که صحیح دانسته، می باشد و خلاف قول ابن جوزی که گفته «ساختگی» می باشد، بلکه از نوع «حسن» که است به صحت ارتقا نمی یابد و به دروغ بودن، فرو نمی افتد.

حافظ سیوطی گوید: همواره مدّت زمانی چنین پاسخ می دادم که این حدیث حسن می باشد تا اینکه بر صحیح دانستن حدیث علی در «تہذیب الآثار» توسط ابن جریر آگاه شدم. همراه با صحیح دانستن حدیث ابن عباس توسط حاکم، پس از خداوند استخاره کردم و یقین کردم به ارتقای حدیث از رتبه ی حسن به رتبه ی صحت؛ پایان یافت.

گویم: پیشوایان حدیث، حدیث صحیح را به هفت نوع تقسیم کرده اند: یک قسم حدیثی است که یکی از ائمه حدیث، غیر از شیخین، تصریح کرده باشند که صحیح است، و بر (صحت) این حدیث دو امام حافظ بزرگ، حاکم ابو عبد اللہ، و علامه محمدبن جریر نص دارند. خطیب بغدادی درباره ابن جریر گوید: ابن جریر از ائمه ای بود که به گفته اش حکم می شود و به علت معرفت و فضلش به رأیش مراجعه می شود، دانش هایی را آموخت که هیچ کس از مردم دورانش در آن با او مشارکت نداشت، و درباره اش ابن خزیمه، معروف به امام ائمه گوید: روی زمین

کسی را داناتر از محمد بن جریر نمی شناسم. و اما حاکم هم پیشوای بلامنازع است که ذهبی درباره اش گوید: محدث، حافظ بزرگ، امام محدثان. خلیل بن عبدالله نیز گوید: او ثقه ای است که نوشتارهایش نزدیک به پانصد کتاب رسیده است.

گویم: با این همه ابن جوزی در نزد این دو امام چه جایگاهی دارد؟ و در برابر طبقه و حفظ و دقت آن دو کجاست؟ او کسی است که حافظ ذهبی - به نقل از موقانی - درباره اش گوید: ابن جوزی در نوشته هایش بسیار اشتباه کار بود سپس ذهبی گوید: گویم: آری او غلطهای بسیار در نوشتارهایش دارد و بر او به خاطر شتابی که در تالیف داشت، انتقاد وارد می شود.

گویم: سخن حافظ علایی راشنیدی که گفت: علت سرزنش آمیزی برای این حدیث نیست جز اینکه بی هیچ دلیلی ادعای ساختگی بودن آن را کرده اند. ذهبی درباره ی علایی می گوید: او خواند و سود بخشید و برگزید و در رجال و علت ها دقت کرد و در این زمینه همراه با سلامت ذهن و سرعت فهم پیشی گرفت. تمام شد.

این سخن ذهبی است که هم زمان با او و از هم ردیفانش می باشد. و دیگرانی که پس از دوران او می باشند، بیش از این ها او را ستوده اند. پس بطلان ادعای «ساختگی بودن» و درستی قول به صحت برای تو آشکار شد؛ همان گونه که سیوطی آن را برگزید؛ در حالی که گفته ی حاکم و ابن جریر نیز همین است.»

و در کتاب «الروضة الندية» هم چنین آمده است:

«و کفاه کونه للمصطفی \*\*\* ثانياً؛ فی کل ذکرٍ و صفیاً»

و او را بس که شخص دوم برای مصطفی در هر ذکر و برگزیده ی خداوند باشد.»

گفته اش: و او را بسنده است، یعنی این شرافت و افتخار برای او بسنده است که شخص دوم و تالی برای ذکر حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم باشد، و اینکه او برگزیده خداوند و پیامبرش است، همان گونه که در گرامی داشت او پیشتر آمد، و این بیت اشاره به این دارد که خداوند وصی علیه السلام را این گونه مخصوص گردانید که نام شریفش را بر زبان جهانیان از کودک و مکلف و آزاد و بنده و مرد و زن القاء کرد. هرگاه مردم

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را نام می برند، او را هم به خاطر ذکر رسول یاد می کنند، و این از گرامی داشت خداوند است او را، کودک بزرگ می شود فریاد بر می آورد: یا محمد، یا علی، عامی و دیگران هم چنین می کنند. و این به سبب درخواست ابراهیم خلیل الله علیه السلام از خداوند متعال است که خواست یادش را بلند مرتبه سازد:

«و اجعل لی لسان صدق فی الآخِرین» (1)

«و زبان راستینی در دیگران برایم قرار ده.»

و همچنین خداوند بر پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم با این فرمایش منت نهاد:

«و رفعنا لک ذکرک» (2)

«و یاد تو را برای تو بالا بردیم.»

و این شرف او را بس که نخستین نفر از پیشگامان در اسلام است.

و این شرف او را بس که نخستین نمازخوان بود و کسی بود که از شانه ی ابوالقاسم صلی الله علیه و آله و سلم برای شکستن بُت ها بالا رفت.

و این شرف او را بس که جان خود را فدای پیامبر کرد، آن شبی که کافران به او، نیرنگ و مکر به کار بردند.

و این شرف او را بس که از طرف پیامبر امانت ها را ادا کرد.

و این شرف او را بس که نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به منزله ی سر نسبت به بدن است.

و این شرف او را بس که او از رسول خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از اوست.

و این شرف او را بس که روز بدر فرشتگان بر او سلام کردند.

و این شرف او را بس که یلان مشرکان را در هر نبردی بر زمین کوبید.

و این شرف او را بس که با عمرو بن عبدود جنگید.

و این شرف او را بس که فاتح خیبر است.

و این شرف او را بس که ابلاغ کننده ی برائت به مشرکان است.

ص: 277





و این شرف او را بس که خداوند سبحان بتول را به همسری او درآورد.

و این شرف او را بس که فرزندانش، فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می باشند.

و این شرف او را بس که در روز جنگ تبوک جانشین ایشان بود و نسبت او با ایشان چون نسبت هارون با موسی است.

و این شرف او را بس که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم محبوب ترین آفریدگان نزد خداوند است.

و این شرف او را بس که خداوند به او بر فرشتگانش مباحات فرمود.

و این شرف او را بس که او تقسیم کننده ی جهنّم و بهشت است.

و این شرف او را بس که او برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است.

و این شرف او را بس که هر کس او را بیازارد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را آزرده است.

و این شرف او را بس که نگاه به صورت او عبادت است.

و این شرف او را بس که جز منافق او را دشمن نمی دارد و جز مؤمن او را دوست نمی دارد.

و این شرف او را بس که در او مثلی از عیسی بن مریم علیهما السلام می باشد.

و این شرف او را بس که ولیّ هر مرد و زن مؤمن است.

و این شرف او را بس که سرور عرب است.

و این شرف او را بس که سرور مسلمانان است.

و این شرف او را بس که (در قیامت) سواره محشور می شود.

و این شرف او را بس که مؤمنان را از حوض رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می نوشاند و منافقان را دور می کند و می راند.

و این شرف او را بس که کسی از صراط عبور نمی کند جز با اجازه ی از او.

و این شرف او را بس که لباس سبزرنگ از لباس های بهشت بر تن می کند.

و این شرف او را بس که از زیر عرش ندا بر می آید که بهترین برادر، برادرت علی است.

و این شرف او را بس که با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و دخترش سرور زنان جهانیان در

قصر ایشان، می باشد.

و این شرف او را بس که پرچم دار پرچم ستایش (خدا) است و آدم و فرزندان او در سایه ی آن حرکت می کنند.

و این شرف او را بس که اهل محشر وقتی او را بینند، گویند: این جز فرشته ای مقرب یا پیامبری فرستاده شده نیست. پس منادی ندا می دهد: این نه فرشته ای مقرب و نه پیامبری فرستاده شده است، بلکه علی بن ابی طالب، برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می باشد.

و این شرف او را بس که نامش همراه نام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نوشته شده است:

محمد، رسول خداست؛ او را با علی تأیید کردم و یاری نمودم.

و این شرف او را بس که روح او همانند روح رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قبض می شود.

و این شرف او را بس که بهشت مشتاق اوست؛ همان گونه که در حدیث انس است: بهشت به سه نفر اشتیاق دارد: علی و عمّار و سلمان.

و این شرف او را بس که باب مدینه العلم پیامبر می باشد.

و این شرف او را بس که تمام درها جز در (خانه ی) او بسته شد.

و این شرف او را بس که بعد از دعوت پیامبری چشم درد نگرفت و دچار سرما و گرما نشد.

و این شرف او را بس که نخستین نفری است که در بهشت را می کوبد.

و این شرف او را بس که قصر او در بهشت بین قصرهای خلیل الرحمن و سرور فرزندان آدم صلی الله علیه و آله و سلم قرار دارد.

و این شرف او را بس که آیه ی ولایت درباره ی او نازل شد.

و این شرف او را بس که خداوند در ده آیه او را مؤمن نامید.

و این شرف او را بس که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را برگزید.

و این شرف او را بس که با رسول خدا از آن پرنده خورد.

و این شرف او را بس: بیعت رضوان.

و این شرف او را بس که بزرگ اهل بدر است.

و این شرف او را بس که وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است.

و این شرف او را بس که وزیر او می باشد.

و این شرف او را بس که داناترین فرد امت اوست.

و این شرف او را بس که بر تأویل قرآن می جنگید همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر تنزیل آن جنگید.

و این شرف او را بس که با ناکثین و قاسطین و مارقین جنگید.

و این شرف او را بس که در هر جنگی پرچم دار ایشان صلی الله علیه و آله و سلم بود.

و این شرف او را بس که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را غسل داد و دفن او را بر عهده داشت.

و این شرف او را بس که خداوند آن همه زهد و عبادت و بندگی به او عطا فرمود.

و این شرف او را بس که آن همه پارسایی و نزدیکی (به خداوند) را به دست آورد.

هذی المفاخر لا قعبان من لبنٍ \*\*\* شیبا بماءٍ فعادا بعد أبدا

### شرح حاشی

مفاخر والا و شرح حال سرآمدش در کتاب های زیر آمده است:

1 - البدر الطالع 2 / 133-139.

2 - الجنة فی الأسوة الحسنة بالسنة، از قنوجی.

3 - إتحاف النبلاء المتّقین یا حیاة مآثر الفقهاء و المحدثین.

4 - الحطّة فی ذکر الصحاح الستة، از قنوجی.

5 - ذخيرة المآل فی عدّ مناقب الآل، از عجیلی.

6 - أبجد العلوم / 868.

7 - التاج المکمل / 414.

و کتاب های دیگر...

محمد بن علی صبان گوید: «بزار و طبرانی در «الأوسط» از جابر بن عبدالله، طبرانی و حاکم و عقیلی در «الضعفاء»، ابن عدی از ابن عمر و ترمذی و حاکم از علی نقل کرده اند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من شهر دانشم و علی در آن است و در روایتی است: پس هر کس دانش را خواهد، باید نزد دربیاید. و در روایت دیگری نزد ترمذی از علی است که: من خانه ی حکمتم و علی در آن می باشد. و در دیگری نزد ابن عدی: علی در دانش من است.

مردم درباره ی این حدیث، اختلاف پیدا کردند، گروهی بر آنند که ساختگی است از جمله ابن جوزی و نووی، حاکم بنابر عادتش مبالغه کرده و گفته است: این حدیث صحیح است و بعضی از محدثان پژوهشگر آگاه متأخر تصویب کرده اند که حسن می باشد.» (1)

(2)

شیخ سلیمان جمل در کتاب «الفتوحات الأحمديّة بالمنح المحمديّة» در شرح این بیت:

«و وزیر ابن عمه فی المعالی \*\*\* و من الأهل تسعد الوزراء»

گوید: «و من الاهل... الخ» می رساند که از جمله آن سعادت ها این است که برادری را برای او قرار داد. ترمذی نقل می کند: حضرت صلی الله علیه و آله و سلم میان اصحابش برادری

ص: 281

1- اسعاف الرّاعیین، حاشیه ی نورالابصار/ 156. و ابوالعرفان شیخ محمد بن علی صبان شافعی متوفای سال 1206، دانشمندی بزرگ و پژوهشگر است. در مصر متولد شد و از علمای آن پیشی گرفت تا این که در علوم نقلی و عقلی سرآمد شد و به پژوهش و به کارگیری دقت شهرت یافت و نامش در مصر و شام شایع شد. او کتاب های سودمند بسیاری دارد.

2- «او شیخ سلیمان بن عمر بن منصور عجیلی از هری معروف به «الجمل» است. فاضلی از اهالی منیه ی عجیل - دهکده ای در غرب مصر به قاهره آمد و کتاب هایی دارد...» الاعلام 3 / 131. وفات او به سال 1204 ثبت شده است.

برقرار کرد. علی با چشمانی گریان آمد و عرض کرد: ای رسول خدا میان اصحابت برادری برقرار کردی و میان من و کسی برادری ایجاد نمودی. پس فرمود: «تو در دنیا و آخرت برادر من هستی.» و از آن سعادت ها دانش هایی است که با این فرمایش به آن اشاره فرمود: «أنا مدینة العلم و علی بابها فمن أراد العلم فلیأت الباب»

## 134 - اثبات اورنگ آبادی

### اشاره

قمرالدین حسین اورنگ آبادی در کتاب «نورالکونین» درباره ی خاندان نبوت گوید: «حدیث های: «انا مدینة العلم وعلی بابها و سدوا کلّ خوخة الا خوخة ابی بکر و سدوا کل خوخة الا باب علی» اشاره دارد به کلّیت این خانه و به درهای آن.»

### شرح حاشی

1 - غلام علی آزاد، در «سبحة المرجان 101»

2 - صدیق حسن خان قنوجی در «ابجد العلوم» گوید: «سید قمرالدین حسینی اورنگ آبادی، ماهی برآمده در میزان شرع مبین و ستاره ای درخشان در اوج شرافت بود. پدرانش از سادات خُجند بودند و سید ظهرالدین از آنان بود که به هند مهاجرت کرد و در امن آباد از توابع لاهور درگذشت. سپس پسرش سید محمد به شهر دکن رفت و فرزندش سید عنایت الله از عارفان بود، طریقت نقشبندیه را از شیخ ابوالمظفر برهانفوری از شیخ محمد معصوم از پدرش شیخ احمد سهرندی گرفت و در شهر بالاپور، به فاصله ی چهار منزل از «برهانفور» ساکن شد. و همان جا در سال 1117 درگذشت و فرزندش سید منیب الله متوفای سال 1161 می باشد و او نیز از عارفان بود. و صاحب این شرح حال، فرزند بزرگش می باشد. در سال 1123 متولد شد و در راه فنون مختلف سیاحت کرد و در علوم عقلی و نقلی برتری یافت تا جایی که در نقلیات پیشوایی برتر شد و در عقلیات برهانی تابان، قرآن را حفظ کرد و علم را با عمل زینت بخشید و به دهلی و سهرند رفت و قبر مجدد را زیارت کرد و به لاهور رفت و با گروهی از علما و عرفای آن شهر ملاقات کرد، سپس به بالاپور

ص: 282

بازگشت و به اورنگ آباد آمد، و میان او و سید آزاد دوستی برقرار شد، پس مانند دو فرقد بر آسمان اتحاد بودند، سپس با دو فرزندش میر نورالهدی و میرنورالعلی به حرمین شریفین سفر کرد و به هند بازگشت. سپس با خانواده اش به اورنگ آباد آمد.

کتابی در مسأله ی وجود دارد که آن را «مظهر التور» نامید و در آن مذهب های علما و مسلک های متکلمین و حکما را بیان کرد که گوشه ای از آن را سید آزاد در کتاب «السبحة» آورده است و با بیت هایی به عربی تاریخ او را به نظم آورده است...

در سال 1193 در اورنگ آباد درگذشت و درون شهر دفن شد. آزاد در تاریخ وفاتش گفت: «موت العلماء ثلثة».

### 135 - روایت شهاب الدین عجیلی

شهاب الدین احمد بن عبدالقادر عجیلی شافعی چنین گوید:

و دعوة الحق و باب العلم \*\*\* و أعلم الصحب بکل حکم

و دعوت حق و در دانش \*\*\* و داناترین یاران به هر حکمی

ام سلمة گفت:

شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: «ای فاطمه! آیا راضی نمی شوی که تو را به ازدواج کسی در آوردم که نخستین فرد امتم به پذیرش در اسلام است و بیشترین دانش و بزرگ ترین بردباری را دارد؟»

و ام سلمة گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: «علی با قرآن و قرآن با علی است؛ از هم جدا نمی شوند تا بر حوض نزد من بازگردند. او دعوت کننده به حق است و او دعوت حق است.»

و در کتاب «الجامع الكبير» آمده است: حکمت به ده بخش تقسیم شد، نه جزء آن به علی عطا شد و به مردم یک جزء داده شد و علی نسبت به آن جزء هم، از همگان داناتر است.

و ترمذی نقل می کند که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن

است، هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن در بیاید.» و از این رو طریقت ها و سلسله ها به او باز می گردند.

و در کتاب «الکبیر» سیوطی آمده است که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «علی در دانش من است و بعد از من برای ائمتن آن چه را که برایش فرستاده شدم تبیین می کند.» آن را ابوذر روایت کرد. و در همان کتاب است که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«علی داناترین مردم به خداوند است و در میان مردم بیشترین محبت و گرامی داشت را نسبت به اهل لا إله إلا الله دارد.» ابونعیم آن را نقل کرد.

و عمر همواره می گفت: به خداوند پناه می برم از مشکلی که ابوالحسن برای حل آن نباشد. و نیز می گفت: علی داورترین ما می باشد. و اگر علی نبود عمر به هلاکت می رسید.

و عایشه گفت: او در میان بازماندگان داناترین کس به سنت است و خود او فرمود: اگر می خواستم، از تفسیر سوره ی «فاتحة» هفتاد شتر را بار می کردم. و به سینه اش اشاره کرده، می فرمود: چه بسیار دانش هایی که در این جاست؛ چه می شد اگر حمل کننده ای برایش پیدا می کردم.» (1) و نیز گوید: «مراد از گفته ام: «بنابر اصطلاح علما»، شهر دانش صلی الله علیه و آله و سلم و داناترین آفریده خداوند، به مراد خداوند است و منظوم در آن شهر و نقطه ی باء است و منظوم عالم قریش است که تمام طبقه های زمین را از دانش پُر می کند، و هر کس از آنان بر همان روش پیروی کرد از گذشتگان و آیندگان، سخنان صریح آنان چیزهایی است که آن ها را در منظومه یاد کردم: شیعه کسی است که ولایت علی و خاندانش را پذیرفته و در گفتارها و کردارهایشان از آنان پیروی کرده باشد. پس هر کس روش استوار آنان را پیمود و آنان را اولیای راستین برگرفت، صفت تشیع بر او صدق می کند، چون او حقیقتاً پیرو آنان است. و مذهبی را بر مذهب دیگر برتر نمی دانیم و نه فرقه ای را بر فرقه ی دیگر. و کسی که پیروی آنان را اظهار کند و شیعه گری بنماید

ص: 284

در حالی که خالی از آن باشد، پس از دشمنانشان است، هر چند که به آن نام، خود را بنامد. زیرا نام‌ها، معانی را تغییر نمی‌دهد. و هر کس از من پیروی کند از من است.» (1) و پس از نقل سخنی درباره‌ی شیخین که آن را به امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت داده‌اند، گوید:

«به سخن باب مدینة العلم بنگر و گواهی راستین او درباره‌ی آن دو، پس بدین ترتیب خواهی شناخت چه کسی از آن در وارد شد و چه کسی بیرون رفت.» (2)

### 136 - روایت محمد مبین سهالوی

#### اشاره

محمد مبین بن محب الله سهالوی گوید: «اما قلم از بیان دانش و حکمت و حل مشکلات و فقاهت و هوش و بخشش او، ناتوان است. ولی به گوشه‌ای از آن می‌پردازیم. سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره‌ی او برای خواستاران حقیقت بسنده است که فرموده است: «أنا مدینة العلم و علی بابها.» بزار از جابر بن عبد الله و عقیلی و ابن عدی از ابن عمر، طبرانی از هر دو نفر، حاکم از علی و ابن عمر آن را نقل کرده‌اند. و طبرانی در روایت ابن عباس مرفوعاً افزوده است: هر کس دانش را خواهد، باید از درس وارد شود. و این حدیث بنا بر رأی حاکم صحیح است و ابن حجر گوید: حسن است. و حدیث نزد ترمذی و ابونعیم از علی با این لفظ است:

من خانه‌ی حکمت و علی در آن است.

بار بگشا ای علی مرتضی \*\*\* ای پس سوء القضا حسن القضا

چون تو بایی آن مدینة علم را \*\*\* چون شعاعی آفتاب حلم را

باز باش ای باب رحمت تا ابد \*\*\* بارگاه ما له کفواً احد

از همه طاعات اینت بهترست \*\*\* سبق یابی بر هر آن سابق که هست (3)

ص: 285

1- «فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي» . (اشاره است به آیه 36 از سوره ابراهیم)

2- و عجیلی از دانشمندان و ادبای بزرگ قرن سیزدهم است. فنوجی در شرح حالش گوید: «شیخ، علامه‌ی مشهور، دانشمند حجاز، به حقیقت نه مجاز...» التاج المکمل / 509.

3- وسیلة النجاة / 136



کتاب ها و مفاخر او را از اهل سنت در جلد «حدیث ولایت» آوردیم و صاحب «نزهة الخواطر 7 / 403» او را چنین توصیف کرده است: «شیخ فاضل بزرگ... یکی از فقهای حنفی ها...» سپس کتاب او را ذکر نموده و درگذشت او را به سال 1225 ثبت کرده است.

### 137 - روایت ثناء الله پانی پتی

#### اشاره

ثناء الله پانی پتی در کتاب «السیوف المسلول» گوید: «پنجم، حدیث جابر از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم: «أنا مدينة العلم و علی بابها.» بزار و طبرانی از جابر آن را روایت کرده اند و شواهدی از حدیث ابن عمر و ابن عباس و علی و برادرش دارد. حاکم آن را صحیح دانسته و ابن جوزی آن را در زمره ی موضوعات آورده است. و یحیی بن معین گوید:

اصلی ندارد و بخاری و ترمذی گفته اند: منکر است و وجه صحیحی برایش نیست و نووی و جزری گفته اند: ساختگی است. و حافظ ابن حجر گوید: حقیقت خلاف گفته ی هر دو گروه است یعنی کسی که گفته صحیح و کسی که گفته ساختگی است و این حدیث حسن می باشد نه صحیح و نه ساختگی.

گویم: آن چه ابن حجر آورده با در نظر گرفتن سند حدیث، درست و حقیقت است اما با توجه به شواهد بسیارش به صحت آن حکم می شود.

و پاسخ این که: در این حدیث دلالتی بر امامت وجود ندارد.»

#### شرح حالش

صدیق حسن خان قنوجی در کتاب «إتحاف النبلاء المتّقین یا حیاء مآثر الفقهاء و المحدثین» گوید: «قاضی ثناء الله پانی پتی از نوادگان شیخ جلال الدین چشتی بزرگ اولیا می باشد که نسبش به عثمان می رسد. در علوم عقلی و نقلی متبحر بود و در فقه و اصول به درجه ی اجتهاد رسید، کتاب گسترده ای در فقه دارد که در آن دلیل گفته ها و فتوهای مجتهدین چهارگانه را در هر مسأله ای آورده و گزینش خود را با

دلیلش در رساله ای مستقل بیان کرده که آن را «مأخذ الأقوی» نامیده است. هم چنین گزیده هایش را در اصول نوشته است و تفسیر بزرگی دارد که در آن گفته های مفسّرین را گرد آورده است و رساله هایی در تصوّف و پژوهش معارف تجدیدکننده ی هزاره ی دوم شیخ احمد سرهندی دارد. و شاه عبدالعزیز دهلوی از او به بیهقی دوران تعبیر می کرد. کتاب های سودمند و مورد پذیرش بسیاری دارد و شاه ولی الله محدث دهلوی از او روایت می کرده است.

کمالات و فضائل او بیش از آن است که در این مختصر بگنجد، و همانندی در میان دانشمندان حنفی در سرزمین هند در زمینه ی پژوهش و انصاف و نداشتن تعصّب و پیروی از دلیل، برایش پیدا نشده است. سال 1225 درگذشت.

### 138 - اثبات دهلوی

دهلوی حدیث «مدینه العلم» را در فتوایی از او که به خطّ یکی از بزرگان اهل سنّت است، اثبات کرده است، و این متن سؤال و پاسخ آن است:

«سؤال: نزد اهل حق یعنی اهل سنّت و جماعت - با برهان های عقلی و نقلی ثابت شده است که عصمت فقط به پیامبران و فرشتگان اختصاص دارد، همچنین نباید کسی غیر از آنان را به عصمت توصیف کرد و لذا فقها و متکلمین از این کار منع کرده اند. ولی جناب فخرالمحدّثین جناب شاه ولیّ الله در «التفهيمات» و غیر آن، محقّق بودن این صفت های چهارگانه - عصمت و حکمت و وجاهت و قطب بودن باطنی - را در ائمه ی دوازده گانه ذکر کرده است. هم چنین در رساله ای که درباره ی اعتقادات نوشته آن را اثبات کرده است. پس بر چه وجه صحیحی می توان این سخن را حمل کرد؟ و دلیلش از کتاب و سنّت و اجماع چیست؟ و چگونه می توان میان این سخن و مذهب اهل سنّت جمع کرد؟»

و نیز این امر با برتری دادن خلفای سه گانه خصوصاً شیخین منافات دارد؛ در حالی که این برتری را اهل سنّتی که مورد توجّه هستند بر آن اجماع دارند. علی رغم اینکه او مسأله برتری را با تمام کوشش خویش با دلیل های عقلی و نقلی و کشفی و

وجدانی تقریر کرده است، پس این تخالف و تعارض را چه چیز برطرف می کند؟

پاسخ از مولایمان شاه عبدالعزیز، محدث دهلوی:

عصمت و حکمت و جاهت نزد صوفیه معانی اصطلاحی دارند و این مطلب در کتاب های مربوطه به ویژه نوشته های حضرت والد ماجد... ذکر شده است... و معنی حکمت، دانش سودمند است، اگر اکتسابی بود در اصطلاح آنان حکمت نامیده نمی شود؛ بلکه آن را «فضیلت» می خوانند و اگر از راه وهب بر قلب شخصی فرود آید، نزد آنان «حکمت» نامیده می شود؛ مانند این فرمایش خدای تعالی:

«وَ آتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصَّلَ الْخِطَابِ» (1) «وَ كَلَّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا» (2)

خواه آن دانش درباره ی اعتقادات یا اعمال یا اخلاق باشد و این معنی هم مخصوص پیامبران است مانند قول خداوند متعال:

«وَ لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ» (3)

پس هر آن چه که از وحی به دست آید، مخصوص پیامبران است. و در حدیث است: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است.» و در حدیث مشهور است: «أنا مدينة العلم و علی بابها.» و مراد از دانش در این جا نیز همان معنی ذکر شده است...»

هم چنین دهلوی حدیث «مدینه العلم» را در رساله ای که درباره ی باورهای پدرش ولی الله دهلوی نوشته، اثبات کرده است که سخنش در شماره ی (128) آورده شد. پس آن را باز نمی گوئیم. پس این دهلوی را حق خداوند قاهر و ادار فرمود که خود این حدیث روشن درخشان را اثبات کند و به شهرت آن آشکارا اعتراف کند در پاسخ سؤالی که از او شده بود هم چنین آن را در رساله ای که برای پدرش نوشته است اثبات کرد تا پدر منحرف متجاهر خود را از زشتی عناد با پاکان طاهر، تبرئه کند.

با این حال شگفت انگیز است کار دهلوی که مخالفت فضیحت آور آشکاری

ص: 288

1- ص/20.

2- انبیاء/79.

3- لقمان 12/.

کرده است و طعن به آن حدیث در کتاب تحفه اش را برگزیده که با حجّت های کوبنده مردود شده است و در پوشیدن حق چیزی را طلبیده که بالاتر از هر قلّه کوه ظاهری است؟!

### 139 - اثبات سباطی حنفی

شیخ جواد سباطین ابراهیم سباط حنفی (1) در کتاب «البراهین السباطیه» در برهان هفتم از برهان های مقاله ی سوم از تبصره ی سوم و پس از نقل عبارتی از خواب یوحنا چنین گوید:

«آن را به عربی ترجمه کردم و دوازده باب (آن)، دوازده مروارید است، هر یک از آن باب ها از یک مروارید است و میدان شهر از طلای خالص مانند شیشه ی شفاف است.

گویم: این بیان مطلب قبلی و صفتی برای درهاست و این که هر در از یک مروارید است، در آن بشارت به ادّعی امامیه است که ائمّه شان معصوم هستند، چون مروارید گروی است، و بدون شک لبه ی شکل گروی را نمی توان شکست چون تنها در یک نقطه با دیگر اجسام اتّصال برقرار می کند، همان گونه که اقلیدوس تصریح کرده است. و این عصمت امام یک اصل است. امّا نزد اهل سنّت و جماعت، عصمت شرط امامت نیست، بلکه ملاک، انعقاد اجماع است. امّا نزد امامیه عصمت در امام واجب است، چون لطف است و چون نفس های پاکیزه ی بافضیلت از پیروی نفس های پست زبردست خودداری می کند و نداشتن عصمت،

ص: 289

---

1- در کتاب هدیه العارفین 1 / 258 چنین آورده است: «جواد سباطین ابراهیم سباطین محمّد سباطباسیفین حسینی هجری الاصل بصری حنفی. در ماریه سال 1188 متولّد شد و در حدود سال 1250 درگذشت، از کتاب هایش: «أنموذج السباطی فی العروض و القوافی» و «البراهین السباطیه فیما یستقیم به دعائم الملة المحمّدیة و تنهدم به أساطین الشریعة المنسوخة العیسویة» است که در سال 1228 آن را به پایان برده است.»

علّت نداشتن فضیلت است، و این بحثی طولانی دارد که مناسب این مقام نیست.

گفته اش: و میدان شهر از طلای ناب هم چون شیشه ی شفاف است، مرادش از آن، اهل ملت حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم است، چون آنان هنگام سختی از باورهایشان منحرف نمی شوند و از مذهبشان روی برنمی گردانند. اما آنان را که کشیش های انکتاری اغوا کردند از نادانانی هستند که معرفت و شناختی به اصول دینشان ندارند و این مصداق فرمایش آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم است: «أنا مدينة العلم و علی بابها.»

## 140 - روایت خربوتی حنفی

### اشاره

عمر بن احمد خربوتی حنفی (1) در کتاب «عصيدة الشهدة فی شرح قصيدة البردة» در شرح این بیت:

فاق النبیین فی خلق و فی خلق \*\*\* و لم یدانوه فی علم و لا کرم

گوید: بدان که بیان دانش او با این قول خدای متعال ثابت است: «و علمک مالم تکن تعلم» (2) و به فرمایش حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم: «من شهر دانشم و غیر از آن».

### شرح حالش

فضلای دوران و برجستگان بزرگ زمان او را ستایش کرده و بر کتاب مذکورش تقریظ نوشته اند. بعضی از این تقریظها در پایان آن کتاب آورده شده است. مراجعه کنید.

ص: 290

---

1- زرکلی گوید: «عمر بن احمد بن محمد سعید خربوتی رومی متخلص به «نعیمی» فقیه حنفی و ادیب است. تولّد و مرگش در خربوت ترکیه است. مفتی آن شهر بود و کتاب هایی نگاشت از آن جمله: عصيدة الشهدة فی شرح قصيدة البردة. ط. و شرح ها و حاشیه ها و رساله هایی» الأعلام 5 / 41. مرگ او را به سال 1299 گفته است.

2- نساء/ 113.

قاضی محمدبن علی شوکانی صنعانی در «الفوائد المجموعه فی الأحادیث الموضوعه» گوید:

«حدیث: «من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن در بیاید.» را خطیب از ابن عباس مرفوعاً، طبرانی و ابن عدی و عقیلی و ابن حبان نیز مرفوعاً از ابن عباس روایت کرده اند و در اسنادش، جعفر بن محمد بغدادی است که مورد اتهام است و در اسناد طبرانی، ابوالصلت هروی، عبدالسلام بن صالح است که گفته شده او آن را وضع کرده، و در اسناد ابن عدی، احمد بن سلمه ی جرجانی است که از ثقه ها، حدیث های باطلی نقل می کند و در اسناد عقیلی، عمر بن اسماعیل بن مجالد دروغ گو می باشد. و در اسناد ابن حبان، اسماعیل بن محمد بن یوسف است که به او احتجاج نمی شود و ابن مردویه مرفوعاً از علی آن را روایت کرده است که در اسنادش کسی است که به او احتجاج نمی شود و ابن عدی مرفوعاً از جابر با این لفظ روایت کرده است: «این - یعنی علی امیرنیکو کاران و قاتل گنه کاران است، یاری داده می شود کسی که او را یاری کند، سرشکسته می شود هر کس او را یاری نکند، من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن در بیاید.» گفته شده است این حدیث صحیح نیست و اصلی ندارد و ابن جوزی این حدیث را در «موضوعات» از نقل های متعددی آورده است و تأکید بر باطل بودن همه ی آن ها دارد، ذهبی و دیگرانی هم از او پیروی کرده اند.

چنین پاسخ می دهم که یحیی بن معین محمد بن جعفر بغدادی فیدی را ثقه دانسته است و ابوصلت هروی را ابن معین و حاکم ثقه شمرده اند، و از یحیی درباره ی این حدیث پرسیدند گفت: صحیح است. ترمذی آن را مرفوعاً از علی نقل کرده و حاکم در «مستدرک» مرفوعاً از ابن عباس نقل کرده و گفته است: اسنادش صحیح است. حافظ، ابن حجر گوید: درست و صحیح بر خلاف گفته ی هر دو است یعنی ابن جوزی و حاکم و حدیث از نوع «حسن» است که به صحت

نمی‌رسد و به دروغ فرو نمی‌افتد. تمام شد.

و این سخن درست است، چون یحیی بن معین و حاکم در ثقه دانستن ابوصلت و آنان که از او پیروی کرده‌اند، مورد مخالفت واقع گشته‌اند. بنابراین با این خلاف، حدیث صحیح نیست، بلکه به دلیل کثرت طرق حسن می‌باشد بنابر نقل‌های بسیاری که بیان کردیم و نقل‌های دیگری هم دارد که نویسنده‌ی لآلی و دیگران آن‌ها را آورده‌اند.»

### شرح حالش

شرح حال قاضی شوکانی در همه‌ی منابعی که ما از آن‌ها در مجلّات کتاب خود نقل کرده‌ایم، یافت می‌گردد. هم‌چنین علمای هند در کتاب‌های خود، شرح حال او را آورده‌اند. صدیق حسن در «التاج المکمل» و در «ابجد العلوم» و در «اتحاف النبلاء» شرح حال او را آورده است. در اوّلی، به نقل از کتاب «الدیباج الخسروانی» از «حسن بهلکی» آورده است:

«در ماه جمادی الآخرة سال هزار و دویست و پنجاه، وفات استادمان محمدبن علی شوکانی رخ داد که قاضی جماعت، شیخ اسلام، محقق، علامه، امام، سلطان العلماء، امام دنیا، خاتم حافظان، حجت نقدکننده، با اسنادهای عالی، پیشرو در میان اجتهاد، آگاه بر حقیقت‌ها و مشکلات شریعت، دانا به مدارک و مقاصد آن بود، و به طور کلی کسی مانند او، در دانش و پارسایی و قیام به حق با قوت قلب و روانی زبان، دیده‌نشده شد. شرح حال او را تنها شاگرد ادیب و علامه اش محمدبن حسن شیخی ذماری نگاشته و آن را «التقصار فی جید زمن عالم الأقالیم و الأمصار» نامیده است. و در آن تنها استادان، شاگردان، سیره او و آن چه در شمائل او وجود داشت، و شعرهایی که گفته است و مدح و ثنهایی که درباره اش به نظم و نثر گفته‌اند، را آورده که مجلّدی قطور شده است.

تولّدش روز دوشنبه بیست و هشتم ذیقعده‌ی حرام سال یک هزار و یک صد و هفتاد و دو است...»

«محمد بن علی بن محمد شوکانی، استادمان، امام، علامه ی ربّانی، ستاره ی سهیل برآمده در سرزمین یمانی، امام ائمّه، مفتی امت، دریای دانش ها، آفتاب بسیار بافهم، سند مجتهدان حافظ، یگّه تاز معانی و الفاظ، یکتای دوران، کمیاب روزگاران، شیخ الاسلام، پیشوای مردم، علامه ی زمان، ترجمان حدیث و قرآن، بزرگ پارسایان و یگانه ی بندگان، برکننده ی بدعت گذاران، خاتم مجتهدان، سرسلسله ی یگانه پرستان، تاج پیر پیروان، نویسنده ی کتاب هایی که ماندش از پیش نبود، قاضی جماعت، استاد روایت و شنیدن، دارای سندهای عالی، پیشتاز در میدان اجتهاد نسبت به بزرگان بزرگوار، آگاه بر حقیقت های شریعت و موارد آن، دانا به مشکلات و مقاصد آن.

قاضی، علامه عبدالرحمان بن احمد بهکلی در کتابش «نفع العود فی آیام الشریف حمود»... گوید: در دانش های اجتهاد انگشت نما شد و در معرفت مشکلات شریعت هنگام آزمایش جلوه کرد. در بیشتر دانش ها کتاب دارد... و با اجتهاد برتری یافت... و فتواها و رسائل او در چند مجلد گردآوری شد...

سید جلیل، علامه عبدالرحمان بن سلیمان بن یحیی بن عمر مقبول الأهدل، در کتابش «النفس الیمانی و الروح الریحانی فی اجازة القضاة بنی شوکانی» چنین گوید:

و از کسانی که از سرورم امام عبدالقادر بن احمد حسنی فارغ التحصیل شد، امام دورانمان در دیگر دانش ها و خطیب زمانمان در توضیح دقایق گفتارها و مفهوم ها، حافظ مسند، حجّت هدایت کننده در توضیح سنت های نبوی به سوی راه راست، عزّت اسلام محمد بن علی شوکانی بود که خداوند در هر دو جهان او را به بالاترین درجه ها برساند... بعضی از معتمدان به من گفته اند که تألیفاتش تا امروز به یک صد و چهارده کتاب به تعداد سوره های کتاب خداوند متعال رسیده است که در شهرهای دور گسترش یافته؛ چه رسد به سرزمین های نزدیک...

شماری از علمای اعلام و دانایان بزرگوار شرح منقبت ها و فضیلت های او را



## 142 - اثبات رشیدالدین دهلوی

### اشاره

محمد رشیدالدین خان، شاگرد «دهلوی»، سرورمان امیرالمؤمنین علیه السلام را به «باب مدینة العلم» توصیف کرده، در کتاب «ایضاح لطافة المقال» گوید: حَقَّائِتی که با باب مدینة العلم بود، او را شایسته ی خلافت می نمود، و تردیدی در این نیست که هر کس با این حق مخالف است باید طعن و ملامت گردد...»

### شرح حاشی

رشیدالدین خان از بزرگان متکلمان و محدثان اهل سنت است و استادش «دهلوی» او را ستوده است هم چنان که او در کتابش «غرة الراشدين» آورده است.

حیدر علی فیض آبادی هم به گفته های او در کتاب «ازالة الغین» استناد کرده است.

صدیق حسن خان در کتاب «أبجد العلوم» او را در زمره اصحاب «دهلوی» چنین یاد کرده است:

«از آنان است شیخ رشیدالدین خان دهلوی. او فاضل و جامع میان بسیاری از دانش ها، بسیار خوش سخن و آیتی در دفاع از حریم اهل سنت و جماعت و ضربه زدن به رافضی های شوم بود... در رد آنان، کتاب «الشوكة العمرية» و غیر آن را تألیف کرد که جایگاه او را نزد متکلمان اهل نظر می نمایاند و دودمانش کشمیری است.»

در «نزهة الخواطر» هم شرح حالش را آورده است 7 / 177. و او را ستایش فراوان کرده و شاگردی او را نزد نویسنده ی «التحفة» و دو برادرش ذکر کرده تا آن جا که سرآمد یگانه در دانش معقول و منقول شد... سپس نوشته هایش را نام برده و مرگش را در سال 1243 تاریخ زده است.

ص: 294

اشاره

جمال الدین ابو عبد الله محمد بن عبد العلی قرشی معروف به «میرزا حسن علی محدث» شاگرد «دهلوی» گوید:

«بزار و طبرانی در «اللاوسط» از جابر و ابونعیم در «المعرفة» از علی نقل کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدينة العلم و علیّ بابها.» این حدیث حسن است؛ نه صحیح آن گونه که حاکم گفته و نه ساختگی آن گونه که گروهی مانند ابن جوزی و نووی گفته اند.» (1)

شرح حاشی

رشیدالدین در کتاب «ایضاح» خود او را ستوده و سخنانش را نقل کرده است سلامه الله بدایونی هم در کتاب «إشباع الکلام» چنین نموده است.

144 - روایت نورالدین سلیمانی

نورالدین بن اسماعیل سلیمانی حدیث را در کتاب «الدرر الیتیم» به نقل از کتاب «الإکتفاء» چنین روایت می کند:

«از او یعنی از علی نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدينة العلم و علیّ بابها.» ابونعیم آن را در «المعرفة» نقل کرده است.»

و همانجا به نقل از او نیز آمده است:

«از او - یعنی ابن عباس نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدينة العلم و علیّ بابها. هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن در بیاید.» حاکم در «المستدرک» و خطیب در «المفترق و المتفق» آن را نقل کرده اند.»

ص: 295

ولیّ الله بن حبیب الله بن محبّ الله سهالوی لکهنوی در بیان فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام گوید:

« از آن جمله فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حق علی است: «أنا مدينة العلم وعلیّ بابها.» حاکم از علی، و ابن عمر و ابونعیم در «المعرفة» از علی نقل کرده اند که:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدينة العلم وعلیّ بابها.» و طبرانی از ابن عباس نقل کرده که فرمود: «پس هر کس دانش را خواهد، باید از آن وارد شود.» و حاکم آن را صحیح دانسته و ابن جوزی انکار کرده و حافظ ابن حجر آن را «حسن» دانسته، نه صحیح و نه ساختگی. و ترمذی لفظ «الدار» را به جای «المدینة» نقل کرده است...» (1) شرح حال او را در «نزهة الخواطر 527 / 7» آورده و او را به استاد فاضل علاّ مه، یکی از اساتید مشهور وصف کرده است. سپس کتاب ها و این کتابش را ذکر کرده است. درگذشت او سال 1270 می باشد.

#### اشاره

شهاب الدین محمودبن عبدالله آلوسی بغدادی در تفسیر خود، «روح المعانی»، در بحث درباره ی «دیدن لوح محفوظ» چنین گوید: «در امکان این امر، هیچ نزاعی نیست، و کلام فقط در وقوع آن است، و آن از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و بزرگان اصحاب مانند صدیق و فاروق و ذوالنورین و باب مدینة العلم، و نقطه ی زیر باء، وارد شده است.»

#### شرح حاشی

صدیق حسن خان قنوجی در شرح حال او چنین گوید:

«سید شهاب الدین محمودبن سید عبدالله افندی آلوسی زاده ی بغدادی، از

ص: 296

طرف پدر نسپش به حسین و از جهت مادر به حسن می رسد به واسطه ی استاد ربّانی، سیّد عبدالقادر گیلانی که او خاتم مفسّران و نخبه ی محدّثان بود، دانش را از علمای زبردست از جمله پدر علامه اش، و شیخ سویدی و خالد نقشبندی و شیخ علی موصلی آموخت و این مطالب در «حدیقة الورد فی مدائح السیّد شهاب الدّین محمود» به تفصیل آمده است. یکی از یگانه های دنیا در گفتار حق و پیروی از راستی و دوست داشتن سنّت ها و دوری از فتنه ها بود، تا آن جا که نوساز و پایدارکننده ی دین حنیفی بود. دنیا بها انقرض الکرام فأذنبت \*\*\* و کأنّها بوجوده استغفارها

به سبب گذر ایام دنیا نسل بزرگواران منقرض شد؛ گویی وجود او استغفار دنیا بود.

بیشترین علاقه ی او به خدمت به کتاب خداوند و حدیث جدّش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود، چون این دو شامل تمام دانش بوده و مرجع گفته ها و مفهوم ها به آن دو می باشد، او بسیار حریص در افزایش دانش خود و بهره گیری بیشتر از سهم و بهره ی خود از آن بود. و بسیار می گفت:

سهری لتتیح العلوم الذّلی \*\*\* من وصل غانیة و طیب عناق

شب زنده داری من برای تنقیح دانش ها برایم لذت بخش است \*\*\* از وصال زنی خوش آهنگ و دست در گردن انداختن او

در سیزده سالگی به تدریس و تألیف پرداخت، درس داد، موعظه کرد و برای حنفی ها در بغداد فتوا داد و خطبه ها و رساله ها و فتواها و مسائل بسیاری نوشت، و خط او چون مروارید و مرجان یا گردن بندی در گردن زیبارویان بود. در سال 1248 که سال تولّد نویسنده ی این سطرها می باشد بر مسند فتوا نشست، نشان «ذی قدر و شأن» را سلطان به سوی او فرستاد.

نوه اش سیّد احمد گوید: در شرح حال او به نام «ارج الندو العود» گوید: او دانا به اختلاف مذهب ها بود، از ملل و نحل و غرائب آگاه بود و اعتقاد سلفی داشت، مانند نیاکان بزرگوارش شافعی مذهب بود. جز این که در بسیاری از مسأله ها

به امام اعظم اقتدا نمود. سپس در آخر کار خویش مانند علمای نقاد به اجتهاد تمایل پیدا کرد، بنابر آن چه پیشوایان در کتاب های اصول بر آن تصریح کرده و تعریف نموده اند.

گوید: و از کتاب هایش که بزرگترین قدر و افتخار را دارا می باشد، تفسیرش به نام «روح المعانی فی تفسیر القرآن و السبع المثانی» می باشد. در 21 ذیقعده ی سال 1270 درگذشت...» (1)

#### 147 - روایت بلخی قندوزی

سلیمان بن ابراهیم بلخی قندوزی (2) در کتابش «ینایع المودّة» با اسنادهای گوناگون و نقل های مختلف حدیث را روایت کرده است...

او گفته است: «حموینی در «فرائد السمطین» با سندش از سعیدبن جبیر از ابن عباس نقل کرده که او گفت: رسول خدا فرمود: «یا علی، من شهر دانشم و تو در آن می باشی و به شهر وارد نمی شوند جز از در آن و دروغ گفته است کسی که ادعا کند مرا دوست می دارد در حالی که با تو دشمن است، زیرا که تو از من هستی و من از تو، گوشت تو گوشت من و خون تو از خون من و روح تو از روح من، و نهان تو نهان من، و آشکار تو از آشکار من است. سعید است کسی که از تو اطاعت کند، و شقی است کسی که نافرمانی تو را کند، و سود برد آن کس که ولایت تو را بپذیرد و زیان بیند کسی که با تو دشمنی کند، پیروز است کسی که ملازم تو گردد و هلاک می شود کسی که از تو جدا گردد، و مثل ائمه از فرزندان تو، بعد از من، مثال کشتی نوح است، هر که سوار آن شد نجات یابد و کسی که از آن باز ماند غرق شود. و مثال

ص: 298

---

1- التاج المکمل / 360 و شرح حالی در «الاعلام 7 / 176» از چند مأخذ دارد و گفته اند که در شرح حال او رساله های مفصلی تألیف شده است.

2- او شیخ سلیمان بن شیخ ابراهیم معروف به «خواجه کلان» حسینی بلخی قندوزی حنفی است. در قسطنطنیه به سال 1270 یا 1293 درگذشته است.

شما چون ستارگان است، هر وقت ستاره ای غایب شود، ستاره ای دیگر طلوع کند تا روز قیامت.»

و گوید: «باب چهاردهم، در فراوانی دانش او علیه السلام: (1) «در «الدر المنظم» از ابن طلحة حلبی شافعی آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدينة العلم وعلی بابها. و خداوند متعال می فرماید: «وأتوا البيوت من أبوابها» (2) هر کس دانش خواهد، باید نزد آن در بیاید.»

و گوید: «ابن مغزلی با سندش از مجاهد از ابن عباس و هم چنین از جابر بن عبدالله نقل کرد که گفتند: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بازوی علی را گرفتند و فرمود: این امیر نیکوکاران و قاتل گنه کاران است، یاری شده است کسی که او را یاری کند و سرشکسته است کسی که او را یاری نکند. پس صدایشان را بلند کرده، فرمود: من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد باید نزد آن در بیاید.

هم چنین این حدیث را موقّق بن احمد و حموی و دیلمی در «الفردوس» و صاحب کتاب «المناقب» از مجاهد از ابن عباس، نقل کرده اند. و نیز، ابن مغزلی از حذیفه بن یمان از علی نقل کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است و به خانه ها جز از درهای آن وارد نمی شوند.» ابن مغزلی با سندش از محمّد بن عبدالله نقل کرده که گفت: علی بن موسی الرضا از پدرش از پدرانش از امیرالمؤمنین علی برای ما حدیث خواند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «یا علی، من شهر دانشم و تو در آن هستی. دروغ گوید هر کسی ادعا کند که به آن شهر می رسد جز از جلوی آن در.» و از اصبع بن نباته نقل شده که گفت: هنگامی که علی علیه السلام در (جایگاه) خلافت نشست خطبه ای خواند که ابوسعید بختری تا پایانش آن را آورده است. سپس به حسن علیه السلام فرمود: «ای فرزندم، از منبر بالا رو و سخن بگو.» پس بالا رفت و بعد از حمد و صلوات فرمود: «ای مردم! شنیدم جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: أنا مدينة العلم وعلی بابها. آیا وارد آن شهر جز از درش

ص: 299

---

1- ینابیع المودّة / 65-78.

2- بقره 189/.

می توان شد؟» پس پایین آمد. سپس به حسین علیه السلام فرمود: «از منبر بالا رو و سخن بگو.» پس بالا رفت و بعد از حمد و صلوات فرستادن فرمود: ای مردم! شنیدم جدم صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: «علی شهر هدایت است، هر کس وارد آن شد، نجات یافت و هر کس تخلّف ورزید هلاک گردید.» پس پایین آمد سپس علی علیه السلام فرمود: «ای مردم! این دو فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می باشند و امانت او که به امتش به امانت سپرده است و درباره ی آن دو می پرسد.»

و گوید: «از گنج های حقیقت این که: «أنا مدينة العلم و علیّ بابها.» از طبرانی و دیلمی.»

و گوید: از «الجامع الصغیر»: «من شهر دانشم و علی در آن است، پس هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن در بیاید.» از عقیلی و ابن عدی و طبرانی در «الکبیر» و حاکم از ابن عباس و نیز ابن عدی و حاکم از جابر آن را روایت کرده اند.

و گوید: از «ذخائر العقبی»: «در ذکر دانش فراوان علی: مرفوعاً از علی: «من خانه ی دانشم و علی در آن است.» بغوی آن را در «المصاییح» نقل کرده است و ابوعمر چنین نقل کرده است: «من شهر دانشم و علی در آن است، پس هر کس دانش را خواهد، باید از در آن وارد آن شود.»

و گوید: به نقل از کتاب «السبعین»: «حدیث بیست و دوم، جابر گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بازوی علی را گرفتند و فرمود: «این امام نیکوکاران و قاتل گنه کاران است، سرشکسته است هر کس او را یاری نکند، یاری شده است هر کس او را یاری کند.» سپس صدایشان را بلند کرده فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن در بیاید.» ابن مغزلی آن را روایت کرده است.

و گوید: از کتاب «موّدة القربی»: جابر آن را مرفوعاً آورده است: «أنا مدينة العلم و علیّ بابها.» ابن مسعود و انس مانند آن را روایت کرده اند.

و گوید: به نقل از کتاب «الصواعق»: بزّار و طبرانی در «الاوسط» از جابر بن عبداللّه و نیز طبرانی و حاکم و عقیلی و ابن عدی از ابن عمر، و ترمذی و نیز حاکم از علی نقل کرده اند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدينة العلم و علیّ

بابها.» و در روایتی است: پس هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن در بیاید، و در روایت دیگری از ترمذی از علی است: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است.»

و گوید: از کتاب «درّة المعارف»: «امام علی علم اسرار حروف را از سرور و مولایمان محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آموخت و اشاره به اوست فرمایش حضرت صلی الله علیه و آله و سلم:

«من شهر دانشم و علی در آن است، و او نخستین کسی است جدول علم اوفاق (1) را با صد خانه عمودی و افقی تنظیم کرد.»

و به نقل از «الدرّ المنظم» آورده است: «منظور از این راز تابناک و رمز ارزشمند، آشکارکردن نشانه هایی برای ارباب ذوق است، چون از دانش های بزرگی است که درهای آن شهر را می گشاید، دست هیچ ناسوتی به آن نمی رسد و جز لاهوتی به آن نظر نمی افکند. و این همان دانشی است که آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم به آن اختصاص یافتند و آن دانشی می باشد که محمد صلی الله علیه و آله و سلم شهر و علی در آن است.»

و به نقل از همان کتاب گوید: «آن ها دو کتاب جلیل القدر هستند، یکی را امام علی بر منبر یاد کرد هنگامی که در کوفه ایستاده خطبه می خواند که بیان آن به زودی خواهد و «خطبة البیان» نامیده شده است. دیگری را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مخفی داشت و این آن علم مکنون است که با این فرمایش حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به آن اشاره شده است:

«أنا مدينة العلم و علی بابها.» و به او فرمان نوشتنش را دادند. پس امام علی به صورت حروف جدا از هم به روش سفر آدم علیه السلام در جفر یعنی چرم نازکی برگرفته از پوست شتر، نوشت و میان مردم به «الجفر الجامع و النور اللامع» و یا «الجفر و الجامعة» شهرت یافت.»

و به نقل از «الدرّ المکنون و الجوهر المصون» گوید: «امام علی علم حروف را از سرورمان محمد صلی الله علیه و آله و سلم به ارث برد و این فرمایش حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم اشاره بدان است:

«من شهر دانشم و علی در آن است، پس هر کس دانش را خواهد، بر او باد آن در.»

ص: 301



سلامة الله بدایونی امام امیرالمؤمنین علیه السلام را در کتاب «معركة الآراء» به «باب مدينة العلم» توصیف کرده است، آن جا که بعد از آوردن حدیث ساختگی «اصبت و أخطأت» [درست گفتمی و خطا کردی] گوید: «نتیجه اینکه وقتی سؤال کننده پاسخ باب مدينة العلم را اشتباه گرفت، گفت: «أصبت و أخطأت و فوق كل ذي علم عليم».

## 149 - اثبات حسن الزمان

مولوی حسن الزمان چنین گوید: «تنبیه: بهترین بیته بر معنی خاتم الأولیاء حدیث صحیح مشهوری است که گروه هایی از پیشوایان آن را صحیح دانسته اند، از جمله: قوی ترین نویسنده در رجال، سند محدثان، ابن معین و هم چنین خطیب در تاریخش آن را به او اسناد داده و با او موافقت کرده در حالی که نخست گفته بود، حدیث اصلی ندارد. و از جمله ی آنان: امام، حافظ، منتقد، مجتهد، مستقل، مجدد جامع در دانش ها، همان گونه که سیوطی و ابن حجر و تاج سبکی و ذهبی و نووی از امام حافظ، خطیب بغدادی نقل کرده که کسی از مردم دورانش هم تالی او نبوده است و سخن امام ائمه ابن خزیمه این مطلب را تأیید می کند که گفته است: بر روی زمین دانایان از ابن جریر در پیرایش آثار نمی شناسم. و خطیب گفته است: مانند او در آن معنا ندیدم. و سیوطی این سخنش را در مسند علی، از کتاب «جمع الجوامع» نقل کرده است و از آنان است: حاکم، و از آخرین آن ها حافظ، مجد شیرازی، استاد ابن حجر در «نقد الصحیح» است که در پژوهش خود بسیار دقت کرده، همان گونه که دهلوی در «لمعات التنقیح» نقل نموده است. و علایی و زرکشی و ابن حجر در گروه های دیگر به حسن بودن آن بسنده کرده اند در ردّ بر «ابن جوزی» نسبت به فرمایش حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم: «من شهر دانشم و علی در آن است، و وارد شهر نمی توان شد جز از در آن.» خداوند متعال می فرماید: «و أتوا البيوت من أبوابها» (1) و این قوی ترین گواه بر صحیح بودن روایتی است که حاکم آن را صحیح شمرده است:

ص: 302

«هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن در بیاید.» و این مقام پایان و ختم است که پس از او جز او ولّی نیست مگر اینکه به او باز می‌گردد و از او برمی‌گیرد و اشاره به اوست آن چه در حدیث صحیح مستفیض مشهور، بلکه متواتر آمده است درباره‌ی فرمان به بستن هر دری جز در خانه‌ی او بنا بر فرمان خداوند به آن...» (1) و در همان کتاب است: «آمده است از بزرگان اصحاب مانند باب مدینه العلم و ابن مسعود و ابن عباس، تأویل آغاز سوره‌ها که از متشابهات می‌باشند.»

و در همان کتاب پس از کلامی گوید: «اخبار و آثار در این باره، از باب مدینه العلم و خانه‌ی حکمت قابل شمارش نیست...» (2)

### 150 - اثبات علی بن سلیمان شاذلی

علی بن سلیمان دمنی مغربی مالکی شاذلی (3) حدیث را ثابت کرده است و به تفصیل در باره اش سخن گفته و در پاسخ به مناقشه در اسنادش سخن دو حافظ، صلاح علایی و ابن حجر را آورده است. (4)

### 151 - اثبات عبدالغنی غنیمی

عبدالغنی افندی غنیمی امیرالمؤمنین را به «باب مدینه العلم» وصف کرده، همان گونه که سلیم فارس افندی در «قره‌الأعیان و مسرة الأذهان» آورده است؛ آن جا که گوید: «دانشمند هنرمند زیرک استوار، سید عبدالغنی افندی غنیمی گوید:

سپاس خداوندی را که دانشمندان را وارثان پیامبران قرار داد و آنان را برای

ص: 303

---

1- القول المستحسن فی فخر الحسن / 452.

2- القول المستحسن فی فخر الحسن: مثلاً نگاه کنید به / 65.

3- شرح حال او در «الأعلام 4 / 292» چنین آمده: «فقیهی از بزرگان مغرب است.» و نوشتارهایش را ذکر کرده و شرح او را بر ترمذی نیاورده و مرگش را سال 1306 ثبت کرده است.

4- نفع قوت المغتدی: 3 . 148. و در کتاب «الاعلام» شرح حال او را چنین آورده است: «عبدالغنی بن طالب بن حماد بن ابراهیم غنیمی دمشقی میدانی، فاضلی از فقهای حنفیه» سپس کتاب‌هایش را ذکر کرده و تاریخ وفاتش را سال 1298 ثبت کرده است.

نگه داری شریعت شریف پیامبر برگزیده اش برگزید، بخشش های زیاد را به آنان اختصاص داد و با دوام آنان آثار گذشتگان را ادامه بخشید، و مراتب آنان را از یک دیگر چنین جدا فرمود:

«و رفع بعضکم فوق بعض» (1) «و بعضی از شما را بالای بعضی دیگر بالا بردیم.»

او را سپاس گویم، پروردگار منزه بخشنده جواد را که دانش را در حقیقت، گذرگاهی برای رسیدن هر سعادت قرار داد و سلام و درود بر سرورمان محمد فرستاده اشرف و گرامی ترین و برترین برانگیخته شده، و بر خاندانش و یارانش و نوادگانش کسانی که با پیروی از او به شرف رسیدند.

اما بعد، از این کتاب مبارک آگاه شدم و آن را شامل مرواریدهای ارزشمند فراوان دیدم، چون از رشته های مختلف بهره گرفته و راز مکنون آن را آشکار نموده است و چرا چنین نباشد در حالی که سرچشمه اش شاه دانشمندان گرامی و فرزند امیرالمؤمنین خاتم خلفای راشدین چهارگانه، باب مدینة العلم سرورمان علی، پسرعموی سید المرسلین می باشد، که بهره مند از دو شرافت حسب و نسب والا و جامع میان دو فضیلت شمشیر و قلم است

ص: 304

اشاره

و اینک... پس از شنیدن و خواندن متن روایت های پیشوایان بزرگوار و گفته های ایشان درباره ی حدیث «أنا مدینه العلم...» و پس از تحقیق صحّت حدیث برای شما و اینکه این حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می باشد... تعدادی از شواهد و مؤیدات این حدیث را ذکر می کنیم؛ در حالی که همگی حدیث های معتبری هستند که هر یک مستقلاً می توانند مورد استدلال قرار گیرند. از جمله ی آن هاست:

(1) «أنا دارالحکمة و علی بابها»

اشاره

از کسانی که آن را روایت کرده یا مانند حدیث مسلم آن را به طور مرسل آورده اند:

1 - ابو عبدالله احمد بن حنبل

2 - ابو عیسی ترمذی

3 - ابو مسلم ابراهیم بن عبدالله کجی.

4 - ابو جعفر محمد بن جریر طبری.

5 - ابو بکر محمد بن محمد باغندی.

6 - ابو الحسن محمد بن مظفر بغدادی.

7 - ابو عبدالله عییدالله بن محمد عکبری معروف به «ابن بطة».

8 - ابو عبدالله محمد بن عبدالله، حاکم نیشابوری.

- 9 - ابوبكر احمد بن موسى بن مردويه اصفهانی.
- 10 - ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی.
- 11 - ابوالحسین علی بن محمد بن طیب معروف به «ابن مغزلی».
- 12 - ابوالمظفر منصور بن محمد سمعانی.
- 13 - ابوشجاع شیرویه بن شهردار دیلمی.
- 14 - ابومحمد حسین بن مسعود فراء بغوی.
- 15 - احمد بن محمد بن علی عاصمی.
- 16 - کمال الدین ابوسالم محمد بن طلحه ی شافعی.
- 17 - ابوالمظفر یوسف بن قزعلی معروف به «سبط ابن جوزی».
- 18 - ابوعبدالله محمد بن یوسف گنجی شافعی.
- 19 - محبّ الدین احمد بن عبدالله طبری.
- 20 - صدرالدین ابوالمجامع ابراهیم بن محمد حموی.
- 21 - ولیّ الدین محمد بن عبدالله، خطیب تبریزی.
- 22 - جمال الدین محمد بن یوسف زرندی.
- 23 - صلاح الدین خلیل بن کیکلدی علائی.
- 24 - مجدالدین محمد بن یعقوب فیروزآبادی.
- 25 - شمس الدین محمد بن محمد جزری.
- 26 - شهاب الدین احمد بن علی معروف به «ابن حجر عسقلانی».
- 27 - شهاب الدین احمد، نویسنده ی «توضیح الدلائل».
- 28 - جلال الدین عبدالرحمان بن ابوبکر سیوطی.
- 29 - شهاب الدین احمد بن محمد قسطلانی.

30 - شمس الدين محمد علقمي.

31 - شمس الدين محمد بن يوسف شامي.

32 - احمد بن محمد بن حجر مكي.

33 - علي بن حسام الدين، مشهور به «متقي».

ص: 306

- 34 - ابراهيم بن عبدالله وصّابى .
- 35 - شيخ بن عبدالله عيدروس يمنى .
- 36 - رحمة الله بن عبدالله سندی .
- 37 - جمال الدين عطاء الله بن فضل الله شيرازى .
- 38 - محمد عبدالرؤوف بن تاج العارفين مناوى .
- 39 - محمد حجازى بن محمد شعرانى .
- 40 - ملا يعقوب بنبانى لاهورى .
- 41 - احمد بن فضل بن محمدبا كثير مگى .
- 42 - شيخ عبدالحق دهلوى .
- 43 - شيخ بن على بن محمد جفرى .
- 44 - نور الدين على بن احمد عزيزى .
- 45 - نور الدين على بن على شبراملسى .
- 46 - محمد بن عبدالباقى زرقانى .
- 47 - ميرزا محمد بن معتمد خان بدخشى .
- 48 - محمد صدر العالم .
- 49 - نظام الدين بن قطب الدين سهالوى .
- 50 - شاه ولى الله بن عبدالرحيم دهلوى .
- 51 - محمد بن اسماعيل، امير صنعانى .
- 52 - محمد بن على صبان مصرى .
- 53 - محمد مبین بن محبّ سهالوى لكهنوى .
- 54 - عبدالعزيز بن ولى الله (دهلوى) .

55 - محمد اسماعيل بن عبدالغنى دهلوى.

56 - حسن على محدث دهلوى.

57 - نورالدين بن اسماعيل سليمانى.

58 - ولى الله بن حبيب الله لكهنوى.

ص: 307



## 1 - روایت احمد بن حنبل

احمد بن حنبل با اسنادش از صنابحی در کتاب «المناقب» آن گونه که در «تفریح الأحباب» آمده، آن را روایت کرده، آن جا که گوید: «از علی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است.» ترمذی آن را روایت کرده و گفته است: این حدیثی غریب است. و گوید:

بعضی این حدیث را از «شریک» روایت کرده و نامی از «صنابحی» نبرده اند و ما این حدیث را از هیچ یک از ثقات جز شریک نمی شناسیم. و احمد آن را از صنابحی روایت کرده است.» (1)

## 2 - روایت ترمذی

ابوعیسی ترمذی آن را در «الجامع الصغیر» همان گونه که در «ذخائر العقبی» آمده، روایت کرده است: «از علی نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است.» ترمذی آن را نقل کرده و گفته است: حدیثی حسن است.» (2) و در کتاب «الریاض النضره» گوید:

«از علی نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من خانه ی حکمتم و علی در آن است. ترمذی آن را نقل کرده و گفته است: حسن و غریب است.»

و روایت او از «المشکاة» و «اجوبة العلائی» و «تاریخ ابن کثیر» و «نقد الصحیح» و «اسنی المطالب» و «الجامع الصغیر» و «الصواعق» و «کنز العمال» و «المرقاة» و کتاب های دیگر، دانسته می شود.

ص: 308

---

1- تفریح الأحباب / 350.

2- ذخائر العقبی / 77.

### اشاره

ابومسلم ابراهیم بن عبدالله کجی با سندش از علی علیه السلام آن را روایت کرده است، همان گونه که در چند جای کتاب، به نقل از صلاح الدین علایی قول او آورده شد:

«با این همه آن را شاهی است که ترمذی در جامعش از اسماعیل بن موسی فزاری از محمد بن عمر بن رومی از شریک بن عبدالله از سلمه بن کهیل از سوید بن غفلة از ابوعبدالله صنابحی از علی مرفوعاً روایت کرده است: «من خانه ی حکمت و علی در آن است.»

و ابومسلم کجی و دیگرانی آن را از محمد بن عمر بن رومی روایت کرده اند.»

و سخن فیروزآبادی هم گذشت که گوید: و نقل دیگری از این حدیث می باشد که ترمذی آن را در جامعش روایت کرده است... و ابومسلم کجی و غیر او در روایت آن از او پیروی کرده اند...»

### شرح حاشی

1 - سمعانی گوید: «کجی: ابومسلم ابراهیم بن عبدالله به این نسبت شهرت یافت... او از محدثان ثقه و از بزرگانشان بود...» (1) 2 - ذهبی گوید: «ابومسلم کجی، حافظ، مسند... نویسنده ی کتاب «السنن» و بازمانده حافظان است. دارقطنی و دیگران او را ثقه دانسته اند، او بخشنده و جوانمرد، شریف و دانا به حدیث بود... در محرم سال (292) در بغداد درگذشت و جنازه اش به بصره برده شد؛ در حالی که نزدیک به یک صد سال داشت.» (2) و در کتاب «العبر» گوید: «حافظ، نویسنده ی «السنن» و مُسند زمان خود بود.

دارقطنی او را ثقه دانسته است. او محدث، حافظ، با جلال و بزرگواری بود.» (3) و در کتاب «دول الاسلام» درباره او گوید: «استاد محدثان» (4)

ص: 309

1- الأنساب: الکجی.

2- تذكرة الحفاظ 2 / 260.

3- العبر: حوادث 292.

4- دول الاسلام: حوادث 292.

3 - یافعی گوید: «حافظ، نویسنده ی «السّنن» و مُسند زمان خود، محدّث و حافظی با حشمت و بزرگواری بود.» (1) 4 - سیوطی گوید: «ابومسلم کجی حافظ، مسند، (بازمانده ی) استادان، او را ثقه دانسته اند. و دارقطنی گوید: او ثقه، جوان مرد، و دانا به حدیث بود.» (2)

#### 4 - روایت طبری

ابوجعفر محمدبن جریر طبری آن را در کتابش «تهذیب الآثار» روایت و بر صحت آن تصریح کرده، گوید: «این خبر نزد ما صحیح است» و این مطلب را از چند کتاب گذشته دانستید. و سیوطی گوید: «سالیانی این گونه پاسخ می دادم تا اینکه از صحیح دانستن حدیث علی توسط ابن جریر در «تهذیب الآثار» آگاه شدم، نیز با صحیح دانستن حدیث ابن عباس توسط حاکم، از خداوند درخواست خیر کردم و بر بالابردن حدیث از مرتبه ی «حُسن» به مرتبه ی «صحت» یقین یافتم.»

#### 5 - روایت ابن بطة

ابوعبدالله عکبری معروف به «ابن بطة» با این سند آن را روایت کرده است:

«ابوعلی محمد بن احمد صواف حدیث کرد ما را از ابومسلم ابراهیم بن عبدالله بصری، از محمدبن عمر بن رومی از شریک از سلمة بن کهیل از صنابحی از علی که گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من خانه ی حکمت و علی در آن است.»»

هم چنین روایت او را از گفته ی ابن عراق در شماره ی 98 دانستید.

#### 6 - روایت حاکم

ابوعبدالله حاکم نیشابوری در کتاب «مستدرک» آن را روایت کرده است همان گونه که در گفته ی صالحی و شبراملسی و زرقانی خواهد آمد.

ص: 310

---

1- مرآة الجنان: حوادث 292.

2- طبقات الحفاظ 273.

## 7 - روایت ابن مردویه

ابوبکر بن مردویه اصفهانی با سندش از «شعبی» از علی روایت کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من خانه ی حکمت و علی در آن است.» روایت او را هم چنین از سخن ابن عراق در شماره ی (98) دانستید.

## 8 - روایت ابونعیم

ابونعیم اصفهانی حدیث را روایت کرده، چنین گوید:

«حدیث کرد ما را ابواحمد محمد بن احمد گرگانی از حسن بن سفیان از عبدالحمید بن بحر از شریک از سلمة بن کهیل از صنابحی از علی بن ابی طالب که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من خانه ی حکمت و علی در آن است.» اصبع بن نباته و حارث هم از علی همین گونه روایت کرده اند. و مجاهد هم از ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مانند آن را.» (1) هم چنین در کتاب «المعرفة» آن را روایت کرده است.

## 9 - روایت ابن مغزلی

ابوالحسن ابن مغزلی واسطی آن را روایت کرده و گفته است: «فرمایش حضرتش علیه السلام: «من خانه ی حکمت می باشم» ما را خبر داد ابوطالب محمد بن احمد بن عثمان بغدادی که نزد ما به واسط آمده بود از ابوالحسن علی بن محمد بن لؤلؤ با اجازه، از عبدالرحمان بن محمد بن مغیره از محمد بن یحیی از محمد بن جعفر کوفی از محمد بن طفیل از ابومعاویه، از اعمش، از مجاهد، از ابن عباس که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من خانه ی حکمت و علی در آن است، هر کس حکمت را خواهد باید نزد آن در بیاید.»

ما را خبر داد محمد بن احمد بن عثمان بن فرج از محمد بن مظفر

ص: 311

بن موسی بن عیسی حافظ، با اجازه از باغندی محمدبن محمدبن سلیمان از سوید از شریک از سلمةبن کهیل از صنابحی از علی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است، پس هر کس حکمت را خواهد، باید از آن بدان وارد شود.» (1)

## 10 - روایت ابوالمظفر سمعانی

ابوالمظفر سمعانی در کتابش، «مناقب الصحابه» آن را روایت کرده است و چنین گوید: از علی نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است.» (2)

## 11 - روایت دیلمی

دیلمی نویسنده ی کتاب «فردوس الأخبار» آن را چنین روایت کرده است:

«من خانه ی حکمتم و علی در آن است.» (3)

## 12 - روایت عاصمی

عاصمی مؤلف کتاب «زین الفتی» آن را روایت کرده است، آن جا که شباهت امیرالمؤمنین علیه السلام به آدم ابوالبشر را آورده است. در شباهت ایشان به حضرت آدم در دانش و حکمت چنین گوید: «لذا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: أنا مدینة العلم و علی بابها. و در بعضی روایات است: من خانه ی حکمتم و علی در آن است.»

و نیز در مقام تفصیل نام هایی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام را به آن ها نامیدند، گوید:

«اما در خانه ی حکمت، ما را خبر داد شیخ ابو محمد عبدالله بن احمد بن نصر از شیخ ابراهیم بن احمد حلوانی از محمود بن محمد بن رجاء از مأمون بن احمد و عمّار بن عبدالمجید و سلیمان بن خمیرویه، از امام محمد بن کرام، از

ص: 312

1- المناقب / 86-87.

2- مناقب الصحابة خطی.

3- فردوس الأخبار - خطی.

احمدبن محمدبن فضیل از زیادبن زیاد از عبیدبن ابی جعد از جابر بن عبداللّه که گفت:

شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: من خانه ی حکمتم و علی در آن است، هر کس حکمت خواهد، باید نزد آن در بیاید. در کتاب «المکتفی» ذکر شده است.

و مرا خبر داد استادم، محمّدبن احمد از علی بن ابراهیم بن علی از ابوالحسن احمدبن محمّدبن عبدوس طرائفی، از حکیم بن حجّاج هروی، از اسماعیل بن بنت السدی از محمّدبن عمر رومی از شریک از سلمه بن کهیل از صنابحی از علی که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است.»

و ما را خبر داد محمّدبن ابوزکریا از ابوابراهیم اسماعیل بن ابراهیم بن محمّدبن احمد واعظ در نیشابور از ابوبکر هلال بن محمّد در بصره از ابومسلم ابراهیم بن عبداللّه بصری از محمّدبن عمر بن عبداللّه از شریک از سلمه از صنابحی از علی. و حدیث را ذکر کرد.» (1)

### 13 - روایت ابن طلحه شافعی

ابوسالم محمّدبن طلحه شافعی بعد از حدیث «مدینه العلم» آن را روایت کرده است، همان گونه که پیشتر آمد، چنین گوید:

« امام ابومحمّد حسین بن مسعود قاضی بغوی در کتابش به نام «المصابیح» نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من خانه ی حکمتم و علی در آن است.» (2)

### 14 - روایت سبط ابن جوزی

یوسف، سبط ابن جوزی حدیث را روایت کرده؛ آن جا که بعد از حدیث «مدینه العلم» گوید: « در روایتی است: من خانه ی حکمتم و علی در آن است. و در روایتی است: من شهر فقه می باشم و علی در آن است.» (3)

ص: 313

1- زین الفتی بتفسیر سورة هل أتى خطی.

2- مطالب السؤل / 61.

3- تذکرة خواص الأمة / 48.

ابوعبدالله گنجی شافعی حدیث را روایت کرده است؛ بدین گونه که باب مخصوصی برای آن باز کرده است: «باب بیست و یکم، در حکمتی که خداوند متعال علی را بدان مخصوص گردانده است. خداوند متعال فرموده است: «و من یؤت الحکمة فقد أوتی خیراً کثیراً» (1): [و هر کس حکمت داده شود، خیر فراوان داده شده است.]

ما را خبر داد عبداللطیف بن محمد، در بغداد، از محمد بن عبدالباقی از ابوالفضل بن احمد از احمد بن عبدالمؤمن حافظ، از ابواحمد محمد بن احمد گرگانی، از حسن بن سفیان از عبدالحمید بن بحر از شریک از سلمة بن کهیل از صنابحی از علی که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من خانه ی حکمتم و علی در آن است. گویم: این حدیث حسن عالی است و حکمت را به سنت تقسیر کردم به جهت گفته ی خداوند عزّ و جلّ: «وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (2) و بر درستی این تأویل، فرمایش حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم دلالت دارد: «أوتیت الكتاب و مثله معه»: کتاب به من داده شد و مانند آن به همراهش. منظورش از کتاب قرآن است و مانند آن به همراهش، آن چه خداوند متعال از حکمت به ایشان آموخت. و امر و نهی و حلال و حرام را برایش بیان نمود. پس حکمت در این جا سنت است. لذا فرمود: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است.» (3)

## 16 - روایت محبّ طبری

محبّ الدّین طبری شافعی حدیث را چنین روایت کرده است:

«ذکر ویزگی او به این که در خانه ی حکمت است از علی نقل شده که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است.» ترمذی آن را نقل

ص: 314

1- بقره 269.

2- نساء 113.

3- کفایة الطالب/ 118-119.

کرده و گفته است: حسن غریب است.» (1) و نیز گوید: « ذکر این که او در خانه ی حکمت است - از علی نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است.» ترمذی آن را نقل کرده است و می گوید: حدیثی حسن می باشد.» (2)

### 17 - روایت حمّوئی

صدرالدین حمّوئی با اسنادش آن را چنین روایت کرده است:

«خبر داد ما را استادمان امام ابوعمرو بن موفّق که بر او قرائت کردم، از شیخ الاسلام سعادت حق و دین، محمّد بن مؤیّد حمّوئی با اجازه، از شیخ الاسلام نجم الدین احمد بن عمر بن عبداللّه خیوقی با اجازه اگر با سماع نبوده باشد، از محمّد بن عمر بن علی طوسی در نیشابور، از ابوالعبّاس احمد بن ابوالفضل سقایی از ابوسعید محمّد بن طلحه جنابذی، از ابوعلی احمد بن عبدالرحمان دمشقی، از ابوبکر یوسف بن قاسم قاضی، از ابوعبداللّه بن محمّد قاضی کوفی، از اسماعیل بن موسی فزاری، از محمّد بن عمر رومی، از شریک، از سلمه بن کهیل، از صنابحی، از علی که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است.» (3)

### 18 - روایت خطیب تبریزی

ولّی الدین خطیب تبریزی نویسنده ی «المشکاة» حدیث را از علی علیه السلام روایت کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است.» ترمذی آن را روایت کرده و گفته است: این حدیث غریبی است. و گوید:

بعضی این حدیث را از شریک روایت کرده و از صنابحی نام نبرده اند و این حدیث را جز از شریک از دیگر ثقه ها نمی شناسیم.» (4)

ص: 315

1- الرياض النضرة 2 / 255.

2- ذخائر العقبی / 77.

3- فرائد السمطين 1 / 99.

4- مشکاة المصابيح 3 / 244.



## 19 - روایت زرندی

محمدبن یوسف زرندی حدیث را مرسل مسلّم دانسته و در مدح امام علی علیه السلام گوید:

«کسی که از حضرت نبوی به کرامت برادری و گزینش اختصاص یافته و برای او نص آمده که در خانه ی حکمت و شهر دانش است.»

## 20 - روایت علایی

صلاح الدین علایی از این حدیث، در ردّ آنان که بر آن طعن و ضربه زده اند، دفاع کرده و صحیح بودنش را اثبات نموده است. پیشتر متن گفته اش از «اللاکلی المصنوعة» در شماره ی (69) (از بخش سند حدیث مدینه العلم) آورده شد.

## 21 - روایت فیروزآبادی

مجدالدین فیروزآبادی در کتاب «نقد الصحیح» حدیث را روایت کرده و آن را حق شمرده است و بیانش پیش از این در شماره (75) (از بخش سند حدیث مدینه العلم) آمد.

## 22 - روایت ابن جزری

شمس الدین ابن جزری حدیث را در کتابش «أسنی المطالب» روایت کرده است که متن گفتارش در شماره ی (78) (از بخش سند حدیث مدینه العلم) آمد.

## 23 - روایت عسقلانی

ابن حجر عسقلانی حدیث را روایت کرده و به حُسن آن فتوا داده است که به زودی از عبارت شامی و علقمی و مناوی و زرقانی خواهید دانست.

## 24 - روایت شهاب الدین احمد

سید شهاب الدین احمد، نویسنده ی «توضیح الدلائل» حدیث را چنین

ص: 316

روایت می‌کند: «باب پانزدهم در اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خانه ی حکمت و شهر دانش است و علی باب آن دو است. و اینکه بی تردید او به خداوند متعال و احکام و آیه ها و سخنش داناتر است.»

گوید: «از علی نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است.» حافظ ابونعیم و طبری آن را روایت کرده اند. و آن را در «المشکاة» روایت کرده و گفته است: ترمذی آن را نقل کرده است.» (1)

## 25 - روایت سیوطی

جلال الدین سیوطی در چند کتاب از کتاب های خود، حدیث را روایت کرده است: در کتاب «القول الجلی» گوید:

«حدیث پانزدهم - از علی نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است.» ترمذی آن را نقل کرده و گفته است: غریب است.» (2) و در «الجامع الصغیر» است: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است.» ترمذی از علی. (3) و در «جمع الجوامع» آمده است: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است.» ت (ترمذی) غریب، حل (حلیة الاولیاء).»

و در «اللائی المصنوعة» و «شرح الترمذی» نیز چنین آمده است و سخن ابن جریر و علایی را هم آورده است.

## 26 - اثبات قسطلانی

شهاب الدین قسطلانی حدیث را با توصیف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به «خانه ی حکمت» اثبات کرده و گفته است:

«در خانه ی حکمت، دعوت کننده به سوی خداوند - دعوت ابراهیم - دعوت پیامبران - دلیل خیرات.» (4)

ص: 317

---

1- توضیح الدلائل خطی.

2- القول الجلی - خطی.

3- الجامع الصغیر 1 / 108.

4- المواهب اللدنیة 1 / 182.

## 27 - روایت علقمی

علقمی در شرحش بر «الجامع الصغیر» آن را روایت کرده، چنین گوید:

«حدیث من خانه ی حکمتم و علی در آن است. و در «الکبیر گوید: ترمذی، غریب. گویم: قزوینی و ابن جوزی ادعا می کنند که این ساختگی است. و حافظ علایی و ابن حجر و نویسندہ ی این کتاب، این گفته ها را چنان رد کرده اند که قول آن دو را باطل می کند.» (1)

## 28 - روایت شامی

محمدبن یوسف شامی در نام های رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گوید:

«حرف دال - دارالحکمة (خانه ی حکمت) شیخ آن را از حدیث علی گرفته است که: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است.» حاکم آن را در «المستدرک» روایت کرده و صحیح به شمار آورده است و ابن جوزی ادعا کرده است که ساختگی می باشد. و شیخ آن را در «النکت» و «اللاالی» پی گیری کرده است و حافظ علایی و ابن حجر گویند: درست آن است که حدیث حسن باشد نه صحیح و نه ساختگی. و سخن درباره ی آن را در کتاب «الفوائد المجموعة فی بیان الأحادیث الموضوعة» گسترش داده ام.

## 29 - روایت ابن حجر مکی

شهاب الدین ابن حجر مکی حدیث را در «الصواعق المحرقة» روایت کرده که 8 پیشر دانستید، آن جا که گوید: «در حدیث دیگری از ترمذی از علی است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من خانه ی حکمتم و علی در آن است.» (2) و نیز در کتاب «المنح المکیة» همین گونه آمده است.

## 30 - روایت متقی

علی متقی هندی حدیث را در فضایل حضرتش علیه السلام روایت کرده گوید: «من

ص: 318

---

1- الکوکب المنیر شرح الجامع الصغیر خطی.

2- الصواعق المحرقة / 73.

خانه ی حکمت و علی در آن است. ترمذی از علی» (1) و آن را از ترمذی و ابن جریر روایت کرده و سپس گفته ی ابن جریر را آورده است: «سند این خبر، صحیح است.»

### 31 - روایت وصابی

ابراهیم وصابی یمنی حدیث را چنین روایت کرده است:

«از او - یعنی از امیرالمؤمنین نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من خانه ی حکمت و علی در آن است. ترمذی در جامعش آن را نقل کرده و گفته است:

غریب است و ابونعیم در «المعرفة»» (2)

### 32 - روایت عیدروس

شیخ ابن عبداللّه عیدروس آن را چنین روایت کرده است:

«در حدیث دیگری از ترمذی از علی است: «من خانه ی حکمت و علی در آن است.»» (3)

### 33 - روایت سنّی

رحمت اللّه سنّی حدیث را چنین روایت کرده است:

«حدیث - من خانه ی حکمت و علی در آن است.» ابن بطه، نع، مر، طب، حب، عد، خط (ابی نعیم، ابن مردویه، طبرانی، ابن حبان، ابن عدی، خطیب) و با لفظ: من شهر فقه می باشم. و دیگری: من شهر دانشم...» (4)

### 34 - اثبات محدّث

جمال الدّین محدّث در «اربعین» خود حدیث را ثابت کرده آن جا که امام علیه السلام را

ص: 319

---

1- کنز العمال 12 / 201.

2- الاکتفاء فی مناقب الأربعة الخلفاء خطّی.

3- العقد النبوی و السرّ المصطفوی خطّی.

4- مختصر تنزیه الشریعة خطّی.

چنین توصیف می کند:

«او منصوص است به این که در خانه ی حکمت و باب مدینه العلم می باشد.» (1)

### 35 - روایت مناوی

عبدالرؤف مناوی در «کنوز الحقائق» و در «التیسیر» و در فیض القدیر فی شرح الجامع الصغیر» آن را روایت کرده و متن گفته اش در کتاب اخیر چنین است:

«من خانه ی حکمت و در روایتی: أنا مدینه العلم و علیّ بابها. یعنی علیّ بن ابی طالب آن دری است که از آن بر حکمت می توان وارد شد و تورا بسنده است به این مرتبت که چقدر رفیع است و این منقبت که چه قدر بلند است.

و هر کس ادعا کند که در فرمایش «علیّ بابها» کلمه ی علیّ به معنای مرتفع از ریشه ی علوّ به معنای ارتفاع است، برای هدف فاسدش نیرنگ به کار برده به چیزی که او را بی نیاز و فربه و توانگر نمی نماید.

ابونعیم از ترجمان قرآن مرفوعاً نقل کرده است: خداوند عزّ و جلّ: «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» نازل فرموده، مگر این که علی رئیس و امیر آنان است. و از ابن مسعود نقل می کند که گفت: خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودم، درباره ی علی از ایشان پرسیدند، فرمود: «حکمت به ده قسمت تقسیم شد، نه قسمت به علی داده شد و به همه ی مردم یک قسمت.» و نیز از ایشان است: «قرآن بر هفت حرف نازل شد. هیچ حرفی از آن نیست جز اینکه ظاهر و باطنی دارد. و اما نزد علی علم ظاهر و باطن می باشد.» و نیز نقل کرده است: «علی سرور فرستادگان (مسلمانان) و امام پرهیزکاران است.» و نیز نقل کرده است: «من سرور فرزندان آدم هستم و علی سرور عرب است.» و نیز نقل کرده است: «علی پرچم هدایت است.»

و نیز نقل کرده است: «خداوند فرمانم داد که تورا به خود نزدیک کنم و پیاموزم تا دریابی.» و این آیه بر من نازل شد: «و تعیها أذن واعیه» و نیز از ابن عباس

ص: 320

نقل کرده است: گفت وگو می کردیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هفتاد پیمان و عهد را به علی واگذار فرمود که آن بر عهده ی دیگری قرار نداد.

و اخبار در ابن باب قابل شمارش نیست.

ترمذی از اسماعیل بن موسی فزاری، از محمد بن عمر رومی، از شریک، از سلمة بن کهیل، از سوید بن غفلة، از ابو عبد الله صنابحی، از علی امیر المؤمنین. و گفت: «غریب است.» قزوینی مانند ابن جوزی ساختگی بودن آن را ادعا می کند و علایی ردّ بر او را گسترده و گوید: نه ابوالفرج و نه دیگری دلیل نکوهش کننده ای برای این خبر نیاورده اند، جز اینکه بدون هیچ دلیلی مدعی ساختگی بودن آن شده اند.

و از حافظ ابن حجر در فتوایش درباره ی آن پرسیده شد، گفت: این حدیث را حاکم صحیح دانسته و ابن جوزی آن را در الموضوعات آورده و گفته است که دروغ است. و حقیقت بر خلاف گفته ی هر دو می باشد و از نوع حسن است که به صحت نمی رسد و به دروغ فرو نمی افتد و گوید: بیانش به طول می کشد ولی این نظر، مورد اعتماد است.» (1)

### 36 - روایت شعرانی

محمد حجازی شعرانی در کتاب «فتح المولی النصیر بشرح الجامع الصغیر» حدیث را روایت کرده و به حسن بودنش حکم کرده است همان گونه که در «شرح عزیزی» آمده است و منظور از عبارت «شیخ گفت...»، او می باشد که خواهد آمد.

(به قسمت 41 از همین شواهد بنگرید.)

### 37 - اثبات یعقوب لاهوری

ملا یعقوب بنبانی لاهوری هم حدیث را ثابت کرده است که پس از این سخنش خواهد آمد.

ص: 321

### 38 - روایت ابن باکثیر مکی

احمد بن فضل مکی حدیث را روایت کرده و گفته است:

«نیز از او نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من خانه ی حکمت و علی در آن است.» ترمذی آن را نقل کرده است.» (1)

### 39 - اثبات عبدالحق دهلوی

شیخ عبدالحق دهلوی در «اللمعات فی شرح المشکاة» و نیز در «أشعة اللمعات» حدیث را اثبات کرده است. هم چنین «خانه ی حکمت» را در نام های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در کتاب «مدارج النبوة» ذکر نموده است.

### 40 - روایت جفری

شیخ بن علی جفری حدیث را به عنوان حدیث مسلم به طور مرسل نقل کرده و در کتاب «کنز البراهین الکسبیه» گوید:

«حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من خانه ی حکمت و علی در آن است.»

### 41 - روایت عزیزی

شیخ علی عزیزی در شرح «جامع الصغیر» حدیث را روایت کرده گوید:

«علقمی گفت: قزوینی و ابن جوزی ادعا کرده اند که ساختگی است. و حافظ علایی و ابن حجر و نویسندگان این کتاب سخن آن دو را به گونه ای رد کرده اند که آن را باطل می کنند... و شیخ گفت: حدیثی حسن می باشد.» (2)

### 42 - روایت شبراملسی

علی شبراملسی در حاشیه خود بر کتاب «المواهب اللدنیة» در شرح «خانه ی

ص: 322

---

1- وسیلة المال خطی.

2- السراج المنیر - شرح الجامع الصغیر 2 / 62.

حکمت» از نام های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، حدیث را روایت کرده، گوید: فرمایش او: «خانه ی حکمت» شیخ آن را از حدیث علی گرفته است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است.» حاکم آن را در «مستدرک» روایت کرده و صحیح دانسته است.»

### 43 - روایت زرقانی

زرقانی مالکی، شارح کتاب «المواهب اللدنیة» حدیث را اثبات کرده و محقق دانسته است، به همراه شرح «خانه ی حکمت» و گوید: به قول حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است.» حاکم در مستدرک آن را روایت کرده و صحیح دانسته است. ابن جوزی و ذهبی ادعا کرده اند که ساختگی است. و این سخن با بیانی که به درازا می کشد، رد شده است. حافظ علایی و حافظ ابن حجر گفته اند:

«درست آن است که حدیث حسن است، نه صحیح و نه ساختگی.» (1)

### 44 - روایت بدخشانی

میرزا محمد بدخشانی حدیث را در کتاب «نزل الأبرار» روایت کرده، بعد از ذکر حدیث «مدینة العلم» گوید:

«آن نزد ترمذی و ابونعیم در «الحلیة» از علی با لفظ: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است.» می باشد.

و در کتاب «مفتاح النجا» گوید:

«ترمذی و نیز ابونعیم در الحلیة، آن را مرفوعاً از علی نقل کرده اند با لفظ: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است.»

و در کتابش «تحفة المحبیین» حدیث را از ترمذی آورده و با توجه به شواهدش به حسن بودن آن حکم کرده است.

ص: 323



#### 45 - روایت محمد صدر العالم

محمد صدر العالم حدیث را در کتاب «معارض العلی» به نقل از کتاب «جمع الجوامع» روایت کرده است که گفته اش پیشتر آورده شد.

#### 46 - اثبات نظام سهالوی

نظام الدین سهالوی، حدیث را در کتاب «الصبح الصادق» اثبات کرده است که به زودی خواهد آمد.

#### 47 - روایت ولی الله دهلوی

شاه ولی الله دهلوی حدیث را در کتاب «قرّة العینین» روایت کرده و حُسن آن را برگزیده است.

#### 48 - روایت امیر صنعانی

محمد بن اسماعیل امیر صنعانی حدیث را از ترمذی روایت کرده و صحیح دانستن آن را از طبری در کتاب «الروضة الندیة» نقل کرده است.

#### 49 - روایت محمد مبین لکهنوی

مولوی محمد مبین لکهنوی حدیث را در کتاب «وسيلة النجاة» به نقل از ترمذی و ابونعیم، روایت کرده است.

#### 50 - روایت دهلوی

عبدالعزیز دهلوی در کتاب خود، «عزیز الإقتباس» گوید: «حدیث من خانه ی حکمت و علی در آن است را ترمذی روایت کرده است. و نیز دهلوی در پاسخ پرسش برخی سائلان، حدیث را ذکر کرده و به آن احتجاج نموده است که گفته اش پیشتر آورده شد.

او پسر برادر (دهلوی) است؛ که حدیث «من خانه ی حکمتم» را در رساله ی خود، «منصب امامت» اثبات کرده، گوید: «و از آن، حکمت است. خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «و لقد آتینا لقمان الحكمة أن اشکر لله» (1) و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«من خانه ی حکمتم و علی در آن است.» و برای ابن عباس حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چنین دعا فرمود: «پروردگارا حکمت را به او بیاموز.»

## 52 - روایت محدث دهلوی

حسن علی محدث دهلوی، شاگرد «دهلوی»، حدیث را چنین روایت کرده است:

«از علی نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است.» ترمذی آن را روایت کرده و گفته است: این حدیث غریب است و گوید: بعضی این حدیث را از شریک روایت کرده و در آن نامی از صنابحی ذکر ننموده اند. و این حدیث را غیر از شریک از دیگر ثقات نمی شناسیم و احمد آن را از صنابحی روایت کرده است.»

و نیز در کتاب «شرح عزیز الإقتباس» حدیث را اثبات کرده است.

## 53 - روایت سلیمانی

نورالدین سلیمانی، حدیث را در کتاب «الدرّ الیتیم» به نقل از کتاب «الإکتفاء» چنین روایت می کند:

«از او یعنی از علی علیه السلام نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است.» ترمذی در جامعش آن را نقل کرده و گفته است: غریب است. و نیز ابونعیم در کتاب المعرفة.»

ص: 325

## 54 - روایت ولی الله لکهنوی

ولّی الله لکهنوی حدیث را بعد از حدیث «مدینة العلم» چنین روایت کرده است: «ترمذی لفظ «الدار» [خانه] را به جای «المدینة» [شهر] آورده است.»

## 55 - روایت بلخی قندوزی

شیخ سلیمان قندوزی حدیث را چنین روایت کرده است: «ترمذی و حموی به سندشان از سویدبن غفلة، از صنابحی، از علی نقل کرده اند که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است.» و در همین باب از ابن عبّاس.

حموی از سلمة بن کهیل، از صنابحی نقل کرده که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است.»

ابن مغزلی به سندش از مجاهد از ابن عبّاس و نیز از سلمة بن کهیل، از صنابحی، از علی نقل کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است.»

و از کتاب «کنوز الحقایق» روایت کرده است: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است.» از ترمذی و نیز از کتاب های «الجامع الصغیر» و «الصواعق المحرقة» حدیث را روایت کرده است.

## 56 - روایت شاذلی

شاذلی دمنتی در کتاب «شرح الترمذی» حدیث را نقل نموده است.

## (2) «أنا مدینة الحکمة و علی بابها»

### اشاره

برخی از کسانی که حدیث را روایت کرده اند یا به عنوان حدیثی مسلم آن را به طور مرسل نقل نموده اند عبارتند از:

1 - اسماعیل مدنی أنماطی.

2 - ابوالحسن شاذان فضلی.

- 3 - ابوالحسن علی بن عمر دارقطنی.
- 4 - ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی.
- 5 - ابوبکر احمد بن علی خطیب بغدادی.
- 6 - ابوالمجامع ابراهیم بن محمد حموی.
- 7 - سید شهاب الدین احمد.
- 8 - جلال الدین عبدالرحمان سیوطی.
- 9 - عبدالرؤف بن تاج العارفین مناوی.
- 10 - شاه ولی الله دهلوی.
- 11 - مولوی ولی الله لکهنوی.
- 12 - شیخ سلیمان بلخی قندوزی.

### 1 - روایت انماطی

این حدیث را به همراه شرح حال مولایمان امیرالمؤمنین علیه السلام از کتابش در بخش «تاریخ الصحابة» چنین روایت می کند:

« ما را حدیث کرد، ابوبکر بن خالد و فاروق خطابی از ابومسلم کجی، از محمد بن عمر بن رومی، از شریک، از سلمه بن کهیل، از صنابحی، از علی که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر حکمتم و علی در آن است.»»

### 2 - روایت شاذان فضلی

ابوالحسن شاذان فضلی حدیث را در کتابش در بخش «خصائص علی علیه السلام» بنابر نقل جلال الدین سیوطی از او، روایت کرده است که خواهد آمد.

### 3 - روایت دارقطنی

ابوالحسن علی بن عمر دارقطنی نیز حدیث را روایت کرده است که آن را از بیان حافظ، خطیب بغدادی خواهی دانست.

حافظ ابونعیم این حدیث را اثبات کرده است، با توصیف سرورمان امیرالمؤمنین علیه السلام به «در شهر حکمت» و در ستایش او می گوید: «سید قوم، محب الشهود و محبوب المعبود، در شهر حکمت و دانش ها...» (1)

#### 5 - روایت خطیب بغدادی

حافظ، ابوبکر خطیب بغدادی حدیث را در «تاریخ بغداد» چنین روایت می کند: «ما را خبر داد علی بن ابوعلی معدّل و عبیدالله بن محمد بن عبیدالله بن سابور از عثمان بن اسماعیل بن مجالد از ابومعاویه ی نابینا از اعمش، از مجاهد، از ابن عباس که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر حکمتم و علی در آن است، پس هر کس حکمت را خواهد، باید نزد آن در بیاید.» (2) و در کتاب «تلخیص المشابه فی الرّسم» می گوید: «مرا خبر داد حسن بن ابوطالب، از علی بن عمر حافظ، از محمد بن ابراهیم انماطی، از حسین بن عبیدالله تمیمی، از حبیب بن نعمان که گفت: به مدینه برای مجاورت با آن آدم، پس از بهترین مردم آن سراغ گرفتم، به جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب اشاره کردند. خدمت ایشان رفتم و سلام کردم. به من گفت: تو آن عربی هستی که پانزده حدیث از انس بن مالک شنیده ای؟ پاسخ دادم: آری.

گفت: آن ها را بر من املا کن. آن ها را بر پسرش املا کردم و خود می شنید.

به او گفتم: آیا حدیثی برای من نمی گویی که پدرت از جدّت نقل کرده باشد؟

گفت: ای اعرابی، می خواهی مردم با تو دشمن شوند و نسبت رافضی به تو دهند؟

گفتم: نه.

گفت: پدرم از جدّم از جابر بن عبدالله حدیث کرد که گفت: رسول خدا فرمود:

ص: 328

1- حلیة الأولیاء 1 / 61.

2- تاریخ بغداد 11 / 204.

ابوبکر و عمر سروران سالمندان اهل بهشت می باشند.

گفت: شتاب کردم. آنگاه مقصود مرا از این شتاب دانست. گفت: و پدرم از پدرش از جابر مرا حدیث کرد که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من شهر حکمت ها یا حکمتم و علی در آن است، پس هر کسی شهر را خواهد، باید نزد آن در بیاید.» (1) این مطلب را از عبارت و گفته ی سیوطی هم - در آینده خواهی دانست.

## 6 - روایت حموی

صدرالدین ابوالمجامع حموی هم حدیث را روایت کرده است که از عبارت قندوزی آن را خواهی دانست.

## 7 - روایت شهاب الدین احمد

شهاب الدین احمد گوید: «امام همام که بر بلندای مقام و شأن او در دانش و اعمال مورد اتفاق است، و با زبان اهل کمال مرواریدهای فضیلت در رشته ی نظم برایش به هم پیوسته است، حافظ، پارسا، برتر، عالم، عامل، عارف کامل بدون شک و تردید: ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی، در کتاب و برتر شایسته ی خود به نام «الحلیه» گوید: «سرور قوم، محبّ الشهود و محبوب المعبود، در شهر حکمت ها و دانش ها...» (2)

## 8 - روایت سیوطی

جلال الدین سیوطی گوید: «ابوالحسن شاذان فضلی در ویژگی های علی گوید: ما را حدیث کرد ابوبکر محمد بن ابراهیم بن فیروز انماطی از حسین بن عبدالله تمیمی از حیب بن نعمان، از جعفر بن محمد که گفت: پدرم از جدّم از جابر بن عبدالله مرا خبر داد که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر حکمتم و علی در آن است، هر

ص: 329

---

1- تلخیص المتشابه 1 / 161.

2- توضیح الدلائل خطی.

کس شهر را خواهد، باید نزد در آن بیاید.»

خطیب در «تلخیص المتشابه» آن را از طریق دارقطنی نقل کرده است از محمد بن ابراهیم انماطی که او آن را حدیث کرده است.» (1)

## 9 - روایت مناوی

عبدالرؤف مناوی حدیث را روایت کرده، گوید: «من خانه ی حکمت هستم.

و در روایتی: من شهر حکمتم و علی در آن است. یعنی علی بن ابی طالب آن دری است که از آن به حکمت وارد می شوند.» (2)

## 10 - روایت ولی الله دهلوی

شاه ولی الله دهلوی حدیث را در «ازالة الخفا» روایت کرده و آن را به گواه گرفته است. و آن را به عنوان حدیثی مسلم، مرسلاً نقل کرده، آن جا که در ذکر ویژگی های امیرالمؤمنین علیه السلام گوید:

«حکمتش افزون از محدودیت و شمارش است و چگونه آن به شمار آید در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من شهر حکمتم و علی در آن است؟»

## 11 - روایت ولی الله لکهنوی

و همین گونه مولوی ولی الله لکهنوی در منقبت های امام علیه السلام در کتابش «مرآة المؤمنین» آورده است.

## 12 - روایت قندوزی

قندوزی بلخی حنفی گوید: «حموینی، از سعید بن جبیر، از ابن عباس نقل می کند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «یا علی! من شهر حکمتم و تو در آن هستی،

ص: 330

---

1- اللآلی المصنوعة 1 / 335.

2- فیض القدير 3 / 46.

و وارد شهر نمی توان شد جز از سوی در، و دروغ گفته است کسی که ادعا کند مرا دوست دارد و تو را دشمن می دارد، چون تو از منی و من از تو هستم، گوشت تو از گوشت من و خون تو از خون من، و روح تو از روح من و درون تو از درون من، و آشکار تو از آشکار من، و تو امام امت من و جانشین من می باشی. سعادت مند شد کسی که تو را اطاعت کرد و گم راه شد هر کس نافرمانی تو را کرد، و بهره برد هر کس تو را پیرو شد و زیان دید هر کس با تو دشمنی کرد. پیروز شد هر کس ملازم تو شد و هلاک شد هر کس از تو جدا گشت، و مثال تو و مثال ائمه از فرزندان مثال کشتی نوح است، هر کس سوارش شد، نجات یافت و هر کس از آن تخلف ورزید، غرق گردید و مثال شما مثال ستارگان است هر گاه ستاره ای نهان شد، ستاره ای دیگر طلوع می کند تا روز قیامت.» (1)

### تنبیهی در مورد کلام دارقطنی

به نظر می رسد حافظ دارقطنی کلامی در ثبوت حدیث «من شهر حکمتم و علی در آن است» از سرورمان علی علیه السلام دارد. و این متن گفته او در کتاب «علل الحدیث» است:

«از او درباره ی حدیث صنابحی از علی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسیده شد که: «من شهر حکمتم و علی در آن است، هر کس آن شهر را خواهد، باید از در آن وارد آن شود.»

گفت: این حدیثی است که سلمة بن کهیل روایت می کند و پس از او اختلاف شده است، شریک آن را از سلمة، از صنابحی، از علی روایت کرده و از شریک اختلاف شده، پس گفته شده از او از سلمة از مردی، از صنابحی و یحیی بن سلمة بن کهیل از پدرش از سوی بن غفله از صنابحی آن را روایت کرده و به او اسناد نداده است.

و این حدیث پریشان و غیر ثابت است. و سلمة از صنابحی نشنیده است.» (2)

ص: 331

1- ینابیع المودّة 6 / 130-230.

2- تهذیب التّهذیب 4 / 156.



گویم: این سخن از دارقطنی پذیرفته نیست، چون هیچ منافاتی بین نقل های حدیث نیست، بلکه بعضی، بعضی دیگر را تقویت می کند و پریشانی و اضطرابی در میان نیست... و توضیح آن این که:

درباره ی طریقی که در آن: «شریک از سلمة، از صنابحی، از علی» آمده، سخنی از لحاظ ثابت بودن حدیث به وسیله ی آن نیست و این ادعای دارقطنی که «سلمة از صنابحی نشنیده است» پذیرفته نیست، چون گواهی دادن بر نفی است.

بلکه استبعادی ندارد که از او شنیده باشد، چون سلمة سال 47 متولد شده آن گونه که ابن حجر گوید (1)، و صنابحی - که همان عبدالرحمان بن عسیلة است - در دوران عبدالملک در گذشته است و بخاری او را از کسانی که بین سال هفتاد تا هشتاد مُرده اند، یاد کرده است همان گونه که ابن حجر گفته است. پس اگر درگذشت او سال 70 باشد، سلمة در سن بیست و سه سالگی بوده است. پس اشکالی در شنیدن حدیث از او نیست.

و نقلی که در آن «شریک، از سلمة، از مردی، از صنابحی» می باشد، نیز حدیث را اثبات می کند چون آن «مرد» همان «سویدبن غفلة» است به قرینه ی نقل دیگری، و او از ثقه های تابعان است که ذهبی گوید: «سویدبن غفله جعفری ابوامیه در «عام الفیل» متولد شد. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را دفن کردند، وارد مدینه شد، و از ابوبکر و گروهی شنید، و سلمة بن کهیل و عبدة بن ابولبابه از او شنیدند، او ثقه، امام، زاهد و پایدار بود.» (2) اما گفته ی دارقطنی «آن را روایت کرد یحیی بن سلمة بن کهیل، از پدرش، از سویدبن غفلة، از صنابحی، و به او اسناد نداد.» یعنی به صنابحی اسناد نکرد، بلکه آن را از امیرالمؤمنین علیه السلام بدون نام بردن او، روایت کرده است.

پس در آن اشکال است که «سویدبن غفلة»، از تابعی های مخضرم است که از خلفای چهارگانه روایت کرد، این مطلب بر کسی که کتاب های رجال را دیده

ص: 332

---

1- تهذیب التهذیب 6 / 230.

2- الکاشف 1 / 412.

باشد، پوشیده نیست و حافظ علائقی در «الاجوبه» و فیروزآبادی در «نقد الصحیح» بر این مطلب تصریح کرده اند. بر این پایه، او و صنابحی در یک طبقه و گروه هستند و میان آمدنشان به مدینه جز چند روز فاصله نیست. ابن حجر گوید: «سویدبن غفلة ابوامیه ی جعفری است؛ از بزرگان تابعان مخضرم، روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دفن شد وارد مدینه شد و در عمرش مسلمان بود، سپس به کوفه رفت و سال 80 درگذشت در حالی که یک صد و سی ساله بود.»<sup>(1)</sup> و گوید: «عبدالرحمان بن عسيلة المرادی، ابوعبدالله صنابحی ثقه و از بزرگان تابعان است، پنج روز پس از مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد مدینه شد و در دوران خلافت عبدالملک درگذشت.»<sup>(2)</sup> پس مانعی ندارد که هر دو نفر حدیث را از امیرالمؤمنین علیه السلام مستقیماً شنیده باشند و اسناد ندادن «سویدبن غفلة» حدیث را به «صنابحی» موجب طعن و نکوهش این نقل نمی گردد.

پس روشن می شود که این دلیل آوردن های دارقطنی در کتاب «العلل» جز از نادانی و غفلت نمی باشد اگر از مرضی در قلبش بر نیامده باشد...

و پوشیده نماند که آن چه او بیان کرده به ویژه درباره ی حدیث از امیرالمؤمنین است... و از گفته ی خطیب و سیوطی دانستی که دارقطنی از راویان حدیث از جابر است. همان گونه که از روایت حموینی دانستی که این حدیث از ابن عباس هم نقل شده است.

### (3) «أنا دارالعلم و علی بابها»

#### اشاره

از کسانی که این حدیث را روایت یا اثبات کرده اند:

1 - ابومحمد، حسین بن مسعود بغوی.

2 - محبّ الدّین احمدبن عبدالله طبری.

3 - علی بن سلطان قاری.

ص: 333

---

1- تقریب التّهذیب 1 / 341.

2- تقریب التّهذیب 1 / 491.

4 - احمد بن فضل بن باکثیر مکی.

5 - شیخ بن علی جفری.

6 - سلیمان بن ابراهیم قندوزی.

## 1 - روایت بغوی

اما بغوی این حدیث شریف را در کتاب خود «مصایح السنّة»، روایت کرده همان گونه که از بیان محبّ طبری که خواهد آمد، معلوم می شود.

## 2 - روایت محبّ طبری

محبّ الدّین طبری در کتاب «ذخائر العقبی» گوید:

« ذکر شده است که او، در خانه ی دانش و باب مدینة العلم است. از علی نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من خانه ی دانشم و علی در آن است.» بغوی در کتاب «المصایح» در حدیث های حَسَن آن را نقل کرده است.

و ابو عمر آن را نقل کرده، گوید: من شهر دانشم و علی در آن است. و افزوده است: هر کس دانش را خواهد باید از در آن به شهر وارد شود. <sup>(1)</sup> و در کتاب «الریاض النضره» گوید: «ذکر مخصوص بودن او به این که «در خانه ی دانش و باب مدینة العلم» است. از علی نقل شده که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من خانه ی دانشم و علی در آن است.» در کتاب «المصایح» ضمن حدیث های حسن آن را نقل کرده است...»

و نیز در آن کتاب است: «ذکر دانش و فقاہت او - در ذکر اعلمیت مطلق و اعلمیت او به سنّت و این که او در خانه ی دانش است و اینکه هیچ یک از اصحاب غیر از او هرگز نمی گفت: «از من پرسید.» و اینکه گروهی از اصحاب به او روی می آوردند - بیشتر حدیث های این موضوع، پیشتر آمد.»

ص: 334

### 3 - روایت قاری

علی قاری گوید:

« از او - یعنی از علی - نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من خانه ی حکمتم. و در روایتی است: من شهر دانشم. و در روایت کتاب «مصابیح» آمده است: من خانه ی دانشم و علی در آن است. و در روایتی این اضافه هست: هر کس دانش را خواهد، باید از در آن بدان وارد شود.» (1)

### 4 - روایت ابن باکثیر

ابن باکثیر مکی گوید:

« از سرورمان علی نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من خانه ی دانشم و علی در آن است». بغوی آن را در حدیث های حسن در کتاب «المصابیح» نقل کرده است.»

### 5 - روایت جفری

جفری در کتاب «کنز البراهین» گوید:

« پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من خانه ی دانشم و علی در آن است.»

قندوزی بلخی حدیث را از کتاب «ذخائر العقبی» روایت کرده است؛ که پیشتر آمد.

**(4) «أنا میزان العلم و علی کفّناه»**

### اشاره

از روایان این حدیث می باشند:

1 - ابوشجاع شیرویه بن شهردار دیلمی.

2 - سید علی بن شهاب الدین همدانی.

ص: 335

3 - عبدالوہاب بن محمد رفیع الدین بخاری.

4 - سلیمان قندوزی بلخی.

### 1 - روایت دیلمی

دیلمی در کتاب «فردوس الأخبار» گوید:

«ابن عباس: من ترازوی دانش هستم و علی دو کفہ آن و حسن و حسین ریسمان‌ها و فاطمه دسته ی آویز و ائمه از امتم ستون آن می باشند. در آن، اعمال دوستان و دشمنان ما وزن می شود.»

### 2 - روایت ہمدانی

به همان گونه سید علی ہمدانی حدیث را در «روضۃ الفردوس» و «موذۃ القربی» و «السبعین فی فضائل امیرالمؤمنین» از ابن عباس از رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم روایت کرده است.

### 3 - روایت عبدالوہاب بخاری

عبدالوہاب بخاری ہم چنین حدیث را در تفسیر خود «تفسیر انوری»، از مؤلف کتاب «فردوس» از ابن عباس روایت کرده است.

### 4 - روایت قندوزی

شیخ سلیمان قندوزی روایت های ہمدانی را در کتابش «ینابیع المودۃ» آورده است.

### (5) «أنا مدينة الجنة و علی بابها»

از روایان این حدیث است:

1 - ابوالحسن علی بن محمد - ابن المغازلی.

2 - سلیمان قندوزی بلخی.

ابن مغازلی گوید:

«قول حضرتش صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم: «من شهر بہشت می باشم»؛ ما را خبر داد محمد بن احمد بن سهل نحوی با اجازه، از ابوطاہر ابراہیم بن محمد بن عمر بن یحیی علوی از عمر بن عبداللہ بن محمد بن عبیداللہ، از عبدالرزاق بن سلیمان بن غالب ازدی،

از رباح و محمّد بن سعید بن شرحبیل، از ابو عبدالغنی حسن بن علی، از عبدالوہاب بن ہمام از پدرم از پدرش از سعید بن جبیر، از ابن عباس، از پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم کہ فرمود: «من شہر بہشت می باشم و علی در آن است، ہر کس بہشت را خواہد، باید از در آن بدان وارد شود.» (1) و قندوزی نیز آن را از ابن مغزلی روایت کردہ است.

## (6) «أنا مدينة الفقه و علی بابها»

### اشارہ

از جملہ راویان آن:

1 - ابو عبداللہ، عبیداللہ بن محمّد ابن بطہ عکبری.

2 - شمس الدین یوسف بن قزغلی - سبط ابن جوزی.

3 - ابوالحسن علی بن محمّد بن عراق کنانی.

4 - رحمۃ اللہ بن عبداللہ سندی.

### 1 - روایت ابن بطہ

ابن بطہ ی عکبری حدیث را چنین روایت می کند:

« ما را حدیث کرد، ابوبکر محمّد بن قاسم نحوی، از عبداللہ بن ناجیہ، از ابومنصور شجاع بن شجاع، از عبدالحمید بن بحر بصری، از شریک، از سلمہ بن کھیل، از عبدالرحمان، از علی کہ گفت: رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمود: «من شہر فقہ می باشم و علی در آن است.»

### 2 - روایت سبط ابن جوزی

سبط ابن جوزی در بیان حدیث «من شہر دانشم» گوید:

« در روایتی است: من خانہ ی حکمتم و علی در آن است. و در روایتی است:

من شہر فقہ ہستم و علی در آن است.» (2)

ص: 337

1- مناقب امیرالمؤمنین، از ابن مغزلی / 86.

2- تذکرۃ خواص الأمة / 48.

### 3 - روایت ابن عراق

همان گونه که پیشتر آمد، ابن عراق گوید:

«من خانه ی حکمت و علی در آن است. ابن بطه، نع، مر، طب، حب، عد، خط. و با لفظ: من شهر فقه هستم و در دیگری: من شهر دانشم...»

### 4 - روایت سندی

رحمة الله سندی در کتاب «مختصر تنزیه الشریعة» متن گفته ی ابن عراق را آورده است.

#### (7) «أنا میزان الحكمة و علی لسانه»

از کسانی که این حدیث را اثبات کرده اند:

1 - ابوحامد محمد بن محمد غزالی.

2 - کمال الدین حسین میبدی یزدی.

میبدی گوید: «بر خواستاران راه یقین و آنان که شراب خالص عرفان را نوشیده اند به حکم «من شهر دانشم و علی در آن است.» که ترمذی آن را نقل کرده است و به حکم «من ترازوی حکمت و علی زیانه آن است» که در رساله ی عقلیه ی امام غزالی ذکر شده است واجب است توجه کردن به باطن ملکوت موطن سرورمان امیر مؤمنان، امام نیکوکاران، مهتر واصلان، مطلوب کاملان...» (1)

#### 339 أنا المدينة و أنت الباب و لا تؤتی المدينة إلا من بابها»

عاصمی از کسانی است که این حدیث را روایت کرده اند. متن گفته ی ابومحمد احمد بن محمد عاصمی چنین است:

«ما را خبر داد محمد بن ابوزکریای ثقه، از ابوالحسن علی بن احمد بن عبدان، از

ص: 338

محمد بن عمر بن سلم جعابی، حافظ ابوبکر از ابو محمد قاسم بن محمد بن جعفر بن محمد بن عبدالله بن محمد بن عمربن علی، از پدرش، از پدرش از محمد بن عبدالله از پدرش عبدالله بن محمد، از پدرش محمد، از پدرش عمر، از پدرش علی بن ابی طالب که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی فرمود: «خداوند فرمانم داد تو را به خود نزدیک کنم و دور نکنم و تو را بیاموزم تا دریابی و این آیه بر من نازل شد: «و تعیها اذن واعیه.» (1) پس یا علی تو گوش شنوا برای دانش من هستی و من شهر و تو باب هستی و جز از در، نمی توان وارد شهر شد.» (2)

## (9) « فهُوَ بَابُ مَدِينَةِ عِلْمِي » یا « فهُوَ بَابُ عِلْمِي »

### اشاره

حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم آن را در حدیث معراج فرمود و از راویان آن هستند:

1 - ابوالحسن علی بن محمد ابن مغازلی.

2 - ابوالمؤید موفق بن احمد خطیب خوارزمی.

3 - شیخ سلیمان قندوزی بلخی.

### 1 - روایت ابن مغازلی

ابوالحسن ابن مغازلی گوید:

« فرمایش حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم : «جبرئیل فرشی از فرش های مخملی بهشت را برایم آورد: ما را خبر داد ابو محمد حسن بن احمد بن موسی کندی، از ابوالفتح هلال بن محمد حَقَّار، از اسماعیل بن علی بن رزین، از برادرم دعبل بن علی، از شعبه بن حجاج، از ابوالتیاح، از ابن عباس که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «جبرئیل فرشی مخملی از بهشت برایم آورد، پس رویش نشستم. هنگامی که روی پروردگار قرار گرفتم او با من سخن گفت و نجوا کرد، پس هیچ چیز به من نیاموخت جز اینکه به علی هم آموخت، پس او باب مدینه العلم من است.»

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را نزد خود خواندند و به او فرمود: «ای علی! صلح با تو

ص: 339

1- حاقه 12/.

2- زین الفتی بتفسیر سورة هل أتى خطی.



صلح با من است، و جنگ با تو، جنگ با من است. و تو پس از من میان من و امتم علم (1) می باشی.» (2)

## 2 - روایت خوارزمی

موفق خوارزمی مکی با این کلمات آن را روایت کرده است: «...فهو باب علمی» آن گونه که قندوزی از او نقل کرده است. او پس از آوردن حدیث از ابن مغزلی - که پیشتر آمد آن را از خوارزمی با سندش از ابن عباس روایت می کند؛ ولی با لفظ «فهو باب علمی» (3)

### (10) « علی منی و أنا من علی، فهو باب علمی و وصیّی »

حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم در حدیثی - به عبدالرحمان بن عوف چنان فرمود. سید علی همدانی و قندوزی از او آن را چنین روایت کرده اند:

« از عکرمة از ابن عباس نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به عبدالرحمان بن عوف فرمود: «ای عبدالرحمان! شما یاران من هستید و علی بن ابی طالب برادرم و از من است و من از علی هستم، او در دانش و وصی من است، و او وفاطمه و حسن و حسین، بهترین مردم زمین از نظر تبار و شرافت و بخشندهگی هستند.» (4)

### (11) علی باب علمی و مبین لأمتی ما أرسلت به

#### اشاره

از راویان این حدیث:

1 - شیرویه بن شهردار دیلمی.

2 - شهردار بن شیرویه بن شهردار دیلمی.

ص: 340

---

1- نشانه و مایه تشخیص حق از باطل؛ چنانکه علم در جنگها نشانگر جبهه خاصی از لشکر بود. (ویراستار)

2- المناقب از ابن المغزلی: 50.

3- ینابیع المودّة / 69.

4- ینابیع المودّة / 263 از المودّة فی القریبی.

3 - سیّد علی همدانی.

4 - جلال الدّین سیوطی.

5 - عبدالوّهّاب بخاری.

6 - علی متّقی هندی.

7 - ابراهیم وصابی یمنی.

8 - جلال الدّین محدّث شیرازی.

9 - محمّد صدر العالم.

10 - احمد بن عبدالقادر عجیلی.

11 - نورالدّین سلیمانی.

12 - ولیّ الله لکهنوی.

13 - سلیمان قندوزی بلخی.

### 1 - روایت شیرویه دیلمی

روایت شیرویه دیلمی را از گفته ی همدانی در کتاب «الموّدّة فی القربی» و از متقی در کتاب «کنزالعمّال» و کتاب های دیگری، می یابی.

### 2 - روایت شهردار دیلمی

روایت شهردار دیلمی را هم از بیان سیوطی در کتاب اللّالی و از وصابی در کتاب «الاكتفاء» و دیگر کتاب ها می یابید.

### 3 - روایت همدانی

روایت همدانی در کتاب او، «السبعین من مناقب امیرالمؤمنین»، چنین آمده است: «حدیث بیست و نهم از ابوالدرداء [ ابوذر ] نقل شده که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «علی درِ دانشِ من و بعد از من بیان کننده است برای امتّ، آن چه را برای آن فرستاده شدم، دوست داشتن او ایمان و دشمنی با او نفاق و نگاه کردن به او رأفت و مودّت او عبادت است. نویسنده ی کتاب «الفردوس» آن را

#### 4 - روایت سیوطی

متن روایت سیوطی که در کتاب «اللاکی المصنوعة» آمده، چنین است:

«دیلمی گوید: ما را خبر داد پدرم از میدانی، از ابو محمد حلاج، از ابوالفضل محمد بن عبدالله، از احمد بن عبید ثقفی، از محمد بن علی بن خلف عطار، از موسی بن جعفر بن ابراهیم بن محمد بن علی بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب، از عبدالمهیم بن عباس، از پدرش، از جدش سهل بن سعد، از ابوذر که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: علی در دانش من است، و بعد از من آن چه را که برای آن فرستاده شدم، برای امتم تبیین می کند. دوست داشتن او ایمان، و دشمنی با او نفاق و نگاه کردن به او رأفت است.» (2) و در کتابش، «جمع الجوامع»، آن را چنین روایت کرده است: «علی باب علم من است و بعد از من آن چه را که برای آن فرستاده شدم، برای امتم تبیین می کند.

دوست داشتن او ایمان و دشمنی با او نفاق و نگاه کردن به او رأفت است. دیلمی از ابوذر.» و در کتاب «القول الجلی فی فضائل علی» گوید:

« حدیث سی و هشتم - از ابوذر: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: علی در دانش من است، و بعد از من آن چه را که برای آن فرستاده شدم، برای امتم تبیین می کند دوست داشتن او ایمان و دشمنی با او نفاق، و نگاه کردن به او رأفت است.» (3)

#### 5 - روایت عبدالوهاب بخاری

عبدالوهاب بخاری در تفسیر خود، «تفسیر انوری»، حدیث را به همان الفاظ از دیلمی، مؤلف «الفردوس»، روایت کرده است.

ص: 342

1- به ینابیع المودّة: 254 مراجعه کنید.

2- اللاکی المصنوعة 1 / 335.

3- القول الجلی فی مناقب سیدنا علی خطّی.

## 6- روایت متقی

علی متقی حدیث را چنین روایت کرده است: «علی در دانش من است، و بعد از من آن چه را که برای آن فرستاده شدم، برای امتم تبیین می کند. دوست داشتن او ایمان و دشمنی با او نفاق و نگاه کردن به او رأفت است. دیلمی از ابوذر.» (1)

## 7- روایت وصابی

روایت وصابی از کتاب «مسند الفردوس» از ابن عباس است. گوید: «از ابن عباس نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: علی در دانش من است و بعد از من آن چه را که برایش فرستاده شدم، برای امتم تبیین می کند. دوست داشتن او ایمان و دشمن داشتن او نفاق و نگاه کردن به او رأفت است. دیلمی در مسند الفردوس آن را نقل کرده است.» (2)

## 8 - روایت جمال محدث

متن روایت جمال محدث چنین است:

« حدیث هجدهم از ابوذر از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که فرمود: «علی باب علم و هدایت من است و بعد از من، آن چه را که برایش فرستاده شدم، برای امتم تبیین می کند. دوست داشتن او ایمان، و دشمنی با او نفاق است.» (3)

## 9 - روایت صدر العالم

روایت محمد صدر العالم هم در کتاب «معارج العلی» از دیلمی از ابوذر است.

ص: 343

---

1- کنز العمال 12 / 212.

2- الاکتفاء فی مناقب الخلفاء خطی.

3- الأربعین فی مناقب امیرالمؤمنین - خطی.

## 10 - روایت عجیلی

احمد عجیلی حدیث را چنین روایت کرده است:

«در «الکبیر» از سیوطی آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «علی باب علم من است و بعد از من، آن چه را که برایش فرستاده شدم، برای امتم تبیین می کند.» ابوذر آن را روایت کرده است.» (1)

## 11 - روایت سلیمانی

روایت نورالدین سلیمانی چنین است:

«و از ابن عباس نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «علی باب علم من است و بعد از من آن چه را که به آن فرستاده شدم، برای امتم تبیین می کند.»

دوست داشتن او ایمان و دشمنی با او نفاق و نگاه کردن به او رأفت است. دیلمی در «مسند الفردوس» آن را نقل کرده است.» (2)

## 12 - روایت لکهنوی

ولّی الله لکهنوی حدیث را چنین روایت می کند: «حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «علی در دانش من است، و بعد از من آن چه را که به آن فرستاده شدم، برای امتم تبیین می کند. دوست داشتن او ایمان و دشمنی با او نفاق و نگاه کردن به او رأفت است.» (3)

## 13 - روایت قندوزی

شیخ سلیمان قندوزی هم در «ینابیع المودّة» از کتاب «السبعین» با همان لفظ پیشین و نیز از کتاب «المودّة فی القربی» حدیث را روایت کرده است. (4)

ص: 344

---

1- ذخیره المآل خطّی.

2- الدرّ الیتیم خطّی.

3- مرآة المؤمنین خطّی.

4- ینابیع المودّة/ 254.

**اشاره**

این عبارتی از حدیثی طولانی شامل تعدادی از فضایل حضرت علی علیه السلام است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که در روز خبیر خطاب به امام علیه السلام فرمود... و برخی از راویان آن عبارتند از:

1 - ابوسعید عبدالملک خرگوشی.

2 - ابونعیم اصفهانی.

3 - ابومنصور شهردار دیلمی.

4 - ابوالمؤید موفق خوارزمی.

5 - ابوالعلاء عطار همدانی.

6 - ابوحامد محمود صالحانی.

7 - ابوعبدالله گنجی شافعی.

8 - سید شهاب الدین احمد.

9 - شیخ سلیمان قندوزی.

**1 - روایت خرگوشی**

خرگوشی حدیث را در کتاب «شرف النبوة» آورده است که آن را از نوشته ی کتاب «توضیح الدلائل» خواهید دید.

**2 - روایت ابونعیم**

روایت ابونعیم را هم از عبارت کتاب «توضیح الدلائل» خواهید دید .

**3 - روایت دیلمی**

روایت دیلمی به زودی از عبارت موفق خوارزمی خواهد آمد که حدیث را از او روایت می کند و از او به «سید الحفاظ» تعبیر می نماید.

متن گفته ی خوارزمی از این قرار است: «ما را حدیث کرد سید حافظان، ابومنصور شهردار بن شیرویه بن شهردار دیلمی در نامه ای که از همدان برایم نوشت از ابوالفتح عبدوس بن عبدالله بن عبدوس همدانی در نوشته ای، خبر داد ما را شیخ ابوطاهر حسین بن علی بن سلمة از مُسند زیدبن علی، از فضل بن فضل بن عباس از ابوعبدالله محمّد بن سهل، از محمّد بن عبدالله بلدی، از ابراهیم بن عبیدالله بن علا از پدرش از زیدبن علی از پدرش از جدّش از علی بن ابی طالب که گفت:

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روز جنگ خیبر فرمود: «اگر گروهی از ائمتّم درباره ی تو چیزی را نمی گفتند که مسیحیان درباره ی عیسی بن مریم گفتند، امروز سخنی درباره ات می گفتم که بر گروهی از مسلمانان نمی گذشتی، مگر اینکه از خاک نعلین تو و از اضافه ی آب وضویت برای شفا بردارند.

ولی تو را بسنده است که از من باشی و من از تو باشم، از من ارث بری و من از تو ارث برم. و تو نسبت به من به منزله ی هارون نسبت به موسی می باشی، مگر اینکه بعد از من پیامبری نیست. تو دین مرا ادا می کنی و بر سنت من می جنگی، و در آخرت تو نزدیک ترین مردم به من هستی، و تو فردا بر حوض جانشین من می باشی، منافقان را از آن دور می کنی، و نخستین کسی هستی که در حوض بر من وارد می شوی، و تو نخستین فرد ائمتّم هستی که وارد بهشت می شوی و شیعیان بر منبرهایی از نور، سیراب از آب گوارا، با صورت های سفید گرداگرد من هستند، آنان را شفاعت می کنم و فردا در بهشت همسایگان من هستند. دشمنان تو در نهایت تشنگی و سیه رویانی سرافکننده اند. جنگ با تو جنگ با من است، و صلح با تو صلح با من است و نهان تو، نهان من است و آشکارای تو آشکارای من، و راز پنهان سینه ات مانند راز پنهان سینه ی من است و تو در دانش من هستی.

و فرزندان تو فرزندان من می باشند و گوشت تو گوشت من، و خون تو خون من، و حق با تو است و حق بر زبان تو است و در قلب توست و میان دو چشمان توست و ایمان با گوشت و خون تو در آمیخته است؛ همان گونه که با گوشت و خون من در آمیخته است و خداوند عزّ و جلّ فرمانم داد که به تو بشارت دهم که تو و

خاندان تو در بهشت می باشند و دشمن تو در جهنم، دشمن تو بر حوض وارد من نمی شود، و دوست دار تو از آن غایب نمی گردد.

علی گفت: برای سجده ی خداوند سبحانه و تعالی بر زمین افتادم و او را سپاس گفتم بر نعمت هایی که از اسلام و قرآن بر من انعام فرموده است و نزد خاتم پیامبران و سید فرستادگان صلی الله علیه و آله و سلم محبوب قرار داده است.» (1)

#### 5 - روایت عطار همدانی

روایت حافظ ابوالعلاء عطار را به زودی از گفته ی گنجی خواهید دانست که او از بزرگان سند روایت او می باشد.

#### 6 - روایت صالحانی

روایت ابو حامد صالحانی را از عبارت کتاب «توضیح الدلائل» که روایت را از او نقل کرده است، دانسته می شود.

#### 7 - روایت گنجی

متن روایت گنجی شافعی چنین است: «مرا خبر داد ابواسحاق ابراهیم بن یوسف بن برکة کتبی، از حافظ ابوالعلاء همدانی، از ابوالفتح عبدوس بن عبدالله همدانی، از ابوطاهر حسین بن علی بن سلمة از مُسندِ زیدبن علی از فضل بن فضل بن عباس...» تا پایان آن (2) که در روایت خوارزمی آمد.

#### 8 - روایت شهاب الدین احمد

روایت شهاب الدین احمد چنین است: «از زیدبن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب از پدرش از جدّش از علی بن ابی طالب نقل شده که گفت: روزی که خیبر را

ص: 347

---

1- مناقب امیرالمؤمنین. و از او قندوزی در الینابیع / 63.

2- کفایة الطالب / 264.



فتح کردم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود:

«اگر گروهی از امت در باره ی تو آن چیزی را که مسیحیان در باره ی عیسی بن مریم گفتند، نمی گفتند...»

امام، حافظ صالحانی آن را روایت کرده و گفته است: ما را خبر داد محمد بن اسماعیل بن ابونصر در دانکفاء از حسن بن احمد، از امام، حافظ، عالم ربّانی ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی با سندش به زید بن علی و سندش را ذکر می کند.

و نیز امام ابوسعید آن را در «شرف النبوة» با اندک تغییر در لفظ و اضافه ای روایت کرده است که چنین است: هیچ یک از امت بر تو پیشی نمی گیرد. و اینکه امیرالمؤمنین علی به سجده افتاد، سپس گفت: سپاس خداوندی را که نعمت اسلام را به من بخشید و به قرآن هدایت فرمود و نزد بهترین آفریدگان و خاتم پیامبران و سرور فرستادگان از روی احسان و تفضل خود محبوبم نمود.

گویم: این حدیثی جامع است که باب های بسیاری از مناقب در آن داخل شده است و شامل علت فضیلت های ویژه درجات برتر می باشد. بزرگان ثقه های اهل سنت آن را روایت کرده اند و مورد توجه دلیل های ثقه ها قرار گرفته است، فضل و منت از آن خداوند است. منظور از آوردن آن در این باب همانی است که قلم من آن را نگاهت: بر سنت من می جنگی و ایمان با گوشت و خون تو آمیخته است همان گونه که با گوشت و خون من آمیخته است.» (1)

## 9 - روایت قندوزی

روایت قندوزی هم چنین است: «موفق بن احمد گفت: ما را خبر داد سرور حافظان، ابومنصور...» تا پایان آن چه پیشتر در روایت خوارزمی آمد. (2)

**(13) « عیبة علمی و بابی الذی اوتی منه »**

## اشاره

از راویان این حدیث عبارتند:

ص: 348

---

1- توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل خطی.

2- ینابیع المودة/ 63.

1 - ابونعیم، احمد بن عبداللہ اصفہانی.

2 - ابوالمؤید، موفق بن احمد خوارزمی.

3 - ابوالقاسم، عبدالکریم بن محمد رافعی.

4 - ابوعبداللہ، محمد بن یوسف گنجی.

5 - ابوالمجامع صدرالدین حموی.

6 - حسام الدین ابوعبداللہ حمید محلی.

7 - سید شهاب الدین احمد.

8 - محمد بن اسماعیل امیر صنعانی.

9 - سلیمان بن ابراهیم بلخی قندوزی.

## 1 - روایت ابونعیم

ابونعیم اصفہانی حدیث را با اسنادش از ابن عباس چنین روایت کرده است:

« ما را حدیث کرد ابوالفرج احمد بن جعفر نسائی، از محمد بن جریر، از عبداللہ بن داهر رازی، از ابوداھر بن یحییٰ احمری مقری، از اعمش، از عبایة، از ابن عباس که گفت: رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمود: «این علی بن ابی طالب گوشتش از گوشت من، و خورش از خون من است و همو نسبت به من به منزله ی هارون نسبت به موسی است؛ جز اینکه بعد از من پیامبری نیست.»

و فرمود: «ای ام سلمة! گواهی بده و بشنو: این علی امیرالمؤمنین و سید مسلمانان و جایگاه علم من و باب من است که از آن وارد می توان شد و وصی بر مردگان از اهل بیت من است، برادر من در دنیا و همنشین من در آخرت است و در جایگاه بلند اعلی با من است.» [\(1\)](#)

## 2 - روایت خوارزمی

موفق بن احمد مکی خوارزمی در کتاب «المناقب» حدیث را این گونه روایت

ص: 349

---

1- منقبة المطهرین اهل بیت محمد سید الأولین و آخرین خطی.

کرده است: «خبر داد مرا این پیراسته ی پیشوایان، از محمد بن علی شاهد، از حسن بن احمد مقری، از احمد بن عبدالله حافظ، از حبیب بن حسن، از عبدالله بن ایوب قرنی، از زکریا بن یحیی منقری، از اسماعیل بن عباد مدنی، از شریک، از منصور، از ابراهیم بن علقمه، از عبدالله که گفت:

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از نزد زینب دختر جحش بیرون آمده، به خانه ی امّ سلمه رفت - در حالی که نوبت او از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود چیزی نگذشت که علی آمد و در را به آهستگی کوید، رسول خدا کویدن در را شنید و امّ سلمه آن را نشنید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «بلند شو و در را برایش باز کن.»

گفت: ای رسول خدا، این کیست که منزلت او به جایی رسیده که در را برایش باز کنم و با مچ دستانم با او روبه رو شوم در حالی که دیروز آیه ای از کتاب خدا درباره ی من نازل شد؟

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم (چون شخص غضبناک) فرمود: «اطاعت رسول اطاعت خداوند است و هر کس از رسول سرپیچی کند، خداوند را سرپیچی کرده است. پشت در کسی است که پرخاشگر یا نادان نیست. خداوند و پیامبرش را دوست می دارد و خداوند و پیامبرش او را دوست می دارند.»

سپس در را برایش گشودم، چوب های دو طرف در را گرفت به گونه ای که حس و حرکتی به گوشش نرسید و من که به پشت پرده رفتم، اجازه گرفت و داخل شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آیا او را می شناسی؟

گفتم: آری او علی بن ابی طالب است.

فرمود: «راست گفتی. رفتارش از رفتار من است، و گوشتش از گوشت من، و خورش از خون من، و او جایگاه دانش من می باشد.

بشنو و گواهی ده: او بعد از من قاتل ستمکاران و از دین برگشتگان و پیمان شکنان است.

بشنو و گواهی ده: اگر بنده ای دو هزار سال میان رکن و مقام خداوند را عبادت کند، سپس خداوند را ملاقات کند در حالی که علی را دشمن بدارد، خداوند روز قیامت او را با صورت به آتش جهنم فرو می اندازد.»

خوارزمی گوید: «ابوالعلاء مرا خبر داد، از حسن بن احمد مقری، از احمد بن عبدالله حافظ، از ابوالفرج احمد بن جعفر نسائی...» تا پایان آن چه از ابونعیم نقل شد.

### 3 - روایت رافعی

عبدالکریم رافعی حدیث را در کتاب «التدوین فی اخبار قزوین» چنین آورده است:

«ابوالفتح محمد بن عبدالباقی برایم نوشت که - آن را بر یوسف بن عمر که از او شنیده بود خواندم - ما را حدیث کرد ابوالفضل احمد بن حسن بن خیرون، از ابوعلی احمد بن ابراهیم بن حسن بن شاذان، از ابوبکر بن کامل، از قاسم بن عباس، از زکریا بن یحیی حراز، از اسماعیل بن عباد، از شریک، از منصور، از ابراهیم، از علقمه، از عبدالله که گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از خانه ی زینب بیرون آمد...» الخ همان گونه که پیشتر آورده شد.

### 4 - روایت گنجی

ابوعبدالله گنجی حدیث را چنین روایت کرده است:

«ما را خبر داد معمر ابواسحاق، ابراهیم بن عثمان بن یوسف کاشغری، از شیخان بن نبطی و کاغذی، از ابوالفتح، از ابوالفضل ابن خیرون، از ابوالمظفر، از ابوبکر احمد بن علی طریثی، از ابوعلی بن شاذان، از عبدالله بن جعفر بن در ستویه، از حافظ، ابویوسف یعقوب بن سفیان فارسی فسوی در مشیخه اش، از ابوطاهر محمد بن قسیم حضرمی، از حسن بن حسین عرنی، از یحیی بن عیسی رملی، از اعمش، از حبيب بن ابوثابت، از سعید بن جبیر، از ابن عباس که گفت:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ام سلمة فرمود: «این علی بن ابی طالب است؛ گوشتش از گوشت من و خورش از خون من است. او نسبت به من به منزله ی هارون است نسبت به موسی جز اینکه بعد از من پیامبری نیست. ای ام سلمة! این علی، امیرالمؤمنین و سرور مسلمانان، و ظرف دانش من و وصی من و باب من است که از

آن وارد می شوند، برادر در دنیا و آخرت، و با من در مقام اعلی می باشد، ستمکاران و پیمان شکنان و از دین برگشتگان را به قتل می رساند.» (1) گنجی شافعی همچنین گوید: «باب هشتماد و ششم درباره ی اینکه خلق علی مانند خلق پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است: ما را خبر داد ابوالحسن بن ابوعبدالله بن [ابی] الحسن ارجی در دمشق، از حافظ، ابوالفضل محمد بن ناصر بن علی سلامی، از محمد بن علی بن عبیدالله، از عمویش احمد بن عبیدالله، از ابوالحسن بن صواف، از عبدالله بن ابوسفیان، از محمد بن کدیمی، از زکریا بن یحیی، از اسماعیل بن عباد، از شریک نخعی، از سعید بن زید که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از خانه ی زینب به بیرون نزد ما آمد، تا اینکه وارد خانه ی ام سلمه شد، در حالی که روز نوبت او از رسول خدا بود چیزی نگذشت که علی بن ابی طالب آمد و در را کوبید...» تا پایان آن چه پیشتر آمد. (2)

### 5 - روایت حموئی

صدرالدین حموئی روایت را با اسنادش آورده است از ابن درستویه، از فسوی... از اعمش، از حبیب بن ابوثابت، از سعید بن جبیر، از ابن عباس همان گونه که از گنجی نقل شد. (3)

### 6 - روایت محلی

روایت حمید محلی در ضمن سخن امیر صنعانی خواهد آمد.

### 7 - روایت شهاب الدین احمد

شهاب الدین احمد هم حدیث را از ابن عباس همان گونه که پیشتر آمد، در کتاب «توضیح الدلائل» روایت کرده است.

ص: 352

---

1- کفاية الطالب / 167.

2- همان مدرک / 198.

3- فرائد السمطين 1 / 149.

محمد بن اسماعیل، امیر صنعانی حدیث را در کتاب «الروضة النديه شرح التحفة العلوية» چنین روایت می کند:

«فقیه علامه حمید شرح بعضی از روایت ها را درباره ی خوارج آورده است ولی آن گونه که ما پیگیری کردیم آنها را به طور کامل نیاورده است. جز اینکه چیزهایی را آورده است که در گذشته ما ذکر نکردیم و با سندش به ابن عباس گوید:

«ابن عباس در مکه بر لبه ی زمزم نشسته بود و برای مردم حدیث می خواند. وقتی سخنش به پایان رسید مردی از میان جمع به پا خاست و گفت: ای ابن عباس! من مردی از اهل شام هستم.

گفت: پشتیبانان هر ستمگری جز آنان که خداوند شما را نگه داشته است، هر چه خواهی بپرس.

گفت: ای ابن عباس، آمده ام درباره ی علی بن ابی طالب از تو بپرسم و کشتار او اهل لا إله إلا الله را که نه به قبله و نه به حج و نه به روزه ی رمضان کفر ورزیده اند.

گفت: مادرت به عزایت بنشیند، بپرس از آن چه به تو مربوط است.

گفت: ای بنده ی خدا نزد تو از حمص شام برای حج و عمره نیامده ام؛ بلکه نزد تو آمده ام تا امر علی و کارهایش را برایم روشن کنی.

گفت: وای بر تو! دانش دانشمند دشواری است که تحمل نمی شود و دل ها به آن اقرار نمی کنند (تا آن جا که از ابن عباس نقل می کند که خطاب به مرد شامی گفت:) پس بنشین تا تو را آگاه کنم از آن چه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم و خود دیدم:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دختر جحش را به همسری گرفت و ولیمه داد. و ولیمه ی ایشان حیس (1) بود. حضرت ده نفر ده نفر از مؤمنین را دعوت می فرمود. آنان پس از صرف غذای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به سخنان ایشان مأنوس می شدند... پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هفت روز و شب درنگ فرمود، سپس به منزل ام سلمه دختر امیه تغییر مکان داد در حالی که آن شب و صبح و روز نوبت او از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود

ص: 353

---

1- غذایی است شامل خرما، روغن و آرد گندم یا جو.

روز که رسید، علی به در خانه رسید، به آهستگی در را کوبید، رسول خدا در زدن او را شنید و امّ سلمه نشنید. فرمود: «ای امّ سلمه بلند شو و در را باز کن...»

پس مرد شامی گفت: ای ابن عبّاس اندوه مرا زدودی! گواهی می دهم که علی مولای من و مولای هر مسلمان است.»

## 9 - روایت قندوزی

قندوزی از خوارزمی، به سندش از ابن عبّاس، و نیز از حموینی با سندش از ابن مسعود، حدیث را روایت کرده است.

گویم: مطالب زیر این حدیث را تأیید می کند:

1 - فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام که مؤلف «توضیح الدلائل» آن را روایت کرده است و متن آن پیش از این در کتاب آمد که می فرمایند: «من گنجینه دانش و مرجع بردباری هستم.»

2 - فرمایش حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم در خطبه ای در وصف آل محمد علیهم السلام: «آنان جایگاه راز او و پناه فرمائش و جایگاه علمش می باشند.» را قندوزی به اختصار در ینابیع المودة - 520 روایت کرده است.

3 - فرمایش سرورمان حضرت علی بن الحسین علیهما السلام: «ما باب های خداوند و راه مستقیم و جایگاه دانش او هستیم.» که متن آن خواهد آمد.

## (14) « و هو بابی الذی اوتی منه »

### اشاره

و از راویان این حدیث می باشند:

1 - ابوبکر احمد بن موسی بن مردویه.

2 - ابوالقاسم علی بن حسن ابن عساکر.

3 - ابوعبدالله محمد بن یوسف گنجی.

## 1 - روایت ابن مردویه

متن روایت ابوبکر بن مردویه ی اصفهانی بنا بر آن چه نقل شده، چنین است:

«ما را حدیث کرد سلیمان بن احمد، از عبدالله بن داهر از پدرش، از اعمش، از عبایه اسدی، از ابن عباس که گفت: «به زودی فتنه ای واقع خواهد شد، هر کس آن را درک کرد - یا اگر یکی از شما آن را درک کرد - پس بر او باد به دو چیز، کتاب خداوند و علی بن ابی طالب.» من شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که دست علی بن ابی طالب را گرفته بودند می فرمود: «این نخستین کسی است که به من ایمان آورد و نخستین کسی است که در قیامت با من مصافحه می کند، و او فاروق این امت است که میان حق و باطل جدایی می افکند، او مهتر مؤمنان است حال آنکه ثروت مهتر ستمکاران است؛ اوست صدیق اکبر و باب من که از آن وارد می شوند.»

## 2 - روایت ابن عساکر

روایت ابن عساکر را گنجی آورده است که متن آن در زیر آمده است.

## 3 - روایت گنجی

در باب چهل و چهارم کتابش آمده است: «ما را خبر داد علامه، مفتی شام، ابونصر محمد بن هبة الله قاضی، از ابوالقاسم حافظ، از ابوالقاسم بن سمرقندی، از ابوالقاسم بن مسعدة، از ابو عبدالرحمان بن عمرو فارسی، از ابواحمد بن عدی، از علی بن سعید بن بشیر، از عبدالله بن داهر رازی، از پدرش، از اعمش، از عبایه، از ابن عباس که گفت: به زودی فتنه ای واقع خواهد شد، پس هر کس از شما آن را درک کرد، بر او باد به دو چیز؛ کتاب خداوند متعال و علی بن ابی طالب... این چنین محدث شام آن را از فضائل علی در جزء سیصد و چهل و نهم از کتابش به طرق بسیاری نقل کرده است.» (1)

## (15) « علی بن ابی طالب باب حطة »

### اشاره

از روایان این حدیث می باشند:

ص: 355



- 1 - ابوالحسن علی بن عمر دارقطنی.
- 2 - ابوشجاع شیرویه بن شهردار دیلمی.
- 3 - سید علی بن شهاب همدانی.
- 4 - جلال الدین عبدالرحمان سیوطی.
- 5 - عبدالوهاب بن م حمد رفیع بخاری.
- 6 - احمد بن محمد ابن حجر مکی.
- 7 - علی بن حسام الدین متقی.
- 8 - شیخ بن عبدالله عیدروس یمنی.
- 9 - علی بن احمد عزیزی شافعی.
- 10 - میرزا محمد بن معتمد خان بدخشانی.
- 11 - محمد صدر العالم.
- 12 - محمد بن اسماعیل امیرصنعانی.
- 13 - احمد بن عبدالقادر عجیلی.
- 14 - سلیمان بن ابراهیم قندوزی.

### 1 - روایت دارقطنی

روایت دارقطنی را به زودی از نقل های سیوطی، ابن حجر، متقی و دیگران خواهی دید.

### 2 - روایت دیلمی

دیلمی این حدیث را از ابن عباس در کتاب «فردوس الأخبار» روایت کرده و گفته است: «ابن عباس: علی باب حطّة است هر کس از آن وارد شد، مؤمن و هر کس از آن سر باز زند کافر است.»

### 3 - روایت همدانی

همدانی حدیث را در کتاب های «روضه الفردوس» و «المودّة فی القربی» با



همان لفظ پیشین از ابن عباس، روایت کرده است.

#### 4 - روایت سیوطی

سیوطی حدیث را چنین آورده است: «علی باب حطّة است هر کس از آن وارد شود مؤمن و هر کس از آن سر باز زند کافر است؛ دارقطنی در «الأفراد» (1) نقل کرده است.» (2) و این حدیث سی و نهم از «القول الجلی» می باشد.

#### 5 - روایت ابن حجر

اما ابن حجر مکی حدیث را از دارقطنی در کتاب «الصّواعق» روایت کرده و آن را حدیث شماره ی سی و چهارم از مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام قرار داده است. (3)

#### 6 - روایت متقی

متقی حدیث را چنین روایت کرده است: «علی بن ابی طالب باب حطّة است، هر کس از آن وارد شود، مؤمن و هر کس از آن سر باز زند، کافر است. دارقطنی در الأفراد، از ابن عباس.» (4)

#### 7 - روایت عیدروس

عیدروس نیز حدیث را از دارقطنی از ابن عباس به همان گونه روایت کرده است. (5)

#### 8 - روایت عزیزی

عزیزی در شرح حدیث گوید:

ص: 357

---

1- اطراف الغرائب و الأفراد من حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم؛ دارقطنی.

2- الجامع الصغیر 2 / 66.

3- الصواعق المحرقة / 75.

4- کنز العمّال 12 / 203.

5- العقد النبوی و السرّ المصطفوی خطّی.

«علی باب حطّاء است - یعنی راه ریزش گناهان. هر کس از آن وارد شود، مؤمن و هر کس از آن بیرون رود، کافر است. احتمال دارد مراد برانگیختن بر پیروی از او و بازداشتن از مخالف با او باشد. و مناوی گوید: یعنی خداوند متعال همان گونه که برای بنی اسرائیل وارد شد نشان از آن در با تواضع و فروتنی را سبب آمرزش، قرار داد، رهروی از راه علی را سبب آمرزش قرار داد و این نهایت ستایش است.

و علقمی گوید: اشاره به کلام خداوند متعال است: «وَقُولُوا حطّاء نغفر لكم خطایا کم.» (1) یعنی بگوئید: گناهانمان را فروریز و این درخواست علاوه بر آمرزش گناهان مایه حل مشکلات ما نیز خواهد بود. پس علی و هر کس به او اقتدا کرد، و به هدایت او هدایت یافت و در احوال و گفتارهایش از او پیروی کرد، مؤمن با ایمان کامل بود؛ دارقطنی در الأفراد، از ابن عباس.» (2)

## 9 - روایت امیر صنعانی

امیر صنعانی چنین گوید: قل من المدح بما شئت فلم

هر آن چه از ستایش می خواهی بگو، که در آن چه گویی، چیز شگفت انگیزی نیاورده ای

هر کس خواست در بلندی مرتبه و بزرگواری نزدیک مقام و منزلت او شود، دور افتاده اش بدان

این بخش کوچکی از فضایل اوست که گذشت. گویی که گوید: اگر دانستی که او هر کمالی را به دست آورده و در هر فضیلتی که کمال مردان است سرآمد شده، پس هر چه در ستایش او خواهی، می گویی. چون او را به عبادت بستایی، او به بالاترین درجه ی آن رسیده است، و در شجاعت به فراموشی سپرده است قهرمانان پیشین بشریت را، و در زهد او پیشوایی است که به او اقتدا می شود. و در بخشش کسی است که بخشش به او پایان می یابد. و به طور کلی هیچ فضیلتی نیست جز این

ص: 358

1- بقره 58.

2- السراج المنیر شرح الجامع الصغیر 2 / 417.

که او پرچم دار و پیشتاز امیران آن است.

پس بگو در صفت های او هر آن چه که زبان گویا شد که هیچ انسانی تو را سرزنش نمی کند.

در این مطلب اشاره به منحصرنبودن فضائل او است؛ همان گونه که پیشتر اشاره کردیم و چگونه برایمان محدود و محصور می شود، در حالی که پیشوای محدّثان احمدبن حنبل گفته است: برای هیچ کس فضیلت های صحیح ثابت نشد آن گونه که برای وصیّ علیه السلام ثابت شد. و دانسته شد که کتاب های اهل سنت به شرق و غرب و چون بادها به همه جا رفته است، و محدود و محصورکردنش ممکن نیست و اکنون باید به آن چه که پیش از این نیاورده ایم اشاره کنیم.

پس از آن جمله است: این که نسبت او به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به منزله ی سر از بدن است. آن گونه که خطیب از حدیث براء و دیلمی در مسند الفردوس از حدیث ابن عبّاس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده است که فرمود: «علی نسبت به من به منزله ی سرم نسبت به بدنم می باشد.» و از آن است: «او در ریش گناهان است.» آن گونه که دارقطنی در الأفراد از ابن عبّاس نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «علی باب حطّّة است، هر کس از آن وارد شود مؤمن و هر کس که از آن بیرون رود، کافر است.»

## (16) «علی بن ابی طالب باب الدین.»

از راویان آن هستند:

1 - ابوشجاع شیرویه ی دیلمی.

2 - سیّدعلی همدانی.

3 - سلیمان قندوزی بلخی.

قندوزی در کتاب «ینابیع المودّة» به نقل از کتاب «السبعین» نوشته ی سیّدعلی همدانی چنین روایت کرده است: «حدیث چهلم از او یعنی از ابن عبّاس - نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «علی بن ابی طالب باب دین است. هر کس وارد آن شود، مؤمن است و کسی که از آن بیرون رود، کافر است. نویسنده ی

ص: 359

«الفردوس» آن را روایت کرده است.» (1) این حدیث را سخن امّ الخیر دختر حریش بن سراقه باری تأیید می کند که در برتری امیرالمؤمنین علیه السلام گفته است: «از پسرعموی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، دامادش و پدر دو فرزندش، به کجا منحرف می شوید خداوند شما را رحمت کند؟ همو که از سرشت او آفریده شده است و از سرچشمه ی او شاخه گرفته و باب دینش قرار داده است.» و سخن کامل او را ابن عبد ربه قرطبی در کتاب «الجمانة» با عنوان «واردشدن امّ الخیر دختر حریش بر معاویه» آورده است.» (2)

## (17) «و أنت باب الله»

از روایان این حدیث قندوزی بلخی است که گوید:

«و از یاسر خادم از علی الرضا از پدرش از نیاکانش از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که فرمود: یا علی تو حجّت خداوند، باب خداوند، راه به سوی خداوند، خبر عظیم، راه مستقیم، مثل اعلی، امام مسلمانان، امیر مؤمنان، بهترین جانشینان و سیّد راستگویان می باشی. ای علی! تو فاروق اعظم و صدیق اکبر هستی، حزب تو حزب من، حزب من حزب خداوند و حزب دشمنانت، حزب شیطان است.» (3) آن چه در خطبه ای از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده، این حدیث را تأیید می کند که قندوزی آن را چنین روایت کرده است: «در مناقب از ابوبصیر از جعفر صادق نقل شده که گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه اش گفت: «من هادی، مهتدی، پدر یتیمان و بیچارگان، همسر زنان بیوه، پناه هر ناتوان و جایگاه امن هر ترسان، فرمانده ی مؤمنان به بهشت، ریسمان محکم خداوند، دست آویز استوار، و کلمه ی پارسایی، و چشم خداوند و باب خداوند، و زبان راست گوی خدا هستم و من جنب الله هستم که خداوند متعال درباره اش می فرماید: «أن تقول نفس یا حسرتی

ص: 360

1- ینابیع المودّة / 236.

2- العقد الفرید / 2 / 115.

3- ینابیع المودّة / 495.

علی ما فرّطت فی جنب اللّٰه» (1) و من دست گشوده ی خداوند بر بندگان به رحمت و مغفرت هستیم، و من باب حطّة هستیم. هر کس مرا و حق مرا شناخت پروردگارش را شناخته است، چون من جانشین پیامبرش در زمیّش و حجّت او بر آفریدگانش می باشم. این مطلب را کسی انکار نمی کند، جز روی گردانده از خداوند و پیامبرش. (2) و تأیید می کند آن را: سخن مولایمان زین العابدین: «ما ابواب خداوند هستیم.» که قندوزی آن را نیز روایت کرده و گفته است:

«و در مناقب از ثابت ثمالی از علی بن الحسین نقل شده که گفت: «میان خداوند و حجّتش هیچ حجابی نیست و برای خداوند رازی بدون حجّتش نیست، ما ابواب خداوند هستیم، ما راه مستقیم و گنجینه ی خداوند و مفسّران وحی او می باشیم و ما پایه های توحیدش و جایگاه رازش هستیم.» (3)

### (18) «أنا باب المدينة»

امام علیه السلام این مطلب را در یکی از خطبه هایش فرموده که آن را روایت کرده اند:

1 - کمال الدّین ابن طلحة

2 - قندوزی بلخی از ابن طلحة، و آن خطبه ای طولانی است که بخشی از آن را نقل می کنیم.

او علیه السلام گفت:

«منم آن راز رازها، درخت نورها، راه نمای آسمان ها، انیس تسبیح کنندگان، خلیل جبرائیل، صفیّ میکائیل، فرمانده ی پادشاهان، پرنده ی سمندل افلاک، تخت کاخ، نگه دارنده ی الواح، راهنما در تاریکی، بیت المعمور، ابر باران دار ابرها، نور تاریکی ها، کشتی اقیانوس ها، حجّت حجّت ها، مسدد آفریدگان، محقق حقیقت ها، تأویل کننده ی تأویل، مفسّر انجیل، پنجمین نفر کساء، تبیان

ص: 361

1- زمر 56/.

2- ینابیع المودّة: 495.

3- ینابیع المودّة/ 22.

زنان، الفت و هم بستگی پیمان ها، مردان اعراف،

منم آن راز ابراهیم، افعی کلیم، ولی اولیاء، وارث پیامبران، اوریای زبور، حجاب غفور، برگزیده ی جلیل، ایلای انجیل، بسیار توانمند، پرچم دار، امام محشر، ساقی کوثر، تقسیم کننده ی بهشت، دورکننده ی آتش ها، بزرگ دین، امام پرهیزکاران، وارث پیامبر، مددکار مددجویان، ریشه کن کافران.

منم آن پدر ائمه ی نیکوکار، کننده در، متفرق کننده احزاب، گوهر گران بها، باب مدینه، مفسر بیّنات، بیان کننده ی مشکلات، نون و قلم، چراغ تاریکی ها، سؤال متی، مدح شده ی هل آتی، نبأ عظیم، صراط مستقیم، مروارید صدف ها، کوه قاف، راز حروف، نور ظروف، کوه استوار، علم بسیار والا، کلید غیب ها، چراغ دل ها، نور روح ها، روح شبیح ها، یگه تاز حمله ور، یاری انصار، شمشیر از نیام کشیده،

منم آن شهید کشته شده، جمع کننده ی قرآن، پایه ی بیان، برادر رسول، شوهر بتول، عمود اسلام، شکنده ی بُت ها، دارای گوش، قاتل جن، نیکوکارترین مؤمنان، امام رستگاران، امام صاحبان فتوت، گنجینه ی اسرار نبوت، آگاه بر اخبار پیشینیان، خبردهنده از وقایع آیندگان...» (1)

### (19) «عَلِيٌّ مَتِي وَ لَا يُؤَدِي إِلَّا أَنَا أَوْ عَلِيٌّ»

سخاوی این حدیث را در تأیید حدیث: «أنا مدينة العلم.» آورده است. و از مشهورترین حدیث های منقبت ها و خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام است، که بزرگان پیشوایان، حافظان و دانشمندان در قرن های مختلف آن را روایت و نقل کرده اند، از جمله:

1 - ابوبکر عبدالله بن ابوشیبیه.

2 - ابوالحسن عثمان بن ابوشیبیه.

3 - ابوعبدالله احمد بن حنبل.

4 - ابوعبدالله محمد بن ماجه ی قزوینی.

5 - ابوعیسی ترمذی.

ص: 362

1- ینابیع المودّة: 405.



- 6 - ابوبكر ابن ابوعاصم.
- 7 - ابوعبدالرحمان نسائي.
- 8 - ابوالقاسم بغوي.
- 9 - ابوالحسين بن قانع بغدادى.
- 10 - ابوالقاسم طبرانى.
- 11 - ابوالحسن جلابى ابن مغزلى واسطى.
- 12 - ابومحمد، حسين بن مسعود بغوي.
- 13 - ابوطاهر سلفى اصفهانى.
- 14 - مجدالدين ابن اثير جزرى.
- 15 - ضياءالدين مقدسى حنبلى.
- 16 - ابوعبدالله گنجى شافعى.
- 17 - ابوالفتح محمدبن محمد باوردى.
- 18 - محبى الدين نووى.
- 19 - محب الدين طبرى شافعى.
- 20 - صدرالدين ابوالمجامع حموى.
- 21 - شمس الدين ذهبى.
- 22 - ولى الله خطيب تبريزى.
- 23 - شمس الدين سخاوى.
- 24 - جلال الدين سيوطى.
- 25 - احمدبن حجر هيثمى مكى.
- 26 - على بن حسام متقى.

27 - ابراهيم وصّابى يمنى.

28 - شيخ بن عبدالله عيدروس

29 - عبدالرؤف مناوى.

30 - على بن احمد عزيزى بولاقى.

ص: 363

31 - میرزا محمدبن معتمد خان بدخشانی.

32 - محمدبن اسماعیل امیرصنعانی.

33 - محمدبن علی صبان مصری.

34 - شهاب الدین حفطی عجیلی.

35 - محمد مبین لکهنوی.

36 - ولی الله لکهنوی.

37 - سلیمان بن ابراهیم قندوزی.

38 - سید مؤمن شبلنجی مصری.

و اگر بخواهیم تمام روایت های این افراد را با متن و اسنادش بیاوریم سخن بسیار به درازا می کشد... اما بعضی از آن ها را متذکر می شویم و به بعضی دیگر اشاره می کنیم و تعدادی از مدارک آن ها را می آوریم تا هر کس خواهان تفصیل بود به آن ها مراجعه نماید... پس گوییم:

احمد گفت: «ما را حدیث کرد یحیی بن آدم و ابن ابوبکیر، از اسرائیل، از ابواسحاق، از حبشی بن جناده از یحیی بن آدم سلولی که روز حجّة الوداع را دیده بود گفت که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «علی از من است و من از او هستم و از طرف من کسی ادا نمی کند جز من یا علی.»<sup>(1)</sup>» ما را حدیث کرد اسودبن عامر، از شریک، از ابواسحاق، از حبشی بن جناده که گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: «علی از من است و من از او هستم و از طرف من کسی ادا نمی کند جز من یا علی.»

ما را حدیث کرد یحیی بن آدم، از شریک، از ابواسحاق، از حبشی بن جناده سلولی که گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: «علی از من است و من از او هستم، و از طرف من کسی ادا نمی کند جز من یا علی.» شریک گفت: به ابواسحاق گفتم: تو خودت از ایشان شنیدی؟ گفت: در فلان و فلان جا که آن را حفظ نیستم.»

ص: 364

ما را حدیث کرد ابواحمد، از اسرائیل، از ابواسحاق، از حبشی بن جناده ی سلولی، که حجّة الوداع را دیده بود، گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «علی از من است و من از او هستم، و از طرف من کسی ادا نمی کند جز من یا علی.» (1) و ابن ماجه ی قزوینی گوید: «حدیث کرد ما را ابوبکر بن ابوشیبّه و سدید بن سعید و اسماعیل بن موسی، هر سه از شریک، از ابواسحاق...» (2) و ترمذی گوید: «ما را حدیث کرد اسماعیل بن موسی، از شریک، از ابواسحاق، از حبشی بن جناده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «علی از من است و من از او هستم، و از طرف من کسی ادا نمی کند جز من یا علی.»

این حدیثی حسن، غریب، صحیح است.» (3) و ابوعبدالرحمان نسائی گوید: «ذکر فرمایش حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم: کسی ادا نمی کند جز من یا علی:

ما را خبر داد احمد بن سلیمان از [یحیی بن آدم] اسماعیل، از ابواسحاق، از حبشی بن جناده سلولی که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «علی از من است و من از او هستم، از طرف من کسی ادا نمی کند جز من یا علی.» (4) و نووی گوید: «از حبشی بن جناده ی صحابی نقل شده که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «علی از من است و من از علی هستم، و از طرف من کسی ادا نمی کند جز من یا علی. ترمذی و نسائی و ابن ماجه آن را روایت کرده اند. ترمذی گوید: حدیثی حسن است. در بعضی نسخه ها، حدیثی صحیح است.» (5) و محبّ طبری ذیل عنوان «ذکر اختصاص یافتن او به تبلیغ از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم» گفته: «از حبشی بن جناده... حافظ سلفی آن را نقل کرده است.» (6) ذهبی در شرح حال سدید بن سعید از طریق ابوالقاسم بغوی، از ابواسحاق از

ص: 365

- 1- مسند 4 / 164-165.
- 2- سنن ابن ماجه 1 / 44.
- 3- صحیح ترمذی 5 / 636.
- 4- الخصائص از نسائی / 90.
- 5- تهذیب الأسماء و اللغات 1 / 347.
- 6- الرّیاض النضرّة 2 / 174.

حبشی آن را روایت کرده است.» (1) و متقی گوید: «علی از من است و من از علی هستم و از طرف من کسی ادا نمی کند جز من یا علی.» ش، حم، ت، (ابن ابی شیبیه، احمد در مسند، ترمذی) حسن صحیح غریب است. ن، ه، (نسائی، ابن ماجه) و ابن ابوعاصم و بغوی و باوردی. و ابن قانع طب، ص (طبرانی، سعید بن منصور) از حبشی بن جناده ی سلولی.» (2) و صابی گوید: «از حبشی بن جناده که حجّة الوداع را دیده بود نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «علی از من است و من از او هستم و از طرف من کسی ادا نمی کند جز من یا علی.»، امام احمد در مسندش، ترمذی در جامعش، و نسائی و عثمان بن ابوشیبیه در سنن خودشان، و حافظ ابوطاهر احمد بن محمد بن سلفه، در «السلفیات» آن را نقل کرده اند. و در روایت دیگری از او آمده است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «علی از من است و من از علی هستم، و از طرف من کسی ادا نمی کند جز من یا علی. ابن ماجه و ابن ابوعاصم آن را در سنن خودشان و بغوی در «المعجم» و طبرانی در «الکبیر» و ضیاء در «المختار» و باوردی و ابن قانع، آن را نقل کرده اند.» (3) و نگاه کنید به:

مشكاة المصابیح 3 / 243، الجامع الصغیر 2 / 66، الصّواعق المحرقة / 83، المقاصد الحسنة / 98، جامع الأصول 9 / 471، المناقب ابن مغزلی / 222، فرائد السمطين 1 / 58، كفاية الطالب / 276، اسعاف الرّاعین / 155، ینابیع المودّة / 180 و 281، كنوز الحقایق - حاشیه ی جامع الصغیر 2 / 16، نزل الأبرار / 38.

## (20) «فَهْمُ الْبَابِ الْمَبْتَلَى بِهِمْ، مِنْ أَنَاهُمْ نَجَا وَ مِنْ أَبَاهُمْ هُوَى.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این جمله را در خطبه ای در فضیلت اهل بیت علیهم السلام فرمود. و از راویان مشهور آن، ابونعیم اصفهانی است که به اسنادش آن را چنین روایت نموده

ص: 366

1- تذكرة الحفاظ 2 / 38.

2- كنز العمّال 12 / 203.

3- الإكتفاء فی فضل الأربعة الخلفاء خطی.

« از جابر بن عبدالله نقل شده که گفت: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر ما وارد شدند، در حالی که علی و حسن و حسین همراه ایشان بودند، پس خطبه ای برایمان خواندند و فرمود:

«ای مردم! اینان خانواده ی پیامبران هستند، خداوند به کرامت خویش آنان را شرافت بخشید و نگه داری سرّش را به آنان واگذار فرمود و دانش خود را به آنان به ودیعت نهاد، پس آنان پایه ی دین و گواهان بر امت او می باشند، پیش از آفریدگانش آنان را خلق فرمود، هنگامی که آنان سایه هایی در زیر عرش او و برگزیده در دانش او بودند، و از آنان راضی شد و ایشان را برگزید، پس آنان را برای بندگانش دانشمندان و فقیهان قرار داد، و بر راهش راه نمایی فرمود، پس آنان ائمه ی هدایت کننده و فرماندهان دعوت کننده و امامان میانه و خویشاوندان پیامبرند که باید به آنها پیوند یافت. آنان برای مؤمنان کشف بلند و استوار، و نور دیدگان هدایت شدگان، و نگهدارنده کسانی هستند که به آنان پناه جویند و نجات برای کسانی که به وسیله ی آنان از گناه دوری کند، شادمان شود هر کس آنان را دوست بدارد و هلاک شود هر کس که با آنان دشمنی کند و پیروز است کسی که به آنان تمسک جوید، دوری کننده از آنان از دین برگشته است، و کوتاهی کننده درباره ی آنان باطل و نابود است و نزدیک شده به آنان، به ایشان می رسد، پس آنان آن دری هستند که مردم به آن آزموده می شوند، هر کس به سوی آنان رفت، نجات یافت و هر کس از آنان دوری جست، سقوط کرد. آنان (باب) حطّه ای هستند برای کسانی که از آن وارد شوند، و حجّت خداوند هستند بر کسی که نسبت به آنان نادان باشد. به سوی خداوند فرامی خوانند، به فرمان او عمل و به آیاتش راهبری می کنند، در میان آنان رسالت نازل شد و فرشتگان رحمت بر آنان فرود آمدند، و به سوی آنان روح الامین فرستاده شد، از روی تفضّل و رحمت الهی، خدا چیزهایی به آنان بخشید که به هیچ کس از جهانیان عطا نفرمود؛ پس هر آنچه از دانش و هدایت در دین بدان نیازمندند، بحمدالله واجدند. آنان نور از بین برنده گم راهی هنگام وارد شدن تاریکی ها و شاخه های پاکیزه از آن درخت پربرکت، معدن دانش، خاندان رحمت،

جایگاه رسالت و محل رفت و آمد فرشتگان می باشند و کسانی هستند که خداوند پلیدی را از آنان برگرفت و پاکیزه شان فرمود.» (1) و این روایت را تأیید می کند:

کلامی از ابن عباس در ستایش امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام که گوید: «آنان رَحِمٌ صله شده و ائمه ی برگزیده و دری که مردم به آن آزموده می شوند، هر کس به سوی آنان آمد نجات یافت و هر کسی از آنان دوری جست سقوط کرد، برای کسی که از آن وارد شود، باب حظه هستند و حجت هستند بر کسانی که آنان را ترک کند.» عاصمی آن را روایت کرد. (2) متن کامل آن را در جلد «حدیث سفینه» آوردیم.

### (21) « مثل أهل بیتی فیکم مثل باب حظه. »

سخاوی این حدیث را نیز در تأیید حدیث «أنا مدینة العلم» آورده است و از مشهورترین حدیث ها در منقبت های عترت طاهره می باشد. تعداد زیادی از پیشوایان مشهور و حافظان و محدثان آن را روایت و نقل کرده اند، از جمله:

1 - ابوبکر احمدبن عبدالخالق بزار.

2 - ابویعلی احمدبن علی موصلی.

3 - ابوالقاسم سلیمان بن احمد طبرانی.

4 - ابوعبدالله حاکم نیشابوری.

5 - ابونعیم احمدبن عبدالله اصفهانی.

6 - ابوشجاع شیرویه ی دیلمی.

7 - ابو محمد عاصمی.

8 - ابو محمد عبدالعزیز جنابذی.

9 - صدرالدین ابوالمجامع حموی.

10 - سید علی همدانی.

11 - شمس الدین سخاوی.

12 - جلال الدین سیوطی.

1- منقبة المطهرين - خطّي.

2- زين الفتى خطّي.



13 - نورالدین سمهودی.

14 - ابن حجر هیتمی مکی.

15 - علی متقی هندی.

16 - شاه ولیّ الله دهلوی.

17 - شیخ سلیمان قندوزی.

18 - احمد زینی دحلان.

و اگر بخواهیم تمام روایت های این افراد را بیاوریم از مقصود خود خارج شده ایم، لذا به ذکر مهم ترین آن ها بسنده کرده، گوییم:

حاکم گفت: «مرا خبر داد احمد بن جعفر بن حمدان زاهد در بغداد، از عباس بن ابراهیم قراطیسی، از محمد بن اسماعیل حمسی، از مفضل بن صالح از ابواسحاق، از حنش کنانی که گفت: شنیدم ابوذر می گفت: - در حالی که در کعبه را به دست گرفته بود: هر کسی مرا می شناسد، من همانم که شناخته است، و هر کس مرا نمی شناسد، بداند که من ابوذر. شنیدم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: «مثال اهل بیت من در میان شما مثال کشتی نوح در میان قومش می باشد، هر کس سوارش شد نجات یافت و هر کس از آن عقب افتاد، غرق شد و آنان مانند حطّه برای بنی اسرائیل می باشند.» (1) ابونعیم اصفهانی این حدیث را در کتابش «منقبه المطهرین» از ابوسعید خدری و ابوذر روایت کرده است.

و سید علی همدانی این حدیث را از دیلمی نویسنده ی «الفردوس» در کتابش «السبعین فی مناقب امیرالمؤمنین» (2) و هم چنین در کتابش «روضه الفردوس» روایت کرده است.

سخاوی پس از روایت حدیث از حاکم گوید: «ابویعلی هم حدیث را از حدیث ابوظیفیل، از ابوذر با این لفظ نقل کرده است: «مثال خانواده ی من در میان شما مثال کشتی نوح است، هر کس بر آن سوار شد نجات یافت و هر کس از آن باز

ص: 369

---

1- المستدرک علی الصحیحین 3 / 150.

2- به ینابیع المودّة / 240 بنگرید.

مانند غرق گشت. و خانواده ی من مانند باب حطّه است. بزار از طریق سعید بن مسیب از ابوذر، این چنین نقل کرده است. و از ابوسعید خدری نقل کرده است که گفت: شنیدم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: مثال اهل بیت من در میان شما همانند مثال کشتی نوح است، هر کس سوارش شد نجات یافت و هر کس از آن باز ماند، غرق گشت و مثال اهل بیت من در میان شما مانند باب حطّه در بنی اسرائیل است.

هر کس از آن وارد شد آمرزیده شد. طبرانی در «الصغیر» و «الأوسط» آن را روایت کرده است. (1) سمهودی پس از روایت حدیث از تعدادی حافظان گوید: حافظ ابومحمد عبدالعزیز بن اخضر در «معالم العترة النبویة» آن را نقل کرده است... (2) و نگاه کنید به: فرائد السمطين 2 / 242، الصواعق المحرقة / 140، کنز العمال 13 / 85، ینایع المودّة / 527، الفتح المبين 2 / 282 و کتاب های دیگر.

و آن را تأیید می کند:

بیان امیرالمؤمنین علیه السلام در توصیف عترت علیهم السلام :

«و مثال آنان باب حطّه است و آنان باب السّلم هستند» که قندوزی آن را روایت کرده و گفته است: «در تفسیر «یا ایّها الذّین آمنوا أدخلوا فی السّلم كافة و لا تتّبّعوا خطوات الشّیطان» (3) در المناقب: از مسعدة بن صدقة، از جعفر صادق، از پدرش، از جدّش از حسین، از امیرالمؤمنین علی علیهم السلام که گفت: آگاه باشید! دانشی که آدم علیه السلام با آن به زمین آمد و تمام فضیلت هایی که پیامبران تا خاتم النبیین دارا بودند، در عترت خاتم النبیین است، پس کجا به آن حیرت می روید: و کجا می روید؟ آنان در میان شما مانند اصحاب کهف می باشند و مثال آنان باب حطّه است و آنان باب السّلم می باشند.» در قول خداوند متعال: «یا ایّها الذّین آمنوا أدخلوا فی السّلم كافة و لا تتّبّعوا خطوات الشّیطان» [ ای کسانی که ایمان آوردید، همگی وارد سلم شوید و از گام های شیطان پیروی نکنید. ]

ص: 370

1- استجلاب ارتقاء الغرف خطی.

2- جواهر العقدين خطی.

3- بقره 208/.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را در توصیف اهل بیت خود علیهم السلام فرمود. و از روایان آن می باشند:

قندوزی بلخی که گوید: «در المناقب با اسناد از ابوالزبیر مکی از جابرین عبدالله انصاری آمده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«خداوند تبارک و تعالی مرا برگزید و انتخاب فرمود و پیامبر قرار داد و سرور کتاب ها را بر من فرو فرستاد. پس عرضه داشتم: پروردگرم و سرور من! تو موسی را به سوی فرعون فرستادی، پس از تو تقاضا کرد که برادرش هارون را وزیری قرار دهی که بازویش را به او محکم کند و به وسیله ی او سخنش مورد تصدیق قرار گیرد.

و من ای سرور و مولایم! از تو تقاضا می کنم که از خانواده ام وزیری برایم قرار دهی که به او بازویم را محکم نمایی، پس علی را برایم وزیر و برادر قرار ده، و شجاعت را در قلبش قرار ده، و هیبت بر دشمنش را بر او بپوشان که او نخستین کسی است که به من ایمان آورد و مرا تصدیق نمود، و اولین کسی است که با من خداوند را یگانه دانسته و من آن را از پروردگرم عزّ و جلّ تقاضا کردم. پس آن را به من عطا فرمود. و او سرور جانشینان است، ملحق شدن به او سعادت و مرگ در اطاعتش شهادت می باشد. و نامش در تورات پیوسته به نام من است و همسرش صدیقه ی کبری دختر من است و دو پسر او سروران جوانان اهل بهشت دو پسر من هستند، و او و آن دو و ائمه ی بعد از آنان پس از پیامبران حجّت های خداوند بر بندگانش می باشند و آنان درهای دانش در ائمتّم هستند. هر کس از آنان پیروی نماید نجات یابد، و هر کس به آنان اقتدا کند، به راه مستقیم هدایت شود. خداوند محبّت آنان را به بنده ای نمی بخشد جز اینکه او را وارد بهشت نماید. (1) و نیز این مطلب را تأیید می کند:

فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ای که: «ما شعار و اصحاب و خازنان و

ص: 371

ابواب هستيم و جز از درها وارد خانه ها نمى شوند.»

اين را قندوزى نيز روايت کرده است. (1)

ص: 372

---

1- يناييع المودّة / 25.

اشاره

سپاس از آن خداوند پروردگار جهانیان است و درود و سلام بر سرورمان محمد و خاندان پاکش و لعنت خداوند بر تمامی دشمنانشان از پیشینیان و آیندگان و بعد:

این نام گروهی دیگر از پیشوایان بزرگ و حافظان و دانشمندان برجسته ی اهل سنت است که در قرن های متفاوت حدیث «أنا مدینه العلم» را روایت کرده اند. آن ها را از اسنادها یا مدرک ها به اندازه ی توان خود و به قدر فرصت استخراج کرده ام و برای افزایش بهره گیری و سودمندی می آورم. و توفیق از خداوند متعال است.

1 - روایت داوود بن سلیمان غازی

اشاره

او از استادان بزرگ حدیث در قزوین می باشد که به نقل روایت از سرورمان حضرت امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام شهرت یافته است.

حافظ ابن النجار، آن حدیث شریف را از طریق او از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است. (1)

شرح حالش

رافعی گوید: «داوود بن سلیمان بن یوسف غازی، ابواحمد قزوینی استادی است که به روایت از علی بن موسی الرضا شهرت یافته و گفته می شود که علی

ص: 373

---

1- به روایت «ابن النجار» در همین کتاب مراجعه کنید.

(بن موسی الرضا علیه السلام) در مدت توقّفش در قزوین در منزل او پنهان شده بود. و نسخه ای (از روایت های آن حضرت) را دارد که مردم قزوین آن را از داوود نقل می کنند، مانند اسحاق بن محمّد و علی بن محمّد بن مهرویه و دیگران.» (1)

## 2 - روایت ابومعاویه ی نابینا

### اشاره

از مشهورترین و بزرگترین راویان حدیث «أنا مدینة العلم»، ابومعاویه محمّد بن خازم تمیمی نابینا متوفای سال 195 است. در بسیاری از اسنادهای قوم، در روایت این حدیث از اعمش از مجاهد، از ابن عبّاس نامش آمده است که بر اهل پژوهش پوشیده نیست.

### شرح حاشی

1 - خطیب: «احمد بن حنبل و یحیی بن معین و ابوخیثمه زهیر بن حرب... از او روایت کرده اند.» سپس نمونه های ستایش او را آورده و او را ثقه دانسته است. (2) 2 - ذهبی: «ابومعاویه حافظ ثبت و محدّث کوفه است...» (3) 3 - ابن حجر: «ثقه است، و حافظترین مردم نسبت به حدیث های اعمش است...» (4) 4 - سیوطی: «ابن معین و عجلو و نسائی و دارقطنی او را ثقه دانسته اند.» (5) 5

## 3 - روایت ابوعبید

### اشاره

او قاسم بن سلّام بغدادی متوفای سال 224 می باشد. حدیث را از ابومعاویه نابینا از ابن حبان روایت کرده است. (آن گونه که در فتح الملک العلی آمده است.) (6) 6

ص: 374

- 1- التدوین بذکر اهل العلم بقزوین 3/ 3.
- 2- تاریخ بغداد 5/ 242.
- 3- تذکرة الحفاظ 1/ 294.
- 4- تقریب التّهذیب 2/ 157.
- 5- طبقات الحفاظ 122/ 1.
- 6- فتح الملک العلی 44/ 1.

1 - خطیب، شرح حال بسیار مفصّلی از او آورده است.

2 - ذهبی: «امام، مجتهد، دریا، قاسم بن سلام بغدادی زبان شناس، فقیه، دارای کتاب هایی است.» سپس سخن اسحاق بن راهویه را حکایت کرده است که:

«خداوند حق را دوست می دارد، ابوعبید از من داناتر و فقیه تر است.» و این گفته او را: «ما به ابوعبید نیازمندیم و ابوعبید نیازی به ما ندارد.» و سخن احمد را: «ابوعبید استاد است و هر روز خیرش افزایش می یابد.» و سخن یحیی بن معین را که وقتی درباره اش از او سؤال شد گفت: «ابوعبید باید از احوال مردم پرسیده شود.» و سخن ابوداود چنین است: «ثقه و مأمون است.» سپس ذهبی گوید:

«هر کس به کتاب های ابوعبید نظر افکند، جایگاه او را در دانش و حفظ می یابد، او حافظ حدیث و علّت های آن بود، اما در معرفت الحدیث متوسط بود، فقه و اختلاف ها را می دانست، در لغت سرآمد و در قرائت ها پیشوا و رهبر بود و کتابی هم در این زمینه دارد، مدّتی قضاوت ثغور را عهده دار بود، به سال 224 در مکه در گذشت.» (1) 3 - ابن حجر عسقلانی: سخنانی درباره اش گفته است. (2) هم چنین شرح حالش در کتاب های الطبقات 7 / 355، المعارف / 549، معجم الأدباء 16 / 354، وفيات الأعیان / 604، النجوم الزاهرة 2 / 241 و کتاب های دیگری آمده است.

#### 4 - روایت فیدی

#### اشاره

او محمّد بن جعفر علاّف متوفای سال 236 است، یحیی بن معین حدیث را از او روایت کرده است و او در طریق روایت حاکم قرار دارد.

ص: 375

1- تذکرة الحفاظ / 417 2.

2- تهذیب التّهذیب / 315 8.

1 - ذهبی: «خ، محمدبن جعفر فیدی علاف، از وکیع و مانند او.

و بخاری از او نقل کرده است، بعد از سال سی درگذشت.» (1)2 - ابن حجر: «خ، محمدبن جعفر... بخاری در باب «الهبه» یک حدیث از او روایت کرده است... ابن حبان او را در ثقه ها نامبرده است. ابوالقاسم گوید: روز پنج شنبه اول جمادی الآخر سال 236 درگذشت...» (2)

## 5 - روایت ابن خدش

### اشاره

او ابو محمدبن خدش طالقانی، متوفای سال 250 است. حدیث را از ابو معاویه ی نابینا روایت کرده همان طور که در «فتح الملک» آمده است. (3)

### شرح حاشی

1 - خطیب: «محمودبن خدش، ابو محمد طالقانی، در بغداد ساکن شد و حدیث خواند.» سپس ثقه بودنش را از ابن معین و ابوالفتح محمدبن حسین ازدی حافظ آورده است و از بخاری نقل کرده است که در سال 250 درگذشت. (4)2 - ذهبی: «امام، حافظ، ثقه است.» (5)3 - ابن حجر: «ترمذی، نسائی در مسند علی و ابن ماجه و ابراهیم حربی از او روایت کرده اند.

ابن محرز به نقل از ابن معین گوید: او ثقه است.

ابوالفتح ازدی گوید: از اهل راستی و ثقه است.

ابن حبان او را در ثقه ها آورده است.

مسلمه گوید: او ثقه است.» (6)

ص: 376

1- الکاشف / 28 3.

2- تهذیب التهذیب / 95 9.

3- فتح الملک العلی / 43.

4- تاریخ بغداد / 90 13.

5- سیر أعلام النبلاء / 179 12.

6- تهذیب التهذیب / 62 10.



## 6 - روایت اسحاق حربی

### اشاره

او از راویان حدیث از ابوصلت هروی است. و حافظ خطیب حدیث را از طریق او در تاریخش روایت کرده است. (1) و حافظ مغربی روایت او را در زمره کسانی که از ابوصلت، نقل کرده اند، آورده است. (2)

### شرح حالش

حافظ ذهبی گوید: «امام، حافظ بسیار راستگو: ابویعقوب اسحاق بن حسن بن میمون بغدادی حربی به سال صد و نود و اندی متولد شد. و از او، محمد بن مخلد، ابوبکر نجار، ابوسهل بن زیاد، ابوبکر شافعی، ابوعلی بن صواف، ابوبکر قطیعی، افراد بسیاری حدیث نقل کرده اند. دارقطنی گوید: ابوبکر شافعی به ما گفت: از ابراهیم حربی درباره ی اسحاق بن حسن پرسیده شد، گفت: سزاوار آن است که از او درباره ی احوال ما پرسند. عبدالله بن احمد بن حنبل گوید: او ثقة است.

گویم: او از سروران علما بود. در سؤال 284 درگذشت؛ در حالی که سنش از نود گذشته بود.» (3) شرح حالش در: المنتظم 5 / 174؛ الوافی 8 / 409 و شذرات الذهب 2 / 186 نیز آمده است.

## 7 - روایت محمد بن اسماعیل ضراری

### اشاره

حافظ مغربی گوید:

«اما روایت محمد بن اسماعیل را ابن جریر در «تهذیب الآثار» چنین نقل کرده است: ما را حدیث کرد محمد بن اسماعیل ضراری، از عبدالسلام بن صالح هروی، از ابومعاویه، از اعمش، از مجاهد، از ابن عباس که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

ص: 377

1- تاریخ بغداد / 11 / 480.

2- فتح الملک العلی / 24.

3- سیر أعلام النبلاء / 13 / 410.

«من شهر دانشم و علی در آن است. هر کس شهر را خواهد، باید از آن نزد آن بیاید.»

## شرح حالش

حافظ، ابن حجر گوید:

«محمد بن اسماعیل بن ابوضرار ضرائری ابوصالح رازی، از یونس بن محمد مؤدب، و یعلی بن عبید، و عبدالرزاق، و عبیدالله بن موسی، و عبدالله بن یزید مقری، و ابونعیم و فریابی و دیگران، روایت کرده است.

و ابن ماجه و ابوحاتم از او روایت کرده اند که گوید: راست گوشت و ابوبشر دولابی، و ابوجعفر محمد بن جریر طبری.» (1) و ذهبی گوید: «از عبدالرزاق و طبقه او حدیث شنیده و محمد بن جریر و گروهی از او روایت کرده اند، راستگو است.» (2)

## 8 - روایت قاسم بن عبدالرحمان أنباری

### اشاره

او از راویان حدیث از ابوصلت هروی است. و حافظ خطیب بغدادی حدیث را با سندش از او روایت کرده است. (3) و حافظ، ابن حجر گوید:

«قاسم بن عبدالرحمان أنباری گفت: از یحیی بن معین درباره ی حدیثی که ابوصلت برایمان حدیث کرده است، پرسیدم، گفت: صحیح است.» (4) حافظ مغربی گوید: «اما روایت قاسم بن عبدالرحمان أنباری را خطیب نقل کرده است...» (5)

## شرح حالش

حافظ، ابن حجر در شرح حال او گوید:

«در راویان، قاسم بن عبدالرحمان انباری می باشد که نام جدش زیاد است؛ از

ص: 378

1- تهذیب التّهذیب / 60 9، و به الجرح و التعديل / 190 7 بنگرید.

2- لکاشف / 21 3.

3- تاریخ بغداد / 437 12.

4- تهذیب التّهذیب / 320 6.

5- فتح الملک العلی / 24.

## 9 - روایت مبرّد

### اشاره

او، ابوالعبّاس محمّدبن یزید ازدی، متوفای سال 286 می باشد.

حدیث را مرسلاً از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چنین روایت کرده است: «علی در حدیثی فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: «أنا مدینة العلم وعلیّ بابها.»» (2)

### شرح حالش

1 - خطیب: «محمّدبن یزید... ابوالعبّاس ازدی، سپس ثمالی، معروف به «مبرّد» استاد اهل نحو و حافظ علم عربی است. او دانشمندی فاضل و در روایت به او اطمینان بود...» (3) - ذهبی: «او امام، علامه، زیبا، خوش سیما، فصیح، زبان دان، موثق، دارای نوادر و ظرائف می باشد. سال 286 درگذشت.» (4) - داوودی: «او دانشمند، فاضل، فصیح، بلیغ، زبان شناس، ثقة، اخباری و مورد اطمینان در روایت بود.» (5)

## 10 - روایت ابوعبدالله صائغ

### اشاره

از کسانی است که حدیث را از ابوصلت روایت کرده است. طبرانی حدیث را از او و از حسن بن علی بن علی معمری با هم از ابوصلت، از ابومعاویه، از اعمش از مجاهد، از ابن عبّاس نقل کرده است. (6)

ص: 379

1- لسان المیزان / 462 4.

2- کتاب الفاضل / 3.

3- تاریخ بغداد / 380 3.

4- سیر اعلام النبلاء / 57 13.

5- طبقات المفسّرين / 267 2.

6- المعجم الكبير / 11 65 شماره ی 11061.

حافظ مغربی هم آن را در کتابش آورده است. (1)

## شرح حالش

حافظ ذہبی، شرح حال او را چنین آورده است:

«صائغ محدث، امام، ثقه ابو عبد الله محمد بن علی بن زید مکی صائغ، شنیده است... همراه با راستی و فهم و گستردگی روایت. دعلج بن احمد و ابو محمد فاکھی، و سلیمان طبرانی و گروه زیادی از رحلان از او حدیث نقل کرده اند.

وفاتش در مکه در ذیقعده ی سال 291 می باشد.» (2) و در تذکرة الحفاظ 2 / 659 و العبر 2 / 90 و شذرات الذهب 2 / 209 نیز شرح حالش آمده است.

## 11 - روایت احمد بن حفص

### اشاره

او، احمد بن حفص سعدی جرجانی، متوفای سال 293 یا 294 است. استاد ابن عدی جرجانی است. حدیث «أنا مدينة العلم» از او، با سندش از اعمش، از مجاهد، از ابن عباس روایت شده است. (3)

## شرح حالش

حافظ، سهمی گوید:

«ابو محمد احمد بن حفص بن عمر بن حاتم بن نجم بن ماهان سعدی جرجانی به «حمدان» شناخته می شود. از: علی بن جعد، سویدین سعید و محمد بن عبدالله بن نمیر، و دو پسر ابوشیبہ، ابوبکر و عثمان و احمد بن حنبل و یحیی بن معین، و یحیی بن اکثم و دیگران روایت کرده است. در سال 293 یا 294 درگذشت.

ص: 380

1- فتح الملک العلی / 23.

2- سیر اعلام النبلاء، خلاصه شده / 428 13.

3- فتح الملک العلی / 44.

شنیدم که امام ابوبکر اسماعیلی می گفت: او حدیث را می شناخت، بسیار راستگو و عاقل بود.» (1)

## 12 - روایت صالح بن محمد جزرة

### اشاره

از کسانی است که حدیث شریف را از ابوصلت هروی روایت کرده است.

حافظ سمرقندی در کتابش «بحرالأسانید» آن را روایت نموده است. از ابوطالب حمزة بن محمد حافظ، از محمد بن احمد حافظ، از ابوصالح کرابیسی، از صالح بن محمد، از ابوصلت هروی، از ابومعاویه، از اعمش، از مجاهد، از ابن عباس، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود:

«من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس درش را خواهد، باید نزد علی آید.» (2)

### شرح حاشی

او صالح بن محمد متوفای سال 294 می باشد.

ذهبی گوید:

«صالح بن محمد... امام، حافظ بزرگ، حجّت، محدّث مشرق ابوعلی اسدی بغدادی، ملقب به «جزرة» است. مسلم بن حجاج، نویسنده ی صحیح، از او حدیث نقل کرده است و مسلم قدری از او بزرگتر است...»

دارقطنی گوید: او ثقه، حافظ و غازی بود.

حافظ، ابوسعید ادیسی گوید: در دوران او در عراق و خراسان مانندش را در حفظ نمی شناسم.

خطیب گوید: او بسیار راستگو، ثبت و دارای مزاح بود... (3) هم چنین شرح حال او آمده است در: تاریخ بغداد 9 / 322؛ تذکرة الحفاظ 2 / 641؛ النجوم الزاهرة

ص: 381

1- تاریخ جرجان / 37.

2- فتح الملک العلی / 22 را نگاه کنید.

3- سیر اعلام النبلاء / 14 23 به اختصار.

### 13 - روایت معمري

#### اشاره

او حسن بن علی معمري متوفای سال 295 و استاد طبرانی می باشد که حدیث «أنا مدينة العلم» را در «المعجم الكبير» (1) از او روایت کرده است.

#### شرح حالش

1 - خطیب بغدادی گوید:

«حسن بن علی بن شیب، ابوعلی معمري حافظ، برای حدیث به بصره، کوفه، شام و مصر سفر کرد... از ظرف های پُرگنجایش دانش بود، در فهم از او یاد می گشت و به حفظ توصیف می شد. دارقطنی درباره اش گوید: بسیار راست گو و حافظ بود.

سال 295 درگذشت...» (2) - ابن جوزی گوید:

«ابوعلی معمري، حافظ... از ظرف های پُرگنجایش دانش بود، او دارای حفظ و فهم بود و دارقطنی گوید: بسیار راست گو و حافظ بود... و در حدیث و گردآوری و تألیف آن پیشوایی ربّانی بود...» (3) - سیوطی گوید:

«معمري: حافظ، علامه برجسته، ابوعلی...» (4)

### 14 - روایت ابن زاطيا

#### اشاره

او علی بن اسحاق بن عیسی بن زاطيا متوفای سال 306 است. او در سلسله ی اسناد روایت حافظ ابن عدی، در شرح حال «عثمان بن عبدالله اموی» و روایت

ص: 382

1- المعجم الكبير / 11 / 65.

2- تاریخ بغداد / 7 / 369.

3- المنتظم / 6 / 78.

4- طبقات الحفّاظ / 290.

حافظ، گنجی در کتابش «کفایة الطالب» قرار دارد.

## شرح حالش

1 - خطیب: «علی بن اسحاق بن عیسی بن زاطیا... از او روایت کرده اند:

ابوعمر و ابن سمّاک، ابوبکر شافعی، عبدالعزیز بن محمّد بن واثق بالله، عبدالله بن ابراهیم زبیبی، عیسی بن حامد رخجی، ابوحفص ابن زیات، علی بن عمر سکری و دیگران. او بسیار راست گو بود...» (1) 2 - ذهبی: «محدّث... از او روایت کرده اند... و ابوبکر ابن سنّی و گفته است:

مشکلی ندارد. در پایان نابینا شد. در جمادی الأولى سال 306 درگذشت.» (2)

## 15 - روایت خثعمی اشنانی

### اشاره

او، ابوجعفر محمّد بن الحسین متوفای سال 315 می باشد. استاد خطیب بغدادی است، حدیث را از او در «تاریخش» و در «تلخیص المتشابه» روایت کرده است.

## شرح حالش

1 - خطیب: «او ثقه حجّت بود.» (3) 2 - ذهبی: «خثعمی، امام، حجّت، محدّث، ابوجعفر... دارقطنی گوید:

ابوجعفر ثقه و مأمون است.» (4) 3 - سمعانی: «ابوجعفر محمّد بن حسین بن حفص بن عمر اشنانی کوفی، ثقه، صالح، مأمون است. از عباد بن یعقوب رواجی روایت شنیده است... و حجّت به او برپا می شد. مرگش سال 315 است.» (5)

ص: 383

---

1- تاریخ بغداد / 11/ 349.

2- سیر اعلام النبلاء / 14/ 253.

3- تاریخ بغداد / 2/ 234.

4- سیر اعلام النبلاء / 14/ 529.

5- الأنساب / الأشنانی.

## 16 - روایت ابن مروان قرشی

### اشاره

او، ابراهیم بن عبدالرحمان بن عبدالملک بن مروان قرشی دمشقی، متوفای سال 341 است. او استاد عبدالوهاب کلابی می باشد که حدیث از او روایت شده است.

### شرح حاشی

1 - ذهبی: «ابن مروان؛ حافظ، امام، ابواسحاق، ابراهیم بن عبدالرحمان بن عبدالملک بن مروان قرشی دمشقی، محدث رحال است... از او روایت کرده اند...»

عبدالوهاب کلابی و حمید وراق و دیگران. در رجب سال 319 درگذشت.» (1) 2 - ذهبی: «ابن مروان، امام، حافظ، ثقه، رحال...» (2) 3 - الصفدی: «اموی دمشقی... حافظ.» (3)

## 17 - روایت ابوالطیب دقاق

### اشاره

او محمد بن عبدالصمد، متوفای سال 319 است. خطیب بغدادی در تاریخش حدیث را از او روایت کرده است.

### شرح حاشی

خطیب: «محمد بن عبدالصمد، ابوالطیب دقاق که به «بغوی» شناخته می شود. او پسرخاله ی عبداللّه بن محمد بغوی است... از او حدیث نقل کرده اند:

قاضی ابوالحسن جراحی و ابوحفص بن شاهین و محمد بن عبداللّه بن اخی میمی و از احوال او جز نیکی ندانستم...» (4)

## 18 - روایت عبدالملک جرجانی

### اشاره

او، عبدالملک بن محمد بن عدی، ابونعیم، فقیه جرجانی معروف به استرآبادی، متوفای سال 322 یا 323 است. او استاد ابواحمد ابن عدی جرجانی است. و در سلسله ی راویان روایت حدیث حافظ گنجی در کتابش «کفایة الطالب» قرار گرفته اند. (5)

ص: 384

1- تذکرة الحفاظ / 805.

2- سیر اعلام النبلاء / 62 15.



3- الوافى بالوفيات /42 6.

4- تاريخ بغداد /377 2.

5- كفاية الطالب /221.

1 - خطیب بغدادی: «او یکی از پیشوایان مسلمانان و از حافظان احکام دین، همراه با راستی و پارسایی و ضبط و هوشیاری بود، سفرهای بسیاری کرد، در عراق، حجاز، شام و مصر نوشت و پیش از آن وارد بغداد شد...» (1) 2 - ذهبی: «ابونعیم ابن عدی، امام، حافظ بزرگ، ثقه است... حمزه بن یوسف گوید: در فقه و حدیث پیشتاز بود و به سؤیث سفر می کردند... حاکم گوید: او فقیه، حافظ مسندها و فقهیات از صحابه و تابعان بود...» (2) 3 - اسنوی: «او امام، حافظ، پارسا، فقیه، گردشگر در آفاق بود، ابوالولید حسان قرشی گوید: در دوران ما در خراسان حافظتر از او در فقه و گفته های صحابه نبود و مسافران بار سفر به سوی او می بستند. سال 242 متولد و در سال 323 درگذشت...» (3)

### 19 - روایت مکرم بن احمد

#### اشاره

متوفای سال 345 است. نامش در سلسله ی راویان حدیث حافظ ابن اثیر در کتاب «أسدالغابة» آمده است.

#### شرح حاش

1 - خطیب: «از او ما را حدیث کرده است: ابوالحسن ابن رزقویه و ابوالحسین ابن فضل قطن و ابوعلی ابن شاذان. او ثقه بود. ابن شاذان به ما خبر داد: سال 345 درگذشت...» (4) 2 - ذهبی: از او حدیثی کرده اند: ابن منده، و حاکم و ابوالحسن ابن رزقویه و ابن فضل قطن و ابوعلی ابن شاذان و دیگران. خطیب او را ثقه دانسته است...» (5)

ص: 385

- 
- 1- تاریخ بغداد / 10 / 428.
  - 2- سیر اعلام النبلا / 14 / 541.
  - 3- طبقات الشافعیه / 1 / 70.
  - 4- تاریخ بغداد / 13 / 221.
  - 5- سیر اعلام النبلاء / 15 / 217، العبر / 2 / 269.

## 20 - روایت احمد بن فاذویه طحّان

خطیب گوید:

« احمد بن فاذویه بن عزرة ابوبکر طحّان، از احمد بن محمد بن یزید بن سلیم حدیث نقل کرده است. و از او روایت کرده اند: محمد بن مظفر و ابوالقاسم بن ثلاج.

مرا خبر داد احمد بن محمد عتیقی از عبدالله بن محمد بن عبدالله شاهد، از ابوبکر احمد بن فاذویه بن عزرة الطحّان، از ابوعبدالله احمد بن محمد بن یزید بن سلیم از رجاء بن سلمة از ابومعاویه ی نابینا، از اعمش از مجاهد، از ابن عباس که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من شهر دانشم و علی در آن است، پس هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن در بیاید.» (1)

## 21 - روایت نعمان بن هارون بلدی

اشاره

وازر جال حاکم در کتاب «المستدرک» است که حدیث راصحیح دانسته است.

شرح حالش

حافظ خطیب در تاریخش از او یاد کرده، چنین آورده است:

«نعمان بن هارون بن محمد بن هارون بن جابر بن نعمان، ابوالقاسم شیبانی بلدی به «ابن اَبی دلهاث» شناخته می شود. به بغداد آمد و در آن جا حدیث گفت...»

از او روایت کرده اند: محمد بن مظفر و علی بن عمر السکری، از حال او جز نیکی ندانستم.» (2)

## 22 - روایت عبدالرحمان بن سلیمان بن موسی جرجانی

اشاره

او استاد حافظ، ابن عدی است. و حدیث شریف از او روایت شده است که خواهد آمد.

ص: 386

1- تاریخ بغداد / 4/ 348.

2- تاریخ بغداد / 13/ 454.

سهمی: «عبدالرحمان بن سلیمان بن موسی بن عدی أبوسعید جرجانی، ساکن مگّه. از احمد بن سعید رازی روایت کرده است. از او ما را حدیث کرد، عبدالله بن عدی حافظ و ابوبکر محمد بن احمد مفید در جرجایا...» (1)

### 23 - روایت ابن مهروه

#### اشاره

او، علی بن محمد بن مهروه ی قزوینی است که در سال 355 زنده بود. او در سلسله ی راویان حدیث «أنا مدينة العلم» از روایت حافظ، ابن النجار، از حضرت امام رضا علیه السلام از پدران طاهر ایشان علیهم السلام قرار دارد. (2)

#### شرح حاشی

سمعانی: «ابوالحسن علی بن محمد بن مهروه ی قزوینی در قریه در بغداد و در الجبال از یحیی بن عبدک قزوینی و داوود بن سلیمان غازی و محمد بن مغیره و حسن بن علی بن عفان حدیث گفته است و از او روایت کرده اند: عمرو بن محمد بن سنبلک و ابوبکر محمد بن عبدالله ابهری و محمد بن عبید الله بن شخیر و ابوحفص ابن شاهین واعظ و دیگران.

ابوالفضل، صالح بن محمد بن احمد حافظ او را در طبقات اهل همدان نام برده و گفته است: ... او از نسخه ای از علی بن موسی الرضا علیه السلام می گرفت... استادی کهنسال و جایگاهش راستی بود.» (3) - رافعی نیز او را نامبرده و افزوده است که در سال 323 در بغداد حدیث می گفته است. (4)

ص: 387

1- تاریخ جرجان/ 274.

2- به روایت ابن النجار در کتاب فتح الملک العلی/ 54 بنگرید.

3- الأنساب - القزوینی.

4- التدوین فی اهل العلم بقزوین / 417 3.

### اشاره

او، ابوبکر احمد بن یوسف، متوفای سال 359 و استاد حافظ، ابونعیم است.

ابونعیم گوید:

«حدیث کردند ما را، ابوبکر بن خلّاد و فاروق خطابی، از ابومسلم کشی، از محمد بن عمر بن رومی، از شریک، از سلمة بن کهیل، از صنابحی، از علی که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: [\(1\)](#) «أنا مدينة العلم وعلیّ بابها.»

### شرح حالش

ذهبی گوید: «استاد بسیار راست گو، محدّث مسند عراق... از او روایت کرده اند: دارقطنی و ابن رزقویه، و هلال حفّار و ابوعلی ابن شاذان و محمد بن عبدالواحد بن رزمه و ابونعیم حافظ و دیگران.»

خطیب گوید: از دانش چیزی نمی دانست اما شنیدنش صحیح است.

ابونعیم گوید: ثقه بود.

و هم چنین ابوالفتح ابن ابوفوارس او را ثقه دانسته است [\(2\)](#). شرح حالش در تاریخ بغداد 5 / 220 هم یافت می شود.

## 25 - روایت فاروق خطابی

### اشاره

او استاد حافظ ابونعیم است و روایت او را از عبارت کتاب «معرفة الصحابة» دانستید.

### شرح حالش

ذهبی گوید: «فاروق بن عبدالکبیر بن عمر، محدّث کهنسال، مسند بصره، ابوحفص خطابی بصری. از او حدیث کرده اند: ابوبکر محمد بن ابوعلی ذکوانی و احمد بن محمد بن صقر بغدادی و علی بن عبد کویه و ابونعیم حافظ و دیگران.

ص: 388

1- معرفة الصحابة/ خطی است.

2- سیر اعلام النبلاء/ 69 16 با اختصار.

## 26 - روایت ابن عدی

### اشاره

حدیث را در شرح حال های «سعید بن عقبه ابوالفتح کوفی» و «احمد بن سلمة» و «عثمان بن عبدالله اموی» روایت کرده است.

در مورد اولی گفته است:

«ما را حدیث کرد، احمد بن حفص، از سعید بن عقبه ابوالفتح کوفی، از سلیمان اعمش، از مجاهد، از ابن عباس که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن در بیاید.»

شیخ گفت: و این حدیث از ابومعاویه، از اعمش روایت می شود و ابوصلت هر وی از ابومعاویه نقل می کند و گروهی از راویان ضعیف آن را از ابوصلت دزدیده اند.» (2) و ابوالقاسم سهمی حدیث را از ابن عدی با سندش روایت کرده است. (3) و ابن عساکر از سهمی از او با سندش... (4)

### شرح حاشی

او حافظ، ابواحمد، عبدالله بن علی ابن عدی نویسنده ی کتاب «الکامل فی الضعفاء» متوفای سال 365 است.

سمعانی: «ابواحمد عبدالله بن علی بن محمد بن جرجانی معروف به «ابن قطن» حافظ اهل جرجان است. او حافظ دوران خویش بود. به اسکندریه و سمرقند سفر کرد. وارد بلاد شد و استادان را درک کرد. او حافظی با دقت بود که در زمانش، چون او وجود نداشت.» (5)

ص: 389

1- سیر اعلام النبلاء/ 14. به اختصار.

2- الکامل/ 3/ 1247.

3- تاریخ جرجان/ 24.

4- ترجمة امیرالمؤمنین علیه السلام از تاریخ دمشق/ 2/ 462.

5- الأنساب - جرجانی.

هم چنین شرح حال او در: تذکرة الحفاظ / 3 161 و مرآة الجنان / 2 381 و العبر / 3 51 آمده است.

## 27 - روایت شمس الدین مقدسی

### اشاره

او مؤلف کتاب «احسن التقاسیم» از علمای قرن چهارم می باشد؛ آن گونه که در بعضی مصدرها آمده است. او حدیث را در کتاب مذکور روایت کرده است. (1)

### شرح حالش

1 - حاجی خلیفه: «احسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم، از شیخ شمس الدین ابو عبد الله محمد بن احمد مقدسی حنفی متوفای سال... است. کتابی است که بر اساس اقلیم های عرفی منظم شده است.» (2) - زرکلی: «محمد بن ابوبکر بناء مقدسی که «البشاری» به او گفته می شود، شمس الدین ابو عبد الله، جهانگرد جغرافی دان است. در قدس متولد گردید. به تجارت مشغول شد. سفرهای سختی را انجام داد که شناخت نسبت به پیچیدگی اوضاع کشورها را برایش فراهم نمود. سپس فقط به پیگیری آن ها پرداخت و از بیشتر کشورهای اسلامی دیدن نمود و کتابش «احسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم» را تألیف کرد... وفاتش حدود سال 380 ثبت شده است.» (3) - کحالة گوید: «تاریخ نویس جهانگرد جغرافی دان است. مرگش را به سال 375 آورده است. (4) - در هدیه العارفين مرگش را حدود سال 414 ثبت کرده است.

## 28 - روایت ابن شاذان

### اشاره

او، احمد بن ابراهیم بن شاذان بزاز متوفای سال 383 است. نامش در سلسله ی سند روایت ابن مغازلی آمده است. به آن مراجعه کنید.

ص: 390

1- احسن التقاسیم / 127.

2- كشف الظنون / 161.

3- الأعلام / 3125.

4- معجم المؤمنین / 2388.

1 - خطیب: «دارقطنی از او روایت کرده است... او ثقه و ثبت بود. خوب می شنیدید و بسیار حدیث می گفت... شنیدم از هری می گفت: ابن شاذان ثقه، ثبت و حجت بود... احمد بن محمد عتیقی ما را خبر داد و گفت: ابوبکر ابن شاذان سیزده روز مانده به پایان سؤال سال 383 درگذشت. ثقه مورد اطمینان، فاضل، دارای کتاب های بسیار و مؤلف اصول نیکو است.» (1) 2 - ذهبی: «ابن شاذان، استاد، امام، محدث، ثقه و بادقت بود...» (2)

## 29 - روایت دارقطنی

### اشاره

او، ابوالحسن علی بن عمر بغدادی متوفای سال 385 است. و در اسنادهای چندین روایت از حدیث «أنا مدینه العلم» نامش آمده است. از جمله روایت حافظ ابن عساکر در تاریخ دمشق در شرح حال مولایمان امیرالمؤمنین علیه السلام. (3)

### شرح حالش

ذهبی: «دارقطنی - ابوالحسن علی بن عمر بغدادی، حافظ مشهور، دارای تألیفات، حاکم او را نام برده و گوید: در حفظ، فهم و پارسایی یگانه ی دوران خویش شد، پیشوای قاریان و نحویان بود، او را والاتر از آن چه برایم توصیف کرده بودند، یافتیم. نوشته هایی دارد که ذکرش به درازا می کشد. و خطیب گوید: او یگانه ی عصرش، فریادرس دوران خویش و جدابافته و امام وقتش بود. علم اثر و معرفت به علّت ها و نام رجال به او پایان پذیرفت. همراه با راستی و درستی اعتقاد و آگاهی کامل از دانش ها جز علم حدیث بود. ابوذر هروی گوید: به حاکم گفتم: آیا مانند دارقطنی دیده ای؟ گفت: او پیشوایی است که مانند خودش را ندیده است. پس من چگونه؟

و برقانی گوید: دارقطنی، علّت ها را از حفظ بر من املاء می کرد.

ص: 391

1- تاریخ بغداد / 184.

2- سیر اعلام النبلاء / 16 429.

3- ترجمه امیرالمؤمنین علیه السلام، از تاریخ دمشق، حدیث شماره / 995.



وقاضی ابوالطیب طبری گوید: دارقطنی امیر مؤمنان در حدیث است.» (1)

### 30 - روایت کلابی

#### اشاره

او، ابوالحسن عبدالوهاب بن حسن بن ولید کلابی معروف به «ابن اخی تبوک» متوفای سال 396 است.

حدیث «مدینة العلم» را چنین روایت می کند:

حدیث کرد ما را، ابراهیم بن عبدالرحمان، از محمد بن عبدالرحیم هروی در رمله، از ابوصلت هروی عبدالسلام بن صالح، از ابومعاویه، از اعمش، از مجاهد از ابن عباس که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد، باید از آن وارد آن شود.» (2)

#### شرح حاشی

1 - ذهبی: «کلابی، محدث، راستگو و کهنسال است.» سپس اساتید و راویان او را نام برده است. و مرگش را به سال مذکور ثبت کرده است و سخن عبدالعزیز کتانی را نقل کرده است که گوید: او ثقه، بزرگوار و امانت دار بود. (3) 2 - ذهبی، همین گونه در کتاب «العبر» هم آورده است. (4) 3 - ابن العماد، بنابر عادتش، عبارت کتاب «العبر» را آورده است. (5)

### 31 - روایت ابوالحسن علوی

#### اشاره

او، ابوالحسن محمد بن حسین علوی نیشابوری متوفای سال 401 است. از اساتید حاکم و ابوبکر بیهقی بوده است... و در طریق اسناد و در سلسله ی راویان روایت موفق بن احمد خطیب خوارزمی قرار گرفته است؛ به آن مراجعه کنید.

ص: 392

1- العبر/ 28 3، حوادث سال 385.

2- مناقب علی بن ابی طالب، نوشته کلابی که به ضمیمه کتاب مناقب ابن مغزلی چاپ شده است/ 426.

3- سیر اعلام النبلاء/ 557 16.

4- العبر/ 61 3.

5- شذرات الذهب/ 147 3.

1 - ذهبی: «علوی - امام، سید، محدث، بسیار راستگو، مسند خراسان، ابوالحسن محمد بن حسین بن داوود بن علی علوی حسنی نیشابوری، بزرگوار و بزرگ سروران... حاکم و ابوبکر بیهقی از او حدیث نقل کرده اند و بزرگ ترین استاد بیهقی بود... حاکم گوید: او دارای همت عالی و عبادت ظاهری بود. از او تقاضای حدیث می کردند ولی حدیث نمی گفت. سرانجام مجلس املاء برایش برپا کردم و هزار حدیث برایش برگزیدم. در مجلس او هزار راوی قلمدان خود را برای نگارش حدیث آماده ساختند. سه سال حدیث گفت و املا کرد. به مرگ ناگهانی در جمادی الثانی سال 401 درگذشت.» (1) 2 - سبکی نسب او را به نقل از حاکم آورده و او را ستوده و گفته است: «استاد مشرق در دوران خویش...» (2)

### 32 - روایت محمد بن احمد بن رزق

#### اشاره

او استاد حافظ، خطیب بغدادی است که این حدیث شریف را در کتاب تاریخش از او روایت کرده است. (3)

#### شرح حاشی

1 - خطیب: «محمد بن احمد بن محمد بن احمد بن رزق... ابوالحسن بزاز معروف به «ابن رزقویه»... او ثقة و راستگو، بسیار شنونده و نویسنده ی حدیث بود، اعتقادی نیکو و مذهبی زیبا داشت. بر تلاوت قرآن مداومت داشت. نسبت به بدعت گزاران شدت به خرج می داد. بعد از سال 380 تا پیش از مرگش همواره در مسجد جامع شهر حدیث املاء می کرد. او نخستین استادی است که از او (روایت) نوشتیم و اولین بار در سال 403 از او حدیث شنیدم...» (4)

ص: 393

1- سیرالأعلام النبلاء / 17/ 89.

2- طبقات الشافعية / 3/ 148.

3- تاریخ بغداد / 11/ 49.

4- تاریخ بغداد / 1/ 351.

2 - ذهبی: «امام، محدث بادقت، کهنسال و استاد بغداد...» (1)

3 - ابن تغری بردی: «بسیار حدیث شنید، ثقه، بسیار راست گو، بسیار شنونده ی حدیث، با اعتقاد نیکو و مذهب زیبا بود.» (2)

### 33 - روایت صیرفی

#### اشاره

او، ابوسعید محمد بن موسی بن فضل بن شاذان نیشابوری، متوفای سال 421 است. در سلسله ی راویان روایت حدیث ابن مغزلی قرار دارد، به آن مراجعه کنید.

#### شرح حالش

1 - ذهبی: «صیرفی، استاد، ثقه، مورد اطمینان... و هم چنین از ابو عبدالله محمد بن یعقوب شیبانی حدیث شنید... ابوبکر بیهقی و خطیب از او حدیث نقل کرده اند...» (3) - ابن عماد: «ابوسعید صیرفی، محمد بن موسی ثقه بود...» (4)

### 34 - روایت برقانی

#### اشاره

او، ابوبکر احمد بن محمد بن احمد خوارزمی شافعی، متوفای سال 425 است.

در سلسله ی راویان روایت حدیث از حافظ ابن عساکر در تاریخش قرار دارد. (5)

#### شرح حالش

1 - خطیب: «احمد بن محمد بن احمد بن غالب، ابوبکر، خوارزمی معروف به «برقانی». پس از آن مسافرت ها و استادانش را در کشورها نام برده، می افزاید: به بغداد بازگشت و در آن جا ساکن شد و حدیث نقل کرد که آن ها را از او نوشتیم. او

ص: 394

---

1- سیر اعلام النبلاء / 1/ 258.

2- النجوم الزاهرة / 4/ 256.

3- سیر اعلام النبلاء / 17/ 350.

4- شذرات الذهب / 3/ 220.

5- ترجمة امیر المؤمنین علیه السلام از تاریخ دمشق، حدیث شماره / 994.

ثقه، پارسا، بادقت، ثبت کننده و فهمیده بود. کسی اثبت از او در میان اساتیدمان دیده نشد...

شنیدم ابوالقاسم ازهری می گفت: برقانی پیشوایی است که اگر بمیرد این شأن و مقام، یعنی حدیث از دست می رود.

و شنیدم ابومحمد خلال، برقانی را یاد کرد و گفت: او تافته ی جدابافته بود و در روز چهارشنبه اول رجب سال 425 درگذشت. «(1) 2 - ذهبی: «برقانی، امام، حافظ، استاد فقیهان و محدثان... شیخ بغداد بود.» (2) 3 - اسنوی: «او پیشوا، حافظ، پارسا، کوشا در عبادت، حافظ قرآن بود.» (3)

### 35 - روایت نرسی

#### اشاره

او محمدبن عمر نرسی متوفای سال 426 و استاد خطیب بغدادی است که حدیث را در تاریخش از او روایت کرده است. (4)

#### شرح حاشی

خطیب بغدادی در شرح حال او گوید:

«محمدبن عمر بن قاسم بن بشر بن عاصم بن احمد، ابوبکر نرسی، که به «ابن عدسیّه» شناخته می شود. از او حدیث نوشتیم، او استادی صالح، بسیار راست گو از اهل سنت و مشهور به نیکی بود...» (5)

### 36 - روایت ثعلبی

#### اشاره

او، ابواسحاق، احمدبن محمدبن ابراهیم متوفای سال 427 یا 437 است.

حدیث را در تفسیر معروفش از طریق احمد و ترمذی با همان الفاظ آنان، روایت

ص: 395

---

1- تاریخ بغداد / 4/ 373.

2- تذکرة الحفاظ / 3/ 1074.

3- طبقات الشافعية / 1/ 231.

4- تاریخ بغداد / 11/ 48.

5- تاریخ بغداد / 3/ 37.

کرده است.

### شرح حالش

1 - سبکی: «او یگانه ی دوران خویش در علم قرآن بود.» (1)2 - داوودی: «یگانه ی دوران خویش در علم قرآن، حافظ لغت، سرآمد در عربی، واعظ و مورد وثوق بود...» (2)3 - اسنوی: «ابن صلاح و نووی او را از فقیهان شافعی یاد کرده اند، او پیشوایی در لغت و نحو بود.» (3)

### 37 - روایت دسکری

#### اشاره

او، ابوطالب یحیی بن علی متوفای سال 431 و استاد خطیب بغدادی است که حدیث شریف را در تاریخش از او نقل کرده است. (4)

### شرح حالش

1 - عبدالغافر فارسی: «ابوطالب دسکری، یحیی بن علی بن طیب، فقیه صوفی دسکری، ابوطالب، ساکن حلوان، خادم تهیدستان آن شهر و بزرگ شهر و مفتی و محدث و قاضی. در جرجان و نیشابور و اصفهان حدیث نوشت.

و از غطریفی و ابن مقرئ حدیث نقل کرد و بسیار روایت نمود، غریبان از روی تبرک جستن به روایتش از او روایت شنیدند و روز جمعه در رجب سال 431 درگذشت. احمد بن ابوسعید بن علی نیشابوری مؤذن از او روایت نقل کرده است.» (5)2 - سبکی: «یحیی بن علی... استاد گردشگر در کشورها، از ابااحمد غطریفی و

ص: 396

---

1- طبقات الشافعية / 4 58.

2- طبقات المفسرين / 1 65.

3- طبقات الشافعية / 1 429.

4- تاریخ بغداد / 2 377.

5- تاریخ نیشابور / 742.

دیگران حدیث شنید. ابوبکر خطیب و دیگران از او روایت نقل کردند.» سپس همان سخن فارسی را آورده است. (1)

## 38 - روایت صیمری

### اشاره

او، حسین بن علی، متوفای سال 436، استاد خطیب بغدادی است که حدیث شریف را در تاریخش از او روایت کرده است. (2)

### شرح حالش

1 - خطیب بغدادی: «در بغداد ساکن شد، یکی از فقیهان عراقی مذکور بود.

دارای نوشته ها و نظر نیکویی بود. در آغاز کارش قضاوت مدائن را بر عهده گرفت و در اواخر به قضاوت ربع الکرخ منصوب شد که تا پایان عمرش در این سمت باقی ماند. از او نوشته‌م و او بسیار راست گو، خردمند، هم نشینی نیکو بود. حقوق اهل علم را به خوبی می دانست. سال 436 درگذشت.» (3) - ابن جوزی با همان عبارت خطیب که گذشت، شرح حال او را آورده است. (4) - ذهبی: «صیمری، قاضی، علامه... از فقیهان بزرگ مناظره کننده، بسیار راست گو و خردمند بود...» (5) - سمعانی: «یکی از فقیهان یادشده از اصحاب ابوحنیفه بود.» سپس عبارت خطیب را آورده است. (6)

ص: 397

1- طبقات السبکی / 357 5.

2- تاریخ بغداد / 172 7.

3- تاریخ بغداد / 78 8.

4- المنتظم / 115 8.

5- سیر اعلام النبلاء / 615 17.

6- الأنساب / الصیمری.

او، حمزه بن یوسف سهمی، ابوالقاسم جرجانی متوفای سال 437 است. این حدیث شریف را چنین روایت کرده است:

«ما را خبر داد ابن عدی: احمد بن سلمه که از ثقه ها حدیث کرده است: خبر داد ما را ابواحمد ابن عدی، از عبدالرحمان بن سلیمان بن موسی بن عدی جرجانی در مکه، از احمد بن سلمه بن عمرو جرجانی، از ابومعاویه، از اعمش، از مجاهد، از ابن عباس که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد، باید از آن نزد آن بیاید.» (1)

### شرح حاشی

1 - ابن جوزی: «حمزه بن یوسف... ابوالقاسم جرجانی، بسیار حدیث روایت کرد.» (2) - ذهبی: «سهمی امام، حافظ، محدث، با دقت، نویسنده ابوالقاسم...»

محدث جرجان... کتاب ها نوشت و در علّت ها و رجال سخن گفت... سال 428 و یا 427 درگذشت. خطیب بغدادی از مردی، از او حدیث کرده است.» (3) - سیوطی: «امام ثبت... به کشورها سفر کرد... نوشت و جرح و تعدیل و تصحیح و تعلیل کرد... در سال 427 درگذشت.» (4)

او، احمد بن محمد عتیقی، متوفای سال 441 و استاد خطیب بغدادی است که در تاریخ حدیث را از او روایت کرده است. (5)

ص: 398

1- تاریخ جرجان/ 24، جاب حیدرآباد.

2- المنتظم / 878.

3- سیر اعلام النبلا / 17 469.

4- طبقات الحفاظ / 422.

5- تاریخ بغداد / 4 348.

1 - خطیب: «از او نوشتم و بسیار راستگو بود... شنیدم که ابوالقاسم ازهری، ابوالحسن عتیقی را نام برد و به نیکی او را ستود و ثقه دانست. عتیقی سحر روز سه شنبه بیست و یکم صفر سال 441 درگذشت.» (1) 2 - سمعانی: «یکی از ثقه هایی بود که بسیار حدیث می دانست. به شام و سرزمین مصر مسافرت کرد و حدیث فراوانی شنید. ابوبکر احمد بن علی بن ثابت خطیب از او روایت کرده است.» (2) 3 - ابن جوزی: «او بسیار راستگو بود.» (3) 4 - ذهبی: «امام محدث ثقه است.» (4)

#### 41 - روایت ابوسعید فقیه

#### اشاره

حدیث را حافظ ابن عساکر، از حافظ زاهر بن طاهر شحامی، از او روایت کرده است. (5)

#### شرح حاشی

ذهبی گوید: «استاد، فقیه، امام، ادیب نحوی طیب، مسند خراسان، ابوسعید محمد بن عبدالرحمان بن محمد بن احمد بن محمد بن جعفر نیشابوری کنجرودی یا جنرودی - «جنرود» محلّه ای است - بیهقی و سکری از او روایت کرده اند.» بسیار حدیث روایت کرد و اسناد عالی به او پایان گرفت... و زاهر شحامی از او روایت کرد... گویم: در صفر سال 453 درگذشت. حدیث های بسیاری با اجازه ی عالی از او شنیدیم.» (6)

ص: 399

1- تاریخ بغداد 4 / 379.

2- الأنساب / 8 / 393.

3- المنتظم / 8 / 142.

4- سیر اعلام النبلاء / 17 / 602.

5- التجرید، از ابن عساکر دست نویس است.

6- سیر اعلام النبلاء 18 / 101.



و در کتاب های زیر شرح حال او آمده است: الوافی بالوفیات 3 / 231؛ طبقات الشافعیة از ابن قاضی شهبه 1 / 78؛ شذرات الذهب 3 / 291؛ العبر 3 / 230.

## 42 - روایت جوهری

### اشاره

او ابو محمد حسن بن علی بغدادی متوفای سال 454 است، که در سلسله ی راویان روایت حافظ ابن عساکر از حدیث، در کتاب تاریخش قرار دارد. (1)

### شرح حاشی

1- خطیب: «مطالبی از او برگرفته ایم. او ثقة، امین و بسیار شنونده ی حدیث بود.» (2) - ذهبی: «بزرگی و عظمت روایت در حدیث به او منتهی شد. در مجلس های بسیاری حدیث املا کرد و صاحب حدیث بود.» (3) - ابن اثیر: «بغدادی ثقة با احادیث بسیار بود. اصلیتش شیرازی بود و در بغداد متولد شد، از ابوبکر قطعی و ابو عمرو بن حیویه و دیگران حدیث شنید.

ابوبکر خطیب از او روایت نقل کرده است. در سال 454 درگذشت.» (4)

## 43 - روایت عیار

### اشاره

او ابو عثمان سعید بن احمد نیشابوری متوفای سال 457 است. او در سلسله ی راویان این حدیث در روایت حافظ ابن نجار بغدادی قرار دارد. (5)

### شرح حاشی

1 - ذهبی: «عیار، استاد، دانشمند، زاهد، کهنسال ابو عثمان سعید بن ابوسعید، احمد بن محمد بن نعیم بن اشکاب نیشابوری، صوفی معروف به

ص: 400

---

1- تاریخ دمشق ترجمه امیرالمومنین (ع) حدیث 995

2- تاریخ بغداد 7 / 393.

3- العبر 3 / 231.

4- اللباب 1 / 313.

5- به روایت او و فتح الملک العلی / 54 بنگرید.

«عیار»... از او حدیث نقل کرده اند: محمّد بن فضل فراوی، زاهر شحامی، ابوالمعالی محمّد بن اسماعیل فارسی، و گروهی دیگر و از اصفهان، غانم بن احمد جلودی و فاطمه دختر محمّد بغدادی... عبدالغافر گوید: عیار در «غزنه» در ربیع الأوّل سال 457 درگذشت.» (1) 2 - صفدی: «عمری طولانی کرد تا از صد سال گذشت و در نقل روایت از استادانش یگانه شد... بزرگان و پیشوایان از او روایت کرده اند. در غزنه سال 457 درگذشت.» (2) 3 - ابن العماد، همین گونه شرح حال او را آورده است. (3)

## 44 - روایت حسکانی

### اشاره

او حافظ قاضی، ابوالقاسم حسکانی حذاء متوفای بعد از سال 470 است.

حدیث «أنا مدينة العلم» را چنین روایت کرده است: «ما را خبر داد، سیّد ابوالحسن محمّد بن حسینی، با خواندن حدیث، از محمّد بن محمّد بن سعد هر وی... - که با خطّ خودش آن را برایش نوشت از محمّد بن عبدالله شامی، و ابوصلت هر وی و ابومعاویه، از اعمش، از مجاهد، از ابن عباس که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است. پس هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن در بیاید.» (4)

### شرح حاش

1 - عبدالغافر: «ابوالقاسم حسکانی حذاء، عبیدالله بن عبدالله بن احمد...»

حافظ با دقت، از پیروان ابوحنیفه، فاضل، از خانواده ی دانش، وعظ و حدیث...

بسیار حدیث شنید و استادی برگزیده بود، باب ها و کتاب ها و لطیفه ها را گردآورد...

و تنها به دریافت بسنده نکرد؛ بلکه به نشر و بازگویی حدیث هم روی آورد.» (5)

ص: 401

1- سیر اعلام النبلاء / 1 / 86.

2- الوافی بالوفیات / 15 / 198.

3- شذرات الذهب / 3 / 304.

4- شواهد التنزیل / 81.

5- السیاق فی تاریخ نيسابور / 463.

2 - ذهبی: «حسکانی قاضی محدّث... حافظ، استادی دقیق و با توجّهی کامل به علم حدیث... کهنسالی با اسناد ارزشمندی بود... همواره می شنید و گردآوری می کرد و بازگو می نمود، عبدالغافرن اسماعیل فارسی محدّث از او بسیار حدیث نقل کرده و در کتاب تاریخش از او نام برده است؛ ولی من نیافتم که تاریخ درگذشت او را آورده باشد. بعد از سال 470 درگذشت. از او مجلس درسی یافتیم که دلالت بر تشیّع و خبرگی او در حدیث دارد. و آن صحیح دانستنش خبر «ردّالشمس» برای علی است و اینکه ناصبی ها خورشید را خوار شمردند.» (1)

## 45 - روایت ابن مسعدة

### اشاره

او ابوالقاسم اسماعیل بن مسعدة ی جرجانی، متوفای سال 474 است.

در سلسله ی راویان روایت حافظ ابن عساکر قرار دارد. (2)

### شرح حاشی

ذهبی: «امام، مفتی، رییس، ابوالقاسم اسماعیل بن مسعدة بن اسماعیل فرزند امام کبیر، ابوبکر اسماعیلی جرجانی، از پدرش و عمویش، مفضل و حمزة بن یوسف حافظ، و قاضی محمد بن یوسف شالنجی، و احمد بن اسماعیل رباطی، حدیث شنید.»

و از او حدیث شنیده اند: زاهر شحامی و برادرش وجیه... در سال 404 متولد شد و در سن 70 سالگی در گرگان درگذشت. او پیشتر با عظمت، امام، واعظی بلیغ بود. نظم و نثر و دانش گسترده ای داشت. ابن سمرقندی از او کتاب «الکامل» از این عدی را روایت کرده است.» (3) شرح حال او در المنتظم 10/9 و الوافی بالوفیات 223/9 و شذرات

ص: 402

1- تذکرة الحفاظ / 3/ 1200

2- ترجمه امیرالمومنین (ع) از تاریخ دمشق 464/2 شماره 986

3- سیر أعلام النبلاء / 18/ 564.

## 46 - روایت ابوالولید باجی

### اشاره

او، ابولولید سلیمان بن خلف اندلسی، متوفای سال 474 است. او در سلسله ی راویان روایت علامه محدث، احمد مغربی در کتابش «فتح الملک» قرار گرفته است. (1)

### شرح حالش

1 - ابن خلکان: «ابوالولید الباجی، سلیمان بن خلف... از دانشمندان و حافظان اندلس است... و او یکی از پیشوایان مسلمانان است... سال 474 در «المریة» درگذشت.» (2) - ذهبی: «ابوالولید الباجی، امام، علامه، حافظ، آگاه از رشته های مختلف، قاضی، ابوالولید سلیمان بن خلف...» (3) - یافعی: «از دانشمندان و حافظان اندلس بود» سپس گفته های ابن خلکان و ذهبی را آورده است. (4) - سیوطی: «علامه حافظ، آگاه به رشته های مختلف... در حدیث و علّت ها و رجال آن و در فقه و مشکلاتش و در کلام و تنگنمایش، سرآمد شد. دوستان از او فقه آموختند و خلافت از او روایت کردند...» (5)

## 47 - روایت سمرقندی

### اشاره

او، ابومحمد حسن بن احمد بن محمد سمرقندی، متوفای سال 491 می باشد. در بسیاری از طرق و اسانید نامش آمده است... و مغربی گوید: «آن را

ص: 403

---

1- فتح الملک العلی / 57.

2- وفيات الأعیان / 2/ 408.

3- سیر اعلام النبلاء / 18/ 535.

4- مرآة الجنان / 3/ 108.

5- طبقات الحفّاظ / 440.

حافظ ابو محمد حسن بن احمد سمرقندی در «بحرالأسانید فی صحاح المسانید» نقل کرده است. که در آن کتاب یک صد هزار حدیث با اسنادهای صحیح گردآورده است.»

### شرح حاشی

1 - ذهبی: «سمرقندی، حافظ، پیشوای رجال، ابو محمد حسن بن احمد بن محمد... ابوسعید سمعانی گوید: از اسماعیل حافظ درباره او پرسیدم. گفت: امام حافظ است. شنید و گرد آورد و تصنیف کرد. و عمر بن محمد نسفی در کتاب «القند» گوید: «امام، حافظ، به پادارنده ی سنت، ابو محمد سمرقندی ساکن نیشابور، در دوران هماندش در شرق و غرب در رشته او کسی نبود. کتاب «بحرالأسانید فی صحاح المسانید» را دارد که یک صد هزار حدیث در آن گرد آورده است. اگر مرتب و مهذب شود، در اسلام ماندش به دست نمی آید و هشت صد جز دارد... در ذیقعه ی سال 491 درگذشت.» (1) 2 - سیوطی: «او امام، حافظ، بی نظیر در حفظ بود. در زمانش مانند او در شرق و غرب نبود.» (2)

### 48 - روایت راغب اصفهانی

#### اشاره

او، ابوالقاسم حسین بن محمد بنابر یک قول - متوفای سال 502 است.

حدیث را مرسلاً از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده، گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدینة العلم و علیّ بابها.»» (3)

### شرح حاشی

1 - ذهبی: «راغب علاّ مه ی ماهر و محقق درخشان، ابوالقاسم حسین بن محمد بن مفضل اصفهانی ملقب به «راغب» دارای تصنیف هاست. از متکلمان

ص: 404

1- تذکرة الحفاظ / 1230 4.

2- طبقات الحفاظ / 449.

3- المفردات / 64.

باهوش بود. سال وفات و شرح حال او را به دست نیاوردم.» (1)2 - سیوطی: «راغب، دارای تألیفاتی است. در اوایل سده ی پنجم بود.

«مفردات القرآن» و «افانین البلاغه» و «المحاضرات» از نوشته های اوست که هر سه کتاب را دیدم. گمان می کردم راغب معتزلی است؛ تا اینکه به خطّ شیخ بدرالدین زرکشی بر پشت نسخه ای از «القواعد الصغری» نوشته ی عبدالسلام این متن را دیدم: امام فخر الدین رازی در تأسیس التقدیس در اصول آورده است که ابوالقاسم راغب از پیشوایان سنت است و او را قرین غزالی کرده است. گفت: و این فایده نیکویی است؛ زیرا بسیاری از مردم گمان می کنند که او معتزلی است.» (2)

## 49 - روایت ابن قیس

### اشاره

او از رجال حافظ ابن عساکر است. (3)

### شرح حاشی

ذهبی گوید: «استاد، امام، فقیه، نحوی، پارسا، عابد، پیشوا، ابوالحسن علی بن احمد بن منصور بن محمد بن قیس غسانی دمشقی مالکی، متولد سال 442، از پدرش و از ابوالقاسم سمیاطی و ابوبکر خطیب حدیث شنید...»

ابوالقاسم ابن عساکر... از او حدیث نقل کرد.

ابن عساکر گوید: او ثقه، خویشتن دار و بیداردل بود. در خانه اش در «درب النقاشة» یا خانه اش در «المنارة الشریة» در مسجد گوشه گیر بود. او فقیه و مفتی بود. نحو و فریضه ها را به گوش دیگران می رساند و به سنت بسیار پای بند بود.

دوستدار اهل حدیث بود و جز از اصل، حدیث نقل نمی کرد. بسیار از او شنیدم، روز عرفه ی سال 530 درگذشت.

و سلفی گفت: ساکن مناره بود، پارسا و عابد و ثقه بود. در زمانش در دمشق

ص: 405

1- سیر أعلام النبلاء / 120 18.

2- بغیة الوعاة / 297 2.

3- ترجمه امیرالمؤمنین علیه السلام از تاریخ دمشق / 464 2 شماره ی 992.

مانندش نبود. و در دانش های بسیاری پیشتاز بود. محدّث و محدّث زاده بود.» (1) شرح حال او در این کتاب ها هم هست: مرآة الجنان 3 / 257؛ العبر 4 / 82؛ النجوم الزاهرة 5 / 259؛ انباه الرواة 2 / 232.

## 50 - روایت ابن قشیری

### اشاره

او استادِ حافظ ابن عساکر است که حدیث شریف را از او روایت کرده (2) و متوفای سال 532 می باشد.

### شرح حالش

ذهبی گوید: «ابن قشیری: عبدالمنعم، استاد، امام، مسند، کهنسال، ابوالمظفر فرزند استاد ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن قشیری نیشابوری، سال 445 متولد شد.

عبدالوهاب انماطی، ابوالفتح بن عبدالسلام، ابوسعید سمعانی و ابن عساکر، از او حدیث نقل کرده اند.

سمعانی گوید: استادی ظریف، با پوشیدگی احوال، با همنشینی نیکو و بدون دخالت در کارها...» (3) شرح حال او در «المنتظم 10 / 75؛ طبقات الشافعیه از سبکی 7 / 192 و دیگر کتاب ها آمده است.

## 51 - روایت زاهر شحامی

### اشاره

او ابوالقاسم زاهر بن طاهر شحامی، متوفای سال 533 است. در چندین اسانید از جمله روایت حافظ ابن عساکر در تاریخش آمده است. (4)

ص: 406

---

1- سیر اعلام النبلاء 18 / 120.

2- ترجمه امیرالمؤمنین علیه السلام از تاریخ دمشق 2 / 464. شماره ی 984.

3- سیر اعلام النبلاء 19 / 623، با اختصار.

4- شرح حال امیرالمؤمنین علیه السلام حدیث 984.

1 - ذهبی: او را به «مسند خراسان» توصیف کرده است. (1)2 - ابن جوزی: از او در حوادث سال 533 نام برده است. (2)3 - ابن جوزی گوید: «زاهر بن طاهر بن محمد بن ابوالقاسم شحامی مستملی، ثقه و باصحت در شنیدن است. مسند نیشابور بود و در ربیع الثانی سال 533 درگذشت.» (3)

## 52 - روایت ابومنصور قزاز

### اشاره

او، ابومنصور عبدالرحمان بن محمد بن زریق قزاز، متوفای سال 535 است. در سلسله ی راویان روایت ابن اثیر که به واسطه ی ابن یمن کندی، حدیث را روایت کرده، آمده است. (4)

### شرح حاشی

1 - ابن جوزی: «او درست می شنید... آرام و کم سخن، نیکوکار، خوش اخلاق، شکیباً بر تنهایی، و نرم خوب بود...» (5)2 - ذهبی: «قزاز، استاد، جلیل القدر، ثقه ابومنصور... راوی تاریخ بغدادی از خطیب است. ابن عساکر و سمعانی و ابوموسی مدینی و ابن جوزی... و ابوالیمن کندی از او حدیث نقل کرده اند... او استادی صالح، دوست پذیر، پاکدل، خوش اخلاق، شکیباً بود و به کارهایی می پرداخت که برای او فایده داشت. سال 535 درگذشت و درست می شنید. سمعانی و دیگران از او ستایش کرده اند.» (6)3 - ابن اثیر گوید: «مردم زیاد از او روایت کرده اند و از طریق او، تاریخ بغداد

ص: 407

1- العبر / 4 91.

2- المنتظم / 10 79.

3- طبقات القراء / 1 288.

4- اسد الغابة / 4 22.

5- المنتظم / 10 90.

6- سیر اعلام النبلاء / 20 69.



## 53 - روایت زمخشری

### اشاره

او، جارالله محمودبن عمر زمخشری متوفای 538 است. حدیث را در کتابش در بخش «غریب الحدیث» و در کتابش «خصائص العشرة» آورده است. (2)

### شرح حاشی

1 - ابن خلکان: «ابوالقاسم محمودبن عمر... پیشوای بزرگ در تفسیر و حدیث و نحو و لغت و علم بیان. بدون تردید بزرگ دوران خویش بود. از گوشه و کنار برای بهره گیری از دانش هایش نزدش می آمدند...» (3) 2 - یاقوت حموی: «او پیشوا در تفسیر و نحو و لغت و ادبیات بود. دانشی گسترده و بخششی فراوان داشت، در دانش های بسیاری سرآمد، معتزلی مذهب و آشکارکننده آن بود.»

3 - داوودی: «دانشی گسترده و بخششی فراوان داشت، بسیار باهوش، با زیبایی قریحه و در هر دانشی سرآمد بود؛ با بزرگان دیدار می کرد و کتاب های سودمندی نوشت...» (4)

## 54 - روایت انماطی

### اشاره

او، ابوالبرکات عبدالوهاب انماطی متوفای سال 538 و از استادان حافظ ابن عساکر است که حدیث را در تاریخش از او نقل کرده است. (5)

ص: 408

1- اللباب 33/3

2- الفاء فی غریب الحدیث 28/1 خصائص العشرة چاپ بغداد سال 98/1388

3- وفيات المفسرين 2 314

4- طبقات المفسرين / 2 314.

5- ترجمة امیرالمؤمنین علیه السلام از تاریخ دمشق / حدیث 994.

1 - ذهبی: «سمعانی گفت: او حافظ، ثقه، بادقت است، روایت بسیاری می داند، همواره خوش سیما، هنگام ذکر گفتن زود گریان، نیکو معاشرت بود...»

سلفی گفت: عبدالوهاب دوست ما و حافظی مورد اطمینان بود. شناخت خوبی (از روایت) داشت. ابن الناصر گفت: بازمانده ی استادان بود. حدیث بسیار شنید و خوب می فهمید. ناشناس از دنیا رفت و مورد اطمینان بود. «(1)2 - سیوطی: «أنماطی، حافظ، دانشمند، محدث بغداد، ابوالبرکات است...» (2)

## 55 - روایت ابن خیرون

### اشاره

او، ابومنصور محمدبن خیرون بغدادی، متوفای سال 539 می باشد. حدیث را ابن عساکر در تاریخش از او روایت کرده است. (3)

### شرح حاشی

1 - ابن جوزی: «او مورد اطمینان بود و شنیدنش صحیح و درست، بسیار از او شنیدم و بر او (حدیث) خواندم.» (4)

2 - ذهبی: «ابن خیرون، استاد و پیشوای کهنسال است - سمعانی گفت: مورد اطمینان و صالح بود و کاری غیر از تلاوت قرآن و آموزش آن نداشت ابن الخشاب گفت او شافعی و از اهل سنت بود در رجب سال 539 در بغداد درگذشت (5)3- ابن جرزی (حافظ از او روایت کرده است) او مردی صالح خیر و در قرائت ها پیشوا بود (6)

ص: 409

---

1- تذكرة الحفاظ / 1282 4 و شرح حالی هم در سیر اعلام النبلاء / 134 20 دارد.

2- طبقات الحفاظ / 464.

3- ترجمة امیرالمؤمنین علیه السلام / حدیث 992.

4- المنتظم / 115 10.

5- سیر اعلام النبلاء / 94 20.

6- طبقات القراء / 192 2.

اشاره

متوفای سال 539 و استاد سمعانی، و ابن عساکر و ابوموسی مدینی و تعدادی دیگر از حافظان برجسته بود. در سلسله راویان این حدیث شریف به روایت حافظ ابن نجار قرار گرفته است که ابن نجار به یک واسطه حدیث را از او نقل کرده است که او از عیار نیشابوری (که پیشتر آمد) روایت کرده است.

شرح حاشی

1 - ذهبی: «فاطمة دختر بغدادی، استادی دانشمند، واعظه صالحه، کهنسال، مسند اصفهان، ام البهاء، فاطمة دختر محمد بن ابوسعید احمد بن حسن بن علی بن بغدادی اصفهانی است. تولّدش بعد از سال چهارصد و چهار است... عمری طولانی داشت و در مطالبی متفرد بود. سمعانی و ابن عساکر و ابوموسی مدینی از او حدیث نقل کرده اند. سمعانی گفت: او استاد، کهنسال و مسند بود. تاریخ تولّدش را آورده است. و ابوموسی گفت: در بیست و پنجم رمضان سال 539 درگذشت و گفت: سنّش نزدیک به نود و چهار سال بود.» (1) 2 - ابن عماد: «مسند اصفهان... و صحیح بخاری را از سعید عیار شنید...» (2)

57 - روایت وجیه بن طاهر

اشاره

او، وجیه بن طاهر شحّامی بغدادی و متوفای سال 541 می باشد. در سلسله ی راویان حدیث به روایت حافظ حموی در «فرائد السمطین» و حافظ ذهبی در «تذکره الحفاظ» قرار دارد که این حدیث شریف را از حسن بن احمد سمرقندی روایت کرده است.

شرح حاشی

1 - ابن جوزی: «استادی صالح، بسیار راست گو، نیکوروش، باسیما و

ص: 410

1- سیر اعلام النبلاء/ 148 20؛ العبر/ 4/ 109.

2- شذرات الذهب/ 4/ 123 و در اعلام النساء/ 4/ 11 شرح حالی دارد.

محاسنی نورانی، به سرعت گریان، بسیار ذکرگو بود و من از او نسبت به شنیده هایش و مجموعه هایش اجازه دارم.» (1) 2 - ذهبی: «مردی خیر، متواضع، متعبد البته نه همانند برادرش و در دوران خودش یگانه بود.» (2) هم چنین گوید: «شیخ عادل و مسند خراسان بود. ابن عساکر و سمعانی از او حدیث نقل کرده اند. سمعانی گوید: از او بسیار نوشتم. مانند مردان نیکوکار متواضع، اظهارکننده ی دوستی و خوش صحبت، همواره مشغول ذکرگفتن بود و بسیار قرآن می خواند و صله رحم می کرد. در دوران خودش در چیزهایی یگانه بود.» (3)

## 58 - روایت قاضی عیاض

### اشاره

او، عیاض بن موسی متوفای سال 544 می باشد. در سلسله ی راویان حدیث به روایت حافظ مغربی در کتابش «فتح المک» واقع شده است. (4)

### شرح حالش

1 - ابن وردی: «قاضی عیاض بن موسی بن عیاض بستی در مراکش، تولدش در «سبته» در سال 476 می باشد. یکی از پیشوایان حافظان محدث و ادیبان است.

کتاب ها و اشعارش گواه بر آن است.» (5)

2 - ابن خلکان: «در دوران خودش در حدیث و علوم آن سرآمد بود.» (6)

3 - ذهبی: «ابن بشکوال گفت: او از اهل علم و یقین و باهوش و فهم است.» (7)

ص: 411

1- المنتظم / 10 124.

2- العبر / 4 113.

3- سیر اعلام النبلاء / 20 109.

4- فتح الملک العلی / 57.

5- تتمه المختصر / 2 72.

6- وفيات الأعیان / 3 152.

7- تذكرة الحفاظ / 4 1304.

این حدیث را در کتابش «لباب الألباب فی فضائل الخلفاء» در فصل «الأخبار المسندة فی شأن أمير المؤمنين عليه السلام» چنین روایت کرده است:

«ما را خبر داد، استاد فقیهم، پیشوای پیش کسوت، نگهبان دین، شرف اسلام، ابو حفص عمر بن عیسی خطیبی، از منصور بن هبة الله اسدآبادی در روز جمعه ی سیزدهم ذی قعدة ی سال 543- از ابوالدرداء سعد بن ابوعبدالله حسین بن محمد زوزنی، از ابوالفصل عبدالملک بن ابوالحسن بن محمد هروی، از ابوعثمان، از قتیبة بن سعید، از یعقوب بن عبد الرحمن و عبدالعزیز بن ابوخازم و لفظ از یعقوب است از سهل بن سعد ساعدی، از ابن عباس که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدينة العلم و علی بابها.»

## 60 - روایت ملا

### اشاره

او، عمر بن محمد بن خضر موصلی معروف به «ملا» متوفای سال 570 می باشد.

این حدیث شریف را در کتابش «وسيلة المتعبدين» روایت کرده است. کتابی است که مورد اعتماد بزرگان قرار گرفته و در کتاب های حدیث و سیره ی نبوی از آن نقل کرده اند. (1)

### شرح حاشی

گروهی از بزرگان شرح حال او را آورده اند و مورد ستایش قرار داده اند از جمله:

1 - ابن جوزی، در تاریخش. (2)

2 - سبط ابن جوزی، در تاریخش. (3)

ص: 412

1- وسیلة المتعبدين / 164 2.

2- المنتظم / 249 10.

3- مرآة الزمان / 310 8.

3 - ابن تغری بردی، در تاریخش. (1)

4 - ابن کثیر، در تاریخش. (2)

## 61 - روایت ابن انباری

### اشاره

او، ابوالبرکات عبدالرحمان بن محمد بن انباری متوفای سال 577 می باشد.

این حدیث را مرسلاً؛ به گونه ارسال مُسلم روایت کرده و گفته است: «پیامبر در حَقّش می فرماید: أنا مدینة العلم و علیّ بابها.» (3)

### شرح حاشی

1 - اسنوی: «ابن الأنباری لغوی، ابوالبرکات عبدالرحمان بن محمد بن عبیدالله... در ادبیات متبحر شد تا آن جا که در کتاب ها و شاگردان این رشته پیشوای زمان خویش شد... در بغداد شب جمعه ی نهم شعبان سال 577 درگذشت.

ابن خلکان از او یاد کرده است.» (4) 2 - ابن شاکر کتبی: «پیشوایی ثقه و بسیار راست گو، با دانشی سرشار، خویشان دار، پارسا، متقی و عقیف بود. از هیچ کس چیزی نمی پذیرفت.» (5) 3 - ابن عماد: «بنده ی صالح ابوالبرکات؛ پارسا، عابد، مخلص، گوشه گیر و تارک دنیا بود.» (6)

## 62 - روایت طالقانی

### اشاره

او، رضی الدین ابوالخیر احمد بن اسماعیل طالقانی قزوینی متوفای سال 590 می باشد.

این حدیث را در کتابش «الأربعین» در باب بیست و سوم با عنوان «فی کون

ص: 413

1- النجوم الزاهرة/ 6/ 67.

2- البداية و النّهاية/ 2/ 282.

3- لمع الأدلة فی النحو/ 46.

4- طبقات الشّافعية/ 1/ 120.

5- فوات الوفيات/ 2/ 292.

6- شذرات الذهب/ 4/ 258.

علی باب مدینة العلم» چنین آورده است:

«و در این باره حاکم گفت: ما را حدیث کرد ابوالعبّاس اموی، از محمد بن عبدالرحمان هروی. حاکم گفت: و حدیث کرد ما را ابوعبدالله محمد بن عبدالله صفّار، از ابراهیم بن اسحاق سراج نیشابوری در بغداد، از ابوصلت عبدالسلام بن صالح بن سلیمان بن میسرّه هروی در نیشابور، از ابومعاویه از اعمش، از مجاهد، از ابن عبّاس که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدینة العلم و علی بابها.» (1)

### شرح حاشی

1 - ذهبی:

«طالقانی، استاد، امام، علامه واعظ، دارای دانش ها، رضی الدین ابوالخیر احمد بن اسماعیل بن یوسف طالقانی قزوینی شافعی... ابن النجار گفت: او در مذهب و اصول و تفسیر و خلاف و موعظه پیشوا بود... بسیار عبادت کننده و نمازگزار بود، دائم الذکر و کم خوراک... در روایتش مورد اطمینان... و ابن الدبیتی گفت: در چندین مجلس درس حدیث املا کرد... بسیار خیر و بسیار نمازگزار بود... تا اینکه در محرم سال 590 درگذشت...» (2) - سبکی: «استاد، امام، فقیه، صوفی، واعظ، ملقب به رضی الدین، یکی از بزرگان...» و شرح حال مفصّلی برایش آورده است. (3)

### 63 - روایت ابوالیمان کندی

#### اشاره

او، زید بن حسن کندی بغدادی، متوفای سال 613 است. در سلسله ی راویان این حدیث، به روایت حافظ گنجی و حافظ ابن اثیر، در کتاب «اسدالغابة» قرار دارد.

ص: 414

1- کتاب الأربعین المنتقى من مناقب المرتضى دست نویس است.

2- سیر اعلام النبلاء / 21/ 190.

3- طبقات الشافعية / 6/ 7.

1 - ذهبی: «عَلَّامَةُ تاجِ الدِّينِ كُنْدِي، ابوالیمن زیدبن حسن بن زیدبن حسن بغدادی، حدیث خوان اهل لغت، استاد حنفی ها و قرآن خوانان و نحویین در شام و مسند دوران...» (1)2 - ابن جزری: «در شعبان سال 520 ه در بغداد متولد شد. و قرآن را از سبط الخياط آموخت در حالی که حدود هفتساله بود که این شگفت انگیزاست و عجیب تر آنکه قرائت های دهگانه رادرده سالگی خواند که پیش از او سابقه ندارد و شگفت آورتر از آن طول عمرش و یگانگی او در دنیا است نسبت به اسنادهای والایش در قرائت ها و حدیث. او پس از خواندن قرائت ها هشتاد و سه سال زندگی کرد.» (2)3 - ابن اثیر: «او در نحو و لغت امام بود و در حدیث اسنادهایی عالی داشت و در دانش های مختلف سررشته داشت.» (3)

## 64 - روایت رافعی

### اشاره

او، ابوالقاسم عبدالکریم بن محمد رافعی قزوینی، متوفای سال 624 است و در سلسله ی راویان حدیث به روایت حافظ حموی در کتاب «فرائد السمطين» آمده است. (4)

### شرح حاشی

او از دانشمندان بزرگ و مورد اعتماد اهل سنت در حدیث و تاریخ و رجال است. شرح حال نویسان او را ستایش کرده و بزرگ داشته اند. و کتابش «التدوین بذکر اهل العلم بقزوین» از کتاب های معتبر و مشهور میان اهل سنت است... نگاه کنید به نوشته های:

1 - سبکی در کتاب طبقات الشافعیه 5 / 119.

ص: 415

1- العبر، حوادث سال 613.

2- طبقات القراء / 1 / 297.

3- الکامل فی التاریخ / 12 / 130.

4- فرائد السمطين / 1 / 98.



2 - ابن وردی در کتاب تتمه المختصر 148 / 2.

3 - ابن شاکر در کتاب فوات الوفيات 3 / 2.

و کتاب های دیگر رجال و تاریخ.

## 65 - روایت ابونصر دمشقی

### اشاره

او، ابونصر شمس الدین محمد بن هبة الله دمشقی متوفای سال 635 و استاد حافظ گنجی است که روایت را از او نقل و او را به «علامه قاضی القضاة» توصیف نموده است.

### شرح حالش

1 - ذهبی: «ابونصر ابن شیرازی، قاضی شمس الدین محمد بن هبة الله بن محمد بن هبة الله بن یحیی دمشقی شافعی، سال 549 متولد شد. و ابوالوقت و گروه دیگری از مشایخ به او اجازه ی نقل حدیث دادند.

از ابویعلی بن حبوی و گروه بسیاری حدیث شنید و کتابی در مشیخه داشت.

تدریس کرد و فتوا داد و مناظره نمود و از بزرگان اهل دمشق در دانش و روایت و ریاست و جلالت شد.

مدتی در «شامیه کبری» تدریس کرد و در جمادی الثانی درگذشت. (1) 2 - ابن قاضی شهبة: «او فقیهی فاضل، خیر، دیندار و منصف بود. آرامش و وقار داشت و خوش سیما بود. بیشتر وقتش را به گسترش دانش سپری می کرد.» (2)

## 66 - روایت ابوالزجاج خوارزمی

### اشاره

متوفای سال 658 است که این حدیث شریف را در کتاب «فضائل شهر

ص: 416

1- العبر / 5 / 145.

2- طبقات الشافعیة / 2 / 113، و شرح حال هایی در البداية و النهاية / 13 / 151 و شذرات الذهب / 5 / 174 و طبقات السبکی / 5 / 43 دارد.

رمضان» در بخش «الليلة السادسة عشر» چنین آورده است: ابن عباس گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است. پس هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن در آید.»

### شرح حاشی

او، ابوالرجاء نجم الدین مختار بن محمود بن محمد زاهدی خوارزمی حنفی است. در کتاب هایی شرح حال و ستایش او آمده است. مراجعه کنید به: تاج التراجم: 54، الجوهر المصنیه: 2: 166، الفوائد البهیة: 213، معجم المؤلفین: 12:

.211

کتاب یادشده اش هنوز دست نویس است.

### 67 - روایت ابن ابی جمرة مالکی

#### اشاره

او ابومحمد عبدالله بن ابوجمرة متوفای سال 699 است. حدیث شریف را در کتابش به عنوان مرسل مسلم نقل کرده، چنین گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: أنا مدينة العلم و علی بابها.» (1)

### شرح حاشی

1 - محمد مخلوف گوید: «ابومحمد عبدالله بن ابوجمرة، بسیار روایت کننده، رهبر، قرآن خوان، سرآمد، ولی صالح، زاهد، عارف بالله، دارای کرامت هایی است که در جزوه هایی آمده است. از گروهی حدیث فرا گرفت از جمله ابوالحسن زیات، نویسنده ی المدخل، ابن الحاج از او روایت دریافت کرد. مختصر بخاری و شرح آن «بهجة النفوس» را که مشهور است تألیف کرد. سال 669 درگذشت.» (2)

2 - حاج خلیفه در کتاب «شروح البخاری» گوید: «شرح عارف پیشوا، عبدالله بن سعد بن ابوجمرة اندلسی، که در آن صحیح بخاری را مختصر کرده و

ص: 417

1- بهجة النفوس / 175 2 و / 243 4.

2- شجرة النور الزكية في طبقات المالكية / 199.

نزدیک به سه هزار حدیث دارد و آن را «بهجة النفوس» نامید و هدفش شناساندن آن چه به نفع آن است و آن چه بر ضد آن است، بود.» (1)

## 68 - روایت نویری

### اشاره

او، شهاب الدین ابوالعبّاس، احمد بن عبدالوهاب، متوفای سال 732 است.

حدیث را چنین روایت کرده است: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که فرمود: من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد، باید از درسش به سوی آن آید.» (2)

### شرح حالش

ابن تغری بردی گوید: «استاد، امام، مورّخ فقیه، شهاب الدین ابوالعبّاس احمد بن عبدالوهاب بن احمد بن عبدالوهاب بن عبادة بکری نویری شافعی، نویسنده ی کتاب تاریخ معروف به «تاریخ نویری»، در روز بیست و یکم ماه رمضان مرد. او مردی فقیه، فاضل، مورّخی زبردست، و در دانش های بسیاری سررشته داشت.» (3)

## 69 - روایت ذهبی

### اشاره

او، محمد بن احمد، متوفای سال 748 است. حدیث را در «تذكرة الحفاظ» با سندش از سمرقندی روایت کرده و گفته است: «ما را خبر داد اسحاق بن یحیی، از حسن بن عبّاس، از عبدالواحد بن حمویه، از وجیه بن طاهر، از حسن بن احمد سمرقندی حافظ...» (4)

### شرح حالش

شرح حالش را «سبکی» در طبقاتش 216 / 5 و ابن حجر عسقلانی در الدرر

ص: 418

1- كشف الظنون / 1/ 550.

2- نهاية الأرب / 20/ 6.

3- النجوم الزاهرة / 9/ 299.

4- تذكرة الحفاظ / 4/ 28، حیدرآباد.

الکامنة 4 / 426 و سیوطی در طبقات الحفظ 517، و شوکانی در البدر الطالع / 112 آورده اند. خلاصه گفته ی شوکانی چنین است:

«محمد بن احمد ذهبی، حافظ بزرگ، مورخ، صاحب کتاب های منتشره در کشورها، در فن حدیث مهارت یافت. ابن حجر درباره اش گوید: بیشترین تصنیف ها را در دوران خود داشت و تمامی آن ها پذیرفته شده و مورد رغبت بود...»

## 70 - روایت ابن کثیر دمشقی

### اشاره

او، اسماعیل بن عمر بن کثیر متوفای سال 774، است. حدیث «أنا مدينة العلم» را در کتاب تاریخش چنین آورده است:

«أما حدیث ابن عباس، آن را ابن عدی از احمد بن سلمة ابوعمر و جرجانی، از ابومعاویه، از اعمش، از مجاهد، از ابن عباس روایت کرده که گفت:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من شهر دانشم و علی در آن است، پس هر کس دانش را خواهد، باید نزد در شهر آید.»

(1)

### شرح حالش

ابن حجر عسقلانی در «الدرر الکامنة 1 / 399» و سیوطی در «طبقات الحفظ:

529» شرح حال او را آورده اند. داوودی در این باره گوید: «اسماعیل بن عمر بن کثیر...»

رهبر دانشمندان و حافظان و بزرگ معانی و الفاظ بود، بسیار حدیث شنید و به حفظ قرآن و شناخت اسنادها و علت ها و رجال و تاریخ روی آورد، و در این زمینه ها سرآمد شد در حالی که جوان بود.»

سپس گفته های ذهبی و ابن حجر و دیگران را در وصف او نقل کرده است. (2)

## 71 - روایت زین العراقی

### اشاره

او، عبدالرحیم بن حسین معروف به «زین العراقی» متوفای سال 806 است. در

ص: 419

1- البداية و التهاید 7/ 358.

2- طبقات المفسرین / 110 1.

طریق روایت حافظ مغربی در کتابش «فتح الملک» واقع شده است. (1)

## شرح حالش

1 - ابن جزری: «عبدالرحیم بن حسین، معروف به «العراقی» حافظ، محدث و استاد دیار مصر است. در متن و اسناد حدیث سرآمد شد و از استادمان اسنوی و دیگران فقه آموخت. و در نوشتن و تألیف و گردآوری و روایت یگانه ی دوران خود شد. روز چهارشنبه دوم شعبان سال 806 درگذشت. (2)2 - سیوطی گوید: «العراقی، حافظ، امام بزرگ، مشهور... حافظ دوران...»

استادان عصرش به دلیل معرفت فراوان او را مورد ستایش قرار می دادند. مانند سبکی و علائی و عزّابن جماعة و عمادبن اثیر و دیگران...» (3)3 - سخاوی شرح حال بسیار طولانی از او آورده است. (4)

## 72 - روایت هیثمی

### اشاره

او، نورالدین علی بن ابوبکر هیثمی متوفای سال 807 است. حدیث «أنا مدينة العلم و علی بابها» را چنین روایت کرده است:

«و از ابن عباس نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد، باید از در آن به سویش آید.» آن را طبرانی روایت کرده است.» (5)

## شرح حالش

سخاوی گوید: علی بن ابوبکر، حافظ و به «هیثمی» شناخته می شود. در رجب سال 735 متولد شد. و در دین و پرهیزکاری و روآوری به دانش و عبادت و

ص: 420

1- فتح الملک العلی / 22.

2- طبقات القراء / 328 1.

3- طبقات الحفّاظ / 543.

4- الضوء اللامع / 171 4- 178.

5- مجمع الزوائد / 114 9.

وردها شگفت انگیز بود.

شیخ ما در معجمش گوید: او خیر، آرام، نرم، با فطرتی سلیم بود و نسبت به منکرات بسیار دوری می نمود.

و برهان حلبی گوید: او از نیکان قاهره بود.

و تقی فاسی گوید: متن ها و آثار بسیاری حفظ داشت و نیکوکار و خیر بود.

أفقهی گوید: پیشوا، دانشمند، حافظ، پارسا، متواضع و دوستدار مردم بود.

عبادت و پرهیزکاری و تقوا داشت. ستایش دین داری و پرهیزکاری و پارسایی او

بسیار فراوان است و در این زمینه مورد اتفاق همگان بود. (1)

### 73 - روایت قلشنندی

#### اشاره

او، ابوالعباس احمد بن علی متوفای سال 821 می باشد. گوید: «از نوشته های درباره ی وظیفه های دینی بر این طریقت نوشتارهای قاضی فاضل از دستیار بعضی قضات است. بدین گونه:

سپاس از آن پروردگاری که بخشش های او گسترده است ... و سلام بر برادر پیامبر و پسر عمویش که با کلام فصل الخطاب خویش و دانش برترش، جانشین او بود. امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب، که اصل و مغز مکرمت ها را برایش به دست آورد و با گرد بردباری اش، پایداری و پذیرش دل ها، گوارا شد و از همگان با این سخنش او را متمایز فرمود: «أنا مدينة العلم و علیّ بابها...» (2)

#### شرح حالش

سخاوی گوید: «ابوالعباس احمد بن علی بن احمد قلشنندی سپس قاهره ای، ادیب، مورخ و هنرمند بود، با کتابش «صبح الأعشی» شهرت یافت و آن بهترین کتابش است که مجموعه ای از ادبیات، تاریخ و توصیف کشورها و مانند آن است. و

ص: 421

1- الضوء اللامع / 5/ 200. (به طور خلاصه)

2- صبح الأعشی / 10/ 425.

## 74 - روایت عینی

### اشاره

او، بدرالدین محمودبن احمد حنفی عینی متوفای سال 855 است. حدیث را در شرح خود بر صحیح بخاری روایت کرده است. (2)

### شرح حالش

1 - ابن عماد: «بدرالدین ابوالثناء و ابومحمد محمود... حنفی معروف به «العینی»، شاگردش ابن تغری بردی گوید: او علامه، یگانه ی دوران و زمانه اش، سردمدار مؤرخان، مقصد خواستاران قاضی القضاة... یکی از ظرفهای دانش بود.

افراد بی شماری از او بهره گرفتند...» (3) 2 - سخاوی شرح حال مفصّلی از او آورده و این چنین توصیفش می کند: «او امامی دانشمند، علامه ای دانا به صرف و عربی و غیر آن بود. حافظ تاریخ و زبان بود و بسیار آن را به کار می گرفت، در رشته های مختلف دست داشت، نام و شهرتش گسترش یافت، هم نشینی نیکو و متواضع بود. حدیث نقل کرد و فتوا و درس داد.» سپس شرح حال او را از ابن حجر و دیگران نقل کرده است. (4)

## 75 - روایت اعور واسطی

### اشاره

او نویسنده ی رساله ی مشهور در ردّ بر امامیه است. گروهی از بزرگان امامیه پاسخش را داده اند. حدیث «أنا مدينة العلم» را در رساله اش در مقام پاسخ گویی به استدلال بر آن، آورده است. که پس از این متعرض گفته های نادرست او، در این کتاب خواهیم شد. ان شاء الله تعالی.

ص: 422

---

1- الضوء اللامع / 2 / 8. (خلاصه شده است)

2- عمدة القاری / 7 / 631.

3- شذرات الذهب، حوادث / 855.

4- الضوء اللامع / 10 / 131-135 (با اختصار).

سخاوی گوید: «یوسف، جمال ابوالمحاسن واسطی شافعی، شاگرد نجم سکاکی است. از کسانی است که شیخ عبداللّه بصری ساکن مکه، او را ملاقات کرده است. از او نوشته ای دیدم که آن را «الرسالة المعارضة في الرد على الرافضة» نامیده است. هم چنین «الملحة» را به اختصار به نظم در آورده است.» (1)

### 76 - روایت ابن وزیر حنفی

متوفای سال 920 است. حدیث را در کتابش «الروضة» به طور مرسل از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با این لفظ روایت کرده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدينة العلم و عليّ بابها.» (2)

### 77 - روایت ابن دبیع

#### اشاره

او، عبدالرحمان بن علی، متوفای سال 941 است.

از ترمذی در صحیحش از علی علیه السلام و از حاکم در مستدرک از ابن عباس حدیث را روایت کرده است. (3)

#### شرح حاشی

1 - ابن عیدروس شرح حالی طولانی از او آورده و در ستایش او مبالغه کرده و به بالاترین توصیف ها او را وصف کرده گوید: «امام حافظ، حجت با دقت، شیخ الاسلام، علامه ی مردم، سردمدار، امام مسند دنیا، امیرالمؤمنین در حدیث سید المرسلین، پایان دهنده ی محققان است. استاد استادان برجسته ی ما» (4) 2 - غزی: «عبدالرحمان بن علی... استاد، امام، علامه ی یگانه، محقق بسیار

ص: 423

1- الضوء اللامع فی اعیان القرن التاسع / 10 338.

2- الروضة المربعة فی سيرة الخلفاء الأربعة. (دست نویس است)

3- تمییز الطیب من الخبیث / 41.

4- النور السافر / 212-221.



فهمیده، محدّث و مورّخ یمن و زنده کننده ی علوم حدیث در آن، یگانه ی دین، ابوالفرج شیبانی زبیدی شافعی، معروف به «ابن دبیع» (1)3 - شوکانی به همین گونه شرح حال او را آورده است. (2)

## 78 - روایت نجم غیطی

### اشاره

او نجم الدّین محمّدبن احمد غیطی سکندری شافعی متوفّای سال 984 است که در سلسله ی راویان روایت حافظ مغربی قرار دارد. (3)

### شرح حالش

شرح حالش در «الکواکب السائرة» و «شذرات الذّهب» و دیگر کتاب ها آمده است.

ابن العماد نخست او را چنین می نامد: «امام، علامه، محدّث مسند، شیخ الإسلام...»

در الکواکب گوید: ... در علم حدیث و تفسیر و تصوف ریاست به او پایان پذیرفت... مردم مصر بر جلالت او اجماع کردند، و از بزرگان مصر کسی را ندیدم جز اینکه او را دوست می داشت و تجلیل می کرد.

وقاضی محبّ الدّین حنفی در مسافرتش به مصر او را یاد کرده و گفته است:

«و اما حافظ دورانش، محدّث سرزمینش و یگانه ی دهرش... شیخ نجم الدّین غیطی، او محدّث علی الاطلاق این سرزمین است. دارای کمال های زیبا و اخلاق های نیکوست. دانشمندان کشورها بر ریاست علمی او اجماع کردند.» (4)

## 79 - روایت احمدبن خلیل سبکی

### اشاره

او، شیخ شهاب الدّین احمدبن خلیل بن ابراهیم شافعی مصری متوفّای سال

ص: 424

1- الکواکب السائرة / 158 2.

2- البدر الطالع / 335 1.

3- فتح الملک العلی / 22.

4- شذرات الذّهب / 406 8، حوادث سال 984.

1032 است که در سند روایت حافظ مغربی، نویسنده ی کتاب «فتح الملک العلی» قرار دارد. (1)

### شرح حاش

محبّی گوید: «شیخ احمد... از کسانی است که شیخ مدین قوصونی شرح حال او را ضمن دانشمندان عصرش آورده است و درباره او چنین است: فاضل، علامه، فقیه مفید... و از شیخ محمد رملی دانش برگرفت... و از نوشته هایش، حاشیه بر شفا از قاضی عیاض می باشد.»

و در پی نوشت های برادر فاضل مان مصطفی بن فتح الله شرح حال او را دیدم که گوید: «او از نجم غیطی و علمایی که در طبقه ی او بودند: آموخت و شیخ سلطان زاجی و شمس محمد بابلی و دیگرانی از او آموخته اند. و در علوم حدیث مهارت داشت. وفاتش به سال 1032 بود.» (2)

### 80 - روایت شمس بابلی

#### اشاره

او، ابو عبدالله محمد بن علاء الدین یا علی قاهره ای از هری شافعی شمس الدین بابلی، متوفای سال 1077 می باشد. او در طریق روایت حدیث توسط حافظ مغربی قرار گرفته است.

### شرح حاش

1 - زرکلی گوید: «او فقیه شافعی از علمای مصر است.» (3) 2 - کحالة گوید: «او محدث، حافظ و فقیه بود.» (4)

### 81 - روایت مقدسی حنفی

این حدیث شریف را در کتابش «مناقب الخلفاء» در باب چهارم، در مناقب

ص: 425

---

1- فتح الملک العلی / 22.

2- خلاصة الأثر / 185 1.

3- الأعلام / 270 6.

4- معجم المؤلفین / 34 11.

علی بن ابی طالب، در فصل ویژگی های ایشان چنین آورده است:

«از جمله ی آن ها: این که او در خانه ی حکمت و در خانه دانش و داورترین فرد امت است:

از علی نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من خانه ی حکمت و علی در آن است.»

و در روایتی: «من خانه ی دانشم و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد، باید از آن به سوی آن درآید.»

## 82 - روایت عبدالقادر کُردی

این حدیث را در کتابش «الرَّيْحَانَةُ الشَّمِيمَةُ فِي شَرْحِ الْمَوْضُوعَةِ الْقَوِيمَةِ فِي فَصْلِ الْخُلَفَاءِ الْأَرْبَعَةِ الْكَرِيمَةِ» چنین روایت کرده است:

«و از او نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدينة العلم وعلی بابها.»

و از سعید بن مسیب نقل شده که گفت: هیچ یک از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نمی گفتند: «از من پرسید» جز علی. و از ابن مسعود نقل شده که گفت:

فرمان دهنده ترین و داورترین مردم مدینه علی است.

و از عایشه نقل شده که نزد او یادی از علی به میان آمد، گفت: او آگاهترین بازماندگان نسبت به سنت است.»

## 83 - روایت عبدالکریم بن ولی الدین

حدیث را در کتابش «مزیل الإشتباه فی أسماء الصحابة» در شرح حال امیرالمؤمنین علیه السلام چنین روایت کرده است: «أنا مدينة العلم وعلی بابها.»

آن را محیی السّنه (بغوی) در کتابش «مصاییح» و ابوعمر و عقیلی و ابن عدی و طبرانی، از ابن عبّاس و حاکم از جابر روایت کرده اند، همان گونه که در کتاب «الجامع» آمده است.»

اشاره

او، محمد بن محمد مالکی، متوفای سال 1094 می باشد. حدیث را مرفوعاً از علی علیه السلام چنین روایت کرده است: «أنا مدينة العلم وعلیّ بابها». (1)

شرح حاشی

محبّی گوید: «محمد بن محمد... مغربی مالکی ساکن حرمین، امام جلیل، محدّث هنرمند، یگانه ی دنیا در تمامی دانش ها، جمع کننده بین منطوق ها و مفهوم ها و دارنده ی مجهول ها و معلوم هایش. این مطالب را از استادمان مرحوم عبدالقادر بن عبدالهادی نقل می کنم او کسی است که از او حدیث دریافت کرده و هم راه او به روم مسافرت و بهره گیری نموده است؛ که به گونه ای مبالغه آمیز در حدّ غلو او را توصیف می نمود او در باره اش می گفت: حدیث و اصول را چنان می دانست که در زمان خود، مانندش را ندیده ایم و دانش های ادبیات، به او پایان می پذیرد... و مردمی در مکه و مدینه و روم از او حدیث آموختند و گروهی او را مدح و ستایش کردند. وفات او در دمشق، روز یازدهم ذیقعده ی سال 1094 ه بود.» (2)

85 - روایت عصامی مکی

اشاره

او، عبدالملک بن حسین عصامی مکی، و متوفای سال 1111 می باشد. این حدیث شریف را در کتابش «سمط النجوم» (3) روایت کرده است.

شرح حاشی

1 - شوکانی در «البدر الطالع» (4)

2 - مرادی در «سلک الدرر» (5)

ص: 427

1- جمع الفوائد / 3/ 221.

2- خلاصة الأثر فی أعیان القرن الحادی عشر / 4/ 204.

3- سمط النجوم العوالی / 491.

4- البدر الطالع / 1/ 402.

5- سلک الدرر / 3/ 139.

او، اسماعیل بن محمد، متوفای سال 1162 می باشد. حدیث را در کتابش «کشف الخفا»، شماره ی 618، آورده است.

**شرح حالش**

مرادی گوید: «اسماعیل بن محمد... استاد، امام، دانشمند، حجت گردشگر، رییس، پرهیزکار و علامه. دانشمندی سرآمد، نیکوکار، مفید، محدث، با جلالت، پیشوا، تکیه گاه و متواضع بود. در دانش ها دستی داشت به ویژه حدیث و زبان عربی و غیر از آن، که شرح آن به درازا می کشد و توصیف او در این برگ ها نمی گنجد. پایگاه استواری در دانش ها و دستی طولانی در گفته ها و مفهوم ها داشت... از گروهی از بزرگان فقه و حدیث و تفسیر و عربی و غیر آن آموخت، تا آن جا که نسبت به هم ردیفان خود، در طلب دانش متمایز شد... و استادان بسیاری داشت و کتاب هایی را که خواند بی شمار است.

شیخ سعید سمان شرح حال او را در کتابش چنین آورده است: «پایان دهنده ی پیشوایان حدیث.

و به طور کلی، او یکی از استادانی است که گامی طولانی و استوار در دانش ها داشت. در گذشت او به سال 2611 بود.» (1)

او، محمد مرتضی حسینی حنفی و متوفای سال 1205 است. حدیث را از روایت حاکم و طبرانی از ابومعاویه ی نابینا، از اعمش، از مجاهد از ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است؛ اما چنین گفته است: «من أتى العلم فليأت الباب» (2)

ص: 428

1- سلک الدرر فی أعيان القرن الثاني عشر / 1-259-272 (به طور فشرده).

2- إتحاف السادة المتقين في شرح إحياء علوم الدين / 6-244.

زرکلی گوید: «در لغت و حدیث و رجال و اَنسابِ علامه و از نویسندگان بزرگ است. اصلیتش از شهر «واسط» در عراق، تولّدش در «بلگرام» هند و نشو و نمایش در «زبید» یمن می باشد. به حجاز مسافرت کرد و بالاخره ساکن مصر شد.

فضل او مشهور شد. هدیه ها و تحفه ها به سویش سرازیر گشت و اعتقاد مردم نسبت به او افزون گردید. او به مرض طاعون در مصر درگذشت.»

پس از این بیان، کتاب هایش را برشمرده است. (1)

### 88 - روایت محمد کزبری

#### اشاره

او متوفای سال 1221 می باشد و در طریق حدیث به روایت حافظ مغربی قرار دارد. (2)

## شرح حالش

نویسنده ی «معجم المؤلفین» درباره اش چنین می نویسد: «محمد بن عبدالرحمان بن محمد بن زین الدین بن عبدالکریم صفدی عطار مشهور به «الکزبری» محدث مسند، در سیزدهم شعبان متولّد شد و در مسجد جامع بنی امیه حدیث تدریس کرد و در دمشق درگذشت... و از نوشته هایش است...» (3)

### 89 - روایت آلوسی

#### اشاره

او، نعمان بن محمود بغدادی، متوفای سال 1252 می باشد.

حدیث را با توصیف مولایمان امیرالمؤمنین علیه السلام چنین روایت کرده است: «او باب مدینه العلم و نقطه ی زیر «باء» می باشد.» (4)

ص: 429

1- الأعلام / 70 7.

2- فتح الملک العلی / 22.

3- معجم المؤلفین / 152 10.

4- جلاء العینین / 70.

## شرح حاشی

زرکلی گوید: نعمان بن محمود بن عبدالله، ابوالبرکات، خیرالدین آلوسی، واعظ، فقیه و جستجوگر از بزرگان خاندان آلوسی در عراق است. در بغداد متولد و بزرگ شد. عهده دار قضاوت در شهرهای مختلف از جمله «حله» شد و منصب‌ها را رها کرد. از کتاب‌هایش است: جلاء العینین فی محاکمة الأحمدين، ابن تیمیة و ابن حجر. (1)

## 90 - روایت عبدالرحمان کزبری

### اشاره

متوفای سال 1262 است. در سلسله‌ی راویان روایت حافظ مغربی قرار دارد. (2)

## شرح حاشی

نویسنده‌ی «معجم المؤلفین» چنین آورده است:

«عبدالرحمان بن محمّد بن عبدالرحمان کزبری دمشقی شافعی. ابوالمحاسن، وجیه الدین، دانشمند محدّث، در دمشق متولد و در مکه هنگام انجام اعمال حج در 19 ذیحجه درگذشت.» (3)

## 91 - روایت زینی دحلان

### اشاره

او، احمد زینی دحلان شافعی متوفای سال 1304 می باشد. حدیث را در کتابش «الفتوحات الإسلامية» روایت کرده است. (4)

## شرح حاشی

او، احمد زینی دحلان شافعی مکی است. فقیه، محدّث، مورّخ و از دانش‌های مختلف بهره‌مند، مفتی شافعی‌ها در مکه می باشد. کتاب‌های متعددی

ص: 430

1- الأعلام / 42 7.

2- فتح الملك العلی / 22.

3- معجم المؤلفین / 177 5.

4- الفتوحات الإسلامية / 510 2.

دارد، سال 1304 ه درگذشت. (1) شیخ عثمان، دمیاطی که سال 1300 زنده بود کتاب «نفحة الرّحمان فی مناقب السّید احمد زینی دحلان» را نوشته است. (2)

## 92 - روایت اُبیاری

### اشاره

او، شیخ عبدالهادی اُبیاریِ مصری متوفای سال 1305 است. حدیث را در کتابش «جالیه الكدر» به طور مرسل از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین آورده است:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدينة العلم وعلیّ بابها.»

### شرح حالش

زرکلی گوید: «عبدالهادی نجابن رضوان نجابن محمّد اُبیاریِ مصری، نویسنده ی ادیب، دارای شعرهایی است... در قاهره درگذشت، نزدیک به چهل کتاب دارد. (3)

## 93 - روایت ولاتی

### اشاره

او محمّدبن یحیی بن عمر، متوفای سال 1329 یا 1330 می باشد و در سلسله ی راویان حدیث به روایت حافظ مغربی قرار دارد.

### شرح حالش

1 - زرکلی: «دانا به حدیث، از فقیهان مالکی و اصلش از شنقیط است. در «حوض» در صحرای غربی کبری قاضی القضاة بود...» (4)

2 - کحالة: «محدّث، فقیه، اصولی، ناظم بود...» (5)

ص: 431

---

1- الأعلام /130 1، معجم المؤلّفین /229 2.

2- معجم المؤلّفین /270 6.

3- الأعلام /273 4.

4- الأعلام /142 7.

5- معجم المؤلّفین /108 12.



## 94 - روایت برزنجی

### اشاره

او، احمد بن اسماعیل شافعی، متوفای سال 1332 می باشد. حدیث را در کتاب «مقاصد الطالب» به طور مرسل از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین روایت کرده است:

« رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدينة العلم وعلیّ بابها.»

### شرح حالش

کحالة: «احمد بن اسماعیل برزنجی حسینی موسوی مدنی، دانشمند با اطلاع از دانش های مختلف، در مدینه درگذشت.

از کتاب هایش «رسالة فی مناقب عمر بن الخطاب» و «مقاصد الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب» می باشد. (1)

## 95 - روایت بهجت افندی

شیخ قاضی محمد بهجت افندی، متوفای سال 1350، حدیث را در کتاب خود، «تاریخ آل محمد: 56»، روایت کرده است.

## 96 - روایت نبهانی

### اشاره

او، یوسف بن اسماعیل شافعی، متوفای سال 1350 می باشد. حدیث را در چند کتابش روایت کرده است. در کتاب «الفتح الكبير» چنین آورده است:

« پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن در آید.» عقی، عد، طب، ک، از ابن عباس. (2) و هم چنین در کتاب «الشرف المؤبد» حدیث را روایت کرده است. (3)

### شرح حالش

کحالة گوید: «یوسف بن اسماعیل بن یوسف نبهانی شافعی، ابوالمحاسن،

ص: 432

1- معجم المؤلفین / 164.

2- الفتح الكبير / 176-177.

3- الشرف المؤبد / 111.

ادیب، شاعر، صوفی و از قاضیان... عهده دار قضاوت در دهکده ی جنین از توابع شهر «نابلس» بود و سپس به قسطنطنیه سفر کرد و قاضی شهر «کوی سنجق» از شهرهای استان موصل شد، سپس به ریاست دادگاه جزاء شهر لاذقیة و بعد از آن شهر قدس و بعد به ریاست دادگاه حقوق در بیروت رسید.» (1)

## 97 - روایت محمد مخلوف مالکی

### اشاره

او متوفای سال 1360 می باشد و حدیث را در یادکرد مولایمان امیرالمؤمنین علی علیه السلام چنین آورده است:

« از فضایل او روایت می شود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدينة العلم و علی بابها.» (2)

### شرح حالش

زرکلی گوید: «محمد بن محمد بن عمر بن علی بن سالم مخلوف، دانا به شرح حال مفتی های مالکی. تولد و مرگش در «منستیر» در تونس بود. در مسجد زیتونه آموزش دید و سپس در آن و در منستیر تدریس کرد و سال 1313 مفتی «قابس» و پس از آن در سال 1319 عهده دار قضاوت در منستیر شد. در سال 1355 به مقام «بزرگ مفتی» آن جا رسید که تا زمان مرگش در این سمت بود.»

با کتابش «شجرة النور فی طبقات المالکیة» شهرت یافت. (3)

## 98 - روایت شنیطی

### اشاره

محمد حبیب بن عبدالله، متوفای سال 1363 می باشد. این حدیث شریف را در کتابش «کفاية الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب: 48» روایت کرده است.

ص: 433

1- معجم المؤلفین / 13 275.

2- شجرة النور الزكية / 2 71.

3- أعلام / 7 82.

کحالة گفته است: «محمد حبيب الله بن عبدالله بن احمد شنيطى... محدث...»

در دانشکده ی اصول دین دانشگاه الأزهر به عنوان مدّرس برگزیده شد. و در هشتم صفر در قاهره درگذشت و در گورستانِ امام شافعی دفن شد...» (1)

### 99 - روایت احمد عبدالجواد و عباس احمد صقر

این دو نفر، حدیث «مدینه العلم» را در کتاب «جامع الأحادیث» چنین روایت کرده اند: «أنا مدينة العلم وعلی بابها.» ابونعیم در «المعرفة» به روایت از علی. (2)

### 100 - روایت ابن الصدیق مغربی

#### اشاره

نویسنده ی کتاب «فتح الملک العلی بصرحة حدیث باب مدینه العلم علی» می باشد. در مقدمه ی کتابش گوید: حدیث های صحیح وارده در فضل و برتری امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب بسیار و فراوان و مشهور و متواتر است تا آن جا که بعضی از حافظان گویند: برای هیچ یک از یاران پیامبر این اندازه فضیلت با اسنادهای صحیح بسیار خوب که درباره ی علی بن ابی طالب وارد شده، نرسیده است. جز اینکه در این مورد، حدیث هایی وجود دارد که دیدگاه های حافظان درباره ی آن متفاوت است. بعضی آن ها را صحیح دانسته و گروهی درباره ی آن ها اشکال کرده اند از جمله: حدیث طیر، حدیث الموالاة و حدیث ردّالشمس و حدیث «باب العلم».

... و اما حدیث «باب العلم»، کسی را نیافتم که کتابی جداگانه درباره آن نوشته باشد و توجه ویژه بدان معطوف سازد. پس این جزء را ویژه ی جمع آوری طریق های آن و ترجیح سخن کسانی قرار دادم که به صحت آن حکم کرده اند...»

سپس حدیث را چنین روایت می کند: «ده نفر ما را خبر دادند و گفتند: خبر

ص: 434

1- معجم المؤلفین / 176 9.

2- جامع الأحادیث / 237 3.

داد ما را برهان سقا، از ثعلب، از ملوی و جوهری، از ابوالعزّ محمد بن احمد عجمی، از شمس بابلی، از احمد بن خلیل سبکی، از نجم غیطی، از زکریا، از محمد بن عبدالرحیم، از عبدالوهاب بن علی.

ح - و خبر داد ما را عفری، از برزنجی، از فلانی، از ابن سنه، از وولاتی، از ابن آرکماش، از احمد بن علی حافظ، از عبدالرحیم بن حسین حافظ، از صلاح بن کیکلدی حافظ.

گفتند: خبر داد ما را حافظ محمد بن احمد بن عثمان، از اسحاق بن یحیی، از حسن بن عباس، از عبدالواحد بن حمویه، از وجیه بن طاهر، از حافظ حسن بن احمد سمرقندی، از حافظ ابوطالب حمزه بن محمد، از حافظ محمد بن احمد، از ابوصالح کرابیسی، از صالح بن محمد، از ابوصلت هروی از ابو معاویه، از اعمش، از مجاهد، از ابن عباس که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است. هر کس در آن را خواهد باید نزد علی آید.»

حافظ، ابو محمد حسن بن احمد سمرقندی حدیث را در کتابش «بحر الأسانید فی صحاح المسانید» نقل کرده است، که یک صد هزار حدیث با اسنادهای صحیح در آن گرد آورده است و درباره ی آن، حافظ، ابوسعید سمعانی گوید: اگر مرتّب و پالایش شود مانندش در اسلام نیست و آن در هشت صد جز است.

گویم: آن حدیث را گروهی از ابوصلت روایت کرده اند، از جمله:

محمد بن اسماعیل ضراری

محمد بن عبدالرحیم هروی

حسن بن علی معمری

محمد بن علی صائغ

اسحاق بن حسن بن میمون حربی

قاسم بن عبدالرحمان أنباری

و حسین بن فهم بن عبدالرحمان

اما روایت محمد بن اسماعیل، را ابن جریر در کتاب «تهذیب الآثار» نقل کرده

است، گوید...

و روایت محمد بن عبدالرحیم را حاکم در «المستدرک علی الصحیحین» نقل کرده، گوید...

و روایت حسن بن علی و محمد بن صائغ را طبرانی در «المعجم الکبیر» نقل کرده، گوید...

و روایت اسحاق بن حسن حربی را خطیب بغدادی نقل کرده... گوید...

و روایت قاسم بن عبدالرحمان أنباری را نیز خطیب بغدادی نقل کرده، گوید...

و روایت حسین بن فهم را حاکم در «المستدرک» نقل کرده، گوید...

یحیی بن معین و حاکم و ابو محمد سمرقندی درباره ی این حدیث چنین حکم کرده اند که به مفرد بودنش شرط صحیح را داراست. و بیانش از نه طریق است...

سپس تا پایان کتاب آن طریق ها را آورده است و در پایان سخن کسانی را که در صحت و درستی حدیث مناقشه می کنند، رد کرده است...

از آغاز تا پایانش به آن مراجعه کنید، از بهترین کتاب هایی است که در این زمینه نوشته شده است...

## شرح حالش

اما اطلاعات اندکی از احوال نویسنده ی آن وجود دارد، شاید از آن جهت که در کشورهای مغرب عربی بوده است. کحالة گوید:

«أبو الفیض، احمد بن محمد بن صدیق حسینی مغربی، محدث، حافظ، از مردم مغرب دور، متوفای سال 1380 می باشد.» (1)

ص: 436

دهلوی گوید:

« حدیث پنجم: آن است که جابر روایت کرده: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: أنا مدینه العلم و علیّ بابها. »

درباره این سخن او گوئیم:

عبارت او این گمان را پدید می آورد که از صحابه، جز جابر این حدیث را روایت نکرده است. در حالی که دانستید در فایده ی نخست، از فایده های دهگانه ای که در آغاز کتاب آمد بزرگان پیشوایان و حافظان، حدیث «مدینه العلم» را از گروهی از اصحاب روایت کرده اند از جمله: سرور انمان امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و نیز عبدالله بن عباس، و جابر بن عبدالله و عبدالله بن مسعود و حذیفه ی یمانی و عبدالله بن عمر و انس بن مالک و عمرو بن عاص.

بلکه سخن حافظ زرنندی را آوردیم که ضمن آوردن این حدیث گوید: «این فضیلتی است که اصحاب به آن اعتراف و شادمانی کردند و راه وفاق و هم دلی را پیمودند...»

همین طور پنداشته نشود که «دهلوی» از آن جهت که حدیث جابر بیشتر از حدیث دیگر اصحاب شهرت دارد، آن را آورده است؛ چون بر آگاهان پوشیده نیست که حدیث ابن عباس در میان دیگر اصحاب، مشهورترین است.

هم چنین پنداشته نشود که: ممکن است «دهلوی» از آن جهت حدیث را از

جابر روایت کرده باشد، چون حدیث جابر مورد استدلال امامیه قرار گرفته است؛ نه حدیث دیگران، زیرا که دانشمندان اهل حق حدیث مدینه‌العلم را از جابر و دیگر اصحاب هم روایت کرده اند و در کتاب های کلامی به آن ها احتجاج کرده اند؛ از جمله «مناقب» ابن شهر آشوب؛ «عمدة» ابن بطریق و «غایة المرام» بحرانی و کتاب های دیگر.

از سوی دیگر... ای کاش «دهلوی» که به حدیث جابر بسنده کرده تا این توهم را برای خوانندگان کتابش به وجود آورد که کسی از اصحاب جز او آن را روایت نکرده است حدیث جابر را به طور کامل نقل می کرد و بخشهای متعددی از آن را نمی انداخت و علی رغم واضح بودن آن بنا بر آن چه گذشت، بار دیگر متن کامل آن را به روایت حافظ، خطیب بغدادی با سندش از عبدالرحمان بن بهمان تکرار می کنیم:

گفت: شنیدم جابر بن عبدالله گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روز حدیبیه می فرمود در حالی که دست علی را گرفته بودند:

«این امیر نیکوکاران و قاتل گنهکاران است، پیروز است هر کس او را یاری کند، سرشکسته است هر کس او را یاری نکند.» پس صدایش را بلند کرد و فرمود:

«من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد باید نزد آن در آید.» (1) این است حقیقت آن چه جابر روایت کرده است و این حدیثی است که کلماتی در بردارد که بیانگر گستره ی کوشش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در اثبات خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام و بیان برتری ایشان از دیگری، می باشد...؛ ولی برای «دهلوی» ذکر و نقل این جمله ها خوشایند نیامده است.

شگفت انگیزتر اینکه بخش پایانی حدیث را انداخته، که این فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است: «هر کس دانش را خواهد، نزد آن در آید.» هر چند که حدیث به

ص: 438

بالاترین درجه‌ی شهرت و اعتبار رسیده است و هیچ یک از نقل‌های حدیث هم در روایت جابر و دیگران از این بخش خالی نیست. این‌ها مؤاخذه‌هایی است که دهلوی راه فراری از آن‌ها ندارد، جز اینکه اعتراف کند به محدودیت آگاهی و بی‌اطلاعی خویش از تمامی نقل‌های حدیث و اسنادهایش؛ ولی در این زمینه او از کابلی پیروی و تقلید کرده است هم چون دیگر موضع‌گیری‌هایش در این کتاب، از این رو که کابلی در کتاب «الصواعق» خود گوید:

« پنجم - آن چه جابر روایت کرده است: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدينة العلم و علی بابها.» و این باطل است؛ چون این حدیث مورد طعن قرار گرفته است.

یحیی بن معین گوید: اصلی ندارد. بخاری گوید: ناشناخته (منکر) است و وجه صحیحی ندارد. ترمذی نیز گوید: مورد انکار است و شیخ تقی الدین ابن دقیق العید گوید: این حدیث را اثبات نکرده اند و شیخ محیی الدین نووی و حافظ شمس الدین ذهبی و شیخ شمس الدین جزری گویند: این حدیث ساختگی است و احتجاج به آن جایز نیست؛ چون هر کس که باب مدینه العلم است، لازم نیست که عهده دار زعامت کبری باشد. از آن جهت که این حدیث، در برابر حدیث‌های صحیحی که دلالت بر خلافت پیشگامان بر او را دارند، تاب مقاومت و استواری ندارد.»

در باره این گفته اش: «این خبر نیز مورد طعنه قرار گرفته است.»

گویم: آرام باش ای شیخ یاوه گو، به جای خود بنشین ای فقیه نمای گزافه گو، آیا شرم و حیا نداری؟ چگونه خویشتن را عهده دار نکوهش فضایل جانشین پیامبر برگزیده بر آن دو و خاندانشان درود و سلام باد - نموده ای و مناقب او را به ساختگی بودن و بی‌ارزشی نشانه گرفته ای؟ در بیابان گم راهی بسیار پرخطری گم شده ای و از پلکان بی‌انتهایی بالا رفته ای و خویشتن را به کاری بس محال خسته ساخته ای و در نیرنگ و خدعه‌ها زیاد روی کرده ای...

چگونه مانند چنین حدیث مشهور شایعی را باطل و رد و نفی می‌کنی؟ در حالی که این خبر مستفیض و منتشر شده است و دارای سند صحیح و طریق روشن و آشکار و با پرتویی درخشان و نوری تابان است. و بزرگان حدیث و منتقدان آثار آن



را نقل کرده اند و بزرگان دانشمندان در اشعار آن را به نظم درآورده اند و در کتاب ها و جزوه ها در طول قرن ها آن را ثبت کرده اند و به درجه ای از شهرت و شیوع و اطمینان و اعتبار رسیده است و گذشتگان و آیندگان آن را مورد توجه و عنایت والایی قرار داده اند که دست انکار و تضعیف آن را لمس نمی کند و غائله ی توهین و تحقیر، توان رسیدن به آن را ندارد؟!

سوگند به جان خودم که طعنه زنان به این حدیث شریف بسیار کمیاب هستند که پژوهشگران توجهی به آنان نمی کنند و دشمنانی هستند که صاحبان نظر دقیق به آنان بهایی نمی دهند. از راه صواب به خطا رفته اند و در عصبیت جوشان فرو رفته اند و به چیرگی حمیت و غیرت جاهلیت بازگشته اند...

## 1- ردّ نسبت قدح به ابن معین

### اشاره

درباره ی این گفته دهلوی: «یحیی بن معین گفت: اصلی ندارد.»

گویم: نسبت دادن قدح به یحیی بن معین درباره ی حدیث «مدینه العلم» دروغی بیش نیست و باطل بودنش بر اهل نظر و پژوهش پوشیده نیست و ما آن را از چند وجه توضیح می دهیم:

## 1 - او در پاسخ سؤال «انباری» آن را صحیح دانسته است

یحیی بن معین در پاسخ سؤال قاسم بن عبدالرحمان انباری به صحت حدیث چنین فتوا داده است:

«از یحیی درباره ی این حدیث پرسیدم، گفت: صحیح است. خطیب گوید:

منظورش این بوده که از حدیث و نقل معاویه صحیح است و باطل نیست زیرا بیش از یک نفر آن را از او روایت کرده است.»

و در کتاب «تهذیب الکمال» در شرح حال ابوصلت عبدالسلام بن صالح هروی آمده است: «قاسم بن عبدالرحمان انباری گفت: ابوصلت هروی برایمان حدیث کرد و گفت: حدیث کرد ما را ابومعاویه از أعمش، از مجاهد، از ابن عباس که

ص: 440

گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد، باید نزد در آن بیاید.»

قاسم گفت: از یحیی بن معین درباره ی این حدیث پرسیدم. گفت: صحیح است. حافظ، ابوبکر بن ثابت گفت: منظورش این بوده که از حدیث ابومعاویه صحیح است و باطل نیست؛ چون بیش از یک نفر آن را روایت کرده است.» (1) و در کتاب «تهذیب التّهذیب» در شرح حال ابوصلت آمده است:

«وقاسم بن عبدالرحمان انباری گفت: از یحیی بن معین درباره ی حدیثی پرسیدم که ما را ابوصلت حدیث کرد، از ابومعاویه، از اعمش، از مجاهد، از ابن عباس مرفوعاً: «أنا مدینة العلم و علی بابها.» گفت: آن صحیح است. خطیب گفت: منظورش این بود که حدیث از سوی ابومعاویه صحیح است؛ چون آن را بیش از یک نفر از او روایت کرده است.» (2) صحیح دانستن ابن معین این حدیث را در کتاب های دیگری هم غیر از آن چه نقل شد، آمده است که بیشتر آورده شد.

## 2 - ابن معین در پاسخ به «دوری» حدیث را اثبات کرده است

یحیی بن معین حدیث «مدینة العلم» را در پاسخ به پرسش عباس بن محمد دوری اثبات کرده است. حاکم نیشابوری بعد از نقل حدیث «مدینة العلم» از طریق «ابوصلت هروی» گوید: «ابوصلت ثقة و امانت دار است. من شنیدم از ابوالعبّاس، محمد بن یعقوب در «التاریخ» که می گفت: شنیدم عباس بن محمد دوری می گوید: از یحیی بن معین درباره ی ابوصلت هروی پرسیدم، گفت: ثقة است. گفتم: مگر حدیث نکرده است از ابومعاویه از اعمش: «أنا مدینة العلم» گفت: محمد بن جعفر فیدی آن را حدیث کرده و او ثقة و امانت دار است.» (3) و خطیب در «تاریخ بغداد» - بنابر نقل سیوطی از او گوید: عباس دوری گفت:

ص: 441

---

1- تهذیب الکمال / 79 18.

2- تهذیب التّهذیب / 320 6.

3- المستدرک علی الصحیحین / 126 3- 127.

شنیدم یحیی بن معین، ابوصلت عبدالسلام بن صالح را ثقه می شمارد. به او گفتم: او از ابومعاویه از اعمش حدیث کرده است: «أنا مدينة العلم وعلی بابها»! گفت: از این بیچاره چه می خواهید؟ مگر محمد فیدی آن را از ابومعاویه حدیث نکرده است؟» (1) و عبدالغنی مقدسی در شرح حال ابوصلت گوید: «عباس بن محمد گوید:

شنیدم یحیی بن معین ابوصلت را ثقه می شمرد. به او گفته شد: او از ابومعاویه «أنا مدينة العلم وعلی بابها» را حدیث کرده است! گفت: از این بیچاره چه می خواهید؟ مگر نه این است که محمد فیدی هم آن را از ابومعاویه نقل کرده است؟» (2) و مزی در شرح حالش گوید: «عباس بن محمد دوری گفت: شنیدم یحیی بن معین، ابوصلت عبدالسلام را ثقه می شمارد. گفتم: او از ابومعاویه از اعمش حدیث کرده است: «أنا مدينة العلم وعلی بابها»! گفت: از این بیچاره چه می خواهید؟ مگر نه این است که محمد بن جعفر فیدی از ابومعاویه آن را حدیث کرده است؟» (3) و ابن حجر گفت: «دوری گفت: شنیدم ابن معین، ابوصلت را ثقه می خواند و درباره ی حدیث «أنا مدينة العلم وعلی بابها» گفت: محمد بن جعفر فیدی آن را از ابومعاویه حدیث کرده است.» (4) و علائی و فیروزآبادی هم در دفاع از این حدیث همان گونه پیش از این گذشت به این سخن استشهاد کرده اند.

### 3- او این حدیث را در پاسخ به «ابن محرز» اثبات کرده است

یحیی بن معین در پاسخ به پرسش احمد بن محمد بن قاسم بن محرز، درباره ی ابوصلت عبدالسلام هروی، حدیث را اثبات کرده است. خطیب در کتابش «تاریخ بغداد»- بنا بر نقل سیوطی از او چنین گوید: «احمد بن محمد بن قاسم بن محرز گفت:

از یحیی بن معین درباره ی ابوصلت عبدالسلام بن صالح هروی پرسیدم، گفت: از کسانی نیست که دروغ بگویند. به او گفته شد، در مورد حدیث ابومعاویه «من شهر

ص: 442

1- اللآلی المصنوعة / 1/ 332.

2- الکمال فی أسماء الرجال: دست نویس است.

3- تهذیب الکمال / 18/ 79.

4- تهذیب التهذیب / 6/ 321.

دانشم)؟ گفت: آن از حدیثِ ابومعاویه است. ابن نمیر مرا خبر داد و گفت: در گذشته ابومعاویه آن را حدیث کرد. سپس از آن خودداری نمود. ابوصلت مردی ثروتمند و خواهان این حدیث ها بود و از استادان آن ها را می طلبید. پس آن ها برایش این حدیث را می گفتند.» (1) و در کتاب «تهذیب الکمال» آمده است: «احمدبن محمد قاسم بن محرز گفت:

از یحیی بن معین درباره ی حدیث نقل شده از ابومعاویه از اعمش، از مجاهد، از ابن عباس: «أنا مدينة العلم و علی بابها» پرسیدم، گفت: آن از حدیث ابومعاویه و در حدیث ابومعاویه است. ابن نمیر مرا خبر داد، گفت: ابومعاویه در گذشته آن را حدیث کرد و سپس از بیان خودداری نمود. ابوصلت مردی ثروتمند و خواستار این گونه حدیث ها بود و همراه استادان بود و آنان برایش حدیث نقل می کردند.» (2) و در کتاب «قوت المغتذی» از حافظ علایی آمده است: «احمدبن محمد بن محرز گفت: از یحیی بن معین درباره ی ابوصلت پرسیدم. گفت: از کسانی نیست که دروغ بگویند. از او درباره ی حدیث ابومعاویه «من شهر دانشم)؟ سؤال شد، گفت:

آن از حدیث ابومعاویه است. ابن نمیر مرا خبر داد، گفت: ابومعاویه در گذشته آن را حدیث نمود و سپس از (بیان آن) خودداری کرد. و ابوصلت مردی ثروتمند و خواستار این حدیث ها بود و با استادان همراهی می کرد.» (3) این مطلب را در کتاب های «نقدالصحیح» - همان گونه که گذشت و در کتاب «تهذیب التّهذیب» می یابید.

#### 4 - او حدیث را در پاسخ «صالح جزرة» اثبات کرده است

هم چنین ابن معین این حدیث را در پاسخ پرسش صالح بن محمد جزرة درباره ی ابوصلت هروی، اثبات کرده است. حاکم گوید: «شنیدم ابونصر، احمدبن سهل، فقیه قبانی، پیشوای دوران در بخارا می گفت: شنیدم

ص: 443

1- اللآلی المصنوعة / 1/ 333.

2- تهذیب الکمال / 18/ 79.

3- قوت المغتذی - کتاب المناقب - مناقب علی.

صالح بن محمد بن جیب حافظ می گفت: و درباره ی ابوصلت هروری از او پرسیده شد، گفت: یحیی بن معین - در حالی که ما با او بودیم - بر ابوصلت وارد شد و بر او سلام کرد - هنگامی که بیرون آمد او را دنبال کردم و گفتم: خداوند رحمت کند - درباره ی ابوصلت چه می گویی؟

گفت: او بسیار راست گوست. به او گفتم: او حدیث اعمش، از مجاهد، از ابن عباس را روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است. هر کس دانش را خواهد، باید از در نزد آن بیاید.»

او گفت: این روایت را، فیدی از ابومعاویه از اعمش روایت کرده، همان گونه که ابوصلت روایت کرده است. [\(1\)](#) و در کتاب «اللاالی المصنوعة» از خطیب بغدادی آمده است:

«و عبدالمؤمن بن خلف نسفی گفت: از ابوعلی، صالح بن محمد، درباره ی ابوصلت هروری پرسیدم. گفت: دیدم یحیی بن معین درباره اش سخن نیکو می گوید، و او را دیدم که در باره حدیثی که از ابومعاویه روایت شده: من شهر دانشم و علی در آن است سؤال شده بود. که گفت: فیدی نیز آن را روایت کرده است. پرسیدم: نامش چیست؟ گفت: محمد بن جعفر.» [\(2\)](#) و در کتاب «قوت المغتذی» از حافظ علایی - بعد از نقل روایت دوری که گذشت - آمده است: «هم چنین صالح جزرة آن را از ابن معین روایت کرده است.» [\(3\)](#) و در کتاب «نقد الصحیح» نیز آمده است: «هم چنین، صالح بن محمد حافظ، و احمد بن محمد بن محرز آن را از یحیی بن معین روایت کرده اند.» [\(4\)](#) گویم:

بدین ترتیب روشن شد که «یحیی بن معین» از کسانی است که حدیث «مدینه العلم» را صحیح دانسته و اثبات می کند. و از چند وجه مذکور، دانسته شد که در راستای اثبات ورد شبهه درباره ی این حدیث شریف، تلاشی ستوده و زیبا کرده

ص: 444

1- المستدرک علی الصحیحین / 127 3.

2- اللاالی المصنوعة / 332 1.

3- قوت المغتذی کتاب المناقب مناقب علی.

4- «نقد الصحیح» از مجدالدین فیروز آبادی.

است. پس چگونه جایز است به او عبارت «اصلی ندارد» را درباره این حدیث نسبت داد؟

جز اینکه گفته شود، که این سخن را پیش از اطلاع از حقیقت امر این حدیث، بر زبان رانده است، سپس به حق ثابت و حقیقت روشن تصریح کرده است. و این همان دیدگاهی است که مولوی حسن الزمان برگزیده است و چنین گوید:

«توجه: یکی از بهترین دلائل بر معنی «ختم الأولیاء» حدیث مشهور صحیحی است که گروهی از پیشوایان آن را صحیح دانسته اند، از جمله بااطلاع ترین فرد در رجال، سند محدثان، ابن معین همان گونه که خطیب در تاریخش آن حدیث را به او اسناد داده و با او موافق است و در حالی که در آغاز درباره ی آن می گفت: اصلی ندارد...» (1) لیکن از سخن سخاوی چنین برمی آید که این سخن هیچ گاه از ابن معین نسبت به حدیث «مدینه العلم» صادر نشده است. بلکه این سخن به فرض ثابت شدنش درباره ی حدیث «أنا دارالحکمة...» از او بوده است.

سخاوی گوید: «حدیث «أنا مدینه العلم و علی بابها» را حاکم در «مناقب» مستدرکش، و طبرانی در «المعجم الکبیر» و أبوالشیخ بن حیّان در «السنة» و دیگران همگی از حدیث أبومعاویه ی نابینا، از أعمش، از مجاهد، از ابن عبّاس، مرفوعاً روایت کرده اند. با این اضافه: «فمن أراد العلم فلیأت الباب»

و ترمذی در «مناقب» از کتاب «الجامع» و أبونعیم در «الحلیة» و دیگرانی از حدیث علی چنین روایت کرده اند: که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا دارالحکمة و علی بابها»

دارقطنی در کتاب «العلل» در پی دومین حدیث گوید: این حدیثی پریشان و نااثبات است. و ترمذی گفته است: ناشناخته می باشد.

و نیز استادش بخاری گفته: وجه صحیحی ندارد و یحیی بن معین گفته آن گونه که خطیب در تاریخ بغداد حکایت کرده است این دروغ است و اصلی

ص: 445

و حاکم به دنبال حدیث اول گوید: اسنادش صحیح است.» (1) گویم:

صادر شدن این سخن از ابن معین به نظر من نسبت به این حدیث هم بعید است؛ چون - مانند حدیث «مدینه العلم» حدیث صحیحی است و ابن جریر طبری و علایی و فیروزآبادی و دیگرانی نص بر صحت آن آورده اند.

بنابراین شگفتا از «دهلوی» که چگونه از این همه گفته ها غافل شده است؟ گویی چیزی از سخنان بزرگان طایفه اش را حفظ نکرده و تنها به دزدیدن لغزش های کابلی معاند در کتاب «صواعق» بسنده کرده است!!

از سوی دیگر، دفاع ابن معین از حدیث مدینه العلم چنان متین و قوی است که هیچ یکی از نکوهش کنندگان نتوانسته اند برایش پاسخی بیاورند و از ابن معین و علایی - آن گونه که سیوطی در «قوت المغتدی» از او نقل کرده است - چنین گوید:

«هیچ یک از کسانی که درباره حدیث «من شهر دانشم» سخن گفته اند، پاسخی برای روایت های ثابت شده نزد یحیی بن معین، نیاورده اند.»

و ابن حجر مکی در کتاب «المنح المکیة» به نقل از علایی چنین گوید: «هیچ یک از کسانی که بر ضد این حدیث سخن گفته، پاسخی درباره ی این روایات صحیح از یحیی بن معین، نیاورده است.»

و از جمله شواهدی که علایی و فیروزآبادی آورده اند، مطالبی است که در کتاب «سیر أعلام النبلاء» در شرح حال ابوصلت هروی آمده است و آن ثقه دانستن یحیی بن معین او را، و اثبات کردنش حدیث مدینه العلم است که چنین گوید:

«عباس گفت: شنیدم ابن معین ابوصلت را ثقه می داند. پس حدیث «من شهر دانشم» را برایش ذکر کردند، گفت: محمد بن جعفر فیدی از ابومعاویه آن را حدیث کرده است.» (2) ذهبی هم به آن چه عباس دوری از یحیی بن معین روایت کرده است، اقرار

ص: 446

1- المقاصد الحسنة/ 97.

2- سیر أعلام النبلاء/ 11/ 446.

نموده، اما از سوی دیگری بر او اعتراض کرده است. لذا به دنبال آن گفته: «گویم:

دل ها بر دوستی با کسی که به او نیکی کرده است، آفریده شده است. و این شخص نسبت به یحیی محبت داشته است و ما همواره از یحیی می شنویم و به گفته اش در رجال، احتجاج می کنیم، تا زمانی که برایمان آشکار نشود که آن فردی که یحیی به تنهایی او را قوی می داند انسان ضعیفی از نظر حدیث بوده است و یا اینکه کسی را که او سست شمرده، قوی بوده است.»

و این سخن به مذهب اهل سنت زیان می رساند؛ بلکه می توان گفت که اساس مذهبشان را ویران می کند، از آن جا که بلندقدری و الایی منزلت ابن معین در علوم حدیثی - به ویژه در فن جرح و تعدیل پوشیده نیست بر کسی که مراجعه به شرح حال او در «تهذیب التّهذیب 11 / 280» و «تهذیب الأسماء و اللّغات 2 / 156» و «وفیات الأعیان 6 / 139» و «تذکرة الحفّاظ 2 / 429» و «مرآة الجنان، حوادث 203» و دیگر کتاب ها نماید.

بلکه ابن رومی آن گونه که ابن خلّکان از او نقل کرده است چنین گوید:

«هرگز کسی را جز ابن معین ندیدم که حق را بگوید و غیر او در سخن انحراف داشتند.»

## 2- ردّ قدح بخاری

### اشاره

دهلوی گوید:

«و بخاری گفت: آن حدیث ناشناخته (منکر) است و وجه صحیحی ندارد.»

گویم:

اولاً: صادرشدن این سخن از بخاری، نسبت به حدیث «أنا مدینة العلم» ممنوع است؛ بلکه او نسبت به حدیث «أنا دارالحکمة» چنین بر زبان رانده است؛ همان گونه که از عبارت پیشین سخاوی دانستید، پس آوردن این سخن توسط «دهلوی» برای ردّ حدیث «أنا مدینة العلم» باطل است.

ثانیاً: اگر بپذیریم که نسبت به حدیث «أنا مدینة العلم» این سخن از او صادر

ص: 447



شده است، از چند جهت مردود است:

### 1 - بخاری جرح شده است

بر پایه ی فرمایش بزرگان دانشمندان اهل سنت، بخاری قدح و جرح شده است. پس گوشه ای از زشتی ها و نکوهش هایش را در کتاب «استقصاء الإفحام» و جلد «حدیث غدیر» از این مجموعه ملاحظه کنید. لذا سخن او به ویژه درباره ی این حدیث با عظمت نزد اهل نظر و پژوهش دارای ارزشی نیست.

### 2 - بخاری منحرف است

بخاری از دشمنان اهل بیت علیهم السلام و منحرفین از امیرالمؤمنین علیه السلام است و شواهد صحیح فراوانی بر این مطلب وجود دارد و بزرگان دانشمندان اهل سنت به آن اعتراف دارند که بر خوانندگان کتاب «استقصاء الإفحام» و جلد «حدیث ولایت» از این مجموعه نیز پوشیده نمی ماند؛ لذا توجهی به طعنه زدن او به این فضیلت بسیار بزرگ و منقبت تابان ثابت مولایمان امیرالمؤمنین علیه السلام نباید کرد.

### 3 - روایت عبدالرزاق از این حدیث

همان گونه که پیشتر دانستید، عبدالرزاق بن همام صنعانی که یکی از اساتید بزرگ بخاری است، حدیث «مدینه العلم» را از دو طریق صحیح روایت کرده است و بخاری خود روایت های بسیاری در صحیحش از عبدالرزاق آورده است که بر هیچ پژوهشگری پوشیده نیست. بدین ترتیب شک و تردیدی در سقوط نکوهش از سوی بخاری به جا نمی ماند.

### 4 - روایت احمد

احمد بن حنبل حدیث «مدینه العلم» را نقل کرده است. او که یکی از پیشوایان چهارگانه و از اساتید بخاری است، حدیث را از طریق های متعددی همان گونه که پیشتر دانستید آورده است و این در حالی است که سبط ابن جوزی و

دیگران، بر این مطلب تصریح کرده اند که هر گاه احمد، حدیثی را روایت کند، رجوع به روایت او، واجب است. بنابراین به نکوهش بخاری یا دیگری درباره ی این حدیث اعتنایی نخواهد شد.

### 5 - روایت ابن معین

یحیی بن معین هم این حدیث را روایت کرده است. او نیز از ارکان دانشمندان مورد اطمینان اهل سنت و از استادان بزرگ بخاری است. او بارها حدیث را اثبات و به صحت و درستی آن تصریح کرده است که پیشتر آمد. پس ارزشی برای نکوهش بخاری بعد از صحیح دانستن حدیث از سوی یحیی بن معین باقی نمی ماند.

### 6 - روایت طبری

محمد بن جریر طبری هم در کتابش «تهدیب الآثار» به صحت حدیث «أنا دارالحکمة» حکم کرده است، که پیشتر دانستید. و اتحاد آن را با حدیث «من شهر دانشم» برگزیده است.

بنابراین با صحیح دانستن حدیث توسط این پیشوای بسیار بزرگ، هیچ منصفی به نکوهش بخاری در این باره گوش فرا نخواهد داد.

### 7 - روایت حاکم

حاکم نیشابوری حدیث «أنا مدینة العلم» را در کتاب «المستدرک علی الصحیحین» نقل کرده و با شرط شیخین آن را صحیح دانسته است. و این خود بهترین گواه بر تعصب و دشمنی بخاری با حق و اهل آن است که حدیث را نکوهش کرده و همین یک دلیل برای فروریختن نکوهش او بسنده است.

### 8 - روایت ترمذی

ترمذی حدیث «أنا مدینة العلم و علی بابها» را در صحیح خود نقل کرده است، همان گونه که ابن طلحه شافعی در کتاب «مطالب السؤل» از او نقل کرده است

و پیشتر آمد و این نیز نکوهش بخاری را بی اعتبار می کند.

## 9 - یقین گروهی از حافظان بر صحت این حدیث

هم چنین گروهی از حافظان سرشناس اهل سنت، بر صحت حدیث «مدینه العلم» پایداری و حکم کرده اند؛ بدون توجه به نکوهش بخاری نسبت به آن. از جمله: سبط ابن جوزی و أبو عبد الله گنجی و جلال الدین سیوطی و متقی هندی و محمد صدر العالم و محمد بدخشانی و امیر صنعانی و مولوی حسن زمان.

و رویگردانی این گروه از نکوهش بخاری دلیل دیگری بر سستی آن است.

## 10 - حسن شمردن گروهی

تعداد دیگری از حافظان و علما، حکم به حسن بودن حدیث «أنا مدينة العلم» داده اند. و به باطل بودن نکوهش نکوهش کنندگان تصریح کرده اند از جمله:

علایی و فیروزآبادی و ابن حجر عسقلانی و سخاوی و محمد بن یوسف شامی و ابن حجر مکی و محمد طاهر فتنی و محمد حجازی و عبدالحق دهلوی و عزیزی و شبراملسی و زرقانی و صبتان و شوکانی و میرزا حسن علی محدث... بنابراین نکوهش بخاری نزد همه ی این پژوهشگران باطل خواهد بود.

## 11 - سخن زرکشی

بدرالدین زرکشی شافعی هم چنین حکم کرده است که حدیث «أنا مدينة العلم» به درجه ای از حُسن می رسد که به آن احتجاج می شود و لذا ضعیف نخواهد بود، چه رسد به اینکه ساختگی باشد. پس او هم، ادعای بخاری را این چنین باطل می بیند؛ چنان که آشکار است.

## 12 - فتوای ابن حجر مکی

ابن حجر مکی در «فتاواه الحدیثیه» به حسن بودن حدیث «من شهر دانشم» فتوا داده است؛ بلکه به پیروی از حاکم تصریح به صحت آن کرده است، سپس به

نکوهش بخاری و دیگران درباره آن اعتراض نموده است.

و متن گفته اش چنین است: «اما حدیث من شهر دانشم و علی در آن است، حدیثی حسن است؛ بلکه حاکم گوید: صحیح است و گفته ی بخاری: «وجه صحیحی ندارد» و ترمذی: «ناشناخته است» و ابن معین: «دروغ است»، مورد اعتراض است؛ هرچند که ابن جوزی آن را در الموضوعات آورده و ذهبی در این باره از او پیروی کرده است.»

### 13 - رویگردانی گروهی از نکوهش بخاری

گروهی از سرشناسان علمای اهل سنت سخن بخاری را درباره ی حدیث «من شهر دانشم» نقل و سپس از آن اعراض کرده و بدان توجه نکرده اند و به اعتبار حدیث قائل شده و آن را حسن دانسته اند و به آن احتجاج کرده اند. از جمله:

سیوطی در «الدرر المنتثرة» و سمهودی و قاری و مناوی و ثناءالله بانی بتی که - از نظر دهلوی - بیهقی دوران خویش بوده است.

بنابراین استناد «دهلوی» به سخن بخاری، با وجود روایت حدیث توسط اساتید بخاری و صحیح دانستن آن، و هم چنین صحیح دانستن دسته ای از حافظان و حسن دانستن گروهی دیگر و نیز رویگردانی بزرگان علما از نکوهش بخاری، جداً شگفت انگیز است.

### 3- ردّ نسبت قدح به ترمذی

#### اشاره

دهلوی گوید:

«ترمذی گفت: این حدیث ناشناخته و غریب است.»

گویم:

نسبت قدح به ترمذی در باره حدیث «من شهر دانشم» دروغ محض است؛ به خاطر چند وجه:

ص: 451

## (1) جماعتی حدیث را از صحیح ترمذی نقل کرده اند

### 1 - ابن طلحة شافعی

ابن طلحة شافعی در کتاب «مطالب السئول» در حق امیرالمؤمنین علیه السلام چنین گوید: «همواره در ملازمت با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خداوند متعال دانشش را افزون نمود، تا اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن گونه که ترمذی در صحیحش، با اسنادش از او، نقل کرده است به او فرمود: «أنا مدينة العلم و علی بابها»

### 2 - ابن تیمیه

از صحیح ترمذی حدیث را آورده و به آن استدلال کرده است که اگر در آن جا نکوهشی از ترمذی وجود می داشت، استدلالش به پایان نمی رسید.

ابن تیمیه در منهاجش گوید: «حدیث أنا مدينة العلم ضعيف تر و سست تر است و از این رو از اخبار ساختگی به شمار می آید، هر چند که ترمذی آن را روایت کرده است و ابن جوزی آن را آورده و بیان کرده که دیگر نقل های آن ساختگی است.»

پس اگر ترمذی نکوهشی درباره ی این حدیث می داشت، این ناصبی معاند آن را می آورد، چون به دنبال رد این حدیث است. همان گونه که روشن است!!

### 3 - ابن روزبهان

فضل بن روزبهان به نقل این حدیث توسط ترمذی در صحیحش اعتراف کرده است و این اعتراف را در ردّ بر گفته ی علامه ی حلی قدس سرّه انجام داده است که اگر ترمذی درباره اش گفته بود «ناشناخته و غریب است»، بدون تردید آن را می آورد و این خود در آشکارشدن حقیقت مؤثر است.

### 4 - میدی

حسین میدی در کتاب «الفواتح» به نقل از صحیح ترمذی حدیث «أنا مدينة»

ص: 452

العلم» را آورده است و در راستای عقیده اش به آن احتجاج کرده که متن گفته اش را پیشتر آوردیم.

#### 5 - محمد بن یوسف شامی

پیش از این متن گفته ی محمد بن یوسف شامی را در سیره اش آوردیم که گفت: «ترمذی و دیگران آن را مرفوعاً روایت کرده اند: أنا مدینة العلم وعلی بابها و درست آن است که این حدیثی حسن است...» که اگر ترمذی درباره اش نکوهشی کرده بود، سکوت از نقل نکوهش ترمذی، برای او جایز نمی بود.

#### 6 - ابن حجر مکی

ابن حجر مکی در کتاب صواعق روایت ترمذی از این حدیث شریف را آورده است و هیچ نکوهشی در این باره به او نسبت نداده است که اگر بود قطعاً آن را ذکر می کرد.

#### 7 - میرزا مخدوم

میرزا مخدوم در کتاب نواقض، حدیث مدینة العلم را از ترمذی نقل کرده و آن را در فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام آورده و گفته است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: أنا مدینة العلم وعلی بابها، ترمذی آن را نقل کرده است.»

اگر آن چه دهلوی به ترمذی نسبت داده، درست بود، میرزا مخدوم این حدیث را در فضائل علی علیه السلام اثبات نمی کرد و حداقل نکوهش ترمذی درباره ی آن را هم می آورد.

#### 8 - عیدروس یمنی

عیدروس یمنی حدیث مدینة العلم را به روایت ترمذی در کتاب «العقد النبوی» در فضایل سرورمان امیرالمؤمنین علیه السلام آورده است و این بیانگر صادر نشدن هرگونه نکوهشی از ترمذی درباره ی آن می باشد.

ص: 453

## 9 - شیخانی قادری

هم چنین شیخانی قادری در کتاب «الصرط السوی» از ترمذی حدیث را روایت کرده و خود به دنبال روایانش بوده است که اگر قدحی از ترمذی درباره ی این حدیث می بود آن را ذکر یا حداقل اشاره ای به آن می کرد.

## 10 - عبدالحق دهلوی

شیخ عبدالحق دهلوی در کتاب «رجال المشکاة» از نقل حدیث مدینة العلم توسط ترمذی یاد کرده است.

## 11 - شبراملسی

در جایش گفته ی نورالدین شبراملسی در کتاب «تیسیر المطالب» آورده شد که گوید:

«مدینة العلم: ترمذی و غیر او مرفوعاً روایت کردند: أنا مدینة العلم و علی بابها»، و درست آن است که حدیثی حسن می باشد همان گونه که حافظ علائی و ابن حجر گفته اند.»

و این نیز ادعای نکوهش این حدیث شریف توسط ترمذی را باطل می نماید.

## 12 - کردی

ابراهیم کردی کورانی در کتابش «نبراس» که پیشتر خواندید گوید: «اما اینکه او باب مدینة العلم ایشان است، در فرمایش ایشان صلی الله علیه و آله و سلم است: أنا مدینة العلم و علی بابها. بزاز و طبرانی آن را از جابرین عبدالله در کتاب «الأوسط» و ترمذی و حاکم از علی، آن را روایت کرده اند.»

این نیز نسبت صدور هر نکوهشی درباره ی این حدیث از ترمذی را دفع می کند.

## 13 - زرقانی

به همین ترتیب محمّدبن عبدالباقی زرقانی حدیث را در کتاب «شرح

#### 14 - صبان

صَبَّانِ مِصْرِي در کتاب «إسعاف الرّاعيين» روایت حدیث مدینة العلم توسط ترمذی را آورده و در پی اثبات آن است که پیشتر متوجه شده اید و این دلیل دیگری بر دروغ بودن آن چیزی است که به ترمذی نسبت داده شده...

#### 15 - عجیلی

گفته ی عجیلی در کتاب «ذخيرة المآل» نیز پیشتر آورده شد که گوید: «ترمذی نقل کرده است که ایشان صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدينة العلم و علی بابها فمن أرادها العلم فليأت الباب» از این رو طریق ها سلسله ها به او باز می گردد.»

پس عجیلی حدیث را از ترمذی روایت می کند و خواهان اثبات آن و بیان اعلمیّت امیرالمؤمنین علیه السلام از دیگران در پرتو این حدیث است و اگر ترمذی آن را نکوهش کرده بود، به آن استناد نمی نمود و این کاملاً ظاهر و مشهود است.

#### (2) ترمذی حدیث را حسن دانسته است

ترمذی افزون بر روایت کردن حدیث «أنا مدينة العلم و علی بابها» آن را حسن شمرده است. این مطلب در کتاب «اللمعات فی شرح المشكاة» آمده که عبارت آن چنین است - که پیش از این نیز آمد - : «بدان که لفظ مشهور حدیث در این معنا: «أنا مدينة العلم و علی بابها» می باشد، و نقدکنندگان درباره اش سخن گفته اند و اصلش از ابوصلت عبدالسلام است که شیعه بود و درباره اش سخن گفته است و حاکم این حدیث را صحیح و ترمذی حسن دانسته است...»

پس آیا شکّی در کذب ادّعای «دهلوی» می ماند؟!

#### (3) اعتراض سیوطی بر ابن جوزی

سیوطی از نقل حدیث مدینة العلم توسط ترمذی در «النکت البديعات علی



الموضوعات» یاد کرده و بر نکوهش ابن جوزی نسبت به این حدیث و وارد کردن آن در الموضوعات اعتراض کرده است و این متن گفته اش می باشد: «حدیث ق ک - «أنا مدينة العلم و علی بابها» آن را از حدیث علی و ابن عباس و جابر آورده است.

گویم: حدیث علی را ترمذی و حاکم، و حدیث ابن عباس را حاکم و طبرانی و حدیث جابر را حاکم نقل کرده است...»

و سیوطی در کتاب «اللائی المصنوعة» بعد از ذکر نکوهش ابن جوزی گوید:

«گویم: حدیث علی را ترمذی نقل کرده است...»

سپس گویی به ابن جوزی می گوید: چگونه حدیث مدینه العلم از حدیث علی را در الموضوعات وارد می کنی و آن را مورد نکوهش قرار می دهی، در حالی که ترمذی آن را نقل کرده است...؟!

#### (4) سخن شوکانی

شوکانی در کتاب «الفوائد المجموعة» نکوهش درباره ی این حدیث را از بعضی عیب جوین نقل کرده، گوید: «در این باره پاسخ می دهم که محمّد بن جعفر بغدادی فیدی را یحیی بن معین ثقه شمرده است و اباصلت هروی را ابن معین و حاکم توثیق کرده اند درباره ی این حدیث از ابن معین سؤال شد، گفت: صحیح است و ترمذی از علی مرفوعاً و حاکم در المستدرک از ابن عباس مرفوعاً آن را نقل کرده اند و حاکم گفته است: «اسنادهایش صحیح است...»

#### 4- ردّ قدح ابن جوزی

##### اشاره

دهلوی گوید:

«ابن جوزی آن حدیث را در الموضوعات آورده است.»

گویم:

احتجاج «دهلوی» به این که «ابن جوزی» این حدیث را در الموضوعات آورده است، بسیار عجیب و غریب است، از این رو که ابن جوزی و کتابش نزد دانشمندان بزرگ برجسته از درجه ی اعتبار فرو افتاده است که ما بعضی از

ص: 456

گفته هایشان را در این زمینه می آوریم:

## از گفته های دانشمندان درباره ی ابن جوزی

ابن اثیر در کتاب «الکامل» در بخش حوادث سال 597 چنین گوید:

«در رمضان این سال ابوالفرج، عبدالرحمان بن علی بن جوزی حنبلی واعظ در بغداد درگذشت. نوشته هایش مشهور است. او در مورد مردم به ویژه علمای مخالف و موافق با مذهب خویش، بسیار غیبت می کرد. تولدش به سال 510 بود.»

همین گونه در کتاب «الخمیس» در حوادث همین سال آورده است.

و در کتاب «المختصر فی أخبار البشر» آمده است: او درباره ی علما بسیار غیبت می کرد.

و در «الکامل» در شرح حال عبدالکریم سمعانی است: «وقتی فهرست مشایخ او را گردآوردند، تعدادشان بیش از چهار هزار نفر شد و ابوالفرج ابن جوزی او را یاد کرده... و از جمله درباره اش گوید: او از استادی در بغداد می گرفت و سپس او را به بالای رودخانه ی عیسی می برد و می گفت: فلانی در ماوراءالنهر برایم حدیث کرد.

و این سخن بسیار خنکی است. چراکه آن مرد به واقع به ماوراءالنهر سفر کرد، و در آن جا از عموم استادانش در سراسر کشورش حدیث شنید. بنابراین چه نیازی به این تدلیس خنک داشت و تنها گناهش نزد ابن جوزی، شافعی بودنش است و این که دیگری اسوه ی اوست. و ابن جوزی کسی را پذیرا نیست جز حنبلی هایی که بسیار نویسنند. (1) این مطلب را ابن وردی هم آورده است. (2) یافعی هم در «مرآة الجنان» در حوادث سال 595 گوید:

«در آن سال ابن جوزی از زندان واسط بیرون آورده شد و مردم او را پذیرا شدند و پنج سال در «المطمورة» ساکن شد. ذهبی چنین او را یاد کرده است و

ص: 457

---

1- الکامل حوادث: 597

2- تامة المختصر حوادث: سال 597.

روشن نشد که چرا به زندان افکنده شد، پیش از این شنیده بودم که به علت انکار او نسبت به شیخ عبدالقادر به زندان افکنده شده بود، و میان او و پدرش از جهت همین انکارش دشمنی بود. و شخصی که کتابی از او را دیده بود مرا خبر داد که در آن کتاب مورد انکار قرار داده، قطب الأولیاء و تاج المفآخر، شیخ محی الدین عبدالقادر را که گردن بزرگان در برابر قدم او خاضع است و انکار ابن جوزی نسبت به او و دیگر بزرگان اهل معارف و نور، از جهت سرشکستگی، تلبیس شیطان و غرور است. و انکار او نسبت به ایشان و محاسن آنها عجیب است؛ در حالی که از زیباییهای کلام ایشان بهره می جست و سپاس خداوند را که محاسن کلام آنها تمام وجود را فرا گرفته و باکی نیست از مذمت مغروران و حسودان.»

و ذهبی در شرح حال ابان بن یزید عطار گوید:

«ابن عدی گفت: او خوش صحبت و زاهد است، حدیث هایش را می نویسد و بیشترش درست است و امیدوارم که از راستگویان باشد.

گویم: بلکه او ثقه و حجت است. همین بس که ابن حنبل او را یاد کرده گوید:

او در میان تمام استادان ثبّت بود و ابن معین و نسائی گفته اند: ثقه است و علامه ابوالفرج ابن جوزی او را در ضعیف ها آورده است و سخن کسانی را که او را ثقه به شمار آورده اند، ذکر نکرده است. و این از کاستی های کتاب اوست. جرح را می آورد و نسبت به ثقه بودن سکوت می کند و اگر ابن عدی و ابن جوزی ابان بن یزید را نام نمی بردند، اصلاً او را ذکر نمی کردم.» (1) و ذهبی در «تذکرة الحفاظ» گوید:

«از نوشته موقانی خواندم که ابن جوزی بلاذر نوشید و ریش او ریخت و بسیار کوتاه شد و آن را خضاب می کرد. و در نوشته هایش بسیار غلط داشت؛ زیرا کتاب را به پایان می برد ولی در آن باز نمی نگریست.

گویم: او غلطهای زیادی در نوشته هایش دارد، نقدهایی که به او وارد می شود، ناشی از شتاب او در نوشتن بود و اینکه بدون بازنگری در یک کتاب،

ص: 458

تألیف کتاب دیگری را آغاز می کرد و بیشتر دانش او از کتاب ها و نوشته هایی است که بزرگان دانش در آن بررسی شایسته و در خوری انجام نداده اند.» (1) ابن حجر در شرح حال «ثمامة بن اشرس بصری» گوید:

«ابومنصور بن طاهر تمیمی در کتاب «الفرق بین الفرق» گوید: وقتی واثق، احمد بن نصر خزاعی را به قتل رساند و ثمامه از کسانی بود که برای قتل او سعی کرد قتل او این گونه رخ داد که در سالی که حج انجام داد، گروهی از خزاعه میان صفا و مروه او را به قتل رساندند. و ابن جوزی این داستان را در حوادث سال سیزده آورده است. و در شرح حال ثمامة آورده است که از کسانی است که در این سال در گذشته است و در این تناقض می باشد؛ چون کشته شدن احمد بن نصر سالیان درازی بعد از آن اتفاق افتاده است. و او در دوران خلافت واثق در سال بیست و چند به قتل رسید. پس چگونه قاتلش در سال سیزدهم به قتل می رسد؟ و صحیح آن است که در سال سیزدهم مُرد. و این داستان دلالت دارد بر اینکه ابن جوزی همزم کش شبانه است، چیزهایی که برایش نقل می شود را مورد بررسی و انتقاد قرار نمی دهد.» (2) و در «طبقات الحفاظ» سیوطی و «طبقات المفسرین» داوودی در شرح حال ابن جوزی آمده است: «ذهبی در «تاریخ الکبیر» گوید: ابن جوزی نزد ما بر اساس ضوابط فن حدیث، به حفظ توصیف نمی شود؛ بلکه این وصف او، به اعتبار اطلاعات فراوان و گردآوری اوست.» (3)

### از سخنان دانشمندان درباره ی کتاب الموضوعات ابن جوزی

ابن صلاح گوید: «آن کس که در این دوران موضوعات را در دو مجلد گرد آورده است بسیار زیاده روی نموده است و در آن بسیاری از احادیث را آورده است که دلیلی بر ساختگی بودن آن ها نیست و حَقّش بود که در مطلق حدیث های

ص: 459

---

1- تذکرة الحفاظ / 4/ 1342.

2- لسان المیزان / 2/ 84.

3- طبقات الحفاظ / 478. طبقات المفسرین / 1/ 274.

ضعیف قرار داده می شد.» (1) و محمد بن ابراهیم بن جماعة الکنانی در «المنهل الروی فی علم أصول حدیث النبی» آورده است: «شیخ ابوالفرج ابن جوزی کتابش را در مورد احادیث ساختگی نوشت و بسیاری از (حدیث های) ضعیف را آورده است که دلیلی بر ساختگی بودن آن ها نیست.»

و ابن کثیر گوید: «شیخ ابوالفرج ابن جوزی کتابی مفصل در حدیث های ساختگی جمع آوری کرده است، اما حدیث هایی را هم که این گونه نیست در آن وارد کرده است و حدیث هایی که لازم بود ذکر کند را کنار گذاشته و از دست داده و به سوی آن ها راه نیافته است.» (2) و زین العزاقی در شرح این گفته اش: «و اکثر الجامع فیه إذ خرج \* لمطلق الضعف عنی ابوالفرج.» و آن گردآورنده، یعنی ابوالفرج، در آن کتاب زیاده روی نموده است، زیرا بسیاری از احادیث را که فقط صفت ضعف برای آنها ثابت است، در زمره احادیث ساختگی قرار داده است.

گوید: «ابن صلاح گفته است: و آن گردآورنده زیاده روی کرده است... و منظور ابن صلاح از آن گردآورنده، ابوالفرج ابن جوزی است و من با عبارت «عنی ابوالفرج» در شعر خود به آن اشاره کردم.» (3) ابن حجر عسقلانی پس از اثبات حدیث: «سد الابواب إلا باب علی» گوید:

«ابن جوزی این حدیث را در موضوعات آورده است و آن را از حدیث سعد بن ابی وقاص و زید بن أرقم و ابن عمر نقل کرده است در حالی که به بعضی از طرق حدیث از آنان اکتفا کرده است، و بر آن به سبب بعضی روایانش ایراد وارد کرده است؛ در حالی که باعث قدح نیست؛ از این جهت که نقل های بسیاری از آن آورده شده است و هم چنین به آن ایراد وارد کرده است به سبب اینکه مخالف حدیث های صحیح و ثابت درباره ی ابوبکر می باشد و مدعی شده است که این از ساخته های رافضی ها

ص: 460

1- علوم الحدیث / 212.

2- الباعث الحثیث / 75.

3- شرح الألفية / 1 261.

است که به وسیله ی آن با حدیث صحیح درباره ی ابوبکر مقابله کرده اند. تمام شد.

و او خطای بسیار بزرگی مرتکب شده است، چون حدیث های صحیح را با گمان معارض داشتن رد کرده است. در حالی که جمع بین این دو داستان امکان پذیر است.»

هم چنین ابن حجر در بحث خود درباره ی این حدیث گوید:

«گفته ی ابن جوزی درباره ی این حدیث که باطل و ساختگی است، ادعایی است که برایش استدلالی نکرده جز اینکه مخالف حدیثی است که در صحیحین می باشد و این اقدامی به رد کردن حدیث های صحیح تنها بر اثر گمان و توهم است.»

و شایسته نیست که بر ساختگی بودن حکم داده شود مگر هنگامی که جمع بین آن ها امکان پذیر نباشد و همچنین ممکن نبودن جمع میان دو حدیث در حال حاضر، لازم نمی آورد که این جمع در آینده هم ممکن نباشد، چون بالاتر از هر دانایی، دانای دیگر هست. و راه و روش خویشنداری در این گونه موارد این است که حکم بر باطل بودن حدیث داده نشود؛ بلکه در آن متوقف شود تا آن چه برای او آشکار نشده بر دیگری هویدا شود و این حدیث از این باب است که حدیثی مشهور و دارای نقل های متعدد است و هر نقلش علی رغم تنهایی، از درجه ی حُسن پایین تر نیست و مجموع نقل هایش قطعی بودن صحت آن را می رساند آن هم به روش بسیاری از اهل حدیث.» (1) و سخاوی گوید: «در کتاب های نوشته شده درباره ی راویان ضعیف و هم چنین علل الحدیث، حدیث های ساختگی بسیار است و ابن جوزی که آن ها را در دو جلد گردآورده است، تنها به علت ضعیف بودن از موضوع اصلی کتابش خارج شده است؛ چنان که بسیاری از حدیث های ضعیفی را که دلیلی بر ساختگی بودنش ندارد، در آن نقل کرده است. و منظور ابن صلاح از این گردآورنده، حافظ مشهور، ابوالفرج ابن جوزی می باشد؛ بلکه چه بسا در آن کتابش حدیث حسن و صحیحی را هم آورده که در یکی از صحیحین است، چه رسد به کتاب های دیگر. و

ص: 461

او با آنکه در بیشتر موارد درست می گوید بحث نادرستی را پی گرفته است که ضرر و زیان فراوانی از آن به وجود می آید. از گمان بردن به ساختگی بودن چیزی که ساختگی نیست بلکه صحیح است و سپس یک عارف به خاطر حسن ظن به او، از او تقلید می کند، از آن جا که به جز این فرد، از دیگری جست و جو نمی نماید و از این رو دانشمندان به طور اجمال از کار او انتقاد کرده اند، و در بیشتر آن ها استنادش به ضعیف بودن راوی حدیث است که مثلاً به دروغ گویی متهم شده است؛ غافل از اینکه از وجه و نقل دیگری هم رسیده است...» (1) و در همان کتاب آمده است: «بسی شگفتی است که ابن جوزی در کتابش «العلل المتناهیه فی الأحادیث الواهیه» بسیاری از حدیث هایی را که در «الموضوعات» آورده، نقل کرده است. هم چنان که در «الموضوعات» بسیاری از حدیث های واهیه آمده است؛ بلکه در نوشته های وعظی خود و مشابه آن، حدیث های ساختگی و نظیر آن را به فراوانی وارد کرده است. استادمان گفت: به همان اندازه ای که در این دو کتاب حدیث های ساختگی (موضوع) و سست (واهی) را جمع کرده است، به همان تعداد حدیث را از دست داده است.

گفت: اگر شخصی برای پیراستن کتاب و سپس افزودن آن چه را که او از دست داده است، فرا خوانده شود خیلی خوب است و در غیر این صورت آن چه که نوشته شده قابل بهره گیری جز برای منتقد نیست؛ چون هیچ حدیثی در کتاب او نیست جز اینکه ممکن است ساختگی نباشد.» (2) و سیوطی گوید: و در این زمینه حافظ ابوالفرج ابن جوزی کتابی گردآورده است که در آن به فراوانی حدیث های ضعیفی را که به درجه ی ساختگی بودن، نمی رسند، نقل کرده است؛ بلکه در میان آن ها حدیث های حسن و صحیح هم وجود دارد. همان گونه که پیشوایان حافظان از جمله ابن صلاح در علوم الحدیث و پیروان او به آن تنبّه داده اند.» (3)

ص: 462

---

1- فتح المغیث - شرح ألفیه الحدیث / 1/ 236.

2- فتح المغیث - شرح ألفیه الحدیث / 1/ 237.

3- اللآلی المصنوعة / 1/ 2.

و نیز در آن آمده است:

«و بدان که عادت حافظان مانند حاکم، ابن حبان، عقیلی و دیگران بر این است که از جهت سند مخصوصی بر باطل بودن حدیثی حکم می دهند؛ چون راوی آن، آن سند را برای آن متن ساخته و پرداخته است؛ ولی آن متن از وجه دیگری شناخته شده است و این مطلب را در شرح حال آن راوی می آورند و آن را مورد جرح قرار می دهند. اما ابن جوزی فریب می خورد و به طور مطلق آن متن را ساختگی می شمارد و آن را در کتاب «الموضوعات» نقل می کند. و این شایسته نیست و مردم به این کار او ایراد گرفته اند، که آخرینشان حافظ ابن حجر است...»

و در تحقیق نسبت به حدیث «من قرأ آية الكرسي دبر كل صلاة» گوید: «حافظ ابن حجر وقتی احادیث کتاب «المشكاة» را مستند ساخته است، گوید: ابن جوزی غفلت ورزیده و این حدیث را در «موضوعات» آورده است و این زشت ترین اتّفاقی است که برایش زُخ داده است.

و حافظ شرف الدین دمیاطی در نوشته ای که در تقویت این حدیث جمع کرده گوید: محمد بن حمیر قضاعی شبلنجی حمصی با کنیه «ابوعبدالحمید» که بخاری در صحیحش به او احتجاج کرده و نیز محمد بن زید الّهانی اُوسفیان حمصی که بخاری به او هم احتجاج کرده و علی بن ابی طالب و عبدالله بن عمرو بن عاص، و مغیره بن شعبه، و جابر و انس که همگی حدیث را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده اند از ابوامامه پیروی نموده اند و روایت حدیث از علی از دو طریق پیشین و حدیث ابن عمرو و مغیره و جابر و انس از نقل های دیگری که به زودی می افزایم، وارد شده است. سپس گفت: اگر برخی از این حدیث ها به دیگری ضمیمه شود، قوی می گردد.

و ذهبی در تاریخش گوید:

از نوشته حافظ سیف احمد بن ابوالمجد نقل کردم که گفت: ابن جوزی کتاب «موضوعات» را نوشت و در نقل حدیث های مخالف نقل و عقل درست و صحیح عمل کرد و در مورد اطلاق «ساختگی بودن» بر حدیث هایی به سبب سخن برخی مردمان در مورد یکی از روایانش، مانند گفته اش: فلانی ضعیف است، یا قوی

ص: 463



نیست یا سهل انگار است، درست و صحیح رفتار نکرده است؛ در حالی که آن حدیثی نیست که دل گواهی بر باطل بودنش دهد. و در آن مخالفت و معارضه ای نه با کتاب و نه با سنت و نه با اجماع وجود ندارد و حجّت و برهانی بر ساختگی بودنش جز سخن آن یک نفر درباره ی روایت کننده اش در دست نیست و این ستم ورزی و زیاده روی است. گفت: از آن جمله اینکه او حدیث ابوامامه در خواندن آیه الکرسی بعد از نماز را در ردیف احادیث ساختگی آورده است، تنها به این دلیل که یعقوب بن سفیان درباره ی راوی آن «محمّد بن حمیر» گفته است: قوی نیست. در حالی که بخاری در صحیحش از این محمّد روایت کرده و احمد و ابن معین او را ثقة دانسته اند.» (1) و در آن درباره ی حدیث «نخستین شما که در حوض بر من وارد می شود، اولین کسی است که اسلام آورده، علی بن ابی طالب است.» (2) گوید: «شگفتی از نویسنده این است که در «العلل» در باب فضل علی بن ابی طالب گوید: حدیث هایی ساخته اند که خارج از حدّ است و بیشترین آن ها را در کتاب «الموضوعات» و در این جا حدیث های دیگر از آن را می آورم و سپس این حدیث را نقل می کند و این خود، دلالت دارد که متن حدیث به نظر خود او ساختگی نیست، پس چگونه آن را در «الموضوعات» نقل می کند؟ و حافظان همین مطلب را بر او ایراد گرفته اند و گفته اند: او حدیثی را در کتاب «الموضوعات» نقل می کند و به ساختگی بودنش حکم می دهد، سپس در کتاب «العلل» که موضوعش حدیث های سست و ضعیف است، همان حدیث را نقل می کند که سرانجام حکم او نسبت به آن ها «ساختگی بودن» نیست و این تناقض است.» (3) و در آن بعد از حدیث: «اگر عمرت طولانی شد، نزدیک است که مردمانی را ببینی که روزها در سخط خداوند و شب ها در لعنت خداوند حرکت می کنند و در

ص: 464

1- اللآلی المصنوعة / 1 230.

2- أوّلکم وروداً علیّ الحوض أوّلکم اسلاماً علیّ بن ابی طالب.

3- اللآلی المصنوعة / 1 326.

دستانشان چیزهایی مانند دم گاو است.» و سپس نکوهش ابن جوزی، آورده است:

«گویم: نه به خداوند سوگند آن باطل نیست؛ بلکه در نهایت صحت است. مسلم در صحیحش آن را نقل کرده است. شیخ الاسلام ابن حجر در «القول المسدّد» گوید: این حدیثی صحیح است و مسلم آن را از گروهی از استادانش نقل کرده است... و ابن جوزی در تقلید از ابن حبان در این مورد خطای سنگینی کرده است و ابن حبان در مورد «أفلح» اشتباه کرده و او را به سبب این حدیث تضعیف نموده است... و ابن جوزی بد کرده است؛ چون حدیثی را که در صحیح مسلم آمده در «الموضوعات» ذکر نموده است و این از شگفتی های او می باشد.»

و در آن بعد از حدیث «اگر بخشنده ای از یک قوم نزد شما آمد او را گرامی بدارید.» آمده است: «گویم: بلکه شگفتا از این مؤلف که این گونه بر ردّ حدیث هایی ثابت، بدون کاوش و پژوهش پافشاری می کند! حدیث «اگر بخشنده ای از یک قوم نزد شما آمد او را گرامی دارید» از روایت بیش از ده نفر از صحابه نقل شده است و متواتر است؛ طبق نظر آنان که در تواتر به روایت ده نفر اکتفا می کنند.

و سیوطی در آغاز کتاب «النکت البدیعات علی الموضوعات» گوید: «و بعد کتاب «الموضوعات» گردآوری امام ابوالفرج ابن جوزی است که حافظان را در گذشته و حال تنبّه داده اند که در آن سهل انگاری های بسیار است و حدیث هایی در آن آمده که ساختگی نیست؛ بلکه از گروه حدیث های ضعیف می باشند و نیز حدیث های حسن و صحیح هم در آن هست؛ بلکه در آن حدیث از صحیح مسلم نیز هست که حافظ ابوالفضل ابن حجر به آن تذکر داده است و در آن حدیثی از صحیح بخاری از روایت حمادبن شاکر دیدم و حدیث دیگری که متن آن در بخاری از روایت صحابی دیگری غیر از آنی است که او حدیث را از او نقل کرده است...»

و در پایان گوید: «این آخرین حدیثی است که در بخش ضمیمه این کتاب نقل کرده ام از حدیث هایی که راهی برای ثبت آن ها در رده ی «ساختگی ها» نیست و تعدادشان سیصد حدیث است که یکی از آن ها در صحیح مسلم و یکی دیگر در صحیح بخاری به روایت حمادبن شاکر، قرار دارد. و در مسند احمد سی و هشت حدیث و در سنن ابوداود نُه حدیث و در جامع ترمذی سی حدیث و در سنن

نسائی ده حدیث و در سنن ابن ماجه سی حدیث و در مستدرک حاکم شصت حدیث با تداخل در تعداد وجود دارد. جمع و تعداد حدیث هایی که در کتاب های ششگانه و مسند و مستدرک است، یک صد و سی حدیث است و در آن مقدار زیادی از نوشته های بیهقی وجود دارد: سنن، شعب، بعث و دلائل و غیر آن ها. و از صحیح ابن خزیمه و «التوحید» او، و صحیح ابن حبان و مسند دارمی و تاریخ طبری و خلق أفعال العباد و جزء القراءة له و سنن دارقطنی مقادیر بسیاری هست.»

و سیوطی گوید: «گردآورنده ی کتاب «الموضوعات» زیاده روی کرده و آن را در دو مجلد آورده است. منظورم ابوالفرج ابن جوزی است. او در کتابش حدیث های بسیاری را آورده که دلیلی بر ساختگی بودنش نیست؛ بلکه ضعیف است و بلکه در آن حدیث حسن و بلکه حدیث صحیح نیز وجود دارد.» (1) و الشامی در «سبل الهدی و الرشاد» گوید:

«و ابن صلاح در علوم حدیث و دیگرانی که از او پیروی کردند، به صراحت گویند که ابن جوزی در کتابش «الموضوعات» خیلی سهل انگاری کرده است و در آن حدیث هایی آورده و حکم به ساختگی بودنشان داده در حالی که چنین نیستند؛ بلکه فقط ضعیف هستند و شاید هم حسن یا صحیح باشند. زین الدین عراقی در «الفیه» اش گوید:

و اکثر الجامع فيه اذ خرج \*\*\* لمطلق الضعف عنی ابوالفرج»

و شیخ الاسلام ابوالفضل ابن حجر کتابی به نام «القول المسدد» تألیف کرد...

و اگر افزون بر این خواستار گفته هایشان هستید به این کتاب ها مراجعه کنید:

آغاز «مختصر تنزیه الشریعة» آغاز «تذکره الموضوعات» و «أسماء رجال المشکاة» از عبدالحق و «کشف الظنون» و «المسلك الوسط الدانی إلى الدر الملتقط» از صنعانی و «شرح المواهب اللدنیة» و «نیل الأوطار» و «القول المستحسن فی فخر الحسن» و «الفوائد المجموعة».

ص: 466

## 5- ردّ دانشمندان بر قدح ابن جوزی

افزون بر آن چه گفته شد:

بزرگان حافظان و دانشمندان با دلیل های قاطع ادّعی ابن جوزی را باطل کرده اند و از اینکه او حدیث «أنا مدینة العلم و علیّ بأبها» را در حدیث های ساختگی قرار داده، انتقاد کرده اند که متن گفتارهایشان در جای خودش در این کتاب آورده شد و اینک تنها آنان را نام می بریم:

1 - حافظ صلاح الدّین علایی

2 - حافظ بدرالدّین زرکشی

3 - شیخ الاسلام، حافظ عسقلانی

4 - حافظ، سخاوی

5 - حافظ، سیوطی

6 - حافظ، سمهودی

7 - حافظ، ابن عراق

8 - حافظ، ابن حجر مکی

9 - علامه مجدالدّین فیروزآبادی

10 - علامه متّعی هندی

11 - علامه قاری

12 - علامه مناوی

13 - علامه شیخ عبدالحق دهلوی

14 - علامه زرقانی

15 - علامه بدخشانی

16 - علامه محمّد صدرالعالم

17 - علامه أمير صنعاني

18 - علامه صبان مصري

19 - علامه قاضي ثناء الله هندي

20 - قاضي القضاة، شوکانی

ص: 467

21 - علامه میرزا حسن علی محدّث

22 - علامه، ولیّ الله لکهنوی

23 - علامه مولوی حسن الزّمان

24 - علامه دمنتی شاذلی

## 6- ردّ نکوهش ابن دقیق العید

دهلوی گوید:

«و شیخ تقی الدّین ابن دقیق العید گفت: این حدیث را اثبات نکرده اند.»

گویم:

این سخن از راستی و درستی بسیار دور است. در آن چه پیشتر آمد، دانستی که بزرگان محدّثان و اسناددهندگان و حافظان معتمد مشهور، این حدیث شریف را، در کتاب ها و نوشته های معتبر و مورد اعتمادشان، اثبات کرده اند با تصریح به این که حدیث صحیح یا حسن است یا این که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ثابت می باشد.

هم چنان که گروه بسیاری از آنان آقایان امیرالمؤمنین علیه السلام را به «باب مدینة العلم» و «در شهر حکمت ها و دانش ها» و امثال آن ها توصیف کرده اند و گروه دیگری این ویژگی را به نظم و شعر در آورده اند...

بدین ترتیب آیا برای سخن این مرد که گوید: «این حدیث را اثبات نکرده اند.» ارزش و بهایی باقی می ماند؟! و آیا برای کسی جایز است که به چنین گفته ای احتجاج و استناد نماید؟!

و از این جا گروهی از محققان با ذکر نام از این سخن دوری جسته اند مانند زرکشی در «اللاالی المنثورة» و سخاوی در «المقاصد الحسنة» و سیوطی در «الذّرر المنثرة» و قاری در «المرقاة»...

## سخن درباره ی نظر نووی و ذهبی و جزری

اشاره

دهلوی گوید:

«و شیخ محی الدّین نووی و حافظ شمس الدّین ذهبی و شیخ شمس الدّین جزری گویند: این حدیث ساختگی است.»

ص: 468

گویم: چاره ای نیست جز اینکه در چند مقام پژوهش کرده و حقیقت را بیان کنیم:

## 1- نظر شیخ محی الدین نووی

### اشاره

محی الدین نووی در واقع نسبت به حدیث «أنا دارالحکمة و علی بابها» نکوهش کرده و متن سخنش این است: «و اما حدیث روایت شده از صنابحی از علی که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا دارالحکمة و علی بابها» و در روایتی: «أنا مدینة العلم و علی بابها» حدیثی باطل است. ترمذی آن را روایت کرده و گفته است:

حدیثی ناشناخته است. و در بعضی نسخه ها: غریب است. گوید: از ثقه ها جز شریک آن را روایت نکرده است و به طور مرسل روایت کرده است. (1) پس آشکار شد که نکوهش او در اصل متوجه ی حدیث «أنا دارالحکمة» می باشد. جز اینکه خیال کرده که حدیث «أنا مدینة العلم» روایتی از نقل های آن حدیث است و پوشیده نیست که این خیال و توهم باطل است برای کسی که روایت های محدثان و سلسله ی سند های این دو حدیث مذکور را در کتاب ها و نوشته های مختلف دیده است؛ چون هر یک از آن دو حدیث با طریق ها و اسناد های خاص خودش روایت شده است، به گونه ای که از نکوهش یکی نکوهش دیگری لازم نمی آید و این وهم و خیالی از «دهلوی» است؛ اگر دروغ و فریبکاری نباشد.

### ثبوت حدیث: «أنا دارالحکمة و علی بابها»

### اشاره

علاوه بر این حدیث «أنا دارالحکمة و علی بابها» حدیثی ثابت شده می باشد و بزرگان حدیث و حافظان و علما آن را نقل کرده اند. پس ادعای باطل بودنش ساقط است. و مناسب است که بعضی نقل هایش را از محدثان مشهور اهل سنت تکرار کنیم و گوییم:

ص: 469

## 1 - روایت احمد

احمد (حنبل) حدیث «أنا دارالحكمة و علی بابها» را از صنابحی از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است... مولوی حسن علی در «تفریح الأحباب» آن را ذکر کرده است و پیش از این گفته ی گروهی را آوردیم که گویند: اگر احمد حدیثی را روایت کرد، مراجعه به آن واجب است.

## 2 - روایت ترمذی و حسن دانستن او

ترمذی در صحیحش آن را نقل کرده و به حُسن آن حُکم نموده، همان گونه که در «ذخایر العقبی» آمده است؛ آن جا که گوید: «ذکر شده که او خداوند از اوراضی باد- در خانه ی حکمت است: از علی نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است»، ترمذی آن را نقل کرده و گفته است: حدیثی حسن است.» (1) و گفته اش: «حدیثی حسن است» دلیلی بر اعتبار حدیث است؛ چون گفته است: «و آن چه در این کتاب به عنوان «حدیث حسن» آوردیم، مقصودمان این است که اسنادش نزد ما حسن است. و هر حدیثی که روایت شود و در اسنادش متهم به دروغ گویی نباشد و یا حدیثی شاذ نباشد و یا تنها از یک وجه روایت نشده باشد، نزد ما حدیثی حسن می باشد.»

## 3 - روایت طبری و صحیح دانستن او

پیشتر دانسته شد که ابوجعفر محمدبن جریر طبری این حدیث را در «تهذیب الآثار» روایت کرده و به صحیح بودنش حکم کرده است.

## 4 - روایت حاکم و صحیح دانستن او

حاکم در «المستدرک علی الصحیحین» حدیث را نقل کرده و آن را صحیح

ص: 470



شمرده است. محمّد بن یوسف شامی در «سبل الهدی و الرشاد» و شبراملسی در «تیسیر المطالب السنّیة» و زرقانی در «شرح المواهب اللدنیة» آن را آورده اند.

## 5 - روایت گروهی دیگر

همان گونه که پیشتر دانسته شد، گروهی دیگر حدیث «أنا دارالحکمة و علی بابها» را روایت کرده اند و برخی آن را ثابت، برخی صحیح دانسته اند و بعضی هم گفته اند حسن است که از جمله عبارتند از: گنجی، محبّ طبری، علایی، فیروزآبادی، جزری، عسقلانی، سیوطی، علقمی، شامی، مناوی، دهلوی، عزیزی، زرقانی، بدخشانی، شاه ولی الله و...

پس بطلان گفته ی نووی که گوید: «پس حدیثی باطل است» آشکار گردید.

## ردّ نسبت نکوهش این حدیث به ترمذی

اما این گفته دهلوی: «ترمذی آن را روایت کرده و گفته است: آن حدیثی منکر است و در بعضی نسخه ها: غریب است.» از منکرات بسیار زشت است؛ بلکه حق ثابت آن است که ترمذی حدیث را روایت کرده و گفته است: حسن غریب می باشد که از محبّ طبری در «ذخائر»ش آورده شد و از «ریاض» او نیز خواهد آمد.

## تحریف عبارت ترمذی

اما دست هایی گناه کار، عبارت ترمذی را تغییر داده و تحریف کرده است و نووی از روی عمد به این عبارت تحریف شده اعتماد کرده است. از روی دشمنی و انکار فضیلتی از فضیلت های آقایان امیرالمؤمنین علیه السلام ...

ترمذی درباره ی این حدیث گفته است: «حسن غریب است» همان گونه که از نقل محبّ الدّین طبری از او در «ذخائر العقبی» دانستید. و در «الریاض النضره» آورده است: «از علی نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من خانه ی حکمتم

و علی در آن است.» ترمذی آن را نقل کرده و گفته است: «حسن غریب است.» (1) این نقل محبّ طبری از ترمذی است و او از قدیمی ترین و مورد وثوق ترین نقل کنندگان این حدیث، از صحیح ترمذی می باشد... ولیکن بعضی از دشمنان کلمه ی «حسن» را ساقط کرده و کلمه ی «غریب» را در بعضی نسخه های صحیح او، باقی گذاردند و از این جاست که چند تن از متأخرین از محبّ طبری نسبت به ترمذی، کلمه ی «غریب» بدون «حسن» را به ترمذی نسبت داده اند!! مانند خطیب تبریزی در «المشکاة» و علایی در «الأجوبة» و ابن کثیر در «التاریخ» و فیروزآبادی در «نقد الصحیح» و سیوطی در «القول الجلی» و وصّابی در «الأکتفاء» و مناوی در «التیسیر» و فیض القدیر» و العزیزی در «السراج المنیر»...

و دیگرانی آمدند... و کلمه ی «غریب» را هم بعد از حذف «حسن» به حال خود رها نکردند؛ بلکه آن را تبدیل به لفظ «منکر» نمودند. و گویی نووی این نسخه را بر آن دیگری مقدم داشته است؛ چون به ترمذی نسبت داده که گفته: «حدیثی منکر است.» سپس گوید: «در بعضی نسخه ها غریب می باشد»!!

به همین ترتیب سخاوی در «المقاصد الحسنة» فریب این تحریف را خورده است.

بعضی دیگر، تا جایی پیش رفته اند که در بعضی نسخه های صحیح ترمذی پس از حذف کلمه ی «حَسَن»، بین «منکر» و «غریب» جمع کرده و هر دو را آورده اند. و بعضی از روی غفلت یا تعافل آن را به ترمذی نسبت داده اند، همان گونه که ولی الله دهلوی در «قرّة العینین» کرده است. پس هوشیار و بیدار باش و از فریب خوردگان غافل و فراموش کار مباش. به خداوند پناه ببر از تبدیل و جابه جایی دَعْل کاران و تحریف دروغ گویان...

### و چه بسیار چنین است!!

و خیلی بعید نشمار آن چه را محقق نمودیم، چه بسیار که همانندش نزد آنان

ص: 472

هست و بد نیست که یکی از موارد تحریف های آنان را ذکر کنیم:

بغوی در «المصاییح» خویش ملتزم شده است که از نقل حدیث منکر دوری جوید و در آغاز کتابش این متن را آورده است: «حدیث های هر باب را بر دو قسم «صحیح» و «حسن» می یابی و منظورم از صحیح چیزی است که دو استاد ابو عبد الله محمد بن اسماعیل جعفری بخاری، و ابوالحسین مسلم بن حجاج قشیری نیشابوری در دو جامعشان آورده اند. و منظورم از «حسن» آن چیزی است که ابوداود سلیمان بن اشعث سجستانی و ابو عیسی محمد بن عیسی ترمذی و دیگر پیشوایان در کتاب هایشان آورده اند و بیشتر آن ها صحیح هستند به نقل عادل از عادل، جز این که آن ها به درجه ی شرط شیخین در علو درجه در صحت و اسناد نرسیده اند؛ چون ثبوت بیشتر حکم ها از طریق حسن است.

و هر آن چه ضعیف یا غریب در آن ها بود، به آن اشاره کرده ام و از آن چه منکر یا ساختگی بود دوری جستم و خداوند یاری می دهد و بر او توکل می شود.

اما کلمه ی «منکر» را بعد از حدیثی در مدح قبیله ی «حمیر» می یابی و این متن عبارت اوست در «باب فی مناقب قریش و ذکر قبایل»:

«از ابوهریره نقل شده که گفت: نزد پیامبر علیه السلام بودیم، مردی که او را از قریش می دانم آمد و گفت: ای رسول خدا حمیر را لعنت کن. پیامبر علیه السلام فرمود: خداوند رحمت کند حمیر را، دهان هایشان سلام، دست هایشان طعام است و آنان اهل امنیّت و ایمان هستند. منکر است.» (1) شارح آن خلخالی تصریح می کند که بعضی ها کلمه ی «منکر» را افزوده اند؛ آن جا که گوید: «گفته اش که: منکر است؛ یعنی این حدیث منکر است. و محتمل است که افزودن لفظ «منکر» در این جا غیر از مؤلف و از بعضی دانایان به حدیث باشد؛ چون اگر خود مؤلف می دانست که «منکر» است متعرض آن نمی شد؛ چراکه در آغاز کتاب، التزام خود را به پرهیز از ذکر حدیث «منکر» در کتاب نشان داده است.» (2)

ص: 473

1- مصاییح السنة 2 / 192.

2- المفاتیح فی شرح المصاییح: دست نویس است.

و در کتاب «المرفأة» در شرح این حدیث آمده است: «شرح کننده ی «المصابیح» گوید: این گفته اش که: «منکر» است، افزوده ای از بعضی اهل معرفت به حدیث می باشد...» (1)

### تصرف نووی در سخن ترمذی

سپس نووی از ترمذی نقل می کند که گفته است: «از ثقه ها جز شریک آن را روایت نکرده است.» و این با عبارت ترمذی در صحیحش مطابقت ندارد و جمله ی او چنین است: «این حدیث را از هیچ یک از ثقه ها جز شریک نمی شناسیم.» که بر افراد بافضیلت و تیزبین تفاوت این دو گفته پوشیده نیست.

به هر حال... این گفته موجب هیچ نکوهشی برای حدیث «من خانه ی حکمت و علی در آن است» نمی گردد؛ چه اگر مسلم شود که این حدیث تک حدیثی از شریک است، مانع صحت یا حُسن آن نمی باشد و لذا ترمذی خود گوید آن گونه که محبّ طبری از او نقل کرده است حدیثی حسن است...» و علایی گوید:

«شریک، ابن عبداللّه نخعی قاضی است که مسلم به او احتجاج کرده و بخاری برای او تعلیقه زده و یحیی بن معین او را ثقه دانست و عجللی گفته: ثقه و حسن الحدیث است. و عیسی بن یونس گفت: در دانش کسی را پارسا تر از شریک ندیدم، بنابر این حدیث با وجود تک بودنش حسن است.» و فیروزآبادی گفت: و به این شریک، مسلم حجت آورده و بخاری برای او تعلیقه زده و ابن معین و عجللی او را ثقه دانسته اند. و افزوده است: دارای حدیث حسن است و عیسی بن یونس گفت: هرگز کسی را در دانش پارسا تر از شریک ندیدم بنابر این «حدیث با وجود مغرور بودنش حسن است.»

پیشتر دانستید که از ثقات دیگری غیر از شریک نیز حدیث را روایت کرده اند.

ص: 474

نیز از امور شگفت انگیز، تحریف همین عبارت ترمذی توسط بعضی کج اندیشان است؛ وقتی دیدند که این عبارت دلالت بر اعتبار و ثبوت این حدیث دارد، کلمه ی «غیر شریک» را به «عن شریک» تغییر دادند... این مطلب در «المرقاة» در شرح این سخن ترمذی درباره ی حدیث «أنا مدینة العلم» چنین آمده است: «و لا نعرف» یعنی ما نمی شناسیم «هذا الحدیث عن احد من الثقات غیر شریک.» که در آن عبارت، کلمه غیر منصوب است بنابر استثنا. و در نسخه ای مجرور آمده است، بر اساس اینکه بدل از کلمه «احد» است. گفته شده است: و در بعضی نسخه های ترمذی است: «عن شریک» به جای «غیر شریک» و خداوند داناتر است. (1) و منظورشان از این تحریف و اینکه معنی عبارت چه می شود، بر هر بیداری پوشیده نیست... ولی این تحریف رواج نیافت؛ بلکه جمله ی اصلی و واقعی به محدثان ترمذی رسید. همان گونه که در «المشکاة» و «نقد الصحیح» و «أسنی المطالب» و «جمع الجوامع» و «کنز العمال» و «معارج العلی» و غیر آن ها آمده است...

### توهم نووی

نووی از ترمذی در دنباله ی سخنش نقل می کند که او گفت: «به صورت مرسل روایت شده است.» (2) و این نیز غلطی آشکار است. چرا که ترمذی پس از نقل حدیث: «أنا دارالحکمة» با اسنادش از شریک از سلمة از سويد از صنابحی از امیرالمؤمنین علیه السلام گوید: بعضی ها این حدیث را از شریک روایت کرده اند و در آن از صنابحی نامی نبرده اند.» (3) نووی از این جمله که: «در آن ذکرى از صنابحی نکرده اند» توهم کرده که این حدیث مرسل است. در حالی که این موجب مرسل بودن

ص: 475

1- المرقاة فی شرح المشکاة / 512 5.

2- و رُوِيَ مُرْسَلًا.

3- صحیح ترمذی / 596 5.

نمی‌گردد؛ چون «سویدبن غفله» از تابعان مخضرم بود. خلفای چهارگانه را درک کرده و از آنان حدیث شنیده است. پس حدیث کردن او از امیرالمؤمنین علیه السلام بدون واسطه، متصل و غیر منقطع است. پس نام بردن ترمذی یا دیگران از «صنابحی» باعث افزایش اتصال اسنادها می‌گردد. و گویی که نووی از این امر غفلت ورزیده و گمان کرده مرسل است؛ ولی حافظ علایی به این مطلب تصریح کرده همان گونه که پیش از این دانستید آن جا که می‌گوید: «روایت کسی که صنابحی را از آن انداخته، اشکالی بدان وارد نمی‌سازد؛ چون سویدبن غفله از تابعان مخضرم است که خلفای چهارگانه را درک کرده و از آنان حدیث شنیده است، پس نام بردن صنابحی، باعث افزایش اتصال اسنادها می‌باشد.» و همین گونه فیروزآبادی بر این نکته در «نقدالصّحیح» تصریح کرده است...

## راویان حدیث «أنا دارالحکمة»

### از صحابه و تابعان

پوشیده نماند که تنها صنابحی و سویدبن غفله حدیث «أنا دارالحکمة» را از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت نکرده اند؛ بلکه گروهی از تابعان هم آن را از ایشان روایت کرده اند که عبارتند از:

1 - أبو عمرو و عامر بن شراحیل شعبی، که ابن مردویه حدیث او را نقل کرده است.

2 - أبو القاسم أصبغ بن نباته تمیمی حنظلی کوفی، که حدیث او را ابونعیم در «الحلیة» و جزری در «أسنی المطالب» نقل کرده اند.

3 - أبو زهیر حارث بن عبدالله أعمورهمدانی کوفی، که حدیث او در «الحلیة» و «أسنی المطالب» آمده است.

هم چنین تعدادی از صحابه هم در روایت این حدیث از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پیروی کرده اند:

1 - عبدالله بن عباس، در حلیة الأولیاء آمده است: «ما را حدیث کرد أبو احمد محمد بن احمد جرجانی که از حسن بن سفیان، از عبدالمجید بن بحر، از شریک، از

سلمة بن كهيل، از صنابحی، از علی بن ابی طالب نقل شده که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا دارالحكمة و علی بابها» اصبح بن نباته و حارث، همین گونه از علی روایت کردند و مانند آن را مجاهد از ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده است. (1)2 - جابر بن عبدالله انصاری، در «زین الفتی» است: «ما را خبر داد شیخ أبو محمد عبدالله بن احمد بن نصر گفت: ما را خبر داد شیخ ابراهیم بن احمد حلوی از محمود بن محمد بن رجاء، از مأمون بن احمد و عثمان بن عبدالمجید و سلیمان بن خمیرویه، از امام محمد بن کرام از احمد، از محمد بن فضیل، از زیاد بن زیاد، از عیوبن أبوجعد، از جابر بن عبدالله که گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: «من خانه ی حکمت و علی در آن است، هر کس حکمت را خواهد، پس باید به آن در آید.» در کتاب «المکتفی» ذکر شده است. (2)

## نتیجه ی بحث

از آن چه گذشت چنین خلاصه می شود:

سخن نووی درباره ی حدیث «أنا دارالحكمة» باطل است. و از این رو هر نكوهشی نسبت به حدیث «أنا مدينة العلم»، بر پایه ی پذیرش اینکه این یکی روایتی از روایت های نخستین حدیث است، باطل می گردد و بدین ترتیب مطلقاً احتیاج به سخن نووی ساقط می شود.

## باطل بودن نكوهش او در سخن دانشمندان

گروهی از دانشمندان، متعرض نكوهش نووی شده و از آن دوری جسته یا باطلش کرده اند از جمله:

1 - سیوطی در تاریخ الخلفاء / 170.

ص: 477

1- حلیة الأولیا / 64 1.

2- زین الفتی بتفسیر سوره ی هل أتی، دست نویس.

2- ابن حجر مکی در «المنح المکیة فی شرح الهمزیة و الصواعق.»

3- شیخ عبدالحق دهلوی در «أسماء رجال المشکاة.»

4- محمّدين علی صبان در «اسعاف الرّاعیین: 159.»

5- قاضی ثناء الله در «السيف المسلول» و او از نظر دهلوی «بیهقی» دوران خویش است.

6- مولوی حسن علی محدّث در «تفریح الأحاب» که شاگرد دهلوی می باشد.

### **ثبوت حدیث «مدینه العلم»**

#### **از یک شعر نووی**

و از نشانه های برتری حق اینکه نووی حدیث «أنا مدینه العلم» را در ابیاتی از یک شعرش اثبات کرده است و شهاب الدین احمد آن را در «توضیح الدلائل» نقل کرده که بیشتر آورده شد.

### **2- رأی شمس الدین ذهبی**

#### **اشاره**

اما شمس الدین ذهبی هرچند که درباره ی حدیث مدینه العلم نکوهش کرده؛ ولی به نکوهش او از چند جهت توجّه و اعتنایی نمی شود:

#### **1- انحراف و تعصّب ذهبی**

ذهبی به انحراف از اهل البیت علیهم السلام و تعصّب بر ضد ایشان مشهور شده و آشکارا با آنان دشمنی می ورزید. در پرتو سخنان و اعتراف های بزرگان اهل سنت در جلد «حدیث طیر» مفصّل همه ی این مطلب آورده شد و بر این پایه نکوهش او در حدیث مدینه العلم اثر و ارزشی ندارد.

#### **2- تحقیق علایی**

حافظ علایی متعّرض نکوهش ذهبی شده، به صراحت آن را رد کرده و این حدیث صحیح را حق دانسته است و این نصّ گفته ی اوست بنابر آن چه سیوطی



«وصلاح الدین علایی در اجوبه خود گوید:

این حدیث را ابوالفرج ابن جوزی از چند طریق در الموضوعات آورده است و حکم به باطل بودن تمام آن ها کرده است و به همین ترتیب گروهی بعد از او چنین گفته اند، از جمله ذهبی در «المیزان» و غیر او.

و مشهور این حدیث، روایت ابوصلت عبدالسلام بن صالح هروری از ابومعاویه، از اعمش، از مجاهد، از ابن عباس، مرفوعاً است. و درباره ی این عبدالسلام خیلی ایراد کرده اند، نسائی گوید: ثقه نیست. دارقطنی و ابن عدی گویند:

متهم است و دارقطنی افزوده: رافضی است. ابوحاتم گوید: نزد من راست گو نبود و ابوزرعة از حدیث او روی گردانده است.

با این همه حاکم گفت: ما را حدیث کرد اصم، از عباس - یعنی دوری که گفت: از یحیی بن معین درباره ی ابوصلت پرسیدم گفت: ثقه است. گفتیم: مگر نه این است که حدیث «أنا مدينة العلم» را از ابومعاویه حدیث کرده است؟ گفت:

محمد بن جعفر فیدی هم - که ثقه است آن را حدیث کرده از ابومعاویه و هم چنین صالح جزرة نیز آن را از ابن معین روایت کرده است. سپس حاکم آن را هدایت کرده به سوی نقل محمد بن یحیی بن ضریس که او حافظ ثقه است از محمد بن جعفر فیدی از ابومعاویه. و ابوصلت احمد بن محمد بن محرز گوید: درباره ی ابوصلت از یحیی بن معین پرسیدم، گفت: از کسانی نیست که دروغ بگویند. گفت: او حدیثی از ابومعاویه دارد: «أنا مدينة العلم» پس گفت: آن از حدیث ابومعاویه است. ابن نمیر مرا خبر داد گفت: ابومعاویه در گذشته ها آن را حدیث می کرد سپس از گفتش خودداری کرد و گفت: ابوصلت مرد ثروتمندی بود و خواستار این حدیث ها و ملازم استادان بود.

گویم: ابوصلت عبدالسلام از عهده ی آن به در آمد و ابومعاویه، ثقه و مأمون و از اساتید بزرگ و حافظان مورد اتفاق است، و او تنها از اعمش نقل می کند پس چه شد؟ و چگونه بر شما دشوار می آید که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چنین سخنی را در حق علی

و هر کس به این حدیث اشکال کرده و یقین و جزم بر ساختگی بودن آن یافته، پاسخی به این روایت های صحیح از یحیی بن معین نیاورده است، و با این همه آن شاهدهی دارد.» (1)

### 3 - ردّ ابن حجر عسقلانی بر ذهبی

این ادّعای ذهبی به درجه ای از بطلان رسید، که حافظ ابن حجر عسقلانی آن را رد کرده است و به دنبال آن سخن حق را آورده و حدیث را پذیرفته است، نخست متن گفته ی ذهبی را در المیزان نقل می کنیم:

گفت: «جعفر بن محمد فقیه، در او جهالتی است. مطین گفت: جعفر ما را حدیث کرد از ابومعاویه از اعمش از مجاهد، از ابن عبّاس [گفت]: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: «أنا مدينة العلم و علی بابها» [و این ساختگی است.]» (2) ابن حجر گوید: «این حدیث طرق بسیاری در مستدرک حاکم دارد، حدّ اقل ویژگی آن است که دارای اصلی می باشد. بنابراین شایسته نیست که «ساختگی» بر آن اطلاق شود.» (3)

### 4 - ردّ ابن حجر مکی بر او

ابن حجر مکی - با تمام تعصّب و دشمنی که دارد - اعتقاد به ساختگی بودن حدیث را رد کرده است. پس از آنکه آن اعتقاد را به گروهی نسبت داده - از جمله ذهبی در میزانش - و این متن گفته ی اوست:

«و اینان هر چند که پیشوایان بزرگواری بوده اند، لیکن سهل انگاری های بسیاری کرده اند همان طور که از آن چه تقریر کردم، دانسته شد. و چگونه حکم به

ص: 480

---

1- قوت المغتذی کتاب المناقب مناقب علی.

2- میزان الاعتدال / 1/ 415.

3- لسان المیزان / 2/ 122.

ساختگی بودن شود با وجود آنکه مقرر شد که همگی رجالش، رجالی صحیح هستند جز یکی که درباره اش اختلاف است؟ و باید سخن قائلان به ساختگی بودن را چنین تأویل کنیم که درباره ی بعضی طریق هایش است نه همه ی آن ها، و چه نیکوست گفته ی بعضی از حافظان درباره ی ابومعاویه، یکی از روایانش که درباره ی آنان صحبتی چنین کرده که شنیده نمی شود: او ثقه و مأمون و از استادان و حافظان بزرگ است و تنها او از اعمش نقل کرده است، پس چه شده است؟ و چه محالی پدید می آید در اینکه او صلی الله علیه و آله و سلم مانند چنین سخنی در حق علی بگوید؟...

این سخن او در «المنح المکیّة فی شرح الهمزیّة» است. و در فتوهایش گوید:

«و اما حدیث «أنا مدینة العلم و علی بابها» حدیثی حسن است؛ بلکه حاکم گفت صحیح است. و این گفته ی بخاری که: وجه صحیحی ندارد و این سخن ترمذی که:

منکر است و این کلام ابن معین که: دروغ است، مورد اعتراض می باشد. هر چند که ابن جوزی آن را در الموضوعات آورده و ذهبی و دیگرانی از او پیروی کرده اند.»

## 5 - اعراض گروهی دیگر و ردّ آنان بر ضدّ او

و گروهی دیگر از نکوهش ذهبی دوری جسته و آن را ردّ کرده اند و حدیث را اثبات نموده با استشهاد به پاسخ های علایی و ابن حجر و غیر از آن دو، و از ایشان هستند:

1 - سیوطی در «اللاکی المصنوعة» و «جمع الجوامع» و «قوت المغتدی»

2 - سخاوی در «المقاصد الحسنة»

3 - متقی در «کنز العمال»

4 - عبدالحق دهلوی در «اللمعات فی شرح المشکاة»

5 - قاری در «المرقاة فی شرح المشاة»

6 - مناوی در «فیض القدر»

7 - محمّد صدر العالم در «معارج العلی»

8 - محمّد امیر صنعانی در «الروضه الندیة فی شرح التحفة العلویة»

که نص عبارات آن ها پیشتر آمد.

## 6 - از نشانه های برتری حق

و از نشانه های برتری حق، این که ذهبی این حدیث را با سندش روایت کرده، از سویدبن سعید، از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ضمن نقل حدیث های عالی او، و متن گفته او در شرح حال سوید در میزانش چنین است:

«گویم: سوید یک صد سال زندگی کرد و در سال دویست و چهل درگذشت از حدیث های عالی او که به دستمان رسیده است:

ما را خبر داد ابوالمعالی ابرقوهی، از مبارک بن ابوالجود، از احمدبن ابوغالب، از عبدالعزیزبن علی، از ابوطاهر ذهبی، از عبداللّه بن محمّد، از سویدبن سعید، از زیادبن ربیع، از صالح دهّان، از جابرین زید که گفت: در اعمال انسان نظر کردم، دیدم نماز بدن را به رنج می اندازد و نه مال را، و هم چنین است روزه، ولی حج بدن و مال را به تعب می افکند، پس دیدم حج از تمام آن ها برتر است.

ما را خبر داد محمّدبن عبداللّه سلام، از زینب دختر ابوالقاسم، از عبدالمنعم بن قشیری، از ابوسعید اَدیب، از محمّدبن بشیر، از ابولبید سرخسی، از سوید، از علی بن مسهر، از داود، از عکرمه از ابن عبّاس که گفت: صاحب ذبح اسحاق است و فرموده اش: «و بشّرناه بإسحاق» یعنی به نبوت او.

و خبر داد ما را علی، از أشعب، از ابن سیرین، از جارود عبّدی که گفت:

خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسیدم که با او بیعت کنم، گفتم: من بر یک دین هستم و اگر دینم را رها کنم و وارد دین شما شوم خداوند در آخرت مرا عذاب نمی کند؟ فرمود: آری. و ما را حدیث کرد عبدالرحیم بن سلیمان، از عبیدبن ابوالجحد که گفت: از جابر درباره ی جنگ با علی پرسیده شد. گفت: در جنگ او جز کافر شک نمی کند.

و ما را حدیث کرد شریک، از سلمه بن کهیل، از صنابحی، از علی که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس آن شهر را خواهد، باید نزد او به در آن شهر آید.» (1) این سخن ذهبی است در «المیزان» و پس از این بیان و سرانجام آن توضیح، در نکوهش کردن این حدیث کسی باقی نمی ماند جز آنکه دشمنی و پلیدی بر قلبش و غرور او را فرا گرفته و شیطان او را فریفته است. و خداوند نگهدارنده است از آن چه موجب خشم پروردگار می گردد و به شعله های آتش رهنمون می شود...

### 3- رأی شمس الدین جزری

#### اشاره

اما نسبت دادن نکوهش حدیث «مدینه العلم» به شمس الدین جزری دروغی زشت و جنجالی آشکار است. جزری حدیث «أنا مدینه العلم» را در کتابش «أسنى المطالب فی مناقب أمير المؤمنين علی بن ابی طالب» روایت کرده در اثبات و تحقیق آن بسیار کوشیده و این عین عبارت های اوست:

«ما را خبر داد حسن بن احمد بن هلال بر او خوانده شد که از علی بن احمد بن عبدالواحد، از احمد بن محمد بن محمد در کتابش از اصفهان از حسن بن احمد بن حسین مقری، از احمد بن عبدالله بن احمد حافظ، از ابواحمد محمد بن احمد جرجانی، از حسن بن سفیان، از عبدالحمید بن بحر، از شریک، از سلمة بن کهیل، از صنابحی از علی علیه السلام که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا دار الحکمة و علی بابها»

ترمذی آن را در جامعش روایت کرده است از اسماعیل بن موسی، از محمد بن عمر رومی، از شریک، از سلمة بن کهیل، از سويد بن غفلة، از صنابحی از علی و گفت: حدیثی غریب است و بعضی ها آن را از شریک روایت کرده و در آن صنابحی را ذکر نکرده اند. گفت: و این حدیث را از هیچ یک ثقه ها جز شریک نمی شناسیم و در همان باب از ابن عباس آمده است. پایان یافت.

ص: 483

---

1- میزان الاعتدال / 250-251 با تقدیم و تأخیر در عبارت.

گویم: بعضی ها آن را از شریک از سلمة روایت کرده و سويد را در آن ذکر نکرده اند و أصبغ بن نباته و حارث، مانند آن را از علی، روایت کرده اند و حاکم از طریق مجاهد از ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با این لفظ روایت کرده است: «أنا مدينة العلم و علی بابها فمن أراد العلم فليأتها من بابها»

و حاکم گفت: اسنادش صحیح است؛ اما شیخین آن را نقل نکرده اند. و هم چنین آن را از حدیث جابر بن عبدالله با این لفظ روایت کرده است: «أنا مدينة العلم و علی بابها فمن أراد العلم فليأت من باب» (1)

به هر حال، جزری در آغاز کتاب مذکور خود گوید: «این ها حدیث هایی مسند هستند متواتر، صحیح یا حسن، از عالی ترین منقبت های أسد [أسد الله] الغالب، پراکنده کننده ی لشکرها و ظاهرکننده ی شگفتی ها، شیر بنی غالب امیرالمؤمنین أبوالحسن علی بن ابی طالب به دنبالش سلسله هایی از حدیث او و متصلاتی از روایت و تحدیث او، و با بالاترین اسنادهای صحیح نسبت به آن، از قرآن و اصحاب و اهل خرقه که اهل ولایت در آن بر او اعتماد کردند. از خداوند متعال خواستاریم ما را بر آن ثابت و استوار بدارد و به او نزدیک فرماید.»

و پس از نقل حدیث های منقبت هایی که به آن ها اشاره کرد گفته است:

«گویم: پس این قطره ای از دریا و اندکی از بسیار است، نسبت به منقبت های جلیل و محاسن زیبایش و اگر بخواهیم همه ی آن ها را حقیقتاً برشماریم، نسبت به این مقام سخن به درازا می کشد ولیکن از خداوند متعال تقاضا داریم به آسانی و سالیلی فراهم آورد تا کتاب مستقلی شامل آن چه به دستمان رسیده است، در آن گرد آوریم و خداوند توفیق دهنده به صواب است.»

پس آشکار شد که جزری در این کتاب حدیث «مدينة العلم» را روایت کرده است؛ کتابی که آن را تألیف کرده برای آن چه متواتر، صحیح و حسن بوده از عالی ترین منقبت های جلیل امیرالمؤمنین علیه السلام و محاسن جمیل او، و او از خداوند

ص: 484

متعالم تقاضا دارد که بر آن ثابتش بدارد و او را به خود نزدیک فرماید...

پس شگفتا!! چگونه دهلوی به خود اجازه می دهد با تمام این مطالب به او نسبت نکوهش دهد؟ و مرتکب چنین گناه آشکاری شود؟ ولی این کار از او تازگی ندارد. بی سابقه نیست و پیشتر هم حرص و آز شدیدش به افترازدن و تحریف شناخته شده است و خداوند سزادهنده است هر کسی را که به سبب انحراف از حق، تجاوز می کند و حیف می گرداند.

به هر حال، قابل ذکر است که قاضی بانی پتی نیز نکوهش را به جزری نسبت داده است، جز اینکه با سخن ابن حجر آن را باطل کرده است و می افزاید که با توجه به بسیاری شواهد این حدیث، می توان حکم به صحت آن داد...

دهلوی گوید:

«پس تمسک به این حدیث های ساختگی که اهل سنت آن ها را از دایره ی تمسک و احتجاج خارج کرده اند در مقام الزام ایشان به آن ها، دلیلی آشکار بر فهم فزاینده ی دانشمندان شیعه است!!»

گویم:

دانسته شد از آن چه پیشتر در این کتاب از سخنان بزرگان پیشوایان و حافظان و دانشمندان و پژوهشگران مشهور آورده شد که حدیث «مدینه العلم» از حدیث های صحیح و اخبار معتبری است که به آن احتجاج شده است... و تمام این ها گواهی دارد بر درستی استدلال اهل حق به آن در ثابت کردن خلافت بلافضل امیرالمؤمنین علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و هم چنین ملزم کردن کسانی که با آن خلافت مخالفت نمودند با این حدیث شریف...

و تعداد بسیاری از حافظان مسند، روایت و نقل و اثبات آن را مورد توجه قرار داده اند و گروهی نص بر صحت آن کرده اند و گروهی آن را حسن دانسته اند و تعدادی تصریح کرده اند که به درجه ای از حُسن رسیده است که می توان به آن احتجاج کرد.

ص: 485

بلکه تعدادی از علمای مشهور اهل سنت به حدیث «مدینه العلم» احتجاج نموده و در بحث های مختلف خود به آن استدلال کرده اند و این از قوی ترین شواهد است بر این که از حدیث های مورد احتجاج می باشد...

از جمله ی آنان:

عاصمی: که در بیان شباهت میان حضرت امیرالمؤمنین و حضرت داوود علیهما السلام گوید: «هم چنین به مرتضی فصل الخطاب داده شد، همان گونه که در معنی این فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ذکر کردیم: «أنا مدینه العلم و علی بابها» و در فصل قضاوتش.» (1)

خوارزمی: آن جا که برای تازگی دانش امیرالمؤمنین علیه السلام به حدیث «مدینه العلم» استدلال می کند. (2) ابوالحجاج بلوی: به این حدیث به جایگاه بسیار بلند دانش حضرت علیه السلام استدلال می نماید. (3) ابن عربی: در کتاب «الدرر المکنون و الجوهر المصون» بر اساس نقل قندوزی بلخی از او گوید: «امام علی علیه السلام از سرورمان محمد صلی الله علیه و آله و سلم علم حروف را به ارث بُرد و این فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آن اشاره دارد: «أنا مدینه العلم و علی بابها فمن أراد العلم فعلیه الباب.» (4)

ابن طلحه شافعی: که در فصل چهارم به این حدیث استشهاد کرده است، در گفته اش درباره ی توصیف امیرالمؤمنین علیه السلام به «الانزع البطین» (5) که پیشتر نص آن آمد... (6) حافظ گنجی: به آن استدلال کرده بر اولویت امام علیه السلام در جنگ با گناهکاران... (7)

ص: 486

1- زین الفتی - خطی.

2- مناقب امیرالمؤمنین، از خوارزمی / 40.

3- الالف باء / 132.

4- ینابیع المودّة / 414.

5- أنزع: کسی که موهای دو طرف پیشانی ریشته باشد. بطین: بزرگ شکم.

6- مطالب السنول / 32.

7- کفایة الطالب / 168.



محب الدین طبری : در «ذخایر العقبی» آن را به گواهی گرفته که ایشان علیه السلام باب مدینة العلم است، و در «الریاض النضرة» استدلال کرده که این فضیلت از ویژگی های ایشان است. (1) سعیدالدین فرغانی : این حدیث را در «شرح التائیه» در بیان سهم امیرالمؤمنین علیه السلام از دانش آورده است.

سیدعلی همدانی : در «مشارب الأذواق» به این حدیث احتجاج کرده که سخنش پیش از این آورده شد.

امام الدین هجروی : در کتابش «اسماء النبوی و خلفائه الأربعة» به این حدیث استدلال کرده که از نام های آن حضرت علیه السلام «باب مدینة العلم» است.

خوافی : این حدیث را برای تأیید این مطلب آورده که به آن حضرت علم و حکمت افزون اختصاص یافته است.

دولت آبادی : در کتابش «هدایة السعداء» به آن احتجاج کرده است.

شهاب الدین احمد : در فصل پنجم کتابش «توضیح الدلائل» به این حدیث استدلال کرده که ایشان علیه السلام «باب مدینة العلم» است.

ابن صباغ مالکی : به این حدیث متمسک شده در بیان اینکه دریاهاى دانش از سینه ی حضرتش جوشان است.

بسطامی : در «درة المعارف» به این حدیث استدلال کرده که حضرتش علیه السلام علم حروف را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ارث برد.

شمس الدین لاهیجی : در «مفاتیح الإعجاز» به این حدیث استدلال کرده که ایشان علیه السلام نزدیک ترین فرد به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود.

کاشفی : در «روضه الشهداء» در مدح دانش امام علیه السلام به آن استدلال کرده است.

ابن روزبهان : در کتابش «الباطل» در دانش فراوان آن حضرت به این حدیث استدلال کرده است.

ص: 487

الشّامی : در کتابش «السیرة» به این حدیث استدلال کرده که «مدینة العلم» از نام های رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می باشد.

ابن حجر مکی : در «المنح المکیّة» به این حدیث استدلال کرده که امام علیه السلام وارث معظم علم قرآن از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می باشد و در «تطهیر الجنان» به اعلمیت آن حضرت...

جمال الدّین محدّث : در «روضه الأحاب» به این حدیث در مدح دانش امام علیه السلام استدلال کرده است.

سیّد محمّد بخاری : در «تذکرة الأبرار» بر بسیاری دانش ایشان استدلال کرده است.

عزیزی : در «السراج المنیر» به این حدیث استدلال کرده که برای دانشمند شایسته است که مردم را آگاه کند به فضیلت کسی که فضیلت او را دانسته است... (1) شبراملسی : در «تیسیر المطالب» آورده است که «مدینة العلم» از نام های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می باشد.

الکردی : در «النبراس» گوید که «باب مدینة العلم» از نام های امام علیه السلام است...

اسماعیل کردی در «جلاء النظر» به این حدیث استدلال کرده که حضرتش علیه السلام از هر خطایی به دور است...

زرقانی : در «شرح المواهب اللدنیّة» به آن استدلال کرده که «شهر دانش» از نام های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می باشد. (2) سلیمان جمل : در «الفتوحات الأحمديّة» به حدیث استدلال کرده که پیامبر با دانش علی را یاری فرموده است.

اورنگ آبادی : در «نور الکریمتین» به این حدیث استدلال کرده که پیامبر به وسیله ی این حدیث به دانشکده ی خانه ی نبوت اشاره فرموده است...

ص: 488

---

1- السّراج المنیر فی شرح الجامع الصغیر / 2/ 63.

2- شرح المواهب اللدنیّة / 3/ 143.

عجیلی : در «ذخیره المال» به این حدیث حجّت آورده که آن حضرت علیه السلام باب مدینه العلم است.

## احتجاج شاه ولی الله

از شگفتی ها اینکه دهلوی صلاحیت حدیث مدینه العلم برای احتجاج با آن را انکار کرده است؛ در حالی که پدرش در چند قسمت از «قرّة العینین» و هم چنین در «ازالة الخفاء» بدان احتجاج کرده است.

## احتجاج خود دهلوی

شگفت انگیزتر از آن این که، او با وجود این انکار، خود به حدیث مدینه العلم در یکی از فتوهایش استدلال کرده و سؤال و جواب او درباره ی آن بیشتر در همین کتاب آورده شد. و آیا این جز تناقض است؟

و از این جا روشن می شود که «حق برتری می یابد و چیزی بر آن چیره نمی گردد.» (1) و سپاس بیکران خداوند را بر این امر است.

دهلوی گوید:

«این کار شیعیان همانند رفتار معامله گری با خدمتکاری است که ارباب او در پی خیانت ها و نافرمانی هایش او را رانده و از خانه بیرون کرده و به همه جا اعلام داشته که از این پس با آن خدمتکار ارتباطی و نسبت به او مسؤولیتی ندارد، سپس آن معامله گر با آگاهی از همه این ها، نزد ارباب آمده تا بدهی های خدمتکار را از او مطالبه کند!! بدیهی است چنین شخصی، از نظر خردمندان در بالاترین درجه ی نادانی است.»

گویم:

بر انسان منصف بزرگوار پوشیده نمی ماند که «دهلوی» راه راست را در این

ص: 489

تمثیل نارسا گم کرده است. نزد خداوند گناه بزرگی است حدیث صحیح را به مسخره و استهزا گرفتن و حق آشکار و روشنی را به دروغ و افترا نسبت دادن و از قدرت و توانایی خداوند نهرا سیدن و از نعمت او ترسیدن. لیکن باطل دوستی، بصیرت ها را کور و سریرت ها را می پوشاند و گوش ها را کر و ایمان را فاسد می نماید و به فرورفتن در مهلکه ها و فراز و نشیب ها فرا می خواند.

و سپاس خداوند را که وبال این تمثیل نراست خودش را گرفت و عقوبت این یاوه گویی زشت به او و پدرش رسید و هر دو نفرشان بر این حدیث شریف و ارزشمند اعتماد و استناد کرده اند. پس چگونه خود و پدرش را به اعتماد به آن نوکر خائن و تمایل به آن دزد چاره اندیش اعتماد کرده اند؟ و آیا این چیزی جز یاوه گویی زشت و بیهوده گویی فصاحت بار است؟!

ص: 490

### اشاره

دهلوی گوید:

«و با این همه، این حدیث برای آن چه ادّعا می کنند، مفید نیست!!» پس چه پیوند و ارتباطی است میان باب مدینه العلم بودن و داشتن ریاست عامه ی بلافصل بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم؟»

گویم:

انکار دلالت حدیث مدینه العلم بر مذهب اهل حق، دشمنی محض و انکار حق است، و هیچ شخص با انصاف و بصیرت و دوری جویی از دشمنی و عصبیت آن را نمی پسندد. و ما دلالت آن را از چند وجه توضیح می دهیم:

### 1- دلالت حدیث مدینه العلم بر اعلمیّت

#### اشاره

حدیث «أنا مدينة العلم و علی بابها»، دلالت دارد بر اعلمیّت امیرالمؤمنین علیه السلام و لازمه ی اعلمیّت، افضلیّت است. و شکی نیست که استحقاق و تعین امامت برای افضل، بیشتر از دیگران است.

اما دلالت حدیث بر اعلمیّت حضرتش، چون او باب مدینه العلم است؛ چرا که اگر دیگری از او داناتر بود، کاستی در آن باب به وجود می آمد و کاستی در آن، باعث کاستی و کمبود در مدینه می شود و این چیزی است که هیچ مسلمانی جرأت

ص: 491

گفتن و هیچ مؤمنی جرأت تخیل آن را ندارد...

و نیز: حدیث صراحت دارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم «مدینه العلم» و امیرالمؤمنین علیه السلام باب آن مدینه است. و عقل سالم حکم می کند کسی نمی تواند باب مدینه العلم باشد؛ جز اینکه به تمام دانش های آن احاطه ی کامل داشته باشد...

و این معنی مستلزم اعلمیت امیرالمؤمنین علیه السلام از تمام آفریدگان است چه رسد به دیگر اصحاب چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بنابر اجماع، از تمام پیامبران و فرستادگان و فرشتگان مقرب افضل و کامل تر بود...

و ما در این مقام سخنان بعضی بزرگان علما را در اقرار به اعلمیت مدینه العلم را می آوریم؛ تا کسی در دست یابی باب مدینه العلم علیه السلام به کمال ها و دانش های آن بزرگوار شک و تردیدی به خود راه ندهد:

ابوحامد غزالی در «الرسالة الدنئیة» گوید:

«و راه دوم: آموزش ربّانی و آن بر دو گونه است: نخست: القای وحی چنان که وقتی نفس به ذات خویش کامل شود، ناپاکی طبیعت و کشف آرزو از آرزو او زوده می شود و نظرش از شهوت های دنیا و آرزوهای فانی جدا و قطع می شود و به سوی پروردگار و خالقش رو می آورد و به بخشش آفریدگارش چنگ می زند و به فیض نورش اعتماد می کند. و خداوند متعال - با عنایت نیکویش به آن نفس توجّهی کلی و نظری الهی می افکنند، و از آن لوح هایی و از نفس کلی قلمی می گیرد و تمام دانش هایش را در آن نقش می بندد و عقل کلی مانند معلّم و نفس قدسی مانند دانش آموزی می شود پس تمام دانش ها برای آن نفس حاصل و تمام صورت ها در آن نقش می گیرد بدون آموزش و اندیشه ای و مصداق آن است فرمایش خداوند متعال به پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم :

«عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ» (1)

«و آن چه را نمی دانستی به تو آموخت»

ص: 492

پس دانش پیامبران از تمام دانش های آفریدگان بالاتر است؛ چون از خداوند متعال بی واسطه و وسیله به دست می آید و بیان این سخن در داستان آدم و فرشتگان یافت می شود. آنان در تمام مدّت عمرشان آموختند و با روش های مختلف دانش ها را به دست آوردند تا اینکه داناترین آفریدگان و عارف ترین موجودات شدند و آدم وقتی که آمد، عالم نبود؛ چون نیاموخته بود و معلّمی ندیده بود، پس فرشتگان بر او تفاخر ورزیدند و بزرگ نمایی و تکبر کردند و گفتند:

«نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ» (1)

«و ما به حمد تو تسبیح گوئیم و برای تو تقدیس می کنیم»

و حقایق اشیا را می دانیم، پس آدم به درگاه آفریدگارش برگشت و قلبش را بیرون کرد و با استغاثه به سوی پروردگار متعال روی آورد. پس خداوند تمام اسما را به او آموخت. سپس آن ها را بر فرشتگان عرضه کرد و فرمود:

«أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (2)

«اگر راست گو هستید نام های اینان را به من بگویید»

پس آنان را در برابر آدم کوچک کرد و دانش آنان کاسته شد و کشتی جبروت آنان شکست و در ناتوانی غرق شدند و گفتند: «لَا عِلْمَ لَنَا»، پس خداوند متعال فرمود:

«يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ» (3).

پس آدم از غیب های مکنون و امرهای پوشیده آنان را خبر داد.

پس این امر نزد خردمندان چنین مقرر شد: دانش غیبی برخاسته از وحی قوی تر و کاملتر از دانش های اکتسابی است و دانش وحی میراث پیامبران و حق فرستادگان شد، تا اینکه خداوند باب وحی را در دوران سرورمان محمّد صلی الله علیه و آله و سلم بست و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خاتم النبیین شد و داناترین و فصیح ترین عرب و عجم بود و می فرمود: پروردگار مرا تربیت کرد و تربیتم را نیکو گردانید و به قومش فرمود: من

ص: 493

1- بقره/ 13.

2- بقره/ 31.

3- بقره/ 33.

داناترین شما به خداوند و خدا ترس تر از همگی شما هستیم و که دانش او اشرف و کاملتر و قویتر بود؛ چون از آموزش ربّانی حاصل شد و هرگز به آموختن و آموزش انسانی مشغول نگشت و خدای متعال فرمود: «عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى» (1)

و قاضی عیاض گوید:

«فصل: و از معجزه های درخشانش: معارف و دانش هایی است که خداوند متعال برای او گرد آورد، و او را اختصاص داد به آگاهی بر تمام مصالح دنیا و دین و دانش تمام امور شریعت های او و قانون های دین او و سیاست بندگان و مصلحت های امتش و آن چه در امت های پیشین و داستان های پیامبران و فرستادگان و ستمگران و سده های گذشته از زمان آدم تا دوران خودش بوده و نگهداری و حفظ شریعت ها و کتاب های آنان و آگاهی از سیره ی آنان و بیان خبرهایشان و ایام الله نزد آنان و صفت های بزرگان و اختلاف رأی هایشان و آگاهی به مدّت دوران ها و عمرهایشان، و حکم حکمای آنان و محاجّه کردن با هر امتی از کافران و معارضه با هر گروه از اهل کتاب با آن چه در کتاب هایشان است و اعلام رازهای آن به آن ها و دانش های نهان و پوشیده شان و خبر دادن از آن چه در آن مخفی داشته و کتمان کرده اند و غیر از این ها.

تا دست یابی بر لغت های عرب و الفاظ ناشناخته ی فرقه هایش و احاطه به انواع فصاحت آن و نگه داری روزها و مَثَل ها و حکمت ها و معنی شعرهایش و ویژگی جمع کلمه های آن تا برسد به شناخت ضرب المثل های صحیح و حکمت های آشکار، برای روان ساختن تفهیم پیچیدگی ها و بیان کردن مشکل ها.

تا آماده ساختن پایه های شرع که نه تناقض و نه سستی در آن باشد، با دربرداشتن شریعتش نیکویی های اخلاق و آداب مورد ستایش و هر چیز نیکو شمرده شده برتری که هیچ یک از آن ها را ملحد دارای عقل سلیم انکار نمی کند؛ مگر به خاطر خذلان و خواری، بلکه هر منکر او و کافر نسبت به او از دوران

ص: 494

1- نجم/ 5.



جاهلیت، اگر آن چه را که او بدان دعوت می کند بشنود، آن را صحیح و نیکو می شمرد، بدون درخواست اقامه ی دلیل و برهان بر آن، سپس آن چه از پاکیزه ها برایشان حلال و از پلیدی ها حرام فرمود و بدین وسیله حفظ فرمود جان ها و آبرو و اموالشان را از سزاهای اجرای حدود در این دنیا و ترسانیدن از آتش در آینده.

تا چیرگی بر رشته های مختلف دانش ها و فن های معارف مانند پزشکی، عبادت و واجبات، حساب و دودمان شناسی و دیگر دانش ها، که اهل این معارف، سخن او علیه السلام را در آن زمینه ها سرمشق و پایه های اصلی در دانش های خود قرار دادند.

با وجود اینکه ایشان صلی الله علیه و آله و سلم نمی نوشت، ولی دانش همه چیز به او داده شد...

و خدانشناس راهی برای انکار آن چه ذکر کردیم ندارد، و کافران نیرنگی نمی یابند برای دورکردن آن چه منتشر را آوردیم. جز اینکه گفتند: افسانه های پیشینیان است و جز این نیست که بشری به او می آموزد، پس خداوند سخن آنان را رد کرد و فرمود:

«لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَ هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ» (1)... (2)

و رازی در بیان دلائل برتری پیامبران صلی الله علیه و آله و سلم بر دیگر پیامبران گوید:

« حجت شانزدهم : محمد بن عیسی حکیم ترمذی در تقریر این معنی گوید:

«هر امیری برتریش به اندازه ی رعیت او است، پس امیری که فرمانروائی اش بر یک دهکده است، فرمانروایی و برتریش به اندازه ی همان دهکده است و کسی که مالک شرق و غرب است، نیاز به اموال و اندوخته هایی افزون بر ثروت آن دهکده دارد و همین گونه هر فرستاده ای که به سوی قومش برانگیخته شد از گنجینه های توحید و گوهرهای معرفت به اندازه ای عطا شد که بار رسالتی بر دوش او گذارده شد، پس فرستاده ای که در گوشه ای مشخص از زمین برای قومش فرستاده شده، از گنجینه های روحانی به اندازه ی همان سرزمین به او عطا می شود. و فرستاده به

ص: 495

1- نحل / 103.

2- الشفاء بتعريف حقوق المصطفى / 412- با شرح قاری.

سوی تمامی مردم شرق و غرب از انس و جنّ به ناچار باید به آن اندازه از معرفت به او بخشیده شود که بتواند با تلاش خودش به کارهای شرق و غرب اقدام کند.

بدین ترتیب، اگر نسبت نبوّت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم به نبوّت دیگر پیامبران، مانند نسبت تمام شرق ها و غرب ها به یک سرزمین مخصوص است، و اگر چنین است، به ناچار از گنجینه های حکمت و دانش به اندازه ای به او عطا شده که به هیچ کس پیش از او بخشیده نشده است. بنابراین به درجه ای از دانش رسیده که هیچ بشری به آن مقام و مرتبه نرسیده است. خدای متعال در حقّ او می فرماید: «فَأَوْحَىٰ إِلَيَّ عَبْدِي مَا أَوْحَىٰ» (1) و در فصاحت تا آن جا رسید که می گوید: «جوامع کلمه ها به من داده شد» (2) و کتابش سرآمد و نگهبان بر تمام کتاب ها و امّش بهترین امّت ها شد.» (3) و ابن حجر مکی در «المنح المکیّة» در شرح گفته ی بوصیری گوید:

لك ذات العلوم من عالم \*\*\* الغيب و منها لآدم الأسماء

«ذات علوم عالم غیب از آن توست و آدم فقط اسماء آنها را می دانست.»

گوید: «... و نظم کننده ی شعر نیازمند این تفصیل شده با آگاهی از آن چه قبل از او بوده است؛ چون خداوند متعال آدم را بر فرشتگان برتری داد با دانش هایی که به او آموخت، و این علوم علّتی برای فرمان سجده کردن و کُنش آنان در برابر او بود، بعد با گفته ی «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ...» برتری جستند و او را مذمت کردند و خود را ستودند.

شاید که چنین پنداشته شود که این جایگاه درخشان برای پیامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم حاصل نشده است؛ چون گاهی در مفضول چیزی پیدا می شود که در فاضل نیست، پس (شاعر) این پندار و توهم را با این بیان رد کرده که آدم علیه السلام از دانش ها، تنها آگاهی به اسماء آن ها را به دست آورد و دست آوردهای پیامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم دانش به

ص: 496

1- نجم 10/.

2- أوتيت جوامع الكلم.

3- تفسير رازی.

تمام حقایق و مسماهایش بود و شکی نیست که این درجه دانش بالاتر و والاتر از دانستن مجرد اسما است. زیرا که از اسماء برای تبیین مسماها استفاده می شود و مسمی مقصود بالذات است و آن دیگری وسیله است و میان این دو چه فاصله ی بسیار دوری است.

و مانند آن، این که هدف از آفرینش آدم علیه السلام همانا آفرینش پیامبر از صُلب او بود و همان مقصود بالذات است و آدم وسیله است و از این جا بعضی پژوهشگران گفته اند: جز این نیست که فرشتگان برای نور محمد صلی الله علیه و آله و سلم که در جبین آدم بود، سجده کردند...»

و شیخ خالد ازهری در شرح این سروده ی بوصیری:

فاق النبیین فی خلق و فی خلق \*\*\* و لم یدانوه فی علم و لا کرم

و کلهم من رسول الله ملتمس \*\*\* غرقاً من البحر او رشفاً من الدیم

و واقفون لیده عند حدّهم \*\*\* من نقطة العلم او من شکلة الحكم (1)

گفته است:.

« معنی این سه بیت چنین است: ایشان صلی الله علیه و آله و سلم بر تمام پیامبران در آفرینش و سرشت برتر شد و در دانش و در بخشندگی به او نزدیک نشدند، همان گونه که در توضیح عبارت «یا اکرم الرّسل» و «و من علومک علم اللوح و القلم» به زودی خواهد آمد و تمام پیامبران از دانش رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به اندازه ی جرعه ای از دریا یا قطره ای از باران فراوان برگرفتند، و همگی در انتهای نقطه ی علم خود یا شکل حکمت ها ایستاده اند و شکل را به حکم اختصاص داد، زیرا شکل مجموعه ای از نقاط است و مفهوم بیشتری را در بر دارد.» (2)

ص: 497

---

1- بر پیامبران در آفرینش و اخلاق برتری یافت و نزدیک او در دانش و در کرم نگردیدند

2- شرح البردة، از ازهری/ 63.

و هم چنین عصام در «شرح البردة» در شرح بیت اول گوید:

«گفت: به او نزدیک نشدند و نگفته است: هر یک از آنان به او نزدیک نشد؛ چون آن بلیغ تر است؛ چون معنایش این است که اگر همه ی آنان گرد آیند و تنها با محمد صلی الله علیه و آله و سلم مقابله شوند به او نزدیک نمی توانند شد، پس چگونه خواهد بود اگر یک به یک به مقایسه آیند... و در گفته اش: «فی کرم» دلیل بر این است که آنان در دانش به تنهایی و در بخشش به تنهایی به او نزدیک نمی توانند شد، نه اینکه در دانش و بخشش من حیث المجموع نمی توانند به او نزدیک شوند.» (به طور خلاصه پایان یافت.)

و در شرح بیت دوم گوید: «اگر بگویی: پیامبران علیهم السلام پیش از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هستند، چگونه جرعه ای از دریای او را تقاضا می کنند؟» گویم: آنان از او مسائل مشکلی در علم توحید و صفات پرسیدند، و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پاسخشان داد و مشکلاتشان را حل کرد، و در برابر او در شب معراج، دلیل و حجت آوردن میان آدم صغی الله و موسی کلیم الله انجام شد و به این اشاره فرموده در قولش: موسی با آدم محاجه کرد پس آدم با موسی محاجه نمود. یا بگویی: اعتبار و ارزش به مقدم بودن روح علوی است نه به قالب سفلی، و روح پیامبر ما مقدم بر دیگر پیامبران است و به این مطلب چنین اشاره فرموده است: من پیامبر بودم و آدم میان آب و گل بود و سرانجام این که: تمام پیامبران از دانش پیامبر ما نه از دیگری بهره برده و تقاضای شفقت نمودند؛ چون او دریای دانش و ابر بخشش است و آنان چون جوی ها و درختان می باشند.»

پس روشن شد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از تمام پیامبران و فرستادگان و فرشتگان داناتر است و تمامی تقاضا مندر جرعه ای از آن دریا یا قطره ای از باران فراوان او می باشند و این مقام و مرتبه ها گوشه ای از مقام و مرتبه ی دانش «شهر دانش» صلی الله علیه و آله و سلم است. پس امیرالمؤمنین علی علیه السلام از تمامی آنان داناتر است؛ چون او «باب مدینه العلم» است و چون ایشان صلی الله علیه و آله و سلم تصریح فرمود که هر کسی «آن شهر» را خواهد، پس باید از «درش» به سوی آن آید.

دلالت حدیث مدینه العلم بر اعلمیت حضرت امام علی علیه السلام به درجه ای از ظهور و وضوح رسیده است که گروهی از دانشمندان اهل سنت به آن تصریح کرده اند. سخنان بعضی از آنان را می آوریم:

شهاب الدین احمد در «توضیح الدلائل» گوید:

«باب پانزدهم - در این که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خانه ی حکمت و شهر دانش است و علی برای هر دو در است و او بدون شک و تردید داناترین مردم به خداوند متعال و احکام و آیه ها و سخن اوست.»

از مولایمان امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل شده که گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«ای علی، خداوند فرمانم داد که تو را به خود نزدیک کنم و تو را پیاموزم تا حفظ کنی و این آیه نازل شد: «و تَعِيَهَا أُذُنٌ وَاَعْيَةٌ» (1)؛ و تو گوش شنوا و حافظ دانش من هستی. حافظ امام ابو نعیم در «الحلیة» آن را روایت کرد و سلطان طریقت و برهان حقیقت شیخ شهاب الدین ابوحفص عمر سهروردی در «الشوارق» روایت کرد با اسنادش به عبدالله بن حسن با لفظش و گفت: هنگامی که آیه «و تَعِيَهَا أُذُنٌ وَاَعْيَةٌ» نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام فرمود: از خداوند تقاضا کردم که آن را گوش تو قرار دهد ای علی. علی علیه السلام گفت: بعد از آن چیزی فراموش نکردم و نمی توانستم فراموش کنم. استاد استادان زمان خویش و یگانه ی هم ردیفانش در دانش و عرفانش، شیخ زین الدین ابوبکر محمد بن علی خوافی گفت: لذا علی اختصاص یافت به دانش و حکمت افزون تر تا اینکه رسول خدا فرمود: من شهر دانشم و علی در آن است. و عمر گفت: اگر علی نبود عمر هلاک می شد.»

و ابن روزبهان در پاسخ گفته ی علامه حلی گفت:

«نوزده - در مسند احمد بن حنبل و صحیح مسلم آمده که گفت: هیچ یک از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نمی گفت: از من بپرسید، جز علی بن ابی طالب و

ص: 499

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدينة العلم و علی بابها.»

گفت: «این بر بسیاری دانش و حضور ذهن او درباره ی رخدادهای آگاهی اش بر دانش ها و معارف گوناگون دلالت می کند و تمام این امور مسلم است اما دلیلی بر نصّ بر امامت نیست؛ زیرا واجب نیست که اعلم، خلیفه باشد، بلکه برای امت حفظ نظام مسلمین اصلح خواهد بود و اگر ابوبکر اصلح برای امامت نبود، او را بر نمی گزیدند؛ همان گونه که گفتیم.»

و متن گفته ی مناوی در شرح حدیث مدینه العلم چنین است:

«أنا مدينة العلم و علی بابها فمن أراد العلم فلیأت الباب» مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم شهر جامع تمام ولایه های ادیان است و شهر به ناچار باید دری داشته باشد، پس خبر داد که درش علی می باشد. هر کس راه او را در پی گرفت، وارد شهر شد و کسی که آن را به خطا رفت، راه هدایت را به خطا رفته است.»

و موافق و مؤالف، دشمن و مخالف به اعلیّت ایشان گواهی داده اند.

کلاباذی نقل می کند که مردی از معاویه مسأله ای پرسید، او گفت: از علی بپرس، او از من دانتر است.

گفت: پاسخ تو را می خواهم.

گفت: وای بر تو! از مردی اکراه داری که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیوسته او را با دانش برتری و بزرگواری می بخشید و بزرگان اصحاب به این امر برای او اعتراف می کردند و عمر هر مشکلی داشت از او می پرسید. مردی نزد او آمد و سؤالی پرسید گفت:

علی این جاست پس از او سؤال کن.

گفت: می خواهم از تو بشنوم ای امیرالمؤمنین.

گفت: بلند شو، خداوند پاهایت را برپا ندارد.

و نام او را از دیوان حذف کرد.

و از نقل هایی صحیح از او رسیده است که به خداوند پناه می برد از مردمانی که علی در میانشان نیست. تا آن جا که او را نزد خود نگهداشت و ولایتی را به او نسپرد تا در مشکلات با او مشورت کند.

حافظ عبدالملک بن سلیمان نقل می کند و گوید: به عطا گفته شد: آیا از اصحاب کسی فقیه تر از علی بود؟ گفت: نه به خداوند سوگند.

و حوالی گفت: پیشینیان و پسینیان دانسته اند که فهم کتاب خداوند منحصر به دانش علی است. و هر کس که آن را نداند گمراه شده است از آن در که خداوند از ورای آن حجاب از دل ها برمی دارد تا متحقق شود آن یقینی که با برداشته شدن پوشش تغییری نیابد. تا این جا سخن او بود.» (1) و در آن آمده است: «أنا دارالحکمة - و در روایتی: أنا مدینة العلم و علی بابها - یعنی علی بن ابی طالب همان دری است که از آن وارد حکمت می شوند و تو را بسنده است این مرتبه که چقدر والاست و این منقبت که چه اندازه عالی و بلندمرتبه است و هر کس که گمان برد که مراد از قولش: و علی بابها - ارتفاع است که از ریشه علو است برای هدف فاسدش حيله و نیرنگ به کار برده که برایش سود و فربهی و بی نیازی نمی آورد.

ابونعیم از «ترجمان القرآن» مرفوعاً نقل می کند: خداوند عزوجل هیچ «یا ایها الذین آمنوا» فرو فرستاد جز اینکه علی در رأس و امیر آن بود. و ابن مسعود نقل می کند و گوید: خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودم، درباره ی علی از او پرسیده شد، پس فرمود: حکمت به ده بخش تقسیم شد، پس نه بخش به علی داده شد و یک جزء به مردم.

و نیز از او (آورده است که فرمود): «قرآن بر هفت حرف فرو فرستاده شد و حرفی از آن نیست مگر این که ظاهر و باطنی دارد و اما دانش ظاهر و باطن آن نزد علی است.»

و نیز نقل می کند (که فرمود): «علی سرور مسلمانان و پیشوای پرهیزکاران است.»

نیز آورده است (که فرمود): «من سرور فرزندان آدم هستم و علی سرور عرب

ص: 501

و نیز آورده است (که فرمود): «علی پرچم هدایت است.»

و نیز نقل می کند (که فرمود): «ای علی! خداوند فرمانم داد که تو را به خود نزدیک کنم و تو را بیاموزم تا شنوا شوی و این آیه بر من فرو فرستاده شد: «وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَاَعْيَةٌ» (1)»

و نیز از ابن عباس نقل می کند که گفت: با هم در این باره گفت وگو می کردیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هفتاد پیمان و عهد را به علی واگذار فرمود که هرگز به دیگری چنین واگذار نکرد.

و اخبار در این باب به شمارش نمی آید. (2) و ابن حجر مکی در «المنح المکیة» گوید:

«تنبیه: از آن چه دلالت دارد که خداوند سبحان دانشی مختص علی کرده که عبارت ها در بیانش ناتوان هستند، این فرموده اش صلی الله علیه و آله و سلم است: «أفضاكم عليّ» و آن حدیث صحیحی است که هیچ نزاعی در آن نیست. و فرموده اش: «من خانه ی حکمتم و در روایتی أنا مدینة العلم و علیّ بابها.»

و هم چنین ابن حجر در «تطهیر الجنان» در دفاع از معاویه گوید: «ششم جنگ و شورش او بر علی، با اینکه امام حق به اجماع اهل حل و عقد، و افضل و عادلتر و داناتر بود به نص حدیث حسن در اثر بسیاری نقل هایش بر خلاف کسی که آن را ساختگی پنداشته و کسی که گمان کرده صحیح است و یا به طور مطلق حسن دانسته: «أنا مدینة العلم و علیّ بابها...»

### و اما استلزام اعلیّت برای افضلیّت

مورد توافق میان دانشمندان و خردمندان است؛ چون دانش شریفترین فضیلت ها و بالاترین منقبت ها و عالی ترین مرتبت هاست. و کسی که در دانش بر

ص: 502

1- حاقه / 12.

2- فیض القدیر / 1/ 46.



مردم پیشی داشته باشد، در مقام افضل و اشرف و در بالاترین درجه نسبت به مردم قرار دارد...

و علی رغم پایداری و ثبوت این معنی، مناسب است که عبارت های بعضی از دانشمندان بزرگ را بیاوریم؛ برای توضیح و روشن شدن بیشتر مطلب:

حکیم ترمذی گوید: «اصل یکصد و سی و پنج ما را حدیث کرد اسماعیل بن نصرین راشد، از مسدد، از بشرین مفضل، از عمر بنده ی عقده که گفت:

شنیدم ایوب بن صفوان از جابر بن عبدالله نقل می کند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر ما وارد شد و فرمود: ای مردم! هر کس دوست می دارد که جایگاه خود را نزد خداوند بداند، پس بنگرد که منزلت خداوند نزدش چگونه است؟ خداوند بنده را نسبت به خود در جایی قرار می دهد که بنده خداوند را در آن جایگاه قرار داده است. و خداوند را لشکریانی از فرشتگان است که در مجالس ذکر وارد شده بر آن می ایستند. پس روز و شب در ذکر خداوند باشید، آگاه باشید در باغ های بهشت خوش بگذرانید. گفتند: ای رسول خدا! باغ های بهشت کجاست؟ فرمود:

مجلس های ذکر پس صبح و شام در ذکر خداوند باشید و او را به خویشتن یادآوری کنید.

پس جایگاه خداوند نزد بنده، تنها در قلب او و به اندازه این صفات است:

معرفت و دانش به او و ترس از او و بزرگداشت و تعظیم او و شرم از او و خشیت از او، ترس از عقاب او، و وجل هنگام یادکردنش، و نگهداشتن حرمت برای امر و نهی او، و پذیرش منتش و روش تدبیرش و توقّف در برابر احکامش، و خوش آمدن نفس از آن ها و تسلیم در برابر او با بدن و روح و قلب و دقت و مراقبت در تدبیر کارهایش، و همراه با یاد او و به پاخاستن در برابر بارهای سنگین نعمت ها و احسانش، ترک خواسته به خاطر مشیت های او و حُسن ظن در تمام آن چه به او عطا فرموده است.

و در این زمینه مردم بر یک دیگر برتری می جویند، پس جایگاه آنان نزد پروردگارشان به اندازه و بهره گیری آنان از این امور است و خداوند مؤمنان را به معرفت خویش گرامی داشته است، پس با معرفت ترین آن ها، داناترین آن ها به

اوست، و داناترین آن‌ها به او، بیشترین بهره را از این اشیاء دارد، و بهره‌مندترین آن‌ها از این اشیاء نزد او منزلت بالاتر و درجه‌ای برتر و پیوستگی نزدیک‌تری دارد و به میزان کاستی این امور بهره‌ی او کاسته شده و درجه‌اش پایین می‌آید و پیوستگی او دورتر و دانشش به او کم‌تر می‌شود و معرفتش به او ضعیف‌تر و ایمانش بیمار می‌شود و نفسش او را در اختیار می‌گیرد. خداوند که نامش مبارک است فرموده است:

«وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَىٰ بَعْضٍ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا» (1)

پس خداوند خلق را با معرفت به خودش و دانش به او برتری داده است نه به اعمال؛ از این رویه‌ودیان و مسیحیان و دیگر ملت‌ها، با آنکه کارهای شریعت را می‌دانستند، اما در این جا چون غباری پراکنده شدند. پس اعمال به سبب معرفت پاکیزه می‌شود و مقبول می‌گردد و بدن هابدان طهارت می‌یابد. پس هرکسی که با معرفت به او برتری داده شد، بهره‌ای از دانش به او عطا شده است. و کسی که به دانش و معرفت به خدا برتری یافت چیزهایی که وصف کردیم نزد او موجود است. «(2) و غزالی در «الرسالة اللدنیة» گوید: «بدان که علم، تصوّر نفس ناطقه‌ی مطمئنة، حقایق اشیاء و صورت‌های مجرّدش از مواد با اعیان و کیفیت‌ها و کمیت‌ها و جوهرها و ذاتشان است. چه مفرد و چه مرکب باشد. پس دانشمند، محیطِ مُدرکِ متصوّر است و معلوم همان ذات شیء است که علمش در نفس نقش می‌بندد و شرافت دانش، به اندازه‌ی شرافت معلومش و رتبه‌ی دانشمند به اندازه‌ی رتبه‌ی آن دانش است.

و شگّی نیست که برترین معلومات و والاترین و شریفترین و جلیل‌ترین آن‌ها، همان خداوند متعال، صانع مبدع حق یگانه می‌باشد. پس علمش که علم توحید است برترین دانش‌ها و جلیل‌ترین و کامل‌ترین آن‌هاست و فراگیری این دانش ضروری، بر تمامی خردمندان واجب است. همان‌گونه که صاحب شرع صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: دانش جویی بر هر مسلمان واجب است و به سفر برای

ص: 504

1- أسراء / 55.

2- نوادر الأصول - أصل / 135.

دانش طلبی فرمان داده و فرموده است: «دانش را بطلبید اگر چه در چین باشد.»

و عالم به این دانش برترین دانشمندان است. به همین سبب خداوند متعال آنان را با یادی ویژه در برترین مراتب ذکر فرموده است:

«شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ» (1)

پس دانشمندان توحید، البته نه به اطلاق، پیامبران هستند و بعد از آنان دانشمندانی هستند که وارثان پیامبران می باشند. و این دانش هر چند در ذاتش شریف و به خودی خودش کامل است دیگر دانش ها را نفی نمی کند؛ بلکه جز با مقدمه های بسیاری به دست نمی آید. و آن مقدمه ها سامان نمی یابند جز از دانش های مختلفی، مانند دانش آسمان ها و افلاک و تمام دانش های مصنوعات و از علم توحید دانش های دیگر زاینده می شود که آن ها را در جای خودش با رشته هایش ذکر می کنیم.»

و غزالی در باب اول از کتاب «العلم» در کتاب «احیاء علوم الدین»، فضیلت علم و تعلیم و تعلّم و شواهد آن را از نقل و عقل آورده و به تفصیل درباره اش بحث کرده است. (2) و فخر رازی در تفسیرش می گوید:

«و بدان که کتاب و سنت و معقول بر فضیلت علم دلالت دارد، اما کتاب، و جوهی دارد: اول: خداوند متعال علم را حکمت نامید و سپس امر حکمت را بزرگ داشت و این دلالت علم بر بزرگی شأن و مقام علم دارد.»

دوم: فرموده اش:

«قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ» (3)

سوم: فرموده ی او:

«أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (4)

ص: 505

---

1- آل عمران 18/.

2- احیاء علوم الدین 1/ 5-9.

3- زمر 9/.

4- نساء/ 59.

و مراد از «أولى الأمر» در صحیح ترین قول ها دانشمندان می باشند؛ چون بر پادشاهان اطاعت دانشمندان است و برعکس آن نیست.

سپس به این مرتبه بنگر، خداوند متعال دانشمند را در دو جای کتابش در دومین مرتبه ذکر فرموده است:

«شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ» (1)

و فرمود:

«أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (2)

و سپس خداوند سبحان و متعال بر اکرام آنان افزود و در دو آیه آنان را در اولین مرتبه قرار داد و فرمود:

«وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» (3)

و فرموده است:

«قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» (4)

چهارم:

«يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ» (5)

و بدان که خداوند متعال درجه ها را برای چهار گروه ذکر فرموده است:

اولین آن ها برای مؤمنان از اهل بدر با فرموده اش: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ ... لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ» (6)

دوم: برای مجاهدان: «وَ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ» (7)

سوم: برای نیکوکاران: «وَ مَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى» (8)

ص: 506

1- آل عمران / 18.

2- نساء / 59.

3- آل عمران / 7.

4- رعد / 43.

5- مجادله / 11.

6- انفال / 2-4.

7- نساء / 95.



چهارم: برای دانشمندان: «وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ» (1)

پس خداوند متعال اهل بدر را به درجه هایی از دیگر مؤمنان برتری بخشیده است. و مجاهدان را بر قاعدین اجری عظیم و درجه هایی از خود عطا فرموده، و نیکوکاران را بر اینان درجه هایی برتری داده سپس دانشمندان را بر تمام گروه ها به درجاتی برتری داده است.

پس واجب شد برتری دانشمندان بر همگان.

پنجم: فرموده اش: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» (2) و خداوند متعال دانشمندان را در کتابش به پنج منقبت توصیف فرموده است:

اول: ایمان: «وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا» (3)

دوم: توحید و شهادت «شَهِدَ اللَّهُ» تا فرموده اش: «وَأُولُوا الْعِلْمِ» (4)

سوم: گریه «يَخْرُونَ لِلَّذِينَ يَبُكُونَ» (5)

و چهارم: خشوع: «إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ» (6)

و پنجم: خشیت: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» (7)

و اما اخبار پس چند وجه دارد...» (8) و نیشابوری در تفسیرش گوید: «بحث سوم در فضیلت علم: اگر چیزی شریفتر از دانش در امکان می بود، خداوند متعال برتری آدم را به وسیله ی آن نمایان می فرمود و آن چه بر برتری آن دلالت دارد، کتاب و سنت و معقول است.» پس آیه هایی را که رازی ذکر کرده، آورده است، سپس حدیث هایی را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در برتری دانش و دانشمندان نقل کرده است. (9)

ص: 507

1- طهاها / 75.

2- مجادله / 11.

3- فاطر / 28.

4- آل عمران / 7.

5- آل عمران / 18.

6- اسرا / 109.

7- اسرا / 107.

8- فاطر / 28.

9- تفسیر رازی / 178.

و هم چنین سمهودی باب اول از کتاب «جواهر العقدين» را اختصاص داده است به سخن «درباره ی آوردن دليل هايي كه دلالت بر برتری دانش و دانشمندان دارد، و واجب بودن بزرگداشت و احترامشان و دوری از خشمشان و آزار بعضی از آنان. و در این زمینه آیه ها و اخبار صحیح به تواتر رسیده است و دليل هاي عقلي و نقلي با هم مطابقت و موافقت دارند به منظوری كه به آن اشاره كرديم و در این باب به آن تكيه كرديم...»

و مولوی عبدالعلی در «شرح مسلم» در سخن درباره ی مقام های اولیا و برتری میان آنان، بعد از بیانی آورده است: «چون برتری جز به دانش نیست و برتری به چیزی غیر از آن قابل اعتنا نیست.»

### داستان خلیفه شدن آدم علیه السلام

خداوند متعال در کتاب عزیزش می فرماید:

«وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالِ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ \* وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ \* قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ \* قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ أَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ » (1) رازی گوید:

«بدان هنگامی كه فرشتگان از وجه حكمت آفرینش آدم و ذریه اش و اسكان آنان در زمین سؤال كردند و خداوند متعال وجه حكمت آن را به طور اجمال خبر داد با فرموده اش: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» خداوند خواست بیانی برای آنان بیفزاید

ص: 508

و آن مجمل را بر ایشان تفصیل دهد. پس آن چه از برتری آدم صلی الله علیه و آله و سلم نزد آنان معلوم نبود، بیان فرمود. بدین ترتیب که تمام اسما را به آدم آموخت سپس به فرشتگان عرضه فرمود، تا کمال برتری او و کاستی آنان در دانش، بر ایشان آشکار شود سپس آن پاسخ اجمالی با این جواب تفصیلی مؤکد شود. «(1) و گوید: «مسأله ی ششم: این آیه دلالت بر برتری دانش دارد، خداوند سبحان کمال حکمت خویش را در آفرینش آدم علیه السلام آشکار فرمود جز با ظاهر کردن دانش او، پس اگر در امکان، چیزی اشرف از دانش می بود، واجب می شد که فضل او را به آن شیء نه به دانش اظهار فرماید.» (2) و گوید: «سپس به آغاز امر توجه کن، هنگامی که خداوند سبحان فرمود:

«إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» و هنگامی که فرشتگان گفتند «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا» خداوند سبحان فرمود: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» خداوند سبحان پاسخشان فرمود به این که من دانا هستم و دیگر صفت های جلال از قدرت و اراده و شنوایی و بینایی و وجوب و قدیم بودن و بی نیازی از مکان و جهت را در پاسخ آنان و برای ساکت شدنشان فرمود؛ بلکه صفت دانش را پاسخ آنان قرار داد و این دلالت دارد بر اینکه هر چند تمام صفت های جمال و کمال در نهایت شرافت هستند؛ اما صفت دانش با شرافت تر از دیگر صفات است.

سپس خداوند سبحان برتری آدم علیه السلام را به دانش آشکار فرمود و این نیز دلالت دارد که دانش اشرف از غیر آن است.

سپس وقتی که خداوند سبحان دانش او را آشکار فرمود، او را مسجود فرشتگان و جانشین در عالم پایین قرار داد و این دلالت دارد که آدم علیه السلام استحقاق آن منقبت را تنها به دانش یافت.

سپس فرشتگان به تسبیح و تقدیس خداوند افتخار کردند؛ در حالی که افتخار به آن در وقتی به دست می آید که هم راه با دانش باشد؛ چون اگر بدون دانش

ص: 509

---

1- تفسیر رازی / 175.

2- همان / 178.



حاصل شود، نفاق خواهد بود و نفاق پایین ترین مرتبه است. خداوند متعال می فرماید: «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ» یا تقلید خواهد بود و تقلید ناپسند است. پس ثابت شد که تسبیح و تقدیس آن ها، تنها به برکت علم موجب افتخار شد.» (1) و در تفسیر «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ...» گوید:

«بدان که این چهارمین نعمت از نعمت های همگانی برای همه ی بشر است.

و آن اینکه خداوند سبحان و متعال پدرمان را مسجود فرشتگان قرار داد؛ چون نخست آدم را به خلافت مخصوص کرد، دوم او را به دانش بسیار تخصیص داد، سپس در دانش ها به بلوغ رسید تا آن که فرشتگان از رسیدن به آن درجه از دانش ناتوان شدند، و آن گاه ذکر کرد که او مسجود فرشتگان قرار گرفته است.» (2) و به همین گونه، نیشابوری در تفسیر «غرائب القرآن» و بیضاوی در تفسیرش (140) و خطیب شریینی در «السراج المنیر / 48/1» و دیگرانی از مفسرین مشهور در تفسیر این آیه هابیان کرده اند.

### مشابَهت میان حضرت علی و حضرت آدم علیهما السلام

از لطائف این مقام، این است که عاصمی - در اثبات مشابَهت میان حضرت امیرالمؤمنین و حضرت آدم علیهما السلام در دانش و حکمت، گفته: همان گونه که آدم بر تمام فرشتگان به دانش برتری یافت که بهترین خصلت هاست، هم چنین سرور ما امیرالمؤمنین علیه السلام بر تمام امت به دانش و حکمت برتری یافت به جز خلفای پیشین.

اما او با استدلالش بر این مطلب به حدیث های «یا علی مُلِئْتَ عِلْمًا وَ حِكْمَةً» و «أنا مدينةُ العِلْمِ وَ عَلِيٌّ بِأُهَا» ناخودآگاه استثنایی را که برای خلفای سه گانه قائل شده بود، باطل کرده و استدلال اهل حق را بر افضلیت امام علیه السلام از همه آفریدگان، جز برادر و صنو خود، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم - از راه اعلمیت با حدیث «أنا مدينةُ العِلْمِ وَ عَلِيٌّ بِأُهَا»

ص: 510

1- تفسیر رازی / 199 1.

2- همان / 211.

و این است نصّ سخن او در «زین الفتی»: «و اما دانش و حکمت؛ خداوند متعال درباره ی آدم علیه السلام فرمود: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» پس آدم با دانش بر بندگانی برتری یافت که سرپیچی نمی کنند از آن چه خداوند فرمانشان داده و انجام می دهند هرچه فرمان داده می شوند و از این جهت شایسته شد که آنان بر او سجده کنند. پس همانطور که دانش، جهل و دانشمند جاهل نمی شود، همین گونه آدم که با دانش برتری یافت، مفضول نمی شود و همین گونه است حالت کسی که با دانش برتری یافته است و اما کسی که با عبادت برتری یافته، چه بسا که مفضول گردد؛ چون عابد چه بسا از درجه ی عبادت فرو افتد؛ اگر آن را ترک و از آن دوری کند، یا در آن از روی غفلت سستی کند، پس فضیلت و برتری او فرو می افتد و لذا گفته شده است: با دانش برتری به دست آید و بر او برتری پدید نمی آید و به دیدار دانشمند روند و او به دیدار کسی نمی رود و از این رو واجب است توصیف خداوند سبحان به علم و عالم، و نادرست بودن توصیف او به عبادت و عابد. و لذا بر پیامبرش علیه السلام منتّ گذارد به فرموده اش: «وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا» پس بخشایش را با دانش بر او بسیار بزرگ داشت، جدای از دیگر خصلت های و اخلاقی که او را به آن ها گرامی داشت و جدای از کشورها و آفاقی که بر او گشود.

هم چنین مرتضی علیه السلام به دانش و حکمت برتری داده شد و به این دو از همه ی امت به جز خلفای پیشین برتری یافت؛ و لذا پیامبر علیه السلام او را به این دو توصیف کرد آن جا که فرمود: «یا علی ملئت علماً و حکمةً» و در حدیث از مرتضی علیه السلام آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شبی در خانه ی امّ سلمه بود، صبح زود نزد ایشان رفتم، عبدالله بن عباس بر در خانه ایستاده بود، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به سوی مسجد بیرون آمد در حالی که علی در سمت راست و ابن عباس در سمت چپ ایشان بودند.

پیامبر علیه السلام فرمود: «ای علی! نخستین نعمت خداوند بر تو چیست؟ گفت: اینکه مرا آفرید و خلقتم را نیکو گردانید. فرمود: سپس چه چیز؟ گفتم: اینکه خودش را به من شناساند. فرمود: سپس چه چیز؟ گفتم: و چنان چه نعمت های خداوند را بشمارید

نمی توانید آن ها را به شماره در آورید. گفت: پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دستشان را بر شانه ام زده فرمود: «یا علی ملئت علماً و حکمةً» و از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدينةُ العِلْمِ وَ عَلِيٌّ بِأُهَا» و در بعضی روایت ها: «أنا دارالحكمة و علیُّ بأُهَا»

## 2- دلالت آن بر عصمت

حدیث مدینه العلم دلالت بر عصمت آقایان امیرالمؤمنین علیه السلام می کند و بدین ترتیب شکی در خلافت بلافصل ایشان بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیست...

و اما از دلالت آن بر عصمت، پژوهشگران اهل سنت پرده برداشتند.

اسماعیل بن سلیمان کُردی در «جلاء النظر فی دفع شبهات ابن حجر» بعد از سخنی از او گوید: مبادا به ظواهر آثار و احوال، از در آمدن و پوشیدن لباس های نمایانگر تهیدستی مانند پوشیدن لباس های تکه دوزی شده و عصا در دست گرفتن و غیر آن فریب خوری؛ چون سودی ندارد برای کسی که به آن ها موصوف شود و چیزی از معرفت خداوند در بر ندارد؛ بلکه گاهی ممکن است متّصف به آن ها با خودبینی بر اساتید انتقاد کند؛ از آن جا که حقیقت امر را تنها نزد خویش می بیند و بس و بسیاری از مردمان با این دیدگاه در وادی های حیرت به هلاکت رسیدند؛ چون جهل مرکب آنان را مغرور نموده، نمی دانند و خود نمی دانند که نمی دانند، مانند ابن تیمیّه و ابن المقری و سعد تفتازانی و ابن حجر عسقلانی و غیر آنان، پس اعتراض آنان بر معاصرتشان و به مردگان پیشین، دلالت دارد که راه حق را منحصر به خود، نه دیگری می دانند.

و ابن تیمیّه چیزهایی افزوده است از جمله: آن چه فقیه ابن حجر هیتمی در فتوهای نویش آورده است که از بعضی بزرگواران دورانش شنیده است که می گوید - در حالی که بر منبر مسجد جبل در صالحیه بود - : سیّد ما عمر دارای اشتباهاتی است و چه اشتباهاتی و آقایان علی در بیشتر از سیصد مورد خطا کرد!! ای کاش می دانستم از کجا برای تو صواب حاصل می شود اگر به گمان تو عمر و علی خطا کرده باشند؟ مگر نشنیده ای سخنی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در حق آقایان علی: من شهر

پس چنانکه می بینید ظاهر عبارت او و استدلالش به حدیث مدینه العلم در ردّ بر آن متعصّب معاند، بیانگر دلالت این حدیث شریف بر عصمت امام علیه السلام می باشد...

و نصّ گفته ی مولوی نظام الدین سهالوی انصاری در «الصبح الصادق» چنین است: «افاضه: شیخ ابن همام در فتح القدير پس از آنکه آزاد کردن کنیز بچه دار و جایز نبودن فروختن او را از تعدادی از صحابه به حدیث های مرفوع اثبات کرده و ثبوت اجماع را بر باطل بودن فروش نتیجه گیری کرده گفته است: از آن چه دلالت می کند بر ثابت بودن آن اجماع، چیزی است که عبدالرزاق اسناد داده است؛ ما را خبر داد معمر، از ایوب، از ابن سیرین، از عبیده سلمانی که گفت: شنیدم علی می گفت: رأی من و رأی عمر در مورد کنیزان بچه دار این بود که هرگز فروخته نشوند، سپس بعد از آن قائل به این شدم که فروخته شوند. پس به او گفتم: رأی پیشین تو را که با رأی عمر یکسان بود، بیشتر دوست دارم از نظری که به تنهایی داده ای. علی خندید.

و بدان که بازگشت علی از نظرش اقتضا دارد که او انقراض دوران را در تقرّر اجماع شرط می دانست و آن چه ترجیح دارد خلاف آن است، و باعث شگفتی من نمی شود که شأنی برای امیرالمؤمنین باشد که پیروانش را دور کند از اینکه تمایل پیدا کنند به دلیلی مرجوح و رأیی شسته شده و مذهبی ناشایست. پس اگر انقراض عصر در تقرّر اجماع شرط نباشد و این مطلب آشکارتر باشد (البته نه مانند وضوح آفتاب)، پس چگونه او به آن متمایل می شود، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است:

«تونسبت به من به منزلت هارون نسبت به موسی هستی جزاین که بعد از من پیامبری نیست.» دو صحیح آن را روایت کرده اند. و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من خانه ی حکتم و علی در آن است.» ترمذی آن را روایت کرد. پس انقراض درست است.

گفته نشود که خلفای سه گانه نیز درهای دانش هستند؛ در حالی که عمر حکم

به ممنوع بودن فروش کرده بود. چون سرانجام آن چه در این باب است، اینکه آن دو با یک دیگر تعارضی پیدا کردند و مذهب درست این است که عمر افضل می باشد و این اقتضا نمی کند که افضلیت در علم هم باشد و ثابت شد که علی در خانه ی حکمت است و حکمت اوست.»

و مفاد این سخن، دلالت حدیث «من خانه ی حکمت و علی در آن است.» بر عصمت امام علیه السلام است و در این صورت حدیث «أنا مدینة العلم و علی بابها.» به طریق اولی دلالت بر عصمت دارد، آن چنان که از این طلحه خواهد آمد با گفته اش:

«لکن حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم دانش را به شهر و خانه را به حکمت اختصاص داد از آن جهت که دانش انواع گسترده تر و رشته های بیشتر و سودمندی فراوان تر و بهره ای فراگیرتر از حکمت دارد. اعم را به اکبر و اخص را به اصغر تخصیص داد.»

### 3- دلالت حدیث بر اینکه امام واسطه ی دانش هاست

حدیث «مدینة العلم» دلالت دارد که بر امت واجب است دانش ها را از رسول صلی الله علیه و آله و سلم به واسطه ی آقایمان امیرالمؤمنین علیه السلام استمداد کند، و این شرافتی است که هر شرافت دیگری در برابرش تاب نمی آورد و فضیلتی است که بالاتر از آن نیست و مرتبتی است که افضلیت را اثبات می کند چه رسد به دیگر دلیل ها... و از این جا نیز خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام بدون هر سخنی، اثبات می شود:

محمدبن اسماعیل بن صلاح، امیر صنعانی در «الروضة الندیة» بعد از صحیح دانستن حدیث گوید: «آری و شاید بگویی: حقیقت این عبارت نبوی چگونه است؟ منظورم فرموده اش: «أنا مدینة العلم و علی بابها» می باشد. پس گویم: در این سخن استعاره ی تخیلیه و مکنیه و ترشیح است. از آن جهت که دانش را به اموال محسوس تشبیه کرد که گردآوری و نگه داری می شود، چون میان دانش و ثروت در ذهن ها تقارن وجود دارد. لذا بسیار در کنار هم آورده می شوند، مانند آن چه در کلام وصی علیه السلام است: دانش از ثروت بهتر است، در سخن مشهور و ثابت ایشان به کمیل بن زیاد. و در حدیث نبوی است: دو گرسنه هرگز سیر نمی شوند خواهان دانش

و خواهان دنیا. پس دانش را به ثروت تشبیه کرد با تمام ارزشی که در هر یک از آن دو وجود دارد و آزمندی در طلب و فخرفروشی در گردآوری آن دو و لذا شافعی گفت:

قيمة المرء علمه عند ذی العلم \*\*\* و ما فی یدیه عند الرعاع

و اذا ما جمعت علماً و مالاً \*\*\* کنت عین الوجود بالاجماع

ارزش انسان نزد عالم، دانش اوست و ارزش او نزد مردمان پست به قدر مال اوست

هرگاه دانش و ثروت را گرد آوری، به اجماع، عین وجود خواهی بود

و هنگامی که دانش را به ثروت تشبیه کرد، لوازم ثروت را نیز برای آن اثبات نمود که همانا گردآوری و نگه داری آن در جایی است که آن جا را به شهر تشبیه کرد؛ چون نخواست نوعی از دانش را مشابه نوعی از ثروت قرار دهد؛ بلکه دانش های بسیار گسترده از رشته های مختلف همانند دارایی ها و ثروت های گوناگونی است که جز شهر، نگهدار آن ها نیست. سپس مشبّه به را یعنی ثروت را پنهان داشت؛ همان گونه که شأن مکّنه است و لازمه ی آن را که شهر است به صورت استعاره ی تخیلی آورد؛ سپس به ترشیح در را برایش ثابت کرد، مانند گفته ایشان: پنجه های مرگ در فلانی فرورفت. سپس ضمیر «مدینه العلم» را بر ضمیر خودش صلی الله علیه و آله و سلم حمل کرد و به وسیله ی آن از این خبر داد و از علی علیه السلام خبر داد که درش می باشد و وقتی که شهر در داشته باشد از شأن اوست که منافع شهر را از آن در وارد و مصالح آن شهر را از آن در خارج کنند که در این سخن این ایهام وجود دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از علی علیه السلام کمک می گیرد. اما ایشان صلی الله علیه و آله و سلم این توهم را با این جمله از بین برد: «هر کس دانش را خواهد، باید از آن در بیاید.» یعنی از این در دانش ها استخراج می شود و به وسیله ی آن مدد جسته می شود و آن در، شأنی غیر از این ندارد و مانند دیگر درها در شهر نیست که برای ورود و خروج از آن است. خداوند خیر دهد به کلام نبوی، چه عالی است شأن و شرافتش و چه عظیم است بنیانش، و احتمال برداشت های دیگری هم می رود که این، نفیس ترین و گران بهاترین آن هاست.

و اگر این مطلب را دانستی، متوجه می شوی که خداوند وصی علیه السلام را به این فضیلت شگفت انگیز اختصاص داده است و شانس را منحصر به فرد فرموده است؛ برای آنکه او را باب شریفترین چیز در جهان هستی قرار داد که دانش است و آن دانش را هر کسی که خواهان است با استمداد از او دریافت می کند، بلکه او باب شریفترین دانش هاست که دانش های نبوی می باشد و آن هم دانش جامع ترین آفریده ی خداوند که سرور فرستادگانش صلی الله علیه و آله و سلم است. و هر شرافتی از این شرافت فرو می ریزد و گذشتگان و آیندگان در برابرش سر تعظیم فرود می آورند و همان طور که باب مدینه العلم را ویژه ی او قرار داد، از او چیزها و دانش هایی تراوید که دلیل هایش به زودی برای شما آورده می شود.»

#### 4- دلالت حدیث بر اینکه امام نگهبان دانش است

حدیث مدینه العلم دلالت دارد بر اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام نگهبان دانش های رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می باشد و همین معنی به تنهایی دلیلی بر برتری ایشان علیه السلام نسبت به دیگر اصحاب است و همین خواسته ی ما در این باب می باشد.

کمال الدین بن طلحه به همین مطلب تصریح کرده، آن جا که در شواهد دانش و فضل امام گوید:

«و از آن جمله است آن چه امام ترمذی در صحیحش با اسنادش روایت کرده و پیشتر در استشهاد به صفت الانزع البطين برای امیرالمؤمنین آورده شد:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدینه العلم و علی بابها» و امام ابو محمد حسین بن مسعود قاضی بغوی در کتابش به نام «المصابیح» نقل کرده است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا دارالحکمة و علی بابها» و لکن ایشان صلی الله علیه و آله و سلم دانش را به شهر و خانه را به حکمت تخصیص داده است و از آن جا که دانش دارای رشته های بیشتر و فنون گسترده تر و شعبه ها و بهره های فراوان تر و سودمندی فراگیرتر از حکمت است اعم را به اکبر و اخص را به اصغر تخصیص داده است.

و در آن گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اشاره است به اینکه جایگاه علی علیه السلام نسبت به دانش

و حکمت به منزله ی جایگاه در نسبت به شهر و در نسبت به خانه است؛ چون در، حافظ آن چه در شهر و درون خانه است، در برابر از بین رفتن و تجاوز یغماگران می باشد. و معنی حدیث چنین است که علی علیه السلام نگهبان دانش و حکمت است، پس از بین رفتن به آن روی نمی آورد و ترسی از دست دادنش نیست. پس علی را توصیف کرد که نگهبان دانش و حکمت است و برای علی علیه السلام همین بزرگی در مقام، دانش و فضیلت بس است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را نگهبان دانش و حکمت قرار داده است. (1)

## 5- دلالت حدیث بر واجب بودن مراجعه ی به او

حدیث مدینه العلم دلالت دارد بر وجوب مراجعه ی امت به امیرالمؤمنین علیه السلام برای دریافت دانش از او و از این رو به دنبالش حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«فمن أراد العلم، فلیأت الباب» و فرمود: «كذب من زعم أنه يصل إلى المدينة إلا من الباب» و این خود دلیل دیگری برای اثبات خواسته ی ماست و سپاس خداوند راست.

علامه ابن شهر آشوب پس از نقل حدیث از طریق مخالفان گوید: «این اقتضا می کند مراجعه ی به امیرالمؤمنین علیه السلام را؛ چون خود را با کنایه شهر نامید و خبر داد که رسیدن به دانشش تنها از سوی علی است؛ چون او را مانند در شهر قرار داد که جز از آن واردش نمی توان شد. سپس این امر را به این فرموده اش واجب کرد:

«فلیأت الباب» و در این امر دلیلی بر عصمت اوست؛ چون اگر کسی معصوم نباشد، سرزدن قبیح از او امکان پذیر است و اگر چنین اتفاق افتاد پیروی از او زشت است، پس به آن جا می رسد که ایشان علیه السلام فرمان به کاری زشت دهد که این جایز نیست.

و هم چنین دلالت دارد بر این که: او داناترین امت است و این مطلب را تأیید می کند آن چه از اختلاف امت دانستیم و مراجعه ی بعضی به بعضی دیگر و

ص: 517



بی نیازی ایشان علیه السلام از این مراجعه، و حضرت پیامبر علیه السلام ولایت و امامت علی علیه السلام را آشکار فرمود و اینکه فراگیری دانش و حکمت در زمان حیات و پس از ممات او صحیح و درست نیست جز از او و از روایت او همان گونه که خداوند متعال فرمود:

«وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا» (1) «(2)»

قاضی شهید شوشتری در «احقاق الحق» گوید: «می گویم: در این حدیث اشاره ای است به فرموده ی خداوند متعال: «وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا» و در بسیاری از روایت های ابن مغزلی به این مطلب تصریح شده است، در بعضی با اسناد به جابر است: «من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن در آید.» و در بعضی با اسناد به علی علیه السلام است: ای علی! من شهر هستم و تو در هستی، دروغ گوید هر که گمان برد که به شهر جز از طریق در می رسد. و از ابن عباس روایت شده: من شهر بهشت هستم و علی در آن است، هر کس بهشت را خواهد، باید از آن وارد شود. و از ابن عباس روایت شده است به نقل دیگری: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است، پس هر کس، حکمت را خواهد، باید نزد آن در آید.»

و این وجوب مراجعه به امیرالمؤمنین علیه السلام را اقتضا می کند؛ چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با کنایه نفس شریف خود را شهر دانش و خانه ی حکمت نامیده سپس خبر داد که رسیدن به دانش و حکمت او و به بهشت خداوند سبحان تنها از سوی علی ممکن است؛ چون او را مانند باب مدینه العلم و حکمت و بهشت قرار داد که جز از آن در کسی واردش نمی شود و آن بزرگوار علیه السلام کسی را که گمان برد به آن شهر می رسد از غیر طریق آن در دروغ گو خواند و آن آیه هم به همین مطلب اشاره می کند، همان گونه که ذکر کردیم.

و در این حدیث دلیلی بر عصمت اوست که آشکار می باشد؛ چون ایشان علیه السلام به طور مطلق در دانش ها فرمان به پیروی از او داد، پس باید ایمن از خطا باشد و نیز دلالت دارد بر اینکه ایشان امام امت است چون در برای آن دانش هاست، و این امر

ص: 518

1- بقره 189/.

2- مناقب آل ابی طالب / 2/ 34.

را آن چه از اختلاف امت دانسته شد و مراجعه بعضی به بعضی دیگر، تأیید می کند در حالی که علی علیه السلام از این کار بی نیاز بود و هم چنین بر ولایت و امامت ایشان دلالت دارد. و اینکه فراگرفتن دانش و حکمت و واردشدن به بهشت در دوران حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جز از سوی ایشان صحیح نیست و نیز روایت دانش و حکمت جز از او بر پایه ی فرموده ی خداوند متعال: «وَأَتُوا الْبَيْتَ مِنْ أَبْوَابِهَا» از آن جهت که ایشان علیه السلام همان در بود و چه زیبا گفته است:

مدینه علم و ابن عمک بابها \*\*\* فمن غیر ذاک الباب لم یؤت سورها

تو شهر دانشی و پسر عمویت در آن می باشد؛ پس از غیر آن در، به حصارش راه نمی توان یافت

و نیز دلالت دارد: بر اینکه هر کس چیزی از این دانش ها و حکمت ها را که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دارای آن ها بود، از غیر علی علیه السلام فراگیرد، عصیان کننده خواهد بود، همانند دزد و بالارونده از دیوار مردم؛ چون این دو اگر از غیر دری که به آن دستور داده شده، وارد شوند و به خواسته شان برسند هر دو سرکش هستند و فرموده اش علیه السلام: «هر کس دانش را خواهد پس باید به آن در آید.» منظور از این عبارت، مخیر گرداندن نیست؛ بلکه مراد واجب بودن و تهدید است مانند فرموده خداوند عزوجل: «فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَ مَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ» (1) و دلیل بر آن چنین است:

این جا پیامبری غیر از محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیست که او شهر دانش و خانه ی حکمت است، تا دانشمند اختیار فراگیری از یکی بدون دیگری را داشته باشد و نبود این دیگری دلیل بر واجب بودن است و اینکه فریضه ای لازم است و سپاس از آن خداوند است.»

و گوید: سپس بر خردمندان پوشیده نمی ماند که مراد از در در این روایت ها کنایه از نگهبانی است که چیزی را نسبت به او استثنای پذیر نیست و جز از او خارج نمی شود و جز به وسیله ی او، بر آن وارد نمی شود و وقتی ثابت شود که آن

ص: 519

حضرت علیه السلام نگهبان دانش ها و حکمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و وقتی ثابت شود فرمان خداوند متعال و پیامبرش به نزدیک شدن به او برای دریافت دانش و حکمت، آنگاه پیروی و فراگیری از او، واجب می شود و این حقیقت معنی امام است که برای اهل فهم و درک پوشیده نیست.»

## 6- دلالت حدیث بر اینکه امام نخستین کسی است که با سرکشان (اهل بغی) می جنگد

و از مواردی که حدیث مدینه العلم بر آن دلالت دارد، همان است که گنجی آورده است که امیرالمؤمنین علیه السلام نخستین کسی است که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با ستمگران می جنگد و این وجه نیز اقتضای افضلیت امام علیه السلام را نسبت به دیگر اصحاب دارد و درستی استدلال به آن در راستای خواسته ی اهل حق است و این نصّ سخن حافظ گنجی است:

« گویم - و خداوند داناتر است - : وجه این نزد من چنین است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است، حضرت صلی الله علیه و آله و سلم خواسته اند بگویند که خداوند متعال دانش را به من آموزش داد و مرا فرمان داد که خلق را در آغاز نبوت به اقرار به یگانگی او فراخوانم تا این که بخشی از دوران رسالت بر این دعوت سپری شد. سپس خداوند فرمان جنگ داد با کسی که از اقرار به یگانگی خداوند عزّوجلّ سر باز زند پس از آنکه از این کار منع کرده بود. پس من شهر دانش در اوامر و نواهی و در صلح و جنگ هستم تا اینکه با مشرکان جنگیدم و علی بن ابی طالب در آن شهر است. یعنی: او نخستین کسی است که بعد از من از خاندانم و از دیگر ائمتّم با ستمگران می جنگد و اگر علی برای مردم بیان و آشکار نمی نمود جنگ با ستمگران و حکم کشتن آنان و رهاکردن اسیرانشان و حرام کردن گرفتن اموال و به اسارت گرفتن فرزندان و زنانشان را، هرگز این مطلب دانسته نمی شد. پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قانون جنگ با مشرکان و به غارت بردن اموال و به اسارت گرفتن زنان و فرزندانشان را وضع کرد و علی وضع کرد قانون جنگ با ستمگران را که بر زخمی حمله برده نشود و اسیری کشته نشود و زنان و کودکان به اسارت گرفته

نشوند و اموالشان گرفته نشود و این وجهی نیکو و صحیح است.

با این همه، دانشمندان صحابه و تابعان و خاندان او قائل شده اند به:

افضلیت علی و بسیاری و بی پایانی دانش او، و تیزفهمی و فراوانی حکمتش و نیکویی قضاوتش و درستی فتوایش و ابوبکر و عمر و عثمان و دیگرانی از دانشمندان صحابه در احکام با او مشورت می کردند و سخن او را در نقض و ابرام به کار می گرفتند، در راستای اعتراف آنان به دانش او و فراوانی فضل و برتری خرد و صحت و درستی حکمتش و این حدیث در حق او چندان هم زیاد نیست؛ چون رتبه ی او نزد خداوند عزوجل و نزد پیامبرش و مؤمنان بندگان والای او و بالاتر از آن است.» (1)

## 7- حدیث در روایت جابر

خطیب بغدادی گوید:

« ما را خبر داد ابوطالب یحیی بن علی دسکری، از ابوبکر بن مقری، از ابوالطیب محمد بن عبدالصمد دقاق، از احمد بن عبیدالله ابو جعفر مکتب، از عبدالرزاق، از سفیان، از عبدالله بن عثمان بن خثیم، از عبدالرحمان بن بهمان که گفت:

شنیدم جابر بن عبدالله گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز حدیبیه در حالی که دست علی را گرفته بود، فرمود:

این امیر نیکوکاران و قاتل بدکاران است، یاری می شود کسی که او را یاری کند، سرشکسته است هر کس او را یاری نکند صدایش را بلند کرد و فرمود، من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن در آید.» (2) و ابن مغزلی گفت:

«خبر داد ما را ابوالحسن احمد بن مظفر بن احمد عطار، فقیه شافعی با خواندن من بر او و اقرارش به آن، سال چهارصد و سی و چهار به او گفتم: خبر داد شما را

ص: 521

1- کفایة الطالب / 222.

2- تاریخ بغداد / 2/ 377 و / 4/ 219.

ابومحمّد عبدالله بن محمّد بن عثمان مزنی ملقب به ابن السّقاء حافظ واسطی از عمر بن حسن صیرفی از احمد بن عبدالله بن یزید، از عبدالرزاق، از سفیان ثوری، از عبدالله بن عثمان از عبدالرحمان بن بهمان از جابر بن عبدالله که گفت:

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بازوی علی را گرفت و فرمود: این امیر نیکوکاران و کُشنده ی کافران است، پیروز است هر کس او را یاری کند، سرشکسته است هر کس او را یاری نکند سپس صدایش را بلند کرد و فرمود: من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن در آید.»

و گفت: ما را خبر داد حسن بن احمد بن موسی از ابوالحسن احمد بن محمّد بن صلت قرشی، از علی بن محمّد بن مقری، از محمّد بن عیسی ابن شعبه ی بزاز، از احمد بن عبدالله بن یزید مؤدّب، از عبدالرزاق، از معمر از عبدالله بن عثمان، از عبدالرحمان که گفت، شنیدم جابر بن عبدالله انصاری می گفت: شنیدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم - روز حدیبیّه در حالی که بازوی علی بن ابی طالب را گرفته بود - فرمود:

این امیر نیکوکاران و کُشنده ی فاجران است، پیروز است هر کس او را یاری کند، سرشکسته است هر کس او را یاری نکند سپس صدایش را بلند کرده، فرمود من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن در آید.»<sup>(1)</sup> و گنجی گفت: «ما را خبر داد علامه قاضی القضاة أبونصر محمّد بن هبة الله پسر قاضی القضاة محمّد بن هبة الله بن محمّد شیرازی، از حافظ ابوالقاسم، از قاسم بن سمرقندی، از ابوالقاسم بن مسعدة، از حمزة بن یوسف، از ابواحمد بن عدی، از نعمان بن هارون بلدی و محمّد بن احمد بن مؤمل صیرفی و عبدالملک بن محمّد که گفتند: ما را حدیث کرد احمد بن عبدالله بن یزید مؤدّب، از عبدالرزاق، از سفیان، از عبدالله بن عثمان بن خثیم، از عبدالرحمان بن بهمان که گفت: شنیدم جابر می گفت:

شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم - روز حدیبیّه در حالی که بازوی علی بن ابی طالب را گرفته

ص: 522

بود - می فرمود:

این امیر نیکوکاران و کُشنده ی فاجران است، پیروز است هر کس او را یاری کند، سرشکسته است هر کس او را یاری نکند، - سپس صدایش را بلند کرده فرمود: - من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس آن شهر را خواهد، باید نزد آن در آید.

گفتم: ابن عساکر در تاریخش این چنین آن را روایت کرده است و نقل هایش را از استادانش نقل کرد. «(1) گویم: این حدیث را بزرگان حافظان روایت کرده اند مانند:

عبدالرزاق بن همام صنعانی،

ابن السقاء واسطی،

ابوالحسن عطار شافعی،

خطیب بغدادی،

ابومحمد غندجانی

ابن مغزلی،

ابن عساکر و

گنجی شافعی

و این حدیث از جهت های متعددی دلالت دارد بر اهتمام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در آشکارا اعلام کردن امامت امیرالمؤمنین علیه السلام و افضلیت او در گفتار و کردار که عبارتند از:

1 - اعلام حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم این سخن را در «روز حدیبیه» که یکی از جایگاه های اجتماع عظیم مسلمانان و حضور همه ی طبقات مردم از بزرگ و کوچک، شریف و فرومایه بود.

2 - گرفتن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بازوی امیرالمؤمنین علیه السلام را برای تأکید افزون تر و اتمام حجّت بر حاضران و غایبان...

ص: 523

3 - فرمایش ایشان صلی الله علیه و آله و سلم درباره اش: «این امیر نیکوکاران و کُشنده ی کافران است» که نصّ صریح بر امامت اوست...

4 - فرمایش ایشان صلی الله علیه و آله و سلم: «پیروز است هر کس او را یاری کند، سرشکسته است هر کس او را یاری نکند.» که طاعت او را واجب و پیروی از او را لازم می نماید...

5 - فرمایش ایشان صلی الله علیه و آله و سلم با صدای بلند که: «أنا مدينة العلم...» برای ابلاغ به تمامی حاضران...

پس چگونه گفته می شود: منظور حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از این حدیث امامت امیرالمؤمنین علیه السلام نبوده است؟ و در این حدیث دلالتی بر ادّعی اهل حق وجود ندارد؟

### 8- این حدیث در خطبه ی حضرت امام حسن علیه السلام

قندوزی حنفی روایت می کند:

«أصبع بن نباته گفت: هنگامی که علی علیه السلام بر خلافت نشست خطبه ای خواند که ابوسعید بختری تمام آن را ذکر کرده است، سپس به حسن علیه السلام فرمود: فرزندم از منبر بالا برو و سخن بگو. پس او بالا رفت و بعد از حمد و صلوات گفت: ای مردم شنیدم جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: من شهر دانشم و علی در آن است و آیا جز از در شهر می توان واردش شد؟ پس فرود آمد.

سپس به حسین علیه السلام فرمود: از منبر بالا برو و صحبت کن. پس بالا رفت و بعد از حمد و صلوات گفت: ای مردم شنیدم جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: علی شهر هدایت است هر کس واردش شد، نجات یافت و هر کس از آن باز ماند هلاک شد.

پس فرود آمد. سپس علی علیه السلام فرمود: ای مردم، این دو پسران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستند و امانت او هستند که به امّتش سپرده است و درباره ی آنان پرسش می نماید.» (1)

ص: 524

بنابراین یاد کرد حضرت امام حسن علیه السلام از حدیث مدینه العلم در آن زمان یعنی وقت نشستن حضرت امام علی علیه السلام بر جایگاه خلافت و بسنده کردن به آن، از واضح ترین برهان ها بر دلالت این حدیث بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام و واجب بودن پیروی از او و سرسپردگی به ایشان می باشد...

## 9- رسیدن تمام راه ها به امام علیه السلام

شهاب الدین احمد بن عبدالقادر عجبیلی گوید:

و دعوة الحق و باب العلم \*\*\* و أعلم الصحب بكل حکم

و دعوت حق و در دانش و داناترین اصحاب به هر حکمی بود

امّ سلمه گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: ای فاطمه! آیا راضی نیستی که بر پیشگام امت خود در اسلام، و دانشمندترین و بردبارترین آن ها تو را تزویج کردم؟ و امّ سلمه گفت که پیامبر می فرمود: «علی با قرآن و قرآن با علی است، از هم جدا نمی شوند تا بر حوض بر من وارد شوند.» پس او دعوت کننده به حق و دعوت حق است.

و در «جامع الکبیر» است: «حکمت به ده بخش تقسیم شد، نُه بخش به علی داده شد و یک بخش به مردم و علی به این یک بخش داناتر از بقیه مردم است و ترمذی نقل می کند که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن در آید. و از این رو راه ها و رشته ها همه به او باز می گردند.»

یعنی: وقتی که علی علیه السلام باب مدینه العلم بود، راه ها و رشته ها به او باز می گردند و این نیز افضلیت او را ثابت می کند، و ثبوت آن در این باب بسنده است، همان طور که بر خردمندان پوشیده نمی ماند. [\(1\)](#)

ص: 525



مولوی حسن زمان گوید:

«تنبیه: از بهترین دلائل بر معنی ختم الأولیاء، حدیث مشهور و صحیحی است که گروه‌هایی از پیشوایان آن را صحیح دانسته‌اند، از جمله بزرگ‌ترین گوینده در رجال، پایگاه محدثان ابن معین، و هم چنین خطیب در تاریخش با آن موافقت کرده - در حالی که نخست قائل بود که اصلی ندارد.»

و از آن جمله: امام حافظ، منتقد، مجتهد، مستقل، مجدد، جامع در دانش‌ها آن گونه که او را سیوطی و ابن حجر و تاج سبکی و ذهبی و نووی به نقل از امام و حافظ خطیب بغدادی نقل کرده‌اند که در دوران کسی با او شریک نبوده است و سخن پیشوای پیشوایان ابن خزیمه این مطلب را تأیید می‌کند که گوید: بر بستر زمین داناتر از ابن جریر نمی‌شناسم در تہذیب الآثار و خطیب گفته است در این معنی مانندش را نیاورده‌ام، و سیوطی سخن او را در «مسند علی» از کتاب «جمع الجوامع» نقل کرده است.

و از آن جمله: حاکم است؛

و دیگری: مجد شیرازی استاد ابن حجر، در «نقد الصحیح» که در اثبات حقانیت آن بسیار سخن گفته است، آن گونه که دهلوی در «لمعات التنقیح» آن را نقل کرده است.

و اینان به حسن دانستن حدیث بسنده کرده‌اند: علایی، و زرکشی و ابن حجر در «اقوام آخر» در ردّ بر ابن جوزی.

از فرمایش حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم: من شهر دانشم و علی در آن است و به شهرها جز از در وارد نمی‌شوند. خداوند متعال فرموده است: «وَأُتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا» و این قوی‌ترین گواه بر صحیح بودن روایتی است که حاکم آن را صحیح دانسته است: «هر کس دانش را خواهد، باید به آن در آید.»

و این جایگاه ختم است که بعد از او ولّی نیست جز اینکه به او باز می‌گردد و از او برمی‌گیرد و اشاره به اوست آن چه در حدیث صحیح مستفیض مشهور بلکه

متواتر هست، نسبت به دستور بستن هر دری به مسجد جز در خانه ی او، با استناد به فرمان خداوند متعال نسبت به این کار که همان بستن هر دری از صاحب شریعت بود به جز در خانه ی او که به خواست خدا در طریقت به حقیقت بود. پس به ناگزیر رشته های طریقت منحصر به در مرتضی شده است جز استثناهایی مانند دریچه ی صدیق ابوبکر که حدیث های صحیح مذکور و احادیث دیگر مشهور تأییدش می کنند.

و از این رو مرتضی مانند عیسی بود در افراط و تفریطشان نسبت به آن، آن گونه که وارد شده است. و در شبی که عیسی به آسمان رفت به شهادت رسید آن گونه که از طریق هایی از امام حسن بن علی در خطبه، نقل شده است. پس او خاتم ولایت عامه از آدم تا آخرین ولی می باشد.

و مرتضی خاتم ولایت خاصه ی محمّديه کبری است، پس مهدی که درباره اش -به نقل طبرانی و گروهی آمده است: مهدی از ما اهل البیت است، (1) دین به او ختم می شود، همان گونه که به ما گشوده و آغاز شد - پس ولی دیگری از عرب از گرامی ترین افراد در اصل و نسب و مقام است و شیخ اکبر که خاتم ولایت محمّديه صغری بود، با او معاصر بود و ملاقاتش کرد و نفی کرد خاتمیت ویژه ای غیر او را در عالم پیش از رسیدن به رتبه ی او و اگر به آن بشارت داده شده بود، پس فراموش کرد، سپس هنگامی که محقق شد، آن را ثابت نمود.» (2) و نتیجه ی این سخن: حدیث مدینه العلم از بهترین دلائل بر خاتم الأولیا بودن امیرالمؤمنین می باشد و هر ولی به او باز می گردد، از او می گیرد و این وجه دیگری برای دلالت حدیث مدینه العلم بر افضلیت و امامت ایشان علیه السلام است...

دهلوی گوید:

«و نهایت آن چه در این باب است، این که یکی از شرطهای امامت به صورت اتم در او محقق شد، اما با پیدایش یکی از شرطها، وجود مشروط لازم نمی گردد.»

ص: 527

---

1- المهدی منّا اهل البیت.

2- القول المستحسن فی فخر الحسن/ 184.

گویم: از بحث های پیشین دلالت حدیث مدینه العلم بر امامت آقایمان امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت شد، و این سخن «دهلوی» خود استدلال اهل حق به این حدیث شریف را بر امامت و خلافت تأیید می کند؛ چون محقق شدن یکی از شرطهای امامت در او که همان دانش است به وجه اتم، اعلمیت امام علیه السلام را ثابت می کند و این افضلیت او را اقتضا می کند. در این هنگام شکی باقی نمی ماند که او شرایط دیگر امامت را هم داراست.

## 11- دلیل های دیگری بر استلزام اعلمیت برای افضلیت و سپس امامت

### اشاره

و علی رغم ثبوت استلزام اعلمیت برای افضلیت و نیز سزاوار بودن اعلم به امامت و خلافت، با وجه هایی که پیشتر ذکر شد، ما در زیر چند دلیل تأکیدکننده بر این مطلب می آوریم:

### 1 - داستان جالوت

خداوند متعال می فرماید:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَهُمْ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا، قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَائِنَا، فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ\* وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ، قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ.» (1)

ثعلبی و بغوی و نسفی و غیر آنان گویند: «قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ» یعنی خداوند

ص: 528

او را برگزید «علیکم و زاده بسطة» بر شما با فضیلت و گستردگی در دانش «فی العلم» و این بدان دلیل بود که او داناترین بنی اسرائیل در زمان خودش بود. (1)

## 2 - داستان جانشینی سلیمان برای داوود علیهما السلام

این داستان را ابوالحسن محمّد بن کسائی در «قصص الأنبياء» و أبو اسحاق احمد بن محمّد ثعلبی در «العرائس» و عبیدالله کاشغری در «نقائس العرائس» با لفظهای نزدیک به هم آورده اند. و این همان داستان با بیان أبو اسحاق ثعلبی است:

(بابی در داستان جانشینی سلیمان فرزند داوود - علیهما السلام و یادی از انگشتر.

ابوهریره گوید:

خداوند متعال نوشته ای از آسمان بر داوود علیه السلام فرو فرستاد که با مَهری زرّین، مَهر شده و در آن سیزده مسأله بود. سپس خداوند متعال به او وحی فرستاد که درباره ی آن ها از پسر ت پرس. پس اگر آن ها را پاسخ داد، آنگاه او جانشین پس از تو است. گفت: داوود علیه السلام هفتاد کشیش و هفتاد کاهن یهودی را دعوت کرد و سلیمان را میان آنان نشان داد و گفت: ای فرزندم خداوند متعال نامه ای از آسمان بر من فرو فرستاد که در آن مسأله هایی است و مرا فرمان داد که آن ها را از تو پرسم. پس اگر آن ها را آشکار کردی تو جانشین بعد از من می باشی. سلیمان گفت: پیامبر خداوند هر چه که خواهد سؤال کند و توفیق من جز به خداوند نیست.

داوود گفت: پسرم نزدیک ترین چیزها چیست؟ دورترین چیزها چیست؟ مأنوس ترین چیزها چیست؟ وحشتناک ترین چیزها چیست؟ بهترین چیزها چیست؟ زشتترین چیزها چیست؟ کمترین چیزها چیست؟ بیشترین چیزها چیست؟ دو ایستاده ها چیستند؟ دو دهنده کدامند؟ و دو مشترک ها چیست؟ و دو از یک دیگر خشمگین کدامند؟ آن کدام کار است که اگر مرد مرتکب شد، پایش را ستایش کند؟ و آن کدام کار است که اگر مرد انجام داد، پایش را نکوهش کند؟

ص: 529

سلیمان علیه السلام گفت: اما نزدیک ترین چیزها آخرت است و اما دورترین چیزها آن چه از دنیا از دست دادی. و اما مانوس ترین چیزها جسدی است که در آن روح است و وحشتناک ترین چیزها جسدی است که روح در آن نیست و اما بهترین چیزها ایمان بعد از کفر است و اما زشت ترین چیزها کفر بعد از ایمان است و اما کمترین اشیاء یقین است و اما بیشترین چیزها شک است و اما دو ایستاده ها آسمان و زمین است و اما دو دهنده خورشید و ماه می باشند و اما دو مشترک شب و روز هستند و اما دو خشمگین از یک دیگر، مرگ و زندگی هستند و اما کاری که اگر مرد انجام داد پایش را ستایش می کند، شکیبایی هنگام خشم است و اما کاری که اگر مرد مرتکب شد، پایش را نکوهش می کند تندی هنگام خشم می باشد.

داوود گفت: مُهر را باز کنید. پاسخ ها همان گونه بود که از آسمان فرو فرستاده شده بود.

کشیش ها گفتند: ما رضایت نمی دهیم مگر سؤالی از او بپرسیم؛ اگر آن را جواب داد، او جانشین پس از تو می باشد.

سلیمان علیه السلام گفت: از من بپرسید و توفیق من جز به خداوند نیست. به او گفتند:

آن چه چیز است که اگر صالح و درست شد همه چیز انسان درست شود و اگر فاسد شد، همه چیز در انسان فاسد شود؟

گفت: آن قلب است.

آنگاه داوود به پا خاست و از منبر بالا رفت و خداوند متعال را ستایش کرد و ثنای گفت و سپس گفت: خداوند متعال فرمانم می دهد که سلیمان را جانشین خود قرار دهم.

گفت: بنی اسرائیل فریاد برآوردند و گفتند: کودکی نوجوان بر ما جانشین شود! در حالی که در میان ما با فضیلت تر و داناتر هست! این خبر به داوود علیه السلام رسید، پس اسباط رؤسای بنی اسرائیل را دعوت کرد به آنان گفت: سخنتان به من رسید، عصاهای خود را به من نشان دهید، هر عصایی که میوه داد، صاحبش ولیّ این امر بعد از من است.

گفتند: راضی شدیم. پس عصاهای خود را آوردند.

داوود به آنان گفت: هر کدام از شما نامش را روی عصایش بنویسد. نوشتند، سپس سلیمان عصای خود را آورد و نامش را روی آن نوشت و به میان عصاها گذاشته شد و در بر آن ها بسته شد و رؤسای اَسباط بنی اسرائیل بر آن نگهبانی دادند. صبح که شد نماز صبح را با آنان خواند، سپس پیش آمد و در را باز کرد و عصاهایشان را بیرون آورد پس همان گونه که بودند، بودند و فقط چوب دستی سلیمان برگ و میوه داده بود. گفت: پس آن را به داوود علیه السلام تسلیم کردند. داوود که آن را دید، خداوند را سپاس گفت و سلیمان را جانشین خود قرار داد و در بنی اسرائیل حرکت کرد و گفت: این جانشین من بر شما بعد از من است.»

### 3 - حدیث: هر کس کارگزاری را به کار گیرد... (من استعمل عاملاً...)

از دلیل های تعیین خلافت و امامت در شخص اعلم، آنی است که در «کنز العمال» از فرمایش حضرتش علیه السلام آمده است: «کسی که از مسلمانان کارگزاری را به کار گیرد در حالی که می داند در میان آنان شخصی سزاوارتر از او و داناتر به کتاب خداوند و سنت پیامبرش هست. به خداوند و پیامبرش و تمامی مسلمانان خیانت کرده است م. د. از ابن عباس.» (1) چون اگر به کارگیری کارگزاری در کاری کوچک چنین خیانتی به خداوند و پیامبرش و تمامی مسلمانان در پی داشته باشد، پس گمان تو به ولایت عامه و امامت کبری و خلافت عظمی از رسول خدا چگونه خواهد بود؟!

### 4 - دلیل از اشعار روایت شده

از دلیل های بر اقتضای اعلمیت برای امامت، اشعاری است که از یکی از صحابه روایت شده که بعد از سقیفه در مدح علی علیه السلام سروده است و بیان داشته که

ص: 531

او صاحب خلافت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بدون ابوبکر بن ابوقحافه است و اشعار این است:

«ما كنت أحسب أن الأمر منحرف \*\*\* عن هاشم ثم منها عن أبي حسن

أليس أول من صلی لقبلكم \*\*\* وأعلم الناس بالآثار والسنن

وأقرب الناس عهداً بالنبي ومن \*\*\* جبريل عون له في الغسل والكفن

من فيه ما في جميع الناس كلهم \*\*\* ليس في الناس ما فيه من الحسن

ما ذا الذي ردكم عنه فنعرفه \*\*\* ها إن بيعتكم من أول الفتن»

- گمان نمی کردم که امر از هاشم سپس از ابوالحسن منحرف شود. مگر او نخستین کسی نبود که بر قبله ی شما نماز خواند و داناترین مردم به آثار و سنت ها نیست؟ مگر او نزدیک ترین مردم از نظر سابقه به پیامبر و کسی که جبرئیل در غسل و کفن کردن (پیامبر) دستیارش بود، نبود؟ کسی که در او هست هر چه در تمام مردم هست. و در مردم نیست از نیکویی هایی که در او هست. چه چیز شما را از او برگرداند که آن را بشناسیم. اینک بیعت شما از آغازین فتنه هاست.

این ابیات را خوارزمی آورده و به «عبّاس بن عبدالمطلب» نسبت داده است. (1) و ایوبی هم آن را در «المختصر فی أخبار البشر» جز بیت آخر و اختلاف اندکی در بعضی کلمات، آورده است و آن ها را به «عتبه بن ابولهب» نسبت داده است. (2) و در «الموفقیات» آن ها را به «یکی از فرزندان ابولهب بن عبدالمطلب» منتسب کرده است و این متن گفته ی او است:

« محمد بن اسحاق روایت کرد: وقتی با ابوبکر بیعت شد (قبیله ی) تیم بن مره به آن افتخار کردند، گفت: عموم مهاجرین و بسیاری از انصار تردید نداشتند که صاحب خلافت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی است. پس فضل بن عبّاس گفت: ای گروه قریش و به ویژه ای بنی تیم شما خلافت را به سبب نبوت گرفتید و ما اهل آن هستیم نه شما و اگر این کار را خواستار شویم که ما سزاوارش هستیم، ناخشنودی مردم از ما بیشتر از غیر ما خواهد بود از جهت حسادت و کینه ی نسبت به ما، و ما

ص: 532

1- مناقب خوارزمی / 8.

2- المختصر فی أخبار البشر / 156.

می دانیم که پیمانی نزد صاحب ما هست که کار به او پایان می پذیرد و یکی از فرزندان ابولهب بن عبدالمطلب گفت:

ما كنت أحسب أنّ الأمر منصرف \*\*\* عن هاشم ثم منها عن أبي حسن

أليس أول من صلّى لقبلكم \*\*\* وأعلم الناس بالقرآن والسنن

وأقرب الناس عهداً بالنبي و من \*\*\* جبريل عون له في الغسل والكفن

من فيه ما فيهم لا يمترون به \*\*\* وليس في الناس ما فيه من الحسن

ماذا الذي ردكم عنه فنعلمه \*\*\* ها إنّ ذا غبننا من أعظم الغبن

- گمان نمی کردم که این امر جدا شود از هاشم سپس از ابوالحسن. مگر او نخستین کسی نیست که به قبله ی شما نماز خواند و داناترین مردم به قرآن و سنت هاست؟ و آیا او نزدیک ترین مردم از نظر سابقه به پیامبر نبود و کسی که جبرئیل در غسل و کفن کردن (پیامبر) دستیار او بود؟ کسی که در او هست هر چه در آن هاست و در آن شک ندارند و در مردم نیست نیکویی هایی که در او هست. چه چیزی آنان را از او برگرداند پس آن را بدانیم، اینک این زیان ما از بزرگ ترین زیان هاست.

وزین العراقی در «شرح الألفیه» و در «التقید و الايضاح» و هم چنین سخاوی در «فتح المغیث - شرح ألفیه الحدیث» در بحث درباره ی نخستین کسی که اسلام آورد، آن را به «خزیمه بن ثابت» نسبت داده اند. و این متن گفته ی عراقی در کتاب دومش است:

«و درست آن است که علی اولین مردی است که اسلام آورد و ابن عبدالبر اتفاق همگانی بر این مطلب را آورده است که خواهد آمد، و ابن اسحاق در «السیره» گوید: نخستین کسی که ایمان آورد خدیجه، سپس علی بن ابی طالب است و او اولین مردی است که به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورد؛ در حالی که پسری ده ساله بود. سپس زیدبن حارثه بعد از علی اولین مردی بود که اسلام آورد. سپس ابوبکر اسلامش را آشکار کرد، تا پایان گفته اش. و آن چه آوردیم که درست آن است که علی نخستین مردی است که اسلام آورد، گفته ی بیشتر صحابه است: ابوذر، و سلمان فارسی و خباب بن ارت و خزیمه بن ثابت و زیدبن ارقم، و ابویوب انصاری، و مقدادبن أسود،



و یعلی بن مره و جابر بن عبدالله و ابوسعید خدری و انس بن مالک و عقیف کندی.

و ابو عبدالله مرزبانی برای خزیمه بن ثابت چنین سرود:

ما كنت أحسب هذا الأمر منصرفاً \*\*\* عن هاشم ثم منها عن أبي حسن

أليس أول من صلى لقبلتهم \*\*\* و أعلم الناس بالفرقان و السنن (1)

و همین گونه شیرازی در «روضه الأحاب» و زرقانی در «شرح المواهب اللدنیة» آن را به او نسبت داده اند.

و بعضی مانند فخر رازی در تفسیر «مفاتیح الغیب» و نیشابوری در تفسیر «غرائب القرآن» و بیضاوی در تفسیرش آن اشعار را به حسان بن ثابت نسبت داده اند. (2) بعضی دیگر مانند ابوجعفر اسکافی در «نقض العثمانیة» آن را به «ابوسفیان بن حرب» نسبت داده اند و درباره ی آن حضرت علیه السلام که نخستین کسی است که اسلام آورد گوید: و اما شعرهای روایت شده معروف، بسیار و منتشر شده است.

از جمله گفته ی عبدالله بن ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب، در پاسخ به ولید بن عقبه بن ابومعیط:

و إن وليّ الأمر بعد محمّد \*\*\* عليّ و في كلّ المواطن صاحبه

وصيّ الرسول حقاً و صنوه \*\*\* و أول من صلّي و من لاذجانبه

- و بعد از محمّد ولیّ امر، علی است که در همه جا یار اوست. به حقیقت جانشین پیامبر و هم ریشه او و نخستین کسی است که نماز خواند و به او پناه برد.

و خزیمه بن ثابت گفت:

ص: 534

---

1- فتح المغیث 124/3

2- رازی، نیشابوری، بیضاوی در تفسیر آیه ی 24 سوره ی البقره.

وصی رسول الله من دون أهله \*\*\* و فارسه مذ كان في سالف الزمن

و أول من صلى من الناس كلهم \*\*\* سوى خيرة النسوان و الله ذو منن

- جانشین رسول خدا غیر از دیگر خاندانش و یکه سوارش از زمان های گذشته و نخستین از تمامی مردم که نماز خواند جز بهترین زنان و خداوند دارای نعمت هاست.

و ابوسفیان بن حرب بن امیه بن عبدشمس هنگامی که با ابوبکر بیعت شد گفت:

ما كنت أحسب أنّ الأمر منصرف \*\*\* عن هاشم ثمّ منها عن أبي حسن

أليس أول من صلّى لقبلتهم \*\*\* و أعلم الناس بالأحكام و السنن

و أبوالأسود دؤلی با تهدید طلحة و زبیر گفت:

و إنّ علیاً لکم مصحر \*\*\* یمائله الأسد الأسود

أما إنه أول العابدين \*\*\* بمكة والله لا يعبد

- علی برای شما شیر است همانند اوست شیر سیاه، آگاه باشید که او نخستین عبادت کنندگان در مکه بود در حالی که خداوند عبادت نمی شد

و سعیدبن قیس همدانی با رجزخوانی در صفین گفت:

هذا علیّ و ابن عمّ المصطفی \*\*\* أول من أجابه فیما روی

هو الإمام لا یبالی من غوی

- این علی و پسرعموی مصطفی است نخستین کسی که او را اجابت کرد در آن چه روایت کرد

او امام است و آنکه گمراه شد، اعتنایی نمی کند.

و زفرین یزیدبن حدیفه ی اسدی گفت:

فحوظوا علیاً و انصروه فانه \*\*\* وصی و فی الإسلام أول أول

و ان تخذلوه و الحوادث جمّة \*\*\* فلیس لکم عن أرضکم متحوّل

- علی را در میان گیرید و یاریش کنید او جانشین است و در اسلام اولین اولین هاست. و اگر یاریش نکنید؛ در حالی که حوادث بسیار است پس برای شما برگرداننده و متحوّلی از سرزمین تان نیست.



و اشعار هم چون اخبار هستند، اگر تواطی و اتفاق درآمدن دو همسان ممتنع شد، ورود آن حجت خدا خواهد بود.

## 5 - گفته ی عمر: «اگر معاذبن جبل را درک می کردم...»

از شگفتی هاست: آن چه از عمر بن خطاب روایت کرده اند که او آرزو می کرد هنگام مرگش، معاذبن جبل زنده می بود تا او را جانشین خود می کرد و علتش - بنا بر گمانش این بود که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده بود که در حق معاذبن جبل فرمود:

«هنگامی که دانشمندان روز قیامت گرد آیند معاذبن جبل پیشاپیش آنان خواهد بود.»

از کسانی که این داستان را روایت کرده اند: ابن سعد در «الطبقات» احمد در «المسند» و ابن قتیبه در «الامامة و السياسة» و ابونعیم در «الحلیة» و ابن حجر و عسقلانی در «فتح الباری» و متقی در «کنز العمال» و...

ذکر کردیم: «أنا مدینة العلم و علی بابها» و در فصل قضاوتش. <sup>(1)</sup> ابن سعد گوید: «ما را خبر داد یزیدبن هارون، از سعیدبن ابوعرویه که گفت:

شنیدم شهر بن حوشب می گفت: عمر بن خطاب گفت: اگر معاذبن جبل را درک می کردم پس او را جانشین خود می کردم، پروردگارم در این باره از من می پرسید می گفتم: پروردگارم! شنیدم پیامبرت می گفت: هنگامی که دانشمندان روز قیامت گرد آیند، معاذبن جبل به اندازه ی پرتاب یک سنگ جلوتر از آنان خواهد بود.» <sup>(2)</sup> از این جا دانسته می شود که مقدم بودن مرد در دانش برای جانشینی بسنده است و عمر با استناد به این موضوع جانشینی را جایز می دانست و این خود از قوی ترین گواه ها بر برتری دانایان، و سزاوارتری او به خلافت و امامت است و هر کس مدعی خلاف این معنی باشد، عمر را نادان و سبک مغز به شمار آورده است.

هر چند که معاذ از شرطهای معتبر در امام بودن جز دانش را نداشت از جمله

ص: 536

1- دین الفتی: دست نویس.

2- الطبقات الكبرى 3/590.

قرشی بودن؛ چون مقرر است که «ائمه از قریش هستند...»

دهلوی گوید:

«به ویژه با وجود آن شرط یا بالاتر از آن در غیر او، آن گونه که به روایت اهل سنت ثابت شد، مانند: «خداوند چیزی در سینه ام نریخت جز اینکه آن را در سینه ی ابوبکر ریختم.»

گویم:

هر کس اندک پژوهشی در اخبار و آثار داشته باشد، می داند که آن سه شیخ در درجه ی بالایی از نادانی و نفهمی بودند و علامه سید محمد قلی گوشه هایی از دلائل آن را در «تشیید المطاعن» آورده است، هر کس که خواهد به آن مراجعه نماید.

با توجه به این حقیقت ثابت و پایدار، اهل سنت، شرط دانایی بالفعل به تمام احکام را در امام قرار نداده اند و عموم آنان شرط اجتهاد را بسنده دانسته اند، جز اینکه تعدادی این شرط را هم نگذاشته و جایز دانسته اند که امام در امور دین مقلد مجتهدها باشد و این جز تلاش آنان برای درست کردن خلافت شیخ ها نیست.

و تفاوتی همه ی این ها را در «شرح المقاصد» در بر شمردن شرطهای امام آورده است، آن جا که گوید: «جمهور شرط شجاع بودن را افزوده اند تا از برپا داشتن حدود و پایداری در برابر دشمنان، ترسی نداشته باشد، در اصول و فروع مجتهد باشد تا بتواند امر دین را بر پا دارد و در تدبیر کارها دیدگاه و رای داشته باشد تا در سیاست مردم خرابکاری نکند.

و بعضی دیگر آن ها را شرط قرار نداده اند؛ چون به ندرت همه ی آن ها در یک شخص جمع می شود و بسنده کرده اند به یاری گرفتن از دیگران، بدین گونه که کار جنگ ها و رویارویی با مشکلات را به شجاعان واگذارد و در کارهای دینی از مجتهدین فتوا بگیرد و در کارهای مملکت با دارندگان رأی و بینش صحیح مشورت

ص: 537

کند.» (1) و صدیق حسن خان گفته ی این بعضی ها را در «أکلیل الکرامة فی تبيان الإمامة» تأیید و از آن دفاع کرده است.

## 12- باطل کردن معارضه با «ماصب الله فی صدري الا و صببته فی صدر ابي بكر.»

اشاره

(2)

دهلوی گوید:

«خداوند چیزی در سینه ام نریخت جز این که آن را در سینه ی ابوبکر ریختم.»

گویم:

این معارضه به چند دلیل باطل و پذیرفته نشده است:

### 1 - این حدیث ساختگی است

نشانه های ساختگی بودن این حدیث آشکار است و عقل سلیم حکم بر باطل بودنش می دهد؛ چون مفهومی این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر در تمام دانش ها یکسان هستند، که این امری است که هر مسلمانی باطل بودن آن را قطعی می داند.

### 2 - عدم تطابق با واقع

و هم چنین از این حدیث برمی آید که ابوبکر دارنده ی تمامی دانشهای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده است که این هم باطل است؛ چون نادانی ابوبکر نسبت به احکام و

ص: 538

---

1- شرح المقاصد / 244 5.

2- خداوند چیزی را در سینه ام نریخت جز این که آن را در سینه ی ابوبکر ریختم.

دیگر مسائل بر کسی پوشیده نیست و بعضی موارد آن به تفصیل در کتاب «تشیید المطاعن» آمده است که با مراجعه ی به آن، جهل ابوبکر نسبت به بسیاری از احکام و معارف یقینی و آیه های قرآنی و مسائل شریعت آشکار می شود... تا آن جا که در جاهایی به جهل خود اعتراف کرده و در حوادث پیش آمده به دیگری مراجعه کرده و از او استفتا نموده است... و این دلالت دارد بر اینکه «خداوند چیزی در سینه ام نریخت جز این که آن را در سینه ی ابوبکر ریختم» دروغی است که به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده شده است.

### 3 - نظر ابن جوزی

ابن جوزی پس از بیان تعدادی از اخبار ساختگی در شأن ابوبکر گوید:

«نویسنده گوید: حدیث های بسیاری را که در فضیلت ابوبکر روایت می کنند رها کردم، بعضی از آن ها صحیح المعنی هستند ولی نقلشان ثابت نمی شود و بعضی ارزشی ندارد و همواره از مردم عامی می شنوم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کنند که فرمود: خداوند چیزی در سینه ام نریخت جز این که آن را در سینه ی ابوبکر ریختم و هر گاه مشتاق بهشت می شوم، ریش ابوبکر را می بوسم و من و ابوبکر مانند دو اسب مسابقه بودیم، از او پیشی گرفتم پس او به دنبال آمد و اگر از من پیشی می گرفت در چیزهایی از او پیروی می کردم که اثری از این ها در (روایت های) صحیح و نه در ساختگی نیافتیم و سودی در اطاله چنین مطالبی نیست.» (1) و در این سخن نکته هایی است:

نخست: این حدیث پنداری، به درجه ای از بطلان رسیده است که ابن جوزی حتی به ذکر کردن و مورد نکوهش قرار دادنش نپرداخته است؛ بلکه آن را در حدیث هایی آورده است که سستی و بطلان آن ها واضح و آشکار است...

دوم: این سخن، دروغ پردازی پی در پی مردم عامی است که دانشمندان

ص: 539

مطلقاً به ذکر آن نپرداخته اند...

سوم: این از افتراهایی است که اثری نه در صحیح و نه در ساختگی ها از آن نیست و این نهایت سقوط و نادرستی است...

چهارم: فایده ای در اطاله کلام در همانندش نیست...

و از شگفتی های کار دهلوی این است که وقتی بیهوده تلاش می کند که به حدیث «مدینه العلم» طعنه بزند به سخن «ابن جوزی» استناد می نماید ولی از طعنه زدنش نسبت به حدیث ساختگی «در سینه ی من ریخته نشد...» دوری می کند و این حرکت تا ابد شگفتی کار او را نمی زداید. و از دهلوی چه بسیار چنین رفتارهایی بروز کرده و به کژی و دشمنی عادت نموده است.

#### 4 - دیدگاه طیبی

حسین بن عبدالله طیبی در کتابش «الخلاصة فی اصول الحدیث» نصّ بر ساختگی بودن حدیث کرده است که به زودی از عبارت های فتنی و شوکانی دانسته می شود.

شرح حال طیبی

او از پژوهشگران مشهور اهل سنت در حدیث است.

خطیب تبریزی در پایان کتاب «الإكمال فی أسماء الرجال» گوید: از نوشتن، گردآوری، ویرایش و پیرایش این نوشته در روز جمعه بیستم رجب الحرام الفرد، سال هفتصد و چهل فراغت یافتم و من ناتوانترین بندگان و آرزومند بخشش و مغفرت خداوند متعال، محمد بن عبدالله خطیب فرزند محمد، با یاری استاد و مولایم سلطان مفسران و پیشوای پژوهشگران، شرف ملت و دین، حجّت خداوند بر مسلمانان، حسین بن عبدالله بن محمد طیبی، آن را نوشتم، سپس آن را بر او عرضه کردم همان گونه که «المشکاة» را بر او عرضه کردم، پس این را مانند آن پسندیده دانست و این را نیز مانند آن نیکو شمرد، و سپاس از آن خداوند پروردگار جهانیان

ص: 540



است و درود و سلام بر محمد و خاندانش و تمامی اصحابش».

و ابن حجر گوید: «حسین بن محمد بن عبدالله طیبی، پیشوایی مشهور، نویسنده‌ی شرح المشکاة و غیر آن... او بخشنده متواضع با باورهایی نیکو بود. به گسترش دانش روی آورده بود... نمونه‌ی بارزی در استخراج دقایق از قرآن و سنت‌ها بود.» (1) و سیوطی گوید: «... امام مشهور، علامه در معقول و عربی و معانی و بیان» سپس سخن ابن حجر عسقلانی را نقل می‌کند. (2)

## 5 - نظر ابن قیم

و این سخن و نظر ابن قیم جوزیه است: «از چیزهایی است که نادانان منتسب به سنت آن را ساخته‌اند» و به زودی متن گفته‌ی او از «قاری» خواهد آمد.

### شرح حال ابن قیم

برای شرح حال ابن قیم به متن نوشته‌ی سیوطی بسنده می‌کنیم: «محمد بن ابوبکر بن ایوب بن سعید بن جریر، شمس ابن قیم جوزیه حنبلی علامه، در هفتم صفر سال 691 به دنیا آمد، عربی رانزد مجد تونسسی و ابن ابوالفتح بعلی خواند. فقه و واجبات را نزد ابن تیمیه آموخت و دواصل عربیت رانزد او وصفی هندی خواند و حدیث رانزد تقی سلیمان و ابوبکر بن عبدالدائم و ابونصر بن شیرازی و عیسی مطعم و دیگران شنید.

او نوشت و مناظره کرد و اجتهاد نمود و از بزرگان ائمه در تفسیر و حدیث و فروع و دواصل عربیت شد. از کتاب هایش: زادالمعاد و مفتاح دارالسعادة، مهذب سنن ابوداود، سفر النجدین بین رفع الیدین فی الصلاة، معالم الموقعین عن رب العالمین... می‌باشد.» (3)

ص: 541

---

1- الدرر الكامنة / 2/ 68.

2- بغية الوعاة / 228.

3- بغية الوعاة / 25، و شرح حالی هم در الدرر الكامنة / 3/ 400 و الوافی بالوفیات / 2/ 270 و البدر الطالع / 2/ 143، دارد.

## 6 - نظر فیروزآبادی

مجدالدین محمدبن یعقوب شیرازی فیروزآبادی در پایان کتابش «سفرالسعادة» گوید:

«از مشهورترین ساختگی‌ها در فضایل ابوبکر، این حدیث است: خداوند در روز قیامت برای مردم به طور عمومی و برای ابوبکر به طور خاص تجلی می‌کند. و حدیث: خداوند چیزی در سینه ام‌نریخت جز این که آن را در سینه‌ی ابوبکر ریختم.

و حدیث: هر گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به بهشت اشتیاق پیدا می‌کرد، ریش [ابوبکر] را می‌بوسید. و حدیث: من و ابوبکر همانند دو اسب مسابقه هستیم، و حدیث:

خداوند متعال هنگامی که ارواح را برگزید، روح ابوبکر را برگزید و همانند این‌ها که از افتراهایی است که به بداهت عقلی باطل بودنش معلوم است.»

پس آیا جایز است استناد به این سخن و اعتماد بر آن، در جهت اثبات دانش ابوبکر؟ به جان خودم این از زشت‌ترین زشتی‌ها و ناپسندترین کارها و آشکارترین دروغ‌هاست!!

## 7 - نظر فتنی

محمد طاهر گجراتی فتنی به ساختگی بودن این حدیث تصریح کرده، چنین گوید: «در کتاب خلاصه آمده: خداوند چیزی در سینه ام‌نریخت جز این که آن را در سینه‌ی ابوبکر ریختم. ساختگی است.» (1)

## 8 - نظر قاری

قاری در «الموضوعات الکبری» به نقل از ابن‌قیم گوید:

«از آن چه نادانان منتسب به اهل سنت در فضل ابوبکر ساخته‌اند این حدیث است: خداوند برای مردم به طور عمومی و برای ابوبکر به طور خاص تجلی می‌کند

ص: 542

و حدیث: خداوند چیزی در سینه ام نریخت جز این که آن را در سینه ی ابوبکر ریختم. و حدیث: هر گاه مشتاق بهشت می شد محاسن سفید ابوبکر را می بوسید. و حدیث: من و ابوبکر چون دو اسب مسابقه هستیم. و حدیث: وقتی خداوند روح ها را برگزید، روح ابوبکر را انتخاب کرد. و حدیث عمر: رسول خدا علیه السلام و ابوبکر با یک دیگر صحبت می کردند و من مانند یک زنگی میان آن دو بودم. و حدیث: اگر به اندازه ی عمر نوح در امتش در فضایل عمر برایتان سخن می گفتم به پایان نمی رسید و عمر حسنه ای از حسنه های ابوبکر است. و حدیث: ابوبکر با روزه و نماز فراوان از شما پیشی نگرفت؛ بلکه با چیزی که در سینه اش باقی ماند و این از سخنان ابوبکرین عیاش است.»

و از این جا دانسته می شود که احتجاج دهلوی به این دروغ زشت آشکار - با تمام ادّعی فضل و دانشی که برای خود دارد جز از روی سرسختی و عنادورزی با حق و اهلش نیست.

### 9 - نظر عبدالحق دهلوی

شیخ عبدالحق دهلوی نظر فیروزآبادی را در «شرح سفر السّعادة» چنین تأیید کرده است: «نویسنده گوید: همه ی امثال این حدیث ها که لازمه اش برتری از تمام آفریدگان از پیامبران و غیره یا به مفهوم مساوات در رتبه با سید المرسلین یا خارج بودنش از دایره ی حکم عقل و عادت می باشد ساختگی است.»

### 10 - نظر إله آبادی

محمد فاخر إله آبادی به ساختگی بودن این مطلب ساختگی زشت و ناپسند اعتراف کرده و بدان گونه که افزون بر آن چیزی نیست آن را اثبات کرده است. بیان آن چنین است:

نیشابوری در تفسیر آیه ی غار گفته است: «اهل سنّت به این آیه بر افضلیّت ابوبکر استدلال کرده اند و نهایت یاری و مصاحبش و موافقت باطن و ظاهرش و در

غیر این صورت پیامبر در مانند آن حالت بر او اعتماد نمی کرد، و اینکه او همراه رسول خدا در غار و در دانش بود به گفته اش: در سینه ام چیزی ریخته نشد جز این که در سینه ی ابوبکر ریختم.» (1) علامه نورالله تستری - (شوشتری) در کتاب «کشف العوارفی تفسیر آیه الغار» در ردّ او چنین گوید: «و اما گفته ی او که ابوبکر، دومین پیامبر در دانش بود و این که استدلال کرده به این گفته: در سینه ام چیزی ریخته نشد جز این که آن را در سینه ی ابوبکر ریختم، از ته مانده های سخن است. نمی توان با آن آیه بر افضلیت ابوبکر استدلال کرد، افزون بر اینکه استاد فاضل، آخرین محدّثان شافعی مجدالدین فیروزآبادی - نویسنده ی القاموس فی اللغة - در پایان کتاب مشهورش به نام «سفرالسّعادة» آورده است: این حدیث و غیر آن، از آن چه در شأن ابوبکر روایت شده است، از مشهورترین ساختگی ها و افتراهایی است که باطل بودنشان بدیهی عقلی است، الخ»

محمد فاخر إله آبادی در کتابش «درّة التحقيق فی نصرّة الصّدیق» در ردّ بر قاضی تستری با اشاره بر سخن نیشابوری گفته است:

«و اما پنجم: از آن جا که حدیثی را که دلیل بر دومین بودن ابوبکر در دانش برای پیامبر آورده است بحمدالله تعالی نزد ما هم از ساختگی هاست، که چندین نفر از بزرگان ثقه به آن تصریح کرده اند، دوست داشتیم آن علامه که به آن استدلال کرده به آن احتجاج نمی کرد و این ثانی بودن برای پیامبر را از ردیف سخن ساقط می کرد به جهت ضعیف بودن احتجاج و این که موجب بی ادبی می شود، آیا کسی می تواند در دانشی دومی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باشد چه پیامبر و چه ولیّ باشد؟ این روش کسی است که بهره ای از دین نداشته باشد، و مقام سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم را نشانسد، همان گونه که شیعیان در فضایل ائمّه اهل البیت علیهم السلام: ذکر می کنند، خداوند متعال، ما و علامه و دیگر کسانی که مانند او چنین جرأتی را کرده عفو فرماید، پس خداوند

ص: 544

متعال و پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم و صدیق و ائمه از این گونه ستودن ها بیزار هستند - خداوند خیر دهد امام همام که این ثانی بودن را ذکر نکرده است آن گونه که از عبارت «تفسیر الکبیر» بر می آید و پیشتر آورده شد.»

گویم:

و این سخن بر باطل بودن آن حدیث ساختگی، دلالت می کند از چندین جهت که مخفی نمی ماند. اما ناسزاگویی به شیعیان به گمان او، برخاسته از نشناختن مراتب ائمه ی اهل البیت و جایگاه های رفیع آنان از سویی و اطلاع نداشتن از حدیث های صحیح رسیده در حق آنان از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از سوی دیگر می باشد که بخشی از آن ها را در مؤیدات حدیث «مدینه العلم» آوردیم؛ به آن ها مراجعه شود.

شرح حال إله آبادی

إله آبادی از بزرگان محدثان اهل سنت در هند است. صدیق حسن خان در کتاب «إتحاف النبلاء المتّقین بإحیاء مآثر الفقهاء و المحدثین» شرح حال او را آورده و او را بسیار مورد ستایش قرار داده است.

## 11 - نظر شوکانی

قاضی القضاة شوکانی در کتاب «الفوائد المجموعة فی الأحادیث الموضوعة» گوید: «حدیث: خداوند چیزی در سینه ام نریخت جز این که آن را در سینه ی ابوبکر ریختم، نویسنده ی «الخلاصة» آن را ذکر کرده و گفته است: ساختگی است.»

## 12 - باطل بودن حدیث از سخن دهلوی

باطل بودن این سخن نسبت داده شده به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از گفته ی خود دهلوی هم ثابت می شود که حدیث دروغ و افترا است. او در کتاب «التحفة» آورده است هر حدیثی که سند نداشته باشد به آن گوش داده نمی شود و پیشتر متن گفته ی

ص: 545

ابن جوزی آورده شد که آن از حدیث‌هایی است که نه در صحیح‌ها و نه در ساختگی‌ها اثری از آن نیست. پس احتجاج دهلوی به این سخن پنداری، عجیب است.

### خلاصه‌ها و نکته‌ها

خلاصه‌ای از آن چه گذشت:

اول: اهل سنت را دلیلی نیست که به آن به دانش ابوبکر احتجاج کنند نه از صحیح‌ها و نه از ساختگی‌ها؛ وگرنه به مانند این سخن از خرافات عامیانه و لغزش‌های نادانان احتجاج نمی‌کردند...

دوم: از سخن ابن جوزی هم دانسته شد که این سخن از پست‌ترین ساختگی‌ها و افتراهای زشت و ناپسند است و هیچ‌یک از بزرگان حدیث را نیافتیم که مخالفتی با این حکم کرده باشد، پس چگونه «دهلوی» از سخن پذیرفته شده نزد همگان دوری جست است و به بی‌پروایی خود در سرزنش به حدیث مدینه‌العلم استناد کرده است با اینکه این سخن توسط بزرگان حافظان رد شده است؟ و این مایه شگفتی است!! و از این جا دوری «دهلوی» از انصاف و روش گمراه و انحراف او آشکار می‌شود...

سوم: از سخن فیروزآبادی دانسته شد که آن حدیث از ساختگی‌ها و افتراهایی است که باطل بودنش با عقل بدیهی می‌باشد... پس گمان تو به «دهلوی» چیست که به آن احتجاج می‌کند؟!...

چهارم: از سخن ابن قیم دانسته شد که این سخن از ساخته‌های نادانانی است که به سنت انتساب یافته‌اند...

و از آن دانسته می‌شود که «دهلوی» به این سخن از نادانان پیروی کرده است، پس او را در گروه دانشمندان به شمار آوردن و قرار دادنش در سلسله‌ی محدثان ستمی زشت است.

پنجم: از سخن «ابن جوزی» دانسته می‌شود که این سخن برآمده از مردم

عوام و شنیده شده از ایشان است و اثری از آن نه در صحیح و نه در ساختگی ها نمی باشد... و بدین ترتیب شأن «دهلوی» شناخته می گردد...

### 13- باطل کردن معارضه با «لو کان بعدی نبی لکان عمر»

#### اشاره

#### (1)

دهلوی گوید:

«و مانند: اگر بعد از من پیامبری بود، عمر بود.»

گویم:

این باطل است و معارضه ی با آن از چند وجه ساقط است:

#### 1 - کفر پیشین عمر

هیچ اختلافی میان مسلمانان نیست که عمر بن خطاب بخش بزرگی از عمرش را در شرک و بت پرستی گذرانده است و این امر به تواتر ثابت شده و نیازی به استدلال و برهان ندارد و هیچ کس - هرچند در نهایت عصبیت و عناد باشد توان انکار آن را ندارد. پس صادر شدن این سخن - که دلالت بر استحقاق عمر به نبوت دارد - از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم محال است؛ چون مخالف اجماع موجود میان مسلمانان است، بر این اساس که کفر مانع از نبوت است و کسی که سابقه ی کفر دارد، هرگز پیامبر نمی شود.

و اما دلالت آن بر استحقاقش به نبوت کاملاً آشکار و از سخنان آن قوم ظاهر است و به آن شهادت می دهد:

اول: آنان این سخن را در باب فضیلت های عمر بن خطاب آورده اند.

دوم: طیبی گمان برده که عمر در الهام به درجه ی پیامبران رسیده است، سپس آورده است که گویی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در این که او پیامبر است یا نه تردید کرده

ص: 547

---

1- اگر بعد از من پیامبری بود، عمر می بود.

است!! سپس این حدیث پنداری را تأییدی برای سخن خود آورده است و این متن گفته اش است آن گونه که در «المرقاة» آمده است در شرح حدیث أبهریره: «در میان اُمّت های پیش از شما کسانی بودند که به آنها الهام می شد، پس اگر کسی در میان اُمّت این ویژگی را دارا باشد، او عمر است.» (1) گوید:

« طیبی گفته است: این شرط (فان یک من اُمّتی أحد) مانند آن است که یک اجیر بگوید: اگر برای کار کردم، حَقّم را کامل بپرداز، در حالی که او به آن داناست و لکن از سخنش چنین تصوّر می شود که شانه خالی کردن تو از اینکه حق مرا بدهی، کار کسی است که در استحقاق من شک و تردید دارد؛ هر چند که کاملاً آشکار است و مراد از محدّث، کسی است که بسیار به او الهام می شود تا اینکه به درجه ی پیامبران در الهام منتهی می شود، پس معنی چنین است: در اُمّت های پیش از شما پیامبرانی بودند که از ملاً اعلی الهام می گرفتند، پس اگر در اُمّت کسی دارای این شأن باشد، عمر است، او را چنین قرار داد چون همتایی نداشت و از همتایانش در این امر برتری داشت، گویی که تردید کرده است که آیا او پیامبر است یا نه، پس «اگر» (لو) به کار برد و این مطلب را آن چه در فصل دوم آمده است تأیید می کند: لو کان بعدی نبی لکان عمر بن الخطاب پس «لو» در حدیث بمنزله ی «إن» است بر سبیل فرض و تقدیر، همان گونه که در گفته ی عمر آمده است: نیکو بنده ای است صهیب اگر از خدا نمی ترسید او را نافرمانی نمی کرد. (2) و سوم: شیخ احمد سرهندی مجدّد در نامه هایش آورده است: شیخین در زمره ی پیامبران شمرده می شوند و آن دو به فضیلت های پیامبران احاطه شده اند، سپس بدین منظور به این سخن باطل حجّت آورده است. (4) و چهارم: شیخ عبدالحق دهلوی در «اللمعات فی شرح المشکاة» در شرح آن

ص: 548

---

1- لقد کان فیما قبلکم من الامم محدّثون، فان یک من اُمّتی احد فأنّه عمر.

2- نعم العبد صهیب لو لم یخف اللّٰه لم یعصه.

3- المرقاة فی شرح المشکاة 5/ 531-532.

4- نامه ی شماره/ 251.



گوید: «گفته اش: لکان عمر بن الخطاب، شاید که ایشان صلی الله علیه و آله و سلم از این جهت گفته که عمر الهام شده و محدث بوده و فرشته در قلبش حق را القا می کرد و او را مناسبتی با عالم وحی و نبوت بود. و خداوند داناتر است.»

و پنجم: شیخ ولی الله دهلوی گوید: «نوع سی و نهم: اگر بعد از او صلی الله علیه و آله و سلم پیامبری بود، عمر می بود از عقبه بن عامر روایت شده که او گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: اگر بعد از من پیامبری بود، عمر بن خطاب بود، ترمذی آن را نقل کرده است.» (1)

## 2 - عمر معصوم نیست

مسلمانان اتفاق کردند که عمر هرگز معصوم نبوده است و شواهد بر آن از سخن خودش و دیگران جداً بسیار است و کسی که هرگز معصوم نبوده، حتماً جایز نیست که پیامبر باشد و سخن مورد حجّت قرار گرفته که دلالت بر جواز نبوت عمر اگر پیامبری بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می بود دارد باطل است.

## 3 - لازمه ی این حدیث، افضلیت عمر بر ابوبکر است

لازمه ی این سخن برتری عمر بر ابوبکر است، ولی اهل سنت اجماع کرده اند که ابوبکر افضل است و این خود دلیل دیگری بر باطل بودن این حدیث گمانی است.

و از شگفتی هاست این که بعضی از آنان این حدیث را دلیل آورده اند که افضلیت به ترتیب خلافت است، تقنازانی در «تهذیب الکلام» گوید: «افضلیت به 2 ترتیب خلافت است؛ اما به طور اجمال: چون اتفاق اکثر دانشمندان بر آن، نشان می دهد که دلیلی برای آن دارند، و اما تفصیلاً به خاطر فرموده ی متعال است، «وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى» (2) و او ابوبکر است. و به خاطر گفته اش علیه السلام: به خدا سوگند خورشید طلوع و غروب نکرد بعد از پیامبران و فرستادگان بر کسی برتر

ص: 549

1- قرّة العینین/ 18.

2- لیل 17/ و 18.

از ابوبکر. و گفته اش: بهترین امّتم ابوبکر، سپس عمر است و گفت: اگر بعد از من پیامبری بود، عمر بود. و گفت: عثمان برادرم و دوستم در بهشت است.»

لیکن مّلا یعقوب لاهوری، به نادرستی این استدلال توجّه داده و در «شرح التّهذیب» گوید: «به جهت گفته اش علیه السلام بهترین امّتم ابوبکر و سپس عمر است، و او علیه السلام گفت: اگر بعد از من پیامبری بود، عمر می بود.»

شکّی نیست که این ها و آن چه پس از آن آمده دلالت بر برتری کسی دارد که درباره ی برتریش وارد شده است، امّا به گونه ای که اهل حقّ ادّعا می کنند، در ثابت بودن این ویژگی برای او نوعی تردید است، و اگر این دلیل را برپا کنیم که اگر بعد از او علیه السلام پیامبری بود، او از غیرش بهتر بود، و اینکه عمر به تنهایی برای رسیدن به نبوّت صالح است بر این فرض که نبوّت پایان نیافته باشد، لازمه اش این است که عمر برتر از ابوبکر باشد، و این تخصیص در تنصیص اخلاص ایجاد می کند.»

#### 4 - باطل بودنش با بداهت عقل

این حدیث مورد ادّعا از ساختگی هایی است که باطل بودنش با بداهت عقل معلوم و آشکار است، مانند دیگر روایت هایی که درباره ی مقام ابوبکر و عمر روایت شده است که بعضی از آن ها را فیروزآبادی نقل کرده است که متن گفته اش پیشتر آمد بلکه آن بزرگتر و شگفت انگیزتر از آن است همان گونه که واضح است.

#### 5 - ضعیف بودن اسنادهایش

افزون بر آن چه گذشت، سند این حدیث ضعیف است و چنین توضیح می دهیم که: این حدیث را - غالباً از حدیث «عقبه بن عامر» نقل می کنند و مدار آن بر «مشرح بن هاعان» است.

ترمذی گوید: « ما را حدیث کرد سلمه بن شیبب، از مقری، از حیاة بن شریح، از بکر بن عمرو، از مشرح بن هاعان، از عقبه بن عامر که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: اگر بعد از من پیامبری بود، عمر بن خطّاب بود. این حدیث غریبی است که آن را

## ضعیف بودن مشرح بن هاعان

پس گوئیم:

مشرح بن هاعان از محدثان ضعیف است. ابن جوزی در «الضعفاء و المتروکین» او را چنین یاد کرده است: «مشرح بن هاعان مغافری مصری، به او نمی توان دلیل و حجّت آورد.»

و بعد از نکوهش در مورد آن، که دومین حدیث درباره ی فضایل عمر است، گوید: «ابن حبان گفت: صحیفه های مشرح بر او مشتبه شد پس حجّت آوردن به آن ها باطل گردید.» (2) و ذهبی گفت: «د. ت. ق. مشرح بن هاعان مصری، از عقبه بن عامر، راستگوست، ابن حبان او را سست دانسته است و عثمان بن سعید به نقل از ابن معین گوید: ثقه است و ابن حبان گوید: کنیه اش أبو مصعب است از عقبه منکرهایی روایت می کند که از آن ها پیروی نمی شود. لیث و ابن لهیعة از او روایت کرده اند. پس درست آن است که رها شود آن چه که تنها او آورده است. عقیلی در شرح حال او چنین می افزاید: گفته شده است: او با حجاج به مکه آمد و منجیق بر کعبه برپا کرد.» (3)

در شرح حال او در «حسن المحاضرة» آمده است: «ابن حبان گفت: از عتبة منکرهایی روایت می شود که از آن ها پیروی نمی شود.» (4)

پس ضعیف بودن این مرد و ساقط بودن حدیثش آشکار شد، ابن جوزی در «الضعفاء و المتروکین» و عقیلی در «الضعفاء» او را یاد کرده است. ابن جوزی گفت:

«به او حجّت و دلیل آورده نمی شود.» و ابن حبان گفت: «نوشته هایش بر او واژگون شد، پس حجّت و دلیل آوردن به آن باطل شد.»

ص: 551

---

1- صحیح الترمذی / 619 5.

2- الموضوعات / 321 1.

3- میزان الاعتدال / 117 4.

4- حسن المحاضرة / 270 1.

و چه نکوهشی بالاتر از اینکه با حجّاج به مکه آمد و منجنیق بر کعبه برپا کرد و آیا احتجاج به حدیثی از شخصی با این حال و کردار جایز است؟

و از این جا سقوط ثقه شمردن او توسط ابن معین به فرض ثابت شدنش آشکار می شود، علاوه بر اینکه جرحی که سبب آن تفسیر شد، بر تعدیل مقدم است که در جایش توضیح داده شد، و گویی که ذهبی این عیب بزرگ این مرد را کوچک شمرد و می گوید: بسیار راستگوست!!!...

و سخن ابن حبان بر واضح بودن سقوط این حدیث می افزاید که گوید: «از عقبه منکرهایی روایت می شود که از آن ها پیروی نمی شود.» و دانستید که این حدیث از آن هاست و هم چنین گوید: «درست آن است که رها شود آن چه را که تنها او آورده است.» و از سخن ترمذی دانستید که تنها او این حدیث را نقل کرده است...

### ضعیف بودن بکر بن عمرو

سپس راوی حدیث از مشرح «بکر بن عمرو مغفیری» است که او هم مورد طعن و نکوهش قرار گرفته است. ابن حجر گوید: «حاکم گفت: از دارقطنی درباره ی او پرسیدم گفت: کار او محل تردید و تأمل است.» (1) و ذهبی گفت: «ابوعبدالله حاکم گفت: «در کارش بحث و بررسی می شود.» (2) و در تهذیب التّهذیب آمده است: «ابن قطن گفت: عدالتش را نمی دانیم.» (3) و از این جا ابن حجر عسقلانی او را در مقدمه ی «فتح الباری» در ردیف کسانی از رجال بخاری آورده است که مورد طعن قرار گرفته اند. (4)

### حدیث از طریق دیگر

طبرانی در «المعجم الصغیر» از روایت «عصمة بن مالک» حدیث را نقل کرده است که اسناد آن نیز ضعیف است. مناوی گوید: «اگر بعد از من پیامبری بود،

ص: 552

1- تهذیب التّهذیب / 1/ 486.

2- میزان الاعتدال / 1/ 347.

3- تهذیب التّهذیب / 1/ 486.

4- هدی الساری / 391.

عمر بن خطاب می بود. از چیزی که نمی بود خبر داده که اگر بود چگونه می بود و در آن ظهوری از فضلی است که خداوند آن را برای عمر قرار داده است از ویژگی های پیامبران و دوستان فرستادگان، حم ت ک از عقبه بن عامر جهنی، طب از عصمة بن مالک و اسنادش ضعیف است. (1) و پس از سخن سیوطی گوید: «طب از عصمة بن مالک» گفت: «بیهقی گفت: و در آن است: فضل بن مختار، که ضعیف است.» (2)

### ضعیف بودن فضل بن مختار

گویم: بعضی از گفته های آنان را در ضعیف بودن این مرد می آوریم:

ابن جوزی در «الضعفاء و المتروکین» گوید: «فضل بن مختار، أبوسهل بصری، حدیث او منکر است. و ابوحاتم رازی گفت: حدیث های اباطیل نقل می کند، از محمد بن مسلم طائفی و أبان بن ابوعیاش حدیث شنید. ابراهیم بن مخلد و سعید بن عفیر از او روایت کرده اند.»

و در «میزان الاعتدال» گوید: «فضل بن مختار أبوسهل بصری، از ابن ابی ذئب و غیر او، ابوحاتم گفت: حدیث های او نادرست است و اباطیل نقل می کند. ازدی گفت: حدیث هایش بسیار نادرست است. و ابن عدی گفت: عموم حدیث هایش نادرست است و از آن ها پیروی نمی شود.» سپس حدیث هایی از او روایت می کند و گوید: «پس این ها اباطیل و شگفتی های است.» (3)

و در «المغنی فی الضعفاء» است: «فضل بن مختار أبوسهل از ابن ابی ذئب، مجهول است. ابوحاتم گفت: اباطیل نقل می کند.» (4)

و در «لسان المیزان» آمده است: «عقیلی گفت، از محمد بن مسلم طائفی

ص: 553

1- التیسیر فی شرح الجامع الصغیر / 310 2.

2- فیض القدیر فی شرح الجامع الصغیر / 325 5.

3- میزان الاعتدال / 358 3.

4- المغنی فی الضعفاء / 513 2.

حدیث می کند که او حدیث هایش نادرست است...» (1) و سیوطی در «ذیل اللآلی المصنوعة» گوید: «ابن عدی: حدیث کرد ما را حسین بن عبدالغفار ازدی، از سعید بن کثیر بن عقیق، از فضل بن مختار، از ابان، از انس که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ابوبکر فرمود: چه نیکوست مال تو. از آن جمله بلال، مؤذن من است و شترم که بر روی آن هجرت کردم و دختری را به ازدواج من درآوردی و با جان و ثروت مرا دلداری دادی، گویی که بر در بهشت به تو نگاه می کنم؛ در حالی که شفاعت امت مرا می کنی. این جوزی آن را در واهیات (سست و بی پایه ها) آورده است. و گوید: ابان ترک شده است و درباره ی فضل بن مختار، ابوحاتم رازی گوید: به دروغ ها حدیث می کند و نویسنده ی میزان در شرح حال فضل حدیث را آورده، گوید: این باطل و بیهوده است.»

### حدیث با لفظی دیگر

بعضی از سازندگان حدیث به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده اند که به عمر بن خطاب فرمود: «اگر بعد از من پیامبری بود تو بودی.»

ولیکن پژوهشگران نقاد اهل سنت مانند خطیب بغدادی و ابن عساکر، آن را انکار کرده اند. متقی گوید: «از ابن عمر که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به عمر بن خطاب گفت: اگر بعد از من پیامبری بود، تو بودی. خط (خطیب) و گفت: نادرست است، کر (ابن عساکر).» (2)

و گفت: «اگر بعد از من پیامبری بود، تو بودی. به عمر گفت. خطیب در روایان مالک، و ابن عساکر از ابن عمر نقل کرده و گفته است: نادرست است.» (3)

بلکه ابن جوزی آن را در «الموضوعات» آورده است... بدخشانی در «تحفة المحبین» گوید: «اگر بعد از من پیامبری بود، تو بودی. به عمر گفت. خطیب

ص: 554

1- لسان میزان / 449 4.

2- کنز العمال / 14 244.

3- کنز العمال / 12 186.

در راویان مالک، ابن عساکر گفت: نادرست است، هر دو از ابن عمر نقل کرده اند. و ابن جوزی آن را در الموضوعات آورده است.»

## هدف از ساختن این حدیث

در واقع هدف از این افترا و تزویر، رویارویی با حدیث متواتر رسیده در حق امیرالمؤمنین علی علیه السلام است که فرمود: «تو نسبت به من به منزله ی هارون نسبت به موسی هستی.» که در آن اشاره ی لطیفی است به این که اگر بعد از ایشان صلی الله علیه و آله و سلم پیامبری می بود، او علی علیه السلام می بود و دانشمندان اهل سنت به این معنی اعتراف کرده اند و بر کسی که «المرفاة فی شرح المشکاة» را نگاه کند، پوشیده نمی ماند.

بلکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به این مطلب در بعضی نقل های حدیث منزلت، تصریح فرموده است... علامه ابن شهر آشوب گوید: و در روایت های بسیاری آمده است:

جز اینکه بعد از من پیامبری نیست و اگر بود، تو بودی. خطیب در «التاریخ» و عبدالملک عکبری در «الفضائل» و ابوبکر بن مالک و ابن الثلاج و علی بن الجعد آن را در حدیث های خود نقل کرده اند و ابن فیاض در «شرح الأخبار» از عمّار بن مالک، از سعید بن خالد، از پدرش. «(1) سیوطی در «بغیة الوعاة» در «باب فی أحادیث منتقاة من الطبقات الكبرى» آورده است، به نظرمان رسید که به این مختصر آن را به پایان بریم، تا مُشک پایان آن و سخن نیکوتمام آن باشد.» پس از حدیث هایی که به اسنادش از خطیب روایت می کند:

«و بوسیله او به سوی او: ما را خبر داد ابوالقاسم ازهری، از معافی بن زکریا، از ابن ابی ازهر، از ابوکریب محمد بن علاء از محمد بن اسماعیل بن صبیح، از ابو اویس، از محمد بن منکدر، از جابر که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی فرمود:

«آیا راضی نمی شوی که نسبت به من به منزله ی هارون نسبت به موسی

ص: 555

باشی جز اینکه پس از من پیامبری نیست و اگر بود تو بودی.» (1) بلکه حدیث های دیگری در فضائش هست که بر این معنی دلالت دارد، در کتاب «المودّة فی القربی» نوشته ی همدانی آمده است: «از انس نقل شده که گفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«خداوند مرا بر پیامبران برگزید و وصیّ برایم اختیار کرد و پسرعمویم را به جانشینی خودم برگزیدم، و بازویم را به او نیرو بخشید همان گونه که بازوی موسی را به برادرش هارون نیرو بخشید و او جانشین و وزیر من است و اگر بعد از من نبوت می بود، همانا او می بود.»

8 و خبرهای دیگری آن را تأیید می کنند، از جمله روایت نطنزی در «الخصائص العلویة» که گوید:

«مرا خبر داد ابوعلی حداد، از ابونعیم اصفهانی با اسنادش از اشج که گفت و شنیدم علی بن ابی طالب می گفت:

« شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: «ای علی نام تو در دفتر پیامبران، از پیامبرانی است که به آنان وحی نمی شود.»

### تغییر لفظ حدیث ساختگی

قابل توجه اینکه بعضی از حدیث سازان ماهر، متن آن حدیث ساختگی را تغییر داده و با این لفظ آورده اند: «اگر در میان شما برانگیخته نمی شدم، عمر برانگیخته می شد.» در «میزان الاعتدال» متن آن چنین آمده است: «رشدین بن سعد مهری مصری، از زهره بن معبد، و یونس بن یزید روایت می کند و از او قتیبه، و ابوکریب و عیسی بن مثروود و گروهی روایت می کنند. احمد گفت: برای او مهم نیست که از چه کسی روایت می کند و در نقل حدیث سهل انگار است و گفت:

امیدوارم که شخصی با حدیث های درست و صحیح باشد و ابن معین گفت: قابل توجه نیست و ابوزرعة گفت: ضعیف است. و جوزجانی گفت: منکرهای بسیاری

ص: 556



دارد. گویم: او درستکار، عابد بود و حافظه‌ی نادرستی داشت و قابل اعتماد نبود.

سال 188 درگذشت. ابویوسف رقی گفت: اگر شنیدی بقیه می گوید: ما را حدیث کرد ابوالحجاج مهري، پس بدان که او رشدين بن سعد است. و از قتیبه که گفت:

چیزی در دست رشدين گذارده نشد جز اینکه آن را خواند. و نسائی گفت: ترک و رها شده است.

عمر والنقاد، حدیث کرد ما را عبدالله بن سلیمان رقی، از رشدين، از عقیل، از زهری از ابوسلمة، از أبوهریره مرفوعاً: هر چیزی زباله و آشغالی دارد و زباله‌ی مسجد «لا والله» و «بلی والله» است.

رشدين، از ریان بن قائد، از سهل بن معاذ، از پدرش مرفوعاً: کسی که روز جمعه بر بنده های زر خرید مردم مسلط شود، پُلی به سوی جهنم برگزیده است.

احمد بن حجاج قهستانی، حدیث کرد ما را از ابن المبارک، از رشدين بن سعد، از عمر بن الحرث، از ابوالسمج، از ابوالهیشم، از ابوسعید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فاعل و مفعول به را لعن کرد و فرمود: من از آنان دوری می جویم.

ابن ابوسری عسقلانی، ما را حدیث کرد از رشدين، از ابن لهیعة، از مشرح بن هاعان، از عقبه بن عامر مرفوعاً: اگر در میان شما برانگیخته نمی شدم، عمر به پیامبری مبعوث می شد. ابن عدی گفت: رشدين متن آن را برگرداند. جز این نیست که متش چنین است: اگر بعد از من پیامبری بود، عمر می بود. <sup>(1)</sup>

### ابن جوزی حدیث را در «الموضوعات» آورده است

ابن جوزی این حدیث را در «الموضوعات»، ضمن حدیث های ساختگی در فضیلت عمر آورده و گفته است: «حدیث دوم: ما را خیر داد اسماعیل بن احمد از ابن مسعدة، از حمزة، از ابن عدی، از علی بن الحسن بن قدید، از زکریابن یحیی الوقار، از بشر بن بکر، از ابوبکر بن عبدالله بن ابومریم، از ضمرة بن حبیب، از عصف بن حارث،

ص: 557

از بلال بن رباح که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اگر من در میان شما مبعوث نمی شدم، عمر مبعوث می شد.

ابن عدی گفت: و حدیث کرد ما را عمر بن حسن بن نصر حلبی، از مصعب بن سعد ابوخیثمه، از عبدالله بن واقد، از حیوة بن شریح، از بکر بن عمرو، از مشرح بن هاعان، از عقبه بن عامر که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اگر من در می شما مبعوث نمی شدم، عمر مبعوث می شد.

نویسنده گوید: این دو حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صحیح نمی باشند. اما اولی:

زکریا بن یحیی یکی از دروغ گویان بزرگ بود. ابن عدی در باره اش گوید: او حدیث وضع می کرد. اما دومی: احمد و یحیی گفتند: عبدالله بن واقد چیزی نیست. نسائی گفت: حدیث هایش متروک است. ابن حبان گفت: صحیفه های مشرح بر او مشتبه شد پس حجت آوردن به آن ها باطل گردید.» (1)

### دفاع سیوطی

از کرده های بسیار زشت، سخن سیوطی است به دنباله ی سخن ابن جوزی و دفاع از این حدیث باطل و دروغ واضح، آن جا که گوید: «ابن عدی، ما را حدیث کرد علی بن حسین بن قدیر، از زکریا بن یحیی وقار، از بشر بن بکر، از ابوبکر بن عبدالله بن ابومریم غسانی، از ضمرة، از عصیف بن حارث، از بلال بن رباح مرفوعاً؛ اگر در میان شما مبعوث نمی شدم، هر آینه عمر مبعوث می شد.

و گفت: ما را حدیث کرد عمر بن حسن بن نصر حلبی، از معصب بن سعد ابوحنیفة، از عبدالله بن واقد، از حیاة بن شریح، از بکر بن عمرو، از مشرح بن هاعان، از عقبه بن عامر، مرفوعاً؛ اگر من در میان شما مبعوث نمی شدم، عمر مبعوث می شد.

صحیح نیست. زکریا بسیار دروغ گوست و حدیث می سازد، و ابن واقد ترک شده است و به مشرح احتجاج نمی شود.

ص: 558

گویم: ابن حبان زکریا را در ثقه ها آورده است، و ابن واقد همان اَبوقَتاده حرانی است و ابن معین و احمد و دیگران او را ثقه دانسته اند و مشرح ثقه و راستگوست، ابوداود و ترمذی و ابن ماجه برایش روایت کرده اند.

و ابوالعباس زوزنی در کتاب «شجرة العقل» گوید: حدیث کرد ما را علی بن الحسین در «رقه» از ابوعبدالله محمد بن عتبه معروف به «الرملی» از حسین بن فضل واسطی، از عبدالله بن واقد، از صفوان بن عمرو، از راشد بن سعد، از عبدالله بن جبیر حضر می که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به عمر فرمود: اگر من مبعوث نمی شدم، هر آینه تو مبعوث می شدی. و از حدیث ابوبکر و ابوهیره هم وارد شده است. دیلمی گفت: خیر داد ما را پدرم، از عبدالملک بن عبدالغفار، از عبدالله بن عیسی بن هارون، از عطاء بن میسره ی خراسانی، از ابوهیره که آن را مرفوعاً است:

اگر میان شما مبعوث نمی شدم، هر آینه عمر مبعوث می شد. خداوند عمر را به دو فرشته تأیید کرده که او را توفیق می دهند و محکم و استوار دارند. پس اگر خطا کند او را منصرف می کنند تا کارش درست باشد. دیلمی گوید: از او پیروی کرد، راشد بن سعد، از مقدم بن معدی کرب، از ابوبکر صدیق و خداوند داناتر است.» (1)

## ردّ بر دفاع سیوطی

دفاع سیوطی از این حدیث ساختگی و موضوع، مردود است؛ چون:

نخست: زیرا سیوطی سخن ابن جوزی را تحریف کرده است. در گفته او در باطل کردن زکریا بن یحیی چنین آمده است: او از دروغ گویان بزرگ بود؛ ولی سیوطی به جای این جمله تنها کلمه «کذاب (دروغگو) است» را آورده است. هم چنین ابن جوزی از احمد و یحیی گفته شان را درباره ی «عبدالله بن واقد» چنین آورده است:

«او چیزی نیست» ولی سیوطی آن را از گفته ی ابن جوزی انداخته برای هموار کردن گمانش بعد از آنکه گوید: «ابن معین و احمد او را ثقه دانسته اند».

ص: 559

و هم چنین، در سخن ابن جوزی به نقل از ابن حبان آمده است: «ابن حبان گفت: صحیفه های مشرح بر او مشتبه شد پس حجت آوردن به آن ها باطل گردید.» ولی سیوطی آن را به کلمه ی «به آن احتجاج نمی شود.» برگردانده است.

و نیز نکته های ظریف دیگری که بر اهل نظر پوشیده نمی ماند...

دوم: چون گفته اش درباره ی «زکریابن یحیی» چنین است: «ابن حبان او را در ثقه ها ذکر کرده است.»

اگر این را بپذیریم، پس مخالف و معارض با طعن و باطل کردن گروهی از پیشوایان است. ذهبی گوید: «زکریابن یحیی مصری، ابویحیی وقار، از ابن وهب و کسانی که بعد از او هستند، ابن عدی گفت: حدیث را می سازد، صالح جزرة او را دروغ گو دانسته است. صالح گفت: ما را حدیث کرد زکریا وقار و او از دروغ گویان بزرگ بود. و ابن یونس گفت: او فقیه و دارای حلقه ی درس بود، هشتادسال زندگی کرد و گفته شده است از بندگان صالح فقیه بود. در روزگار محنت قرآن از مصر به طرابلس مغرب رفت، ابن یونس و غیرش او را ضعیف دانسته اند.» (1) و در «المغنی فی الضعفاء» گفت: «زکریابن یحیی وقار از ابن وهب، یکی از فقیهان بود که متهم به دروغ گویی شد.» (2) بلکه سیوطی خود، او را ضعیف دانسته و گفته های بزرگان را در این باره آورده است. در کتاب «الأنبیاء و القدماء» از «ذیل اللآلی المصنوعة» بعد از حدیث گوید: «گفتم: زکریا وقار، ابن عدی گفت: حدیث می سازد. و صالح جزرة گفت: از دروغ گویان بزرگ بود و ابن حبان گفت: در این حدیث خطا کرد. و عقیلی گفت: از ابن وهب حدیث باطلی را حدیث کرد.»

سوم: آن چه در ثقه شمردن «ابن واقد» آورده باطل است، در پی سخن ابن جوزی که از احمد و یحیی آورده شد که او «چیزی نیست» و از نسائی که گفت:

«حدیث او متروک است.» ولی سیوطی از سخن ابن جوزی نکوهش احمد و یحیی

ص: 560

---

1- میزان الاعتدال / 2 77.

2- المغنی / 1 240.

را اسقاط کرده و نکوهش نسائی را به او نسبت نداده است؛ بلکه گفته: «ترک شده است.» بدون ذکر گوینده ای... و آیا این جز نیرنگ سازی بسیار زشتی است؟!...

و اگر سیوطی در پی پژوهش در این مسأله بود، بر اساس قواعد نمی بایست سخن ابن جوزی را تحریف کند و می بایست متن کامل آن را می آورد سپس در اثبات نکوهش احمد و یحیی تحقیق می کرد و یا آن را می پذیرفت و یا باطلش می کرد و ثقه بودنشان را با دلیلی آشکارا اثبات می نمود، یا ثقه بودن را بر جرح با دلیلی ترجیح می داد اگر هر یک از دو طرف قضیه اثبات می شد.

لکن او روشی غیر از راه پژوهشگران برگزید و مرتکب چیزی شد که جایز نیست...

و حقیقت این چنین است: اگر ثقه شمردن «ابن واقد» از سوی احمد و یحیی ثابت شود، جرح آن دو - با نقل ابن جوزی با آن توثیق تعارض پیدا می کند و در نتیجه هر دو ساقط می شوند و جرح نسایی بدون معارض می ماند و همین برای ضعیف بودن آن مرد، بسنده است. در حالی که گروهی در این امر با نسائی موافق هستند مانند ابوزرعة و ابوحاتم و بخاری و ابن سعد و صالح جزرة و الحرابی و ابن عدی و دارقطنی و ابوداود و ابونعیم و دیگران؟! بلکه به فرض ثابت شدن توثیق احمد و یحیی، با این همه توجهی به او نمی شود... ذهبی گفت: «ق:

عبدالله بن واقد، ابوقتاده ی حرانی سال دویست و ده مُرد. بخاری گفت: درباره اش سکوت کردند و نیز گفت: او را ترک و رها کردند. و ابوزرعة و دارقطنی گفتند:

ضعیف است. و ابوحاتم گفت: حدیثش بی پایه است و عبدالله بن احمد از ابن معین روایت کرد: او چیزی نیست و دولابی از عباس بن یحیی روایت کرد: چیزی نیست. و نیز گفت: مشکلی ندارد، غلط بسیار دارد.»

ابن عدی، ما را حدیث کرد از ابن حوصا، از ابن عباس بن محمد، از ابن معین:

ابوقتاده حرانی ثقه است. و عبدالله بن احمد گفت: به پدرم گفتم:

یعقوب بن اسماعیل بن صبیح گفت که ابوقتاده ی حرانی دروغ می گفت، پس نزد او بسیار گران آمد و گفت: مردم حران به او حمله می برند، ابوقتاده راستی را

برمی‌گزید، و دیدم که او شبیه اصحاب حدیث بود و در جای دیگری احمد گفت:

مشکلی ندارد، مردی صالح شبیه پرهیزکاران بود، و شاید خطا هم کرده باشد و جوزجانی گفت: ترک شده است.

یحیی بن بکیر گفت: ابوقتاده بر لیث وارد شد در حالی که جبه ای پشمی پوشیده بود و در استخوان کتفی می نوشت، مقداری پشم در پوست گردویی قرار داده و از آن می نوشت. هنگامی که به خانه اش رفت، هفتاد دینار برایش فرستاد، پس آن را برگرداند.

و ابن حبان گفت: ابوقتاده از عابدان جزیره بود، از دقت و درستی غفلت کرد، پس در حدیث هایش منکرها جا گرفت، بنابراین جایز نیست که به خبرش احتجاج شود. (1) و ابن حجر گفت: «میمونی به نقل از احمد گفت: ثقه است جز اینکه چه بسا خطا می کرد و از مردمان نیک بود و به زاهدان شباهت داشت، و دارای هوش بود. و عبدالله از پدرش مانند آن را گفت و افزود: به او گفته شد: قومش درباره اش اشکال می کنند، گفت: مشکلی نداشت. گفتم: آنان می گویند: میان سفیان و یحیی بن ابوانیسه فرق نمی نهاد، گفت: چه بسا که برایش خلط شده باشد، اما او باهوش بود.

گفتم: یعقوب بن اسحاق بن صبیح آورده است که او دروغ می گفت: پس این سخن برایش بسیار گران آمد و گفت: ابوقتاده راستی را برمی‌گزید و او را ستایش کرد.

گفت: او را دیدم که شبیه اصحاب حدیث بود، و گمان کنم تدلیس می کرد و شاید بزرگسال که شد، قاطی کرد.»

عبدالله بن احمد گفت: و یحیی بن معین گفت: او ارزشی ندارد، و دوری به نقل از یحیی گفت: ثقه است. و ابن ابوحاتم گفت: از ابوزرعة درباره اش پرسیدم و گفتم:

حدیث او ضعیف است؟ گفت: آری، از او حدیث نقل نمی شود. گفت: و از پدرم درباره اش پرسیدم، گفت: درباره اش اشکال کرده اند، حدیث نادرست دارد و

ص: 562

حدیثش بی پایه است. و بخاری گفت: او را ترک کرده اند حدیث نادرست دارد و در جای دیگر گفت: درباره او سخن نگفته اند. و نسائی گفت: ثقه نیست. جوزجانی گفت: حدیثش متروک است. بخاری گفت: سال 207 مُرد. أبوعروبه ی حرانی گفت: اصحاب، آورده اند که سال 210 مُرد.

گویم: و ابن سعد گفت: ابوقتاده فضیلت و عبادت داشت ولی در حدیث چنین نبود. و بزار گفت: حافظ نبود و به گفته ی ابوحنیفه عقیف و متفقه بود و نادرست می گفت و به صواب و درستی بر نمی گشت. و ابن حبان گفت: از عبادت کنندگان جزیره بود، پس از دقت غفلت کرد و از روی گمان حدیث کرد پس نادرست ها در حدیثش وارد شده است. پس احتجاج به خبرش جایز نیست. و صالح جزرة گفت: ضعیف سستی است. و حربی گفت: غیر از او ثقه تر از اوست و حربی چنین سخنی را درباره ی کسی می گوید که بسیار ضعیف است و ابوعروبه گفت: اتکا بر حافظه اش می کرد پس خطا می کرد و ابن عدی گفت: او نزد من کسی نیست که به عمد دروغ می گوید، فقط خطا می کرد. و أبوداود گفت: مردم حرّان او را ضعیف می دانند و احمد از او برای ما حدیث نقل کرده است. و گفت: جز این نیست که از زبانش بر می آمد. و حاکم ابواحمد گفت: حدیثش بر پا و استوار نیست و ابونعیم اصفهانی گفت: از هاشم و ابن جریج منکرهایی روایت کرد. <sup>(1)</sup> اما درباره ی ادعای سیوطی که «غیر از آن دو» - یعنی غیر از احمد و یحیی «ابن واقد» را ثقه شمرده اند؛ ما در کتاب های رجال چیزی که بر آن دلالت کند نیافتیم. و اثبات آن بر عهده ی مدّعی است... آری، نکوهش درباره ی او را از گروهی از استوانه ها آورده اند افزون بر احمد و یحیی، آن گونه که از عبارت های «المیزان» و «تهذیب التّهذیب» و هم چنین در دیگر کتاب ها دانسته شد... پس در «الضعفاء و المتروکین» نوشته ی ابن جوزی آمده است: «عبدالله بن واقد، ابوقتاده ی حرانی، به حدیث و زهد مشهور است. ابوحاتم گفت: حدیثش بی پایه است و دارقطنی و غیر

ص: 563

او گفتند: ضعیف است.

و اما احمد گفت: مشکلی ندارد و چه بسا خطا کند و بخاری گفت: او را ترک کردند.»

و در «تقریب التهذیب» است: «عبدالله بن واقد حرانی، ابوقتاده اصلش از خراسان است: ترک و رها شده است و احمد او را ستایش می کرد و گفت: شاید که مسن شد و دیوانه شد و از نه سالگی تدلیس می کرد. سال 210 درگذشت.» (1) و سندی در «مختصر تنزیه الشریعة» گفت: «عبدالله بن واقد ابوقتاده حرانی، یک خبرساختگی و هتک حرمت کننده راروایت کرده که ذهبی گوید: همان آفت او است. و ابن جوزی گفت: در حدیث خود دسیسه کرد. و خودش نادان و کم هوش بود.»

بلکه سیوطی خودش هم او را سرزنش کرده این از شگفتی های نوین است که در کتاب الجهاد از «ذیل اللالی المصنوعة» چنین گفته است: «دیلمی: پدرم خبرم داد، از عبدالباقی بن محمد، از احمد بن محمد بن عمران، از حسن بن احمد بن سعید الرهاوی، از سعید، از عثمان بن مطر، از قیس بن الربیع، از ابواسحاق، از عبدالله بن واقد، از ابوسعید که مرفوعاً گوید: کسی که یک روز ملازم کاری در راه خدا باشد، ثواب آزاد کردن هزار مرد را دارد که هر یک از آن مردان هزار سال خداوند را عبادت کرده است. عثمان بن مطر متروک و رها شده است و هم چنین عبدالله بن واقد.»

پس به طور خلاصه: ضعیف بودن «عبدالله بن واقد» نزد پژوهشگران ثابت است. بلکه وجود او در سند حدیث ساخته شده بر ضعف و سستی این حدیث افزوده است که «اگر من میان شما مبعوث نمی شدم، عمر مبعوث می شد.» و از این جا ذهبی در «المیزان» این حدیث را به عنوان احادیث ضعیفه به سبب او در شرح حال ابن واقد آورده است، آن جا که گوید: «ابوخیثمه مصعب بن سعید، از عبدالله بن واقد، از حیاة بن شریح، از بکر بن عمرو، از مشرح، از عقبه بن عامر که گفت،

ص: 564



رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اگر در میان شما مبعوث نمی شدم، عمر در میان شما مبعوث می شد. (1)

چهارم: آن چه در راستای توثیق «مشرح» آورده است، توسط آن چه پیشتر در وجوه ضعف او از عقیلی و ابن حبان و ابن جوزی آمده است، باطل می شود.

و پنجم: چون آن چه از زوزنی آورده است، در سندش «ابن واقد» نیز هست که آن را دانستید. و هم چنین در سندش «راشدین سعد حمصی» نیز هست که دارقطنی و ابن حزم او را ضعیف دانسته اند. ابن حجر در شرح حال او گوید: «حاکم ذکر کرده که دارقطنی او را ضعیف شمرده و هم چنین ابن حزم او را تضعیف کرده است. و بخاری گوید که او در صفین همراه معاویه بوده است.» (2) بلکه همین در سقوطش بسنده است که بخاری آورده که همراه با گروه سرکش (فئه باغیه) خارج شده است... ضمن اینکه او از مردم حمص است و آنان در بغض با امیرالمؤمنین علیه السلام و دشمنی با او معروف و مشهور می باشند و به همین ترتیب به بی شرمی موصوف هستند، که بر آنان که به «معجم البلدان» (3) و «شرح مقامات الحریری» و دیگر کتاب ها مراجعه کنند، پوشیده نمی ماند.

ششم: چون در سند حدیث ابوهریره که دیلمی آن را روایت کرده و سیوطی آن را در تأیید حدیث ساخته شده آورده است «اسحاق بن نجیح» است که او نزد ناقدان حدیث و علمای رجال، از دروغ گوترین مردمان است:

ابن جوزی در «الضعفاء و المتروکین» گوید: «اسحاق بن نجیح، ابوصالح ملطی، دروغ گوترین مردم است.»

ص: 565

---

1- میزان الاعتدال / 519 2.

2- تهذیب التهذیب / 226 3.

3- معجم البلدان / 304 2. آمده است: «از شگفتی هایی که در آن تأمل کردم در مورد شهر حمص و هوا و زمین آلوده اش که باعث فساد عقل می شود و به طوری که به حماقت مردمش مثال زده می شود و اینکه در جنگ صفین به همراهی معاویه دشمن ترین افراد با علی بودند و بیشترین تحریک و جدیت در جنگ با او را داشتند.»

و ذهبی در «میزان الاعتدال» گوید: «احمد گفت: او از دروغ‌گوترین مردم است و یحیی گفت: به دروغ‌گویی و ساختن حدیث معروف است. یعقوب فسوی گوید: حدیثش نوشته نمی‌شود و نسائی و دارقطنی گفتند: متروک است و فلاس گفت: صراحتاً وضع و حدیث‌سازی می‌کرد...»

و یزیدبن مروان خلال گفت: حدیث کرد ما را اسحاق بن نجیح، از عطا، از ابوهریره مرفوعاً: برای هر پیامبری دوستی از امتش می‌باشد و دوست من عثمان است. و این نیز باطل است و دلیل بر آن گفته‌ی ایشان علیه السلام است: اگر از این امت دوستی می‌گرفتم، ابوبکر را به عنوان دوست برمی‌گزیدم. احمدبن حنبل نسبت به آن چه پسرش عبدالله از او روایت کرد، گوید: اسحاق بن نجیح از دروغ‌گوترین مردمان است. از پیامبر و ابن سیرین با رأی و نظر ابوحنیفه حدیث نقل می‌کند. و احمدبن محمد قاسم بن محرز گوید: شنیدم یحیی بن معین می‌گوید: اسحاق بن نجیح ملطی بسیار دروغ‌گو، دشمن خداوند، مردی بد و خبیث است. و عبدالله بن علی مدینی گوید: از پدرم درباره‌ی اسحاق ملطی پرسیدم، گفت: چیزی نیست و از اباطیل ملطی است...» (1) و ذهبی در «المغنی فی الضعفاء» درباره‌اش چنین گوید: «اسحاق بن نجیح ملطی از عطاء خراسانی و فرزند نجیح: به ساختن حدیث معروف است.» (2) و ابن حجر گفت: «احمد گوید: اسحاق از دروغ‌گوترین مردمان است، از البتی - یعنی عثمان - و از ابن سیرین با رأی ابوحنیفه حدیث نقل می‌کند. و ابن محرز گفت:

شنیدم ابن معین گوید: بسیار دروغ‌گو، دشمن خداوند، مردی بد و خبیث است. و ابن ابی شیبۀ از او نقل کرده: در بغداد قومی حدیث می‌ساختند؛ از جمله اسحاق بن نجیح ملطی و ابن ابی مریم از او می‌گویند: او در دروغ و جعل حدیث معروف بود و عبدالله بن علی بن مدینی گوید: از پدرم در باره‌اش پرسیدم با دستش اشاره‌ای کرد؛ یعنی چیزی نیست و او را ضعیف به شمار آورد. و در جای دیگری

ص: 566

---

1- میزان الاعتدال / 1/ 200.

2- المغنی فی الضعفاء / 1/ 74.

گفت: شگفتی هایی روایت کرده است و عمرو بن علی گفت: بسیار دروغ گوست و حدیث وضع می کرد. و جوزجانی گفت: ثقه نیست و از ظرف های امانت نیست و علی بن نصر جهضمی و بخاری گفتند: حدیث هایش منکر است. و نسائی گفت:

حدیث هایش ترک شده است. و یعقوب فسوی گفت: حدیثش نوشته نمی شود. و صالح بن محمد گفت: حدیثش متروک است. و ابواحمد بن عدی گفت:

حدیث هایش ساختگی است و خودش وضع کرده است و عموم حدیث هایی که از ابن جریج رسیده شامل هر منکر است که بر آن وضع کرده است و از ضعفاء بودنش کاملاً آشکار است و او از کسانی است که وضع حدیث می کند.

گویم: نسائی در «التمییز» گوید: بسیار دروغ گوست. و ابواحمد حاکم گفت:

حدیثش منکر است و ابن حبان گفت: دجالی از دجال هاست صراحتاً حدیث می سازد و برقی گفت: منسوب به دروغ گویی است و جوزجانی گفت: بسیار دروغ گو و بسیار حدیث ساز است. پذیرش خبرش جایز نیست و نه احتجاج به حدیثش؛ واجب است وضعش بیان شود و ابوسعید نقاش گفت: به ساختن حدیث مشهور است. و ابن طاهر گفت: دجالی بسیار دروغ گو است. و ابن جوزی گفت:

اجماع کرده اند که او حدیث می ساخته است و دولابی و ساجی و عقیلی و دیگرانی او را در شمار ضعیف ها آورده اند. [\(1\)](#) بلکه سیوطی خود نیز او را ضعیف شمرده است. در ذیل «اللالی المصنوعة» پس از نقل حدیثش «هر پیامبری دوستی از امّش دارد و دوست من عثمان بن عفان است» گوید: ابن جوزی آن را در احادیث سست (واهیات) آورده است. و گوید:

اسحاق بن نجیح به دروغ گویی و ساختن حدیث معروف است. ابن حبان گفت:

صراحتاً از پیامبر حدیث وضع می کرد. و یزید بن مروان گوید: یحیی گفت: بسیار دروغ گوست و ابن حبان گفت: از اشخاص ثبت، حدیث های ساختگی روایت می کند که احتجاج به آن ها جایز نیست. و در «المیزان» گوید: این از دروغ های

ص: 567

و در کتابش «الاطعمة» بعد از حدیثی گوید: اسحاق بن نجیح دروغ گوشت و حدیث می سازد.

پس مایه ی شگفتی است که در این مقام حدیث این دجال بسیار دروغ گورا به عنوان تأیید حدیث ساخته شده در فضل عمر می آورد؟!

افزون بر این همه: در اسناد حدیث ابوهیره، «عطاء خراسانی» هست که بخاری و عقیلی او را در ضعیف ها آورده اند که بر سعیدبن مسیب دروغ می بست. و ابن حبان گفت: حافظه ی بدی داشت و اشتباه می کرد و خود نمی فهمید. پس احتجاج به او باطل شد. این مطلب در شرح حال او در «میزان الاعتدال/3/74» و «تهذیب التّهذیب/7/212» آمده است.

و هم چنین نقل عطار از ابوهیره هم مرسل است. ابن حجر گوید: «از صحابه مرسلأ روایت شده است، مانند ابن عباس و عدی بن عدی کندی، و مغیره بن شعبه و ابوهیره و ابوالدرداء و انس و کعب بن عجرة و معاذ بن جبل و دیگران.»

گوید: «طبرانی گفت: جز از انس از هیچ یک از صحابه شنیده نشد.»<sup>(1)</sup> و اگر این حدیث مرسل باشد و واسطه شناخته نشود، این حدیث را از این جهت نیز اعتباری نیست.

و خلاصه این که: این حدیث بسیار سست است و از این رو مناوی گوید: «و اما خبر دیلمی از ابوهیره: اگر برانگیخته نمی شدم، عمر برانگیخته می شد؛ پس منکر است.»<sup>(2)</sup> و اما حدیث ابوبکر که سیوطی آن را مؤیدی برای حدیث ساختگی قرار داده، مدارش بر «راشدین سعد» است که پیش از این او را شناختید.

پس آشکار شد: باطل بودن حدیث دیلمی از هر دو طریق و سقوط آن از درجه ی اعتبار. و از این رو بدخشانی در «تحفة المحتین» آن را آورده است از

ص: 568

---

1- تهذیب التّهذیب/7/212.

2- فیض القدیر/5/325.

فردوس، از ابوبکر و ابوهریره در فصل سوم از باب فضائل عمر که آن را اختصاص به حدیث های ضعیف داده است. که بر مراجعه کننده به آن کتاب پوشیده نمی ماند.

بدین ترتیب دفاع سیوطی از این حدیث ساخته شده سست، فرو می ریزد و نیز هر چه به تفصیل درباره ی آن آورده است.

و خداوند را بر این مطلب سپاسی است بی پایان.

ص: 569

## اشاره

دهلوی گوید: «پس اگر روایت های اهل سنت را معتبر دانستی، آنگاه به طور کلی معتبر هستند؛ وگرنه الزام آن ها ساقط می شود، چون آنان فقط به یک روایت ملتزم نمی شوند.»

گویم: سقوط و سستی این سخن به وجه های زیر آشکار می شود:

### 1 - باطل بودن احتجاج های او به این گفته

برای شیعیان هم جایز می شود الزام «دهلوی» و دیگر دانشمندان اهل سنت به همین بیانی که در مورد الزام آنان آورده است. پس می توانند همین پاسخ را بدهند - به کسی که به یک روایت آنان احتجاج کند از باب الزام - و بر این اساس تمام احتجاج های «دهلوی» در کتابش «التحفه» باطل می گردد.

### 2 - نقض با استدلال مسلمانان

اگر این سخن صحیح باشد، استدلال مسلمانان به روایت های مخالفان از یهود و نصاری و غیرشان و ملزم کردن آن ها بدان، باطل می گردد؛ چون - بر این اساس برای ایشان هم جایز می شود که همین پاسخ را بدهند و به این ترتیب استدلال مسلمانان در پرتو روایت های مخالفان به نبوت پیامبرمان صلی الله علیه و آله و سلم باطل می شود.

و گویی که «دهلوی» از آن جا که خواستار یاری سه شیخ است، نمی داند - یا توجه ندارد که سخنش چه مفاسدی را به بار می آورد!!

### 3 - لزوم بسته شدن باب الزام

بلکه این سخن، بسته شدن باب الزام و احتجاج را لازم می آورد و آن مهم ترین باب علم کلام و مناظره است؛ چون هر دو طرف متخصص به روایت های دیگری حجّت و دلیل می آورد تا او را به آن ملزم کند و هر آینه هر یک از آن دو می تواند این سخن را در پاسخ به دیگری بگوید و آن گاه باب مناظره بسته می شود و تمام استدلال های متکلمین در دیگر کتاب های کلام باطل می شود.

### 4 - وجه استدلال شیعه

استدلال اهل حق به حدیث «أنا مدينة العلم و علیّ بابها» با نقل اهل سنت در کتاب هایشان نه از آن جهت است که آن ها معتقد به صحت و اعتبار آن روایات هستند؛ بلکه استدلال به آن ها برای اتمام حجّت بر اهل سنت می باشد و دعوت آنان به پیروی از آن و عمل به اقتضای آن و بدین گونه آن چه «دهلوی» گفته ساقط می شود و به آن اعتنا نمی شود.

### 5 - قاعده اقرار

اگر قضیه ی «اقرار خردمندان بر خویشان پذیرفته است و بر غیرشان مردود است» (1) نزد همه خردمندان مسلم باشد و از آن رو که حدیث «مدینه العلم» رابزرگان و دانشمندان اهل سنت روایت و نقل کرده اند و دلالت آن رابرامامت و خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام توضیح داده اند، لذا استدلال شیعه بر خواسته شان بر اساس روایت های اهل سنت صحیح و درست خواهد بود و این در نهایت متانت است.

ص: 571

---

1- اقرار العقلاء علی أنفسهم مقبول و علی غیرهم مردود.

و اما احتجاج «دهلوی» به روایت های بعضی از همفکرانش در برتری خلفا بر اساس تک حدیث های جاعلان است، پس استناد او به آن ها و یقیناً ملزم کردن اهل حق به آن ها جایز نیست... و از این وجه نیز این سخن باطل می شود...»

## 6 - اعتبار اقرار دشمن

جایگاه اهل سنت وقتی که حدیث «أنا مدينة العلم» و غیر آن از فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام را روایت و اثبات می کنند، جایگاه دشمن اقرار کننده است و در موضع روایت فضایل شیخ ها جایگاه دشمن مدعی است و پیش از این برای همگان اعتبار اقرار دشمن در همه حال و باطل بودن ادعایش جز وقتی که بر آن دلیل و برهان اقامه کند، روشن شد.

و بر این اساس استدلال اهل حق به روایت حدیث «مدینه العلم» توسط آنان تمام می شود و برای «دهلوی» احتجاج به حدیث «خداوند چیزی نریخت...» و حدیث «اگر بعد از من...» به پایان نمی رسد چون ادعای محض است و بر «دهلوی» است اقامه ی برهان و دلیل بر صحت این دو حدیث تا احتجاج به آن ها جایز شود.

پوشیده نمی ماند که شواهد بر اعتبار اقرار دشمن و نه ادعایش - جز با دلیل - بسیار زیاد است ولی مادر این جابه یکی از آن هابسنده می کنیم، و آن همان است که در «تاریخ الخلفاء» آمده است: «نقل کرد از ابراهیم بن الحسن که گفت: مدائنی به مأمون گفت:

معاویه گفت: بنی هاشم شیران و بُرنده اند و ما آقا و سروران بیشتری داریم. پس مأمون گفت: او اقرار و ادعا کرد، پس در ادعایش خصم است و در اقرارش مخصوم.» (1) پس روشن شد که اراده ی «دهلوی» بر ملزم کردن اهل حق آنان که به روایت اهل سنت در فضایل امام علیه السلام حجت و دلیل می آورند به پذیرش «خداوند نریخت...» از خرافه هایی است که کسی کوچک ترین توجهی به آن نمی کند...

## 7 - سخن رشیدالدین

رشیدالدین خان، شاگرد «دهلوی» در «الشوكة العمرية» گوید: «هر چند که

ص: 572



ائمه اطهار عليهم السلام به مقتضای حدیث هایی که صاحب رساله آورده است و حدیث های دیگری که شائع و مستفیض است سروران امت می باشند، و اگرچه خبرهای آن برگزیدگان، کلیدهای مشکلات و چراغ های تاریکی ها و ریشه های حکمت و مظاهر شریعت است، اما سخن در اسنادهای آن خبرها می باشد و چه بسیار که روایان یکی از فرقه ها نزد آنان امین و نزد دیگران مورد طعن هستند. و از این رو هر فرقه ای به درستی و صحت آن چه از روایانش رسیده معتقد است و آن چه از روایان گروه مخالف وارد شده را نکوهش می نماید.»

پس شگفت انگیز است تغافل «دهلوی» از این اصل که شاگردش در مقام بحث و مناظره ذکر کرده است... و از شیعه مطالبه پذیرفتن «خداوند نریخت...» و خرافات امثال آن را می نماید، آن هم در برابر احتجاج شیعه به روایت های اهل سنت در باب فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل البیت طاهرین علیهم السلام ...

### 8 - سخن دهلوی در آغاز کتاب «التحفة»

خود «دهلوی» در آغاز کتاب «التحفة» آورده است که در آن ملتزم به احتجاج با شیعه شده است نسبت به آن چه در کتاب های معتبرشان هست؛ چون هر دو طرف متخاصم دیگری را به تعصب و عناد نسبت می دهد و به روایت هایش اعتماد نمی کند... شگفت از او که چگونه این التزام را فراموش کرده است؟ و لذا چگونه به «خداوند نریخت...» و دیگر خرافات احتجاج کرده است؟ و چگونه از شیعه خواستار پذیرش این خرافات شده است؟ و آیا این جز تهافتی غریب و تناقضی شگفت انگیز است!!

### 9 - سخن پدرش

شاه ولی الله دهلوی در پایان کتابش «قرّة العینین فی تفضیل الشیخین»، به مانند سخن رشید، تصریح کرده و گفته است که جایز نیست مناظره با امامیه با حدیث های صحیحین چه رسد به دیگر حدیث ها... پس بدان مراجعه شود.

درستی و صحت حدیث مدینه العلم از نظر ثابت بودن سند و دلالتش به تفصیل بر اساس تصریح بزرگان علمای اهل سنت کاملاً آشکار شد و نیز باطل بودن «خداوند نریخت...» و «اگر بعد از من...» پس خواستن از اهل حق به معتبر دانستن این دو حدیث - پس از آن همه و التزام نداشتن به مقتضای حدیث «مدینه العلم» 8 بسیار بی خردانه است.

و بدین ترتیب انطباق مثلی که آورده بر خودش آشکار می شود، و خداوند سبحان نگهدارنده و او ولی توفیق است و خداوند بر سرورمان محمد و خاندان پاک و پاکیزه اش درود فرستد و لعنت خداوند بر همه ی دشمنانشان از اولین و آخرین.

میلائی گوید:

این پایان سخن درباره ی گفته ی «دهلوی» در پاسخ به حدیث «أنا مدینه العلم» است و اکنون متعرض سخنان دیگر دانشمندان اهل سنت در این باب می شویم و خداوند یار و یاور است.

ص: 574

اشاره

اکنون که از نقض گفته های «دهلوی» درباره ی حدیث «من شهر دانشم و علی در آن است» و باطل کردن لغزش هایش در تضعیف آن، آسوده خاطر شدیم مناسب است که متعرض سخنان دیگر دانشمندان و محدثان اهل سنت نسبت به این حدیث شویم یا درباره ی حدیث «من خانه ی حکتم و علی در آن است» در راستای خاموش کردن دشمنی و ادای حق مطلب پیش رویم و خداوند ولی توفیق است.

1- با سخن عاصمی درباره ی حدیث

اشاره

«أنا مدینه العلم»

ابومحمد احمدبن محمدبن علی عاصمی چنین گوید:

«درباره ی تأویل این حدیث سخن گفته اند:

خوارج و همفکرانشان گفتند که مراد از «علیُّ بأبها» بلندی در، از ریشه ی علو است علی هم به معنی عالی است نه اسم علم که علی مرتضی علیه السلام به آن نامیده شده بود. گفته می شود: شیءٌ عالٌ و علی و باب عال و علی مانند سامع و سمیع، عالم و علیم و قادر و قدیر.

و جز این نیست که می خواهند به مرتضی ضربه زنند و درجه و مقامش را پایین آورند و هیئات که روز بر دیدگان پوشیده شود.

گروهی از مخالفانشان گویند هنگامی که مرتضی علیه السلام در آن شهر باشد و کسی

به آن شهر جز از درش نرسد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز شهر دانش و نبوت است و کسی به علم پیامبر نمی رسد جز از سوی علی.

و این نیز زیاده گویی و تجاوز از حدّ و مرز است، پناه می بریم به خداوند از آن چه موجب خشم اوست، چون آنان بدین وسیله به دنبال باطل کردن امامت شیخین می باشند و سپس باطل کردن امامت ذوالنورین! و اگر امر چنان باشد که آنان گفته اند، کسی به دانش، احکام، حدود و شرایع اسلام جز از سوی او نمی رسد و در نتیجه هر حدیثی که مرتضی در طریق آن نباشد باطل می شود، و در پی آن باطل شدن بسیاری از شرایع دین که امت با یقین بر آن اجماع کرده اند، لازم می آید.

اما وجه حدیث نزد ما: آن شهر خالی از چهار در نیست؛ چون بر چهار رکن و سبب برپا و ساخته شده است و در هر رکن یک در است و مرتضی یکی از درهایش بود و خلفای سه گانه ی پیش از او، آن سه در دیگر بودند. با این همه اگر این حدیث در معنا و حکم صحیح باشد، مخصوص گردانیدن او به «باب مدینه العلم» توسط پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دلالت می کند بر اینکه دانش، خیرگی، کمال در حکمت و استواری قضاوت مخصوص اوست و همین رتبه و فضیلت و منقبت با شرافت و جلالت، او را پسندیده است.» (1)

### دلالت حدیث بر مذهب امامیه

گویم:

شکی نیست که وجه دوم صحیح است؛ ولی عاصمی آن را به غلو و تجاوز از حد متهم کرده است؛ چون مقتضی امامت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خواهد شد، لذا از آن استعاذه نمود؛ در حالی که معنی حقیقی حدیث «أنا مدینه العلم و علیّ بابها» همانی است که امامیه ذکر کرده اند و فرمایش حضرت صلی الله علیه و آله و سلم «فمن أراد العلم فلیأت الباب» همان گونه که حاکم و چندین نفر دیگر

ص: 576

---

1- زین الفتی فی تفسیر سورة هل أتى. دست نویس.

روایت کرده اند. و فرمایش حضرت «فمن أراد العلم فليأت باب المدينة» آن گونه که سويد الحدثانی روایت کرده است، و فرمایش حضرتش، «فمن أراد المدينة فليأتها» آن گونه که حاکم در «المستدرک» روایت کرده و فرمایش حضرتش «فمن أراد المدينة فليأتها من بابها» آن گونه که محمّد بن جریر طبری در «تهذيب الآثار» روایت کرده و فرمایش حضرتش: «فمن أراد العلم فليأته من بابها» آن گونه که طبرانی در «المعجم الكبير» روایت کرده و فرمایش حضرتش «يا على كذب من زعم أنّه يدخلها من غير بابها» آن گونه که ابوالحسن حربی در کتاب «الأمالی» روایت نموده و فرمایشش: «ولا تؤتی البيوت الا من ابوابها» آن گونه که ابن مغزلی در «المناقب» روایت کرده و گفته اش: «كذب من زعم أنّه يصل الى المدينة الا من قبل الباب» آن گونه که باز ابن مغزلی در «المناقب» روایت کرده است...

تمامی این ها شواهد روشن و دلیل های تابناکی بر این معنی می باشند.

بلکه گفته های بزرگان دانشمندان اهل سنت در شرح حدیث «من شهر دانشم» بر این معنی صراحت دارد. مناوی گوید: «مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم شهر گردآورنده ی معنی تمام ادیان است که به ناچار باید دری داشته باشد، پس خبر داد که درش علی است هر کس راهش را پی گرفت وارد آن شهر شود و هر کس آن را به خطا رفت راه هدایت را به خطا رفته است.» (1) و هم چنین گفت: «حزالی گفت: پیشینیان و پسینیان به درستی دانسته اند که فهم کتاب خدا منحصر به دانش علی است و کسی که آن را نداند از دری گمراه شده که از پشت آن خداوند حجاب را از دل ها برمی دارد تا یقینی که با برداشتن پرده تغییری نمی کند، محقق شود. سخن او تا این جاست.» (2) و نیز گوید: «مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم شهر گردآورنده ی معانی تمام ادیان است و به ناچار برای آن شهر دری باید تا از آن وارد شد، پس خبر داد که درش علی است،

ص: 577

---

1- فیض القدير فی شرح الجامع الصغیر / 463.

2- همان / 47.

پس هر کسی راهش را گرفت وارد آن شهر شود و هر کس نه پس نه.» (1) و محمد بن اسماعیل، امیر یمانی، پس از گفتاری در معنی این حدیث گوید:

«هرگاه این را دانستید، در می یابید که خداوند وصی علیه السلام را به این فضیلت شگفت آور اختصاص داد و شأنش را منحصر به فرد نمود؛ برای آنکه او را باب شریفترین چیز در جهان هستی قرار داد که دانش است و آن دانش را هر کسی که خواهان است با استمداد از او دریافت می کند، بلکه او باب شریفترین دانش هاست که دانش های نبوی می باشد و آن هم دانش جامع ترین آفریده ی خداوند که سرور فرستادگانش صلی الله علیه و آله و سلم است. و هر شرافتی از این شرافت فرو می ریزد و گذشتگان و آیندگان در برابرش سر تعظیم فرود می آورند و همان طور که باب مدینه العلم را ویژه ی او قرار داد، از او چیزها و دانش هایی تراوید که دلیل هایش به زودی برای شما آورده می شود.» (2) بنابراین انکار عاصمی نسبت به این معنای واضح حدیث با تمام لفظهای گوناگونش بسیار شگفت انگیز است؛ با وجود آنکه تعدادی از شرح کنندگان حدیث و دیگران بدان اعتراف کرده اند.

و از نشانه های برتری حق این که: «سخاوی» و «زرکشی» در «المقاصد الحسنه» و «الدرر المنتشرة» حدیث مدینه العلم را با حدیث «علی از من است و من از علی هستم و از من جز خودم و علی ادا نمی کند» تأیید کرده اند که این به صراحت دلالت دارد بر منحصر بودن ادای احکام و غیر آن از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی صلی الله علیه و آله و سلم بدین ترتیب معنی حدیث «مدینه العلم» نزد آن دو نفر همان معنی است که ذکر کردیم و آن این که جز از راه امیرالمؤمنین نمی توان به دانش رسول خدا رسید.

هر کس که خواهد ایمان بیاورد و هر کس که خواهد کفر ورزد.

و اما انتقاد عاصمی در این مورد که به دانش و احکام و حدود و شرایع اسلام جز از سوی علی نمی توان رسید، سخنی بی پایه و بی مایه است؛ چون

ص: 578

1- التیسیر فی شرح الجامع الصغیر / 1/ 284.

2- الروضة النديه، 76.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اطلاع داده که راه رساننده ی به آن، تنها همان راه علی علیه السلام است، و هر کس گمان برد که از راه دیگری به آن می رسد، افترازننده ای بسیار دروغ گوست، و برای آشکارسازی دروغ گویی آنان این فرمایش حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بس است که فرمود:

«ای علی دروغ گفته هر کس گمان برد که از غیر درش وارد آن می شود.» و نیز فرموده ی ایشان صلی الله علیه و آله و سلم: «دروغ گوید هر کس گمان برد که جز از آن در به آن شهر می رسد.»

و اگر بپذیریم که بعضی نه از راه او به چیزهایی دست یافته اند این دست یافتن بر اساس راه و روش معتبر و دستور داده شده نیست؛ بلکه رسیدنشان مانند دست یابی دزد و از دیوار بالارونده است. خداوند عزّوجلّ می فرماید:

«وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا، وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَىٰ وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا» (1)

«نیکوکاری آن نیست که از پشت خانه ها وارد آنها شوید، ولیکن نیکوکاری برای کسی است که پروا پیشه می کند و از درها به خانه ها وارد شوید»

و از این رو امیرالمؤمنین علیه السلام در یکی از خطبه هایشان فرموده است: «ماییم شعاع (2) و اصحاب، ماییم خازنان و ابواب، و خانه ها را جز از باب ها وارد نمی شوند. هر که از غیر درهای آن ها داخل شود سارق نامیده می شود.» (3)

و شیخ سلیمان قندوزی این سخن را ضمن شواهد حدیث «مدینه العلم» آورده است. (4) همان گونه که در کتاب «نهج البلاغه» آمده است که بزرگان دانشمندان اهل سنت اعتراف کرده اند که آن از سخنان سرورمان امیرالمؤمنین علیه السلام است و عبدالحمیدبن ابی الحدید معتزلی در شرحش چنین گوید:

ص: 579

1- بقره/ 189.

2- شعاع به لباسی که از همه ی لباس ها به بدن نزدیک تر است اطلاق می شود و «نحن الشعاع» در فرمایش حضرت علیه السلام اشاره به نزدیکی امامان و اختصاص ایشان به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دارد.

3- نهج البلاغه صبحی الصالح / 215.

4- ینابیع المودّة / 1 / 75.

«سپس آورده است که وارد خانه ها جز از درهایش نمی شود.» خداوند متعال فرموده است:

«وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا، وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَىٰ وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا»

سپس گفت: هر کس از غیر درهایش وارد شود، دزد نامیده می شود و این ظاهراً و باطناً حق است؛ اما ظاهرش چون کسی که از دیوار خانه ها و نه از درهای آنها وارد شود، دزد است و اما باطنش چون هر کس از غیر استادی محقق طالب علم شود، پس از درش واردش نشده است؛ لذا شبیه ترین کس به دزد است. (1) هم چنین لازمه این معنی که اهل حق بدان قائلند، باطل کردن هر حدیثی نیست که امام علیه السلام در سلسله ی روایاتش نباشد؛ بلکه باید توجه شود اگر از طریق اصحاب عدالت پیشه پذیرفته شده باشد و موافق با آن چه از سوی باب مدینه العلم رسیده باشد، وجهی برای ابطالش نیست و در غیر این صورت بدون تردید باطل خواهد بود. پس ادعای عاصمی باطل شد و سپاس از آن خداوند است.

و نیز: لازمه ی این امر این نیست که هر چه ائمت بر آن اجماع کرده اند ابطال شود؛ چون اگر امیرالمؤمنین علیه السلام داخل در آن اجماع باشد، پیروی از آن واجب است و انکار رسیدن به آن از طریق آن حضرت علیه السلام جائز نیست و اگر امام در آن داخل نباشد، پیروی از آن و اعتقاد به آن جایز نیست؛ بلکه در آن صورت ادعای اجماع ائمت نسبت به آن جایز نیست؛ بلکه اطلاق «شریعت های دین» بر آن از صواب به دور است.

## وجه های پاسخ به تأویل عاصمی

### اشاره

و اما به این گفته عاصمی: «وجه حدیث نزد ما این است که آن شهر خالی از چهار در نیست، چون بر چهارپایه و سبب بنا شده است، پس در هر رکن یک در

ص: 580

---

1- شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)/ 165.



است، و مرتضی یکی از درهای سه گانه ی پیش از او نیز درهای سه گانه اند»، از چند جهت پاسخ می دهیم:

## 1 - ادعای تو خالی است

این وجه جز ادعای تو خالی و پنداری بیهوده نیست، نخست ادعا می کند «آن شهر از چهار در خالی نیست» سپس بر این ادعا چنین دلیل می آورد: «چون بر چهار رکن و سبب بنا شده است...» و نتیجه می گیرد: «مرتضی یکی از ابواب بود...» که تمام این ها ادعاهایی بدون دلیل بلکه غیر قابل قبول هستند؛ چون چه بسا شهری خالی از چهار در باشد و شرط ساخته شدن شهر این نیست که بر چهار رکن و سبب بنا شود و اگر این هم پذیرفته شود، شرطی ندارد که در هر رکن یک در باشد و باز با پذیرفتن این مطلب چگونه جایز است مقایسه ی شهر دانش، با شهر مادی ظاهری؟

اهل حق از بر زبان آوردن این چنین کلمات و خیال پردازی ها و یا تمسک به آن ها در مقام استدلال خوداری می کنند.

## 2 - پیامبر تنها از یک باب نام برده است

اگر خلفای سه گانه، سه در دیگر شهر بودند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همان گونه که علی را یاد کرده، آنان را یاد می نمود؛ بلکه بر او صلی الله علیه و آله و سلم بود که پیش از او آنان را نام ببرد آن گونه که عاصمی ادعا می کند و در غیر این صورت ترجیح مرجوح در مقام ذکر کردن و ترک راجح لازم می آید که جایز نیست.

و از آن جا که حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم جز امیرالمؤمنین علیه السلام دری برای آن شهر ذکر نکرده، باطل بودن ادعای عاصمی در معنی حدیث آشکار می شود.

به وسیله آن چه که آوردیم برای منتقدان سخن آشکار می شود که لازمه آن چه عاصمی در پی محبت سه شیخ از سخن باطل و بیهوده بر زبان آورده است، العیاذبالله نسبت دادن ظلم به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می باشد.

### 3 - پیامبر فرمان دادند که تنها به سراغ این باب روید

و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در دنباله ی آن حدیث فرمان به رفتن به سوی آن در را داده است و او از «در» جز «علی علیه السلام» را اراده نفرموده است؛ بلکه در بعضی لفظهای حدیث به آن چنین تصریح فرموده است: «فمن أراد بابها، فلیأت علیاً». (1)

و بسیار واضح است که چنان چه خلفای سه گانه به این مرتبه رسیده بودند حضرت صلی الله علیه و آله و سلم همانگونه آنان را یاد می فرمود که اگر مصلحتی در ذکر نکردنشان در ابتدای حدیث نبود، لااقل در پایان حدیث مردم را به آنان ارجاع و دستور به رفتن نزدشان می داد!

و حال که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به این امر اشاره ای نفرموده و به بردن علی علیه السلام بسنده کرده، چگونه جایز است که گفته شود آنان درهای سه گانه بوده اند؟ و آیا این جز دروغ و افترا می باشد؟

### 4 - نام نبردن از آن سه نفر در حدیثی دیگر

اگر فرض شود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نام آن سه تن را به عنوان درهای دیگر شهر دانش در این حدیث، بنا بر مصلحتی ذکر نکرده اند، لازم بود که بر این معنی در حدیثی دیگر تصریح می فرمود، لیکن اثبات این مطلب کاری دشوار است.

و از این جا نیز روشن می شود که ادعای عاصمی جز از خواهش های نفسانی برنخاسته است.

### 5 - اعتراف آنان به نادانی در جاهای بسیار

از چیزهایی که گفته ی عاصمی را باطل می کند، نادانی سه شیخ نسبت به احکام و قضایا و اعترافشان به تفقه نداشتن در دین در موارد بسیار است. حال کسی که بهره ای از دانش ندارد چگونه باب مدینة العلم می شود؟

ص: 582

---

1- از جمله به حدیث در فرائدالسمطین مراجعه کنید.

## 6 - نقض بر او با سخن خودش

و بالاخره، وجهی که عاصمی ذکر کرده با گفته خود او نقض می شود؛ آنجا که در پاسخ به روش شیعه می گوید: «اگر امر چنان باشد که آنان گفته اند، کسی به دانش، احکام، حدود و شرایع اسلام جز از سوی او نمی رسد و در نتیجه هر حدیثی که مرتضی در طریق آن نباشد باطل می شود، و در پی آن باطل شدن بسیاری از شرایع دین که امت با یقین بر آن اجماع کرده اند، لازم می آید.» عین این سخن متوجه وجهی می گردد که خود او برگزیده، (این وجه که شهر چهار باب دارد)، به ویژه این که اهل سنت از هر یک از اصحاب مطلب می گیرند، به طوری که روایت های غیر خلفای سه گانه در مصدرهای حدیثی آنان بسیار بیشتر از روایت های خلفا می باشد.

## 7 - باطل بودن سخن او از ذیل گفته اش

از سخنان عجیب عاصمی پس از آن، این است که می گوید: «با این همه اگر این حدیث در معنا و حکم صحیح باشد، مخصوص گردانیدن او به «باب مدینه العلم» توسط پیامبر علیه السلام دلالت می کند بر اینکه دانش، خبرگی، کمال در حکمت و استواری قضاوت مخصوص اوست و همین رتبه و فضیلت و منقبت با شرافت و جلالت، او را بسنده است.» بدین ترتیب بعد از تلاشی که در تأویل و توجیه حدیث به کار برده چاره ای نیافته است از اعتراف به اختصاص امیرالمؤمنین علیه السلام به این فضیلت، از این جهت که آنان با لفظ «باب مدینه العلم» یا مانند آن، نه در این حدیث، نه در حدیث های دیگر توصیف نشده اند. پس به دلالت این تخصیص و تخصیصی که ایشان در دانش، خبرگی و کمال در حکمت و استواری در قضاوت دارد، اعتراف کرده است و می افزاید: «همین از نظر رتبه و فضیلت و منقبت با شرافت و با جلالت برایشان بسنده است.» و این نمایانگر اعلمیت امام علیه السلام است.

پس این حدیث از جهت دلالت بر اعلمیت، دلیل بر امامت حضرتش است، همان گونه که دلالت بر امامت دارد از این رو که جز از سوی آن حضرت ارتباطی با

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نمی توان یافت.

پس گفته ی عاصمی شامل وجه دیگری از دلالت حدیث «من شهر دانشم و علی در آن است» بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد و خداوند با کلمات خود، احقاق حق می فرماید و باطل را با حجّت ها و بینات چیره اش باطل می کند.

## 2- با سخنی دیگر از عاصمی

### اشاره

بدانید که عاصمی در کتاب مذکور خود، سخن دیگری درباره ی حدیث «مدینه العلم» دارد که متن آن چنین است:

«گویم: معنی حدیث این است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مانند شهر است و اگر شهری مانند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باشد، اینکه دارای درهای بسیاری باشد، عجیب نیست؛ چون شهری که همچون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باشد، عجیب نیست که دارای طول و عرض و وسعت باشد مانند وسیع ترین شهر در دنیا و عجیب نیست که درهای بسیاری داشته باشد. پس علی دری از آن است در قضاوت، همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را به آن مخصوص گردانید: ما را خبر داد حسین بن محمد بستی، از عبدالله بن ابومنصور، از محمد بن بشر، از محمد بن ادریس، از محمد بن عبدالله بن مثنی، از حمید از انس که گفت: علی قضاوتی کرد، این خبر به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید، شگفت زده شد و گفت:

«سپاس خداوندی را که حکمت را در ما اهل بیت قرار داد» و گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را برای قضاوت به یمن فرستاد. او گفت: «ای رسول خدا دانشی در قضاوت ندارم.» پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دستش را بر سینه ی او گذارد و گفت: «خداوند اقلبش را هدایت و زبانش را راستی و درستی بخش.»

گفت: در قضاوتی میان دو نفر تردید نکردم تا اکنون که در این جا نشستم.

همچنین ابوبکر صدیق دری از آن خواهد بود که نخستین و برترین در است؛ چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را نخستین فرد در حدیثی قرار داد که یارانش را نام برد و هر یک را به یک ویژگی مخصوص گردانید، پس او دری در رحمت و رأفت و شفقت نسبت به مسلمانان بود، همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «رحیم ترین امتم ابوبکر است.» و در

روایت دیگری: «رؤوف ترین فرد امتم نسبت به امتم ابوبکر است.» و رحمت نسبت به مسلمانان جز از ریشه ی دانش نیست و بعد از صدیق، عمر بن خطاب دری در شدت، نسبت به منافقان و مخالفان در دین بود. چنانکه پیامبر فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: و شدیدترین آنان - و در روایتی: سخت ترین آنان در دین خداوند عمر بن خطاب است.

نیز عثمان بن عفان سومین در است، در حیای راستین، به فرموده پیامبر که و صادق ترین امتم در حیا، عثمان بن عفان است.

و دری از آن، ابی بن کعب است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را با علم به قرآن و قرائت آن برتری بخشید و فرمود: بهترین قاری امت ابی بن کعب است. و روایت شده است:

قاری ترین امت نسبت به کتاب خداوند است.

و از آن درها است: معاذ بن جبل؛ زیرا که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تنها او را در دانش برتری داد و فرمود: و داناترین امتم بر حلال و حرام معاذ بن جبل است.

و دری از آن، زید بن ثابت است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را به دانش واجبات به طور ویژه و جدای از دیگران برتری داد، فرمایش اوست: داناترین امتم به واجبات زید بن ثابت است.

و دری از آن ابو عبیده بن جراح در امانتداری در اسلام است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را به امانت داری در اسلام مخصوص گردانید و امانت داری جز با دانش ممکن نیست. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر امتی را امینی است و امین این امت ابو عبیده بن جراح است.

و در حدیث دیگری درباره ی ابوذر فرمود: هر کس بخواهد به بخشی از زهد عیسی بنگرد، به او نگاه کند.

پس سزاوار است که ابوذر هم دری از آن شهر در زهد باشد و در راستگویی را نیز برای او قرار داد و فرمود: زمین کسی را به پشت خود حمل نکرد و آسمان بر کسی سایه نینداخت، راستگوتر از ابوذر، پس برای او دو در قرار داد: در راستگویی و در زهد، و زهد در دنیا جامع تمام دانش است و در فضیلت مشابه پدرمان

آدم علیه السلام درباره ی این حدیث چیزهایی آوردیم که نیاز به تکرار آنها نیست.»

پاسخ به این سخن از چند وجه:

در این سخن چندین نکته هست که بعضی از آن ها را به اختصار می آوریم:

## 1 - تناقض در کلماتش

این گفته او با سخن پیشین او که رد شد، تناقض دارد، چون در آن جا ادعا کرد «شهر از چهار در خالی نمی ماند، چون بر چهار رکن و سبب بنا شده است... و خلفای چهارگانه را، چهار در منتهی به آن شهر قرار داد.» و این جا می گوید: «جای شگفتی نیست که آن شهر درهای بسیاری داشته باشد...» سپس نه نفر را یاد کرده و آنان را درهای منتهی به آن شهر قرار داده است آن هم با استناد به روایت های ساختگی که شرح آن ها به زودی خواهد آمد.

## 2 - باطل بودن ادعای اختصاص علی به قضاوت

و گفته اش: «پس علی دری از آن ابواب در قضاوت است» تخصیصی بدون مخصّص است که تنها بر پایه ی تعصّب و دشمنی است، و امّا با دو حدیثی که درباره ی قضاوت حضرت علی علیه السلام آورده است، نمی توان حدیث «أنا مدینة العلم و علی بابها» را اینگونه تخصیص زد که او فقط باب قضاوت است، بلکه دلالت دارد بر بلندی مرتبه او در قضاوت و داناتری او از دیگر یاران، و این امر مستلزم امامت و خلافت ایشان است از آن جهت که بیان آن در آینده خواهد آمد. ان شاء الله تعالی.

با این وجود، اگر به فرض این تخصیص را در حدیث «من شهر دانشم» بپذیریم، پس در آینده خواهد آمد که تخصیص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را به این فضیلت تصریحی از اوست به این که تمام دانش ها و انواع و اقسام آن را برایش گرد آمده است. پس به فرض اینکه معنی حدیث «أنا مدینة العلم» این باشد که حضرت علی علیه السلام بابتی برای آن شهر، در قضاوت است، باز هم ثابت می شود که او دری برای آن شهر، در تمام دانش هاست و از این رو ابن حجر مکی گوید: «تنبیه: از جمله آن چه

دلالت دارد که خداوند سبحان، علی را چنان مخصوص به دانش‌ها فرمود که جملات نسبت به بیان آن ناتوان هستند این فرموده‌ی رسول الله است: أفضاكم علي و این حدیثی صحیح است که در آن نزاعی نیست و نیز گفته‌ی ایشان که: أنا دارالحكمة و در روایتی: أنا مدينة العلم و علی بابها» (1) به گونه‌ای که حدیث مدینه‌العلم و حدیث أفضاکم علی را دلالت‌کننده بر این دانسته که خداوند علی را به دانش‌هایی مخصوص گردانید که زبان‌ها از آن عاجزند.

### 3- حدیث: «رحیم ترین ائمت‌م ابوبکر است» ساختگی است

#### اشاره

عاصمی در این سخن استناد کرده است به حدیث: رحیم ترین ائمت‌م ابوبکر است؛ که از دروغ‌ها و باطل‌های ساختگی است، بر پایه‌ی اعتراف بزرگان حافظان اهل سنت و علمای مشهورشان، چنان که به زودی آن را توضیح می‌دهیم.

و از آن جا که این حدیث از ساخته‌های زبان افترازنندگان و دست‌جاعلان و دروغ‌گویان می‌باشد، در الفاظش اختلاف بسیار می‌یابیم که در بعضی از آغاز تا پایان دروغ است و بعضی دیگر شامل جمله درستی است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حق علی علیه السلام و بعضی یاران خاص ایشان، صادر شده است. و آن فضیلت‌های وارد در حدیث‌های صحیح است که دست‌های خیانتکار آن را با این حدیث ساختگی به هم آمیخته‌اند و ما به طور اجمال از آن پرده برمی‌داریم و می‌گوییم:

حدیث از انس بن مالک است

این حدیث را از انس بن مالک روایت کرده‌اند و ترمذی و ابن ماجه از صاحبان صحاح آن را نقل کرده‌اند... ترمذی گوید: «منقبت‌های معاذبن جبل و زیدبن ثابت و ابی و ابوعبیده بن جراح: ما را حدیث کرد سفیان بن وکیع، از حمیدبن عبدالرحمان، از داوودبن عطار، از معمر، از قتاده، از انس بن مالک که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

رحیم ترین ائمت‌م نسبت به ائمت‌م ابوبکر، و شدیدترین آنان در فرمان خداوند عمر، و

ص: 587

راستگوترین آنان در حیا عثمان بن عفان، و داناترین آنان به حلال و حرام معاذبن جبل، و داناترین آن‌ها به واجبات زیدبن ثابت، و قرآن خوان ترین آنان ابی بن کعب است و برای هر امتی امینی است و امین این امت ابو عبیده بن جراح می باشد. این حدیث ناشناخته ای است که از حدیث قتاده جز از این وجه آن را نمی شناسیم.

ابوقلابه هم از انس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مانند آن را چنین روایت کرده است: ما را حدیث کرد محمد بن بشار، از عبدالوهاب بن عبدالحمید ثقفی، از خالد الحذاء، از ابوقلابه، از انس بن مالک که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: رحیم ترین امتم به امتم ابوبکر و شدیدترین آنان به فرمان خداوند عمر، و راستگوترین آنان در حیا عثمان، و بهترین قاری آنها ابی بن کعب، و داناترین آن‌ها به واجبات زیدبن ثابت، و داناترین آنان به حلال و حرام معاذبن جبل است. آگاه باشید که برای هر امتی امینی هست و امین این امت ابو عبیده بن جراح است. این حدیث حسن و صحیح است. (1) و ابن ماجه گوید: «ما را حدیث کرد محمد بن مثنی، از عبد الوهاب بن عبدالمجید، از خالد الحذاء از ابوقلابه، از انس بن مالک که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

رحیم ترین امتم به امتم ابوبکر، و شدیدترین آنان در دین خداوند عمر، و راستگوترین آنان در حیا عثمان و بهترین قاری آنها ابی بن کعب و داناترین آنان به حلال و حرام معاذبن جبل و داناترین به آنان واجبات بن ثابت است. آگاه باشید هر امتی را امینی است و امین این امت ابو عبیده بن جراح است. مانند آن را برای ما را علی بن محمد، از وکیع، از سفیان، از خالد الحذاء، از ابوقلابه حدیث کرد.» (2)

### نگاهی به رجال حدیث

اما «انس بن مالک»، از دشمنان بزرگ امیرالمؤمنین علیه السلام است و حدیث پرنده ی بریان «طائر مشوی» از راست ترین گواه‌ها بر آن است؛ بلکه همین حدیث بر این امر

ص: 588

1- صحیح ترمذی / 5/ 623.

2- سنن ابن ماجه / 1/ 55.



دلالت دارد - به فرض ثابت شدنش - از آن جا که سه خلیفه و تعدادی از یارانشان در آن ستایش شده و در آن امیرالمؤمنین علیه السلام ذکر نگردیده است.

امّا «ابوقلابه» که مدار دو حدیث ابن ماجه و طریق دوم نزد ترمذی است، او هم نکوهش شده و روایتش پذیرفته نشده است که به زودی می آید.

و امّا «خالد الحذاء» - که از رجال ابن ماجه در هر دو نقل او و نقل دوم ترمذی است کسی است که بزرگان قوم او را مورد طعن و عیب جویی قرار داده اند؛ مانند:

شعبه بن حجاج و ابن علیّه و حمّاد بن زید و سلیمان تیمی و ابوحاتم و عقیلی نویسنده ی «الضعفاء»... که بر خوانندگان کتاب های قوم پوشیده نمی ماند و بعضی از آن ها را پس از این خواهید شنید. ان شاء الله تعالی.

و امّا درباره ی «عبدالوهاب بن عبدالمجید» - که ثقفی است و در نقل دوم ترمذی و نقل اول ابن ماجه قرار دارد - ابن حجر عسقلانی گوید: «ابن مهدی او را از کسانی شمرده است که از کتاب های مردم حدیث می گفت و آن را آن گونه که باید حفظ نمی کرد.» گوید: «دوری به نقل از ابن معین گفت: در پایانش دیوانه شد و عقبه بن مکرم گفت: سه یا چهار سال پیش از مرگش عقلش را از دست داد.» و درباره اش گفته اند: عمرو بن علی گفت: آشفته شد به طوری که عقل نداشت و از او شنیدم در حالی که عقلش را از دست داده بود و می گفت: ما را حدیث کرد محمد بن عبدالرحمان بن ثوبان، با آشفستگی شدید.» (1) و سبط ابن عجمی حلبی گوید: «درباره عبدالوهاب بن عبدالمجید بن صلت، عقبه بن مکرم گوید: سه یا چهار سال پیش از مرگش عقل را از دست داد، ابوداود گفت: تعیّر یافت و عقیلی درباره اش گوید: در پایان عمرش عوض شد و ابن صلاح نیز او را در میان آنان یاد کرده است.» (2) و امّا «محمد بن بشار» - حدیث را از عبدالوهاب که ترمذی در نقل دومش آورده روایت کرده است و به زودی نکوهش درباره او خواهد آمد. ان شاء الله تعالی.

و امّا نکوهش درباره سفیان ثوری - که راوی آن از «خالد» در نقل دوم به

ص: 589

1- تهذیب التّهذیب / 6/ 397.

2- الاغتباط بمن رمی بالاختلاط.

روایت ابن ماجه است - خواهد آمد.

و اما «وکيع» - که راوی آن از «سفیان» در نقل دوم به روایت ابن ماجه است احمد و ابن مدینی آن گونه که در «تهذیب التّهذیب» (1) آمده، از او بدگویی کرده اند و ذهبی در «الاعتدال فی نقد الرجال» (2) او را یاد کرده است.

و اما «قتادة» - که راوی آن از «انس» در نقل اول نزد ترمذی است طعن های بسیار بزرگ و عیب های سنگینی دارد که بر مراجعه کننده به شرح حالش در «تهذیب التّهذیب» (3) و دیگر کتاب ها، پوشیده نمی ماند.

و اما درباره «داوود بن عطار» - راوی آن از «معمّر» در آغاز هر دو نقل ترمذی - «میزان الاعتدال» آورده است: «حاکم گفت: یحیی بن معین گفت: حدیثش ضعیف است. و ازدی گوید: درباره اش اشکال می کنند.» (4) و اما «سفیان بن وکیع» - در نقل ترمذی - نیز مورد نکوهش قرار گرفته است. ذهبی گوید: «بخاری گفت: درباره اش سخن می گویند درباره ی چیزهایی که به او تلقین کرده اند و ابوزرعه گفت: به دروغ گویی متّهم است. و ابن ابی حاتم گفت: پدرم به او اشاره کرد که وراق خود را عوض کند؛ چرا که در نوشته های او دست می برده است.» (5) و در «الکاشف» آمده است: «ضعیف است.» (6) و ذهبی نیز در «المغنی فی الضعفاء» (7) او را یاد کرده و گفته است: «تضعیف شده است.» و ابوزرعه گفت: «به دروغ گویی متّهم می شد.»

### این حدیث از ارسال خالی نیست

هم چنین این حدیث از ارسال خالی نیست، اگر به فرض محال، راویانش از طعن جان به در برند، حکم به صحّت دادنش جایز نیست... ابن حجر در شرح گفته ی عمر «قاری ترین ما اَبی است» گوید: «این چنین آن را موقوف نقل کرده است

ص: 590

1- تهذیب التّهذیب / 11 109.

2- میزان الاعتدال / 4 336.

3- تهذیب التّهذیب / 8 315.

4- میزان الاعتدال / 2 12.

5- میزان الاعتدال / 2 173.

6- الکاشف / 1 379.

7- المغنی / 1 269.

و ترمذی و غیر او آن را از طریق ابوقلابه از انس مرفوعاً نقل کرده اند در ذکر اُبی و گروهی در آن ذکر شده است که آغازش چنین است: رحیم ترین اُمَّتم به اُمَّتم ابوبکر است. و در آن است: بهترین قاری آنها اُبی بن کعب است. تا آخر حدیث که آن را صحیح دانسته است، ولیکن غیر او گفته اند: «صواب مرسل بودن آن است.» (1) سخاوی درباره حدیث «رحیم ترین اُمَّتم نسبت به اُمَّتم ابوبکر است» گوید: حدیث به مرسل بودن علّت و کاستی یافته است، و شنیدن ابوقلابه از انس صحیح است جز این که گفته شده است: این حدیث را از او نشنیده است. و دارقطنی در «العلل» اختلاف نسبت به ابوقلابه درباره ی این حدیث را آورده است و او و دیگرانی مانند بیهقی و خطیب در «المدرج» ترجیح داده اند که حدیث موصول، همان است که ابوعبیده نقل کرده است و بقیه نقل ها مرسل می باشد و ابن موق و غیر او، روایت موصول را ترجیح دادند.» (2)

### مرسل، حدیثی ضعیف است

ضعیف بودن حدیث مرسل و ساقط شدن احتجاج به آن آشکار است، و ابن صلاح در «علوم الحدیث» و «سیوطی» در «تدریب الراوی فی شرح تقریب النووی» و دیگرانی به آن تصریح کرده اند و عبارت سیوطی چنین است: «مرسل حدیثی ضعیف است که نزد بزرگان محدثان و شافعی به آن احتجاج نمی شود، و مسلم به همین گونه در آغاز صحیحش چنین روشی را نقل کرده است و ابن عبدالبر در «التمهید» و حاکم از «ابن المسیب» آن را نقل کرده و مالک و بسیاری از فقیهان و بزرگان اصول و نظر آن را نقل کرده اند...» (3)

### مرسل بودن روایت عاصمی کاملاً واضح است

عاصمی خود این حدیث را با سند مرسل روایت کرده است. او با اسنادش

ص: 591

1- فتح الباری فی شرح البخاری / 8/ 135.

2- المقاصد الحسنه / 124.

3- تدریب الراوی / 1 / 162.

حدیث را از ابوقلابه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بدون واسطه انس روایت کرده است و جرأت نکرده که ادعا کند خود از او شنیده است و معلوم است که ابوقلابه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را درک نکرده چون از تابعان است و این متن روایت اوست: (1) «مرا خبر داد استادم محمد بن احمد از ابوسعید رازی، از یوسف بن عاصم رازی بزاز، از ابراهیم بن حجاج، از حماد از عاصم الأحول، از ابوقلابه که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: رحیم ترین امتم به امتم ابوبکر و سخت ترین آنان در دین خداوند عمر، و باحیاط ترین آنان عثمان بن عفان و داناترین آنان به حلال و حرام معاذ بن جبل و داناترین آنان به واجبات زید بن ثابت و بهترین قاری آنها ابی بن کعب است و هر امتی را امینی است و امین این امت ابوعبیده بن جراح می باشد.»

### روایت مرسل قتاده

از مراجعه به کتاب های «المصابیح» و «المشکاة» و «فتح الباری» آشکار می شود که روایت قتاده از این حدیث، مرسل است. و نیز جرأت ادعای شنیدن آن را از انس نکرده است و این متن گفته ی بغوی در «المصابیح» است: از انس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که فرمود: رحیم ترین فرد امتم نسبت به امتم ابوبکر و شدیدترین آنان به امتم در فرمان خداوند عمر، و راستگوترین آنان در حیا عثمان، و داناترینشان به واجبات زید بن ثابت و بهترین قاری آنها ابی و داناترینشان به حلال و حرام معاذ بن جبل است و هر امتی را امینی است و امین این امت ابوعبیده بن جراح می باشد. صح. و بعضی هم آن را از قتاده از او به طور مرسل روایت کرده اند که در آن است: «و أقضاهم علی».

### حاصل و نتیجه ی بحث

این حدیث از انس مرسل است، افزون بر این که سندش هم ضعیف است و اینکه ترمذی و ابن ماجه و هر کس که از آنان پیروی کرده است - انس را میان

ص: 592

ابوقلابه یا قتاده ورسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قراردادده اند، خطایی فاحش و فریبی آشکاری است.

### نقل این حدیث از ابن عمر

این حدیث ساختگی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به روایت عبدالله بن عمر، روایت شده است. حاکم گوید: «ما را حدیث کرد عبدالرحمان بن حمدان جلاب در همدان، از ابوحاتم رازی، از محمد بن یزید بن سنان رهاوی، از کوثر بن حکیم ابومحمد حلبی، از نافع از ابن عمر که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: رؤوفترین امتم به امت ابوبکر و سخت ترین آنان در فرمان خداوند عمر، و شدیدترین آنان در حیا عثمان و بهترین قاری آنها ابی بن کعب و عامل ترین آنان به واجبات زید بن ثابت و داورترین آنان علی بن ابی طالب و داناترین آنان به حلال و حرام معاذ بن جبل و راستگوترین آنان ابوذر است و امین این امت ابو عبیده بن جراح است و حبر (دانشمند) این امت عبدالله بن عباس می باشد.» (1)

### نگاهی به رجالش

این سند هم ضعیف است، «محمد بن یزید بن سنان رهاوی» به ضعفش تصریح شده است، در «المیزان» آمده است: «دارقطنی گفت: ضعیف است...»

نسائی گفت: قوی نیست.» (2) و در کتاب «المغنی فی الضعفاء» (3) چنین آورده است و ابن حجر گفت: «ابن ابوحاتم گفت: از پدرم درباره اش پرسیدم گفت: چیزی نیست، او از پدرش فراموشکارتر است... و بخاری گفت: ابوفروه متقارب الحدیث است جز اینکه پسرش محمد، منکرهایی از او نقل می کند و آجری به نقل از ابوداوود گوید: و ابوفروه جزری چیزی نیست و پسرش هم چیزی نیست و نسائی گفت: قوی نیست... ترمذی گفت: از روایتش پیروی نمی شود و ضعیف است و دارقطنی گفت:

ضعیف است. (4) ابن حجر در «تقریب التّهذیب» گوید: «قوی نیست.» (5)

ص: 593

1- المستدرک / 3 535.

2- میزان الاعتدال / 4 69.

3- المغنی فی الضعفاء / 2 644.

4- تهذیب التّهذیب / 9 462.

5- تقریب التّهذیب / 2 219.

و اما در باب «کوثر بن حکیم» در «الضعفاء و المتروکین» نوشته ی بخاری آمده است: «نافع درباره کوثر بن حکیم می گوید: «حدیث او منکر است» و در «ضعفاء و متروکین» نوشته ی نسائی آمده است: «حدیثش متروک و رها شده است.» و ذهبی گوید: «ابوزرعه گوید: ضعیف است. و ابن معین گفت: چیزی نیست و احمد بن حنبل گفت: حدیث هایش باطل است و ارزشی ندارد و دارقطنی و غیر او گفته اند: ترک شده است.» (1) و ذهبی گوید: حدیثش را ترک کردند، دارای عجائبی است.» (2)

### نقل دیگری از ابن عمر

سیوطی این حدیث ساختگی را از مسند ابویعلی موصلی از ابن عمر نقل کرده و گفته است: «رؤوفترین امتم به امتم ابوبکر و شدیدترین آنان در دین خداوند عمر و راست گوترین آنان در حیا عثمان، و داووترین آنان علی و عاملترین آنان به واجبات زید بن ثابت و بهترین قاری آنها ابی و داناترین آنان به حلال و حرام معاذ می باشد، آگاه باشید که هر امتی را امینی است و امین این امت ابوعبیده بن جراح. ع از ابن عمر.» (3)

### نگاهی به سندش

نیازی به مراجعه به مسند «ابی یعلی» برای آگاهی از رجال این سند به طور تفصیل نیست، چون حافظ سخاوی و علامه مناوی هر دو دقیقاً نص دارند که به زودی خواهی شنید بر این که حدیث از طریق ابن بیلمانی از پدرش رسیده که هر دو از درجه ی اعتبار ساقط هستند؛ اما درباره محمد بن عبدالرحمان بیلمانی، بخاری گوید: «محمد بن عبدالرحمان بیلمانی از پدرش نقل کرده، که حدیثش منکر است و حمیدی درباره اش اشکال می کرد.» و نسائی گوید: «منکر الحدیث» است. (4) و در

ص: 594

1- میزان الاعتدال / 416 3.

2- المغنی فی الضعفاء / 534 2.

3- الجامع الصغیر بشرح المناوی / 459 1.

4- «الضعفاء و المتروکین» به «المجموع» نگاه کنید / 250.

کتاب «الموضوعات» نوشته ی ابن جوزی بعد از حدیثی در برتری جدّه آمده است:

«محمّد بن عبدالرحمان، یحیی گفت: چیزی نیست. و ابن حبان گفت: از پدرش در نسخه ای حدیث کرد شبیه به دویت حدیث که تمامش ساختگی است، احتجاج به آن ها روا نیست.» (1) و در «میزان الاعتدال» آمده است: «محمّد بن عبدالرحمان بن بیلمانی به نقل از پدرش، او را تضعیف کرده اند و بخاری و ابوحاتم گویند:

منکر الحدیث است و دارقطنی و غیرش گویند: ضعیف است... ابن عدی گوید: هر چه این بیلمانی روایت می کند، بلائی از اوست.» (2) و در «المغنی فی الضعفاء» گوید: «او را تضعیف کرده اند، ابن حبان گوید:

نسخه ای ساختگی از پدرش روایت کرده است.» (3) و سبط ابن عجمی در «الکشف الحثیث عمّن رمی بوضع الحدیث» او را ذکر کرده است. و ابن حجر گوید: ضعیف است، و ابن عدی و ابن حبان او را متّهم کرده اند.» (4) و اما درباره پدرش «عبدالرحمان بن بیلمانی» در «میزان الاعتدال» آمده است:

«عبدالرحمان بن بیلمانی، از تابعان مشهور است، از ابن عمر روایت می کند، ابوحاتم او را سست دانسته است. و دارقطنی گفت: ضعیف است و حجّتی به او اقامه نمی شود.» (5) و در «المغنی فی الضعفاء» (6) او را آورده اند و در «تقریب التّهذیب» آمده است: «ضعیف است.» (7)

### حاصل بحث

باطل بودن این حدیث به هر دو طریق از ابن عمر آشکار است، و به همین دلیل حافظ سخاوی گوید: «از ابن عمر نزد ابن عدی در شرح حال کوثر بن حکیم نقل شده که او ترک شده است. و نقل دیگری دارد از مسند أبویعلی از طریق ابن بیلمانی

ص: 595

1- الموضوعات / 2/ 51.

2- میزان الاعتدال / 3/ 617.

3- المغنی فی الضعفاء / 2/ 603.

4- تقریب التّهذیب / 2/ 182.

5- میزان الاعتدال / 2/ 551.

6- المغنی / 2/ 377.

7- تقریب التّهذیب / 1/ 474.

از پدرش از او» (1) پس در این سخن فایده هایی است:

1 - حدیث: رحیم ترین امتم به امتم... از ابن عمر در کتاب «الکامل» از ابن عدی آمده است و این دلیل بر سستی آن است؛ چون موضوع کتاب «الکامل» نوشته ی ابن عدی، ضعفا و حدیث هایشان می باشد.

2 - ابن عدی این حدیث را در شرح حال کوثرین حکیم آورده و از این جا ظاهر می شود که کوثرین حکیم را به ساختن این حدیث متهم می کند.

3 - راوی حدیث، کوثرین حکیم نزد حافظ سخاوی ترک شده است.

4 - نقل دیگر او از طریق ابن بیلمانی از پدرش از ابن عمر است.

5 - ضعف ابن بیلمانی و پدرش ثابت و مشهور است تا آن جا که سخاوی از بیانش دوری جسته و بسنده کرده است به گفتن این که از طریق ابن بیلمانی از پدرش است.

### حدیث از جابر

طبرانی این حدیث ساختگی را از جابر این چنین نقل کرده است: «حدیث کرد ما را علی بن جعفر ملحی اصفهانی، از محمد بن ولید عباسی، از عثمان بن زفر، از مندل بن علی، از ابن جریج، از محمد بن منکدر، از جابر بن عبدالله انصاری که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: رحیم ترین امتم به امتم ابوبکر و مهربانترین امتم به امتم عمر بن خطاب، و راستگوترین امتم در حیا عثمان و داورترین امتم علی بن ابی طالب و داناترین آنان به حلال و حرام معاذبن جبل است روز قیامت پیشاپیش علما با فاصله ی یک دید چشم حرکت می کند و بهترین قاری امتم ابی بن کعب و عاملترین آن ها به واجبات زیدبن ثابت است و به عویمر عبادتی داده شد یعنی ابودرداء. آن را جز مندل از ابن جریج روایت نکرده است.» (2)

ص: 596

---

1- المقاصد الحسنة/ 124.

2- المعجم الصغير / 1/ 201.



این حدیث هم دور انداخته شده (مطروح) است؛ چون در طریقتش «مندل بن علی» است - که تنها کسی است آن را از ابن جریر نقل کرده همان گونه که خود طبرانی بر آن نص دارد - نسائی در «کتاب الضعفاء و المتروکین» گوید:

«مندل بن علی ضعیف است.» و ذهبی گوید: «ابوحاتم گفت: استاد است و ابوزرعة گفت: سست است و احمد گفت: ضعیف است.» (1) و در «الضعفاء» ذهبی است: «در او سستی است، احمد و دارقطنی او را ضعیف شمرده اند.» (2) و ابن حجر گفت:

«جوزجانی گفت: حدیثش از دست رفته است. و حاکم ابواحمد گفت: نزد آنان قوی نیست و ساجی گفت: ثقه نیست، منکرهایی روایت کرده است، و ابن معین گفت:

عبدالرحمان بن مهدی از او حدیث نمی کرد. ابن قانع و دارقطنی گفتند: ضعیف است. و ابن حبان گفت: در اثر حافظه ی بدش، مرسل ها و موقوف ها را بالا- می برد پس استحقاق ترک را یافت و طحاوی گفت: هرگز از اهل ثبت در روایت نیست و به او احتجاج نمی شود.» (3) و در «تقریب التّهذیب» آمده است: «ضعیف است.» (4) و صفی الدین خزرجی گفت: «احمد و دیگران او را تضعیف کرده اند.» (5) ابن حجر عسقلانی درباره ی «ابن جریر» گوید: «جرمی به نقل از مالک گوید:

ابن جریر بیهوده گو بود» و «عثمان الدارمی به نقل از ابن معین گفت: در زهری چیزی نیست.» گفت: «جعفر بن عبدالواحد به نقل از یحیی بن سعید گفت: ابن جریر راستگو بود، پس اگر گوید «مرا حدیث کرد» منظور شنیدن است. و اگر گفت «مرا خبر داد»، قرائت است و اگر گفت «گفت» شبیه باد است.» (6)

گویم: و تو ملاحظه می کنی که در سند طبرانی نیز هیچ گاه نگفته است «گفت».

ص: 597

1- میزان الاعتدال / 4 180.

2- المغنی فی الضعفاء / 2 676.

3- تهذیب التّهذیب / 1 264.

4- تقریب التّهذیب / 2 274.

5- خلاصة تذهیب الکمال / 387.

6- تهذیب التّهذیب / 6 357.

و دارقطنی گفت: او به گونه‌ی زشتی اسناد حدیث را پنهان می‌کند، در «تهذیب التّهذیب» آمده است: «دارقطنی گفت که از پنهان کاری ابن جریج در اسناد دوری می‌شود؛ زیرا که او پنهان کاری زشتی انجام می‌دهد. اسناد چیزی را پنهان نمی‌کند جز آن چه را که از مجروح شنیده است.» و در آن به نقل از ابن حَبَّان آمده است: «او همواره در اسناد پنهان کاری می‌کرد.» و نیز در آن است: «ابوبکر گفت: در کتاب علی بن مدینی چنین دیدم: از یحیی بن سعید درباره‌ی حدیث ابن جریج به نقل از عطاء خراسانی پرسیدم، گفت: ضعیف است. به یحیی گفتم: او می‌گوید: مرا خبر داد. گفت: چیزی نیست. او ضعیف است. او به یک کتاب فقط دست می‌یابد بدون اینکه آن را روایت کرده باشد.» (1) گفتم: به زودی بعضی طعنه‌ها که مترتب بر ارتکاب پنهان کاری است خواهد آمد، و جرأت ابن جریج در تدلیس (2) به جایی رسید که با صراحت و وضوح مرتکب دروغ در حدیث می‌شد. در «تهذیب التّهذیب» چنین است: «ابن سعد گفت: در سال 85، سال مرگ همگانی متولد شد ما را خبر داد محمّد بن عمر - یعنی واقدی - گفت: ما را حدیث کرد عبدالرحمان ابن ابوالزناد که گفت: مشاهده کردم ابن جریج نزد هشام بن عروه آمد و گفت: ای ابومنذر آیا برگه‌ای که به فلانی دادی از حدیث تو است؟ گفت: آری. محمّد بن عمر گفت: پس شنیدم که بعد از آن ابن جریج می‌گفت: ما را حدیث کرد هشام أحصی.» (3)

### این حدیث به نقل از ابوسعید خدری

ابن عبدالبر این حدیث ساختگی را از ابوسعید خدری چنین روایت می‌کند:

«ما را خبر داد عبدالوارث بن سفیان، از قاسم بن أصبغ، از احمد بن زهیر، از احمد بن عبدالله بن یونس، از سلام، از زید العمی، از ابوالصدیق ناجی، از ابوسعید خدری که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: رحیم ترین امتم به آن ابوبکر و قوی ترین

ص: 598

1- تهذیب التّهذیب / 359 6.

2- تدلیس به این معناست که راوی بدون آنکه دروغ بگوید، سند حدیث را بهتر جلوه می‌دهد؛ مثلاً فقط نام کوچک راویان را ذکر می‌کند. (ویراستار)

3- تهذیب التّهذیب / 359 6.

آنان در دین خداوند عمر، و راستگوترین آنان در حیا عثمان، و داورترین آنان علی و عامل ترین آنان به واجبات زیدبن ثابت و بهترین قاری کتاب خداوند، اَبی بن کعب و داناترین آنان به حلال و حرام معاذبن جبل، و امین این امت ابو عبیده بن جراح و ابوهریره ظرفی برای دانش می باشد و نزد سلمان دانشی است که درک نمی شود و آسمان سایه نینداخت بر زبان داری راستگوتر از ابوذر و زمین چون اویی را حمل نکرد.» (1)

### نگاهی به رجالش

در اسنادش «زید عمی» است. نسائی در کتاب «الضعفاء و المتروکین» گفته است: «زید عمی ضعیف است.» (2) و در «میزان الاعتدال» است: «ابن معین گفت:

صالح است، و یک بار گفت: چیزی نیست. بار دیگر گفت: ضعیف است حدیثش نوشته می شود. و ابوحاتم گفت: ضعیف است حدیثش نوشته می شود. دارقطنی گفت: صالح است. نسائی او را تضعیف کرده است و ابن عدی گفت: شاید شعبه از ضعیف تر از او روایت نکرده باشد و سعدی گفت: خوبی و بدی او به یک اندازه است. (3) و در «الکاشف» گفت: «در او ضعف است.» (4) و ابن حجر گفت: «ضعیف است.» (5) و در این سند «سلام» هست که او «سلام بن سلیم الطویل» است. نسائی گفت:

«حدیثش ترک شده است.» (6) و در «الموضوعات» ابن جوزی در حدیثی در فضیلت مؤذّن ها آمده است: «در آن سلام الطویل است، یحیی گفت: ارزشی ندارد. حدیثش را نمی نویسند. بخاری گفت: او را ترک کرده اند. و نسائی و دارقطنی گفتند: ترک شده است و ابن حبان گفت: از ثقه ها، اخبار ساختگی روایت می کند، گویی تعمدی بر

ص: 599

- 1- الاستیعاب / 171.
- 2- الضعفاء و المتروکین / 106.
- 3- میزان الاعتدال / 102 2.
- 4- الکاشف / 337 1.
- 5- تقریب التّهدیب / 274 1.
- 6- الضعفاء و المتروکین المجموع / 113.

این کار دارد.» (1) و ذهبی این حدیث را در «میزان الاعتدال» پس از نکوهش او آورده است. و در «المغنی فی الضعفاء» او را یاد کرده است. ابن حجر گوید: «احمد گفت:

حدیث های منکری روایت کرده است و ابن ابومریم به نقل از ابن معین آورده است:

احادیث منکری دارد و دوری و دیگران از قول ابن معین گفته اند ارزشی ندارد.

ابن مدینی گفت: ضعیف است. ابن عمّار گفت: حجت نیست. جوزجانی گفت: ثقه نیست. بخاری گفت: او را ترک کرده اند و یک بار گفت: درباره اش اشکال می کنند.

ابوحاتم گفت: حدیثش ضعیف است، رهایش کرده اند. ابوزرعه گفت: ضعیف است، نسائی گفت: رها شده است و یک بار گفت: ثقه نیست و حدیثش را نمی نویسند و ابن خراش گفت: دروغ گو است و یک بار گفت: ترک شده است و ابوالقاسم بغوی گفت: بسیار حدیثش ضعیف است و ابن عدی حدیث هایی روایت کرده و گفته است: از چیزی از آن ها پیروی نمی شود... و ابن حبان گفت: از ثقه ها ساختگی را روایت کرده است، گویی بر آن ها عمد داشته است... عجلی گفت:

ضعیف است. ساجی گفت: منکرهایی نزد او هست. حاکم گفت: حدیث های ساختگی را روایت کرده است. ابونعیم در «الحلیة» در شرح حال الشعبی گوید:

سلام بن سلیم خراسانی به اتفاق ترک شده است...» (2) از این جا ملاحظه می کنید که حافظ سخاوی درباره ی این حدیث از این طریق چنین گوید: «از ابوسعید از قاسم بن أصبغ از ابن ابوخثیمة و از او عقیلی در «الضعفاء» از علی بن عبدالعزیز، هر دو از احمد بن یونس از سلام از زید العمی از ابوالصدیق از او و زید و سلام هر دو ضعیف هستند.» (3) و محمد بن معتمد خان در «تحفة المحبّین» در فصل الأحادیث الضعیفه گوید:

«رحیم ترین ائمتّم به ائمتّم ابوبکر... ابن عبدالبر در استیعاب از ابوسعید خدری نقل می کند، و در سندش سلام «الطویل» است که ترک شده است، از زید عمی که

ص: 600

1- الموضوعات / 2/ 88.

2- تهذیب التّهذیب / 4/ 247.

3- المقاصد الحسنة / 124.

### حدیث از ابومحجن ثقفی

و ابن عبدالبرّ آن را نقل کرده از ابومحجن ثقفی که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صفات سران اصحابش را بیان کرد تا در چنین صفاتی به او در مورد آنان اقتدا شود، آن گونه که استادمان عیسی بن سعید بن سعد مقرر چنین روایت می کند: ما را حدیث کرد ابوبکر احمد بن ابراهیم بن شاذان، از ابومحمد یحیی بن محمد بن صاعد، از ابوعثمان سعید بن عثمان، از احمد بن دحیم، از یحیی بن محمد بن صاعد، از محمد بن عبید بن ثعلبة عامری در کوفه، از عبدالحمید بن عبدالرحمان ابو یحیی الحمانی، از ابوسعید أعمور یعنی البقال که بنده ی حذیفه بود، که گفت: یکی از سالمندان صحابه که ابومحجن یا محجن بن فلان خوانده می شد، گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: رؤوفترین شخص امت من به ائمت ابوبکر، قوی ترین آنان در دین خداوند عمر، راست گوترین آنان در حیا عثمان، داورترین آنان علی بن ابی طالب، بهترین قاری آنان ابی بن کعب، عامل ترین آنان به واجبات زید بن ثابت، داناترینشان به حلال و حرام معاذ بن جبل است و هر امتی را امینی می باشد و امین این امت ابو عبیده جراح است.» (2)

### نگاهی به سندش

در سندش «سعید البقال» است که نسائی گوید: «ضعیف است.» (3) ذهبی گوید: «فلاّس او را رها کرده است. ابن معین گوید: حدیث او نوشته نمی شود.

ابوزرعة گفت: راستگوی فریکار است.» و بخاری گفت: «حدیثش منکر است...» (4) و

ص: 601

1- تحفة المحبّین - دست نویس است.

2- الاستیعاب / 161.

3- الضعفاء و المتروکین: المجموع / 170.

4- میزان الاعتدال / 158 2.

در «المغنی فی الضعفاء» (1) نام برده شده است و ابن حجر گفت: «ضعیف مرسل است.» (2) و صفی الدین خزر جی گفت: «ذهبی گفت: در سال صد و چهل و چند مُرد و کسی را ندیدم که او را ثقه بدانند.» (3) ابن حجر در «الإصابة» در شرح حال ابومحجن بر ضعیف بودن آن مرد نص آورده و این که او ابومحجن را درک نکرده است. (4) اما «ابومحجن ثقفی» هم مردی فاسق، فاجر و همواره مشغول شرابخواری بود که از آن دست بردار نبود و حد و سرزنشی او را باز نمی داشت، بارها عمر بن خطاب به جرم شرابخواری او را تازیانه زد و حال آن که عمر سعی می کرد یارانش را به جرم شرابخواری حدّ نزند؛ چون خودش از آنان بود چون در این کار غوطه ور و بی باک شده و آشکارا و علنی عمل می کرد و او را به جزیره ای در دریا تبعید کرد، در جنگ قادسیه در حال مستی از شراب حاضر شد، پس سعد بن ابوقحاص دستور داد او را به زنجیر کشند... این بخشی از زشتی ها و فضاحت های این مرد است، هر کس که جویای تفصیل است به «الاستیعاب» و «أسدالغابة» و «الإصابة» و دیگر مراجع شرح حال صحابه مراجعه کند.

### نقل حدیث از شدّاد بن اوس در الموضوعات

ابوجعفر عقیلی این حدیث ساختگی را از شدّاد بن اوس در «کتاب الضعفاء» و ابن عساکر در «تاریخ دمشق» نقل کرده و آن را ضعیف دانسته اند، ابن جوزی در «الموضوعات» آورده در حالی که در سندش کسانی هستند که روایتشان پذیرفته نیست (و جرح شده اند) و از میان آنان بشیر بن زاذان را متهم کرده که یا آن را ساخته و یا از بعضی ضعیف ها با پنهان کردن اسنادش آورده است... محمد بن معتمد خان بدخشانی در «تحفة المحبّین» در فصلی که به حدیث های ضعیف اختصاص داده چنین آورده است: «ابوبکر رؤوفترین و رحیم ترین امّت و عمر بن خطاب بهترین و

ص: 602

1- المغنی فی الضعفاء / 266 1.

2- تقریب التّهذیب / 305 1.

3- خلاصة تذهیب الکمال / 142.

4- الإصابة / 174 4.

عادل ترین ائمتهم و عثمان بن عفان باحیاتیترین و بخشنده ترین ائمتهم و علی بن ابی طالب عاقلترین و دلاورترین ائمتهم، عقیلی و ابن عساکر و آن را از شدادبن اوس، ضعیف دانسته و در سندش کسانی هستند که روایتشان پذیرفته نیست و از میان آنان، بشیر متهم شده که یا آن را ساخته و یا از بعضی ضعیف ها با پنهان کردن اسنادش آورده است. و ابن جوزی آن را در ضعیف ها آورده است.» (1) و این عبارت ابن جوزی در «الموضوعات» است:

« حدیثی در یاد گروهی از صحابه: ما را خبر داد عبدالوهاب بن مبارک، از محمد بن مظفر، از ابوالحسن احمد بن محمد عتیقی، از یوسف بن دخیل، از ابوجعفر عقیلی، از بشر بن موسی، از عبدالرحیم بن واقد واقدی، از بشیر بن زاذان، از عمر بن صبیح، از کن، از شدادبن اوس که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ابوبکر وزین ترین و برترین ائمتهم، و عمر بن خطاب نیکوترین و کاملترین ائمتهم و عثمان باحیاتیترین و عادلترین ائمتهم، و علی بن ابی طالب ولی و زیباترین ائمتهم و عبدالله بن مسعود امین و پیونددهنده ترین ائمتهم، و ابوذر زاهدترین و رؤوفترین ائمتهم، و ابوالدرداء عادل ترین و رحیم ترین ائمتهم و معاویه بن ابوسفیان شکیباترین و بخشنده ترین ائمتهم می باشد.

تقلی دیگر: ما را خبر داد علی بن عبیدالله، از علی بن احمد بندار، از ابوعبدالله بن بطه، از ابوصالح محمد بن احمد، از خلف بن عمرو و عکبری، از محمد بن ابراهیم، از یزید الحلال صاحب ابن ابوالشوارب، گوید: از احمد بن قاسم بن بهرام، از محمد بن بشیر از بشیر بن زاذان، از عکرمة، از ابن عباس نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ابوبکر بهترین و پرهیزکارترین ائمتهم، عمر عزیزترین و عادل ترین آنان، عثمان بخشنده ترین و باحیاتیترین آنان، علی عاقل ترین و زیباترین آنان، ابن مسعود امین ترین و عادل ترین آنان، ابوذر زاهدترین و راستگوترین آنان، ابوالدرداء عابدترین آنان و معاویه شکیباترین و بخشنده ترین آنان است.

ص: 603

نویسنده گوید: این حدیث بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دروغ بسته شده است و در هر دو نقل گروهی هستند که روایتشان پذیرفته نیست و نزد من بشیرین زاذان به آن متهم است که این حدیث یا از کار او یا از حدیث های ضعیف هایی است که اسنادش را پنهان کرده اند و در اسنادش خلط کرده است. ابن عدی گفت: او ضعیف است و از ضعیف ها حدیث نقل می کند. (1) ذهبی نیز «بشیرین زاذان» را ضعیف شمرده و در «المغنی فی الضعفاء» او را نام برده و گوید: «دارقطنی و دیگران، ضعیفش دانسته اند.» (2)

### حدیث به نقل از ابن عباس سندی ندارد

«ملاً» در سیره اش این بهتان و دروغ بسیار زشت را از ابن عباس چنین روایت کرده است: محبّ طبری چنین گفته است: «فصل چهارم در توصیف هر یک از آن ده نفر به صفتی ستوده از ابن عباس نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

رحیم ترین امتم نسبت به امتم ابوبکر، نیرومندترین آنان در دین خداوند عمر، شدیدترین آنان در حیا عثمان و داورترین آنان علی بن ابی طالب است و هر پیامبری را حواری است و حواری من طلحه و زبیر می باشند و هر جا سعدبن وقاص بود حق با او می باشد و سعدبن زید از دوستان خدا و عبدالرحمان بن عوف از بازرگانان خدا، ابوعمید بن جراح امین خداوند و امین رسولش است و هر پیامبری را صاحبی است و صاحب سرّ من معاویه بن ابوسفیان است، هر کس آنان را دوست داشت نجات یافته و هر کس آنان را دشمن دارد هلاک شود، ملاً در سیره اش نقل کرده است.» (3) این حدیث قطعاً باطل است؛ چون اصلاً سندی ندارد، و سستی لفظها و بیهودگی معنی هایش بر ساختگی بودن آن گواهی می دهند و از جمله شامل فضیلتی درباره ی معاویه بن ابوسفیان است که ساختگی بودن آن را فریاد می کند.

ص: 604

1- الموضوعات / 29 2.

2- المغنی فی الضعفاء / 108 1.

3- الرياض النضرة / 36 1.



همان کسی که پیشوایان بزرگ چون بخاری، نسائی، حاکم، ابن جوزی، ابن تیمیه، ابن حجر و غیر آنان صریحاً گفته اند، علاوه بر این حدیثی در فضیلت معاویه بن اَبوسفیان ثابت نشده است... همان گونه که پس از این بر آن آگاه خواهید شد. ان شاء الله تعالی

### حاصل و نتیجه ی بحث

از این بحث به طور آشکار دانسته شد که حدیث «رحیم ترین ائمه به ائمه...» با تمام نقل ها و لفظهای حدیثی ساختگی و اختراع شده است، آن هم در پرتو سخنان بزرگان پیشوایان جرح و تعدیل و حافظان مشهور حدیث و اخبار.

### نظر دیگر پژوهشگران

گروهی از پژوهشگران مشهور اهل سنت در حدیث و رجال، بر ساختگی و باطل یا ضعیف بودن این حدیث دقیقاً تصریح کرده اند و بد نیست که بعضی گفته های آنان را در این مقام ذکر کنیم:

مناوی در شرح این حدیث گوید: «ابویعلی در مسند خود، از نقل ابن بیلمانی، از پدرش، از عمر بن خطاب. و حال ابن بیلمانی معروف است، ولیکن در همان باب نیز از انس و جابر و غیر آنان هم نزد ترمذی و ابن ماجه و حاکم و غیر آنان هست و در روایتشان به جای رؤوفترین گفته اند: رحیم ترین. و ترمذی گوید: نیکو و صحیح است. و حاکم گوید: به شرط آن دو صحیح است.

و ابن عبدالهادی در تذکره اش به آنان انتقاد کرده و گفته است که در متن آن غرابتی است و استادش آن را ضعیف دانسته؛ بلکه ساختگی بودنش را ترجیح داده است.» (1)

### شرح حال ابن عبدالهادی

و ابن عبدالهادی - که در تذکره اش به آنان انتقاد کرده؛ بدین گونه که در آن

ص: 605

حدیث، غرابتی است و استادش ابن تیمیه آن را ضعیف دانسته؛ بلکه ساختگی بودنش را ترجیح داده - از پژوهشگران و حافظان مشهور اهل سنت است. حافظ ذهبی در ذکر استادان خود گوید: «از امام یگانه حافظ، دارای فنون، شمس الدین محمد بن احمد بن عبدالهادی حدیث شنیدم، که در سال هفت صد و پنج یا شش متولد شد و از قاضی ولی الدین عبدالدائم و مطعم حدیث شنید و به رجال و علل الحدیث اهتمام ورزید و برتری یافت و گردآوری کرد، و به دانش اندوزی و اشتغال در قرائت ها و حدیث و فقه و اصول و نحو روی آورد و در دانش ها دستی گشاده داشت و ذهنی روان داشت. در ماه جمادی الاولی سال 744 درگذشت.» (1) و ابن رجب در شرح حال او گوید: «قاری، فقیه، محدث، حافظ، منتقد نحوی، دارای فنون... به حدیث و فنون آن و معرفت رجال و علل ها اهتمام ورزید و در آن سرآمد شد و در مذهب فقیه شد و فتوا داد و اصلین و عربی را خواند و در آن ها چیرگی یافت و مدتی ملازم استاد نقی الدین ابن تیمیه شد... و با خط دقیق خود بسیار نوشت، و کتاب های بسیاری تصنیف کرد...» (2) و حافظ ابن حجر گوید: «در حدیث و فقه و اصول و عربی و غیر آن ها مهارت یافت. صفدی گوید: اگر زنده بود آیتی می بود... و ذهبی در «معجم المختص» خود گوید: فقیه زبردست، قاری تجویددان، محدث، حافظ، نحوی حاذق و دارای فنون، از من حدیث نوشت و از او بهره گرفتم و ابن کثیر گفت: او حافظ، علامه و منتقد بود.

از دانش ها آن اندازه به دست آورد که اساتید بزرگ به آن نمی رسند و در فنون سرآمد شد و کوهی در علل الحدیث و نقل ها و رجال بود، فهمی بسیار نیکو و ذهنی صحیح داشت...» (3)

#### 4 - باطل بودن این ادعا که ابوبکر اولین در است؛ چون دری در رحمت است

##### اشاره

و چنانکه پیشتر دیدیم، این نیز گفته عاصمی است:

ص: 606

---

1- تذکره الحفّاظ / 4/ 1508.

2- طبقات ابن رجب / 2/ 436.

3- الدرر الكامنه / 3/ 421.

«همچنین ابوبکر صدیق دری از آن خواهد بود که نخستین و برترین در است؛ چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را نخستین فرد در حدیثی قرار داد که یارانش را نام برد و هر یک را به یک ویژگی مخصوص گردانید، پس او دری در رحمت و رأفت و شفقت نسبت به مسلمانان بود، همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «رحیم ترین امّتم ابوبکر است.» و در روایت دیگری: «رؤوف ترین فرد امّتم نسبت به امّتم ابوبکر است.» و رحمت نسبت به مسلمانان جز از ریشه ی دانش نیست.»

باطل بودن این گفته ی او نیز واضح است؛ چون شواهد نادانی ابوبکر بسیار فراوان است و کسی که به معنی «الأب» و «الکلاله» و «ارث عمه و خاله» نادان باشد، چگونه جایز است که دری برای شهر دانش باشد؟! و چگونه می تواند نخستین و برترین در باشد؟! و پیشتر دانستید که حدیث یادشده ساختگی است، پس استدلال به آن باطل می شود.

### نمونه هایی از سخت گیری های ابوبکر

افزون بر این، در کتاب های اهل سنّت، حدیث ها و نمونه هایی است که نمایان گر سختگیری ابوبکر بر مسلمانان می باشد که از نشانه های باطل بودن گفته ی اوست که: «پس او دری در رحمت و رأفت و شفقت نسبت به مسلمانان بود»...

آن چه می آید از جمله ی این موارد است:

1 - آن چه بخاری در کتاب «الأدب» نقل کرده که: باب اینکه خشم و ناشکیبایی نزد میهمان کراهت دارد: ما را حدیث کرد عیاش بن ولید، از عبدالأعلی، از سعید جریری، از أبوعثمان، از عبدالرحمان بن ابوبکر که گفت: ابوبکر گروهی را میهمان کرد و به عبدالرحمان گفت: مواظب میهمانانت باش، من نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می روم، پیش از آمدن من از پذیرایی آنان فارغ شو. عبدالرحمان رفت و هر آن چه داشت برایشان آورد و گفت: بخورید. گفتند: صاحب خانه کجاست؟ گفت: بخورید.

گفتند: ما نمی خوریم تا صاحب خانه بیاید.

گفت: پذیرایی ما را بپذیرید؛ چون اگر بیاید و شما غذا نخورده باشید،

برخورد بد او را خواهیم دید. آنها از غذا خوردن خودداری کردند و من دانستم که او بر من سخت می گیرد، بنابراین وقتی آمد از او کناره گرفتم.

گفت: چه کردید؟ جریان را به اطلاعش رساندند. گفت: ای عبدالرحمان! من سکوت کردم. دوباره گفت: ای عبدالرحمان! باز هم سکوت کردم. گفت: ای غنثر، تو را سوگند دهم اگر صدایم را می شنوی، بیایی. پیش آمدم و گفتم: از میهمانانت بپرس. گفتند: راست گفت، برایمان آورد. گفت: پس جز این نیست که منتظر من شدید. به خداوند سوگند که امشب از آن غذا نمی خورم. دیگران گفتند: به خدا سوگند از آن نمی خوریم تا تو بخوری.

گفت: مانند امشب، شری ندیدم! وای بر شما، چه هستید! چرا پذیرایی ما را نمی پذیرید؟ غذایت را بیاور. پس غذا را آورد. ابوبکر گفت: قسمی که بر نخوردن غذا خوردم، از آن شیطان بود (!) سپس بسم الله گفت و خورد و آنان نیز خوردند. [\(1\)](#) و مسلم در باب «اکرام الضیف و فضل ایثاره» نقل کرده است: «ما را حدیث کرد محمد بن مثنی، از سالم بن نوح عطار، از جریری، از ابو عثمان، از عبدالرحمان بن ابوبکر که گفت: میهمانانی بر ما وارد شدند، گفت: پدرم مشغول صحبت با رسول خدا از اول آن شب بود، پس رفت و گفت: ای عبدالرحمان از میهمانانت فارغ شو.

وقتی شب فرا رسید غذایشان را آوردیم! آنان از خوردن خودداری کردند.

گفتند: منتظر می مانیم تا صاحب خانه بیاید و با ما غذا بخورد.

به آنان گفتم: او مردی آهنین است و اگر شما غذا نخورید می ترسم که آزاری از او به من برسد.

آنان خودداری کردند.

هنگامی که آمد، پیش از هر کاری به آنان گفت: آیا از خوردن فارغ شدید؟

گفتند: نه به خدا سوگند فارغ نشدیم.

گفت: مگر به عبدالرحمان فرمان ندادم؟

ص: 608

من از او دور شدم.

گفت: ای عبدالرحمان!

از او کناره گرفتم.

پس گفت: ای غنثر تو را سوگند می دهم اگر صدایم را می شنوی، بیایی.

آمدم و گفتم: به خدا سوگند من گناهی ندارم، اینان میهمانان تو هستند؛ از آنان بپرس. غذایشان را آوردم، از خوردن خودداری کردند تا تو بیایی. پس ابوبکر گفت: شما را چه می شود که پذیرایی ما را نمی پذیرید؟ به خداوند سوگند که امشب غذا نمی خورم.

گفتند: سوگند به خداوند که تا تو نخوری ما آن را نمی خوریم.

آنگاه گفت: هرگز شری مانند امشب ندیدم. وای بر شما، شما را چه می شود که پذیرایی ما را نمی پذیرید!

سپس گفت: کلام نخست من که بر نخوردن غذا قسم خوردم از شیطان بود، بشتابید به غذایتان.

گفت: پس غذا را آوردند و «بسم الله» گفت، او خورد و آنان خوردند. صبح که شد نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رفت و گفت: ای رسول خدا، نیکی کردند و سوگند دروغ خوردم.

گفت: پس او را خبر دادند گفت: بلکه تو نیکوترین و بهترین آنان هستی.

گفت: کفاره ای شامل من نشد. «(1) گویم: این حدیث از جهاتی دلالت بر سخت گیری و خشم دارد.

اول: گفته ی عبدالرحمان: او مردی آهنین است و شما اگر نخورید ترسم که اذیتی از او به من برسد. پس این گواهی می دهد که آن چه روایت کرده اند که او رحیم ترین امت به امت است... دروغی ساختگی است.

و دوم: دوری جستن عبدالرحمان از او.

و سوم: خواندن عبدالرحمان به: «ای غنثر» که دشنامی است یعنی: «ای فرومایه» یا معنی زشتی همانند آن. و بخاری در باب «قول الضیف» آن داستان را نقل

ص: 609

کرده است: «نمی خورم تا بخوری» و در آن است «پس ابوبکر خشمناک شد و دشنام داد و بدگویی کرد.»

قسطلانی در شرحش گوید: پس دشنام داد؛ چون گمان کرد آنان در حق میهمانش زیاده روی کردند و «جَدَّع» یعنی به بریدن بینی یا گوش یا لب امر کرد. و این بر شدت خشم او و بدزبانی و بداخلاقی او دلالت می کند، از آن جا که بدون پرسش از آنان که آیا درباره ی میهمانش زیاده روی کرده اند یا نه، شروع به بدگویی از آنان کرده است! بلکه از گفته ی بخاری برمی آید که این کار را پس از این پرسش که «چه کردید؟ و آنان او را با خبر کردند»، انجام داده است و در این حالت ناسزاگویی به آنان زشت تر و بدتر است.

و چهارم: گفته اش به میهمانان: «به خداوند سوگند امشب غذا را نمی خورم» کاری زشت است در برابر خودداری آنان از خوردن تا آن که او بیاید و این نمایانگر خشم او و گرامی نداشتن آنان است، بدون اینکه کاری کرده باشند که مستحق آن باشند!! بلکه گرامی داشتن میهمان عقلاً و عرفاً و شرعاً در هر حال واجب است، و این امری است که بداخلاقان عرب هم آن را می دانند و انجام می دهند...

بلکه از عادت میهمانان است که غذا نمی خورند تا میزبان با آنان بخورد، همان گونه که بخاری در «کتاب الأدب» صحیح بر آن گواهی می دهد و می گوید:

«سلمان به دیدار ابوالدرداء رفت، برایش غذایی تهیه کرد و گفت: بخور من روزه ام.

گفت: تا نخوری، نمی خورم.»... پس اگر چیزی از رحمت و رأفت در ابوبکر بود بعد از منتظرشدنشان با میهمانانش غذا می خورد گرچه روزه بود، نه اینکه با خشونت تمام بگوید: به خداوند سوگند امشب دست به این غذا نمی زنم!!

و پنجم: این که شکی در مرجوح بودن این سوگند نیست، به جهت آشکاربودن برتری غذا خوردن با میهمانان، هر چند که آن ترک (لازم) می شد، هتک آنان حرام است از آن جهت که هتک حرمت مسلمانان حرام است، و این از نشانه های نادانی و بداخلاقی اوست.

و ششم: گفته اش: «هرگز شری مانند امشب ندیدم» که سخنی زشت است و میهمانان را بدون جهت آزار می دهد.

و هفتم: گفته اش: «وای بر شما...» منافی ادب و گرامی داشتن است...

2 - آن چه محیی السنه بغوی در «المصابیح» و خطیب تبریزی در «مشکاة المصابیح» نقل کرده است: «از نعمان بن بشیر نقل شده که گفت: ابوبکر از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اجازه ی ورود خواست، پس صدای بلند عایشه را شنید، وقتی وارد شد خود را به او رساند تا به او سیلی زند، و گفت: نبینم که صدایت را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بلند کنی. پیامبر به جدا کردن آنان اقدام کرد و ابوبکر خشمناک بیرون رفت. وقتی ابوبکر خارج شد پیامبر فرمود: چگونه مرا می بینی که از دست آن مرد تو را نجات دادم؟ گفت: ابوبکر چند روزی تأمل کرد، سپس اجازه ی ورود گرفت، دید استراحت می کنند به آن دو گفت: مرا همان گونه که در جنگتان وارد کردید در صلحتان نیز وارد کنید. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چنین کردیم، چنین کردیم.» (1) واضح است که: می بایست نخست با زبانش او را نهی می کرد، سپس اگر دست بردار نبود به سیلی زدنش مبادرت می کرد، که این راه امر به معروف و نهی از منکر است.

گویم: و سبب این جریان، اعتراض عایشه بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از روی حسد و عناد نسبت به او بود؛ چون علی را بیشتر از او و پدرش دوست می داشت، ولی ابوداؤد و کسانی که از او پیروی کرده اند، این بخش از حدیث را ساقط کرده اند، در حالی که کامل آن در «المسند» آمده است؛ آن جا که گوید: «ما را حدیث کرد ابونعیم، از یونس، از عیزاربن حرث از نعمان بن بشیر که گفت: ابوبکر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اجازه ی ورود خواست، صدای بلند عایشه را شنید که می گفت: به خدا سوگند دانستم که علی را بیش از من و پدرم دوست داری دو بار یا سه بار پس ابوبکر اجازه ی ورود خواست و وارد خانه شد و بر عایشه حمله برد و گفت: ای دختر فلان زن! نشنوم که صدایت را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بلند کنی.»

و نسائی آن را چنین روایت کرده است: «مرا خبر داد عبدة بن عبدالرحیم مروزی از عمر بن محمد، از یونس بن ابواسحاق، از عیزاربن حرث از نعمان بن بشیر

ص: 611

که گفت: ابوبکر از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اجازه ی ورود خواست، پس صدای بلند عایشه را شنید که می گفت: به خدا سوگند دانسته ام که علی را از پدرم بیشتر دوست داری به او حمله آورد تا سیلی اش زند و به او گفت: ای دختر فلان زن! می بینم که صدایت را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بلند می کنی؟ پس رسول خدا او را بازداشت و ابوبکر خشمگین خارج شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: ای عایشه! مرا چگونه دیدی که تو را از دست آن مرد نجات دادم؟ پس از آن ابوبکر اجازه ی ورود خواست در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و عایشه آشتی کرده بودند و گفت: مرا در صلحان داخل کنید همان گونه که در جنگتان وارد کردید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چنین کردیم.» (1) در این نقل، گفته ی ابوبکر به عایشه آمده است که: «ای دختر فلان زن» که معنی آن بر شما پوشیده نیست!!

3 - آن چه محیی السنّه بغوی، در تفسیرش آورده است: «ما را خبر داد اسماعیل بن عبدالقاهر، از عبدالغافر بن محمّد از محمّد بن عیسی جلودی، از ابراهیم بن محمّد بن سفیان، از مسلم بن حجّاج، از زهیر بن حرب، از روح بن عباد، از زکریان اسحاق، از ابوالزبیر، از جابر بن عبداللّه که گفت: ابوبکر برای شرف یابی به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به در خانه ایشان آمد، مردم را بر در خانه نشسته دید که هیچ کدام اجازه نیافته بودند. گفت: پس به ابوبکر اجازه داده شد، سپس عمر آمد و اجازه خواست و اجازه یافت، دید که پیامبر نشسته و همسرانش اطراف او ساکت و زبان فرو بسته اند. با خود گفت: چیزی می گویم که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را بخنداند. گفت: ای رسول خدا چه می شود اگر ببینی دخترم بیرون رفته که نفقه بطلبد و من به سویش بروم تا بر گردش زنم؟ رسول خدا خندید و فرمود: همان گونه که می بینی اینان در حالی که گرد من هستند، طلب نفقه می کنند. ابوبکر به سوی عایشه رفت و بر گردش زد، و عمر به سوی حفصه رفت که بر گردش بزند و هر دو می گفتند: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چیزی را می خواهید که ندارد؟ گفتند: به خداوند سوگند هرگز

ص: 612



چیزی که رسول خدا ندارد، درخواست نمی کنیم...» (1) و به «لباب التأویل» که از مسلم روایت کرده و «تفسیر ابن کثیر» که از احمد نقل نموده و «الدر المنثور» که از احمد، و نسائی و ابن مردویه، آورده نگاه کنید.

4 - آن چه که احمد نقل کرده و گفته است: «ما را حدیث کرد عبدالله بن ادریس، از ابن اسحاق، از یحیی بن عباد بن عبدالله بن زبیر، از پدرش که گفت: اسماء دختر ابوبکر گفت: برای انجام حج با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خارج شدیم، تا به «العرج» رسیدیم و پیامبر فرود آمد و عایشه کنار پیامبر و من کنار پدرم نشستیم، و بار شتر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر یکی و همراه غلام ابوبکر بود، ابوبکر به انتظار او نشست تا او را ببیند، پس آشکار شد؛ در حالی که شترش با او نبود. گفت: شترت کجاست؟ گفت: دیشب آن را گم کردم. ابوبکر گفت: شتر گم می کنی؟! پرید و شروع به زدندش کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تبسم کرده و می فرمود: نگاه کنید به این مُحرم که چه می کند؟» (2) و به «سنن أبوداود» و «سنن ابن ماجه» و «الدر المنثور» در تفسیر «فَلَا رَفَتْ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ» (3) مراجعه کنید از حاکم - که آن را صحیح دانسته... لیکن ابن ماجه چنین آورده است: «شتر بار ما و شتر بار ابوبکر یکی بود و نزد غلام ابوبکر بود» و حاکم گوید: «شتر بار ما با غلام ابوبکر بود.»

5 - آن چه در «مشکاة المصابیح» در باب «حفظ اللسان والغیبة و الشتم» نقل کرده و گفته است: «از عایشه نقل شده که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر ابوبکر گذر کرد در حالی که بعضی برده هایش را لعنت می کرد پس پیامبر رو به او نموده و فرمود:

لعنت کنندگان و راستگویان!! به خدای کعبه سوگند، هرگز با هم جمع نمی شوند.

پس همان روز ابوبکر یکی از برده هایش را آزاد کرد سپس خدمت پیامبر آمد و گفت: تکرار نمی کنم.» (4) گویم:

ص: 613

1- معالم التنزیل / 460 4.

2- مسند / 344 6.

3- بقره 197/.

4- مشکاة المصابیح / 1365 3.

واضح است که آن یکی از برده هایش، سزاوار لعن نبوده است که اگر چنین بود، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را از لعن منع نمی فرمود و همان روز ابوبکر او را آزاد نمی کرد و به پیامبر نمی گفت: تکرار نمی کنم...

و نیز از این حدیث استفاده می شود که بسیار لعنت کننده، صدیق نمی تواند باشد؛ چون این دو صفت با هم جمع نمی شوند، و این ممتنع بودن جمع شدنشان به اندازه ای است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به آن سوگند یاد کرده فرمود: «به خدای کعبه سوگند، هرگز با هم جمع نمی شوند.» و از آن جا که از این حدیث لعن کردن بسیار توسط ابوبکر ثابت می شود پس صدیق نمی باشد. از این جا هم ثابت می شود باطل بودن آن چه به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده اند که ابوبکر را به «صدیق» لقب داده اند...

و نیز در «المشکاة» آمده است: «از ابوهیره نقل شده که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: برای صدیق شایسته نیست که لعنت کننده باشد. آن را مسلم روایت کرد.

و از ابوالدرداء است که گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می گفت: لعن کنندگان شهادت دهندگان و شفیعیان روز قیامت نخواهند بود. آن را مسلم روایت کرد.» (1) و در آن کتاب آمده است: «از ابن مسعود است که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مؤمن هرگز بسیار طعنه زننده و بسیار لعن کننده و بد اخلاق و ناسزاگو نمی شود. ترمذی و نیز بیهقی در «شعب الایمان» آن را روایت کرد. و در روایتی دیگر از اوست: بد اخلاق و ناسزاگو نیست. و ترمذی گوید: این حدیثی غریب است.

و به نقل از ابن عمر که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: مؤمن بسیار لعن کننده نخواهد بود. و در روایتی: سزاوار نیست مؤمن بسیار لعن کننده باشد. آن را ترمذی روایت کرد.

از سمرقین جندب نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: به لعنت و

ص: 614

خشم خداوند و به جهنم، یک دیگر را لعنت نکنید. و در روایتی است: و نه به آتش.

آن را ترمذی و ابوداؤد روایت کردند.» (1) 6 - آن چه طبری و ابن اثیر در کتب تاریخ خود در ذکر لشکر اسامه روایت کرده اند و این لفظ از طبری است: «اسامه با مردم از حرکت باز ایستاد و به عمر گفت:

نزد خلیفه رسول خدا بازگرد و از او اجازه بگیر که به من اجازه دهد که با مردم بازگردم. همراه من بزرگان و بیشترین آنان هستند، و بر خلیفه ی رسول خدا و بار رسول خدا و بارهای مسلمانان ایمن نیستم که مشرکان آن ها را بربایند. و انصار گفتند: اگر پیامبر بازگشت ما را نپذیرفت، از سوی ما به او اطلاع ده و از او بخواه که مردی بزرگ سال تر از اسامه را فرمانده ما قرار دهد.

پس عمر به فرمان اسامه حرکت کرد و نزد ابوبکر آمد و از سخنان اسامه او را آگاه کرد. ابوبکر گفت: اگر سگان و گرگان مرا بربایند دستوری را که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داده رد نمی کنم. گفت: انصار فرمانم دادند که خبر را به تو برسانم و آنان از تو درخواست دارند که فرماندهی برایشان انتخاب کنی که بزرگ سال تر از اسامه باشد.

پس ابوبکر از جا پرید - در حالی که نشسته بود و ریش عمر را گرفت و به او گفت: مادرت به عزایت بنشیند و تو را از دست بدهم ای پسر خطاب! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را به کار گمارده است، آیا تو فرمانم می دهی که او را برکنار کنم؟!

پس عمر به سوی مردم آمد، به او گفتند: چه کردی؟ گفت: بروید مادرانتان به عزایتان بنشینند، از آن چه به سبب شما از خلیفه ی رسول خدا کشیدم! (2) لکن ابن اثیر روایت را تحریف کرده و این جمله را از آن حذف کرده است:

«امضوا ثکلتکم امهاتکم» (بروید، مادرانتان به عزایتان بنشینند) چون سخن تند و شدیدی است که عمر به اصحاب گفت، برای آرام شدن خودش از گفته ی ابوبکر به او: «ثکلتک امک و عدمتک یا ابن الخطاب» (مادرت به عزایت بنشیند و تو را از دست بدهم ای پسر خطاب) به هر حال چون این داستان حاکی از خشونت و بد

ص: 615

---

1- مشکاة المصابیح / 3/ 1362.

2- تاریخ طبری / 3/ 226. الکامل از ابن اثیر / 2/ 334.

زبانی و نامهربانی آن دو نفر است، ابن خلدون آن را با تحریف و آشفتگی چنین روایت کرده است: «اسامه در برابر مردم ایستاد و خواسته ی عمر را دید که تخلف از این لشکر کشی بود، و باقی ماندن با ابوبکر از روی مهربانی که نکند گرفتاری برایش پیش آید. و انصار به او گفتند: اگر از بازگشت ما خودداری کرد، شخصی سالمندتر از اسامه به فرماندهی ما برگزین. عمر تمام این ها را به ابوبکر رساند. آنگاه برخاست و نشست و گفت: فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را ترک نمی کنم تا این که برخیزم و آن را اجرا کنم.» (1) ببینید چگونه جمله ی: «پس برخاست و نشست و گفت...» را به جای «پس ابوبکر از جا پرید؛ در حالی که نشسته بود و ریش عمر را گرفت...» قرار داده است!!

و چه بسیار است خیانت در امانت!! مانند این مورد...

### **ابوبکر گفت: مرا شیطانی است که نزد من می آید...**

(2)

دلیل ها و شواهد اینکه ابوبکر مهربان ترین امت به امت است!! و علت بروز این رفتارهای زشت از او اضافه بر سنگدلی طبیعی و جفای باطنی اش شیطان اوست که نزدش می آید و با دست زدن به او دیوانه اش می کند و این مطلبی است که در برابر همگان در اولین خطبه ای که ایراد کرد، به آن اعتراف نمود... حافظ جلال الدین سیوطی گوید: «ابن سعد از حسن بصری نقل کرد که گفت: هنگامی که با ابوبکر بیعت شد، برای خطبه به پا خاست و گفت: اما بعد، من عهده دار این کار شدم در حالی که از آن کراهت دارم، به خداوند سوگند دوست داشتم یکی از شما مرا از آن کفایت کند، اگر مرا تکلیف کنید که مانند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره ی شما عمل کنم، من آن را انجام نمی دهم، رسول خدا بنده ای بود که خداوند او را به وحی گرامی داشت و با آن او را عصمت بخشید، من فقط یک بشر هستم و از هیچ یک از شما بهتر نیستم، پس مرا بپایید، اگر مرا دیدید که به راست می روم، مرا تبعیت کنید و اگر دیدید کج رفتم، راست کنید، و بدانید که من شیطانی دارم که مرا فرا می گیرد،

ص: 616

---

1- تاریخ ابن خلدون / 856 4.

2- ان لی شیطاناً یعتبرنی.

پس اگر مرا خشمگین دیدید از من دوری کنید، خون من از شما رنگین تر نیست.» (1) و نگاه کنید به «طبری» و «الریاض النضره» و «منهاج السنة» و «کنز العمال» و «الصواعق» و کتاب های دیگر.

با این همه، اگر بپذیریم که ابوبکر رحیم ترین امت به امت است، باز هم این خواسته ی عاصمی برآورده نمی شود، چون گفته اش: «و رحمت نسبت به مسلمانان جز از ریشه دانش نیست» غیر قابل قبول است و آلا باید بسیاری از بانوان و کودکان دارای مهر و رحمت به مسلمانان، از دانشمندان باشند، و این مطلبی است که حتی فرزند مرده را می خنداند...

و حتی اگر بپذیریم که او رحیم ترین امت است و رحمت نسبت به مسلمانان جز از ریشه دانش نیست... به طور کلی لازمه اش این است که برایش دانشی ثابت شود و کاملاً واضح است که اثبات علم فی الجمله برای اینکه کسی باب مدینه العلم باشد، کافی نیست؛ وگرنه هر کسی به طور کلی به دانشی دست یافت باید باب مدینه العلم باشد. و این خود جایگاه باطلش را دارد و کسی از اهل ایمان چنین جرأت و جسارتی ندارد.

## 5 - باطل بودن ادعای این که عمر باب مدینه العلم بعد از ابوبکر است

### اشاره

عاصمی گوید: «بعد از صدیق، عمر بن خطاب دری در شدت، نسبت به منافقان و مخالفان در دین بود. چنانکه پیامبر فرمود صلی الله علیه و آله و سلم: و شدیدترین آنان - و در روایتی: سخت ترین آنان در دین خداوند عمر بن خطاب است.»

این سخن جداً باطل است؛ چون «شدیدترین آنان...» بخشی از آن حدیث ساختگی است که آغازش: رحیم ترین امت به امتم... می باشد که پیشتر ساختگی بودن همه ی لفظها و نقل های آن اثبات شد و این نکته ی اول است.

### از شواهد پشتیبانی عمر از منافقان و مخالفان

و دوم این که ادعای سختگیر بودن او نسبت به منافقان و مخالفان دروغی

ص: 617

صریح است و آن همه داستان های او در پشتیبانی از آنان و همزیستی با آنان و ستایش از آنان، در کتاب های حدیث و تاریخ موجود است که در این جا به بعضی از آن ها به اختصار می پردازیم:

1 - حافظ سیوطی در «الدّر المنثور» در تفسیر این فرموده ی خداوند متعال که «وإذ يعدكم الله إحدى الطائفتين» (1) به نقل از «دلایل النبوة» نوشته ی بیهقی در روایتی طولانی درباره ی غزوه بدر گوید:

« سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حرکت کرد در حالی که خبری از قریش به او نمی رسید و اطلاعی از آمادگی جنگی و مقدار آنان نداشت. پس رسول خدا فرمود:

در کار و مسیر ما را راهنمایی کنید. پس ابوبکر گفت: ای رسول خدا، من داناترین مردم به مسافت های زمین هستم. عدی بن ابوالزغباء به ما اطلاع داد که قافله در فلان و فلان وادی است گویی که میان ما و آنان تا بدر به اندازه ی دو اسب مسابقه است.

سپس فرمود: مرا راهنمایی کنید. عمر بن خطاب گفت: ای رسول خدا آنان قریش و عزّتشان می باشد، به خداوند سوگند، از زمانی که عزّت یافته اند، ذلیل نشده و از وقتی که کفر ورزیدند، ایمان نیاورده اند و به خداوند سوگند که حتماً با تو می جنگند، پس برای جنگ آماده شو و تدارکات را مهیا کن.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مرا راهنمایی کنید. پس مقداد بن عمرو گفت:

ما مانند یاران موسی به شما نمی گوئیم: - «فإذهب أنت وربك فقاتلا إنا ههنا قاعدون». (2) بلکه می گوئیم تو همراه پرورگارت برو و جنگ کن ما نیز از شما پیروی می کنیم. (3) و در کتاب «السيرة الحلبیة» آمده است: «سپس فرمود: مرا راهنمایی کنید.

عمر گفت: ای رسول خدا، آنان قریش و عزّتشان می باشند، به خداوند سوگند از آن گاه که عزّت یافتند ذلیل نشدند و ایمان نیاوردند از آن گاه که کفر ورزیدند. به خدا سوگند حتماً با تو می جنگند، پس برای آن آمادگی لازم و تدارک مورد نیاز را مهیا

ص: 618

---

1- انفال /7.

2- مائده /24.

3- الدّر المنثور /3/ 164.

کن.» (1) گوییم: عمر با آن گفته هایش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بیازرد و خشمگین کرد آن چنان که گونه های ایشان برافروخت و اهل سنت تلاش کرده اند که این مطلب را مخفی دارند؛ ولی بر پژوهشگران اخبار و آثار پوشیده نمی ماند. طبری در بیان جنگ بدر گوید: «ما را محمد بن عبید المحاربی، حدیث کرد از اسماعیل بن ابراهیم ابویحیی، از مخارق، از طارق، از عبدالله بن مسعود که گفت: از مقداد صحنه ای را دیدم که اگر من آن را داشتم از هر چیز در زمین بیشتر دوست می داشتم. او مردی سوارکار و جنگ جو بود. و اگر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم خشمگین می شد گونه هایش برافروخته می شد.

در آن حالت مقداد نزد او آمد و گفت: بشارت ده ای رسول خدا، به خداوند سوگند ما به شما نمی گوئیم آن گونه که بنی اسرائیل به موسی گفتند: تو و پروردگارت بروید و بجنگید و ما این جا نشسته ایم.» ولیکن سوگند به کسی که شما را به حق برانگیخت حتماً در پیشاپیش و پشت سر و در سمت راست و چپ تو خواهیم بود تا اینکه (در رکاب تو کشته شویم یا) خداوند برای شما گشایشی و پیروزی فرستد.» (2) و بعضی از مورخان اهل سنت سخنان ابوبکر و عمر را حذف کرده اند؛ چون یکی نمایانگر ترس و سستی و دیگری شامل ستایش کافران و ستمگران است. در «طبقات ابن سعد» آمده است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به سمت پایین حرکت نمود و نزدیک بدر که رسید خیر مسیر حرکت قریش را دریافت کرد. پس به اطلاع اصحاب خود رسانید و با آنان مشورت نمود. مقداد بن عمرو بهرانی گفت: سوگند به کسی که تو را به حق برانگیخت، حتی اگر ما را به برک الغماد (3) فراخوانی با تو همراهی می کنیم تا به آن جا برسیم.» (4) بعضی دیگر از مورخان اهل سنت گفته ها را حذف کرده و به جای هر کدام

ص: 619

1- السيرة الحلیبة / 386 2.

2- تاریخ طبری / 2 / 14.

3- برک الغماد: گفته شده است شهر حبشه یا موضعی در یمن است.

4- طبقات ابن سعد / 2 / 434.

آورده اند: «گفت: و نیکو گفت.» سپس تمامی سخن مقداد را ذکر کرده اند... در «سیره ابن هشام» چنین آمده است: «خبر مسیر قریش را دریافت کرد که قافله شان را باز دارند، پس با مردم مشورت فرمود و از قریش به آنان خبر داد. پس ابوبکر صدیق به پا خاست و گفت: نیکو گفت.» سپس عمر به پا خاست و گفت: نیکو گفت. سپس مقداد بن عمرو به پا خاست و گفت: ای رسول خدا: پیش برو به آن چه خداوند به تو نشان داده و ما با توایم. به خداوند سوگند به تو نمی گوئیم آن گونه که بنی اسرائیل به موسی گفتند: «تو و پروردگارت بروید بجنگید ما این جا نشسته ایم.» ولیکن تو پروردگارت بروید بجنگید، ما نیز در کنار شما می جنگیم. سوگند به کسی که تو را به حق برانگیخت، حتی اگر ما را به برک الغماد فراخوانی تا رسیدن به آن جا همراه تو شمشیر می زنیم. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: خیر باشد و برایش بدان سبب دعا کرد.» (1) لیکن کرده ی اینان سودی به حال شیخین ندارد، و دو روایت سیوطی و طبری از حقیقت امر آن دو پرده برداشته است، و نقاب از سر نهانشان برکشیده است و معلوم شده که چگونه عمر با سخنش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به خشم درآورده است و این که چگونه مقداد با سخنش ناراحتی حضرتش را از بین برده است؛ پس برایش دعا فرمود و سخن نیکو گفت. تا اینکه ابن مسعود آرزو می کرد که دارای این جایگاه کریم و مکان عظیم می بود...

2- آن چه حاکم در کتاب «قسم الفیء» بدین گونه نقل کرده است: «ما را خبر داد ابوجعفر محمد بن علی شیبانی، از ابن ابوعزرة، از محمد بن سعید اصفهانی، از شریک از منصور، از ربعی بن خراش از علی که گفت: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مکه را فتح کرد، گروهی از مردم قریش نزد او آمده گفتند: ای محمد ما هم پیمانان و قوم تو هستیم، و بنده های ما به تو پیوسته اند و رغبتی به اسلام ندارند؛ بلکه از کار فرار کرده اند، آنان را بازگردان.

ص: 620



پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در این باره با ابوبکر مشورت فرمود و او گفت: ای رسول خدا راست گفتند.

به عمر گفت: تو چه می‌گویی؟ گفت: گفته ابوبکر را.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای گروه قریش! خداوند به زودی مردی از میان شما بر شما می‌فرستد که قلبش را برای ایمان آزموده و گردن‌های شما را در راه دین می‌زند.

پس ابوبکر گفت: آیا او من هستم ای رسول خدا؟

فرمود: نه.

عمر گفت: آیا او من هستم ای رسول خدا؟

فرمود: نه. ولیکن آن وصله زنده بر نعلین، در مسجد است در حالی که حضرتش نعلین خود را به علی داده بود که آن را وصله زند. سپس گفت: اما من شنیدم که می‌گفت: بر من دروغ نبندید که هر کس بر من دروغ بندد وارد آتش شود.

این حدیثی صحیح با شرط مسلم است، ولی شیخین آن را نقل نکرده اند. <sup>(1)</sup> و نگاه کنید به «مسند احمد» و «الخصائص» و «کنز العمال» و کتاب‌های دیگر.

و شاه ولی الله دهلوی در «إزالة الخفاء» آن را از بزرگواری‌های امیرالمؤمنین علیه السلام به شمار آورده و بر دلالت آن بر خلافت ایشان تصریح کرده است.

گویم:

و از آن جا که این جریان دلالت دارد بر هم‌سویی شیخین با کفار و پشتیبانی از آنان و تصدیق سخنانشان، گروهی از محدثان اهل سنت تحریف آن را با اسقاط سخنان آن دو به طور مستقیم در نقل، ترجیح داده‌اند. پس در «صحیح ترمذی» با این لفظ آمده است: «ما را حدیث کرد سفیان بن وکیع، از ابی، از شریک، از منصور، از ربیع بن خراش که گفت: حدیث کرد ما را علی بن ابی طالب در «رحبه» و گفت: روز جنگ حدیبیه گروهی از مشرکین نزد ما آمدند، در میانشان سهیل بن عمرو و مردمی

ص: 621

از سردمداران مشرکین بودند و گفتند: ای رسول خدا، گروهی از فرزندان و برادران و بنده های ما نزد تو آمدند که در احکام دین فهمی ندارند و جز این نیست که برای فرار از ثروت و زمین های ما رفته اند پس آنان را به ما بازگردان، که اگر آگاهی به احکام دین نداشتند ما آنان را دانا می کنیم.

پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای گروه قریش، یا از این کار دست برمی دارید یا خداوند کسی را بر شما می فرستد که در راه دین گردن های شما را با شمشیر می زند...» (1) ولیکن گروهی دیگر ترجیح داده اند که متن روایت را باقی نگه دارند ولی به جای نام شیخین و برای پوشانیدن آن دو چنین آورده اند: «مردمی گفتند: راست گویند ای رسول خدا، آنان را به ایشان بازگردان»...

و در «سنن ابوداود» این متن آمده است: «بابی درباره ی بنده های مشرکین که به مسلمانان می پیوندند و مسلمان می شوند ما را حدیث کرد عبدالعزیز بن یحیی حرّانی، از محمّد یعنی ابن سلمة از محمّد بن اسحاق، از أبان بن صالح، از منصور بن معتمر، از ربیع بن خراش، از علی بن ابی طالب روایت کرده اند که گفت: دو نفر از بنده ها نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند - یعنی روز حدیبیه و قبل از صلح - ارباب های آن دو برای او چنین نوشتند: ای محمّد، به خدا سوگند آنان از روی رغبت به دین تو نزدت نیامده اند، بلکه برای فرار از بندگی پیش تو آمده اند، پس مردمی گفتند:

راست می گویند ای رسول خدا، آنان را به ایشان بازگردان. رسول خدا خشمگین شد و گفت: ای گروه قریش! می بینم دست برنمی دارید تا اینکه خداوند کسی را بر شما بفرستد که بر این کار گردن هایتان را بزند. و از بازگرداندن آنان خودداری کرد و فرمود: آنان آزادشدگان خداوند عزّوجلّ هستند.» (2) و نگاه کنید به «المستدرک» و «المصابیح» و «المشکاة» و غیر آنها. و این تحریف هرچند به منظور حمایت شیخین بود، ولیکن خواست خداوند متعال بود

ص: 622

1- صحیح ترمذی / 592 5.

2- سنن ابوداود / 1 423.

که سبب افزایش هتک آنان و ظهور کفر و آشکار شدن نفاقشان گردد... از این جهت که شارحان «المصابیح» و «المشکاة» - هنگامی که این حدیث تحریف شده را شرح داده اند، در حالی که غفلت کرده اند که گوینده ی آن خود شیخین می باشند در تعلیل خشم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گویند: «چون آنان با حکم شرع در مورد قریشیان به گمان و تخمین معارضه کردند و به ادعای اولیای مشرک خود گواهی دادند... پس این پشتیبانی از اولیایشان، تعاون بر عدوان بود.»

عین عبارت آنان را برایتان نقل می کنیم تا حقیقت امر این دو و معنی سخنانشان را در تصدیق مشرکان بدانید:

فضل الله بن حسن توربشتی در «شرح المصابیح» گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از این جهت خشمگین شد که آنان با حکم شرع در مورد قریشیان به گمان و تخمین معارضه کردند و به ادعای اولیای مشرک خود گواهی دادند که آنان برای فرار از بندگی به اسلام گرویدند نه از روی رغبت به دین، و حکم شرع درباره شان چنین بود که با بیرون رفتن از دایره ی جنگ و چنگ زدن به ریسمان اسلام، آزاد شدند. پس پشتیبانی از اولیای آنان، پشتیبانی بر عدوان بود.» (1) و خلخالی گوید: «آنان گفتند: آن بندگان را به قریشیان بازگردانید، آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به خشم آمد، چون آنان با حکم شرع به گمان و تخمین معارضه کردند و حکم شرع درباره ی آنان چنین بود که با بیرون رفتن از دایره ی جنگ، و چنگ زدن به ریسمان اسلام، آزاد شوند، پس پشتیبانی آنان از اولیای آنان، پشتیبانی بر دشمنی بود.»

و در فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم: «ما أراکم تنتهون»، اگرچه ادات نفی (کلمه ما) ظاهراً بر کلمه «أراکم» وارد شده، لیکن در حقیقت «انتهاء» را نفی می کند. یعنی می بینم که از تعصب نسبت به اهل مکه دست بر نمی دارید، تا خداوند کسی را بر شما بفرستد که بر این کار گردن هایتان را بزند. یعنی بر این حکم و از بازگرداندن آنان

ص: 623

---

1- المیسر فی شرح المصابیح: دست نویس است.

خودداری کرد. یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از برگرداندن بنده ها خودداری کرد.» (1) و طیبی گوید: «در این گفته پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم: نمی بینم از آن دست بردارید» تهدید بسیار بزرگی است... توربشتی گوید: و جز این نیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از این جهت خشمگین شد؛ چون آنان با حکم شرع درباره آنها معارضه کردند... (2) و همین گونه در «المراقبة فی شرح المشکاة» و «أشعة اللمعات فی شرح المشکاة»، نوشته ی عبدالحق دهلوی آمده است، مراجعه کنید.

3- روایت های قوم که حاکی از امتناع عمر از کشتن ذوالثدیة منافق است، علی رغم فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به قتل او.

حافظ ابن حجر در شرح حال «ذوالثدیة» گوید: «ابویعلی در مسندش گوید به روایت ابن المقری از او ما را حدیث کرد محمد بن الفرّج، از احمد بن الزبرقان، از موسی بن عبیده، از هود بن عطا، از انس که گفت: در دوران رسول خدا مردی بود که بندگی و کوشش او ما را به شگفتی درمی آورد، او را به نام برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ذکر کردیم، او را نشناخت، با صفتش او را توصیف کردیم، نشناخت. در این میان که او را یاد می کردیم، آن مرد ظاهر شد گفتیم: او این مرد است. فرمود: شما مرا از مردی خبر می دهید که در صورتش جای سیلی شیطان است. او پیش آمد تا در برابرشان قرار گرفت ولی سلام نکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: تو را به خداوند سوگند می دهم، آیا وقتی وارد این مجلس شدی گفتی: در میان این گروه کسی برتر از من یا نیکوتر از من نیست؟ گفت: خدایا! آری.

سپس برای خواندن نماز وارد مسجد شد. رسول خدا فرمود: چه کسی این مرد را به قتل می رساند؟

ابوبکر گفت: من

پس به سوی او رفت، دید که نماز می خواند.

ص: 624

---

1- المفاتیح فی شرح المصابیح: خطی است.

2- الکاشف فی شرح المشکاة: خطی است.

گفت: سبحان الله! مردی را که نماز می خواند به قتل برسانم؛ در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از کشتن نمازگزاران نهی فرموده است؟ پس خارج شد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چه کردی؟

گفت: اکراه داشتم که وقتی نماز می خواند او را بکشم و شما نهی فرموده اید از کشتن نمازگزاران!

فرمود: چه کسی این مرد را به قتل می رساند؟

عمر گفت: من. پس وارد شد و دید پیشانی را بر خاک گذارده است. با خود گفت:

ابوبکر از من برتر است، و خارج شد!

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: باز ایست.

گفت: او را یافتم که پیشانی را برای خدا بر زمین گذارده، پس اکراه داشتم که او را به قتل برسانم!

فرمود: چه کسی آن مرد را می کشد؟

علی گفت: من

فرمود: تو اگر او را یافتی. (راوی) گفت: پس وارد شد و دید او خارج شده است. پس نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بازگشت.

به او فرمود: باز ایست.

گفت: دیدم که خارج شده است.

فرمود: اگر کشته می شد، دو نفر از ائمتن حتی اگر از اولین و آخرین آنان بودند، اختلاف نمی کردند.

موسی گفت: شنیدم که محمد بن کعب می گفت: او همان کسی است که علی او را به قتل رساند. ذوالثدیة. «(1) و نگاه کنید به «نوادیر الأصول» و «حلیة الأولیاء» و «الباهر فی حکم النبی

ص: 625

سیوطی بعد از این حدیث گوید: «ابویعلی در مسندش آن را از نقل هایی از موسی برای او آورده است و موسی و استادش در مورد آن دو انعطاف پذیر و نرم هستند. ولی حدیث نقل های متعددی دارد که ثبوت آن را مقتضی است. و آن نقل ها را به تفصیل از «ابویعلی» و «البزار» و «بیهقی» و «محاملی» از حدیث انس و از «ابن ابوشیبه»، «ابن منیع» و ابویعلی از حدیث جابر آورده و گفته است: و این اسنادی صحیح با شرط مسلم است.»

و سیوطی در «الخصائص الکبری» آن را روایت کرده از ابن ابوشیبه و ابویعلی و بزار و بیهقی از حدیث انس...

4 - همچنین روایت کرده اند که او در موردی مشابه قضیه ی پیشین، از کشتن منافقی امتناع کرد؛ احمد گوید: «ما را حدیث کرد روح، از عثمان شحام، از مسلم بن ابوبکر، از پدرش که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مسیری برای نماز مردی را در حال سجود دید، نماز را به پایان برد و نزد او بازگشت در حالی که هنوز در سجده بود، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایستاد و فرمود: چه کسی این را می کشد؟ پس مردی به پا خاست و آستین ها را بالا زد، شمشیرش را از نیام کشید و تکان داد، سپس گفت: ای پیامبر خدا پدر و مادر فدایت، چگونه مردی را به قتل برسانم که در سجود است و شهادت به یگانگی خداوند می دهد و این که محمد بنده و فرستاده ی اوست؟

سپس فرمود: چه کسی این را به قتل می رساند؟

مردی به پا خاست و گفت: من! پس آستین ها را بالا زد و شمشیرش را از نیام برکشید و به حرکت در آورد تا اینکه دستش به لرزش افتاد و گفت: ای پیامبر خدا، چگونه مردی را که در حال سجده است به قتل برسانم؛ در حالی که شهادت می دهد که جز الله خدایی نیست و محمد بنده ی او و فرستاده اش می باشد؟ پس پیامبر فرمود: سوگند به کسی که جان محمد در دست اوست اگر او را به قتل

می رساندید، اولین و آخرین فتنه بود.» (1) و ابوالعباس المبرّد در «الکامل» و سیوطی در «الباهر» به نقل از المسنّد آن را روایت کرده اند. سپس گوید: «این اسناد هم به شرط مسلم صحیح است، به راستی که «روح» از رجال دو صحیح است و عثمان الشّحّام و مسلم بن ابوبکر هر دو از رجال مسلم هستند. و جمله بندی این داستان، مغایر جمله بندی حدیث انس و جابر است، پس شاید که داستان دیگری باشد که برای مرد دیگری اتّفاق افتاده است...»

5 - داستان دیگری که باز روایت کرده اند و به خوارج متعلّق است... احمد گوید: حدیث کرد ما را بکر بن عیسی، از جامع بن مطر حبّطی، از ابورویبه شدّاد بن عمران قیسی، از ابوسعید خدری که ابوبکر خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: ای رسول خدا من از دشت فلان و فلان گذشتم و مرد خاضع خوش قیافه ای را دیدم که نماز می خواند.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: نزد او برو و او را به قتل برسان.

گفت: ابوبکر نزد او رفت و چون او را بر آن حال دید، به قتل رساندن او را ناخوش داشت. پس خدمت رسول خدا بازگشت.

گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به عمر فرمود: برو و او را به قتل برسان. عمر رفت و او را بر همان حال دید که ابوبکر دیده بود. پس قتل او را ناخوش داشت. پس بازگشت و گفت: ای رسول خدا، من او را دیدم که با خشوع نماز می خواند پس کراهت داشتم که او را به قتل برسانم. فرمود: ای علی برو و او را به قتل برسان.

گفت: علی رفت ولی او را ندید. پس بازگشت و گفت: ای رسول خدا او را ندیدم.

گفت: پس پیامبر فرمود: این و یارانش قرآن که می خوانند از استخوان سینه هایشان بالاتر نمی رود، از دین خارج می شوند همان گونه که تیر از کمان خارج

ص: 627

می شود و سپس به سویس باز نمی گردند تا این که تیر به کمانش باز گردد. پس آنان را به قتل برسانید که بدترین انسان ها می باشند.» (1) و در «فتح الباری» چنین آمده است: «توجه: از ابوسعید خدری داستان دیگری متعلق به خوارج رسیده که با این روایت مخالفت دارد و آن نقل احمد به اسناد بسیار خوبی از ابوسعید است که گفت: ابوبکر آمد... و شاهی از حدیث جابر دارد. ابویعلی آن را نقل کرده و رجالش ثقه می باشند.» (2) 6 - آن چه روایت کرده اند از داستان مرد منافق سیاه چهره ای که در تقسیم غنیمت های خیر به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اعتراض کرد؛ پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به شیخین فرمان قتل او را دادند، آن دو خودداری کردند و اطاعتش نمودند...

میرد گوید: «روایت می شود که مردی بسیار سیاه رنگ، با لباس های بسیار سفید نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایستاد در حالی که حضرت غنیمت های خیر را میان مردم تقسیم می فرمود و تنها به کسانی می داد که در حدیث حاضر بودند. پس آن سیاه برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایستاد و گفت: از امروز عدالت به خرج ندادی.

رسول خدا خشمگین شد به گونه ای که خشم بر صورت شریفش نمایان شد.

عمر بن خطاب گفت: ای رسول خدا او را به قتل برسانم؟ فرمود: نه برای این و یارانش خبری خواهد بود.

ابوالعباس گوید: و در حدیثی دیگر است: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: وای بر تو چه کسی عادل است اگر من عادل نباشم؟ سپس به ابوبکر فرمود: او را به قتل برسان. او رفت و برگشت و گفت: ای رسول خدا او را در حال رکوع دیدم.

سپس به عمر فرمود: او را به قتل برسان. او رفت و برگشت و گفت: ای رسول خدا او را در سجود دیدم. سپس به علی فرمود: او را قتل برسان او رفت و سپس بازگشت و گفت: ای رسول خدا او را ندیدم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اگر این به قتل می رسید، حتی دو نفر هم در دین خدا اختلاف نمی کردند.» و در بعضی

ص: 628

---

1- المسند / 3/ 15.

2- فتح الباری / 12/ 251.



روایت‌ها آمده است: پس از بازگشت شیخین، عثمان رفت که او را به قتل برساند، پس او را در حال سجده دید و گفت: ابوبکر و عمر در قیام و رکوع او را به قتل نرساندند، پس چگونه من او را در سجده به قتل برسانم؟ پس بازگشت.» (1) 7- و از جاهایی که عمر ضعف خود را در دین و مهربانیش را با منافقان آشکار کرد، در قضیه مرتدین است. ابن اثیر در حدیثی طولانی از عمر گوید: «و اما هنگامی که رسول خدا قبض روح شد عرب‌ها مرتد شدند و گفتند: زکات نمی‌پردازیم.»

(عمر) گفت: حتی اگر یک زانوبند شتر را از من باز دارند، بر آن با آنان پیکار می‌کنم. گفتم: ای جانشین رسول خدا با مردم الفت داشته باش و با آنان نرمی و مهربانی کن. به من گفت: آیا در جاهلیت ستمگر و در اسلام نرم و سست باشم؟! وحی قطع شد و دین تمام شد، آیا دین ناقص شود در حالی که من زنده باشم؟! (2) و نگاه کنید به «الریاض النضره» و «المشکاة» و «تاریخ الخلفاء» و «کنز العمال» و «الصواعق» و کتاب‌های دیگر.

گویم:

اگر به دلالت سخن عمر و پاسخ ابوبکر بر ضعف و سستی عمر در امر دین و نیز نرمی و رأفت او در برابر منافقان، باور نداری، واجب است که به شرح‌های المشکاة مراجعه کنید.

و این متن عبارت «طیبی» در «الکاشف» است که برای اطمینان قلبی شما آن را می‌آوریم: «گفته عمر: خوَار - فی الاسلام -، از خاریخور است (به معنی) نیرویش ضعیف و سست شد. گویم: ضعف و سستی او را در دین انکار کرد و نخواست که ستمگر باشد، بلکه سختی و شدت او در دین را اراده کرد، لیکن وقتی جاهلیت را ذکر کرده آن را با ذکر «جبار» همراه نموده است و از شگفتی است که ابوبکر به نرمی و خوش خلقی نسبت داده شده بود و عمر به سختی و شدت، پس در این قضیه کار برعکس شد.»

ص: 629

1- الکامل فی الأدب / 2/ 141.

2- جامع الأصول / 9/ 442.

وقتی اهل سنت دیدند آن چه به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بستند که «شدیدترین آنان در امر دین خدا عمر است» درباره ی عمر صدق نمی کند و متوجه شدند که واقعیت های تاریخی بدون تردید آن را آشکار می کند... به جمله ی ساختگی دیگری به جای آن پناه آوردند و به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این جمله را نسبت دادند که فرمود: «أرحم أمتی لأمتی ابوبکر و ارفق أمتی لأمتی عمر: رحیم ترین ائمتم به ائمتم ابوبکر و نرمترین ائمتم به ائمتم عمر است» طبرانی آن را نقل کرده و محب طبری آن را از او روایت کرده، آن جا که گوید: ذکر آن چه در اوصاف پسندیده ی گروهی آمده است. از انس بن مالک که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: رحیم ترین ائمتم به ائمتم ابوبکر و شدیدترین آنان در دین خدا عمر است... و طبرانی آن را چنین نقل کرده است: رحیم ترین ائمتم به ائمتم ابوبکر و نرمترین ائمتم به ائمتم عمر و داورترین ائمتم علی بن ابی طالب است. (1) ولیکن سازنده ی آن از قصد سازنده ی حدیث اول غفلت ورزیده که گفته «گروهی را هر یک به صفتی پسندیده، توصیف فرمود» چنان که ابوبکر را به «رحمت» و عمر را به «سختگیری در دین» توصیف کرده است و اما در حدیث ساختگی جدید ابوبکر را به «رحمت» و عمر را به «نرمی» توصیف کرده اند که هر دو یک معنی دارند.

با این همه، اگر پذیرفته شود که عمر «سختگیرترین آنان در دین خدا» بوده است، این توصیف اقتضا ندارد که عمر دری برای آن شهر دانش، یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باشد.

پس این چنین ادعای عاصمی باطل شد و سپاس از آن پروردگار جهانیان است.

ص: 630

لازم به ذکر است که اهل سنت حدیث‌هایی از نادانی عمر نسبت به منافقان آورده‌اند و حدیفه‌بن یمان را به این علم اختصاص داده‌اند و این که عمر درباره‌ی آنان از حدیفه می‌پرسید و او به این دانش در میان اصحاب معروف بود؛ بلکه در بعضی روایت‌هایشان است که عمر او را چنین مورد خطاب قرار داد: «ای حدیفه! قسم به خداوند من از منافقان هستم!»

اینک نمونه‌هایی از آن چه در این باره گفته شده را برایتان نقل می‌کنیم:

ابن عبدالبر در شرح حال حدیفه گوید: «عمر بن خطاب از او درباره‌ی منافقان سؤال می‌کرد و او در میان اصحاب به صاحب سر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم معروف بود. و عمر هنگام مرگ هر یک از آنان به حدیفه نگاه می‌کرد، اگر حدیفه در تشییع جنازه شرکت نمی‌کرد، عمر هم شرکت نمی‌نمود.» (1) و در «إحیاء علوم الدین» آمده است: «عمر، بسیار در تقشیر قلب خود مبالغه می‌کرد، حتی از حدیفه می‌پرسید آیا در او آثاری از نفاق می‌شناسد، از آن جهت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را مخصوص به علم به منافقان گردانیده بود.» (2) و ذهبی گوید: «زیدبن وهب جهنی کوفی از بزرگان تابعان و ثقه‌های آنان است و احتجاج به او مورد اتفاق همگان است جز آن چه از یعقوب فسوی رسیده است که در تاریخش گوید: در حدیثش پراکنندگی بسیاری است و فسوی درست‌نگفته است، سپس از روایتش به این گفته‌ی عمر می‌رسد که گفت: ای حدیفه! قسم به خدا من از منافقان هستم! گفت: و این محال است. می‌ترسم که دروغ باشد.»

گفت: و از جمله مواردی که به وسیله آن بر ضعف حدیثش استدلال می‌شود، این روایت او از حدیفه است: اگر دجال خروج کند، کسانی که عثمان را دوست دارند از او پیروی می‌کنند. و از آشفتگی روایتش این گفته‌اش است: ما را حدیث کرد - به خدا سوگند - ابوذر، از بریده که گفت: با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودم که یک نفر نزد ما آمد. الحدیث.

ص: 631

1- الإستیعاب / 1/ 335.

2- إحياء علوم الدين / 1/ 78.

و کسی پیش از فسوی نبوده که آن شخص را در حدیث مذکور ناشناخته بداند و اگر باب این وسوسه ها را برای خود باز کنیم، بسیاری از سنت های ثابت را با توهم فاسد، رد می کنیم و ما باب اعتزال را به ویژه بر زیدبن وهب نمی گشاییم با رد حدیث ثابت او از ابن مسعود، حدیثی که از صادق مصدوق است. و زید سروری جلیل القدر است که به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هجرت نمود و حضرتش رحلت کرد در حالی که زید در راه بود. او از عمر، عثمان، علی و سابقین روایت کرد و گروهی از او حدیث نقل کردند و ابن معین و دیگران او را ثقة دانسته اند حتی اعمش گوید: اگر زیدبن وهب از کسی برایت حدیث کرد گویی که حدیث را از همان کس شنیده ای که از او برایت حدیث کرده است. گوئیم: سال نود یا بعد از آن مُرد.» (1) و در «السیرة الحلبیة» درباره ی واقعه ی عقبه آورده است: «به حدیفه گفته می شد: صاحب سر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ... هنگامی که رسول خدا وفات کرد، عمر بن خطاب در دوران خلافتش اگر کسی می مُرد که گمان می برد از آن گروه (منافقان) باشد، دست حدیفه را می گرفت و او را برای نمازگزاردن بر او فرا می خواند، پس اگر حدیفه با او همراه می شد عمر بر او نماز می خواند و اگر دستش را از دست او می کشید، نماز خواندن بر او را ترک می کرد.» (2) گوئیم: اگر نادانی عمر نسبت به منافقان چنین بوده، چگونه خود می پذیرد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را توصیف بفرمایند که: «سخت گیرترین آنان نسبت به منافقان است!» و اگر سختگیرترین نسبت به آنان بود، شایسته بود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم منافقان را به او می شناساند، نه این که نام آنان را تنها به حدیفه رازگونه بفرماید. بلکه دانستید که از حدیفه می پرسید: «آیا در من چیزی از آثار نفاق می شناسی؟!» و در حدیث زیدبن وهب - که احتجاج به آن مورد اتفاق همگان است هم آمده است که به حدیفه گفت: «قسم به خداوند من از منافقان هستم.» پس آیا با این حال عقل می پذیرد که او «سخت ترین آنان بر منافقان» باشد؟!

ص: 632

---

1- میزان الاعتدال / 2/ 107.

2- السیرة الحلبیة / 3/ 121.

## 6- باطل بودن این ادعا که عثمان بعد از عمر در آن شهر است

عاصمی گوید: سپس عثمان بن عفان سومین در آن شهر در صدق حیا است و فرمایش حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم: و راستگوترین امّت در حیا عثمان بن عفان است.»

گویم: این نیز باطل است، چون این چیزی که به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده بخشی از حدیثی ساختگی و طولانی است که به تفصیل ساختگی بودن آن را پیشتر توضیح دادیم. گرچه ثابت کردن شرم برای عثمان جدای از راست بودنش از محالات و ناممکن ها می باشد، چون هر یک از قضایا و کارهایش و آن چه پدید آورد، دلیلی قاطع بر بی شرمی او از خداوند و از مردم است، تا این که مردم جنگیدند و نسبت به او کردند آن چه کردند، سپس او را به بدترین شکل به قتل رساندند...

و از آن جا که آن قضایا که بر ضد او بر پا می کنیم، از ضروریات تاریخی است و هیچ بحث و جدالی را نمی پذیرد، این جایگاه را با ذکر آن ها به درازا نمی کشیم و صفحه ها را با ذکرش سیاه نمی کنیم.

## 7- باطل بودن این ادعا که ابی از درهای شهر دانش است

سپس عاصمی گوید: و دری از آن ابی بن کعب است، از آن جا که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را به دانش قرآن و قرائتش برتری داده است. فرموده است علیه السلام: و بهترین قاری آنان ابی بن کعب است. و روایت شده: و بهترین قاری آنان برای کتاب خداوند.»

گویم:

این ادعا که ابی بن کعب از درهای شهر دانش است با استناد به ادعای این که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را به دانش قرآن و خواندنش برتری داده است، در نهایت شگفتی است و از چند وجه باطل می باشد:

نخست: از نصوص و حدیث ها دلیلی بر این که او دری از آن شهر است، نیست و این که او بهترین اصحاب قرائت قرآن است هرچند صحیح هم باشد هرگز این اقتضا را ندارد.

ص: 633

دوم: استدلال او، به آن چه به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده شده که «بهترین قاری آنان ابی بن کعب است» باطل می باشد، چون این جمله جزئی از آن حدیث طولانی است که به تفصیل ساختگی بودنش را توضیح دادیم.

سوم: اگر صحت حدیث را هم بپذیریم، این اقتضا را ندارد که ابی را بر تمام اصحاب در دانش قرائت قرآن برتر بدانیم، همان گونه که سخنان بزرگان قوم بر آن گواهی می دهد، به طوری که تصریح کرده اند که او «نسبت به گروهی خاص و یا در زمانی از اوقات بهترین قاری بوده است، چون غیر او هم از برترین قاریان بوده است»... این مطلب را مناوی در «فیض القدیر» آورده و نیز سخن او را در «التیسیر» و سخن نورالدین عزیزی را در «السراج المنیه فی شرح الجامع الصغیر» نگاه کنید.

پس روشن شد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را در دانش قرآن و خواندنش برتر ندانسته اند و ادّعی عاصمی در این جایگاه نیز باطل شد.

## 8- باطل بودن این ادّعا که «معاذ» از درهای شهر دانش است

### اشاره

سپس عاصمی گوید: «دری از آن معاذبن جبل است از آن جهت که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تنها او را در دانش برتر دانسته است؛ طبق این فرموده: «داناترین امتم به حلال و حرام، معاذبن جبل است.»

### وجوه باطل بودن این ادّعا

این ادّعا نیز به جهاتی باطل است:

اول: ادّعی اینکه «معاذبن جبل» دری از درهای شهر دانش است بدون نصّ صریح از خود مدینه العلم صلی الله علیه و آله و سلم جسارتی زشت و دروغ گویی فصاحت باری است.

دوم: استشهاد به این سخن منسوب به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: «داناترین امتم به حلال و حرام معاذبن جبل است.» با توجّه به این که این جمله بخشی از حدیثی طولانی است که ساختگی بودن و بطلان انتساب آن به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ثابت شده است، باطل می شود.

سوم: اینکه معاذبن جبل دری از درهای آن شهر باشد، زمانی ثابت می شود

که تنها او از اصحاب به دانش حلال و حرام اختصاص یافته باشد، یا این که در میان آنان در این علم سرآمد باشد و این هر دو ثابت نیست و این که او تنها به این دانش مخصوص باشد - یعنی که دانا به این دانش باشد و دیگر هیچ کس غیر او بهره ای از آن نداشته باشد باطل بودنش بسیار آشکار است و هیچ کس از اهل سنت هرگز به آن ملتزم نشده است و مطلب دوم هم ثابت نیست؛ چون دانشمندان محقق تصریح کرده اند که «پس از درگذشت بزرگان و سرشناسان صحابه این چنین خواهد شد» مناوی در «فیض القدير» گوید: «یعنی او پس از منقرض شدن بزرگان و سرشناسان صحابه چنین خواهد شد؛ وگرنه ابوبکر و عمر و علی به حلال و حرام داننا تر از او هستند...» و در «التیسیر» آمده است: «یعنی پس از منقرض شدن بزرگان صحابه داننا ترین آنان خواهد شد» و عزیزی گوید: یعنی «پس از منقرض شدن بزرگان صحابه داننا ترین آنان خواهد شد.»

### از شواهد نادانی معاذ به حلال و حرام

چهارم: با صرف نظر از آن چه که در این جا آمد، در مصادر مهم اهل سنت شاهدهایی بر نادانی معاذ به حلال و حرام آمده است که آن ها ادعای عاصمی را از پایه باطل می کنند... از جمله روایت ابن سعد در شرح حال اوست که گوید:

«ما را خبر داد عبیدالله بن موسی، از شیبان، از اعمش، از شقیق که گفت:

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم معاذ را حاکم بر یمن کرد، پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درگذشت و ابوبکر جانشین او شد و معاذ همچنان بر آن منصب بود و در آن سال عمر به حج رفته بود. معاذ به مکه آمد و همراهش تعدادی بنده و نیز تعدادی کنیز جداگانه بود. عمر به او گفت: ای ابوعبدالرحمان این هم نشینان از آن کیست؟ گفت: از آن من هستند. گفت: از کجا اینان تراست؟ گفت: به من هدیه شده اند. گفت: مرا اطاعت کن و آنان را نزد ابوبکر بفرست. اگر آنان را برایت نیکو دانست پس برای تو خواهند بود. گفت: در این امر تو را اطاعت نخواهم کرد، چیزی که به من اهدا شده آنان را نزد ابوبکر بفرستم؟!»

گفت: یک شب را سپری و سپس صبح کرد و گفت: ای پسر خطاب، خود را جز مطیع تو نمی یابم، دیشب در خواب دیدم گویی مرا می کشانند و به سوی آتش

برده می شوم و تو کمر مرا گرفته ای! پس من و آنان را نزد ابوبکر برسان. عمر گفت: تو به آنان سزاوارتری و ابوبکر گفت: آنان برای تو هستند. به سرعت با آنان نزد خانواده اش رفت. پس پشت سرش به صف ایستاده نماز خواندند. وقتی تمام شد گفت: برای چه کسی نماز می خوانید؟ گفتند: برای خداوند تبارک و تعالی. گفت:

بشتابید بروید، شما از آن او هستید.» (1) و هم چنین در آن کتاب آمده است: «ما را خبر داد محمد بن عمر، از عیسی بن نعمان، از معاذ بن رفاعه، از جابر بن عبدالله که گفت: معاذ بن جبل از نیکوترین مردم در سیما و خُلق و گشادگی دست بود. پس قرضهای بسیاری بالا آورد، طلبکاران او را الزام کردند تا اینکه چند روزی در خانه اش از آنان پنهان شد.

طلبکاران از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خواستار طلب های خود شدند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شخصی را نزد معاذ فرستاد و او را فراخواند. او را آوردند در حالی که طلبکارانش همراه ایشان بودند. گفتند: ای رسول خدا حق ما را از او بگیر.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند رحمت می کند کسی را که بر او تصدق کند.

گفت: گروهی بر او تصدق کردند و گروهی خودداری نمودند و گفتند: ای رسول خدا، حق ما را از او بگیر.

رسول خدا فرمود: ای معاذ برایشان صبر کن.

گفت: پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را از مالش خلع کرد و به طلبکارانش داد. آن را میان خود تقسیم کردند و به هر کدام پنج هفتم طلبش رسید.

گفتند: ای رسول خدا او را به ما بفروش.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آنان فرمود: او را رها کنید راهی به سوی او برای شما نیست.

پس معاذ به سوی بنی سلمه رفت. گوینده ای به او گفت: ای ابوعبدالرحمان خوب بود از رسول خدا تقاضایی می کردی؛ چراکه امروز بی چیز شده ای. گفت:

نمی خواستم از او تقاضا کنم.

ص: 636



گفت: پس یک روز ماند. سپس رسول خدا او را خواست و به یمن فرستاد و فرمود: امید که خداوند حال تو را نیکو گرداند و بدهی تو را پردازد.

آنگاه معاذ به یمن رفت و آن جا بود تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درگذشت. پس برخورد کرد با سالی که عمر به حج رفت در حالی که ابوبکر او را برای حج گمارده بود روز ترویبه در منی با یکدیگر روبه رو شدند و معانقه کردند و به هم تسلیت گفتند؛ درباره ی رسول خدا، سپس بر زمین به گفت و گو نشستند. عمر غلامانی نزد معاذ دید، گفت: ای ابوعبدالرحمان اینان که هستید؟ گفت: با این صورت آنان را به دست آوردم. عمر گفت: از کدام صورت؟ گفت: آنان را به من هدیه کردند و به آنان اکرام کردم. عمر گفت: آنان را نزد ابوبکر یاد کن.

معاذ گفت: چه نیازی به یاد کردن اینان را نزد ابوبکر است؟

و معاذ خوابید. در خواب دید که بر لبه ی جهنّم است و عمر از پشت سرش کمر او را گرفته و از افتادش در آتش جلوگیری می کند. معاذ سخت ترسید و گفت:

این همان است که عمر فرمانم داد. معاذ رفت و آنان را به نام ابوبکر کرد. ابوبکر آنها را برایش روا داشت و بقیه بدهی هایش را پرداخت. گفت: شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: امید که خداوند حال تو را نیکو گرداند. (1) گویم: و این داستان را دلالتی واضح است بر اینکه معاذ نسبت به حلال و حرام نادان بوده است و در گردآوری ثروت پرهیزکاری نداشته است و بدین گونه عقلانی نیست که در باره اش پذیرفته شود: داناترین اصحاب و اّمّت نسبت به حلال و حرام بوده است.

### حدیثی ساختگی در دفاع از معاذ

از جمله چیزهایی که زن فرزند مرده بر آن می خندد، ساختن حدیثی توسط گذشتگان قوم در حمایت معاذ و دفاع از این کمبودی است که در باره اش ذکر شده...

و آن چیزی است که در کتاب «الإصابة» در شرح حال معاذ آمده که متن آن از این

ص: 637

قرار است: « سیف در «الفتوح» با سند خود از عبیدبن صخر آورده است که گفت:

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به معاذ - هنگامی که او را به یمن فرستاد - فرمود: من گرفتاری تو را در بدهکاری دانستم، و هدیه را برایت گوارا کردم، پس اگر چیزی به تو هدیه شد بپذیر.

پس هنگامی که بازگشت، با سی رأس که به او هدیه شده بود مراجعت کرد.» (1)

### دلیل هایی بر ساختگی بودنش

گویم: این حدیثی ساختگی است از چند وجه:

اول: این حدیث از «سیف بن عمر کوفی» نویسنده ی کتاب «الفتوح» است که او بسیار ضعیف است. بلکه به زندیق بودن متهم است...

ذهبی گوید: «عبّاس به نقل از یحیی گفت: ضعیف است. و مطین به نقل از یحیی روایت کرد: خیری در او نیست. و ابو داوود گفت: چیزی نیست. ابوحاتم گفت: ترک شده است و ابن حبان گفت: به زندیق بودن متهم شد. و ابن عدی گفت:

همه ی احادیث او منکر است.

گفت: «سیف حدیث می ساخت و به زندیق بودن متهم شد.» (2) و ابن حجر این گفته ها و غیر آن را در شرح حال او از کتاب «تهذیب التّهذیب» آورده است. (3) دوم: ابن حجر در «الإصابة» از ذکر سند روایت سیف غفلت نموده است و ما حال او را نمی دانیم، ولیکن اغلب کسانی که سیف از آنان روایت می کند از ناشناخته ها هستند، همان گونه که ذهبی بر آن نص دارد، و این مطلب را تأیید می کند آن چه در «الإصابة» در شرح حال عبیدبن صخر بن لوزان أنصاری آمده است پس از ذکر خبرهایی که سیف از سهل بن یوسف بن سهل، از پدرش، از عبیدبن صخر نقل کرده است: «و به این اسناد: اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به معاذ نوشت، من گرفتاری تو را در

ص: 638

1- الإصابة / 3/ 427.

2- میزان الاعتدال / 2/ 255.

3- تهذیب التّهذیب / 4/ 259.

بدهکاری دانستم و اینکه ثروت از دست رفت تا اینکه مدیون شدم و هدیه را برایت گوارا کردم، پس اگر هدیه ای به تو داده شد، بپذیر.»  
(1) و این همان حدیث سیف است که ابن حجر سندش را ساقط کرده و «سهل بن یوسف» و «یوسف بن سهل» هر دو مجهول می باشند و شاید از همین رو ابوجعفر طبری به ضعیف بودن این حدیث فتوی داده است، پس این متن در «کنز العمال» آمده است: «از معاذبن جبل: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا به یمن فرستاد، فرمود: من دانستم آن چه را در راه خدا و رسولش متحمل شدم و آن چه از ثروت از دست رفت و هدیه را برایت گوارا کردم، پس هر چیزی به تو هدیه شد، از آن تو است. ابن جریر، آن را ضعیف شمرد.» (2) سوم: در حدیث های بسیاری از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسیده که هدیه به کارگزاران را تحریم فرمود و آن ها را «طوق های آهنین آتشی» قرار داد و هم به گفتار و هم به کردار از پذیرفتن آن ها نهی کرد. آن حدیث ها را بخاری در صحیحش در باب «من لم یقبل الهدیة لعدّة» و باب «کیف کانت یمین النبی» و باب «إحتیال العامل لیهدی له» و باب «هدایا العمّال» و باب «محاسبة الإمام عمّاله» نقل کرده است و مسلم در باب «تحریم هدایا العمال» آورده است. همچنین احمد بن حنبل در مسند خود چنین آورده است.

و از حدیث هایی که بر آن اتفاق کرده اند نقل احمد است که گوید: «ما را حدیث کرد سفیان از زهری از عروة، از ابوحمید ساعدی که گفت:

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مردی «از قبیله ی ازد» را که «ابن اللتیبه» خوانده می شد برای دریافت صدقه به کار گرفت. او که آمد گفت: این برای شماست و این هم به من هدیه شد.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از منبر بالا رفت و فرمود: کار کارگزار به کجا رسیده است که او را می فرستیم و می آید و می گوید: این برای شماست و این به من هدیه شده است! چرا در خانه ی مادر و پدرش نمی نشیند و نگاه نمی کند آیا به او هدیه می شود یا نه؟!»

ص: 639

---

1- الإصابه / 2 444.

2- کنز العمال / 13 586.

سوگند به کسی که جان محمد در دست اوست کسی از شما چنین نمی کند جز این که آن حق را در روز قیامت بر گردنش خواهد دید؛ خواه شتر، گاو یا گوسفندی باشد. سپس دستش را بالا برد و به طوری که سفیدی زیر بغل او را دیدیم. سپس فرمود: بار الاها آیا ابلاغ کردم سه بار هشام بن عروه افزود: ابوحمید گفت: گوشم شنید و چشمم دید و از زیدبن ثابت پرسید. «(1) و هم چنین در «مسند» آمده است: «ما را حدیث کرد إسحاق بن عیسی، از اسماعیل بن عیاش، از یحیی بن سعید، از عروه بن زبیر، از ابوحمید ساعدی که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هدیه های کارگزاران طوقهای آهنی بر گردنشان (غلول) است. «(2) چهارم: اگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هدیه را برای معاذبن جبل گوارا کرده بود، معاذ به سبب آن در برابر عمر بن خطاب عذر می داشت، هنگامی که به او دستور داد که غلامان را نزد ابوبکر بفرستد تا آنان را برایش حلال و گوارا نماید. پس اگر حلال و گوارا کردن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در این باره صحیح می بود، گوارا کردن یا نکردن ابوبکر جایگاهی نداشت، نه این که در پاسخ به او چنین بگوید: «در این امر نمی خواستم از تو اطاعت کنم، چیزی است که به من هدیه شده است، آن ها را برای ابوبکر بفرستم!!»

پنجم: اگر این حدیث ساختگی را پایه و اساسی می بود، معاذ در خواب نمی دید: «گویی بر لبه ی آتش است و عمر کمربند او را از پشت سرش گرفته و از افتادن او در آتش جلوگیری می کنند...» چون تملک چیزی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حلال و گوارا فرموده، هرگز موجب ورود در آتش نمی گردد. پس دیدن آن صحنه در خواب و ترسیدنش از آن و آوردن آنان نزد ابوبکر - همان گونه که عمر بن خطاب به او دستور داده بود دلالت دارد بر وضوح ارتکاب گناهی بزرگ که مستوجب وارد شدن به آتش بود. و این نیز دلیل بر این است که حدیث سیف ساختگی، باطل و بی اساس

ص: 640

---

1- مسند احمد 5/ 423.

2- همان/ 424.

است.

و آن چه برگفته های ما تأکید و زبان ها را کوتاه می کند و به کشمکش در این مقام پایان می دهد چیزی است که ترمذی در صحیح خود آورده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم معاذ را از دریافت چیزی از اموال، بی اجازه ی ایشان نهی قاطع نمود؛ که متن آن حدیث چنین است: «باب آن چه درباره ی هدیه های به امیران آمده است:

حدیث کرد ما را ابوکریب، از ابواسامة، از داوودبن یزید اودی، از مغیره بن شبیل، از قیس بن أبوحازم، از معاذبن جبل که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا به یمن فرستاد وقتی حرکت کردم به دنبالم فرستاد، پس بازگشتم و فرمود: آیا می دانی چرا به دنبالت فرستادم؟ چیزی بی اجازه ی من هرگز دریافت نکن، آن طوق های آهنی بر گردن است و هر کس چیزی مخفی کند، روز قیامت با آن چه مخفی کرده است می آید. و برای این تو را خواندم، پس دنبال کارت برو.

گفت: و همین حدیث در همان باب آمده است از عدی بن عمیره، و بریده و مستوربن شداد و أبوحمید و ابن عمر. «(1) این حدیث نهی قاطع همراه با هشدار و ترساندن شدید است که از معجزه های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم - به شمار می آید و از نشانه های نبوت ایشان است، چرا که دانش او را نمایان می کند که معاذ در این حرکتش مرتکب چه می شود. پس او را پیشتر منع کرد و حرمت دریافت هر مقداری از آن اموال را به او یادآوری فرمود. ولی تمام این ها برای معاذ سودمند نبود و او را از تصرف در آن اموال باز نداشت.

### تجارت معاذ در اموال خداوند

از کارهایی که معاذ با نادانی نسبت به احکام مرتکب شد، سوداگریش در اموال متعلق به خداوند بود که در اختیار داشت «او نخستین کسی بود که در اموال خداوند تجارت کرد. «و کان اول من اتجر فی مال الله» تا اینکه عمر به او یادآوری کرد

ص: 641

اما نپذیرفت. تا دید آن چه در خوابش دید، و این متن خبر رسیده، در شرح حال او از گفته ی ابن عبدالبر است:

« ما را حدیث کرد خلف بن قاسم، از ابن المفسر، از احمد بن علی، از یحیی بن معین، از عبدالرزاق، از معمر، از زهری، از عبدالرحمان بن عبدالله بن کعب بن مائه، از پدرش که گفت: معاذ بن جبل جوانی زیبا و برتر از جوانان قومش، بخشنده ی بدون امساک بود پیوسته قرض می گرفت تا ثروتش را در اثر دین از دست داد پس نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و تقاضا کرد که از طلبکارانش بخواهد که از او درگذرند و آنان از پذیرفتن خودداری کردند و اگر قرار بود به خاطر کسی در می گذشتند، رسول خدا بود. پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تمام دارایی او را برای بدهی هایش فروخت به گونه ای که معاذ بی چیز ماند، تا اینکه سال فتح مکه پیش آمد، پیامبر او را برای سرو سامان گرفتن به سوی طایفه ای در یمن فرستاد. معاذ به عنوان امیر در یمن ساکن شد - و نخستین کسی که در اموال خداوند تجارت کرده، اوست - آن جا ماند تا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفت. هنگامی که آمد، عمر به ابوبکر گفت: نزد این مرد بفرست و آن چه زندگی او را می چرخاند برایش بگذار و بقیه را از او بگیر. ابوبکر گفت: جز این نیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را فرستاد تا سر و سامانش دهد و من چیزی از او نمی گیرم مگر خودش به من بدهد. عمر با شتاب نزد او رفت، چون ابوبکر او را اطاعت نکرد، جریان را برای معاذ گفت: معاذ گفت: جز این نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مرا فرستاد تا شکستگی هایم را چاره کند و من چنین نمی کنم. سپس معاذ عمر را دید و گفت: اطاعت تو را کردم و من آن چه فرمانم دادی عمل می کنم.

من در خواب دیدم که در کناره ی آبی هستم که از غرق شدن ترسیدم و ای عمر تو مرا خلاص کردی. پس معاذ نزد ابوبکر آمد و آن را برایش بازگو کرد و سوگند خورد که چیزی را از او پنهان نکند. ابوبکر گفت: چیزی از تو نمی گیرم و به تو بخشیدم.

گفت: و این زمانی است که حلال و نیکو گشت. آن وقت معاذ به سوی شام حرکت

## 9 - باطل بودن این ادعا که زید از درهای شهر دانش است

عاصمی همچنین گفته است: «دری از آن، زیدبن ثابت است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را به دانش واجبات به طور ویژه و جدای از دیگران برتری داد، فرمایش اوست: داناترین امتم به واجبات زیدبن ثابت است.»

این سخن نیز از چند وجه باطل است:

اول: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم - که شهر دانش است چیزی ثابت نشده که نشان دهد زید یکی از درهای این شهر است.

دوم: استدلال او به جمله ی «داناترین امتم به واجبات زیدبن ثابت است» باطل بودنش واضح است، چون جمله ای از حدیثی طولانی است که به تفصیل ساختگی بودنش را بیان کردیم.

سوم: اقتضای این جمله ساختگی این است که دانش واجبات به زیدبن ثابت اختصاص یافته یا اینکه او از همه ی اصحاب در این امر برتری دارد؛ اما اختصاصی بودن این دانش برای او که دیگری بهره ای از آن نداشته باشد نیز باطل بودنش واضح است، اما اینکه او برتری دارد، راهی برای اثباتش نیست، بلکه پژوهشگران اهل سنت تصریح کرده اند که معنی آن چنین است که زید با از بین رفتن بزرگان صحابه داناترین به واجبات بود، هم چنین باطل بودن این سخن از نقل مناوی از ابن عبدالهادی روشن می شود که گوید: زید در دوران مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم در انجام واجبات بیش از دیگران شهرتی نداشت، و نمی دانم که در دوران او و دوران ابوبکر در این مورد سخنی گفته باشد... مناوی گوید: «داناترین آنان به حلال و حرام، یعنی به شناختن آن چه حرام و حلال است معاذبن جبل انصاری است، یعنی او با از بین رفتن بزرگان اصحاب این چنین خواهد شد. و الا ابوبکر و عمر و علی از او به حلال و

ص: 643

حرام دانتر هستند و از زیدین ثابت هم به واجبات دانتر می باشند. ابن عبدالهادی چنین آورده است که گفت: زید در دوران مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بیش از دیگران به دانستن واجبات شهرتی نداشت و نمی دانم که در این مورد در دوران خویش و نه در دوران ابوبکر در باره اش سخنی گفته باشند.» (1) و در کتاب «التیسیر» آمده است: «یعنی او با از بین رفتن بزرگان صحابه چنین خواهد شد وگرنه علی و ابوبکر و عمر به واجبات دانتر از او بودند.»

بدین ترتیب باطل بودن ادّعی عاصمی و گفته اش: «از آن رو که پیامبر او را برتری داد...» آشکار شد.

## 10 - باطل بودن این ادّعا که ابو عبیده از درهای شهر دانش است

### اشاره

سپس عاصمی گوید: «دری از آن ابو عبیده بن جراح در امانتداری در اسلام است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را به امانت داری در اسلام مخصوص گردانید و امانت داری جز با دانش ممکن نیست. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر اّمّتی را امینی است و امین این اّمّت ابو عبیده بن جراح است.»

این سخن نیز باطل است که از چند جهت آن را توضیح می دهیم.

### وجه های بطلان این ادّعا

وجه اول: بارها گفتیم جایز نیست کسی را دری برای آن شهر دانش قرار داد جز با نصّ صحیح و صریح از خود شهر دانش صلی الله علیه و آله و سلم.

وجه دوم: آن چه از قول حضرتش آورده که: «هر اّمّتی را امینی است...» نسبت دروغی است بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سخن ساختگی و وضع شده ی بی اصلی است.

و این گفته را ضمن حدیث «رحیم ترین اّمّتم به اّمّتم...» نیز آورده اند و پیشتر گفته شد که این حدیثی طولانی است که تمامش ساختگی می باشد. و هم چنین به

ص: 644



طور مستقل هم آن را روایت کرده اند ولیکن تمام نقل هایش در هر دو صحیح از نظر سند مورد نکوهش قرار گرفته و سست می باشد و عموم نقل هایش بدون استثنا مورد طعن است و اگر این حدیث با نقل های آن دو کتاب صحیح نباشد، اسنادهای دیگرش چگونه خواهد بود؟

اینک طریق های آن را در بخاری و سپس در مسلم می آوریم و درباره ی آن ها به تفصیل سخن می گوئیم:

### نقل های حدیث از صحیح بخاری

بخاری در کتاب «المناقب» گوید: «مناقب ابو عبیده بن جراح؛ ما را حدیث کرد: عمرو بن علی، از عبدالاعلی، از خالد، از ابوقلابه، از انس بن مالک که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر ائمتی را امینی است و امین ائمت ما، ابو عبیده بن جراح است.

حدیث کرد ما را مسلم بن ابراهیم، از شعبه، از ابواسحاق، از صله، از حذیفه که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به اهل نجران فرمود: حتماً امینی بر شما می فرستم که به حق امین است، پس اصحابش را از نظر گذراند و ابو عبیده را فرستاد.»

و در کتاب «المغازی» است: «باب داستان اهل نجران، مرا حدیث کرد عباس بن حسین، از یحیی بن آدم از اسرائیل، از ابواسحاق، از صله بن زفر، از حذیفه که گفت: عاقب و سید، مالکان نجران خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و می خواستند او را لعن کنند، یکی از آن دو به دوستش گفت: چنین نکن، به خدا سوگند اگر پیامبر باشد و ما او را لعن و نفرین کنیم هرگز رستگار نمی شویم و نه فرزندانمان بعد از ما.

گفتند: هر چه از ما خواستید به شما می دهیم مردی امین همراه ما بفرست و جز مردی امین همراه ما مفرست. فرمود: مردی حقیقتاً امین بر شما می فرستم. پس اصحاب رسول خدا را از نظر گذراند و فرمود: به پا خیز ای ابو عبیده بن جراح! پس وقتی او ایستاد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: این امین این ائمت است.

مرا حدیث کرد محمد بن بشار، از محمد بن جعفر، از شعبه، از ابواسحاق، از

صله بن زفر از حذیفه که گفت: مردم نجران نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و گفتند: برای ما مردی امین بفرست. فرمود: مردی حقیقتاً امین برایتان می فرستم، پس مردم را از نظر گذراند و ابو عبیده را فرستاد.

حدیث کرد ما را ابوالولید، از شعبه، از خالد از ابوقلابه، از انس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: برای هر امتی امینی است، و امین این امت ابو عبیده بن جراح است.»

و در کتاب «أخبار الأحاد»: «حدیث کرد ما را سلیمان بن حرب، از شعبه، از ابواسحاق، از صله، از حذیفه که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به مردم نجران فرمود: مردی حقیقتاً امین به سوی شما می فرستم، پس یاران خود را از نظر گذراند و ابو عبیده را فرستاد.

ما را حدیث کرد سلیمان بن حرب، از شعبه، از خالد، از ابوقلابه، از انس که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: برای هر امتی، امینی است و امین این امت ابو عبیده است.» (1)

### نقل های حدیث در صحیح مسلم

مسلم گوید: «ما را حدیث کرد ابوبکر بن ابوشیبه، از اسماعیل بن علی، از خالد و نیز حدیث کرد مرا زهیر بن حرب، از اسماعیل بن علی، از خالد، از ابوقلابه که گفت:

انس گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر امتی را امینی است، و امین امت ما ابو عبیده بن جراح است.

ما حدیث کرد عمرو الناقد از عفان، از حماد، از ثابت از انس: مردم یمن خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و گفتند: مردی همراه ما بفرست که سنت و اسلام را به ما بیاموزد. دست ابو عبیده را گرفت و فرمود: این امین این امت است.

ما را حدیث کردند محمد بن مثنی و ابن بشار و لفظ از ابن مثنی است - از محمد بن جعفر که گفت از ابواسحاق، از صله بن زفر، از حذیفه شنیدم که گفت: مردم نجران خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و گفتند: ای رسول خدا، مردی امین برای ما

ص: 646

بفرست. فرمود: مردی حقیقتاً آمین برای شما می فرستم. پس مردم را از نظرش گذرانند. ابوعبیده بن جراح را فرستاد.

ما را حدیث کرد اسحاق بن ابراهیم، از ابوداود حفری، از سفیان از ابواسحاق با این اسناد مانند آن را. (1)

### وجه های سستی این نقل ها

بر دانشمندان و پژوهشگران پوشیده نیست که عموم این نقل ها مورد طعن و ایراد هستند و بیان این مطلب چنین است:

اما نخستین نقل نزد بخاری بر محور انس بن مالک است که از بزرگ ترین سرزنش های نسبت به او، دشمنی او با امیرالمؤمنین علیه السلام است که به تفصیل در این باره در جلد حدیث غدیر، و جلد حدیث طائر سخن گفتیم.

و در آن «ابوقلابه، عبدالله بن زید جرمی» است که او نیز از مشهورترین ها در دشمنی و غرض ورزی نسبت به سرورمان امیرالمؤمنین علیه السلام است. و این از بزرگ ترین جرم ها و زشت ترین گناهایی است که از عدالت و وثاقت فرو می اندازد؛ بلکه موجب کفر و جاودانگی در عذاب دردناک است ولی این گروه با اعتراف به این امر او را ثقه می شمارند!!- ابن حجر گوید: «عجلی گفت: اهل بصره و از تابعان و ثقه است و نسبت به علی دشمنی داشت و چیزی از او روایت نکرد.» (2) و از سرزنش هایش اینکه تدلیس می کرد... ذهبی گفت: امامی مشهور از علمای تابعان است، در مورد خودش ثقه است جز اینکه از کسانی که آنان را درک کرده یا نکرده حدیث ثابت نشده می آورد. و کتاب هایی داشت که از آن ها حدیث می گفت و تدلیس می کرد. (3) و از این رو، برهان سبط ابن عجمی او را در «التبیین لأسماء المدلسین» نام برده

ص: 647

1- صحیح مسلم / 7/ 129.

2- تهذیب التهذیب / 5/ 197.

3- میزان الاعتدال / 2/ 425.

است.

البته واضح است که مرتکب تدلیس شدن خیانتی آشکار بر شرع است و گروهی از محدثان و فقها بر این عقیده اند کسی که حتی یک بار مرتکب تدلیس شود، مجروح و مردود می شود.

افزون بر این گروهی از حافظان و بزرگان علما تصریح کرده اند که ابوقلابه نزد مردم از کسانی به شمار می آمد که پس از تنگدستی به ثروتمندی رسید و بر این اساس از عمر بن عبدالعزیز شگفت زده شدند که حکم مال صدقه را که با حکم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و عمل خلفای راشدین ثابت شده است، با حکم ابوقلابه باطل کرد. در ضمن قضیه ای که بخاری در صحیحش آورده است، به «عمدة القاری» و «ارشاد الساری» و نیز در شرح حال ابوقلابه در «تهذیب التّهذیب» مراجعه کنید.

پس روشن شد که این مرد بسیار مجروح و سرزنش شده است و بزرگترین غرض ورزی ها و گناهانش مانند انس بن مالک انحراف از سرورمان امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد، و لذا می بینیم خداوند متعال - همان گونه که انس را دچار کرد او را نیز به دردها و بیماری ها مبتلا کرد. ذهبی گفت: «مرا خبر داد حافظ، عبدالؤمن بن خالد و گفت: «ابوقلابه از کسانی است که در جسم و دینش مبتلا گشت، برای قضاوت در بصره خواسته شد، به شام گریخت و در عریش مصر درگذشت؛ در حالی که دست ها و پاها و بینایی خود را از دست داده بود و با این همه ستایشگر و شاکر بود.» (1) و در «حاشیه میزان الاعتدال» آمده است: «ابوقلابه در دینش گرفتار شد، برای قضاوت خواسته شد به شام گریخت و در بدنش جذام گرفت، پس دست ها و پاها و بینایی او از دست رفت و با این همه شاکر بود. عمر بن عبدالعزیز از او دیدن کرد و به او گفت: ای ابوقلابه پایداری کن که منافقان ما را مورد شماتت قرار ندهند.»

\* «خالد بن مهران حداء» نیز بسیار جرح شده است. ابوحاتم گوید: به او

ص: 648

احتجاج نمی شود و شعبة از او عیب جویی کرد و ابن علیّه او را ضعیف دانست...

همان گونه که در شرح حال او در «تهذیب التّهذیب» آمده است.

و در «تقریب التّهذیب» است: «حمّاد بن زید اشاره کرد که با آمدن او از شام حفظش تغییر یافت و برخی به خاطر ورود او به دستگاه سلطنتی بر او عیب جویی کردند.»

\* در این طریق «عبدالأعلی بن عبدالأعلی بصری» است. ذهبی گوید:

«محمّد بن سعد گفت: قوی نبود و به سال صد و هشتاد و نه مُرد.» و احمد گفت: از قدریّه بود و بندار گفت: به خدا سوگند معلوم نبود کدام پایش بلندتر است؟» (1) و به همین گونه در «المغنی فی الضعفاء» او را یاد کرده است، و ابن حجر در «تهذیب التّهذیب».

و سیوطی در «تدریب الراوی» او را «از کسانی شمرده است که به بدعت گذاری متّهم و از کسانی است که بخاری و مسلم یا یکی از آن دو از او نقل کرده اند.» (2) و اما نقل دوم نزد بخاری که هم چنین در «کتاب المناقب» آمده، در سلسله ی راویانش «ابواسحاق سیعی» است که خلطکننده بود. ذهبی گوید: «روایت کرد جریر از مغیره که گفت: جز ابواسحاق و أعمش کسی حدیث مردم کوفه را فاسد نکرد و فسوی گفت که ابن عیینه گفت: در مسجد ما را حدیث کرد ابواسحاق و نفر سومی با ما نبود. فسوی گفت: یکی از اهل علم گفت: او دیوانه شده بود و او را با ابن عیینه بر اثر دیوانگی رها کردند.» (3) او فریبکار بود... ابن حجر گفت: «ابن حبان در کتاب «الثقات» گفت: او فریبکار بود: سال 29 و گفته می شود 32 متولّد شد و به همین گونه حسین کرابیسی و ابوجعفر طبری او را در زمره «تدلیس کنندگان» نام برده اند: و ابن المدینی در «العلل»

ص: 649

---

1- میزان الإعتدال / 2/ 531.

2- تدریب الراوی / 1/ 279.

3- میزان الإعتدال / 3/ 270.

گوید: شعبة گفت: شنیدم ابواسحاق از حرث بن أرمع حدیثی نقل می کند. به او گفتم:

از او شنیدی؟ گفت: مجالد از شعبی از او مرا حدیث کرد. شعبة گفت: وقتی ابواسحاق از مردی مرا خبر می داد به او می گفتم: این از تو بزرگ تر است؟ پس اگر می گفت: آری. می دانستم که با او ملاقات کرده است و اگر می گفت: من از او بزرگ ترم، آن را رها می کردم.

و ابواسحاق جوزجانی گوید: گروهی از مردم کوفه بودند که مذهب هایشان ستوده نمی شد - یعنی تشیع که سرکردگان محدثان کوفه بودند مانند: ابواسحاق، و أعمش و منصور و زبید و دیگرانی از دوستانش، مردم آنان را بر پایه ی راستی زبانشان در حدیث پذیرفتند و مقابل آن چه به طور مرسل گفتند توقف کردند، از آن جهت که ترسیدند نقل هایشان صحیح نباشد و اما ابواسحاق از گروهی روایت می کند که شناخته نیستند و نزد اهل علم چیزی از آنان منتشر نشده جز آن چه ابواسحاق از آنان حکایت کرده است. پس اگر آن چیزها از آنان روایت شود، نزد من توقف در آن صحیح است و حدیث کرد ما را ابواسحاق، از جریر از مغیره که گفت:

أعمش و ابواسحاق حدیث مردم کوفه را به فریبکاری و تدلیس فاسد کردند و یحیی بن معین گفت: ابن عیینه پس از آنکه تغییر یافت، از او شنید. «(1) سبط ابن عجمی او را در «التبیین لأسماء المدلسین» و در «الاغتباط بمن رمی بالاختلاط» او را یاد کرده است.

و از عیب های بزرگ او، روایتش از عمر بن سعد - لعنت خداوند بر او - قاتل سرورمان حضرت حسین بن علی علیهما السلام است... ذهبی گوید: «عمر بن سعد بن ابوقاص، از پدرش و از او، پسرش ابراهیم و ابواسحاق، و زهری و قتاده از او مرسلأ. ابن معین گفت: چگونه کسی که حسین را کُشت ثقه می شود؟! مختار سال 65 یا 67 او را به قتل رسانید.» (2) و در «میزان الاعتدال» است: «عمر بن سعد بن ابوقاص زهری، او فی نفسه

ص: 650

---

1- تهذیب التّهذیب / 59 8.

2- الکاشف / 311 2.

متهّم نیست، ولیکن جنگ با حسین علیه السلام را بر عهده گرفت و کارهایی انجام داد، روایت کرد شعبه از ابواسحاق، از عیزاربن حریث از عمر بن سعد که مردی در برابر او ایستاد و گفت: آیا از خداوند نمی ترسی! از عمر بن سعد روایت می کنی؟ پس گریست و گفت: تکرار نمی کنم. و عجللی گفت: مردم از او روایت کردند، از تابعان ثقه است. احمد بن زهیر گفت: از ابن معین پرسیدم: آیا عمر بن سعد ثقه است؟ گفت:

کسی که حسین را کشت چگونه می تواند ثقه باشد؟! مختار او را سال شصت و پنج به قتل رساند.» (1) و زشت تر از آن روایت کردنش از شمر بن ذی الجوشن است. ذهبی گفت:

«شمر بن ذی الجوشن، ابوالسابغه ضبابی، از پدرش، و از او ابواسحاق سبّعی.

شایسته ی روایت نیست. او یکی از قاتلین حسین می باشد. و یاران مختار او را کُشتند. ابوبکر بن عیّاش از ابواسحاق روایت کرد که گفت: شمر با ما نماز می خواند سپس می گفت: خداوند تو می دانی که من شریفم پس مرا ببخش. گفتم: چگونه تو را ببخشد در حالی که بر کشتن فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یاری کردی؟ گفت: وای بر تو، پس چه کنیم! این امیران ما را به کاری فرمان دادند و ما با آنان مخالفت نکردیم و چنان چه مخالفشان می کردیم از این الاغ های آب آوران بدتر بودیم. گفتم: این عذر زشت است. طاعت فقط در کار نیک است.» (2) و اما نقل سوم نزد بخاری در کتاب «المغازی»

\* در روایانش ابواسحاق سبّعی است که او را شناختید.

\* و در آن «اسرائیل بن یونس» است که ابن مدینی استاد بخاری او را ضعیف دانسته و یحیی القطّان از او رضایت نداشت و از او حدیث نمی گفت و از احمد نقل شده که گفت: «در او سستی است.» و عبدالرحمان بن مهدی گفت: «دزدی است که حدیث را می دزدد.» مراجعه کنید به «میزان الاعتدال» و «تهذیب التّهذیب» و کتاب های دیگر.

ص: 651

1- میزان الاعتدال / 198 3.

2- همان / 270 3.

\* در آن است «عبّاس بن حسین قنطری» که مجهول است. ابن حجر در «تهذیب التّهذیب» گوید: «ابن ابوحاتم از پدرش نقل کرد که گفت: مجهول است.» (1) و اما نقل چهارم نزد بخاری در کتاب «المغازی» بر محور «ابواسحاق سبّعی» است که او را شناختید.

\* و در آن است «محمّد بن جعفر غندر» که از مغفّلین بود. ذهبی گفت: «و گفته شد: او مغفّل بود.» (2) و در «تذکرة الحفاظ» است: «با دقتی که داشت، نادانی در او بود.» علی بن غنم گفت: نزد غندر رفتم از فضل و دانش خود با حدیث شعبه سخن گفت.

به من گفت: کتابت را بیاور. من کتابم را نیاوردم تا اینکه او هم کتابش را بیاورد. پس آن را بیرون آورد و گفت: مردم گمان می کنند من یک ماهی خریدم و آنان در حالی که من خواب بودم آن را خوردند. و دستم را به آن آغشته کردند. سپس گفتند: خودت خوردی، دستت را بو کن. آیا شکم من بر آن مرا راهنمایی نمی کرد؟» (3) و از چیزهایی که ضعیف بودنش را اقتضا دارد و او را از درجه ی اعتبار می اندازد، آن است که ذهبی حکایت می کند و گوید: «دینوری در «المجالسة» گوید:

ما را خبر داد جعفر بن أبوعثمان که شنیدم یحیی بن معین می گوید: بر غندر وارد شدیم، گفت: برایتان حدیث نمی گویم مگر اینکه پشت سرم به بازار برویم و مردم شما را ببینند و مرا گرامی دارند. پس دنبالش راه افتادیم و مردم می گفتند: ای ابوعبدالله اینان چه کسانی هستند؟ او می گفت: اینان اصحاب حدیث هستند که از بغداد نزد من آمده اند تا از من بنویسند.» (4) و از این رو بود که هرگاه نام غندر نزد یحیی بن سعید برده می شد، دهانش را کج می کرد گویی که او را ضعیف می شمرد. ابن حجر گفت: «ابن مدینی گفت: هرگاه غندر را نزد یحیی بن سعید یاد می کردیم، دهانش را کج می کرد گویی که او را ضعیف

ص: 652

---

1- تهذیب التّهذیب / 102 5.

2- میزان الإعتدال / 502 3.

3- تذکرة الحفاظ / 276 1.

4- همان / 277



می شمرد.» (1)\* و در طریق آن است: «محمد بن بشار بن دار» که دارای نکوهش های بسیاری است. از آن جمله: غوطه وری در بی پروایی و گستاخی تا آن جا که هنگام سخن گفتن از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مسخرگی می کرد. ذهبی گوید: «اسحاق بن ابراهیم فزاری گفت:

نزد بندار بودیم که در نقل حدیثی از عایشه، برای عایشه فعل مذکر و برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فعل مؤنث به کار برد. مردی گفت: آیا مزاح می کنی؟! تو را به خداوند پناه می دهم، چقدر بی پروایی؟!» (2) و ابن حجر گفت: «اسحاق بن فزاری گفت: نزد بندار بودیم در حدیثی از عایشه گفت: (قال قالت رسول الله) مردی به او گفت: او را تمسخر می کنی، تو را به خداوند پناه می دهم چه قدر بی پروایی؟!» (3) و از آن جمله است: عمرو بن علی فلاس که سوگند می خورد بندار دروغ می گوید. ابن حجر می گوید: «عبدالله بن محمد بن سیار» گفت: شنیدم عمرو بن علی سوگند می خورد که بندار در آن چه روایت می کند، دروغ می گوید.»

و از آن جمله است: علی بن مدینی که حدیث او را تکذیب کرد. ابن حجر گفت: «عبدالله بن علی بن مدینی گفت: شنیدم پدرم در حالی که از او درباره ی حدیثی که بندار روایت کرده بود پرسیده شد، از ابن مهدی، از ابوبکر بن عیاش، از عاصم، از کسی که روایت کرد از عبدالله از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: سحری بخورید در سحری خوردن برکت است گفت: این دروغ است. و شدیداً آن را انکار کرد. و گفت: ابوداود آن را به صورت موقوف برای من حدیث کرد.»

و از آن جمله: این که یحیی بن معین او را مورد توجه قرار نمی داد و ضعیفش می شمرد. ذهبی گفت: «عبدالله بن دورقی گفت: نزد ابن معین بودیم، نام بندار به میان آمد، دیدم که یحیی بن معین او را مورد توجه قرار نمی دهد و ضعیفش می شمارد.» (4) از آن جمله: قواری از او راضی نبود و گفت: او کبوتر باز بود... ذهبی گفت:

ص: 653

1- همان / 84 9.

2- میزان الاعتدال / 490 3.

3- تهذیب التهذیب / 61 9.

4- المغنی فی الصنعفاء / 559 2.

«عبدالله بن دورقی گفت: نزد یحیی بن معین بودیم، نام بندار به میان آمد، دیدم که یحیی به او توجّهی ندارد و ضعیفش می شمارد و دیدم قواری از او رضایتی ندارد و گفت: او کبوتر باز بود.» (1) و همین در شرح حال او در تهذیب التّهذیب آمده است.

و حال بندار در ضعیف بودن و قدح به جایی رسید که «أدّوی» روایت شیخین از بندار را از وجه های عیب و نقص در صحیح آن ها دانست، آن جا که گوید:

«الامتاع فی احکام السّماع»: و در ورای این، بحث دیگری است و آن: گفته ی شیخ ابوعمر و بن صلاح است: امت این دو کتاب را تلقّی به قبول کرده اند؛ اگر منظور او تمام امت باشد، فساد این سخن پوشیده نیست. چون آن دو کتاب در سده ی سوم تصنیف شده بعد از دوران اصحاب و تابعان و تابعان تابعان و پیشوایان مذهب های پیروی شده، و بزرگان حافظان اخبار و نقدکنندگان آثار، متکلمین در طریق ها و رجال، آنان که بین صحیح و نادرست تمیز می دهند.

و اگر منظورش از امت کسانی باشد که از پی آن دو کتاب آمده اند، پس آن ها بخشی از امت هستند، پس دلیلش بر پایه تلقّی امت و ثابت شدن عصمت برای آنان بر پا نمی شود و «ظاهرية» فقط بر اجماع صحابه به طور خاص توجّه دارند و شیعه اعتنا و توجّهی به آن دو کتاب ندارند و آن ها را مورد طعن قرار داده اند، و در مورد اعتبار سخن آنان درباره اجماع و انعقاد آن، اختلاف است.

و اگر منظورش این باشد که هر حدیثی که در آن دو کتاب است، مورد پذیرش عمومی مردم قرار گرفته، این هم نادرست است. گروهی از حافظان به حدیث هایی از آن دو کتاب نقد وارد کرده اند. دارقطنی درباره ی حدیث هایی صحبت کرده و آن ها را علیل دانسته است. و ابن حزم درباره ی حدیث هایی سخن گفته مانند حدیث شریک در معراج که درباره آن گفته خلط است. و در دو صحیح حدیث های معارضی است که جمع بین آن ها ممکن نیست و در حالی که در امر قطعی تعارضی

ص: 654

رخ نمی دهد.

و بخاری و مسلم اتفاق نظر دارند بر نقل حدیث محمد بن بشار بن دار، و در احتجاج به حدیث او زیاده روی کرده اند؛ در حالی که چندین حافظ و پیشوای جرح و تعدیل درباره اش سخن گفته اند و به دروغ گویی نسبت داده شده و عمر بن علی فلاس، استاد بخاری سوگند خورده که بندار در حدیثش از یحیی دروغ می گفت. همچنین ابوموسی درباره او ایراد کرده است و علی بن مدینی درباره ی حدیثی که در مورد خوردن سحری روایت کرده گوید: این دروغ است. و یحیی ارزشی برایش قائل نبود و او را ضعیف می شمرد و قواری او را نمی پذیرفت.»

و اما مدار نقل پنجم نزد بخاری که در کتاب «المغازی» نقل کرده، بر «ابوقالبه» و «خالد الحذاء» است که دانستید آن دو نیز مورد قدح و نکوهش قرار گرفته اند...

و اما مدار نقل ششم نزد بخاری که در کتاب «اخبار الآحاد» آورده است، بر «ابواسحاق سبیعی» است که دانستید او قدح شده است.

و اما نقل هفتم نزد بخاری که هم چنین در کتاب «اخبار الآحاد» نقل کرده است، بر محور «ابوقالبه» و «خالد حذاء» است که دانستید آن دو قدح و جرح شده اند.

و اما نقل های مسلم، پس مدار نقل اول آن بر «ابوقالبه» و «خالد حذاء» است که به تفصیل نکوهش آن ها آمد.

\* و در آن «اسماعیل بن علی» است که او نیز خالی از نکوهش نیست. ذهبی گوید:

«سهل بن شادویه، شنیدم علی بن خشرم می گوید: به وکیع گفتم: دیدم ابن علی شراب می نوشد به گونه ای که او را سوار الاغ کرده و نیاز به کسی داشت که او را به منزلش بازگرداند. وکیع گفت: اگر دیدی بصری می نوشد او را متهم بدان. گفتم: چگونه؟ گفت: کوفی آن را از روی تدین می نوشد و بصری آن را از روی تدین ترک می کند.»

عفان گفت: حدیث کرد ما را حماد بن سلمة: ما شمائل ابن علی را جز به شمائل یونس بن عبید تشبیه نمی کردیم تا وارد شد آن چه او واردش شد، و یک بار

ص: 655

گفت: تا به وجود آورد آن چه به وجود آورد.» (1) و اما مدار نقل دوم نزد مسلم، بر «ثابت بنانی» است که به دیوانگی نکوهش شده است. ابن حجر گفت: در پرسش های ابوجعفر محمدبن حسین بغدادی برای احمدبن حنبل است: از ابوعبدالله درباره ی ثابت و حمید پرسیده شد که کدامیک در نقل از انس مورد اعتمادترند؟ گفت: یحیی قطان گفت: ثابت دیوانه شد و حمید از او در نقل از انس مورد اعتمادتر است.» (2)\* و در آن طریق است «حمادبن سلمة» و او نیز چنین است. ابن حجر گفت:

«حمادبن سلمة بن دینار بصری، أبوسلمة، ثقة عابد است. در نقل از ثابت از همه مردم مورد اعتمادتر است و در آخر عمرش حفظش تغییر یافت. پیرمردی هشتاد ساله بود که در سال 67 درگذشت.» (3) و در «الکاشف» است: «او ثقة بسیار راستگوست که نادرست هم می گوید، و به قوت مالک نیست.» و در «الموضوعات نوشته ی ابن جوزی» در حدیثی که حمادبن سلمة در آن است آمده است: «این حدیثی است که ثابت نمی شود، ابن عدی حافظ گفت: ابن ابی العوجاء ناپسری حمادبن سلمة بود، و در کتاب هایش حدیث وارد می کرد.»

\* و در آن است «عمروالناقد». ابن حجر گفت: «علی بن مدینی روایتش را از ابن عیینه انکار کرد، از ابن ابونجیح، از مجاهد از ابومعمر، از ابن مسعود که گفت: یک ثقفی و یک قرشی و یکی از انصار نزد پرده های کعبه بودند. تا پایان حدیث و گفت:

این دروغ است و آن را ابن عیینه از ابن ابونجیح روایت نکرد. خطیب گفت: و صحیح تر این که حجاج از احمد درباره ی آن پرسید پس احمد آن را گفت.» (4) و اما مدار نقل سوم نزد مسلم، بر «أبو اسحاق سبیعی» است که پیشتر به طور مفصل قده نسبت به او آورده شد.

\* و در آن است: «محمدبن جعفرغندر» که قده او نیز پیش تر آمد.

ص: 656

---

1- میزان الاعتدال / 1 219.

2- تهذیب التهذیب / 2 3.

3- تقریب التهذیب / 1 197.

4- تهذیب التهذیب / 8 85.

\* و در آن نقل است: «محمد بن بشار بنادر» که قدح او هم پیشتر آمد.

و اما مدار نقل چهارم نزد مسلم، بر «ابو اسحاق سبعی» است که قدح او پیشتر آمد.

گویم: اینک که قدح و جرح نسبت به نقل های بخاری و مسلم را دانستید هر چند که آن ها بهترین نقل های این حدیث در فضیلت ابوعبیده می باشند، بنابراین نیاز به بیان بطلان سندهای ترمذی نیست، آن اسنادها شامل بعضی از این افراد سرزنش شده می باشند که بر مراجعه کننده به آن ها پوشیده نمی ماند.

### حدیث امانت داری ابوعبیده با لفظی دیگر و قدح حافظان نسبت به آن

بعضی راویان اهل سنت حدیث امانت داری ابوعبیده را با لفظ و سیاق دیگری روایت کرده اند؛ ولی باطل بودنش به درجه ای رسیده که حافظ ذهبی و حافظ عسقلانی، به اعتراف به باطل بودنش پناه برده اند.

ذهبی گفت: «حسین بن محمد بن عباد، اهل بغداد ناشناخته ای است. بزار از او روایت کرده از محمد بن یزید بن سنان از کوثر بن حکیم، از نافع، از ابن عمر نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: امین این امت ابوعبیده است و دانشمند (حبر) این امت ابن عباس است. و این باطل است.» (1) و ابن حجر عسقلانی گفت: «حسین بن محمد بن عباد، اهل بغداد و ناشناخته است. بزار از او روایت کرد... این باطل است. و این بر شیخ بزار گناهی نیست، و سنگینی بر کوثر بن حکیم است که متهم به دروغ است که خواهد آمد.» (2)

### وجه سوم: باطل بودن حدیث از نظر معنی

افزون بر باطل بودن حدیث امانت داری ابوعبیده از نظر سند، این حدیث از نظر معنی هم ساختگی و باطل است. از چند جهت که آن ها را به طور خلاصه

ص: 657

1- میزان الاعتدال / 1/ 546.

2- لسان المیزان / 2/ 309.

## 1 - خیانت ابوعبیده در مخفی داشتن خبر برکناری خالد

اگر ابوعبیده امین بود، خبر برکناری خالد بن ولید از فرماندهی لشکریان مسلمانان در فتح شام را مخفی نمی داشت و تاریخ نویسان مورد اعتماد نوشته اند که عمر به ابوعبیده درباره ی فرمانداری شام و فرماندهی لشکریان مسلمان نوشت و خالد این نامه را مخفی کرد و عمر خشمگین شد... واقدی این خبر را به تفصیل در کتاب «فتوح الشام» آورده است.

### اعتذار طبری و ردّ کوشش آن را

علی رغم این که عذر و بهانه ای برای مخفی داشتن این خبر برای ابوعبیده نبود جز سستی و نرمی و خیانت و بی حرمتی به خون های مسلمانان و اموال و امورشان، اما راویان اهل سنت و دانشمندانشان تلاش کردند که برایش عذر تراشی کنند و بر این کار عذرهای بسیاری آوردند، طبری عذر او را خجالت کشیدن آورده و گفته است: «سپس به سوی دمشق رفتند و خالد پیشاپیش مردم بود و اهل روم در دمشق گرد مردی از خود شام که یاهان خوانده می شد، جمع شده بودند و عمر، خالد بن ولید را برکنار و ابوعبیده را بر تمام مردم فرمانده کرده بود. مسلمانان و رومیان نزدیک دمشق با هم رویه رو شدند و جنگی سخت کردند، سپس خداوند رومیان را شکست داد و مسلمانان از آنان به اموالی دست یافتند و رومیان وارد دمشق شدند و درهایش را بستند. مسلمانان بر آن زمین گیر شدند و محاصره اش کردند تا دمشق فتح شد و جزیه پرداختند و نامه به ابوعبیده رسیده بود درباره ی فرمانداری او و برکناری خالد. ابوعبیده شرم کرد که نامه را بر خالد بخواند تا این که دمشق فتح شد. و صلح بر دست خالد جاری شد و نامه به نام او نوشته شد.» (1)

ص: 658

ولیکن این عذر پذیرفته نیست، چون در اجرای کارهای دینی جایی برای حیا نیست به ویژه در فرمانداری و مانند آن، علاوه بر این که نامه ی عمر به ابوعبیده بر باطل بودن این عذر فریاد بر می آورد، آن جا که برایش نوشت آن گونه که در «فتوح الشّام» نوشته واقدی است - «بسم الله الرّحمان الرّحیم از بنده ی خدا امیرالمؤمنین و نوکر مسلمانان به ابوعبیده عامر بن جراح - سلام علیکم، سپاس می گویم خداوندی که پروردگاری جز او نیست و درود می فرستم بر پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله و سلم . تو را عهده دار کارهای مسلمانان کردم. پس حیا نکن خداوند نسبت به چیزی از حق حیا نمی نماید.»

### اعتذار سبط ابن جوزی و وجه های ردّ کردن آن

سبط ابن جوزی هم برایش عذر آورده است که او حال را پنهان کرد. از روی حیا از خالد و از ترس آشفتگی کارها، آن گونه که در «مرآة الزّمان» گوید: «پس عمر به ابوعبیده نوشت: سلام علیک اما بعد من خالد را از لشکر شام برکنار کردم و کار آنان را به عهده ی تو گذاردم؛ پس به انجام آن به پا خیز و السلام.»

نامه به ابوعبیده رسید، این جریان را از شرم از خالد و ترس از آشفتگی کارها مخفی داشت، و او را بر آن نامه آگاه نکرد تا این که دمشق فتح شد و خالد بنا بر عادت در فرماندهی خود بود و ابوعبیده پشت سرش نماز می خواند.»

این عذر نیز پذیرفته نیست از چند وجه:

نخست: اگر ترس از آشفتگی کارهای مسلمانان بود، این فرمان از سوی عمر صادر نمی شد، از آن رو که اهل سنّت تردیدی در بصیرت عمر به کارهای رعیت و اداره ی حکومت ندارند؛ بلکه ظاهر گفته هاشان در این باره برتری او بر ابوبکر را می رساند.

دوم: اگر ترس از آشفتگی کارها، عذر حقیقی برای ابوعبیده در مخفی داشتن وضع از خالد می بود، عمر از آن خشمگین نمی شد؛ بلکه آن را از ابوعبیده نیکو می شمرد و بر این کار از او تشکر می کرد. در حالی که واقدی آورده است که عمر

گفت: «ای ابن قرط، آیا مسلمانان به مرگ ابوبکر صدیق و ولایت دادن ابوعبیده بر ایشان توسط من، آگاه نشدند؟ گفت: نه، پس خشمگین شد و مردم را به سوی خود گرد آورد و بر منبر بالا رفت...»

سوم: به فرض این که خشم عمر بنابر عادتش به بدخویی و سنگدلی باشد، و اگر هنگام غضب، از این بهانه و عذر ابوعبیده با اطلاع بود، بر عبدالله بن قرط واجب بود که عمر را از واقعیت آگاه می کرد تا او را از این خشمگینی مانع می شد ولی در تاریخ اثری از آن نمی یابیم. و این خود دلیلی بر باطل بودن این عذرآوری است.

چهارم: اگر این عذر به این اعتبار پذیرفته شود که شرایط برای اطلاع دادن این برکناری مساعد نبود چون مسلمانان دمشق را محاصره کرده بودند و اگر اطلاع می داد احتمال داشت باعث آشفتگی و سستی اراده ی قوی آنان گردد... اما مخفی داشتن دومین نامه ای که عمر بعد از فتح دمشق فرستاد جایگاهی ندارد؛ ولی ابوعبیده آن را از خالد مخفی داشت تا آنکه خالد فتح شام و جریان هایی را که اتفاق افتاد به نام ابوبکر نوشت و نامه را به وسیله ی عبدالله بن قرط فرستاد که نخستین نامه ی عمر را برای ابوعبیده آورده بود و از این رو هنگامی که عمر نامه را به نام ابوبکر دید عبدالله را مورد خطاب قرار داد و گفت: «ای ابن قرط...» و از این امر به شدت خشمگین شد... پس باطل بودن این عذر هم مانند عذر قبلی آشکار شد...

اگر گفته شود: هر چند عمر برای ابوعبیده فرماندهی لشکریان و برکناری خالد را نوشت ولی ابوعبیده را از علت برکناری خالد که مرتکب شدن زشتی ها و گناهان بود، آگاه نکرد وگرنه ابوعبیده در اطاعت فرمان و اجرای دستور سستی نمی کرد.

گوییم: این نیز نمی تواند برای ابوعبیده عذری باشد.

نخست: این که کوتاهی در فرمان های خلیفه و تأخیر در انجام آن ها به ویژه در این چنین امری - جایزی نیست و بی اطلاعی از علت نصب و عزل آن را جایز نمی نماید.

دوم: این که عمر ابوعبیده را از علت برکناری خالد مطلع کرده بود. آن گونه که



در «تاریخ طبری» و «کامل» و «مرآة الزمان» و «تاریخ ابن کثیر» آمده است. طبری گوید:

«و اما ابن اسحاق درباره ی خالد و برکناری او توسط عمر گوید: ما را حدیث کرد محمد بن حمید، از سلمة، از او که گفت: عزل خالد توسط عمر به علت سخنی بود که گمان می کنند گفته بود و عمر همواره نسبت به او خشمگین بود و از کارش در دوران ابوبکر اکراه داشت، درباره ی ماجرای او با ابن نویره و رفتاری که در جنگ با او کرد به او ایراد وارد می کرد، پس وقتی عمر به خلافت رسید، اولین فرمانی که داد، برکناری او بود. و گفت: هرگز برای من کاری را عهده دار نخواهد شد و به ابوعبیده نوشت: اگر خالد خودش را تکذیب کرد پس امیر است بر آن چه هست و اگر خودش را تکذیب نکرد پس تو امیری بر آن چه او امیر است و عمامه اش را از سرش بردار و ثروتش را به دو نیم تقسیم کن.» (1) از آن چه آوردیم روشن می شود که واقعی متن کامل نخستین نامه ی ارسالی عمر به ابوعبیده را نیاورده است...

## 2 - مخالفت دیگر با ابوعبیده نسبت به کتمان برکناری خالد

در داستان برکناری خالد بن ولید مخالفت صریح ابوعبیده با فرمان عمر بن خطاب وجود دارد که مستوجب سرزنش او در امانتداری و دیانت می گردد.

داستان مفصل آن از طبری چنین است:

«و در این سال (سال 17) خالد بن ولید و عیاض بن غنم وارد سرزمین دشمن شدند، در روایت سیف از اساتیدش. آن را چنین آورده است: سری به من نوشت: از شعیب از سیف از ابوعثمان و ابوحرثه و مهلب، که گفتند: خالد و عیاض سال 17 وارد سرزمین دشمن شدند و پیش رفتند و اموال بسیاری به دست آوردند و از طرف جایبه آمده بودند عمر به مدینه بازگشت؛ در حالی که ابوعبیده فرماندار حمص و خالد زیردست او فرماندار قنسرین بود و یزید بن ابوسفیان بر دمشق و معاویه بر اردن

ص: 661

وعلقمة بن مجزز بر فلسطین و عمرو بن عبسة بر الاهراء و بر سواحل عبدالله بن قيس و بر هر شهری عامل و فرمانداری بود. و بر این اساس انبارهای اسلحه و دیده بانی شام و مصر و عراق تا به امروز برپا شد و امتی کار خودش را به دیگری واگذار نمی کرد، مگر اینکه بعد از کافر شدن، آنها را ساکت می کردند و آنگاه انبارهای اسلحه شان را به آنان تقدیم می کردند و در سال 17 این کار استوار شد.

سری به من نوشت: از شعيب، از سيف، از ابوالمجالد و ابوعثمان و الربيع و ابوحرثة که گفتند: و هنگامی که خالد لشکریان را بازگردانید و مردم دریافتند که آن جنگ تابستانی چه بر بار آورد، مردانی برای بخشش خواهی نزد او رفتند و مردمانی از شهرها از خالد بخشش طلبیدند و اشعث بن قيس از کسانی است که در قنسرین از او طلب بخشش کرد پس به او ده هزار جایزه داد. و چیزی از کارهایش بر عمر پوشیده نمی ماند و به ابوعبیده نوشت که خالد را بر پا دارد. و پاهایش را با عمامه اش ببندد و کلاهش را از سرش بردارد تا آن که آگاهشان کند که جایزه ی اشعث از کجا بود، آیا از مال خودش؟ یا از غنیمتی که گرفته است؟ پس اگر ادعا کند که از غنیمتی که گرفته می باشد، به خیانت اقرار کرده است و اگر ادعا کند که از مال خودش است اسراف نموده و به هر صورت او را برکنار می کنم و کارش را به خودت می سپارم.

ابوعبیده به خالد نوشت، او نزدش آمد، سپس مردم را جمع کرد و بر منبر رفت، برید به پا خاست و گفت: ای خالد آیا از مال خودت ده هزار جایزه دادی یا از غنیمتی که به دست آوردی؟ پاسخش نداد. تا اینکه بسیار بر او تکرار کرد؛ در حالی که ابوعبیده ساکت بود و چیزی نمی گفت پس بلال به سويش رفت و گفت:

امیرالمؤمنین درباره ی تو چنین و چنان فرمان داد. سپس کلاهش را برداشت و پاهایش را با عمامه اش بست و گفت: چه می گویی آیا از مال خودت یا از مالی که به دست آوردی بود؟ گفت: نه، بلکه از مال خودم. پس او را رها کرد و کلاهش را برگرداند و با دستش عمامه اش بر سرش گذارد و گفت: از والیان خود می شنویم و اطاعت می نماییم و موالی خود را بزرگ می داریم و خدمت می کنیم.

گفتند: خالد با حیرت به پا خاست. نمی دانست برکنار شده یا برکنار نشده است؟ و ابوعبیده به او اطلاع نمی داد، تا اینکه آمدنش نزد عمر طولانی شد، تا اینکه به آن چه رخ داده بود، گمان برد، پس برای آمدن به او نوشت، خالد نزد ابوعبیده آمد و گفت: خدای رحمت کند، از کاری که من کردم چه خواسته ای؟ امری را از من پوشاندی که دوست داشتم قبل از امروز آن را بدانم.

ابوعبیده گفت: به خداوند سوگند چاره ای نداشتم نمی خواستم تو را بترسانم و دانستم آن امر تو را می ترساند. گفت: خالد به قنسرین بازگشت برای مردمان ولایتش خطبه خواند و با آنان وداع کرد و بار سفر بست، سپس به حمص آمد برایشان خطبه خواند و وداعشان کرد، سپس به سوی مدینه حرکت کرد تا نزد عمر آمد و از او شکایت کرد و گفت: شکایت تو را به مسلمانان کردم، و ای عمر! به خداوند سوگند تو در مورد من خوب عمل نکردی.

عمر گفت: این ثروت از کجاست؟ گفت: از انفال و سهمین که چنان چه اضافه بر شصت هزار بود از آن تو باشد. عمر دارایی های او را قیمت گذاری کرد. بیست هزار برآورده شد پس آن ها را بر بیت المال وارد نمود. سپس گفت: ای خالد به خداوند سوگند که بر من گرامی و نزد من محبوب می باشی و پس از امروز هرگز برای چیزی نزد من نمی آیی.» (1) عزالدین ابن اثیر نیز آن را در تاریخش چنین روایت کرده است. (2) 3 - سستی ابوعبیده در اجرای حدّ شرعی خیانتی بزرگ است

از چیزهایی که با امانت منافات دارد و بر ساختگی بودن حدیث امانت داری ابوعبیده تأکید دارد، بی اهمّیت شمردن او در اجرای حدّ شرابخواری در مورد ابوجندل و دو دوستش است. چون بی ارزش دانستن حدود الهی خیانتی بزرگ و گناهی عظیم است. ابن عبدالبر در شرح حال ابوجندل گوید: «عبدالرزاق از

ص: 663

1- تاریخ طبری / 4/ 66.

2- الکامل فی التّاریخ / 2/ 535.

ابن جریج آورده است که گفت:

اطّلاع یافتم که ابوعبیده در شام، ابوجندل بن سهیل، و ضرار بن خطاب و ابوالأزور که از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودند را یافت که شراب نوشیده بودند.

ابوجندل گفت: «لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعَمُوا» (1) تا پایان آیه. ابوعبیده به عمر نوشت: ابوجندل با این آیه با من مخاصمه کرد. عمر نوشت: کسی که گناه را بر ابوجندل بیاراست، مخاصمه را هم آراسته است. آنان را حد بزن.

ابوالأزور گفت: آیا ما را حد می زنید؟ ابوعبیده گفت: آری. گفت: بگذارید فردا با دشمن روبه رو شویم. اگر کشته شدیم که هیچ و اگر نزد شما بازگشتیم ما را حدّ بزنید. پس ابوجندل و ضرار و ابوالأزور با دشمن روبه رو شدند. ابوالأزور به شهادت رسید و به دو نفر دیگر حدّ زده شد. (2) ابن حجر عسقلانی در شرح حال ابوالأزور (3) و ابن اثیر در شرح حال ابوجندل (4) و طبری در حوادث سال 18 (5) و متقی به نقل از عروقه بن الزبیر، آن را روایت کرده اند. (6) 4 - دیدگاه ابوعبیده درباره ی مردم حمص منافی امانت و دیانت است

مورّخان آورده اند: ابوعبیده با مردم حمص مصالحه کرد. آنان را از دیارشان بیرون نراند، سپس به فکر پیمان شکنی و بیرون راندنشان افتاد، اما اطرافیان او را از این کار منع کردند. در کتاب «فتوح الشام» با عنوان جمع رومیان برای مسلمانان، بعد از اینکه مسلمانان آنان را از شام بیرون راندند، آمده است:

«هنگامی به ابوعبیده خبر تعداد و کثرت آنان و اقبال آنان همراه با لشکری از

ص: 664

1- مائده 93/.

2- الاستیعاب / 4 / 1622.

3- الإصابة / 4 / 5.

4- أسد الغابة / 5 / 160.

5- تاریخ طبری / 4 / 97.

6- کنز العمال / 5 / 500.

هم کیشان، رسید، به نظرش آمد که این مطلب را از مسلمانان مخفی ندارد و در این رابطه با آنان مشورت کند تا ببیند نظر جمع آنان چیست. پس بزرگان مسلمانان و صلاحیت داران آنان را طلبید، به پا خاست و خداوند را ستود و بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درود فرستاد و گفت:

اما بعد، ای مؤمنین! خداوند عزوجل که سپاس او راست، شما را گرفتار کرد و این گرفتاری را نزدتان نیکو گردانید و وعده را بر شما راست فرمود و با پیروزی شما را عزت بخشید و در هر محلی به شما نمایاند آن چه به آن شادمان می شوید و دشمن مشرک شما را با تعداد زیاد به سوی شما روان ساخت، و آن گونه که بزرگان فراریان روم اعظم برایم نقل کردند به سوی شما شتاب نمودند و از دریا و خشکی به طرف شما آمدند تا نزد صاحبشان در انطاکیه رسیدند. و او سه لشکر به سوی شما فرستاد که در هر یک به مقداری که جز خداوند نمی تواند به شمار آرد انسان است و دوست دارم شما را نفرییم و خبر دشمنانتان را از شما نپوشانم، سپس شما با رأی خود و من هم به رای خود با یکدیگر مشورت کنیم. من همانند یکی از شماها هستم.

یزیدبن ابوسفیان به پا خاست. سپاس و ستایش خداوند را گفت و بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درود فرستاد و به او گفت: بسیار نیکوست آن چه به نظرت رسید.

خداوند رحمت کند. از این رو که آن چه از دشمن ما به تو رسید از ما مخفی نداشتی و من تو را مشورت می دهم اگر درست بود پس به نیت خود رسیده ای و اگر رأی چیزی غیر از آن چه من اشاره کردم، نبود پس من اعتماد جز بر آن چه صلاح مسلمانان است، نمی کنم. نظرم چنین است که بر دروازه ی شهر حمص با جماعت مسلمانان فرود آیی و زنان و پسران و فرزندان را به درون شهر روانه کنی سپس شهر را پشت سرمان قرار دهی، سپس دنبال خالدبن ولید بفرستی تا از دمشق نزد تو بیاید و دنبال عمروبن عاص بفرستی که از اردن و سرزمین فلسطین بیاید تا با گروهی از مسلمانان که با تو هستند آنان را ملاقات کنی.

شرحییل بن حسنة به پا خاست، حمد و ثنای خداوند گفت و بر

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درود فرستاد و گفت: اما بعد، این جایگاهی است که از نصیحت برای مسلمانان گریزی نیست و اگر مردی از ما با برادرش مخالفت کرد بر هر یک از ماست که جان و رایش را برای مسلمانان در نصیحت کردن به زحمت اندازد و من اینک به نظرم چیزی غیر از نظر یزید آمد و او نزد من - سوگند به خداوند - از نصیحت کنندگان برای گروه مسلمانان است، ولی چاره ای ندارم جز این که اشاره کنم به آن چیزی که گمان دارم برای مسلمانان خیر است. من صلاح نمی دانم که کودکان و زنان مسلمانان بر مردم حمص وارد شوند، در حالی که آنان بر دین دشمن ما هستند از مشرکینی که به سوی ما آمده اند و ایمن نیستیم که اگر میان ما و آنان جنگ شود و ما به آن مشغول شویم، اینان پیمان ما را شکسته و بر کودکان و زنان ما حمله برند و بدین وسیله مقرب دشمن ما شوند.

ابوعبیده به او گفت: خداوند آنان را برایتان خوار کرد و حکومت شما را بیشتر از حکومت دشمنان دوست دارند و اما آن چه یاد کردی و آن چه ما را ترساندی من مردم آن شهر را بیرون می رانم و خانواده هایمان را در آن جا ساکن می کنم. و مردانی از مسلمانان را وارد می کنم که بر دروازه ها و دیوار شهر بایستند و ما در جای خود باقی می مانیم تا برادرانمان بیایند.

شرحییل به او گفت: نه تو و نه ما حق داریم که با تو آنان را از شهر بیرون کنیم و در حالی که با آنان و بر اموالشان مصالحه کردیم که از شهر بیرونشان نکنیم.»

نیز از دیگر روایان این خبر هستند: نویسنده ی کتاب «روضه الصفا» و محدث شیرازی در کتاب «روضه الأحاب».

5 - ماجرای ابوعبیده و رومیان در قصه تمثال

ابوعبیده اجازه داد مجسمه ای از او ساخته شود و چشمش درآورده شود تا کافران در برابر اینکه یکی از مسلمانان حبشه، مجسمه ای پادشاهانشان را غیر عمدی درآورده بود، راضی شوند. واقعی چنین روایت کند:

«از ملتسم بن عامر نقل شده که گفت: در یکی از غارات ستونی را دیدم که

ص: 666

تمثال هرقل پادشاه بر آن بود، از آن شگفت زده شدیم و شروع کردیم با اسبانمان به دور زدن و بازی کردن اطراف آن، در دست ابو جندله نیزه ای بلند بود، اسبش او را به تمثال نزدیک کرد و او با آنکه عمدی نداشت، چشم تمثال را درآورد. گروهی از نوکران رومی مالک قنسرین که نگهبان لشکر بودند نزد فرمانده رفته و جریان را بازگو کردند. او صلیبی طلایی به یکی از یارانش داد و یکصد سوار از بزرگان روم با لباس های حریر و کمربندهای نگین نشان در اختیارش گذاشت و دستور داد اصطرخ آنان را همراهی کند و به او گفت: نزد امیر عرب برو و به او بگو: با ما پیمان شکنی کردید و به ضمانت خود وفا نمودید و هر کس پیمان شکنی کند خوار گردد.

اصطرخ صلیب را گرفت و با یکصد سوار حرکت کرد تا نزدیک ابو عبیده رسید. مسلمانان که صلیب را برافراشته دیدند به سوی آن شتافتند و آن را به زیر آوردند. ابو عبیده پرید و به استقبالشان رفت و گفت: شما چه کسانی هستید؟

اصطرخ گفت: من فرستاده ی فرماندار قنسرین به سوی تو هستم. شما بی وفایی و پیمان شکنی کردید.

ابو عبیده گفت: علت پیمان شکنی ما چیست؟ و چه کسی پیمان شکست؟

گفت: پیمان را آن کس شکست که چشم پادشاه ما را درآورد.

ابو عبیده گفت: به حق رسول خدا، از آن آگاه نیستم و به زودی درباره این موضوع تحقیق می کنم.

گفت: سپس ابو عبیده در میان عرب ها ندا برآورد: ای گروه عرب، چه کسی چشم مجسمه را درآورد؟ ما را از آن اطلاع دهد! ابو جندله بن سهیل بن عمرو گفت:

من از غیر عمد آن را انجام دادم. چه چیز تو را از ما راضی می کند؟ همراهان گفتند:

راضی نمی شویم مگر اینکه چشم پادشاهتان را درآوریم به این گونه می خواستند به وفای به عهد مسلمانان بنگرند ابو عبیده گفت: من هستم. به من همان کنید که به مجسمه ی شما کردند.

گفتند: به این کار راضی نمی شویم. و راضی نمی شویم جز به پادشاه بزرگتان که بر همه ی عرب ولایت دارد.

ابوعبیده گفت: چشم پادشاه ما برتر از آن است.

گفت: و مسلمانان خشمگین شدند از این که چشم عمر را یاد کردند و خواستند آنان را بکشند. ابوعبیده آنان را از این کار باز داشت.

مسلمانان گفتند: ما زیر دست امامان هستیم و جانهایمان را فدای او می کنیم و چشم های خود را به جای او درمی آوریم. اصطرخر که دید مسلمانان قصد کشتن او را دارند گفت: چشم او و چشم شما را در نمی آوریم؛ بلکه شکل امیرتان را به ستونی می کشیم و همان کاری را با آن می کنیم که با صورت پادشاه ما کردید.

مسلمانان گفتند: دوست ما آن را از روی غیر عمد انجام داد و شما به عمد می خواهید چنین کنید.

ابوعبیده گفت: ای مردم صبر کنید. اگر این گروه به شکل من راضی شدند من خواسته شان را اجابت می کنم. پیمان شکنی نمی کنم و آن گروه هم سخن نگوید. ما پیمان بستیم سپس پیمان شکنی کردیم. این مردمان خردی ندارند و سپس ابوعبیده خواسته شان را اجابت کرد.

پس رومیان شمایی مانند شکل ابوعبیده بر ستونی کشیدند که دارای دو چشم شیشه ای بود یکی از مردانشان از روی خشم آمد و با نیزه اش چشم شمایی را درآورد. سپس اصطرخر نزد فرماندار قنسرین بازگشت و از آن کار آگاهش کرد. به قومش گفت: با این کار آن چه می خواستند به پایان رسید.» (1) 6 - گمان های عمر نسبت به ابوعبیده

هنگامی که ابوعبیده با مردم قنسرین مصالحه کرد، عمر نسبت به او گمان ها برد و فکر کرد ترس او را فرا گرفته و از جهاد بازنشسته است. پس نامه ای برایش نوشت که او را تهدید کرد و از معصیت بر حذرش داشت... بدین ترتیب واضح است که اگر ابوعبیده «امانت دار امت» بود این کار از عمر سر نمی زد و جایز نبود که

ص: 668



نسبت به او گمان ها برد...

واقدی گوید: «ابوعبیده از راست و چپ بر حمص حمله می برد و انتظار پایان سال را می کشید تا ببیند پس از آن چه کند. رسیدن گزارش کار ابوعبیده به عمر به تأخیر افتاد و نامه و فتوحی از او ندید، این کارش را انکار کرد و نسبت به او گمان ها برد و فکر کرد که ترس و بازایستادن از جهاد او را فرا گرفته است، پس برایش نوشت:

«بسم الله الرحمن الرحيم به ابوعبیده بن جراح سلام عليكم. ستایش می کنم خداوندی را که پروردگاری جز او نیست. و بر پیامبرش درود می فرستم و فرمانت می دهم به تقوای از خداوند و برحذرت می دارم از معصیت او، و تو را نهی می کنم از آنانی باشی که خداوند در کتابش درباره شان فرموده است: «قل إن كان آباؤكم و آبائكم و إخوانكم و أزواجكم و عشيرتكم» (1) تا آخر آیه. و خداوند درود فرستاد بر خاتم پیامبران.» و نامه را برایش فرستاد.

هنگامی که آن را بر مسلمانان خواند، دانستند که آنان را بر جهاد برمی انگیزاند ابوعبیده از مصالحه با مردم قنسرین پشیمان شد. و کسی از مسلمانان نماند جز این که برای نامه ی عمر گریست.»

7- اعتراف ابوعبیده به مخالفتش با پیامبر و نگرانش از ملاقات با ایشان

ابوعبیده از کاهش دادن اسبان و خدمتکاران خود با فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مخالفت کرد و خانه اش را مملو از بنده ها و یک اصطبل اسب کرد تا جایی که می گریست و می گفت: چگونه رسول خدا را ملاقات کنم...؟!

احمد گوید: «حدیث کرد ما را ابوالمغیره، از صفوان بن عمرو، از ابوحسبه مسلم بن اکیس خدمتکار عبدالله بن عامر از ابوعبیده بن جراح که گفت: یک نفر بر او وارد شد و دید که می گرید.

گفت: ای ابوعبیده چه چیز تو را می گریاند؟

ص: 669

1- توبه 24/.

گفت: سبب گریه ام این است که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یاد فرمود از آن چه خداوند بر مسلمانان می گشاید و غنیمت بر آنان می فرستد، تا این که شام را یاد فرمود و گفت: ای ابو عبیده اگر اجلت به تأخیر افتاد، پس تو را بسنده است از خدمتکاران سه نفر: خدمتکاری که تو را خدمت کند و خدمتکاری که با تو مسافرت نماید و خدمتکاری که خدمت خانواده ات کند و با آنان رفت و آمد کند و از چارپایان تو را سه عدد بسنده است: چارپایی برای پایت و چارپایی برای بارت و چارپایی برای غلامت... سپس اینک به خانه ام می نگرم که از بنده پُر شده و به اصطبلم می نگرم که پُر از چارپا شده است. پس چگونه پس از این با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روی روی شوم؟! در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ما را سفارش فرمود:

«کسانی از شما به من نزدیک تر و برایم محبوب ترند که مرا به همان گونه ملاقات کند که از من مفارقت کرد.» (1) و محب الدین طبری از احمد آن را نقل کرده است. (2) و ملاً علی متقی از ابن عساکر. (3)

### حدیث جعل شده در زهد ابو عبیده

با این همه، اهل سنت حدیثی در زهد ابو عبیده جعل کرده اند که آثار ساختگی و جعل بر آن هویدا می باشد. در کتاب «الریاض النضره» است «ذکر زهد او: از عروه بن زبیر که گفت: وقتی عمر بن خطاب به شام رسید فرماندهان لشکریان و بزرگان سرزمین به استقبالش رفتند. عمر گفت: برادرم کجاست؟ گفتند: چه کسی؟ گفت: ابو عبیده. گفتند: الآن نزدت می آید. هنگامی که آمد، فرود آمد و با او معانقه کرد. سپس به خانه اش وارد شد. در خانه ی او جز شمشیرش و سپرش و جهاز شترش ندید. عمر به او گفت: ای کاش برای خودت می گرفتی آن چه یارانت گرفتند!

ص: 670

1- المسند / 196 1.

2- الریاض النضره / 4 353.

3- کنز العمال / 13 217.

گفت: ای امیرالمؤمنین! همین مقدار برای من تا نیم روز بس است. آن را در «الصفوة و الفضائل» نقل کرد و بعد از «الآن نزد تو می آید» افزود: پس سوار بر شتری ماده که ریسمانی بر بینی مهار داشت، آمد.

و در روایتی است: عمر به او گفت: ما را به منزلت ببر. گفت: که چه کنی! نمی خواهی جز این که زندگی خود را نزد من خراب کنی. گفت: پس وارد منزلش شد و چیزی ندید.

گفت: وسایلت کجاست؟ من جز یک نمد، زین و قدحی و شمشیری، نمی بینم در حالی که تو امیری!! آیا غذایی نزد تو هست؟ ابوعبیده به طرف خمی رفت و از آن تکه های نانی برگرفت. پس عمر گریست. ابوعبیده به او گفت: به تو گفتم که زندگی پیش من خراب می شود ای امیرالمؤمنین، تو را کفایت می کند آن چه تو را به نیم روز برساند. عمر گفت: ای ابوعبیده! دنیا همه ی ما را جز تو فریفت. «(1) وجه چهارم:

اگر این حدیث را هم بپذیریم مقصود عاصمی برآورده نمی شود؛ چون اگر از اختصاص ابوعبیده به امانت، اراده کرده باشد که هیچ یک از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به صفت امانت متّصف نیستند؛ باطل بودن آن در کمال وضوح و ظهور است. و اگر از این کار بخواهد بنمایاند که متّصف بودن ابوعبیده به این صفت بیشتر و شدیدتر از متّصف بودن دیگر صحابه به این صفت است، این نیز در نهایت باطل بودن است؛ چون خردمندی از مسلمانان تصدیق نمی کند که متّصف بودنش بیشتر از متّصف بودن نفس رسول خدا، امیرالمؤمنین علیه السلام و دیگر اصحاب پاک مانند سلمان و ابوذر و مقداد و عمار به صفت امانت باشد.

و نیز، بعید است که اهل سنت ملتزم باشند که ابوعبیده بیشتر از شیخین امانتدار بوده؛ هر چند احتمال دهیم که آنان نسبت به سومی ملتزم باشند به آن سبب

ص: 671

که به خیانت در مال خداوند و حقوق مسلمانان شهرت یافته بود. به هر حال ابوعبیده را مزیتی بر دیگر اصحاب در صفت امانت داری نیست و آن گاه چگونه جایز است او را باب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و یکی از درهای شهر دانش قرار دهیم؟!

وجه پنجم:

گفته ی عاصمی که گوید: «امانت داری به دست نمی آید جز به دانش» ممنوع است. پس چه ملازمتی میان علم و امانت است؟ «امانت داری» از «دانش» به قطع و وجدان جدا می باشد و بنابراین اگر پذیرفتیم که ابوعبیده امین است دلیلی وجود ندارد که ادای امانت از روی دانش باشد.

وجه ششم:

با چشم پوشی از تمام آن چه آوردیم، اگر ابوعبیده باب مدینه العلم در امانت داری بود، شایسته بود که اخبار و احکام مربوط به امانت داری از شهر دانش به وسیله ی ابوعبیده می رسید و یا لاقلاً بیشترش از طریق او می رسید؛ ولی در این باره چیزی از ابوعبیده با آن درجه، باقی نمانده و هیچ کس از اهل سنت هرگز چنین ادعایی نکرده است؛ پس چگونه ممکن است که باب مدینه العلم در امانت داری باشد؟

وجه هفتم:

با کوتاه آمدن نسبت به تمام آن چه گذشت، گوئیم: اگر ابوعبیده باب مدینه العلم در امانت داری بود، آیا لازم نبود که آثار این امانت داری و نشانه هایش در سیره و کارهایش نمایان باشد تا دری برای آن شهر در امانت داری بر پایه ی سیره و افعالش گردد و نشانگر امانت داری رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در اعمال و گفتارهایش باشد؟

وجه هشتم:

اگر از گفته های پیشین کوتاه آییم لاقلاً باید این مرد از هر چه منافی امانت داری است منزّه و دور باشد... و این کم ترین انتظار از کسی است که امید می رود متّصف به امانت داری باشد و می خواهد در این صفت دری برای آن شهر علم باشد؛ ولی با تأمل و کنکاش در سیره و اخبار و احوال ابوعبیده دور بودن این

ص: 672

مرد از این صفت ظاهر می شود و این که لیاقت آن منزلت را ندارد و نمونه هایی از آن در گذشته ی نزدیک آورده شد. و توفیق از خداوند است.

## 11 - باطل بودن ادّعی این که ابوذر از درهای شهر دانش است

### اشاره

عاصمی در پایان گفته اش گوید: «در حدیث دیگری درباره ی ابوذر فرمود: هر کس بخواهد به بخشی از زُهد عیسی بنگرد، به او نگاه کند. پس سزاوار است که ابوذر هم دری از آن شهر در زهد باشد و در راستگویی را نیز برای او قرار داد و فرمود: زمین کسی را به پشت خود حمل نکرد و آسمان بر کسی سایه نینداخت، راستگوتر از ابوذر، پس برای او دو در قرار داد: در راستگویی و در زُهد، و زُهد در دنیا جامع تمام دانش است.»

گوییم: درباره ی گفته اش و جوهی قابل تأمل است:

### 1 - عبارت عاصمی درباره ی ابوذر با عبارت او درباره ی دیگران فرق دارد

این گفته ی عاصمی که: «پس سزاوار است که ابوذر هم دری از آن شهر در زهد باشد» و این عبارت اختلاف دارد با عبارت هایش درباره ی دیگر صحابه که به طور جزم آنان را در قرار داد. پس اگر از کلمه ی «سزاوار است» معنی حقیقی را خواسته باشد، این با مطلوب و مقصود شیعه منافاتی ندارد؛ چون آنان به والایی قدر سرورمان ابوذر اذعان دارند و این که در زهد و ورع به بالاترین درجه رسیده است. و ابوذر نزد شیعه ی امامیه از کسانی است که به شهر آن دانش، از درش وارد شده و شأن و مقام بلندی به دست آورده که جز برای افراد معدودی از اصحاب سیّد المرسلین حاصل نشده است.

و اگر از کلمه ی «سزاوار است» معنای مجازی را خواسته و هدفش اثبات دری برای ابوذر باشد همان گونه که آن را برای غیر او ادّعا کرده است؛ پس بدان چند ایراد وارد است:

نخست: جایز نیست که هر یک از صحابه را دری برای آن شهر قرار دهیم جز

به نصّ صریحی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، هر چند که آن صحابی دارای فضائل بسیار و جلیل القدر باشد.

دوم: دری برای آن شهر بودن، شرافتی بزرگ است که مستلزم عصمت می باشد که از آن چه گذشت فهمیدی. و ابوذر غفاری با جلالت و بزرگی نزد هر دو فرقه به طور اجماع معصوم نیست.

سوم: در آن شهر با آن شهر متحد است و ابوذر هر چند به مقام های بلند و درجات والایی رسید، در جان و نفس به مقام اتحاد با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نرسید.

چهارم: اینکه ابوذر به آن درجه ها نرسید و آن فضیلت ها را به دست نیاورد، مگر با دوستی و یاری اهل البیت علیهم السلام و پیروی از آنان؛ بلکه بالاترین منقبت و برترین نیکی هایش، سرسپردگی به آنان و پانهادن بر جای پای ایشان است، پس پذیرفته نیست که او در مقامات ویژه آن بزرگواران شریک باشد، و معلوم است که در شهر علم بودن، از فضیلت های ویژه ی ایشان است. همان گونه که حدیث های نقل شده ی گذشته به آن گواهی می دهند.

پنجم: باب مدینة العلم بودن او در زهد، لازمه اش این است که در این صفت بر تمام اصحاب، پیشی داشته باشد، لکن رسیدنش در این صفت به مرتبه ی سرورمان امیرالمؤمنین علیه السلام پذیرفته نیست چه رسد به اینکه ابوذر زاهدتر از ایشان باشد و هیچ یک از مسلمانان چه رسد به مؤمنین نشاید که چنین ادعایی را بنماید.

پس چگونه می شود که ابوذر در آن شهر در زهد باشد و علی علیه السلام دری از آن نباشد؟

## 2 - حدیث های شباهت ابوذر به حضرت عیسی از حدیث های متفرد به اهل سنت است:

فضیلت ها و منقبت های بسیار زیاد ابوذر نزد هر دو فرقه پذیرفته شده است، و کتاب هایشان مالا مال از نقل آن هاست و بر کسی جایز نیست که آن ها را نفی و انکار کند. لیکن حدیث های شباهت ابوذر به حضرت عیسی بن مریم علیها السلام از حدیث هایی است که منحصر به اهل سنت است. از این رو که شیعیان آن حدیث ها را روایت نمی کنند و مضمون آن ها را صحیح نمی بینند؛ چون نزد آنان تشبیه

### 3 - شاذ بودن حدیثی که عاصمی در زهد ابوذر نقل کرده است

حدیثی را که عاصمی در این جا آورده در کتاب های حدیث مشهور و معروف موجود نیست. حدیث هایی که اهل سنت در تشبیه زهد ابوذر به زهد حضرت عیسی بن مریم روایت کرده اند از این قرار است:

آن چه ترمذی با اسنادش نقل کرده است که «از ابوذر نقل شده که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آسمان سایه نیفکنده و زمین بر پشت خود حمل نکرده است سخنگویی را راست گوتر و باوفاتر از ابوذر، شبیه عیسی بن مریم علیه السلام» عمر بن خطاب مانند حسدکننده ای گفت: ای رسول خدا آیا او را چنین می دانی؟ فرمود: آری، شما هم بدانید. این حدیثی حسن و غریب از این جهت است. و بعضی این حدیث را چنین روایت کرده و گفته است: ابوذر با زهد عیسی بن مریم علیه السلام روی زمین راه می رود.» (1) و آن چه ابن عبدالبرّ نقل کرده گوید: «از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شد که فرمود: ابوذر در ائتم شبیه عیسی بن مریم در زهدش است.» (2) و نیز آن چه ابن عبدالبرّ نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ابوذر در ائتم بر زهد عیسی بن مریم است.» (3) و آن چه متقی نقل کرده و گفته است: «آسمان سایه نیفکند و زمین بر پشت خود حمل نکرد سخنگویی راست گوتر از ابوذر را. هر که می خواهد به زهد عیسی بن مریم بنگرد، به ابوذر نگاه کند. از ابن سعد از مالک بن دینار، مرسلًا.

«آسمان سایه نیفکند و زمین بر پشت خود حمل نکرد سخنگویی راستگوتر از ابوذر را، سپس مردی بعد از من، هر کس خوشحال شود که به عیسی بن مریم در

ص: 675

1- صحیح ترمذی / 5/ 628.

2- الاستیعاب، حرف الجیم / 1/ 255.

3- همان، باب الکنی / 4/ 1655.

زهد و سیما بنگرد پس به ابوذر نگاه کند. ابن عساکر از هجنع بن قیس، مرسلًا» (1)

#### 4 - نگاهی به سخن عاصمی درباره ی راست گویی ابوذر

و اما سخن عاصمی: «نیز در راستگویی را برایش قرار داد...»

آن نیز مانند گفته ی پیشین او درباره ی زهد ابوذر احتمال هر دو وجه ذکر شده را دارد. اگر می خواهد بیان کند که ابوذر به این صفت نیکو متّصف است، هیچ یک از مسلمانان بحثی در آن ندارد، هر چند که عثمان بن عفان و پیروانش او را تکذیب کردند و اگر بخواهد او دری از شهر علم در راست گویی باشد، این به همان دلیل پیشین، باطل است و راستگویی در لهجه، مستلزم باب مدینه العلم بودن، نیست.

و با آن چه آوردیم گفته اش باطل می شود. «پس برایش دو در جعل کرد: در راست گویی و در زهد» اگر جعل حقیقی را در این سخن اراده کرده باشد.

#### 5 - تصرّف عاصمی در حدیث: «سایه نیفکنند...»

دستکاری عاصمی را در حدیث «سایه نیفکنند...» ملاحظه کردید؛ چون لفظی که او آورده است مغایر لفظ این حدیث در کتاب های هر دو فرقه است و آن چه بر زبان مسلمانان می باشد. اما وجه این تصرّف برای ما روشن نشده است.

#### 6 - باطل بودن این ادعا که زهد جامع تمام دانش هاست

و اما گفته اش: «زهد جامع تمام دانش هاست» سخنی باطل است، همان گونه که کاملاً ظاهر است، زیرا اگر ابوذر جامع تمام دانش ها باشد به علّت زهدش در درجه ی امیرالمؤمنین علیه السلام در دانش می بود، و هیچ کس به این امر ملتزم نمی شود و دلائل دانشمندتر بودن امیرالمؤمنین علیه السلام بی شمار است.

بلکه این گفته ی عاصمی مستلزم مساوی بودن ابوذر در دانش با

ص: 676



پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می شود... و این در نهایت بطلان است.

این پایان سخن درباره ی گفته ی عاصمی در این مقام می باشد.

### 3- با سخن طیبی درباره ی حدیث:

#### اشاره

«أنا دارالحكمة»

حسین بن عبدالله بن محمد طیبی شرح کننده ی «المشكاة» تأویلی درباره ی حدیث «أنا دارالحكمة» دارد که ضروری است آن را نقل و عیش را بر ملا کنیم... گوید:

«فرموده اش: «و علی بابها» شاید شیعه به این تمثیل تمسک جویند که گرفتن حکمت و دانش مخصوص به او بوده و به دیگری تجاوز نمی کند مگر به واسطه ی او، از این رو که جز این نیست که هر کس از در به خانه وارد می شود. و خدای متعال فرمود:

«لیس البرّ بأن تأتوا البيوت من ظهورها ولكن البرّ من اتقى و أتوا البيوت من أبوابها» (1)

و آنان دلیلی ندارند؛ زیرا که خانه ی بهشت وسیع تر از خانه ی حکمت نیست؛ در حالی دارای هشت در می باشد.» (2) گویم:

این سخن اوست که از وجه های بسیاری فاسد است، که بیشترین آن ها، از آن چه گذشت واضح می گردد. و این جا به بعضی از آن ها اشاره می کنیم:

#### وجه های باطل بودن سخن طیبی

##### 1 - وسعت خانه مستلزم داشتن بیش از یک در نیست

هرگز لازمه ی وسعت خانه داشتن بیش از یک در نیست؛ بلکه لازمه اش وسیع بودن در خانه است به تناسب وسعت خانه، و شکی نیست در وسعت در خانه ی حکمت به تناسب وسعت خانه ی حکمت. وسعت این در به جایی رسیده

ص: 677

---

1- بقره 189.

2- الکاشف فی شرح المشكاة: خطی است.

که خرده‌های حکما و عبارت‌های سخن‌گویان بلیغ به آن نرسید... و در این مورد افزون بر این بیان در لابه لای این کتاب خواهد آمد و ابن حجر مکی به این مطلب تصریح کرده و گفته است: «از آن چه دلالت دارد بر اینکه خداوند سبحان دانش‌هایی را به علی اختصاص داده که عبارت‌ها درباره اش قاصر است، فرموده اش صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است: داورترین شما علی است و این حدیث صحیحی است که نزاعی درباره اش نیست. و فرموده اش: من خانه‌ی حکمت‌م و در روایتی شهر دانشم و علی در آن است. (1)

## 2 - متعدد بودن درهای بهشت بر پایه‌ی کردارهای بهشتیان است نه بر پایه‌ی وسعتش

خبرهای بسیاری که در کتاب‌های اهل سنت نقل شده است دلالت دارد بر اینکه متعدد بودن درهای بهشت و تعیین آن بر پایه‌ی افعال خیر صادرشده از بهشتیان در دار دنیا می‌باشد و نه بر پایه‌ی وسعت بهشت تا این که گفته شود که خانه‌ی بهشت وسیع‌تر از خانه‌ی حکمت نیست در حالی که دارای هشت در است تا لازم آید که خانه‌ی حکمت نیز دارای هشت در یا بیشتر باشد... بد نیست که متن این گونه خبرها را ذکر کنیم: سیوطی گوید: «باب تعداد درهای بهشت و نام‌هایش:

خداوند متعال فرمود:

«و سيق الذين اتقوا ربهم إلى الجنة زمراً حتى إذا جاؤوها وفتحت أبوابها» (2)

مسلم و بخاری از سهل بن سعد نقل کرده‌اند که: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: در بهشت هشت در است، یکی باب الریان که جز روزه داران واردش نمی‌شوند. و در لفظی دیگر است: در بهشت دری است که به آن گفته می‌شود: الریان، روز قیامت روزه داران از آن وارد می‌شوند و کسی غیر از آنان، همراهشان وارد نمی‌شود.

گفته می‌شود: روزه داران کجا هستند؟ پس از آن در وارد می‌شوند، هنگامی که آخرین نفرشان داخل شد در بسته شود و هیچ کس دیگر از آن وارد نمی‌شود.

ص: 678

1- المنح المکیة/ 120.

2- زمر 71/.

طبرانی در «الأوسط» از حدیث ابوهریره مانند آن را نقل کرده است.

و دو شیخ از ابوهریره از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده اند که فرمود: کسی که دو جفت از ثروتش را در راه خداوند انفاق کند، از درهای بهشت دعوت می شود و بهشت را درهایی است، هر کس از اهل نماز باشد، از در نماز خوانده می شود. و هر کس اهل روزه باشد از در الریان خوانده می شود، و هر کس از اهل صدقه باشد، از در صدقه خوانده می شود، و هر کس از اهل جهاد باشد، از در جهاد خوانده می شود. (1) و سیوطی در تفسیر آیه ی «حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا» گوید: «بخاری و مسلم و طبرانی از سهل بن سعد نقل کرده اند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در بهشت هشت در است، از آن هاست دری که «الریان» خوانده می شود و جز روزه داران از آن وارد نمی شوند.

و مالک و احمد و بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی و ابن حبان از ابوهریره نقل کرده اند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس دو جفت از ثروتش را در راه خداوند انفاق کند، از درهای بهشت خوانده می شود و بهشت را درهایی است. هر کس از اهل نماز باشد، از «باب الصّلاة» خوانده می شود، و هر کس از اهل روزه باشد از «باب الصدقة» خوانده می شود و هر کس از اهل جهاد باشد از «باب الجهاد» خوانده می شود... (2) و در همین کتاب است: «ابن ابوحاتم از ابن عباس نقل می کند که گفت: برای بهشت هشت در است: دری برای نمازگزاران، دری برای روزه داران، دری برای حجّاج، دری برای انجام دهندگان عمره، دری برای مجاهدان، دری برای ذاکران و دری برای شاکران.

و احمد به نقل از ابوهریره آورده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: برای هر عمل، دری از درهای بهشت باشد، که اهل آن عمل به آن دعوت می شوند. (3)

ص: 679

1- البدور السافرة عن أمور الآخرة/ 34.

2- الدرر المنثور فی التفسیر بالمأثور/ 342 5.

3- الدر المنثور/ 343 5.

و نووی گوید: «منظور از در چنین و در چنان، نماز و صدقه و روزه و جهاد است. قاضی گفت: و دیگر درهای هشت گانه ی بهشت در حدیث دیگری در «باب التوبه» ذکر شده است، و در باب الکاظمین الغیظ و باب عافین عن الناس و باب راضین، پس این هفت در است که در حدیث ها آمده است و در حدیث هفتاد هزار نفری که بدون حساب وارد بهشت می شوند، آمده است که از در ایمن وارد می شوند، پس شاید که در هشتم باشد.» (1) و قسطلانی گوید: و «در نوادر الاصول است: از درهای بهشت، باب محمّد صلی الله علیه و آله و سلم است که همان «باب الرّحمة» و «باب التوبه» است و درهای دیگر بر کارهای نیک تقسیم شده است: در زکاة، در حج، در عمره. و نزد عیاض: در فروبرندگان خشم، در راضیان، در ایمن که کسانی که حسابی ندارند از آن وارد می شوند. و نزد آجری به نقل از هریره مرفوعاً: و در بهشت دری است که به آن «الضحی» گفته می شود. روز قیامت منادی ندا می دهد: کجایند کسانی که بر نماز ظهر مداومت داشتند، این در شماس است از آن وارد شوید. و در «الفردوس» به نقل از ابن عباس مرفوعاً نقل می کند: برای بهشت دری است که به آن «الفرح» گفته می شود و از آن جز شادمان کننده ی کودکان وارد نمی شود. و نزد ترمذی است: دری برای ذکر، و نزد ابن بطلال: دری برای شکیبایان.

و نتیجه این که هر کس عبادتی را بسیار انجام دهد، دری که مناسبش باشد به او اختصاص می یابد که از آن برای پاداش و اجر فراخوانده می شود.

و اندک هستند کسانی که کارشان شامل همه انواع طاعات باشد که اگر برای کسی این امر جمع شد به عنوان گرامی داشت از تمام درها خوانده می شود. و الا وارد شدن از یک در خواهد بود و آن در عملی است که بیشتر انجام داده باشد.» (2)

- 3

تمثیل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خویشان را به «خانه ی بهشت»

علاوه بر این از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که نفس شریف خود را به «خانه ی

ص: 680

1- المنهاج فی شرح صحیح مسلم / 117 7.

2- ارشاد الساری إلی صحیح البخاری / 349 3.

بهشت» تمثیل کرده، همان گونه که وارد شده به «خانه ی حکمت» تمثیل فرموده است. و شکی نیست که حضرتش می دانست که بهشت را هشت در است و این که جان شریفش گسترده تر از خانه ی بهشت می باشد؛ ولی با این همه امیرالمؤمنین علیه السلام را به تنهایی در بهشت قرار دادند. پس باطل بودن سخن طیبی ظاهر شد و شاید هم بر این حدیث اطلاع پیدا نکرده است.

#### **4 - اگر خانه ی حکمت را درهایی باشد، همان ائمه ی معصومین هستند**

و اگر خانه ی حکمت را درهای متعددی باشد آن ها جز ائمه ی معصومین علیهم السلام نیستند؛ چون آنان درهای دانش هستند و «بابی هستند که مردم به وسیله ی آن مورد آزمایش قرار گرفته اند، هر کس به سویشان رود نجات یابد و هر کس روی گرداند فرو افتد» و آنان همانانی هستند که درباره شان فرمود: «مثال اهل بیت من در میان شما مثال «باب حطه» است هر کس واردش شود مورد آمرزش قرار می گیرد.»

... و درباره ی کسی دیگر غیر از آنان چیزی از این قبیل وارد نشده است؛ بلکه دیگران به خاطر عدم عصمت و مفضول بودن و مانع های دیگر، لایق این مقام و جایگاه نیستند.

#### **5 - ظاهر حدیث بیانگر یگانگی در است**

ظاهر حدیث «من خانه ی حکمتم و علی در آن است» یگانگی در می باشد، پس اگر به وجهی از وجوه متعدّد بودن درها تصوّر شود، واجب است که نوعی وحدت و اتحاد میان آن درها باشد؛ ولی این وحدت در مورد اصحاب محقق نمی شود به جهت پراکندگی و اختلاف میان آنان، بر خلاف ائمه ی معصومین علیهم السلام که همگی در حکم یک در هستند و حقیقتشان هم یکی است. و از این رو می بینی که همگی آنان به باب وصف شده اند: «فهم الباب المبتلی به الناس»: «آنان بابی هستند که مردم به وسیله ی آن مورد آزمایش قرار می گیرند.» و تعبیر ابواب نیز درباه شان

صحت می یابد که فرمود: «و هم ابواب العلم فی امتی من تبعهم نجا من النار و من اقتدی بهم هدی الی صراط مستقیم»: «و آنان درهای دانش در امتم هستند، هر کس از آنان پیروی کرد از آتش نجات یافت و هر کس به آنان اقتدا کرد به راه راست هدایت یافت.»

پیشتر هم از کتاب «منقبة المظهرین نوشته ی ابونعیم» خطبه ای شامل عبارت «فهم الباب...» را آوردیم.

و اینک نصّ آن خطبه را به روایت ابوالفتح نظنزی می آوریم که می گوید:

«ما را خبر داد حافظ ابوبکر محمد بن ابونصر شجاع بن ابوبکر با قرائت بر او که من می شنیدم، از ابوالخیر محمد بن احمد بن هارون، از حافظ ابوبکر احمد بن موسی، از ابواحمد بن یوسف جرجانی، از محمد بن ابراهیم بزّاز، از محمد بن حمید، از هارون بن عیسی، از زاهر بن حکم، از ابوحکیم حنّاط، از جابر بن یزید، از ابوجعفر، از پدرش، از جابر بن عبدالله انصاری که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روزی همراه علی و حسن و حسین بر ما وارد شد. خطبه خواند و سپس فرمود:

« ای مردم! اینان خاندان پیامبران می باشند، خداوند به کرامت خود آنان را شرافت داد و نگهداری رازش را به آنان سپرد و علمش را نزد آنان به ودیعت نهاد، ستون دین و گواهان بر امتش می باشند، پیش از آفریده هایش آنان را آفرید، هنگامی که سایه هایی زیر عرش او بودند، نجیب و اهل علمش بودند، آنان را انتخاب فرمود پس پسندید و برگزید. آنان را برای بندگانش دانشمندان و فقیهان قرار داد، پیشوایان هدایتگر و فرماندهان برگزیده شده و امت میانه و رحمت موصوله و کشف حصین برای مؤمنان می باشند. آنان نور دیدگان هدایت پذیران و نگهدارنده ی کسی هستند که به آنان پناه برد و نجاتند برای کسی که به آنان از دیگران دوری جوید، کسی که ولایت آنان را بپذیرد، مورد غبطه قرار می گیرد و هلاک شود آن کس که با آنان دشمنی نماید و پیروز شود هر کس که به آنان تمسک جوید، هر کس از آنان روی گرداند از دین خارج شده، و کوتاهی کننده در حقّ آنان نابود است، و ملازم با آنان به ایشان ملحق می شود، پس آنان آن بابی هستند که مردم به آن آزمایش می شوند، هر

کس نزدشان رفت، نجات یافت و هر کس از آنان دوری کند فرو افتد. آنان (باب) «حطّه» برای کسانی هستند که واردش شوند و حجّت خداوند بر کسی هستند که او را نشناسد، به سوی خداوند دعوت می کنند و به فرمان خداوند عمل می نمایند و با آیات الهی ارشاد می کنند، رسالت در آنان نازل شد، و بر آنان فرشتگان رحمت فرود آمدند و روح امین به تفصّل و رحمت از سوی خداوند بر آنان فرود آمد و چیزهایی به آنان عطا فرمود که به هیچ کس از جهانیان نداد و بحمدالله نزد آنان آن چه مورد خواست از دانش و هدایت در دین است وجود دارد، و آنان نور در گمراهی به هنگام ورود به تاریکی می باشند و آنان شاخه های پاکیزه از درخت پرپرکنند و آنان معدن دانش و خاندان رحمت، و جایگاه رسالت و محل رفت و آمد فرشتگان، آنان همان کسانی هستند که خداوند ناپاکی را از آنان زدود و پاکیزه و کاملاً پاکیزه فرمود.» (1) و از این جهت نیز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حضرت علی علیه السلام را به تنهایی «باب حطه» قرار داد، همان گونه که در حدیثی دیگر خانواده اش را «باب حطّه» قرار داد... که پیش از این به تفصیل طرق این حدیث گذشت و نیز حضرت علی علیه السلام فرمود: «مثلنا» تا اشاره فرماید به اتحاد و یگانگی ذکر شده میان او و دیگر اهل بیت علیهم السلام و سیوطی روایت کرده و گفته است: این ابی شیبّه از علی بن ابی طالب نقل کرد که فرمود: «جز این نیست که مثال ما در این امت مانند کشتی نوح و مانند باب حطّه در بنی اسرائیل است.» (2) پس چه خانه ی حکمت یک در، چه چند در داشته باشد، این امر از حضرت علی و اهل بیت علیهم السلام به دیگری نمی رسد، پس آن چه طیبی خواستارش بود باطل گشت. سپاس خداوند راست.

ص: 683

---

1- الخصائص العلویة: خطی است.

2- الدر المنثور / 1/ 71؛ ائمة مثلنا فی هذه الأمة کسفینة نوح و کباب حطّة فی بنی اسرائیل.

و از نشانه های والایی حق است: اعتراف بعضی علمای اهل سنت به این که ائمه ی دوازدهگانه علیهم السلام درهای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می باشند؛ بلکه این مطلب از رساله ی یوحنا ی مسیحی ذکر شده است آن هم در ضمن برهان هایی که برای اثبات نبوت پیامبرمان صلی الله علیه و آله و سلم اقامه کرده و آن را مصداق فرمایش حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم قرار داده که فرمود: «أنا مدینة العلم و علی بابها».

علامه جواد سبابی در مقاله ی سوم از تبصره ی سوم در کتابش «البراهین السبابیة» پس از آوردن پنجمین برهان از رساله ی یوحنا گوید: «ترجمه ی آن به عربی است: روح مرا به کوهی بسیار بلند و بزرگ برد و شهر عظیم اورشلیم مقدس را به من نمایاند که از آسمان از سوی خداوند نازل شده و در آن مجد خداوند و پرتو آن هم چون سنگ کریم همانند سنگ یشم و بلور بود و دارای دیواری عظیم و مرتفع و دوازده در بود و بر درها دوازده فرشته بود و بر درها نام سبطهای دوازده گانه اسرائیل نوشته شده بود».

گویم: این متن را تأویلی نیست، بدان گونه که بر غیر مگه دلالت کند که خداوند متعال آن را شرافت داد و مراد از مجد خداوند برانگیختن محمد صلی الله علیه و آله و سلم در آن شهر است و پرتو، عبارت از حجرالاسود است و تشبیه آن به یشم و بلور اشاره به روایات صحیحی است که وارد شده که هنگام فرود، سفید بوده و مراد از دیوار شهر، صاحب سربازان صلی الله علیه و آله و سلم می باشد.

و درهای دوازده گانه عبارتند از: یازده فرزندش و پسرعمویش علی که آنان:

علی، حسن، حسین، علی، محمد، جعفر، موسی، علی، محمد، علی، حسن و مهدی قائم علیهم السلام می باشند. و فرموده اش: «بر درهای دوازده گانه، دوازده فرشته بود، دلالت دارد بر مرتبت عظیم و نبوت عامش و برپایی دعوتش و مطیع برای او بودن همه ی سبطها و سبطهای دوازده گانه عبارتند از فرزندان یعقوب علیه السلام که: روبین، شمعون، لاوی، یهودا، اسخر، زابلون، بنیامین، دان، نفتالی، یاد، عاشر و یوسف علیه السلام می باشند. و این مصداق فرمایش اوست: «اگر تو نبودی افلاک را نمی آفریدم.»



و نیز در کتاب «البراهین الساباطیه» بعد از آوردن برهان ششم در رساله ی یادشده، آمده است: «دیوار شهر را دوازده پایه است و بر آن ها دوازده نام ثبت شده است.»

گویم: این هم تأکیدی صریح بر مطالب قبلی است و دوازده پایه همان دوازده امام، و فرستادگان حمل دوازده گانه، دوازده حواری هستند که: سمعون، بطرس، اندریاس، یعقوب، یوحنا، فیلبوس، برتولوماؤس، توما، متی، یعقوب، لباؤس، سمعون قالی و بولوص (1) بنا بر رأی من، چون یهودای اسخر یوطی خودش را خفه کرده و هلاک شد و بولوص جانشین او شد و در آن اشاره است به اینکه تمام فرقه های مسیحیت به شریعت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم تسلیم شده اند.»

و نیز در کتاب «البراهین الساباطیه» پس از آوردن هفتمین برهان از رساله ی ذکرشده آمده است: «درهای دوازده گانه، دوازده مروارید می باشند، هر یک از درها از یک مروارید بود و زمین آن شهر از طلای ناب مانند شیشه شفاف بود.»

گویم: این بیانی است برای مطلب پیشین که صفت ابواب می باشد. و بودن هر در از یک مروارید، اشاره دارد به آن چه امامیه درباره ی عصمت ائمه شان ادعا می کنند؛ چون مروارید کروی است و بدون شک شکل کروی را نمی توان وارونه کرد؛ چون در یک نقطه با اجسام برخورد می کند همان گونه که اقلیدس به آن تصریح کرده است و اصل در عصمت امام است، اما نزد اهل سنت و جماعت، عصمت شرط نیست؛ بلکه عمده منعقد شدن اجماع است؛ ولی نزد امامیه از واجبات در اوست چون لطف است. و چون نفس های بی آرایش با فضیلت، از پیروی نفس های پست بی فضیلت ابا دارد، و نبود عصمت علّتی برای نبود فضیلت است و این خود بحث مفصّلی دارد که مناسب این جایگاه نیست و گفته اش: و زمین آن شهر از طلای ناب مانند شیشه ی شفاف بود، مرادش مردم ملت او صلی الله علیه و آله و سلم است، چون آنان از باورهایشان منحرف نمی شوند و در دوران سختی از مذهبشان دست برنمی دارند و اما کسانی که کشیشهای انکتاری آنان را اغوا کردند، از نادانانی می باشند که به اصول

ص: 685

---

1- در حاشیه عبقات الأنوار آمده است: فیه مافیه، آن گونه که بر هشیار پوشیده نیست.

دیشان معرفتی ندارند و این خود مصداق فرمایش حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم است: «أنا مدينة العلم و علیّ بابها.»

#### 4- با سخن ابن تیمیه حرّانی درباره ی حدیث

##### اشاره

«أنا مدينة العلم»

از مواردی که به روشنی دشمنی ابن تیمیه و عناد او نسبت به حق و پیروان آن، آشکار می شود، بحث حدیث «أنا مدينة العلم و علیّ بابها» می باشد؛ چون در این موضوع دروغ و افترا را به حدّی رسانده است که این حدیث را تکذیب و ردّ کند. لذا نخست متن گفته ی او را می آوریم سپس درباره اش سخن می گوئیم. او گوید:

«حدیث أنا مدينة العلم و علیّ بابها ضعیف تر و سست تر است و از این رو از اخبار ساختگی به شمار می آید، هر چند که ترمذی آن را روایت کرده است و ابن جوزی آن را آورده و بیان کرده که دیگر نقل های آن ساختگی است.»

و دروغ از خود متن آن شناخته می شود؛ چون اگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شهر دانش بود و آن شهر را جز یک در نمی بود و از او جز یک نفر دانش را تبلیغ نمی کرد، امر اسلام فاسد می شد. از این رو مسلمانان متفق شدند که جایز نیست دانش او فقط از یک نفر گسترش یابد، بلکه واجب است مبلغان اهل تواتر باشند، همان کسانی که خبرشان برای غایبان علم آور است. و خبر واحد جز با قرائن مفید علم نیست، و این قرائن گاهی وجود ندارند و گاهی مخفی از مردم هستند. پس برای آنان علم به قرآن و سنّت های متواتر به دست نمی آید.

و اگر بگویند: آن یک نفر معصوم است و با نقل و خبر او علم حاصل می شود؛

پاسخ می دهیم: نخست باید علم به عصمت او به دست آید، و این مطلب تنها به خبر او حاصل نمی شود، پیش از آن که عصمت او را بدانند چون دور خواهد بود. و به اجماع هم ثابت نمی شود؛ چون اجماعی در مورد عصمت او نیست و نزد امامیه اجماع خود حجّت است؛ چون در آن معصوم حاضر است. پس مطلب باز می گردد به ثابت شدن عصمت او تنها به ادّعای خود او که معلوم است اگر عصمتش حق باشد باید از راه دیگری غیر از خبر خودش دانسته شود. لذا اگر برای

شهر دانش بایی جز او نباشد، نه عصمتش و نه چیز دیگری از امور دین ثابت نخواهد شد.

پس معلوم می شود که این حدیث چیزی جز افترای زندیقی نادان نیست که گمان برده مدح است. و او راه را برای زندیقان دیگر در قدح و ایراد نسبت به دین اسلام، باز می کند؛ از این رو که تنها یک نفر آن را تبلیغ کرده است.

از سوی دیگر، این بر خلاف آن چیزی می باشد که از تواتر دانسته می شود؛ چون دانش از سوی پیامبر بدون علی به تمام شهرهای اسلام رسید:

اما در مورد مردم مدینه و مکه این مطلب آشکار است، و هم چنین مردم شام و بصره، جز اندکی از علی روایت نمی کردند. و بیشتر دانش او در کوفه بود. هر چند که مردم کوفه قرآن و سنت را حتی پیش از خلافت عثمان آموخته بودند، چه رسد به علی، فقیهان مدینه هم دین را در خلافت عمر آموختند و آموزش دادن معاذبن جبل به مردم یمن و اقامت او در میان آنان طولانی تر از علی است و لذا مردم یمن از معاذبن جبل بیش از علی روایت کرده اند. و شریح و دیگر بزرگان تابعان به دست معاذبن جبل فقیه شدند و هنگامی که علی وارد کوفه شد، شریح، در آن جا قاضی بود و او و عبیده‌السلمانی به وسیله ی دیگری فقیه شدند، پس دانش اسلام پیش از آمدن علی به کوفه، در مدائن منتشر شد.» (1)

## 1 - باطل بودن ادعای ضعیف بودن حدیث

### اشاره

گوییم: ادعای اینکه حدیث مدینه العلم ضعیف تر و سُست تر است، و از این رو از حدیث های ساختگی به شمار می آید، دروغی ناپسند است؛ چراکه پیشتر درستی و صحت و هم چنین فراوانی و شهرت بلکه تواترش را دانستید، تا اینکه چون آفتاب کاملاً صاف و بی ابر، به کوری چشم منکران آشکار شد و شگفتی از کوری ابن تیمیّه است از تمامی آن تصریحات محققان بزرگ و ناقدان مشهور و مورد

ص: 687

## ستایش ابن تیمیه بر ابن معین و احمد

مگر یحیی بن معین از کسانی نیست که حدیث «أنا مدينة العلم و علیّ بابها» را صحیح دانسته است؟ این همان شخصی است که خود ابن تیمیه به جلالت قدر و علو منزلت او در علم حدیث و نقد آن، اعتراف و اذعان کرده است. بلکه ابن تیمیه او را از کسانی که مرجع تمییز میان راست و دروغ هستند، می شمارد و می گوید:

«در منقولات، راست و دروغ بسیار است، و مرجع تمییز این از آن، عالمان به حدیث هستند، همان گونه که به نحوین برای تفاوت بین لحن عرب و نحو عرب مراجعه می شود و برای تشخیص لغت و آن چه لغت نیست به عالمان لغت مراجعه می شود و هم چنین علمای شعر و ادب و غیر آن، پس برای هر دانشی بزرگانی هست که به آن معروف هستند.

و علمای حدیث والاترین آنان هستند، مقامی بزرگتر، صدق برتر، منزلتی بالاتر و دینداری بیشتری دارند. آنان بزرگترین مردم در راستگویی، دینداری، امانت داری، دانش و مهارت و خبرگی در جرح و تعدیل هستند. مانند: مالک، شعبه، سفیان بن عیینه، سفیان ثوری، یحیی بن سعید قطن، عبدالرحمان بن مهدی، عبدالله بن مبارک، وکیع بن جراح، شافعی، احمد بن حنبل، اسحاق بن راهویه، یحیی بن معین، علی بن مدینی، بخاری، مسلم، ابوداؤد، ابوزرعه، ابوحاتم، نسائی، عجلی، ابواحمد بن عدی، ابوحاتم بستی و ابوالحسن دارقطنی.

و مانند اینان بسیارند که آنان را نمی توان شمرد، از اهل علم و دانایی به رجال و جرح و تعدیل، هر چند که بعضی از بعضی دیگر عالمتر و برخی از برخی عادلتر در ارزش کلام می باشد، همان گونه که مردم در دیگر دانش ها چنین هستند.» (1) پس اگر «یحیی بن معین» نزد ابن تیمیه در این جایگاه از جلالت و بزرگی

ص: 688

است، چرا به متن گفته ی یحیی بن معین در صحیح بودن حدیث «مدینة العلم» با دیده ی عبرت نظر نمی افکنند؟ و چرا چیزی که عمل نمی کند می گوید؟ در حالی که خداوند متعال می فرماید: «چرا چیزی که انجام نمی دهید می گوید؟ گناه بزرگی است نزد خداوند که چیزی بگوید که انجام نمی دهید.» (1)

هم چنین ابن تیمیّه، در بخش دیگری از کتابش، یحیی بن معین را ضمن گروهی از پیشوایان اهل سنت با این وصف یاد می کند: «پیشوایان حدیث، نقدکنندگان، حکم کنندگان و نگهبانان آن که دانایی و شناسایی کاملی به گفته های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، احوال صحابه و تابعان و تابعان تابعان دارند که دانش و حدیث را از آنان نقل کرده اند و پس از تمامی آنان، از کسانی که دانش را منتقل می کنند.»

در این جا متن کامل گفته اش را می آوریم که بهره های بسیاری در بردارد:

«اگر گفته شود: این حدیث را گروهی از مفسرین و نویسندگان فضائل آورده اند، مانند ثعلبی و بغوی و مانندشان، و مغازلی و همانندش.

به او گفته می شود: روایت کردن اینان به تنهایی، موجب ثابت شدن حدیث نمی شود و بنا به اتفاق دانایان حدیث، در کتاب های اینان دروغ های ساختگی وجود دارد که اهل دانش اتفاق بر دروغ بودنشان دارند. و ثعلبی و امثال او عمد و قصدی بر دروغ گفتن ندارند. بلکه آن اندازه درستی و دین باوری دارند که مانع این کار شود، لیکن آن چه را در کتاب ها یافته اند، نقل می کردند، و آن چه را می شنیدند، می نوشتند، از آن جهت که آگاهی کامل به اسنادها ندارند، آن گونه که بزرگان حدیث دارند، مانند شعبه، یحیی بن سعید قطن، عبدالرحمان بن مهدی، احمد بن حنبل و علی بن مدینی، یحیی بن معین، اسحاق بن راهویه، محمد بن یحیی ذهلی، بخاری، مسلم، ابوداود، نسائی، ابوحاتم، ابوزرعه رازین، ابوعبدالله بن منده، دارقطنی، عبدالغنی بن سعید و همانند اینان از بزرگان حدیث و نقدکنندگان...

و کتاب های بسیاری در شناخت رجال و نام آنان که آثار را نقل کرده اند،

ص: 689

---

1- صف 2/3. «لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَعْلَمُونَ؟ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَعْلَمُونَ» .

نوشتند و اخبار آنان و کسانی را که از آنان دریافت کردند و کسانی که از اینان گرفتند را نیز ذکر کردند؛ مانند: کتاب «العلل و أسماء الرجال» از یحیی بن سعید قطن، علی بن مدینی، احمد بن حنبل، یحیی بن معین، بخاری، مسلم، ابوزرعه، ابوحاتم، نسائی، ترمذی، ابواحمد بن عدی، ابوحاتم ابن حبان، ابوالفتح ازدی، دارقطنی و دیگران.» (1) پس چرا حدیث «مدینه العلم» را در ردیف ساختگی ها می شمارد، با اینکه یحیی بن معین آن را صحیح دانسته در حالی که او مانند بخاری و مسلم و استادان آن دو از نقدکنندگان حدیث و حافظان می باشند. یعنی کسانی که مرجع تمییز درستی و راستی از دروغ می باشند؟

و در جای سومی، بر اغراق و مبالغه در مدح یحیی بن معین می افزاید و چنین می گوید:

« و هر کس خواهان دانستن فضیلت ها و جایگاه های آنان نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، در حدیث های صحیحی تدبّر و ژرف نگری کند که عالمان به حدیث آن ها را صحیح دانسته اند، کسانی که آگاهی و محبتشان به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و نیز راستگویی آنها در تبلیغ از او کامل گشته است و پیروی او شده اند. پس مقصود و هدفی جز شناخت گفته های او و تمییز احادیث صحیح از دروغ و اشتباه ندارند؛ چون اصحاب حدیث، مانند: بخاری، مسلم، اسماعیلی، برقانی، ابونعیم و دارقطنی. سپس به احادیثی که امثال ابن خزیمه، ابن مندّه، ابوحاتم بستی و حاکم صحیح دانسته اند مراجعه کند و نیز به آن چه که بزرگان دیگر اهل حدیث آن را صحیح دانسته اند، کسانی که از اینان اجل و والاتر هستند، یا مانندشان از پیشینیان و متأخران، چون: مالک بن انس، شعبه بن حجاج، یحیی بن سعید، عبدالرحمان بن مهدی، عبدالله بن مبارک، احمد بن حنبل، یحیی بن معین، علی بن مدینی، ابوحاتم، ابوزرعه رازین و مردمانی که جز خداوند آنان را نمی شمارد.

ص: 690

پس اگر خردمند، در حدیث های صحیح ثابتی که نزد اینان و أمثالشان است، ژرف بنگرد، راست را از دروغ می شناسد؛ چون اینان از کاملترین مردم در شناسایی آن هستند و شدیدترین رغبت را در تمیز میان راستی و دروغ، دارا می باشند. و بیشترین دفاع و حمایت را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داشته اند. و آنان مهاجران به سوی سنت و حدیث او و یارانش در دین و خواستار ضبط گفته های او و رساندنش به مردم هستند و از او دروغ دروغ گویان و غلط خطاکاران را نفی می کنند و هر کس که در این کار شریکشان شد، گفته ها و مقداری از قدر و منزلتشان را بداند و در غیر این صورت باید که کمان را به تیرانداز دهد همان گونه که طب را به پزشکان می سپارد و نحورا به نحویین، فقه را به فقها، حساب را به حسابداران و به اهل علم به اوقات، علم اوقات را. (1) این سخنی صریح است که «یحیی بن معین» از کسانی است که مهارت و تجربه بودنش کامل و معرفتش نسبت به احوال و حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم افزون گشته و لذا هر چه او صحیح دانسته، راست و درست است و این که به ناچار باید کار تمیز میان راستی و دروغ را به او واگذار کرد.

پس چرا در برابر حدیث «مدینه العلم» در چنین جایگاهی می ایستد؛ در حالی که صحیح دانستن یحیی بن معین این حدیث را، ثابت شده است؟ و آیا این امر جز تهافت نیست؟

و هم چنین، یکی از راویان حدیث «مدینه العلم» احمد بن حنبل است که ستایش ابن تیمیّه از او را پیش از این خواندید که او را در ردیف بزرگان حدیث و نقدکنندگان و حافظان آن ذکر کرده است. همین احمد بن حنبل حدیث «مدینه العلم» را در فضائل و مناقب سرورمان امیرالمؤمنین علیه السلام از طرق متعدد روایت کرده است. آیا عاقلانه است که احمد حدیث ساختگی را آن هم از چندین طریق روایت کند و آن را از فضایل علی علیه السلام بشمارد؟ در حالی که او و نوشته هایش دارای جلالت و

ص: 691

عظمتی است که ابن تیمیّه بدان گونه توصیف کرده است. و چنان چه حدیث «مدینه العلم» از ساختگی ها بود، می بایست ابن تیمیّه، نوشته های احمد را در ردیف کتاب های ثعلبی و بغوی و همانندشان قرار می داد که از نظر او شامل راست و دروغ می باشند. لیکن او کتاب های احمد و امثال او را در مقابل نوشته های اینان قرار داده... همان گونه که در عبارت های پیشین او دیدید. و این امر دلالت دارد بر این که احمد هر آن چه را که می شنیده در کتاب هایش نمی نوشته است، چه رسد به اینکه از روی عمد دروغ بنویسد و حدیث های ساختگی را نقل کند.

بدین گونه باطل بودن ادّعی ابن تیمیّه با سخن خودش درباره ی احمدبن حنبل و نوشته هایش، ثابت شد.

و نیز ابن تیمیّه نص دارد که احمدبن حنبل از علمایی است که جز از افرادی که ثقه هستند، چیزی روایت نمی نمایند و روایتی را که از یک کذاب نقل شده باشد نقل نمی کنند. متن گفته اش چنین است:

« برخی در نوشته هایشان از کسی که می دانند دروغ می گوید، روایت نمی کنند، مانند: مالک، شعبه، یحیی بن سعید، عبدالرحمان بن مهدی و احمدبن حنبل. اینان از کسی که ثقه نباشد، روایت نمی نمایند و روایتی را که بدانند از یک کذاب نقل شده، روایت نمی کنند و روایت های دروغگویانی که به دروغگویی عمدی شناخته شده اند را هم روایت نمی نمایند.» (1) پس وقتی که حال احمدبن حنبل نزد ابن تیمیّه چنین است و دانستی که احمدبن حنبل از طرق متعدّد، حدیث مدینه العلم را نقل می کند، پس این حدیث ساختگی نیست و راویان آن غیر موثّق نیستند؛ وگرنه احمد آن را نقل نمی کرد.

بدین گونه سرشکستگی ابن تیمیّه، بر پایه ی اعتراف خودش در حق احمدبن حنبل، آشکار می شود و سپاس از آن خداوند پروردگار جهانیان است.

ص: 692



## اعتراف ابن تیمیّه به روایت ترمذی

ابن تیمیّه در ضمن کلام خود در ردّ حدیث «مدینه العلم» به روایت ترمذی از این حدیث اعتراف می کند. ترمذی که از بزرگان صحاح ششگانه نزد اهل سنت است و صحیح او را با بالاترین توصیف ها ستوده اند و دارای شگفتی های والای آثار باقیمانده شمرده اند و بسیار آن را گرامی و بزرگ دانسته اند، تا بدین درجه که اگر شخصی به طور مطلق به درستی حدیث های آن سوگند یاد کند، به دروغ سوگند نخورده است؛ بلکه ادّعا می کنند که مردم شرق و غرب بر درستی حدیث های آن کتاب های ششگانه اتفاق دارند، که یکی از آن ها کتاب ترمذی است... البتّه این مطلب را به تفصیل در جلد «حدیث طبر» آورده ایم.

پس اگر شخصی به طور مطلق به صحّت حدیث «مدینه العلم» - که به اعتراف ابن تیمیّه، ترمذی آن را نقل کرده است - سوگند یاد کند، قسم دروغ نخورده است؛ چراکه از حدیث هایی است که مردم شرق و غرب بر صحت آن اجماع دارند.

هر کس آن را مورد طعن قرار دهد، از دایره ی اجماع بیرون رفته است، همان گونه که خودشان مقرر کرده اند و سرانجامش آتش است که چه بد پایانی است.

## نمای ابن تیمیّه بر ترمذی و اعتمادش نسبت به او

از سوی دیگر، هر کس به گفته های خود ابن تیمیّه درباره ی ترمذی توجّه کند و در موارد متعدد از بحث هایش اعتماد بر روایات ترمذی را مدّ نظر قرار دهد، به روشنی وقاحت و زشتی رد کردن ابن تیمیّه حدیث مدینه العلم برایش آشکار می شود در حالی که خود به روایت ترمذی از این حدیث، اعتراف می کند.

و از این قبیل اینکه ابن تیمیّه، ترمذی را از نقدکنندگان و حاکمان و حافظان حدیث به شمار آورده است... و اینکه او مانند ثعلبی و همدیفان او نیست، یعنی همان کسانی که حدیث های ساختگی را روایت و نیز هرچه را که شنیده اند در کتاب هایشان ثبت می کنند.

و متن این سخش، پیشتر آورده شد.

و اگر مقام و شأن ترمذی چنین باشد، هیچ خردمندی مورد طعن قرار دادن حدیث «شهر دانش» را جایز نمی داند حدیثی که ابن تیمیّه خود به روایت ترمذی از آن اعتراف دارد چون اگر طعن نسبت به آن صحیح و درست باشد، لازم می آید که کتاب ترمذی شامل حدیث های ساختگی هم باشد و میان او و ثعلبی و دیگران تفاوتی نخواهد ماند، که این مطلب مورد رضای خود ابن تیمیّه نیست. بنابراین ابن تیمیّه ناچار و ناگزیر است که در برابر صحیح بودن حدیث «مدینه العلم» تسلیم شود، چه بخواهد، چه نخواهد.

و باز گوید:

«رافضی گفت: دوم اینکه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده اند که فرمود: به دو نفری که بعد از من هستند، ابوبکر و عمر، اقتدا کنید. و پاسخ چنین است: منع از روایت و عدم دلالتش بر امامت؛ چون لازمه ی اقتدا به فقیهان، امام بودنشان نیست. و هم چنین: ابوبکر و عمر در بسیاری از احکام اختلاف کردند، پس اقتدای به آن دو ممکن نیست. و هم چنین این روایت تعارض دارد با آن چه که روایت کرده اند که فرمود: «اصحاب من همانند ستارگانند به هر کدام که اقتدا کردید، هدایت یافته اید» با اجماع آنان بر منتفی بودن امامت آن اصحاب.

و پاسخ از چند وجه است: یکی این که: گفته می شود: این حدیث قوی تر از نصّی است که در امامت علی روایت می کنند و این در کتاب های مورد اعتماد اهل حدیث، معروف و شناخته شده است، ابوداود در سننش، امام احمد در مسندش، ترمذی در جامعش آن را روایت کرده اند. و اما نصّ بر علی، در هیچ یک از کتاب های اهل حدیث وجود ندارد. (1) پس کتاب جامع صحیح ترمذی، نزد ابن تیمیّه از کتاب های مورد اعتماد اهل حدیث می باشد، و از این جا برای رویارویی با شیعیان، احتجاج می کند و نقل آنرا قویتر از نصّ بر امیرالمؤمنین علیه السلام، قرار می دهد - پناه می بریم به خداوند.

و آیا جایز است که این کتاب درباره ی حدیث اقتدای مورد ادّعا علی رغم

ص: 694

ثبوت ساختگی بودنش از چندین وجه، و اینکه ترمذی در بعضی نقل هایش آن را مورد طعن قرار داده است مورد اعتماد باشد و درباره ی حدیث «مدینه العلم» چنین نباشد؟ لکن ابن تیمیّه با احتجاج به کتاب ترمذی، درباره ی حدیث «مدینه العلم» که به روایت ترمذی از ابن حدیث، اعتراف کرده، خود را به سکوت واداشته است و برای همگان آشکار نموده که طعن و سرزنش او درباره ی این حدیث، چیزی جز عناد و تعصّب نیست، به خداوند پناه می بریم.

و از آن جمله گوید:

«با این همه، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره ی دانش و دین و الهام عمر خبرهایی داده که به مانندش خبر نداده است، نه درباره ی عثمان، نه علی، نه طلحه و نه زبیر. در ترمذی از ابن عمر آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند حق را بر زبان و قلب عمر قرار داده است. و ابن عمر گفت: هرگز امری بر مردم پیش نیامد که درباره اش سخن گفتند و عمر هم صحبت کرد، جز اینکه در قرآن به گونه ای که عمر گفت: نازل شد. و در سنن أبوداؤد از ابوذر آمده است که گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: خداوند حق را بر زبان عمر قرار داد که آن را بگوید. و در ترمذی از عقبه بن عامر است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اگر بعد از من پیامبری می بود، عمر بن خطاب بود.» (1) این چه انصاف و عدالتی است؟ حدیث ترمذی را بر شیعیان حجّت قرار می دهد و سندی در جهت ثابت کردن فضیلتی برای عمر بن خطاب و ادّعا می کند که برای دیگری این فضیلت نیست و در مورد فضیلت های امیرالمؤمنین علیه السلام، حدیث صحیح ثابت «شهر دانش» در همین کتاب از اعتبار و اعتماد فرو می افتند؟!!

### غلو ابن تیمیّه درباره ی ابن جریر طبری

ابوجعفر محمد بن جریر طبری از راویان و صحیح دانندگان حدیث «مدینه العلم» است که آن را در کتابش «تهذیب الآثار» نقل و اثبات نموده و به

ص: 695

صحیح بودنش حکم کرده است که پیشتر از نوشته ی جلال الدین سیوطی در کتاب «جمع الجوامع» نقل شد.

ابن تیمیّه به گونه ای از ابن جریر طبری یاد می کند که اعتراف به آن برای ما جایز نیست، بلکه نقل و به زبان آوردنش هم مجاز نمی باشد؛ ولی در این جا ضرورت بحث، ما را وادار به آوردن متن عبارت او می کند تا گستره ی زشتی رد کردن حدیثی که طبری آن را روایت کرده است، روشن شود... ابن تیمیّه چنین گوید:

«و اما قولش: و به قول به رای و اجتهاد التفات نکردند و بهره گیری از قیاس و استحسان را حرام نمودند، پس سخن بر ضدّ آن از چند جهت است:

یک: شیعه در این مورد مانند دیگران هستند. در اهل سنت نزاع در رأی و اجتهاد و قیاس و استحسان وجود دارد، همان گونه که در شیعه نیز این نزاع هست.

زیدیه به آن قائلند و روایت هایی از ائمه در این زمینه روایت می کنند.

دوم: بسیاری از اهل سنت عام و خاص، قیاس را قبول ندارند؛ پس چنین نیست که هر کس امامت خلفای سه گانه را قبول دارد، قیاس را بپذیرد. معتزلی های بغدادی هم قیاس را قبول ندارند. در این صورت اگر قیاس باطل بود، وارد شدن در اهل سنت با ترک قیاس ممکن بود و اگر حق و درست بود، امکان وارد شدن در اهل سنت همراه با اخذ به قیاس، هست.

سوم: گفته شود: اعتقاد به رأی و اجتهاد و قیاس و استحسان، بهتر از پذیرش مطالبی است از شخصی مشهور به دروغ گویی بسیار، از کسی که گاهی صحیح و گاهی خطا می گوید، (یعنی) نقل تصدیق نشده ای از گوینده ای غیر معصوم.

و هیچ خردمندی شک نمی کند که مراجعه ی افرادی مانند مالک، ابن ابوذنب، ابن ماجشون، لیث بن سعد، أوزاعی، ثوری، ابن ابولیلی، شریک، ابوحنیفه، ابویوسف، محمد بن الحسن، زفر، حسن بن زیاد لؤلؤی، شافعی، بویطی، مزنی، احمد بن حنبل، ابوداود سجستانی، اثرم، ابراهیم حربی، بخاری، عثمان بن سعید دارمی، ابوبکر بن خزیمه، محمد بن جریر طبری، محمد بن نصر مروزی و دیگران، به اجتهاد و اعتبارشان مانند آن است که سنت ثابت شده از

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را بدانند و کوشش کنند در پژوهش جایگاه احکام و پالایش و استخراج آن ها، که این امر برایشان بهتر است از تمسک به آن چه رافضی ها از عسکرین و امثال آن دو نقل می کنند!!

چون هریک از اینان داناتر به دین خدا و رسولش از خود عسکرین می باشند!!

پس اگر یکی از آن دو فتوایی بدهد، مراجعه ی او به اجتهادش اولی از مراجعه ی او به فتوای یکی از آن دو نفر است، بلکه بر او واجب است!!

پس چگونه خواهد بود اگر نقل رافضی ها از آن دو نفر بوده باشد. و بر عسکرین و مانندشان واجب است که از یکی از اینان بیاموزند!!»  
(1) این سخن بر اعلمیت محمد بن جریر طبری بر دو امام معصوم عسکری صراحت دارد که آن دو، امام علی بن محمد هادی و امام حسن بن علی علیهما السلام می باشند و اینکه بر آن دو واجب است که از او و امثال او بیاموزند. از گمراهی و کفر به خداوند متعال پناه می جوئیم.

این صریح گفته ی او درباره ی طبری است، اما در عین حال، به دیده ی عبرت به صحیح دانستن حدیث «مدینه العلم» توسط طبری نمی نگرد؛ بلکه جسارت می کند و آن را از حدیث های ساختگی می شمرد، و این نیست جز از شدت عناد و تعصب فراوان.

و خداوند حسابرس او و امثال او است و هم اوست انتقام گیرنده از دشمنانش با عقاب های رسوا و خوارکننده.

### ستایش ابن تیمیّه از حاکم

و از کسانی که حدیث «مدینه العلم» را نقل و آن را صحیح دانسته اند حاکم نیشابوری است. ولی ابن تیمیّه به روایت حاکم و صحیح دانستن و کوشش های

ص: 697

ارزشمند او و محقق دانستن او با شرط بخاری و مسلم در راه اثبات این حدیث توجه و اعتنایی ندارد و این علیرغم جایگاه بلند حاکم در علوم حدیث، نزد تمامی اهل سنت است. و اینکه ابن تیمیّه خود، او را از اهل علم به حدیث یاد کرده است.

به تعبیر خود او حاکم از همان کسانی است که آگاهی کاملی نسبت به حال رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داشتند و دارای بیشترین رغبت در تمییز میان راستی و دروغ بودند و همان هایی هستند که به سوی سنة و حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هجرت کردند تا سخنان ایشان را ضبط کنند و به مردم برسانند و دروغ های دروغ گویان و اشتباه اشتباه کاران را دور اندازند. تا پایان آن چه که گفته است.

بسی شگفتی است فرمان دادن او به عاقل برای تدبّر در حدیث هایی صحیح ثابت نزد این افراد و امثال آنان، به منظور دانستن راست از دروغ، در حالی که به دستور و فرمان خود عمل نمی کند، گویی که او از خردمندان نیست! به هر حال، این ادّعی او که این حدیث شریف «ضعیف تر و سست تر است و از این رو از اخبار ساختگی به شمار می آید» از دروغ های صریح و واضح و از سخنان باطل فصاحت بار آشکار است، و وجه های باطل بودنش به شمار نمی آید. و ما سخن فراوان و گسترده ای در زمینه ی اثبات و پژوهش این حدیث آوردیم که افزون بر آن نیست و سپاس خداوند را بر این توفیق.

## 2 - ساقط بودن تمسک به قدح حدیث توسط ابن جوزی

و اما پاسخ تمسک ابن تیمیّه به نکوهش ابن جوزی درباره ی حدیث «مدینه العلم» پیش از این ضمن ردّ سخن «دهلوی» آورده شد، بدین ترتیب که هر انسان منصفی که آن را مطالعه کند، به درستی گفته های ما اذعان می کند، هرچند که علمای بزرگی تظاهر به انکار و کنار گذاشتش کرده اند و چگونه که چنین نکنند؟ در حالی که پژوهشگران از اهل سنت به صراحت، جسارت و بی باکی ابن جوزی در حکم بر مطلق احادیث را بیان کرده اند. گروهی هم سخن او را در مورد حدیث «مدینه العلم» رد کرده اند.

بنابراین، اعتماد بر عالم و حافظ اهل سنتی که چنین صفتی دارد، روا نیست و بر این پایه از سخنان او در مورد حدیث ها دوری جسته اند، یا در پذیرش آن توقف کرده اند و سخنان او درباره ی این حدیث تا آن جا ساقط است که گروهی از بزرگان پژوهشگران به پا خاسته اند و بر آن رد نوشته و نادرستی و باطل بودنش را بیان داشته اند. اما ابن تیمیّه از تمسک به سخن باطل ابن جوزی خجالت نمی کشد «اگر خجالت نمی کشی پس هر آن چه که خواهی انجام ده». (و إذا لم تستح فاصنع ما شئت) (1)

و همان گونه که سخن ابن تیمیّه درباره ی حدیث «مدینه العلم» را با گفته های خودش، باطل نمودیم، بطلان سخن ابن جوزی را هم که ابن تیمیّه برای رد حدیث به آن متمسک شده است را برای پابندی و استواری بیشتر، ثابت می کنیم.

ابن جوزی در کتاب «الموضوعات» چنین گوید:

«پس هرگاه حدیثی دیدی خارج از دیوان های اسلام مانند، «الموطأ، مسند احمد، صحیحین، سنن ابوداود، ترمذی و مانند آن ها، پس در آن بنگر، اگر همانندش در حدیث های صحیح و نیکو بود، پس کارش را مرتّب کن، و چنان چه تردید پیدا کردی و دیدی که مخالف با اصول است، در رجال اسنادش دقّت کن، و احوال آنان در کتاب ما به نام «الضعفاء و المتروکین» بنگر؛ پس وجه سرزنش آن را خواهی دانست.» (2) پس این سخن اعتراف دارد که «کتاب ترمذی» از دیوان های اسلام است و هر حدیثی که در آن نقل شده بی نیاز از هرگونه دقّت و تردیدی، مقبول و معتبر است؛ بلکه تصریح دارد که آن چه خارج از آن، و از دیگر کتاب های اسلام بود، و مانندش در حدیث های صحیح و نیکو نقل شده در کتاب های اسلام باشد، بدون شکّ و تردید امرش مرتّب می گردد... و این مقام والا و شأن بسیار بزرگی برای کتاب ترمذی

ص: 699

---

1- مضمون این عبارت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است. (به مستدرک الوسائل 8 / 466 بنگرید.)

2- الموضوعات / 1 / 99.

و امثالش می باشد... و اگر چنین باشد، پس چرا ابن جوزی حدیث مدینه العلم را که در صحیح ترمذی نقل شده و -چنانکه پیشتر آمد- حکم به حسن بودن برای آن آمده است را به ساختگی بودن متهم می کند؟

این از موارد شتابزدگی و از مصادیق بی باکی ابن جوزی است همان گونه که بزرگان پژوهشگر از متأخرین، او را چنین توصیف کرده اند.

پس بر ابن جوزی لازم است که از گفته اش درباره ی حدیث مدینه العلم توبه کند، و همین سبب سقوط بیشتر و واضحتر تمسک ابن تیمیه به سخن او می گردد.

و سپاس خداوند را که بطلان حجّت و برهان این ناصبی معاند را آشکار کرد.

هم چنین ابن گفته ابن تیمیه: «ابن جوزی آن را آورده و بیان کرده که دیگر نقل های آن ساختگی است.» دروغ دیگری است؛ چون ابن جوزی تمام طرق حدیث مدینه العلم را نیاورده است، بلکه تنها بعضی از آن ها را آورده که به ادّعی خودش می توانسته در اسنادهایش خدشه وارد کند، هر چند که گفته هایش درباره ی آن طریق ها هم نزد پژوهشگران پذیرفته نیست، و از همین جاست که به سخنان او در این باره ایراد وارد کرده اند.

قابل توجه اینکه ابن جوزی اصلاً هیچ یک از دیگر طریق های صحیح این حدیث را که در کتاب های قابل اعتماد علمای حدیث، نقل شده است، ذکر نکرده است. پس، این سخن ابن تیمیه که «او توضیح داده است که دیگر طریق های ساختگی است» گناهی صریح و دروغی فضاحت بار است.

### 3 - درباره ی این گفته: و دروغ از خود متن آن شناخته می شود

این گفته ی او: «چون اگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شهر دانش بود و آن شهر را جز یک نفر دانش را تبلیغ نمی کرد، امر اسلام فاسد می شد» خرافه ای است که بطلانش آشکار است. و هر کس ردّهای ابن تیمیه بر امامیه را ملاحظه کند، می یابد که سرانجام اغلب سخنانش ویران کردن مبانی دین اسلام و استوار و محکم نمودن افکار منکران نبوت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است، و در پی نفاق بسیار و شدّت تکبر



و خودخواهی خود در ردّ بر امامیه تلاش می کند، بدون توجّه به پی آمدهای سخنان بیهوده و باطلش.

این مطلبی که ابن تیمیه در ردّ حدیث مدینه العلم می آورد راه را برای کفّار هموار می کند که بگویند: اگر خداوند دانا به شریعت های دین و احکام تکلیفی بندگان بود و در هر دوره جز یک نفر آن ها را ابلاغ نکرد، امر دین فاسد و شریعت ها باطل می شود، چون لازمه ی تبلیغ از سوی خداوند در هر دوره پیامبران به تعداد بسیار است که ابلاغ آنان به حد تواتر برسد.

و همین نقض برای پاسخگویی و رد بر گفته ی ابن تیمیه بسنده است، چون هر پاسخی که بدهد، همان پاسخ ما بر سخن باطلش خواهد بود.

و نیز همان گونه که پیامبرمان صلی الله علیه و آله و سلم به تنهایی برای ابلاغ از سوی خداوند، بسنده است و با ثابت بودن حَقّانیتش نیازی به مشارکت دیگری در خبر آوردن از سوی خداوند ندارد، و هم چنین در ابلاغ از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وجود سرورمان حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام کفایت می کند، و نیاز به مشارکت دیگری در کار ابلاغ، هر کس که باشد، ندارد؛ چون حَقّانیت آن چه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ابلاغ می نماید، قطعی و یقینی است و حدیث مدینه العلم - اضافه بر دیگر دلایل گواه درست و صحیحی بر آن است و از این جاست که اهل علم و یقین، حدیث مدینه العلم را دلیل عصمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام قرار داده اند. که متن گفته های بزرگان مخالفان را در این زمینه پیشتر آوردیم.

در نتیجه: همان گونه که یگانگی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ابلاغ فرمان های خداوند، بعد از ثابت شدن حَقّانیتش، زبانی نمی رساند به همین ترتیب تنهایی امام و ابلاغش از سوی پیامبر ضروری به بار نمی آورد، بعد از ثابت شدن حَقّانیتش با دلیل های بسیار که حدیث مدینه العلم یکی از آن ها می باشد.

#### **4 - باطل بودن این ادعا که مبلّغان باید از اهل تواتر باشند**

و اما سقوط این گفته ی ابن تیمیه: «از این رو مسلمانان متّفق شدند که جایز نیست دانش او فقط از یک نفر گسترش یابد، بلکه واجب است مبلّغان اهل تواتر

باشند، همان کسانی که خبرشان برای غایبان علم آور است.» نیز کاملاً آشکار است؛ چون با متن گفته های بزرگان علم اصول فقه و علوم حدیث کاملاً منافات دارد و این مطلب بر هیچ پژوهشگری در این باره پوشیده نمی ماند و قاطبه ی اهل سنت با خبر واحد، عمل را واجب می دانند و جز در مورد استثنایی که قابل توجه نیست، با این حکم مخالفت نمی کنند، لذا متن عبارت ابوالحسن بزدوی در این باره را می آوریم، تا باطل بودن ادعای ابن تیمیّه از چند جهت روشن گردد:

بزدوی گوید: «باب خبر واحد (1)، و آن فصل سوم از بخش اول است این که هر خبری که یک نفر یا دو نفر یا بیشتر روایتش کنند، که تعداد خاصی در آن شرط نیست، اما پایین تر از مشهور و متواتر باشد، این خبر عمل را واجب می کند ولی نزد ما علم یقینی نمی آورد و بعضی از مردم گفته اند: عمل را واجب نمی کند؛ چون علم را ایجاب نمی کند، و عملی جز از سر علم نیست. خداوند متعال فرموده است: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» (2) زیرا برای صاحب شرع که به کمال قدرت موصوف است، ضرورتی ندارد که از دلیلی که موجب علم یقینی می شود سرباز زند، بر خلاف معاملات؛ چون از ضروریات ما می باشد، و نیز رأی از ضروریات ما می باشد، بنابراین آنچه علم یقینی نمی آورد، ثابت نمی شود. بعضی از اهل حدیث هم گفته اند: (خبر واحد) موجب علم یقین می شود، از این جهت که عمل را واجب می کند و عملی بدون علم نیست و در احکام آخرت هم روایت های آحادی وارد شده است، مانند: عذاب قبر، دیدن خداوند متعال با دیدگان، و بهره ای جز علم برای آن نیست. گفته اند: و این علم با بزرگواری خداوند متعال حاصل می شود به خصوص برای بعضی ثابت می شود و برای برخی دیگر نه، مانند وطیء که به بعضی تعلق یافته است. و دلیل ما بر این که خبر واحد عمل را، واجب می کند، از کتاب و سنت و اجماع و دلیل معقول واضح است.

ص: 702

---

1- توجه داشته باشید که در این عبارات و امثال آن، دلیل ها و نکات بسیاری است که امامیه بر آن ها صحه نمی گذارد.

2- اسراء 36/.

اما در کتاب، خداوند متعال فرمود: «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ» (1) و هر شخص فقط به اندازه ی وسعش مورد خطاب قرار می گیرد، و اگر خبر واحد حجّت نمی بود، به بیان علم فرمان نمی داد. همچنین خداوند فرمود:

«فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ» (2) و این مطلب در کتاب خدا بیش از شمارش است.

اما در سنت: ثابت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خبر واحد را پذیرفته است مانند خبر بریره در هدیه، و خبر سلمان درباره ی هدیه و صدقه و این از شمارش افزون است و از ایشان مشهور است که افرادی را به آفاق فرستاد، مانند علی و معاذ و عتاب بن أسید و دحیه و دیگران. و این بیش از شمارش و مشهورتر از آن است که مخفی بماند و نیز اصحاب حضرتش به حدیث های آحادی عمل کردند و آن ها را حجّت و دلیل آورده اند. محمد، در این باره در کتاب «الاستحسان» چندین حدیث آورده است و ما به این جمله به جهت وضوح و استفاضه آن بسنده کردیم.

و امت بر پذیرش خبرهای آحاد، از وکیل ها و فرستادگان و دیگران اجماع دارند.

و اما از نظر دلیل عقلی، چون خبر، با صفتِ راست بودن حجّت می شود، و خبر، احتمال صدق و کذب دارد و با عدالت پس از شایستگی اخبار، صدق و راستی و با فسق، دروغ رجحان می یابد. پس با رجحان صدق، عمل واجب می شود و حدیث حجّتی برای آن عمل می گردد. و احتمال سهو و دروغ وقتی که علم یقین ساقط شود، پدید می آید. از این رو که عمل صحیح است بدون علم یقین. مگر نمی بینی که عمل به قیاس بر اساس اغلب رأی ها صحیح است. و عمل حاکمان به بیّنه، بدون یقین صحیح است. پس هم چنین حدیث واحد از یک نفر عادل، مفید علم و برای عمل بسنده است. و این نوعی دانش همراه با اضطراب می باشد پس پایین تر از علم طمأنینه است.» (3)

ص: 703

1- آل عمران 187/.

2- توبه 122/.

3- الأصول - شرح البخاری 2/ 678-694.

و عبدالعزیز بن احمد بخاری در «کشف الأسرار شرح أصول بزدوی» بر این معنی تأکید کرده و از کتاب و سنت و اجماع دلیل‌هایی آورده و توضیح داده است و متن گفته‌ی طولانی‌اش چنین است:

«گفته بزدوی: و این یعنی خبر واحد، عمل را واجب می‌کند ولی علم یقین به بار نمی‌آورد یعنی موجب علم یقین و علم طمأنینه نمی‌شود و این روش بیشتر اهل علم و گروه‌های فقها می‌باشد. و بعضی از مردم به این راه رفته‌اند که عمل به خبر واحد اصلاً جایز نیست و مراد از گفته‌اش «عمل را واجب نمی‌کند» همین است.

گروهی هم هستند که عقلاً از جواز عمل به آن خودداری می‌کنند مانند جبائی، و گروهی از متکلمین و گروهی هم آن را نقلاً منع کرده‌اند مانند قاسانی و ابوداود و رافضی‌ها و آن که نقلاً از آن منع کرده به این آیه احتجاج کرده است: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» (1) یعنی پیروی مکن از چیزی که به آن علم نداری و خبر واحد موجب علم نمی‌شود. پس به ظاهر این نص پیروی از آن و عمل به آن جایز نیست.

گفتند: این گفته معنی ندارد که: علم به صورت نکره در موضع نفی ذکر شده است پس مقتضی آن است که به طور کلی منتفی گردد، در حالی که خبر واحد موجب نوعی علم می‌شود که آن علم بر ظن چیرگی دارد که خداوند متعال در این آیه آن را علم نامیده است: «فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ» (2) پس نهی شامل آن نمی‌شود؛ چون اگر بپذیریم که مفید ظن است پس پیروی از آن هم تحریم شده است با این فرمایش خداوند متعال: «إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً» (3) سپس شیخ اشاره به شبهه‌ی کسانی می‌کند که عقلاً از آن منع کرده‌اند، به گفته‌اش: و این یعنی مجاز نبودن عمل به خبر واحد، به این دلیل است که صاحب شرع یعنی کسی که متولی وضع شریعت هاست - به کمال قدرت موصوف است و بر اثبات آن چه تشریح فرموده با واضح‌ترین دلیل توانا می‌باشد؛ پس چه ضرورتی

ص: 704

1- اسراء 36

2- ممتحنه 10/

3- نجم 28/

دارد که از دلیل قطعی به چیزی روی آورد که جز افاده ی ظن نمی کند؟ چگونه چنین می کند در حالی که به مفسده ای بزرگ منجر می شود و آن این که اگر واحدی خبری را روایت کند در حلال کردن ریختن خونی و چه بسا که دروغ گوید، پس می نگردد و می بیند خون ریزی و حلال دانستن آن به فرمان خداوند متعال است نه به فرمان او، پس چگونه حمله بردن با نادانی جایز می شود؟ و ما هم وقتی در مباح بودن پاره تنی یا ریختن خون کسی شک می کنیم، نمی توانیم با شک خود به او هجوم بریم پس از شارع قبیح می گردد که مردم را به نادانی و انجام کاری باطل از روی توهم سوق می دهد؛ بلکه اگر خداوند متعال به کاری فرمان می دهد، فرمان خویش را به ما معرفی می فرماید تا با بصیرت امثال امر کرده یا مخالفت کنیم، بر خلاف معاملات که بدون خلافی خبر واحد درباره اش پذیرفته است؛ چون این از ضروری های ما می باشد یعنی پذیرفتن خبر واحد در این مورد از باب ضرورت است؛ چون ما از اظهار تمام حق خویش به گونه ای که شبهه ای در آن باقی نماند، ناتوان هستیم، لهذا در این مورد اعتماد بر خبر واحد را جایز نمودیم.

و گفته اش: و هم چنین رأی از ضروری های ما می باشد، پاسخی است به دست یازی آنان در احکام به قیاس، هر چند که آن هم جز افاده ی ظن نمی کند. پس گفت: آن نیز از باب ضرورت است، چون اگر اتّفاقی افتاد و در باره اش نصی که به آن عمل شود، نبود ضرورتاً نیاز به قیاس دارد، و چون قیاس اثبات کننده نیست؛ بلکه مُظهر است، و خبر واحد اثبات کننده است و اظهار پایین تر از اثبات است و این بر پایه ی گفته کسی است که تمسّک به قیاس را جایز دانسته و اما بنا به گفته ی آن کس که قیاس را حجّت قرار نداده، مانند نظام و اهل ظاهر، نیازی به فرق نهادن نیست.

گفته اش: و بعضی اصحاب حدیث گفتند، بیشتر حدیث ها این چنین از دست رفت تا جایی که خبرهایی که اهل فن حکم به صحّت آن داده اند به طریق ضرورت موجب علم یقین می گردد، و این مذهب احمدبن حنبل است. و داوود ظاهری معتقد است که این اخبار علمی استدلالی را به دست می دهد.

و شیخ به شبهه ی هر دو فرقه اشاره کرده است که هر کس گوید که خبر واحد

موجب علم استدلالی می شود، به این تمسک جسته که خبر واحد اگر مفید علم نبود پیروی از آن جایز نیست؛ چون خداوند متعال از پیروی از ظن چنین نهی فرموده: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» (1) و پیروی از ظن را چنین مذمت نموده: «إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ» (2) «وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (3) و به گونه ای که روشن شد اجماع بر واجب بودن پیروی از خبر واحد منعقد شده است. پس لا محاله مستلزم افاده ی علم است. و کسی که گوید موجب علمی ضروری می گردد، گوید: ما در خویشتن درباره ی خبر واحدی که شرایط صحتش نمایان شده، می یابیم که آگاهی به خبر می یابیم بدون نیاز به استدلال و نظر که همان به منزله ی علم حاصل از متواتر است. و چنین بر آنان اشکال وارد می شود که: اگر ضروری می بود، اختلافی در آن راه نمی یافت.

پس گفتند که این علم به کرامتی از سوی خداوند متعال به دست می آید، پس جایز است که بعضی به آن اختصاص یابند و اختلاف در آن مانع از ضروری بودنش نمی باشد مانند علمی که با تواتر حاصل می شود که ضروری است هر چند در آن اختلاف افتاده باشد.

گفته اش: خداوند متعال فرمود: «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ» (4)، خداوند متعال خبر داده است که عهد و پیمان از کسانی که کتاب به ایشان داده شده است، گرفته است تا آن را برای مردم تبیین کنند و از آنان مخفی ندارند، پس این امر خداوند است به هریک از آنان برای بیان و نهی اوست از پنهان نمودن، چون آنان فقط به آن چه در توان دارند تکلیف می شوند و در وسعشان نیست که نزد هر یک از انسان ها در شرق و غرب برای بیان بروند. پس متعین می شود که بر هر یک از آنان واجب است آن چه از امانت و وفای به عهد بر عهده ی اوست، ادا کند. زیرا حکم در مورد جمع اضافه شده به جماعت، شامل هر یک از آنان می گردد و چون پیمان

ص: 706

1- اسراء 36/.

2- نجم 28/.

3- اعراف 33/.

4- آل عمران 187/.

گرفتن از پایه های دین است، و خطاب به جماعت در مورد پایه دین شامل هر یک از افراد می شود، همچنین اینکه امر به اظهار، متوجه همه افراد شده است، ضرورتاً نشان می دهد که این در واقع امر کردن شنونده است به قبول خبر آن شخص واحد و عمل به آن؛ از آن جهت که فرمان شرع از بهره ای پسندیده خالی نیست و فایده ای جز این، در فرمان به بیان و نهی از مخفی داشتن، نیست.

و بر او این گونه اعتراض شده است: اینکه فایده امر خدا را در قبول خبر واحد منحصر بدانیم، مسلم نیست، بلکه فایده امتحان است که اگر امثال کردند مستحق ثواب می شوند و اگر سر باز زدند عقاب می گردند. مگر نه اینکه افراد فاسق هم شامل این خطاب بوده و مأمور به بیان هستند به گونه ای که اگر امتناع ورزند، مرتکب گناه می شوند، سپس از آنان پذیرفته نیست، و هم چنین پیامبران مأمور به تبلیغ هستند، هر چند که از طریق وحی قطعاً بدانند که از او نمی پذیرند.

و به آن چنین پاسخ داده شده است: برای بیان و تبلیغ دو طرف وجود دارد.

طرف تبلیغ کننده و طرف شنونده، و بناچار باید برای هر طرف فایده ای در بر داشته باشد، پس آن چه از فایده بیان گردید اختصاص به مبلغ دارد و در طرف شنونده فایده ای، جز واجب بودن پذیرش و عمل به آن نیست.

و نباید گفته شود: بلکه فایده ی دیگری در آن هست و آن مجاز بودن عمل به آن می باشد؛ چون، می گوئیم: جواز عمل مستلزم وجوب آن است، زیرا کسی که قائل به جواز باشد به وجوب هم معتقد است و کسی که واجب بودن را انکار کند، جایز بودن را هم انکار کرده است و اما در مورد فاسق، واجب بودن بیان بر او را پیش از توبه، نمی پذیریم؛ بلکه نخست توبه بر او واجب است سپس مترتب شدن بیان بر او، بنابراین، بیان او مفید این است که باید از او قبول کرد و به سخن او عمل نمود، شمس الأئمه چنین گفته است.

گفته اش: و فرمود: «فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ» (1)، وجه تمسک به این

ص: 707

آیه از این قرار است: خداوند متعال بر هر طائفه ای که از فرقه ای خارج شده اند واجب کرده است که به هنگام بازگشت، قوم خود را انداز کنند؛ و نتیجه واجب این انداز را حذر کردن قرار داده است؛ بر اساس ادامه آیه: «لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» و آرزو کردن (ترجیحی با لفظ لعل) از سوی خداوند متعال محال است، پس حمل بر طلب لازم می شود که از خداوند متعال به عنوان امر محسوب می شود. پس اقتضای وجوب حذر را دارد، و سه نفر یک فرقه را تشکیل می دهند و یک طائفه از آنان، یک نفر یا دو نفر می باشند. پس اگر راوی روایتی کرد که اقتضای منع و جلوگیری از فعلی را داشت، ترک آن واجب می شود، از جهت واجب بودن پرهیز و حذر بر شنونده، و اگر انجام کار برای یک نفر و دو نفر واجب شد در این جا به طور مطلق واجب می شود. چون وجهی برای فرق نهادن میان یک کس و بیشتر نیست.

و نیز نباید گفته شود: طائفه اسمی برای جماعتی است، به این دلیل که «هاء» تأنیث به آن اضافه شده و لذا حمل آن بر یک و دو نفر صحیح نیست. چون ما می گوئیم: پیشینیان در تقسیرش اختلاف کرده اند. گفته شده: اسمی برای ده نفر است و گفته شده: برای سه نفر: و گفته شده برای دو نفر و گفته شده برای یک نفر است که این صحیح تر می باشد. پس مراد از فرموده ی خدای متعال: «وَلَيْسَ هَدَىٰ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ» (1) یک نفر یا بیشتر است. قتاده چنین گفته است و نیز در علت نزول قول خداوند متعال: «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا» نقل شده است که آنان دو مرد از انصار بودند که در حقی نزاع داشتند، پس یکی از آنان خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و دیگری نیامد. و گفته شده است: یکی از آنان از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و دیگری از پیروان عبدالله بن ابی منافق بوده آن گونه که شناخته شده است. بنابراین اگر ما طائفه را بر بیشترین تعداد که ده نفر است حمل کنیم، توهم دروغ بودن از خبرشان منتفی نمی گردد و خبرشان از آحاد بودن به تواتر نمی رسد. و نباید گفته شود: بر فرض بپذیریم که بر کسی که به فرقه خود باز می گردد، انداز واجب

ص: 708



باشد؛ ولی نمی پذیریم که شنونده هم مأمور به پذیرش باشد، مانند یک شاهد که مأمور به ادای شهادت است ولی پذیرفتن شهادت او واجب نیست اگر شهادت به نصاب خودش نرسد و عدالت با تزکیه آشکار نشود. ما می گوئیم: واجب بودن انذار مستلزم واجب بودن پذیرش بر شنونده است، آن گونه که بیان کردیم، چرا چنین نباشد در حالی که فرموده ی خداوند متعال: «لَعَلَّهُمْ يَحَذَرُونَ» اشاره دارد به واجب بودن پذیرش و عمل به آن. اما در مورد یک شاهد واحد، نمی پذیریم که ادای شهادت بر او واجب است، چون آن برای مدعی سودمند نیست و شاید به زیان شاهد منتهی شود و حدّ تهمت زدن (قذف) بر او جاری شود اگر شهادت بر زنا مطرح باشد؛ اما شهادت به حدّ نصاب نرسیده باشد.

و این مطلب یعنی دلیل بر پذیرش خبر واحد در کتاب خداوند بیش از شمارش است. که از آن جمله است:

فرموده ی خدای متعال: «فَسَدُّ لَوْلَا أَهْلَ الذُّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (1) خداوند به پرسش از اهل ذکر امر کرده است و بین مجتهد و غیر او فرق نهاده و سؤال مجتهد از غیر مجتهد، منحصر در طلب خبر از شنیده ها است نه فتوا. و اگر پذیرش واجب نمی بود، پرسش هم واجب نمی شد. فرموده ی خدای متعال: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ سَاهِدًا» (2) فرمان به قیام به قسط و شهادت دادن برای خداوند داده است و کسی که از پیامبر به آن چه شنیده خبر دهد، قیام به قسط نموده و شهادت برای خداوند داده است و این کار با خداوند بر او واجب بود، و تنها هنگامی واجب می شود که پذیرش واجب باشد. وگرنه واجب بودن شهادت دادن مانند واجب نبودنش می شود و این ممتنع است.

و از آن جمله است: فرموده ی خداوند متعال: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى» (3). وعید داده است بر مخفی داشتن هدایت، پس بر کسی که

ص: 709

1- نحل 43/.

2- نساء 135/.

3- بقره 159/.

چیزی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیده، اظهار آن واجب است. پس اگر پذیرش آن بر ما واجب نمی بود، اظهار آن مانند اظهار نکردنش می بود.

و از آن جمله است فرموده ی خدای متعال: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا» (1) فرمان به تبیین و تثبیت (حقیقت جویی و تأمل و درنگ) داده است، و آن را با امکان خبر آوردن فاسق تعلیل نموده است، چون جاری کردن حکم بر وصف مناسب، اشعار بر علیّت دارد و اگر واحد بودن خبر مانع از پذیرش بود این تعلیل سودی نداشت؛ چون علیّت وصف لازم از علیّت وصف عارض منع می کند.

از این جهت که اگر کسی بگوید: مرده نمی نویسد؛ چون قلم و دوات ندارد، قبیح و سفیه شمرده می شود؛ چون اگر مرگ وصف لازم صالحی برای علیّت ممتنع بودن عمل نوشتن از مرده باشد، تعلیل ممتنع بودن نوشتن با وصف عارضی که نداشتن دوات و قلم است، محال خواهد شد.

و در هر یک از این تمسک ها اعتراض هایی همراه با پاسخ هایش وجود دارد که برای جلوگیری از اطناب آنها را نیاوردیم.

گفته اش: مانند خبر بریره در هدیه.

چنین روایت شده که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفته ی او را در مورد هدیه پذیرفته است.

و همچنین خبر سلمان در هدیه و صدقه را پذیرفته است.

روایت شده است که سلمان از مردمانی بود که اسب ابلق را می پرستیدند، پس در دلش افتاد که این کاری بی پایه است، و از دینی به دین دیگری به دنبال یافتن حق می گروید تا این که یکی از ساکنان صومعه به او گفت: شاید که خواستار حنیفیّت هستی و دورانش فرا رسیده، پس به یثرب بشتاب، و از علامت های پیامبر برانگیخته شده این است که هدیه را می پذیرد و صدقه را نمی گیرد، و میان دو کتفش مهر رسالت است. پس به سوی مدینه حرکت کرد. عربی او را اسیر کرد و او را در مدینه به یک یهودی فروخت، و با اجازه ی اربابش در نخلستان های او کار

ص: 710

می کرد، تا این که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه مهاجرت کرد. هنگامی که خبر آمدن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را شنید، طبقی خرما آورد و رو به روی او گذاشت. پرسید این چیست؟ گفت: صدقه است. پس به یارانش گفت بخورید و خودش نخورد. سلمان در دلش گفت: این یکی. فردا طبق خرمای دیگری آورد. فرمود: این چیست ای سلمان؟ گفت: هدیه است. پس شروع به خوردن کرد و به یارانش فرمود: بخورید. سلمان گفت: این (علامت) دیگر. سپس به پشت حضرت برگشت، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مراد او را دانست، پس ردا را از شانۀ اش انداخت تا این که سلمان مُهر نبوت را میان دو کتفش نگاه کند. پس اسلام آورد. پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفته اش را درباره ی صدقه و هدیه پذیرفت در حالی که آن گاه او یک بنده بود.

و این کار یعنی پذیرش خبر واحد توسط ایشان، بسیار رخ داده است. و نیز او خبر اُم سلمی را در هدیه پذیرفت. پادشاهان به وسیله ی فرستادگان هدیه، تقدیم می کردند و او گفته ی آنان را می پذیرفت و شکی نیست که هدیه کردن ایشان به دست کسانی نبود که تصوّر توطئه دروغ گویی آنان نباشد. و دعوت مملوک را می پذیرفت و بر اطلاع دادن او بر اینکه مأذون است، اعتماد می کرد. و شهادت مرد عرب را در مورد هلال پذیرفت و خبر ولیدبن عقبه را پذیرفت وقتی او را به سوی قومی برای جمع آوری زکوة فرستاد و او اطلاع داد که آنان مرتد شده اند تا این که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای جنگ با آنان لشکری گرد آورد پس فرموده ی خداوند متعال نازل شد: «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ» (1) الآیة. و گزارش های جاسوس ها و پشتازان لشکر را می پذیرفت که به سرزمین دشمن می فرستاد.

و از ایشان مشهور است یعنی شهرت یافته و از راه تواتر مستفیض شده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم افرادی را به کشورها برای تبلیغ رسالت و آموزش احکام فرستاد. علی را به عنوان امیر به یمن، و پس از او معاذ را نیز به عنوان امیر و برای آموزش احکام و شریعت به یمن فرستاد و دحیة بن خلیفه ی کلبی را با نامه اش به نزد قیصر و حرقل به

ص: 711

روم فرستاد و عتّاب بن أسید را به عنوان امیر و آموزگار شریعت ها به مکه فرستاد و عبدالله بن حذافه ی سهمی را با نامه اش نزد خسرو (پادشاه ایران) و عمرو بن أمیّه ی ضمیری را به حبشه، و عثمان بن ابوالعاص را به طائف و حاطب بن أبولتعة را نزد مقوقس فرماندار اسکندریه، و شجاع بن وهب اسدی را نزد حارث بن ابوشمر غسانی به دمشق و سلیط بن عمرو عامری را نزد هوذبن خلیفه به یمامه، و در سال حدیبیه عثمان بن عفان را به سوی مردم مکه گسیل داشت، همچنین عمر، قیس بن عاصم، مالک بن نویره، زبرقان بن بدر، زید بن حارثه، عمرو بن عاص، عمرو بن حزم، أسامة بن زید، عبدالرحمان بن عوف، ابوعبیده بن جراح و افراد دیگری را بر جمع آوری صدقات گماشت که نامبردن همگی آنان طولانی می شود. و جز این نیست که آنان را برای دعوت به دینش و اقامه ی حجّت می فرستاد و در جایی ذکر نشده است که او تعدادی را که به حدّ تواتر برسند به یک محل فرستاده باشد و به اتفاق اهل سیره ثابت شده است که آنان را ملزم می فرمود به پذیرش گفته ی فرستادگان و جمع آوران زکات و حکامش و اگر به فرض در هر مأموریت به فرستادن تعدادی تواتر آور نیازمند بود، تمام اصحابش هم برای این کار کافی نبود و مدینه از اصحاب و انصارش خالی می شد. و دشمنانش بر او چیره شده و نظام کارها و تدبیر از بین می رفت و به طور قطع این مطلب توهمی باطل است.

بدین گونه روشن شد که خبر واحد مانند تواتر، موجب عمل می شود و این دلیلی قطعی است که بهانه ای برای مخالفت به جا نمی گذارد. غزالی و نویسندگانی القواطع چنین آورده اند.

گفته اش:

و هم چنین صحابه به خبر واحد عمل و در موارد بی شمار و بی حصر به آن احتجاج کرده اند؛ بدون انکار و بدون منعی و این کار را به اجماع پذیرفته، احتجاج به آن را صحیح می دانستند.

از آن جمله است: آن چه به تواتر رسیده که در روز سقیفه ابوبکر در برابر انصار به این گفته ی ایشان صلی الله علیه و آله و سلم که: «الأئمة من قریش» احتجاج کرد و آنان بدون انکار

ص: 712

آن را پذیرفتند.

و از آن جمله است: مراجعه ی آنان به خبر ابوبکر در مورد گفته ی ایشان:

«الأنبياء يدفنون حيث يموتون» و «نحن معاشر الأنبياء لا نورث، ما تركناه صدقة»

و از آن جمله است: مراجعه ی او به خبر مغیره و محمد بن مسلمة درباره ی ارث بردن جدّه که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یک ششم برای او قرار داد، و نیز در قضیه ای که بلال اطلاع داد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حکم فرمود بر خلاف آن چه او حکم کرده بود و او پذیرفت و حکم خود را نقض کرد.

نمونه دیگر بازگشت عمر از تفصیل انگشتان در دیه بود. او به عنوان دیه انگشت کوچک شش شتر، و برای انگشت بین کوچک و میانی نه شتر و در انگشت میانی و سبّابه ده شتر، ده شتر و در انگشت شصت پانزده شتر قرار داده بود؛ اما بعد به خبر عمرو بن حزم بازگشت که گفته بود: در هر انگشت ده شتر و بازگشت او از ارث نبردن همسر از دیه ی شوهرش به ارث بردنش از آن با گفته ی ضحاک بن مزاحم که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برایش نوشت که زن اشیم ضبابی از دیه ی شوهرش ارث ببرد. و عمل کردن او به خبر عبدالرحمان بن عوف در جزیه گرفتن از زردشتیان که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده: «با آنان مانند اهل کتاب رفتار کنید.»

و عمل کردن او به خبر حمل بن مالک که گفت: میان دو کنیز خودم یعنی دو هُوو بودم که یکی دیگری را با تابه ی بزرگی زد و جنین او سقط شد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر او به آزاد کردن بنده ای حکم فرمود. عمر گفت: اگر این را نمی شنیدیم به رأی خود قضاوت می کردیم.

و از آن جمله است: عثمان به روایت فریعه بنت مالک عمل کرد هنگامی که گفت: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس از مرگ شوهرم آمدم تا درباره ی موضع عدّه از او اجازه بگیرم. فرمود: درنگ کن تا عدّه ات سرآید، و انکار نکرد خروج برای استفتا را در مورد اینکه همسر شوهر مرده باید در خانه ی شوهر عدّه نگه دارد و نه شب و نه روز بیرون نیاید، در صورتی که کسی را بیابد که کارهایش را انجام دهد.

و از آن جمله است: آن چه شهرت یافته از عمل علی علیه السلام به روایت مقداد

ص: 713

درباره ی حکم مذی، و در مورد پذیرش خبر واحد و استظهار او با سوگند تا آن جا که در خبر مشهور گفته است: اگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حدیثی می شنیدم به خواست خدا از آن بهره می گرفتم و اگر دیگری آن را برایم نقل می کرد، او را قسم می دادم، اگر سوگند می خورد آن را تصدیق می کردم. قسم دادن فقط برای احتیاط در سیاق حدیث بر وجه آن بود تا مبادا با ظن، طبق به روایت عمل کند، نه برای تهمت زدن به دروغ گویی.

و از آن جمله است: مراجعه ی عموم به خبر عایشه درباره ی واجب شدن غسل هنگام برخورد دو ختنه گاه.

و از آن جمله است: عمل کردن ابن عباس به خبر ابوسعید خدری در مورد ربا در پول نقد، پس از اینکه حکم به ربا در غیر نسیه نمی داد.

و از آن جمله است: عمل کردن زیدبن ثابت به خبر زنی از انصار در اینکه حائض جائز است بدون طواف وداع بازگردد؛ هر چند پیش از آن چنین نظری نداشت.

و از آن جمله است: آن چه از انس روایت شده که گفت: مشغول نوشاندن شرابی به ابوعبیده، و ابوظلحة و ابی بن کعب بودم که یک نفر بر ما وارد شد و گفت:

شراب تحریم شده است. ابوظلحة گفت: ای انس به پا خیز و این کوزه را بشکن. پس به پا خاستم، رفتم و به آن ضربه زدم تا کاملاً شکست.

و از آن جمله است: آن چه شهرت یافت از عملکرد اهل قبا در تغییر قبله به طرف کعبه، هنگامی که یک نفر به آنان اطلاع داد که قبله تغییر کرد و از آن جمله است: آن چه از ابن عمر روایت شده که گفت: چهل سال مخابره (1) می کردیم و اشکالی در آن نمی دیدیم، تا اینکه رافع بن خدیج برایمان روایت کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از مخابره نهی فرمود. پس دیگر انجام ندادیم.

ص: 714

---

1- مخابره: مالک، زمین خود را به کشاورز واگذار کند تا در آن کشت کند و در عوض یک سوم یا یک چهارم محصول را به مالک بدهد.  
(مترجم)

و به همین ترتیب روش تابعان جریان یافت مانند علی بن الحسین، محمد بن علی، سعید بن جبیر، نافع بن جبیر، خارجه بن زید، ابوسلیمان بن عبدالرحمان، سلیمان بن بشار، عطاء بن بشار، طاووس، سعید بن مسیب و فقهای حرمین و بصره مانند حسن و ابن سیرین، و فقهای کوفه و تابعان آنان، مانند علقمه، أسود، شعبی و مسروق. و بر این منوال فقهای بعدی عمل کردند بدون هرگونه انکاری از کسی در هر دوره ای نسبت به کار آنان.

و بدان که این خبرها هرچند که آحاد هستند ولی از جهت معنی متواتر می باشند. مانند خبرهای رسیده درباره ی سخاوت حاتم و شجاعت علی پس نشاید که گوینده ای بگوید: آن چه در اثبات حجّت بودن خبر واحد ذکر کردید، خود خبر واحد است و این متوقف بر حجّت بودن آن هاست پس دور پیش می آید. و چنان چه دشمنان بگویند: نمی پذیریم که آنان به آن خبرها عمل کرده اند شاید به خبرهای دیگری از متن های متواتر یا خبرهای واحد همراه با مقیاس ها و قرائن احوالی که همراهشان بوده، عمل کرده باشند. این گفته وجهی ندارد؛ چون از سیاق آن اخبار دانسته شد که آنان عمل کردند که عمر گفت: اگر آن را نمی شنیدیم به رأی خود قضاوت می کردیم و از آن جا که پسرش گفت: تا اینکه رافع بن خدیج روایت کرد... تا آخر آن حدیث.

همچنین اگر گفته شود: آن چه از پذیرش خبر واحد آنان گفتید، با انکار آنان نسبت به خبر واحد در رخدادهای بسیاری، تعارض دارد، ابوبکر خبر مغیره را در مورد میراث جده انکار کرد تا اینکه روایت محمد بن مسلمة بر آن پیوست. و عمر خبر فاطمه بنت قیس در مورد سکونت را انکار کرد، و عایشه خبر ابن عمر را در مورد عذاب کشیدن مرد از گریه ی خانواده اش بر او انکار کرد، و علی خبر معقل بن أشجع را در داستان بروع بنت واشق را رد کرد؛

می گوئیم: آنان به علت شرایطی که پیش آمد، انکار کردند از وجود معارض یا از بین رفتن شرطی، نه بر اثر احتجاج نکردن به آن خبرها در جایگاه خودش. و این بر باطل بودن اصل مطلب دلالت نمی کند. همان گونه که رد بعضی ظاهرهای کتاب، و

ترک بعضی انواع قیاس، و رد بعضی شهادت‌ها توسط قاضی، بر باطل بودن اصل مطلب دلالت نمی‌کند.

گفته‌اش: و محمد در این باره، یعنی پذیرش خبر واحد، حدیث‌های بسیاری آورد و ما بیشتر آن‌ها را آوردیم، و به این مقدار مختصر اکتفا کردیم، یعنی بسنده نمودن به آوردن خبر بریره، سلمان، تبلیغ معاذ و غیر آن‌ها، از جهت واضح بودنشان. یا به این معنی که: آن چه را محمد آورده به علت مشهور بودنش ذکر نکردیم. و در مورد لفظ «التقویم»: ما در باره اش سکوت اختیار کردیم به جهت اختصار و اکتفا به آن چه مردم عمل کردند.

گفته‌اش: و امت بر فلان چیز اجماع کردند. یعنی اجماع کردن آنان در این موارد به پذیرش، دلالت دارد بر ثابت بودن حکم در مورد آن چه مورد منازعه است.

و بیان آن چنین است: اجماع از سوی آنان بر پذیرش خبر واحد در معاملات بود چرا که تمام عقود بر خبرهای واحد بر پا شده است. با اینکه گاهی ممکن است بر خبر واحد در معاملات حق خداوند متعال مترتب شود مانند آن چه در خبر دادن به پاکی و نجسی آب است. و خبر دادن که این چیز یا این کنیز را فلاصی به تو هدیه کرده است. و فلاصی مرا وکیل فروش این کنیز یا فروش این چیز کرده است. و نیز اجماع کردند بر پذیرش گواهی کسی که علم به گفته‌اش به دست نمی‌آید، هر چند که گاهی در باره‌ی مباح بودن ریختن خونی یا اقامه‌ی حدی یا مباح کردن فرجی باشد و نیز بر پذیرش گفته‌ی مفتی برای فتواخواه اجماع کردند هر چند به گونه‌ای پاسخ دهد که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به طریق آحادی به او رسیده باشد، پس هرگاه در آن چه یاد کردیم پذیرش در امر دین و دنیا مجاز باشد در دیگر جایگاه‌ها هم مجاز خواهد بود.

اگر گفته شود: تفاوت میان این دو محل ثابت است؛ چون در بعضی معامله‌ها خبر یک کودک و فاسق بلکه کافر که قلب به آن آرامش یابد، پذیرفته می‌شود؛ در حالی که خبر این افراد در خبرهای مربوط به احکام دین پذیرفته نمی‌شود، پس چگونه به این بخش احتجاج می‌شود با وجود فرق میان آن‌ها؟ گوییم: محل استدلال، به کارگیری گفته‌ی کسی است که از اشتباه و دروغ‌گویی او در امان نیستیم و



این در هر دو مورد وجود دارد. اگرچه در یکی از آن دو تساهل می توان کرد و در دیگری نمی توان؛ بلکه در جمع و فرق، مراعات وصفی می شود که متعلق همان حکم است نه غیر از آن. و آن چه در فرق میان معاملات و اخبار دین گفته اند درست نیست، چون ضرورت در اخبار متحقق است همان گونه که در معاملات تحقق دارد؛ چون متواتر در همه حادثه ها یافت نمی شود و چنان چه خبر واحد در اثر شبهه ای در نقل ردّ شود، احکام تعطیل می گردد. پس اعتبار آن را در مقام عمل همانند قیاس و شهادت ساقط کردیم.

اما در پاسخ به تمسک آنان (مخالفان اعتبار خبر واحد) به آن دو آیه، گوییم:

نمی پذیریم که مراد از آن دو آیه منع مطلق از پیروی گمان می باشد، بلکه مراد منع از پیروی آن است در جایی که مطلوب علم یقین است درباره ی اصول و فروع دین. و گفته شده است: مراد از آیه: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» منع کردن شاهد است از جزم به شهادت جز به آن چه تحقق می یابد علاوه بر اینکه ما درباره ی آن از گمان پیروی نکردیم؛ بلکه از دلیل قاطعی پیروی کردیم که عمل به خبر واحد را از سنت متواتر و اجماع واجب می گرداند.» (1) و متن گفته ی فخر رازی چنین است: «مسلك چهارم: اجماع؛ بر عمل به خبری غیرقطعی میان صحابه اجماع شده است. پس عمل به آن حق می باشد. ما گفتیم: در میان صحابه در باره اش اجماع شده است؛ چون بعضی از صحابه به خبری که صحت آن قطعی نیست، عمل کرده اند و هیچ یک نسبت به فاعلش انکاری نشان نداده است و این مقتضی پدید آمدن اجماع است. و از دو وجه گفتیم که برخی از صحابه به آن عمل کردند:

اول: این که به تواتر روایت شده که در روز سقیفه هنگامی که ابوبکر بر انصار احتجاج کرد با گفته ی پیامبر علیه السلام: ائمه از قریش هستند، با اینکه مخصص است به عمومی که خداوند فرمود: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (2) آن را

ص: 717

1- کشف الأسرار / 2/ 678-694.

2- نساء / 59.

پذیرفتند و کسی بر او انکار نکرد و کسی نگفت: چگونه بر ما احتجاج می کنی با خبری که نسبت به صحتش قطع نداریم. پس وقتی کسی از آنان چنین چیزی نگفت، می دانیم که این امر نزد ایشان چون اصلی مقرر است.

دوم: استدلال به اموری که نسبت به هر یک از آن ها ادعای تواتر نداریم؛ بلکه ادعای تواتر در مجموع آن ها را می کنیم، توضیح آن این است: صحابه بر وفق خبر واحد عمل کردند، سپس روشن می کنیم که آنان به خبر واحد عمل کردند نه به غیر آن. و اما بیان مقام اول به چند گونه است :

الف) صحابه به خبر ابوبکر درباره ی این گفته پیامبر علیه السلام مراجعه کردند:

پیامبران هر جا مُردند دفن می شوند. و در گفته اش: ائمه از قریش هستند. و در گفته ایشان: از ما گروه پیامبران کسی ارث نمی برد.

ب) روایت شده که ابوبکر در ارث بردن جدّه به خبر مغیره بن شعبه و محمد بن مسلمة مراجعه کرد، و نیز از او نقل شده است که در قضیه ای میان دو نفر قضاوت کرد، پس بلال به او اطلاع داد که پیامبر علیه السلام بر خلاف حکم او قضاوت فرمود، پس آن را نقض کرد.

ج) روایت شده که عمر در انگشتان نصف دیه را قرار می داد و آن ها را از یک دیگر جدا می کرد، در انگشت کوچک شش شتر و انگشت بعدی نه و در انگشت میانی و سبابه ده ده، و در ابهام پانزده. پس وقتی برایش از نوشته ی عمرو بن حزم روایت شد که برای هر انگشت ده تاست، از رأی خود برگشت. و درباره دیه جنین گفت: خداوند رحمت کند کسی را که چیزی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده باشد. پس حمل بن مالک به پا خاست و او را خبر داد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قضاوت فرمود که باید بنده ای آزاد کند. عمر گفت: اگر این را شنیده بودیم به چیز دیگر قضاوت می کردیم.

د) و ارث بردن زن از دیه ی همسرش مورد نظر او نبود، پس ضحاک او را خبر داد که ایشان علیه السلام به او نوشت که زن اشیم ضبابی را از دیه ی شوهرش ارث دهد. پس به آن گفته رجوع کرد.

ه) روایت چنین می نماید که عمر درباره ی زردتشتیان گفت: نمی دانم نسبت به آنان چه کنم؟ عبدالرحمان بن عوف گفت: گواهی می دهم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود: درباره ی آنان به سنت اهل کتاب رفتار کنید پس از آنان جزیه گرفت و بر دینشان پایدار گذاشت.

و) رأیش را درباره ی بلاد طاعون با خبر عبدالرحمان رها کرد.

ز) از عثمان روایت شده است که به گفته ی فریعه دختر مالک خواهر ابوسعید خدری برگشت وقتی که گفت: خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدم تا بعد از مرگ شوهرم درباره ی جایگاه عده از او اجازه گیرم پس ایشان علیه السلام فرمود: در خانه ات بمان تا عده ات سرآید. و این استفتاء او را مورد انکار قرار نداد. یعنی بلافاصله روایت او را گرفت که زنی که شوهرش فوت کرده در منزل شوهر عده نگهدارد و شب ها بیرون نرود و اگر کسی که به کارهایش برسد نداشت، روز بیرون رود.

ح) از علی مشهور است که راوی را سوگند می داد و روایت ابوبکر را بدون سوگند پذیرفت و نیز روایت مقداد را در مورد حکم مذی پذیرفت.

ط) مراجعه ی مردم به گفته ی عایشه در واجب بودن غسل در پی برخورد دو ختنه گاه.

ی) رجوع صحابه به خبر ابوسعید در مورد ربا.

یا) ابن عمر گفت: چهل سال مخابره می کردیم و اشکالی در آن نمی دیدیم، تا اینکه رافع بن خدیج نهی ایشان علیه السلام را از مخابره برایمان روایت کرد.

یب) انس گفت: ابوعمیده و ابوطلحه و ابی بن کعب را شرابی می دادم یک نفر آمد و گفت: خمر حرام شده است. ابوطلحه گفت: ای انس برخیز و این کوزه را بشکن، پس بلند شدم و آن ها را شکستم.

یج) عمل مردم قبا در مورد تغییر قبله با خبر واحد، شهرت یافته است.

ید) به ابن عباس گفته شد: فلانی گمان می کند که موسای همراه خضر، موسای بنی اسرائیل نیست. ابن عباس گفت، دشمن خدا دروغ گفت؛ ابی بن کعب مرا خبر داد و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برایمان خطبه خواند و موسی و خضر را به

چیزی یاد کرد که دلالت داشت بر اینکه موسای همراه خضر، همان موسای بنی اسرائیل است.

یه) از ابوالدرداء است، هنگامی که معاویه تعدادی ظرف های طلا و نقره را به بیشتر از وزن آن ها فروخت، ابوالدرداء گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که از این کار نهی می فرمود. معاویه گفت: اشکالی در آن نمی بینم. ابوالدرداء گفت: کیست عذر خواهم از معاویه؟ از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خبرش می دهم و او از رأی خودش مرا خبر می دهد. هرگز در یک زمین با تو زندگی نمی کنم.

پس این خبرها قطره ای از دریاهاى این باب است و کسی که در کتاب های اخبار بنگرد از این گونه خبرها بی حد و حصر می یابد که هر یک از آن ها هرچند که متواتر نباشد، ولی قدر مشترک میان تمام آن ها این است که بر وفق خبری که صحت آن دانسته نشده، عمل به آن معلوم است، پس در معنا متواتر شده است.

اما مقام دوم: و آن، اینکه آنان بر وفق این اخبار و به خاطر آن عمل کردند و بیانش از و وجه است: اول: اگر نه به خاطر این اخبار؛ بلکه برای امر دیگری عمل می کردند، یا به سبب اجتهاد نوینی بود که برایشان حاصل شده یا چیزی را یاد آورده اند که از رسول علیه السلام شنیده اند، در این صورت از جهت دین و عادت واجب بوده آن را نقل کنند، اما از جهت عادت بدین خاطر که: چون اگر گروه عظیمی نسبت به امری که برایشان پوشیده و دشوار گردیده توجّهشان شدت یابد، سپس آن دشواری برطرف شود به دلیلی که روایت کرده اند یا رأیی که برایشان پیش آمده، به ناچار باید آن دلیل را آشکار نمایند و از پیروزی خود شادمان و از زدوده شدن آن مشکل خوشحال شوند، پس اگر برای شخص واحد جائز باشد که این امر را آشکار نکند، برای کل هم جایز نخواهد بود.

و اما از جهت دین: چون سکوتشان در بیان آن دلیل و عملشان به موجب آن خبر، این توهم را پیش می آورد که آنان به سبب آن خبر این کار را انجام داده اند همان گونه که عمل آنان به موجب آیه ای که شنیده اند، دلالت دارد که آنان بر اساس

آن عمل کرده اند و ایهام باطل جایز نیست.» (1) و عضدالدین ایجی در شرح مختصر ابن الحاجب گوید: «جایز بودن تعبّد به خبر واحد اثبات و واقع گردیده است. به این معنی که عمل به خبر واحد واجب است و کاشانی و رافضی ها و ابن داوود آن را انکار کرده اند و معتقدان به واقعیت آن در روش اثباتش اختلاف کرده اند و جمهور معتقدند که به دلیل نقلی واجب می شود و احمد و قفال و ابن سریج و ابو حسین بصری به دلیل عقل آن را واجب می دانند.

گفته ی ما: اجماع صحابه و تابعان بر این مطلب است، به دلیل آن چه از آنان نقل شده از استدلال به خبر واحد و عملشان به آن در رخدادهای مختلفی که قابل شمارش نیست و این امر بارها تکرار شده و میان ایشان شایع شده است و هیچ کس آن را مورد انکار قرار نداده؛ وگرنه نقل می شد و این خود موجب علم عادی به اتفاق همگی آنان می شود، مانند سخن صریح، هرچند احتمال چیز دیگری در آن بر پا شود.

از آن جمله است: عمل ابوبکر به خبر مغیره در میراث مادر بزرگ، و عمل عمر به خبر عبدالرحمان در جزیه دادن زردشتیان و به خبر حمل بن مالک در واجب بودن دادن کنیز در مورد دیه جنین، و به خبر ضحاک در میراث همسر از دیه ی شوهر و به خبر عمرو بن حزم در دیه ی انگستان و عملکرد عثمان و علی به خبر فریعه که نگهداری عدّه وفات در خانه ی شوهر است، و عملکرد ابن عباس به خبر ابوبکر (از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم): ائمه از قریش هستند و پیامبران آن جا که می میرند دفن می شوند، و از ما گروه های پیامبران کسی ارث نمی برد. و غیر از این ها که دقت نظر در آن ها جز اطاله مطلب نتیجه ای ندارد و جایگاهش کتاب های سیره است.

و از چند وجه به آن اعتراض شده است:

اول: گفته اند که نمی پذیریم عمل در این رویدادها بر پایه ی این خبرها باشد و شاید به دلیل دیگری باشد. و موافقت یک عمل با یک خبر، لازم نمی آورد که آن

ص: 721

خبر سبب آن عمل باشد. و پاسخ چنین است: از سیاق آن ها برمی آید که براساس خبر عمل شده و بنا به روال عادی عملکرد به غیر آن محال می نماید.

دوم: گفته اند که این مطلب معارض است با این که ابوبکر خبر مغیره را نپذیرفت تا اینکه محمد بن مسلمة آن را روایت کرد، و عمر خبر ابوموسی را در اجازه گرفتن نپذیرفت تا اینکه ابوسعید آن را روایت کرد و خبر فاطمه دختر قیس را انکار کرد و گفت: چگونه کتاب خداوند را با گفته ی زنی رها کنیم که نمی دانیم راست یا دروغ می گوید و علی خبر ابوسنان را رد کرد و غیر ابوبکر را سوگند می داد. و عایشه خبر ابن عمر را در مورد عذاب دادن مرده با گریه ی خانواده اش بر او رد کرد.

و پاسخ چنین است: آنان فقط با تردید خبر را انکار کردند، و از عمل خودداری کردند از جهت افاده ی گمان و در این نزاعی نیست. و نیز: با افزودن آن چه ذکر کردید، در مورد خبر واحد بودن آن، خارج نمی شود و با این همه پذیرفته شد که این دلیلی بر شماسست نه برای شما.

سوم: گفته اند که شاید آن موارد، خبرهای خاصی است که آن را پذیرفته اند. و این در همه ی خبرها لزومی ندارد. پاسخ: ما می دانیم که آنان به خاطر ظهور این اخبار و افاده ی ظن به آن ها عمل کرده اند نه از نظر ویژگی های آن ها مانند ظاهر متواتر کتاب؛ و این نشانگر اتفاق بر وجوب عمل است بدانچه که افاده ظن می کند.

و برای ما این دلیل هم هست که: به تواتر رسیده است که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم افراد آحاد را به نواحی مختلف برای تبلیغ احکام می فرستاد، با علم به اینکه مخاطبان این افراد آحاد، موظف بودند به مقتضای دستور عمل کنند.»

و تفتازانی در «شرح التوضیح» گوید: «استدلال شده است به کتاب و سنت که خبر واحد موجب عمل است. اما کتاب: بنا به فرموده ی خدای متعال: «فَلَوْ لَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ». زیرا که لفظ لعلّ در این آیه (لَعَلَّهُمْ يَحْتَدِرُونَ) برای طلب یعنی ایجاب است؛ زیرا امید و آرزو برای خدای متعال محال است و طائفه بخشی از فرقه، یک یا دو نفر است، چون فرقه از سه به بالا است. و به طور کلی لازم نیست که به درجه ی تواتر برسد، پس دلالت دارد که خبر واحد، حذر را ایجاب می کند. و

ممکن است پاسخ داده شود به این که مراد، فتوی در فروع به قرینه ی تفقه است، و لازم می آورد تخصیص قوم به غیر مجتهدان را به قرینه ی این که بر مجتهد واجب نیست که به سبب خبر واحد پرهیز و حذر کند، چون خبر واحد ظنی است و دست مجتهد در این باره باز است. و افزون بر این گفته اند در اینکه «لعل» برای ایجاب و طلب باشد، جای تأمل است. نیز فرموده ی خدای متعال: «كُلُّ فِرْقَةٍ» هر چند که عام است، ولی تخصیص خورده به اجماع بر عدم خروج واحد از هر سه تا.

اما سنت، چون حضرت صلی الله علیه و آله و سلم خبر بریره را در هدیه پذیرفت، و خبر سلمان در هدیه و صدقه هنگامی که یک طبق رطب آورد و گفت: این صدقه است و پس از آن نخورد. و به یارانش فرمان خوردن داد. سپس یک طبق رطب آورد و گفت: این هدیه است. پس حضرت خورد و به یارانشان دستور خوردن داد. و چون حضرت صلی الله علیه و آله و سلم افرادی از اصحابش را به کشورها برای تبلیغ احکام فرستاد و واجب بودن پذیرش آن بر مردم و این دلیل از دلیل نخست برتر است؛ زیرا جائز بود که برای پیامبر، علم به صدق آن دو حاصل شود؛ علاوه بر اینکه آن دلیل فقط بر قبول دلالت می کند نه بر وجوب آن.

اگر گفته شود: این خبرها، خود، آحاد است. پس چگونه به وسیله ی آن ها اثبات می شود که خبر واحد حجت باشد و این مصادره به مطلوب است؟ گوییم:

مشروح آن چنین است که هر چند خبرهای آحادی است، اما جمع آن ها به اندازه ی تواتر رسیده است، مانند شجاعت علی و بخشندگی حاتم، و اگر لازمه اش تواتر نباشد کمتر از شهرت نیست.

و چه بسا به اجماع استدلال شود و آن این که از صحابه و غیر آنان نقل شده که به خبر واحد استدلال و عمل کردند؛ در رخدادهای مختلفی که قابل شمارش نیست و این امر تکرار و شایع شده بدون آنکه کسی آن را انکار کند، و این امر به طور عادی، مانند قول صریح موجب علم به اجماعشان می شود. و سیاق خبرها دلالت دارد بر این که عمل صحابه در آن رخدادها تنها به سبب خود خبر واحد بود، و آن چه از انکارشان در مورد بعضی خبرهای آحاد نقل شده است فقط به خاطر

کوتاهی در افاده ی ظن و وارد شدن شک در صدق بوده است.»<sup>(1)</sup> و دانشمندان دلیل های بسیاری در این مسأله آورده اند، و سخن درباره ی حجّیت خبر واحد به درجه ای از اهمّیت رسیده است که بسیاری از علمای اهل سنّت در این مسأله نوشته های مستقلی تألیف کرده اند. و متن گفته ی حافظ نووی بر این مطلب چنین است: «دلیل های نصوص شرعی و حجّت های عقلی بر وجوب عمل به خبر واحد تظاهر یافته است. و علما در کتاب های فقه و اصول، این مطلب را با دلیل هایش تقریر کرده و به بهترین و رساترین توضیح، بیان نموده اند. و گروه هایی از اهل حدیث و غیر آنان نوشته های فراوان مستقلی در خبر واحد و واجب بودن عمل به آن نوشته اند. واللّه أعلم.»<sup>(2)</sup>

## 5- درباره این گفته ابن تیمیّه: «خبر واحد جز با قرائن مفید علم نیست، و این

قرائن گاهی وجود ندارند و گاهی مخفی از مردم هستند. پس برای آنان علم به قرآن و

سنّت های متواتر به دست نمی آید.»

اشکالات وارد بر این سخن از چند وجه است:

18) احمد گفت: خبر واحد به طور مطلق افاده ی علم می کند

این سخن خود ردی است بر احمد بن حنبل، که معتقد است: خبر واحد حتّی بدون قرینه افاده ی علم می کند. متن گفته ی قاضی عضدالدین ایجی چنین است: «در خبر واحد شخص عادل اختلاف شده است که آیا افاده ی علم می کند یا نه؟ و قول مختار چنین است: به انضمام قرائن افاده ی علم می کند و منظور از آن زائدی است بر آن چه معمولاً تعریف از آن جدا نیست، و گروهی گفتند: بدون قرینه نیز به آن علم حاصل می شود. سپس اختلاف کردند. احمد در گفته ای گوید: همواره بدون قرینه به آن علم حاصل و طرد می شود. یعنی هرگاه خبر واحد به دست آمد

ص: 724

---

1- التلویح فی شرح التوضیح مبحث خبر الواحد.

2- المنهاج فی شرح صحیح مسلم / 1/ 85 حاشیه ی قسطلانی.



علم حاصل می شود. و گروهی گفته اند گاهی علم به آن حاصل شود، لیکن نه این که هرچه به دست آمد، علم به آن حاصل شود. و اکثر آن ها گویند: نه با قرینه نه بی قرینه، به آن علم حاصل نمی شود.» (1) و جلال الدین محلی در «شرح جمع الجوامع» گوید: «[یک مسأله: خبر واحد جز به قرینه افاده ی علم نمی کند] همان گونه که مردی از مرگ فرزندش که نزدیک به مرگ است، با قرینه ی گریه خبر می دهد و کفن و تابوت حاضر می کند. [و بسیاری گفته اند که به طور مطلق افاده علم نمی کند] و آن چه از قرینه ذکر کرده همراه با اغما یافت می شود. امام [احمد گفت] [به طور مطلق] افاده می کند به شرط عدالت...»

و عالم حنفی عبدالعلی ملقب به «بحرالعلوم» سخن او را رد کرده و گفته است: گفته شده است: خبر واحد شخص عادل به طور مطلق افاده ی علم می کند، چه محفوف با قرائن باشد چه نباشد از امام احمد است: این حکم فراگیر است، پس چنین است که هرگاه عادل خبر داد، علم حاصل می شود. این گفته از چون اویی بعید است و این مکابره ی سخت آشکار است. امام فخرالاسلام گوید: اما ادعای علم یقین بی هیچ شبهه ای باطل است؛ چون تجربه پیش پیش آن را رد می کند. و ما بیان داشتیم که مشهور، علم یقین را ایجاب نمی کند و این اولی است، و این بدین خاطر است که خبر واحد به ناچار محتمل است، و یقینی با احتمال در کار نیست و کسی که این مطلب را انکار کند، خودش را نادان کرده است و خردش را گمراه نموده است. و گفته شده است: حاکم علم آوری خبر واحد را همیشگی نمی داند؛ بلکه در بعضی صورت ها به کرامت خداوند متعال افاده علم می کند و این قول نیز فاسد است چون تحکم صریحی است.» (2) بنابراین از عبارت شرح عضد بر مختصر ابن الحاجب دانستید که افاده ی علم از خبر واحد به طور مطلق، قولی است که گروهی بدان معتقدند.

ص: 725

---

1- شرح المختصر / 552-56.

2- فواتح الرحموت شرح مسلم الثبوت / 1212 حاشیه ی «المستصفی».

2) اکثریت گفته اند: به طور مطلق افاده ی علم نمی کند

واز سوی دیگر: از عبارت قاضی عضد و جلال محلی دانستید که: قول به عدم افاده ی علم از خبر واحد به طور مطلق، مذهب اکثر اصولیین اهل سنت می باشد.

3) بعد از نصّ نیازی به قرینه نیست

حقیقت در خور پذیرش این است که شخص منصوب از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای آگاهی رساندن و تبلیغ از سوی ایشان برای امت، باید حجّتی - از نص یا دلیلی داشته باشد که حَقّانیت او را اثبات کند، تا امت آن چه را که ابلاغ می کند بپذیرد و با وجود نص یا دلیل، نیازی به قرینه ای برای خبر او نیست. تا این که گفته شود: «از دید بیشتر مردم قرائن منتفی یا پوشیده می ماند، پس با قرآن و سنت ها برایشان علم حاصل نمی شود.» بلکه خبر چنین کسی - به علت وجود نص بر آن مفید علم می باشد. و این معنی در موضوعی که ما در آن هستیم، ثابت است به جهت اینکه حدیث مدینه العلم به منصوب شدن علی علیه السلام بر این منصب، دلالت دارد. پس خبر حضرتش علیه السلام مفید علم و یقین می باشد.

و از این جا آشکار می شود که قیاس کردن خبر حضرتش علیه السلام با خبر دیگر افرادی که خبر آحادی دارند مانند قیاس آب با سراب است و این مخالف حق و درستی است.

4) چرا تخصیص به قرآن و سنت متواتر؟

پس تخصیص به قرآن و سنت وجهی ندارد، چون بنابر آن چه ابن تیمیّه توهّم کرد، با خبر این خبردهنده مطلقاً علم اثبات نمی شود، چه قرآن باشد و چه سنتی متواتر یا غیر متواتر. پس بسنده کردن نفی علم به قرآن و سنت متواتر وجهی ندارد.

بلکه بنا به اقتضای قاعده باید می گفت: «به قرآن و سنت غیر متواتر بلکه سنت متواتر علم حاصل نمی شود» چنان که بر آگاه به اسلوب های سخن پوشیده نمی ماند.

و اما گفته اش: «اگر گویند: «آن یک واحد، معصوم است و با خبرش علم حاصل می شود. به آنان گفته می شود: نخست باید علم به عصمت او حاصل شود.» پس سخن بر ضد او به چند وجه است:

اول: گویی ابن تیمیّه نمی داند که اقتضای مذهب امامیه قول به عصمت این مبلغ نصب شده برای تبلیغ است!!

دوم: عصمت این مبلغ یگانه از حدیث مدینه العلم ثابت است همان گونه که پیش از این دانستید، که بعضی از منصفان اهل سنت به آن اعتراف کرده اند، پس حدیث مدینه العلم دلالت بر مبلغ بودن و عصمت امیرالمؤمنین علیه السلام با هم دارد. پس این گفته اش: «نخست باید علم به عصمت او حاصل شود» باطل شد.

سوم: عصمت امیرالمؤمنین علیه السلام از آیاتی از قرآن و حدیث های بسیاری از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ثابت است. و تفصیل این مطلب به جای خودش موکول می شود.

چهارم: منصوب کردن این مبلغ از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم - با تأمل عین منصوب کردن ایشان به امامت و خلافت می باشد. و در جایش ضرورت معصوم بودن امام ثابت شده، پس منصوب کردن به تنهایی دلیل عصمت است.

پنجم: آیه مبارکه: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (1) دلالت دارد بر این که تمام کارهای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از سوی خداوند عزّ و جلّ است و بر این اساس می توان گفت که نصب کننده برای تبلیغ، خود خداوند عزّ و جلّ است و وقتی این منصوب کردن، عین منصوب کردن برای امامت و خلافت از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده باشد، جز برای معصوم اثبات نمی شود. پس نصب الهی برای تبلیغ، نمایانگر عصمت نصب شده است.

با آن چه آوردیم پاسخ این گفته او آشکار می شود: «عصمت او تنها به خبرش ثابت نمی شود، پیش از علم داشتن به عصمت او، پس این دور است.»

ص: 727

زیرا اثبات عصمت ایشان متوقف بر خبرش نیست، لیکن می توان عصمتش را نیز با خبرش اثبات کرد؛ چون خبر ایشان تنها نیست؛ بلکه همراه با معجزات متواتر تابناکی است که موجب علم به عصمت می شود، پس این نیز دور نیست.

و اما گفته اش: «به اجماع ثابت نمی شود، زیرا میان امامیه اجماعی در آن نیست و جز این نیست که اجماع حجّت است؛ چون در میانشان امام معصوم است، پس این امر بر می گردد به اثبات عصمت او به مجرد ادّعایش» پس جواب این است:

اگر او بخواهد اجماع را از اهل گمراهی نفی کند، این ابدأً برای ما زیانی ندارد، چون اصلاً اجماع اینان حجّیت ندارد، و اگر خواستار نفی اجماع امامیه باشد، انکار امری بدیهی است چون همه امامیه قائل به عصمت این واحد مبلّغ از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می باشند.

همچنین مراد از این مبلّغ امیرالمؤمنین علیه السلام است و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم داخل در اجماعی است که عصمت او را متحقّق می کند و هیچ مؤمنی در عصمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شک نمی کند، هر چند اهل سنّت در آن حرف دارند.

و نیز: حسنین علیهما السلام در اجماع کنندگان داخل هستند و عصمت آنان با دلیل های قطعی دیگری، غیر از اجماع ثابت است.

و نیز: دیگر ائمّه اهل بیت در میان اجماع کنندگان هستند که با دلیل هایی از کتاب و سنّت معصوم هستند.

پس بطلان این ادّعای او، که امر به اثبات عصمتش به مجرد ادّعای آن مبلّغ باز می گردد، ظاهر گشت و نیز جواز استدلال به اجماع برای اثبات عصمت هر یک از ائمّه اطهار علیهم السلام آشکار شد، چون از قبیل اثبات عصمت آن امام به گفته ی خودش نیست، تا دور لازم آید و اما عصمت همگی آنان، با دلیل های قطعی دیگری غیر از اجماع ثابت شده است؛ هم چنان که به آن، عصمت یکایک آنان ثابت شد، همان گونه که اشاره کردیم. و نیز باطل بودن گفته ی بعدی ابن تیمیّه ظاهر شد که گوید: «معلوم است اگر عصمتش حق باشد باید از راه دیگری غیر از خبر خودش دانسته شود.» چراکه امکان ثابت شدن عصمت او را با خبرش دانستید، از جهت

مقترن بودنش با آن چه موجب علم و یقین می شود، علاوه بر اینکه با دلیل ها و راه های دیگر نیز اثبات می شود.

و هنگامی که بطلان سخنان او آشکار شد، نتیجه ی سخنانش هم باطل می شود که چنین گفته است: «پس اگر برای شهر دانش دری جز او نمی باشد، نه عصمت او نه چیز دیگری از امور دین ثابت نمی گردد.»

و حاصل این که: امیرالمؤمنین علیه السلام همان باب مدینه العلم است، و او یگانه مبلغ از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می باشد. و اگر این مطلب ثابت شد، عصمت او و دیگر امور دین ثابت می گردد. و سپاس از آن خداوند جهانیان است.

## 7 - لازمه ی این گفته ابن تیمیّه: «این حدیث چیزی جز افترای زندیقی نادان نیست»

### اشاره

و اما آن چه ابن تیمیّه از روی دشمنی و حسد شدیدش بر زبان آورده است که:

«پس معلوم می شود که این حدیث چیزی جز افترای زندیقی نادان نیست که گمان برده مدح است. و او راه را برای زندیقان دیگر در قبح و ایراد نسبت به دین اسلام، باز می کند؛ از این رو که تنها یک نفر آن را تبلیغ کرده است»؛ از کفرگویی های بسیار زشت است که خداوند سبحان و متعال حسابرس و منتقم از او در روز قیامت است.

8 دانستید که حدیث مدینه العلم را بزرگان علمای ثقه ی اهل سنت روایت کرده اند، طبقه ای بعد از طبقه ای و نسلی بعد از نسل و تعدادی حکم به صحت آن داده اند و گروهی آن را از تابناک ترین فضیلت ها و منقبت های پیامبر و وصی علیهما السلام قرار داده اند... و بر عبارت های این بزرگان و افادات آن سردمداران آگاه شدید، بنابراین لازمه ی این گفته ی ابن تیمیّه این است که همه ی این پیشوایان بزرگ و اساتید و الامقام، یکایک آنان زندیق نادان باشند، و اگر اینان زندیق های نادانی باشند آیا از مذهب اهل سنت کسی باقی می ماند؟ پیشوایانی هم چون:

عبدالله بن عثمان قاری، سفیان بن سعید ثوری، عبدالرزاق صنعانی، یحیی بن معین، سدید بن سعید حدثانی (استاد مسلم)، احمد بن حنبل، عباد بن یعقوب رواجی (استاد بخاری)، ابو عیسی ترمذی، حسین بن فهم بغدادی، ابوبکر بزار،

محمّد بن جریر طبری، ابوبکر باغندی، ابوالعبّاس أصم، ابوالحسن قنطری، ابوبکر جعابی، ابوالقاسم طبرانی، ابوبکر ققّال، ابوالشیخ اصفهانی، ابن سقاء واسطی، ابواللیث سمرقندی، محمّد بن مظفّر بغدادی، ابن شاهین بغدادی، ابوالحسن سکری حربی، و ابن بطة عکبری.

و حاکم نیشابوری، ابن مردویه اصفهانی، ابونعیم اصفهانی، ابوالحسن عطار، ابوالحسن ماوردی، ابوبکر بیهقی، ابن بشران، خطیب بغدادی، ابن عبدالبر، ابو محمّد غندجانی، ابن مغزلی، ابوالمظفّر سمعانی، ابوعلی بیهقی، شیرویه دیلمی، عبدالکریم سمعانی، أخطب خوارزم، ابن عساکر، ابوالحجاج اندلسی، مجدالدین ابن اثیر، عزالدین ابن اثیر و ...

و نیز آن چه ابن تیمیّه گفته بر علمای متأخر از ابن تیمیّه هم که حدیث مدینه العلم را روایت کرده اند؛ صدق می کند، مانند: جمال الدین زرنندی، صلاح الدین علایی، علی همدانی، نورالدین بدخشانی، بدرالدین زرکشی، کمال الدین دمیری، مجدالدین فیروزآبادی، امام الدین هجروی، شمس الدین جزری، زین الدین خوافی، شهاب الدین دولت آبادی، ابن حجر عسقلانی، شهاب الدین احمد، ابن صباغ مالکی، عبدالرحمان بسطامی، شمس الدین گیلانی، شمس الدین سخاوی، حسین واعظ کاشفی، جلال الدین سیوطی، نورالدین سمهودی، فضل الله بن روزبهان، عزالدین بن فهد هاشمی مکی، شهاب الدین قسطلانی، جلال الدین دوانی، کمال الدین میبدی، غیاث الدین بن همّام الدین، جلال الدین بخاری، شمس الدین شامی، ابن عراق کنانی.

و ابن حجر مکی، علی متقی هندی، ابراهیم وصابی، محمّد طاهر فتنی، عبّاس بن معین الدین جرجانی، کمال الدین جهرمی، عیدروس یمنی، جمال الدین محدّث شیرازی، علی قاری هروی، عبدالرؤف منّاوی، یعقوب لاهوری، ابوالعبّاس مقری، احمد بن فضل مکی، محمود قادری، تاج الدین سنبلهلی، عبدالحق دهلوی، سیّد محمّد بخاری، عبدالرحمان چشتی، علی بن محمّد چشتی، علی بن محمّد جفری، علی عزیزی، نورالدین شبراملسی، ابراهیم کردی، اسماعیل کردی، زرقانی

مالکی، سالم بن عبدالله بصری، محمد بن عبدالرسول برزنجی، میرزا محمد بدخشانی، محمد صدر العالم، ولی الله دهلوی، محمد معین سندی، شیخ محمد حفنی، محمد بن اسماعیل یمانی، صبان مصری، سلیمان جمل، قمرالدین اورنگ آبادی، شهاب الدین عجیلی، محمد مبین لکهنوی و ثناء الله بانی بتی.

و عبدالعزیز دهلوی، جواد سباط، عمر خربوتی، قاضی شوکانی، رشیدالدین دهلوی، جمال الدین قرشی، نورالدین سلیمانی، ولی الله لکهنوی، شهاب الدین آلوسی، قندوزی بلخی، بدایونی، مولوی حسن زمان، علی دمنتی، عبدالغنی غنیمی، و دیگران.

بلکه دانستید که این حدیث شریف را بزرگان تابعان از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده اند و به آن اعتراف نموده، و آن را فضیلتی برای مولایمان امیرالمؤمنین علیه السلام قرار داده اند به ویژه یاران شوری که آن را با تسلیم تلقی کرده اند. و از آنان عبدالرحمان بن عوف به صورت کاملی تصریح به ثابت بودن آن نموده است.

و پیشتر دانستید که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تنها به «أنا مدينة العلم و علی بابها» اکتفا نکرده، بلکه نهایت کوشش خود را در ابلاغ آن به امت فرمود، به طوری که در روز حدیبیه، صدایش را بلند فرمود در حالی که بازوی امیرالمؤمنین را گرفته بود... و دیگر اموری که دلالت دارد بر کوشش ایشان به ابلاغ این موضوع به امت.

و با توجه به آن چه ذکر کردیم روشن می شود که گفته ابن تیمیّه را بر زبان نمی آورد جز «زندیقی نادان که راه را برای زندیقان دیگر در قدح و ایراد نسبت به دین اسلام، باز می کند.»

### از حدیث هایی که دلالت دارد علی مبلغ دانش های پیامبر است

و بر خردمندان پوشیده نیست آن چه ابن تیمیّه آورده تنها انکار حدیث «أنا مدينة العلم و علی بابها» نیست، بلکه مستلزم انکار حدیث های بسیاری درباره ی مولایمان امیرالمؤمنین است که بزرگان حافظان از پیشینیان و دنبال کنندگان آنان آن را روایت کرده اند؛ چون سخن او مبنی بر این است که حدیث مدينة العلم دلالت

دارد که علی یگانه مبلغ از سوی پیامبر است، لیکن مبلغ نمی تواند یک نفر باشد، و الا امر اسلام فاسد می شود، پس این حدیث باطل است.

ولی برای اهل حق و یقین شکی نیست که حضرتش علیه السلام یگانه باب مدینه العلم است، و جز او مبلغی از سوی پیامبر نیست و حدیث های دیگر اضافه بر حدیث مدینه العلم بر آن دلالت دارند مانند:

فرمایش حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم: «علی باب علم من است و بعد از من برای امتم بیان کننده ی چیزهایی است که برای آن فرستاده شدم...» و فرموده اش در حدیث طولانی: «... و تو باب علم من هستی...»

و فرموده اش در حدیثی درباره ی علی: «رازدار دانشم، و باب من است که از آن وارد می شوند.»

و فرموده اش: «این نخستین کسی است که به من ایمان آورد، و نخستین کسی است که روز قیامت با من مصافحه می کند... و اوست در من که از آن وارد می شوند.»

و فرموده اش: «علی باب حطه است، هر کس از آن وارد شود مؤمن است، و هر کس از آن سر باز زند کافر است.»

و فرموده اش: «علی بن ابی طالب، در دین است، هر کس در آن داخل شود، مؤمن است و هر کس از آن خارج شود، کافر است.»

و فرموده اش: «ای علی! تو حجت خداوند و باب الله هستی.»

و فرموده اش: «علی از من است و من از او هستم، و کسی از طرف من ادا نمی کند، جز خودم یا علی.»

و بر گوشه ای از طریق های این حدیث ها و غیر آن ها اطلاع پیدا کردی که مؤید حدیث مدینه العلم می باشند، که بخشی از آن ها را در بحث «اعلمیت» خواهیم آورد، ان شاء الله تعالی.

و اصحاب پذیرفته اند که در میان آنان علی علیه السلام دانایتر است - و لذا در مشکلات و آن چه نمی دانستند یا برایشان مبهم بود به ایشان مراجعه می کردند - و اوست



یگانه مبلغ از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، تا آن جا که از ابن عباس در توصیف این صفت در بیانی چنین وارد شده است: «شاخه های پاکیزه، ریشه های مبارک، معدن رحمت، وارثان پیامبران، بازمانده ی پیشوایان و جانشینان جانشینان، از آنان است آنکه یادش پاکیزه و اسمش مبارک است، احمد رضی و رسول امی که از شجره مبارکه است؛ نیک سرشت و واضح البرهان است، و مبلغ بعد از او با بیان تأویل و به حکم تفسیر، علی بن ابی طالب، از خداوند بر او درود پسندیده و زکات برتر باد، جز مؤمن متقی او را دوست نمی دارد، و جز منافق شقی او را دشمن نمی دارد.» (1) و به راستی که اصحاب پیامبر این حقیقت را پذیرفتند و آنان که بعد آمدند از ایشان پیروی کردند؛ چون به گونه ای کاملاً واضح برایشان ثابت شده بود تا آن جا که گروهی از علمای مشهور اهل سنت به آن اعتراف کرده و بعضی از متعصبین مانند ابن روزبهان شیرازی به آن اذعان نموده اند، آن جا که صریحاً گفته است: «او بدون هیچ نزاعی جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در ابلاغ دانش است» بدون هر نزاعی. و این عبارت او در پاسخ به علاء مه حلی است: «آن چه از دانش امیرالمؤمنین ذکر کرده، پس تردیدی نیست که او از دانشمندان امت است و مردم در دانش به او نیازمند هستند، چرا چنین نباشد؟ در حالی که او جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در ابلاغ دانش و نوآوری های حقایق معارف است، پس کسی در این باره نزاعی ندارد.»

## 8 - انتشار دانش از علی

### اشاره

ابن تیمیّه گوید: «از سوی دیگر، این بر خلاف آن چیزی می باشد که از تواتر دانسته می شود؛ چون دانش از سوی پیامبر بدون علی به تمام شهرهای اسلام رسید» این نیز سخنی نابخردانه و متعصبانه است چون:

اولاً: ادعایی باطل است که دروغ بودنش آشکار است.

ثانیاً: ادعای متواتر بودنش دروغی دیگر است.

ص: 733

---

1- زین الفتی فی تفسیر سورة هل ائی - دست نویس است.

ثالثاً: مخالف گفته های بزرگان از علمای اهل سنت است که به زودی خواهید شنید، که در آن ها صریحاً گفته شده که انتشار علوم در کشورهای مختلف از امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد.

رابعاً: اگر بپذیریم که به تمام شهرهای اسلامی دانش از غیر علی رسیده است، چگونه ثابت می شود که آن چه به آن ها رسیده «دانش از سوی پیامبر» بوده است و کاملاً واضح است که مجرد نسبت کلامی به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اثبات نمی کند که دانش از ایشان است. و الا لازم می آید که هر کسی ادعای ابلاغ از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را بنماید، مورد تصدیق قرار گیرد که در این حالت فسادى به بار می آید که بر کسی پوشیده نمی ماند. در حالی که در زمان خود حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم دروغ گویان فراوان شدند تا این که فرمود: «هر کسی از روی عمد بر من دروغ ببندد، جایگاهش را در آتش بداند.» (1) خامساً: بر فرض بپذیریم که آن دانش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باشد، ولی این زیانی به ما نمی رساند، بلکه ضررش برای کسانی است که آن علم را گرفته و به آن عمل کرده اند، چون آن را از غیر در دانش گرفته اند، و هر آن چه چنین دریافت شده باشد عمل به آن جایز نیست؛ بلکه همانند دزدی است و ارتکاب آن اجرای حد شرعی به دنبال دارد و از این رو مولایمان امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «ما شعار و یاران و خزانه دار درها می باشیم و جز از درها وارد خانه ها نمی شوند و هر کس که از غیر درهایش وارد آن ها شود، دزد نامیده می شود.»

گویم: همین اندازه برای رد آن چه ابن تیمیّه ادعا کرده و آن چه بر این کلام بنا کرده است، بسنده می باشد و چون عبارتش در برگرفته ی دروغ های دیگری است، ناچاریم که دروغ هایش را به تفصیل گوشزد کنیم.

ابن تیمیّه گوید: «اما در مورد مردم مدینه و مکه، این مطلب آشکار است و هم چنین مردم شام و بصره، جز اندکی از علی روایت نمی کردند.»

ص: 734

---

1- من کذب علی متعمداً فلیتبوء مقعده من النار.

گویم: این ادعایی بی دلیل است بنابراینکه ممکن است که دانش پیامبر از سوی علی علیه السلام به آنان رسیده باشد ولی از روی دشمنی که با ایشان داشتند، آن ها را روایت نکردند، یا اینکه روایت کردند ولی پادشاهان جور و امیران فسق که حتی از ذکر نام او مانع می شدند از انتشار آن روایت ها جلوگیری کردند، هرچند که کم روایت کردن اگر بپذیریم که بیانگر دانش آموختن اندک است منافاتی با باب مدینه العلم بودن امام علیه السلام ندارد، بلکه نمایانگر دوری جستن اینان از باب مدینه العلم می باشد. نتیجه اش بر تو و بر آنان است، اگر خردورزی کنید و آنان خردورزی کنند، و «سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ»

## مدینه ی منوره

سپس می گویم: اما حضرت بخش بیشتر از زندگی پربرکتشان را در مدینه ی منوره سپری می فرمود. و کسانی که متصدی امر خلافت شدند و دیگر اصحاب هم در تمام مشکلات در آن شهر به ایشان مراجعه می کردند و در این مطلب کسی شک و نزاعی ندارد؛ بلکه گروهی از بزرگان دانشمندان به آن اعتراف کرده اند.

نووی گوید: «پرسش بزرگان اصحاب از او و مراجعه به فتوهایش و گفته هایش در بسیاری از رویدادها و گرفتاری های مشکل مشهور است.» (1) و ابن روزبهان گوید: «مراجعه ی صحابه به ایشان در فتوی بعید نیست؛ چون او از صحابه مفتی بود و مراجعه به مفتی از شأن فتوایان است. و مراجعه ی عمر به او همانند مراجعه ی پیشوایان و والیان عدالت به دانشمندان امت است.» (2) و عجیلی گوید: «هرگز از هیچ یک از آنان نمی پرسید و همگی از او در جهت راهنمایی می پرسیدند و این نبود جز به علت خاموشی آتش سؤال در زیر پرتو

ص: 735

1- تهذیب الاسماء و اللغات 1 / 346.

2- ابطال الباطل. نوشته ی ابن روزبهان شیرازی دست نویس است.

## مکه ی مکرمه

اما مکه ی مکرمه، حضرت از آغاز ولادت تا هجرت در آن زندگی فرمود و پس از ساکن شدن در مدینه نیز بارها به آن شهر آمد پس چگونه گفته می شود دانش از او به مردم مکه نرسید؟

افزون بر اینکه شاگرد ویژه اش - عبدالله بن عباس مدتی طولانی در مکه زندگی کرد و به مردمش قرآن می آموخت و دانش را می گستراند. ذهبی در شرح حال ابن عباس گوید: «اعمش از ابوائل نقل می کند که گفت: علی، ابن عباس را به کارگزاری بر حج گمارد. پس در آن دوران خطبه ای خواند که اگر ترک ها و رومیان می شنیدند همگی اسلام می آورند. سپس سوره ی نور را برایشان خواند و به تفسیر آن پرداخت.» (2) و ابن سعد گفت: «محمد بن عمر از واقد بن ابویاسر از طلحة بن عبدالله بن عبدالرحمان ابن ابوبکر از پدرش نقل می کند که: عایشه به ابن عباس نظر کرد در حالی که گروهی در شب های حج با او بودند و درباره ی مناسک حج از او سؤال می شد گفت: او از همه ی کسانی که باقی مانده اند، به مناسک داناتر است.» (3) و ابوعمربن عبدالبر گوید: «برای ما روایت شد که روزی عبدالله بن صفوان از خانه ی عبدالله بن عباس در مکه می گذشت، پس گروهی از خواستاران فقه را در آن دید و از به خانه ی عبدالله بن عباس گذر کرد، پس گروهی را دید که برای غذا واردش می شوند، پس بر ابن زبیر وارد شد و به او گفت: به خداوند سوگند آن گونه

ص: 736

---

1- ذخیره المآل: دست نویس است.

2- تذکره الحفاظ / 38 1.

3- الطبقات الكبرى نوشته ی ابن سعید / 369 2.

شدم که آن شاعر گفت:

فإن تصبک من الأيام قارعة \*\*\* لم تبک منک علی دنیا و لا دین

اگر بلایی مرگبار تو را رسد \*\*\* کس نه بر دنیا و نه بر دین تو می گیرد

(ابن زبیر) گفت: ای اعرج! چه شده است؟

گفت: این دو پسر عباس یکی مردم را فقیه می کند و دیگر مردم را غذا می دهد. پس برای تو مکرمتی باقی نگذارند.

پس عبدالله بن مطیع را خواست و گفت: نزد دو پسر عباس برو و به آن دو بگو: امیرالمؤمنین به شما گوید: شما و کسانی از مردم عراق که به شما گوش فرا می دهند، از نزد من بیرون روید، و آلا چنان و چنان می کنم.

عبدالله بن عباس گفت: به ابن زبیر بگو، به خداوند سوگند جز دو کس نزد ما نمی آید، مردی که خواستار فقه است و مردی که خواهان بخشش و فضل است، پس کدامیک را ممنوع می کنی؟

ابوطفیل عامر بن واثله ی کنانی که آن جا حاضر بود، شروع به خواندن کرد:

لا درّ درّ اللیالی کیف یضحکنا \*\*\* منها خطوب أعاجیب و یبکینا

و مثل ما یحدث الایام من غیر \*\*\* فی ابن الزبیر من الدنیا تسلینا

کنا نجیء ابن عباس فیفینا \*\*\* فقهاً و یکسبنا أجرأ و یهدینا

و لا یزال عبید الله مترعة \*\*\* جفانه مطعماً ضیفاً و مسکیناً

فالبر والذین و الدنیا بدارهما \*\*\* ننال منها الذی نبغی اذا شئنا

کار دوران نیکو نگشت، چگونه رخدادهای سخت شگفت آورش ما را می خندانند و می گریانند؟

و دگرگونی های روزگاران که در ابن زبیر پدید می آید، ما را از دنیا سرگرم می کند

نزد ابن عباس که می آمدیم به ما فتوا می داد، فقه می آموخت، هدایت می کرد و پاداش می رسانید

و عبیدالله همواره دیگهایش مملو بود و میهمان و نیازمند را اطعام می کرد

پس نیکی و دین و دنیا در خانه ی آن دو است آن چه را که خواهیم از آن به دست می آوریم اگر خواستیم

(تا پایان این ابیات) (1) و انتشار دادن ابن عباس - شاگرد امیرالمؤمنین علیه السلام تفسیر قرآن را در میان مردم مکه ثابت و محقق گشته است تا آن جا که ابن تیمیّه خود به آن اعتراف کرده است و از این رو مردم مکه را داناترین مردم به تفسیر توصیف نموده است و در «الإتقان» چنین آمده است: «ابن تیمیّه گوید: داناترین مردم به تفسیر اهل مکه هستند؛ چون آنان یاران ابن عباس می باشند، مانند مجاهد، عطاء بن ابورباح، عکرمه بنده ی ابن عباس، سعید بن جبیر، طاووس و غیر آنان.» (2)

## شام

اما داناترین و فقیه ترین مردم شام، ابوالدرداء است که از عبدالله بن مسعود آموخته و ابن مسعود از شاگردان امیرالمؤمنین علیه السلام است. ذهبی در شرح حال ابوالدرداء گوید: «او دانشمند مردم شام بود، و قاری مردم دمشق و فقیه و قاضی آنان بود.» (3) و موفق بن احمد مکی گوید: از ابوالدرداء نقل شده است: دانشمندان سه نفرند. مردی در شام - یعنی خودش - و مردی در کوفه - یعنی عبدالله بن مسعود - و مردی در مدینه - یعنی علی - پس آنکه در شام است از آنکه در کوفه است می پرسد و آنکه در کوفه است از آنکه در مدینه است می پرسد، و آن که در مدینه است از کسی نمی پرسد.» (4)

و محب الدین طبری گوید: «از ابوالزعراء، از عبدالله که گفت: «دانشمندان زمین سه نفرند، دانشمندی در شام، و دانشمندی در حجاز و دانشمندی در عراق، اما دانشمند مردم شام ابوالدرداء است، و اما عالم مردم حجاز علی بن ابیطالب می باشد، و اما دانشمند مردم عراق، برادر شماس است و دانشمند مردم شام و دانشمند مردم عراق نیازمند دانش اهل حجاز می باشند ولی دانشمند اهل حجاز

ص: 738

1- الاستیعاب / 3/ 937.

2- الإتقان فی علوم القرآن / 2/ 190.

3- تذکرة الحفاظ / 1/ 24.

4- مناقب امیرالمؤمنین / 55.

نیازمند آن دو نیست. حضرمی آن را نقل کرد.» (1) افزون بر تمام این ها است مراجعه ی معاویه - که خود فرماندار مردم شام است به امیرالمؤمنین علیه السلام در بسیاری از مشکلات، که ان شاءالله در آینده در مبحث اعلمیت از آن ها آگاه می شوید.

## بصره

اما بصره که امام علیه السلام خود وارد آن شدند و خطبه های بسیار و راهنمایی ها و موعظه های ایشان در آن، بر کسی پوشیده نیست و اگر خواهان تفصیل آن هستید به تاریخ ها مراجعه کنید، مانند تاریخ ابن جریر طبری و غیر آن.

نیز فرمانداری ابن عباس از طرف او بر بصره بر کسی پوشیده نمی ماند که مردم آن در طول اقامت او، فقه و تفسیر از او آموختند. پس تردیدی نمی ماند که دانش از امام علیه السلام به مردم بصره رسید. و در این جا برخی کلمات صریح در آموختن مردم بصره از ابن عباس شاگرد امام علیه السلام را برایتان می آوریم که از طرف ایشان فرماندار بصره بود:

«مدائنی از نعیم بن حفص نقل می کند که ابوبکر گفت: ابن عباس نزد ما به بصره آمد در حالی که در عرب مانندش کسی از نظر جسمی، علم، بیان، زیبایی و کمال نبود.» (2) و ابن سعد گوید: «ما را خبر داد عبدالله بن جعفر رقی از معتمر بن سلیمان، از پدرش، از حسن که گفت: نخستین کسی که در بصره شناخته شد، عبدالله بن عباس بود. گفت: او سخنوری با دانشی فراوان بود. گفت: سوره ی بقره را خواند و آیه آیه آن را تفسیر کرد.» (3)

و ابن حجر گفت: «زبیر با اسنادی از خود، نقل کرد که ابن عباس در رمضان مردم را شام می داد، در حالی که امیر بصره بود و ماه به پایان نمی رسید مگر آنکه

ص: 739

1- الریاض النضره / 2/ 199.

2- تذکره الحفاظ / 1/ 38. الإصابه / 2/ 322.

3- الطبقات / 2/ 367.

آنان را فقیه می کرد.» (1) پس روشن شد که علم امام علیه السلام در تمام شهرهای اسلامی منتشر شد، از مکه و مدینه و شام و بصره و غیر آن ها. اما لازم نیست هر کس از او آموخته یا دانش او را دریافت کرده از پیروان او و معتقدان به امامتش باشد که این کاملاً واضح است.

## کوفه

و اما به این گفته ی ابن تیمیّه: «بیشتر دانش او در کوفه بود.» این اشکال وارد می شود که: علم امام علیه السلام بعینه علم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است به اندازه ای در فراوانی و گستردگی بود که اگر همگی مردم جهان از او می گرفتند، تمام آنان را در بر می گرفت بدون این که دانش هایش به پایان رسد. کجا و چگونه کوفه و کوفیان گنجایش بیشتر دانش کسی را داشتند که بر منبر کوفه فرمود: «پیش از آنکه مرا از دست دهید، از من پرسید. در میان سینه ام، دانش بسیاری است، این زنبیل دانش است. این آب دهان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می باشد. این چیزی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را بدون وحی خداوند به من، چون دانه دادن پرند به جوجه اش به من خورانید. به خداوند سوگند اگر زیراندازی برایم پهن کنند که رویش بنشینم، برای اهل تورات با توراتشان و برای اهل انجیل با انجیلشان فتوا می دادم، تا این که خداوند تورات و انجیل را به سخن درآرد و بگوید: راست گفت علی، به آن چه در من نازل شده برایتان فتوا داده است در حالی که شما کتاب را می خوانید، آیا به عقل در نمی یابید؟» و حضرتش به سینه اش اشاره کرده می فرمود: «چه بسیار دانش هایی که در این جاست کاش برایش نگهدارنده ای می یافتم.»

و نیز فرمود: «اگر می خواستم، در تفسیر سوره ی فاتحه هفتاد شتر را بار گران می کردم.»

و اگر مراد ابن تیمیّه چنین بوده که بیشتر دانش ایشان در کوفه بوده است، پس این اشکال به آن وارد است که اکثر دانش ایشان در مدینه بوده نه در کوفه. از آن رو

ص: 740

---

1- الإصابة 2/ 325. و در آن به جای «یعشی»، «یغشی» آمده است.



که مراجعه ی شیوخ سه گانه و دیگر اصحاب به ایشان در گرفتاری ها و مشکلات در مدینه بود. و اما در کوفه حضرتش علیه السلام فرصتی برای آموزش و ارشاد نیافت؛ چون بیشتر مشغول تدارک جنگ با ناکثین و قاسطین و مارقین بود.

ابن تیمیّه گوید: «هرچند که مردم کوفه قرآن و سنّت را حتّی پیش از خلافت عثمان آموخته بودند، چه رسد به علی.»

گوییم: مراد ابن تیمیّه این است که مردم کوفه در دوران عمر بن خطّاب قرآن و سنّت را آموختند ولی این از چند جهت توهمی باطل و خیالی نادرست است:

نخست: کوفه در سال هفدهم به تصرّف مسلمانان درآمد، و مرگ عمر بن خطّاب در سال بیست و سوم هجری بود. پس چگونه مردم کوفه یا بیشتر آنان قرآن و سنّت را در مدّت شش سال فرا گرفتند؟ با این که عمر بن خطّاب خود تنها سوره ی بقره را در دوازده سال آموخت، آن گونه که در «الدرّ المنثور» (1) و دیگر کتاب ها آمده است؟

دوم: چگونه ابن تیمیّه ادّعا می کند که مردم کوفه قرآن و سنّت را از عمر بن خطّاب آموخته اند در حالی که نادانی عمر به لفظها و معنی های قرآن و هم چنین دوری او از سنّت شریف و معالم آن ثابت و مشهور است؟! و اگر مراد او، آموزش قرآن و سنّت از پیروان و طرفدارانش می باشد که شأن و مرتبه ی آنان از پیشوایشان پایین تر و کم تر است.

سوم: آن کسی که از سوی عمر بن خطّاب وارد کوفه شد، عمّار بن یاسر با همراهی عبدالله بن مسعود بود که اگر منظور ابن تیمیّه آموختن مردم کوفه از این دو نفر باشد، این برایش زیان دارد و سودی در بر ندارد. این دو صحابی جلیل القدر هرچند که عمر بن خطّاب آن دو را به کوفه فرستاده بود از مشهورترین و فاضل ترین شاگردان امیرالمؤمنین علیه السلام و دانش آموختگان از او می باشند.

پس ثابت شد که مردم کوفه قرآن و سنّت را از باب مدینه العلم که علی

ص: 741

است، آموخته و دریافت کرده اند. و سپاس خداوند را بر آشکار شدن حق. اینک چند گواه بر آن چه گفتیم برایتان می آوریم:

ابن سعد گفت: «ما را خبر دادند عفان بن مسلم و موسی بن اسماعیل، از وهیب، از داوود، از عامر که گفت: عبدالله بن مسعود مهاجر در حمص بود، پس عمر او را روانه ی کوفه کرد و برای مردمش نوشت: من - قسم به خداوندی که پروردگاری جز او نیست - او را برای شما، بر خود برگزیدم، پس از او برگزید.» (1) و ابن سعد گفت: «ما را خبر داد وکیع بن جراح، از سفیان، از ابواسحاق، از حارثه بن مضرب که گفت: نامه ی عمر بن خطاب چنین بر ما خوانده شد: اما بعد؛ من عمار بن یاسر را امیر کردم و ابن مسعود را به عنوان آموزگار و وزیر به سوی شما فرستادم و ابن مسعود را بر بیت المال شما گماردم و آن دو از برگزیدگان اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم و از لشکریان بدر هستند، پس به آنان گوش فرا دهید و اطاعت کنید و اقتدا نمایید و شما را بر خودم به فرزند ام عبد برتری دادم. و عثمان بن حنیف را بر حومه ی شهر فرستادم و هر روز برایشان یک گوسفند، روزی قرار دادم، شکم و نیمی از آن را برای عمار قرار دهید، و بقیه را میان این سه نفر تقسیم کنید.» (2) و ابن عبدالبر گوید: «عمر بن خطاب او را به کوفه فرستاد همراه با عمار بن یاسر و برای آنان نوشت: عمار بن یاسر و عبدالله بن مسعود را برای شما آموزگار و وزیر فرستادم و آن دو از برگزیدگان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و از اهل بدر می باشند، پس به آنان اقتدا کنید و سخنشان را گوش دهید و شما را بر خود نسبت به عبدالله بن مسعود برتر داشتم.» (3) و گفت: «شعبه از ابواسحاق از حارثه بن مضرب روایت کرد که گفت: نامه ی عمر را برای مردم کوفه خواندم: اما بعد عمار را امیر و عبدالله بن مسعود را وزیر و معلّم به سوی شما فرستادم و هر دو از برگزیدگان یاران محمد صلی الله علیه و آله و سلم می باشند. پس به آنان گوش فرا دهید و اقتدا کنید، شما را نسبت به عبدالله بن مسعود بر خودم

ص: 742

1- طبقات ابن سعد / 3/ 157.

2- طبقات ابن سعد / 3/ 255.

3- الاستیعاب / 3/ 992.

برتری دادم.» (1) و ابن اثیر گفت: «عمر بن خطاب او را کارگزار بر کوفه قرار داد و برای مردمش نوشت: اما بعد، من عمّار را امیر و عبدالله بن مسعود را وزیر و معلّم برایتان قرار دادم و آن دو از برگزیدگان یاران محمّد صلی الله علیه و آله و سلم می باشند، پس به آنها اقتدا کنید.» (2) و ذهبی گفت: «ثوری، از ابواسحاق، از حارثه بن مضرب نقل کرد که گفت:

نامه ی عمر بر ما خوانده شد: عمّار بن یاسر را امیر بر شما و عبدالله بن مسعود را معلّم و وزیر به سوی شما فرستادم. و آن دو از برگزیدگان یاران محمّد صلی الله علیه و آله و سلم و از اهل بدر می باشند. به آن دو اقتدا کنید و گوش فرا دهید و عبدالله بن مسعود را برای شما بر خودم برتر داشتم.» (3) و ابن حجر گفت: «عمر او را روانه ی کوفه کرد، تا به آنان امور دینشان را بیاموزد، و عمّار را امیر فرستاد و گفت: آن دو از برگزیدگان یاران محمّد صلی الله علیه و آله و سلم می باشند، پس به آن دو اقتدا کنید.» (4) در شرح حال عمّار گفت: «سپس عمر او را کارگزار کوفه کرد و برایشان نوشت او از برگزیدگان یاران محمّد صلی الله علیه و آله و سلم است.» (5) و از تمامی آن چه آوردیم دیگر گفته ی او آشکار می شود: «فقیهان مردم مدینه دین را در خلافت عمر آموختند.» افزون بر اینکه مراجعه ی فراوان خود عمر به امام علیه السلام در گرفتاری ها ثبوت و شهرت یافته است. و چنان چه مردم مدینه در خلافت عمر دین را آموخته اند به ناچار آن را از امیرالمؤمنین علیه السلام، باب مدینه العلم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، فرا گرفته اند، نه از عمر که این گفته اش شهرت یافته است: «اگر علی نبود عمر به هلاکت می رسید.» و نیز گفته است: «تمام مردم از عمر فقیه ترند حتی خانم های در حجله» و نیز: «آیا تعجب نمی کنید از پیشوایی که خطا کرد و زنی صحیح عمل کرد، با پیشوایتان درگیر شد و او را شکست داد.»

ص: 743

1- همان/ 1140.

2- اسدالغابة / 3/ 258.

3- تذکرة الحفاظ / 1/ 14.

4- الإصابة / 2/ 361.

5- الإصابة / 2 / 506.

اما این گفته ابن تیمیّه: «آموزش دادن معاذبن جبل به مردم یمن و اقامت او در میان آنان طولانی تر از علی است و لذا مردم یمن از معاذبن جبل بیش از علی روایت کرده اند.» این گفته شامل ادعاهای باطل چندی است:

1 - آموزش دادن معاذبن جبل مردم یمن را.

2 - اقامت معاذبن جبل در میان مردم یمن.

3 - آموزش دادن معاذبن جبل اهل یمن را بیشتر از آموزش دادن علی علیه السلام است.

4 - اقامت معاذ در میان آنان بیشتر از مقام علی علیه السلام است.

5 - روایت کردن مردم یمن از معاذ.

6 - آن چه از معاذ روایت کرده اند، بیشتر از آنی است که از علی علیه السلام روایت کرده اند.

ابن تیمیه هیچ دلیل و گواهی بر این ادعا ندارد و آوردن آن ها برای رویارویی با امامیه چیزی جز نابخردی و بی شرمی نیست؛ بلکه بیشتر آن ها در پرتو گفته های اهل سنت و روایت هایشان قابل اثبات نیست و تفصیلش چنین است:

اساس این مطلب، فرستادن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امیرالمؤمنین علیه السلام و معاذبن جبل را به یمن می باشد. لیکن فرستادن امام مورد اتفاق هر دو گروه است، اما فرستادن معاذبن جبل، فقط بر اساس روایت های اهل سنت است و جایز نیست که شیعه را به آن ملزم کنند و اگر آن را هم بپذیریم، سودی برای ابن تیمیّه ندارد. چون تردیدی در فرستادن امام علیه السلام برای آموزش و ارشاد نیست. و فرستادن معاذبن جبل برای سر و سامان دادن به وضع دنیایی خود او بود. همان گونه که پیشتر در پاسخ به سخن عاصمی آوردیم.

اما آن چه بعضی از اهل سنت آورده اند که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم معاذ را برای قضاوت به یمن فرستاد، باطل محض و صرفاً یک جعل است که حدیث صحیحی درباره اش وارد نشده است؛ بلکه اصل در آن حدیثی است که ترمذی روایت کرده

است و او و دیگرانی از بزرگان دانشمندان آن را قدح کرده اند و اگر تفصیل این سخن را در اثبات ساختگی بودن این حدیث، بر پایه ی سخنان مشاهیر اهل سنت خواستار باشی، به کتاب «استقصاء الإفحام فی الرد علی منتهی الکلام» مراجعه کنید.

و اگر فرستادن معاذبن جبل به یمن برای کار دنیایی خاص خودش باشد، جایز نیست گفته شود که او برای آموزش دادن به آن جا رفته است، چه رسد به این که گفته شود که آموختن مردم یمن از او، بیشتر از آموختن آنان از علی بوده است. و به فرض اینکه معاذ به آموزش پرداخته باشد، شکی نیست آن چه القا کرده فاسد است، بر پایه ی آن چه سابقاً از نادانی معاذ نسبت به مسائل حلال و حرام آورده شد، هر کس خواهد به آن مراجعه کند. و آن گاه اگر معاذ عمر نوح داشته و تماش را در میان مردم یمن سپری کرده باشد، ذره ای سود به آنان نرسانده، چه رسد به اینکه در آموزش مردم یمن، بر باب مدینه العلم برتری یابد.

و به فرض بپذیریم که برای آموزش به یمن فرستاده شد آن گونه که دروغ گویان از اهل سنت می گویند، برتری دادن آموزش او را بر آموزش امام علیه السلام جایز نیست به جهت نبود هرگونه اختلافی میان مسلمانان که ایشان علیه السلام برتر از معاذبن جبل می باشد و بر این پایه، اگر معاذ به اندازه ی عمر نوح در میان مردم یمن بود و امام علیه السلام جز مدّت کوتاهی در آن جا نمانده باشد، آموزش امام علیه السلام بر آموزش معاذ ترجیح دارد و دارای تأثیر بیشتر و بهره ی فراوان تر است.

و بعد از این خواهید دانست که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نخست خالدبن ولید را به سویشان فرستاد و او شش ماه در میان آنان ماند و به اسلام دعوت کرد ولی هیچ کس او را اجابت نکرد. سپس امام علیه السلام را فرستاد و در اولین روز همدان بر دست حضرت اسلام آورد. و این راست ترین گواه است بر اینکه سخن فاضل، تأثیر بیشتری بر سخن مفضول دارد هر چند که اقامت مفضول طولانی تر و دعوتش بیشتر باشد... و از این جا باطل بودن مقایسه آموزش امام علیه السلام با آموزش دیگری آشکار می شود؛ چه رسد به آموزش معاذ با آموزش ایشان. و چه نیکو حضرتش علیه السلام فرمود: «کسی از این

امت با آل محمد علیهم السلام مقایسه نمی شود و کسی را همسان آنان نگرداند آن که نعمتش را تا ابد بر آنان گسترانده است.»

اما آن چه ابن تیمیّه در گفته اش ادعا کرده است که «شریح و دیگر بزرگان تابعان به دست معاذبن جبل فقیه شدند.» دروغی ناشایسته است که هیچ کدام از اولیای ابن تیمیّه تصحیح آن را بر پایه ی اصول اهل سنت نتوانند چه رسد به راه امامیه. و آموزش دیدن شریح از معاذ را کسی جز علی بن مدینی آن هم بدون اطمینان از آن، بلکه از گوینده ی مجهولی آن را حکایت کرده است. در کتاب «الإصابة» در شرح حال شریح آمده است: «ابن مدینی گفت: پنجاه و سه سال قضاوت کوفه را بر عهده داشت و هفت سال در بصره فرود آمد و گفته می شود: از معاذ هنگامی که در یمن بود آموخت.» (1) روشن است که این چنین امری تنها به گفته ی شخصی مجهول ثابت نمی شود؛ بلکه با کنکاش در کتاب های رجال و شرح حال قرآنی به دست می آید که آن را نفی می کند، از جمله: ذکر نشدن معاذ در زمره ی کسانی که شریح از آن ها روایت کرده است، که اگر از او فقه آموخته بود، قطعاً نامش پیش از دیگران ذکر می شد و حداقل باید در میان آنان از او یاد می شد و این است متن شرح حال ابن حبان از شریح: «شریح بن حارث قاضی کنندی ملازم آنان است... کنیه اش ابوامیه است و گفته شده: ابوعبدالرحمان. او قیافه شناس، شاعر و قاضی بود و از عمر بن خطاب روایت می کرد. شعبی از او روایت کرد. سال هفتاد و هشت یا هشتاد و هفت درگذشت؛ در حالی که سنش یکصد و ده سال بود. و گفته شده: یک صد و بیست سال. مدت هفتاد و پنج سال قضاوت کرد که تنها سه سال در فتنه ی ابن زبیر از آن برکنار بود.» (2) و نووی گفت: «پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را درک کرد ولی او را ملاقات نکرد. و گفته شده او را ملاقات کرد، ولی مشهور گفته ی نخست است. یحیی بن معین گفت: در دوران

ص: 746

---

1- الإصابة/ 2/ 144.

2- الثقات، نوشته ی ابن حبان/ 4/ 352.

پیامبر بود ولی از ایشان نشنید. از عمر بن خطّاب، علی، ابن مسعود، زیدبن ثابت، عبدالرحمان بن ابوبکر و عروة البارقی روایت کرده است.» (1) و ابن حجر گوید: «از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مرسلأ و از عمر، علی، ابن مسعود، عروة البارقی و عبدالرحمان بن ابوبکر روایت کرد.» (2) و خزرچی گفت: «از بزرگان علما و باهوش ترین عالمیان بود، از علی و ابن مسعود روایت کرد و شعبی و ابوائل از او روایت کردند.» (3) و ذکر نکردن معاذ در زمره ی کسانی که شریح از او روایت کرده است، قرینه ی بسیار روشنی است بر این که از او روایت نکرده است؛ چون اگر اندکی هم از او روایت کرده بود، نام برده می شد؛ چون ابن تیمیّه بر این دیدگاه است که کمی روایت دلیل بر گرفتن اندک است، پس هنگامی که اصلاً ذکر نشود بدین معنی است که ابدأ از او دانش نگرفته است.

تمام آن چه آورده شد در مورد فقه آموزی شریح از معاذ می باشد.

اما ادّعی فقه آموزی دیگر بزرگان تابعان از معاذبن جبل، ادّعی خالی از دلیل است که هیچ گوینده معروف یا مجهولی آن را بازگو نکرده است.

و اما این گفته ابن تیمیّه: «هنگامی که علی وارد کوفه شد، شریح، در آن جا قاضی بود» نیز سخنی کاملاً بی فایده است، و کدام دلیل بر درستی قضاوت او در کوفه پیش از ورود امام علیه السلام به آن جا وجود دارد در حالی که چه بسیار جاهلانی که به قضاوت منصوب شدند؟ و اگر هم پذیرفتیم لیکن او از کسانی است که از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است، همان گونه که دانستید. افزون بر این در مشکلاتی که برایش پیش می آمد به امام علیه السلام و عبیدهالسلمانی که از شاگردان امام بود، مراجعه می کرد... آن گونه که به زودی خواهی دانست، پس بی نیاز از دریافت از امام علیه السلام نبود، همان گونه که آن سه تن و بزرگان اصحاب بی نیاز نبودند.

ص: 747

---

1- تهذیب الأسماء واللغات / 1/ 243.

2- تهذیب التّهذیب / 4/ 326.

3- خلاصه ی تهذیب التّهذیب / 168.

پس گفته اش: «او و عبیده‌السلمانی به وسیله ی دیگری فقیه شدند» مردود است؛ چون فقه آموزی شریح از غیر امام علیه السلام ادّعی بی دلیل است، امّا تفقه او از معاذبن جبل آن گونه که گمان می برد همان گونه که دانستید دلیلی بر آن ندارد، بلکه دلیل بر نبود آن است. امّا در مورد تفقه او از غیر معاذ، آن غیر کیست؟

و امّا ادّعی تفقه عبیده‌السلمانی از غیر امام علیه السلام از دروغ های شگفت انگیز است. به علّت اجماع علمای رجال بر تفقه عبیده‌السلمانی از امام و عبدالله بن مسعود. سمعانی گوید: «او از یاران علی و ابن مسعود است، حدیث او در صحیحین نقل شده است... واحمدبن عبدالله عجللی گوید: عبیده سلمانی نابینا بود و یکی از یاران عبدالله است که می خوانند و فتوا می دهند. واگر برای شریح اشکالی پیش می آمد می گفت: این جا مرد آگاهی از بنی سلمه است و آنان را نزد عبیده می فرستاد و ابن سیرین بیشترین روایت را از او نقل کرده است و هرچه ابن سیرین از عبیده روایت کرده به غیر از رأی او، از علی است و به سال هفتاد و دو یا سه هجری درگذشت.» (1) و نووی گفت: «او به مصاحبت علی مشهور است. شعبی و نخعی و ابو حصین و ابن سیرین و دیگران از او روایت کردند، ساکن کوفه شد و به مدینه رفت و با علی در جنگ خوارج حضور داشت، و یکی از یاران ابن مسعود بود که می خواندند و فتوا می دادند، و اگر برای شریح چیز مشکلی پیش می آمد نزد عبیده می فرستاد...» (2) و مزی گفت: «عجللی گفت: کوفی، تابعی و ثقه است، دو سال پیش از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اسلام آورد و پیامبر را ندید و از یاران علی و ابن مسعود بود و نابینا بود.

و اگر مشکلی برای شریح پیش می آمد نزد او می فرستاد. و هرچه ابن سیرین از عبیده روایت کرده از علی است جز رأیش.» (3)

و ابن حجر گفت: «از اصحاب علی و عبدالله بود.» (4)

ص: 748

1- الأنساب: السلّمانی.

2- تهذیب الأسماء و اللغات / 1/ 317 و در آن به جای «أرسل» «أرسلهم» آمده است.

3- تهذیب الکمال / 19/ 266.

4- تهذیب التهذیب / 7/ 84.



و نیز گفت: «علی بن مدینی او را از فقهاء، در زمره ی اصحاب ابن مسعود، برشمرده است.» (1) پس روشن شد آن چه از فقه آموزی عبیده ی سلمانی از غیر امام علیه السلام آورده است، دروغی محض و بهتانی خالص است، چون تقه او جز از او بدون واسطه یا باواسطه ی شاگرد او عبدالله بن مسعود نیست، لیکن فقه آموزی او از امام علیه السلام و همان گونه که آوردیم آموزش از او لازمه اش تشیع و پیروی نیست و از این رو ملاحظه کنیم که این دو مرد بر مذهب امام علیه السلام نبودند، بلکه بعضی فتوهای آن دو در کوفه بر خلاف رأی ایشان بود. جز این که امام آن دورا به سبب پرهیز از فتنه و اختلاف ترک فرمود. در بخاری آمده است: «ما را حدیث کرد علی بن جعد، از شعبه بن ایوب، از ابن سیرین، از عبیده از علی که گفت: قضاوت کنید آن گونه که قضاوت می کردید من از اختلاف اکراه دارم، تا مردم بر جماعت باشند، یا بمیرم آن گونه که یارانم مردند.» (2) و شارحان بخاری آن را توضیح داده اند. ابن حجر گوید: «گفته اش: از علی که گفت: قضاوت کنید آن گونه که در روایت کشمیهنی است آن گونه که قضاوت می کردید. گفته شد: و در روایت حماد بن زید از ایوب آمده است: آن به علت گفته ی علی در فروش ام ولد است، که او و عمر نظرشان بود که فروخته نمی شود و این که او از این نظر برگشت و نظرش این شد که فروخته شوند. عبیده گفت: پس به او گفتم:

رأی تو و عمر در جماعت برای من محبوب تر است از رأی تو به تنهایی در جدایی.

پس علی گفت آن چه را که گفت. گفتم: از روایت حماد بن زید آگاه شدم، ابن منذر از علی بن عبدالعزیز از ابونعیم از او نقل کرده است و آن گاه عبیده به من گفت: علی نزد من و شریح کسی را فرستاد و گفت: من اختلاف را دوست نمی دارم، پس قضاوت کنید آن گونه که قضاوت می کردید. آن را تا عبارت «یارانم مردند» آورده است. گفتند:

ص: 749

---

1- تهذیب التهذیب 7 / 85.

2- صحیح بخاری 5 / 81. فضیلت های یاران پیامبر، منقبت های علی.

پس علی پیش از آنکه جماعتی باشد، کشته شد. گفته اش: من اختلاف را دوست ندارم، یعنی آن چه را که منجر به درگیری می شود. ابن الیقین گوید: یعنی مخالفت ابوبکر و عمر، و غیر او گفت: مراد مخالفتی است که منجر به نزاع و فتنه شود، و گفته اش بعد از آن، مؤید این است: تا این که مردم بر جماعت باشند...» (1) پس دفع شد آن چه که با این گفته اش به دنبال آن بود: «دانش اسلام پیش از آمدن علی به کوفه، در مدائن منتشر شد.» از آن چه دانستید که دانش اسلام تنها از سوی باب مدینة العلم انتشار یافت، نه دیگری. و این که راهی به دانش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جز از این در نیست. هر کس به سویی رفت فرمان پیامبر را امتثال کرده است، و هر کس که به سویی نرود هلاک شد و زیان دید. و هر چه از این در بیرون آمد، دانش و نور و هدایت است و هر چه از غیر او باشد، نادانی و تاریکی و گمراهی است.

و به فضل الهی نقش و نگارهای ابن تیمیّه را کاملاً ویران کردیم و تمامی بافته هایش را در هم ریختیم و از گفته های ناحق او نه به اندازه ی نقیر (2) و نه قطمیر (3) را رها نکردیم، و سپاس فراوان فراوان خداوند را بر این.

## 5- با سخن یوسف اُغور درباره ی این حدیث

### اشاره

یوسف اُغور واسطی در «رساله اش» در ردّ بر شیعه درباره ی حدیث مدینة العلم چنین پاسخ داده است: «دومین حجّت رافضی ها به دانش، حدیث انا مدینة العلم و علی بابها می باشد و پاسخ به آن نیز از چند وجه است:

یکی از آن ها: این حدیث متضمّن اثبات علم برای علی است و شکی نیست که او دریای دانش ژرفی است که کسی به قعرش راه نمی یابد، اما متضمّن اثبات برتری او بر دیگری نیست، به دلیل ثابت بودن دانش به طور مساوی برای غیر او، بنا

ص: 750

---

1- فتح الباری 7 / 59. بنگرید: عمدة القاری 16 / 218 و ارشاد السّاری 6 / 118.

2- نقیر: گودی کوچک بر پشت هسته ی خرما.

3- قطمیر: پوسته ی نازک میان خرما و هسته ی آن.

به فرموده ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره ی گروه اصحاب: اصحابم همانند ستارگان هستند به هر کدام که اقتدا کردید، هدایت یافته اید. پس دانش برای همگی آنان اثبات شد.

دومین آن ها: بعضی اهل سنت افزون بر این مقدار نقل می کنند و آن اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من شهر دانشم و علی در آن است، و ابوبکر و عمر و عثمان دیوارها و ستون های آن هستند. و در فضایی خالی است، و دیوارها و ستون ها دیواره ی محیط می باشند، سپس برتری آن ها بر در ظاهر است.

سومین آن ها: اینکه در تأویل «علی بابها» گفته اند که یعنی در آن مرتفع است و بر این پایه احتجاج به آن برای رافضی ها باطل می شود.»  
گویم: اما وجه اول، پاسخش از چند وجه است:

### **دلالت حدیث بر برتری علم امام**

اول که: حدیث «أنا مدينة العلم و علی بابها» متضمّن برتری علم امام علیه السلام بر دانش غیر اوست، نه بر اثبات علم برای ایشان علیه السلام، آن گونه که اعور گمان برده است، چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کسی را باب خودش قرار می دهد که به بالاترین مرتبه و برترین دانش نسبت به دیگران رسیده باشد که خود شهر دانش است و این کاملاً آشکار است.

### **دلالت آن بر احاطه داشتن بر دانش های پیامبر**

و دومین آن ها: این حدیث دلالت دارد بر احاطه امیرالمؤمنین علیه السلام و علم او بر تمام دانش های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، و در برتری دانش پیامبر کسی شک ندارد پس کسی که به تمام دانش های او دانا باشد، ضرورتاً دانش او بر دیگران برتری دارد.

### **دلالت آن بر اعلمیت**

و سومین آن ها: این حدیث دلالت بر اعلمیت امام علیه السلام دارد، همان گونه که گروهی از بزرگان اهل سنت به آن اعتراف کرده اند، مانند ابوبکر محمدبن علی خوافی، و شهاب الدین احمد، و ابن روزبهان شیرازی، و عبدالرؤف مناوی، و

ابن حجر مکی، و غیر آنان؛ و بر شماسست مراجعه به سخنان آنان و دیگران تا به گفته های نادرست اعور فریفته نشوید.

### باطل بودن ادعای مساوی بودن اصحاب در دانش

چهارم این که: این گفته او که: به دلیل ثابت بودن دانش برای غیر او به طور مساوی، از گفته های باطل آشکار است، چون وجود اختلاف در درجات دانش اصحاب از امور ضروری و غیر انکار نزد هر شخص فهمیده ای است؛ چه رسد به دانشمندان بزرگ.

### حدیث «اصحابی کالنجوم» ساختگی است

و پنجمین آن: احتجاج او به حدیث «اصحابم چون ستارگان هستند به هر یک اقتدا کردید، هدایت یافته اید» از مطالب شگفت انگیز است، این حدیث دروغ است، و بزرگان پژوهشگران از اهل سنت به ساختگی بودنش حکم داده اند، همان گونه که به تفصیل در بخش حدیث ثقلین دانستید، و در این جا به بخشی از گفته های قوم اشاره می کنیم:

1 - نصّ گفته ی حافظ مغرب، ابوعمربن عبدالبرّ قرطبی چنین است:

«مزی در مورد فرمایش صلی الله علیه و آله و سلم «اصحابم مانند ستارگان هستند» گفت: اگر این خبر صحیح باشد، معنایش درباره ی آن چه از او نقل کردند و به آن شهادت دادند، بر ضدّ او خواهد بود، پس تمام آن ها ثقه و مورد اطمینان نسبت به آن چه آورده، می باشند و نزد من غیر این جایز نیست. و اما درباره آن چه در این مورد به رأی خود گفته اند، اگر خودشان هم چنین عقیده ای داشته باشد، هرگز یکی دیگری را تخطئه نمی کرد و بعضی برخی دیگر را انکار نمی نمود، و هیچ یک از آنان به گفته ی صاحبش رجوع نمی کرد. پس تدبّر کن.

و از محمّدبن ایوب رقی نقل شده که گفت: ابوبکر احمد بن عمر و بن عبدالخالق بزار گفت: از آن چه در دست عامّه و از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت می شود، سؤال کردید، از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت می کنند که فرمود: مثال اصحاب من چون ستارگان

ص: 752

است که بر هر کدام اقتدا کنند، هدایت یابند، گفت: و این سخن از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم صحیح نمی باشد. آن را عبدالرحیم بن زید عمی از پدرش از سعید بن مسیب از ابن عمر از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرد. و شاید که آن را عبدالرحیم از پدرش از ابن عمر روایت کرده باشد. و ضعیف بودن این حدیث از جهت عبدالرحیم بن زید است؛ چون اهل علم در روایت کردن حدیث او سکوت اختیار کرده اند.

و هم چنین این سخن از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ناپسند است، و با اسناد صحیح از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است: بر شماست به سنت من و سنت خلفای راشدین مهدیین بعد از من، پس آن را با دندان نگه دارید. و این سخن اگر ثابت شود، معارض حدیث عبدالرحیم است، پس چگونه خواهد بود در حالی که ثابت هم نشده است.

و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بعد از خود، اختلاف میان اصحابش را روا نمی دارد. و خداوند دانایتر است. این پایان سخن بزار است.

ابوعمر گفت: ابوشهاب خیاط، از حمزة الجزری، از نافع، از ابن عمر روایت کرد. گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اصحابم مانند ستارگان هستند پس گفته ی هر کدام را گرفتید هدایت یافتید. و این نمی تواند صحیح باشد و کسی که به آن احتجاج کند آن را از نافع روایت نمی کند و به هر حال گفته ی بزار صحیح نیست؛ چون اقتدا به یکایک یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای کسی است که نسبت به پاسخ پرسش ها نادان باشد و کسی که چنین حالتی داشته باشد، تقلید بر او واجب است و ایشان اصحابش را به اقتدای بعضی از بعضی دیگر فرمان نداد، هنگامی که تأویل روان جایز و ممکن در اصول کردند؛ بلکه هر یک از آنان ستاره ای است که عامی نادان جایز است به او اقتدا کند در مورد آن چه در دینش به آن نیازمند است و به همین ترتیب دیگر دانشمندان از عموم مردم، و خداوند دانایتر است.

و در این حدیث غیر از آن چه بزار ذکر کرده است، اسناد دیگری هم روایت شده است، از سلام بن سلیم که گفت: حدیث کرد ما را حارث بن غصین، از اعمش، از ابوسفیان، از جابر که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اصحاب من همانند ستارگان اند به هر کدام اقتدا کردید، هدایت یافتید. ابوعمر گفت: به این اسناد

حجّتی برپا نمی شود؛ چون حارث بن غصین ناشناخته است.» (1) و این سخن از چندین وجه دلالت دارد بر باطل بودن حدیث ستارگان که بر هشیاران پوشیده نمی ماند.

2 - ابن تیمیّه حرّانی گوید: «اما گفته اش: اصحابم همانند ستارگان اند پس به هر یک اقتدا کنید هدایت یافته اید، این حدیث ضعیف است، و بزرگان حدیث آن را ضعیف دانسته اند. بزار گفت: این حدیثی است که صحّت صدور آن از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ثابت نمی باشد، و در کتاب های حدیث مورد اعتماد نیست.» (2) 3 - ابوحنّان محمد بن یوسف غرناطی گفت: «زمخشری گوید: اگر بگویی:

چگونه قرآن بیانگر هر چیز است؟ گویم: مراد این است که هر چیز از امور دین را بیان کرده است، به گونه ای که نص بر بعضی از آن ها می باشد و احاله داده است به سنت آن گونه که فرمان داده است به پیروی و اطاعت رسول خدا و گفته شده است:

«وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ» (3) و این گونه بر اجماع برانگیخت: «وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ» (4) و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیروی از اصحابش و اقتدا به آثارشان را پسندید با فرموده اش: اصحابم چون ستارگان اند به هر کدام اقتدا کردید، هدایت یافتید و آنان کوشیدند و قیاس کردند و راه های قیاس و اجتهاد را هموار کردند پس سنت و اجماع و قیاس و اجتهاد مستند به تبیین کتاب شد، و از این رو، قرآن، تبیان برای هر چیز شد. تمام شد.

اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به پیروی از اصحابش و اقتدا به آثار ایشان راضی شد، حدیثی ساختگی است که به هیچ وجه صدور آن از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ثابت نمی باشد.

نصّ گفته ی حافظ ابو محمد مد علی بن احمد بن حزم در رساله اش درباره ی باطل کردن رأی و قیاس و استحسان و تعلیل و تقلید چنین است: و این خبر دروغ، ساختگی و باطل است و هرگز صحیح نمی باشد. و با اسناد به بزار صاحب مسند آورده که گفت: از آن چه روایت شده از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که در دست عامّه است سؤال

ص: 754

1- جامع بیان العلم / 2/ 89-90.

2- منهاج السنّة / 4/ 239.

3- نجم / 3.

4- نساء / 115.

می‌کنید که فرمود: چه بسا که مثال اصحاب من مثل ستارگان یا چون ستارگان است به هر یک اقتدا کنند، هدایت یافته‌اند. و این سخن از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم صحیح نمی‌باشد، آن را عبدالرحیم بن زید العمی از پدرش از سعید بن مسیب از ابن عمر از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است. ضعف حدیث از سوی عبدالرحیم حاصل شده است؛ چون اهل علم نسبت به روایت حدیث او سکوت اختیار کرده‌اند. و سخن نیز ناشناخته و ثابت نشده است و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اختلاف اصحابش را بعد از خودش مباح نمی‌داند. این متن گفته‌ی بزار بود و ابن معین گوید: عبدالرحیم بن زید بسیار دروغگو، خبیث و بی‌ارزش است و بخاری گوید: او متروک است. و نیز حمزه آن را روایت کرده است و این حمزه ساقط و متروک است.» (1)4 - و ابوالفضل عبدالرحیم بن حسین عراقی گوید: «حدیث: یارانم چون ستارگان اند به هر کدام اقتدا کردید، هدایت یافته‌اید. دارقطنی در «الفضائل» و ابن عبدالبر در «العلم» از طریق خودش آن را از حدیث جابر، روایت کرده و گفته: این اسنادی است که حجّتی بر پا نمی‌دارد؛ چون حارث بن غصین ناشناخته است، و آن را عبد بن حمید در مسندش از روایت عبدالرحیم بن زید العمی از پدرش از ابن مسیب از ابن عمر روایت کرده است. بزار گوید: منکر است و صحیح نیست. و ابن عدی در «الکامل» از روایت حمزه بن ابوحزمه ی نصیبی با این لفظ روایت کرده است: «پس به قول هر یک عمل کردید»، به جای «اقتدا کردید» و اسنادش به جهت حمزه ضعیف است؛ چون او به دروغ‌گویی متهم شده است و بی‌هقی در «المدخل» از حدیث عمر و از حدیث ابن عباس مانند آن را به وجه دیگری به طور مرسل روایت کرده و گفته است: متن آن مشهور و اسنادهایش ضعیف است و در این مورد اسنادی ثابت نشده است. و ابن حزم گوید: دروغ شمرده شده، ساختگی و باطل است. بی‌هقی گوید:

بعضی معنای آن را روایت می‌کنند.» (2)5 - حافظ ابن حجر گوید: «(حدیث) اصحابم همانند ستارگان اند به هر کدام اقتدا کردید، هدایت یافتید. عبد بن حمید در مسندش از طریق حمزه ی نصیبی از

ص: 755

---

1- البحرالمحیط 5/ 527-528.

2- تخریج احادیث المنهاج - خطّی است.

نافع بن عمر نقل کرده است و حمزة واقعاً ضعیف است. و دارقطنی در غرائب مالک از طریق جمیل بن زید از مالک از جعفر بن محمد از پدرش از جابر آن را روایت کرده است و جمیل شناخته نشده است و نه در حدیث مالک و نه کسانی که بالاتر از او هستند اصلی ندارد. و بزار از روایت عبدالرحیم بن زید العمی از پدرش، از سعید بن مسیب، از عمر آن را آورده است، و عبدالرحیم بسیار دروغ گو است. و نیز از حدیث انس آورده و اسنادش واهی است. و قضاعی در مسند الشهاب خودش آن را از حدیث اعمش از ابوصالح از ابوهریره روایت کرده است و در اسنادش جعفر بن عبدالواحد هاشمی است که او بسیار دروغ گو می باشد. و ابوذر هروی در کتاب السنة آن را به طور منقطع روایت کرده از حدیث مندل از جویر از ضحاک بن مزاحم و او در نهایت ضعیف است.

ابوبکر بزار گوید: صحّت این سخن از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ثابت نیست. و ابن حزم گوید: این خبر دروغ شمرده شده، ساختگی و باطل است. بیهقی در «الاعتقاد» به دنبال حدیث ابوموسی اشعری که مسلم آن را نقل کرده است با این لفظ آورده است: ستارگان: امین های آسمانین هستند، پس اگر ستارگان بروند آن چه به آسمانین وعده شده فرا می رسد. و اصحاب امین های امّتم هستند پس اگر اصحاب بروند، آن چه به امّتم وعده شده فرا می رسد. بیهقی گوید: در حدیثی موصول با اسنادی غیر قوی روایت شده است، یعنی حدیث عبدالرحیم العمی، و در حدیثی منقطع، یعنی حدیث ضحاک بن مزاحم نقل شده: مثل اصحابمانند ستارگان در آسمان است، هر کس یکی از ستاره ها را گرفت، هدایت یافت. گفت: و آن حدیث صحیح که در این جا روایت کردیم، بخشی از معنای آن را می رساند.

گویم: بیهقی راست گفت، آن حدیث درستی تشبیه اصحاب به ستارگان را می رساند اما در مورد اقتدا از حدیث ابوموسی چنین بر نمی آید. آری ممکن است از هدایت یافتن به ستارگان اشاره ای به آن بر آید. و اما ظاهر حدیث اشاره دارد به فتنه های پیش آمده بعد از پایان یافتن دوران اصحاب از پوشاندن سنت ها و ظاهر شدن بدعت ها و گسترش پراکندگی در سرزمین ها پس یاری



## دلالت نداشتن حدیث ستارگان بر مساوات

و ششم این که: حدیث «اصحابم چون ستارگان اند» علم را به طور مساوی برای اصحاب اثبات نمی کند، آن گونه که «اعور» گمان کرده است؛ بلکه اختلاف درجات دانش اصحاب آشکار است، آن گونه که شیخ علی قاری نیز در نص گفته اش آورده است و ان شاء الله پس از این خواهد آمد.

و ابراهیم بن حسن کردی کورانی در کتابش «النبراس» گوید: «خداوند متعال در کتابش جز به پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را فرمان نداده و فرموده است: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» (2) و فرمود: «فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» (3) و فرمود: «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (4) و فرمود: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» (5) و به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي، هَذَا بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (6) پس پیروی پیامبر عین پیروی از آن وحی است که از پروردگارش بر او نازل می شود و لذا فرمود: «اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ» (7) پس فرمان داده شده به پیروی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مورد آن چه از سوی پروردگارش آورده و اطاعت کردن از او.

پس برمی گردیم به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تا ببینیم به چه ما را فرمان می دهد و از چه ما را نهی می فرماید، تا اولی را بگیریم و دومی را رها کنیم. پس او را دیدیم که می فرماید: هر آن چه در کتاب خداوند برایتان آورده شد، به آن عمل کنید و برای

ص: 757

1- التلخیص الحبیر / 1904-191.

2- آل عمران / 31.

3- اعراف / 158.

4- حشر / 7.

5- نساء / 80.

6- اعراف / 203.

7- اعراف / 3.

کسی عذری در ترکش نیست. پس اگر در کتاب خدا نبود به سنت گذشته ی من، پس اگر سنتی نبود به آن چه اصحابم گفته اند، اصحابم به منزله ی ستارگان در آسمان هستند، پس از هر کدام گرفتید، هدایت یافتید. و اختلاف اصحابم برای شما رحمت است.

پس دانستیم که به ناچار باید به آن چه در کتاب خداوند بر آن نصّ آمده عمل شود و مخالف و ترک کننده ی عمل به آن، عذری ندارد و گمراه است. سپس اگر نصی درباره اش در کتاب نبود و در سنت نصی بر آن بود عمل به آن واجب است، و مخالف خطاکار و گناه کار است. سپس اگر در این دو نصی بر آن یافت نشد، دیدیم که ما را به عمل کردن به گفته ی مجتهدین از صحابه احاله داده است. و همه ی آنان را صواب دانسته، آن جاکه در نصّ گفته اش آورده که عمل کننده به قول هر یک از آنان، هدایت یافته است. و پیرو هدایت یافته نخواهد بود جز این که پیروی شده بدون هر گونه شبهه ای خود هدایت یافته باشد و شباهت داشتن آنان به ستارگان، اشاره ای است به تفاوت درجات آنان در دانش. چون ستارگان هر چند که در اصل نور مشترک هستند که در تاریکی های زمین و دریا به آن ها هدایت می یابند؛ ولی تفاوت آن ها در درجات نور و اشراق و پرتوافکنی پوشیده نیست. و نیز بدین ترتیب اشاره کرده است که متفاوت بودن درجات آنان در نور علم، خللی در هدایت یافتن به وسیله ی آنان ایجاد نمی کند و نیز عمل کننده به گفته یکی از آنان که دارای کمترین دانش است، مهتدی است. همان گونه که متفاوت بودن درجات نوری ستارگان موجب هدایت نیافتن آن کس نمی شود که از ستاره ی دارای کمترین نور پیروی کرده است.

این مطلب را آن چه سجزی در «الإبانه» و ابن عساکر از عمر نقل کرده، توضیح می دهد که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: از پروردگارم تبارک و تعالی درباره ی آن چه اصحابم در آن بعد از من اختلاف می کنند، پرسیدم. پس به من وحی فرمود: ای محمّد، اصحاب تو نزد من به منزله ی ستارگان در آسمان اند بعضی از بعضی دیگر نورانی ترند. پس هر کسی چیزی از آن چه در آن اختلاف دارند بگیرد، پس او نزد من بر هدایت است. تمام شد. و چه نیکو گوینده گفته است:

من تلق منهم نقل لاقیت سیدهم \*\*\* مثل النجوم الّتی یسری بها الساری

هر کدام از آنان را ملاقات می کنی، می گویی آقایان را دیدار نمودم همانند ستارگانی که مسافران شب به آن ها حرکت می کنند

و سرورمان امام علی و دو فرزندش داخل در اصحاب هستند همان گونه که پوشیده نیست. پس دانستیم که تمام صحابه با وجود تفاوت درجاتشان، در اصل هدایت یابی به وسیله ی آنان، مشترک می باشند.»

### **اثبات دانش برای همه ی اصحاب محال است**

و هفتم این که: چگونه اعور می تواند برای تمام صحابه اثبات دانش کند چه به صورت مساوی و چه به صورت متفاوت؟ و چه دلالتی در حدیث ساختگی نجوم بر آن است؟ و از این رو ملاحظه می کنی که کُردی حدیث را برای مجتهدین از صحابه تنزل می دهد و می گوید: «سپس اگر نصی بر آن در کتاب و سنت وجود نداشته باشد، می بینیم که او ما را احاله داده است به عمل به گفته ی مجتهدین از صحابه، و همه ی آنان را صواب شمرده است تا آن جا که نصّ فرمود که عمل کننده به گفته ی هر یک از آنان مهتدی خواهد بود.»

و نصرالله کابلی در «الصّواع» هنگام آوردن حدیث ستارگان گوید: «مراد از اصحاب کسی است که صبح و شام ملازم حضرت علیه السلام بوده است، از مهاجرین و انصار و غیر ایشان. و در سفر و حضر همراه ایشان بوده، و وحی را با تازگی از ایشان دریافت کرده و شریعت و احکام و آداب اسلام را از ایشان گرفته و ناسخ و منسوخ را شناخته است، مانند خلفای راشدین و غیرشان، نه هر کسی که او را یک بار یا بیشتر دیده باشد.»

و اما پاسخ به وجه دوم نیز از چند طریق ممکن است:

### **حدیث مدینه العلم از نقل های هر دو فرقه ثابت است**

یک وجه آن که: حدیث «من شهر دانشم و علی در آن است» از طرق هر دو فرقه ثابت است، پس اعور نیز باید آن زیاده ای را که گمان برده بر اساس نقل های هر

دو فرقه ثابت کند؛ ولی تا پایان دهر او را راهی نیست.

## آن اضافه گمان برده شده یک نقل مورد اطمینان هم ندارد

وجه دوم: آیا در توان اعور هست که برای این اضافه ای که برای حدیث گمان برده، از اهل مذهب خودش یک نقل بیاورد؟ به این کار هم نیز راهی ندارد. و حتی یکی از دانشمندان اهل سنت هم این اضافه را اثبات نکرده است. و هر کسی ادعا دارد بیان آن هم بر عهده ی خود اوست.

## و چه کسی آن را روایت کرد؟

و وجه سوم این که: اعور می بایست حدّ اقل بعضی از راویان این اضافه و کتاب های ناقلان آن را نام می برد، و آنان را که آن را در کتاب هایشان نقل کرده اند، تا در احوالشان بنگریم و به لفظها و گفته های آنان مراجعه کنیم.

## اگر ثابت هم شود بر امامیه حجت نیست

و وجه چهارم این که: به فرض که اعور نام نقل کنندگان این اضافه را آورده باشد، و ادعا کند که آنان از بزرگان اهل سنت می باشند، روشن است که حدیث خصم از نقل های خود، بر طرف دیگر در مقام احتجاج، حجت نیست و الزام او به آن جایز نیست، پس چه رسد به اضافه کردن بعضی از جاعلان دروغ گو به حدیثی که به طرق معتبر نزد همه مسلمانان از سید المرسلین روایت شده است.

## اصل در این زیاده و اقوالی درباره ی آن و واضح آن

اصل و اساس در این زیاده، کیست؟ و نظر پیشوایان حدیث درباره ی آن و کسی که آن را ساخته است چیست؟

سیوطی گوید: «ابن عساکر در تاریخش گفت: ما را خبر داد ابوالحسن بن قبیس، از عبدالعزیز بن احمد، از ابونصر عبدالوهاب بن عبدالله بن عمر

مری، از ابوالقاسم عمر بن محمّد بن حسین کرخی، از علی بن محمّد بن یعقوب برذعی، از احمد بن محمد بن سلیمان قاضی القضاة، از پدرم، از حسن بن تمیم بن تمام، از انس مرفوعاً: من شهر دانشم و ابوبکر و عمر و عثمان دیوارها و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن در در آید.

ابن عساکر گوید: جداً نادرست است اسناداً و متناً.

و ابن عساکر گفت: ما را خبر داد ابوالفرج غیث بن علی الخطیب، از ابوالفرج اسفراینی که گفت: ابوسعید اسماعیل بن مثنی استرآبادی در دمشق موعظه می کرد، پس مردی به پا خاست و گفت: ای شیخ چه می گویی در مورد فرموده ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم: «من شهر دانشم و علی در آن است»؟ گفت: لحظه ای سر به زیر افکند و پس از آن سرش را بلند کرد و گفت: آری این حدیث را به طور کامل کسی نمی داند جز آنکه در صدر اسلام بوده است. جز این نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من شهر دانشم و ابوبکر پایه و عمر دیوارها و عثمان سقف و علی در آن است.

گفت: حاضران آن را نیکو شمردند در حالی که او آن را تکرار می کرد. سپس از او پرسیدند که اسنادش را نقل کند، پذیرفت؛ ولی برایشان نقل نکرد.

سپس استادم ابوالفرج اسفراینی گفت: پس از مدّتی این حدیث را در «رساله ای» آن گونه که ابن مثنی نقل کرده است دیدم. پایان یافت.» (1) از این سخن برمی آید که این زیاده در حدیث «من شهر دانشم و علی در آن است» را اسماعیل استرآبادی ساخته است. و این با گفته ی ابوالفرج منافاتی ندارد که بعد از مدّتی این حدیث را در «رساله ای» دیده آن گونه که اسماعیل بن مثنی استرآبادی آورده است، با این احتمال که نویسنده ی «آن رساله» آن را از همین استرآبادی شنیده است، و از این رو ابن حجر این حدیث را گواهی بر اتهام اسماعیل استرآبادی آورده و گوید:

«درباره ی اسماعیل بن علی بن مثنی استرآبادی واعظ، ابوبکر خطیب چنین

ص: 761

نوشته است: او ثقة نیست. و ابن طاهر گفت: حدیث او را در بیت المقدس و پیش رویش پاره کردند. و در تاریخ خطیب درباره اش آمده است: ما را حدیث کرد پدرم، از محمد بن اسحاق رملی، از هشام بن عمار، از اسماعیل بن عیاش، از بحیر بن سعد، از خالد، از شداد بن اوس، مرفوعاً که گفت: شعیب از محبت خداوند گریست تا نابینا شد. پس حدیث را آورده و در آن است: لذا موسی کلیم را خادم تو قرار دادم.

گویم: «این حدیث باطل است و اصلی ندارد. پایان یافت. واحدی نیز آن را در تفسیرش روایت کرده است از ابوالفتح محمد بن علی مکفوف، از علی بن حسن بن بندار پدر اسماعیل، پس اسماعیل از پذیرش آن تبرئه شد، و این جنایت بر عهده ی پدرش قرار گرفت که خواهد آمد.

با این همه اسماعیل متهم است. غیث بن علی صوری گفت: بیش از یک بار مرا حدیث کرد سهل بن بشیر با این لفظ که گفت: اسماعیل در دمشق موعظه می کرد.

مردی نزد او به پا خاست و درباره ی حدیث «أنا مدينة العلم و علیُّ بأبها» از او سؤال کرد. گفت: این مختصر است و نقل کامل آن چنین است: من شهر دانشم و ابوبکر پایه و عمر دیوارها و عثمان سقف و علی در آن است. گفت: از او خواستند که اسنادش را برایشان بیاورد، به آنان وعده اش را داد.

خطیب گفت: از او محل تولدش را پرسیدم. گفت: سال 375 در اسفراین متولد شدم و در محرم سال 448 درگذشت.

و ابوسعدا بن سمعانی در «الأنساب» گفت: به او کذاب بن کذاب گفته می شد.

سپس از عبدالعزیز نخشی نقل کرد که گفت: و حدیث کرد از شافع بن ابوعوانه، و ابوسعدا بن ابوبکر اسماعیلی، و حاکم و سلمی، و ابوالفضل خزاعی و غیر آنان. و او داستان می ساخت و دروغ می گفت. و در چهره اش سیمای پرهیزکاران نبود. نخشی گفت: در مکه بر ابونصر عبیدالله بن سعید سجزی وارد شدم و درباره اش سؤال کردم گفت: این کذاب بن کذاب است از او نوشته نمی شود و ارزشی ندارد. گفت: و در مورد حدیث او و پدرش برایم روشن شد که متن هایی ساختگی را بر اسنادهای

احادیث صحیح می‌نشانند، و در روایت مورد تکرار «(1) و این متن کامل نوشته‌ی سمعانی در شرح حال این مرد است: «ابوسعبد اسماعیل بن علی بن حسین بن بندار بن مثنی تمیمی استرآبادی عنبری از شهروندان استرآباد. گفته شده است: او بسیار دروغ گو پسر بسیار دروغگو است، از پدرش روایت می‌کند، و پدرش ابوالحسن نیز از بسیار دروغ‌گویان است. به شام و عراق و حجاز مسافرت کرد و از استادان بسیاری روایت نمود؛ مانند: ابوعبدالله محمد بن اسحاق رملی و ابن کرمون انطاکی. فرزندش ابوسعبد و ابومحمد بن اسماعیل بن کثیر استرآبادی از او روایت کردند، و گمان دارم این آخرین کسی بود که از او روایت کرد.

ابومحمد بن عبدالعزیز بن محمد بن نخشی گفت: ابوسعبد استرآبادی تمیمی بسیار دروغگو و پدرش نیز بسیار دروغگو است. از ابوبکر جارودی روایت می‌کند، و این جارودی از یونس بن عبدالاعلی و همردیفان او که بعد از سال دویست و شصت مُردند، روایت می‌کند. ابوالحسن بن مثنی از او، از هشام بن عمّار روایت کرد، و بر او دروغ بست چیزی را که خود او جرأت آن دروغ را نداشت، روایت از او جز بر وجه تعجب روا نمی‌باشد.

ابوسعبد گفت: پدرم در آمل متولد شد و اصلش از بصره است گمان می‌کنم یک صد و یازده سال زندگی کرد، آن گونه که شنیدم. فقه را نزد ابواسحاق مروزی خواند. ابوبکر بن مجاهد مقری، ابوالحسن اشعری، نفطویه، غلام ثعلب، ابوبکر شبلی و دیگرانی از بزرگان علما را درک کرد. در رجب سال چهارصد در استرآباد درگذشت. و پسرش ابوسعبد تمیمی از پدرش و از شافع بن محمد بن ابوعوانه ی اسفراینی، ابوعباس نایب‌ای رازی، ابوسعبد بن ابوبکر اسماعیلی، ابوعبدالله بن بیع حافظ، ابوعبدالرحمان سلمی، ابوالفضل محمد بن جعفر خزاعی و غیر آنان، حدیث نقل کرد.

ص: 763

عبدالعزیز بن محمد نخشی حافظ، و احمد بن علی بن ثابت خطیب حافظ، از او روایت کردند. خطیب گوید: برای حج نزد ما به بغداد آمد، یک حدیث مسند نادرست از او شنیدم. نخشی در معجم استادانش او را نام برده و گفته است:

ابوسعبدین مثنی تمیمی، و در تمیمی بحث است. استادی بسیار دروغگو پسر بسیار دروغ گو، داستان می سرود و بر خداوند و پیامبرش دروغ می بست. ثروت می اندوخت و بر چهره اش سیمای اسلام نبود. بر شیخ ابونصر عبیدالله بن سعید سجزی دانشمند در مکه وارد شدم، درباره ی او سؤال کردم گفت: او بسیار دروغ گو پسر بسیار دروغ گوست، از او چیزی نوشته نمی شود و ارزشی ندارد. این مطلب از حدیث او و حدیث پدرش روشن شد. متن های ساختگی را بر اسنادهای صحیح ترکیب می کرد و به خداوند از خذلان پناه می بریم. ابوبکر خطیب پس از روایت دو حدیث و دو بیت شعر از او، از طاهر خثعمی از شبلی، گوید: این تمام چیزی است که در بغداد از ابوسعبد شنیدم. و در روایت مورد ثقه نبود، سپس در بازگشتم از حج سال 446 او را در بیت المقدس ملاقات کردم. از گروهی برایم حدیث کرد و از محلّ تولدش پرسیدم گفت: در اسفراین سال 375 متولد شدم. او در محرم سال 448 در بیت المقدس مُرد. «(1) پس او همان کسی است که آن زیاده را ساخته است، و این حال اوست. و اعور این افزوده را با اختلافی در لفظ آن آورده است، یا از خودش یا از یکی دیگر از بسیار دروغ گویان؛ ابوشکور سلمی آن را با لفظ دیگر آورده و گفته است:

«گفتار پنجم در برتری دادن بعضی اصحاب بر بعضی دیگر. اهل سنت و جماعت گفتند: برترین آفریده بعد از پیامبران و فرستادگان و فرشتگان علیهم السلام ابوبکر سپس عمر سپس عثمان سپس علی بودند. و از ابوحنیفه روایت شد که گفت:

برتری دادن شیخین و دوست داشتن دو داماد از سنت است. و از او روایت شد که گفت: بر تو است که ابوبکر و عمر را برتر بدانی. و عثمان و علی را دوست داری. و

ص: 764



در روایتی: و علی و عثمان را دوست داری. و با این سخن برتری علی بر عثمان را نخواسته است؛ چون ترتیب در نام بردن موجب ترتیب در حکم نمی شود. و از گروهی از فقیهان روایت شده که گفتند: کسی را در گفتار درباره ی اصحاب نیکوتر از ابوحنیفه نیافتیم. و برای آنکه از علی بن ابی طالب روایت کرد که: در کوفه بر منبر بود که پسرش محمد بن حنفیه گفت: بعد از پیامبر مان علیہ السلام چه کسی بهترین این امت است؟ گفت: ابوبکر. گفت: سپس چه کسی؟ گفت: عمر. گفت: سپس چه کسی؟ گفت: عثمان. گفت سپس چه کسی؟ پس علی ساکت شد. سپس گفت: اگر خواستم به چهارمی شما را آگاه می کردم و ساکت شد. پس محمد گفت: شما؟ گفت: پدرت مردی از مسلمانان است و از پیامبر علیہ السلام روایت شد: من شهر دانشم و ابوبکر پایه و عمر دیوارها و عثمان سقف و علی در آن است. (1) ان شاء الله بخشی از این گفته در این باب، در ردّ لغزش های ابن حجر خواهد آمد.

### دلالت این زیاده بر خلاف مرام آنان

و وجه پنجم این که: این افزوده ی ساختگی بر خلاف خواسته ی سازنده اش دلالت دارد و بر ضدّ کسی است که به آن احتجاج کند، چون آن سه نفر که دیوارهای شهر و پایه هایش هستند به این معنی است که حایل و مانع هستند از وارد شدن به شهر، و کسی که از رسیدن امت به شهر دانش جلوگیری کند، شایستگی امامت ندارد. لیکن اعور، قلبش کور گشته و به تأویل معنی این زیاده پنداری، متفطن نشده است.

و یکی از دانشمندان اهل سنت در شرح حدیث «أنا مدینة العلم و علیّ بابها.» به آن چه ما آوردیم، اشاره کرده، در بخش نام های امام علی علیہ السلام، و گفته است: از جمله آن ها: باب مدینه است، از علی نقل شده که گفت:

ص: 765

---

1- التمهید فی بیان التّوحد - القول الخامس من مباحث النبوة.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من شهر علمم و علی در آن است، پس هر کس دانش را خواهد، باید از درش وارد شود. طبری به نقل ابوعمر آن روایت کرد. و امام فقیه مذکور آن را آورده و همان گونه که در حدیث است گفته است.

و بدان که در، حایل و مانع وارد شدن به خانه را برمی دارد. پس هر کس بخواهد از غیر درها وارد خانه ها شود، ورود بر او مشکل و سخت می گردد، هم چنین است کسی که جویای دانش باشد و آن را از علی و بیان او برنگیرد که به مقصود نمی رسد. او دارای دانش و خرد و بیان بود. چه بسا کسی عالم است ولی بر بیان و فصاحت توانا نیست و علی در میان اصحاب به این امر مشهور بود. پس دانش و روایت و استنباط آن از علی خواسته می شود. در دانش به اجماع اصحاب (رسول خدا) به او مراجعه می شد، و حکم و فتوایش مورد اطمینان بود و اصحاب همگی در هر مشکلی به او مراجعه می کردند و از او پیشی نمی گرفتند و بر این پایه عمر گفت: اگر علی نبود عمر حتماً به هلاکت می رسید.» (1) سپس گفته ی اعور: «در فضایی خالی است، و دیوارها و ستون ها یک سوی محیط می باشد و برتری آن ها بر در ظاهر است.» سخنی سفیهانه است و او در آن چه می گوید تعقل نمی کند، چون اولاً اینکه در فضای خالی باشد، ممنوع است. و دوم اگر آن را هم بپذیریم، خود یکی کمال برای اوست و نقصی نیست؛ چون رسیدن به آن شهر متوقف بر آن است که در دارای فضایی باشد، بر خلاف دیوارها و رکن ها که مانع برای رسیدن و حایلی برای ورود هستند و بطلان ترجیح مانع از داخل شدن (دیوارها)، بر سبب ورود (یعنی باب) از واضح ترین وضاحت است.

اما پاسخ وجه سوم نیز از چند وجه است:

### تأویل لفظ «علی» کار خوارج است

یکی این که: تأویل «علی» در فرمایش حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم: «أنا مدينة العلم و علی بابها» از زشت ترین تحریف ها و گمراهی ها و از جمله کارهای خوارج و ناصبی ها

ص: 766

---

1- توضیح الدلائل بتصحیح الفضائل دست نویس است.

می باشد و کسی که کمترین وجه محبت اهل البیت علیهم السلام را داشته باشد، به آن راضی نمی شود. و متن گفته ی ابو محمد احمد بن علی عاصمی در «زین الفتی» است که غرض از این تأویل «بدگویی درباره مرتضی و پایین آوردن رتبه ی او» می باشد که پیشتر گفته اش آمد.

### این بر خلاف چیزی است که مردم فهمیدند

دوم این که: این تأویل تخطئه فهم تمام مردم از این حدیث شریف است، همان گونه که علامه محمد بن اسماعیل بن صلاح امیر به آن تصریح کرده است که خواهد آمد.

### این تأویل را حدیث هایی که در منقبت های امام می آوردند، باطل می کند

و سوم این که: این تأویل، به معنای سفیه و نادان شمردن گروه های بسیاری از بزرگان دانشمندان و پیشوایان حدیث است؛ آنان که حدیث «أنا مدينة العلم و علی بابها» را ضمن منقبت ها و فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام آورده اند. آیا عاقلی از اهل سنت به نادان و گمراه شمردن این بزرگان و ماهران در حدیث، راضی می شود؟

### ساختن آن زیاده در حدیث دلیلی بر باطل بودن تأویل آن است

و چهارم این که: اگر مراد از لفظ «علی» در حدیث «مرتفع» باشد، نه آقای ما امیرالمؤمنین علیه السلام، پس چرا آن نیرنگ ها و تکلف ها در ردّ این حدیث به کار برده شد؟ و چرا بعضی افزوده ای بر آن ساختند که آن شیخ ها دیوارها و رکن های آن شهر گردند؟ این حدیث از فضیلت های امام علیه السلام است و از این رو نام شیخ های سه گانه را به آن تزریق کردند تا فضیلت ویژه ای برای او نباشد، پس آنان را دیوارها و رکن ها قرار دادند همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را در قرار داد. و از شگفتی ها جمع کردن میان این دو مطلب توسط اعور است، آن جا که در وجه دوم به این افزوده ی ساختگی ادعا شده احتجاج کرده، و در وجه سوم به این تأویل باطل در آویخته است.

## طعن بعضی از آنان درباره‌ی سند این حدیث، دلیل به باطل بودن تأویل آن است

و پنجم این که: این حدیث از فضیلت های مولایمان امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ اگر لفظ «علی» در آن به معنی «مرتفع» بود، ضروری برای آن سه نفر و خلافتشان در بر نداشت، ولی بعضی از متعصبین آنان درباره‌ی سند این حدیث طعن کرده اند و این دلیل دیگری بر آن است که «علی» در این حدیث نام آن امام علیه السلام است. و تأویل آن به «مرتفع» باطل است حتی نزد این بدگویان درباره‌ی سندش، علی رغم روایت کردن و اثباتش توسط پیشوایان مطمئن.

### فرمایش امام:

«أنا باب المدينة»

و ششم این فرمایش امام علی علیه السلام در خطبه ای است که ابوسالم کمال الدین محمد بن طلحه ی شافعی روایت کرده است - «أنا باب المدينة» - و متن خطبه چنین است: «با نقل صحیح و کشف صریح نزد علمای طریقت و بزرگان حقیقت ثابت شده است که امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب در کوفه بر منبر به پا خاست و خطبه خواند و فرمود:

بسم الله الرحمن الرحيم؛ الحمد لله بديع السماوات والارض و فاطرها و ساطح المدحيات و وازرها، و مطوّد الجبال و قافرها و مفرج العيون و نافرها و مرسل الرياح و زاجرها، و ناهي القواصف و آمرها، و مزین السماء و زاهرها، و مدبّر الافلاك و مسيرها، و مقسّم المنازل و مقدّرها، و منشئ السحاب و مسخّرها و مولج الحنادس و منوّرها و محدث الاجسام و مقررها و مكور الدهور و مكرّرها و مورد الامور و مصدرها و ضامن الارزاق و مدبّرها و محي الرفات و ناشرها.

احمده على آلائه و توافرها و أشكره على نعمائه و تواترها و أشهد أن لا اله الا الله وحده لا شريك له شهادة تؤدّي الى السلامة ذاكرها، و تؤمّن من العذاب ذاخرها و أشهد أن محمّداً صلى الله عليه و آله و سلم الخاتم لما سبق من الرسل و فاخرها، و رسوله الفاتح لما استقبل من الدعوة و ناشرها، أرسله الى أمة قد شعر بعبادة الاوثان شاعرها، فأبلغ صلى الله عليه و آله و سلم في النصيحة وافرها، و أنار منار أعلام الهداية و منابرها و

ص: 768

محا بمعجز القرآن دعوة الشيطان و مكائرها و أرغم معاطيس غواة العرب و كافرهما حتى أصبحت دعوته الحق بأول زائرها و شريعته المطهرة الى المعاد يفخر فاخرها صلى الله عليه و آله و سلم الدوحة العليا و طيب عناصرها.

أيها الناس سار المثل و حقق العمل، و تسلّمت الخصيان و حكّمت النسوان و اختلفت الالهواء و عظمت البلوى و اشتدّت الشكوى و استمرت الدعوى و زلزلت الارض و ضيّع الفرض، و كتمت الامانة و بدت الخيانة، و قام الادعياء و نال الاشقياء و تقدّمت السفهاء و تأخر الصلحاء و ازورّ القرآن و احمرّ الدبران و كملت الفترة و درست الهجرة و ظهرت الافاطس فحسّمت الملابس يملكون السرائر و يهتكون الحرائر و يحيئون كيسان و يخربون خراسان فيهدمون الحصون و يظهرن المصون و يفتحون العراق بدم يراق فآه آه ثم آه لعريض الافواه و ذبول الشفاة...

أنا سرّ الاسرار، أنا شجرة الانوار، أنا دليل السماوات أنا أنيس المسبّحات أنا خليل جبرائيل، أنا صفى ميكائيل، أنا قائد الاملاك، أنا سمندل الافلاك، أنا سرير الصّراح أنا حفيظ الالواح أنا قطب الديجور، أنا بيت المعمور، أنا مزن السحائب أنا نور الغياهب أنا فلك اللجج أنا حجّة الحجج أنا مسدّد الخلائق أنا محقق الحقائق أنا مؤوّل التأويل أنا مفسّر الانجيل أنا خامس الكساء، أنا تبيان التّساء أنا ألفة الايلاف أنا رجال الاعراف، أنا سرّ ابراهيم أنا ثعبان الكليم، أنا ولي الاولياء أنا وارث الانبياء، أنا أوريا الزبور أنا حجاب الغفور، أنا صفوة الجليل أنا ايلياء الانجيل، أنا شديد القوى أنا حامل اللواء، أنا امام المحشر أنا ساقى الكوثر، أنا قسيم الجنان أنا مشاطر النيران، أنا يعسوب الدين أنا امام المتقين، أنا وارث المختار أنا طهر الاطهار، أنا مبيد الكفرة أنا ابوالائمة البررة، أنا قالع الباب أنا مفرّق الاحزاب، أنا الجوهرة الثمينة أنا باب المدينة...» (1) و شهاب الدّين احمد در ذكر كردن نام های امام عليه السلام گوید:

«و از آن جمله، فاروق است که حدیثش پیش از آن آمد، و من با دستخط یکی از سروران دانشمند و بزرگ دیدم که نوشته اش بدین گونه است: از آن چه امیرالمؤمنین و پیشوای پرهیزکاران علی بن ابی طالب روی منبر فرمود:

ص: 769

أنا النون و القلم و أنا النور و مصباح الظلم، أنا الطريق الاقوم أنا الفاروق الاعظم، أنا عيبة العلم أنا أوبة الحكم، أنا النبا العظيم أنا الصراط المستقيم، أنا وارث العلوم أنا هبولى النجوم، أنا عمود الاسلام، أنا مكسر الاصنام، أنا ليث الرّحام، أنا أنيس الهوام، أنا الفخّار الافخر أنا الصديق الاكبر، أنا امام المحشر أنا ساقى الكوثر، أنا صاحب الرايات أنا سريرة الخفيات، أنا جامع الايات أنا مؤلف الشتات، أنا مفرّج الكربات، أنا دافع الشقاة أنا حافظ الكلمات، أنا مخاطب الاموات أنا مزيل الشبهات أنا صنيعة الغزوات، أنا صاحب المعجزات، أنا الزمام الاطول أنا محكم المفصل، أنا حافظ القرآن، أنا تبيان الايمان، أنا قسيم الجنان أنا مشاطير النيران، أنا مكلم الثعبان أنا حاطم الاوثان، أنا حقيقة الاديان أنا عين الاعيان، أنا قرن الاقران، أنا مدلّ الشجعان أنا فارس الفرسان، أنا سؤال متى أنا الممدوح بهل أتى أنا شديد القوى، أنا حامل اللواء أنا كاشف الردى، أنا بعيد المدى أنا عصمة الورى أنا ذكى الوغى أنا قاتل من بغى، أنا موهوب الشذى أنا إثم القذى أنا صفوة الصفا أنا كفو الوفا، أنا موضّح القضايا أنا مستودع الوصايا، أنا معدن الانصاف أنا محض العفاف أنا صواب الخلاف أنا رجال الاعراف، أنا سور المعارف، أنا معارف العوارف، أنا صاحب الاذن أنا قاتل الجن، أنا يعسوب الدين و صالح المؤمنين و إمام المتقين، أنا أول الصديقين أنا الحبل المتين أنا دعامة الدين، أنا صحيفة المؤمن أنا ذخيرة المهيمن أنا الإمام الأمين أنا الدرع الحصين، أنا الصّارب بالسيفين أنا الطاعن بالرمحين أنا صاحب بدر و حنين، أنا شقيق الرسول أنا بعل البتول أنا سيف الله المسلول، أنا أوام الغليل أنا شفاء العليل، أنا سؤال المسائل أنا نجعة الوسائل، أنا قالع الباب أنا مفرّق الاحزاب، أنا سيّد العرب أنا كاشف الكرب، أنا ساقى العطاش أنا النائم على الفراش، أنا الجوهرة الثمينة أنا باب المدينة...» (1) و نیز در «توضیح الدلائل» است: «پادشه دانشمندان در دوران خویش، و برهان عرفا در زمان خود: استاد پیشوا، امام بزرگان بزرگوار، مفتی مردمان، عزّالدين عبدالعزيزين عبدالسلام از زبان حال نخستين اصحاب بدون هر سخنى، و برترين

ص: 770

---

1- توضیح الدلائل - دست نویس. ترجمه این قسمت ذیل شماره (82) از بخش سند حدیث مدینه العلم آمد.

دوستان هنگام شمارش نیکی ها علی ولی الله در زمین و آسمان که در حال از او بهره مند شویم، فرمود:

يا قوم نحن اهل البيت عجنت طينتنا بيد العناية في معجن الحماية بعد أن رش عليها فيض الهداية، ثم خمرت بخميرة النبوة وسقيت بالوحي ونفخ فيها روح الأمر، فلا أقدامنا تزول ولا ابصارنا تضل ولا أنوارنا تقل. وإذا نحن ضللنا فمن بالقوم يدل الناس؟ من أشجار شتى و شجرة النبوة واحدة، محمد رسول الله صلى الله عليه وآله وبارك وسلم أصلها وأنا فرعها وفاطمة الزهراء ثمرها والحسن والحسين أغصانها، أصلها نور وفرعها نور وثمرها نور و غصنها نور، يكاد زيتها يضيء ولو لم تمسسه نار نور على نور، يا قوم، لَمَا كانت الفروع تبنى على الأصول بنيت فصل فضلى على اطيب اصلى، فورثت علمى عن ابن عمى وكشفت به عمى، تابعت رسولا أمينا وما رضيت غير الاسلام ديناً، فلو كشف الغطاء ما ازددت يقينا ولقد توجنى بتاج: من كنت مولاه فعلى مولاه، و منطقنى بمنطقة: أنا مدينة العلم و على بابها و قلدى بتقليد: أفضاكم على. و كسانى حلة:

أنا من على و على منى. عجبت منك أشغلتنى بك عنى أدنيتنى منك حتى ظننت أنك أنى

و كما أنه لا نبى بعده كذلك لا وصى بعدى، فهو خاتم الأنبياء و أنا خاتم الخلفاء...» (1)

### احتجاج امام عليه السلام به این حدیث در روز شوری

و هفتمین وجه از وجه های باطل بودن این تأویل، احتجاج امام علیه السلام به حدیث «أنا مدينة العلم و على بابها» در روز شوری است، که ضمن دیگر فضیلت ها در آن روز با آن ها بر اصحاب شوری احتجاج فرمود. و مردم به تمام آن چه احتجاج فرمود و آنان را سوگند داد، اذعان کرده اند و اگر مراد از «على» در این حدیث «مرتفع» و نه

ص: 771

---

1- ترجمه این قسمت ذیل شماره (57) از بخش سند حدیث مدينة العلم آمد.

نام امام علیه السلام بود هرگز به آن احتجاج نمی فرمود همان گونه که روشن است. و اگر هم احتجاج می فرمود، مردم سخنش را رد کرده، می گفتند که مراد از «علی»، «مرتفع» است. و آن مناشده را جمال الدین عطاءالله محدث شیرازی، در کتابش، «روضه الأحاب» از بعضی کتاب های تاریخ روایت کرده است.

### استدلال ابن عباس به این حدیث

و هشتم: روایتی است که جمال الدین محدث شیرازی نیز آن را آورده است که ابن عباس به حدیث «من شهر دانشم و علی در آن است» در گفت و گویی که با عایشه دارد، احتجاج نمود و عایشه در برابر استدلال او سکوت کرد.

### احتجاج عمرو بن عاص با معاویه به این حدیث

و نهم: حدیث «من شهر دانشم و علی در آن است» از جمله منقبت های امام آورده شده است که عمرو بن عاص در نامه ای به معاویه به آن احتجاج کرده؛ آن جا که گفته: «اما این که به ابوالحسن برادر و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نسبت حسد و دشمنی با عثمان داده ای، و اصحاب را فاسق نامیدی، و گمان کردی او آنان را بر قتلش برانگیخت، پس این گمراهی است.

وای بر تو معاویه! مگر ندانسته ای که ابوالحسن جان خود را در برابر رسول خدا قرار داد و بر بسترش خوابید، و او سبقت در اسلام و هجرت دارد، و در باره اش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: او از من است و من از او، و او نزد من به منزله ی هارون نسبت به موسی است جز این که بعد از من پیامبری نیست.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز غدیر خم درباره اش فرمود: آگاه باشید هر کس من مولایش بودم پس علی مولای اوست، و پروردگارا یاری کن هر کس که او را یاری کرد، و دشمن دار هر کس با او دشمنی کرد، و پیروزی بخش هر کس او را یاری کرد و سرافکننده کن هر کس او را یاری نکرد.

و او همان کسی است که پیامبر علیه السلام در باره اش در روز خیبر فرمود: سوگند که



فردا پرچم را به مردی می‌دهم که خداوند و رسولش را دوست دارد و خداوند و رسولش او را دوست می‌دارند.

و او همان کسی است که پیامبر علیه السلام در «یوم الطیر» درباره اش فرمود:

«پروردگارا دوست داشتنی ترین آفریده ی نزد خودت را به من برسان»، پس وقتی بر او وارد شد فرمود: «پیش من بیا.»

و در یوم «النضیر» درباره اش فرمود: «علی امام نیکوکاران و قاتل گنه کاران است، پیروز است هر کس او را یاری کند، و سرشکسته است هر کس او را یاری نکند.»

در باره اش فرمود: «علی ولیّی شما بعد از من است.»

و این سخن را بر شما و من و بر تمام مسلمانان تأکید کرده، فرمود: «من در میان شما دو چیز گران سنگ، کتاب خداوند عزوجلّ و عترتم، را به جا می‌گذارم.»

و فرمود: «أنا مدينة العلم وعلیّ بابها.»

و دانسته ای - ای معاویه - آیاتی را که خداوند متعال در فضیلت های او فرو فرستاده که احدی در آن ها با او شریک نمی شود. مانند فرمایش خداوند متعالش:

«يُؤْفُونَ بِالَّذِينَ آمَنُوا وَلِيُكُفِّرُوا بَعْضُهُمْ أَسْئَاتِهِمْ الَّتِي كَانُوا يُكْفِرُونَ» (1) و «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (2) و «أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ» (3) و «رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ» (4) و خداوند متعال به پیامبرش فرمود: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» (5)

و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: «آیا راضی نمی شوی که صلح با تو صلح با من 2 و جنگ با تو جنگ با من باشد و برادر و ولی من در دنیا و آخرت باشی؟ ای ابوالحسن هر کس تو را ی دوست دارد، مرا دوست داشته و هر کس از تو خشمگین

ص: 773

1- انسان 7/.

2- مائده 55/.

3- هود 17/.

4- احزاب 23/.

5- شوری 23/.

باشد از من خشمگین است، هر کس تو را دوست دارد خداوند او را به بهشت وارد کند و هر کس با تو دشمنی کند خداوند او را وارد آتش کند.

ای معاویه نامه ای که نوشتی، این پاسخش است، و چیزی نیست که کسی که خرد یا دینی داشته باشد به آن فریب خورد، و السلام» (1).

### فرموده حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم در پایان حدیث: «پس باید نزد علی بیاید»

(فلیأت علیاً)

دهم: در بعضی لفظهای حدیث چنین آمده است: «من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس درش رای خواهد، باید نزد علی آید» زرنندی گوید: «فضیلت دیگری که اصحاب به آن اعتراف و شادمانی کردند، و راه توافق رای برگزیده و پیموده اند: از ابن عباس نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من شهر دانشم و علی در آن است هر کس درش رای خواهد، باید نزد علی آید.» (2) شهاب الدین احمد آن رای به نقل از زرنندی آورده است. (3) و ابن عساکر چنین نقل کرده است: «به ما خبر دادند، ابوعلی حسن بن مظفر و ابو عبدالله حسین بن محمد بن عبدالوهاب، و ام ابیها فاطمه دختر علی بن الحسین گفتند: ما رای خبر داد ابو الغنائم محمد بن علی بن علی الدجاجی، از ابوالحسن علی بن عمر بن محمد حری، از هیشم بن خلف دوری، از عمر بن اسماعیل بن مجالد، از ابو معاویه، از اعمش، از مجاهد، از ابن عباس که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس در رای خواهد، باید نزد علی آید.» (4) و صدرالدین حموی همین گونه آن رای با اسنادش از اعمش، از مجاهد، از ابن عباس روایت کرده است. (5) و عبارت زرنندی در متفق بودن اصحاب و اعترافشان به این فضیلت برای

ص: 774

1- مناقب امیرالمؤمنین / 129.

2- نظم درر السمطین / 113.

3- توضیح الدلائل: دست نویس است.

4- شرح حال امیرالمؤمنین از تاریخ دمشق / 2/ 469.

5- فرائد السمطین / 1/ 98.

امیرالمؤمنین علیه السلام صراحت دارد. پس تأویل ذکر شده، مخالف فهم اصحاب و اجماعشان بر این معنی است. و نزد اهل سنت چنین مقرر است که مخالف اجماع اصحاب مصداق این فرموده خدای متعال است: «و من یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی و یتبع غیر سبیل المؤمنین نوله ما تولی و نصله جهنم و ساءت مصیراً» (1)

### قرینه ها در بعضی الفاظ حدیث

و یازدهم: در بعضی لفظهای حدیث مدینه قرینه هایی وجود دارد که این تأویل رای آشکارا باطل می کند. از جابر بن عبدالله انصاری نقل شده است که: «شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز حدیبیه در حالی که دست علی رای گرفته بود، فرمود: این امیر نیکوکاران است، پیروز است هر کس او رای یاری کند، سرشکسته است هر کس او را یاری نکند، پس صدایش رای بلند کرد و فرمود: «من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش رای خواهد، باید نزد آن در آید.»

خطیب (2) و غیر او آن رای روایت کرده اند، که این بر امامت امام و خلافت ایشان علیه السلام، از چند وجه دلالت دارد.

و گنجی شافعی گوید: «باب پنجاه و هشتم، در تخصیص علی علیه السلام با فرموده اش: «من شهر دانشم و علی در آن است» خبر داد ما رای قاضی القضاة بزرگ شام، ابوالفضل محمد بن قاضی القضاة، استاد مذهب ها ابوالمعالی محمد بن علی القرشی، از حجّت عرب زید بن حسن کندی، از ابومنصور قزاز، از زین الحفاظ و استاد مطلق اهل حدیث احمد بن علی بن ثابت بغدادی، از عبدالله بن محمد بن عبدالله، از محمد بن مظفر، از ابوجعفر حسین بن حفص خثعمی، از عبّاد بن یعقوب، از یحیی بن بشیر کندی، از اسماعیل بن ابراهیم همدانی، از ابواسحاق، از حارث، از علی، و از عاصم بن ضمره، از علی که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

ص: 775

1- نساء 115/.

2- تاریخ بغداد 2/ 377 و 4/ 219.

«خداوند من و علی رای از درختی آفرید، من ریشه اش هستم و علی شاخه اش و حسن و حسین میوه اش، و شیعه برگش، پس آیا از پاکیزه جز پاکیزه بیرون آید؟ من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس شهر رای خواهد، باید به نزد آن در آید.»

همین گونه خطیب آن رای در تاریخش روایت و نقل کرده است. «(1) و ابوالحسن علی بن عمر سکاری حری، در کتاب «الأمالی» گوید: ما رای حدیث کرد اسحاق بن مروان، از پدرش، از عامر بن کثیر سراج، از ابو خالد، از سعد بن طریف، از اصبع بن نباته، از علی بن ابیطالب که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من شهر دانشم و تو درش هستی، ای علی! دروغ گفته هر کس گمان برد که از غیر درش وارد آن می شود.»

و ابوالحسن جلابی معروف به «ابن مغزلی» گوید: «ما رای خبر داد ابو غالب محمد بن احمد بن سهل نحوی در آن چه اجازه روایتش رای به من داد که ابوطاهر ابراهیم بن عمر بن یحیی برایشان حدیث کرد از محمد بن عبیدالله بن محمد بن عبیدالله بن مطلب به سال 310 از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن عبدالله بن عمر بن مسلم لا حقی صفار در بصره سال 244، از ابوالحسن علی بن موسی الرضا که فرمود: ما حدیث کرد پدرم از پدرش از جعفر بن محمد از پدرش از جدش علی بن الحسین، از پدرش حسین، از پدرش علی بن ابی طالب که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ای علی من شهر دانشم و تو در هستی، دروغ گوید هر کس گمان برد که جز از سوی در به شهر می رسد.» (2)

### شواهد حدیث، آن تأویل رای تکذیب می کند

ودوازدهم: حدیث مدینه العلم رای شواهد و مؤیدهایی از حدیث های دیگر است، که آن ها نیز این تأویل رای باطل و تکذیب می کنند از آن جمله است: آن چه

ص: 776

1- تاریخ بغداد / 377 2 و / 219 4.

2- المناقب نوشته ابن المغزلی / 85.

ابن المغازلی با اسنادش از ابن عباس روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«جبرئیل برایم از بهشت فرشی آورد، بر آن نشستم، هنگامی که رو به روی پروردگارم قرار گرفتم با من سخن گفت و نجوا نمود، چیزی ندانستم جز آنکه علی آن را دانست، پس او باب مدینه العلم من است.»

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را نزد خود خواند و به او فرمود:

«ای علی صلح با تو صلح با من و جنگ با تو جنگ با من است، و تو بعد از من دانش میان من و امت می باشی.» (1) و آن چه عاصمی با اسنادش روایت کرده است: از علی بن ابی طالب که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی فرمود:

«خداوند فرمانم داد که تو را به خود نزدیک کنم و دورت نکنم، و به تو پیاموزم تا هوشیار شوی و این آیه بر من نازل شد: «و تعیها أذن واعیة» پس تویی آن گوش شنوا برای دانش من ای علی! و منم آن شهر و تویی آن در، و وارد شهر نمی شوند جز از درش.» (2) و آن چه سید علی همدانی از ابونعیم با اسنادش روایت کرده است: از ابوذر که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«علی در دانش من است و بعد از من برای امت بیان کننده چیزی است که برای آن فرستاده شده ام برای امت من است، دوست داشتش ایمان و دشمن داشتش نفاق، و نگاه کردن به او از روی رأفت و دوستی، عبادت است.» (3) و آن چه خوارزمی با اسنادش روایت کرده و گفته است: «ما را حدیث کرد بزرگ حافظان ابومنصور شهردار بن شیرویه بن شهردار دیلمی - در آن چه برایم از همدان نوشت - ما را حدیث کرد با نوشتن ابوالفتح عبدوس بن عبدالله بن عبدوس همدانی، از شیخ ابوطاهر حسین بن علی مسلمة - از مسند زیدبن علی - از فضل بن عباس، از ابوعبدالله محمدبن سهل، از محمدبن عبدالله بلدی، از

ص: 777

1- مناقب ابن مغازلی / 50

2- زین الفتی بتفسیر سوره ی هل ائی دست نویس است.

3- المودّة فی القربی، ینابیع المودّة/ 302.

ابراهیم بن عبیدالله بن علاء، از پدرش، از زیدبن علی، از پدرش، از جدش، از علی بن ابیطالب که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روزی که خیبر را فتح کرد، فرمود:

«اگر نبود که گروهی از ائمتّم درباره ی تو آن گویند که نصاری درباره ی عیسی بن مریم گفتند، امروز در میان گروهی از مسلمانان درباره ی تو سخنی می گفتم که از خاک پاهایت و اضافه ی آب وضویت برمی گرفتند و به آن شفا می جستند ولیکن تو را بسنده است که از من باشی و من از تو، از من ارث بری و من از تو ارث برم.

و تو نسبت به من به منزله ی هارون نسبت به موسی هستی جز این که بعد از من پیامبری نیست، و تو بدهی مرا می پردازد و مطابق سنتّم می جنگی و تو در آخرت نزدیک ترین مردم به من هستی، و تو فردا جانشین من بر حوض می باشی و منافقان را از آن دور می نمایی و تو نخستین کسی هستی که بر من کنار حوض وارد می شوی و تو نخستین فرد ائمتّم هستی که وارد بهشت می شوی، و شیعیانت گرداگرد من به منبرهایی از نور، سیراب سیراب شده و صورت هایشان سفید می باشند. شفاعتشان می کنم و فردا در بهشت همسایگان من خواهند بود. و دشمن تو تشنه ی تشنه شده، چهره هایشان سیاه شده، از سیراب شدن منع شده اند، جنگ با تو جنگ با من، و صلح با تو صلح با من، و راز تو راز من و آشکار تو آشکار من، و نهان سینه ات همانند نهان سینه ی من است، و تو در دانش من هستی، و پسر تو پسر من، و گوشت تو گوشت من، و خون تو خون من است، و حق با تو است و بر زبان و در قلب و میان چشمان تو است، و ایمان آمیخته با گوشت و خون تو است همان گونه که با گوشت و خون من آمیخته شده است. و خداوند عزّوجلّ مرا فرمان داد تو را بشارت دهم که تو و خانواده ات در بهشت هستید، و دشمنانت در دوزخ است، دشمن تو کنار حوض بر من وارد نمی شود، و دوستدار تو از آن غایب نمی شود.»

علی فرمود: پس برای خدای سبحانه و تعالی به سجده افتادم، و او را سپاس گفتم بر آن چه از اسلام و قرآن بر من ارزانی داشت، و نزد خاتم النبیین و سیدالمرسلین صلی الله علیه و آله و سلم مرا محبوب قرار داد.» (1)

ص: 778

و نیز آن چه خوارزمی با اسنادش روایت کرده است:

« از ابن عبّاس نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«این علیّ بن ابی طالب است گوشتش از گوشت من و خورش از خون من است و او نسبت به من به منزله ی هارون نسبت به موسی است غیر از این که پس از من پیامبری نیست.»

و فرمود:

«ای امّ سلمه، شاهد باش و بشنو، این علی امیرالمؤمنین و آقای مسلمانان و رازدان علم من و باب من است که امت از آن وارد می شوند. برادرم در دنیا و دوستم در آخرت است و در بالاترین جایگاه با من است.» (1) و آن چه گنجی با اسنادش روایت کرده است: از ابن عبّاس که گفت: به زودی فتنه ای پیش آید، هر یک از شما که آن را درک کرد، بر شماست چنگ زدن به دورشته: کتاب خداوند و علیّ بن ابی طالب. شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که دست علی را گرفته بود، می فرمود:

«این اولین کسی است که به من ایمان آورد و او نخستین کسی است که با من مصافحه می کند و او فاروق این امت است، میان حق و باطل را جدا می کند، و او رییس مؤمنین، و ثروت رییس ستمکاران است. و او صدیق اکبر است و او باب من است که از آن وارد می شوند، و او بعد از من جانشین من است.» (2) و آن چه همدانی از ابن عبّاس روایت کرد و گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

علیّ بن ابی طالب در دین است، هر کس واردش شود، مؤمن است و هر کس از آن بیرون رود کافر است.»

نویسنده ی «الفردوس» آن را روایت کرد.» (3) و آن چه قندوزی روایت کرد: «از یاسر خادم از علیّ الرضا، از پدرش، از پدرانش، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود:

ص: 779

1- مناقب خوارزمی / 86.

2- کفایة الطالب / 182.

3- السبعین فی مناقب امیرالمؤمنین، ینابیع المودّة / 281.

«ای علی، تو حجت و بابِ خداوند هستی، و تورا به سوی خداوند، و تو آن خیر عظیم و صراط مستقیم و مثلِ اعلی، و امام مسلمین و امیرالمؤمنین و بهترین جانشینان و سرور بسیار راستگویان می باشی. ای علی، تو فاروق اعظم و صدیق اکبر هستی، و حزب تو حزب من و حزب من حزب خداوند است و حزب دشمنان حزب شیطان است.» (1) و آن چه سیوطی روایت کرده است: «از ابن عباس نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«علی بن ابی طالب در حظه است هر کس از آن وارد شود، مؤمن است و هر کس از آن خارج شود، کافر است.»

دارقطنی در «الإفراد» آن را نقل کرد. (2) و پیشتر دانستید - از سخن حافظ سخاوی - که حدیث «باب حظه» از مؤیدهای حدیث «أنا مدینة العلم و علی بابها» می باشد.

و آن چه با نقل های فراوان از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است از فرموده اش: «علی از من است و من از او هستم، و از سوی من ادا نمی کند کسی جز من یا علی» احمد (3) و غیرش آن را نقل کرد.

### بزرگان قوم تاویل ذکرشده را رد کردند

و سیزدهم: این تاویل به مرتبه ای از سبک عقلی و سستی رسیده است که گروهی از بزرگان قوم را بر آن داشت - که در میانشان بعضی از متعصبین هستند که آن را رد کنند و بر باطل بودن و سستی آن نص بیاورند، و متن عبارت های آنان است:

عاصمی: «جز این نیست که با این کار خواسته اند از مرتضی بدگویی و ناسزاگویی کنند و مرتبه اش را پایین آورند، و هیئات که بر شخص بینا، روز پوشیده

ص: 780

1- ینابیع المودّة.

2- القول الجلی فی مناقب علی. حدیث شماره ی: 39.

3- مسند احمد بن حنبل / 4/ 164 - 165.



نمی ماند.» (1) ابن حجر مکی: «بعضی که نسبت به شیعه پژوهشی ندارند، احتجاج کرده اند که «علی» اسم فاعل از علو است، یعنی «درش بلند مرتبه است»، و برای احدی قابل دسترسی نیست. و آن شبیه تر به کار بی پایه ای است به ویژه در روایتی که ابن عبدالبر در استیعابش روایت کرده است: من شهر دانشم و علی در آن است، پس هر کس دانش را خواهد، باید از درش درآید، چون با دقت نظر در این روایت تردیدی در باطل بودن آن رای باقی نمی ماند، پس با این مطلب از آن بهره ببر.» (2) مناوی: «آنکه گمان برد که مراد از کلمه «علی» در عبارت: «وعلی بابها» مرتفع و از ریشه علو است، برای خواسته ی فاسدش نیرنگ زده به آن چه برایش بهره و فربهی و نیازی برنیآورده است.» (3) محمّدبن اسماعیل بن صلاح امیر در «الروضه الندیة»: «و اما آن چه درباره ی فرموده اش صلی الله علیه و آله و سلم «وعلی بابها» گفته شده است که «علی» در این جا صفت مشبّهه به فعل است، یعنی درش برای خواستاران دسترسی به آن بلند است، و از دستان خواستارانش بالاتر است، پس سخنی از ردیف سخن باطنی ها است که گوش ها آن را پذیرا نیست. نخست این که: چون این بر خلاف چیزی است که همه ی مردم از آن حدیث فهمیده اند. دوم این که: چون منافات دارد با فرمایش ایشان صلی الله علیه و آله و سلم: همراه با دین حنیفیت آسان و سهل برگزیده شده ام. و دانش های ایشان صلی الله علیه و آله و سلم دانش های با الفاظی واضح و با دلالت های آشکاری است که مردم بیابان هم آن را فهمیدند. و اما سوم: چون در پی اطلاع دادن به اینکه در دانش هایش صلی الله علیه و آله و سلم بلند و مرتفع است، سودی وجود ندارد، جز دورکردن دانش و ناهموارکردن راهش و بستن درش. و دانسته شده است که ایشان صلی الله علیه و آله و سلم در این مطلب سختگیری نفرموده است. و از روش ایشان صلی الله علیه و آله و سلم ناهموارکردن مسیرهای دانش به ویژه دانش های نبوی نبوده است. پس

ص: 781

1- زین الفتی - دست نویس است.

2- المنح المکیة فی شرح القصيدة الهمزية.

3- فیض القدير / 463. و نگاه کنید به التیسیر / 377 1.

چگونه مسیره‌های علم شریعت را ناهموار می‌فرماید؟ در حالی که برای مردم به عنوان تبیین‌کننده‌ی آن چه بر ایشان نازل شده، برانگیخته شده است و به طور کلی:

اگر کوری دیدگان و عصیّت نهادینه‌ی در ضمیرها نبود، مانند این سخن نوشته نمی‌شد و نیازمند پاسخ نبود.»

## 6- با سخن سخاوی درباره‌ی این حدیث

### اشاره

شگفت آور از سخاوی این است که بعد از نقل حدیث مدینه العلم و حق دانستن آن گوید:

«و این همه خدشه و عیبی در اجماع اهل سنت از اصحاب و تابعان بعد از آنان به وجود نمی‌آورد، در این که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برترین اصحاب به طور مطلق ابوبکر، سپس عمر می‌باشند. ابن عمر گفت: در حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌گفتیم که:

برترین این امت بعد از پیامبرش ابوبکر و عمر و عثمان است و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را می‌شنید و انکار نمی‌کرد؛ بلکه ثابت شده که علی خود گفت: بهترین مردم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر سپس عمر سپس مردی دیگر است. پسرش محمد بن حنفیه به او گفت: سپس تو ای پدر؟ و او همواره می‌گفت: پدرت جز مردی از مسلمانان نیست. خداوند از آنان و از همه‌ی دیگر اصحاب راضی باشد.» (1) گوییم: بر جستجوگر آگاه پوشیده نمی‌ماند که سخاوی در این مقام حدیث ابن عمر را با سیاقی مخالف سیاق بخاری آورده است، و قطعاً دارای افزوده‌های متعدد ناشناخته‌ی دروغ می‌باشد، به ویژه گفته‌اش: «پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را می‌شنید و انکارش نمی‌کرد.» که این زشت‌ترین چیز در این خبر است، و این افزوده جز در نقلی بسیار نکوهش شده، وجود ندارد و در جامع بخاری و امثال آن همانند و اثری برای آن نیست و به طور کلی ای کاش سخاوی این دروغ را همان گونه که پیشوایش بخاری آورده، نقل می‌کرد. همان نقلی که در صحیحش آورده که آن را بعد از کتاب خداوند صحیحترین کتاب می‌شمارند. هر چند که لفظ بخاری نیز تحریف

ص: 782

شده ی ناصحیح است که ان شاءالله به زودی خواهید دید.

و نیز: آن چه سخاوی منسوب به حضرت امام علی علیه السلام آورده است. هر چند در تمام سیاق هایش دروغ است. ولی سیاقی که آن جا آورده است، زشت ترین و خبیث ترین و آشکارترین دروغ از تمامی آن هاست. و آن نیز مخالف سیاق بخاری است که آن را نیز خواهید دانست. و در آن افزوده های باطلی است که باطل بودنش بر هیچ دقت کننده ای پوشیده نیست. از جمله: «گفت: سپس مردی دیگر» که این افزوده اضافه شده ای است برای ظاهر کردن برتری عثمان، و هدف از آن، گمان بردن هر ناظر است که امیرالمؤمنین علیه السلام - و العیاذبالله - پس از اعتراف به برتری شیخین برتری عثمان را نیز با گفته اش: «سپس مردی دیگر» آشکار کرده است.

سوگند به جان خودم جاعل این افزوده، جرأت بیشتری از سازنده اصل خبر داشته است؛ چون واضح اصل خبر - که به زودی از سیاق بخاری آن را خواهی دانست - به برتر داشتن شیخین بسنده کرده است و جرأت نسبت دادن برتری عثمان بر امیرالمؤمنین علیه السلام، نکرده است. آری بر محمد بن حنفیه دروغ بسته، که بعد از شنیدن برتری شیخین از پدرش، گفت: و ترسیدی که بگویی: عثمان. گفتم: سپس شما؟ و این گستاخ که این افزوده را اضافه کرده، برتری عثمان را نیز بر علی علیه السلام ولو به صورت مبهم نسبت داده است، تا برتری آن سه نفر برایش کامل شود.

همچنین نمی دانم که چه انگیزه ای او را به ساختن این افزوده با این ابهام و اداری کرده است؟ شاید از نسبت دادن آشکار برتری عثمان بر علی علیه السلام شرم کرده است و لذا گفته است: سپس مردی دیگر.

و به طور کلی: سیاق گفته ی بخاری بر باطل بودن این افزوده گواهی می دهد.

و اما باطل بودن اصل این دو خبر و آن چه سخاوی درباره ی این سخن آورده است، به جهت های زیر آشکار می شود:

### **ادّعی اجماع اصحاب و تابعان بر افضلیت شیخین فاسد است**

یکی این که: ادّعی اجماع اصحاب و تابعان و بعدی ها بر این که برترین اصحاب، ابوبکر سپس عمر است، دروغ محض می باشد و بر باطل بودنش

ص: 783

وجه های متعدد و برهان های محکمی داریم که آن ها را در مجلد «حدیث طیر» آوردیم .

### اگر انعقادش رای بپذیریم ، حدیث مدینه العلم و غیر آن باطلش می کند

دوم این که : به فرض انعقاد این اجماع ، حدیث «من شهر دانشم و علی در آن است» و دیگر حدیث های منقبت های امیرالمؤمنین علیه السلام که دلالت بر برتری ایشان دارد، این اجماع رای باطل می کند و از اعتبار می اندازد، چون اجماعی که بر خلاف نص استوار باشد، اعتبار ندارد و مورد توجه قرار نمی گیرد.

### معنی حدیث ابن عمر در تقضیل دادن صحت ندارد

و سوم : استدلال به حدیث ابن عمر از قبیل استشهاد روباه به دُمش است .

مگر ابن عمر کیست و در این موارد سخنش چه ارزشی دارد؟ علاوه بر اینکه او مردی نکوهش شده و مورد طعنه قرار گرفته است و هر کس به کتاب «استقصاء الإفحام فی ردّ منتهی الکلام» مراجعه کند برایش پوشیده نمی ماند و با این همه حافظ ابن عبدالبرّ نص دارد بر این که معنای آن صحیح نیست ، آن جا که گوید:

«ابوعمر گفت : هر کس به حدیث ابن عمر قائل باشد که : در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می گفتیم : ابوبکر سپس عمر سپس عثمان سپس ساکت می شدیم .

یعنی برتری قرار نمی دادیم . و او همانی است که ابن معین رای انکار کرد و با درستی درباره اش سخن گفته است ؛ چون گوینده آن ، سخنی بر خلاف سنتی گفته که فقها و اهل آثار گذشته و آینده بر آن اجماع کرده اند. این که علی برترین مردم بعد از عثمان است ، و این چیزی است که در آن اختلاف نکرده اند؛ بلکه در برتری علی و عثمان اختلاف کردند و هم چنین پیشینیان در برتری دادن علی و ابوبکر اختلاف کردند، و در اجماع همه کسانی که وصف کردیم دلیلی است بر این که حدیث ابن عمر غلط و نادرست است و معنایش صحیح نمی باشد گرچه اسنادش صحیح باشد و لا زم است قائل به آن ، به حدیث جابر و حدیث ابوسعید معتقد شود که : ما «کنیزان دارای فرزندان رای در دوران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فروختیم ؛ ولی آنان چنین

اعتقادی نداشتند، پس مناقضه کردند. و توافق به خداوند است.» (1)

### عدم صحت سند حدیث ابن عمر

و چهارم: اینکه هر چند ابن عبدالبر بر باطل بودن حدیث ابن عمر از لحاظ معنا نص دارد؛ ولی با بی انصافی، صحت سند این حدیث رای توصیف کرده است و شرح آن مطلب این که: این حدیث فقط دو نقل در بخاری دارد، که هر دو نکوهیده و قدح شده است. و اینک هر دو نقل رای می آوریم سپس درباره سند هایش صحبت می کنیم:

بخاری در منقبت های ابوبکر گوید: «ما رای حدیث کرد عبدالعزیز بن عبدالله، از سلیمان، از یحیی بن سعید، از نافع، از ابن عمر که گفت: در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میان مردم، برتر رای نام می بردیم، پس ابوبکر سپس عمر بن خطاب سپس عثمان بن عفان را برتر می داشتیم.» (2) و در منقبت های عثمان گوید: «ما رای حدیث کرد محمد بن حاتم بن بزیع، از شاذان، از عبدالعزیز بن ابوسلمة الماجشون، از عبیدالله بن نافع از ابن عمر که گفت: در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کسی رای همتای ابوبکر سپس عمر سپس عثمان قرار نمی دادیم.

سپس اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رای رها می کردیم و میانشان برتری قرار نمی دادیم.

عبدالله بن صالح از عبدالعزیز، او رای پیروی کرد.» (3) نگاهی به نقل اول

اما نقل اول - در آن «عبدالعزیز بن عبدالله اویسی» است که ابوداود او را تضعیف کرده است. ابن حجر گوید: «در پرسش های ابوعبید آجری از ابوداود است که گفت: عبدالعزیز اویسی ضعیف است.» (4) و در آن «سلیمان بن بلال» است که او نیز جرح شده است. ابن حجر گوید:

ص: 785

1- الإستیعاب / 3/ 1116.

2- صحیح بخاری / 5/ 63.

3- صحیح بخاری / 5/ 76.

4- تهذیب التهذیب / 6/ 208.

ابن جنید از ابن معین نقل می کند که او گماشته دستگاه حاکم بر بازار بود (1) و بیشترین روایت رای از یحیی بن سعید داشت. (2) گفت: «ابن شاهین در کتاب ثقات گفت:

عثمان بن ابی شیبه گفت: او اشکالی ندارد ولی از کسانی نیست که بر حدیث او اعتماد می شود.» (3) و در آن «نافع» هست که او نیز مجروح است. ابن عبدالبر گوید: «از ابوحنیفه روایت شده که به او گفته شد: تو رای چه می شود که از عطا روایت نمی کنی؟ گفت:

چون دیدم به متعه فتوا می دهد. و به او گفته شد: چرا از نافع روایت نمی کنی؟ گفت:

دیدم او به نزدیکی از پشت با زنان فتوا می دهد، پس او رای ترک کردم.» (4) و در «تفسیر رازی» است: «بیشتر دانشمندان گفته اند که مراد از آیه چنین است: مرد مخیر است که برای مباشرت با زنان به هرگونه ای که بخواهد عمل کند.

پس عبارت «أَنْتِ شَيْئٌ» را بر آن حمل کرده اند. و نافع از ابن عمر چنین مضمونی را نقل کرده است و دیگر مردمان نافع را در این روایت تکذیب کردند.» (5) گوئیم: بر مردم منصف واجب است که نافع را در این روایت نیز تکذیب نکنند.

بر این مطلب این را هم بیفزایید که او بدهی داشتن عمر بن خطاب را انکار می کرد، که این انکار دلالت دارد بر لجاجت این مرد در دروغ گویی و جرأت کردنش بر افترا بستن؛ چون بدهکاری عمر امری محقق ثابتی است که انکارش از هیچ کس پذیرفته نمی شود. بخاری از عمر نقل می کند که گفت: «ای عبدالله بن عمر، به بدهکاری من توجه کن. پس آن را محاسبه کردند دیدند هشتاد و شش هزار یا نزدیک به آن است. گفت: اگر ثروت خاندان عمر کفایت کرد، از اموالشان پرداخت کن، و الا از بنوعدی بن کعب تقاضا کن، اگر ثروت آنان کفایت نکرد پس از قریش درخواست کن، و به دیگران تجاوز مکن، و این مال را از طرف من پرداخت کن.» (6)

ص: 786

- 
- 1- این صفت (گماشته بودن بر بازارها) نشانگر عامل سلطان بودن و لذا یکی از عوامل جرح محسوب می شده است. (ویراستار)
  - 2- تهذیب التّهذیب / 4 / 154
  - 3- تهذیب التّهذیب / 4 / 145
  - 4- جامع بیان العلم / 2 / 153
  - 5- تفسیر رازی / 6 / 71
  - 6- صحیح بخاری / 5 / 78

و ابن حجر انکار این بدهکاری را توسط نافع در شرح حدیث چنین یاد می‌کند: «و نافع غلام ابن عمر انکار کرده است که عمر بدهکاری داشته باشد. پس عمر بن شیبّه در کتاب «المدینه» با اسناد صحیح روایت کرده است که نافع گفت: از کجا بر عمر بدهکاری می‌باشد؟ در حالی که یکی از ورثه اش ارشش را به یک صد هزار فروخت. تمام شد.» سپس ابن حجر گفت: «این نقض نمی‌کند که هنگام مرگش بدهی داشته است. ممکن است شخصی ثروتمند باشد، و لازمه اش نیست که بدهی داشتن را از او نفی کنیم. پس شاید که نافع انکار کرده است که بدهی او پرداخت نشده باشد.» (1) بر شما پوشیده نیست، احتمالی را که ابن حجر ذکر کرده، لفظ روایت نافع تأیید نمی‌کند: «از کجا بر عمر بدهی می‌باشد؟» پس او اصل بدهکاری را انکار می‌کند، و متعرض پرداخت یا عدم پرداخت آن نمی‌شود. این اولاً. و ثانیاً نافع استشهاد کرده است به این که یکی از ورثه، ارشش را به صد هزار فروخته است. البتّه به منظور انکار اصل بدهکاری، نه برای انکار این که بدهی او پرداخت نشد؛

علاوه بر این ابن حجر خود گوید: و نافع غلام ابن عمر انکار کرده است که عمر بدهکاری داشته است. پس محتملی که ابن حجر آورده، سودی برای نافع ندارد. و شاید از این رو «العینی» انکار نافع را آورده ولی آن چه ابن حجر عسقلانی ذکر کرده، نیاورده است.» (2) نگاهی به نقل دوم و اما نقل دوم - بر مدار «نافع» می‌چرخد که او را شناختید.

و در آن: «عبیدالله بن عمر العمری» هست که او از فرزندان عمر است، و از این جهت او در این حدیث و امثال آن متّهم است.

### حدیث ابن عمر با لفظی صریح در افضلیت امام

و پنجم: و به فرض پذیرش این که حدیث ابن عمر از جهت سند دارای اصلی

ص: 787

1- فتح الباری / 53 71.

2- عمدة القاری فی شرح البخاری / 210 16.

باشد، ولی از جهت متن اصلش دلالتی بر خواسته ی اهل سنت ندارد؛ بلکه دلیل برعکس آن خواسته است. و نص آن چنین است: «از ابووائل، از عبداللّه بن عمر نقل شده که گفت: وقتی اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را می شمردیم، می گفتیم: ابوبکر و عمر و عثمان. مردی گفت: ای ابوعبدالرحمان! پس علی؟ گفت: علی از اهل بیت است و کسی با او مقایسه نمی شود. با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و در درجه ی اوست. خداوند می فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ» (1) پس فاطمه با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و در درجه ی اوست و علی با او می باشد.» (2) پس در این حدیث ابن عمر به برتری امام علیه السلام بر تمامی اصحاب تصریح می کند و به اینکه آن سه نفر را با ترتیب ذکر شده در خصوص اصحاب برتر می داشته است و اما با علی علیه السلام هرگز کسی مقایسه نمی شود، و به حکم آیه ی مبارکه، با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و در درجه ی اوست... و پس از این تصریح نشاید کسی برتر داشتن ابوبکر بر امام علیه السلام را به او نسبت دهد و به این گفته در مقابله با امامیه استفاده کند.

و از این جاست که تحریف و تصرف بخاری در این حدیث برای تو آشکار می شود. و این از بزرگترین نیرنگ های او در کتابش می باشد.

### تصریح ابن عمر به برتری امام علیه السلام در حدیث های دیگر

افزون بر این، ابن عمر در حدیث های دیگری به برتری مطلق امام علیه السلام تصریح کرده، و از مقایسه میان ایشان و دیگر اصحاب با استشهاد به بعضی فضیلت های ثابت ایشان نهی نموده است.

ابن حجر گوید: «از ابن عمر است که گفت: در دوران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همواره می گفتیم: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بهترین مردم است. سپس ابوبکر، سپس عمر و به علی بن ابی طالب سه خصلت داده شده که اگر یکی از آن ها را داشتیم برایم ارزشمندتر از چهارپایان سرخ می بود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دخترش را به ازدواج او

ص: 788

1- طور 21/.

2- المودّة فی القربی، ینابیع المودّة/ 301.



درآورد، و برایش فرزند آورد و درهای ورود به مسجد جز در او را بست و روز خیبر پرچم را به او داد. احمد آن را نقل کرد و اسنادش حسن است.

نسائی از علاءبن عراء نقل کرده گوید: «به ابن عمر گفتم: از علی و عثمان مرا خبر ده و حدیث را آورده که در آن است:

و اما علی، درباره ی او از کسی سؤال مکن، به جایگاهش نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بنگر، درهای ما به مسجد را بست و در او را باز گذاشت.

و رجال آن صحیح است، جز علاء و یحیی بن معین و دیگران او را ثقه دانسته اند.

و این حدیث ها یکی دیگری را تقویت می کند و هر نقلی از آن ها صلاحیت برای احتجاج دارند چه رسد به همه ی آن ها.» (1) و ابن حجر گفت: «ابن عمر به مقدم داشتن علی بر غیر او اعتراف کرده است.

همان گونه که در حدیثی که در باب قبلی آوردم، آمده است.» (2) و شیخ عبدالحق دهلوی در «اللمعات فی شرح المشکاة» در شرح حدیث ابن عمر درباره ی برتری دادن (مفاضله) گوید: «گفته اش: میان آن دو برتری قرار نمی دهیم. گفتند: بزرگسالان و بزرگان را اراده کرده بود، کسانی که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در کاری غمگین شد، با آنان مشورت می کرد. و علی در دوران او صلی الله علیه و آله و سلم کم سال بود و الا برتری او را پس از آنان کسی انکار نمی کند. و نیز: برتری میان صحابه بدون شبهه ثابت است، مانند اهل بدر و اهل بیعت رضوان و دانشمندان صحابه. و احمد از ابن عمر نقل می کند که گفت: در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بهترین مردم بعد از رسول خدا را ابابکر و سپس عمر می دیدیم و گفت: و اما علی بن ابی طالب سه ویژگی داشت که اگر یکی از آن ها را من داشتم، از دنیا و آن چه در آن است بهتر بود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دخترش را به همسری او داد و از او برایش فرزند بود، و درهای مردم به مسجد را جز در او بست و روز خیبر پرچمش را به او داد.

نسائی روایت کرد که از ابن عمر سؤال شد: درباره ی عثمان و علی چه می گویی؟ این حدیث را نقل کرد و سپس گفت: از علی نپرسید و هیچ کس را با او

ص: 789

1- فتح الباری / 127.

2- فتح الباری / 137.

مقایسه نکنید، جز در او درهای ما را بست.»

آن چه را نسائی نقل کرده، روایت ابوالحسن بن مغزلی با اسنادش از نافع تأیید می کند که گفت: به ابن عمر گفتم: چه کسی بعد از رسول خدا بهترین مردم بود؟ گفت: بی مادر شوی! تو را با این چه کار؟ سپس گفت: استغفرالله، بهترین آنان بعد از او کسی است که آن چه برایش حلال بود برای او نیز حلال می شد و برایش حرام می شد آن چه برای او حرام بود. گفتم: او کیست؟ گفت: علی. درهای مسجد را بست و در علی را رها کرد و به او گفت:

«در این مسجد برای دوست آن چه برای من است و بر تو است آن چه بر من است و تو وارث و وصی من هستی، بدهی مرا می پردازد و وعده هایم را وفا می کنی و بر سنت من جنگ کنی، دروغ گوید هر کس گمان کند که تو را دشمن و مرا دوست می دارد.» (1) این ها و دیگر حدیث ها ملاً علی قاری را بر آن داشت که اندکی انصاف به خرج دهد و در شرح حدیث ابن عمر که سخاوی به آن تمسک بسته است گوید:

«شاید این تقاضل میان اصحاب باشد و اما اهل بیت نسبت به دیگران ویژگی خاص دارند و حکمشان با آنان مغایرت دارد. پس هرگز یادکردن علی و حسنین و دو عمو اشکالی وارد نمی سازد.» (2)

### تأملات قوم در حدیث ابن عمر

از سوی دیگر حدیث ابن عمر در مفاضله هر چند که بعضی از گذشتگان اهل سنت آن را در فضیلت شیخ ها آورده اند نزد پژوهشگران ناقد در حدیث روشن نیست، و چند وجه را در آن احتمال داده اند و وارد شدن آن تنها در مسأله ی تفضیل و تقدیم برایشان محقق نشده است. ابن عبدالبر گوید: «یحیی بن سعید و عبیدالله بن عمر و عبدالعزیز ابن ابی سلمة از نافع از ابن عمر روایت می کنند که گفت:

در دوران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می گفتیم: ابوبکر سپس عمر سپس عثمان پس ساکت

ص: 790

1- مناقب ابن مغزلی / 261.

2- المرقاة فی شرح المشكاة / 527 5.

می شدیم. گفته شد: این در برتری است، و گفته شد: در خلافت است.» (1) و ابن اثیر گفت: «حدیث کرد ما را محمّد بن عیسی از احمد بن ابراهیم دورقی، از علاء بن عبدالرحمان عطار، از حارث بن عمیر، از عبیدالله بن عمر، از نافع، از ابن عمر که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که زنده بود می گفتیم: ابوبکر و عمر و عثمان. گفته شد: در تفضیل و گفته شد: در خلافت است.» (2) و ابن حجر عسقلانی گوید: «در بعضی نقل های حدیث ابن عمر، تخیر و افضلیت ذکر شده به آن چه متعلق خلافت می باشد، مقید شده است. و آن در آن چه ابن عساکر از عبدالله بن یسار از سالم از ابن عمر نقل کرده، آمده که گفت: شما می دانید که در دوران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می گفتیم: ابوبکر و عمر و عثمان - یعنی در خلافت در اصل حدیث چنین است. و از نقل عبیدالله از نافع از ابن عمر است که، در دوران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می گفتیم: چه کسی شایسته تر است برای این کار؟ پس می گفتیم: ابوبکر سپس عمر.» (3) و از دیگر وجه های ذکر شده در آن است: «خداوند از آن سه نفر راضی شد.

پس حدیث نه ارتباطی به تفضیل دارد نه به خلافت.» شمس الدین خلخالی گوید:

«گفته اش: (ابوبکر و عمر و عثمان) مقول «نقول» است و «رسول الله حیّ» جمله ی حالیه ی معترضه است. کلمه (ابوبکر) و معطوف بر آن مبتدأست و خبر آن (رضی الله عنهم) می باشد.» (4) و قاری گوید: «از ابن عمر نقل شده که گفت: (در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زنده بود می گفتیم) جمله ی حالیه ی معترضه است میان قول و مقول آن، (ابوبکر و عمر و عثمان) یعنی بر این ترتیب هنگام یادکرد آنان، و بیان کارشان (خداوند از آنان راضی بود) است. و شارح آن گوید: «ابوبکر» و آن چه بر او عطف شده، مبتدأ، خبرش (رضی الله عنهم) است و جمله مقول قول، و (رسول الله حیّ) جمله ی معترضه است، یعنی: این سه نفر را یاد می کردیم که خداوند متعال از

ص: 791

1- الاستیعاب / 3/ 1039.

2- أسد الغابة / 3/ 379.

3- فتح الباری / 7/ 13.

4- المفاتیح فی شرح المصابیح - دست نویس است.

آنان راضی شد.» (1) و عبدالحق دهلوی در «اللّمعات» گوید: «گفته اش: ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم، یعنی: می گفتیم خداوند از این سه نفر راضی شد و احتمال دارد (رضی الله عنهم) دعایی از راویان باشد...»

گویم: شما بنگرید و انصاف دهید خداوند رحمتتان کند... آیا در مسأله ی برتری دادن که بسیار با اهمّیت است، جایز است که به حدیثی که وضعش نزد خودِ اهل سنت چنین است، تمسّک شود؟

### نظر علی علیه السلام درباره ی شیخین

ششم این که: گفته ی سخاوی «بلکه از خودِ علی ثابت شده است که گفت:

بهترین مردم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر و سپس عمر و سپس مردی دیگر است.

پس فرزندش محمّد بن حنفیه گفت: سپس تو ای پدر؟ پس می گفت: پدرت جز مردی از مسلمانان نیست.» روایتی نادرست و دروغی آشکار است. این حدیث یکی از خبرهای متعدّدی است که این قوم آن را در این باب وضع ساخته اند و لفظش در بخاری چنین است: «حدیث کرد ما را محمّد بن کثیر، از سفیان، از جامع بن أبوراشد، از ابویعلی، از محمّد بن حنفیه که گفت: به پدرم گفتم: بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کدام یک از مردم بهترین است؟ گفت: ابوبکر. گفت: گفتم: سپس چه کسی؟ گفت: عمر، و ترسیدم که بگویم: عثمان، گفتم: سپس تو؟ گفت: من جز یکی از مسلمانان نیستم.» (2) دلیل های قطعی از کتاب و سنت متواتر و آثار ثابت، این حدیث را تکذیب می کنند، حدیث هایی که دلالت دارند بر برتری امام امیرالمؤمنین بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و این دلیل ها فراوان و شماره ناپذیر است، و هم چنین مطاعن ثابت شده با دلیل های قطعی درباره ی شیخین و آن سه نفر آن را تکذیب می کنند که این نیز از

ص: 792

1- المرقاة فی المشکاة / 562 5.

2- صحیح بخاری / 67 5.

و از روشن ترین دلیل های باطل بودن این حدیث ساختگی این است که بدون شک و تردید امام علیه السلام همواره در مسأله ی منع کردن ابوبکر حضرت زهرا علیها السلام را از میراث به دروغ گویی ابوبکر و عمر و ستمشان و خیانتشان قائل بود، و این مطلب را برای مردم اظهار می فرمود همان گونه که عمر بن خطاب خود به آن اعتراف کرده است و پناه می بریم به خداوند که به امام علیه السلام نسبت دهیم گفته ی برتری دادن شخصی را که دروغ گو، گناه کار، عهدشکن و خائن می بیند.

اما این که آن حضرت، ابوبکر و عمر را چنان می دید، امری است که بر کسانی که کمترین پژوهش و آگاهی به اخبار و احادیث دارند، پوشیده نمی ماند. و ما تعدادی از شواهد آن را می آوریم، مسلم در «صحیح» در کتاب الجهاد، در بخشی از حدیثی طولانی به نقل از مالک بن اوس آورده است که عمر بن خطاب به علی و عباس چنین گفت:

«هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درگذشت ابوبکر گفت: من ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستم. پس شما دو نفر آمدید و مطالبه ی میراث خود را از پسر برادرت می کردی، و این میراث همسرش را از پدرش مطالبه می کرد، پس ابوبکر گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: از ما ارث نمی برند، آن چه به جا گذاشتیم صدقه است.

پس شما او را دروغ گو، گناه کار، پیمان شکن، خیانتکار دیدید. و خداوند می داند که او راستگو، نیکوکار، هدایت کننده و پیرو حق است. سپس ابوبکر مُرد پس من ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ولی ابوبکر بودم. پس مرا دروغ گو، پیمان شکن، خیانت کار دیدید، و خداوند می داند که من راستگو، نیکوکار، هدایت کننده و پیرو حق هستم.» (1)

شایسته‌ی ذکر است که بخاری این حدیث را در جاهایی از کتابش نقل کرده، با تصرّف‌های مختلفی در متن آن، مانند تحریف و اسقاط و تقطیع، همان‌گونه که نسبت به حدیث‌های بسیاری عادت دارد، پس در باب فرض الخمس آن را با این لفظ آورده است: «عمر گفت: سپس خداوند پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم را میراند، ابوبکر گفت:

من ولیّ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستم و خداوند می‌داند که او در این سخن راستگو، نیکوکار، هدایت‌کننده و پیرو حق است. سپس خداوند ابوبکر را میراند پس من ولیّ ابوبکر بودم پس آن را دو سال از فرمان روایی خود در اختیار گرفتم، در آن مدّت چنان می‌کردم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و نیز ابوبکر در آن مقام عمل می‌کرد. و خداوند می‌داند که من در آن کار راستگو، نیکوکار، هدایت‌کننده و پیرو حق هستم.» (1) در کتاب «مغازی» باب «حدیث بنی النضیر» چنین نقل کرده است: «سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وفات کرد، ابوبکر گفت: من ولیّ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشم. پس ابوبکر آن را در اختیار گرفت و چنان عمل کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عمل کرد و شما در آن زمان عمل می‌کردید پس رو به سوی علی و عباس کرد و گفت به خاطر می‌آورید که ابوبکر آن‌گونه که شما می‌گویید، در آن مقام بود، در حالی که خداوند می‌داند او در آن مقام راستگو، نیکوکار، هدایت‌کننده و پیرو حق بود. سپس ابوبکر درگذشت.

من گفتم: من ولیّ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر هستم، دو سال از فرمان روایی خود آن را در اختیار گرفتم و عمل می‌کردم به آن چه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر عمل می‌کردند، و خداوند می‌داند که من در آن، راستگو، نیکوکار، هدایت‌کننده و پیرو حق بودم.» (2) و در کتاب «النفقات» باب «حبس نفقة الرجل قوت سنته» نقل کرده است که:

«وقتی خداوند پیامبرش را از دنیا برد، ابوبکر گفت: من ولیّ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستم، ابوبکر آن را در دست گرفت و در آن مدّت عمل کرد به آن چه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عمل می‌کرد و شما دو نفر نیز در آن هنگام - در حالی که رو به سوی علی و عباس کرد گمان می‌کنید که ابوبکر چنان و چنان است و خداوند می‌داند که او در آن کار

ص: 794

1- صحیح بخاری / 4/ 503.

2- صحیح بخاری / 5/ 188.

راستگو، نیکوکار، هدایت کننده، پیرو حق است. سپس خداوند ابوبکر را می‌راند سپس من گفتم: من ولیّ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر هستم، پس دو سال آن را در دست گرفتم و در آن مدّت عمل می کردم به آن چه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر عمل می کردند.» (1) و در کتاب «الفرائض» باب «قول الثّبی صلی الله علیه و آله و سلم» آورده است: «از ما کسی ارث نمی برد آن چه به جا گذاشتیم صدقه است.» و چنین نقل کرده است: «وقتی خداوند پیامبرش را می‌راند، ابوبکر گفت: من ولیّ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستم. آن را در دست گرفت و عمل کرد به آن چه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آن عمل کرد، سپس خداوند ابوبکر را می‌راند، گفتم: من ولیّ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستم، پس دو سال آن را در دست گرفتم، در آن مدّت عمل می کردم به آن چه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر عمل کردند.» (2) و در کتاب «الاعتصام» باب «ما یکره من التعمّق و التنازع» نقل کرده است که:

«وقتی خداوند پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم را می‌راند، ابوبکر گفت: من ولیّ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستم، پس ابوبکر آن را در دست گرفت، در آن مدّت عمل کرد به آن چه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عمل کرد و شما دو نفر - در حالی که رو به علی و عباس کرده بود - گمان می کنید که ابوبکر در آن مدّت چنین و چنان است. و خداوند می داند که او در آن مدّت راستگو، نیکوکار، هدایت کننده، پیرو حق بود. سپس خداوند ابوبکر را می‌راند. گفتم: من ولیّ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر هستم. دو سال آن را در دست گرفتم. در آن مدّت عمل می کردم به آن چه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر عمل می کردند.» (3) و تمام تلاش بخاری بر پوشاندن عیب های شیخین است، که بر هیچ بیننده ای مخفی نمی ماند، ولی شرح کنندگان صحیح بخاری به خواسته ای که بخاری را وادار به چنین کاری نمود، راه نیافتند. پس حقیقتی را افشا کردند که

ص: 795

1- صحیح بخاری 7 / 120.

2- صحیح بخاری 8 / 551.

3- صحیح بخاری 9 / 754.

بخاری خواستار مخفی بودنش بود، با نسبت دادن این کار بسیار زشت به زهری؛ ابن حجر عسقلانی در شرح این حدیث در باب «الخمس» گوید: «گفته اش: سپس خداوند پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم را میراند؛ ابوبکر گفت: من ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستم، ابوبکر آن را در دست گرفت و عمل کرد به آن چه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عمل کرد. در روایت عقیل این را افزود: و شما دو نفر آن گاه در حالی که به علی و عباس رو کرده بود گمان می کنید ابوبکر چنین و چنان است. و در روایت شعیب است: آن گونه که شما دو نفر می گوئید. و در روایت مسلم این اضافه است: پس شما دو نفر آمدید و یکی مطالبه ی ارث خود را از پسر برادرت می کرد، و این یک میراث همسرش از پدرش را مطالبه می کرد. پس ابوبکر گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ما ارث نمی گذاریم. آن چه به جا گذاشتیم صدقه است. پس شما دو نفر او را دروغ گو، گناه کار، پیمان شکن، خائن دیدید.

و گویی که زهری گاهی آن را صریحاً و گاهی با کنایه نقل می کرد، و هم چنین مالک.»

و ابن حجر در شرح این حدیث در باب «ما یکره من التعمق و التنازع» گوید: گفته اش: شما دو نفر گمان می برید که ابوبکر در این باره چنین و چنان است.

این چنین در این جا ابهام واقع شد، و در شرح روایت پیشین در وجوب خمس روشن کردم که تفسیر آن در روایت مسلم قرار گرفته است و آن روایت از این جهت خالی از ابهام است.»

### تحریری از ابوبکر جوهری

و نیز ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری، نویسنده ی کتاب «السقیفه» چنین کرده است، آن جا که حدیث «دروغگو، گناه کار، پیمان شکن، خائن» را با لفظهای دیگری ذکر کرده است. در کتاب نام برده حدیث مالک بن اوس را با چنین لفظهایی نقل کرده است: «سپس (پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) وفات کرد. ابوبکر گفت: من ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستم. سپس خداوند جانش را گرفت و در آن زمان عمل کرد به



آن چه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عمل فرمود پس رو به علی و عباس کرد و گفت شما دو نفر گمان می برید که ابوبکر در این باره ستمگر و فاجر است و خداوند می داند که او در آن دوران راستگو، خیرخواه، هدایتگر، پیرو حق است. پس خداوند ابوبکر را میراند. گفتم: من سزاوارترین مردم به ابوبکر و به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستم. دو سال - یا گفت: چند سال از فرمان رواییم آن را در دست گرفتم و در آن مدت مانند عملکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر عمل می کردم، سپس گفت - در حالی که به عباس و علی رو کرده بود شما دو نفر گمان می برید من در آن مدت ستمگر فاجر بودم، و خداوند می داند من راستگو، نیکوکار، هدایتگر، پیرو حق هستم.»

و یک بار به نقلی دیگر آن را روایت کرده که عمر گفت: «هنگامی که رسول خدا وفات یافت، ابوبکر آن را در دست گرفت، ای عباس آمدی مطالبه ی میراث خود را از برادرزاده ات می کردی و ای علی آمدی مطالبه ی میراث همسرت را از پدرش می کردی، و گمان می کردید که ابوبکر در این باره خائن فاجر بود. و به خداوند سوگند که او مردی مطیع و تابع حق بود، سپس ابوبکر درگذشت و من آن را در دست گرفتم. پس نزد من آمدید میراث خود را مطالبه می کردید، اما تو ای عباس مطالبه ی میراث را از برادرزاده ات می کردی، و علی میراث همسرش از پدرش را خواستار بود، و گمان بردید که من در آن مقام خائن فاجر هستم و خداوند می داند من در آن مطیع و پیرو حق هستم.»

و سومین بار آن را از ابوالبختری چنین روایت کرده است:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صدقه می داد و بخشش خود را تقسیم می فرمود، سپس وفات یافت. ابوبکر دو سال جانشین او شد، در آن مدت چنان می کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می کرد، و شما می گفتید که او در آن خطاکار و ستمکار بود در حالی که او جز هدایت یافته نبود، سپس بعد از ابوبکر من جانشین او شدم و به شما گفتم:

اگر شما دو نفر بخواهید، شما را بر عملکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و پیمانی که بر آن برگرفت می پذیرم، موافقت کردید؛ ولی اینک نزد من آمده اید و مخاصمه می کنید.

این می گوید: سهم خودم از برادرزاده ام را می خواهم، و این می گوید: سهم خودم از

همسر را می خواهم. به خداوند سوگند میان شما جز به آن قضاوت نمی کنم.»

### نگاهی به سند حدیثی ساختگی

و آن چه آوردیم در دلالت بر نادرستی حدیث مورد ادعا بسنده است، که سخاوی به آن تمسک کرده است، افزون بر این که سندش هم خدشه دار است. و شما دانستید که بخاری آن را از محمد بن کثیر که همان العبدی است روایت می کند و این شخص جرح شده است همان گونه که ذهبی در شرح حال او آورده است، او گوید: احمد بن ابوخیثمه روایت کرده و به ما گفت: ابن معین گفت: از او ننویسید او ثقه نبود. (1) و عسقلانی گفت: «ابن معین گوید: او ثقه نبود.» «و ابن جنید به نقل از ابن معین گفت: در حدیثش لفظهای مبهم ضعیف بود سپس درباره اش پرسیدم گفت:

شایسته نبود که از او نوشته شود.» (2) و در طریق آن، سفیان ثوری است که از ضعیف ها تدلیس می کرد، آن گونه که ذهبی و ابن حجر عسقلانی (3) و غیر آن دو از او یاد کرده اند.

بلکه به تدلیس تسویه شهرت یافت که (اهل فن) قائلند که این مطلقاً بدترین و فاحش ترین انواع تدلیس است. (4) سیوطی گوید: «عراقی گفت: این کار باعث قدح کسی است که عمداً مرتکب آن شده است. و شیخ الاسلام گفت: شکی نیست که این مایه جرح است هر چند که ثوری و اعمش بدان وصف شده باشند، پس عذری پذیرفته نیست که آن دو چنین فعلی را انجام نمی دهند، جز در حق کسی که نزد ایشان ثقه و نزد دیگران ضعیف باشد.» (5)

ص: 798

1- میزان الاعتدال / 184.

2- تهذیب التّهذیب / 3719.

3- میزان الاعتدال / 1692؛ تقریب التّهذیب / 3111.

4- به تدریب الراوی / 1861 و غیر آن نگاه کنید.

5- تدریب الراوی / 1861.

و قاری گفت: «این گونه تدلیس بسیار ناپسند است و انجام دهنده اش نزد اکثر دانشمندان مذموم است و کسی که به آن شناخته شود نزد جماعتی جرح شده است روایتش قبول نمی شود چه سماع آن را تبیین کرده باشد چه نکرده باشد.» (1) و ابن جوزی در مذمت تدلیس گوید: «این خیانتی از سوی آنان بر شرع است.» (2) و هم چنین گفته است: «از بزرگترین جنایت ها نسبت به شریعت است.» (3) و نووی گوید: «تدلیس (پنهان کردن اسناد حدیث) دوگونه است: اول: از کسی که معاصر او است چیزی روایت کند که از او نشنیده است و شنیدنش را خیال کند و چنین گوید: فلان گفت یا از فلان شنیدم یا مانند این ها. و شاید که استادش را حذف نکند و غیر او را، ضعیف یا صغیر، برای آراستگی صورت حدیث حذف کند و این نوع تدلیس بسیار ناپسند است. اکثر دانشمندان آن را مذمت کرده اند و شعبه از شدیدترین مذمت کنندگان آن بود. و از ظاهر سخنش برمی آید که حرام است و تحریمش ظاهر است؛ چون توهم احتجاج برای چیزی می آورد که احتجاج به آن جایز نیست و نیز باعث ساقط کردن عمل به روایت های خودش می گردد، افزون بر اینکه در آن فریب نهفته است و مفسده اش همیشگی است، و بخشی از این امور برای تحریم بسنده است؛ چه رسد به اینکه همه ی آنها با هم جمع شود.» (4) از این گذشته، سفیان ثوری را عیب های دیگری است از جمله: اعتقاد به مذهب خوارج. و از جمله: حسادت نسبت به ابوحنیفه و دشمنی با او و بدگویی از او... که ابوالمؤید محمودبن محمدبن خوارزمی آن ها را ذکر کرده است. (5) و این بدگویی ها ثوری را از درجه ی اعتبار نزد اهل سنت به ویژه حنفی ها فرو می اندازد که پوشیده نیست.

ص: 799

- 1- شرح شرح نخبة الفكر / 112.
- 2- تلبیس ابلیس / 34.
- 3- الموضوعات / 1 / 52.
- 4- المنهاج فی شرح صحیح مسلم / 1 / 33.
- 5- جامع مسانید أبی حنیفه / 2 / 468.

و از بزرگترین بدگویی های سفیان ثوری، اعتراضش بر حضرت امام صادق علیه السلام است. شعرانی گوید: «ثوری بر ایشان وارد شد، جبّه ای از خز بر تنش بود، به او گفت: شما که از خاندان نبوت هستید این را می پوشید؟! فرمود: نمی دانی، دستت را به زیرش ببر، پس دید که زیرش لباسی از پشم زبر است. سپس فرمود: ای ثوری زیر جبّه ات را به من بنما. دید زیرش پیراهنش نازکتر از سفیدی تخم مرغ است. پس سفیان شرمنده شد. سپس فرمود: ای ثوری، زیاد نزد ما نیا، ما را زیان می رسانی و ما به تو زیان می رسانیم.» (1) پس روشن شد حدیثی که بخاری از محمدبن حنفیه نقل کرده است، حدیثی ساختگی و دروغ شمرده شده است.

### حدیث ساختگی دیگر

و مانند آن حدیث در ساختگی و باطل بودن حدیث دیگری است که متقی روایت کرده است: از زیدبن علی بن حسین که گفت: «شنیدم پدرم علی بن الحسین می گفت: شنیدم پدرم حسین بن علی می گفت: به ابوبکر گفتم: ای ابوبکر بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بهترین مردم کیست؟ به من گفت: پدرت. پس از پدرم علی پرسیدم و گفتم: بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چه کسی بهترین مردم است؟ گفت: ابوبکر - الدغولی، ابن عساکر» (2) بدین ترتیب بر هیچ منصف آگاهی پوشیده نیست که نشانه های دروغ و افترا بر آن نمایان و در آن نهفته است، و هم چنین حدیثی است که سندی بر آن به دست نیاوردیم و «دهلوی» تصریح کرده است، هر حدیثی که سند صحیحی نداشته باشد از درجه ی اعتبار فرو افتاده است.

ص: 800

---

1- لوائح الانوار/ 1/ 32.

2- کنز العمال / 12 / 489.

یکی از جاعلان حدیث در اهل سنت، وقتی زشتی آن چه از زبان امام علیه السلام در برتر داشتن مطلق شیخین را دید، به سوی ساختن حدیثی از زبانش رفت که نص بر برتری آن دو از تمامی اصحاب جز اهل البیت داشته باشد، لذا متقی روایت کرده است:

«از ابوالبختری نقل شده که گفت: علی خطابه خواند و گفت: آگاه باشید که بهترین این امت بعد از پیامبرش ابوبکر و عمر است. مردی گفت: و تو ای امیرالمؤمنین؟ پس گفت: کسی با ما اهل بیت موازی نمی شود. ابونعیم در حلیة الاولیاء» (1) و این نیز حدیثی ساختگی است، چون کسی که شیخین را «دو نفر دروغگو، گناهکار، پیمان شکن خائن (کاذبین، آثمین، غادرین، خائنین)» ببیند، چگونه آن ها را بر سلمان و ابوذر و مقداد و عمّار یاسر و مانندشان، برتر می دارد؟! این گناه بزرگ آشکاری است.

از سوی دیگر «ابوالبختری» خود چیزی از امام علیه السلام نشنیده است، بلکه بسیار از او به صورت مرسل از او نقل می کند. ابن حجر گوید: «سعید بن فیروز، که پسر ابوعمران است، ابوالبختری طائی بنده ی کوفی آنان است. روایت کرده است از:

پدرش، ابن عباس، ابن عمر، ابوسعید، ابوکبشه، ابوبرزه، یعلی بن مره، ابوعبدالرحمان سلمی و حارث اعور. و مرسلأ نقل کرده است از: عمر، علی، حذیفه، سلمان، ابن مسعود. و از او نقل کرده اند: عمرو بن مره، و عبدالأعلی بن عامر، و عطاء بن السائب و سلمة بن کهیل، و یونس بن حبان، و حبیب بن ابوثابت و یزید بن أبوزیاد، و غیر این ها.

عبدالله بن شعیب به نقل از ابن معین گوید: ابوالبختری طائی، نامش سعید و مورد اعتماد است، و چیزی از علی نشنید. (2) و در پی روایت های بسیار او از اصحاب با وجود نشنیدن او از آنان، گروهی از

ص: 801

---

1- کنز العمال / 7 13.

2- تهذیب التّهذیب / 65 4.

نقدکنندگان حدیث به ضعیف بودن مرسل های او حکم داده اند. ابن سعد گوید: «...»

او بسیار حدیث می گفت: حدیثش را به طور مرسل از اصحاب روایت می کرد و از بسیاری چیزی نشنید. پس هر حدیثش که با سماع بود حسن است، و آن چه مرسل بود ضعیف است.» (1) و نیز ابن حجر گوید: «ابو احمد حاکم در کنی گوید: نزد آنان قوی نبود.» سپس ابن حجر گوید: «او چنین گفت و این سهو است.» (2) نویسنده گوید: و این تحکمی محض است.

## 7- با سخن سیوطی درباره ی این حدیث

جلال الدین سیوطی از کسانی است که درباره ی حدیث «مدینة العلم» تعصب و تعنت به کار برده است. او در شرح حدیث: «أنا دارالحکمة» گوید: «طیبی گفت:

شیعیان به این حدیث متمسک شده اند که آموختن دانش و حکمت از او، ویژه ی اوست و به دیگری تجاوز نمی کند جز به واسطه ی او، چون به خانه وارد نمی توان شد جز از درش، و برایشان حجّتی در این باره نیست. از آن جا که خانه ی بهشت گسترده تر از خانه ی حکمت نیست، در حالی که هشت در دارد.» (3) و این همان سخن طیبی است که پیشتر درباره اش به تفصیل آورده شد و باطل بودنش را توضیح دادیم آن گونه که نیازی به بیش از آن نیست و خداوند ولی توفیق است.

## 8- با سخن سمهودی درباره ی این حدیث

### اشاره

علی بن عبدالله سمهودی تلاش کرده حدیث «أنا مدینة العلم» را از مفاد صریح آن برگرداند به گونه ای که باعث حیرت فهم ها شده است. او پس از آوردن برخی

ص: 802

1- همان.

2- همان.

3- قوت المغتذی فی شرح الترمذی، کتاب المناقب، باب «مناقب علی».

دلیل‌هایی که بر اعلم بودن امام علیه السلام دلالت می‌کند، گوید: «این مطلب و مانند آن که در فضیلت علی در این باب نقل شده است گواهی بر حدیث «أنا مدينة العلم و علی بابها» می‌باشد. امام احمد آن را در «الفضائل» از علی، و حاکم در «المناقب» مستدرکش، و طبرانی در معجم کبیرش، و ابوالشیخ ابن حیان در «السنة» اش و غیر از اینان از ابن عباس مرفوعاً روایت کرده اند با این اضافه: «فمن أتی العلم فلیأت الباب».

و ترمذی مرفوعاً از حدیث علی آن را روایت کرده است: «أنا مدينة العلم و علی بابها» و به دنبالش گوید: این حدیث ناشناخته است. و استادش بخاری نیز چنین گفته است و حاکم دنبال بخش نخست گوید: اسنادش صحیح است.

ابن جوزی آن را در جلد دوم از کتاب موضوعات آورده است. و حافظ ابوسعید علایی گوید: درست آن است که حسن می‌باشد به اعتبار نقل هایش، نه صحیح و نه ضعیف، چه رسد به این که از ساختگی‌ها باشد. و همین گونه حافظ ابن حجر در فتوایش گوید.

و این مطلقاً با برتری ابوبکر منافات ندارد، با گواهی علی و دیگری به این مطلب برای او، و نیز به دانش او هم گواهی داد. علی گفت: ابوبکر داناتر و برتر آنان بود و در چیزی اختلاف نکردند مگر این که حق با او بود، و مشهور نبودنش به دانش به علت طولانی نبودن عمرش و نیازمندی به او پس از مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود. <sup>(1)</sup> این سخن از چند جهت نیازمند بررسی است:

## 1 - نسبت طعن به بخاری و ترمذی دروغ است

سمهودی - هر چند اصل حدیث را انکار نکرده، بلکه آن را از گروهی از بزرگان مذهبش تحقیق و اثبات نموده است - به ترمذی نسبت داده که به دنبال حدیث گفته است: «این منکر است» و ما پیشتر ثابت کردیم که این نسبت صحیح نیست. و ترمذی هرگز پس از این حدیث چنین نگفته است. بلکه شیخ عبدالحق

ص: 803

---

1- جواهرالعقدین: دست نویس است.

دهلوی در «اللمعات فی شرح المشکاة» تصریح کرده است که ترمذی گفت: این حدیث حسن است.

و این مطلب را گفته ی ترمذی درباره ی حدیث «أنا دارالحکمة» که حسن است تأیید می کند - و آن را مؤید حدیث «أنا مدینة العلم» دانسته همان گونه که محب طبری در «ذخائر العقبی» و «الریاض النضره» به آن تصریح کرده است. نیز همان طور که بعضی از مفسرین طعن درباره ی حدیث «أنا مدینة العلم» را به ترمذی نسبت داده اند، طعن درباره ی حدیث «أنا دارالحکمة» را نیز به او نسبت داده اند، که در گذشته در ردّ سخن نووی به تفصیل آورده شد.

علاوه بر این، بسیاری از پژوهشگران اهل سنت هر دو حدیث را با هم از ترمذی نقل می کنند، و از ظاهر عبارت هایشان بر می آید که ترمذی آن دو را در «الصحیح» خود بدون هر تغییری نقل کرده است، که این مطلب پوشیده نیست؛ با توجه به آن چه پیشتر آوردیم در اثبات نقل ترمذی از حدیث «مدینة العلم» و نیز اثبات نقل او از حدیث «دارالحکمة»، با بهره گیری از گفته های بزرگان قوم که بر آن دلالت دارد. و شایسته است بر شما که تأمل کنید در آن چه «ابن حجر مکی» در «الصواعق» و عیدروس یمنی در «العقد النبوی» و «صبان مصری» در «إسعاف الراغبین» آورده اند، که عبارت های این بزرگان برای مقصود و مطلوب صریح تر و واضح تر است.

و به طور کلی، نسبت دادن طعن به ترمذی درباره ی حدیث «أنا مدینة العلم» از جانب سمهودی دروغی آشکار می باشد، و شاید که این گفته را بدون مراجعه به «جامع الترمذی» آورده باشد، و اگر به نسخه ی صحیح و حتی نسخه ی تحریف شده ی آن مراجعه کرده بود، چنین نسبتی به ترمذی نمی داد، چون کاری که تحریف کنندگان انجام داده اند، حذف حدیث «أنا مدینة العلم» و باقی گذاردن حدیث «أنا دارالحکمة» با افزودن کلمه «منکر» به آن است و هیچ نسخه صحیح و یا تحریف شده ای نیافته ایم که حدیث «أنا مدینة العلم» را با لغت «منکر» آورده باشد، و هر کس چنین ادعا کند، بیان او آن بر عهده ی خود او است.

اما نسبت دادن این گفته که «منکر است» به بخاری نیز باطل می باشد، چون



در «اللائی المنثورة» و «المقاصد الحسنة» آمده است که این کلمه را بخاری درباره ی حدیث «أنا دارالحکمة» گفته است. پس این گفته را به حدیث «أنا مدینة العلم» نسبت دادن، باطل می باشد.

## 2 - ادّعی منافات نداشتن میان این حدیث و برتری ابوبکر باطل است

از سویی حدیث «أنا مدینة العلم و علیّ بابها» از جهت های بسیار و دلالت های آشکار بر امامت امیرالمؤمنین علی علیه السلام دلالت دارد و هیچ خردمندی در دلالت آن بر برتری و اعلمیت مطلق امام علیه السلام تردید نمی نماید. پس یا باید این حدیث انکار گردد و حکم به ساختگی بودنش داده شود همان گونه که بعضی از ناصبی ها کردند و یا باید دست از اعتقاد به برتری ابوبکر بر امام علیه السلام برداشت.

پس باطل بودن این گفته ی سمهودی پس از اثبات و تحقیق حدیث که گوید: «و مطلقاً منافات ندارد با برتری ابوبکر» آشکار شد؛ چون پس از ثابت شدن این حدیث شریف چاره ای جز اعتقاد به برتری مطلق امام علیه السلام نیست.

## 3 - ادّعی گواهی دادن امام علیه السلام به برتری ابوبکر باطل است

هم چنین ادّعی بر گواهی دادن امام امیرالمؤمنین علیه السلام به برتری ابوبکر باطل است. از پاسخ به سخن سخاوی دانستید که: روایاتی که متضمّن چنین معنایی از امیرالمؤمنین علیه السلام باشد، پایه و اساسی ندارند، چون پوشیده نیست که روایاتی ساختگی و دروغ شمرده شده اند و اسناد و متن آن ها باطل است به ویژه آن چه بخاری نقل کرده که ستون آن هاست.

## 4 - ادّعی گواهی غیر امام به آن نیز باطل است

غیر از امام علیه السلام چه کسی به آن گواهی داده است تا سمهودی بگوید: «به گواهی علی و غیرش به آن (افضلیت) برای او؟» در حالی که ما کسی از اصحاب عدالت پیشه را نیافتیم که به آن گواهی داده باشد. و هر کس چنین ادّعی کند، بیان آن بر عهده خود اوست و باطل نمودن آن با روشن ترین دلیل و برهان بر ماست... و

به فرض صدور چنین چیزی از یکی از آنان در حق ابوبکر، بی شک توان رویایی با آن همه وجوه فراوان برتری مطلق امیرالمؤمنین علیه السلام را ندارد.

### 5 - ادّعی گواهی امام علیه السلام به دانش او دروغین است

از ادّعاهای دروغین سمهودی در این کلام چنین است: «علی نیز به دانش او گواهی داد و گفت: ابوبکر داناترین و برترین آنان است.» چه کسی این را روایت کرد؟ و ای کاش سمهودی مصدری برایش می آورد حتی اگر از ساختگی های پیشینیان بود؟! و شگفتی آور از اوست که چگونه به چیزی استدلال می کند که محل و اثری در موضوعات (ساختگی ها) ندارد چه رسد به کتاب هایی که «الصحاح» خوانده می شود. هر چند که اگر در الصحاح هم نقل شده بود برای امامیه حجت نبود و در احتجاج در مقابل آن ها سودی نداشت؛ چه رسد به ساختگی ها.

### 6 - ادّعی حقانیت ابوبکر در موارد اختلاف دروغ است

از دیگر ادّعاهای دروغین این گفته سمهودی است: «در چیزی اختلاف نکردند مگر این که حق با او بود»، که ادّعایی بی برهان است، بلکه دلیل ها و برهان های بر باطل بودنش بی شمار است و اگر جز جریان سقیفه و قضیه ی فدک و مسأله ی خمس نبود، همین ها به عنوان دلیل و برهانی بر خطا کردن و باطل بودن ابوبکر بسنده بود، چون رخدادهایی بود که میان علی علیه السلام و ابوبکر اختلاف افتاد، و هیچ خردمندی تصدیق نمی کند که حق با ابوبکر باشد، چون با کتاب و سنّت، عصمت امیرالمؤمنین و حضرت فاطمه ی زهرا علیها السلام ثابت شده است، اما ابوبکر خودش را چنین معرفی می کند: «مرا شیطانی است که گرفتارش می شوم.»

### 7 - اعتذار به اینکه مدّت ابوبکر کوتاه بود، پذیرفته نیست

گویی سمهودی به اشکال وارد بر خود توجّه دارد که: اگر ابوبکر مطلقاً داناترین اصحاب بود، پس گفته ها و آرای او در مسائل گوناگون کجاست؟ و چرا به

دانش شهرت نیافت؟ پس به عذر تراشی از جانب ابوبکر پناه برده و چنین گفته است: «شهرت نیافتن دانش او، به علّت طولانی نبودن مدّت او با احتیاج به او بعد از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است.» اما این عذر نزد خردمندان و اهل بصیرت پذیرفته نیست از چند جهت:

یکی این که: توقّف شهرت در دانش، بر طول مدّت ممنوع است، بلکه ملاک شهرت یافتن به دانش، کمال علمی شخص است. پس هر چه دانش افزونتر باشد، شهرت به آن بیشتر است. مگر نمی بینید که دانش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم - با وجود کوتاهی درنگ در میان امّتش چنان شهرت یافت که دانش پیامبران پیشین به یک دهم شهرت دانش او نمی رسد، با وجود پیامبری چون حضرت نوح علیه السلام که به طول عمر شهرت یافته به گونه ای که به عمر او ضرب المثل زده می شود.

حقیقت این است که دانش ابوبکر از این جهت شهرت نیافت که اصل آن - یعنی دانش - منتفی است، نه به سبب وجود یک مانع که کوتاهی مدّت او باشد.

و دوم این که: اگر توقّف مذکور را بپذیریم، لیکن عمر ابوبکر از آغاز پذیرش اسلام تا مرگش طولانی بود، که اگر داناترین اصحاب می بود، در این مدّت آثار اعلیّت او آشکار می شد و دانش او شهرت می یافت و اما علّت آوردن به اینکه در زمان زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او احتیاجی نبود و به هنگام احتیاج به او بعد از مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، مدّت او طولانی نشد، سودمند نیست، چون نیاز به داناترین اصحاب در همه حال هست و از این رو می بینیم نیاز مردم را به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام - که ایشان به واقع و در حقیقت داناترین است در دوران زندگی و پس از وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم. و از این جهت می بینیم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم امّت را هدایت و راهنمایی به سوی امام علیه السلام می فرمایند با این فرموده شان: «أنا مدینه العلم و علیّ بابها، فمن أراد العلم فلیأت الباب» و هم چنین می بینیم که قضاوت ها و فتواهای امام علیه السلام در دوران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چه در سفر به یمن چه در مدینه ی منوره شهرت یافته است.

اما از ابوبکر چیزی نقل نشده است که دلالت بر دانش او داشته باشد؛ چه رسد به اعلیّت او در دوران خلافتش پس از پیامبر و نیاز امّت، و چه رسد به دوران

اما با آن چه سمهودی آورده است که دوران خلافت ابوبکر زمان شهرت دانش او بود، ولیکن طولانی نبودن عمرش مانع این شهرت شد این گفته ی بنبانی که پس از این خواهد آمد، منافات دارد که گوید دوران خلافت آن سه نفر زمان آشکار شدن دانش آنان نبود، بلکه مشغول بودنشان به کارهای خلافت مانع از بهره مندی امت و تعلیم آنان شد، و این علت مراجعه ی ایشان به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود. پس تضاد موجود میان این دو گفته و ادعا بر آگاهان و هدایت یافتگان پوشیده نیست.

سوم: اگر شهرت نیافتن دانش او به علت طولانی نبودن عمرش پس از نیاز به او را هم بپذیریم، با این حال این خواسته ی سمهودی را محقق نمی کند، چون اگر دانشش شهرت نیافت لاقلاً می بایست نادانی و گمراهی اش هم شهرت نمی یافت، در حالی که هر شخص آگاه نسبت به اخبار و آثار به خوبی موارد بسیار زیادی را می یابد که نادانی ابوبکر و جهل او به احکام شرعی را ظاهر می سازد و کتاب «تشید المطاعن» شامل بخشی از این اخبار است، و آن گاه جایی برای ادعای دانایی ابوبکر نمی ماند چه رسد به ادعای اعلمیت مطلق او!!

### 8 - اعتراف شیخین به اعلمیت حضرت علی علیه السلام و مراجعه ی آن دو به ایشان

با این همه، عجب از سمهودی است که چگونه ادعای اعلمیت برای ابوبکر می کند؛ در حالی که خودش - همچون دیگران بخشی از اخبار مراجعه ی ابوبکر و عمر به امیرالمؤمنین علیه السلام را روایت می کند و اعتراف آن دو به اعلمیت حضرت را یادآور می شود.

سمهودی خود در کتابش «جواهر العقدين» درباره ی حکم عمر به سنگسار کردن زن دیوانه، و نقض این حکم به وسیله ی امام علیه السلام گوید: «در روایتی: پس عمر گفت: لولا علی لهلك عمر. و بعضی روایت کرده اند که این اتفاق برای علی و ابوبکر به همین گونه رخ داد.» و در همان کتاب نیز گوید: «ابن سمان از ابوسعید خدری نقل

می کند که شنید عمر به علی می گوید در حالی که چیزی از او پرسیده بود و او پاسخش را داده و اندوهش را برطرف کرده بود: «ای علی! خداوند مرا بعد از تو باقی نگذارد.» و این دلیلی روشن بر اعلمیت امام علیه السلام است. و سمهودی خود اعتراف کرده است که این از شواهد حدیث «أنا مدینة العلم وعلیُّ بابها» می باشد. از این رو گوید: «گفتم: این و ماندهای آن که در فضیلت علی در این باب آمده است، گواهی بر حدیث «أنا مدینة العلم وعلیُّ بابها» می باشد.»

و سمهودی در «جواهر العقدين» گوید: «زین عراقی در «شرح التقریب» در شرح حال علی گوید: عمر گفت: داورترین ما علی است، و همواره پناه می برد از مشکلی که ابوالحسن در آن چاره اندیش نباشد.» گفت: «این استعاضه را دارقطنی و غیر از او روایت کرده اند و لفظش چنین است: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ مَعْضَلَةِ لَيْسَ لَهَا أَبُو حَسَنٍ.»

گفت: و در روایتی که از ابوسعید خدری آورده گوید: با عمر به مکه آمدیم، در حالی که علی بن ابی طالب با او بود، علی چیزی به او گفت: عمر گفت: پناه می برم به خداوند از این که در میان مردمی زندگی کنم که ابوحسن در میانشان نباشد.»

و گفت: «حافظ ذهبی از عبدالملک بن ابوسلیمان نقل کرده گوید: به عطاء گفته شد: آیا کسی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقیه تر از علی بود؟ گفت: نه به خدا سوگند کسی را این گونه نمی دانم.»

و گفت: «گفته ی عمر: علی داورترین ماست (علی افضانا)، بخاری در صحیحش آن را روایت کرده و مانند آن را از گروهی از اصحاب نقل کرده است.»

و گفت: «حاکم در المستدرک از ابن مسعود نقل کرده که گفت: همواره گفت وگو می کردیم که داورترین مردم مدینه علی است. و حاکم گفت: این حدیث صحیح است ولی آن را نقل نکردند.»

و گفت: «اصل آن این است: داستان فرستادن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم علی به عنوان قاضی به یمن، گفت: ای رسول خدا مرا فرستادی که میانشان قضاوت کنم در حالی که من جوانم و قضاوت را نمی دانم؟ پس او صلی الله علیه و آله و سلم بر سینه ام زد و گفت: (خداوندا

هدایتش کن و زبانش را ثابت گردان. گفت: به حق کسی که دانه را شکافت و آفریده ها را آفرید در قضاوت میان دو نفر هرگز شک نکردم. ابوداود و حاکم آن را روایت کردند و حاکم گفت: اسنادش صحیح است.»

و گفت: «احمد و طبرانی از افرادی که ثقه شمرده شده اند روایت کردند که:

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به فاطمه گفت: آیا راضی نمی شوی که تو را به ازدواج پیشتازترین امت در اسلام و دارنده ی بیشترین دانش و بزرگترین بردباری، درآورم؟»

## 9- با سخن ابن روزبهان درباره ی این حدیث

### اشاره

فضل بن روزبهان شیرازی که از متکلمان مشهور اهل سنت است و متأخرین ریزه خوار او هستند در پاسخ احتجاج علامه حلی به فرموده امام علیه السلام «سلونی قبل أن تقعدونی» و فرموده ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم: «أنا مدینة العلم و علی بابها» چنین گوید: گویم:

این حدیث بر بسیاری دانش و حضور ذهن او درباره ی رخدادها و آگاهی اش بر دانش ها و معارف گوناگون دلالت می کند و تمام این امور مسلم است اما دلیلی بر نصّ بر امامت نیست؛ زیرا واجب نیست که اعلم، خلیفه باشد، بلکه برای امت حفظ نظام مسلمین اصلح خواهد بود و اگر ابوبکر اصلح برای امامت نبود، او را بر نمی گزیدند همان گونه که گفتیم.»

گویم: ابن روزبهان، چاره ای جز اعتراف به دلالت حدیث «أنا مدینة العلم» بر اعلمیت مطلق امیرالمؤمنین علیه السلام نیافته است، اما شرط اعلمیت برای خلیفه را انکار می کند، و از این جهت می گوید این حدیث نصّ بر خلافت امام علیه السلام نمی باشد، و استدلال به انتخاب ابوبکر برای خلافت توسط امت می کند؛ هرچند که اعلم نبود.

اما گفته ی او از چند جهت پذیرفته نیست:

نخست: حدیث «أنا مدینة العلم و علی بابها» از دلیل های روشن بر خلافت سرورمان امیرالمؤمنین علیه السلام است، که آن را از چندین وجه در بخش های پیشین کتاب بیان کردیم.

دوم: کتاب و سنت که با گفته های مفسرین اهل سنت تأیید شده، بر وجوب

گزینش اعلم برای امامت و خلافت دلالت دارد. و این مطلب پیشتر با دلیل های بسیار که مفید قطع و یقین است، بیان شد و اگر جز آن چه خداوند سبحان در داستان حضرت آدم و حضرت طالوت علیهما السلام فرموده است، وجود نداشت، همان به عنوان دلیل و برهان بسنده بود.

سوم: شک و تردیدی نیست که اعلم برای حوزه حافظتر و برای امت اصلح است. و از این جهت باطل بودن ادعای حافظتر بودن برای حوزه و اصلح برای امت بودن ابوبکر آشکار می شود، همراه با اعتراف به اعلم نبودنش. به راستی چه وقت ابوبکر حافظتر برای حوزه بوده است؟ آیا در میدان های جنگ و جهاد با کفار؟ یا در گشودن مشکلات و گرفتاری ها؟

و چهارم: فساد استدلال به انتخاب ابوبکر برای خلافت توسط مردم روشن است، و به فرض بپذیریم که این انتخاب از سوی مردم بود، اشکال بر همان مردمی است که انتخابش کردند و به همین ترتیب اشکال بر کسانی است که به این گزینش، استدلال بر درستی امامت ابوبکر می کنند.

### سخن دیگری از ابن روزبهان

ابن روزبهان درباره ی حدیث «مدینه العلم» و حدیث «أنا دارالحکمة» سخن شگفت انگیزتر و غریب تری از آن چه آوردیم، دارد. از این قرار که: مرحوم علاء مه حلی رحمه الله گوید: «مطلب دوم: دانش. مردم همگان بدون خلاف، ریزه خوار علی علیه السلام هستند، در معارف حقیقی و دانش های یقینی و احکام شرعی و قضایای نقلی، چون ایشان علیه السلام در نهایت تیزهوشی و شوق بر آموختن بود و ملازمت او با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که مهربانترین مردم نسبت به او بودند، بسیار عظیم است، به گونه ای که شب و روز از ایشان جدا نمی شد، پس ضرورتاً از دیگران داناتر می شود و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حق او می فرمایند: داورترین شما علی است. و قضاوت مستلزم دانش و دین است. ترمذی در صحیحش روایت می کند که:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «أنا مدینه العلم و علی بابها» و بغوی در الصحاح روایت

می کند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا دارالحكمة و علی بابها»

ابن روزبهان در پاسخ این سخن گوید: «آن چه نویسنده از دانش امیرالمؤمنین علیه السلام آورده است، شکی نیست که او از دانشمندان امت است و مردم در آن علم به او نیازمند هستند، و چگونه چنین نباشد، در حالی که او جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در ابلاغ دانش و زیبایی های حقایق معارف می باشد. و در این کسی نزاعی ندارد. اما آن چه از صحیح ترمذی نقل کرده، صحیح است. ولی بغوی در صحاح گوید: حدیث ناشناخته است که جز از شریک، از هیچ یک از ثقه ها شناخته نشده است و اسنادش مضطرب است. شایسته بود که آن چه از عیب های حدیث آورده است را نقل می کرد، تا در نقل امین باشد.»

و این سخن از چند جهت غریب است:

1 - حضرت علی علیه السلام داناترین امت است، نه فقط از این جهت که از دانشمندان امت است

این که ابن روزبهان می گوید: «آن چه نویسنده از دانش امیرالمؤمنین آورده، شکی نیست که او از دانشمندان امت است.» تقریب در حق امام علیه السلام است چون ایشان بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داناترین امت است، همان گونه که پیش از این ثابت کردیم. اضافه بر آن ابن روزبهان در گفته ی پیشین خود به اعلیت امام علیه السلام اعتراف کرده است.

2 - مردم همانند نیازمندیشان به پیامبر، به او نیازمندند

نیازمندی مردم به امیرالمؤمنین علیه السلام همانند نیازشان به یکی از دانشمندان امت نیست؛ بلکه تمام مردم در همه ی دانش ها و احکام ریزه خوار خوان او هستند همان گونه که علامه حلی آورده است چون نزدیک ترین مردم به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و بیشترین ملازمت را با ایشان داشت، پس آنان در دانش نیازمند او بودند، چون داناترین آنان بود. پس اگر ابن روزبهان از این گفته اش: «مردم در آن علم به او نیازمند بودند.» چنین اراده کرده است، پس مرحبا به این هم سویی، چون این معنی خلافت بلافصل امام علیه السلام بعد از پیامبر را ثابت می کند، زیرا قبیح است امیر کردن نیازمندی که

ص: 812



نیازمندیش در حاجت های بسیار بزرگ آشکار است بر کسی که بی نیاز و سرشار از دانش صاحب معراج صلی الله علیه و آله و سلم است. و اگر ابن روزبهان معنی دیگری را اراده کرده است، مرتکب دشمنی آشکار شده، و گمان بیشتر این است که خواستار معنی اول می باشد، چون در گفته پیشین به اعلیمت امام علیه السلام اعتراف کرده است.

### 3- اعتراف ابن روزبهان به این که امام وصی نبی در ابلاغ دانش است

متن گفته ی ابن روزبهان چنین است: «چگونه چنین نباشد، در حالی که او جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در ابلاغ دانش و زیبایی های حقایق معارف می باشد.» و این صراحت دارد در این که او پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امام است، چون عقل نمی پذیرد که جانشین پیامبر در ابلاغ دانش و زیبایی های حقایق معارف، غیر از اعلم و غیر از امام بعد از او صلی الله علیه و آله و سلم کس دیگری باشد، چون اعلیمت از این علم منصوب (پرچم افراشته) جداپذیر نیست، همان کسی که به علم مصبوب (دانش لبریز شده) اختصاص یافته است. و از جهت زشت بودن ترجیح دادن مرجوح، و باطل بودن برتر داشتن مفضول.

سپس گفته اش: «پس کسی را در این مطلب نزاعی نیست.» جمله ی حقیقی است که بر زبانش جاری شده است. اما آن چه را که علامه حلی به آن استشهاد کرده دلالت بر اعلیمت امام علیه السلام دارد، و این همان مطلوب از استشهاد و استدلال می باشد و اعلیمت ملازم امامت و خلافت است که چندین بار گفته شد. بنابراین بر ابن روزبهان است که تسلیم امامت امام شود و نزاع در امامت را رها کند.

### 4- اعتراف او به روایت ترمذی

سخن ابن روزبهان که «اما آن چه از صحیح ترمذی آورده، پس صحیح است.» اعتراف به صحت سند حدیث «أنا مدینة العلم» است و ابن روزبهان اعتراف به دلالت این حدیث بر اعلیمت امام علیه السلام کرده علی رغم برپا شدن برهان های محکم مبنی بر تعیین اعلم برای جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم.

و هم چنین، حدیث «مدینة العلم» از جهت های بسیاری که پیش از این آورده شد دلالت بر امامت امام علیه السلام دارد، پس بر ابن روزبهان بود که به نتیجه هم اعتراف

کند همان گونه که به مقدمه اعتراف کرده است.

## 5 - ردّ اشکال ابن روزبهان بر علامه

اما طعن ابن روزبهان به علامه حلّی که گوید: «ولی بغوی در صحاح گوید:

حدیث ناشناخته است که جز از شریک، از هیچ یک از ثقه‌ها شناخته نشده است و اسنادش مضطرب است، و شایسته بود که آن چه از عیب‌های حدیث آورده است را نقل می‌کرد، تا در نقل امین باشد.» این مردود است از چند جهت:

انداختن حدیث أنا مدینة العلم از صحیح ترمذی توسط آنان

1 - چه دلیلی هست بر اینکه جمله‌ای که ابن روزبهان ذکر کرده در نسخ علامه حلّی وجود داشته باشد؟

اختلاف نسخه‌ها در کتاب‌های حدیث اندک نیست، بلکه کتاب‌های موصوف به الصحاح نزد اهل سنت از نظر اضافه و کمبود و تغییر و تبدیل اختلاف دارند که بر مراجعه‌کننده پوشیده نمی‌ماند؛ مانند: «جامع الاصول ابن کثیر» و «مشکاة المصابیح خطیب تبریزی» «المرفقة علی قاری»... و از شواهد بر این مطلب، حدیث «أنا مدینة العلم» است و «صحیح ترمذی» که دانستی علامه حلّی رحمه الله این حدیث را از «صحیح ترمذی» نقل می‌کند و ابن روزبهان خود به صحت آن اعتراف کرده و گفته است: «اما آن چه از صحیح ترمذی نقل کرده، صحیح است.» و پیش از علامه این افراد آن را از ترمذی نقل کرده اند: ابن اثیر جزری در «جامع الأصول» و محمدبن طلحه ی شافعی در «مطالب السؤل».

و ابن تیمیه ی حرّانی که معاصر علامه است در «منهاج السنّة» به روایت ترمذی از حدیث «مدینة العلم» اعتراف کرده است.

و گروهی از علمای متأخر بر علامه حلّی رحمه الله از اهل سنت نیز آن را از ترمذی، نقل کرده اند، مانند:

سیّد شهاب الدّین احمد در کتابش «توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل»

جلال الدّین سیوطی در «تاریخ الخلفاء»

حسین بن معین الدّین میبیدی در «الفواتح - شرح دیوان علی»

محمّدبن یوسف الشّامی در سیره اش «سبل الهدی و الرّشاد»

ابن حجر مکی در «الصّواعق المحرّقة»

میرزا مخدوم در کتابش «نواقض الرّوافض»

شیخ بن عبداللّه عیدروس در «العقد النّبوی»

محمود شیخانی قادری در «الصّراط السوی»

شیخ عبدالحق دهلوی در «أسماء رجال المشکاة»

نورالدّین شبراملسی در «تیسیر المطالب السّنیة»

ابراهیم کردی کورانی در «النبراس»

محمّدبن عبدالباقی زرقانی در «شرح المواهب اللدنیة»

محمّدبن صبّان مصری در «اسعاف الرّاغبین»

شهاب الدّین عجیلی شافعی در «ذخیره المآل»

مولوی عبدالعلی مشهور به بحرالعلوم در «شرح المثنوی»

با این همه حدیث «أنا مدینة العلم وعلیّ بابها» در نسخه های موجود «ترمذی» ذکر نشده است، و چیزی که وجود دارد، حدیث «أنا دارالحکمة وعلیّ بابها» می باشد.

### **تحریر در «مصایح» نوشته ی بغوی**

در کتاب «المصایح» نوشته ی بغوی نیز همین گونه است، همان گونه که حدیث «أنا دارالحکمة وعلیّ بابها» را نقل کرده، حدیث «أنا مدینة العلم وعلیّ بابها» را نیز نقل کرده است. و گروهی از بزرگان علمای اهل سنّت حدیث مدینة العلم را از «مصایح» بغوی نقل کرده اند مانند: محبّ طبری در «الرّیاض النّضرة» و «ذخائر العقبی»، قاری در «المرقاة»، احمدبن فضل مکی در «وسيلة المآل» و غیر آنان... و بعضی از آنان تصریح کرده اند که بغوی آن را در بخش احادیث حسن از آن کتاب آورده است... ولی نسخه هایی از «مصایح» که به آن ها دسترسی پیدا کردیم، از حدیث «أنا مدینة العلم وعلیّ بابها» خالی است.

و این تحریفی از نوع حذف و اسقاط در «مصاییح» است، و آنان تحریفی از نوع زیاده و الحاق، نیز دارند. لذا در عین اینکه بغوی خود را ملزم نموده که منکرها را در کتابش نقل نکند و در آغاز کتابش چنین تصریح کرده است: «در آن به ضعیف یا غریب اشاره کردم و از نقل منکر یا ساختگی دوری جستم.» باز هم در کتابش حدیثی را می بینیم که با وصف «منکر» توصیف شده و متن آن چنین است:

« از ابوهریره نقل شده که گفت: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودیم که مردی که می پندارم از قیس بود، آمد و گفت: ای رسول خدا حمیر را لعنت کنم؟ پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت:

خداوند حمیر را رحمت کند دهانشان سلام و دستانشان طعام و خودشان اهل امن و ایمان می باشند منکر است.» (1) از این جا می بینی که دانشمندان محقق آن ها اعتراف می کنند که لفظ «منکر» در این کتاب افزوده و گنجانده شده است، به وسیله ی کسانی که اهل معرفت به حدیث دانسته شده اند. شمس الدین محمد بن مظفر خلخالی گوید: «گفته اش: منکر است، یعنی این حدیث منکر می باشد. احتمال می رود که افزودن لفظ منکر در این جا از مؤلف نباشد و از یکی اهل معرفت به حدیث باشد؛ چون اگر منکر بود، متعرض آن نمی شد، چون در آغاز کتاب ملتزم شده که از نقل منکر دوری جوید.»

در «مرقاة» است: «شارح مصاییح گفته است: عبارت «منکر است»، الحاقی است از یکی از اهل معرفت به حدیث، زیرا مؤلف یعنی محیی السنه اگر می دانست که آن حدیث منکر است، متعرض آن نمی شد، چون در آغاز کتاب ملتزم شده که از نقل منکر دوری جوید و خداوند به صواب داناتر است.»

و بعد ... به نظر ما استبعاد ندارد که عبارتی که ابن روزبهان آورده از مطالب گنجانده شده توسط بعضی از متعصب ها در کتاب «المصاییح» باشد، هر چند که به اهل معرفت به حدیث توصیف شده باشند... و در نسخه ی مرحوم علامه حلی نبوده و لذا آن را ذکر ننموده است. پس اشکال ابن روزبهان بر علامه جایگاهی

ص: 816

ثانیاً: اگر فرض کنیم آن عبارت، گفته‌ی بغوی باشد و در نسخه‌ی مرحوم علامه حلّی هم بوده باشد، ولی باز هم آن چه ابن روزبهان بر زبان آورده، وارد نیست؛ چون آنگاه می‌گوییم: «خودداری کردن مرحوم علامه حلّی از ذکر آن عبارت بر این پایه است که: «اقرار خردمندان بر خویشتن پذیرفته شده است و بر دیگری مردود است.» و «انکار بعد از اقرار پذیرفته نیست.»

توضیح این که: بغوی در آغاز کتابش که به «مصاییح» معروف شده گوید: «اما بعد، این الفاظی است که از سینه‌ی نبوت صادر شده، و سنت‌هایی است که از معدن رسالت روان گشته، و حدیث‌هایی است که از سید المرسلین و خاتم النبیین رسیده است. آن‌ها چراغ‌های در تاریکی هستند که از چراغ دان پرهیزکاری برون آمده است، پیشوایان آن‌ها را در کتاب‌هایشان نقل کرده‌اند، و من آن‌ها را برای عابدان گرد آوردم تا بعد از کتاب خداوند برای آنان بهره‌ای از سنت‌ها پدید آورد و کمکی در راه طاعتشان دهد. اسنادهایش را به قصد اختصار بر پایه‌ی اعتماد بر نقل بزرگان رها کردم.»

این توصیف او از حدیث‌های کتابش می‌باشد، پس این توصیف‌ها به اعتراف خودش بر حدیث «أنا دارالحکمة و علیّ بابها» منطبق است، پس اگر بغوی پس از این ادّعا کند که حدیث ناشناخته (منکر) است، در حقیقت پس از اقرار انکار کرده، و انکار پس از اقرار پذیرفته نیست. و لذا علامه از نقل انکارش دوری جسته است.

ثالثاً: پذیرفتیم، ولی دوری جستن علامه از ذکر این سخن، پوششی برای عیب‌های بغوی است، نه پوشیدن عیب‌های حدیث، آن‌گونه که روزبهان گمان برده است.

و بیان این سخن چنین است: گفته‌ی او «حدیث ناشناخته است که جز از شریک، از هیچ‌یک از ثقه‌ها شناخته نشده است و اسنادش مضطرب است» شامل دو ادّعا می‌باشد:

نخست این که: حدیث ناشناخته و جز از شریک از هیچ ثقه ای دانسته نشده است این ادعا بر کوتاهی دست و کمی اطلاعات دلالت دارد، چون این گونه نیست، همان طور که بر پژوهشگر آگاه پوشیده نیست و حدیث مشهور و ثقه هایی غیر از شریک آن را نقل کرده اند، که بیش از این به تفصیل آن را دانستید.

به هر حال اگر چنین هم باشد که تنها شریک آن را نقل کرده است، این باعث صحیح یا حسن بودن آن نمی شود - از این جهت، ترمذی آن را حسن شمرده است؛ همان گونه که محب طبری در «الریاض النضره» و «ذخائر العقبی» تصریح می کند. و روایت ترمذی تنها به نقل شریک می باشد و ابن جریر طبری هم آن را در «تهذیب الآثار» صحیح دانسته و نیز سیوطی در «جمع الجوامع» آن را جز از شریک روایت نکرده است. و حاکم نیشابوری آن را صحیح دانسته همان گونه که شامی در «سبل الهدی و الرشاد» و شبراملسی در «تیسیر المطالب السنّیه» و زرقانی در «شرح المواهب اللدنیّه» به آن تصریح کرده اند و حافظ علایی و مجد فیروزآبادی هم آن را «حسن» دانسته اند و علانی آن گونه که در «اللالی المصنوعه» به نقل از پاسخ هایی به اعتراض های سراج قزوینی بر حدیث های «المصاییح» نوشته ی بغوی، آمده است گوید: «شریک پسر عبداللّه نخعی قاضی است مسلم به او احتجاج کرده و بخاری برایش تفسیری آورده و یحیی بن معین او را ثقه دانسته است. و عجللی گوید: ثقه و نیکو حدیث است و عیسی بن یونس گوید: هرگز کسی را پرهیزکارتر از شریک در دانش ندیدم. بنابراین تفرّد او حسن است.»

و فیروزآبادی هم در کتابش «نقد الصحیح» بعد از حدیث: «أنا دارالحکمة» همین مطلب را آورده است.

بنابراین یگانه بودن شریک در نقل، مانع صحیح یا حسن بودن حدیث نمی باشد، و هرگز باعث سستی آن نمی گردد، تا چه رسد که افراد ثقه ی دیگری هم در روایت این حدیث شریف، با شریک همراه شده باشند!!

و دوم این گفته که: اسنادش مضطرب است. کاملاً باطل است؛ چون هر کس به اسنادهای این حدیث توجه کند، آن ها را متعدّد، ثابت و بدون هرگونه تزلزل و

اضطرابی می یابد. و گمان غالب بر این ادّعی باطل بدین علّت است که سخن ترمذی در این مقام درست فهمیده نشده است و بیان مطلب از این قرار است:

ترمذی حدیث «أنا دارالحکمة» را با اسنادش از شریک، از سلمة بن کهیل، از سوید بن غفلة، از صنابحی، از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده است، سپس گوید: «بعضی این حدیث را از شریک روایت کرده اند ولی از صنابحی یاد نکرده اند.» مفاد این سخن روایت کردن این حدیث توسط بعضی از محدّثان از شریک، از سلمة بن کهیل، از سوید بن غفلة، از امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد. پس هنگامی که بغوی «صنابحی» را در روایت بعضی دیده و در روایت برخی دیگر ندیده، گمان برده که اسنادش آشفتگی دارد، و متوجّه نشده است که هر دو اسناد صحیح است، چون «سوید بن غفلة» از راویان تابعی است که از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بدون واسطه روایت کرده است؛ بنابراین گاهی از حضرت علیه السلام بدون واسطه و گاهی با واسطه «صنابحی» نقل کرده است. پس هر دو روایت صحیح و متصل است. و در یکی «صنابحی» به خاطر پیوستگی بیشتر اسنادها ذکر شده است.

با توجّه به آن چه گفته شد، بعضی پژوهشگران از بزرگان اهل سنّت به این مطلب تصریح کرده اند. حافظ صلاح الدین علایی گوید: «روایت کسی که صنابحی را حذف کرده بر آن ایراد وارد نمی کند، چون سوید بن غفلة از تابعی های مخضرم است و خلفای چهارگانه را درک نموده و از آنان حدیث شنیده است، پس در اسنادش صنابحی برای پیوستگی بیشتر اسنادها نام برده شده است.»

و فیروزآبادی گوید: «روایت کسی که صنابحی را حذف کرده، بر آن ایراد وارد نمی کند؛ چون سوید بن غفلة تابعی مخضرم است، از ابوبکر و عمر و عثمان و علی روایت کرده و از آنان شنیده است، پس نام بردن از صنابحی به خاطر پیوستگی بیشتر اسنادها می باشد.»

و به فرض بپذیریم حذف صنابحی از اسناد غلط بوده است و سوید بن غفلة حدیث را نه از خود امام علیه السلام، بلکه از صنابحی شنیده است، این امر باعث آشفتگی در اسناد نمی شود، پس آنکه «صنابحی» را از اسناد حذف کرده، خطا کرده است و

روایت گروه دیگری صحیح است که «صنابحی» در آن نام برده شده است، و خطای راوی در یک اسناد، موجب عیب جویی در اسناد صحیح دیگری نمی شود و زیبایی به اصل سند حدیث نمی رساند. پس علت آوردن به مثل این امور برای قدح به حدیث های مسند صحیح، از روی سرسختی و کم حیایی است، همان گونه که ابن حزم در کتاب «المحلی» بر این مطلب نص آورده، و پیشتر سخن او را در بخش مویدات حدیث «أنا مدينة العلم» آوردیم، حدیث «أنا مدينة الحكمة و علیُّ بابها» را ثابت کردیم و درباره ی سخن دارقطنی در مورد این حدیث سخن گفتیم؛ اگر خواستید به آن مراجعه فرمایید. برای چنین پژوهشی مراجعه به آن سزاوارتر است و خداوند ولی التوفیق است.

پس روشن شد که ادعای آشفتگی اسناد حدیث «أنا دارالحكمة»، چیزی جز توهم و بدفهمی نیست. و اگر مرحوم علامه حلی از ذکرش دوری جسته، در حقیقت عیب های بغوی را پوشانده است و ابداً در حدیث عیبی نیست... و چیزی که روزبهان گمان برده، ثمری جز برملا کردن توهم بغوی و کم فهمی او در دقایق علمی نداشت. خداوند متعال می فرماید: «یخربون بیوتهم بأیدیهم و أیدی المؤمنین». (1)

و اگر آن گروه زبان درازی و سرسختی و تعصب به کار برند، زبان هایشان را قطع می کنیم به نقل کمال الدین ابن طلحه ی شافعی که پیش از مرحوم علامه حلی بوده که شرح حالش با تجلیل کامل سبکی و اسنوی در «مرآة الجنان» و «طبقات الشافعية» و کتاب های دیگران آمده است از حدیث «أنا دارالحكمة و علیُّ بابها» از «المصاییح» نوشته ی بغوی، همان گونه که علامه حلی آن را نقل کرده است و این متن عبارت او در بیان دلیل های علم امام علیه السلام است:

«و از آن جمله است: آن چه ترمذی با اسنادش در صحیحش روایت کرده است و پیشتر در استشهاد به صفت «الأئمة البطین» برای امیرالمؤمنین آورده شد که:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدينة العلم و علی بابها» و امام ابو محمد حسین بن



مسعود قاضی بغوی در کتابش موسوم به «المصابیح» آن را نقل کرده است: که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا دارالحکمة و علی بابها». لیکن ایشان صلی الله علیه و آله و سلم دانش را به شهر و حکمت را به خانه اختصاص داد، از این جهت که دانش گونه های گسترده تر و بخش های وسیع تر و رشته های بیشتر، سودمندی های فراوان تر و نفع فراگیرتر از حکمت دارد، لذا اعم را به بزرگتر و اخص را به کوچکتر تخصیص داد.» (1) این نقل این فقیه محدث شافعی است که از نظر زمانی پیش تر از مرحوم علامه حلی بوده است و نقلش مطابق نقل علامه است و در آن، عبارتی که ابن روزبهان گمان برده، نیست، چون علامه در نقل امانت دار است ولیکن نسخه های «المصابیح» را دست های گناه کار تحریف کرده است، و خداوند ولی التوفیق و او یاری دهنده است.

## 10- با سخن ابن حجر مکی درباره ی این حدیث

### اشاره

ابن حجر مکی در بحث اعلمیّت ابوبکر به گمان خود گوید: «با استناد به خبر «أنا مدینة العلم و علی بابها» نمی توان گفت علی از ابوبکر داناتر است؛ زیرا - چنانکه خواهد آمد - این حدیث مورد طعن قرار گرفته است و حتی با پذیرفتن صحّت یا حُسن آن، ابوبکر محراب این مدینه می باشد. و روایت: «فمن أراد العلم فلیأت الباب»، اقتضای اعلمیت ندارد، چون چه بسا ممکن است نزد غیر اعلم بروند از آن جهت که دارای توضیح و بیان و فراغت بیشتری برای مردم است، بر خلاف آنکه داناتر است. و هم چنین آن روایت معارض خبر فردوس است که گوید: من شهر دانشم و ابوبکر پایه، عمر دیوارها، عثمان سقف و علی در آن است. و این صراحت دارد که ابوبکر داناترین آنان است. در این صورت فرمان به سوی در رفتن همان گونه است که گفتیم، نه به علت افزونی شرافت او بر افراد قبلی، از آن جهت که ضرورتاً معلوم است پایه و دیوار و سقف بالاتر از در هستند، و بعضی به تنهایی این پاسخ

ص: 821

شاذّ را داده اند که لفظ علیّ در «علیّ بابها» از ریشه علوّ است بر پایه ی قرائت: «هذا صراط علی مستقیم» با رفع و تنوین علی آن گونه که یعقوب قرائت کرده است.» (1)

## علی اعلم است به سبب حدیث مدینه العلم

### اشاره

گویم: حدیث مدینه العلم همان گونه که پیشتر توضیح داده شد، دلالت بر اعلمیت حضرت امام امیرالمؤمنین علیه السلام دارد همان گونه که تقریر آن از ما گذشت. پس ایشان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم داناترین آفریدگان حتی از فرشتگان مقرب و پیامبران و فرستادگان الهی است و این مدلول و معنی حدیث «أنا مدینه العلم و علی بابها» می باشد. گفته های بسیاری از بزرگان اهل سنت بر این مطلب گواهی می دهد، از آن جمله است عبارت های خود ابن حجر مکی در کتاب «المنح المکیّة». با این حال شگفت از ادّعی بعدی او در کتاب «الصّواعق» که کسی را که حتی معنی «الأب» و «الکلاله» را نمی دانسته، اعلم شمرده است؛ آن هم به استناد ادّعاهایی پوچ و دروغ هایی آشکار که خواهد آمد. بنابراین، حق آن است که گفته شود: علی اعلم است.

### 1 - ادّعی این که حدیث مورد طعنه قرار گرفته، باطل است

### اشاره

و اما این گفته اش: «زیرا -چنانکه خواهد آمد- این حدیث مورد طعن قرار گرفته است» از زشت ترین مناقشه ها می باشد، از آن رو که صحت و ثابت بودن آن و بلکه تواتر و قطعی الصدور بودنش را پیش از این دانستید، بر پایه ی گفته های بزرگان دانشمندان و پژوهشگران اهل سنت، به گونه ای که جایی برای قیل و قال باقی نمی گذارد...

پس سخن ابن حجر در جایی که با کلمه ی «سیّاتی» (خواهد آمد) به آن احاله داده، شامل چندین وجه در فساد این ادّعی او دارد که گوید: «این حدیث مورد

ص: 822

طعن قرار گرفته است... و شرح آن چنین است: ابن حجر در فصل دوم از باب نهم کتاب «الصواعق» گوید: «بدانید که به زودی حدیث های بسیاری در فضائل اهل بیت از فضیلت های علی خواهد آمد، و بر تو است که به یاد داشته باشی، البتّه در بسیاری از حدیث های پیشین درباره ی فضیلت های ابوبکر، گوشه هایی از فضایل علی آمده است و این جا به چهل حدیث بسنده کردم، چون از فضایل تابناک اوست.»

پس گوید: « حدیث نهم - بزار و طبرانی در «الأوسط» از جابر بن عبداللّه، و طبرانی و حاکم و عقیلی در «الضعفاء»، و ابن عدی از ابن عمر، و ترمذی و حاکم از علی نقل کرده اند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدینة العلم و علی بابها» و در روایتی: «فمن أراد العلم فلیأت الباب» و در روایت دیگری نزد ترمذی از علی: «أنا دارالحکمة و علی بابها»، و در روایت دیگری نزد ابن عدی: «علی باب علمی» .

و مردم درباره ی این حدیث برآشفته اند، گروهی بر آنند که ساختگی است از جمله ابن جوزی و نووی و این دو نفر تو را در معرفت به حدیث و طرق آن بس است. تا آن جا که بعضی از پژوهشگران محدّث گفته اند: بعد از نووی کسی در علم حدیث به او نزدیک نشده چه رسد به این که مساوی او شود، و حاکم بنا بر عادتش مبالغه کرده و گفته است: این حدیث صحیح است، و بعضی از پژوهشگران متأخر و آگاه به حدیث تصویب کرده که حدیث حسنی است. و سخن درباره اش گذشت.» (1) و این سخن را که در بحث رد بر عیب جوویی نووی آوردیم در این جا بار دیگر تکرار کردیم تا دانسته شود که ابن حجر حدیث «أنا مدینة العلم و علی بابها» را از فضایل امام علیه السلام می شمارد، آن هم از فضایل تابناک ایشان و از «چهل حدیث» ی که آن ها را در بازگویی بر دیگر فضایل امام علیه السلام ترجیح داده است. و سپس نص بر نقل این حدیث از «بزار» و «طبرانی» و «عقیلی» و «ابن عدی» و «ترمذی» و «حاکم» از تعدادی از صحابه می کند. و «عقیلی» هر چند که در «الضعفاء» آن را نقل کرده؛ ولی ابن حجر روایت او را سزاوار تأیید می داند، و هم چنین است روایت ابن عدی و ...

ص: 823

این حافظان همان گونه که می دانید از پیشوایان مشهور حدیث نزد اهل سنت هستند، که در میانشان ترمذی و کتابش قرار دارد که نزد آنان از صحاح ششگانه می باشد.

سپس ابن حجر می گوید: «در روایتی است: «فمن أراد العلم فليأت الباب» و این در ثبوت این لفظ از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر است. سپس می گوید: «در دیگری نزد ترمذی از علی: من خانه ی حکمت» و این از تأییدکننده های حدیث «أنا مدينة العلم و علی بابها» می باشد و از این رو است که ابن حجر در این جا آن را نقل کرده است، و هم چنین حدیث «علی باب علمی».

سپس بر صحیح دانستن حاکم حدیث «أنا مدينة العلم» تصریح می کند و این که «یکی از پژوهشگران متأخر آگاه در مورد این حدیث تصویب کرده که حسن می باشد.»

بنابراین حدیث از فضایل تابناک امام علیه السلام است و گروهی از پیشوایان حافظان از گروهی از صحابه آن را نقل کرده اند، و نیز مؤیداتی دارد که گروهی از آنان آن ها را هم نقل کرده اند، و نزد حاکم صحیح است، و بعضی از پژوهشگران تصویب کرده اند که آن حدیثی حسن است. این ها اعتراف های ابن حجر در سخنی بود که با کلمه سیّاتی (خواهد آمد) بدان ارجاع داد و همین مطالب در مقام احتجاج و ملزم داشتن دشمن ما را بسنده است و در باطل کردن این گفته اش که حدیث مطعون است... و سپس از آن خداوند پروردگار جهانیان است.

و اما درباره این سخن که: «مردم درباره ی این حدیث برآشفته اند» باید گفت:

منصفان در این باره آشفتگی و نگرانی نداشته اند، و اما متعصّب ها هم هرگز مورد اعتنا نیستند.

### **نظر دانشمندان درباره ی ابن جوزی**

و اما گفته اش: «گروهی بر آنند که ساختگی است از جمله ابن جوزی و نووی» در این زمینه چند مطلب باید گفته شود:

اولاً: آن چه این دو درباره ی این حدیث ذکر کرده اند، باطل و مردود است همان گونه که در کتاب به تفصیل گذشت.

دوم این که: پژوهشگران از اهل سنت اعتنایی به عیب جوئی و طعن ابن جوزی در حدیث ها نمی کنند و گروهی از آنان نص بر عیب های ابن جوزی کرده اند و سخنان مختلفی در ذم و بدگویی از او از ایشان صادر شده است... از جمله:

ابن اثیر در «الکامل فی التّاریخ»

ابوالفداء آیوبی در «المختصر فی احوال البشر»

عبدالله بن اسعد یافعی در «مرآة الجنان»

خواجه پارسا در «الفصول الستة»

شمس الدّین ذهبی در «میزان الاعتدال فی نقد الرّجال» و در «تذکرة الحفّاظ»

ابن حجر عسقلانی در «لسان المیزان».

جلال الدّین سیوطی در «طبقات الحفّاظ».

شمس الدّین داوودی در «طبقات المفسّرين».

شیخ عبدالحق دهلوی در «أسماء رجال المشکاة».

و گروهی از آنان بر شتابزدگی ابن جوزی در طعن بر حدیث های صحیح در کتابش «الموضوعات» تصریح کرده اند. از جمله:

ابن صلاح در «علوم الحدیث»، ابن جماعة در «المنهل الروی»، طیبی در «الکاشف»، ابن کثیر در «الباحث الحثیث»، زین العراقی در «الفیة الحدیث و شرحها»، ابن حجر عسقلانی در «فتح الباری»، «القول المسدّد»، سخاوی در «فتح المغیث»، سیوطی در «اللاالی المصنوعة»، «النکت البدیعات»، «تدریب الراوی»، محمّدبن یوسف شامی در «سبل الهدی و الرّشاد»، رحمة الله سندی در «مختصر تنزیه الشریعة»، محمّدطاهر فتنی در «تذکرة الموضوعات»، استاد عبدالحق در «أسماء رجال المشاة»، چلبی در «کشف الظنون»، ابراهیم کردی در «المسلک الوسط الدانی»، زرقانی در «شرح المواهب»، سندی در «دراسات اللیب».

محمّد بن اسماعیل امیر در «الروضه الندیة»، شوکانی در «الفوائد المجموعة»، در «نیل الأوطار»، مولوی حسن الزّمان در «القول المستحسن» و مولوی قنوجی در «اتحاف النبلاء المتّین».

## ردّ دانشمندان بر طعن ابن جوزی به حدیث

«مدینه العلم»

پس این دیدگاه های کلی آنان درباره ی ابن جوزی و نظریاتش درباره ی حدیث ها است. و گروهی از دانشمندان سرشناس دانای اهل سنت به طور خاص طعن او به حدیث «أنا مدینه العلم و علی بابها» را ردّ کرده اند و هم چنین ناقدان حدیث و آگاهان بر اخبار همچون:

حافظ صلاح الدّین علایی در پاسخ های پرسش های سراج قزوینی

محقّق بدرالدّین زرکشی در اللآلی المنشورة

علامه مجدالدّین فیروزآبادی در نقدالصّحیح

شیخ الاسلام حافظ ابن حجر در یکی از فتوهایش

علامه شمس الدّین سخاوی در المقاصد الحسنه

حافظ جلال الدّین سیوطی در تاریخ الخلفاء، النکت البدیعات، و اللآلی المصنوعة، قوت المغتذی و جمع الجوامع

علامه نورالدّین سمهودی در جواهر العقّیدین

علامه ابن عراق در تنزیه الشریعة

علیّ بن حسام الدّین متقی در کنزالعمال

محمّد طاهر فتنی در تذکرة الموضوعات

علی قاری هروی در المرقاة

علامه زرقانی در شرح المواهب اللدنیة

میرزا محمّد بدخشانی در نزل الأبرار، مفتاح النجاة و تحفة المحبّین

محمّد صدر العالم در معارج العلی

محمّد بن اسماعیل بن صلاح امیر در الروضة الندیة



محمد صبان مصری در اسعاف الراغبین

قاضی ثناء الله بانی بتی در السیف المسلول

قاضی القضاة شوکانی در الفوائد المجموعه

میرزا حسن علی محدث در تفریح الاحباب

ولی الله لکهنوی در مرآة المؤمنین

مولوی حسن الزمان در القول المستحسن

اما استناد به سخن نووی در این مقام جایز نیست، به سبب آن چه از او در طعن بر حدیث «أنا دارالحکمة» دانستید و باطل بودنش را توضیح دادیم و گفته های بزرگان حافظان را در رد سخنانش را آوردیم... و اما طعن او درباره ی حدیث «أنا مدینة العلم» که از لحن کلامش برمی آید، به حدی از سخافت رسیده است که گروهی از بزرگان را بر آن داشته که صریحاً آن را رد کنند، مانند سیوطی در تاریخ خلفاء، شیخ عبدالحق در اسماء رجال المشکاة، صبان مصری در اسعاف الراغبین، قاضی ثناء الله در السیف المسلول و حسن علی محدث در تفریح الاحباب.

با توجه به آن چه آوردیم سقوط گفته ی ابن حجر مکی در بزرگداشت آن دو مرد: «این دو نفر تو را در معرفت به حدیث و طرق آن بس است» آشکار می شود؛ چون این ستایش در این جایگاه برایشان سودمند نیست. آن هم پس از سخنان بزرگان درباره ی سخن ابن جوزی، و رد بر طعن او و نیز سخن نووی درباره ی حدیث «أنا مدینة العلم و علی بابها»؛ بلکه آن چه ابن حجر آورده دروغی صریح و تعصبی نفرت انگیز است، چون بسیار بعید است که بر مثل ابن حجر، چنین کلماتی در قدح ابن جوزی و نسبت او به کثرت غلط، شدت غفلت و اشتباه پوشیده بماند. و همین گونه است گفته ی او در ستایش از نووی، و آن چه پیشتر در رد گفته اش آوردیم نمایانگر تعصب اوست که کم اطلاعی و ناشناسی او به حدیث و نقل هایش را به جامعه ی علمی اعلام می دارد.

و اما این گفته ی ابن حجر: «حاکم بنابر عادتش مبالغه کرده و گفته است: این حدیث صحیح است.» چند اشکال دارد: یحیی بن معین و محمد بن جریر طبری،



پیش از او به صحت این حدیث شریف حکم کرده اند، همان گونه قبلاً به تفصیل آوردیم... بنابراین حاکم در این گفته مبالغه ای نکرده است، اما حاکم افزون بر صحیح دانستن حدیث دلیل های محکم و برهان های بسیار بر صحیح بودنش ذکر کرده است که هر کس به گفته هایش مراجعه کند، در خواهد یافت.

و از این جا وجه دیگری از وجوه تعصب ابن حجر آشکار می شود. او بعضی پژوهشگران را نام می برد که حدیث را حسن دانسته اند، ولی از کسانی مانند یحیی بن معین و طبری که بر صحت آن نص آورده اند، نام نمی برد و اما حاکم را هم به مبالغه و غلو توصیف می کند. پس اعتراض به حسن دانستن بعضی پژوهشگران هر چند که طعن طاعنانی چون ابن جوزی را رد می کند اما در عین حال تلاشی بر پوشاندن حقیقت ثابتی است که به هیچ نحو قابل کتمان نیست، و خداوند نگهدارنده از ستم هر معاند سرسخت است.

## 2 - حسن دانستن حدیث توسط ابن حجر در المنح المکیة

این سخن ابن حجر را خودش در کتاب «المنح المکیة» در «شرح القصیة الهمزیة» رد می کند آن جا که حدیث «مدینة العلم» را با صراحت کامل حسن می داند و به آن استدلال می کند که امام علیه السلام دانش های قرآن را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ارث برده است. او در شرح گفته بوضیری گوید: «کم أبانت آیاته من علوم عن حروف أبان عنها الهجاء»

آیه هایش چه بسیار دانش هایی را آشکار کرد؛ از حروفی که هجاء آنها را پدیدار کرد.

ابن حجر پس از نقل گفته هایی از شافعی گوید: «علما از او یعنی شافعی - پیروی کرده اند و یکی گفته: ایشان صلی الله علیه و آله و سلم هر چه گفت یا قضاوت کرد یا به چیزی حکم کرد جز این نیست که آن یا اصلش در قرآن است نزدیک یا دور باشد. و دیگری گفت: چیزی در جهان نیست جز این که در آن است. به او گفته شد: ذکر کاروانسراها در آن کجاست؟ گفت: در فرموده اش تعالی: «لیس علیکم جناح أن تدخلوا بیوتاً غیر

مسکونه» (1) پس آن کاروانسراهاست. و دیگری گفت: چیزی نیست جز این که امکان استخراجش از قرآن هست برای کسی که خداوند متعال به او فهمانده است حتی طول عمر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یعنی شصت و سه سال از آخر سوره ی منافقون استنباط شد، چون سوره شصت و سوم است و به دنبالش تغابن آمده است که در فقدان ایشان صلی الله علیه و آله و سلم ظهور دارد و دیگری گفت: هیچ کس به قرآن احاطه ندارد جز آنکه به آن تکلم کرده، سپس پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم، در غیر آن چه که علم مستأثر خدا محسوب می شود، سپس بیشتر آن را بزرگان صحابه از او به ارث بردند به فراخور تفاوتی که در دانش داشتند، مانند ابوبکر که به نصّ ابن عمر داناترین آنان بود و غیر او و چون علی از جهت فرمایش او صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث حسن بر خلاف گمان کسانی که آن را ساختگی می دانند: «أنا مدینه العلم و علی بابها» و از این جا ابن عباس گفت: همه آن چه از تفسیر برایتان آشکار کردم از علی است و همچون خود ابن عباس که گفت:

اگر افسار شتری را گم کنم آن را در کتاب خداوند متعال می یابم. سپس تابعان بیشتر آن را از او به ارث بردند، سپس همّت ها کاسته شد در بر دوش گرفتن آن چه آنان از علوم و فنون بر دوش گرفتند، پس دانش هایش را گوناگون کردند تا هر گروه دانش و فنی را ضبط کند و آن را بر پایه ی توانایی های خود گسترش دهد...»

پس با کلام خودش این گفته اش: «این حدیث مورد طعنه قرار گرفته است.» باطل می شود.

اما این ادّعی او که ابوبکر داناترین آنان بود با نصّ ابن عمر و غیر او، از سخنان شگفت انگیز است؛ چون چگونه ادّعی داناتری کسی را می کند که معنای «کلاله» و «أب» را نداند؟ و نصّ ابن عمر اگر هم صحیح باشد در این جایگاه سودی نمی بخشد، چون استشهاد به آن در این مقام همانند استشهاد شغال به دُمش می باشد، بلکه زشتی آن واضح تر از آن است؛ زیرا ابن عمر به نادانی شهرتی بسیار دارد.

ص: 829

امّا نصّ غیر ابن عمر بر آن، ادّعایی دروغین است و هر کس ادّعا کرد، بر اوست بیان کردنش و بر ماست رد و باطل کردنش با منیع ترین دلیل و کامل ترین برهان.

و هم چنین ما ارث بردن ابن عبّاس علم قرآن را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نمی پذیریم. به خاطر دلالت دلیل های استوار و بسیاری مانند حدیث: «انّی تارک فیکم الثّقلین»، و حدیث: باب حطه... و حدیث های دیگر... که علم قرآن و دیگر دانش های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را ویژه ی انّمه ی معصومین از خاندان پاکیزه اش قرار داده است... آری، شکی نیست که ابن عبّاس بخش بزرگی از علم تفسیر و تأویل را به برکت شاگردی نزد سرورمان حضرت امیرالمؤمنین باب مدینة العلم آموخت. همان گونه که خود اعتراف کرده و ابن حجر آن را نقل کرده است. مقصود این گفته اوست: «تمامی آن چه را که از تفسیر بر شما آشکار کردم از علی است.» و گفته های دیگری هم در این راستا از او روایت شده که بخشی از آن ها را پس از این خواهید شنید، إن شاء الله.

ابن حجر مکی در جای دیگری از کتاب «المنح المکیّة» در شرح این گفته ی بوصیری که گوید: «لم یزده کشف الغطاء یقیناً

می گوید: «توجّه: از مطالبی که دلالت دارد خداوند سبحانه و تعالی دانش هایی را به علی اختصاص داده که در عبارت ها نمی گنجد، فرمایش حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم: «اقضاکم علی» است. و این حدیثی صحیح است که هیچ نزاعی در آن نیست. و فرمایش ایشان: «أنا دار الحکمة» و روایت «أنا مدینة العلم و علیّ بابها» که حافظان اختلاف و تناقض های بسیاری در این باره کرده اند که شرح آن به درازا می کشد و خلاصه اش این است: چهار نظر در مورد آن دارند:

ص: 830

1 - صحیح است، این نظر حاکم است که حافظ علایی هم با او موافق می باشد. او نقل هایی از آن را آورده و عدالت رجالش را تبیین کرده است، هیچ یک از آنان که درباره ی این حدیث سخن گفته اند، پاسخی درباره این روایت صحیحی از یحیی بن معین نیاورده است. و طعن هایی که نسبت به بعضی از روایانش مانند شریک قاضی کرده اند را رد کرده است از این جهت که مسلم به آن احتجاج کرده و همین برای افتخار و اعتماد به آن بسنده است. و نووی در حدیثی که ذیل بسملة روایت کرده است در ردّ بر کسانی که به آن طعن کرده اند گوید: ما را بسنده است که احتجاج کنیم به کسی که مسلم به او احتجاج کرده است. و بعضی از معاصرینش درباره اش گفته اند: هرگز کسی را پارسا تر از او در دانش ندیدم.

2 - حسن است، و این قول اهل تحقیق است، و گفته ی شیخ الاسلام حافظ ابن حجر با آن موافق است که گوید: رجالش، رجال صحیح است جز عبدالسلام هروی که نزدشان ضعیف است. سخن او پایان یافت. و درباره ی بخش پایانی سخنش، حافظ علایی بر او پیشی گرفته و گفته است: درباره ی این هروی بسیار گفته اند. تمام شد. و تصویب ابوزرعة نسبت به حدیث او با این سخن معارضه دارد، و حاکم از یحیی بن معین نقل می کند که او را ثقه دانسته است. پس ثابت شد که این حدیث، حسن نزدیک به صحیح می باشد؛ به خاطر سخن ابن حجر که گوید روایانش همگی راویان حدیث صحیح هستند، جز هروی و این هروی را گروهی ثقه و گروه دیگری ضعیف شمرده اند.

3 - ضعیف است، بر پایه ی نظر کسانی که هروی را ضعیف شمرده اند.

4 - ساختگی است، که بسیاری از پیشوایان حافظ بر این نظر هستند، مانند قزوینی و ابن جوزی که جزم بر باطل بودن تمام نقل هایش دارد و نیز ذهبی در میزانش و دیگرانی، و اینان هرچند پیشوایان بزرگواری هستند ولیکن سهل انگاری بسیاری کرده اند، که از آن چه گفتم دانسته شد. و چگونه حکم به ساختگی بودن آن داده اند با این که گفته شده همه ی رجالش رجال صحیح هستند جز یکی که در او اختلاف است و باید قول به ساختگی بودنش را چنین تأویل کنیم که نسبت به

بعضی از نقل هایش ساختگی است نه همگی آن ها، و چه نیکوست گفته ی یکی از حافظان درباره ی ابومعاویه، یکی از راویان آن: او ثقه، امین و از بزرگان مشایخ و حافظانشان می باشد و در نقل آن از اعمش متقرّد است. ولی چه استحاله ای در این است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چنین سخنی در حق علی بگوید؟»

پس شگفت انگیز است که چگونه خود او در کتاب «الصواعق» گوید: «این حدیث مورد طعن قرار گرفته است؟ و این سخن اخیر او - هر چند خالی از اشکال نیست دلالت بر ثابت بودن حدیث «أنا مدینة العلم» و صحیح بودن احتجاج به آن دارد، و بدین ترتیب آن چه در «الصواعق» آورده را از جهت های متعدّد که بر آگاهان پوشیده نمی ماند، باطل می کند.

### 3 - حسن به شمار آوردن حدیث توسط ابن حجر در «تطهیر الجنان»

و هم چنین، در کتاب دیگرش «تطهیر الجنان» حکم به حسن حدیث کرده و در ذکر عیب های معاویه و پاسخ به آن ها گفته است:

« ششم: خروج او بر علی و جنگ با او، با این که او امام حق است به اجماع اهل حل و عقد، و افضل و عادل تر و داناتر است به نص حدیث: «أنا مدینة العلم و علیُّ بأُها» که بر پایه ی نقل های فراوانش حسن است بر خلاف ادّعی کسانی که آن را ساختگی می دانند و کسانی که ادّعی صحّت آن را دارند، و کسی که آن را مطلقاً حسن می داند. پیشوایان حافظ گفته اند: برای هیچ یک از اصحاب فضایل و مناقب و مزایایی که درباره ی علی وارد شده، نقل نشده است. و علّتش این است که او هنگامی که به خلافت رسید دشمنانش افزون شدند و دروغ بافان بر او حمله آوردند و به دروغ و بهتان و الحاد و دشمنی برایش عیب ها و زشتی هایی نمایاندند و کسانی که در گمراهیشان از آنان پیروی کردند آن را به ارث بردند، هنگامی که حافظان چنین دیدند خود را موظّف کردند به بیان باطل ها و آشکار کردن آن چه رد می کند، چیزهایی را که در حق او رسیده است، پس هر یک شروع کردند به انتشار تمام آنچه فضایل و مناقب او را در بردارد.

و پاسخ چنین است: این سخن قدحی نسبت به معاویه نیست مگر اینکه فعلی که انجام داده بدون تأویل بوده باشد و بارها ثابت کرده ایم که این یک تأویل است که بر اساس کلام علی احتمال می رود؛ بر این مبنا که او از اهل اجتهاد است، و نهایت این که مجتهد خطاکار است، و او مأجور است و عیبی بر او نیست.» (1) و از این سخن روشن می شود که گفته اش در «الصواعق»: «این حدیث، مورد طعن قرار گرفته است.» چیزی جز از سر عناد و عصبیت نیست. و الا با طعنه زدن در سندش پاسخی به حدیث می داد، به جای آن که برای معاویه به اجتهاد کردن در جنگش با امام وقت خود عذر آورد. اما در مورد گفته اش: «بر پایه ی نقل های فراوانش حسن است بر خلاف ادعای کسانی که آن را ساختگی می دانند و کسانی که ادعای صحّت آن را دارند، و کسی که آن را مطلقاً حسن می داند» این نکته مخفی نیست که صحیح بودن و ثابت بودن حدیث افزون بر حُسن مطلق آن دانسته می شود، بلکه حدیث متواتری است که قطعاً صادر شده است، همان گونه که پیشوایان بزرگ بر آن نص دارند. پس آن را به خاطر داشته باشید.

و نیز ابن حجر در «تطهیر الجنان» گوید: «ابن عباس گفت: و این - یعنی خبر دادن علی به چیزهای غیبی و اتّفاق افتادن آن از این جهت بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از کارهای غیبی او را آگاه می فرمود، پس او از آن ها خبر می داد همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او خبر داده بود و کسی که خبر دادنش مستند به خبر دادن آن راستگو صلی الله علیه و آله و سلم باشد، جز راستگو نخواهد بود. و در این منقبت بسیار والایی برای علی است. از این رو که او صلی الله علیه و آله و سلم از دانش های غیبی به او بخشیده است و لذا باب علم نبوی و امین راز علوی بود.» (2) آیا نمی بینید که چگونه با اطمینان کامل این حدیث را می آورد و آن را از

ص: 833

---

1- تطهیر الجنان حاشیه ی الصواعق/ 74.

2- تطهیر الجنان حاشیه ی الصواعق/ 112.

مرسل های مسلم شمرده و آن را برای سخن ابن عباس در مدح امام علیه السلام به گواهی می گیرد؟... اما آن جا که امامیه بر اعلمیت امام علیه السلام به این حدیث استدلال می کنند، امامت، عصبیت او را به شدت برمی انگیزاند و دنیا در دیدگانش تنگ می شود، لذا مبادرت به طعن در سندش کرده، می گوید: «این حدیث مطعون است.» و به جان خودم سوگند مانند این گفته های بدیع و آن سخنان بسیار زشت، فهم ها و اندیشه ها را به حیرت می اندازد و دارندگان حکم و بصیر را به سرگشتگی می کشاند!!

#### 4 - حسن دانستن حدیث توسط ابن حجر در بعضی فتوهایش

ابن حجر حُسن بلکه صحّت این حدیث را در بعضی فتوهایش صواب دانسته است، در «فتاوی» او آمده است: «از او پرسیده شد: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من شهر دانشم و ابوبکر پایه و عمر دیوارها و عثمان سقف و علی در آن است، آیا این حدیث صحیح است یا نه؟»

چنین پاسخ داد: حدیث را نویسنده ی مسند الفردوس روایت کرد، و پسرش بدون اسناد از او پیروی کرده و آن را از ابن مسعود مرفوعاً نقل کرده که حدیثی ضعیف است؛ مانند حدیث: «أنا مدينة العلم و علی بابها و معاوية حلقتهما» که این نیز ضعیف است.

و اما حدیث: «أنا مدينة العلم و علی بابها»، حدیثی حسن است، بلکه حاکم گفته صحیح است و گفته ی بخاری که: وجه صحیحی ندارد، و قول ترمذی که:

منکر است و ابن معین که گوید: دروغ است مورد اعتراض است، هرچند که ابن جوزی آن را در الموضوعات آورده است و ذهبی و دیگران از او پیروی کرده اند.»

و این سخن از چند وجه که پوشیده نیست، بر ثابت بودن حدیث و باطل بودن طعنه ی طعنه زندگان و نیز گفته ی خودش در «الصواعق» دلالت دارد که گفته است: «این حدیث مورد طعن قرار گرفته است.»

پس آن چه به بخاری، ترمذی و ابن معین هرچند به آن اعتراض کرده است

در مورد حدیث «أنا مدينة العلم و علی بابها» نسبت داده، ثابت نیست. به ویژه به روشی که آورده است، که در ردّ گفته های «دهلوی» به تفصیل ذکر کردیم، به آن جا مراجعه کنید تا حقیقت امر برایتان روشن شود، و خداوند ولیّ توفیق است.

## 5 - ... و ابوبکر محرابش است!؟

### اشاره

سپس ابن حجر گوید: «با فرض صحّت یا حُسن آن، پس ابوبکر محراب آن است.»

گویم: اما در حسن بودن، بلکه صحیح بودن حدیث، کلامی نیست، بلکه حق محقق متواتر و قطعی الصدور بودن آن است که همه ی این مطالب را بحمدالله دانستید. پس جایی برای گفته فوق باقی نمی ماند.

و اما «ابوبکر محرابش است» از چند وجه پاسخ دارد:

اول: با پذیرفتن صحیح بودن این افزوده یا حُسن آن، احتجاج به آن در برابر امامیه وجهی ندارد، چون اصل حدیث «أنا مدينة العلم» مورد اتفاق هر دو گروه است، و این زیاده تنها از طرف اهل سنت نقل شده است، افزون بر این اثبات صحّت یا حُسن آن بر پایه ی اصول اهل سنت غیرممکن است. پس هر کس که ادّعا کرد، بیانش بر او است، و هرگز تا آخر الدهر و الزّمان راهی به آن ندارد.

خود ابن حجر این حدیث را ضعیف شمرده است

دوم: خود ابن حجر مکی این افزوده را ضعیف شمرده است، آن جا که در «المنح المکیة» در شرح این بیت از قصیده بوصیری که «لم یزده کشف الغطاء...» متن گفته اش چنین است: و در حدیثی نزد «واحدی» با این که ضعیف است آمده:

«علی باب و ابوبکر محراب آن است!»

سوم: نصّ گفته ی مولوی ولی الله لکهنوی است که این افزوده، روایتی دروغ و ساختگی است، که بر مراجعه کننده به گفته اش در «مرآة المؤمنین» در ردّ بر سخن «دهلوی» پوشیده نمی ماند و ما آن را پیشتر نقل کردیم.



چهارم: باطل بودن این افزوده، از جهت مفاد و معنی نیز روشن است، چون «محراب» با معنی معروف آن صحیح نیست که به «المدينة» اضافه شود، و تنها با «مسجد» می آید، آری در «القاموس» آمده است: «المحراب: اتاق، و بالای خانه و گرامی ترین جایگاهش، و جایگاه امام در مسجد، و یگانه جایگاه پادشاه که از مردم دوری می کند، و بیشه و گردن ستور، و محراب های بنی اسرائیل مسجدهایشان است که در آن می نشستند.» (1) پس از معناهایش: «بالای خانه و گرامی ترین جایگاهش است که این ویژه ی «خانه» است و هم چنین معنی دیگرش است: «یگانه جایگاه پادشاه که از مردم دوری می کند.» و نسبت دادن آن به «شهر» نادرست است.

### بنای محراب نزد اهل سنت بدعت است

و اگر بعضی از معاندین به این گفته تکیه کند که مراد از «محراب شهر» همان «محراب مسجد شهر» است. پاسخ چنین است: - افزون بر اینکه این نظر، دشمنی و تکلف روشنی است بنای محراب در مسجدها در رأی اهل سنت - از جمله بدعت های اختراعی است، و مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در دوران خلفای چهارگانه محراب نداشت، بلکه از اوایل قرن دوم به وجود آمد... و این با وجود نهی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در اخبار و حدیث های اهل سنت است که گفته اند از علائم قیامت است... چگونه به پیامبر نسبت داده می شود: «ابوبکر محرابش است»؟ و چگونه اهل سنت موافقت می کنند به تشبیه ابوبکر به چیزی که پیامبر از ساختنش نهی و نکوهش فرموده است؟

و ما در این مقام بسنده می کنیم به متن رساله ای که حافظ سیوطی در این مسأله نگاشته است:

«بسم الله الرحمن الرحيم استادمان امام دانشمند علامه، حافظ عصر و

ص: 836

مجتهد وقت و یگانه ی دهر، چشم زمانه، حافظ عصر و دوران، جلال سیوطی، که خداوند متعال برکات و توجّهات و تهجدها و وردهایش را در دنیا و آخرت بر ما و دیگر مسلمانان بازگرداند.

سپاس از آن خداوند است و سلام بر بندگانش که آنان را برگزید: این بخشی است که آن را «اعلام الأریب بحدوث بدعة المحاریب» نامیدم، چون بر مردمانی پوشیده ماند که بودن محراب در مسجد بدعت است، و گمان بردند که در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در دوران خودش، وجود داشته در حالی که هرگز در دوران او محرابی نبود، و نه در زمان خلفای چهارگانه و بعد از آنان تا پایان سده ی نخست، و جز این نیست که در آغاز سده ی دوم احداث شد، با آنکه حدیث در نهی ایجاد آن وارد شده است و این که از شأن کلیساهاست، و برپا داشتن آن در مسجد از شرطهای قیامت است.

بیهقی در «السنن الکبری» باب «فی کیفیت بناء المساجد» گوید: ما را خبر داد ابونصر ابن قتاده از ابوالحسن محمدبن حسن براج، از مطین، از سهل بن زنجله ی رازی، از ابو زهیر عبدالرحمان بن مغرا از ابن ابجر، از نعیم بن ابوهند، از سالم بن ابوالجعد، از عبدالله بن عمرو که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: پرهیزید از این کشتارگاه ها یعنی محراب ها.

این حدیثی ثابت است؛ چون سالم بن ابوالجعد از رجال صحیحین بلکه از پیشوایان شش گانه است و نعیم بن ابوهند از رجال مسلم، و ابن ابجر که نامش عبدالملک بن سعید است نیز از رجال مسلم می باشد، و ابوزهریر عبدالرحمان بن مغرا از رجال چهارگانه است، ذهبی در «الکاشف» گوید: ابوزرعه ی رازی و دیگرانی او را ثقة دانسته اند و ابن عدی او را سست شمرده است. و در «المیزان» گوید: مشکلی ندارد و در «المغنی» گوید: بسیار راستگوست، پس حدیث به نظر ابوزرعه و پیروانش صحیح و به نظر ابن عدی، حسن است. و حسن اگر از طریق دومی نقل شود به درجه صحیح ارتقا می یابد و این نقل های دیگری دارد که خواهد آمد. پس متن آن صحیح می شود به سبب آنکه نقل دیگری هم دارد، که این یکی از دو قسم صحیح است. و از این رو بیهقی در این باب به آن احتجاج و به کراهت ساخت

محراب‌ها اشاره می‌نماید، و بیهقی از بزرگان حافظان است، هم چنین از بزرگان پیشوایان شافعی است که جامع فقه و اصول و حدیث می‌باشد، همان گونه که نووی در «شرح المذهب» او را یاد کرده است پس او شایسته استنباط و استخراج و احتجاج است، و اما سهل بن زنجلة و مطین دو امام حافظ ثقه و بالاتر از ثقه هستند.

و بزار در مسندش گوید: ما را خبر داد محمد بن مرداس، از محبوب بن حسن، از ابو حمزه، از ابراهیم بن علقمه، از عبدالله بن مسعود که: او نماز در محراب را ناپسند داشت و گفت: جز این نیست که کلیسا می‌باشد، پس به اهل کتاب شبیه نشوید یعنی: نماز خواندن در زیر سقف را ناپسند داشت. استاد استادمان حافظ ابوالحسن هیشمی در مجمع الزوائد گوید: این‌ها رجال مورد ثقه هستند.

و ابن ابوشیبیه در «المصنّف» گوید: وکیع خبر داد به اسرائیل از موسی الجهنی که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: همواره این امت، یا فرمود، ائمت در خوبی هستند مادامی که در مسجدهایشان قربانگاه همانند قربانگاه مسیحیان به کار نگیرند. این مرسل صحیح الإسناد است، وکیع یکی از پیشوایان بزرگ از رجال شش امام است، و هم چنین استادش، و موسی از رجال مسلم است، در «الکاشف» گوید: حجّت است. و مرسل نزد ائمه سه گانه مطلقاً صحیح است، و نزد امام شافعی صحیح است اگر به یکی از چند امر دیگر تأیید شود؛ از جمله یک مرسل دیگر یا مسندی ضعیف، یا گفته‌ی یک صحابی، یا فتوای بیشتر اهل علم به مقتضای آن یا مسندی صحیح، و بر این آخری ایراد کرده اند اگر مسند صحیحی پیدا شد، از مرسل بی‌نیاز می‌کند. زیرا حجّت به تنهایی به او برپا می‌شود.

و پاسخ داده شده که: وجود مسند صحیح، مرسل را، حدیثی صحیح می‌کند، و در مسأله‌ی مذکور دو حدیث صحیح پدید می‌آید.

عراقی با اشاره به آن در ألفیه اش گوید: فَإِنْ يُقْلُ فَاَلْمَسْنَدُ الْمَعْتَمَدُ فَقُلْ دَلِيلَانِ بِهِ يَعْتَضِدُ

و این مرسل را مسندی که ابتدا آوردیم پشتیبانی می‌کند. و پیش از این گفتیم که آن حدیث به نظر کسی که راویش را ثقه دانسته، صحیح است، و حسن است به نظر کسی که آن را سست بدارد. و از این رو بیهقی به احتجاج به آن بسنده کرده

است و گفته ی پیشین ابن مسعود او را یاری کرده است و حدیث های مرفوع و موقوف دیگری و فتوای گروهی از صحابه و تابعان به مقتضای آن، آن را تأیید کرده است.

و ابن ابوشیبۀ از ابوذر نقل کرده که گفت: از نشانه های قیامت است که در مسجدها قربان گاه گرفته شود. این سخن حکم حدیث مرفوع را دارد؛ زیرا خبر دادن از نشانه های قیامت و امور آینده، چیزی نیست که به رأی افراد محقق شود و تنها به صورت توقیفی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درک می شود.

و ابن ابوشیبۀ از عبید بن ابوجعد نقل می کند که گفت: اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم می گفتند: از نشانه های قیامت است که در مسجدها قربانگاه ایجاد شود.

یعنی طاق ها.

این به منزله ی چند حدیث مرفوع است، که هر یک از صحابه مذکور آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیده و از آن خبر داده است.

و ابن ابوشیبۀ از علی بن ابی طالب نقل کرد که او از نماز خواندن زیر سقف اکراه داشت.

و ابن ابوشیبۀ از ابن مسعود نقل کرد که گفت: از این محراب ها پرهیزید.

و ابن ابوشیبۀ از ابراهیم نخعی نقل کرد که او از نماز خواندن زیر سقف اکراه داشت.

و ابن ابوشیبۀ از سالم بن ابوجعد نقل کرد که گفت: در مسجدها قربانگاه برنگیرید.

و ابن ابوشیبۀ از کعب نقل کرد که از قربانگاه ها در مسجد اکراه داشت.

و عبدالرزاق در «المصنف» از کعب نقل کرد که گفت: در آخر الزمان مردمانی خواهند آمد که مسجدهایشان را می آریند و در آن قربانگاههایی مانند قربانگاههای مسیحیان برمی گیرند، هنگامی که چنین کنند بلا بر آنان فرو ریخته می شود.

و عبدالرزاق از ضحاک بن مزاحم نقل می کند که گفت: اولین شرک در این نماز این محراب ها بود.

و عبدالرزاق از ثوری، از منصور و اعمش، از ابراهیم نقل کرد که او از

نماز خواندن در طاق امام اکراه داشت و ثوری گفت: و ما اکراه داریم.

و عبدالرزاق از حسن نقل می کند که: او نماز خواند و از طاق دوری جست که در آن نماز بخواند.

فایده: طبرانی در «الأوسط» از جابر بن اسامه روایت کرد که گفت: رسول خدا را با اصحابش در بازار دیدم و گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کجا می رود؟ گفت: می خواهد برای قوم تو مسجدی را خطکشی کند. پس آمدم در حالی که مسجدی برایشان خطکشی کرد. و در غرب قبله اش پاره تخته ای بود که با آن قبله را برپا داشت.

این به پایان رسید و سپس از آن خداوند است و برتری و منت بر آن، برای اوست. هر کس خداوند او را هدایت کند گمراه کننده ای برایش نیست و هر کس گمراه می شود، هدایتگری برایش نیست. و حول و قوه ای جز به خداوند علی عظیم نیست. زکریا بن محمد محلی شافعی با دست فانی خود بر سخن خود تعلیقه نوشت، خداوند به او لطف کند و والدیش را رحم نماید. و پایان نگارش آن در شانزدهم رمضان سال نهصد و یازده بود.»

### **اولین کسی که محراب بنا کرد عمر بن عبدالعزیز بود**

گفته اند: عمر بن عبدالعزیز نخستین کسی بود که محراب بنا کرد. سمهودی گوید: «برای یحیی است از عبدالمهیمن بن عباس از پدرش: عثمان مُرد در حالی در مسجد نه پنجره و نه محراب بود. پس نخستین کسی که محراب و پنجره احداث کرد، عمر بن عبدالعزیز بود.» (1) و قاری گفت: «از انس نقل شده که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آب دهان در جنب قبله دید، یعنی دیوار مسجد که بعد از قبله است، و مراد از آن محرابی نیست که مردم آن را قبله می نامند، چون محراب ها بعد از او صلی الله علیه و آله و سلم احداث شدند. از این رو گروهی از پیشینیان از برگرفتن و نماز خواندن در آن اکراه داشتند. قضاعی گفت: و نخستین

ص: 840

کسی که محراب احداث کرد، عمر بن عبدالعزیز است، که در آن زمان کارگزار ولید بن عبدالملک در مدینه بود، هنگامی که مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را تأسیس کرد و آن را ویران کرد و بر آن افزود.» (1)

### حال واقعی ابوبکر با آن نسبت تناسب ندارد

پنجم: و با فرض پذیرش نسبت «محراب» به «مدینه» به یکی از معانی مذکور، جمله ی «و ابوبکر محرابها» در حدیث مدینه العلم تمام نمی شود، چون با فرض درستی این نسبت لازم است که محراب بهره ی وافر از علوم «مدینه» داشته باشد. بلکه ابن حجر گمان می کند که «محراب» دانایتر از «باب» است، ولی توجه به وضع و حال ابوبکر و مراجعه به اخبار و سیره اش، این نسبت را تکذیب می کند؛ چون ابوبکر حتی نسبت به ساده ترین امور و روشن ترین مفاهیم، جاهل بود. و چه بسا که خود نادانی اش را نسبت به احکام شرعی و علم قرآن اعلان کرد و چه بسیار است مورد های ناتوانی او در حل مشکلات و معضلاتی که برایش پیش آمد... که بعد از این ان شاء الله از جزئیات آن ها اطلاع پیدا می کنید... پس گمان نمی کنم احدی از مسلمانان با این وضع اصرار بر صحت این افزوده ی ساختگی داشته باشد، بلکه این امر به بزرگواری پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آسیب می زند و مقام آن حضرت را خدشه دار می کند که بر خردمندان پوشیده نمی ماند.

### تفاوت های میان «باب» و «محراب»

ششم: بر فرض این افزوده را بپذیریم، اما باز هم هرگز مفید اعلامیت ابوبکر از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نمی باشد... پس چه دلیل و برهانی بر برتری «محراب» بر «باب» وجود دارد؟ هر کس چنین ادعایی دارد باید خود دلیل بیاورد.

بلکه امر برعکس آن است، چون «باب» را مزیت های خاصی است که برای

ص: 841

«محراب» نیست. از این قرار:

اول: شهر ناگزیر از داشتن در است، بر خلاف محراب که وجود آن در شهر لزومی ندارد. و از این جا مناوی در شرح حدیث «من شهر دانشم» گوید:

«مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم شهر جامع تمام والایی های ادیان است و شهر به ناچار باید دری داشته باشد، پس خیر داد که درش علی می باشد.»

دوم: هر کس که خواستار رسیدن به آن شهر است به ناچار باید در هر حال نزد آن در رود، و برای کسی رسیدن به شهر جز از سوی درش، میسر نیست، بر خلاف محراب که چنین نیست چون ممکن است کسی به شهر برسد و اصلاً بر محرابش گذر نکند.

سوم: کسی که از در شهر عدول کند، به آن نمی رسد و بیرون شهر می ماند، بر خلاف محراب؛ چون امکان دارد شخصی وارد شهر شود و از رفتن به محرابش عدول کند... و از این رو می بینیم مناوی می گوید: «هر کس راهش را پی گیرد وارد شهر می شود و هر کس خطا کند، راه هدایت را به خطا رفته است.»

چهارم: در، واسطه ی خارج شدن هر دانشی از شهر به بیرون از آن است، و محراب را چنین صفتی نیست... و از این جهت نویسنده ی «المعارف فی شرح الصحائف» گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أنا مدينة العلم و علی بابها» یعنی: دانش های من به او می رسد و از او به خلق، همان گونه که هر کس می خواهد از شهری به شهر دیگر وارد شود، از دروازه عبور می کند.» و محمدبن اسماعیل الأُمیرِیمانی در «الروضة الندیة» گوید: «چون یکی از شئون دروازه شهر آن است که منافع شهر را جلب کند و مصالح شهر را از در به بیرون بفرستد، در این سخن این ایهام هست که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به واسطه ی آن در که علی علیه السلام است از دیگری استمداد جوید و لذا ایشان این توهم را با این فرموده کنار زد: هر کس دانش را خواهد، باید به سوی آن در آید.»

جهت خبر دادن از اینکه این دری است که دانش ها از آن استخراج می شود و به واسطه ی آن استمداد می شود، و در منزلتی جز این ندارد، نه چون دیگر درهای شهرها که برای ورود و خروج از آن است. پس منزلت سخن نبوی از آن خداوند

است، چه بلند است منزلتش، و شریف است قدرش و عظیم است بنیانش، و احتمال در نظر گرفتن وجه های دیگری هم هست، اما این از ارزشمندترین آن هاست.»

سپس گوید: «هرگاه این را دانستید، در می یابید که خداوند وصی علیه السلام را به این فضیلت شگفت آور اختصاص داد و شأنش را منحصر به فرد نمود؛ برای آنکه او را باب شریفترین چیز در جهان هستی قرار داد که دانش است و آن دانش را هر کسی که خواهان است با استمداد از او دریافت می کند، بلکه او باب شریفترین دانش هاست که دانش های نبوی می باشد و آن هم دانش جامع ترین آفریده ی خداوند که سرور فرستادگانش صلی الله علیه و آله و سلم است. و هر شرافتی از این شرافت فرو می ریزد و گذشتگان و آیندگان در برابرش سر تعظیم فرود می آورند.»

پنجم: در، هر آن چه را در شهر است حفظ می کند، بر خلاف محراب که اصلاً به این جهت ارتباطی ندارد... و بعضی از بزرگان اهل سنت به این معنی تصریح کرده اند. ابن طلحه در «مطالب السؤل» گوید: «در آن فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اشاره است به این که جایگاه علی علیه السلام در دانش و حکمت، جایگاه در برای شهر و در برای خانه است؛ از این رو که در برای آن چه درون شهر، و درون خانه است، نگهبان می باشد، از این که گم شود یا به دست فراموشی سپرده شود. و معنی حدیث چنین است:

علی علیه السلام نگهبان دانش و حکمت است، پس نابودی به سراغ آن ها نمی رود، و ترسی در مورد از بین رفتن آن نیست. پس علی را توصیف فرمود که نگهبان دانش و حکمت است و علی علیه السلام را بسنده است این بزرگی در مقام دانش و فضیلت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را برای دانش و حکمت نگهبان قرار داد.»

ششم: باب باید بر تمام آن چه وارد شهر می شود آگاهی داشته باشد، بر خلاف محراب که لازم نیست چنین باشد، که بر هیچ اهل بصیرتی پوشیده نیست...

و به این معنی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خود در حدیث درنوک (فرش) که ابن مغزلی فقیه آن را چنین روایت نموده، تصریح کرده است: «فرموده اش صلی الله علیه و آله و سلم: جبرئیل فرشی از فرش های بهشت برایم آورد: ما را خبر داد ابو محمد حسن بن احمد بن موسی



کندر جانی، از ابوالفتح هلال بن محمد حَفَّار، از اسماعیل بن علی بن رزین، از برادر دعبل بن علی، از شعبه بن حجاج، از ابوالتیاح، از ابن عباس که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«جبرئیل علیه السلام فرشی از بهشت برایم آورد، بر آن نشستم، هنگامی که در برابر پروردگارم رسیدم با من سخن گفت و نجوا کرد. پس چیزی به من نیاموخت جز این که به علی آموخت، پس او باب مدینه العلم من است.»

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را پیش خود خواند و به او فرمود:

«ای علی! صلح با تو صلح با من و جنگ با تو جنگ با من است و تو بعد از من دانش میان من و امت می باشی.» (1) هفتم: باب، ضرورتاً به تمام آن چه از مدینه بیرون می رود احاطه و اطلاع دارد، اما محراب چنین نیست. . . .

هشتم: باب، واسطه ی رسیدن به شهر است برای کسی که بیرون از آن است، بر خلاف محراب که از این جهت هیچ وساطتی ندارد. . . .

پس حاصل این که: اگر پذیرفتیم که شهر محرابی داشته باشد، و ابوبکر محراب شهر علم باشد، هر یک از این تفاوت هایی که آوردیم میان «باب» و «محراب» برای استدلال بر ردّ این افزوده ی ادّعا شده بر اعلمیت ابوبکر کافی است، بلکه امر برعکس است، و هر یک از آن ها دلیل مستقلی است بر اعلمیت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از تمامی اصحاب، بلکه از تمامی پیامبران و فرستادگان، جز پیامبرمان صلی الله علیه و آله و سلم .

نهم: از وجه های بطلان این افزوده و دلالتش بر گمان ابن حجر این است که:

اگر ابوبکر را بهره ای از دانش بود به چیزی از رخدادهای پیش آمده به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مراجعه نمی کرد. این بدیهی است که اعلم به غیر خودش مراجعه نمی کند، ولی قضیه هایی که ابوبکر در آن به امیرالمؤمنین علیه السلام مراجعه کرده است

ص: 844

بسیار زیاد است، و کتاب «تشید المطاعن» شامل گوشه هایی از آن هاست، که مختصری از آن قضایا کتابمان خواهد آمد. منتظر باشید.

## 6 - درباره این گفته او که: «فمن أراد العلم... مقتضى علمیت نیست.»

### اشاره

اما گفته ی ابن حجر: «روایت: «فمن أراد العلم فلیأت الباب»، اقتضای علمیت ندارد، چون چه بسا ممکن است نزد غیر اعلم بروند از آن جهت که دارای توضیح و بیان و فراغت بیشتری برای مردم است، بر خلاف آنکه دانایتر است.» این سخن از مکابره های شگفت انگیز است و ما از چند وجه آن را توضیح می دهیم:

### فرموده اش:

«أنا مدینة العلم و علی بابها»

### به تنهایی اقتضای علمیت دارد

اول این که: مجرد این فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم: «أنا مدینة العلم و علی بابها» خود اقتضای علمیت دارد و به وجه هایی متعدد و استوار دلالت بر آن دارد که پیشتر آورده شد، و بسیاری از بزرگان دانشمندان اهل سنت به آن اعتراف کرده اند، که در آن جا دانستید، بلکه دانستید که ابن حجر خود از اعتراف کنندگان به آن در «المنح المکیة» و «تطهیر الجنان» است، لذا از این پس مناقشه در دلالت جمله ی «فمن أراد العلم...» بر علمیت موردی ندارد.

### آیا ارجاع به غیر اعلم جایز است؟

دوم این که: فرموده اش صلی الله علیه و آله و سلم: «فمن أراد العلم فلیأت الباب» مقتضی علمیت امام علیه السلام است، و الا لازمه اش ارجاع مردم به غیر اعلم با وجود اعلم می باشد؛ که این شرعاً و عقلاً صحیح نیست... و مخالف سیره ی خردمندان و دانشمندان است...

و نیز: این با خیرخواهی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای امتش منافات دارد، در حالی که ایشان ناصح ترین آفریده ها برای امت است...

و نیز: این ستمی است نسبت به اعلم...

و نیز: ترجیح برای مرجوح است، و این کار از کوچک ترین شخص متشرع سر نمی زند چه رسد به شارع دین اسلام صلی الله علیه و آله و سلم.

و نیز: در فرموده اش: «فمن أراد العلم فليأت الباب» دلالت آشکاری است بر حصر مرجعیت در باب، و این اعلمیت را مقتضی است، و الا ارجاع دادن به غیر اعلم با وجود اعلم زشت است همان گونه که در پیش آمد، چه رسد به محدود کردن مرجعیت در او؟

### ابطال توجیه ابن حجر

سوم: ابن حجر در توجیه ارجاع دادن به غیر اعلم گوید: «چون چه بسا ممکن است نزد غیر اعلم بروند از آن جهت که دارای توضیح و بیان و فراغت بیشتری برای مردم است؛ بر خلاف آنکه دانایتر است.» در این سخن این اشکال هست که:

باب مدینه العلم و دارنده ی تمام دانش های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، همانطور که شایسته در است، و او که مقدم بر دیگران از جهت توضیح و بیان است، خود او بالضرورة اعلم از دیگران است نه این که دیگری اعلم باشد، و ادعای جدایی «اعلمیت» از چنین شخصی مکابره ای آشکار است...

پس روشن شد آن چه ابن حجر در توجیه ادعایش آورده، در حقیقت دلیلی است بر باطل بودن مدعایش، و این از بزرگ ترین آثار برتری حق و صواب است.

علاوه بر این، پوشیده نمی ماند که در سخن او این ادعا نهفته است که توضیح و بیان نزد ابوبکر است، لیکن نزد امام علیه السلام چیزی افزونتر از آن هست!!

اما در مورد «فراغت بیشتر برای مردم»، به چه دلیل فراغت امام علیه السلام برای مردم در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیش از تفرغ ابوبکر بوده است؟ هر کس چنین ادعایی دارد، بیانش بر عهده ی خود اوست... بلکه اگر در تاریخ و سیره ی این دو مرد بنگرید می بینید امام علیه السلام در جنگ ها و غزوه ها و نمایندگی و سریه ها فرو رفته؛ بر خلاف ابوبکر که از تحمل چنین سختی ها به جهت ناتوانی و ترسش بر کنار بود.

پس کدام یک دارای فراغت بیشتر بود؟!

بنابراین، ارجاع در دانش از جهت فراغت برای مردم نیست، بلکه ملاک اعلیمیت است که مقتضای سیره ی عقلانی است؛ این نسبت به دوران حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم .

اما بعد از ایشان صلی الله علیه و آله و سلم هنگامی که ابوبکر خلیفه و امام علیه السلام خانه نشین بود، مگر از مهم ترین و بزرگ ترین وظیفه ها و کارهای خلیفه، آموزش امت و گسترش دانش های دینی میان مردم نیست؟ پس چگونه معقول است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امر جانشینی خود را به شخصی واگذار کند، سپس مردم را در مهم ترین واجبات و وظیفه اش با این که داناترین مردم است - به دیگری ارجاع دهد؟!

بلکه حق چنین است که ارجاع دادن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امت را به امام علیه السلام برای دریافت دانش از او، خود دلیل روشنی بر امامت اوست و برهانی آشکار بر جانشین بودن اوست، و هر آن چه از حضرتش علیه السلام از نشر دانش و دین در زمان حیات پیامبر و بعد از ایشان در دوران خلافت خلفا بود، از قوی ترین دلیل ها بر آن است، هر چند که آن گروه بر خلافت غلبه یافتند... پس جانشین حقیقی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کسی است که دین او را نگه داشته، دانش هایش را بگستراند و مشکلات و گرفتاری ها را حل کند.

## 7 - حدیث: ابوبکر پایه و عمر دیوارها و عثمان سقف آن است

### اشاره

سپس ابن حجر با حدیثی ساختگی و دروغ با حدیث «أنا مدینه العلم و علیّ بابها» معارضه کرده و گفته است: «اما آن روایت با خبر فردوس معارض است که گوید: «من شهر دانشم و ابوبکر پایه و عمر دیوارها و عثمان سقف و علی در آن است. و این صراحت دارد که ابوبکر داناترین آنان است.» اما این معارضه هم از نظر سند و هم از نظر دلالت باطل است. از نظر سند از چند جهت:

حدیث از ساخته های اسماعیل استرآبادی است:

اول: این حدیث از ساخته های «اسماعیل استرآبادی» است که پیشتر در ردّ سخن اعور به تفصیل بیان شد، و برای ابن حجر شایسته تر بود که خود را با بر زبان آوردن این گناه آشکار، رسوا نکند.

دوم این که: حافظ سخاوی این حدیث و امثال آن را تضعیف کرده و آن‌ها را از احادیث ساختگی دروغین مورد اختلاف در مدح سه نفر یا چهار نفر دانسته و گفته است: «نویسنده‌ی الفردوس آن را آورده و پسر او از او پیروی کرده، بدون اسناد از ابن مسعود مرفوعاً نقل کرده است: من شهر دانشم و ابوبکر پایه و عمر دیوارها و عثمان سقف و علی در آن است، و از انس مرفوعاً: أنا مدینة العلم و معاوية حلقتها . و به طور کلی همه‌ی آن‌ها ضعیف هستند و لفظهای اکثر آن‌ها رکیک است.» (1) پوشیده نیست که نقل این حدیث توسط پسر، بدون اسناد با این که موضوع کتابش «مسند الفردوس»، آوردن اسنادهای کتاب پدر، یعنی فردوس می باشد از قوی ترین شاهدها بر ساختگی بودن این حدیث می باشد. پس اگر پسر، سندی هر چند ضعیف از این حدیث می یافت آن را می آورد؛ مانند بسیاری دیگر از اسنادهای ضعیفی که در مسند فردوس آمده است... و دیلمی کجا و این‌ها کجا؟! و پیش از این دانستید که ابن عساکر در تاریخش آورده که این حدیث را اسماعیل استرآبادی ساخت، و هنگامی که درباره‌ی سندش پرسیدند، حتی از ساختن سندی برایش، ناتوان شد...

به هر حال آن چه از سخاوی درباره‌ی شأن این حدیث آوردیم برای باطل کردن احتجاج ابن حجر در این مقام بسنده است... و از شگفتی هاست که شیخ عبدالحق دهلوی این گفته‌ی سخاوی را شکسته و به طور ناقص در کتاب «اللمعات فی شرح المشکاة» آورده است... پس بنگرید.

### نظر خود ابن حجر درباره این حدیث

سوم این که: ابن حجر خود این حدیث را تضعیف می کند، چنانکه در کتاب «الفتاوی الحدیثیة» آمده است: «از او پرسیده شد: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من شهر دانشم

ص: 848

و ابوبکر پایه و عمر دیوارها و عثمان سقف و علی در آن است. آیا این حدیث صحیح است یا نه؟ پاسخ داد: حدیث را نویسنده ی الفردوس روایت کرد و پسرش از او پیروی نموده، بدون اسناد از ابن مسعود مرفوعاً آورده و آن حدیثی ضعیف مانند حدیث «من شهر دانشم و علی درش و معاویه حلقه اش است» می باشد که این نیز حدیثی ضعیف است.»

آیا ابن حجر گمان نمی برد که با این تناقض و تهافت مورد مؤاخذه است؟!

### نظر بدخشانی درباره این حدیث

و چهارم این که: علامه بدخشانی انصاف به خرج داده است؛ آن جا که تصریح کرده که حدیث ساختگی است و خواسته ی واقعی از ساختش را دقیقاً آورده و گفته است: «من شهر دانشم و ابوبکر پایه و عمر دیوارها و عثمان سقف و علی در آن است، درباره ی ابوبکر و عمر و عثمان و علی جز نیکی سخن نگویید.

«فردوس» بدون اسناد از ابن مسعود نقل کرده و بسیار منکر است و گمان کنم ساختگی است. و جاعل این حدیث خواسته است با حدیث من شهر دانشم و علی در آن است، رویارویی کند که به زودی خواهد آمد.» (1)

### لکهنوی و این حدیث

و پنجم این که: ولی الله لکهنوی، در «مرآة المؤمنین» بعد از نقل حدیث مدینة العلم چنین می گوید: «آن چه به این حدیث افزوده شده در بعضی لفظهایش درباره ی اصحاب، ساختگی و افتراست آن گونه که در «الصواعق» آمده است.»

پس سپاس از آن خداوندی است که با افاضه ی حقیقت ها نعمت می دهد، از آن رو که با متن گفته ی این فاضل، روشن شد که آن چه ابن حجر نادان در «الصواعق» آورده، از ساختگی ها و افتراهایی است که جاعلان به این حدیث ناب افزوده اند...

ص: 849

---

1- تحفة المحبّین بمناب الخلفاء الرّاشدین دست نویس است.

تمام این ها نسبت به سند این حدیث بود.

## ابوبکر پایه آن است...!! (ابوبکر اساسها)

اما از نظر متن این حدیث و معنی آن نیز گوییم که از چند جهت باطل است:

نخست: کسی که حدیث را ساخته ابوبکر را «اساس مدینه» قرار داده و سازنده ی حدیث قبلی او را «محراب» قرار داده است و این تناکر بسیار زشت میان دو حدیث، دلیلی قطعی بر ساختگی بودن هر دو حدیث است. و پیدا شدن این چنین تنافر میان ساختگی ها عجیب نیست، یکی از جاعلان بدون اطلاع از ساختگی دیگری، لفظی را وضع می کند، ولی شگفتی از تناقض گویی خود ابن حجر در یک سخن است. چون اگر ابوبکر «محراب شهر» بود، دیگر «پایه اش» نخواهد بود... پس خداوند حسابرس از امثال اوست، و همو بازخواست کننده ی او نسبت به کارهای بدش می باشد.

دوم: واقعیت و حقیقت، اساس شهر بودن ابوبکر را تکذیب و نفی می کند به جهت نادانی ابوبکر به احکام شرعی و معارف دینی، و مثال ها و شواهد نادانی او بسیار زیاد است و میان هر دو فرقه مشهور است که به زودی گوشه ای از آن ها خواهد آمد.

مراجعه او در مشکلات و دشواری ها به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز مشهور است، بلکه نادانی و گمراهی اش به جایی رسید که خود در برابر مردم گفت: «مرا شیطانی است که دچارش می شوم پس اگر درست عمل کردم یاریم کنید و اگر کج رفتم مرا به راه راست آورید.»

و سوم: «اساس شهر بودن» ابوبکر مستلزم معنی باطلی است که هیچ مسلمانی ملتزم آن نمی شود؛ چون اساس شهر، مقدم بر خود شهر است بنابراین ابوبکر مقدم بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خواهد بود و این کُفری صریح است، که اهل سنت توان اظهارش را ندارند هر چند که در دل هایشان معتقد به آن باشند...

این نسبت به جمله ی «و ابوبکر پایه آن است.»

این جمله نیز باطل است از چند جهت:

اول: قرار دادن «حیطان» برای شهر درست نیست... و از این جهت این لفظ در حدیث ساختگی دیگری «سورها» آمده است. ولکن جاعل آن هر سه نفر را «سور آن شهر» قرار داده با این لفظ: «من شهر دانشم و ابوبکر و عمر و عثمان دیوار (سور) شهر و علی در آن است!!... و مانند این اختلاف ها در چنین اخبار ساختگی پرده دری می کند و اسرارش را آشکار، عییش را نمایان و ننگش را اعلان می نماید.

دوم: چگونه «عمر دیوارهای آن» می باشد در حالی که همه ی مردم حتّی زنان خانه دار از او داناترند؟!

مگر عمر خود نگفت: «همه کس فقیه تر از عمر است» و آیا نگفت: «همه مردم فقیه تر از عمر هستند.» و مگر نگفت: «همه ی مردم از عمر فقیه ترند حتّی زنان؟!» و آیا نگفت: «همه ی مردم داناتر از عمر هستند حتّی پیرزن ها»؟

بلکه قرار دادن چنین شخصی به منزله ی دیوارهای شهر، موجب فرو ریختن شهر می شود و باعث ویران شدن اساس دین می گردد، که به این مطلب هیچ فرد ممیزی ملتزم نمی شود، چه رسد به رشدیافتگان.

سوم: چه بسیار است رخدادهایی که عمر در آنها به امیرالمؤمنین علیه السلام مراجعه کرده است، بلکه به گروهی از شاگردان حضرتش، مانند ابن عباس، و ابن مسعود، بلکه اتفاق افتاده که به بعضی از اصحاب نادان مانند معاذبن جبل و عبدالرحمان بن عوف هم مراجعه کرده است.

پس چگونه جایز است چنین شخصی را دیوار شهر علم قرار داد؟ این جز جرأتی بسیار بزرگ از دروغ پردازان نیست، آنان که از خدشه وارد کردن بر مقام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در راه ستایش پیشوایانشان ترسی به خود راه نمی دهند...

این هم نسبت به عبارت «عمر دیوارهای آن است».



اما نسبت به این جمله: «و عثمان سقف آن است.» گوئیم این نیز از چند وجه باطل است:

نخست: شهر را سقفی نیست... که کاملاً روشن است، پس آیا خرد صادر شدن این سخن از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را می پذیرد؟ پس نقل دیلمی این حدیث در «الفردوس» و احتجاج ابن حجر به آن در «الصواعق» در نهایت شگفتی است.

دوم: با چشم پوشی از این مطلب، عثمان قابلیت این را ندارد که بخشی از بخش های شهر دانش باشد، به علت نادانی بی اندازه ی او به معارف دینی و احکام شرعی، و إن شاء الله پس از این گوشه ای از آن را به تفصیل خواهید دانست... و هیچ گونه مناسبتی میان عثمان و شهر دانش نیست؛ چه رسد به این که تعبیر شود که سقف آن است. و این از گفته های باطل بیهوده است.

سوم: اعتراف های فراوان و مشهور عثمان به نادانی و نیز مراجعه های او به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در رخدادها و قضایای پیش آمده که به زودی خواهد آمد -، باطل کننده ی این حدیث است.

و جهت هایی فراوان دیگری نیز در باطل بودن این حدیث ساختگی در دست داریم که در پاسخ گفته ی دهلوی و عاصمی و طیبی و ابن تیمیّه و ائمه آورده ایم... و تمام این ها پاسخ ما می باشد به نقل محمّد بن محمّد حافظی معروف به خواجه پارسا در «فصل الخطاب» و حسین بن محمّد دیار بکری در «الخمیس فی احوال انفس نفیس» از این حدیث ساختگی از کتاب «الفردوس» بدون هرگونه رد و انکاری...

پس از تمام این سخن ها که آوردیم گفته ی بعدی ابن حجر فرو می افتد که گوید: «و این صراحت دارد که ابوبکر داناترین آنان است. در این صورت فرمان به سوی در رفتن همان گونه است که گفتیم، نه به علت افزونی شرافت او بر افراد قبلی» به خاطر سقوط این حدیث از جهت سند و دلالت که دانستید، چه رسد به معارضه با حدیث «أنا مدینة العلم و علی بابها»، و استدلال نسبت به اعلیّت ابوبکر از

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و چه رسد به این ادعا که دلالت جمله ی «فمن أراد العلم فلیأت الباب» را بتوان از مدلول صریحش که اعلمیت امام علیه السلام است، با این حدیث ساختگی باز گرداند؟!!

همچنان است آن چه در پایان سخنش به عنوان استدلال بر ادعای پیشین آورده و گفته است: «از آن جهت که ضرورتاً معلوم است پایه و دیوار و سقف بالاتر از در هستند» که این بر پایه ی آن حدیث ساختگی است و دانستید که از نظر سند و دلالت ساختگی و باطل است.

می پرسیم در این سخن از «علو» چه اراده کرده است؟ اگر از «علو» علو ظاهری حسی را اراده کرده است از دو جهت باطل است:

اول: این که با عیان و وجدان مخالفت دارد، چون هر شخص با چشم هایش می بیند که در از پایه بالاتر است، و اگر بالاتر شرافتش بیشتر باشد آن گونه که گمان دارد پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اشرف و اعلم است.

دوم: اگر مدار بر علو ظاهری باشد، بدون شک دیوارها از پایه بالاتر و سقف از دیوارها بالاتر است، پس لازم می آید که عمر داناتر از ابوبکر باشد و عثمان از هر دو نفر داناتر باشد. و به این مطلب، هر چند که خلاف واقع است، هیچ یک راضی نمی شوند.

و اگر از «علو» علو معنوی حقیقی را خواستار باشد، بی شک و تردید در از پایه و دیوارها و سقف بالاتر و اشرف است. و این اجزاء شهر یا خانه - مجموعاً یا تک تک - کم ترین رتبه ای از علو معنوی را ندارد، بلکه در به مراتب بی شماری بالاتر و رفیع تر از آن هاست. آن هم علوی معنوی و حقیقی، و با توجه به معنی های مورد نظر از در و آثار وجودی آن، بزرگان دانشمندان اهل سنت به اعلمیت مطلق امیرالمؤمنین علیه السلام، اعتراف کرده اند. از آن جهت که باب مدینه العلم است، و برای حضرتش فضیلت ها و ویژگی های والایی اثبات نموده اند که همگی آن ها را از حدیث «أنا مدینه العلم و علی بابها» استنباط کرده اند.

پس روشن شد که علو حقیقی معنوی برای باب ثابت است، نه برای پایه ی

کنارزده شده ی موهوم و دیوارها و سقف فروریخته ی معدوم، پس اعلمیت مطلق برای حضرتش علیه السلام ثابت است؛ بر پایه ی هر دو دیدگاهی که درباره ی «علو» بیان شد.

و انکار ابن حجر مکی این معنی را اساسی نیست. و این سخن از او بسیار عجیب است، و خود او در «المنح المکیة» و «تطهیر الجنان» به آن چه آوردیم، اعتراف کرده است... و گفته اش در آن دو کتاب پیشتر آورده شد.

### دیدگاه ابن حجر در تأویل «علی»:

ابن حجر در «الصواعق» متعرض تأویل «علی» در این حدیث شریف شده و گفته است: «بعضی به تنهایی این پاسخ شاذ را داده اند که لفظ علی در «علی بابها» از ریشه علو است بر پایه ی قرائت: «هذا صراط علی مستقیم» با رفع و تنوین علی آن گونه که یعقوب قرائت کرده است.» پس در مورد این تأویل به «شاذ بودن» تعبیر کرده و به باطل بودن و بی ارزشی آن تصریح نموده است. و پیش از این پاسخ ما به این تأویل در جواب سخن اعور بیان شد. به آن جا مراجعه کنید.

اما در کتاب «المنح المکیة» بر این تأویل پاسخ داده و نیکو گفته است که: بعضی ها که پژوهشی درباره ی شیعه ندارند چنین احتجاج کرده اند که «علی» اسم فاعل از «علو» است، یعنی درش بالاست و در دسترس هر کس نیست، و این نظر به سخنی بی پایه شبیه تر است، به ویژه در روایتی که ابن عبدالبر در استیعابش روایت کرده است: أنا مدینة العلم و علی بابها فمن أراد العلم فلیأته من بابها چون با دقت نظر در این روایت تردیدی در باطل بودن آن رأی باقی نمی ماند. پس با این از آن بهره گیر.

### فرموده ی خداوند متعال:

«هذا صراط علی مستقیم»

### در قرائت اهل بیت علیهم السلام

اما آیه ی شریفه ای که ابن حجر در گفته اش به آن اشاره کرده است، لفظ «علی» در آن نام سرورمان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است - همان گونه که در حدیث: «من شهر دانش هستم.» چنین است پس «صراط» مضاف به «علی» است. و این قرائت

اهل بیت علیهم السلام است که به درون خانه وحی آگاه ترند و همان کسانی که در حدیث ثقلین همانند قرآن هستند... و نیز قرائت حسن بصری است؛ آن گونه که از ابوبکر شیرازی رسیده است، پس در کتاب «مناقب آل ابی طالب» آمده است: «ابوبکر شیرازی در کتابش، با اسناد از شعبه، از قتاده گوید که شنیدم حسن بصری این سخن را چنین می خواند: هذا صراط علی مستقیم. گفتیم: معنی آن چیست؟ گفت: این راه و دین علی بن ابی طالب است و راه و دین مستقیم، پس از او پیروی کنید و به او تمسک جوید، واضح است، هیچ کژی در او نیست.» (1) و کتاب ابوبکر شیرازی موسوم به کتاب «ما نزل من القرآن فی علی» - را ابن شهر آشوب با اجازه از مؤلفش ابوبکر محمدبن مؤمن شیرازی روایت می کند.

همان گونه که در آغاز کتابش گوید: «مرا حدیث کرد محمودبن مؤمن زمخشری به کتاب «الکشاف و الفائق و ربیع الأبرار» و مرا خبر داد کیاشیرویه بن شهردار دیلمی به «الفردوس» و مرا خبر داد ابوالعلاء عطار همدانی به زاد المسافر، و موفق بن احمد مکی خطیب خوارزم به «الأربعین»، و قاضی ابوالسعادات فضائل را برایم روایت کرد و ابوعبدالله محمدبن احمد نطنزی خصائص العلویه را به دستم داد، و ابوبکر محمدبن مؤمن شیرازی اجازه ی روایت از کتاب «ما نزل من القرآن فی علی علیه السلام» را به من داد، و بسیار اسناد داده شده به ابوالعزیز کادش عکبری، و ابوالحسن عاصمی خوارزمی، و یحیی بن سعدون قرطبی و امثال آنان.»

کتاب نامبرده از ابوبکر شیرازی، از کتاب های مورد اعتماد نزد اهل سنت است، بلکه از جمله کتاب هایی است که «دهلوی» به تألیف آن به وسیله ی اهل سنت افتخار می کند و درباره ی مناقب اهل البیت علیهم السلام است، آن گونه که در حاشیه ی «التعصّب الثالث عشر» از «الباب الحادی عشر» از کتابش «التحفة» آمده است.

### و حلقه اش معاویه است...!!

بعضی از جاعلان حدیث، بر حدیث «أنا مدینة العلم» جمله ای در فضیلت

ص: 855

معاویه افزوده اند، دیلمی در «فردوس الأخبار» این حدیث را با این لفظ روایت کرده است: «أنا مدينة العلم وعلی بابها و حلقتها معاویه» (1)... این گناهی بسیار زشت است و در پاسخ به آن ما رابسنده است گفته ی سخاوی در «المقاصد الحسنة» و سخن ابن حجر مکی در «الفتاوی الحدیثة» که بر عدم صحت آن تصریح کرده اند. و از شگفتی هاست که مناوی در «کنوز الحقائق» آن را چنین نقل کرده است: «أنا مدينة العلم وعلی بابها و معاویه حلقتها فردوس» (2) یعنی دیلمی آن را در «الفردوس» نقل کرد.

### چیزی از پیامبر در برتری معاویه نمی تواند صحیح باشد

بزرگان پیشوایان و حافظان نص دارند که چیزی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در برتری معاویه نمی تواند صحیح باشد، و این از مطالب مسلم نزد آنان است و برای بهره ی بیشتر بعضی نص های آنان در این زمینه می آوریم:

ابن جوزی گوید: ما را خبر داد زاهر بن طاهر، از احمد بن حسین بیهقی، از ابو عبدالله محمد بن عبدالله حاکم، از ابوالعباس محمد بن یعقوب بن یوسف، از پدرش، از اسحاق بن ابراهیم حنظلی که می گفت: چیزی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در برتری معاویه بن ابوسفیان نمی تواند صحیح باشد.

ما را خبر داد هبة الله بن احمد حریری، از محمد بن علی بن فتح، از دارقطنی، از ابوالحسین محمد بن ابراهیم بن جعفر بن بیان رزازی، از ابوسعید خرقی، از عبدالله بن احمد بن حنبل که گفت: از پدرم پرسیدم: درباره ی علی و معاویه چه می گویی؟ گفت: سخنم درباره ی آن دورا پخش کن: بدان که علی را دشمنان بسیار بود.

دشمنانش عیبی برایش جست و جو کردند، چیزی نیافتند. نزد مردی آمدند که با او جنگید و مقاتله کرد. پس او را به دشمنی با او تشویق کردند.» (3)

ص: 856

1- فردوس الأخبار 1/ 44 - رقم 108.

2- کنوز الحقائق هامش الجامع الصغیر 81.

3- الموضوعات 2/ 24.

و ابن حجر عسقلانی گوید: «تنبیه: بخاری در این شرح حال چنین تعبیر کرده است: «ذکر» (معاویه) و نگفته «فضیلة» یا «منقبة»؛ زیرا از حدیث این باب، فضیلتی برگرفته نمی شود، جز این که ظاهر گواهی ابن عباس درباره ی او به فقه و مصاحبت دلالت بر فضل بسیاری است. و ابن ابوعاصم در مناقبش بخشی در این باره نوشته است. و نیز ابوعمر غلام ثعلب، و ابوبکر نقاش. و ابن جوزی در الموضوعات حدیث هایی را که آورده اند، نقل کرده سپس به آن جا می رسد که از اسحاق بن راهویه نقل می کند که گفت: در فضیلت های معاویه چیزی نمی تواند صحیح باشد. و به همین دلیل بخاری بنا بر اعتماد به گفته ی استادش، از تصریح به لفظ منقبت عدول کرده، ولی با دقت نظر خودش چیزی را استنباط کرده که سرهای رافضیان را متلاشی می کند و داستان نسایی در این باره مشهور است و گویی او نیز بر گفته ی استادش اسحاق اعتماد کرده و هم چنین است در داستان حاکم.

و هم چنین ابن جوزی از طریق عبدالله بن احمد بن حنبل نقل می کند که از پدرم پرسیدم: درباره ی علی و معاویه چه می گویی؟ سر به زیر انداخت و سپس گفت:

بدان که علی دشمنان بسیاری داشت که برای او جستجوی عیبی کردند؛ اما نیافتند، پس به سوی مردی رفتند که با او جنگید و او را به دشمنی با علی تشویق کردند.

بدین ترتیب اشاره کرده است به فضایی که برای معاویه ساختند که هیچ اصل و اساسی ندارد. و در فضایل معاویه حدیث های بسیاری نقل شده ولی در میان آن ها حدیثی نیست که با اسناد صحیح باشد و این گونه اسحاق بن راهویه و نسائی و دیگرانی جیقین کردند. واللّه اعلم.» (1) و عینی گفت: «مطابقت آن با شرح حال از این جهت است که در آن ذکر معاویه است، و این دلالتی بر فضیلت او ندارد. پس اگر گویی: در فضیلت او حدیث های بسیاری نقل شده است. گویم: آری، ولیکن در آن ها یک حدیث نیست که از نظر اسناد صحیح باشد. بر این مطلب اسحاق بن راهویه و نسائی و غیر آن دو

ص: 857

تصریح کرده اند و از این رو گفته است: باب «ذکر» معاویه و نگفته فضیلت و منقبت او. (1) ابن خلکان در شرح حال نسائی گوید: «محمد بن اسحاق اصفهانی گفت که از اساتیدمان در مصر شنیدم که می گفتند: ابوعبدالرحمان در آخر عمرش از مصر خارج شد و به دمشق رفت، از او درباره ی معاویه و فضایلش که روایت شده، پرسیدند، گفت: آیا معاویه به این راضی نشد که او را هم شأن علی قرار دادند؛ حال می خواهد بر او برتری هم یابد؟! و در روایت دیگری است که گفت: برایش فضیلتی نمی شناسم مگر این دعا در حق او که خداوند شکمت را سیر نکند.» (2) و ابوالفداء در شرح حالش گوید: «سپس به دمشق بازگشت. پس درباره ی معاویه مورد آزمون قرار گرفت و از او خواسته شد که چیزی از فضایلش را روایت کند، امتناع کرد و گفت: آیا معاویه به این راضی نشد که او را هم شأن علی قرار دادند؛ حال می خواهد بر او برتری هم یابد؟!» (3) و ابوالحجاج مزی به نقل از ابوبکر مأمونی گوید: «در حضور من به او گفته شد: آیا فضایل معاویه را نقل نمی کنی؟ گفت: چه چیز نقل کنم!! خداوند شکمش را سیر نکن! و خاموش شد، و سؤال کننده هم ساکت شد.» گفت: «حاکم ابو عبدالله حافظ گفت: شنیدم علی بن عمر می گفت: ابوعبدالرحمان فقیه ترین استادان مصر در دوران خویش و داناترین آنان به صحیح و سقیم آثار، و نیز رجال بود. وقتی به این درجه رسید مورد حسادت قرار گرفت و به رمله رفت. از او از فضایل معاویه پرسیده شد، از آن خودداری کرد، در مسجد او را کتک زدند: گفت: مرا به مکه بفرستید. او را به مکه فرستادند در حالی که مریض بود و در آن جا کشته شد و شهید از دنیا رفت.

حاکم ابو عبدالله گفت: با آن همه فضایلی که ابوعبدالرحمان گردآوری کرد، در پایان عمرش شهادت روزی اش شد، پس محمد بن اسحاق اصفهانی برایم حدیث کرد و

ص: 858

1- عمدة القاری / 248 16.

2- وفيات الاعیان / 59 1.

3- المختصر فی أخبار البشر، حوادث / 303.

گفت: از اساتیدمان در مصر شنیدم که می گفتند ابو عبدالرحمان در پایان عمرش از مصر دور شد و به دمشق رفت. در آن جا درباره ی معاویه بن ابوسفیان و آن چه از فضایلش روایت شده، پرسیده شد؛ گفت: آیا معاویه به این راضی نشد که او را هم شأن علی قرار دادند؛ حال می خواهد بر او برتری هم یابد؟! پس آنقدر بر بیضه اش زدند تا از مسجد اخراج شد، سپس به مکه برده شد و در آن جا درگذشت.»  
(1) و ذهبی به نقل از مأمونی گوید: «شنیدم گروهی نوشتن کتاب الخصائص درباره ی علی را بر ابو عبدالرحمان مورد انکار قرار دادند، و اینکه نوشتن فضایل شیخین را رها کرده است، این مطلب را برایش گفتم، گفت: وارد دمشق شدم در حالی که در آن منحرف از علی بسیار بود، پس کتاب الخصائص را نوشتم و آرزو کردم که خداوند آنان را هدایت فرماید. سپس کتابی در فضایل صحابه نوشت. به او گفته شد در حالی که من می شنیدم: آیا فضایل معاویه را نقل نمی کنی؟ گفت: چه چیز نقل کنم! حدیث خداوندا شکمش را سیر مگردان؟! پس سؤال کننده ساکت شد. گفتم: شاید این منقبتی برای معاویه باشد بر اساس این گفته ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم:

خدایا هر کس را که لعنت کردم یا دشنام دادم، آن را برایش زکات و رحمت قرار ده.»

گفت: «ابو عبداللّه ابن منده از حمزه عقبی مصری و غیر او گفت: نسائی در پایان عمرش از مصر به دمشق رفت، در آن جا از او درباره ی فضایل معاویه پرسیده شد، گفت: آیا معاویه به این راضی نشد که او را هم شأن علی قرار دادند؛ حال می خواهد بر او برتری هم یابد؟! آنگاه آنقدر بر بیضه اش می زدند تا از مسجد بیرون رانده شد. سپس به مکه حمل شد و در آن جا درگذشت. در این روایت چنین است به مکه، و صحیحش: رمله است.» (2) ابن وردی گفت: «به دمشق بازگشت، درباره ی معاویه آزموده شد و از او خواسته شد چیزی از فضایل او را روایت کند، گفت: آیا معاویه به این راضی نشد که

ص: 859

---

1- تهذیب الکمال / 1/ 328.

2- تذکرة الحفاظ / 1/ 698.



او را هم شأن علی قرار دادند؛ حال می خواهد بر او برتری هم یابد؟!» (1) و صلاح الدین صفدی گفت: «گروهی کتاب الخصائص درباره ی علی علیه السلام را بر او انکار کردند و این که نوشتن فضایل شیخین را رها کرده است. پس به او گفته شد، گفت: وارد دمشق شدم در حالی که منحرف از علی در آن بسیار بود، الخصائص را نوشتم به آرزوی این که خداوند متعال آنان را هدایت فرماید. سپس فضایل شیخین را نوشت. به او گفته شد: آیا فضایل معاویه را نقل نمی کنی؟ گفت: چه چیزی را نقل کنم؟! خداوند شکمش را سیر مگردان! پس سؤال کننده ساکت شد. شمس الدین گفت: شاید این فضیلتی باشد بر اساس گفته پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم: خداوند هر کس را لعنت کردم و دشنام دادم، آن را برایش زکات و رحمت قرار ده.» گفت: «هنگامی که در پایان عمرش از مصر به دمشق رفت، درباره ی معاویه و فضایل او که نوشته است سؤال شد؛ گفت: آیا معاویه به این راضی نشد که او را هم شأن علی قرار دادند؛ حال می خواهد بر او برتری هم یابد؟! آنقدر به بیضه هایش زدند که از مسجد بیرون رانده شد، سپس به مکه و یا رمله برده شد و در آن جا درگذشت.» (2) و یافعی گفت: «به دمشق رفت، درباره ی معاویه و فضایل او پرسیده شد، گفت: آیا معاویه به این راضی نشد که او را هم شأن علی قرار دادند؛ حال می خواهد بر او برتری هم یابد؟! و در روایت دیگری است که گفت: برایش فضیلتی نمی شناسم جز اینکه خداوند شکمت را سیر نگرداند.»

و فاسی گفت: «دارقطنی گفت: در دوران خودش فقیه ترین اساتید مصر و داناترین آنان به حدیث و رجال بود، وقتی به این درجه رسید مورد حسادت قرار گرفت، به رمله رفت، از او درباره ی فضایل معاویه پرسیده شد، از آن خودداری کرد، در مسجد او را کتک زدند، گفت: مرا به مکه فرستید. او را در حالی که بیمار بود به مکه فرستادند، و در آن جا به شهادت درگذشت.» (3)

ص: 860

1- تتمه المختصر، حوادث/ 303.

2- الوافی بالوفیات / 416 6.

3- العقد الثمین / 45 3.

و ابن حجر عسقلانی در شرح حال نسائی به نقل از حاکم گوید: «شنیدم علی بن عمر می گفت: نسائی در دوران خودش فقیه ترین اساتید مصر و شناساترین آنان به صحیح و سقیم و داناترین آنان به رجال بود. هنگامی که به این درجه رسید مورد حسادت واقع شد، پس به رمله رفت. و درباره ی فضایل معاویه پرسیده شد، از آن خودداری کرد، در مسجد او را کتک زدند، گفت: مرا به مکه فرستید. در حالی که مریض بود، فرستادند و کشته شد و شهید درگذشت.» گفت: «ابوبکر مأمونی گفت: درباره ی نوشتن کتاب الخصائص توسط او پرسیدم، گفت: وارد دمشق شدم در حالی که آن جا منحرف از علی بسیار بودند، کتاب الخصائص را نوشتم بدان امید که خداوند متعال آنان را هدایت فرماید. سپس کتاب فضایل الصّحابه را تألیف کرد و آن را بر مردم خواند، به او گفته شد - در حالی که من هم حضور داشتم - آیا فضایل معاویه را نقل نمی کنی؟ گفت: چه چیز نقل کنم؟ خداوندا شکمش را سیر مگردان! و ساکت شد و سؤال کننده هم ساکت شد.» (1) مناوی نیز در شرح حال نسائی گوید: «وارد دمشق شد، یادآور فضایل علی شد، به او گفته شد: پس معاویه؟ گفت: آیا معاویه به این راضی نشد که او را هم شأن علی قرار دادند؛ حال می خواهد بر او برتری هم یابد؟! پس آن قدر به بیضه هایش زده شد تا مشرف به مرگ و بیرون رانده شد، سال سیصد و سه در رمله یا فلسطین درگذشت. و به مقدس یا مکه حمل و بین صفا و مروه دفن شد.» (2) و شیخ عبدالحق دهلوی در «رجال المشکاة» در شرح حال نسائی گوید:

«امیر جمال الدین محدّث از شیخ امام عبداللّه یافعی نقل می کند که در تاریخش آورده است: ابو عبدالرحمان احمد بن شعیب نسائی نویسنده ی چند کتاب و پیشوای زمانش، در مصر ساکن شد سپس به دمشق آمد. مردم آن ناحیه یک روز در مسجد به او گفتند: درباره ی معاویه و آن چه در فضیلت او آمده است، چه می گویی؟ پاسخ داد: آیا معاویه به این راضی نشد که او را هم شأن علی قرار دادند؛

ص: 861

1- تهذیب التّهذیب / 1/ 32.

2- فیض القدیر - شرح الجامع الصغیر / 1/ 25.

حال می خواهد بر او برتری هم یابد؟! و در روایتی است که گفت: برایش فضیلتی نمی شناسم جز خداوند شکمت را سیر نگرداند. مردم به پا خاستند و او را دشنام دادند و اهانت کردند و کتک زدند و از مسجد بیرون انداختند، و به رمله فرستادند آن جا بیمار شد و درگذشت. و در روایتی: او را به مکه فرستادند، بیمار شد و در مکه درگذشت. و او را بین صفا و مروه دفن کردند.»

ابن تیمیه ی حرّانی گفت: «برای خود معاویه در صحیح فضیلتی نیست، لیکن با رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله و سلم در حنین و طائف و غزوه ی تبوک حضور داشت و با ایشان در حجّة الوداع، حج انجام داد، و وحی را می نوشت. از کسانی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را بر نوشتن وحی امین قرار داده بود، همان گونه که بر دیگرانی از صحابه اطمینان کرده بود.» گفت: «بلکه در فضایل معاویه حدیث های بسیاری روایت کردند، و در این باره کتاب ها نوشته شد، ولی اهل علم حدیث هیچ کدام را تصحیح نمی کنند.» (1)

### **باطل بودن آن جمله ی ساختگی از نظر معنی**

«معاویة حلقتها» از چند وجه باطل است:

اول: شهر مطلقاً نیاز به حلقه ندارد، بلکه هیچ یک از عقلاً اصلاً حلقه را به شهر نسبت نمی دهند، و هر کس چنین ادّعایی کند، بیانش بر خود اوست و بر ماست که با برهان آهنین بر سرش کوبیم.

دوم: خصوصاً مدینه العلم نیازی به حلقه ندارد.

سوم: حلقه قرار دادن معاویه برای شهر دانش، عیبی برای شهر است، و جز کسی که از ایمان بلکه از عقل و شعور خارج شده جرأت به زبان آوردنش را نمی کند.

چهارم: معنی نیازمندی شهر به حلقه، نیازمندی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در دانش به معاویه است، و این از عواملی است که پایه های دین را ویران می کند.

پنجم: معنی حلقه ی شهر بودنش این است که معاویه بهره ای از دانش دارد،

ص: 862

لیکن نادانی او به احکام شرعی چه رسد به معارف عالی و حقایق والا، نمایان تر از آنی است که ذکر شود.

ششم: معاویه را نکوهش های بسیار بزرگ و عیب های فراوانی است که او را از هر گونه پیوند با پیامبر مکرم صلی الله علیه و آله و سلم باز می دارد.

هفتم: و اگر گفته شود معنی جمله این است که حلقه ی در است، یعنی: من شهر دانشم و علی در آن و معاویه حلقه ی در آن است. این معنی چنین باطل می شود که باب مدینه العلم مانند خود شهر نیازی به حلقه ندارد. و نیز: نادانی معاویه بهترین دلیل بر باطل بودن حلقه ی در شهر علم بودنش است. و نیز:

نکوهش هایش مانع چنین پیوندی میان او و آن شهر می گردد. افزون بر دشمنی او نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام .

البته وجه های دیگری هم وجود دارد که معنی این جمله ی ساختگی را باطل می کند که تحلیل آنها با توجه به وجوه گفته شده به اهلیش واگذار می شود.

### حدیث مدینه با لفظ ساختگی دیگر

در این جا سخن درباره ی تصرّف های گروهی در لفظ حدیث: «أنا مدینه العلم علی بابها» به پایان رسید... و گروهی لفظ دیگری برای حدیث مدینه ساختند که باطل بودنش هم از جهت سند و هم دلالت با بحث های ذکر شده در لفظهای پیشین روشن می شود... و این مطلب در کتاب «گنج سعادت» نوشته ی معین الدین بن خواجه خاوند محمود خوارزمی نقشبندی چنین آمده است که: «پیامبر علیه السلام فرمود:

«من شهر راستی هستم و ابوبکر درش می باشد، و من شهر عدالت هستم و عمر درش و من شهر حیا هستم و عثمان درش، و أنا مدینه العلم و علی بابها.»

اما شگفت آور آنکه بعضی به این حدیث ساختگی در مسأله مفاضله میان اصحاب استناد کرده اند، از جمله شیخ رجب بن احمد تیری است که در کتابش «الوسيلة الاحمدية و الذريعة السرمديّة فی شرح الطريقة المحمدية» در مبحث «التفضیل» گوید: «و ما گوئیم: اولی در برتری خلفای چهارگانه این است که هر یک از

آنان از دیگری برتر است به اعتبار وصفی که به آن شهرت یافته است، چون فضیلت انسان از جهت ذاتش نیست، بلکه به اعتبار توصیف هایش می باشد. و پیامبر علیه السلام فرمود: من شهر راستی هستم و ابوبکر درش، و من شهر عدالت هستم و عمر درش، و من شهر حیا هستم و عثمان درش و أنا مدینة العلم و علیّ بابها.

آن را زاهدی در کتابش از بعضی بزرگان روایت کرد. و بر این پایه گوئیم:

ابوبکر صدیق برترین صحابه است به اعتبار راستگویی بسیارش و شهرت یافتن او در میان اصحاب به این صفت، و عمر برترین آنان است از جهت عدالت، و عثمان برترین آنان است از جهت حیا، و علی برترین آنان است از جهت دانش و شهرت یافتنش به آن و به این ترتیب مقصود برپا می شود و سخن به پایان می رسد.»

آن چه او در برتری آورده است، هیچ کس آن را نگفته، و این شکافتن اجماع مرگب است و حدیث مذکور، ساختگی است و در هر فقره ی آن بحثی روشن و طولانی وجود دارد که گوشه ای از آن با مراجعه به کتاب «تشید المطاعن» و کتاب های دیگری در این باب نمایان می شود.

بلکه حق ثابت با دلیل های قطعی این است که حضرت امام علی علیه السلام از همه جهت برترین در قوم است، بلکه پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برترین از تمام آفریدگان از اولین و آخرین است... و این حدیث خود شامل جمله ی «علی بابها» می باشد. و دانستید که در شهر علم بودنش، اعلمیت او را موجب می شود که این خود موجب برتری به طور مطلق می گردد، بر پایه ی گفته های پژوهشگران از اهل سنت، پس این حدیث ساختگی نیز مفید فضیلت امام به طور مطلق می شود. برخلاف خواسته ی کسی که خواستار ثبات فضیلت او از یک جهت است... و سپاس از آن خداوند پروردگار جهانیان.

## 11- با سخن قاری درباره ی این حدیث

### اشاره

متن گفته ی ملاعلی قاری در شرح حدیث «أنا دار الحکمة» چنین است: «از او یعنی از علی نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من خانه ی حکمتم و در

روایتی است: من شهر دانشم. و در روایت «المصاییح» آمده: من خانه ی دانشم و علی در آن است. و در روایتی این افزوده هست: هر کس دانش را خواهد، باید از در آن به سویش آید. و معنی آن چنین است: علی دری از درهایش است، ولی این تخصیص مفید گونه ای تعظیم است که او چنین است. چون او نسبت به بعضی از اصحاب بزرگ ترین و داناترین آنان است. از چیزهایی که دلالت دارد همه ی اصحاب به منزله ی ابواب می باشند این فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است: یارانم چون ستارگانند به هر کدام اقتدا کنید، هدایت شده اید، با اشاره به اختلاف درجه نورهایشان در هدایتگری.

از جمله چیزهایی که آن را محقق می سازد این است که تابعان، انواع دانش های شرعی همچون قرائت، تفسیر، حدیث و فقه را از دیگر اصحاب غیر از علی هم فرا گرفتند، پس منحصر نبودن باییت در حق او دانسته شد؛ مگر این که به باب قضاوت اختصاص یابد که درباره اش وارد شده: او داورترین شماست. آن گونه که درباره ی اُبی آمده است: بهترین قاری در میان شماست، و درباره ی زید بن ثابت:

او از همه ی شما بیشتر واجبات را انجام می دهد. و درباره ی معاذ بن جبل آمده است: او داناترین شما به حلال و حرام است.

و از چیزهایی که دلالت بر فراوانی دانش او دارد، همان است که در «الریاض» به نقل از معقل بن یسار آمده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را پیرایش کردم، فرمود:

آیا می خواهی از فاطمه عیادت کنیم؟ گفتم: آری. به پا خاست در حالی که بر من تکیه کرده بود؛ فرمود: سنگینی آن را دیگری تحمّل می کند و پاداشش برای توست.

گفت: گویی چیزی بر دوشم نبود تا بر فاطمه وارد شدیم. گفتیم: خود را چگونه می بینی؟ گفت: اندوه و تنگدستیم شدت یافت و بیماریم به درازا کشید.

عبدالله بن احمد بن حنبل گفت: با خط پدرم درباره ی این حدیث یافتم که فرمود: آیا راضی نمی شوی که شوهرت در اسلام از همه پیشی دارد و دانشش از همه بیشتر و بردباری اش از همه فراوان تر است. احمد آن را نقل کرد. و به نقل از ابن عباس که مردم از او پرسیدند: علی چگونه مردی بود؟ گفت: درونش از حکمت و دانش و

شجاعت و یاری مالا مال شده بود، همراه با خویشاوندیش به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم .

احمد در مناقب آن را نقل کرد و به نقل از سعید بن مسیب که گفت: عمر پناه می برد از مشکلی که ابوحسن چاره ساز آن نباشد. احمد آن را نقل کرد.

طیبی گوید: شاید شیعه به این تمثیل تمسک کند که: دریافت دانش و حکمت به او اختصاص دارد و به دیگری سرایت نمی کند؛ مگر به وساطت او.

چون تنها از در وارد خانه می شوند و خداوند متعال فرمود: «وأتوا البيوت من أبوابها» و در این مورد آنان را حجّتی نیست؛ چون خانه ی بهشت گسترده تر از خانه ی حکمت نیست؛ با این وجود آن را هشت در است. ترمذی آن را روایت کرده و گفته است: این حدیث از نظر اسناد ناشناخته ای است. ترمذی گفت: بعضی این حدیث را از شریک روایت کردند. و او شریک بن عبدالله، قاضی بغداد است که شارح او را ذکر کرده است، و آن بعضی در اسناد این حدیث از صنابحی نامی نبرده اند، و ما غیر از شریک از هیچ یک از ثقات این حدیث را نمی شناسیم.

سپس بدان که حدیث: من شهردانشم و علی در آن است، را حاکم در مناقب از مستدرکش از حدیث ابن عبّاس روایت کرد و گفت: صحیح است. و ذهبی به او اشکال کرد و گفت: بلکه ساختگی است. و ابوزرعه گفت: چه بسیار افرادی که درباره اش مفتضح شدند. و یحیی بن معین گفت: هیچ اصلی ندارد و چنین گفتند ابوحاتم و یحیی بن سعید. و دارقطنی گفت: ثابت است. و ترمذی در «مناقب» از جامعش آن را روایت کرد و گفت: منکر است. و هم چنین بخاری گفت: آن را وجه صحیحی نیست. و ابن جوزی آن را در الموضوعات نقل کرده است. و ابن دقیق العید گفت: این حدیث را اثبات نکرده اند. و گفته شد: این حدیث باطل است. لیکن حافظ ابوسعید علایی گفت: صواب آن است که حسن است به اعتبار نقل هایش؛ نه صحیح و نه ضعیف است چه رسد به این که ساختگی باشد. زرکشی آن را آورده است.

و از حافظ عسقلانی درباره اش پرسیده شد گفت: حسن است؛ نه صحیح آن گونه که حاکم گفت و نه ساختگی است آن گونه که ابن جوزی گفت. سیوطی گفت:

و گفته ی علایی و عسقلانی را در تعلیقاتی که بر کتاب الموضوعات دارم، بسط

دادم. تمام شد. و در خبر الفردوس است: من شهر دانشم و ابوبکر پایه و عمر دیوارها و عثمان سقف و علی در آن است. و بعضی این پاسخ شاذ را داده اند که:

لفظ علیّ در علیّ بابها، فعیل از علوّ است بر پایه ی قرائت صراط علیّ مستقیم با رفع علی و تنوین آن به گونه ای که یعقوب قرائت کرد.»  
[\(1\)](#)

### علی باب مدینه است نه دیگری

گویم: در این سخن میان بی ارزش و گران بها خلط شده است. و ما به طور اجمال به آن اشاره می کنیم:

اما این سخن را که: «علی دری از درهایش است.» نخستین بار عاصمی گفته است و ما بطلان آن را به تفصیل بیان کردیم، و در این جا به طور خلاصه گوییم: لفظ حدیث دلالت بر انحصار بایّت به امام علیه السلام دارد، و غیر از او کسی شایسته نیست در خانه ی حکمت و شهر دانش باشد، پس برای کسی جایز نیست ادّعی این مقام را بنماید جز به گفته ای صریح از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم. علاوه بر اینکه برای آن سه نفر زشتی ها و نکوهش هایی است که آن ها را از در برای شهر دانش بودن، منع می کند، بلکه آنان را از کمترین پیوند به آن باز می دارد، و کتاب «تشید المطاعن» با آوردن بعضی از آن ها این مهم را بر عهده گرفته است. اگر خواستید به آن مراجعه کنید.

همچنین باب شهر دانش و حکمت بودن مستلزم عصمت شخص است. و این که به تمام حکمت و دانش آن شهر احاطه ی کامل داشته باشد و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چنین بود و هیچ کس دیگر چنین نبود. گواه آن بی نیازی او از همگان و نیازمندی همه به او می باشد که این مطلب بر همه معروف و مشهور است.

علاوه بر این در بعضی لفظهای حدیث فرمان به رفتن نزد حضرت علی علیه السلام آمده است، در لفظ: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است، هر کس حکمت را خواهد، باید نزد آن در رود.» مردمان یا مطیع هستند یا عاصی، هر کس

ص: 867



نزد آن حضرت علیه السلام رفت و حکمت را از او گرفت، پس به او نیازمند است، و دیگر هم چون او باب مدینه نیست و هر کس امر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را امتثال نکرد، شایسته نیست که باب آن شهر باشد. پس برای شهر دَری جز امام علیه السلام نمی باشد.

با آن چه که آوردیم این گفته ی او روشن می شود:

«ولی این تخصیص مفید گونه ای تعظیم است که او چنین است. چون او نسبت به بعضی از اصحاب بزرگ ترین و داناترین آنان است.»

چون تخصیص ذکر شده در حدیث تخصیصی حقیقی است نه اضافی، و پیش از این، از دلالت حدیث دانستید که ایشان علیه السلام از تمامی صحابه بزرگ ترین و داناتری است نه از بعضی از آنان.

### حدیث «ستارگان» ساختگی است

و اما بر این گفته اش: «از چیزهایی که دلالت دارد همه ی اصحاب به منزله ی ابواب می باشند این فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است: یارانم چون ستارگانند به هر کدام اقتدا کنید، هدایت شده اید، با اشاره به اختلاف درجه نورهایشان در هدایتگری.»

این اشکال وارد است: ساختگی بودن حدیث «اصحابی کالنجوم» ثابت شده است، و پیش از این در ردّ سخن اعور درباره اش صحبت کردیم، و اگر صحّت آن را هم بپذیریم، اقتضا ندارد که اصحاب همگی ابواب باشند، از آن جا که دانستید این شرافت والا و منصب با جلالت ویژه ی سرورمان حضرت علی علیه السلام است، و اگر بر چیزی هم دلالت کند، دلیل است بر اینکه بعضی از آنان دانشی به دست آورده اند و این بسنده نیست برای آنکه درهایی برای شهر دانش باشند. چون در شهر باید به تمام دانش های شهر احاطه داشته باشد، بنابراین میان کسی که به طور کلی دانشی دارد و کسی که در خانه ی حکمت و شهر دانش است، فاصله ای بس طولانی است.

در آن تذکری است برای آن کس که دلی دارد یا گوش فرا دهد و گواه باشد.

و از شگفتی ها استدلال «قاری» به این حدیث است که خود در کتابش «المرفاة» گفته های بزرگان طایفه اش را در نکوهش آن آورده است. متن گفته ی او در

«ابن الدبیع گفت: در مورد حدیث اصحابم چون ستارگانند به هر کدام اقتدا کردید، هدایت یافتید؛ بدان که ابن ماجه آن را نقل کرد و نیز جلال سیوطی آن را در نقل حدیث های الشفاء آورده است، ولی پس از جست و جو آن را در سنن ابن ماجه نیافتم. و ابن حجر عسقلانی در نقل حدیث های رافعی در باب «أدب القضاء» آن را آورده و سخن را درباره اش به درازا کشانیده و گفته است که ضعیف و واهی است، بلکه از ابن حزم نقل کرده که ساختگی و باطل است لیکن از بیهقی آورده است که گفت: حدیث مسلم قسمتی از معنای آن را می رساند، یعنی فرموده حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم:

ستارگان برای آسمان امان هستند (النجوم أمانة للسماء). ابن حجر گفت: بیهقی راست گفت، آن صحیح بودن تشبیه اصحاب به ستارگان را می رساند، اما اقتدای به آنان را آشکار نمی نماید. آری ممکن است معنی هدایت یافتن به ستارگان، از آن به چشم بخورد. گویم: ظاهر این است که هدایت یافتن فرع بر اقتدا کردن است. گفت: و ظاهر حدیث اشاره ای است به فتنه های پیش آمده پس از مرگ صحابه از محوشدن سنت ها و نمایان شدن بدعت ها و انتشار ستم در سراسر زمین. تمام شد.»

و ابن سبکی درباره ی این حدیث در شرح اصلی ابن حاجب در «الکلام علی عدالة الصحابة» صحبت کرده و آن را به ابن ماجه نسبت نداده است. و در جامع الاصول آن را ذکر کرده است: از ابن المسبب از عمر بن خطاب مرفوعاً: «سألت ربی» تا «اهتدیتم» و پس از آن نوشت: آن را نقل کرد. پس آن از حدیث هایی است که رزین در تجرید الأصول آورده است و ابن اثیر در اصول مذکور آن را نیافته است و نویسندگی المشکاة آن را آورده، و گفته: رزین آن را نقل کرد. <sup>(1)</sup> و این سخن قاری در تأیید استدلال به حدیث نجوم که گفته است: «از جمله چیزهایی که آن را محقق می سازد این است که تابعان، انواع دانش های شرعی همچون قرائت، تفسیر، حدیث و فقه را از دیگر اصحاب غیر از علی هم فرا گرفتند،

پس منحصر نبودن بابت در حق او دانسته شد»، در نهایت زشتی است، چون استدلال به رفتار تابعان کرده است در مقابل نص صریح از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که اصلاً جایز نیست و جز این نیست که آنان با فرمان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مخالفت کردند.

و چگونه «قاری» به منحصر نبودن بابت در حضرت علیه السلام قائل است؟ در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خود بر این انحصار تصریح می کند و می فرماید: «ای علی دروغ گوید هر کس گمان برد از غیر درش وارد آن می شود.» و می فرماید: «دروغ گوید هر کس گمان برد به آن شهر نه از آن در می رسد...» و این همان معنی است که اصحاب به آن اعتراف و شادمانی کردند که پیشتر از سخن زرنندی در «نظم درر السمطین» و حدیث «الشوری» که جمال الدین محدث شیرازی آورده است، آشکار شد.

از آن گذشته تابعانی که از غیر آن حضرت علیه السلام دانش گرفته اند تنها دو گروه هستند که سومی ندارند. گروه اول آنانی هستند که از کسانی که از امام علیه السلام گرفته اند، دریافت دانش کرده اند، مانند سلمان و مقداد، و ابوذر و عمار و عبدالله بن مسعود و عبدالله بن عباس و همانندشان... و این تابعی ها آن اصحاب را درهایی برای دانش نمی دیدند، بلکه در حقیقت دانش را از امام علیه السلام گرفته اند. و گروه دوم کسانی هستند که با فرموده او صلی الله علیه و آله و سلم: «فمن أراد العلم فليأت الباب و من أراد الحكمة فليأتها من بابها» مخالفت کردند و از روی عناد از او دوری جستند در جهت منحرف شدن از باب مدینه العلم و در خانه ی حکمت و روشن است که به گفته ها و کردارهای اینان هرگز توجهی نمی شود...

### ادعای اختصاص حدیث به «باب قضاوت»

اما این گفته قاری که: «مگر این که به باب قضاوت اختصاص یابد که درباره اش وارد شده: او داورترین شماس است. آن گونه که درباره ی اُبی آمده است:

بهترین قاری در میان شماس است، و درباره ی زیدبن ثابت: او از همه ی شما بیشتر واجبات را انجام می دهد. و درباره ی معاذبن جبل آمده است: او داناترین شما به حلال و حرام است.» پاسخش را در ردّ بر سخن عاصمی دانستید و به فرض پذیرش

آن، این اختصاص افاده‌ی اعلمیت مطلق حضرت علیه السلام را در بر دارد، چون داورترین اصحاب بودن، لازمه اش احاطه‌ی کامل داشتن به تمامی علوم شرعی است، همراه با مزیت و افضلیت از غیر او در این باب، و به زودی توضیح بیشتر این مطلب ان شاء الله خواهد آمد.

اما فرموده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم: «داورترین شما علی است.» از مطالبی است که هیچ شک و سخنی در آن نیست که به زودی به تفصیل خواهید دانست. ان شاء الله تعالی. اما آن چه درباره‌ی غیر او آورده است همگی ساختگی می باشد و از نظر سند و دلالت هم باطل است. همان گونه که به تفصیل در پاسخ به سخن عاصمی بیان کردیم. اگر خواستید مراجعه کنید.

و گفته اش: «از چیزهایی که دلالت بر فراوانی دانش او دارد...» هر چند که شامل بعضی فضایل امام علیه السلام است، اما اشکال وارد بدان، پوشیده نیست، چون آن چه آورده است با صراحت کامل دلالت بر اعلمیت امام علیه السلام دارد. نه این که بر فراوانی دانش او دلالت داشته باشد به این مطلب متن های صریح رسیده از اصحاب مشهور را از موافقان و دشمنان ایشان در اعلمیت حضرتش بیفزایید و از این رو مناوی گوید: موافق و مؤالف و دشمنی و مخالف بر اعلمیت او گواهی داده اند.» (1) بلکه قاری خود در «شرح الفقه الأكبر» در شرح گفته صاحب متن که گوید: «سپس علی بن ابی طالب» چنین گوید:

«یعنی پسر عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصی، قرشی هاشمی، مرتضی همسر فاطمه زهرا و پسرعموی مصطفی و عالم در درجه ی علیا، و در مشکلاتی که بزرگان صحابه از او پرسیدند و به فتوایش بازگشتند، برای او فضایل بسیار مشهوری است که گفته اش علیه السلام را محقق ساخته است: أنا مدینه العلم و علی بابها و فرموده اش علیه السلام: اقضاکم علی.» (2)

پس روشن شد که امام علیه السلام از تمام اصحاب داناتر است نه در قضاوت بلکه در

ص: 871

---

1- فیض القدیر / 3/ 43.

2- شرح الفقه الأكبر / 113.

## اشاره به پاسخ دیگر گفته های قاری

اما به گفته های دیگر قاری و پاسخ به آن ها اشاره ای داریم:

1. پاسخ به به استشهاد او به سخن طیبی پیشتر آورده شد، تکرار نمی کنیم.

2. گفته اش: «ترمذی آن را روایت کرد...» در پاسخ به سخن نووی جواب آن را دانستید.

3. گفته اش: «سپس بدان که حدیث...» در آن اعترافی است به صحیح دانستن حاکم... اما گفته های نکوهش کنندگان نسبت به حدیث را در جای خودش متعرض شدیم...

4. گفته اش: «و در خبر الفردوس...» پیشتر در پاسخ به سخن اعور و ابن حجر مکی سخن درباره ی این حدیث ساختگی آورده شد...

5. گفته اش: «بعضی این پاسخ شاذ را داده اند که...» که این سخن ابن حجر در الصواعق است که مطالبش را دانستید.

و این پایان پاسخ ما به سخن قاری عاری باشد و سپاس از آن خداوند فاطر باد.

## 12- با سخن بنبانی درباره ی این حدیث

### اشاره

متن گفته ی ملامحمد یعقوب بنبانی در «عقائد» او در پاسخ استدلال شیعه به حدیث «أنا مدينة العلم» و حدیث «أنا دار الحکمة» چنین است:

«و دشمن برای برتری علی به اعلمیت او استدلال کرد، و این که به خلافت سزاوارتر است؛ چون خداوند متعال آدم علیه السلام را با دانش بر فرشتگان برتری داد و برای خلافت برگزید. می گویند او داناتر بود؛ بنابر فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم: من شهر دانشم و علی در آن است، و من خانه ی حکمتم و علی در آن است، و همان گونه که دانش پیامبر بیشتر است به همین ترتیب دانش علی چنین است، و اینکه آن چه در

خانه است جز از در خارج نمی شود. پس دانش حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم تنها از سوی علی به دیگران رسید.

پاسخ چنین است: این سخن ایجاب می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن چه را که بدان فرستاده شده، جز به علی ابلاغ نفرموده باشد، سپس او به دیگران ابلاغ کرده است و پوشیده نیست که به این مطلب دشمن نیز قائل نیست، و مراد از حدیث مذکور والله اعلم این است که علی در دانش هاست نسبت به گروهی که شرافت صحبت با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را پیدا نکردند. و این بر این امر استوار است که: داناترین اصحاب، خلفای راشدین هستند و ابوبکر در تمام مدّت زندگی اش مقید به امر خلافت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود، سپس عمر نیز چنین بود، سپس عثمان این گونه بود، و علی در دوران خلافت آنان به افاده و افاضه مشغول بود. پس کسانی که شرافت هم صحبتی را نیافتند، نزد او رفتند و از او گرفتند.

همچنین نمی دانم کدام لفظ حدیث دلالت دارد بر این که مدینه العلم جز یک در ندارد و آن هم علی است، بلکه می تواند ابوابی داشته باشد که علی یکی از آن ها باشد.»

پاسخ به این گفته از چند وجه است:

اول: بنیان استدلال شیعه به حدیث «أنا مدینه العلم» همان گونه که بنبانی نیز آورده، دلالت آن بر اعلمیت حضرت امام امیرالمؤمنین علیه السلام است، که نمایان گر افضلیت و مستلزم خلافت و امامت است؛ همان گونه که داستان حضرت آدم علیه السلام بر آن دلالت دارد... پیشتر نیز دانستید که دلالت این حدیث بر اعلمیت، تام و کاملاً واضح است، تا آن جا که گروهی از علمای اهل سنت به آن اعتراف کرده اند و مناوی گفته است: این مطلبی است که موافق و مخالف بر آن متفق هستند. و از این رو می بینیم که بنبانی نه تنها از پاسخ به این استدلال محکم و استوار در مانده است، بلکه بر گفته اش این جمله را افزوده است که: «همان گونه که دانش پیامبر بیشتر است به همین ترتیب دانش علی چنین است.»

دوم: بنبانی وجه استدلال شیعه به حدیث «أنا دار الحکمة» را با این گفته

آورده است که: «آن چه در خانه است جز از در خارج نمی شود...» ولیکن مراد شیعه را از آن نفهمیده است و الا در پاسخ نمی گفت: «پاسخ چنین است: این سخن ایجاب می کند که...» از این رو که خواسته ی آنان هرگز چنین نبوده است، بلکه مرادشان این است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تمام دانش های شریعت که از آن ها به حکمت تعبیر شده است را نزد حضرت علی علیه السلام به ودیعت نهاد و به امت فرمان داد که به او مراجعه کرده، از او بگیرند و این که چیزی از دانش هایش صلی الله علیه و آله و سلم به امت نرسید جز به واسطه ی امام علیه السلام.

علاوه بر اینکه بر هر ژرف اندیشی فرق میان تبلیغ پیامبر نسبت آن چه برایش فرستاده شده، و تبلیغ نسبت به دانش آن چه برایش فرستاده شده است، پوشیده نمی ماند. و از این رو می بینید که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن چه را بدان فرستاده شده که قرآن است به همه ی مردم ابلاغ فرموده، ولیکن نمی توان گفت که او دانش قرآن را نیز به همه ی مردم ابلاغ فرمود. آری آن را به امیرالمؤمنین علیه السلام آموخت و او را مبلغ همه ی دانش های قرآن به تمام مردم قرار داد، و از این جهت گفتند که فهم کتاب خداوند منحصر به دانش او علیه السلام است. مناوی گوید: «حزالی گفت: اولین و آخرین دانسته اند که فهم کتاب خدا منحصر به دانش علی است و کسی که آن را نداند از دری گمراه شده است که خداوند از ورای آن از قلب (غیب)ها حجاب برمی دارد، تا آن یقینی تحقق پذیرد که با کنار رفتن پرده تغییر نیابد. سخن او تا این جا است.» (1) پس وقتی علم قرآنی که او صلی الله علیه و آله و سلم به تبلیغ آن به تمام مردم امر شده، چنین است؛ فهم دیگر دانش ها هم با اولویت قطعی منحصر به او علیه السلام خواهد بود.

### ادّعی اینکه او فقط برای غیر اصحاب باب است

سوم: ادّعی تخصیص امام علیه السلام به باب علوم بودن برای گروهی که شرافت هم نشینی پیامبر را نیافتند، دروغی باطل است، او گفته است: «مراد از حدیث

ص: 874

مذکور - واللّه اعلم - این است که علی در دانش هاست نسبت به گروهی که شرافت صحبت با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را پیدا نکردند...» این سخن تخصیصی بی مخصّص است، که اعتراف اصحاب شورا آن را باطل می کند آن گونه که محدّث شیرازی در «روضه‌الاحباب» روایت کرده که: حدیث «أنا مدينة العلم و علی بابها» به این جهت آمده که صحابه بدانند که علی باب مدینه العلم اولین و آخرین است، پس چگونه بابت او به گروهی اختصاص می یابد که شرافت هم نشینی را نیافتند؟ بلکه اگر معنی حدیث آن باشد که بنبانی گوید، امام علیه السلام به آن بر افراد شوری احتجاج نمی فرمود و قوم هم به مراد امام از احتجاج به آن، اعتراف نمی کردند.

و از جمله مواردی که معنای بنبانی را باطل می کند، اقرار اصحاب به اعلّیّت امام علیه السلام است، این سخن ابن عبّاس است که می گوید ضمن آن چه شیخانی قادری در «الصرّاط السوی» روایت کرده که «هر کس به سوی دانش رود، باید به سوی آن در رود که علی است.» و این عمرو بن عاص است که به این حدیث احتجاج می کند در نامه ای که به معاویه نوشته است ضمن آن چه خوارزمی در «المناقب» آورده است و می گوید: «و سخن را بر تو و بر تمام مسلمانان تأکید کرد و گفت: من در میان شما ثقلین، کتاب خداوند عزّوجل و خاندان خود را، به جا می گذارم و گفت: أنا مدینه العلم و علیّ بابها.»

و از این رو می بینیم حافظ زرندی در عنوان آن حدیث گوید: «فضیلتی دیگر که اصحاب به آن اعتراف و شادمانی کردند، و راه همدلی را پیمودند و برگزیدند اینکه از ابن عبّاس نقل شده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من شهر دانشم و علی باب آن است. هر کس درش را خواهد، باید به نزد علی رود.»

### **ادّعی این که خلفا داناترین اصحاب هستند**

سپس امری که بنبانی معنی حدیث «مدینه» را بر آن پایه گذاری کرده است و گفته: «داناترین اصحاب خلفای راشدین هستند...» نیز از چند وجه باطل است.

اول این که: آن سه نفر از خلفای راشدین از سوی رسول پروردگار



دوم: هیچ شخص منصفی رضایت نمی دهد که این سه نفر از امثال این افراد اعلم باشند از: سلمان، ابوذر، مقداد، عمار، ابن عباس، حذیفه، ابن مسعود، ابی بن کعب، ابی الدرداء، جابر بن عبدالله، ابوسعید خدری و مانند اینان از مشهوران اصحاب... بلکه اینان و حتی معاذبن جبل، ابهریره، زیدبن ثابت و هم ردیفان اینان... قطعاً از آن سه نفر داناترند... بلکه حقیقت این است که آن سه نفر چیزی از دانش ها را به دست نیاوردند، و آثار نادانی آنان به کارهایی کاملاً واضح، مشهود و مشهور است، که ان شاء الله به طور مفصل پس از این خواهد آمد.

سوم: اگر آن ها عالم بودند افاده و افاضه می کردند و آثار و شواهد بر رسیدنشان به مراتب علمی در موارد مختلف ظاهر می شد. و احکام حلال و حرام به وسیله ی آنان منتشر می گشت، بدون این که خلافت آنان را باز دارد، بلکه این از والاترین و مهم ترین کارهای جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است. مگر نمی نگری که جنگ های امام علیه السلام با آن کوتاهی مدّت خلافت ظاهری - ایشان را از انتشار دانش های والا و معارف گران قدر باز نداشت، و خدا راست گفت در توصیف حضرتش علیه السلام: «دانش از گرداگردش منفجر می شود و حکمت از همه سویش زبان می گشاید.» آن گونه که ابن عبدالبر قرطبی در شرح حال حضرت علیه السلام در «الاستیعاب» روایت کرده است.

و چهارم: گیریم بپذیریم که مقید بودن آن ها به کار خلافت آنان را از بهره رساندن باز داشت، می پرسیم در حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چه چیز آن ها را از این کار منع کرد؟ و در دوران ابوبکر چه چیز عمر و عثمان را از این بهره رساندن منع کرد؟ و عثمان را در دوران عمر چه چیز مانع شد؟ آری آنان معتقدند که عمر و عثمان در دوران ابوبکر فتوا می دادند و عثمان در خلافت عمر فتوا می داد...، ابن سعد گوید:

«ما را خبر داد محمد بن عمر أسلمی، از جاریه بن ابوعمران، از عبدالرحمان بن قاسم، از پدرش که: اگر بر ابوبکر صدیق کاری پیش می آمد که مشورت اهل رأی و فقه را می خواست، مردانی از مهاجران و انصار را می خواند، عمر، عثمان، علی، عبدالرحمان بن عوف، معاذبن جبل، ابی بن کعب و زیدبن ثابت را می خواند. همه ی

اینان در خلافت ابوبکر فتوا می دادند و فتوای مردم به اینان می رسید، پس ابوبکر بر این روش عمل کرد، سپس عمر به ریاست رسید. پس این افراد را می خواند، و فتوی در دوران خلافت او به عثمان و ابی و زید ختم می شد.» (1) لیکن علّت ظاهر نشدن آثار اعلمیّت عمر و عثمان برای بهره مندان و فتواخواهان بلکه برای دیگران چیست؟ بلکه چرا آثار عالمیّت آنان هم ظاهر نشد و چیزی نیافتیم که دلالت بر رسوخ آنان حتّی به قدر یک قدم در دانش داشته باشد؟

و هم چنین روایت کرده اند که: عمر در دوران ابوبکر بر منصب قضاوت بود، ابن عبدالبر از ابراهیم نخعی روایت کرد: «گفت: عمر بن خطاب اولین کسی است که چیزی از کارهای مسلمانان را بر عهده گرفت. ابوبکر او را بر قضاوت گمارد، و اولین قاضی در اسلام بود و گفت: میان مردم قضاوت کن که من کار دارم.» (2) و طبری روایت کرد: «ابوبکر عمر بن خطاب را قاضی کرد، پس در دوران او بر مسند قضاوت بود.» (3) و ابن اثیر روایت کرد: «در آن دوران ابوبکر عمر بن خطاب را قاضی کرد، و در تمام دوران خلافتش میان مردم قضاوت می کرد.» (4) و قضاوت از بهترین وسیله های ظاهر شدن آثار علم است پس قضاوت های عمر کجاست که دلیل بر دانش گسترده اش باشد چه رسد به اعلمیّتش؟ و چرا حتّی یک قضیه - ولو ساختگی - از قضاوت هایش در دوران ابوبکر ذکر نکرده اند که دلالت بر عالم بودن او داشته باشد؛ چه رسد به اعلمیّتش؟

بلکه آنان روایت کرده اند که آن سه نفر در دوران خلافتشان به قضاوت مشغول بوده اند... سیوطی گوید: «ابوالقاسم بغوی از میمون بن مهران نقل می کند که گفت: اگر منازعان نزد ابوبکر می آمدند، در کتاب خدا نظر می افکند، اگر در آن چیزی می یافت که با آن قضاوت کند، به آن قضاوت می کرد، اگر در کتاب نبود و می دانست که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سنّتی در آن امر دارد، به آن قضاوت می کرد، اگر

ص: 877

1- الطبقات الكبرى / 350 2.

2- الاستیعاب / 1150 3.

3- تاریخ طبری حوادث سنة 11.

4- الكامل فی التّاریخ: حوادث سنة 11.

ناتوان می شد، بیرون می آمد و از مسلمانان می پرسید و می گفت: چنین و چنان نزد من آمده، آیا می دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در این مورد قضاوتی کرده است؟ چه بسا که همه پاسخ می دادند و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قضاوتی ذکر می کردند، پس ابوبکر می گفت: سپاس از آن خداوندی است که در میان ما کسی قرار داد که از پیامبرمان چیزی نگه می دارد پس اگر ناتوان می شد که سنتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیاید، سران و خوبان مردم را گرد می آورد و با آنان مشورت می کرد، اگر نظرشان بر یک کار جمع می شد، به آن قضاوت می کرد و عمر هم چنین می کرد، اگر از یافتن در قرآن و سنت ناتوان می شد، نگاه می کرد که آیا ابوبکر قضاوتی در آن داشته، پس اگر می یافت که ابوبکر درباره اش قضاوتی کرده، به آن قضاوت می کرد و الا بزرگان مسلمانان را می خواند، اگر بر یک امر همنوا می شدند، به آن قضاوت می کرد.» (1) متقی در «کنز العمال» و محب طبری پیش از سیوطی در «الریاض النضره» آن را روایت کرده اند.

لیکن آثار اعلیّت آنان کجاست؟ بلکه بیشتر اخبار شامل گواهی های آشکاری بر نادانی و کودنی آنان است... و به زودی بعضی از آن ها را خواهیم آورد، ان شاء الله تعالی، پس منتظر باشید.

و پنجم: فرض کنیم که مقیّد بودنشان به کار خلافت آنان را از افاده و نشر دادن دانش ها و آثاری که دلالت بر اعلیّیشان دارد، بازداشت، لیکن مقیّد بودن به امر خلافت، ظاهر شدن آثار نادانی و گمراهی آنان را ایجاب نمی کند. پس اگر به هر وجه مخفی داشتن اعلیّت شخصی یا دانش دانشمندی، معقول می بود، اما چیزی وجود ندارد که علت ظاهر شدن نادانی او گردد، بلکه چنین چیزی تعقل نمی شود به فرض عالمیّش چه رسد به این که اعلم باشد، چون دانش و جهل دو ضد هستند، با توجه به این که آثار نادانی نقل شده از ایشان جداً بسیار است که قابل کتمان نیست.

ص: 878

و اما به این گفته ی بنبانی: «علی در دوران خلافت آنان به افاده و افاضه مشغول بود. پس کسانی که شرافت هم صحبتی را نیافتند، نزد او رفتند و از او گرفتند» این اشکال وارد است: امام علیه السلام در طول دوران زندگی کریمانه و شریفش به افاده و افاضه و دیگر کارهای امامت و خلافت مشغول بود، و بهره گرفتن از ایشان منحصر به کسانی نبود که شرافت هم صحبتی را نیافته بودند. بلکه بزرگان صحابه و خلفای سه گانه و بزرگان تابعان از ایشان بهره مند شدند؛ همان گونه که دانستید و ان شاء الله رب العالمین به زودی افزون بر آن را خواهید دانست.

و این گفته ی عمر مشهور شده است: «اگر علی نبود عمر هلاک می شد.» و گفته اش: «پناه می برم به خداوند از مشکلی که ابوالحسن در (حلّ) آن نباشد.» به گونه ای که از ضرب المثل ها شده است... و مراجعه آنان به ایشان چندان شهرت یافت که بزرگان دانشمندان اهل سنت از متقدمین و متأخرین به آن اعتراف کردند:

ابن اثیر گفت: «او را اخبار بسیاری است که به همین بسنده می کنیم و اگر آن چه صحابه مانند عمر و دیگران از او پرسیدند، بیاوریم، سخن را به درازا می کشانیم.»<sup>(1)</sup> و گنجی گوید: «با این همه، علمای از صحابه و تابعان و اهل بیت او به برتری علی و دانش سرشارش و تیزفهمی و فراوانی حکمتش و خوبی قضیه هایش و درستی فتوهایش قائل شده اند. و ابوبکر و عمر و عثمان و دیگر علمای اصحاب در احکام با او مشورت می کردند و به گفته اش در نقض و ابرام عمل می کردند، چون به دانش او و فراوانی فضایل و برتری خرد و درستی حکمش معترف بودند.»<sup>(2)</sup> و نووی گوید: «پرسش بزرگان صحابه از او و رجوع به فتواها و گفته هایش در مواقع فراوان و مسائل دشوار شهرت دارند.»<sup>(3)</sup>

ص: 879

1- أسد الغابة / 4 / 23.

2- كفاية الطالب / 223.

3- تهذيب الاسماء و اللغات / 1 / 346.

و شهاب الدین احمد گوید: و به اجماع اصحاب در دانش به او مراجعه می شد و فتوا و حکمش مورد اعتماد بود. اصحاب همگی در مشکلات به او مراجعه می کردند و بر او پیشی نمی گرفتند و از این رو عمر گفت: اگر علی نبود عمر هلاک می شد.» (1) قاری گفته است: «در مشکلاتی که بزرگان صحابه از او سؤال کردند و به فتوایش مراجعه کردند، فضایل بسیار و مشهوری است، و فرموده پیامبر علیه السلام محقق شد: أنا مدینة العلم و علیّ بابها. و فرموده اش علیه السلام: داورترین شما علی است.» (2) و عبدالحق دهلوی گوید: «پرسیدن بزرگان صحابه و مراجعه به فتواها و گفته هایش در موارد بسیار و مسائل دشوار مشهور است. عمر به او مراجعه می کرد و از او می پرسید و حکم نمی کرد مگر از او می پرسید و می گفت: داورترین ما علی است.» (3) و نصرالله کابلی در بحث حدیث السفینة، فی ذکر اهل البیت - گوید: شک نیست که رستگاری وابسته به دوستی با آنان و هدایتشان می باشد، و هلاکت در تخلف از آنان است، و از این رو خلفا و صحابه به برترین خودشان در مسائلی که برایشان مشکل می شد مراجعه می کردند.» (4) و عجیلی گفت: «هرگز از یکی از آنان نمی پرسید، و همگی آنان از او برای راه نمایی می پرسیدند، و این نبود جز از جهت خاموشی آتش پریش در پرتو نور آگاهی.» (5) و حنفی گفته است: «فرموده اش: عیبة علمی، یعنی ظرف دانش من که نگهبان آن است، او باب مدینة العلم است و لذا اصحاب درگشودن مشکلات به او نیازمند

ص: 880

1- توضیح الدلائل: دست نویس است.

2- شرح الفقه الأكبر/ 113.

3- اسماء رجال المشکاة: شرح حال امیرالمؤمنین علیه السلام.

4- الصوابع الموبقة دست نویس است.

5- ذخیرة المآل دست نویس است.

بودند.» (1) و بنبانی خود گوید: «این شاهد بر اعلم بودنش برای تو کافی است که: سلسله دانشمندان از مفسرین و اهل عربیه و دیگران و عرفا به او ختم می شود و حکما به شدت او را تعظیم می کردند و بزرگان صحابه در آن چه برایشان مشکل می شد به او مراجعه می کردند، و او پاسخ گوی شبیه های یهود و تاریکی های مسیحیان بود، آن گونه که معروف و مشهور است.» (2) این سخنان آن گروه درباره ی مراجعه ی اصحاب و خلفا به امام علیه السلام بود، و این هم سخن خود بنبانی بود که در شهادت بر رسوایی و افتضاح او بسنده است.

### دلالت حدیث بر این که شهر را فقط یک در است

و آخرین گفته ی بنبانی در این جا چنین است: «همچنین نمی دانم کدام لفظ حدیث دلالت دارد بر این که مدینه العلم جز یک در ندارد و آن هم علی است، بلکه می تواند ابوابی داشته باشد که علی یکی از آن ها باشد.» که این سخن دلالت بر نادانی شدید او دارد، از این رو که در وجود کلمه ی «بابها» در این حدیث شکی نیست و کسی که کم ترین شعور و تشخیص را داشته باشد، یکتایی در را از آن می فهمد.

و نیز: سیاق حدیث با تمام لفظهایش دلالت بر یکتایی در دارد، که خود دلیل بر خواسته ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است که شرافت بابیت را به علی علیه السلام اختصاص داده است.

همان گونه که شهر دانش بودن را به شخص شریف خود اختصاص داد... و حدیث در بسیاری از نقل هایش، دنباله ای دارد که معنی حدیث را توضیح بیشتری می دهد و تأکید می کند. مانند: «فمن أراد العلم فلیأت الباب» و «فمن أراد العلم فلیأت باب المدینه» و «فمن أراد المدینه فلیأت الباب» و «فمن أراد المدینه فلیأتها من بابها» و «فمن أراد العلم فلیأتها من بابه» و «أنا مدینه العلم و أنت بابها یا علی کذب من زعم أنه

ص: 881

1- حاشیه ی «الجامع الصغیر»/176.

2- شرح تهذیب الکلام - مبحث الإمامة.

یدخلها من غير بابها» و «أنا مدينة العلم و أنت الباب، كذب من زعم أنه يصل إلى المدينة إلا من قبل الباب» و این لفظها در نقل های حاکم و حدثانی و طبری و حربی و ابن مغازلی آمده است، همان گونه که بیشتر دانستید.

افزون بر آن چه پیشتر از کتاب «المناقب» نوشته ی ابن المغازلی آورده شد که جابر بن عبدالله انصاری حدیث را چنین روایت کرد: « شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روز حدیبیه می گفت در حالی که بازوی علی بن ابی طالب را گرفته بود: این امیر نیکوکاران و قاتل گناه کاران است، پیروز است کسی که او را یاری می کند، سرشکسته است کسی که او را یاری نکند، سپس صدایش را بلند کرد و گفت: من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد، باید به سوی آن در رود.» (1) و از این جهت اصحاب را دیدی که بر این معنی اتفاق دارند، و امام به وسیله آن بر افراد شوری احتجاج کرد و آنان هم بدان اعتراف کردند، و ابن عباس در برابر عایشه و عمرو بن عاص در برابر معاویه به آن احتجاج کرد.

و هنگامی که دانشمندان اهل سنت آن را دیدند: به این معنی اعتراف کردند و چاره ای جز آن نداشتند:

گنجی گفت: « باب پنجاه و هشتم در اختصاص یافتن علی به فرموده اش صلی الله علیه و آله و سلم: «أنا مدينة العلم و علی بابها.» (2)

و محب الدین طبری گوید: «ذکر ویژگی او، او در خانه ی دانش و باب مدينة العلم است از علی نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: من خانه ی دانش هستم و علی در آن است. در المصابیح در احادیث حسن آن را نقل کرد، و ابو عمر آن را نقل کرد و گفت: من شهر دانش هستم، و افزود: هر کس دانش را خواهد، باید از درش به سوی آن آید.» (3)

و حسین بن محمد فوزی در «نزهة الأرواح» در مدح امام گوید: «او آن کسی

ص: 882

---

1- المناقب نوشته ی ابن المغازلی / 84.

2- كفاية الطالب / 220.

3- الرياض النضرة / 159 2.

است که اگر نبود برای شهر دانش دری نبود، با وجود او برای سرزمین دین نیازی به در (دیگری) نیست.»

و نظام الدین محمدبن احمد بخاری در «ملفوظات» خود گوید: «... و او در میان تمامی اصحاب به دانش فراوان اختصاص یافت به سبب فرموده ی رسول خدا: أنا مدینة العلم و علیّ بابها. و از این رو عمر بن خطاب گفت: اگر علی نبود عمر هلاک می شد.»

و مغلطای بن قلیچ در «التلویح شرح البخاری» بنابر نقل بدرالدین عینی که گوید: «در التلویح است: از ویژگی هایش یعنی ویژگی های علی از آن چه ابوالثناء آورده است: او داورترین اصحاب بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به خاطر او از اصحابش گذشت، و او باب مدینة العلم است، و حضرتش هنگامی که خواست بت هایی را که در کعبه ی شریف بود، بشکند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را با دو پایش بر شانه هایش بالا برد و او تیر جبرئیل را در تبوک به دست آورد پس درباره اش گفته شد:

علیّ حوی سهمین من غیر أن غزا \*\*\* غزاة تبوک حبّذا سهم مسهم

همچنین نگاه کردن به صورتش عبادت است، عایشه آن را روایت کرد و او بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم محبوب ترین آفریده نزد خداوند است. انس در حدیث طبر آن را روایت کرده است و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را «یعیسوب الدین» نامید، هم چنین «زر الأرض» نامید. <sup>(1)</sup> و محمدبن اسماعیل بن صلاح امیر در «الروضه الندیة» پس از تبیین معنی حدیث «أنا مدینة العلم» همان گونه که پیشتر آمد، گوید: «اگر این را دانستید، خواهید فهمید که خداوند وصیّ علیه السلام را به این فضیلت شگفت اختصاص داد، و شأن او را گوشزد کرد چون او را در با شرافت ترین چیز در آفرینش که علم است، قرار داد و هر کس که آن را خواهد از او استمداد می کند، سپس او برای با شرافت ترین دانش ها که دانش های دینی است در می باشد و سپس برای جامع ترین آفریده ی خداوند در

ص: 883



دانش است و او سرور فرستادگانش صلی الله علیه و آله و سلم می باشد و از این شرافت، هر شرافتی پایین تر است، و از روی تعظیم، هر گذشته و آینده ای برایش سر فرو می افکند.

و آن گونه که خداوند او را اختصاص داد که باب مدینه العلم است از او دانش هایی سرریز شد که بخشی از آن ها به زودی خواهد آمد.»

پس به طور خلاصه: ادّعی دلالت نداشتن حدیث بر اختصاص یافتن حضرت امیر علیه السلام به بایّت مردود است و جز مکابره کننده با حق و دشمن اهل البیت طاهرین و کسی که مخالف گفته ی همه ی اصحاب و بزرگان دانشمندان مذهبش است، آن را ادّعا نمی کند.

و با صرف نظر از همه ی آن چه ذکر کردیم، گوییم: مراد از ابواب در گفته ی بنبانی چه کسانی هستند که گوید: «بلکه ممکن است آن را درهایی باشد و علی یکی از آن درها باشد؟» و دلیل بر این که آن ها درها هستند چیست؟ اگر منظور از درها بزرگان سه گانه باشد، پس شهر را چهار در خواهد بود. این همان ادّعی عاصمی است که به تفصیل پاسخش را دادیم و اگر منظور آن سه نفر و ابی و معاذ و زیدبن ثابت و ابو عبیده و ابوذر باشد که مدّعی عاصمی هم بود، و پیش از این در جایش به آن پاسخ دادیم، و اگر منظور این باشد که همه ی اصحاب درهای آن شهر هستند، این ادّعی قاری است که باطلش کردیم و اگر منظور از گفته اش: «ممکن است آن شهر درهایی داشته باشد» درهایی خیالی برای مدینه باشد، پس امیرالمؤمنین علیه السلام در حقیقی برای شهر دانش است و بایّت حقیقی منحصر در وجود شریف اوست و از این رو فخرالدین ابن مکنس مصری در ستایش ایشان گفته است:

«یا ابن عم التّبی إن أناساً \*\*\* قد توالوک بالسعادة فازوا

أنت للعلم فی الحقیقة باب \*\*\* یا اماماً و ما سواک مجاز»

ای پسر عموی پیامبر مردمی \*\*\* با تو دوستی کردند و به سعادت فائز شدند

علاوه بر اینکه قرار دادن بعضی اصحاب درهایی برای آن شهر با توجه به ثبوت بطلان آن به وجوه بسیار برای بنیانی سودمند نیست، و از این رو کسی پیش از عاصمی آن را بر زبان نیاورده است، و چگونه کسی آن را تخیل می کند در حالی که ابداً در حدیث جایگاهی ندارد و از این رو ملاحظه می شود که سازندگان در این حدیث تصرّف کرده و همان گونه که دیدید افزوده ها و لفظهای زشتی به آن افزوده اند و هیچ کس جرأت ساختن حدیث را به این لفظ نمی کند: من شهر دانشم و ابوبکر و عمر و عثمان و علی و معاویه در هایش هستند، که اگر امکان داشت، آن را وضع می کردند همان گونه که لفظهای دیگر را وضع کردند و ساختند.

هم چنین اگر حدیث دلالت بر اختصاص داشتن این مقام بسیار بزرگ برای امام علیه السلام نداشت، آن همه مجادله و سرسختی مفتضحانه برای رویارویی با آن نبود، حدیثی که در صحاح و مسندها و دیگر کتاب های معتبر نقل شده است، لیکن هنگامی که دلالت آن را بر اختصاص ذکر شده دیدند که مقتضی اعلمیتی است که لازمه ی امامت است آن را مورد نکوهش قرار دادند، چون بنیان مذهبشان را ویران می کند و اساس خلافتشان را باطل می نماید، مگر نمی بینید چگونه ابن تیمیه توان مناقشه در دلالت حدیث را نمی یابد، و انگیزه طعنه زدن به آن خود نمایان گر دلالتش بر اختصاصی بودن آن مقام است؟! او می گوید: «دروغ از خود متن آن شناخته می شود؛ چون اگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شهر دانش بود و آن شهر را جز یک در نمی بود و از او جز یک نفر دانش را تبلیغ نمی کرد، امر اسلام فاسد می شد.» و آن گاه تهافت و تناقض میان سخن ابن تیمیه و یعقوب بنیانی پیش می آید و به گفته ی ابن تیمیه نیز سخن بنیانی ساقط می شود... اما سخن ابن تیمیه را در جای خودش باطل کردیم که اگر خواستید به آن مراجعه کنید... بلکه سخن بنیانی خودش

ص: 885

متناقض و بی پایه است، و شخص ناظر در آن می یابد که از نظر بنبانی هم در دلالت حدیث شکی نیست که شهر را یک در است و او اعتراف می کند که آن در علی است، و برای خلفا عذر می آورد که مشغول به کارهای خلافت بودند، نهایتاً این که ادعا می کند که او فقط برای تابعان در است نه برای صحابه و این مطلب دیگری است که باطل بودنش را در گذشته بیان کردیم... و سپاس از آن خداوند پروردگار جهانیان است.»

### 13- با سخن قادری درباره ی این حدیث

محمودبن محمد بن علی شیخانی قادری سخن سمهودی را در تأویل حدیث مدینه العلم ربوده و گفته است: «امام احمد در الفضائل و ترمذی مرفوعاً روایت کرده اند: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: أنا مدینه العلم وعلی بابها. و لذا ابن عباس می گفت: هر کس به سوی دانش آمد، پس نزد آن در آید. و او علی است.

و ترمذی به دنبال آن گفت: این ناشناخته است. و نیز استادش بخاری چنین گفت و حاکم آن را صحیح دانست. و ابن جوزی آن را در الموضوعات آورده است.

و حافظ ابوسعید علائی گفت: درست آن است که حسن است به اعتبار نقل هایش، نه صحیح و نه ضعیف است. چه رسد به این که ساختگی باشد. و شیخ الاسلام، حافظ ابن حجر نیز در فتوایی در این مورد چنین گفته است.

و این مطلقاً منافی برتری ابوبکر از او نیست به گواهی علی و دیگران بر این مطلب، و گواهی به دانش او نیز داده است. علی گفت: ابوبکر داناترین و برترین آنان است و در چیزی اختلاف نکردند جز این که حق با او بود، و شهرت نیافتن دانش او به علت طولانی نبودن مدت احتیاج به او پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می باشد.» (1) و این عین کلمات سمهودی در «جواهر العقدين» است که شیخانی آن ها را بدون اشاره به آن ربوده است، و اما اندک تصرّف او در آغاز سخن باعث نمی شود

ص: 886

که بگوییم این سخن خود اوست، بلکه نمایان گر کم فهمی اوست، همان گونه که بر تطبیق دهنده ی دو سخن پوشیده نمی ماند.

و به هر حال، در پاسخ به گفته ی شیخانی، جواب ما به سخن سمهودی بسنده است، به آن مراجعه کنید تا حقیقت امر برایتان آشکار شود.

همچنین همان گونه که سمهودی پیش از گفته اش درباره ی حدیث مدینه العلم و بعد از آن بعضی خبرها و آثاری را آورده که اعلمیت امام علیه السلام را ثابت می کند و نمایانگر نادانی شیخین است، قادری نیز آن آثار و اخبار را ذکر کرده است و بدین ترتیب ناخودآگاه گفته هایش را درباره ی حدیث مدینه العلم باطل کرده است. و این متن سخن قادری است پیش از گفتارش درباره حدیث مدینه العلم، پس از نقل روایت حکم عمر به سنگسار کردن زن دیوانه: «در روایتی است که عمر گفت: اگر علی نبود عمر هلاک می شد و بعضی روایت کردند: برای علی و ابوبکر نیز چنین اتفاقی روی داد. و عمر همواره به علی می گفت: خداوند مرا بعد از تو ای علی زنده ندارد. ابن سمان آن را چنین نقل کرد. و عمر همواره می گفت: داورترین ما علی است. و همواره پناه می برد از مشکلی که ابوحسن گشاینده اش نباشد. دارقطنی روایتش کرد. و لفظ پناه بردن چنین است: پناه می برم به خداوند از مشکلی که گشاینده اش ابوحسن نباشد. و عمر می گفت: پناه می برم به خداوند که در میان مردمی زندگی کنم که تو ای ابوحسن در میانشان نباشی. و عمر علی را به نمایندگی ها نمی فرستاد تا از نظرات و مشاوره با بهره مند باشد. و عطا همواره می گفت: به خداوند سوگند هیچ یک از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را فقیه تر از علی ندانستم. این گونه حافظ ذہبی آن را نقل کرد.» (1) پس از گفتارش (درباره حدیث مدینه العلم) گوید: «گفته ی عمر: علی داورترین ماست. بخاری آن را در صحیحش و مانند آن را از گروهی از صحابه روایت کرده است. و حاکم در المستدرک از ابن مسعود آورده است که گفت: همواره با هم می گفتیم که داورترین مردم مدینه علی است. گفت: آن صحیح است ولی آن

ص: 887

را نقل نکردند. و اصل جریان، فرستادن علی به عنوان قاضی به یمن توسط پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است. گفت: ای رسول خدا مرا فرستادی که میانشان قضاوت کنم. در حالی که من جوانی هستم که قضاوت نمی دانم!! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به سینه اش زد و فرمود: بار الها او را راهنمایی کن و زبانش را ثابت گردان. گفت: سوگند به کسی که دانه را شکافت و آفریده ها را آفرید، هرگز در قضاوت میان دو نفر شک نکردم.

ابوداؤد و حاکم آن را روایت کردند و گفت: اسنادش صحیح است.»

و نیز گفت: «از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که به فاطمه فرمود: آیا راضی نمی شوی که تو را به ازدواج قدیمی ترین ائمه در اسلام و دارنده ی بیشترین دانش و بزرگ ترین شکیبایی در آورم؟! آن را احمد و طبرانی با رجالی که به آنان اطمینان پیدا کرده اند، روایت کرده اند.»

و خداوند با کلمات خود حق را استوار می فرماید و سپاس از آن خداوند پروردگار جهانیان است.

#### 14- با سخن عبدالحق درباره ی این حدیث

##### اشاره

متن گفته ی شیخ عبدالحق دهلوی در تأویل حدیث: «أنا دار الحکمة» چنین است:

«فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم: أنا دار الحکمة و علیّ بابها؛ گفته شده است: شکی نیست که دانش از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به وسیله ی اصحاب دیگر هم رسیده است و منحصر به علی مرتضی نیست. به ناچار باید که آنان هم ابواب علم باشند، لیکن باید برای تخصیص، وجهی باشد، بدین ترتیب که از دیگر درها به وسعت و فراخی و عظمت و مانند آن متمایز باشد. واللّه اعلم.»  
(1) گویم: آن چه ذکر کرده، از چند وجه مردود است:

اول: ادّعی رسیدن دانش از سوی دیگر صحابه ضرورتاً باطل است، چون در صحابه کسانی بودند که بهره ای از دانش حتی یک کلمه هم نداشتند. بر شماست که به نام اصحاب در «الاستیعاب»، «أسدالغابة»، «الإصابة» و همانند آن ها مراجعه

ص: 888

کنید، تا حقیقت امر برایتان روشن گردد.

دوم: نقل چیزی از دانش از مردی، بسنده نیست که او باب علم باشد، بر اساس گفته های مفصّلی که آوردیم مبنی بر این که باب مدینه العلم به تمام دانش آن شهر احاطه دارد و متحقّق شدن این مرتبه برای تمام اصحاب از محالات است.

سوم: هر آن چه از هر صحابی نقل شود دانش نیست و بعضی از آن چه اهل سنت از اصحاب روایت کرده و در کتاب ها و جامع هایشان به ودیعت نهاده اند، دانش نیست و بسیاری از آن چه نقل کرده اند، توسط آیه های قرآنی و حدیث های اهل بیت عصمت علیهم السلام به صراحت تکذیب می شود و روشن است کسانی که چنین نقل هایی از آنان می شود، دانشمند به شمار نمی آیند و ابواب علوم نمی باشند.

بلکه در میانشان افرادی چون ابوهریره و امثال او بودند که به دروغ گویی مشهور بودند و دروغ و افترا بستن به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با باب مدینه العلم بودن منافات دارد، و دوری دارنده ی چنین صفتی از شهر دانش کاملاً روشن است.

چهارم: همگی اصحاب به ویژه آن سه نفر همان گونه که عجیلی در «ذخیره المال» تصریح کرده است از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال می کردند و در قضیه ها و احکام به ایشان مراجعه می کردند، و این مراجعه در نهایت شهرت و تواتر است، بنابراین چگونه می توانند درهایی برای شهر دانش باشند؛ آن گونه که سرورمان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد؟

بلکه بعضی از آنان برعکس - به نادانی های مفتضحانه شهرت یافته اند تا آن جا که ضرب المثل شده اند. پس گفتن این که دانش از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به وسیله ی دیگر اصحاب رسیده است، مکابره ای آشکار است.

و پنجم: بسیاری از اصحاب را نکوهش هایی بس بزرگ و زشتی هایی آشکار بود همان گونه که در «تشید المطاعن» به تفصیل آمده است که آنان را از عدالت خارج نمود، بلکه از بعضی ها کارهای بسیار ناپسند سر زد که از اسلام خارج شدند همان گونه که در کتاب های اصحاب به ویژه «تشید المطاعن» آمده است در این صورت چگونه همه ی اصحاب درهای دانش باقی می مانند؟

ص: 889

ششم: در میان اصحاب افراد بیشماری بودند که با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دشمنی و مخالفت می کردند و گروه بسیاری از آنان نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام نفرت و دشمنی داشتند... پس آیا هیچ خردمندی روا می دارد که آنان درهای دانش باشند؟!

### **بررسی این ادعا که وجه تخصیص، ویژگی گستردگی علم اوست**

پس روشن شد که غیر از امام علی علیه السلام کسی برای شهر دانش در نیست.

بنابراین گفته ی عبدالحق را وجهی نمی ماند که گوید: «لیکن باید برای تخصیص، وجهی باشد، بدین ترتیب که از دیگر درها به وسعت و فراخی و عظمت و مانند آن متمایز باشد.» لیکن گوینده ی این سخن پس از فرض در بودن بقیه ی اصحاب، چون در حدیث یادی جز از امام علیه السلام نمی یابد، مطلب را با چنین جمله ای استدراک کرده است، ولی به هر صورت هرگز این سخن او را سودی ندهد، چون گفته های اهل سنت در اختصاص این شرافت عظیم و مقام والای سرورمان امیرالمؤمنین علیه السلام چنان صریح است که آن را رد و باطل می کند، بلکه بزرگان اصحاب از دوستان و مخالفان امیرالمؤمنین علیه السلام به آن اعتراف و خود امام علیه السلام به این ویژگی خویش احتجاج کرده اند.

و چنان چه این سخن گوینده را هم بپذیریم، این تمایزی که ذکر کرده خود دلیل بر اعلمیّت و اعلمیّت دلیل بر خلافت است. پس خلافت متقدّمان بر او باطل می شود.

در این جا آشکار می شود که گوینده ی این توجیه و تأویل چیزی جز سرافکنندگی و شرمساری برای خود به ارمغان نمی آورد و نیرنگش را در گم گشتگی می نهد.

و این پاسخ نقل عبدالحق دهلوی از سخنی است که نام گوینده آن را ذکر نکرده است.

سپس عبدالحق دهلوی پس از سخنانی گوید: «ولی این مطلب، اقتضای انحصار در این باب را ندارد، و این در ویژه و مخصوص وارد شدن دانش است، و

گفته شده است داورترین شما علی است، و برای هر نیکی و نیکوکاری و انوار و اسراری که از آفتاب نبوت تابید و ظاهر شد، مظهر و مجالهای متعدد بلکه غیرقابل شمارش است:

فإِنَّ شمس فضل هم کواکبها \*\*\* یظهرن أنوارها للناس فی الظلم

او آفتاب فضل است و آنان ستارگان اویند \*\*\* که پرتوهایش را برای مردم در تاریکی ها نمایان می کنند

اصحابم چون ستارگان اند به هر کدام اقتدا کردید، هدایت یافتید. و در حقیقت مسأله ی فضیلت را وجه ها و حیثیت هایی است. و این محل رهایی و مسلک در این باب است و خداوند به حق و صواب دانایتر است و بازگشت به سوی اوست.»

این هم از چند وجه باطل و مردود است:

اول: بارها دانستید که حدیث «أنا مدینة العلم و علیّ بابها.» مقتضی آن انحصار می باشد، و بعضی نقل های آن در این مورد صراحت دارد افزون بر اعتراف صحابه به آن خواه از دوستان همراه خواه از دشمنان مخالف باشند.

دوم: گفته اش: «این در ویژه و مخصوص وارد شدن دانش است، و گفته شده است داورترین شما علی است»؛ از سخنان شگفت انگیز است، چون اگر می خواهد بگوید آن گونه که از ظاهر عبارت بر می آید که تنها از این باب یعنی از امام علم مدینه وارد می شود، بطلان این سخن کاملاً ظاهر است و اگر منظورش این است که امام علیه السلام ویژه و مخصوص وارد شدن به شهر دانش برای گرفتن دانش است، یعنی هر کس اراده ی وارد شدن به شهر دانش را کند به ناچار باید از این در ویژه و مخصوص وارد شود، پس این حق و راست است، لیکن عبارتش در ادای این معنی ناتوان است، و در این صورت آن چه پیش از این از گوینده ای ناشناخته آورده است باطل می گردد، و نیز این جمله اش: «ولی این مطلب، اقتضای انحصار در این باب را ندارد» مگر این که بخواهد بگوید هر یک از اصحاب دری برای صفتی از صفات است پس ابوبکر در رأفت، و عمر در شدت... و به این ترتیب با فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم «و داورترین شما علی است.» این استدلال را القا می کند که علی فقط باب قضاوت



است؛ ولی این سخن از چند نظر باطل می شود:

1 - عبارت او از ادای این معنی ناتوان است.

2 - این مطلب را که هر یک از اصحاب دری برای صفتی از صفات باشند، عاصمی به استناد حدیثی ساختگی آورده است، و پیش از این در مورد آن به تفصیل سخن گفتیم. اگر خواستید مراجعه بفرمایید.

3 - لازمه این که امام علیه السلام داورترین اصحاب است، این است که باب مدینة العلم برای تمامی دانش هایش باشد، که ان شاء الله تعالی توضیح بیشتر این مطلب خواهد آمد.

### برای صفات نبوت، مظهري جز اهل بیت عليهم السلام نیست

سوم: و گفته اش: «برای هر نیکی و نیکوکاری و انوار و اسراری که از آفتاب نبوت تایید و ظاهر شد، مظهر و مجلهای متعدد بلکه غیرقابل شمارش است» ادعای فاسدی است چون تمام مظهرها و مجلهای آن اهل بیت معصومین هستند، چون آنان آفریده شده از نور و طینت ایشان صلی الله علیه و آله و سلم می باشند. آن گونه که در بخش «حدیث نور» از کتاب ما محقق شد... و اگر به دنبال آنان کسی از اصحاب باشد که شایستگی این منزلت را بیابد، آنان بسیار انگشت شمارند، پس گفته اش: «غیرقابل شمارش است» فرو می افتد... و آن کس که آن مقام و منزلت را یافت به واسطه ی اهل بیت عليهم السلام یافت. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «ماییم شعار و یاران و خزانه داران و درها و جز از درها وارد خانه ها نشوند.»... پس آنان از این اصحاب معدود قطعاً برتر هستند.

### دانش والاترین صفت هاست

و چهارم: دانش والاترین و بالاترین صفت هاست، پس هر کس مظهر و مجلای علم باشد افضل از دیگرانی است که مظهر صفتی از دیگر صفات هستند، و این مطلب در نهایت وضوح است.

پس اگر عبدالحق خواهد که: «هر یک از نیکی ها و نیکوکاری ها و انوار و اسرار را مظهرها و مجلاهای متعدد بلکه بی شماری است.» هیچ خردمندی در باطل بودنش شک و تردید نمی کند، چون حتی برای یکی از انوار و اسرار مظهرها و مجلاهای بی شمار تحقق نیافته است، پس چگونه خواهد بود برای تک تک آن ها؟ آری وقتی همه اهل بیت پیامبر علیهم السلام، مظهر و مجلای نیکی ها و نیکوکاری ها و انوار و اسرار بودند، با توجه به تعدد آنان، امکان ثابت کردن مظهرها و مجلاها برای یک یک نیکی ها و نیکوکاری ها و پیدا می شود.

و اگر مرادش این باشد که: برای همه ی خیرات و مبرات من حیث المجموع مظهرها و مجلاهای بی شمار است... زشتی این کمتر از فرض اول است ولی این هم قطعاً باطل است، جز در مورد اهل بیت علیهم السلام، آنان که نه در آفرینش و نه در خلق و خوی از او جدا نیستند... با دلیل های فراوان از کتاب و سنت متواتر...

و پنجم: شعری که به آن استشهاد کرده از ابیات برده ی بوصیری است و مراد از ضمیر در «فایئه» پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و در «هم کواکبها» پیامبران علیهم السلام می باشند.

شیخ خالد ازهری در شرح آن گوید:

و کلّ آی أتی الرُّسلُ الکرامُ بها \*\*\* فأتما اتّصلت من نوره بهم

فانه شمس فضل هم کواکبها \*\*\* یظهن انوارها للنّاس فی الظلم

...

معنی دو بیت: تمام نشانه هایی که فرستادگان آوردند فقط از نور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آنان رسیده است، چون آفرینش نور او بر آنان مقدم بود و او صلی الله علیه و آله و سلم از نظر فضیلت و شرافت چون خورشید است و رسولان، ستارگان اند و نور ستارگان از نور خورشید بهره گرفته است. پس وقتی خورشید ظاهر می شود برای ستارگان نوری برای دیدن نمی ماند، بلکه از چشم ها پوشیده می شوند.»

و شیخ ابراهیم باجوری گوید: «گفته اش: کلّ آی أتی الرسل الخ. یعنی: و تمام معجزه هایی که فرستادگان بزرگوار برای امت های خود آوردند، به آنان نرسید جز از معجزات ایشان صلی الله علیه و آله و سلم یا از نور ایشان که اصل همه ی اشیاء است. پس آسمان ها و

زمین از نور اویند، و بهشت و جهنم از نور اویند. و معجزه های پیامبران از نور اوست و هکذا.

پس « آی » جمع آیه به معنی معجزه ها می باشد، و رسل با سکون سین و در غیر نظم « رسل » با ضم سین، جمع رسول است، و کرام جمع کریم و « بها » متعلق ب « اتی » است و ضمیر به « آی » برمی گردد. و « ائما » برای حصر است و مراد از « نوره » معجزه های اوست و « نور » نامیده شده است چون به آن هدایت می شوند. و حمل آن بر نور محمدی که اصل همه ی آفریده هاست، صحیح است آن گونه که بعضی از شرح کنندگان برای آن حمل کرده اند و « من » برای ابتدا و « با » برای الصاق است.

گفته نشود: چگونه معجزه هایی که رسولان گرامی برای امت های خود آوردند می تواند از نور ایشان صلی الله علیه و آله و سلم باشد، در حالی که وجود آنان از ایشان پیشی دارد؟ چون ما گوئیم: او صلی الله علیه و آله و سلم از جهت نور محمدی بر تمام پیامبران پیشی دارد.

گفته اش: « فیآئه شمس فضل ... » این بیت تعلیل برای بیت قبلی است و معنی بر پایه ی تشبیه یعنی: او در فضل چون خورشید است. و گفته اش: « آنان ستارگان اویند. » یعنی رسولان، ستارگان خورشید می باشند، و معنی آن بر پایه ی تشبیه یعنی مانند ستارگانش. و وجه تشبیه در آن دو چنین است: خورشید جرمی ذاتاً نورانی است و ستارگان جرم هایی هستند که ذاتاً غیر نورانی می باشند لیکن صیقل داده شده و پذیرای نور هستند، پس اگر خورشید زیر زمین قرار گیرد، نورش از اطراف آن می تابد و خواستار بالا رفتن است، چون نور خواستار مرکز بلندی است، پس با جرم های ستارگان صیقلی روبرویش برخورد می کند و در آن نقش می بندد، پس در تاریکی ها پرتو می افشانند و پرتوهای خورشید را در خود برای مردم می نمایاند بدون این که چیزی از نور خورشید کاسته شود. پس نور او صلی الله علیه و آله و سلم بذات او است و نور دیگر پیامبران از نور او امتداد یافته بدون این که چیزی از نور او کاسته شود. پس آن نور را در کُفر که شبیه تاریکی است، می نمایانند از این رو نویسنده گوید: نورهای آن را در تاریکی ها برای مردم نمایان می کنند و همان گونه که اگر خورشید نمایان شود اثری از ستارگان نمی ماند، به همین گونه شریعت او صلی الله علیه و آله و سلم هنگامی که آشکار شد

دیگر شریعت ها را نسخ کرد. همان گونه که گفته ی او در بعضی نسخه ها به آن اشاره می کند:

حَتَّى إِذَا طَلَعَتْ فِي الْأَفْقِ عَمَّ هَذَا \*\*\* هَا الْعَالَمِينَ وَ أَحْيَتْ سَائِرَ الْأُمَمِ

و ظاهر این بیت چنین است که ایشان صلی الله علیه و آله و سلم برای امت های پیشین هم فرستاده شده است لیکن به واسطه ی رسولان دیگر، پس آنان نایبان از سوی او صلی الله علیه و آله و سلم می باشند. و به این ترتیب شیخ سبکی و کسانی که از او پیروی می کردند با استفاده از فرموده خدای تعالی «و إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ» (1) چنین گفته اند. و آن چه جمهور بر آنند این است که: ایشان صلی الله علیه و آله و سلم برای امت و نه امت های پیشین فرستاده شده است و مسأله اختلافی است و حق کلام نخستین است.»

### حدیث نجوم ساختگی است

اما اشکال وارد بر استدلالش به حدیث «اصحابم چون ستارگان اند» بر دانشمندان پوشیده نمی ماند، چون حدیثی ساختگی است. همان گونه که پیشتر در پاسخ به اعور آوردیم و از این رو اگر هم صحیح باشد دلالت بر درستی اصحاب در نقل و روایت دارد همان گونه که مزنی آورده است، و این چه ربطی به مجلا و مظهر بودنشان برای کمال های نبوی دارد؟

تمام این گفته ها با چشم پوشی از اتصاف بسیاری از اصحاب به بدی ها و نکوهش هایی است که با این مقام عظیم و منزلت والا منافات دارد.

و اما گفته اش: «در حقیقت مسأله فضیلت را وجه ها و حیثیت هایی است...» سخنی سست و خُنک است. زیرا حدیث مدینه العلم دلالت بر انحصاری بودن افضلیت در امام علیه السلام دارد، و آن چه او گفته ربطی به بحث ندارد... و به فرض این که مرادش از «فضیلت» افضلیت باشد، در آن اشکال است که: سخن در افضلیت

ص: 895

مطلق است، نه افضلیت از جهتی از جهت ها... پس «محل رهایی و مسلک» کجاست؟!!

## 15- با سخن ولی الله درباره ی این حدیث

### اشاره

شاه ولی الله دهلوی گوید: «خداوند متعال خواست که دینش در همه ی آفاق به وسیله ی پیامبرش منتشر شود، و این ممکن نبود مگر به وسیله ی دانشمندان و قاریانی که قرآن را از ایشان صلی الله علیه و آله و سلم گرفتند، پس خداوند فضایل گروهی از صحابه را بر زبان حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم جاری فرمود برای تشویق دریافت دانش و قرآن از آنان، آن فضایل به منزله ی اجازه های بود که امروزه میان محدثان و شاگردانشان متداول است و تمامی دانشمندان صحابه در این فضایل مشترک هستند آن گونه که از کتاب های حدیث بر می آید و از این ردیف است: من شهر دانشم و علی در آن است، و بهترین قاری شما اُبی است و داناترین شما به حلال و حرام معاذ است.» (1) این سخن از چند جهت خدشه دارد:

اول: انتشار دین خداوند متعال به واسطه ی خلیفه پیامبر که از سوی خداوند و رسولش منصوب و معصوم و برتر از تمام خلایق باشد، ممکن است بلکه محقق شدن آن به وسیله ی او کامل تر و نیکوتر است از تحقق آن به وسیله ی دانشمندان و قاریان قرآن از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم .

دوم: اگر خلیفه ی متصّف به صفات ذکرشده برای روایت قرآن از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم منصوب نشده باشد، به ناچار باید راویان از او به حد تواتر برسند هر چند که عادل نباشند، نه این که راویان معدودی باشند... و افرادی که ولی الله آن ها را به عنوان راویان قرآن از ایشان صلی الله علیه و آله و سلم نام برده است به حد تواتر نمی رسند همان گونه که روشن است... و ابن تیمیّه ی حرّانی بر شرط رسیدن به حد مذکور تأکید دارد همان کسی که ولی الله دهلوی همواره به او اقتدا کرده و سخنان او درباره ی امامت و

ص: 896

ردّ بر امامیه را پذیرفته است و متن گفته اش چنین است: «لهذا مسلمانان اتفاق کردند که ابلاغ کننده ی دانش از سوی او جایز نیست یک نفر باشد، بلکه واجب است مبلغان اهل تواتر باشند کسانی که خبرشان برای شخص غایب تحصیل علم کند و خبر واحد مفید علم نیست جز به قرینه هایی که ممکن است از نظر بیشتر مردم منتفی یا پوشیده باشد، پس علم به قرآن و سنّت متواتر برایشان حاصل نمی شود.»

و سوم: دلیل های بسیاری از کتاب و سنّت را دیدیم که دلالت دارد بر اینکه علم کتاب و سنّت جز از اهل بیت نبوّت دریافت نمی شود و مانند فرموده اش تعالی:

«كونوا مع الصادقين» (1) و فرموده اش: «و اعتصموا بحبل الله جميعاً» (2) و فرموده اش:

«و أتوا البيوت من أبوابها» (3) و حدیث «باب حطّة» و حدیث «ثقلین» و حدیث «أنا مدينة العلم» و حدیث «علیّ مع القرآن و القرآن مع علی» و همانند این ها... .

و چهارم: پایین آوردن فضایل تا حدّ اجازه های روایی بسیار سست است، چون اجازه ی حدیث فقط به روایت حدیث با لفظ شنیده شده یا وجه مجاز آن تعلق دارد. لیکن فضایل ثابت شده از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دلالت بر مقام های والایی دارد، بلکه حدیث «أنا مدينة العلم» نص صریحی است در اعلمیت و افضلیتی که لازمه ی خلافت و امامت عامه است... «یریدون لیطفئوا نور الله بأفواههم و الله متمّ نوره و لو کره الکافرون» (4)

و پنجم: چنان چه مبلغین به حد تواتر برسند خبرشان برای کسی که رجال را به اقوال و برای کسی که اقوال را به رجال می شناسد، به طور یکسان مفید علم است و اگر به آن حد نرسند خبرشان مطلقاً مفید علم نیست هر چند که دارای فضایل و مناقبی هم باشند، مگر این که یکی از آنان امام معصوم باشد که در این صورت خبرهای او به تنهایی بسنده است.

ص: 897

---

1- توبه 119/.

2- آل عمران 103/.

3- بقره 189/.

4- صف 8/.

و ششم: ادّعی مشترک بودن تمامی صحابه در فضایل باطل است:

دلیل اوّل این که: اطلاق صفت «دانشمندان صحابه» (علماء الصحابه) بر غیر پیروان باب مدینه، اطلاق نادرستی است.

دوم این که: دلیلی بر این اشتراک وجود ندارد و کسی که چنین ادّعی دارد، بیانش بر عهده ی خود اوست.

و سوم این که: ثابت بودن بعضی فضیلت ها برای بعضی اصحاب جهت تشویق مردم به یادگیری از آنان، وابسته به پیروی آنان از ثقلین و مراجعه آن ها به باب مدینه العلم، و مشروط به پایداری ایشان بر حالت اطاعت و ولایت ثقلین و سوارشدن بر کشتی نجات است...

پس روشن شد ت نچه از فضیلت برای کسی ثابت می شود، در اثر پیروی از اهل بیت علیهم السلام است. پس ادّعی مشارکت در فضایل باطل شد.

و هفتم: حدیث «أنا مدینه العلم» دلالت بر شأن والا و ویژه ای برای سرورمان امیرالمؤمنین علیه السلام دارد که پیشتر بارها آوردیم، و اما آن چه درباره ی اُبی و معاذ آورده است، بخشی از حدیثی طولانی و ساختگی است که در پاسخ به کلام عاصمی به تفصیل درباره اش بحث کردیم، مراجعه کنید.

هم چنین اگر اُبی بن کعب از آن دسته دانشمندان دین بود که دین خدا به وسیله ی ایشان انتشار یافت و بعضی فضیلت هایش بر زبان پیامبرش جاری شد تا مردم به دریافت از او تشویق شوند... آن گونه که ولی الله گمان برده است پس این سخن عمر بن خطاب درباره ی اُبی چه می شود، که آن را شاه ولی الله خود در همان کتابش روایت کرده و گفته است: «از سلیمان بن حنظله نقل شده که گفت: نزد اُبی بن کعب رفتیم تا با او گفت وگو کنیم. وقتی به پا خاست، ما هم برخاستیم و پشت سرش حرکت می کردیم، پس عمر به ما رسید و او را دنبال کرد و با تازیانه زد. گفت:

پس او با دو دستش خود را نگهداشت که به زمین نخورد و گفت: ای امیرالمؤمنین چه می کنی؟ گفت: آیا نمی بینی فتنه برای متبوع، مایه خواری پیرو است. دار می آن

## کلام دیگری از ولی الله

ولی الله دهلوی سخن دیگری درباره ی حدیث مدینه العلم دارد، او گوید:

«مثلاً: أنا مدینه العلم و علی بابها، همراه با حدیث های بسیاری درباره ی شیخین است مثل حدیث اقتداء، و حدیث خواب شیر و پیراهن، و هم چنین درباره ی غیر آن دو مانند فضایل ابن مسعود و عایشه و معاذ و ابی بن کعب، و هر یک از اینان بشارت داده شده به دانش هستند و فرمان داده شده که دانش ها را از آنان دریافت کنند.» (2) این سخن نیز مانند قبلی از چند جهت مردود است:

نخست: این ادعا که حدیث أنا مدینه العلم همراه فضائل بسیاری درباره ی شیخین است، باطل است:

اولاً: مطلقاً حدیثی که دلالت بر برتری شیخین داشته باشد، نیست.

و ثانیاً: هیچ حدیثی که دلالت بر دانش شیخین کند وجود ندارد و آن چه اهل سنت درباره ی آنان در این زمینه روایت کرده اند ثابت شده نیست.

و ثالثاً: چون حدیث أنا مدینه العلم مورد اتفاق هر دو گروه است، و آن چه از فضایل شیخین پنداشته، فقط توسط اهل سنت روایت شده است، پس چگونه موارد منفرد را با موارد اتفاق قرین هم قرار می دهد؟

## پژوهشی در حدیث اقتدا

و دوم: حدیث «اقتدا» که دهلوی در این جا قرین حدیث مدینه العلم آورده است، از جهت سند و دلالت نزد اهل سنت نکوهش شده است، بلکه بعضی از

ص: 899

1- قره العینین/ 84.

2- قره العینین/ 232.



پژوهشگران آنان نص بر ساختگی بودن آن دارند. بحث تفصیلی درباره ی آن در بخش «حدیث طیر» کتاب ما آمده است. و در این جا به گفته ی ابن حزم بسنده می کنیم که متن آن چنین است:

«و نیز روایتی صحیح آمده که زنی گفت: ای رسول خدا، آیا ممکن است که بر گردم و شما را نینم گویی که منظورش مرگ بود فرمود: پس نزد ابوبکر برو. و این نص روشن بر جانشینی ابوبکر است.

و نیز این خبر از نقل های ثابت رسید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در بیماری که بر اثر آن درگذشت به عایشه فرمود: قصد کردم نزد پدرت و برادرت بفرستم و نامه ای بنویسم و پیمانی برپا دارم تا گوینده اش نگویید: من سزاوارترم. یا آرزومندی آرزو کند، و خداوند و مؤمنان از غیر ابوبکر ابا دارند، و نیز روایت شده است: و خداوند و پیامبران از غیر ابابکر امتناع دارند. پس این نص روشن است بر اینکه ابوبکر جانشین او بر ولایت امت، بعد از او می باشد.

ابومحمد گفت: اگر تدلیس را جایز می دانستیم و چیزی را که اگر دشمنانمان به آن دست یابند از شادی به پرواز درمی آیند یا از تأسف اندوهگین می شوند به این سخن روایت شده احتجاج می کردیم که: اقتدا کنید به دو نفری که بعد از من آیند؛ ابوبکر و عمر. ابومحمد گفت: ولیکن این سخن صحیح نیست و خداوند ما را از احتجاج به آن چه صحیح نیست حفظ کند.» (1)

### بررسی سندی حدیث شیر

و سوم: حدیث شیر که ولی الله نیز آن را آورده از نظر سند، مورد نکوهش قرار گرفته است، چون عمده ی اسنادهایش در بخاری است، و محور همه ی آن ها، «ابن عمر» و «حمزة بن عبدالله» و «ابن شهاب زهری» است که همگی مورد نکوهش و

ص: 900

جرح شده هستند... نخست حدیث را از بخاری می آوریم و گوئیم:

در صحیح خود نقل کرده است: «باب فضل العلم: ما را حدیث کرد سعید بن عفیر، ازلیث، از عقیل بن شهاب، از حمزه بن عبدالله بن عمر که ابن عمر گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در حالی که خوابیده بودم ظرف شیری برایم آورده شد، پس نوشیدم تا دیدم شیر تازه از ناخن هایم فرو می ریزد، سپس اضافه اش را به عمر بن خطاب دادم. گفتند: ای رسول خدا آن را به چه چیز تأویل فرمودید؟ فرمود: دانش.» (1) «مرا حدیث کرد محمد بن صلت ابوجعفر کوفی، از ابن المبارک، از یونس، از زهری، از حمزه، از پدرش که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در حالی که خوابیده بودم نوشیدم - یعنی شیر - تا این که می دیدم شیر تازه از ناخن یا ناخن هایم جاری می شود. سپس به دست عمر دادم. گفتند: به چه چیز آن را تأویل کردید: ای رسول خدا؟ فرمود: دانش.» (2) «باب اللبن: حدیث کرد ما را عبدان، از عبدالله، از یونس، از زهری، از حمزه بن عبدالله که گفت: ابن عمر گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: در حالی که خوابیده بودم کاسه ای شیر برایم آورده شد، از آن نوشیدم، تا دیدم که شیر تازه از «ناخنم» فرو می ریزد، سپس اضافه اش را به عمر دادم، گفتند: به چه چیز آن را تأویل فرمودید؟ فرمود: دانش.»

«باب هنگامی که شیراز دست ها و پاهای ناخن هایش روان شد، ما را حدیث کرد علی بن عبدالله، از یعقوب بن ابراهیم، از ابی، از صالح، از ابن شهاب، ما را حدیث کرد حمزه بن عبدالله بن عمر که شنید عبدالله بن عمر می گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: در حالی که خوابیده بودم کاسه ای شیر برایم آورده شد، از آن نوشیدم تا دیدم که شیر تازه از دست ها و پاهایم بیرون می آید، پس اضافه ام را به عمر بن خطاب دادم، کسی

ص: 901

1- صحیح بخاری، کتاب العلم / 106.

2- صحیح بخاری کتاب الفضائل، مناقب عمر / 705.

که نزدیکش بود گفت: ای رسول خدا آن را به چیز تأویل فرمودید؟ فرمود: دانش. «(1)» باب هنگامی که در خواب اضافه آن را به دیگری داد: ما را حدیث کرد یحیی بن بکیر، از لیث، از عقیل، از ابن شهاب، از حمزه بن عبدالله بن عمر که گفت:

عبدالله بن عمر گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: در حالی که خوابیده بودم ظرف شیری برایم آورده شد، از آن نوشیدم، تا این که دیدم شیر تازه روان می شود، پس اضافه اش را به عمر دادم، گفتند: ای رسول خدا آن را به چیز تأویل فرمودید؟ فرمود: دانش. «(2)»

«باب کاسه در خواب: ما را حدیث کرد قتیبه بن سعید، از لیث، از عقیل، از ابن شهاب، از حمزه بن عبدالله بن عمر که گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: در حالی که خوابیده بودم کاسه ی شیری برایم آورده شد، پس از آن نوشیدم، سپس اضافه اش را به عمر بن خطاب دادم. گفتند: به چه چیز آن را تأویل فرمودید ای رسول خدا؟ فرمود: دانش. «(3)»

### پژوهشی در احوال راویان آن

سپس گوئیم: در مورد ابن عمر، کتاب «استقصاء الإفحام فی ردّ منتهی الکلام» به تفصیل متکفل نکوهش ها و سرزنش های او شده است. به آن مراجعه کنید.

و اما در نکوهش حمزه بن عبدالله بن عمر همین بس که با یزید بن معاویه بیعت کرد، در حالی که ابن عمر نوکران و فرزندان خود را گرد آورده و آنان را از شکستن بیعت یزید نهی کرده بود. بخاری در کتاب الفتن چنین نقل کرده است: «باب هنگامی که چیزی نزد گروهی گفت، سپس خارج شد و خلاف آن را گفت: ما را حدیث کرد سلیمان بن حرب، از حماد بن یزید، از ایوب، از نافع که گفت: وقتی مردم مدینه یزید بن معاویه را (از خلافت) خلع کردند، ابن عمر نوکران و فرزندان را گرد

ص: 902

1- صحیح بخاری کتاب تعبیر الرؤیا / 656 9.

2- همان / 663.

3- همان / 665.

آورد و گفت: شنیدم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود:

روز قیامت برای هر خائنی پرچمی برپا می شود و ما با این مرد بیعت کردیم بر بیعت های خداوند و فرستاده اش و من خیانتی بزرگتر از این نمی دانم که با مردی بر بیعت های خداوند و فرستاده اش بیعت شود، سپس جنگ در برابرش برپا شود، و هیچ یک از شما او را خلع نکرده و بیعت او را نشکسته اید جز این که شمشیر بران میان من و او خواهد بود.» (1) و اما قوم در مورد ابن شهاب زهری، نکوهش های بسیاری نقل کرده اند، مقداری از آن ها در «تشید المطاعن» آورده شده است، بعضی از آن ها چنین است:

1 - از منحرفین از امیرالمؤمنین علیه السلام بود ابن ابی الحدید گوید: «زهری از منحرفین از علی بن ابی طالب بود. جریر بن عبدالحمید از محمّد بن شیبّه روایت کرد و گفت: در مسجد مدینه حاضر شدم، و زهری و عروقه بن زبیر نشسته بودند و علی را یاد می کردند پس او را دشنام دادند. خبر به علی بن الحسین علیهما السلام رسید. آمد تا بالای سرشان ایستاد و گفت: اما تو ای عروقه، پدرم، پدرت را نزد خداوند به داوری برد، پس حکم کرد به نفع پدرم بر ضدّ پدرت و اما تو ای زهری! اگر در مکه می بودم کبر پدرت را به تو می نمایاندم.» (2) و از انحرافش است آن چه ابن عبدالبر در شرح حال زیدبن حارثه آورده است که گفت: «کسی را نمی دانیم که پیش از زیدبن حارثه اسلام آورده باشد. عبدالرزاق گفت: و نمی دانم کسی غیر از زهری آن را گفته باشد.» (3) - روایت کردنش از عمر بن سعد قاتل حضرت امام حسین علیه السلام علمای رجال در شرح حال عمر بن سعد آورده اند... ذهبی گفت: «از او زهری و قتاده روایت کرده اند، ابن معین گفت: چگونه می تواند کسی که حسین را کشت ثقه باشد؟» (4)

ص: 903

1- صحیح بخاری / 690 9.

2- شرح نهج البلاغه / 690 9.

3- الاستیعاب / 546 2.

4- الکاشف / 311 2 و نگاه کنید به تهذیب التّهذیب / 396 7. و خلاصه تهذیب تهذیب الکمال / 270 2.

3 - هم نشینی او با بنی امیه و انجام کارهایی برای آنان که حکم کسی که با ستمگران رفت و آمد و هم نشینی کند و برایشان کار و جایزه هایشان را دریافت کند، روشن است. ذهبی گوید: «سعید بن عبدالعزیز گفت: هشام از طرف زهری هفت هزار دینار بدهی او را پرداخت، و او فرزندش را تربیت و با او هم نشینی می کرد.»

گفتم: حدود سال 80 بر خلیفه عبدالملک وارد شد، پس از دانش او به شگفت آمد و بخشش ها به او کرد و بدهی اش را پرداخت. (1) و ابن حجر در شرح حال اعمش گوید: «حاکم از ابن معین حکایت کرد که گفت: بهترین اسنادها: اعمش از ابراهیم از علقمه از عبدالله. شخصی به او گفت:

اعمش مانند زهری است. گفت: از اعمش می خواهی که مانند زهری باشد! زهری مال دنیا و اجازه حاکم را می بیند و برای بنی امیه کار می کند. و اعمش تنگ دست و صبور بود و از سلطان دوری می کرد، پرهیزکار و دانا به قرآن بود.» (2) و عبدالحق دهلوی گفت: «گفته می شود: او به همنشینی امیران به سبب کم دیانتی مبتلا شد، برای ضرورت هایی که برایش پیش آمد، و هم ردیفان او از دانشمندان و زاهدان بر او ایراد گرفته و از رفتار او عیب جویی می کردند، و همواره می گفت: در نیکی هایشان شریک هستم و نه کارهای شرشان. پس می گفتند: آیا نمی بینی در چه وضعی هستند و سکوت می کنی.» (3)

### نامه ی ابو حازم به زهری

و از این رو برادری دینی نامه ای برای زهری نوشت که در آن رفتار او را در خصوص رفت و آمد با پادشاهان ستمکار مورد تقیح قرار داد. ابو حازم غزالی گوید: «وقتی زهری با سلطان رفت و آمد کرد، برادری دینی برایش نوشت: خداوند ما و تو را ای ابابکر از فتنه ها ننگه دارد. وضع و حالی پیدا کرده ای که شایسته است

ص: 904

---

1- تذكرة الحفاظ / 108 1.

2- تهذيب التهذيب / 197 4.

3- رجال المشكاة شرح حال زهری.

کسی که تو را می شناسد برای دعا کند تا خداوند بر تو رحم کند. سالمندی شده ای و نعمت های خداوند بر تو سنگینی می کند مطالبی از کتابش را به تو فهمانیده و از سنت پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله و سلم به تو آموخته، و چنین خداوند از دانشمندان پیمان نگرفته است. خداوند متعال فرمود: «لَتُبَيِّنَنَّ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ» (1) و بدان کمترین گناهی که مرتکب شدی و سبک ترین چیزی که بر دوش گرفتی این که با وحشت ستمکار انس گرفته ای و راه جنایت را برایش هموار کردی، با نزدیک شدن به کسی که حقی را ادا نکرد و باطلی را رها نکرد آن گاه که تو را به خود نزدیک کرد، تو را قطعی قرار دادند که آسیاب ستمشان بر تو می چرخید، و پُلی قرار دادند که از تو به سوی آزارشان می گذشتند و نردبانی که از آن به سوی گمراهی شان بالا می روند، به وسیله ی تو شک و تردید بر دانشمندان وارد کرده و دل های نادانان را به سوی خود می کشانند، چه اندک است آن چه برای سامان دادند در کنار آن چه بر تو ویران کردند، و چه بسیار است آن چه از تو گرفتند در برابر آن چه از دینت فاسد نمودند، پس چه چیز تو را از اینکه مشمول این فرموده خدا باشی در امان می دارد: «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ» (2)؟ و تو با کسی معامله می کنی که نادان نیست و بر تو محافظت می کند کسی که غفلت ندارد پس دینت را مداوا کن که بیماری بر آن وارد شده است و توشه ات را آماده کن که مسافرت دور فرا رسیده است و چیزی در زمین و آسمان بر خداوند مخفی نمی ماند. والسلام.» (3) و جار الله زمخشری در تفسیرش این فرموده ی خداوند متعال را آورده است، «وَلَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ» (4)...

و متن گفته ی طیبی در شرح حدیث: «وقتی فاسق ستایش شود پروردگار متعال خشمگین شود و عرش برایش می لرزد.» چنین است: «گفته اش: عرش برایش

ص: 905

1- آل عمران 187/.

2- مریم 59/.

3- احیاء علوم الدین کتاب الحلال و الحرام 2/ 143.

4- هود 113/، تفسیر الکشاف 2/ 433.

می لرزد. لرزش عرش عبارت است از واقع شدن امری عظیم و بلایی بسیار سخت، چون در آن رضایتی است بر آن چه نارضایتی و خشم خداوند در آن است، بلکه ممکن است که کفر باشد، چون می تواند منتهی شود به حلال کردن آن چه خداوند متعال حرام فرموده است و این درد بی درمان امروزی بیشتر دانشمندان و شاعران و قاریان و تظاهرکنندگان به نیکی است. و اگر این حکم کسی باشد که ستایش فاسق را کند، پس چه رسد به کسی که ستایش ستمگر را نماید و به او اعتماد کند در حالی که خداوند متعال فرموده است: «وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ» (1).

کشاف: نهی ناظر است به فرو افتادن در امیال ستمگران و امید بستن به آن ها و مصاحبت و هم نشینی و رفتن به دیدارشان و تملق آنان و پسندیدن اعمالشان و خود را شبیه آنان کردن و چون آنان لباس پوشیدن و چشم دوختن به زیبایی هایشان و یادکردن آنان به گونه ای که بزرگ داشت آنان باشد و هنگامی که زهری با پادشاهان رفت و آمد کرد...» (2) و ملاءعلی قاری در «المرقاة» در شرح حدیث ذکر شده عبارت طیبی را نقل کرده است. (3) و از کتاب «شرح الإحیاء» برمی آید که آن نامه طولانی ترازانی است که نقل کرده اند و نویسنده اش «ابوحازم الأعرج» (4) است. پس به جهتی متن کامل آن نامه را نیاورده اند، و نام نویسنده را ذکر نکرده اند و اینک آن چه زبیدی پس از شرح متن پیشین آورده است، را از کتاب «حلیة الاولیاء» به جهت فایده های فراوانش نقل می کنیم:

ص: 906

1- هود 113/.

2- الکشاف نوشته ی طیبی، دست نویس است.

3- المرقاة فی شرح المشکاة 4/ 640.

4- این بر اساس چیزی است که در کتاب های این قوم آمده است، لیکن صحیح آن است که نویسنده ی آن نامه حضرت امام سجاد، علی بن الحسین علیهما السلام می باشند آن گونه که در کتاب «تحف العقول عن آل الرسول» آمده است. اما در متنی که در کتاب های این قوم آمده، افزوده هایی بر متن موجود در آن کتاب وجود دارد. پس به علّتی نام نویسنده را مخفی داشتند یا آن را به دیگری نسبت داده و بر آن افزوده اند!

« این قضیه را ابونعیم در حلیة الاولیاء در شرح حال ابوحازم نقل کرده که طولانی تر از آنی است که در این جا نقل شده است، و اینک من تمام آن را نقل می کنم. گفت: ما را حدیث کرد احمد بن محمد بن مقسم ابوالحسن، و ابوبکر محمد بن احمد بن هارون و راق أجهانی، از احمد بن محمد بن عبدالله صاحب ابن شجرة، از هارون بن حمید ذهلی، از فضیل بن عتبة از مردی که او را عبدالحمید بن سلیمان نامید، از ذیالی ابن عباد که گفت: ابوحازم أعرج به زهری نوشت: خداوند ما را و تو را ای ابابکر از فتنه ها ننگه دارد و بر تو از آتش رحم کند، به وضعی افتاده ای که شایسته است آن کس که تو را به آن حال بشناسد، بر آن بر تو رحم کند، پیرمرد بزرگی شده ای که نعمت های خداوند بر تو سنگینی کرده است، از جمله بدنت را سالم گردانیده و عمرت را طولانی کرده و حجّت های خداوند را دانستی بر پایه ی آن چه از کتابش به تو آموخته و تو را در دیش فقیه کرده و از سنت پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم به تو فهمانیده است، هر نعمتی را که به تو ارزانی داشته و هر حجّتی را که بدان بر تو احتجاج کرده به حدّ نهایت رسانده است، سپس تو را در مورد شکر آزمایش کرد و فضل خود را بر تو ارزانی داشت و فرمود:

«لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» (1)

بنگر چگونه مردی خواهی بود اگر در برابر خداوند ایستادی و از تو درباره ی نعمت هایش سؤال کند که چگونه رعایت کرده ای، و از حجّت هایش که چگونه انجام دادی، و مپندار خداوند متعال با فریفتن از تو راضی است، و نه کوتاهی را از تو پذیراست، هیئات چنین در کتابش نیست چون فرموده است: «لَتُبَيِّنَنَّ لِلنَّاسِ وَ لَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبِّئُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ» (2) الایة. تو می گویی: نیرومند، ماهر و عالمی، با مردم مجادله کردی و بر آنان پیروز شدی و با آنان دشمنی کردی و فرو افکندی، با اعتماد بر فهمت و توانایی ات با رأیت، پس از این فرموده ی خداوند متعال به کجا می روی؟

«ها أَنتُمْ هَؤُلَاءِ جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَمَنْ يُجَادِلِ اللَّهَ عَنْهُمْ

ص: 907

1- ابراهیم 7/.

2- آل عمران 187/.



بدان کم ترین گناهی که مرتکب شدی و بزرگ ترین چیزی که دنبال کردی این است که با ستمگر مأنوس شدی و راه جنایت را برایش آسان نمودی؛ با نزدیک شدن آن گاه که تو را نزدیک کردند و به اجابت کردنت هنگامی که خوانده شدی، پس چه چیزی تو را شایسته ی آن کرد که فردا نامت با مجرمان برده شود و از خواسته هایت پرسیده شود در برابر چشم پوشیت از ستم ستمکاران، تو چیزهایی را گرفتی که از آن کسی که به تو بخشید، نبود. و به کسی نزدیک شدی که حق کسی را باز نگرداند و وقتی تو را به خود نزدیک کرد باطلی را کنار نزد و دعوت کسی را اجابت کردی که دعوت کردن تو از سوی او برای فریبکاری بود. تو را مرکزی قرار دادند که آسیاب باطلشان رویش بچرخد و پلی قرار دادند که از آن به سوی فسادشان بگذرند و نردبانی به سوی گمراهیشان و دعوت کننده ای به سوی هوسرانی شان، در راهشان رفتی، به وسیله ی تو بر علما تردید وارد می کردند و دل های نادانان را به وسیله ی تو در دست می گرفتند. پس نزدیک ترین وزیران و نیرومندترین یارانشان به درجه ای پایین تر از آن چه تو در زمینه ی اصلاح فسادشان و رفت و آمد خاصان و عموم با آنان رسیدی رسیدند، چه اندک است آن چه را که برای تو آباد کردند در کنار آن چه بر تو ویران کردند و چه اندک است آن چه به تو دادند در برابر آن چه از تو گرفتند، پس به خودت بنگر که غیر از تو به آن نگاه نمی کند و آن را محاسبه کن؛ مانند حساب کردن شخصی مسؤل و بنگر چگونه دستور کسی را که با دینش تو را در میان مردم گرامی داشت، بزرگ می شماری و چگونه است نگهداریت از کسی که با لباسش تو را پارسا نمود، و چگونه است نزدیکی و دوری تو از کسی که فرمانت داد که نزدیک او باشی.

تو را چه می شود که از خوابت بیدار نمی شوی و از لغزشت دست بر نمی داری و نمی گویی: به خداوند سوگند برای خداوند در جایگاهی نایستادم مگر

ص: 908

برای آنکه دینی را احیا کنم و باطلی را بمیرانم، شکر تو برای کسی است که کتابش را بر دوش تو گذاشت و دانش خود را نزد تو به ودیعت نهاد، پس چه چیز تو را از اینکه مشمول این آیه باشی در امان می‌دارد:

«فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَى» (1)

تو در سرای ماندن و جاودانگی نیستی، به کوچ کردن فرا خوانده شده‌ای، پس باقی ماندن کسی بعد از یارانش کجا کسی دیده است؟ خوشا به حال کسی که در دنیا بر ترس باشد، و چه دشوار است بر آن کسی که بمیرد و بعد از او گناهانش باقی بماند، تو به نگرانی برای وارث خود به ضرر خودت امر نشده‌ای، کسی شایسته‌ی آن نیست که تو پل گناهان او شوی، لذت سپری شد و نتیجه‌ی آن بماند، چه بدبخت است آنکه شخص دیگری با کسب و کار او سعادت‌مند شود. بر حذر باش که به سراغت آمده‌اند و رهایی یاب که وقت رفتن است؛ تو با کسی معامله می‌کنی که نادانی ندارد، و کسی که بر تو نگهبانی می‌کند، غفلت نمی‌ورزد، آماده شو که مسافرتی بس دور به تو نزدیک شده است و دینت را درمان کن بیماری سختی بر آن وارد شده است، و مپندار که خواسته‌ام تو را توبیخ و سرزنش نمایم و با تو تندی کنم، ولیکن خواستم اندیشه‌ی از دست رفته‌ات را والایی بخشی و بردباری نهان شده‌ات را بازگردانی و یاد کردم فرموده‌ی خدای متعال را «وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ» (2)

آیا کهنسالان و دوستانت را که در گذشتند به فراموشی سپردی، و پس از آنان چون شاخی بی‌همتا باقی ماندی؟ پس بنگر آیا آنان گرفتار آن چه تو شدی، شدند؟ یا وارد چیزی شدند که تو وارد شدی؟ و آیا او را می‌بینی که برایت خیری را ذخیره کرد که آنان آن را منع کردند، یا کاری کردی که از آن بی‌خبر بودند، بلکه آن چه از حال خود در سینه‌ی عموم مردم بدان گرفتار شدی را ندانستی و آنان را به سبب تو

ص: 909

1- اعراف 169/.

2- ذاریات 55/.

مکلف کرد که به اندیشه‌ی تو اقتدا و به فرمان تو عمل کنند. اگر حلال کردی، حلال کردند و اگر حرام کردی، حرام کردند، در حالی که آن به اختیار تو نبود، لیکن رغبتشان به آن چه در دست توست آنان را بر روی تو فرو افکند، و کوری و جهل و حب ریاست و طلب دنیا بر تو و بر آنان غلبه یافت. مگر نادانی و مغروری خود را نمی بینی، و آن چه مردم در بلا و گرفتاری هستند، آنان را به دست کشیدن از کسب و کارشان مبتلا کردی و آنان را به آن چه از آثار علم بر تو است، فریفتی، و نفس هایشان بی تاب شد که بیابند از دانش آن چه تو یافتی و به آن درجه رسند که تو رسیدی، پس به وسیله‌ی تو در دریایی فرو افتادند که کسی به قعرش نمی رسد و در بلایی افتادند که اندازه پذیر نیست، پس خداوند برای ما و تو و آنان یاری دهنده است.

بدان منزلت بر دو گونه است: منزلتی که خداوند به دست اولیائش برای اولیائشان جاری می سازد. خداوند متعال می فرماید:

«أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ» (1)

و چیزی که مرا ترسانید این که همانند کسی باشی که دیش بر او پوشیده باشد و رزقش بر او تنگ باشد، بلاها از او برطرف، فتنه ها از او دور، در عنفوان جوانی، هنگام ظاهر شدن توانایی و کمال شهوت، پس به آن ها بی نیاز شد، تا هنگامی که سنش زیاد شد و استخوانش ساییده و توانش ضعیف و شهوتش و لذتش از بین رفت، دنیا بر او شر باز شده ای را گشود، پس پی آمدهایش او را فرا گرفت و فتنه هایش بر او آویخت و زیبایی هایش چشمان او را فرو بست و منفعت آن برای دیگری صفا یافت. پس منزّه است خداوند! چه بسیار آشکار است این مغبونی و چه زیان آور است این امر. پس وقتی فتنه هایش را بر تو عرضه کردم، چرا یاد نکنی نامه‌ی امیرالمؤمنین عمر را در نامه اش به سعد هنگامی که بر او ترسید از فروافتادن در چیزی که تو در آن افتادی هنگامی که خداوند بر سعد وسعت داد اما بعد؛ از زیبایی آن چه در آن هستی روگردان، تا گذشتگان را ملاقات کنی آنان که در

ص: 910

گورهایشان دفن شدند در حالی که شکمهایشان به پشت هایشان چسبیده است، میان آنان و خداوند حجابی نیست، دنیا آنان را نفریفت و به آن فریفته نشدند، خواستند پس طلب کردند و چیزی نگذشت که ملحق شدند.

پس اگر دنیا چون تویی را در کهنسالیّت و رسوخ دانشت و فرارسیدن اجلت، به این وضع برساند، پس چه کسی نوجوان نادان و کم عقل را ملامت می کند؟ ما از آن خداوندیم و به سوی او باز می گردیم، بر چه کسی تکیه کنیم و نزد چه کسی یاری طلبیم. نزد خداوند شکایت آن چه را که از تو می بینیم، می بریم. و سپاس می گوئیم خداوند را که از آن چه تو را به آن مبتلا کرده است، ما را دور فرموده است. والسلام علیک ورحمة اللّٰه تعالیٰ.» (1)

### شرح حال ابو حازم اعرج

پوشیده نیست که ابو حازم اعرج از بزرگان دانشمندان اهل سنّت و از رجال مشهور صحاح ششگانه است. ابن حبان گوید: «سلمة بن دینار... راوی مردم مدینه و از عابدان و زاهدان آن بود، سلیمان بن عبدالملک زهری را نزد او فرستاد تا پیش او رود. زهری به او گفت: امیر را اجابت کن. به او گفت: مرا نیازی به او نیست. اگر او حاجتی دارد، نزدم آید.» (2) و ابن اثیر گفت: «از عابدان و ثقه های اهل مدینه، و از تابعان مشهورش بود...» (3) و ذهبی گوید: «یکی از بزرگان... ابن خزیمه گفت: ثقه است و در دوراننش مانند او نبود. سال 140 یا 135 یا 142 درگذشت.» (4) و نیز ذهبی گوید: «منقبت های ابو حازم بسیار است. او فقیهی مورد اعتماد و

ص: 911

1- حلیة الأولیاء / 3/ 246-249.

2- الثقات / 4/ 316.

3- جامع الأصول: دست نویس است.

4- الکاشف / 1/ 134.

والا قدر است.» (1) و ابن حجر گوید: «ثقه ای عابد بود که در حدود پنجاه سالگی در خلافت منصور درگذشت.» (2)

## وضع پدر و جدّ زهری

و پوشیده نیست که زهری دشمنی با اهل البیت را از نیاکانش به ارث برده است. «پدر جدش عبدالله بن شهاب در جنگ بدر با مشرکان بود و یکی از کسانی بود که در روز احد پیمان بستند که اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دیدند او را یا کسی را که در جلوی ایشان است به قتل برسانند.

و روایت شده است: به زهری گفته شد: آیا جدّ بدر را دید؟ گفت: آری ولی از آن طرف. یعنی در صف مشرکان بود.

و پدرش مسلم همراه مصعب بن زبیر بود...» (3) بلکه بعضی علما آورده اند که: جدّش همان کسی است که صورت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را زخمی کرد. (4) 4 - شهرت او در مخفی داشتن اسناد حدیث ها (تدلیس) - ذهبی گوید: اسناد حدیث های نادر را مخفی می کرد. (5) و هم چنین گوید: «قدامة سرخسی گفت که یحیی بن سعید گفت: مرسل زهری از مرسل غیرش بدتر است...» (6) و سبط ابن عجمی در «التبیین لأسماء المدلسین» از او نام برده و دقیقاً تصریح کرده است که «به تدلیس

ص: 912

- 
- 1- تذکرة الحفاظ / 134 1.
  - 2- تقریب التهذیب / 316 1.
  - 3- وفيات الأعيان / 317 3.
  - 4- در «الاستیعاب» و «أسد الغابة» شرح حال عبدالله بن شهاب را نگاه کنید و نیز غزوه ی احد را در کتاب های سیره: السيرة النبوية از ابن هشام و زادالمعاد و ابن قیّم و سبل الهدی و الرشاد و انسان العیون از نورالدین حلبی.
  - 5- میزان الاعتدال / 40 4.
  - 6- تذکرة الحفاظ / 108 1.

هم چنین، ولی الله دهلوی خود از حدیث زهری درباره ی متعه در کتاب «قره العینین» دوری کرده و گفته است: آن چه را او روایت کرده، ثقه ها روایت نکرده اند. و چنان چه کسی در این مطلب نیازمند تفصیل بیشتری باشد به مبحث تحریم المتعه در کتاب «تشید المطاعن» مراجعه کند.

### بررسی دلالت حدیث شیر

و چهارم: حدیث شیر هم از نظر معنی و هم از نظر دلالت مورد نکوهش قرار گرفته است. زیرا آن زمان در میان اصحاب کسانی بودند که از عمر بن خطاب برتر بودند، و این حدیث چنین اقتضا دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مفضل را بر فاضل ترجیح داده باشد که قطعاً قبیح است. و نسبت دادن قبیح به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جایز نیست.

و هم چنین: با آیین اهل سنت در تفضیل منافات دارد چون بیانگر برتری عمر بن خطاب بر ابوبکر خواهد بود...

و نیز: با واقع و عیان در تعارض است، چون همگان نادانی عمر را از روشن ترین مسأله ها دانسته اند. پس اگر حدیث بهره ای از صحّت می داشت، و عمر قطره ای از دریا های دانش های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را حتّی در عالم خواب به دست آورده بود، به این درجه از نادانی و کودنی نبود... تا آن جا که این گفته اش را روایت کردند:

«من بعد از خودم چیزی مهم تر از کلاله برای خودم باقی نمی گذارم، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از زمانی که با او مصاحبت کردم نسبت به چیزی به تندی سخن نگفت آن گونه که درباره ی کلاله (1) به تندی سخن گفت. و درباره ی چیزی به ایشان مراجعه نکردم آن گونه که درباره ی کلاله مراجعه کردم، تا این که با انگشتش محکم به سینه ام زد و گفت: ای عمر آیا آیه ی صیف که در پایان سوره ی نساء است، تو را بسنده نیست.» (2)

ص: 913

1- مردی که بمیرد و پدر و پسری نداشته باشد.

2- مسند احمد 1/ 27.

و از او روایت شده که درباره ی کلاله گفت: «پیامبر امیدی نداشت که من آن را بفهمم و رسول خدا فرمود آن چه که فرمود.» (1) و از این جایی اطلاعی سازنده ی خبر از حال واقعی عمر دانسته می شود. از آن گذشته این حدیث چه ارتباط و نسبتی با حدیث انا مدینه العلم دارد؟ و اگر درستی سند آن را هم بپذیریم، و ثابت بودن معنایش را فرض کنیم، نهایت مدلولش این است که مقدار بسیار اندکی از دانش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که سر ریز کرده، برای عمر بن خطاب حاصل شده است و کسی که مقدار بسیار اندکی از دانش را به دست آورده کجا و آن کس که باب مدینه العلم است کجا؟!!

حدیث مدینه العلم دلالت بر برابری میان پیامبر و علی علیهما السلام در دانش دارد. و این مطلب پیشتر با متن گفته های استوانه های اهل سنت محقق شد. و حدیث شیر دلالت بر دست یابی به زیاده ای از دانش پیامبر برای عمر دارد، که این را نیز استوانه های اهل سنت دقیقاً گفته اند. حافظ ابن حجر گوید: «گفته اش: باب فضل العلم. فضل در این جا به معنی افزونی است. یعنی آن چه از آن سر ریز کرد.» (2) ... و در شرحش در کتاب المناقب گوید: «این جا مراد از علم، علم به سیاست بر مردم با کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، و عمر به آن اختصاص یافت به علت طولانی بودن مدتش نسبت به ابوبکر، و متفق بودن مردم در اطاعت از او به نسبت

ص: 914

---

1- کنز العمال / 78 11: «از سعید بن مسیب نقل شده که گفت: عمر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: چگونه از کلاله ارث برده می شود؟ گفت: مگر نه این که خداوند آن را بیان فرموده است؟ و آیه «وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةً» تا پایان آیه (نساء 12) را تلاوت فرمود. و عمر چیزی نمی فهمید. پس خداوند نازل فرمود: «يَسِّرْ تَقْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ» تا پایان آیه (نساء 176). عمر باز هم نفهمید. پس به حفصه گفت: اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را با آرامش خاطر دیدی درباره ی آن پرسش کن! سپس گفت: پدرت این را برایت یاد کرد؟ نمی بینم که پدرت ابداً آن را بداند و می گفت: نمی بینم که هرگز آن را بدانم و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود آن چه فرمود. ابن راهویه و ابن مردويه. و این صحیح است.»

2- فتح الباری / 146 1.

عثمان. مدّت خلافت ابوبکر کوتاه بود، و کشورگشایی ها که بزرگ ترین سبب اختلاف است، در زمان او زیاد نشد، و با این همه عمر با مدّت طولانی خلافتش، مردم را سیاست کرد، به گونه ای که کسی با او مخالفت نکرد، سپس در خلافت عثمان اختلاف گسترش یافت، پس گفته ها منتشر شد و دیدگاه ها اختلاف پیدا کرد، و آن چه برای عمر از سرسپردگی مردم اتّفاق افتاد برای او رخ نداد. پس از آن جافته ها به وجود آمد تا اینکه کار به قتل او کشیده شد. و علی جانشین شد و کار جز به افزایش اختلاف و انتشار فتنه ها نینجامید.» (1) و در کتاب «التعبیر» گوید: «اما اعطای اضافه علم به عمر، در آن اشاره است به آن چه عمر از علم به خداوند به دست آورد، به گونه ای که درباره ی خدا سرزنش ملامت کننده ای او را باز نمی داشت...» (2) و نیز دیگرانی از شرح کنندگان بخاری چنین گفته اند مانند عینی و قسطلانی. مراجعه کنید.

و هیچ یک از آنان با استناد به این حدیث ساختگی دروغین جرأت اعتقاد به برابری پیامبر و عمر در دانش را نکرده است...

### بررسی سندی حدیث پیراهن (قمیص)

و پنجم: حدیث پیراهن را که ولی الله برای مقابله با حدیث مدینه العلم آورده است از خواب های آشفته ی گذشتگان سنی است و در اخبار شیعه ی امامیه اثری از آن نیست؛ بر خلاف حدیث مدینه علم که هر دو فرقه نسبت به آن اتّفاق دارند و همین برای باطل بودن سخن ولی الله بس است.

علاوه بر این، این حدیث مانند حدیث شیر قدح شده است. و مدار اکثر اسنادهای بخاری است ابن شهاب زهری است که حال و وضع او را دانستید. و اگر خواستید به آن چه آوردیم، اطمینان پیدا کنید به سندش در «صحیح بخاری» بنگرید که گوید: ما را حدیث کرد محمد بن عبیدالله ابراهیم بن سعد از صالح

ص: 915

---

1- همان مدرک / 35 7.

2- همان مدرک / 332 12.



از ابن شهاب از ابوامامه بن سهل که شنید ابوسعید خدری می گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در حالی که خوابیده بودم، مردم را دیدم که بر من عرضه می شوند و بر آنان پیراهن هایی است، بعضی به سینه و بعضی پایین تر از آن می رسید و عمر بن خطاب بر من عرضه شد و بر او پیراهنی بود که بر زمین می کشید.

گفتند: ای رسول خدا آن را به چه چیز تأویل می کنید؟ فرمود: دین. (1) «ما را حدیث کرد یحیی بن بکیر، از لیث، از عقیل، از ابن شهاب، از ابوامامه بن سهل بن حنیف از ابوسعید خدری که گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: در حالی که خواب بودم، مردم را دیدم که بر من عرضه می شوند بر آن ها پیراهن هایی بود، بعضی از آن ها به سینه و بعضی به پایین تر از آن می رسید. و عمر بر من عرضه شد در حالی که بر او پیراهنی بود که بر زمین می کشید. گفتند: ای رسول خدا آن را به چه چیز تأویل کردی؟ فرمود: دین.» (2) «باب القمیص فی المنام. ما را حدیث کرد علی بن عبداللّه، از یعقوب بن ابراهیم، از پدرش، از صالح، از ابن شهاب، از ابوامامه بن سهل، که شنید ابوسعید خدری می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در حالی که خواب بودم دیدم مردم بر من عرضه می شوند و بر آنان پیراهن است؛ بعضی به سینه هایشان و بعضی به پایین تر از آن می رسید، و عمر بن خطاب بر من گذر کرد در حالی که بر او پیراهنی بود، که به زمین می کشید، گفتند: ای رسول خدا به چه چیز آن را تأویل کردی؟ فرمود: دین.» (3) این از یک جهت است، و از جهتی دیگر می بینید زهری گاهی حدیث را به ابوسعید خدری نسبت می دهد، آن گونه که در روایت های ذکر شده ی بخاری است، و گاهی با ابهام آن را به بعضی اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت می دهد همان گونه که در روایت ترمذی آمده است که گوید: «ما را حدیث کرد حسین بن محمد جریری بلخی،

ص: 916

- 1- صحیح بخاری: کتاب الایمان / 74 1.
- 2- صحیح بخاری کتاب المناقب / 73 5.
- 3- صحیح بخاری کتاب التعبير / 657 9.

از عبدالرزاق، از معمر، از زهري، از ابوامامة بن سهل بن حنيف، از بعضی اصحاب پیامبر که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در حالی که خواب بودم دیدم مردم بر من عرضه می شوند و بر آنان پیراهن هایی است، بعضی به سینه و بعضی به پایین تر از آن می رسید، پس عمر بر من عرضه شد در حالی که بر او پیراهنی بود که بر زمین می کشید. گفتند: ای رسول خدا پس به چه چیز آن را تأویل کردی؟ فرمود: دین. «(1) زهري به دست بردن در اسنادها شهرت دارد، که بیشتر نیز در نکوهش های او به آن اشاره شد، و هر کس به شرح حال او در کتاب های رجال مراجعه کند این مطلب را ملاحظه می کند، بنابراین آشفتگی او درباره ی این حدیث موجب سستی و ضعف آن نزد اهل انصاف و دقت نظر می گردد.

### بررسی دلالت حدیث پیراهن

در این حدیث است که پیراهنی روی عمر بود که بر زمین می کشید، لیکن بلندگرفتن پیراهن و به زمین کشیدنش از چیزهایی است که وعید بر آن ثابت شده است، همان گونه که بر کسی که به حدیث های «کتاب اللباس» در «صحیح بخاری» بنگرد، پوشیده نمی ماند. و گویی جاعل این حدیث از پیامد این حدیث و نسبت تقریر فعل نامشروع به صاحب شریعت صلی الله علیه و آله و سلم، غفلت ورزیده است.

و از این رو بعضی شارحان گفته اند که کشیدن پیراهن در بیداری مذموم و در خواب محمود است. ولیکن دلیلی بر آن ندارند و استناد به نفس این حدیث مصادره به مطلوب است... ابن حجر و قسطلانی گویند: «این از مثال هایی است که شرعاً در خواب ستوده و در بیداری مذموم می شود، منظور بر زمین کشیدن پیراهن است، از جهت این که وعید بر طولانی بودن پیراهن ثابت شده است.» (2) و از چیزهایی که از نظر دلالت، دلیل بر باطل بودنش است، این که: این با مذهب اهل سنت منافات دارد چون دلیل است بر برتری عمر بر ابوبکر، پس این

ص: 917

1- صحیح ترمذی / 4/ 467.

2- فتح الباری / 12/ 333، ارشاد الساری / 10/ 141.

گروه ناچار شدند که به گونه ای آن را توجیه و تأویل کنند - که اگر در بخاری نبود آن را حذف می کردند - لیکن گفته ها و کلماتشان سست و متناقض است، «آن چه را که روزگار فاسد کرد، عطار اصلاح نمی کند»:

ابن حجرگوید: «به این حدیث اشکال کردند که از آن لازم می آید عمر افضل از ابوبکر صدیق باشد و پاسخ به آن چنین است: ابوبکر از عمومی که در عبارت «مردم بر من عرضه شدند» هست، تخصیص می خورد. پس شاید ابوبکر در میان کسانی که آن گاه بر پیامبر عرضه شدند، نبود و این که بر عمر پیراهنی بود که بر زمین می کشید لازمه اش نیست که بر ابوبکر پیراهنی بلندتر و بهتر نباشد، شاید که چنین بوده است، بلکه آن گاه مراد بیان فضیلت عمر بوده پس به آن بسنده کرده است. و الله أعلم.» (1) «و در آن فضیلت عمر است: و پاسخ به اشکال در ظاهرش بیشتر آمد و توضیح این که لازمه اش این نیست که او از ابوبکر افضل باشد. خلاصه مطلب از این قرار است: مراد از افضل کسی است که ثواب بیشتر داشته داشته باشد و اعمال، نشانه ثواب است، پس هر کس عملش بیشتر بود، دینش قوی تر است، و کسی که دینش قوی تر بود، ثوابش بیشتر است، و کسی که ثوابش بیشتر بود، افضل است، پس عمر افضل از ابوبکر می شود. و فشرده ی پاسخ چنین است: در حدیث تصریحی به این مطلوب نیست، پس احتمال دارد که ابوبکر همراه مردم به ایشان عرضه نشده باشد، یا اینکه پیش از آن عرضه شده و یا این که اصلاً عرضه نشده باشد، یا هنگامی که عرضه شده بر او پیراهنی بلندتر از پیراهن عمر بوده است، و احتمال دارد سر سکوت درباره ی او، بسنده کردن باشد به آن چه از فضیلت او دانسته شده است و احتمال دارد که او نام برده شده باشد ولی راوی آن را فراموش کرده باشد، و اگر بپذیریم که اصل بر نادرستی همه این احتمالات باشد، پس با حدیث هایی که دلالت بر فضیلت صدیق دارد معارض خواهد بود که آن ها تواتر معنوی دارند و مورد اعتماد هستند. و قوی ترین این احتمال ها این است که ابوبکر

ص: 918

همراه با آن‌ها نبوده و مراد از حدیث توجّه دادن به این است که عمر از کسانی است که برتری بسیار در دین به دست آورده است و در آن چیزی نیست که تصریح کند که این صفت منحصر به اوست.» (1) شرح کنندگان دیگر بخاری نیز همین‌طور گفته‌اند، به عینی و قسطلانی در بحث‌های ذکر شده مراجعه کنید.

و هم چنین: اگر این حدیث صحیح باشد، زشتی نادانی عمر ظاهر نمی‌شود، چون آنان در شرحش گفته‌اند که دین عورت نادانی را می‌پوشاند. و ابن حجر در کتاب التبعیر گوید: «ابن عربی گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن را به دین تأویل فرمود؛ چون دین عورت نادانی را می‌پوشاند همان‌گونه که پیراهن عورت بدن را می‌پوشاند.» ... در حالی که عورت نادانی عمر برای هر نگرنده در احوال و سیرت او، نمایان است، همان‌گونه که در کتاب‌های یاران بزرگوار ما به تفصیل آمده است به ویژه «تشید المطاعن»... و شاید که واضع حدیث از حقیقت حال خلیفه آگاهی نیافته است و الا آن را جعل نمی‌کرد و این چنین دروغ‌گویان با عمل کردشان رسوا می‌شوند و خداوند به آن چه می‌سازند و انجام می‌دهند آگاه است.

### هشدار و تنبیه

احتجاج ولی الله دهلوی به خبر رؤیای شیر و حدیث رؤیای پیراهن برای دانش عمر بن خطاب، به روشنی دلالت دارد بر اینکه دست‌او از حدیث شایسته‌ای برای احتجاج در این باب، خالی است؛ و الا به دو خواب ساختگی نمی‌آویخت، آن هم برای رویارویی با حدیث مدینه العلم که هر دو فرقه بر آن اتفاق دارند. لیکن امامیه برای اثبات اعلمیت سرورمان امیرالمؤمنین علیه السلام از تمام خلائق پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به حدیث مدینه و همانندش از حدیث‌های معتبر افزون بر آیات قرآنی تمسک می‌جویند... لیکن اعلمیت ایشان از راه خواب‌ها نیز ثابت شده است از علم

ص: 919

تعبیر خواب ثابت شده است هر کس امام علیه السلام را در خواب ببیند خداوند دانش را روزی او می فرماید، و این نیست جز اعلم امت بودن او بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، و به این مرتبه هیچ یک از اصحاب دیگر ایشان نایل نشده است... و این است گفته های صریح بعضی دانشمندان اهل سنت در این زمینه:

ابوسعبد خرگوشی گوید: «اگر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب را زنده ببیند، دانش به او کرامت می شود و شجاعت و پارسایی روزی اش می شود.» (1) و خلیل بن شاهین ظاهری می گوید: «هر کس علی بن ابی طالب را ببیند، جایگاهی والا، مکانی بلند و زبانی رسا، شجاعت، و قلبی توانا، مؤثر و مصدق خواهد داشت. و گفته شده است: هر کس او را ببیند در حالی که چهره ای شاد داشته باشد، شجاعت و دانشی به دست می آورد و هر کس ایشان را در محلی زنده ببیند، مردم آن محل دانش و عدالت و انصاف به دست می آورند و ستم و گمراهی از آنان برداشته می شود.» (2) و عبدالغنی ابن نابلسی گوید: «اگر عالمی او را ببیند، علم و عبادت و جلال و توان بر مناظره به دست می آورد.» (3) گوید: «چه بسا رؤیت او در خواب دلالت داشته باشد بر خلافت و امامت و سفرهای سخت، و غنیمت ها برای مؤمنین و نمایاندن کرامت ها، هر کس او را ببیند دانش و بخشندگی و شجاعت و پارسایی به او کرامت می شود، و هر کس او را زنده ببیند، مورد حسد واقع شود و خداوند به او حکم و نفوذ فرمان و پارسایی و پیروی سنت عطا می فرماید.»

### ادعای نزدیک بودن آن چه در فضیلت ابن مسعود وارد شده به حدیث مدینه

سپس ولی الله دهلوی ادعا کرده آن چه در فضیلت عبدالله بن مسعود وارد

ص: 920

1- کتاب التعبیر - الباب الرابع.

2- الاشارات فی علم العبارات / 2/ 25، حاشیه ی «تعطیر الأنام».

3- تعطیر الأنام فی تعبیر المنام / 2/ 77.

شده به حدیث «أنا مدينة العلم وعلی بابها» نزدیک است... و این ادعا مردود است، چون آن چه دهلوی به آن اشاره کرده از چیزهایی است که تنها اهل سنت می گویند، و آن چه یک جانبه است با آن چه مورد اتفاق دو طرف است مقایسه نمی شود، همچنین حدیث هایی که درباره ی دانش ابن مسعود روایت کرده اند با حدیث مدینه از جهت سند برابری نمی کند. حدیث مدینه همان گونه که پیشتر بیان کردیم حدیثی متواتر است، و آن حدیث ها به حدّ تواتر نرسیده اند، آن گونه که بر مراجعه کننده ی به آن ها پوشیده نمی ماند و غیر متواتر با متواتر به هم نزدیک نمی شوند.

از آن گذشته، ابن مسعود خود از شاگردان امیرالمؤمنین علیه السلام است و از کسانی است که به اعلمیت حضرتش اعتراف کرده است که ان شاءالله بعد از این به تفصیل خواهد آمد. پس هر فضیلتی که برای او ثابت شود به برکت شاگردی نزد امام علیه السلام است، پس هر چه در حقش روایت می کنند تأییدکننده ی خواسته ی امامیه است نه مخالف آن.

### **ادعای نزدیک بودن آن چه در فضیلت عایشه وارد شده با حدیث مدینه**

اما ادعایش در مورد نزدیک بودن آن چه در فضیلت عایشه وارد شده به حدیث أنا مدينة العلم وعلی بابها ضعیف تر از ادعای پیشین اوست؛ از این رو که از طریق اهل سنت یک حدیث هم در برتری عایشه ثابت نشده است و بیان آن بر ادعاکننده است و بر ماست که بر سرش با روشن ترین دلیل و برهان بگوئیم! و حتی با پذیرفتن آن، باز از حدیث هایی است که اهل سنت به تنهایی آورده اند و هم ردیف حدیثی نیست که دو طرف بر آن اتفاق دارند.

نیز عایشه خود به اعلمیت امام علیه السلام اعتراف می کند آن گونه که خواهد آمد پس چگونه می توان ادعا کرد آن چه درباره ی او آمده است با حدیث أنا مدينة العلم وعلی بابها، را معارضه دارد؟! و نیز، نادانی او نسبت به فرموده ها و حالت های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم واستدراک های باطل او نسبت به اصحاب پیامبر، از قضیه های مشهور است و در این زمینه کتاب های ویژه ای تألیف شده است مانند «الإصابة لإیراد ما

استدرکته عائشة علی الصحابة» از زرکشی، و «عین الإصابة فی استدراک عائشة علی الصحابة» از سیوطی...

### ادعای نزدیک بودن آن چه در برتری معاذ و ابی وارد شده، به حدیث مدینه

همین اشکالات در مورد معارضه فضیلت های معاذ بن جبل و ابی بن کعب با حدیث انا مدینه العلم و علی بابها مطرح است. پس اگر در این باب چیزی درباره آن دو وارد شده و سندش اثبات گشته باشد، حدیثی است که تنها اهل سنت آن را نقل کرده اند و قطعاً از اخبار آحاد است و آن چه چنین است، در برابر حدیث مدینه العلم که متواتر و مورد اتفاق همگان و دلالت کننده بر عصمت و اعلمیت مطلقه با دلیل ها و وجه های محکم و فراوان می باشد، مقاومت نمی تواند.

با توجه به آن چه آوردیم نادرستی سخن اخیرش ظاهر شد که می گوید اصحاب مذکور بشارت دهندگان به دانش می باشند و کسانی هستند که دستور به فراگیری دانش از آنان وارد شده است. زیرا که بشارت دهی آنان به دانش اثبات نشده است؛ چه رسد به فرمان به فراگیری از آنان، و هر کس چنین ادعا کند اثبات هم بر اوست و اگر پذیرفته شود که ابن مسعود و ابی به دانش نوید داده شده اند، دستور به فراگیری از آنان کجاست؟ و اگر هم پذیرفته شود، به میمنت شاگردی نزد امام علیه السلام است و این منافاتی با اثبات اعلمیت ایشان ندارد.

### درنگی همراه با سرزنش

هم چنین اگر امر چنان باشد که دهلوی آورده است، پس چرا عمر، ابن مسعود را از انتشار دانش اش نهی و از فراگیری امت از او جلوگیری کرد؟!... و دهلوی خود آورده است: «از محمد بن سیرین نقل شده که گفت: عمر به ابن مسعود گفت: مرا خبر داده اند که فتوا می دهی در حالی که امیر نیستی، همه چیز را به من

واگذار. دارمی آن را نقل کرد.» (1) و چرا عثمان نسبت به او کرد آن چه را کرد، که کتاب ها و نوشته ها مملو از آن است؟!

و نیز: چرا عمر بر ابی بن کعب سخت گرفت و با او در جاهای بسیاری درشتی و بی احترامی کرد:

از جمله: در فرموده خدای متعال: «إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ» (2) حاکم گفت: « ما را حدیث کرد ابوعباس محمّد بن یعقوب، از عباس بن ولید بن مزید، از محمّد بن شعیب بن شاپور، از عبداللّه بن علاء بن زبر، از بسر بن عبیداللّه، از ابودریس، از ابی بن کعب که گفت: مشغول خواندن این آیه بود: إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ، و لو حمیتم کما حموا لفسد المسجد الحرام، فأنزل الله سکینه علی رسوله. این خبر به عمر رسید، پس بر او تندی کرد و کسی را نزد او فرستاد در حالی که شتر خود را آماده می کرد، بر او وارد شد، عدّه ای از یارانش را خواند که زید بن ثابت در میان آنان بود. آنگاه گفت: چه کسی سوره ی فتح را می خواند؟ زید به ترتیبی که امروز می خوانیم آنرا قرائت کرد، عمر به او خشم گرفت، ابیّ به او گفت: سخن بگویم؟ گفت: بگو. گفت: می دانی که من بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد می شدم و بر من قرائت می کرد و شما کنار در بودید، اگر دوست داشتی که بر مردم بخوانم آن گونه که مرا قرائت فرمود می خوانم، و الا تا زنده ام یک حرف قرائت نمی کنم. به او گفت: بر مردم قرائت کن. این حدیث به شرط شیخین صحیح است و آن دو آن را نقل نکردند.» (3)

و متقی روایت کرد: «از ابودریس خولانی نقل شده که گفت: ابیّ قرائت می کرد: إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ و لو حمیتم کما حموا لفسد المسجد الحرام، فأنزل الله سکینه علی رسوله، این قرائت به عمر رسید و بر او

ص: 923

1- قرّة العینین / 188.

2- فتح 26/.

3- المستدرک علی الصحیحین / 225 2.



تندی کرد. نزد او فرستاد، بر او وارد شد، مردمی از یارانش را دعوت کرد که زید بن ثابت در میانشان بود، گفت: چه کسی از شما سوره ی فتح را قرائت می کند؟ زید بر قرائت امروز قرائت کرد. عمر به او خشم گرفت. ابی گفت: سخن بگوییم؟ گفت: بگو. گفت: دانسته ای که من بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد می شدم و بر من قرائت می کرد و تو کنار در بودی، پس اگر دوست داشتی آن گونه که بر من قرائت کرد بر مردم قرائت کنم و آلا تا زنده ام یک حرف بر کسی قرائت نمی کنم! گفت: بلکه بر مردم قرائت کن. (نسائی و ابن ابوداؤد در المصاحف، حاکم.) و ابن خزیمه بخشی از آن را روایت کرد. (1) و ولی الله دهلوی خود آن در «المقصد الثانی» از «إزالة الخفاء» و در «قرة العینین» به نقل از حاکم روایت کرده است.

و از آن جمله است: این فرموده خدای تعالی: «مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلِيَانِ» (2) متقی گفت: از ابومجلز نقل شده که گفت: ابی بن کعب قرائت کرد: «مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلِيَانِ». عمر گفت: دروغ گفتی. گفت: تو دروغ گوتری. مردی گفت: امیرالمؤمنین را تکذیب می کنی؟! گفت: بزرگ داشت من در حق امیرالمؤمنین شدیدتر از تو است، ولیکن او را به قصد تصدیق کتاب خداوند تکذیب کردم، و تکذیب امیرالمؤمنین در مورد کتاب خداوند، را تصدیق نکردم. عمر گفت: راست گفت. عبد بن حمید و ابن جریر، عد (3) از آن جمله است: در فرموده اش تعالی «وَاللَّسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ» (4) متقی روایت کرد: «از عمر بن عامر أنصاری: عمر بن خطاب قرائت کرد: «وَاللَّسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ» کلمه ی الانصار را رفع داد و آن را با واو به الَّذِينَ ملحق نکرد. زید بن ثابت به او گفت: وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ. عمر گفت: الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ باحسان. زید گفت: امیرالمؤمنین دانایتر است.

ص: 924

1- کنز العمال / 2، 568، 594.

2- مائده 107/.

3- کنز العمال / 2، 596.

4- توبه 100/.

عمر گفت: اَبی بن کعب را برایم بیاورید. پس درباره ی آن از او پرسید، اَبی گفت: وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ . پس هر یک از آنان با انگشش به بینی دوستش اشاره کرد.

ابی گفت: به خداوند سوگند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن را بر من قرائت کرد در حالی که تو آن وقت گندم می فروختی، عمر گفت: آری چنین است. بنابراین، اَبی را پیروی می کنیم. ابو عبید در فضائلش، و ابن جریر و ابن منذر و ابن مردویه. [\(1\)](#)

## کلامی دیگر از ولی الله

در جای دیگری از «قره العینین» ولی الله دهلوی «علم» را در حدیث «أنا مدينة العلم و علی بابها» به دانش باطن اختصاص داده است، با ادعای یکسان بودن علم ظاهری امام و دیگر اصحاب... سپس گوید این حدیث همانند حدیث هایی است چون: یک چهارم دانش را از این حمیراء بگیرید. به دو نفر بعد از من ابوبکر و عمر اقتدا کنید. برای شما آن چه را ابن اُم عبد پسندید، می پسندم. [\(2\)](#) پس گوئیم: اما تخصیص به علم باطن دلیلی ندارد، بلکه حدیث مطلق است، و دلالت بر اعلمیت مطلق حضرت علی علیه السلام دارد، در علم ظاهر و باطن، نه تنها بر تمامی اصحاب بلکه بر همه ی خلائق - به جز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و دلیل ها و گواه های بر آن در کتاب و سنت و اعتراف اصحاب و بزرگان دانشمندان و دیگران، بسیار است...

اما بطلان ادعای همانند داشتن، از آن چه آوردیم آشکار می شود؛ چون مدلول این حدیث مقام بسیار والایی است که از ویژگی های امیرالمؤمنین علیه السلام به شمار می آید که هیچ یک از اصحاب را در آن بهره ای نیست. و علمای بزرگ بر این مطلب نص دارند... محمّد بن اسماعیل امیر صنعانی گوید: «اگر این مطلب را دانستی، متوجه می شوی که خداوند وصی علیه السلام را به این فضیلت شگفت انگیز اختصاص داده است و شأنش را منحصر به فرد فرموده است؛ برای آنکه او را باب شریفترین چیز در جهان هستی قرار داد که دانش است و آن دانش را هر کسی که

ص: 925

---

1- کنز العمال / 2/ 597.

2- قره العینین / 224.

خواهان است با استمداد از او دریافت می کند، بلکه او باب شریفترین دانش هاست که دانش های نبوی می باشد و آن هم دانش جامع ترین آفریده ی خداوند که سرور فرستادگانش صلی الله علیه و آله و سلم است. و هر شرافتی از این شرافت فرو می ریزد و گذشتگان و آیندگان در برابرش سر تعظیم فرود می آورند.» (1)

### نگاهی به سند حدیث «از حمیراء بگیریید»

اما اینکه او گمان کرده حدیث «یک چهارم دانش را از این حمیراء بگیریید» از نظائر حدیث «مدینة العلم» می باشد، از چند وجه باطل است:

1 - حدیث «مدینة العلم» از حدیث های هر دو فریق است، آن چه آورده از احادیثی است که اهل سنت به تنهایی نقل کرده اند، بلکه از دروغ بافی های دهلوی است.

2 - حدیث «مدینة العلم» متواتر است، و آن چه دهلوی آورده اصلاً سندی ندارد.

3 - حدیث «مدینة العلم» از حدیث های صحیح است، و آن چه دهلوی آورده، حتی در کتاب های تألیف شده در مورد احادیث ساختگی، هم یافت نمی شود... آری در گفته های محدثان چیزی نزدیک به آن وجود دارد با نص بر جرح و نکوهش آن: ابن قیم در پاسخ این پرسش: «آیا با ضابطه ای غیر از بررسی سند می توان حدیث ساختگی را شناخت؟» گوید: «فصل: و از آن جمله حدیثی است که فی نفسه باطل باشد، پس باطل بودنش دلالت دارد بر این که از کلام ایشان علیه السلام نیست، مانند حدیث: «المجرة التي في السماء من عروق الأفعاء التي تحت العرش». و حدیث: «إذا غضب الرب أنزل الوحي بالفارسية وإذ رضی أنزله بالعربية»، و حدیث: شش خصلت است که فراموشی به بار می آورد: باقی مانده ی آب موش، انداختن شپش در آتش، بول در آب ساکن، جویدن آدامس و خوردن سیب ترش. و

ص: 926

حدیث: حجامت در پشت فراموشی به بار می آورد، و حدیث: ای حمیراء با آب آفتاب خورده شست و شو مکن که پیسی به بار می آورد. و هر حدیثی که در آن «یا حمیراء» یا نام «الحمیراء» در آن باشد، دروغ و ساختگی است، و هم چنین است:

ای حمیراء گل را نخور که چنین و چنان به بار می آورد و حدیث: بخشی از دینتان را از حمیراء بگیریید. (1) و ابن امیرالحاج بعد از ذکر حدیث نجوم گوید: «دوم - یعنی بخشی از دینتان را از حمیراء بگیریید - بدین معنی است که به زودی خواهید گرفت، پس تعارضی با آن دو حدیث نخست ندارد. و حق این است که آن دو معارضه ای با این دو ندارند.

اما اولی بنابر آن چه آوردیم. و اما در مورد دوم شیخ حافظ ما گوید: اسنادی برایش نمی شناسم، و آن را در کتاب های حدیث نیافتم جز در «النهاية» ابن اثیر که در ماده «ح م ر» آن را آورده است و نقل کننده اش را نیاورده است. و هم چنین آن را در کتاب «الفردوس» اما با لفظ دیگری دیدم که از حدیث انس باز هم بدون اسناد آورده است و با این لفظ: یک سوم دینتان را از خانه ی حمیراء بگیریید. و نویسنده ی مسند الفردوس هم اسنادی برایش نیاورد. و حافظ عمادالدین ابن کثیر گوید که از حافظ مزّی و حافظ ذهبی درباره اش سؤال کردم، آن دو آن را نشناختند. و ذهبی گفت: از حدیث های سستی است که اسنادی برایش شناخته نمی شود، بلکه تاج الدین سبکی گوید: شیخ ما حافظ ابوالحجاج مزّی می گفت: هر حدیثی که در آن لفظ الحمیراء است، اصلی ندارد جز یک حدیث در نسائی که نیاز به این تأویل ندارد. (2) و سخاوی گوید: «حدیث: بخشی از دینتان را از حمیراء بگیریید، استادمان در نقل ابن حجب و از املائی او گوید: برایش اسنادی نمی شناسم... و حافظ عمادالدین نیز چنین آورده است.» (3) سیوطی گوید: «حدیث: بخشی از دینتان را از حمیراء بگیریید از آن اطلاعی

ص: 927

1- قاری این را در «الموضوعات الکبری» آورده است/ 190-191.

2- التقرير و التحبير فی شرح التحرير / 3/ 99.

3- المقاصد الحسنة / 198.

پیدا نکردم. و حافظ عمادالدین ابن کثیر در نقل حدیث های مختصر ابن الحاجب گوید: آن حدیث جداً ناشناخته ای است بلکه حدیث منکری است که از استادمان حافظ ابوالحجاج مزی درباره اش سؤال کردم، پس آن را شناخت و گفت: تا الآن سندی برایش نیافتم. و استادمان ذهبی گفت: از حدیث های سستی است که اسنادی برایش شناخته نمی شود. تمام شد. لیکن در «الفردوس» از حدیث انس آورده است: یک سوم دینتان را از خانه ی عایشه بگیرید. و اسنادی برایش ذکر نکرده است. <sup>(1)</sup> نیز این چنین گفته اند: ابن دبیع زبیدی در «تمییز الطیب من الخبیث» و فتنی در «تذکره الموضوعات» و قاری در «الموضوعات» و «المرقاة» و شوکانی در «القوائد المجموعه فی الأحادیث الموضوعه» و نظام الدین در «الصبح الصادق - شرح المنار» و عبدالعلی در «فواتح الرحموت فی شرح مسلم الثبوت»... و دیگرانی از پیشوایان حدیث و رجال و اصول...

### نگاهی به دلالت حدیث «خذوا عن الحمیراء»

حدیث مورد ادعا دلالت مطابقی بر دانش عایشه بر یک چهارم دین می کند، اما حدیث «أنا مدینه العلم و علی بابها» دلالت دارد بر: احاطه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر تمام دانش های مدینه العلم و بر اعلمیت مطلقه ی ایشان حتی از پیامبران و فرستادگان - جز پیامبران صلی الله علیه و آله و سلم و بر عصمت ایشان... و معنی حدیث مورد ادعا کجا و معنی این حدیث متواتر معلوم کجا؟

### نگاهی به سند و دلالت حدیث «اقتدا»

اما حدیث «اقتدا کنید به آن دو نفری که...» نیز باطل است. اما از نظر دلالت، به خاطر بیشتر وجوه ذکر شده در ابطال حدیث پیشین، و از نظر سند نیز، بیشتر

ص: 928

سخن ابن حزم درباره آن آمد، و در بخش «حدیث ثقلین» و بخش «حدیث طیر» به تفصیل در باره اش سخن گفتیم.

## نگاهی به حدیث

«رضیت لکم...»

و اما حدیث «برای شما آن چه را که ابن ام عبد پسندید، پسندیدم» یعنی عبدالله بن مسعود، پس پاسخ در استدلال به آن، همان پاسخ در استدلال به دو حدیث پیشین است... جز این که دلالت بر فضیلتی برای ابن مسعود ندارد، بلکه سخنی است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در اتفاقی که رخداد فرموده است. حاکم نقل کرده گوید:

«ما را خبر داد ابوالفضل حسن بن یعقوب بن یوسف العدل، از محمد بن عبدالوهاب العبدی، از جعفر بن عون، از مسعودی، از جعفر بن عمرو بن حریت از پدرش که گفت:

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به عبدالله بن مسعود فرمود: بخوان. گفت: من بخوانم در حالی که بر شما نازل شده است؟ فرمود: من دوست دارم از غیر خودم آن را بشنوم. گفت: سوره ی نساء را آغاز کرد تا رسید به «فکیف إذا جئنا من کلّ أمة بشهید و جئنا بک علی هؤلاء شهیداً» (1) پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اندوهگین شد و عبدالله خودداری کرد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: سخن بگو.

در آغاز سخنش خداوند را سپاس گفت و او را ستود و بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درود فرستاد و شهادت حق را بر زبان جاری کرد و گفت: به پروردگاری خداوند و به اسلام به عنوان دین راضی شدیم و برای شما راضی شدم آن چه خداوند و رسولش راضی شد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: برای شما آن چه را که ابن ام عبد پسندید، پسندیدم.

این حدیث صحیح الاسناد است ولی شیخین آن را نقل نکردند. (2) از این گذشته، در بخش «حدیث ثقلین» درباره ی این حدیث بحث کرده ایم به آن جا مراجعه کنید.

ص: 929

1- نساء 41/.

2- المستدرک علی الصحیحین 3/ 319.

و خلاصه، آن چه ولی الله دهلوی آورده است چیز قابل ذکری در برابر حدیث «أنا مدينة العلم و علی بابها» نمی باشد؛ نه از نظر سند و نه از نظر دلالت و هر آن چه ذکر کرده، فقط تعصبی نفرت انگیز و سرسختی آشکاری است...

## 16- با سخن اورنگ آبادی درباره ی این حدیث

### اشاره

قمرالدین اورنگ آبادی در کتابش «نورالکریمین» گوید: « حدیث: أنا مدينة العلم و علی بابها و سدوا کلّ خوخة إلا خوخة ابی بکر و سدوا کلّ خوخة إلا خوخة علیّ، اشاره به کلیت این خانه و درهایش دارد، لیکن اضافه ی در به علی ممکن است که اضافه ی بیاتیّه باشد، چون علی خودش یک در است، همان گونه که عمر در حدیث حذیفه خود یک در بود و در حدیث: أنا مدينة العلم، اشاره به کالایی است که در خانه ی نبوت می باشد که دانش است، اما پول ها و کالاهای دیگر در آن جا نیست. و این عدم و فقدان پول ها و کالاهای حقیقت فقر است. و از این رو فرمود: پیامبران دینار و درهمی به ارث نمی گذارند جز این که دانش را به ارث نهادند؛ هر کس آن را دریافت کرد، بهره ی بسیاری دریافت کرده است...»

این سخن از چند وجه باطل و بیهوده است:

اول: اگر آن طور که او مدّعی است، حدیث مدينة العلم اشاره به کلیت آن خانه داشته باشد، لازم می آید که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خانه ای کلی برای نبوت باشد و از اهل بیت نبوت نباشد ولیکن به این لایحه - با این که با خواسته اش منافات دارد هیچ یک از مسلمانان ملتزم نمی شود، چون از اهل بیت نبوت بودن ایشان صلی الله علیه و آله و سلم از امور مسلم ضروری است و اگر نبوت در خانه ای شکل گیرد بی تردید او و خانواده اش در آن خانه است.

دوم: این که حدیث اشاره به درهای خانه دارد... دانستید که این حدیث ایما و اشاره ای نیست بلکه تصریحی صریح است به این که حضرت امام علی علیه السلام تنها باب مدينة العلم است و این شهر را درهای متعددی نیست جز ائمه ی اطهار علیهم السلام که در عین تعدد و کثرت، یگانگی در آنان متحقق است.

سوم: حدیث خوچه که آن را ذکر کرده، حدیثی ساختگی است، واضح آن را برای مقابله با حدیث بستن درها که در حق پدر ائمه طاهرین وارد شده، ساخته است... و برای توضیح و بیان بیشتر نخست آن را از «صحیح بخاری» نقل کرده، سپس درباره ی سندش صحبت می کنیم.

بخاری گوید: «ما را حدیث کرد عبدالله بن محمد جعفی، از وهب بن جریر، از پدرش، از یعلی بن حکیم، از عکرمة، از ابن عباس که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مرضی که بر اثر آن درگذشت بیرون آمد در حالی که سرش را با پارچه ای بسته بود، پس بر منبر نشست و حمد و ثنای الهی گفت سپس فرمود: کسی از مردم نیست که بیشتر از ابوبکر بن ابوقحافه با جان و مالش بر منت داشته باشد، و اگر از مردم دوستی می گزیدم، ابوبکر را به دوستی می گرفتم ولی دوستی اسلام افضل است، هر دریچه ای (خوچه ای) از این مسجد را ببندید جز دریچه ی ابوبکر.» (1) «ما را حدیث کرد اسماعیل بن عبدالله، از مالک، از ابونضر مولی عمر بن عبیدالله، از عبید یعنی ابن حنین، از ابوسعید خدری که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر منبر نشست و فرمود: خداوند بنده ای را مخیر کرد بین این که هرچه از زیبایی های دنیا می خواهد به او بدهد یا اینکه آن چه را نزد خودش است برگزیند، پس آن چه نزد اوست را برگزید. ابوبکر گریست و گفت: پدران و مادرانمان فدای تو باد. از او تعجب کردیم و مردم گفتند: به این پیرمرد بنگرید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از بنده ای خبر می دهد که خداوند او را مخیر کرده است میان این که از زیبایی های دنیا به او بدهد، یا از آن چه نزد اوست. در حالی که او می گوید: پدران و مادرانمان به فدای تو باد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: کسی که در هم نشینی و مالش بر من منت نهاد ابوبکر است، و اگر دوستی از ائمت برمی گزیدم ابوبکر را برمی گزیدم؛ به دوستی اسلام. دریچه ای از مسجد جز دریچه ی ابوبکر باقی گذاشته

ص: 931



## شرح حال جریر بن حازم

در طریق نخست جریر بن حازم است که افزون بر دیگر بزرگان، بخاری هم او را نکوهش کرده است، ذهبی گوید: «جریر بن حازم ثقه و پیشواست، پیش از مرگش تغییر کرد، پس پسرش وهب او را مخفی کرد، حدیث نگفت تا این که درگذشت.

ابن معین گفت: او در نقل از قتاده ضعیف است. و بخاری گفت: چه بسا که اشتباه می کند.» (2) و ذهبی گوید: «یحیی قطان گفت: جریر در حدیث ضبع می گفت: از جابر از عمر، بعداً آن را از جابر قرار داد که از رسول خدا درباره ی ضبع پرسیده شد. فرمود:

از شکار است. و در این باره دروغ ساخت که اگر مُحرم آن را کُشت یک قوچ بدهد.

ابن جریر از او به نقل از عبدالله پیروی کرد، و به طور کلی جریر از قتاده حدیث های منکری نقل کرده است. عبدالله بن احمد گفت: از یحیی درباره ی جریر بن حازم پرسیدم، گفت: مشکلی ندارد. گفتم: او از قتاده از انس منکرهایی حدیث می کند! گفت: او در نقل از قتاده ضعیف است.» گفت: «بخاری گفت: چه بسا که در چیزی اشتباه می کند.» (3) و ابن حجر گفت: «عبدالله بن احمد گفت: از ابن معین درباره ی او پرسیدم گفت: مشکلی ندارد. گفتم: آیا او از قتاده از انس حدیث های منکری نقل می کند؟ گفت: چیزی نیست او در نقل از قتاده ضعیف است.»

«و ابن عدی گفت: ایوب سختیانی و لیث بن سعد از او حدیث نقل کردند و حدیث های زیادی از مشایخ خود دارد، و او حدیثش راست و در آن صالح است جز در روایتش از قتاده که از او چیزهایی روایت می کند که غیر از آن ها را روایت

ص: 932

1- صحیح بخاری باب هجرة النبی و أصحابه الی المدینة / 138 5.

2- المغنی فی الضعفاء / 129 1.

3- میزان الاعتدال / 393 1.

«و مهنا از احمد گوید: جریر اشتباه بسیار دارد. ابن حیان در «الثقات» گوید: او اشتباه می کرد چون آن چه حدیث می کرد بیشتر از حافظه اش بود.»

«ساجی گفت: بسیار راستگوست، حدیث هایی نقل کرد که در آنها دچار اشتباه شده و مقلوب (1) بود. حسین از اثرم مرا حدیث کرد که گفت: احمد گفت:

جریر بن حازم با وهم در مصر حدیث کرد و حفظ نمی کرد و حدیث کرد مرا عبدالله بن خراش، از صالح، از علی بن مدینی که گفت: به یحیی بن سعید گفتم:

ابوالشهب برایت دوست داشتی تر است یا جریر بن حازم؟ گفت: چه نزدیک اند هر دو. لیکن جریر بزرگ تر بود، و در مواردی اشتباه می کرد، و در ابتدا حدیث ضعیف را از جابر از عمر نقل می کرد، سپس آن را از جابر از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قرار داد. گفت و حدیث کردم از عبدالله بن احمد، از پدرم، از عفان که گفت: ابوجری نصر بن طریف برای شفاعت از کسی نزد جریر رفت که با او صحبت کند جریر گفت: ما را حدیث کرد قتاده از انس که گفت: سر دسته ی شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از نقره بود. ابوجری گفت: قتاده آن را برایمان حدیث نکرد جز از سعید بن ابوالحسن. پدرم گفت: گفته، گفته ی ابوجری است و جریر خطا کرده است.» حسن بن علی حلوانی گفت: ما را حدیث کرد عفان از جریر بن حازم که شنیدم ابوفروه می گفت مرا حدیث کرد همسایه ای که برای دادخواهی نزد شریح رفت، عفان گفت، بیش از یک نفر از اُغصف برایم حدیث کردند که گفت: از جریر از این حدیث ابوفروه پرسیدم، گفت:

حسن بن عماره آن را برایم حدیث کرد.

و عقیلی از راه عفان آن را ذکر کرده و گفته است: جریر بن حازم و حماد بن زید گرد آمدند، جریر شروع کرد به گفتن: شنیدم محمد می گفت: شنیدم شریح می گفت، حماد به او گفت: ای ابوالنضر، محمد از شریح.

و میمونی از احمد نقل کرد که گفت: حدیث او از قتاده غیر از حدیث دیگران

---

1- حدیث مقلوب حدیثی است که به دلیل خطای ذهنی راوی دو کلمه در آن جایجا شده است. (ویراستار)

بود. چیزهایی را باز می داشت و چیزهایی را اسناد می داد. سپس او را ستایش کرد و گفت: صالح است و دارای سنت و فضل است.

و آزدی گفت: جریر راستگوست. از او در مصر حدیث هایی مقلوب نقل شد و حافظ نبود. رشدین و غیر او منکرهایی از او بر دوش گرفتند.

و یحیی حمانی او را به تدلیس نسبت داد. (1)

### شرح حال عکرمة

و در سند آن «عکرمة ی خارجی» است که بدگویی ها از این مرد بسیار است:

ابن سعد در شرح حال او در کتاب «الطبقات» گوید: «ما را خبر داد اسماعیل بن ابراهیم از ایوب که گفت: خبردار شدم از سعید بن جبیر که گفت: اگر عکرمة از حدیث کردنش برای ایشان خودداری می کرد، به سوی او می شتافتند.»

«ما را خبر داد سلیمان بن حرب، از حماد بن زید، از ایوب که گفت: عکرمة گفت: آیا می بینی اینان که در پشت سرم مرا تکذیب می کنند، در برابرم مرا تکذیب نمی کنند؟ پس اگر روبرویم مرا تکذیب کنند به خداوند سوگند که واقعاً مرا تکذیب کرده اند. ما را خبر داد سلیمان بن حرب، از حماد بن زید که گفت: شخصی به ایوب گفت: ای ابوبکر! آیا عکرمة در محل اتهام است؟ ساکت شد. سپس گفت: اما من او را متهم نمی کردم.»

«ما را خبر داد عفان بن مسلم، از حماد بن زید، از ایوب، از ابراهیم بن میسره، از طاووس که گفت: اگر این خدمتکار ابن عباس از خداوند پروا داشت و از حدیثش دست برمی داشت، به سوی او می شتافتند.»

«ما را خبر داد شبابة بن سوار، از ابوالطیب موسی بن یسار، که گفت: عکرمة را دیدم که سوار بر الاغی از سمرقند می آمد، زیرش دو جوال یا دو خورجین بود که در آن حریر بود که فرماندار سمرقند به او جایزه داد و با او غلامی بود. گفت و از عکرمة

ص: 934

در سمرقند شنیدم - که به او گفته شد: چه چیز تو را به این سرزمین آورد؟ - گفت: نیاز.»

مرا خبر داد شبابه بن سوار، از شعبه، از عمران بن حدیر که گفت: عکرمه را دیدم که عمامه اش سوراخ شده است، گفتم: می خواهی عمامه ام را به تو بدهم؟ گفت: ما جز از امیران نمی پذیریم.

ما را خبر داد عبدالوهاب بن عطاء عجلی از عمران بن حدیر که گفت: من و مردی نزد عکرمه رفتیم، دیدیم عمامه ای پاره بر اوست، دوستم به او گفتم: این عمامه چیست؟ ما عمامه ها داریم. عکرمه گفت: ما از مردم چیزی نمی گیریم، بلکه از امیران می گیریم. گفتم: انسان بر نفس خود بیناست. ساکت شد. گفتم: حسن گفت: ای فرزند آدم عملت برای تو سزاوارتر است. گفت: حسن راست گفت.»

«ما را خبر داد عبیدالله بن موسی، از حسن بن صالح، از سماک که گفت: در دست عکرمه انگشتری از طلا دیدم.»

«ما را خبر داد محمد بن عمر، از دختر عکرمه که گفت: عکرمه سال صد و پنج درگذشت در حالی که هشتاد سال داشت. ما را خبر داد محمد بن عمر، از خالد بن قاسم بیاضی که گفت: عکرمه و کثیر عزة شاعر در یک روز سال صد و پنج درگذشتند. و دیدم که همه بر آن دو در یک جا بعد از ظهر در محل جنازه ها نماز خواندند. و مردم گفتند: امروز فقیه ترین و شاعرترین مردم مُردند. گفت: و غیر از خالد بن قاسم گفت: مردم از به هم پیوستنشان در مرگ با اختلاف عقیده شان تعجب کردند، عکرمه چنین بود که مانند خوارج با یک نگاه، کسی را تکفیر می کرد، و کثیر عزة شیعی بود که به رجعت ایمان داشت.

عکرمه از ابن عباس و ابوهریره و حسین بن علی و عایشه روایت کرد و ابونعیم فضل بن دکین گفت: عکرمه سال صد و هفت درگذشت و غیر از فضل بن دکین گفت:

سال صد و شش. ما را خبر داد مصعب بن عبدالله بن مصعب بن ثابت زبیری که گفت:

عکرمه اعتقاد خوارج را داشت. یکی از والیان مدینه او را طلبید، نزد داوود بن حصین مخفی شد تا همانجا مُرد. گفتند: عکرمه دارای حدیث و علم بسیار بود و دریایی از دریاها بود، و به حدیثش احتجاج نمی شد و مردم درباره ی او سخن

می گفتند.» (1) و ابن قتیبه گفت: «عکرمه مولی ابن عباس بنده ابن عباس بود و ابن عباس درگذشت در حالی که عکرمه بنده بود. پس علی بن عبدالله بن عباس او را به خالد بن یزید بن معاویه به چهار هزار دینار فروخت. عکرمه نزد علی آمد و به او گفت:

برایت خیری نیست دانش پدرت را به چهار هزار دینار فروختی. پس از او خواست که فروش را فسخ کن. پس معامله را فسخ و او را آزاد کرد و با کنیه ی ابوعبدالله خوانده می شد و جریر از یزید بن ابوزیاد از عبدالله بن حارث روایت کرد که گفت: بر علی بن عبدالله عباس وارد شدم در حالی که عکرمه بر درِ مستراح بسته شده بود.

گفتم: به بنده تان چنین می کنید؟ گفت: این بر پدرم دروغ می بندد. مرا حدیث کرد ابن خلال که گفت: شنیدم یزید بن هارون می گوید: عکرمه به بصره آمد، ایوب و سلیمان تیمی و یونس نزد او آمدند، در حالی که با آنان حدیث می گفت. صدای غنایی شنید، عکرمه گفت: ساکت شوید. گوش داد. سپس گفت: خداوند او را بکشد! خیلی خوب خواند! یا گفت: چه بسیار خوب آواز خواند! اما سلیمان و یونس نزد او باز نگشتند و ایوب نزد او بازگشت. یزید گفت: ایوب کار خوبی کرد.

مرا حدیث کرد ریاشی از اصمعی از نافع مدنی که گفت: کثیر شاعر و عکرمه در یک روز مُردند. ریاشی گفت: مرا ابن سلام حدیث کرد که مردم دنبال جنازه ی کثیر رفتند. و عکرمه اعتقاد خوارج را داشت، و یکی از والیان او را طلبید، پس نزد داوود بن حصین مخفی شد تا همان جا درگذشت. و عکرمه به سال صد و پنج در سن هشتادسالگی مُرد.» (2) «و برد غلام اوست، به او گفت: ای برد! پرهیز از این که بر من دروغ ببندی آن گونه که عکرمه بر ابن عباس دروغ می بست، گفت: هر حدیثی که برد به تنهایی برایتان حدیث کرد و غریب بود، دروغ است.» (3)

ص: 936

---

1- الطبقات، ابن سعد 5/ 228-293.

2- المعارف شرح حال عکرمه/ 258.

3- همان - شرح حال سعید بن مسیب/ 248.

طبری در «ذیل المذیل» گفت: «مرا حدیث کرد ضرار بن محمد بن اسماعیل، از اسماعیل، از ابراهیم بن سعد، از پدرش که گفت: سعید بن مسیب به غلامش، برد، می گفت: ای برد بر من دروغ مبند آن گونه که عکرمه بر ابن عباس دروغ می بندد. هر حدیثی که برد به تنهایی از من برایتان حدیث کرد و شما آن را نشناختید، آن دروغ است. ما را حدیث کرد ابن حمید، از جریر، از یزید بن ابوزیاد، از عبدالله بن حارث که گفت: بر علی بن عبدالله بن عباس وارد شدم در حالی که عکرمه به در مستراح بسته شده بود، به او گفتم: این چرا چنین است؟ گفت: بر پدرم دروغ می بندد.»

«و دیگرانی که احتجاج به خبر عکرمه را درست نمی بینند گویند: از اخباری را که عکرمه روایت کرده است، انکار نکردیم؛ بلکه مذهبش را انکار کردیم. و گفتند:

او اعتقاد صفریه از خوارج را داشت، و آن اعتقاد را به ابن عباس نسبت داده است، و این دروغش بر ابن عباس بود.

و از مصعب زبیری حدیث کردم که گفت: عکرمه اعتقاد خوارج را داشت، یکی از والیان مدینه او را طلبید؛ نزد داوود بن حصین مخفی شد و همانجا مُرد.

و از یحیی بن معین آورده است که گفت: مالک بن انس عکرمه را یاد نکرده، تنها به این دلیل که اعتقاد صفریه را برگزیده بود.

در زمان مرگ عکرمه اختلاف کردند بعضی گفتند: سال 105 درگذشت.

محمد بن عمر آورده است که دختر عکرمه گفت که عکرمه سال 105 درگذشت در حالی که هشتاد ساله بود. ابن عمر گفت: و مرا حدیث کرد خالد بن قاسم بیاضی و گفت: عکرمه و کثیر عزه شاعر سال 105 در یک روز مُردند. و دیدم که همگی بعد از ظهر بر آن دو در جایگاه جنازه ها نماز خواندند. پس مردم گفتند:

امروز فقیه ترین مردم و شاعرترین مردم مُردند. گفت: و شخصی غیر از خالد بن قاسم گفت: و مردم از همزمانی مرگ و اختلاف عقیده شان تعجب کردند. در مورد عکرمه گمان می رفت که به عقیده ی خوارج قائل بود و با نگاهی هر کسی را تکفیر می کرد و کثیر شیعی بود و به رجعت ایمان داشت.

حدیث کرد مرا یحیی بن عثمان بن صالح سهمی و گفت: ما را حدیث کرد

ابن بکیر، از درآوردی که گفت: عکرمه و کثیر عزة شاعر در یک روز در مدینه مُردند و جز زنگی ها جنازه ی آن دورا حمل نکردند.

و ابو نعیم فضل بن دکین گفت: عکرمه در سال 107 مُرد.

و از یحیی بن معین روایت شده که گفت: عکرمه سال 105 مُرد.

عکرمه گردشگر در شهرها بود، به بصره رفت و مردمش از او شنیدند و به کوفه رفت و بسیاری از مردمش از او حمل کردند، و به یمن رفت و بسیاری از مردمش در آن جا از او نوشتند و به مغرب رفت و گروهی از مردمش در آن جا از او شنیدند، و به مشرق رفت و در آن جا از او نوشتند.

مرا حدیث کرد یحیی بن عثمان بن صالح، از نعیم بن حماد، از عبد المؤمن بن خالد حنفی که گفت: عکرمه در خراسان نزد ما آمد. به او گفتم: چه چیز تورا به سرزمین ما آورد؟ گفت: آمدم از دینارها و درهم های فرمانداران شما بگیرم.

اما ابوتیمله از عبدالعزیز بن ابورواد روایت کرد که گفت: به عکرمه گفتم:

حرمین را ترک کردی و به خراسان آمدی؟ گفت: وادار به کسب برای دخترانم شدم.

اما مرگش در مدینه ی رسول خدا بود.»

و در تفسیر: «وَلَا مَرْئِيَهُمْ فَلْيَغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ» (1) گوید: «ما را حدیث کرد ابن وکیع، از پدرش، از عبدالجبار بن ورد، از قاسم بن ابوبزة که گفت: مجاهد به من گفت: درباره ی آن از عکرمه بپرس «وَلَا مَرْئِيَهُمْ فَلْيَغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ» پس از او پرسیدم، گفت: اخته کردن. مجاهد گفت: او را چه می شود؟ خداوند لعنتش کند! به خداوند سوگند او می داند که غیر از اخته کردن است. سپس گفت: از او بپرس. از او پرسیدم، عکرمه گفت: آیا فرموده ی خداوند تبارک و تعالی را نشنیده ای: «فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ»؟ گفت: (لدین الله) برای دین خداوند. برای مجاهد نقل کردم گفت: او را چه می شود خداوند رسوایش کند.»

«مرا حدیث کرد مثنی، از مسلم بن ابراهیم، از هارون نحوی، از مطر وراق که

ص: 938

گفت: گفته ی عکر مه در فرموده اش «فَلْيَعْيِرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ» را به مجاهد گفتم. گفت: دروغ گفت «وَلَا مَرْنَهُمْ فَلْيَعْيِرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ» یعنی: (دین الله) دین خداوند.»

و زمخشری در تفسیر این آیه (1) در «کشاف» گوید: «به حسن گفته شد: عکر مه می گوید آن اخته کردن است. گفت: عکر مه دروغ گفت، آن دین خداوند است.»

و شهرستانی گفت: «مذهب ها را به پایان ببریم با نامبردن بزرگان خوارج از متقدمین: عکر مه، و ابوهارون عبدی، و ابوالشعثاء، و اسماعیل بن سمیع.» (2) و یاقوت در شرح حال عکر مه گوید: «بنا بر آن چه به خط صولی از کتاب بلاذری خواندم در سال صد و پنج، و گفته شد صد و شش مرد؛ در حالی که سش هشتاد سال بود. و مرگ او و مرگ کثیر عزه ی شاعر در یک روز بود. پس آن دو را گذاشتند و بر آنان نماز خواندند. و کثیر شیعی بود و عکر مه اعتقاد خوارج را داشت.»

حاکم ابوعبدالله محمد بن عبدالله ابن بیع، در تاریخ نیشابور او را یاد کرده است.»

«و قاضی ابوبکر محمد بن جعابی در کتاب «الموالی» از ابن کلبی آورده است که گفت: و عکر مه در مغرب هلاک شد در حالی که وارد اعتقاد حروریه ی خوارج شده بود، پس در مغرب مردم را به حروری شدن دعوت می کرد.»

ابوعلی اهوازی گفت: وقتی عبدالله بن عباس در گذشت، عکر مه بنده ای مملوک بود. علی بن عبدالله بن عباس او را به خالد بن یزید بن معاویه به چهار هزار دینار فروخت. عکر مه نزد علی آمد و به او گفت: تو را خیری نیست. آیا دانش پدرت را می فروشی؟ پس از خالد خواست که معامله را به هم زند و او را آزاد کرد. و او اعتقاد خوارج را داشت و به شنیدن غناء تمایل داشت. و درباره اش گفته شد: او به اربابش دروغ می بست. والله اعلم.

و عبدالله بن حارث گفت: بر علی بن عبدالله بن عباس وارد شدم در حالی که عکر مه به در مستراح بسته شده بود. گفتیم: این کار را با غلامتان می کنید؟ گفت: این بر پدرم دروغ می بندد.

ص: 939

1- النساء/ 119.

2- الملل و النحل/ 123 1.



ابن مسیب به غلامش گفت: بر من دروغ میند آن گونه که عکرمه بر ابن عباس دروغ بست.

و یزید بن هارون گفت: عکرمه غلام ابن عباس به بصره آمد ایوب سختیانی و سلیمان تیمی و یونس بن عبید نزد او رفتند، در حالی که برایشان حدیث می گفت ناگاه آوازی شنید. عکرمه گفت: ساکت شوید؛ گوش فرا داد. سپس گفت: خداوند او را بکشد که خیلی خوب خواند. یا گفت: چه بسیار خوب بود آن چه که گفت. اما سلیمان و یونس نزد او بازنگشتند، و ایوب نزد او بازگشت. یزید بن هارون گفت: ایوب خوب کرد.

ریاشی از اصمعی، از نافع مدنی نقل کرد که گفت: کثیر شاعر و عکرمه در یک روز مُردند. ریاشی گفت: ابن سلام ما را حدیث کرد که: بیشتر مردم دنبال جنازه ی کثیر بودند، چون عکرمه اعتقاد خوارج را داشت، و یکی از والیان او را طلبید. نزد داوود بن حصین مخفی شد تا همانجا به سال صد و هفت مُرد در دوران هشام بن عبدالملک، و آن روز هشتاد ساله بود.»

« حماد بن زانده، ما را حدیث کرد از عثمان بن مرة که گفت: به قاسم گفتم:

عکرمه غلام ابن عباس گفت: ما را حدیث کرد ابن عباس که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از قیرفروش و قیراندود و قرع و سبوی چرب و کوزه فروش نهی فرمود.

پس گفت: ای پسر برادرم عکرمه بسیار دروغ گوشت صبح حدیثی می گوید و شب خلاف آن را می گوید.

یحیی بن بکاء گفت: شنیدم ابن عمر به نافع می گوید: از خداوند بترس - وای بر تو ای نافع - بر من دروغ میند آن گونه که عکرمه بر ابن عباس دروغ می بست.

یزید بن زناد گفت بر علی بن عبدالله بن عباس وارد شدم در حالی که عکرمه به درِ مستراح بسته شده بود. گفتم: او چرا چنین است؟ گفت: بر پدرم دروغ می بندد.» (1)

ص: 940

نووی در شرح حال او گوید: «محمد بن سعد گفت: او دانش بسیار داشت و دریایی از دریاها بود، به حدیث او احتجاج نمی شود، و مردم در باره اش بد می گویند.» (1) و ابن خلکان گفت: «مردم درباره اش بد گفتند چون اعتقاد خوارج را داشت.»

گفت: «عبدالله بن ابوحارث گفت: بر علی بن عبدالله بن عباس وارد شدم در حالی که عکرمه بر در مستراح بسته شده بود. گفتم: به غلامتان چنین می کنید؟ گفت: او بر پدرم دروغ می بندد.» (2) و مزی در شرح حال او گوید: «بشربن مفضل از عبدالله بن عثمان بن خثیم نقل کرد که گفت: من و عبدالله بن سعید از عکرمه درباره ی این آیه پرسیدیم: «والتَّحُلَّ بِاسْمِ قَاتِلِهَا طَلْعُ نَضِيدٍ» گفت: گرد آمدن شیر در آن مانند گرد آمدن شیر زنان هنگام زایمانشان است. گفت: پس نزد سعید بن جبیر بازگشتم و آن را برایش بازگو کردم گفت: دروغ گفت، بسوق (باسق بودن) یعنی طولانی بودن آن.

و اسرائیل از عبدالکریم جزری از عکرمه نقل کرد که او از اجاره ی زمین کراهت داشت. گفت: آن را برای سعید بن جبیر نقل کردم، گفت: عکرمه دروغ گفت:

شنیدم ابن عباس گفت: بهترین کاری که انجام دهید اجاره ی سالانه زمین بدون زرع است.

و مسلم بن ابراهیم به نقل از صلت بن دینار ابوشعیب مجنون گفت: از محمد بن سیرین درباره ی عکرمه پرسیدم گفت: ناراحت نمی شوم که از اهل بهشت باشد، ولیکن دروغ گوست.

و عامر از صلت بن دینار نقل می کند که گفت: به محمد بن سیرین گفتم: عکرمه ما را آزار می دهد و چیزهایی که دوست نداریم به گوشمان می خواند. سخنی گفت که در آن نرمی بود: از خداوند درخواست می کنم که او را بمیراند و ما را از دست او راحت کند.»

ص: 941

---

1- تهذیب الأسماء و اللغات / 1/ 341.

2- تهذیب الأسماء و اللغات / 1/ 341.

و وهب بن خالد گفت: شنیدم یحیی بن سعید انصاری و ایوب از عکر مه نام بردند. یحیی گفت: بسیار دروغگو بود.

و ابوبکر اسماعیلی از هشام بن عبدالله بن عکر مه ی مخزومی نقل کرد که گفت:

شنیدم ابن ابی ذیب می گفت: عکر مه غلام ابن عباس را دیدم که غیر ثقه بود.

و ابراهیم بن منذر حزامی نقل کرد از معین بن عیسی و مطرف بن عبدالله مدنی و محمد بن ضحاک که گفتند: مالک عکر مه را ثقه نمی دانست و دستور می داد که از او چیزی گرفته نشود.

و ابوبکر بن ابوخیثمه گفت: در کتاب علی بن مدینی دیدم که شنیدم یحیی بن سعید می گفت: برایم حدیث کردند به خداوند سوگند از ایوب که برایش عکر مه را یاد کردند که نماز را خوب نمی خواند. ایوب گفت: آیا نماز می خواند؟

و فضل بن موسی نقل کرد از رشدین بن کریب که گفت: دیدم که ایستاده بازی نرد را برپا داشت.

احمد بن سلیمان از اسماعیل بن علیه نقل کرد که: ایوب، عکر مه را یاد کرد و گفت: کم عقل بود.

سعید گفت: عکر مه حدیث را نقل می کرد سپس با خود می گفت اگر این چنین باشد.

احمد گفت: از داناترین مردم بود ولیکن اعتقاد خوارج را داشت، و جایی را نگذاشت جز این که به آن جا رفت و صفریه عقیده خود را از عکر مه گرفتند؛ زیرا مدتی نزد آنان بود.

حاکم ابواحمد گفت: بزرگان پیشین به حدیثش احتجاج کردند، لیکن بعضی از متأخرین حدیث او را از محدوده ی صحاح بیرون کردند. و مصعب بن عبدالله زبیری گفت: نظر خوارج را داشت، یکی از والیان مدینه او را طلبید، نزد داوود بن حصین مخفی شد تا این که مُرد.

و ابوداود سنجدی، از اصمعی، از ابوزناد نقل کرد و گفت: کثیر و عکر مه غلام ابن عباس، در یک روز مُردند. گفت: شخصی غیر از اصمعی مرا خبر داد که مردم

جنازه ی کثیر را تشییع کردند و جنازه ی عکرمه را رها کردند.

و یحیی بن بکیر، به نقل از درآوردی گفت: آنان را جز سیاهان شهر تشییع نکردند.

از علی بن مدینی نقل شده که گفت: شنیدم یکی از مدنی ها می گفت: جنازه ی او و جنازه ی کثیر عزة در یک روز به در مسجد رسید، پس کسی از مردم مسجد به سوی آن نرفت و از این رو مالک از او روایت نکرد.

واقدی گفت: کسی غیر از خالد بن قاسم گفت: مردم از همزمانی مرگ و اختلاف در باورشان تعجب کردند. عکرمه همچون خوارج بود که با یک نگاه شخصی راتکفیر می کردند، و کثیر شیعی بود و به رجعت ایمان داشت.» (1) ذهبی در شرح حال او گفت: «حماد بن زید گفت: به ایوب گفته شد: آیا عکرمه متهم می شد؟ لحظه ای ساکت شد سپس گفت: اما من او را متهم نمی کنم.

عفان گفت ما را حدیث کرد وهب که گفت: یحیی بن سعید انصاری و ایوب را دیدم. از عکرمه یاد کردند، یحیی گفت: دروغ گوست، ایوب گفت: او دروغ گو نبود.

جریر بن یزید به نقل از ابوزیاد، از عبدالله بن حارث گفت: بر علی بن عبدالله وارد شدم، عکرمه در بندی بر درِ مستراح بود، به او گفتم: آیا از خداوند نمی ترسی؟ گفت: این خبیث بر پدرم دروغ می بندد.

و از ابن مسیب روایت می شود که عکرمه را تکذیب کرد.

حصیب بن ناصح از خالد بن خدش ما را حدیث کرد و گفت: حماد بن زید را در آخرین روز زندگی اش، دیدم؛ گفت: حدیثی را برایتان نقل می کنم که هرگز برای کسی نقل نکرده ام، چون کراهت دارم خداوند را ملاقات کنم در حالی که آن را نقل نکرده باشم: شنیدم ایوب از عکرمه حدیث می کند و گفت: جز این نیست که خداوند متشابه قرآن را فرو فرستاد تا به آن گمراه کند. گفتم: چه عبارت زشت و خبیثی است! بلکه آن را فرو فرستاد تا به آن هدایت کند و فاسقان را گمراه نماید.

ص: 943

فطرن خلیفه گوید: و به عطا گفتم: عکر مه می گوید، ابن عباس گفت: تقدیر بر این جاری شده که باید روی کفش مسح کشید. گفت: عکر مه دروغ گفت: شنیدم ابن عباس می گوید: مسح کشیدن بر دو کفش اشکالی ندارد هر چند که در غائط رفته باشد. عطا گفت: به خداوند سوگند بعضی از آنان معتقد است که مسح کردن بر دو پا جایز است.

ابراهیم بن میسرّه به نقل از طاووس گوید: اگر بنده ی ابن عباس از خداوند پرهیز می کرد و از حدیثش باز می ایستاد، به سوی او می شناختند.

مسلم بن ابراهیم به نقل از صلت ابوشعیب گفت: از محمد بن سیرین درباره ی عکر مه پرسیدم، گفت: ناراحت نمی شوم که از اهل بهشت باشد ولیکن او دروغ گوشت.

ابن عیینه به نقل از ایوب گوید: نزد عکر مه رفتیم، حدیث کرد و گفت: آیا حسن شما هم مانند این، نیکوست؟

ابراهیم بن منذر گفت ما را حدیث کرد هشام بن عبدالله مخزومی و گفت:

شنیدم ابن ابوذئب می گوید: عکر مه را دیدم و ثقه نبود.

محمد بن سعد گفت: عکر مه دارای علم و حدیث بسیار بود، دریایی از دریاها بود و به حدیثش احتجاج نمی شود و مردم درباره اش سخن می گویند.»

«و مطرف بن عبدالله گفت: شنیدم مالک از نام بردن عکر مه اکراه داشت و اعتقاد به روایت از او نداشت.

احمد بن حنبل گفت: ندانستم که مالک چیزی برای عکر مه حدیث کرده باشد مگر درباره ی مردی که پیش از زیارت با همسرش همبستر شود. آن را از ثور از عکر مه روایت کرد.

احمد بن ابوخیثمه گفت: در کتاب علی بن مدینی دیدم که نوشته بود شنیدم یحیی بن سعید می گوید: - به خدا سوگند از ایوب مرا حدیث کردند که به او گفتند که عکر مه نماز را خوب نمی خواند، ایوب گفت: آیا نماز می خواند؟

فضل سینانی به نقل از مردی گفت: عکر مه را در حال بازی نزد دیدم.

یزیدبن هارون گفت: عکر مه به بصره آمد، ایوب و یونس و سلیمان تیمی نزد او رفتند. صدای غنایی به گوشش رسید. گفت: ساکت شوید. سپس گفت: خداوند او را بکشد، چه خوب خواند. اما یونس و سلیمان تیمی نزد او بازنگشتند.

عمرو بن خالد در مصر گفت: ما را حدیث کرد خالد بن سلیمان حضرمی از خالد بن ابوعمران که گفت: در مغرب بودیم و عکر مه در زمان حج نزد ما بود، او گفت: دوست داشتم حربه ای در دستم بود تا با آن همه کسانی را که در موسم حج حاضر بودند، بزنم.

ابن مدینی به نقل از یعقوب حضرمی از جدش نقل کرد که گفت: عکر مه بر در مسجد ایستاد و گفت: هر آنکه در مسجد است، کافر است. او اعتقاد اباضیه را داشت.

یحیی بن بکیر گفت: عکر مه به مصر آمد در حالی که می خواست به مغرب رود. خوارجی که در مغرب هستند از او گرفته اند.

ابن مدینی گفت: اعتقاد نجده حروری را داشت. مصعب زبیری گفت: عکر مه اعتقاد خوارج را داشت. گفت: و ادعا کرد که ابن عباس بر اعتقاد خوارج بود.

خالد بن نزار گفت: ما را حدیث کرد عمر بن قیس از عطابن ابورباح که گفت:

عکر مه از فرقه ی اباضیه بود.

ابوطالب گفت: شنیدم احمد بن حنبل می گوید: عکر مه از داناترین مردم بود ولی اعتقاد صفریه را داشت و جایی را نگذاشت جز این که به آن جا رفت: خراسان و شام و یمن و مصر و افریقا. پیش امیران می رفت و جایزه هایشان را طلب می کرد. و به جند نزد طاووس رفت که ناقه ای به او داد.

مصعب زبیری گفت: عکر مه اعتقاد خوارج را داشت، والی مدینه او را طلبید، در مدینه نزد داوود بن حصین مخفی شد تا همان جا مُرد. و سلیمان بن معبد سنجی روایت کرد و گفت: عکر مه و کثیر عَزّه در یک روز مُردند. مردم جنازه ی کثیر را تشییع و جنازه ی عکر مه را رها کردند.

و عبدالعزیز در آوردی گفت: عکر مه و کثیر عَزّه در یک روز مُردند. جز سیاهان مدینه آن دو را تشییع نکردند.

اسماعیل بن ابواویس از مالک از پدرش نقل کرد که گفت: بعد از ظهر که جنازه ی عکرمه غلام ابن عباس و کثیر عزة را آوردند، نشنیدم کسی از اهل مسجد به سوی آن دو رود.

گروهی گفتند: سال صد و پنج مُرد. و هیشم و دیگران گفتند: سال صد و شش و گروهی گفتند: سال صد و هفت.

مسیب به غلامش، برد، گفت: بر من دروغ مگو آن گونه که عکرمه بر ابن عباس دروغ بست.

و این از ابن عمر هم نقل می شود که به نافع چنین گفت. و سنیدین داوود در تفسیرش آن را صحیح ندانست.

ما را حدیث کرد عباد بن عباد از عاصم احوال از عکرمه، درباره ی مردی که به غلامش گفت: اگر یک صد تازیانه بر تو نزنم، زخم مطلقه است. گفت: غلامش را تازیانه نمی زند و همسرش را طلاق نمی دهد. این از قدم های شیطان است. آن را در تفسیر «لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ» آورده است. (1) و در کتاب «المغنی فی الضعفاء» گوید: «عکرمه غلام ابن عباس: از ظرف های دانش بود، انتقادات وارد بر او به جهت عقیده اش بود نه به خاطر علمش؛ به داشتن اعتقاد خوارج متهم شد، چندین نفر او را ثقه دانستند. اما مجاهد و ابن سیرین و مالک او را تکذیب کردند. والله اعلم. و بخاری او را معتمد دانست، اما مسلم مقرون با شخص دیگری و نه به تنهایی از او روایت کرد.» (2) و در کتاب «تذکره الحفاظ» گوید: «درباره اش گفته اند که بر اعتقاد خوارج است، و از این رو مالک و مسلم از او دوری می کردند.»

گفت: «طاووس گفت: اگر بنده ی ابن عباس از خداوند می ترسید و از بعضی حدیث هایش خودداری می کرد، به سوی او می شتافتند.»

(3)

ص: 946

---

1- میزان الاعتدال / 3/ 93-97.

2- المغنی / 2/ 438.

3- تذکره الحفاظ / 1/ 95.

ابن حجر در شرح حال او گوید: «حماد بن زید از ایوب نقل کرد که عکرمه گفت: آیا اینان که در پشت سر مرا تکذیب می کنند، در روبرویم نیز مرا تکذیب می کنند؟ اگر روبرویم مرا تکذیب کنند به خداوند سوگند که مرا واقعاً تکذیب کرده اند.

و ابن لهیعة به نقل از ابوالأسود گوید که گفت: عکرمه کم عقل و سبک بود. اگر حدیثی را از دو نفر شنیده بود، اگر پرسیده می شد، از یک نفر حدیث می کرد، سپس بار دیگر از او پرسیده می شد، از دومی حدیث می کرد. پس می گفتند: چه بسیار دروغ گوست.

ابن لهیعة گفت: نزد نجدة حروری رفت و شش ماه پیش او ماند، سپس نزد ابن عباس آمد و بر او سلام کرد، ابن عباس گفت: خبیث آمد. او بنا بر اعتقاد نجدة حدیث می گفت.

و ابن لهیعة به نقل از ابوالأسود گوید: اولین کسی بود که برای مردم مغرب اعتقاد صفریه را به وجود آورد.

و یعقوب بن سفیان گفت: شنیدم ابن بکیر می گوید: عکرمه به مصر آمد و می خواست به مغرب برود، به این خانه وارد شد، آنگاه به سوی مغرب رفت، پس خوارجی که در مغرب هستند، (اعتقادشان را) از او گرفتند.

و علی بن مدینی گفت: عکرمه اعتقاد نجدة را داشت.

و یحیی بن معین گفت: مالک بن انس، عکرمه را نام نبرده است؛ فقط به خاطر اینکه عکرمه معتقد به مذهب صفریه بود.

و عطا گفت: از فرقه ی اباضیه بود.

و جوزجانی گفت: به احمد گفتم: عکرمه از اباضی ها بود؟ گفت: گفته می شود: او از فرقه ی صفریه بود.

و خالد بن سلیمان به نقل از خالد بن ابوعمران گوید: عکرمه زمان حج در افریقا بر ما وارد شد. گفت: دوست داشتم امروز در مراسم حج بودم و حربه ای به دست داشتم و با آن به چپ و راست می زدم. گفت: از آن روز مردم افریقا او را ترک



کردند.

و مصعب زبیری گفت: عکرمة مذهب خوارج را داشت و ادّعا کرد که مولایش هم، چنان بود.

و ابوخلف خراز به نقل از یحیی بکاء گفت: شنیدم ابن عمر به نافع می گوید:

از خدا بترس. وای بر تو ای نافع و بر من دروغ مبنده؛ آن گونه که عکرمة بر ابن عبّاس دروغ بست.

و ابراهیم بن سعد از پدرش از سعیدبن مسیب نقل کرد که گفت: او به غلامش بُرد می گفت: ای بُرد بر من دروغ مبنده آن گونه که عکرمة بر ابن عبّاس دروغ می بندد.

و اسحاق بن عیسی طباع گفت: از مالک بن انس پرسیدم: آیا شنیده ای که ابن عمر به نافع گفت: بر من دروغ مبنده آن گونه که عکرمة بر ابن عبّاس دروغ می بست؟ گفت: نه، لیکن به من رسید که سعیدبن مسیب آن را به غلامش بُرد گفته است.

و جریربن عبدالحمید به نقل از یزیدبن ابوزیادگفت: بر علی بن عبداللّه بن عبّاس وارد شدم در حالی که عکرمة بر درِ مستراح بسته شده بود. گفتم: چرا چنین است؟ گفت: او بر پدرم دروغ می بندد. و هشام بن سعد به نقل از عطاء خراسانی گوید، به سعیدبن مسیب گفتم: عکرمة ادّعا می کند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با میمونه ازدواج کرد در حالی که محرم بود. گفت: هر دو خبیث گفتند.

و شعبه به نقل از عمروبن مرة گفت: شخصی از سعیدبن مسیب درباره ی آیه ای از قرآن پرسید. گفت: درباره قرآن از من می پرس. درباره ی آن از کسی بی پرس که گمان می کند چیزی از آن بر او پوشیده نیست. یعنی عکرمة.

و فطر بن خلیفه گوید: به عطا گفتم: عکرمة می گوید کتاب از مسح بر کفش ها منع کرده است. گفت: عکرمة دروغ گفت، شنیدم ابن عبّاس می گفت: بر کفش ها مسح کن هر چند از مستراح بیرون آمده باشی.

اسرائیل به نقل از عبدالکریم جزری گفت: عکرمة اجاره کردن زمین را دوست نمی داشت. گفت: آن را برای سعیدبن جبیر نقل کردم  
گفت: عکرمة دروغ

گفت، شنیدم ابن عباس می گفت: بهترین کاری که انجام می دهید اجاره سالانه زمین بدون زرع است.

وهیب بن خالد از یحیی بن سعید انصاری نقل کرد که گفت: او دروغ گو بود.

ابراهیم بن منذر به نقل از معن بن عیسی و دیگران نقل کرد که گفت: مالک عکر مه را ثقه نمی دانست و دستور می داد از او برنگیرند.

دوری به نقل از ابن معین گفت: مالک از عکر مه اکراه داشت. گفتم: از مردی، از او روایت کرد. گفت: آری چیز اندکی.

ربیع به نقل از شافعی نقل می کند که او یعنی مالک بن انس نسبت به عکر مه بدفکر است. گفت: برای کسی جائز نمی دانم که حدیث او را بپذیرد.

حنبل بن اسحاق به نقل از احمد بن حنبل گوید: عکر مه - یعنی ابن خالد مخزومی از عکر مه غلام ابن عباس، ثقه تر است.

ابوعبدالله گفت: حدیث عکر مه مضطرب است که از او مختلف نقل می شود و نمی دانم.

ابن علیّه گوید: ایوب او را نام برد و گفت: کم عقل بود.

اعمش به نقل از ابراهیم گوید: عکر مه را ملاقات کردم از او درباره ی «الْبَطْشَةُ الْكُبْرَى» پرسیدم. گفت: روز قیامت. گفتم: عبدالله می گفت: روز بدر. کسی که بعد از آن از او پرسید به من خبر داد که گفت: روز بدر است.

عبّاس بن حماد بن زائده و روح بن عباد به نقل از عثمان بن مرّه گوید: به قاسم گفتم: عکر مه غلام ابن عباس چنین و چنان گفت. گفت: ای پسر برادرم، عکر مه دروغ گوست. صبح حدیثی می گوید و شب مخالف آن را می گوید.

قاسم بن معن بن عبدالرحمان گفت: پدرم از عبدالرحمان مرا حدیث کرد که گفت: عکر مه حدیثی گفت و گفت: شنیدم ابن عباس چنین و چنان می گفت. گفت:

گفتم: ای غلام دوات را بیاور. گفت: تو را شادمان کرد؟ گفتم: آری. گفت: می خواهی آن را بنویسی؟ گفتم: آری. گفت: آن را با نظر خودم گفتم.

ابراهیم بن میسرّه به نقل از طاووس گفت: اگر غلام ابن عباس از خدا می ترسید

و از حدیثش خودداری می کرد، به سوی او می شتافتند.»

« حاکم ابواحمد گفت: پیشوایان پیشین به حدیث او احتجاج کردند ولی بعضی از متأخرین حدیث او را از محدوده ی صحاح بیرون کردند.

مصعب زبیری گفت: معتقد به مذهب خوارج بود، یکی از والیان مدینه او را طلبید، نزد داوود بن حصین مخفی شد تا همان جا مُرد.

بخاری و یعقوب بن سفیان به نقل از علی بن مدینی نقل کردند که گفت: سال 104 در مدینه مُرد. یعقوب به نقل از علی افزود: کسی او را حمل نکرد و چهار نفر را برایش کرایه کردند. و شنیدم یکی از مردم مدینه می گفت: جنازه ی او و جنازه ی کثیر عزة یک روز به در مسجد رسید. کسی به سویش نیامد. گفت: مردم جنازه ی کثیر را تشییع و عکرمه را رها کردند.

از احمد نیز چنین نقل شد ولیکن گفت: و بر جنازه ی عکرمه و کثیر کسی حاضر نشد.

دراوردی مانند قبلی گفت، لیکن گفت: جز سیاهان آن دورا تشییع نکردند و از این رو مالک از او روایت نکرد.

مالک بن انس به نقل از پدرش مانند آن را نقل کرد ولیکن گفت: نشنیدم کسی از اهل مسجد برای تشییع آن دو از جای خود برخیزد.

ابوداود سنجدی به نقل از اصمعی از ابن ابوزناد گفت: کثیر و عکرمه در یک روز مُردند، کسی غیر از اصمعی مرا خبر داد، [گفت: مردم جنازه ی کثیر را تشییع کردند و جنازه ی عکرمه را رها کردند.]

عمرو بن علی و چند نفر دیگر گفتند سال 105 مُرد.

واقدی گفت: دخترش ام داوود برایم گفت که سال 105 درگذشت در حالی که هشتاد ساله بود.

ابوعمر نابینا و هیثم بن عدی گفتند: سال 104 درگذشت.

عثمان بن ابوشیبیه و چندین نفر گفتند: سال 107 درگذشت. و گفته شد: او سال 115 درگذشت و این توهمی است.

گویم: اسماعیلی در «المدخل» نقل کرد که عکرمة نزد ایوب یاد شد و این که نماز را خوب انجام نمی دهد، ایوب گفت: مگر نماز می خواند؟

از هشام بن عبدالله مخزومی نقل شده: شنیدم ابن ابوذیب می گفت: عکرمة ثقه نبود و من او را دیدم.

به نقل از مطرف: مالک ذکر عکرمة را نمی پسندید و عقیده به روایت از او نداشت.

جریر بن حازم از ایوب نقل کرد که گفت: نزد عکرمة می رفتیم، او سوگند می خورد که برایمان حدیث نگوید؛ اما ما به سوگند او امیدی نداشتیم. مردی این مطلب را به او گفت، پاسخ داد: حدیث گفتن من برای شما کفاره ی آن است. «(1) عینی گفت: «هفتم: در صحیح، گروهی هستند که بعضی از متقدمین آنان را جرح کرده اند. و این حمل شده بر اینکه جرح آنان به شرط او ثابت نشده است. و عیب ثابت نمی شود مگر اینکه علت آن نزد عموم تفسیر و تبیین شود. و ابن صلاح مثال آن را عکرمة دانسته، و اسماعیل بن ابواویس، و عاصم بن علی و عمرو بن مرزوق، و دیگران. گفت: مسلم به سویدبن سعید احتجاج کرد و به گروهی از آنان که طعن درباره شان شهرت یافت، گفت: و این امر دلالت دارد بر این که آنان عقیده داشتند که جرح پذیرفته نمی شود مگر اینکه علتش تفسیر شود.

گویم: جرح درباره ی آنان تفسیر شده است. اما درباره ی عکرمة، ابن عمر به نافع گفت: بر من دروغ مبنی آن گونه که عکرمة بر ابن عباس دروغ می بست. و مجاهد و ابن سیرین و مالک او را تکذیب کردند. و احمد گفت: مذهب خوارج صفریه را داشت. و ابن مدینی گفت: مذهب نجله را داشت. و گفته می شود: مذهب سیف را داشت و جمهور او را ثقه دانسته و به او احتجاج کردند و شاید که او مبلغ صفریه نبود. «(2) سیوطی در «الأوائل» گوید: نخستین کسی که در مغرب به مذهب صفریه

ص: 951

1- تهذیب التهذیب / 234 7.

2- عمدة القاری - المقدمات / 8.

قائل شد، عکرمه غلام ابن عباس بود. ابن عساکر از نقل ابن لهیعة از ابوالأسود نقل کرد.»

عبدالحق دهلوی در «رجال المشکاة» در شرح حال عکرمه گوید: «گفته شد:

او بر مذهب خوارج بود، و آن را به ابن عباس نیز نسبت می داد. و ابن عمر به نافع گفت: از خداوند بترس و بر من دروغ میند آن گونه که عکرمه بر ابن عباس دروغ بست.» گفت: «قاسم گفت: عکرمه دروغ گوست، صبح حدیث می گوید و شب فراموش می کند. و طاووس گفت: اگر غلام ابن عباس از خدا می ترسید و از حدیثش خودداری می کرد، به سوی او می شتافتند.»

### شرح حال اسماعیل بن اویس

و در طریق دوم اسماعیل بن عبدالله اصبحی معروف به ابن ابی اویس» می باشد که پسر خواهر مالک است. و عیب ها و نکوهش های این مرد بر کسی که در کتاب های رجال اهل سنت نظری بیفکند، پوشیده نمی ماند. نسائی در کتاب «الضعفاء» گوید: «اسماعیل بن ابی اویس ضعیف است.» (1) ذهبی گوید: «ابن عدی گفت که احمد بن ابویحیی گفت: «شنیدم ابن معین می گوید: او و پدرش حدیث می دزدند. و دولابی در «الضعفاء» گوید: شنیدم نصر بن سلمه مروزی می گفت:

دروغ گوست، مسائل ابن وهب را از مالک حدیث می کرد. و عقیلی گفت: اسامه ی بصری برایم نقل کرد که شنیدم یحیی بن معین می گفت: اسماعیل بن ابواویس چهار فلس می ارزد. گفتم: ابن عدی سه حدیث دنبال هم نقل کرد سپس گفت: از دایی خود مالک عجیب و غریب هایی روایت کرد که هیچ کس درباره ی آن ها از او پیروی نمی کند.» (2) و در «الکاشف» گفت: «اسماعیل بن عبدالله بن اویس اصبحی، از دایی اش

ص: 952

1- «الضعفاء» از نسائی - المجموع فی الضعفاء و المتروکین / 54.

2- میزان الاعتدال / 1/ 222.

مالک و پدرش و برادرش ابوبکر عبدالحمید و سلمة بن وردان نقل می کرد و از او خ م و اسماعیل قاضی و علی بغوی و افراد دیگری نقل کردند که ابوحاتم گفت: فرد دارای غفلتی است که در جایگاه راستی قرار دارد. و نسائی او را تضعیف کرده است. سال 226 مُرد.» (1) ابن حجر عسقلانی گفت: «ابن ابوخیثمة به نقل از او (یعنی از ابن معین) گفت، راستگو، با عقلی ضعیف، برای آن کار ساخته نشده است. یعنی او حدیث را نیکو نمی داند و نمی تواند آن را ادا کند یا از غیر از نوشته اش بخواند.»

معاویة بن صالح به نقل از او گفت: او و پدرش هر دو ضعیف هستند. و عبدالوهاب بن عصمة از احمد بن ابویحیی از ابن معین نقل کرد و گفت: ابن ابواویس و پدرش حدیث می دزدند.

و ابراهیم بن جنید از یحیی نقل کرد که: دیوانه است و دروغ می گوید و جایگاهی ندارد.

و ابوحاتم گفت: جایگاهش راستی است و دارای غفلت بود.

و نسائی گفت: ضعیف است.

و در جای دیگری گفت: ثقه نیست.

و لالکائی گفت: نسائی در سخن گفتن بر ضد او مبالغه کرد تا منجر به ترکش شود و شاید برایش چیزی آشکار شد که برای دیگری آشکار نشد. چون کلام همه ی آنان به ضعف او باز می گردد.

و ابن عدی گفت: از دایی اش حدیث های عجیب و غریبی روایت کرد که احدی درباره ی آن ها از او متابعت نمی کند.

و دولابی در «الضعفاء» گفت: شنیدم نضر بن سلمة مروزی می گفت: ابن او ایس دروغ گوشت از مالک مسائل ابن وهب را حدیث می کرد.

و عقیلی در «الضعفاء» گفت: ما را حدیث کرد اسامة رفاف بصری که شنیدم

ص: 953

یحیی بن معین می گفت: ابن اویس دو فلس می ارزد.

و دارقطنی گفت: در صحیح او را بر نمی گزینم.»

«و ابن ابوخیثمه از عبدالله بن عبدالله عباسی والی یمن حکایت کرده که اسماعیل از بازرگانی بیست دینار رشوه گرفت تا که پیراهن پنجاه دیناری را به امیر یک صد دینار فروخت.

و اسماعیل در «المدخل» از او یاد کرد و گفت: به اندازه ای به سبک عقلی و بی خردی نسبت داده می شد که از ذکرش کراهت دارم.

گفت: و بعضی ها گفتند: به احترام سنت از او دوری کردیم.

و ابن حزم در «المحلی» گوید که ابوالفتح از دی گفت: سیف بن محمد برایم نقل کرد که ابن ابی اویس حدیث وضع می کرد و بر عبدالله بن عمر از ابوبکر بن محمد خواندم: عبدالرحمان بن مکی با نوشته خبر داد که مرا خبر داد حافظ ابوطاهر سلفی، از ابوغالب محمد بن حسن بن احمد بقلانی، از حافظ ابوبکر احمد بن محمد بن غالب برقانی، از ابوالحسن دارقطنی که گفت: محمد بن موسی هاشمی که یکی از پیشوایان است و نسائی بیش از فرزند خود به او احترام می گذاشت - از ابوعبدالرحمان نقل کرد که گفت: سلمة بن شیبب برایم حکایت کرد و گفت: به چه چیز ابوعبدالرحمان متوقف شد. پس از آن همواره با او مدارا می کردم تا داستان را برایم حکایت کند تا این که گفت: سلمة بن شیبب به من گفت:

شنیدم اسماعیل بن ابی اویس گفت: چه بسا برای مردم مدینه حدیث وضع می کردم هنگامی در مطلبی میان خودشان اختلاف پیدا می کردند.

برقانی گفت: به دارقطنی گفتم: چه کسی این را از از محمد بن موسی برایم حکایت کرد؟ گفت: وزیر، آن را از نوشته اش نوشتم و بر او خواندم. منظورش وزیر حافظ، جلیل جعفر بن خنزابه بود.

گویم: این همان نکته ای است که برای نسائی از او روشن شد؛ در نتیجه از حدیثش دوری کرد. و درباره اش مطلقاً قائل شد که او ثقه نیست. و شاید این کردار اسماعیل در جوانی اش بوده و سپس اصلاح شده باشد. اما درباره بخاری و مسلم

گمان نمی رود که حدیثی از او نقل کرده باشند؛ مگر حدیث صحیحی که افراد ثقه دیگر هم آن را نقل کرده باشند. و آن را در مقدمه ی شرحم بر بخاری توضیح دادم.

والله اعلم.» (1) گویم: و آن چه ابن حجر اخیراً آورده است که گوید: «شاید این کردار اسماعیل در جوانی اش بوده و سپس اصلاح شده باشد.» احتمالی است که اگر پذیرفته شود جایی برای عیب جویی از یک راوی از روایان باقی نمی گذارد و گفته اش: و اما درباره بخاری و مسلم گمان نمی رود که حدیثی از او نقل کرده باشند؛ مگر حدیث صحیحی که افراد ثقه دیگر هم آن را نقل کرده باشند.» گمانی است که از حق بی نیاز نمی کند. و چیزی از واقعیت و حقیقت را تغییر نمی دهد، و اما گفته اش «آن را در مقدمه ی شرحم بر بخاری توضیح دادم» این نص گفته ی او در آن جا است:

« اسماعیل بن ابی اویس عبدالله بن عبدالله ابن اویس بن مالک بن عامر اصبحی، پسر خواهر مالک بن انس، دو شیخ به او احتجاج کردند جز این که آن دو از حدیث او بسیار نقل نکردند. و بخاری آن چه را که او تنها آورده است نقل نکرده است جز دو حدیث. اما مسلم کمتر از بخاری از او نقل کرده است، و بقیه جز نسائی از او نقل کرده اند و او مطلقاً قائل به ضعف او شده است. و از سلمة بن شیبیب چیزهایی روایت شده که موجب راندن روایتش می گردد و سخن ابن معین درباره ی او مختلف است، یک بار گفته: ضعیف است و یک بار گفته: او و پدرش حدیث می دزدیدند. و ابوحاتم گفت که جایگاهش راستی است و مغفل بود. و احمد حنبل گفت: مشکلی ندارد و دارقطنی گفت: در صحیح او را بر نمی گزینم. گویم: و در مناقب بخاری به سند صحیح روایت شدیم که اسماعیل اصولش را برای او نقل کرد و به او اجازه داد که از آن برگزیند و به او تعلیم دهد که کدام ها را روایت کند و از غیر آن ها روی برگرداند و این مطلب اشعار دارد بر اینکه آن چه بخاری از او نقل کرده از حدیث های صحیح اوست، چون از اصولش آن ها را نوشته است و بنابراین جز به حدیث هایی که در صحیح آمده است احتجاج نمی شود؛ به سبب قدحی که نسائی

ص: 955



و دیگران در مورد او کرده اند، مگر این که شخص دیگری در نقل آن حدیث با او مشارکت داشته باشد تا بدان سبب اعتبار یابد.» (1) و تو می بینی که در این عبارت ها بسیاری از سخنان جرح در مورد این مرد را ذکر نکرده است که خود در شرح حال او در «تهذیب التهذیب» آورده است... بلکه در آن چه آورده روش اجمال را برگزیده به منظور حمایت از بخاری و دفاع از کتابش تا جایی که ممکن است. و اما ادعای این که «آن چه بخاری از او نقل کرده از حدیث های صحیح اوست چون آن ها را از اصولش آن را نوشته است» و شاید که منظور از گفته اش: «توضیح دادم...» - پاسخ به آن چنین است: این مطلب مسلم نیست و اگر هم مسلم شد سودی ندارد، چون این مرد افزون بر ضعیف بودن عقلش و درهم گویی اش و دروغش... خود به ساختن حدیث اعتراف می کند... پس وقتی این مرد خودش به جعل حدیث اعتراف می کند، چگونه می توان به خبرها حتی اصولش اطمینان پیدا کرد و آن ها را مورد اطمینان دانست؟!... و از این رو می بینی که ابن حجر در پایان گوید: «به چیزی از حدیث هایش جز آن چه در صحیح آمده است احتجاج نمی شود...» و این فقط حسن ظن به بخاری و فعل اوست؛ نه چیز دیگر.

و عینی در مقدمه ی هفتم گوید: «اما اسماعیل بن ابی اویس، خود بر ضد خویش اقرار به حدیث سازی نموده آن گونه که نسانی از سلمه بن شعیب (شعیب) از او نقل کرده است و ابن معین گفت: دو فلس هم نمی ارزد. او و پدرش حدیث می دزدیدند و نضرین سلمه ی مروزی در آن چه دولابی از او نقل کرده گوید: دروغ گو است. مسائلی از ابن وهب را از مالک حدیث می کرد.»

### مالک بن انس

و در طریق دوم «مالک بن انس» است که دارای عیب های بسیار بزرگی است، و بزرگ ترین آن ها: دشمنی با امیرالمؤمنین علیه السلام و خاندان طاهرین ایشان است. و مشروح تمام آن در «استقصاء الإفحام» آمده است، هر کس که خواهد، به آن مراجعه

ص: 956

کند... همه ی این مطالب نسبت به سند این حدیث است.

اما متن و دلالتش ضعیف تر و سست تر است و اگر خواستار بیان آن باشید به کتاب «شوارق النصوص» مراجعه کنید، در آن جا چیزهایی است که بیننده ی خردمند را مبهوت می کند و از آن سخت در شگفت می افتد.

### تحریف بخاری در حدیث خوچه و ضعف اسنادهایش

همچنین یکی از خیرگان اهل سنت در ساختن و جعل حدیث، به جعل «خوچه» برای ابوبکر بسنده نمی کند و آن را به لفظ «باب» تبدیل کرده است تا به گمانش معارضه با حدیث «أنا مدينة العلم و علی بابها» تمام شود... آیا نمی بینید که بخاری بعد از روایت حدیث «خوچه» تحت عنوان «باب الخوچه و الممرّ فی المسجد» از ابن عباس در کتاب «الصلاة»، در کتاب المناقب گوید: «باب فرموده ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم: سدّوا الابواب الا باب ابی بکر. آن را ابن عبّاس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرد.»

و شارحان آن متوجه این تحریف شدند، تلاش کردند که آن را اصلاح کنند گفتند: که نقل به معنی است، ابن حجر گفت: نویسنده آن را در کتاب الصلاة آورده است با لفظ: «سدّوا عتی کلّ خوچه»: هر دریچه ای را بر من ببندید، پس گویی آن را نقل به معنی کرده است. (1) و عینی گفت: «این را بخاری در کتاب الصلاة با این لفظ آورده است: هر دریچه ای در مسجد را بر من ببندید؛ لذا این حدیث در این جا نقل به معنی است و لفظ آن در کتاب الصلاة در باب الخوچه و الممرّ فی المسجد آمده است.» (2) و بر شما پوشیده نمی ماند آن چه در این تأویل است. نخست: این که منافات دارد با مبالغه ها و اغراق گویی ها که اولیای بخاری دارند درباره ی احتیاط او در نقل و ملتزم بودنش به نقل لفظهای حدیث ها همان گونه که هست بدون هر تصرّفی، و بر بیننده ی کلمات و پیگیر لغزش های آنان هم پوشیده نمی ماند. دوم این که:

ص: 957

1- فتح الباری / 1/ 442.

2- عمدة القاری / 4/ 245.

دستکاری بخاری در زمره نقل به معنی قرار نمی گیرد؛ زیرا فرق میان «دریچه» و «در» (خوخة و باب) حتی برای کودکان و زنان روشن است؛ چه رسد به مردان خردمند!

و همان گونه که بخاری لفظ حدیث را از ابن عباس تحریف کرد، هم چنین آن را به نقل از ابوسعید خدری هم تحریف کرده است. را در «باب هجرة النبی و اصحابه الی المدینة» با لفظ «خوخه» از ابوسعید نقل می کند. اما همان حدیث را در مناقب ابوبکر در «باب فرموده ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم»: «سَدُّوا الابواب الا باب ابی بکر آورده که لفظ «باب» را به جای «الخوخة» وضع کرده و این متن سخن اوست:

« ما را حدیث کرد عبدالله بن محمد، از ابوعامر، از فلیح، از سالم ابونضر از بسر بن سعید، از ابوسعید خدری که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مردم را مورد خطاب قرار داد و فرمود: خداوند بنده ای را میان دنیا و آن چه نزد خود اوست، مخیر کرد، پس آن بنده، آن چه را که نزد خداوند است برگزید. آنگاه ابوبکر گریست. از گریه اش تعجب کردیم در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خبر می داد از بنده ای که چنان اختیار کرده است و رسول خدا خود آن اختیارکننده بود، و ابوبکر داناترین ما بود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ابوبکر از کسانی است که در هم نشینی و مالش بیشترین منت را بر من نهاد. و اگر قرار باشد دوستی بسیار نزدیک غیر از پروردگرم بگیرم، ابوبکر است، به برادری در اسلام و مودت آن. دری در مسجد باقی نماند مگر این که بسته شود جز باب ابوبکر.» (1) شرح کنندگان صحیح، نهایت تلاش خود را به کار بردند تا این تحریف بسیار زشت را به راویان حدیث نسبت دهند و این که بخاری خودش از آن میراست...

لیکن حقیقت مطلب بر اهل پژوهش پوشیده نمی ماند، هر چند که شرح کنندگان برای مخفی داشتن و تلبیس آن تلاش کنند...

از این گذشته این سند نیز مانند دو سند پیشین مورد قرح قرار گرفته است؛ زیرا «فلیح بن سلیمان» در سلسله ی نقل کنندگانش قرار دارد. نسائی در «الضعفاء»

ص: 958

گوید: «فلیح بن سلیمان، قوی نیست، مدنی است.»

و ذهبی گفت: «فلیح بن سلیمان عدوی مدنی است... ابن معین و ابوحاتم و نسائی گفتند: قوی نیست. سال 168 مُرد.» (1) و در «المغنی» در شرح حال او گفت: «ابن معین و ابوحاتم و نسائی گفتند:

قوی نیست.» (2) و در «المغنی» در شرح حال محمد بن طلحة بن مصرف گفت:

«عبدالله بن احمد گفت: شنیدم ابن معین می گفت: از حدیث سه نفر پرهیز می شود:

محمد بن طلحة بن مصرف، و ایوب بن عتبة، و فلیح بن سلیمان، به ابن معین گفتم: این را از که شنیدی؟ گفت: از ابوکامل مظفر بن مدرک.» (3) و ذهبی در «المیزان» گوید: «فلیح بن سلیمان مدنی یکی از علمای بزرگ است از نافع و زهری و عده ای دیگر نقل می کند. در صحیحین به او احتجاج کرده اند.»

و ابن معین و ابوحاتم و نسائی گفتند: قوی نیست. و ابوحاتم گفت:

معاویه بن صالح می گفت: یحیی بن معین می گفت: فلیح بن سلیمان ثقة نیست و نه پسرش. سپس ابوحاتم گوید: ابن معین بر محمد بن فلیح حمله می کرد و عثمان بن سعید از یحیی روایت می کند که گفت: ضعیف است چه نزدیک به ابواویس است.

و عباس از یحیی روایت کرد که گفت: به او احتجاج نمی شود. و عبدالله بن احمد گفت: شنیدم ابن معین می گوید: سه نفرند که از حدیثشان پرهیز می شود:

محمد بن طلحة بن مصرف، و ایوب بن عتبة، و فلیح بن سلیمان، به او گفتم: این را از چه کسی شنیدی؟ گفت: از مظفر بن مدرک و ابن معین را از او می گرفتم. مظفر همان ابوکامل از حافظان بغداد از طبقه ی عفان است.

و معاویه بن صالح از یحیی روایت کرد که گفت: فلیح ضعیف است. و ساجی گفت: توهم می کرد؛ هر چند که از اهل راستی بود. و سخت ترین چیزی که به او نسبت داده شد آنی است که از ابن معین به نقل از ابوکامل گفته شده: ما او را متهم

ص: 959

---

1- الکاشف / 2/ 387.

2- المغنی فی الضعفاء / 2/ 516.

3- المغنی فی الضعفاء / 2/ 595.

می کردیم چون درباره اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بد می گفت.

گفتم: ابوعبدالله بخاری نسبت به فلیح در چندین حدیث اعتماد کرده است مانند حدیث: *إِنَّ فِي الْجَنَّةِ مِائَةَ دَرَجَةٍ*. و حدیث: *هَلْ فِیْكُمْ أَحَدٌ لَمْ یَقْرَأِ اللَّیْلَةَ*. و حدیث: *إِذَا سَجَدَ أَمْکَنَ جَبْهَتَهُ وَأَنْفَهُ مِنَ الْأَرْضِ*. ترمذی آن را صحیح دانست. و حدیث: *یُخَالِفُ الطَّرِيقَ یَوْمَ الْعِیدِ*.

سعید بن منصور خبر داد از فلیح از ابوطواله از سعید بن یسار، از ابوهریره که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که دانشی آموخت که به وسیله ی آن می توان وجه خدا را خواست، اگر آن را جز برای دست یابی به عرضی از عرض های دنیا به کار نبرد، بوی بهشت را نمی یابد.

و ابوداوود گفت: به فلیح احتجاج نمی شود.

و دارقطنی گفت: درباره اش اختلاف دارند ولی مشکلی ندارد.

گویم: سال صد و شصت و هشت مُرد. <sup>(1)</sup> و ابن حجر گفت: «عثمان دارمی به نقل از ابن معین گوید: چه بسیار نزدیک است به ابواویس.

و دوری به نقل از ابن معین گوید: قوی نیست و به حدیثش احتجاج نمی شود و او پایین تر از درآوردی می باشد.

و ابوحاتم گفت: قوی نیست.

و آجری گفت: به ابوداوود گفتم: آیا این خبر به تو رسیده است که بدن یحیی بن سعید از حدیث های فلیح می لرزید؟ گفت: از یحیی بن معین به من رسید که گفت: ابوکامل مظفر بن مدرک درباره ی فلیح سخن می گفت. ابوکامل گفت: آن ها می دیدند که او درباره رجال زهری بد می گفت. ابوداوود گفت: و این خطاست، او درباره رجال مالک بد می گفت.

و آجری می گفت: به ابوداوود گفتم: ابن معین گوید: به حدیث های

ص: 960

عاصم بن عبیدالله، ابن عقیل، و فلیح احتجاج نمی شود. گفت: راست گفت.

و نسائی گفت: ضعیف است.

و مرة گفت: قوی نیست و حاکم ابواحمد گفت: نزد آنان متین نیست. و دارقطنی گفت: درباره اش اختلاف می کنند در حالی که مشکلی ندارد.

و ابن ابوشیبہ گفت: علی بن مدینی گفت: فلیح و برادرش عبدالحمید ضعیف هستند و برقی به نقل از ابن معین گفت: ضعیف است، حدیثش را می نویسند و خواستار آنند.

و ساجی گفت: او از اهل راستی است ولی توهم می کند. و رملی به نقل از داوود گفت: ارزشی ندارد.

و طبری گفت: منصور او را بر صدقه ها گمارد چون او سفارش حسن بن حسن را به آنان کرده بود، هنگامی که محمد بن عبدالله بن حسن را طلب کرد.

و ابن قطان گفت: سخت ترین چیزی که به او نسبت داده شد چیزی است که از یحیی بن معین از ابوکامل روایت شده که گفت: او را متهم می کردیم چون در مورد یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بد می گفت، این را چنین ذکر کرد ابن قطان در کتاب البیان خود و این از تصحیف های بسیار زشتی است که برایش رخداد. و درست آنی است که پیشتر آمد. سپس او را مانند آن چه ابن قطان در رجال بخاری برای ساجی آورده است دیدم و توهم از اوست. «(1) و ابن حجر گفت: «بخاری و اصحاب سنن به او احتجاج کرده اند، و مسلم فقط یک حدیث از او روایت کرده و آن حدیث افک است. و یحیی بن معین و نسائی و ابوداود او را ضعیف دانسته اند و ساجی گفت: او از اهل راستی است ولی توهم می کرد. و دارقطنی گفت: درباره اش اختلاف می کنند در حالی که مشکلی ندارد. و ابن عدی گفت: او حدیث های صالح و مستقیم و شگفتی هایی دارد. او نزد من مشکلی ندارد.

ص: 961

گویم: بخاری بر او اعتماد نمی کند آن گونه که بر مالک و ابن عیینه و هم ردیفان آنان می کند و حدیث هایی از او نقل کرده که بیشتر آن ها در متابعات (1) و برخی در رقائق (2) است.» (3) و از شگفتی هاست که: بخاری این روایت مسند به ابوسعید خدری را با این تحریف می آورد، منظورم عوض کردن لفظ «خوخة» با لفظ «باب» در کتاب «الصلاة»، باب الخوخة و الممر فی المسجد است که این متن عبارت اوست: «ما را حدیث کرد محمد بن سنان که گفت: ما را حدیث کرد فلیح، از ابوالنضر، از عبید بن حنین، از بسرین سعید، از ابوسعید خدری که گفت: پیامبر سخنرانی کرد و فرمود: خداوند سبحان مخیر کرد بنده ای را...» (4) و این سند نیز قدح شده است: چون شامل «فلیح بن سلیمان» است، که او را شناختید، و چون ظاهرش روایت: «عبید بن حنین» از «بسرین سعید» است که این اشتباه واضحی است و از این رو اولیای بخاری برای اصلاح آن از راه های مختلفی به پا خواسته اند و شایسته تر آن بود که به ناتوانی خود به اصلاح آن اعتراف کنند.

ابن حجر در مقدمه ی «فتح الباری» در سخنی درباره ی حدیث هایی که حافظان درباره ی آن ها بر بخاری اعتراض کرده اند، گوید: «حدیث چهارم: بخاری در باب «الخوخة و الممر فی المسجد» گفت: ما را حدیث کرد محمد بن سنان...» دارقطنی گفت: این سیاق غیر محفوظ است و درباره ی آن اختلاف شده در مورد فلیح پس محمد بن سنان آن را چنین روایت کرد و معافی بن سلیمان حرانی از او پیروی کرد و سعید بن منصور، و یونس بن محمد مؤدب و ابوداود طیالسی آن را از فلیح از ابوالنضر، از عبید بن حنین و بسرین سعید و همگی از ابوسعید روایت کردند.

گویم: مسلم آن را از سعید، و ابوبکر بن ابوشیبة، از یونس، و ابن حبان در

ص: 962

---

1- متابعه میان دو حدیث یعنی دو حدیثی که موافق یکدیگرند و توسط دو راوی نقل شده اند. (ویراستار)

2- رقائقی مجموعه احادیثی است که در سلوک و وعظ وارد شده است. (ویراستار)

3- مقدمه فتح الباری / 435.

4- صحیح بخاری کتاب الصلاة / 1 260.

صحیحش از حدیث طیالسی نقل کرده اند. و ابو عامر عقدی، از فلیح، از ابوالنضر، از بسر بن سعید، از ابوسعید روایت کرده است. و از عبید بن حنین نامی نبرده است، بخاری آن را در مناقب ابوبکر نقل کرد، پس این سه وجه گوناگون است. اما روایت ابو عامر را می توان به روایت سعید بن منصور برگرداند؛ بدین گونه که در آن بسنده کرده است به یکی از دو استاد ابونضر بدون دیگری، و مالک آن را از ابوالنضر، از هر دو استاد روایت کرده است. قعنبی در «الموطأ» از او آن را حدیث کرده و گروهی از مالک نویسنده «الموطأ» در نقل آن از او پیروی کردند. و نیز بخاری آن را نقل کرد از ابن اویس از مالک در «الهجرة» لیکن در آن تنها به عبید بن حنین بسنده کرد، اما روایت محمّد بن سنان توهم است، چون او بسر بن سعید را استاد عبید بن حنین قرار داد در حالی که او رفیق او در روایت حدیث است. و ممکن است که «او» پیش از گفته اش «از بسر» افتاده باشد. و بخاری به این مطلب تصریح می کند در روایتی که ابوعلی بن سکن حافظ در «زوائد فی الصحیح» روایت کرده و گفته است: ما را خبر داد فربری که گفت: بخاری گفت: این چنین محمّد بن سنان آن را از فلیح روایت کرد، در حالی که آن از عبید بن حنین و از بسر بن سعید است. یعنی با او عطف و بخاری آن را آشکار کرده است به اینکه بر استادش «او» از این سیاق ساقط شده است. و این که از این ساقط شدن این توهم به وجود آمده است و اگر انصاف به خرج دهیم با این توضیح این علت نکوهش کننده نمی باشد. واللّه اعلم.» (1)

ص: 963

1- چگونه در این حدیث علت قدح کننده ای نیست، در حالی که فلیح در آن اضطرابی عظیم یافته تا آن جا که آن را به سه وجه روایت کرده است - نخستین آن توهمی صریح است که در آن بر ابن سنان حمل کرده همان گونه که بخاری نیز برگزیده که صحیح نیست. و معافی بن سلیمان حرانی هم در این مورد از او پیروی نموده است. پس ابن سنان از عهده بدر آمد و کار به فلیح رسید که او خود مورد طعن واقع شده است و با این همه در این خبر چنان اضطرابی است که افزون بر آن اضطرابی نیست. و اما مالک هم در این خبر اضطراب یافته است، هر چند اضطراب او کمتر از فلیح است، او نیز مورد طعن قرار گرفته است. اما بخاری از گرفتاری آوردن این خبر - با سندی که شامل توهمی صریح است - رهایی نمی یابد و عذر او مبنی بر اینکه برای فربری روشن کرده که استادش محمّد بن سنان خلط نموده است، چیزی را درمان نمی کند، چون حمل این مطلب بر استادش مسلم نیست، بلکه حمل بر فلیح هم مورد طعن است همان گونه که دانستید، و اگر هم پذیرفته شود، سکوت بخاری در «الصحیح» بر این اشتباه از هر که باشد، بدون توجه دادن به آن با وجود درک آن، مورد قدح است. واللّه العاصم.



و در شرح حدیث گوید: «عبارت (از عبید بن حنین، از بسر بن سعید) در بیشتر روایت‌ها چنین است، و در روایت اصیلی، از ابوزید، نام بسر بن سعید ساقط گشته، پس از عبید بن حنین، از ابوسعید شده، و این در واقع امر، صحیح است، لیکن محمد بن سنان بدان حدیث کرد به گونه‌ای که در بقیه‌ی روایت‌ها واقع شده است.

ابن سکن از فربری از بخاری نقل کرد که گفت: این چنین محمد بن سنان آن را حدیث کرد، که این نادرست است بلکه آن حدیث از عبید بن حنین و از بسر بن سعید است، یعنی این دو نفر با او به هم عطف شده‌اند. بنابراین ابوالنضر آن را از دو استاد شنیده است که هر کدام آن را از ابوسعید حدیث کرده‌اند. و مسلم نیز این چنین آن را از سعید بن منصور، از فلیح، از ابوالنضر، از عبید و بسر همگی از ابوسعید روایت می‌کند و از او پیروی کرد یونس بن محمد، از فلیح، ابوبکر بن ابوشیبہ از او نقل کرد. و عامر عقدی آن را روایت کرد از فلیح، از ابوالنضر، از بسر، به تنهایی، مصنف آن را در مناقب ابوبکر نقل کرد. پس گوی فلیح یک بار آن دو را جمع و یک مرتبه به یکی از آن دو بسنده کرده است. و مالک آن را از ابوالنضر از عبید به تنهایی از ابوسعید روایت کرد. مصنف هم چنین آن را در «الهجرة» نقل کرد، که این از جمله نکاتی است که تقویت می‌کند که حدیث نزد ابوالنضر از شیخین نقل شده است و بدین ترتیب چیزی باقی نمی‌ماند جز این که محمد بن سنان در حذف او عطف اشتباه کرده است، با این احتمال که اشتباه از فلیح باشد هنگام نقل حدیث برای او، و این احتمال این گونه تأیید می‌شود که معافی بن سلیمان حرانی آن را از فلیح مانند روایت محمد بن سنان، روایت کرده است و نویسنده توجه داده است که حذف او اشتباه است، پس راهی برای اعتراض بر او نمی‌ماند. دارقطنی گفت: روایت کسی که آن را از ابوالنضر، از عبید، از بسر روایت کرده است غیر محفوظ است.» (1)

ص: 964

و عینی همین گونه در شرح حدیث به نقل از «عمدة القاری» آورده است. (1) چهارم: این ادعا که گوید، حدیث خوچه (دریچه) اشاره ای است به کلیت خانه ی نبوت با چشم پوشی از باطل بودن حدیث گمان برده شده - بسیار بیهوده است، پس این اشاره ی مذکور کجاست؟ و دریچه ی خانه ی ابوبکر به خانه ی نبوت کجاست؟

پنجم: لفظی که برای حدیث بستن درها آورده، لفظ مهملی است و سیاقش نابسامان است و نمی دانیم از کجا آن را نقل کرده است... و این لفظ را برای چه جایگزین جمله ی شریفه ی «سدّوا هذه الابواب الا باب علیّ» کرده است که دلالت این بسیار واضح و صریح است و از بزرگان پیشوایان چون احمد، نسائی، حاکم، ضیاء مقدسی و غیرشان نقل شده است...!!

و ششم: اضافه «الباب» به «علی» چگونه اضافه ی بیانیّه می شود؟ در حالی که شرط اضافه ی بیانیّه این است که مضاف از جنس مضاف الیه باشد مانند انگشتر نقره (خاتم فضة) ... و نیز: در اضافه ی بیانیّه جایز است ظاهر کردن «از» (من) و گفته می شود «انگشتری از نقره» (خاتم من فضة) و این جا «دری از علی» (باب من علی) صحیح نیست.

و هفتم: امر بر اورنگ آبادی مشتبه شده و خیال کرده است که میان حدیث مدینة العلم و حدیث سدّوا الابواب اتّحاد و یگانگی است از این رو که در هر دو حدیث لفظ «الباب» وجود دارد. لیکن «الباب» در اولی معنوی است و در حدیث دوم ظاهری است، همان گونه که بر خردمندان پوشیده نمی ماند.

### نگاهی به حدیث حدیفة در اینکه عمر باب بود

و هشتم: بطلان اینکه او با استناد به حدیث حدیفة، عمر را باب می شمارد، آشکار است، این حدیث از متفردات اهل سنت است که خود مذمت عمر است نه مدحش، چون ظاهر است در این که «باب الفتنه» است نه «باب العلم»... و

ص: 965

اورنگ آبادی خود در حاشیه ی همین بخش از کتابش چنین گوید: «در بخاری و مسلم نقل شده است از سفیان [ شقیق] از حذیفه که گفت: نزد عمر بودیم که گفت:

کدام یک از شما حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را درباره ی فتنه حفظ است؟ گفتم: من آن گونه که فرمود حفظ هستم. گفت: تو دلیری، بگو چگونه گفت؟ گفتم: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: آزمون (فتنه) مرد در خانواده و ثروت و جان و فرزندان و همسایگانش است. روزه و نماز و صدقه و امر به معروف و نهی از منکر آن را کفاره می دهد، عمر گفت: این چیزی نیست که می خواهم بلکه آنی را می خواهم که مانند موج دریا حرکت کند. گفت، گفتم: تو را با او چه کار ای امیرالمؤمنین؟ میان تو و آن یک در بسته است. گفت: آن در شکسته یا باز می شود؟ گفت، گفتم: نه بلکه شکسته می شود. گفت: بهتر است که هرگز بسته نشود. گفت: به حذیفه گفتیم: آیا عمر از آن در چیزی می دانست؟ گفت: آری همان گونه که می داند پس از روز، شب است. من حدیثی برایش نقل کردم که غلط نیست. گفت: پس برویم از حذیفه درباره ی در پرسیم. به مسروق گفتیم: از او پرس، گفت: عمر...»

و شما می بینید که حذیفه در این سیاق به عمر می گوید: «میان تو و آن یک در بسته است»... و این در ظاهراً «در فتنه» است جز این که «بسته است»... و اورنگ آبادی خیال کرده که بسته بودنش مدحی برای عمر است، در صورتی که اینکه شخص «در فتنه» باشد مذمت اوست هر چند که بسته باشد.

این نسبت به سیاقی است که اورنگ آبادی آن را یاد کرده است، اما سیاق های دیگر نیز، هیچ یک برای باب بودن عمر سودی ندارد. در «صحیح مسلم» کتاب الایمان است: «ما را حدیث کرد محمد بن عبدالله بن نمیر، از ابو خالد یعنی سلیمان بن حیّان از سعد بن طارق، از ربیع، از حذیفه که گفت: نزد عمر بودیم که گفت: کدام یک از شما از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنید که فتنه ها را یاد می کرد؟ گروهی گفتند: ما آن را شنیدیم. گفت: شاید منظورتان آزمایش (فتنه ی) مرد در خانواده و ثروت و همسایه اش می باشد. گفتند: آری. گفت: نماز و روزه و صدقه کفاره ی آن می باشد، ولیکن کدام یک از شما از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیده است که از فتنه ای یاد کند که

مانند موج دریا متلاطم باشد؟ حذیفه گفت: مردم سکوت کردند و من گفتم: من.

گفت: آفرین بر تو! حذیفه گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: فتنه ها چون حصیر شاخه شاخه بر دل ها آشکار و نمایان می شود، پس هر دلی که آن را بپذیرد، در آن نقطه ای سیاه می افتد و هر قلبی که آن را انکار کند در آن نقطه ای سفید می افتد. دل ها بر دو گونه خواهند بود: دل سفیدی مثل صفا که فتنه ای به آن زیان نمی رساند تا وقتی که آسمان و زمین برپاست و دیگری سیاه است مانند کوزه واژگون که نیکی را نمی پذیرد و بدی را انکار نمی کند مگر اینکه از سر هوا آن را می پذیرد. حذیفه گفت: و برایش گفتم که میان تو و آن دری بسته وجود دارد که نزدیک است بشکند. عمر گفت: اگر شکست به آن توجه نکن. پس اگر باز شود شاید که باز گردد. گفتم: نه بلکه می شکند. و برایش گفتم که آن در مردی است که کشته می شود یا می میرد، حدیثی است که از غلطها نیست...» (1) و در همین سیاق است: «به راستی که میان تو و آن دری بسته وجود دارد»...

پس آن در، غیر از عمر است... و تفاوت های دیگری که میان این سیاق و سیاقی که اورنگ آبادی آورده است پوشیده نمی ماند.

و هر چه باشد، در معنای این حدیث دلالتی وجود ندارد که آوردنش برای مقابله با حدیث: «أنا مدينة العلم و علی بابها»، صلاحیت داشته باشد.

### ادّعی دلالت حدیث مدینه، بر اینکه خانه ی نبوّت بر چیزی از ثروت تملک ندارد

و نهم: اورنگ آبادی گمان کرده که حدیث: «أنا مدينة العلم» اشاره و کنایه دارد به این که خاندان نبوت از همه ی اموال خالی است جز دانش سپس برای آن گواهی آورده است به آن چه از حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده اند که فرموده است: پیامبران ارثی به جا نمی گذارند...

پس گوئیم: اوّل: در حدیث مدینه سخنی از بیت نبوّت به ویژه به آن معنی که

ص: 967

او گمان برده، نیست... و دوم: اشاره ی مذکور ممنوع است. آیا جایز است گفته شود خاندان نبوت از متاع نماز و روزه و زکات و حج و جهاد... خالی است؟ و از کالای زهد و خویشتن داری و تقوا و شجاعت و عدالت و حسن خلق... و دیگر خصلت های پسندیده؟ بلی حدیث دلالت دارد بر منحصر بودن دریافت دانش از باب مدینه العلم، با دلالتی آشکار، آشکارتر از پرتو خورشید و واضح تر از گذشتن دیروز. ولی این انحصار مذهب اورنگ آبادی را به نیستی می کشاند. و سوم: اگر پذیرفتیم که حدیث اشاره به محدود بودن کالای خانه به «دانش» دارد، نهایتش این است که: کالای بیت نبوت در بیت نبوت از جهت این که بیت نبوت است، دانش است، و در آن خانه اعتنایی به اموال نمی شود. نه این که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که صاحب خانه نبوت است مالک چیزی از اموال نبوده است، آن گونه که گروهی از صوفیان ادعا می کنند، و سخن اهانت آمیز اورنگ آبادی هم به آن گرایش دارد.

و اما حدیث: «پیامبران ارثی به جا نمی گذارند» دلالتی بر تنگ دستی به آن معنی که صوفیان توهم می کنند، ندارد، بلکه دلالت بر زهد و خویشتن داری و بخشندگی و ایثار و... دارد. از سوی دیگر سند این حدیث در «جامع الترمذی» قدح شده است. او گوید: «ما را حدیث کرد محمود بن خدش بغدادی، از محمد بن یزید واسطی، از عاصم بن رجاء بن حیاة، از قیس بن کثیر که گفت: مردی از مدینه بر ابوالدرداء که در دمشق بود، وارد شد. گفت: تو را چه چیز به این جا آورد ای برادر؟ گفت: حدیثی که به من رسید که تو از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کنی. گفت: آیا برای نیازی نیامدی؟ گفت: نه. گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: کسی که راهی برای به دست آوردن دانشی بپیماید خداوند راهی برای پیمودن به بهشت برایش فراهم می کند و فرشتگان بال هایشان را از سر رضایت از طالب علم بر زمین می نهند و هر کس در آسمان ها و هر کس در زمین است حتی جانوران در آب، برای دانشمند استغفار می کنند و برتری دانشمند بر عابد مانند برتری ماه بر دیگر ستارگان است.

دانشمندان وارثان پیامبران هستند. پیامبران دینار و درهمی به ارث نمی گذارند، فقط دانش را به ارث می نهند، هر کس از آن علم دریافت کرد به حقیقت که بهره ای

و این حدیث را جز از عاصم بن رجاء بن حیوة، نمی شناسیم و اسنادش نزد من متصل نیست. این حدیث را محمود بن خدش این چنین برایمان حدیث کرد. بلکه این حدیث را از عاصم بن رجاء بن حیوة از داوود بن جمیل، از کثیر بن قیس، از ابوالدرداء، از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کند. و این از حدیث محمود بن خدش صحیح تر است.» (1) همین سخن ترمذی برای ساقط شدن حدیث بسنده است. و بدان اضافه می کنیم که: کثیر بن قیس - راوی حدیث از ابوالدرداء را دارقطنی و دیگران تضعیف کرده اند. ذهبی گوید: «کثیر بن قیس، تابعی است و پیشتر در «دال» تضعیف دارقطنی نسبت به او آورده شد.» (2) و ابن حجر گوید: «کثیر بن قیس شامی، و گفته می شود قیس بن کثیر و اولی مشهورتر است ضعیف است، از طبقه سوم است و ابن قانع وهم کرده و او را در صحابه آورده است.» (3) و خزر جی گوید «د ت ق کثیر بن قیس یا عکس آن از ابوالدرداء نقل می کند و از او: داوود بن جمیل، و این اسناد مضطرب است.» (4) و درباره ی داوود بن جمیل که روایت کننده حدیث از کثیر بن قیس است و ترمذی او را از سند انداخته است ذهبی گوید: «داوود بن جمیل و بعضی می گویند:

ولید بن جمیل از کثیر بن قیس از ابوالدرداء حدیثی درباره ی کسی که راهی را برای طلب دانش می پیماید، آورده است. و از او عاصم بن رجاء بن حیوة. حدیث او آشفته است، و ازدی او را ضعیف دانسته است و اما ابن حبان او را در ثقة ها آورده است. و داوود مانند استادش او را نمی شناسد. و دارقطنی در «العلل» گوید: عاصم و آنان که پیش از او هستند ضعیفان هستند و صحیح دانسته نمی شود.» (5) و این سخن تنها در

ص: 969

- 1- جامع الترمذی / 46 5.
- 2- میزان الاعتدال / 409 3.
- 3- تقریب التهذیب / 132 2.
- 4- خلاصة تهذیب تهذیب الکمال / 363 2.
- 5- میزان الاعتدال / 4 2.

ضعیف بودن داوودبن جمیل صراحت ندارد بلکه شامل ضعیف بودن عاصم و ما فوق او هم هست. پس این حدیث صحیح نیست.

و ذهبی گفت: «ثقه به شمار آمده ولی ازدی او را ضعیف دانسته است. و در او جهالتی وجود دارد» (1)... و ابن حجر گفت: «ضعیف است» (2) و خزر جی گفت: «او مضطرب است.» (3) و از این جا: راز انداختن داوودبن جمیل از سند ترمذی معلوم می شود.

و در مورد عاصم بن رجاء - که ضعیف بودن او نزد دارقطنی را دانستید ابن حجر عسقلانی پس از نقل ثقه بودنش از بعضی گوید: «گفتم: درباره اش بد گفته اند.» (4)... و گفت او: راستگویی است که اشتباه می کند.» (5)

### ائمه ی اطهار در دانش یکسان هستند

دهم: اورنگ آبادی در پایان سخنش گمان کرده است که اهل البیت علیهم السلام دانش را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ارث برده اند بر پایه ی اختلاف درجاتشان در زمینه ی ارث... که این سخن او از اندکی شناخت او به احوال ائمه ی معصومین علیهم السلام سرچشمه گرفته است، و هر کس در روش ها و فضیلت های آنان بنگرد، می یابد که آنان در دانش یکسان اند، و دانشمندان اهل سنت هم بر این مطلب اعتراف کرده اند:

ابن صباغ مالکی درباره ی حضرت امام حسین علیه السلام گوید: «فصلی در دانش و شجاعت و شرافت نفس و آقایی او علیه السلام: یکی از اهل علم گوید: دانش های اهل البیت بر تکرار و درس متوقف نیست و بر علم امروز آن ها نسبت به دیروز افزوده نمی شود چون آنان در اسرارشان مورد خطاب هستند، و در نفس شان محدث هستند. پس آسمان معارف و دانش های آنان از درک و لمس به دور است. و هر کس

ص: 970

---

1- المغنی / 1/ 217.

2- تقریب التهذیب / 1/ 231.

3- خلاصة التهذیب / 1/ 300.

4- تهذیب التهذیب / 5/ 37.

5- تقریب التهذیب / 1/ 383.

خواستار کتمان آن باشد، چون کسی است که بخواهد روی آفتاب را بپوشاند. و این چیزی است که باید در نفس ثابت و پایدار شود. پس آن ها عالم غیب را در عالم شهادت می بینند، و در خلوت های عبادت بر حقیقت های معارف آگاهی می یابند و به هنگام ذکر رخنه های افکارشان با آنان راز و نیاز می کنند بدانچه بر فراز شرف و سعادت برآمدند، و با صدق توجهشان به قُرب بارگاه الهی دست یازیدند، و به این ترتیب به منتهای خواست و اراده رسیدند پس در جان اولیاء و دوست دارانشان و بیش از آن هم چنین هستند، معارف آنان در دوران سالمندی بیش از هنگام ولادت نیست، و این اموری است که با قیاس و نظر برایشان اثبات می شود و منقبت هایی با برجستگی آشکار و بزرگواری های نمایان و برتری هایی که چون تابش خورشید و ماه می تابد، و با سرشت هایی که چشم های تاریخ و عناوین اثر را آراسته می کند، پس مستفید یا ممتحن از ایشان سؤال نکرد مگر این که از آن اطلاع پیدا کردند، و انکار کننده ای امری از امور را انکار نکرد جز این که آن را دانستند و شناختند، و در ردیف شرافت کسی با آنان نهجید جز این که آنان پیشی گرفتند و همراهانشان کوتاه آمدند و عقب افتادند، سنتی که بر کسانی که بر آنان پیشی گرفتند، جاری شد، چه چیزها که در جدال ها و سختی ها دیدند و آن را با نظر اصیل و صبر جمیل تحمل کردند و سستی و ضعف نشان ندادند، پس به این ها و ماندهایش بر همانندها برتری و شرافت یافتند شششقه ها فرو افتد اگر شششقه هایشان برآید و گوش ها گوش فرا می دهند اگر گوینده شان سخن گوید یا سخنانشان سخنرانی کند و هوا سنگینی می کند اگر سرشت آنان به آن قیاس شود، و هر تلاشگری از نهایت آنان باز می ایستد و نوآوری آنان را درک نمی کند و به روش ها و سجایایی که آفریدگارش عطا فرموده، دست رسی پیدا نمی کند. و صادقشان از آن ها اخبار کرده و اولیاء و دوستانشان را شاد کرده دوری کنندگان و جدایی خواهان از ایشان را غمگین نموده است.» (1)

ص: 971



و عجیلی گوید: «یکی از اهل علم گوید: دانش های اهل بیت بر تکرار و درس متوقف نیست...» (1)

### دانش را جز ائمه ی اطهار علیهم السلام به ارث نمی برند

آن دانش را جز ائمه ی اطهار که از اهل بیت مدینه هستند، کسی از «مدینه» به ارث نمی برد. و حدیث «أنا مدينة العلم وعلی بابها.» و دلیل های دیگر، به این معنی دلالت دارند و به این مطلب بزرگان اعلام و عارفان اهل سنت تصریح کرده و در متن گفته هایشان آورده اند، مانند قاضی شهاب الدین در کتاب «هدایة السعداء» و شیخ سعدالدین حموی آن گونه که در کتاب «ینابیع المودّة نوشته ی قندوزی» آمده است، و قاضی ثناء الله بانی بتی در پایان کتاب «سیف مسلول»...

### 17- با سخن قاضی ثناء الله درباره ی این حدیث

#### اشاره

قاضی ثناء الله بانی بتی هر دو حدیث: «من خانه ی حکمت» و «من شهر دانشم» را بر دانش های باطنی حمل کرده است... متن گفته ی او در ذیل آیه «أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ» (2) چنین است: «گفته شد: شاهد، علی بن ابی طالب است. بغوی گفت: علی گفت: مردی از قریش نیست جز این که آیه ای از قرآن درباره اش نازل شده است. مردی به او گفت: و درباره ی تو چه چیز نازل شد؟ گفت: و یتلوه شاهد منه.»

پس اگر گفته شود: وجه تسمیه علی به شاهد چیست؟ گویم: شاید وجهش این است که او نخستین کسی است که اسلام آورد، پس او اولین کسی است که به راستی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شهادت داد. و وجه بهتر نزد من این است که گفته شود: علی قطب کمالات ولایت بود، و دیگر اولیا حتی صحابه در مقام ولایت پیروان ایشان

ص: 972

1- ذخیره المال: دست نویس است. (همان گفته های ابن صباغ را با حذف چند جمله آورده است.)

2- هود 17/.

هستند. و برتری خلفای سه گانه بر او به وجه دیگر است. این چنین مجدّد در نوشته ای از آخرین نوشته هایش پژوهش کرده است.

پس معنی آیه ی «أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنَةٍ مِنْ رَبِّهِ» یعنی بر حجّتی روشن و برهانی قاطع که او محمّد صلی الله علیه و آله و سلم است، پس او دارای حجّتی روشن از پروردگارش و برهانی قاطع بود که افاده ی علم قطعی می کند که او رسول خداوند صلی الله علیه و آله و سلم است و آن معجزه های اوست و برترین آن ها قرآن و دانش های اوست که مستند به وحی است «و یتلوه» یعنی به دنبالش می آید (شاهدی) از سوی خداوند بر راست گویی او، و او علی و مانند او از اولیا هستند. کرامت های اولیا معجزه های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و دانش های مستند آنان به الهام و کشف، سایه هایی از دانش های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است که مستند به وحی می باشد، پس آن کرامت ها و دانش ها گواهی است بر راست گویی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم.

حدیث «أنا دارالحکمة و علیّ بابها» را ترمذی به سند صحیح از علی روایت کرده است. حدیث «أنا مدینة العلم و علی بابها فمن أراد العلم فلیأت الباب» را که ابن عدی در «الکامل» و عقیلی در «الضعفاء» و طبرانی و حاکم از ابن عبّاس، و ابن عدی و حاکم از جابر روایت کرده اند، اشاره ای است به دانش های اولیا نه دانش های فقیهان؛ چرا که دریافت دانش های فقیهان به طریق علی منحصر نشده است، بلکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «اصحابم چون ستارگان هستند به هر یک اقتدا کنید هدایت یافته اید.»

و این سخن هر چند که شامل بعضی مطالب راست است، از چند وجه مخدوش است:

### حمل بر دانش های باطنی، باطل است

اولاً: اعتراف به اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام «علی قطب کمالات ولایت بود، و دیگر اولیا حتّی صحابه در مقام ولایت پیروان ایشان هستند»، خود دلیل بر برتری امام بر صحابه از یک وجه است، لیکن حدیث «من شهر دانشم» و همانند هایش

دلالت بر برتری و اعلیّت ایشان بر همگی آنان از همه ی جهت ها و وجه ها می باشد...

و حمل کردن او حدیث: «من خانه حکمت» بر این که «اشاره ای است به دانش های اولیا نه دانش های فقیهان.» قطعاً باطل است، چون «حکمت» همان «دانش سودمند» است... و شکی نیست که دانش های فقیهان از زمره ی دانش های سودمند است.

اما بر این مطلب که «حکمت» همان «دانش سودمند» است، عبدالعزیز دهلوی در پاسخ پرسشی از ثبوت «عصمت» و «حکمت» و «وجاهت» و «قطیبت» برای ائمه ی دوازده گانه علیهم السلام به آن تصریح کرده است... و تصریح کرده که مراد از حدیث «أنا دارالحکمة و علیّ بابها» و حدیث «أنا مدینة العلم و علی بابها» همین است... و برای بهره ی بیشتر گفته های بعضی دانشمندان را درباره ی معنی حدیث:

«أنا دارالحکمة» را می آوریم تا بطلان حمل ذکر شده برای شما از زبان دانشمندان اهل سنت، روشن شود:

عاصمی: «اما علم و حکمت، پس خداوند متعال به آدم علیه السلام فرمود: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» (1) پس به دانش برتری داد بندگانی را که از آن چه خداوند فرمان داده سرپیچی نمی کنند و آن چه فرمان داده شده اند را انجام می دهند، و از این جهت مستحق سجده آنان شدند، پس همان گونه که دانش، نادانی نمی گردد و دانشمند نادان نمی شود هم چنین آدم برتری یافته با دانش مفضول نمی شود. و همین گونه است حال کسی که به دانش برتری یافته است و اما کسی که به عبادت برتری یافته، شاید که مفضول شود زیرا چه بسا عابد از درجه ی عبادت بیفتد اگر آن را رها کند و از آن دوری نماید، یا در آن سستی کند به گونه ی غفلت ورزیدن از آن، پس برتری او فرو می افتد و لذا گفته شده است: با علم برتری یابند و بر علم چیزی برتری نمی یابد و به دیدار دانشمند روند و او به دیدار کسی نمی رود. از این رو

ص: 974

توصیف خداوند سبحان به علم و عالم واجب است و توصیف او به عبادت و عابد فاسد است. و به همین جهت با این فرموده بر پیامبرش علیه السلام منت گذارد «وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا» (1) پس برتری را با دانش بر او عظیم نمود، غیر از دیگر خصلت ها و اخلاق که به او بخشید و غیر آن چه از سرزمین ها و آفاق بر او گشود.

و هم چنین است مرتضی، به دانش و حکمت برتری یافت و به این دو از همه ی ائمت جز خلفای گذشته برتری یافت... و لذا پیامبر علیه السلام او را به آن دو توصیف کرده و فرمود: «ای علی! مالا مال از دانش و حکمت شدی» و در حدیث از مرتضی آمده است: «شبی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در خانه ی ام سلمه بود، صبح خیلی زود به سوی ایشان رفتم، عبدالله بن عباس را بر در ایستاده دیدم، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به سوی مسجد بیرون آمدند من در سمت راست و ابن عباس در سمت چپ ایشان بودیم، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ای علی نخستین نعمتی که خداوند به تو عطا فرمود چیست؟ گفت: این که مرا آفرید و آفرینش مرا نیکو گردانید. فرمود: سپس چه؟ گفت: این که خود را به من شناساند. فرمود: سپس چه؟ گفت، گفتم: «وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا» (2) گفت: پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دستشان را بر کتف من زدند و فرمود: ای علی مالا مال از دانش و حکمت شدی. و از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من شهر دانشم و علی در آن است. و در بعضی روایات است: من خانه ی حکمتم و علی در آن است.» (3) گنجی شافعی: «باب بیست و یکم، درباره ی اینکه خداوند حکمت را به علی اختصاص داد. خداوند متعال فرمود: «وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» (4) ما را خبر داد عبداللطیف بن محمد در بغداد، از محمد بن عبدالباقی، از ابوالفضل بن احمد، از حافظ احمد بن عبدالله، از ابواحمد محمد بن احمد جرجانی،

ص: 975

1- نساء 113/.

2- نحل 18/.

3- زین الفتی - دست نویس است.

4- بقره 269/.

از حسن بن سفیان، از عبدالحمید بن بحر، از شریک، از سلمة بن کهیل، از صنابحی، از علی که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من خانه ی حکمت و علی در آن است.»

گویم: این حدیثی حسن و عالی است و حکمت به سنت تفسیر شده است به جهت فرموده اش عزوجل «وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (1) و بر صحت این تأویل دلالت دارد این فرموده ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم: کتاب و همانند آن به من داده شد.

از کتاب اراده ی قرآن کرد و همانند آن، حکمتی است که خداوند به او آموخت و امر و نهی و حلال و حرامی که برایش بیان فرمود. پس حکمت همان سنت است. و لذا فرمود: من خانه ی حکمت و علی در آن است.» (2) سید شهاب الدین احمد: «باب پانزدهم: درباره ی اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خانه ی حکمت و شهر دانش است و علی باب آن دو است، و او بی تردید به خداوند متعال و احکام و آیات و کلامش داناتر است... و از علی است که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من خانه ی حکمت و علی در آن است. حافظ ابونعیم و طبری آن را روایت کردند و در «المشكاة» آن را روایت کرد و گفت: ترمذی آن را نقل کرد.» (3) مناوی: «من خانه ی حکمت و در روایتی: من شهر حکمت و علی در آن است. یعنی علی بن ابی طالب آن دری است که از آن به حکمت وارد می شوند و تورا بسنده است به این مرتبت که چه بلندمرتبه است و این منقبت که چه والاست و هر کس گمان برد که مراد از فرموده اش: و علی در آن است، این است که آن مرتفع است و از ریشه علو که بلندی است، می باشد، برای غرض فاسدش چیزی برگزیده است که برایش سود و بهره ای ندارد و نیازی را برطرف نمی کند.»

ابونعیم از «ترجمان القرآن» مرفوعاً نقل کرده است: خداوند عزوجل «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» را نازل نکرد جز اینکه علی سردسته و امیر آن ها است. و ابن مسعود

ص: 976

1- نساء 113/.

2- كفاية الطالب/118.

3- توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل دست نویس است.

نقل می کند که گفت: خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودم، درباره ی علی پرسیده شد، فرمود:

حکمت ده قسمت شد، نه قسمت آن به علی و یک قسمت به مردم داده شد. و نیز از ایشان نقل می کند که قرآن بر هفت حرف نازل شد، هیچ حرف آن نیست جز این که ظهر و بطن دارد، و نزد علی علم ظاهر و باطن هست. و نیز نقل می کند که فرمود:

علی سرور مسلمانان و پیشوای پرهیزکاران است. و نیز نقل کند که فرمود: من سرور فرزندان آدم هستم و علی سرور عرب است. و نیز نقل کرد که فرمود: علی پرچم هدایت است. و نیز نقل کرد که فرمود: ای علی! خداوند فرمانم داد که تو را نزدیک خود آرم و بیاموزم تا هوشیار شوی و این آیه بر من نازل شد «وَتَعِيهَا أُذُنٌ وَاَعِيَةٌ» و نیز از ابن عباس نقل کرد که فرمود: گفت وگو می کردیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هفتاد پیمان را به علی واگذار فرمود که به دیگری واگذار نفرمود.

و اخبار در این باب فزون از شماره است. «(1) ابن حجر مکی در المنح المکیة: «از مواردی که دلالت دارد بر اینکه خداوند سبحانه، به علی علمی اختصاص داد که عبارات از آن قاصر است، اینکه پیامبر فرمود: داورترین شما علی است و این حدیث صحیحی است که نزاعی در آن نیست و قول او: من خانه ی حکمتم و روایت: من شهر علم هستم و علی در آن است.»

عزیزی: «من خانه ی حکمتم، مناوی گفت: و در روایتی شهر حکمتم و علی بن ابی طالب در آن است، در آن اعلامی است بر برتری علی، و استنباط احکام شرعی از او.» (2) نظام الدین سهالوی در «الصیح الصادق» گوید: «افاضه: شیخ ابن همام در فتح القدير - پس از آنکه آزاد کردن کنیز بچه دار و جایز نبودن فروختن او را از تعدادی از صحابه به حدیث های مرفوع اثبات کرده و ثبوت اجماع را بر باطل بودن فروش نتیجه گیری کرده - گفته است: از آن چه دلالت می کند بر ثابت بودن آن اجماع، چیزی

ص: 977

1- فیض القدير فی شرح الجامع الصغیر / 46 3.

2- السراج المنیر فی شرح الجامع الصغیر / 1 244.

است که عبدالرزاق اسناد داده است؛ ما را خبر داد معمر، از ایوب، از ابن سیرین، از عبیده سلمانی که گفت: شنیدم علی می گفت: رأی من و رأی عمر در مورد کنیزان بچه دار این بود که هرگز فروخته نشوند، سپس بعد از آن قائل به این شدم که فروخته شوند. پس به او گفتم: رأی پیشین تو را که با رأی عمر یکسان بود، بیشتر دوست دارم از نظری که به تنهایی داده ای. علی خندید.

و بدان که بازگشت علی از نظرش اقتضا دارد که او انقراض دوران را در تقرّر اجماع شرط می دانست و آن چه ترجیح دارد خلاف آن است، و باعث شگفتی من نمی شود که شأنی برای امیرالمؤمنین باشد که پیروانش را دور کند از اینکه تمایل پیدا کنند به دلیلی مرجوح و رأیی شسته شده و مذهبی ناشایست. پس اگر انقراض عصر در تقرّر اجماع شرط نباشد و این مطلب آشکارتر باشد (البته نه مانند وضوح آفتاب)، پس چگونه او به آن متمایل می شود، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است:

«تو نسبت به من به منزلت هارون نسبت به موسی هستی جز این که بعد از من پیامبری نیست.» دو صحیح آن را روایت کرده اند. و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من خانه ی حکمتم و علی در آن است.» ترمذی آن را روایت کرد. پس انقراض درست است.

گفته نشود که خلفای سه گانه نیز درهای دانش هستند؛ در حالی که عمر حکم به ممنوع بودن فروش کرده بود. چون سرانجام آن چه در این باب است، اینکه آن دو با یک دیگر تعارضی پیدا کردند و مذهب درست این است که عمر افضل می باشد و این اقتضا نمی کند که فضیلت در علم هم باشد و ثابت شد که علی در خانه ی حکمت است و حکمت حکم اوست.»

همه ی این ها نسبت به حدیث «من خانه حکمتم» بود.

و نسبت به معنی حدیث «من شهر دانشم»:

ابن طلحه ی شافعی: در معنی «الأنزع البطين» (1) گوید: «عنایت الهی و الطاف ربّانی و رأفت ملکوتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در بر گرفت، و قلبش مشکات انوار نبوت و رسالت گردید و خداوند کتاب و حکمت را بر او فرو فرستاد و چیزهایی را که نمی دانست به او آموخت، و علی در آن روز بهره مند از برکات تربیت او و ثمره های محبت او شده بود، پس به شفقت او جرقه ای از آن انوار بدرخشید و از آفاق چراغ دانش پرتوهایش طلوع کرد، پس قلب علی به آن نورها روشنایی یافت و به آن آثار رشد یافت و از لکه های تیره زدوده شد و آماده شد برای پذیرش آن چه از اسرار دانش ها و دانش های اسرار بر او افاضه شود و اندازه ای از حکمت ها و حکم مقدرات در او جایگزین شود، پس به مبارکی ایمان آراسته شد و به یال های معرفت مزین شد، و متّصف به حکمت استوار شد و انواع دانش ها را دریافت کرد، پس حکمت ها از لفظهای او چیده شد و دانش های ناشناخته ظاهری و باطنی با او انس گرفته، و چشمه هایش از چاه قلبش منفجر شده است.

و همواره ملازم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و خداوند علم او را می افزود تا اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود طبق آن چه ترمذی در صحیحش با سندش از او نقل کرده است: أنا مدینة العلم و علیّ بابها. پس او از فراوانی دانش اش جوامع قضایا را به ذلت می کشاند، و رخدادهای مشکل را توضیح می داد و احکام دشوار شده را آسان می نمود، در هر دانشی او را نشانی بود، و بر هر حکمتی چیرگی داشت، و به زودی تفصیل این اصل در فصل ششم که برای بیان دانش و فضیلت او شکل یافته خواهد آمد ان شاء الله تعالی.

و از آن جا که روشن شد آن چه خداوند متعال از انواع دانش ها و اقسام حکمت ها به او عطا فرمود، پس به اعتبار آن ها با لفظ «البطين» توصیف شد. و این لفظی است که بزرگ شکم به آن توصیف می شود و متّصف به پُربودن شکم است.

ص: 979

---

1- الأنزع: کسی که موی دو طرف پیشانی ریشته است. البطين: بزرگ شکم.



چون او علیه السلام مملو از علم و حکمت شده بود، و بهره‌ی فراوانی از انواع دانش‌ها و اقسام حکمت‌ها برده بود به گونه‌ای که خوراک او شده بود و به این اعتبار توصیف شد به این که بزرگ شکم از دانش و حکمت است مانند کسی که بهره‌ی فراوانی از خوراک‌های جسمانی گرفته که شکمش را بزرگ کرده و به اعتبار آن بزرگ شکم شده است، پس از این نظر این لفظ بر او اطلاق شد. (1)

گنجی شافعی: «گویم: - و خداوند داناتر است و وجه این حدیث نزد من چنین است که منظور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از: «أنا مدینة العلم و علیّ بابها.» این بود که خداوند متعال دانش را به من آموخت و فرمانم داد که در آغاز پیامبری مردم را به اقرار به یگانگی او بخوانم تا بخشی از دوران رسالت بدین گونه سپری شد، سپس خداوند به جنگ با کسانی فرمانم داد که از اقرار به یگانگی خداوند عزّ و جلّ خودداری کردند؛ پس از اینکه از این کار منع کرده بود. پس من شهر دانشم، در امرها و نهی‌ها و در صلح و جنگ تا اینکه جنگیدم با مشرکان و علیّ بن ابی طالب در آن است؛ یعنی او نخستین کسی از خاندانم و دیگر افراد ائمتّم است که بعد از من با ستمگران می‌جنگد و اگر علی برای مردم جنگیدن با ستمگران (گناه کاران) را وضع نمی‌کرد و حکم قتل آنان را و اسیرانشان را رها نمی‌ساخت و گرفتن اموالشان و فرزندانشان را حرام نمی‌داشت، این حکم هرگز شناخته و دانسته نمی‌شد.

پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در جنگ با مشرکان قانون به تاراج بردن اموالشان و اسیرگرفتن فرزندانشان را وضع کرد و علی در جنگ با ستم کاران قانون وضع کرد که بر مجروحان حمله نشود و اسیری کشته نشود و زنان و فرزندان به اسارت گرفته نشوند و اموالشان مصادره نشود و این وجهی صحیح و نیکوست.

با این همه، دانشمندان از صحابه و تابعان و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به برتری علی و افزونی و سرشاربودن دانشش و زیرکی و حکمت فراوانش و نیکویی قضاوت‌هایش و درستی فتوهایش قائل شده‌اند و ابوبکر و عمر و عثمان و دیگر

ص: 980

دانشمندان اصحاب با او در احکام مشاوره می کردند و سخن او را در تأیید یا رد می پذیرفتند و عمل می کردند که این خود اعترافشان به دانش و فضل فراوان او و برتری خردش و درستی حکمش می باشد.

این سخن هرگز در حق او گزافه نیست، چون مقام او نزد خداوند و پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم و نزد بندگان مؤمن او، والاتر و بالاتر از آن است.» (1)

نووی:

امام المسلمین بلا ارتیاب \*\*\* امیرالمؤمنین ابوتراب

نَبی الله خازن کُل علم \*\*\* علی للخزانه مثل باب

بدون تردید امام مسلمین است \*\*\* امیرالمؤمنین ابوتراب پیامبر خدا

گنجه ی همه ی دانش است \*\*\* علی برای خزانه چون در است

این دو بیت را شهاب الدین در کتاب «توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل» آورده است.

ابوبکر خوافی: شهاب الدین احمد گوید: «باب پانزدهم درباره ی این که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خانه ی حکمت و شهر دانش است و علی در آن دو است. و این که او بدون تردید داناترین مردم به خداوند متعال و احکام و آیات و سخن اوست.

از مولایمان امیرالمؤمنین علی نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی خداوند مرا فرمان داد که تو را به خود نزدیک کنم و تو را بیاموزم تا گوش کنی و این آیه بر من نازل شد «و تعیها اذن واعیه» (2) پس تو گوش شنوای دانش من هستی.

حافظ امام ابونعیم در «الحلیة» آن را روایت کرد.

و سلطان طریقت و برهان حقیقت شیخ شهاب الدین ابوجعفر عمر سهروردی در «العوارف» با اسنادش به عبدالله بن حسن با این لفظ روایت کرده است:

گفت: هنگامی که این آیه نازل شد «و تعیها اذن واعیه» رسول خدا به علی فرمود: از خداوند تقاضا کردم که آن را گوش تو قرار دهد ای علی! علی گفت: پس از آن چیزی

ص: 981

1- کفایة الطالب / 222.

2- حاقّه 12/.

استاد اساتید در زمان خود و یگانه ی همتایان در دانشها و عرفان شیخ زین الدین ابوبکر محمدبن محمدبن علی خوافی گفت: لذا علی به افزونی دانش و حکمت اختصاص یافت تا این که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: أنا مدینه العلم و علی بابها. و عمر گفت: اگر علی نبود، عمر هلاک می شد.»

شهاب الدین احمد، بعد از حدیث مدینه العلم گوید: «بدان که در، حایل و مانع وارد شدن به خانه را برمی دارد. پس هر کس بخواهد از غیر درها وارد خانه ها شود، ورود بر او مشکل و سخت می گردد، هم چنین است کسی که جویای دانش باشد و آن را از علی و بیان او برنگیرد که به مقصود نمی رسد. او دارای دانش و خرد و بیان بود. چه بسا کسی عالم است ولی بر بیان و فصاحت توانا نیست و علی در میان اصحاب به این امر مشهور بود. پس دانش و روایت و استنباط آن از علی خواسته می شود. در دانش به اجماع اصحاب (رسول خدا) به او مراجعه می شد، و حکم و فتوایش مورد اطمینان بود و اصحاب همگی در هر مشکلی به او مراجعه می کردند و از او پیشی نمی گرفتند و بر این پایه عمر گفت: اگر علی نبود عمر حتماً به هلاکت می رسید.»

ابن صباغ مالکی پس از نقل حکم امام درباره خنثی گوید: «خدایت رحمت کند بنگر به استخراج امیرالمؤمنین علی که با نور دانش و فهم نافذش چگونه راه صحیح را توضیح داد و نمایاند و به آن جهت نرینگی را بر مادگی در ماده ی ایجاد ظاهر کرد. و این منت کامل و نعمت فراگیر با توجه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای او پیدا شد، و با تربیت و مهربانی و شفقت ایشان نسبت به او، پس آماده ی پذیرش آن نورها و مهیای دریافت دانش ها و اسرار شد، پس حکمت از لفظهای برگرفته می شد، و دانش های ظاهری و باطنی با دلش پیوسته بود، همواره دریا های دانش ها از سینه اش منبج می شد و امواجش بالا می آمد، تا آنکه او صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: أنا مدینه العلم

و علی بابها» (1) نورالدین سمهودی: «ابن سمان از ابوسعید خدری نقل کرد که شنید عمر به علی می گفت - در حالی که سؤالی از او کرده و پاسخ گرفته و مشکلش را حل کرده بود هرگز خداوند مرا بعد از تو باقی نگذارد. زین عراقی در «شرح التقریب» در شرح حال علی آورده است که عمر گفت: داورترین ما علی است و همواره به خداوند پناه می برد از مشکلی که ابوالحسن گشاینده اش نباشد. تمام شد و این استعاده عمر را دارقطنی و دیگران هم روایت کرده اند با این کلمات: به خداوند پناه می برم از مشکلی که ابوالحسن حلالش نباشد. تمام شد. و این پناه بردن را دارقطنی و دیگران روایت کردند که لفظش چنین است: به خداوند پناه می برم از مشکلی که مشکل گشایش علی نباشد. و در روایتی از او، از ابوسعید خدری است که گفت: با عمر به مکه آمدم، علی بن ابی طالب همراهش بود. پس علی چیزی برایش ذکر کرد. عمر گفت: به خداوند پناه می برم که در میان مردمی زندگی کنم که در میانشان ابوالحسن نباشد. گفتند: و جز این نیست که او را به فرمانداری جایی نفرستاد چون او را برای مشورت نزد خود نگه می داشت. و حافظ ذهبی از عبدالملک بن ابوسلیمان نقل کرد که گفت: به عطا گفته شد آیا کسی از اصحاب رسول صلی الله علیه و آله و سلم فقیه تر از علی بود؟ گفت: نه، به خداوند سوگند که چنین کسی را نمی شناسم.

گویم: و این سخن و امثال آن از مواردی است که در فضیلت علی در این باب وجود دارد و خود گواه بر حدیث: «أنا مدينة العلم و علی بابها» می باشد. (2)

فضل بن رزبهان در پاسخ گفته ی علامه حلی که به «سلونی» و حدیث مدینه العلم استدلال کرده، گوید: این دلالت دارد بر فزونی دانش او، و آگاهی از پاسخ رخدادهای و اطلاع داشتنش بر دانش ها و معارف، و تمام این امور مسلم است. (3)

ملاعلی قاری: «یعنی پسر عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصی، قرشی

ص: 983

1- الفصول المهمة/ 19.

2- جواهرالعقدین: دست نویس است.

3- أبطال الباطل دست نویس است.

هاشمی، مرتضی همسر فاطمه زهرا و پسرعموی مصطفی و عالم در درجه ی علیا، و در مشکلاتی که بزرگان صحابه از او پرسیدند و به فتوایش بازگشتند، برای او فضایل بسیار مشهوری است که گفته اش علیه السلام را محقق ساخته است: أنا مدینه العلم و علی بابها و فرموده اش علیه السلام: افضاکم علیّ. (1) و نیز قاری پس از نقل داستان دروغین در مورد آموختن خضر علیه السلام از ابوحنیفه گوید: «پوشیده نماند که این داستان با توجه به رکیک بودن و لحنش از سخنان بعضی از ملحدان کوشا در تباهی دین است، چون حاصلش این است که: آن خضری که خداوند متعال در حقش می فرماید: «بنده ای از بندگان ما را یافتند که رحمتی از سوی خودمان به او دادیم و دانشی از خودمان به او آموختیم» (2) و موسی علیه السلام از او آموخته، شاگرد ابوحنیفه بوده است (!) و چه فهم سریعی داشته این شاگرد که در مدّت سه سال آموخت آن چه را که خضر در مدّت سی سال از ابوحنیفه در حیات و مماتش آموخته بود! و شگفت آورتر آنکه ابوالقاسم قشیری در طبقات حنفی ها به شمار نیامده است! و شگفت انگیزتر از خضر اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را درک کرده ولی اسلام را از ایشان نیاموخته است و نه از دانشمندان اصحاب مانند علی باب مدینه العلم و داوودترین یاران! و زید عمل کننده ترین به واجبات، و اُبی بهترین قاریان، و معاذبن جبل، داناترین به حلال و حرام، و تابعان بزرگ چون فقهای هفت گانه، سعیدبن مسیب در مدینه، عطاء در مکه، حسن در بصره و مکحول در شام نیاموخت. و به علّت نادانی اش، به شریعت حنیفیه رضایت داد که مسائل آن را با دلیل هایش، در اواخر عمر ابوحنیفه بیاموزد و این چیزی است که باطل بودنش بر خردهای بی ارزش و فهم های ضعیف پوشیده نمی ماند. بلکه اگر این گفتار زشت را علمای شافعی یا حنبلی یا مالکی به تمسخر بگیرند آن را وسیله ای بر کم خردی طایفه ی حنفی قرار دهند، چون ندانسته اند کسی از آن ها به طور کلی به این قضیه

ص: 984

---

1- شرح الفقه الاکبر/ 113.

2- فوجدا عبداً من عبادنا، آتیناه رحمة من عندنا و علمناه من لدنا علماً (کھف/ 65).

رضایت نمی دهد. اگر متعرض خطای در مبانی و معانی این سخن شوم، کتاب مستقلمی می شود. جز این که من با چشم پوشی از آن خودداری کردم بر پایه ی فرموده ی خداوند متعال «خذ العفو و أمر بالعرف و أعرض عن الجاهلین» (1) و خدای عزوجل فرمود: «فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (2)» (3)

مناوی: «من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن در آید. مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم شهر جامع تمام والایی های ادیان است و شهر به ناچار باید دری داشته باشد، پس خبر داد که درس علی می باشد. هر کس راه او را گرفت وارد شهر می شود و هر کس در مورد آن خطا کرد راه هدایت را به خطا رفته است. و موافق و مؤالف و دشمن و مخالف بر اعلیت او گواهی داده اند. کلاباذی نقل کرد که مردی از معاویه مسأله ای پرسید؛ گفت: از علی بپرس او از من داناتر است. گفت:

پاسخ تو را می خواهم. گفت: وای بر تو. مردی را دوست نداشتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را با دانش بسیار بزرگوار گردانید و بزرگان صحابه به این دانش او اعتراف داشتند، و عمر حل هر مشکلی را که برایش پیش می آمد از او می خواست.

مردی نزد او آمد و سؤالی کرد و گفت: علی این جاست از او بپرس. گفت: می خواهم از تو ای امیرالمؤمنین بشنوم. گفت: برخیز خداوند پاهایت را برپا ندارد و نامش را از دیوان پاک کرد. و از نقلی صحیح از او است که: پناه می برد از مردمی که او در میانشان نیست تا این که او را نزد خود نگه داشت و به مأموریتی نفرستاد تا از مشورت او بهره مند شود. و حافظ ذهبی از عبدالملک بن ابوسلیمان نقل کرد که گفت: به عطا گفته شد آیا کسی از صحابه فقیه تر از علی بود؟ گفت: نه به خداوند سوگند و حرانی گفت: اولین و آخرین دانستند که فهم کتاب خداوند منحصر به دانش علی است. و هر کس آن را نداند از دری گمراه شده است که از پشت آن خداوند حجاب از دل ها برمی دارد تا این که یقین کسانی محقق شود که با

ص: 985

---

1- اعراف 199/.

2- مائده 13/.

3- المشرب الوردی فی مذهب المهدی: دست نویس است.

برداشته شدن پرده تغییر نمی کند.» (1) عبدالحق دهلوی، گفته اش پیشتر آورده شد.

عبدالرحمان بن عبدالرسول چشتی، در مقدمه ی کتابش «مرآة الأسرار»

اسماعیل بن سلیمان کردی، در کتابش «جلاء النظر فی دفع شبهات ابن حجر»

محمد بن عبدالرسول برزنجی، در کتاب «الإشاعة لأشراط الساعة»

ولی الله دهلوی، گفته هایش اندکی پیش از این آورده شد.

محمد مدعین سندی، در پاسخ به استدلال معتقدان به قیاس گوید: «هم چنین به حجیت قیاس بر اساس عمل گروه بسیاری از صحابه، استدلال کردند، و این به تواتر از ایشان رسیده است، هر چند که تفصیل آن ها آحادی باشد و نیز: عمل آنان به قیاس و ترجیح دادن بعضی بر بعضی دیگر تکرار و شایع شد بدون این که کسی آن را انکار کند. و این وفاق و اجماعی است بر حجیت قیاس. پس جواب این است:

همان گونه که قیاس از آنان نقل شده ذم آن ها از قیاس هم نقل شده است. پس از باب مدینة العلم نقل شده است که گفت: اگر دین به قیاس بود مسح کف کفش بهتر از مسح روی آن بود.» (2) محمد بن اسماعیل امیر: «اگر این مطلب را دانستی، متوجه می شوی که خداوند وصی علیه السلام را به این فضیلت شگفت انگیز اختصاص داده است و شأنش را منحصر به فرد فرموده است؛ برای آنکه او را باب شریفترین چیز در جهان هستی قرار داد که دانش است و آن دانش را هر کسی که خواهان است با استمداد از او دریافت می کند، بلکه او باب شریفترین دانش هاست که دانش های نبوی می باشد و آن هم دانش جامع ترین آفریده ی خداوند که سرور فرستادگانش صلی الله علیه و آله و سلم است. و هر شرافتی از این شرافت فرو می ریزد و گذشتگان و آیندگان در برابرش سر تعظیم فرود می آورند و همان طور که باب مدینة العلم را ویژه ی او قرار داد، از او چیزها و

ص: 986

---

1- فیض القدیر / 463.

2- دراسات اللیب / 118.

دانش‌هایی تراوید که دلیل هایش به زودی برای شما آورده می‌شود.» (1) شیخ سلمان جمل در شرح این بیت:

و وزیر ابن عمّه فی المعالی \*\*\* و من الاهل تسعد الوزراء

و وزیرش پسرعمویش در شرافت‌ها \*\*\* و از خانواده وزیران سعادت می‌یابند

گوید: «و من الاهل... الخ» می‌رساند که از جمله آن سعادت‌ها این است که برادری را برای او قرار داد. ترمذی نقل می‌کند: حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم میان اصحابش برادری برقرار کرد. علی با چشمانی گریان آمد و عرض کرد: ای رسول خدا میان اصحابت برادری برقرار کردی و میان من و کسی برادری ایجاد نمودی. پس فرمود: «تو در دنیا و آخرت برادر من هستی.» و از آن سعادت‌ها دانش‌هایی است که با این فرمایش به آن اشاره فرمود: «أنا مدينة العلم و علی بابها فمن أراد العلم فليأت الباب» (2)

عجیلی شافعی: «هنگامی که مردم مکه دچار قحطی شدیدی شدند پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم او را از عمویش ابوطالب گرفت و تربیت نمود و به خود نزدیک کرد و به سوی مکارم اخلاق رهنمون شد، پس با توجه ایشان برای پذیرش انوار و دریافت دانش‌ها و اسرار آماده شد و حکمت از کلامش برگرفته می‌شد و دانش‌های ظاهری و باطنی با قلبش ارتباط یافت، از سینه‌اش دریا‌های دانش منفجر می‌شد، و لذا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «أنا مدينة العلم و علی بابها» (3)

### حدیث «أنا مدينة الفقه و علی بابها»

دوم: و از چیزهایی که حمل آن را بر دانش‌های باطنی رد می‌کند، حدیث «من شهر فقه هستم و علی در آن است» می‌باشد. پس همان‌گونه که این دو حدیث از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وارد شده، این حدیث شریف هم از ایشان نقل شده است...

همان‌گونه که پیش از این دانستید... و همان‌گونه که تأویل و چنان‌حمله‌ی در این

ص: 987

1- الروضة الندية.

2- الفتوحات الأحمديّة بشرح الهمزية.

3- ذخيرة المآل - دست‌نویس است.



حدیث راه ندارد، هم چنین جایی در آن دو حدیث ندارد. پس باطل بودن گفته ی قاضی هندی با این بیان نیز آشکار شد. پس جاحد منکر از خشم آن بمیرد.

سوم: تمامی این حدیث ها دلالت دارد بر اختصاص داشتن و انحصار داشتن دانش ها به طور مطلق به سرورمان امیرالمؤمنین علیه السلام ... و وجه های دلالت آن را در پاسخ به گفته های عاصمی و قاری و غیرشان، آوردیم، و همان جا گفته های بزرگان را در این باب ذکر کردیم از جمله آن ها نقل مناوی از حرّانی است: «پیشینیان و پسینیان دانستند که فهم کتاب خداوند منحصر به علی است. و هر کس آن را ندانست از دری گمراه شد که از ورای آن خداوند حجاب را از دل ها بر می دارد تا یقینی تحقّق یابد که با برداشتن حجاب تغییر نمی یابد.» پس این گفته اش نیز باطل شد که گوید: «دریافت دانش های فقیهان منحصر به گرفتن از علی نیست.»

### قدح حدیث ستارگان

چهارم: تمسّک او به حدیث «اصحابم چون ستارگان اند» به خاطر گمان او بر عدم انحصار مذکور، ضعیف تر و سست تر است... این حدیث به اعتراف بزرگان حافظان و پیشوایان اهل سنّت، ساختگی است... و قدح آن در پاسخ به سخن ائمه و واسطی آمد. برخی کسانی که متن گفته آنها در بطلان این حدیث آمده است، عبارتند از: ابن عبدالبر، ابن تیمیه، ابوحیان زین العراقی، ابن حجر عسقلانی، ابن امیرالحاج، سیوطی، خفاجی و شوکانی. تفصیل سخن در این باره در بخش «حدیث ثقلین» از کتابمان آمده است.

### 18- با سخن دهلوی درباره ی این حدیث

عبدالعزیز دهلوی در باب یازدهم از کتاب «التحفة» در مورد انواع اوهام شیعه به گمان خود گوید: «نوع سوم این که مطلوب چیزی و نتیجه ی استدلال چیز دیگری

باشد، لیکن آنان توهم می کنند و آن را عین مطلوب قرار می دهند، به جهت نزدیکی و مجاورت بسیار زیاد میان آن و مطلوب و بیشتر استدلال های شیعه بر این پایه به پایان می رسد، همان گونه که پیشتر به تفصیل در مبحث های امامت آمد از جمله:

این که امیر، باب مدینة العلم است و هر کس باب مدینة العلم بود، امام هم می باشد، و از این جهت که امام رئیس امت است، و چون در به وجهی از وجوه ریاست خانه را دارد و اگر امیر آن در بود پس او امام است.

و حال آنکه باب مدینة العلم بودن یک امر، و امامت امر دیگری است و میان این دو هیچ اتحاد و تلازمی وجود ندارد.»

گویم: این سخن از چند وجه مردود است. در این جا به ذکر بعضی از آن ها بسنده می کنیم:

اول: ادعای فرق نهادن شیعه میان مطلوب و نتیجه، گمان فاسدی است، شأن شیعه اجلّ و والا مرتبه از این است. همان گونه که به زودی و با یاری نعمت رسان پاداش دهنده خواهد دید.

دوم: ادعایش که بیشتر استدلال های شیعه از این گونه است، ادعایی دروغین است و شما را بسنده است که به استدلال های ما در بخش های مختلف از مبحث های امامت، مراجعه کنید.

سوم: آن چه درباره ی استدلال شیعه به حدیث «أنا مدینة العلم»، آورده است، باطل می باشد، از بحث های این کتاب ما درباره ی سند و دلالت حدیث «أنا مدینة العلم و علی بابها» متانت استدلال های ما و تمام بودن دلالت این حدیث بر مطلوب ما را دانستید.

چهارم: روش استدلال شیعه به حدیث مدینه العلم در کتاب هایشان موجود و ثبت شده است، و روش استدلال مبهم و اجمالی که «دهلوی» به آنان نسبت داده است در هیچ یک از نوشته هایشان نیست و ما در این جا روش استدلال بعضی یارانمان را می آوریم تا خیانت و دروغ «دهلوی» در این گفتار را ملاحظه کنید:

ابوجعفر محمد بن علی بن شهر آشوب سروری پس از نقل حدیث از مخالفان گوید: «و این اقتضای واجب بودن مراجعه به امیرالمؤمنین علیه السلام را دارد، چون کنیه ی «مدینه» را برای خود قرار داد و اطلاع داد که رسیدن به دانش او تنها از سوی علی ممکن است، چون او را مانند در آن شهر قرار داده است که جز از سوی او واردش نمی شود. سپس این امر را واجب کرد با فرموده اش: «فلیأت الباب» (باید نزد آن در بیاید) و شامل دلیلی بر عصمت او می باشد، چون از کسی که معصوم نیست امکان سرزدن کار زشت، وجود دارد، پس اگر آن اتفاق رخ دهد، اقتدا به او زشت است، پس منجر می شود که ایشان علیه السلام به کار زشت فرمان داده باشد، و این جایز نیست. و نیز دلالت دارد بر این که او داناترین امت است، و این مطلب را دانسته های ما از اختلاف های دیگران تأیید می کند و مراجعه شان به یک دیگر و بی نیازی او علیه السلام از مراجعه به دیگران، و نیز ولایت و امامت حضرت علی علیه السلام را آشکار فرمود، و این که دریافت دانش و حکمت در دوران حیات و بعد از وفاتشان جز از سوی او و روایت از او صحیح نیست همان گونه که خداوند متعال فرمود: «و أتوا البيوت من أبوابها» (1)

و یحیی بن حسن حلی معروف به «ابن بطریق» گوید: «بدان که در این فصل چیزهایی در رشته های بسیار از مناقب ایشان گردآورده که همگی آن ها والامقامی او و پیروی و اقتدای امت به ایشان را ایجاب می کند. از آن جمله، فرموده اش «من شهر دانشم و علی در آن است، هر کس آن شهر را خواهد، باید نزد آن در آید.» و نیز فرموده اش:

ص: 990

من شهر بهشتم. و پیشتر، برتری دانشمند را بر کسی که دانشمند نیست، آوردیم و به راستی که خداوند دانشمند را از کسی که دانشمند نیست جدا فرموده است، و خداوند متعال تبعیت از کسی که هدایتگر به حق است را واجب فرموده است که او از دیگران شایسته تر به پیروی است، و این نیست جز به برتری دادن دانشمند بر کسی که چنین نیست. پس سیادت او و پیروی از او واجب شده است و این مطلب را در گذشته به اندازه کافی توضیح دادیم و وجهی برای تکرارش وجود ندارد.» (1) و قاضی نورالله شوشتری گوید: «گویم: در این حدیث اشاره ای است به فرموده ی خدای متعال: «وَأُتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا» و در بسیاری از روایت های ابن مغازلی تصریح به این مطلب موجود است. در بعضی از آن ها با اسناد به جابر آمده است:

من شهر دانشم و علی در آن است و در بعضی از آن ها با اسناد به حضرت علی علیه السلام فرموده است: ای علی! من شهر هستم و تو در هستی. دروغ گوید هر کس گمان برد که جز از آن در به آن شهر می رسد. و از ابن عباس روایت شده است که فرمود: من شهر دانشم و علی در آن است. هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن در آید. و نیز از ابن عباس است که ایشان فرمود: من شهر بهشت هستم و علی در آن است، هر کس بهشت را خواهد، باید از درش نزد آن آید. و در نقل دیگری از ابن عباس است که فرمود: من خانه ی حکمتم و علی در آن است هر کس آن حکمت را خواهد، باید به آن در آید.

این ها اقتضای واجب بودن مراجعه به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را دارد. چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نفس شریف خویش را کنیه ی شهر دانش، و شهر بهشت و خانه ی حکمت بخشید، سپس اطلاع داد که رسیدن به دانش و حکمتش و به بهشت خداوند سبحان به تنها از سوی علی ممکن است، چون او را به منزله ی باب مدینه العلم و حکمت و بهشت قرار داد که جز از آن در وارد آن ها نمی توان شد، و

ص: 991

حضرتش علیه السلام تکذیب فرمود کسی را که گمان برد به آن شهر از غیر آن در می رسد، و نیز آن آیه به این اشاره دارد همان گونه که آوردیم.

در آن دلیلی هست بر عصمت ایشان که آشکار است، چون حضرتش علیه السلام فرمان به اقتدای به او در دانش ها به طور مطلق داده است، پس واجب است که ایمن از خطا باشد.

و دلالت دارد بر این که او امام است، چون او در آن دانش ها می باشد. و این مطلب را تأیید می کند آن چه از اختلاف ائمت دانسته شده است و مراجعه آنان به یکدیگر و بی نیازی ایشان علیه السلام از این مراجعه.

و نیز دلالت دارد بر ولایت و امامت او علیه السلام، و این که دریافت دانش و حکمت و وارد شدن به بهشت در دوران حیات حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم جز از سوی او صحیح نیست، و هم چنین روایت دانش و حکمت جز از ایشان جائز نیست؛ بنابر فرموده ی خداوند متعال «وَأُتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا» چون حضرتش علیه السلام آن در بود. و چه زیبا گفته است:

مدینه علم و ابن عمک بابها \*\*\* فمن غیر ذاک الباب لم یؤت سورها

شهر دانش هستی و پسر عمویت باب آن است؛ \*\*\* پس از غیر آن در به دیوار آن شهر نتوان رسید

و نیز دلالت دارد، بر این که اگر کسی چیزی از این دانش ها و حکمت ها را که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دارد از سوی غیر علی علیه السلام دریافت کند، نافرمانی کرده چون دزد و کسی است که از دیوار خانه بالا رود، که اگر از غیر در دستور داده شده وارد شوند و به خواسته شان برسند گناهکار خواهند بود. و فرموده اش علیه السلام: هر کس دانش را خواهد، باید نزد آن در آید. مراد از آن مختار بودن نیست بلکه مراد از آن واجب بودن و تهدید است مانند فرموده اش عزوجل: «فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ»

و دلیلش این است که این جا پیامبری غیر از حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیست که شهر دانش و خانه ی حکمت باشد، تا دانشمند مخیر باشد که تنها از یکی از آن دو دریافت کند و این نبود پیامبر دیگر دلیلی است بر وجوب این مراجعه و این که واجبی لازم می باشد و سپاس از آن خداوند است.

سپس بر خردمندان پوشیده نمی ماند که مراد از در، در این اخبار کنایه از نگهبان چیزی است که هیچ چیز از آن جدا و منفرد نمی شود، و جز از او بیرون نمی آید و جز به وسیله ی خودش چیزی بر او وارد نمی شود. و اگر ثابت شود که او علیه السلام نگهبان دانش ها و حکمت های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و ثابت شود که خداوند متعال و پیامبرش فرمان داده اند که با رسیدن به او باید به سوی دانش و حکمت رفت، پیروی و دریافت از او واجب می شود و این حقیقت معنی امام است، همان گونه که بر اندیشمندان پوشیده نیست. «(1) و پنجم: دهلوی در این عبارت توهّم کرده و گفته است که در دارای ریاست خانه است. در حالی که می بایست می گفت: در شهر، ریاست شهر را داراست، آیا دهلوی میان «خانه» و «شهر» فرقی نمی نهد؟

و ششم: دهلوی در این جا اشتباه دیگری هم دارد. برای در ریاستی است بر کسانی که وارد و یا خارج از شهر یا خانه می شوند نه بر خود شهر یا خانه... و این مطلبی است که هیچ خردمندی در آن شک نمی کند.... و این اشتباهی از دهلوی است، اشتباهی در اشتباه.

و هفتم: دانستید که باب مدینة العلم بودن او علیه السلام، امامت و مرجعیت او را برای همه ی آفریدگان در تمامی دانش ها اثبات می کند،... و به این معنی باب مدینة العلم

ص: 993

بودن او با امامت همبستگی دارد، همان گونه که پوشیده نیست.

و نیز این حدیث دلالت بر اعلمیت دارد، و اعلمیت مستلزم امامت است. بنابراین، میان این حدیث و امامت از جهتی اتحاد و از جهتی ملازمت است... پس نفی «دهلوی» این مطلب را، باطل است.

کتاب به پایان رسید. و سپاس از آن خداوند پروردگارِ جهانیان است

و درود خداوند بر محمد و خاندان پاکش باد.

ص: 994

## فهرست تفصیلی عناوین

سخن مؤلف.....	۱۰
سخن دهلوی در ردّ حدیث أنا مدینه العلم.....	۱۸
مقدمه.....	۲۱
فایده‌ی نخست: در نام‌های راویان حدیث از یاران پیامبر ﷺ.....	۲۱
۱ - حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب <small>علیه السلام</small> .....	۲۲
۲ - حضرت امام حسن مجتبی <small>علیه السلام</small> .....	۲۲
۳ - حضرت امام حسین <small>علیه السلام</small> .....	۲۲
۴ - عبدالله بن عباس.....	۲۳
۵ - جابر بن عبدالله انصاری.....	۲۳
۶ - عبدالله بن مسعود.....	۲۳
۷ - حذیفه بن یمان.....	۲۴
۸ - عبدالله بن عمر.....	۲۴
۹ - انس بن مالک.....	۲۴
۱۰ - عمرو بن عاص.....	۲۴
فایده‌ی دوم: در نام راویان حدیث از تابعان.....	۲۵
۱ - حضرت امام زین العابدین علی بن حسین <small>علیه السلام</small> .....	۲۵



## ۹۹۶/خلاصه‌ی عبقات الأنوار (حدیث شهر دانش)

- ۲ - حضرت امام محمد بن علی باقر علیه السلام ..... ۲۵
- ۳ - اصبع بن نباته حنظلی کوفی ..... ۲۵
- ۴ - جریر ضبی ..... ۲۵
- ۵ - حارث بن عبدالله همدانی کوفی ..... ۲۶
- ۶ - سعد بن طریف حنظلی کوفی ..... ۲۶
- ۷ - سعید بن جبیر اسدی کوفی ..... ۲۶
- ۸ - سلمه بن کهیل حضرمی کوفی ..... ۲۶
- ۹ - سلیمان بن مهران کوفی معروف به «أعمش» ..... ۲۶
- ۱۰ - عاصم بن ضمره سلولی کوفی ..... ۲۶
- ۱۱ - عبدالله بن عثمان بن خثیم قاری مکی ..... ۲۷
- ۱۲ - عبدالرحمان بن عثمان - یا بهمان - تیمی مدنی ..... ۲۷
- ۱۳ - عبدالرحمان بن عسیله مرادی أبو عبدالله صنابحی ..... ۲۷
- ۱۴ - مجاهد بن جبر أبو حجاج مخزومی مکی ..... ۲۷
- فایده‌ی سوم: در نام راویان حدیث از حافظان و محدثان ..... ۲۷
- سده‌ی سوم هجری ..... ۲۷
- سده‌ی چهارم هجری ..... ۲۸
- سده‌ی پنجم هجری ..... ۲۸
- سده‌ی ششم هجری ..... ۲۹
- سده‌ی هفتم هجری ..... ۳۰
- سده‌ی هشتم هجری ..... ۳۰
- سده‌ی نهم هجری ..... ۳۱
- سده‌ی دهم هجری ..... ۳۱
- سده‌ی یازدهم هجری ..... ۳۲
- سده‌ی دوازدهم هجری ..... ۳۳

## فهرست / ۹۹۷

- ۳۳ ..... سده‌ی سیزدهم هجری
- ۳۴ ..... فایده‌ی چهارم: در ذکر کسانی که نصّ بر صحّت این حدیث دارند.
- ۳۵ ..... فایده‌ی پنجم: در ذکر کسانی که نصّ بر «حَسَن بودن» این حدیث دارند.
- ۳۶ ..... فایده‌ی ششم: در ذکر کسانی که حدیث را به صورت «مرسل مسلم» نقل کرده‌اند.
- ..... فایده‌ی هفتم: در ذکر کسانی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را به «باب مدینه العلم»  
توصیف کرده‌اند. ۳۷
- ۳۸ ..... فایده‌ی هشتم: در ذکر کسانی که این بزرگواری و شرافت را به نظم درآورده‌اند. ۳۸
- ۳۸ ..... فایده‌ی نهم: در شهرت این حدیث و تواتر آن در پرتو سخنان دانشمندان اهل سنت. ۳۸
- ۴۰ ..... فایده‌ی دهم: توضیحی بیشتر درباره‌ی ثبوت این حدیث. ۴۰
- ۴۵ ..... سند حدیث مدینه العلم. ۴۵
- ۴۵ ..... ۱- روایت امام رضا علیه السلام. ۴۵
- ۴۶ ..... «صحیفه» رضا علیه السلام از اصول معتبره است. ۴۶
- ۴۹ ..... شرح حال سندی. ۴۹
- ۴۹ ..... دیگر راویان «صحیفه الرضا». ۴۹
- ۵۰ ..... ۲- روایت حضرت امام رضا علیه السلام با لفظی دیگر. ۵۰
- ۵۱ ..... جایگاه این اسناد. ۵۱
- ۵۴ ..... عصمت حضرت امام رضا علیه السلام از هر خطا. ۵۴
- ۵۵ ..... ۳- روایت عبدالرزاق. ۵۵
- ۵۵ ..... رجال این حدیث. ۵۵
- ۵۹ ..... رجال این سند. ۵۹
- ۵۹ ..... ۴- «تصحیح» یحیی بن معین. ۵۹
- ۶۱ ..... شرح حال یحیی بن معین. ۶۱
- ۶۳ ..... ۵- روایت سوید بن سعید. ۶۳
- ۶۴ ..... ۶- روایت احمد بن حنبل. ۶۴

## ۹۹۸/خلاصه‌ی عبقات الأنوار (حدیث شهر دانش)

- ۶۵ ..... رجوع به حدیثی که احمد بن حنبل روایت کند، واجب است .
- ۶۵ ..... ۷- روایت عباد بن یعقوب .
- ۶۶ ..... ۸- روایت ترمذی .
- ۶۷ ..... شرح حال ترمذی .
- ۶۹ ..... ۹- روایت ابن فهم بغدادی .
- ۶۹ ..... شرح حالش .
- ۷۰ ..... ۱۰- روایت بزّار .
- ۷۰ ..... شرح حال بزّار .
- ۷۱ ..... ۱۱- روایت ابن جریر طبری .
- ۷۱ ..... شرح حالش .
- ۷۳ ..... ۱۲- روایت ابوبکر باغندی .
- ۷۳ ..... شرح حالش .
- ۷۴ ..... ۱۳- روایت اصم .
- ۷۴ ..... شرح حالش .
- ۷۵ ..... ۱۴- روایت ابوالحسن ابن تمیم بغدادی .
- ۷۵ ..... ۱۵- روایت ابوبکر ابن جعابی .
- ۷۶ ..... شرح حالش .
- ۷۶ ..... ۱۶- روایت طبرانی .
- ۷۸ ..... شرح حالش .
- ۷۹ ..... ۱۷- روایت ابوبکر قفال چاچی .
- ۷۹ ..... شرح حالش .
- ۸۱ ..... ۱۸- روایت ابوالشیخ .
- ۸۱ ..... شرح حالش .
- ۸۳ ..... ۱۹- روایت «ابن سقا» .

## فهرست / ۹۹۹

- ۸۳ ..... شرح حالش
- ۲۰ - روایت ابواللیث ..... ۸۴
- ۸۴ ..... شرح حالش
- ۲۱ - روایت محمد بن مظفر بغدادی ..... ۸۵
- ۸۵ ..... شرح حالش
- ۲۲ - روایت «ابن شاهین» ..... ۸۵
- ۸۶ ..... شرح حالش
- ۲۳ - تأیید صاحب بن عباد ..... ۸۶
- ۸۷ ..... شرح حالش
- ۲۴ - روایت ابن شاذان سکری حرّبی ..... ۸۸
- ۸۸ ..... شرح حالش
- ۲۵ - روایت ابن بطّة ..... ۸۸
- ۸۸ ..... شرح حالش
- ۲۶ - روایت حاکم ..... ۸۹
- ۹۱ ..... شرح حالش
- ۲۷ - تأیید فردوسی ..... ۹۲
- ۹۳ ..... شرح حال سلطان محمود
- ۲۸ - روایت ابوبکر بن مردویه ..... ۹۵
- ۹۶ ..... شرح حالش
- ۲۹ - روایت ابونعیم ..... ۹۶
- ۹۷ ..... شرح حالش
- ۳۰ - روایت احمد بن مظفر، فقیه شافعی ..... ۹۸
- ۹۹ ..... شرح حالش
- ۳۱ - روایت ابوالحسن ماوردی ..... ۹۹

## ۱۰۰۰/ خلاصه‌ی عبقات الأنوار (حدیث شهر دانش)

۹۹	شرح حالش
۱۰۱	۳۲- روایت ابوبکر بیهقی
۱۰۱	شرح حالش
۱۰۳	۳۳- روایت ابو غالب ابن بشران نحوی
۱۰۳	شرح حالش
۱۰۳	۳۴- روایت خطیب بغدادی
۱۰۵	شرح حالش
۱۰۷	۳۵- روایت ابن عبدالبرّ قرطبی
۱۰۷	شرح حالش
۱۰۸	۳۶- روایت غندجانی
۱۰۸	۳۷- روایت ابن مغازلی
۱۱۰	شرح حالش
۱۱۱	۳۸- روایت ابو مظفر سمعانی
۱۱۱	شرح حالش
۱۱۲	۳۹- روایت ابو علی بیهقی
۱۱۲	شرح حالش
۱۱۳	۴۰- روایت شیرویه دیلمی
۱۱۳	شرح حالش
۱۱۴	۴۱- روایت عاصمی
۱۱۶	۴۲- تأیید حکیم سنایی
۱۱۷	شرح حالش
۱۱۸	۴۳- روایت شهردار دیلمی
۱۱۹	شرح حالش
۱۱۹	۴۴- تأیید سمعانی

## فهرست / ۱۰۰۱

- ۱۱۹ ..... شرح حالش
- ۱۲۱ ..... ۴۵- روایت خطیب خوارزمی
- ۱۲۵ ..... شرح حالش
- ۱۲۶ ..... ۴۶- روایت ابن عساکر
- ۱۲۶ ..... شرح حالش
- ۱۲۸ ..... ۴۷- تأیید افضل الدین خاقانی
- ۱۲۸ ..... شرح حالش
- ۱۲۹ ..... ۴۸- تأیید ابن الشیخ بلوی
- ۱۳۰ ..... کتاب الفباء
- ۱۳۱ ..... ۴۹- روایت ابوالسعادات ابن اثیر
- ۱۳۱ ..... شرح حالش
- ۱۳۲ ..... ۵۰- تأیید فریدالدین عطار
- ۱۳۳ ..... شرح حالش
- ۱۳۳ ..... ۵۱- روایت ابوالحسن ابن اثیر
- ۱۳۴ ..... شرح حالش
- ۱۳۴ ..... ۵۲- تأیید محیی الدین ابن عربی
- ۱۳۵ ..... شرح حالش
- ۱۳۶ ..... ۵۳- روایت محب الدین ابن نجار
- ۱۳۷ ..... شرح حالش
- ۱۳۷ ..... شرح حال علی بن محمد بن مهرویه
- ۱۳۸ ..... شرح حال داود بن سلیمان غازی
- ۱۳۸ ..... ۵۴- تأیید ابن طلحه شافعی
- ۱۳۹ ..... کتاب «مطالب السئول»
- ۱۴۰ ..... ۵۵- روایت سبط ابن جوزی

## ١٠٠٢ / خلاصه‌ی عبققات الأنوار (حدیث شهر دانش)

- شرح حالش ..... ١٤٢
- ٥٦- روایت گنجی شافعی ..... ١٤٣
- کتاب «کفایة الطالب» ..... ١٤٧
- شرح حالش ..... ١٤٧
- ٥٧- اثبات عزّین عبدالسلام ..... ١٤٧
- شرح حالش ..... ١٤٨
- ٥٨- اثبات جلال‌الدین محمد معروف به «مولوی» ..... ١٥٠
- شرح حالش ..... ١٥١
- ٥٩- اثبات محیی‌الدین نووی ..... ١٥١
- شرح حالش ..... ١٥٢
- ٦٠- اثبات سعدی شیرازی ..... ١٥٢
- شرح حالش ..... ١٥٤
- ٦١- روایت محبّ طبری ..... ١٥٤
- شرح حالش ..... ١٥٤
- ٦٢- اثبات فرغانی ..... ١٥٥
- فرغانی و شرح تائیه ..... ١٥٦
- ٦٣- اثبات کازرونی ..... ١٥٧
- کتاب مفتاح الفتوح ..... ١٥٩
- ٦٤- اثبات امیرحسینی فوزی ..... ١٥٩
- شرح حالش ..... ١٥٩
- ٦٥- روایت صدرالدین حموئی ..... ١٦٠
- شرح حالش ..... ١٦١
- ٦٦- اثبات نظام الأولیاء بخاری ..... ١٦١
- شرح حالش ..... ١٦٢

## فهرست / ۱۰۰۳

- ۶۷- روایت ابوالحجاج مزّی ..... ۱۶۲  
 شرح حالش ..... ۱۶۲  
 ۶۸- روایت جمال الدّین زرندی ..... ۱۶۳  
 زرندی حجّت است ..... ۱۶۵  
 اصطلاح «الحجّة» ..... ۱۶۶  
 ۶۹- حسن دانستن صلاح الدّین علائی ..... ۱۶۷  
 شرح حالش ..... ۱۷۰  
 ۷۰- روایت سیّد علی همدانی ..... ۱۷۱  
 شرح حالش ..... ۱۷۲  
 ۷۱- اثبات نورالدّین بدخشانی ..... ۱۷۲  
 شرح حالش ..... ۱۷۳  
 ۷۲- حسن شمردن بدر زرکشی ..... ۱۷۳  
 شرح حالش ..... ۱۷۳  
 ۷۳- اثبات فخرالدّین ابن مکانس ..... ۱۷۴  
 شرح حالش ..... ۱۷۴  
 ۷۴- اثبات کمال الدّین دمیری ..... ۱۷۵  
 شرح حالش ..... ۱۷۵  
 ۷۵- اثبات مجدالدّین فیروزآبادی ..... ۱۷۷  
 شرح حالش ..... ۱۷۹  
 ۷۶- اثبات امام الدّین هجروی ..... ۱۸۰  
 شرح حالش ..... ۱۸۱  
 ۷۷- اثبات یوسف اعور واسطی ..... ۱۸۱  
 ۷۸- روایت شمس الدّین ابن جزری ..... ۱۸۲  
 اعتبار حدیث های «اسنی المطالب» ..... ۱۸۳



## ١٠٠٤ / خلاصه‌ی عبققات الأنوار (حدیث شهر دانش)

- ١٨٣ ..... شرح حالش
- ٧٩- اثبات زین‌الدین خوافی ..... ١٨٥
- ١٨٥ ..... شرح حالش
- ٨٠- اثبات ملک العلماء دولت‌آبادی ..... ١٨٦
- ١٨٦ ..... شرح حالش
- ٨١- اثبات ابن حجر عسقلانی ..... ١٨٧
- ١٨٩ ..... شرح حالش
- ٨٢- روایت شهاب‌الدین احمد ..... ١٩٠
- ٨٣- اثبات ابن صباغ ..... ١٩٦
- ١٩٧ ..... شرح حالش
- ٨٤- اثبات بسطامی حنفی ..... ١٩٨
- ١٩٨ ..... شرح حالش
- ٨٥- اثبات شمس‌گیلانی ..... ١٩٨
- ١٩٩ ..... مفاتیح الإعجاز
- ٨٦- اثبات شمس‌الدین سخاوی ..... ١٩٩
- ٢٠١ ..... شرح حالش
- ٨٧- اثبات کاشفی واعظ ..... ٢٠٢
- ٢٠٢ ..... «روضه الشهداء»
- ٨٨- روایت جلال‌الدین سیوطی ..... ٢٠٣
- ٢٠٣ ..... «القول الجلی»
- ٢٠٨ ..... شرح حالش
- ٨٩- روایت نورالدین سمهودی ..... ٢١٠
- ٢١٢ ..... شرح حالش
- ٢١٣ ..... «جواهر العقدين»

## فهرست / ۱۰۰۵

- ۲۱۳ ..... ۹۰ - تصحيح ابن روزبهان
- ۲۱۴ ..... شرح حالش
- ۲۱۴ ..... ۹۱ - اثبات عزابن فهدي مكي
- ۲۱۶ ..... شرح حالش
- ۲۱۷ ..... ۹۲ - اثبات قسطلاني
- ۲۱۸ ..... شرح حالش
- ۲۱۹ ..... ۹۳ - اثبات جلال الدين دواني
- ۲۲۰ ..... شرح حالش
- ۲۲۱ ..... نقل كتاب هاشم
- ۲۲۱ ..... ۹۴ - اثبات ميدي
- ۲۲۲ ..... شرح حالش
- ۲۲۲ ..... ۹۵ - اثبات عبدالوهاب بخاري
- ۲۲۳ ..... شرح حالش
- ۲۲۳ ..... ۹۶ - اثبات خواند امير
- ۲۲۳ ..... كتاب حبيب السير
- ۲۲۳ ..... ۹۷ - اثبات محمد بن يوسف صالح شامي
- ۲۲۴ ..... شرح حالش
- ۲۲۵ ..... ۹۸ - حسن دانستن ابوالحسن ابن عراق كناني
- ۲۲۵ ..... شرح حالش
- ۲۲۶ ..... ۹۹ - حسن دانستن ابن حجر مكي
- ۲۲۹ ..... شرح حالش
- ۲۲۹ ..... ۱۰۰ - روايت متقي هندی
- ۲۳۱ ..... شرح حالش
- ۲۳۲ ..... ۱۰۱ - روايت وصابي شافعي

## ١٠٠٦ / خلاصه‌ی عبقات الأنوار (حدیث شهر دانش)

- ٢٣٢ ..... ١٠٢ - حسن دانستن محمدطاهر فتنی
- ٢٣٣ ..... شرح حالش
- ٢٣٤ ..... ١٠٣ - روایت میرزا مخدوم شیرازی
- ٢٣٤ ..... ١٠٤ - روایت عیدروس یمنی
- ٢٣٧ ..... شرح حالش
- ٢٣٧ ..... خلاصه‌اش چنین است:
- ٢٣٧ ..... ١٠٥ - روایت جمال‌الدین محدث شیرازی
- ٢٣٨ ..... روضة‌الأحباب
- ٢٣٩ ..... ١٠٦ - اثبات ابوالعصمة محمد معصوم سمرقندی
- ٢٣٩ ..... ١٠٧ - روایت علی قاری
- ٢٤٠ ..... شرح حالش
- ٢٤١ ..... ١٠٨ - روایت عبدالرؤوف مناوی
- ٢٤٣ ..... شرح حالش
- ٢٤٤ ..... ١٠٩ - اثبات ملا یعقوب بنبانی
- ٢٤٤ ..... شرح حالش
- ٢٤٤ ..... ١١٠ - اثبات مقری اندلسی
- ٢٤٥ ..... شرح حالش
- ٢٤٦ ..... ١١١ - روایت ابن‌باکثیر مکی
- ٢٤٦ ..... شرح حالش
- ٢٤٦ ..... ١١٢ - روایت شیخانی قادری
- ٢٤٧ ..... کتاب «الصراط السوی»
- ٢٤٩ ..... ١١٣ - اثبات شیخ عبدالحق دهلوی
- ٢٥٢ ..... شرح حالش
- ٢٥٣ ..... ١١٤ - روایت سید محمد ماه عالم

## فهرست / ۱۰۰۷

- ۱۱۵ - اثبات الله ديابن عبدالرحيم. ۲۵۴
- ۱۱۶ - اثبات عبدالرحمان چشتی. ۲۵۴
- «مرآة الأسرار». ۲۵۴
- ۱۱۷ - اثبات جفری. ۲۵۵
- شرح حالش. ۲۵۵
- ۱۱۸ - حسن دانستن عزیزى. ۲۵۵
- شرح حالش. ۲۵۵
- ۱۱۹ - اثبات نور شبراملسى. ۲۵۶
- شرح حالش. ۲۵۶
- ۱۲۰ - اثبات تاج سنهلی. ۲۵۸
- سنهلی و رساله اش. ۲۶۰
- ۱۲۱ - روایت کردی کورانی. ۲۶۰
- شرح حالش. ۲۶۱
- ۱۲۲ - اثبات کردی بصری. ۲۶۳
- ۱۲۳ - روایت زرقانی مالکی. ۲۶۴
- شرح حالش. ۲۶۴
- «شرح المواهب». ۲۶۵
- ۱۲۴ - اثبات سالم بصری. ۲۶۵
- شرح حالش. ۲۶۵
- ۱۲۵ - اثبات برزنجی مدنی. ۲۶۶
- شرح حالش. ۲۶۶
- ۱۲۶ - روایت بدخشانی. ۲۶۷
- ۱۲۷ - اثبات صدر العالم. ۲۶۸
- ۱۲۸ - روایت شاه ولی الله. ۲۶۸

## ۱۰۰۸/خلاصہی عبقات الأنوار (حدیث شہر دانش)

- ۲۷۰ ..... شرح حالش
- ۲۷۲ ..... ۱۲۹ - اثبات محمد معین سندی
- ۲۷۲ ..... شرح حالش
- ۲۷۳ ..... ۱۳۰ - اثبات محمد سالم حنفی
- ۲۷۳ ..... شرح حالش
- ۲۷۴ ..... ۱۳۱ - روایت محمد بن اسماعیل امیر
- ۲۸۰ ..... شرح حالش
- ۲۸۱ ..... ۱۳۲ - روایت محمد صبان
- ۲۸۱ ..... ۱۳۳ - اثبات سلیمان جمل
- ۲۸۲ ..... ۱۳۴ - اثبات اورنگ آبادی
- ۲۸۲ ..... شرح حالش
- ۲۸۳ ..... ۱۳۵ - روایت شہاب الدین عجیلی
- ۲۸۵ ..... ۱۳۶ - روایت محمد مبین سہالوی
- ۲۸۶ ..... شرح حالش
- ۲۸۶ ..... ۱۳۷ - روایت ثناء اللہ پانی پتی
- ۲۸۶ ..... شرح حالش
- ۲۸۷ ..... ۱۳۸ - اثبات دہلوی
- ۲۸۹ ..... ۱۳۹ - اثبات ساباطی حنفی
- ۲۹۰ ..... ۱۴۰ - روایت خربوتی حنفی
- ۲۹۰ ..... شرح حالش
- ۲۹۱ ..... ۱۴۱ - روایت شوکانی
- ۲۹۲ ..... شرح حالش
- ۲۹۴ ..... ۱۴۲ - اثبات رشید الدین دہلوی
- ۲۹۴ ..... شرح حالش

## فهرست / ۱۰۰۹

- ۱۴۳ - روایت میرزا حسن محدث ..... ۲۹۵
- شرح حالش ..... ۲۹۵
- ۱۴۴ - روایت نورالدین سلیمانی ..... ۲۹۵
- ۱۴۵ - روایت ولی الله سهالوی ..... ۲۹۶
- ۱۴۶ - اثبات شهاب الدین آلوسی ..... ۲۹۶
- شرح حالش ..... ۲۹۶
- ۱۴۷ - روایت بلخی قندوزی ..... ۲۹۸
- ۱۴۸ - اثبات بدایونی ..... ۳۰۲
- ۱۴۹ - اثبات حسن الزمان ..... ۳۰۲
- ۱۵۰ - اثبات علی بن سلیمان شاذلی ..... ۳۰۳
- ۱۵۱ - اثبات عبدالغنی غنیمی ..... ۳۰۳
- شواهد حدیث «مدینه العلم» ..... ۳۰۵
- (۱) «أنا دارالحکمة و علی بابها» ..... ۳۰۵
- ۱ - روایت احمد بن حنبل ..... ۳۰۸
- ۲ - روایت ترمذی ..... ۳۰۸
- ۳ - روایت ابو مسلم کجی ..... ۳۰۹
- شرح حالش ..... ۳۰۹
- ۴ - روایت طبری ..... ۳۱۰
- ۵ - روایت ابن بطة ..... ۳۱۰
- ۶ - روایت حاکم ..... ۳۱۰
- ۷ - روایت ابن مردویه ..... ۳۱۱
- ۸ - روایت ابونعیم ..... ۳۱۱
- ۹ - روایت ابن مغزلی ..... ۳۱۱
- ۱۰ - روایت ابوالمظفر سمعانی ..... ۳۱۲

## ۱۰۱۰/خلاصه‌ی عبقات الأنوار (حدیث شهر دانش)

- ۱۱- روایت دیلمی ..... ۳۱۲
- ۱۲- روایت عاصمی ..... ۳۱۲
- ۱۳- روایت ابن طلحه شافعی ..... ۳۱۳
- ۱۴- روایت سبط ابن جوزی ..... ۳۱۳
- ۱۵- روایت گنجی شافعی ..... ۳۱۴
- ۱۶- روایت محب طبری ..... ۳۱۴
- ۱۷- روایت حمّوئی ..... ۳۱۵
- ۱۸- روایت خطیب تبریزی ..... ۳۱۵
- ۱۹- روایت زرنندی ..... ۳۱۶
- ۲۰- روایت علایی ..... ۳۱۶
- ۲۱- روایت فیروزآبادی ..... ۳۱۶
- ۲۲- روایت ابن جزری ..... ۳۱۶
- ۲۳- روایت عسقلانی ..... ۳۱۶
- ۲۴- روایت شهاب‌الدین احمد ..... ۳۱۶
- ۲۵- روایت سیوطی ..... ۳۱۷
- ۲۶- اثبات قسطلانی ..... ۳۱۷
- ۲۷- روایت علقمی ..... ۳۱۸
- ۲۸- روایت شامی ..... ۳۱۸
- ۲۹- روایت ابن حجر مکی ..... ۳۱۸
- ۳۰- روایت متقی ..... ۳۱۸
- ۳۱- روایت وصابی ..... ۳۱۹
- ۳۲- روایت عیدروس ..... ۳۱۹
- ۳۳- روایت سندی ..... ۳۱۹
- ۳۴- اثبات محدّث ..... ۳۱۹

## فهرست / ۱۰۱۱

- ۳۲۰ ..... ۳۵- روایت مناوی
- ۳۲۱ ..... ۳۶- روایت شعرانی
- ۳۲۱ ..... ۳۷- اثبات یعقوب لاهوری
- ۳۲۲ ..... ۳۸- روایت ابن باکثیر مکی
- ۳۲۲ ..... ۳۹- اثبات عبدالحق دهلوی
- ۳۲۲ ..... ۴۰- روایت جفری
- ۳۲۲ ..... ۴۱- روایت عزیزی
- ۳۲۲ ..... ۴۲- روایت شبراملسی
- ۳۲۳ ..... ۴۳- روایت زرقانی
- ۳۲۳ ..... ۴۴- روایت بدخشانی
- ۳۲۴ ..... ۴۵- روایت محمد صدر العالم
- ۳۲۴ ..... ۴۶- اثبات نظام سهالوی
- ۳۲۴ ..... ۴۷- روایت ولی الله دهلوی
- ۳۲۴ ..... ۴۸- روایت امیر صنعانی
- ۳۲۴ ..... ۴۹- روایت محمد مبین لکهنوی
- ۳۲۴ ..... ۵۰- روایت دهلوی
- ۳۲۵ ..... ۵۱- اثبات کردن محمد اسماعیل هلوی
- ۳۲۵ ..... ۵۲- روایت محدث دهلوی
- ۳۲۵ ..... ۵۳- روایت سلیمانی
- ۳۲۶ ..... ۵۴- روایت ولی الله لکهنوی
- ۳۲۶ ..... ۵۵- روایت بلخی قندوزی
- ۳۲۶ ..... ۵۶- روایت شاذلی
- ۳۲۶ ..... (۲) «أنا مدينة الحكمة و علی بابها»
- ۳۲۷ ..... ۱- روایت انماطی



## ۱۰۱۲ / خلاصه‌ی عبقات الأنوار (حدیث شهر دانش)

- ۲- روایت شاذان فضلی ..... ۳۲۷
- ۳- روایت دارقطنی ..... ۳۲۷
- ۴- اثبات ابونعیم ..... ۳۲۸
- ۵- روایت خطیب بغدادی ..... ۳۲۸
- ۶- روایت حمومینی ..... ۳۲۹
- ۷- روایت شهاب‌الدین احمد ..... ۳۲۹
- ۸- روایت سیوطی ..... ۳۲۹
- ۹- روایت مناوی ..... ۳۳۰
- ۱۰- روایت ولی‌الله دهلوی ..... ۳۳۰
- ۱۱- روایت ولی‌الله لکهنوی ..... ۳۳۰
- ۱۲- روایت قندوزی ..... ۳۳۰
- تنبیهی در مورد کلام دارقطنی ..... ۳۳۱
- (۳) «أنا دارالعلم و علی بابها» ..... ۳۳۳
- ۱- روایت بغوی ..... ۳۳۴
- ۲- روایت محب طبری ..... ۳۳۴
- ۳- روایت قاری ..... ۳۳۵
- ۴- روایت ابن‌باکثیر ..... ۳۳۵
- ۵- روایت جفری ..... ۳۳۵
- (۴) «أنا میزان العلم و علی کفتاه» ..... ۳۳۵
- ۱- روایت دیلمی ..... ۳۳۶
- ۲- روایت همدانی ..... ۳۳۶
- ۳- روایت عبدالوهاب بخاری ..... ۳۳۶
- ۴- روایت قندوزی ..... ۳۳۶
- (۵) «أنا مدینة الجنة و علی بابها» ..... ۳۳۶

## فهرست / ۱۰۱۳

- (۶) «أنا مدينة الفقه و على بابها» ..... ۳۳۷
- ۱- روایت ابن بطة ..... ۳۳۷
- ۲- روایت سبط ابن جوزی ..... ۳۳۷
- ۳- روایت ابن عراق ..... ۳۳۸
- ۴- روایت سندی ..... ۳۳۸
- (۷) «أنا ميزان الحكمة و على لسانه» ..... ۳۳۸
- (۸) «أنا المدينة و أنت الباب و لا تؤتی المدينة إلا من بابها» ..... ۳۳۸
- (۹) «فهو باب مدينة علمي» یا «فهو باب علمي» ..... ۳۳۹
- ۱- روایت ابن مغازلی ..... ۳۳۹
- ۲- روایت خوارزمی ..... ۳۴۰
- (۱۰) «على مني و أنا من على، فهو باب علمي و وصي» ..... ۳۴۰
- (۱۱) «على باب علمي و مبين لأمتي ما أرسلت به» ..... ۳۴۰
- ۱- روایت شیرویه دیلمی ..... ۳۴۱
- ۲- روایت شهردار دیلمی ..... ۳۴۱
- ۳- روایت همدانی ..... ۳۴۱
- ۴- روایت سیوطی ..... ۳۴۲
- ۵- روایت عبدالوهاب بخاری ..... ۳۴۲
- ۶- روایت متقی ..... ۳۴۳
- ۷- روایت وصابی ..... ۳۴۳
- ۸- روایت جمال محدث ..... ۳۴۳
- ۹- روایت صدر العالم ..... ۳۴۳
- ۱۰- روایت عجیلی ..... ۳۴۴
- ۱۱- روایت سلیمانی ..... ۳۴۴
- ۱۲- روایت لکهنوی ..... ۳۴۴

## ١٠١٤ / خلاصه‌ی عبقات الأنوار (حدیث شهر دانش)

- ٣٤٤ ..... ١٣- روایت قندوزی
- ٣٤٥ ..... (١٢) «و أنت باب علمی»
- ٣٤٥ ..... ١- روایت خرگوشی
- ٣٤٥ ..... ٢- روایت ابونعیم
- ٣٤٥ ..... ٣- روایت دیلمی
- ٣٤٦ ..... ٤- روایت خوارزمی
- ٣٤٧ ..... ٥- روایت عطار همدانی
- ٣٤٧ ..... ٦- روایت صالحانی
- ٣٤٧ ..... ٧- روایت گنجی
- ٣٤٧ ..... ٨- روایت شهاب‌الدین احمد
- ٣٤٨ ..... ٩- روایت قندوزی
- ٣٤٨ ..... (١٣) «عبیه علمی و بابی الّذی أوتی منه»
- ٣٤٩ ..... ١- روایت ابونعیم
- ٣٤٩ ..... ٢- روایت خوارزمی
- ٣٥١ ..... ٣- روایت رافعی
- ٣٥١ ..... ٤- روایت گنجی
- ٣٥٢ ..... ٥- روایت حموئی
- ٣٥٢ ..... ٦- روایت محلی
- ٣٥٢ ..... ٧- روایت شهاب‌الدین احمد
- ٣٥٣ ..... ٨- روایت امیر صنعانی
- ٣٥٤ ..... ٩- روایت قندوزی
- ٣٥٤ ..... (١٤) «و هو بابی الّذی أوتی منه»
- ٣٥٤ ..... ١- روایت ابن مردویه
- ٣٥٥ ..... ٢- روایت ابن عساکر

## فهرست / ۱۰۱۵

- ۳- روایت گنجی ..... ۳۵۵
- (۱۵) «علی بن ابی طالب باب حطّة» ..... ۳۵۵
- ۱- روایت دارقطنی ..... ۳۵۶
- ۲- روایت دیلمی ..... ۳۵۶
- ۳- روایت همدانی ..... ۳۵۶
- ۴- روایت سیوطی ..... ۳۵۷
- ۵- روایت ابن حجر ..... ۳۵۷
- ۶- روایت متقی ..... ۳۵۷
- ۷- روایت عیدروس ..... ۳۵۷
- ۸- روایت عزیزی ..... ۳۵۷
- ۹- روایت امیر صنعانی ..... ۳۵۸
- (۱۶) «علی بن ابی طالب باب الدّین» ..... ۳۵۹
- (۱۷) «و أنت باب الله» ..... ۳۶۰
- (۱۸) «أنا باب المدينة» ..... ۳۶۱
- (۱۹) «علی منی و لا یؤدی إلا أنا أو علی» ..... ۳۶۲
- (۲۰) «فَهُمُ البَابُ المبتلی بهم، من أتاهم نجا و من أباهم هوی» ..... ۳۶۶
- (۲۱) «مثل أهل بیتی فیکم مثل باب حطّه» ..... ۳۶۸
- (۲۲) «و هم أبواب العلم فی أمّتی» ..... ۳۷۱
- ملحق سند حدیث مدینه العلم ..... ۳۷۳
- ۱- روایت داوود بن سلیمان غازی ..... ۳۷۳
- شرح حالش ..... ۳۷۳
- ۲- روایت أبو معاویه ی نابینا ..... ۳۷۴
- شرح حالش ..... ۳۷۴
- ۳- روایت أبو عبید ..... ۳۷۴

## ١٠١٦ / خلاصه‌ی عبققات الأنوار (حدیث شهر دانش)

- ٣٧٥ ..... شرح حالش
- ٣٧٥ ..... ٤- روایت فیدی
- ٣٧٦ ..... شرح حالش
- ٣٧٦ ..... ٥- روایت ابن خدّاش
- ٣٧٦ ..... شرح حالش
- ٣٧٧ ..... ٦- روایت اسحاق حربی
- ٣٧٧ ..... شرح حالش
- ٣٧٧ ..... ٧- روایت محمد بن اسماعیل ضراری
- ٣٧٨ ..... شرح حالش
- ٣٧٨ ..... ٨- روایت قاسم بن عبدالرحمان أنباری
- ٣٧٨ ..... شرح حالش
- ٣٧٩ ..... ٩- روایت مبرز
- ٣٧٩ ..... شرح حالش
- ٣٧٩ ..... ١٠- روایت ابو عبدالله صانع
- ٣٨٠ ..... شرح حالش
- ٣٨٠ ..... ١١- روایت احمد بن حفص
- ٣٨٠ ..... شرح حالش
- ٣٨١ ..... ١٢- روایت صالح بن محمد جزرة
- ٣٨١ ..... شرح حالش
- ٣٨٢ ..... ١٣- روایت معمری
- ٣٨٢ ..... شرح حالش
- ٣٨٢ ..... ١٤- روایت ابن زاطیا
- ٣٨٣ ..... شرح حالش
- ٣٨٣ ..... ١٥- روایت خثعمی اشنانی

## فهرست / ۱۰۱۷

۳۸۳	شرح حالش
۳۸۴	۱۶- روایت ابن مروان قرشی
۳۸۴	شرح حالش
۳۸۴	۱۷- روایت ابوالطیب دقاق
۳۸۴	شرح حالش
۳۸۴	۱۸- روایت عبدالملک جرجانی
۳۸۵	شرح حالش
۳۸۵	۱۹- روایت مکرم بن احمد
۳۸۵	شرح حالش
۳۸۶	۲۰- روایت احمد بن فاذویه طحان
۳۸۶	۲۱- روایت نعمان بن هارون بلدی
۳۸۶	شرح حالش
۳۸۶	۲۲- روایت عبدالرحمان بن سلیمان بن موسی جرجانی
۳۸۷	شرح حالش
۳۸۷	۲۳- روایت ابن مهرویه
۳۸۷	شرح حالش
۳۸۸	۲۴- روایت ابن خلاد
۳۸۸	شرح حالش
۳۸۸	۲۵- روایت فاروق خطابی
۳۸۸	شرح حالش
۳۸۹	۲۶- روایت ابن عدی
۳۸۹	شرح حالش
۳۹۰	۲۷- روایت شمس الدین مقدسی
۳۹۰	شرح حالش

## ١٠١٨ / خلاصه‌ی عبقات الأنوار (حدیث شهر دانش)

- ٢٨ - روایت ابن شاذان. ٣٩٠ .....  
 شرح حالش. ٣٩١ .....  
 ٢٩ - روایت دارقطنی. ٣٩١ .....  
 شرح حالش. ٣٩١ .....  
 ٣٠ - روایت کلابی. ٣٩٢ .....  
 شرح حالش. ٣٩٢ .....  
 ٣١ - روایت ابوالحسن علوی. ٣٩٢ .....  
 شرح حالش. ٣٩٣ .....  
 ٣٢ - روایت محمد بن احمد بن رزق. ٣٩٣ .....  
 شرح حالش. ٣٩٣ .....  
 ٣٣ - روایت صیرفی. ٣٩٤ .....  
 شرح حالش. ٣٩٤ .....  
 ٣٤ - روایت برقانی. ٣٩٤ .....  
 شرح حالش. ٣٩٤ .....  
 ٣٥ - روایت نرسی. ٣٩٥ .....  
 شرح حالش. ٣٩٥ .....  
 ٣٦ - روایت ثعلبی. ٣٩٥ .....  
 شرح حالش. ٣٩٦ .....  
 ٣٧ - روایت دسکری. ٣٩٦ .....  
 شرح حالش. ٣٩٦ .....  
 ٣٨ - روایت صیمری. ٣٩٧ .....  
 شرح حالش. ٣٩٧ .....  
 ٣٩ - روایت سهمی. ٣٩٨ .....  
 شرح حالش. ٣٩٨ .....

## فهرست / ۱۰۱۹

- ۳۹۸ ..... ۴۰ - روایت عتیقی
- ۳۹۹ ..... شرح حالش
- ۳۹۹ ..... ۴۱ - روایت ابوسعید فقیه
- ۳۹۹ ..... شرح حالش
- ۴۰۰ ..... ۴۲ - روایت جوهری
- ۴۰۰ ..... شرح حالش
- ۴۰۰ ..... ۴۳ - روایت عیار
- ۴۰۰ ..... شرح حالش
- ۴۰۱ ..... ۴۴ - روایت حسانانی
- ۴۰۱ ..... شرح حالش
- ۴۰۲ ..... ۴۵ - روایت ابن مسعدة
- ۴۰۲ ..... شرح حالش
- ۴۰۳ ..... ۴۶ - روایت ابوالولید باجی
- ۴۰۳ ..... شرح حالش
- ۴۰۳ ..... ۴۷ - روایت سمرقندی
- ۴۰۴ ..... شرح حالش
- ۴۰۴ ..... ۴۸ - روایت راغب اصفهانی
- ۴۰۴ ..... شرح حالش
- ۴۰۵ ..... ۴۹ - روایت ابن قبیس
- ۴۰۵ ..... شرح حالش
- ۴۰۶ ..... ۵۰ - روایت ابن قشیری
- ۴۰۶ ..... شرح حالش
- ۴۰۶ ..... ۵۱ - روایت زاهر شحامی
- ۴۰۷ ..... شرح حالش



## ۱۰۲۰/ خلاصه‌ی عبقات الأنوار (حدیث شهر دانش)

- ۴۰۷ ..... ۵۲- روایت ابو منصور قزّاز.
- ۴۰۷ ..... شرح حالش
- ۴۰۸ ..... ۵۳- روایت زمخشری
- ۴۰۸ ..... شرح حالش
- ۴۰۸ ..... ۵۴- روایت انماطی
- ۴۰۹ ..... شرح حالش
- ۴۰۹ ..... ۵۵- روایت ابن خیرون
- ۴۰۹ ..... شرح حالش
- ۴۱۰ ..... ۵۶- روایت فاطمه دختر محمد بغدادی
- ۴۱۰ ..... شرح حالش
- ۴۱۰ ..... ۵۷- روایت وجیه بن طاهر
- ۴۱۰ ..... شرح حالش
- ۴۱۱ ..... ۵۸- روایت قاضی عیاض
- ۴۱۱ ..... شرح حالش
- ۴۱۲ ..... ۵۹- روایت دهقلی
- ۴۱۲ ..... ۶۰- روایت ملاً
- ۴۱۲ ..... شرح حالش
- ۴۱۳ ..... ۶۱- روایت ابن الأنباری
- ۴۱۳ ..... شرح حالش
- ۴۱۳ ..... ۶۲- روایت طالقانی
- ۴۱۴ ..... شرح حالش
- ۴۱۴ ..... ۶۳- روایت ابوالیمن کندی
- ۴۱۵ ..... شرح حالش
- ۴۱۵ ..... ۶۴- روایت رافعی

## فهرست / ۱۰۲۱

- ۴۱۵ ..... شرح حالش
- ۴۱۶ ..... ۶۵- روایت ابونصر دمشقی
- ۴۱۶ ..... شرح حالش
- ۴۱۶ ..... ۶۶- روایت ابوالرجا خوارزمی
- ۴۱۷ ..... شرح حالش
- ۴۱۷ ..... ۶۷- روایت ابن ابی جمرة مالکی
- ۴۱۷ ..... شرح حالش
- ۴۱۸ ..... ۶۸- روایت نویری
- ۴۱۸ ..... شرح حالش
- ۴۱۸ ..... ۶۹- روایت ذهبی
- ۴۱۸ ..... شرح حالش
- ۴۱۹ ..... ۷۰- روایت ابن کثیر دمشقی
- ۴۱۹ ..... شرح حالش
- ۴۱۹ ..... ۷۱- روایت زین العراقی
- ۴۲۰ ..... شرح حالش
- ۴۲۰ ..... ۷۲- روایت هیثمی
- ۴۲۰ ..... شرح حالش
- ۴۲۱ ..... ۷۳- روایت قلقشندی
- ۴۲۱ ..... شرح حالش
- ۴۲۲ ..... ۷۴- روایت عینی
- ۴۲۲ ..... شرح حالش
- ۴۲۲ ..... ۷۵- روایت اعور واسطی
- ۴۲۳ ..... شرح حالش
- ۴۲۳ ..... ۷۶- روایت ابن وزیر حنفی

## ۱۰۲۲ / خلاصه‌ی عبقات الأنوار (حدیث شهر دانش)

- ۴۲۳ ..... ۷۷- روایت ابن‌دبیع
- ۴۲۳ ..... شرح حالش
- ۴۲۴ ..... ۷۸- روایت نجم غیطی
- ۴۲۴ ..... شرح حالش
- ۴۲۴ ..... ۷۹- روایت احمد بن خلیل سبکی
- ۴۲۵ ..... شرح حالش
- ۴۲۵ ..... ۸۰- روایت شمس بابلی
- ۴۲۵ ..... شرح حالش
- ۴۲۵ ..... ۸۱- روایت مقدسی حنفی
- ۴۲۶ ..... ۸۲- روایت عبدالقادر کُردی
- ۴۲۶ ..... ۸۳- روایت عبدالکریم بن ولّی الدّین
- ۴۲۷ ..... ۸۴- روایت مغربی
- ۴۲۷ ..... شرح حالش
- ۴۲۷ ..... ۸۵- روایت عصامی مکی
- ۴۲۷ ..... شرح حالش
- ۴۲۸ ..... ۸۶- روایت عجلونی
- ۴۲۸ ..... شرح حالش
- ۴۲۸ ..... ۸۷- روایت زبیدی
- ۴۲۹ ..... شرح حالش
- ۴۲۹ ..... ۸۸- روایت محمد کزبری
- ۴۲۹ ..... شرح حالش
- ۴۲۹ ..... ۸۹- روایت آلوسی
- ۴۳۰ ..... شرح حالش
- ۴۳۰ ..... ۹۰- روایت عبدالرحمان کزبری

## فهرست / ۱۰۲۳

- ۴۳۰ ..... شرح حالش
- ۴۳۰ ..... ۹۱- روایت زینی دحلان
- ۴۳۰ ..... شرح حالش
- ۴۳۱ ..... ۹۲- روایت ابیاری
- ۴۳۱ ..... شرح حالش
- ۴۳۱ ..... ۹۳- روایت ولاتی
- ۴۳۱ ..... شرح حالش
- ۴۳۲ ..... ۹۴- روایت برزنجی
- ۴۳۲ ..... شرح حالش
- ۴۳۲ ..... ۹۵- روایت بهجت أفندی
- ۴۳۲ ..... ۹۶- روایت نبهانی
- ۴۳۲ ..... شرح حالش
- ۴۳۳ ..... ۹۷- روایت محمد مخلوف مالکی
- ۴۳۳ ..... شرح حالش
- ۴۳۳ ..... ۹۸- روایت شنقیطی
- ۴۳۴ ..... شرح حالش
- ۴۳۴ ..... ۹۹- روایت احمد عبدالجواد و عباس احمد صقر
- ۴۳۴ ..... ۱۰۰- روایت ابن الصدیق مغربی
- ۴۳۶ ..... شرح حالش
- ۴۳۷ ..... همگام با دهلوی درباره سند حدیث «مدینه العلم»
- ۴۴۰ ..... ردّ نسبت قدح به ابن معین
- ۴۴۰ ..... ۱- او در پاسخ سؤال «انبازی» آن را صحیح دانسته است
- ۴۴۱ ..... ۲- ابن معین در پاسخ به «دوری» حدیث را اثبات کرده است
- ۴۴۲ ..... ۳- او این حدیث را در پاسخ به «ابن محرز» اثبات کرده است

## ۱۰۲۴ / خلاصه‌ی عبقات الأنوار (حدیث شهر دانش)

- ۴- او حدیث را در پاسخ «صالح جزرة» اثبات کرده است ..... ۴۴۳
- ردّ قدح بخاری ..... ۴۴۷
- ۱- بخاری جرح شده است ..... ۴۴۸
- ۲- بخاری منحرف است ..... ۴۴۸
- ۳- روایت عبدالرزاق از این حدیث ..... ۴۴۸
- ۴- روایت احمد ..... ۴۴۸
- ۵- روایت ابن معین ..... ۴۴۹
- ۶- روایت طبری ..... ۴۴۹
- ۷- روایت حاکم ..... ۴۴۹
- ۸- روایت ترمذی ..... ۴۴۹
- ۹- یقین گروهی از حافظان بر صحت این حدیث ..... ۴۵۰
- ۱۰- حسن شمردن گروهی ..... ۴۵۰
- ۱۱- سخن زرکشی ..... ۴۵۰
- ۱۲- فتوای ابن حجر مکی ..... ۴۵۰
- ۱۳- رویگردانی گروهی از نکوهش بخاری ..... ۴۵۱
- ردّ نسبت قدح به ترمذی ..... ۴۵۱
- (۱) جماعتی حدیث را از صحیح ترمذی نقل کرده‌اند ..... ۴۵۲
- ۱- ابن طلحة شافعی ..... ۴۵۲
- ۲- ابن تیمیه ..... ۴۵۲
- ۳- ابن روزبهان ..... ۴۵۲
- ۴- میبیدی ..... ۴۵۲
- ۵- محمد بن یوسف شامی ..... ۴۵۳
- ۶- ابن حجر مکی ..... ۴۵۳
- ۷- میرزا مخدوم ..... ۴۵۳

## فهرست / ۱۰۲۵

- ۴۵۳ ..... ۸- عیدروس یمنی
- ۴۵۴ ..... ۹- شیخانی قادری
- ۴۵۴ ..... ۱۰- عبدالحق دهلوی
- ۴۵۴ ..... ۱۱- شبراملسی
- ۴۵۴ ..... ۱۲- کردی
- ۴۵۴ ..... ۱۳- زرقانی
- ۴۵۵ ..... ۱۴- صبان
- ۴۵۵ ..... ۱۵- عجیلی
- ۴۵۵ ..... (۲) ترمذی حدیث را حسن دانسته است
- ۴۵۵ ..... (۳) اعتراض سیوطی بر ابن جوزی
- ۴۵۶ ..... (۴) سخن شوکانی
- ۴۵۶ ..... ردّ قدح ابن جوزی
- ۴۵۷ ..... از گفته‌های دانشمندان درباره‌ی ابن جوزی
- ۴۵۹ ..... از سخنان دانشمندان درباره‌ی کتاب الموضوعات ابن جوزی
- ۴۶۷ ..... ردّ دانشمندان بر قدح ابن جوزی
- ۴۶۸ ..... ردّ نکوهش ابن دقیق العید
- ۴۶۸ ..... سخن درباره‌ی نظر نووی و ذهبی و جزری
- ۴۶۹ ..... (۱) نظر شیخ محی الدین نووی
- ۴۶۹ ..... ثبوت حدیث: «أنا دارالحکمة و علی بابها»
- ۴۷۰ ..... ۱- روایت احمد
- ۴۷۰ ..... ۲- روایت ترمذی و حسن دانستن او
- ۴۷۰ ..... ۳- روایت طبری و صحیح دانستن او
- ۴۷۰ ..... ۴- روایت حاکم و صحیح دانستن او
- ۴۷۱ ..... ۵- روایت گروهی دیگر

## ۱۰۲۶ / خلاصه‌ی عبقات الأنوار (حدیث شهر دانش)

- ۴۷۱ ..... ردّ نسبت نکوهش این حدیث به ترمذی
- ۴۷۱ ..... تحریف عبارت ترمذی
- ۴۷۲ ..... و چه بسیار چنین است!!
- ۴۷۴ ..... تصرّف نووی در سخن ترمذی
- ۴۷۵ ..... تحریف دیگری از گفته ترمذی
- ۴۷۵ ..... توهم نووی
- ۴۷۶ ..... راویان حدیث «أنا دارالحکمة» از صحابه و تابعان
- ۴۷۷ ..... نتیجه‌ی بحث
- ۴۷۷ ..... باطل بودن نکوهش او در سخن دانشمندان
- ۴۷۸ ..... ثبوت حدیث «مدینة العلم» از یک شعر نووی
- ۴۷۸ ..... (۲) رأی شمس الدین ذهبی
- ۴۷۸ ..... ۱- انحراف و تعصّب ذهبی
- ۴۷۸ ..... ۲- تحقیق علایی
- ۴۸۰ ..... ۳- ردّ ابن حجر عسقلانی بر ذهبی
- ۴۸۰ ..... ۴- ردّ ابن حجر مکی بر او
- ۴۸۱ ..... ۵- اعراض گروهی دیگر و ردّ آنان بر ضدّ او
- ۴۸۲ ..... ۶- از نشانه‌های برتری حق
- ۴۸۳ ..... (۳) رأی شمس الدین جزری
- ۴۸۶ ..... استدلال دانشمندان اهل سنت به حدیث «مدینة العلم»
- ۴۸۹ ..... احتجاج شاه ولی الله
- ۴۸۹ ..... احتجاج خود دهلوی
- ۴۹۱ ..... دلالت حدیث «أنا مدینة العلم و علی بابها»
- ۴۹۱ ..... ۱- دلالت حدیث مدینة العلم بر اعلمیّت
- ۴۹۹ ..... اعتراف آنان به دلالت حدیث بر اعلمیّت

## فهرست / ۱۰۲۷

- و اما استلزام اعلمیّت برای افضلیت ..... ۵۰۲
- داستان خلیفه شدن آدم علیه السلام ..... ۵۰۸
- مشابَهت میان حضرت علی و حضرت آدم علیه السلام ..... ۵۱۰
- ۲- دلالت آن بر عصمت ..... ۵۱۲
- ۳- دلالت حدیث بر اینکه امام واسطه‌ی دانش‌هاست ..... ۵۱۴
- ۴- دلالت حدیث بر اینکه امام نگهبان دانش است ..... ۵۱۶
- ۵- دلالت حدیث بر واجب بودن مراجعه‌ی به او ..... ۵۱۷
- ۶- دلالت حدیث بر اینکه امام نخستین کسی است که با سرکشان (اهل بغی) می‌جنگد ..... ۵۲۰
- ۷- حدیث در روایت جابر ..... ۵۲۱
- ۸- این حدیث در خطبه‌ی حضرت امام حسن علیه السلام ..... ۵۲۴
- ۹- رسیدن تمام راه‌ها به امام علیه السلام ..... ۵۲۵
- ۱۰- دلالت حدیث بر خاتم الأولیا بودن امام علیه السلام ..... ۵۲۶
- دلیل‌های دیگری بر استلزام اعلمیّت برای افضلیت و سپس امامت ..... ۵۲۸
- ۱- داستان جالوت ..... ۵۲۸
- ۲- داستان جانشینی سلیمان برای داود علیه السلام ..... ۵۲۹
- ۳- حدیث: هر کس کارگزاری را به کار گیرد... (من استعمل عاملاً...) ..... ۵۳۱
- ۴- دلیل از اشعار روایت شده ..... ۵۳۱
- ۵- گفته‌ی عمر: «اگر معاذبن جبل را درک می‌کردم...» ..... ۵۳۶
- باطل کردن معارضه با «ماصب الله فی صدری الا و صببته فی صدر ابی بکر» ..... ۵۳۸
- ۱- این حدیث ساختگی است ..... ۵۳۸
- ۲- عدم تطابق با واقع ..... ۵۳۸
- ۳- نظر ابن جوزی ..... ۵۳۹
- ۴- دیدگاه طیبی ..... ۵۴۰



## ۱۰۲۸ / خلاصه‌ی عبقات الأنوار (حدیث شهر دانش)

- ۵- نظر ابن قَیم ..... ۵۴۱
- ۶- نظر فیروزآبادی ..... ۵۴۲
- ۷- نظر فتنی ..... ۵۴۲
- ۸- نظر قاری ..... ۵۴۲
- ۹- نظر عبدالحقّ دهلوی ..... ۵۴۳
- ۱۰- نظر إله‌آبادی ..... ۵۴۳
- ۱۱- نظر شوکانی ..... ۵۴۵
- ۱۲- باطل بودن حدیث از سخن دهلوی ..... ۵۴۵
- خلاصه‌ها و نکته‌ها ..... ۵۴۶
- باطل کردن معارضه با «لو کان بعدی نبی لکان عمر» ..... ۵۴۷
- ۱- کفر پیشین عمر ..... ۵۴۷
- ۲- عمر معصوم نیست ..... ۵۴۹
- ۳- لازمه‌ی این حدیث، افضلیت عمر بر ابوبکر است ..... ۵۴۹
- ۴- باطل بودنش با بداهت عقل ..... ۵۵۰
- ۵- ضعیف بودن اسنادهایش ..... ۵۵۰
- ضعیف بودن مشرح‌بن‌هاغان ..... ۵۵۱
- ضعیف بودن بکر بن عمرو ..... ۵۵۲
- حدیث از طریق دیگر ..... ۵۵۲
- ضعیف بودن فضل بن مختار ..... ۵۵۳
- حدیث با لفظی دیگر ..... ۵۵۴
- هدف از ساختن این حدیث ..... ۵۵۵
- تغییر لفظ حدیث ساختگی ..... ۵۵۶
- ابن جوزی حدیث را در «الموضوعات» آورده است ..... ۵۵۷
- دفاع سیوطی ..... ۵۵۸

## فهرست / ۱۰۲۹

- ردّ بر دفاع سیوطی ..... ۵۵۹
- وجوه استدلال شیعه به روایت‌های اهل سنت ..... ۵۷۰
- ۱- باطل بودن احتجاج‌های او به این گفته ..... ۵۷۰
- ۲- نقض با استدلال مسلمانان ..... ۵۷۰
- ۳- لزوم بسته شدن باب الزام ..... ۵۷۱
- ۴- وجه استدلال شیعه ..... ۵۷۱
- ۵- قاعده اقرار ..... ۵۷۱
- ۶- اعتبار اقرار دشمن ..... ۵۷۲
- ۷- سخن رشیدالدین ..... ۵۷۲
- ۸- سخن دهلوی در آغاز کتاب «التحفة» ..... ۵۷۳
- ۹- سخن پدرش ..... ۵۷۳
- ۱۰- باطل بودن دو حدیث ادعاشده ..... ۵۷۴
- با دیگر دانشمندان در آنچه درباره‌ی حدیث «مدینة العلم» گفته‌اند ..... ۵۷۵
- (۱) با سخن عاصمی درباره‌ی حدیث «أنا مدینة العلم» ..... ۵۷۵
- دلالت حدیث بر مذهب امامیه ..... ۵۷۶
- وجه‌های پاسخ به تأویل عاصمی ..... ۵۸۰
- ۱- ادعایی تو خالی است ..... ۵۸۱
- ۲- پیامبر تنها از یک باب نام برده است ..... ۵۸۱
- ۳- پیامبر فرمان دادند که تنها به سراغ این باب روید ..... ۵۸۲
- ۴- نام نبردن از آن سه نفر در حدیثی دیگر ..... ۵۸۲
- ۵- اعتراف آنان به نادانی در جاهای بسیار ..... ۵۸۲
- ۶- نقض بر او با سخن خودش ..... ۵۸۳
- ۷- باطل بودن سخن او از ذیل گفته‌اش ..... ۵۸۳
- (۲) با سخنی دیگر از عاصمی ..... ۵۸۴

## ۱۰۳۰/ خلاصه‌ی عباقت الأنوار (حدیث شهر دانش)

- ۱ - تناقض در کلماتش ..... ۵۸۶
- ۲ - باطل بودن ادعای اختصاص علی به قضاوت ..... ۵۸۶
- ۳ - حدیث: «رحیم‌ترین امّتم ابوبکر است» ساختگی است ..... ۵۸۷
- نگاهی به رجال حدیث ..... ۵۸۸
- این حدیث از ارسال خالی نیست ..... ۵۹۰
- مرسل، حدیثی ضعیف است ..... ۵۹۱
- مرسل بودن روایت عاصمی کاملاً واضح است ..... ۵۹۱
- روایت مرسل قتاده ..... ۵۹۲
- حاصل و نتیجه‌ی بحث ..... ۵۹۲
- نقل این حدیث از ابن‌عمر ..... ۵۹۳
- نگاهی به رجالش ..... ۵۹۳
- نقل دیگری از ابن‌عمر ..... ۵۹۴
- نگاهی به سندش ..... ۵۹۴
- حاصل بحث ..... ۵۹۵
- حدیث از جابر ..... ۵۹۶
- نگاهی به رجال آن ..... ۵۹۷
- این حدیث به نقل از ابوسعید خدری ..... ۵۹۸
- نگاهی به رجالش ..... ۵۹۹
- حدیث از ابومحجن ثقفی ..... ۶۰۱
- نگاهی به سندش ..... ۶۰۱
- نقل حدیث از شداد بن اوس در الموضوعات ..... ۶۰۲
- حدیث به نقل از ابن‌عبّاس سندی ندارد ..... ۶۰۴
- حاصل و نتیجه‌ی بحث ..... ۶۰۵
- نظر دیگر پژوهشگران ..... ۶۰۵

## فهرست / ۱۰۳۱

- شرح حال ابن عبدالهادی ..... ۶۰۵
- ۴- باطل بودن این ادعا که ابوبکر اولین در است؛ چون ذری در رحمت است. ۶۰۶
- نمونه‌هایی از سخت‌گیری‌های ابوبکر ..... ۶۰۷
- ابوبکر گفت: مرا شیطانی است که نزد من می‌آید... ..... ۶۱۶
- ۵- باطل بودن ادعای این که عمر باب مدینه العلم بعد از ابوبکر است ..... ۶۱۷
- از شواهد پشتیبانی عمر از منافقان و مخالفان ..... ۶۱۷
- حدیث ساختگی دیگر ..... ۶۳۰
- اختصاص حذیفه به علم به منافقان ..... ۶۳۱
- ۶- باطل بودن این ادعا که عثمان بعد از عمر در آن شهر است ..... ۶۳۳
- ۷- باطل بودن این ادعا که ابی از درهای شهر دانش است ..... ۶۳۳
- ۸- باطل بودن این ادعا که «معاذ» از درهای شهر دانش است ..... ۶۳۴
- وجوه باطل بودن این ادعا ..... ۶۳۴
- از شواهد نادانی معاذ به حلال و حرام ..... ۶۳۵
- حدیثی ساختگی در دفاع از معاذ ..... ۶۳۷
- دلیل‌هایی بر ساختگی بودنش ..... ۶۳۸
- تجارت معاذ در اموال خداوند ..... ۶۴۱
- ۹- باطل بودن این ادعا که زید از درهای شهر دانش است ..... ۶۴۳
- ۱۰- باطل بودن این ادعا که ابو عبیده از درهای شهر دانش است ..... ۶۴۴
- وجه‌های بطلان این ادعا ..... ۶۴۴
- نقل‌های حدیث از صحیح بخاری ..... ۶۴۵
- نقل‌های حدیث در صحیح مسلم ..... ۶۴۶
- وجه‌های سستی این نقل‌ها ..... ۶۴۷
- و از عیب‌های بزرگ او، روایتش از عمر بن سعد - لعنت خداوند بر او - قاتل ..... ۶۵۰
- حدیث امانت‌داری ابو عبیده با لفظی دیگر و قدح حافظان نسبت به آن ..... ۶۵۷

## ۱۰۳۲ / خلاصه‌ی عبقات الأنوار (حدیث شهر دانش)

- ۶۵۷ ..... وجه سوم: باطل بودن حدیث از نظر معنی.
- ۶۵۸ ..... اعتذار طبری و ردّکردنش آن را
- ۶۵۹ ..... اعتذار سبطابن جوزی و وجه‌های ردّکردن آن.
- ۶۷۰ ..... حدیث جعل شده در زهد ابو عبیده
- ۶۷۳ ..... ۱۱ - باطل بودن ادّعی این که ابوذر از درهای شهر دانش است
- ۶۷۳ ..... ۱ - عبارت عاصمی درباره‌ی ابوذر با عبارت او درباره‌ی دیگران فرق دارد
- ۶۷۳ ..... ۲ - حدیث‌های شباهت ابوذر به حضرت عیسی از حدیث‌های متفرد به اهل سنت است.
- ۶۷۴ ..... ۳ - شاذ بودن حدیثی که عاصمی در زهد ابوذر نقل کرده است
- ۶۷۶ ..... ۴ - نگاهی به سخن عاصمی درباره‌ی راست‌گویی ابوذر
- ۶۷۶ ..... ۵ - تصرّف عاصمی در حدیث: «سایه نیفکنند...»
- ۶۷۶ ..... ۶ - باطل بودن این ادّعا که زهد جامع تمام دانش‌هاست
- ۶۷۷ ..... (۳) با سخن طیبی درباره‌ی حدیث: «أنا دارالحکمة»
- ۶۷۷ ..... وجه‌های باطل بودن سخن طیبی
- ۶۷۷ ..... ۱ - وسعت خانه مستلزم داشتن بیش از یک در نیست
- ۶۷۷ ..... ۲ - متعدد بودن درهای بهشت بر پایه‌ی کردارهای بهشتیان است نه بر پایه‌ی وسعتش
- ۶۸۰ ..... ۳ - تمثیل پیامبر ﷺ خویشان را به «خانه‌ی بهشت»
- ۶۸۱ ..... ۴ - اگر خانه‌ی حکمت را درهایی باشد، همان ائمه‌ی معصومین هستند
- ۶۸۱ ..... ۵ - ظاهر حدیث بیانگر یگانگی در است
- ۶۸۴ ..... ۶ - دوازده امام: ابواب پیامبر هستند
- ۶۸۶ ..... (۴) با سخن ابن تیمیه حرّانی درباره‌ی حدیث «أنا مدینة العلم»
- ۶۸۷ ..... ۱ - باطل بودن ادّعی ضعیف بودن حدیث
- ۶۸۸ ..... ستایش ابن تیمیه بر ابن معین و احمد

## فهرست / ۱۰۳۳

- ۶۹۳ ..... اعتراف ابن تیمیّه به روایت ترمذی
- ۶۹۳ ..... ثنای ابن تیمیّه بر ترمذی و اعتمادش نسبت به او
- ۶۹۵ ..... غلوّ ابن تیمیّه درباره‌ی ابن جریر طبری
- ۶۹۷ ..... ستایش ابن تیمیّه از حاکم
- ۶۹۸ ..... ۲- ساقط بودن تمسک به قدح حدیث توسط ابن جوزی
- ۷۰۰ ..... ۳- درباره‌ی این گفته: و دروغ از خود متن آن شناخته می‌شود
- ۷۰۱ ..... ۴- باطل بودن این ادعا که مبلغان باید از اهل تواتر باشند
- ۵- درباره این گفته ابن تیمیّه: «خبر واحد جز با قرائن مفید علم نیست، و این قرائن گاهی وجود ندارند و گاهی مخفی از مردم هستند. پس برای آنان علم به قرآن و سنّت‌های متواتر به دست نمی‌آید.»
- ۷۲۴ ..... ۶- اشاره به دلیل‌های عصمت حضرت علی ۷
- ۷۲۷ ..... ۷- لازمه‌ی این گفته ابن تیمیّه: «این حدیث چیزی جز افترای زندیقی نادان نیست»
- ۷۲۹ ..... از حدیث‌هایی که دلالت دارد علی مبلغ دانش‌های پیامبر است
- ۷۳۱ ..... ۸- انتشار دانش از علی
- ۷۳۳ ..... مدینه‌ی منوره
- ۷۳۵ ..... مکه‌ی مکرمه
- ۷۳۶ ..... شام
- ۷۳۸ ..... بصره
- ۷۳۹ ..... کوفه
- ۷۴۰ ..... یمن
- ۷۴۴ ..... (۵) با سخن یوسف اُغور درباره‌ی این حدیث
- ۷۵۰ ..... دلالت حدیث بر برتری علم امام
- ۷۵۱ ..... دلالت آن بر احاطه داشتن بر دانش‌های پیامبر
- ۷۵۱

## ۱۰۳۴ / خلاصه‌ی عبقات الأنوار (حدیث شهر دانش)

- ۷۵۱ ..... دلالت آن بر اعلمیت.
- ۷۵۲ ..... باطل بودن ادّعی مساووی بودن اصحاب در دانش
- ۷۵۲ ..... حدیث «اصحابی کالنجوم» ساختگی است
- ۷۵۷ ..... دلالت نداشتن حدیث ستارگان بر مساوات
- ۷۵۹ ..... اثبات دانش برای همه‌ی اصحاب محال است
- ۷۵۹ ..... حدیث مدینة العلم از نقل‌های هر دو فرقه ثابت است
- ۷۶۰ ..... آن اضافه گمان برده شده یک نقل مورد اطمینان هم ندارد
- ۷۶۰ ..... و چه کسی آن را روایت کرد؟
- ۷۶۰ ..... اگر ثابت هم شود بر امامیه حجّت نیست
- ۷۶۰ ..... اصل در این زیاده و اقوالی درباره‌ی آن و واضح آن.
- ۷۶۵ ..... دلالت این زیاده بر خلاف مرام آنان
- ۷۶۶ ..... تأویل لفظ «علی» کار خوارج است
- ۷۶۷ ..... این بر خلاف چیزی است که مردم فهمیدند.
- ۷۶۷ ..... این تأویل را حدیث‌هایی که در منقبت‌های امام می‌آوردند، باطل می‌کند
- ۷۶۷ ..... ساختن آن زیاده در حدیث دلیلی بر باطل بودن تأویل آن است
- ..... طعن بعضی از آنان درباره‌ی سند این حدیث، دلیل به باطل بودن تأویل آن
- ۷۶۸ ..... است
- ۷۶۸ ..... فرمایش امام: «أنا باب المدینة»
- ۷۷۱ ..... احتجاج امام باقر علیه السلام به این حدیث در روز شوری
- ۷۷۲ ..... استدلال ابن عباس به این حدیث
- ۷۷۲ ..... احتجاج عمرو بن عاص با معاویه به این حدیث
- ..... فرموده‌ی حضرتش صلی الله علیه و آله در پایان حدیث: «پس باید نزد علی بیاید» (فلیأت علیاً)
- ۷۷۴ ..... علیاً
- ۷۷۵ ..... قرینه‌ها در بعضی الفاظ حدیث

## فهرست / ۱۰۳۵

- ۷۷۶ ..... شواهد حدیث، آن تأویل را تکذیب می‌کند.
- ۷۸۰ ..... بزرگان قوم تأویل ذکرشده را رد کردند.
- ۷۸۲ ..... (۶) با سخن سخاوی درباره‌ی این حدیث.
- ۷۸۳ ..... ادّعی اجماع اصحاب و تابعان بر افضلیّت شیخین فاسد است.
- ۷۸۴ ..... اگر انعقادش را بپذیریم، حدیث مدینه العلم و غیر آن باطلش می‌کند.
- ۷۸۴ ..... معنی حدیث ابن‌عمر در تفضیل دادن صحت ندارد.
- ۷۸۵ ..... عدم صحّت سند حدیث ابن‌عمر.
- ۷۸۷ ..... حدیث ابن‌عمر با لفظی صریح در افضلیّت امام.
- ۷۸۸ ..... تصریح ابن‌عمر به برتری امام ع در حدیث‌هایی دیگر.
- ۷۹۰ ..... تأملات قوم در حدیث ابن‌عمر.
- ۷۹۲ ..... نظر علی ع درباره‌ی شیخین.
- ۷۹۴ ..... تحریفی از بخاری.
- ۷۹۶ ..... تحریفی از ابوبکر جوهری.
- ۷۹۸ ..... نگاهی به سند حدیثی ساختگی.
- ۸۰۰ ..... حدیث ساختگی دیگر.
- ۸۰۱ ..... حدیث ساختگی دیگر.
- ۸۰۲ ..... (۷) با سخن سیوطی درباره‌ی این حدیث.
- ۸۰۲ ..... (۸) با سخن سمهودی درباره‌ی این حدیث.
- ۸۰۳ ..... ۱- نسبت طعن به بخاری و ترمذی دروغ است.
- ۸۰۵ ..... ۲- ادّعی منافات نداشتن میان این حدیث و برتری ابوبکر باطل است.
- ۸۰۵ ..... ۳- ادّعی گواهی دادن امام ع به برتری ابوبکر باطل است.
- ۸۰۵ ..... ۴- ادّعی گواهی غیر امام به آن نیز باطل است.
- ۸۰۶ ..... ۵- ادّعی گواهی امام ع به دانش او دروغین است.
- ۸۰۶ ..... ۶- ادّعی حقانیت ابوبکر در موارد اختلاف دروغ است.



## ۱۰۳۶ / خلاصه‌ی عبقات الأنوار (حدیث شهر دانش)

- ۷- اعتذار به اینکه مدّت ابوبکر کوتاه بود، پذیرفته نیست ..... ۸۰۶
- ۸- اعتراف شیخین به اعلمیت حضرت علی عنه السلام و مراجعه‌ی آن دو به ایشان ..... ۸۰۸
- (۹) با سخن ابن‌روزبهان درباره‌ی این حدیث ..... ۸۱۰
- سخن دیگری از ابن‌روزبهان ..... ۸۱۱
- تحریف در «مصابیح» نوشته‌ی بغوی ..... ۸۱۵
- (۱۰) با سخن ابن‌حجر مکی درباره‌ی این حدیث ..... ۸۲۱
- علی اعلم است به سبب حدیث مدینة العلم ..... ۸۲۲
- ۱- ادّعی این که حدیث مورد طعنه قرار گرفته، باطل است ..... ۸۲۲
- نظر دانشمندان درباره‌ی ابن‌جوزی ..... ۸۲۴
- ردّ دانشمندان بر طعن ابن‌جوزی به حدیث «مدینة العلم» ..... ۸۲۶
- ۲- حسن دانستن حدیث توسط ابن‌حجر در المنح المکیة ..... ۸۲۸
- ۳- حسن به شمار آوردن حدیث توسط ابن‌حجر در «تطهیر الجنان» ..... ۸۳۲
- ۴- حسن دانستن حدیث توسط ابن‌حجر در بعضی فتواهایش ..... ۸۳۴
- ۵- ... و ابوبکر محرابش است؟! ..... ۸۳۵
- بنای محراب نزد اهل سنت بدعت است ..... ۸۳۶
- اولین کسی که محراب بنا کرد عمر بن عبدالعزیز بود ..... ۸۴۰
- حال واقعی ابوبکر با آن نسبت تناسب ندارد ..... ۸۴۱
- تفاوت‌های میان «باب» و «محراب» ..... ۸۴۱
- ۶- درباره این گفته او که: «فمن آزاد العلم... مقتضی اعلمیت نیست.» ..... ۸۴۵
- فرموده‌اش: «أنا مدینة العلم و علی بابها» به تنهایی اقتضای اعلمیت دارد ..... ۸۴۵
- آیا ارجاع به غیر اعلم جایز است؟ ..... ۸۴۵
- ابطال توجیه ابن‌حجر ..... ۸۴۶
- ۷- حدیث: ابوبکر پایه و عمر دیوارها و عثمان سقف آن است ..... ۸۴۷
- سخاوی و این حدیث ..... ۸۴۸

## فهرست / ۱۰۳۷

- ۸۴۸ ..... نظر خود ابن حجر درباره این حدیث
- ۸۴۹ ..... نظر بدخشانی درباره این حدیث
- ۸۴۹ ..... لکهنوی و این حدیث
- ۸۵۰ ..... ابوبکر پایه آن است...!! (ابوبکر اساسها)
- ۸۵۱ ..... عمر دیوارهای آن است...!! (عمر حیطانها)
- ۸۵۲ ..... و عثمان سقف آن است...!!
- ۸۵۴ ..... دیدگاه ابن حجر در تأویل «عَلَى»:
- ۸۵۴ ..... فرموده‌ی خداوند متعال: (هذا صراط علی مستقیم) در قرائت اهل بیت:
- ۸۵۵ ..... و حلقه‌اش معاویه است...!!
- ۸۵۶ ..... چیزی از پیامبر در برتری معاویه نمی‌تواند صحیح باشد
- ۸۶۲ ..... باطل بودن آن جمله‌ی ساختگی از نظر معنی
- ۸۶۳ ..... حدیث مدینه با لفظ ساختگی دیگر
- ۸۶۴ ..... (۱۱) با سخن قاری درباره‌ی این حدیث
- ۸۶۷ ..... علی باب مدینه است نه دیگری
- ۸۶۸ ..... حدیث «ستارگان» ساختگی است
- ۸۷۰ ..... ادّعی اختصاص حدیث به «باب قضاوت»
- ۸۷۲ ..... اشاره به پاسخ دیگر گفته‌های قاری
- ۸۷۲ ..... (۱۲) با سخن بنبانی درباره‌ی این حدیث
- ۸۷۴ ..... ادّعی اینکه او فقط برای غیر اصحاب باب است
- ۸۷۵ ..... ادّعی این که خلفا داناترین اصحاب هستند
- ۸۷۹ ..... خلفا و دیگران از امام عَلَيْهِ السَّلَام بهره می‌گرفتند
- ۸۸۱ ..... دلالت حدیث بر این که شهر را فقط یک در است
- ۸۸۶ ..... (۱۳) با سخن قادری درباره‌ی این حدیث
- ۸۸۸ ..... (۱۴) با سخن عبدالحق درباره‌ی این حدیث

## ۱۰۳۸ / خلاصه‌ی عبقات الأنوار (حدیث شهر دانش)

- ۸۹۰ ..... بررسی این ادعا که وجه تخصیص، ویژگی گستردگی علم اوست
- ۸۹۲ ..... برای صفات نبوت، مظهري جز اهل بیت: نیست
- ۸۹۲ ..... دانش والاترین صفت‌هاست
- ۸۹۵ ..... حدیث نجوم ساختگی است
- ۸۹۶ (۱۵) ..... با سخن ولی الله درباره‌ی این حدیث
- ۸۹۹ ..... کلام دیگری از ولی الله
- ۸۹۹ ..... پژوهشی در حدیث اقتدا
- ۹۰۰ ..... بررسی سندی حدیث شیر
- ۹۰۲ ..... پژوهشی در احوال راویان آن
- ۹۰۴ ..... نامه‌ی ابوحازم به زهری
- ۹۱۱ ..... شرح حال ابوحازم اعرج
- ۹۱۲ ..... وضع پدر و جد زهری
- ۹۱۳ ..... بررسی دلالت حدیث شیر
- ۹۱۵ ..... بررسی سندی حدیث پیراهن (قمیص)
- ۹۱۷ ..... بررسی دلالت حدیث پیراهن
- ۹۱۹ ..... هشدار و تنبیه
- ۹۲۰ ..... ادعای نزدیک بودن آنچه در فضیلت ابن مسعود وارد شده به حدیث مدینه
- ۹۲۱ ..... ادعای نزدیک بودن آنچه در فضیلت عایشه وارد شده به حدیث مدینه
- ۹۲۲ ..... ادعای نزدیک بودن آنچه در برتری معاذ و ابی‌وارد شده، به حدیث مدینه
- ۹۲۲ ..... درنگی همراه با سرزنش
- ۹۲۵ ..... کلامی دیگر از ولی الله
- ۹۲۶ ..... نگاهی به سند حدیث «از حمیراء بگیرید»
- ۹۲۸ ..... نگاهی به دلالت حدیث «خذوا عن الحمیراء»
- ۹۲۸ ..... نگاهی به سند و دلالت حدیث «اقتدا»

## فهرست / ۱۰۳۹

- نگاهی به حدیث «رضیت لکم...» ..... ۹۲۹
- (۱۶) با سخن اورنگ‌آبادی درباره‌ی این حدیث ..... ۹۳۰
- نگاهی به حدیث خوخته ..... ۹۳۱
- شرح حال جریر بن حازم ..... ۹۳۲
- شرح حال عکرمه ..... ۹۳۴
- شرح حال اسماعیل بن اویس ..... ۹۵۲
- مالک بن انس ..... ۹۵۶
- تحریر بخاری در حدیث خوخته و ضعف اسنادهایش ..... ۹۵۷
- نگاهی به حدیث حدیفه در اینکه عمر باب بود ..... ۹۶۵
- ادّعی دلالت حدیث مدینه، بر اینکه خانه‌ی نبوت بر چیزی از ثروت تملک  
ندارد ..... ۹۶۷
- ائمه‌ی اطهار در دانش یکسان هستند ..... ۹۷۰
- دانش را جز ائمه‌ی اطهار: به ارث نمی‌برند ..... ۹۷۲
- (۱۷) با سخن قاضی ثناءالله درباره‌ی این حدیث ..... ۹۷۲
- حمل بر دانش‌های باطنی، باطل است ..... ۹۷۳
- حدیث «أنا مدینة الفقه و علی بابها» ..... ۹۸۷
- قدح حدیث ستارگان ..... ۹۸۸
- (۱۸) با سخن دهلوی درباره‌ی این حدیث ..... ۹۸۸

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : ( موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبا ده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109





مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

